

# مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

## جلد نهم

جمال صفری

مصدق ، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران

جلد نهم

جمال صفری

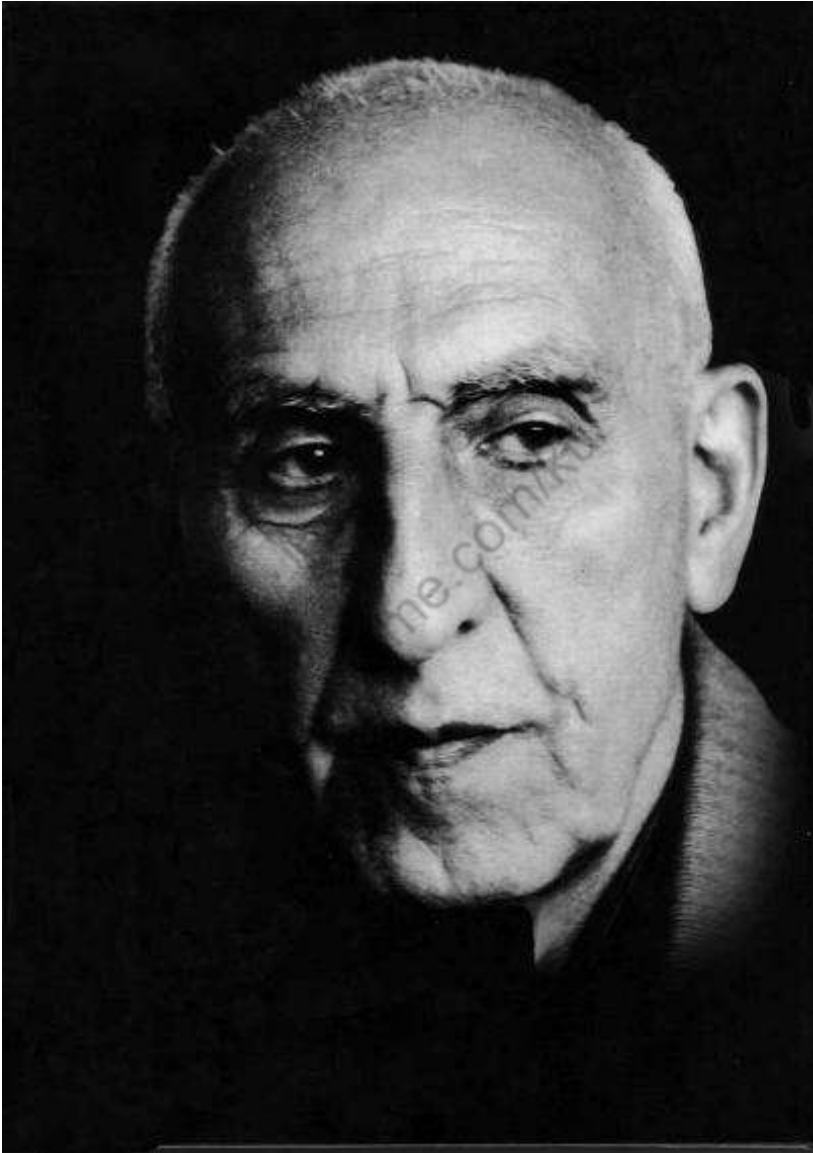
انتشار و نقل مطالب فقط با ذکر مأخذ آزاد است!

اسفند ۱۳۹۶

ارتباط از طریق پست الکترونیک:

[mosadegh.fatemi@yahoo.com](mailto:mosadegh.fatemi@yahoo.com)

انتشارات مصدق – فاطمی



به مناسبت ۲۹ اسفند سالروز ملی شدن صنعت نفت ایران

## فهرست

۳	فهرست
۸	پیشگفتار
۵۲	توضیحات و مآخذ:
۵۹	<b>فصل اول</b>
۵۹	فعالیت رضاخان در تحکیم کردن ستون و پایه های قدرت
۶۳	حمله مجلس بسردار سپه
۶۴	نطق معتمدالتجار در مجلس
۶۹	مجلس بر هر چیزی قدرت دارد
۷۳	نطق رئیس مجلس
۷۵	مراجعت سلطان احمد شاه به ایران
۷۶	چند کلمه از قوانین کلی ارتش
۷۹	سقوط کابینه قوام السلطنه
۷۹	کابینه مستوفی الممالک
۸۰	پیمان تجارتي ایران و شوروی
۸۲	تزلزل کابینه مستوفی الممالک
۸۶	نطق مستوفی الممالک رئیس الوزراء
۹۱	توضیحات و مآخذ:
۹۲	<b>فصل دوم</b>
۹۲	دکتر مصداق وزیر امور خارجه حکومت مشیرالدوله پیرنیا
۹۸	واقعه بحرین
۱۰۶	توقیف و تبعید قوام السلطنه
۱۰۹	انقلاب و مردم بین النهرین بر علیه انگلیسها و تبعید علمای نجف
۱۱۲	بحران کابینه مشیرالدوله
۱۱۶	مسئله بحرین و درگیری دکتر مصداق و دولت لندن بر سر بحرین
۱۲۲	توضیحات و مآخذ:
۱۲۳	<b>فصل سوم</b>
۱۲۳	انتصاب رضا خان به مقام صدارت و زمزمه جمهوری در ایران
۱۲۳	جنبش جمهوریخواهی: سرشت و سرنوشت
۱۳۲	مجلس و بحران «موسسه سلطنت»

- ۱۳۶..... چرا رضاخان به جنبش جمهوریخواهی روی آورد؟
- ۱۳۶..... عشقی و «جمهوری قلابی»
- ۱۳۸..... ریشه‌های گرایش جمهوریخواهی
- ۱۳۸..... سلسله قاجار: منشاء قدرت
- ۱۳۹..... مشروعیت قدرت: انکار از دوسو
- ۱۴۰..... دولت مقتدر؛ جمهوری ایران
- ۱۴۴..... توضیحات و مآخذ:
- ۱۵۱..... **فصل چهارم**
- ۱۵۱..... رفتار زورمدارانه رضا خان نسبت به احمد شاه و مشیرالدوله رئیس الوزراء
- ۱۵۳..... کابینه مشیرالدوله و ختام مجلس چهارم
- ۱۵۴..... نطق رئیس الوزراء
- ۱۵۴..... نطق سلیمان میرزا
- ۱۵۶..... نطق مدرس
- ۱۵۸..... نطق رئیس مجلس
- ۱۵۹..... ورود مشیرالدوله بکار
- ۱۵۹..... تعقیب قوام السلطنه
- ۱۶۱..... بیانیه وزارت جنگ
- ۱۶۳..... استعفای مشیرالدوله
- ۱۶۴..... ریاست وزرای سردار سپه
- ۱۶۴..... ابلاغیه ریاست وزراء
- ۱۶۸..... ورود سردار سپه بکار
- ۱۶۸..... اولین بیانیه ریاست وزراء
- ۱۶۹..... جلوگیری از تشبثات بخارجی
- ۱۷۰..... بیانیه ریاست وزراء
- ۱۷۸..... حزب تجدد شروع به حمله کرد
- ۱۷۸..... سردار سپه چه می کند؟
- ۱۸۱..... یک مدعی از میان رفت
- ۱۸۲..... سردار سپه رئیس دولت می شود
- ۱۸۳..... در مجلس چه خبر است؟
- ۱۸۴..... مدرس سیلی می خورد

۱۸۷.....	مخالفت مدرّس با اعتبار نامهٔ معتمدالسلطنه
۱۹۰.....	مردم و احمد شاه
۲۰۰.....	چه بر سر مردم گذشته بود؟
۲۰۱.....	جمهوری به کجا انجامید؟! اکثریت چه شد؟
۲۰۵.....	علمای اعلام از قم
۲۰۷.....	مدرس یا مرکز ضد سردار سپه
۲۰۸.....	حرفهای پرمغز مدرس
۲۱۰.....	کابینه مجدد سردار سپه
۲۱۰.....	توضیحات و مآخذ:
۲۱۱.....	<b>فصل پنجم</b>
۲۱۱.....	زوال سلطنت قاجارها
۲۱۵.....	مجلس پنجم و « جنبش جمهوری خواهی »
۲۴۳.....	توضیحات و مآخذ:
۲۴۵.....	<b>فصل ششم</b>
۲۴۵.....	خلافت، روحانیت و جمهوریت در ترکیه و ایران
۲۶۵.....	توضیحات و مآخذ:
۲۶۹.....	<b>فصل هفتم</b>
۲۶۹.....	روحانیت شیعه در دوران رضا خان
۲۷۲.....	دوران همکاری علمای دین و حکومت
۲۷۶.....	علمای دین و جمهوریت
۲۸۵.....	علمای و حمایت از رضاخان
۲۸۶.....	همکاری علمای و دولت در اجرای رفرم
۳۱۲.....	افزایش تنش میان دولت و روحانیت
۳۱۶.....	حادثه قم
۳۱۸.....	نشر مقالات موهن در روزنامه ها
۳۳۶.....	توضیحات و مآخذ:
۳۳۷.....	<b>فصل هشتم</b>
۳۳۷.....	ملایان و لوطیان
۳۶۰.....	توضیحات و مآخذ:
۳۶۱.....	حاج سید محمد باقر رشتی (شفتی)

۳۷۴	فصل نهم.....
۳۷۴	ظل السلطان و آقا نجفی.....
۳۷۶	تمول و ثروت.....
۳۸۶	توضیحات و مآخذ:
۳۸۷	فصل دهم.....
۳۸۷	« بازنگری آرای حامد الگار درباره روحانیان شیعه ».....
۴۱۵	توضیحات و مآخذ:
۴۲۲	فصل یازدهم.....
۴۲۲	قتل میرزاده عشقی توسط عوامل رضا خان.....
۴۴۱	مطرح کردن قتل میرزاده عشقی در مجلس شورای ملی توسط.....
۴۴۱	ملک الشعراء.....
۴۶۴	توضیحات و مآخذ:
۴۶۶	فصل دوازدهم.....
۴۶۶	ماجرای قتل ماژور ایمبری.....
۴۷۵	اعلان حکومت نظامی.....
۴۷۸	قاتلین ماژور ایمبری.....
۴۷۹	دولت از قتل ماژور ایمبری استفاده کرد.....
۴۸۱	حکومت نظامی به بهانه قتل سفیر آمریکا.....
۴۸۵	قتل، بهانه‌ای برای مذاکرات اقتصادی شد.....
۴۸۹	توضیحات و مآخذ:
۴۹۴	توضیحات و مآخذ:
۴۹۵	فصل سیزدهم.....
۴۹۵	استیضاح حکومت رضا خان توسط اقلیت و رضاخان به مدرس گفت «شما محکومید!».....
۴۹۹	انعکاس استیضاح در خارج و در جراید طرفدار دولت.....
۵۲۷	توضیحات و مآخذ:
۵۲۸	فصل چهاردهم.....
۵۲۸	«انگلستان، رضا خان و شیخ خزعل و واقعه خوزستان».....
۵۳۲	روابط شیخ خزعل با ایل قشقایی و بختیارها.....
۵۳۴	روابط شیخ خزعل با انگلیس.....
۵۳۶	جنگ جهانی اول و شیخ خزعل.....

۵۸۱	توضیحات و مأخذ:
۵۸۳	<b>فصل پانزدهم</b>
۵۸۳	خزعل به روایت اسناد
۶۰۲	<b>فصل شانزدهم</b>
۶۰۲	«آزادسازی خوزستان» بروایت گزارشهای «وزارت امورخارج آمریکا»
۶۰۶	«شورش» شیخ محمّره
۶۲۲	«آزادسازی خوزستان» و عفو شیخ
۶۲۶	دستگیری شیخ محمّره
۶۲۹	نا آرامی و آشوب در جنوب
۶۳۵	توضیحات و مأخذ:
۶۳۸	<b>فصل هفدهم</b>
۶۳۸	یک یادداشت و یک مقاله کوتاه در باره شیخ خزعل
۶۴۶	<b>فصل هیجدهم</b>
۶۴۶	اسنادی در باره واقعه خوزستان از کتاب «سفرنامه خوزستان»
۶۴۸	سردار سپه در جواب شیخ خزعل
۶۷۳	هشدار کنسول ایران در بغداد
۶۷۴	ترجیح یکپارچگی ایران
۶۷۵	توضیحات و مأخذ:



## پیشگفتار

خواننده گرامی! نهمین جلد از سری مجلدهای «مصدق، نهضت ملی و رویدادهای تاریخ معاصر ایران»، پیش روی شما است.

◀ **فصل اول**، بیانگر این است که «حکومت دیکتاتوری رضاخان با حمایت انگلیس و توافق روسیه شوروی بر سر کار آمد، در قبال آن رضاخان قول داد که منافع «انگلیس و روسیه شوروی» را تضمین کند و ترکیب کابینه وی بیانگر تمایلات و خواسته های هر دو سفارت باشد» (۱) رضاخان که با حمایت انگلیس و شوروی برای سقوط حکومت مشیرالدوله کوشش می کرد. «مشیرالدوله اگرچه از محدود سیاستمداران ایران است که می توان ادعای شرافت و پاکدامنی و با فرهنگی کند، اما به شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت نیز شهرت دارد. این مسامحه و دست به دست کردن او هم ممکن است ناشی از همین شکست اخیر باشد. روابط او و [رضا خان] وزیر جنگ روزبه روز بدتر می شود. وزیر جنگ در عمل دیکتاتور مطلق ایران بود و همه امور را در دست داشت. اقدام اخیر وی در زندانی کردن بدون محاکمه قوام، به شدت به اعتبار و حیثیت کابینه فعلی لطمه زد.» (۲)

عبدالله مستوفی درباره مداخلات غیرقانونی و بی رویه رضاخان می نویسد: «تعدی و تجاوزات سردار سپه، و مداخلات بی رویه او در سایر کارهای عمومی، همچنان ادامه دارد، با اینکه قوام السلطنه، در بدو ریاست وزرای خود بمتحصنین مجلس وعده کرده بود که عنقریب حکومت نظامی را موقوف خواهد کرد، نتوانسته بود سردار سپه رامتقاعد، و بوعده خود وفا نماید. سهل است، بعد از استعفای دکتر مصدق از ایالت آذربایجان، و رجوع کارهای ایالتی آنجا به نظامیان. در تبریز و سایر شهرهای این ایالت هم، حکومت نظامی اعلام شد. گذشته از جاهائیکه رسماً حکومت نظامی داشت، رفتار نظامیان در کلیه محل هائیکه پادگان نظامی برقرار بود، نسبت بحکام محل خشن و تحقیرآمیز و مانند رویه روسای قشون خارجی بود، که مملکت را بقهر و غلبه تصرف کرده باشند. مردمی که بحقوق آنها تخطی می شد، قدرت هیچگونه تعرض نداشته، و به عمال قلمی دولت هم که مراجعه میکردند، آنها را از خود بیچارتر می دیدند. یحیی دولت آبادی با اشاره تهدیدات و رفتار خشنونت آمیز رضاخان بر علیه میرزا حسن مشیرالدوله چنین می نویسد:

«سردار سپه به سمت وزارت جنگ گاهگاه در هیأت وزراء حضور می‌یابد برای دادن دستورهایی به آنها، که مجبور هستند هر چه امر کند، اطاعت نمایند.

مشیرالدوله در طلیعه دستور ریاست خود حفظ قوانین جاری مملکت را، از روی اساس مشروطیت، اول وظیفه خود دانسته است در صورتی که برای او اختیاری نیست و هر ساعت در تهدید وزیر جنگ و فرمانده کلّ قوا است. روزی امیر اقتدار محمودخان انصاری، که گاهگاه به نیابت و نمایندگی از طرف وزیر جنگ در هیأت وزراء حاضر می‌شود، به دستور وزیر جنگ با مشیرالدوله در هیأت خشونت می‌کند و «به او می‌فهماند که باید کنار مگیری نماید» (۳).

مشیرالدوله که عمری رابه نیکنامی و عزت نفس و باحفظ پرستیژ گذرانده بود، مسلماً حاضر نبود خشونت‌های وزیر جنگ خود را تحمل کند، علاوه بر آن موقعیت را چنان می‌دید که کلیه اختیارات در دست وزیر جنگ است و هیچ نقطه اتکالی که بتوان قانون را با آن حفظ کرد وجود ندارد، حیثیت دوستی او و حفظ آبروی وزرایش بیش از هر چیز مورد علاقه‌اش بود. البته چنین شخصیتی وقتی که ببیند کار به جایی برسد که پاچه و ران حواله‌ و زیری از وزرای کابینه داده شود، برای او بس ناگوار می‌آید.

او با کمال شهامت گفت که حاضر نیست با وزیر او بدین نهج گفتگو شود و سپس از جلسه هیأت دولت خارج شد و تصمیم به استعفا گرفت.

کل یرید رجاله لحياته يا من یرید حياته لرجاله در اینجا مورد دیگری نیز پیش آمد که مشیرالدوله آن را مستقیماً تهدیدی برای خود دید و آن توقیف قوام السلطنه بود. سردار سپه چوب رابه بید زد که چنار بلرزد! بدین معنی که روز ۲۷ صفر ۱۳۴۲ (۱۶میزان ۱۳۰۲) قوام السلطنه را توقیف کرد (به اتهام توطئه قتل سردار سپه). مخالفین سردار سپه مرعوب شده و کابینه مشیرالدوله مقاومت خود را در برابر تهدیدات وزیر جنگ از دست داد. سردار سپه پس از دستگیری قوام به وسیله یکی دو نفر از امرای لشکر، رئیس الوزرا و برخی از وزرای دیگر را تهدید کرد که اگر استعفا ندهند چنین و چنان خواهم کرد، و بر اثر همین تهدیدات هم کابینه مشیرالدوله تصمیم به استعفا گرفته قبل از ظهر روز ۲۹ میزان ۱۳۰۲ خورشیدی برابر ۱۱ ربیع الاول ۱۳۴۲ قمری (۲۲ اکتبر ۱۹۲۹) در قصر صاحبقرانیه به حضور شاه رفته استعفانامه خود را تقدیم کرد» (۴)

افزون بر آن، در ۱۶میزان (مهر ماه) ۱۳۰۲ در خانه رضاخان بطور محرمانه پیمان نامه ای بین؛ رضاخان، سلیمان میرزا، عبدالکریم خان رشتی، محمد صادق طباطبایی

و سرلشکر خدایار به امضا رسید که « ضمانت قول و شرافت و ناموس و وجدان خود بر اساس موارد پیوست با یکدیگر پیمان می بندند» که « افراد این هیئت هر جا و در هر حال به هر مقام و منصبی نایل آیند از صمیم قلب یار یکدیگر بوده و با جان و مال و تمام هستی خود از همدیگر دفاع نموده نخواهند گذاشت هیچ قوه یا وسیله دیگری باعث تفرقه و جدایی آنان گردد.» (۵)

### نطق مهم معتمد التجار در مجلس

میرزا محسن معتمد التجار\*\* نماینده تبریز درباره رفتار متجاوزانه رضاخان و یاران نظامی و غیر نظامی او به حقوق مردم بنام « امنیت» که ناقض قانون اساسی است مورد انتقاد قرارداد، وی با نطق تاریخی خود در مجلس هشدار داد که: « حقیقتا خیلی ننگ‌آور و باعث تأسف است که پس از ۱۷ سال مشروطیت و آنهمه قربانیها، که در راه آزادی داده شده، مجبور شویم که در عوض اصلاحات اساسی، از نقض قاتون اساسی، و اجرا نشدن سایر قوانین، شکایت کنیم.

...متأسفانه بعد از ورود و مطالعاتی که در اینمدت کرده‌ایم، می‌بینیم نسبت بامورات اساسی مملکت و حملاتی که با اساس و ارکان آزادی و مشروطیت، در این پایتخت میشود، مجلس ساکت و نمایندگان محترم توجه مخصوصی نمی‌فرمایند جلسات گران بهای مجلس تمام صرف جزئیات شده و اوقات ذیقیمت نمایندگان تلف میشود.

دشمنان آزادی و استقلال مملکت، لاینقطع در کار و اتصالا نقشه‌های خودشان را توسعه میدهند و قریبا روزی میرسد که نه سر می‌ماند و نه دستار. بساط مشروطیت که برچیده میشود، سهل است، استقلال مملکت را هم میبرند....

...مادامی که قانون اساسی اینقدر زیر پا انداخته شده و ابدا نشانی از او دیده نمیشود، ما و شما وضع قوانین را برای کی میکنیم؟ و کدام هیئت دولت مجری آن خواهد بود؟ مگر ملاحظه نمی‌فرمائید، در خارج، نمایندگان و این مجلس، تا چه درجه موهون شده‌اند؟ بهر محفل و اجتماعی که میرویم، و با هر کس که ملاقات میکنیم، از سکوت مجلس و مجلسیان، شکایت میکنند!

از تبریز، در این مدت کم که وارد شده‌ایم، خطوط متعدد رسیده، از وضع مجلس و نمایندگان و هیئت دولت استفسار کرده‌اند، و میکنند. چه جوابی بنویسیم؟ و حقیقتا در حیرت هستم. اوضاع حاضر را قطعاً نمیتوان، مناسب و لایق و سزاوار اطلاق يك حکومت ملی دید.....

...نمایشاتی میشود، که خیلی اسباب وحشت و پریشانی و نگرانی است. عملیاتی در مرکز مملکت میشود، که بنظر بنده، ممکن است در آتیه خیلی نزدیک، برای مملکت و ملت خطراتی را متوجه سازد. بدون مجوز قانون جراند را می‌بندند، و مدیران آن‌ها را توقیف، حبس، تبعید و زجر میکنند، و میزنند. چرا؟ برای اینکه از کثرت ظلم و تعدی و انتخاب اشخاص بد سابقه برای مأموریتها و اختلاسها و هزار مظالم دیگر، تنقید کرده، و دولتیان را براه راست دلالت و نصیحت مینمایند. اینها، عوض اصلاح احوال و مفاسد خودشان، متشبث به نقض قوانین می‌شوند. آیا برای جلوگیری از خطرات متصوره، نمایندگان ملت، چه تصمیمی اتخاذ مینمایند....

.. آیا اولیای امور تجربه حاصل کردند؟ و یک قدمی برای اجرای قانون اساسی برداشتند و یا برای آسایش اهالی این مملکت اقدامی کردند؟ فرداست که از کثرت ظلم و تعدی از سایر نقاط مملکت نیز؛ قیامها میشود، و به اینطور همیشه این مملکت در جزر و مد انقلاب و همیشه مردم در زحمت بوده، روی راحت نخواهند دید. لازم است، مجلس شورای ملی هرچه زودتر بهیئت دولت و زمامداران وقت و مسئولین امور، جدا اخطار کند، که قوانین اساسی مملکت را که با خون پاک جوانان وطن و مجاهدین با غیرت تحصیل شده است مراعات، و هر یک از وزراء در اداره و حدود اختیارات خود، با جدیت مشغول اصلاحات بشوند. حالا اگر آقایان نمایندگان بخواهند، از وزارتخانه‌های داخله و مالیه و غیره سؤال و استیضاحی بفرمایند، آیا جواب مسکت میشوند؟

بعقیده بنده خیر! زیرا، در حدود اختیارات آنها مداخلتی میشود که نایستی بشود و این هم در واقع هرج و مرج است و ابدا شایسته یکدولت مشروطه و حکومت ملی نیست....

... ایرانیان با غیرت، که جمع شده و بیرق استبداد را سرنگون، و بتحصول مشروطیت نائل شدند گمان نمیکنم دیگر زیر بار استبداد بروند! و قطعا کار بانقلاب و خون ریزی خواهد کشید.

در مرکز و ولایات کسانی را که یک تحریکات برجسته‌ای، بر ضد آزادی و مشروطیت و مشروطیت قلم و لسانا و عملا مینمایند، شدیداً تعقیب و بمجازات برساند. در حیرتم چطور میشود، در جلو چشم مأمورین دولت مشروطه، علنا بر ضد مشروطیت و قوانین اساسی قیام و بدگویی می‌کنند....

... چرا دولت آن‌طور مأمورین و وظیفه ناشناس را تحت مسئولیت در نمی‌آورد؟ و مؤاخذه و تنبیه مینماید؟ در تبریز که مهد آزادی است و مرتجعین قدرت نفس کشیدن

نداشتند، حالادر ظرف این یکی دوماه، وضع آنجا طوری شده که بعضی از مفتخورها، علنا نفوذهایی بر علیه قانون اساسی و مشروطیت میکنند و مامورین دولتی ابداء حرفی نمی زنند، و ساکت ننشسته اند. معلوم میشود حکومت نظامی آنجا و یا سایر نقاط فقط برای جلوگیری از اجتماع آزادیخواهان و مذاکرات آنها و بالاخره خفه کردن آنها، برقرار شده است و الا علت ندارد، که از آزادیخواهان جلوگیری بشود، که حرفهای خودشان را نگویند ولی مرتجعین، در اظهار عقاید مضره خود آزاد باشند.» (۶)

◀ **در فصل دوم**، در باره تصدی وزارت امور خارجه دکنتر مصدق در حکومت مشیرالدوله است: «سرپرسی لورن» سفیر بریتانیا در ایران در سال ۱۳۰۲ تلاش کرد تا دکنتر محمد مصدق السلطنه را متقاعد کند که دولت ایران از ادعای خود بر بحرین دست بردارد، که مصدق اظهار داشت: با توجه به احساسات ملی موجود در باب این بخش باستانی از قلمرو ایران (جزایر بحرین که همیشه جزء استان فارس، شیعه مذهب و ایرانی الاصل بوده است) هیچ دولت ایرانی نمیتواند، بدون یک دلیل مشخص دست از ادعای حاکمیت بر بحرین شسته و یا در مورد آن کوتاه بیاید. (۷).

از دیگر موضوعاتی که دکنتر مصدق در زمان تصدی وزارت امور خارجه با آن برخورد کرده است در خاطراتش اینگونه اشاره می کند: موضوع دیگر که پیش آمد این بود «روتشتن» و زیرمختار دولت اتحاد جماهیر شوروی که با من سابقه داشت رفته بود و شخصی بنام «شومیاتسکی» بجای او آمده بود و می خواست با من برای اینکه در تیریزنسبت به اجرای کاپیتولاسیون مخالفت کرده بودم تفریغ حساب کند که بر حسب اتفاق مستمسکی هم بدست آورده و این بود که عده ای از علماء با قانون مجازات عرفی که دولت وثوق تصویب کرده و به موقع اجراء گذارده بود مخالفت کردند و آن را از کار انداختند. [قانونی بود که نصرت الدوله فیروز در زمان حکومت وثوق الدوله با نظر «مسویو پرتی» به تصویب رسانید و به اجرا گذاشت]

... وزیرمختار ضمن یک نامه از من سؤال نمود شما که می خواهید ما از رژیم کاپیتولاسیون استفاده نکنیم بفرمائید اتباع مادر ایران طبق چه قانون باید مجازات شوند؟ که این حرف جواب نداشت. چنانچه قونسول شوروی هم در تیریز این سؤال را کرده چون قانون مجازات عرفی را دولت تصویب کرده بود و قدرتی قانونی نداشت ما رابرای جواب دچار اشکال می نمودیم. نامه را طبق اصول بوزارت دادگستری فرستادم که چون نتوانستند جوابی بدهند به نامه سفارت شوروی جوابی داده نشد.

راجع به تدوین لایحه قرار شد من با بعضی از علماء صحبت کنم تا مغرضین نتوانند آنها را بر ضد دولت تحریک کنند و چنین رسید اول با حاجی آقا جمال که با من بیش از دیگران ارتباط داشت شور کنم و چنانچه نتیجه داد با دیگران وارد مذاکره شوم که در ضمن صحبت به او گفتم از تنظیم این لایحه مقصود این نیست که مسلمین مشمول چنین قانونی بشوند بلکه منظور این است که فقدان قانون سبب نشود جرائم اتباع بیگانه در ایران بلاعقاب بماند که در جواب با همان لهجه اصفهانی مخصوص بخود گفت «سرایت می کن که» و از این جمله کوتاه نظر آیت الله این بود اگر قانونی از تصویب مجلس گذشت و نسبت به اتباع بیگانه اجرا شد به اتباع ایران سرایت خواهد نمود.

سپس گفتم اگر این قانون تصویب نشود ما نخواهیم توانست اتباع شوروی را برای جرائمی که در ایران مرتکب می شوند تعقیب کنیم و تحت محاکمه درآوریم و فقدان قانون سبب خواهد شد که باز از رژیم کاپیتولاسیون استفاده نمایند که این مرتبه گفت «بجهتم» و آنوقت فهمیدم که مذاکراتم با دیگران به هیچ نتیجه نخواهد رسید. (۸)  
 «هنگامی که فرصتی دست می دهد که با مشیرالدوله» در این باره سخن بگوید، در جواب مشیرالدوله اظهار می دارد: «اگر مایلی تکفیر شوی می توانی در این مورد اقدامی بعمل آوری!!» (۹)

◀ در فصل سوم، به نظرات جمهوریخواهی در آن مقطع تاریخی مورد بحث اشاره رفته است:

ناصر رحیم خانی در کتاب «جمهوری خواهی در ایران، پیشینه تاریخی» بخشی را به جمهوری خواهی در زمان رضاخان اختصاص داده و اینگونه شرح می دهد: اندیشه جمهوریخواهی و گرایش به تاسیس جمهوری ایران بگونه‌ای گسترده در سال ۱۳۰۲ هجری شمسی نمود یافت. هشتاد سال پیش از این روزنامه نگاران، نویسندگان، روشنفکران، نخبگان سیاسی و چند حزب و انجمن در تهران و شهرستانها، جنبش فکری و فعالیت سیاسی گسترده‌ای برای برانداختن قاجار و تاسیس جمهوری ایران برپا کردند.

ملک الشعراء بهار، سیاستمدار ادیب (یا ادیب سیاستمدار؟)، نماینده وقت مجلس شورای ملی و از مخالفین سرسخت تأسیس جمهوری دربارهی سرچشمه‌ی اندیشه‌ی جمهوری خواهی، منصفانه می نویسد:

«هر چه بود در این تاریخ یعنی ایام فترت بین دو مجلس (مجلس چهارم و مجلس

پنجم)، فکر جمهوری از طرف روشنفکران و نویسندگان جوان بروز کرد و در جراید انتشار یافت.» (۱۰)

◀ در فصل چهارم، دولت‌آبادی در کتاب «حیات یحیی» در باره برخورد تحقیر آمیز رضا خان با شاه و ولیعهد و بی‌اعتنایی اش به مشیرالدوله رئیس حکومت وقت پیش از تشکیل حکومتش می‌نویسد: «سردار سپه بعد از سنجیدن اطراف کار و اطمینان یافتن از هر کجا که لازم باشد در آن دم آخر که ولیعهد می‌خواهد روانه سفر شود، هیأت دولت را تهدید کرده نارضائی خود را از مسافرت او، به شاه و وزراء می‌رساند. کوشش بسیار شاه و ولیعهد و هیأت دولت در اجرای فرمان و فرستادن ولیعهد به کلی بی‌نتیجه مانده و ولیعهد با نهایت خفت از منزل نقل مکان کرده به خانه خود برمی‌گردد و کدورت باطنی میان سردار سپه و ولیعهد به ملامت ظاهری می‌رسد.

شاه بعد از این از سردار سپه گله می‌کند (چنان که نگارنده خود از سردار سپه شنیده است) و می‌گوید شما ولیعهد را از رفتن به آذربایجان منع کردید. سردار سپه جواب می‌دهد اعلیحضرت هم در صدور فرمان حکومت آذربایجان ولیعهد با من مشورت نکردید و الا عرض می‌کردم صلاح نیست.

موقعیت سردار سپه به جلوگیری از مسافرت ولیعهد به او جرأت می‌دهد که بتواند در مخالفت کردن با شاه و ولیعهد بیش از پیش جلو برود و هم بر بی‌اعتنایی او به رئیس دولت افزوده می‌شود تا آن که او را به استعفا دادن واداشته خود رئیس دولت می‌گردد.

سردار سپه از شاه تقاضا میکند او را رئیس الوزراء نماید شاه که در قضیه ولیعهد کمال دلتنگی را دارد و خود را محبوس محترمی در چنگال وزیر جنگ مشاهده میکند تقاضای او را با یک شرط میپذیرد و آن این است که بی‌فاصله اسباب مسافرت ویرا بفرنگ فراهم نماید سردار سپه این شرط را مطابق آرزوی خود دیده آنرا پذیرفته رئیس دولت میشود و فوراً اسباب حرکت شاه را فراهم کرده او را روانه می‌کند تا بندر انزلی مشایعت مینماید و برمی‌گردد و با ولیعهد نایب السلطنه صورت سازی میکند بظاهر دولتی تشکیل میدهد و برای اسکات روسها یکی دو نفر وزیر سوسیالیست هم داخل کابینه مینماید و در باطن اختیار تمام امور کشوری و لشگری را در دست خود می‌گیرد.» (۱۱)

عبدالله مستوفی در خاطرات خود آورده است:

«سه روز بعد از امضای حکم تبعید آقای قوام السلطنه، مشیرالدوله استعفای خود را بحضور شاه تقدیم داشت، و خیال سردار سپه از هر دو رقیب آسوده شد. سردار سپه، از واقعات سال گذشته، و حمله‌ای که از طرف مجلس باو شده بود، تجربه‌آموز گشته و بیرش بزرگترین اسلحه حکومت ملی یعنی روزنامه پی برده، و در صدد داشتن این پشتیبان برآمده، و عده‌ای از روزنامه‌های وزین را طرفدار خود کرده بود. این روزنامه‌ها هم، او را به تحسین‌ها و ستایش‌های خود، بمورد و بیمورد نوازش داده، و در موارد لزوم، پشتیبانی‌هایی از او می‌کردند. در این موقع که کابینه مشیرالدوله استعفا کرد، این روزنامه‌ها نیز، مقالات اساسی راجع بحکومت قدرت، نوشته در اطراف محسنات رئیس دولتی، که تمام اقتدارات را در کف گرفته، کشتی طوفان دیده وطن را بساحل نجات و سرمنزل مقصود رساند، قلم فرسائی‌هایی نمودند. شاه هم، از ۳۰ میزان تا ۴ عقرب، بهر دری زد کسی که با این اوضاع زیربار ریاست وزراء برود، نیافت. قوام السلطنه تبعید شده، مستوفی الممالک رنجیده، مشیرالدوله مرعوب، غیر از این سه نفر هم کسی که بتواند، در مقابل سردار سپه بود و نمودی داشته باشد، حاضر و دم کار نبود. مجلسی هم که تکیه‌گاه رئیس الوزراء شده، او را از تجاوزات وزیر جنگ محفوظ دارد، وجود نداشت. پس جز سردار سپه کسی باقی نماند. آقای مکی در تاریخ خود مینویسد، در همین اوقات نارنجک کوچک دستی هم در اطاق مجاور اطاق شاه منفجر شد.

من این جمله را نه در آنروزها و نه در این بیست و سه ساله، هیچ نشنیده‌ام. اگر چه آقای مکی منبع این خبر را ذکر نکرده‌اند، ولی چون البته تحقیق نکرده نوشته‌اند، باید گفت که کار سلطنت صد و پنجاه ساله قاجاریه را همین يك نارنجک دستی خاتمه داده، و از همین ساعت بوده است که شاه جا خورده، باسبب مسافرت فرنك برای معالجه تصمیم بفرار از تاج و تخت گرفته، و فکر بلندپرواز سردار سپه را، از ریاست وزراء بمقامات بالاتر، توجه داده است.

در هر حال، سلطان احمد شاه، در روز ۴ عقرب ۱۳۰۲، دو دستخط امضا کرده، که یکی راجع بر ریاست وزرای سردار سپه و دیگری اعلام عزیمت خود بمسافرت فرنگ است. دستخط ریاست وزراء چیز تازه‌ای ندارد، که قابل ذکر باشد، بلکه از همان قماش دستخط‌هایی است، که هر سه چهارماه یکبار، یکی از آنها را امضاء می‌کرده است. ولی دستخط اعلام عزیمت بسفر فرنگش، چون بمنزله استعفانامه او از سلطنت و ضمناً طرز فکر و روحیه این شاه را هم بخوبی روشن مینماید، درخور ذکر است. این دستخط در ذیل ابلاغیه ریاست وزراء، بامضاء سردار سپه، در جراید فردا منتشر شد.



ابلاغیه ریاست وزراء ؛ «نظر باینکه. بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی، برای معالجه، و رفع کسالت مزاج، تصمیم بمسافرت باروفا فرمودند، عین دستخط ملوکانه را که در این موضوع شرف صدور یافته باطلاع عامه میرساند» (۱۲)

ملک الشعراء بهار آغاز مجلس پنجم و برخورد گروهها را که اکثریت نمایندگان را رضاخان و نظامیان از صندوق رأی درآورده اند بدین شرح قلم می زند: درمجلس پنجم که انتخاباتش درحکومت مستوفی آغاز و در حکومت مشیرالدوله ختم گردید، اصلاح طلبان و سوسیالیستها هر دو رأی داشتند، ولی ایالات را وزارت جنگ برد و نفوذ امیرلشکرها انتخابات را فاسد ساخت.

در مجلس پنجم حزب دیگری نیز بوجود آمد که ابتدا «دموکرات مستقل» نام داشت و بعد «تجدد» نام یافت.

حزب تجدّد که انتخابات ایالات را بوسیله همراهی وزیر جنگ ربوده بود، درجلسات اولیه مجلس دارای اکثریت قطعی گردید. سوسیالیست و اصلاح طلب هر دو با دیده اندیشناک و نگرانی عجیب به حزب مذکور نگاه می کردند!

سوسیالیستها درمجلس پنجم نیز از حیث عده کمتر از اصلاح طلبان بودند و نفوذ معنوی مدرس در مجلس از آنها زیادتر بود. مع ذلک هر دو حزب در اقلیت ماندند؛ ائتلاف بین آنها هم صورت پذیر نبود. (۱۳)

در ایالات، مراکز مقتدری از امیرلشکرها و صاحب منصبهای تازه و کهنه تشکیل داده و مشغول مطالعه و تدارک نقشه بزرگ خود بود. تنها سعی داشت که در جراید ازو بد نگویند. با سیاسیون و نویسندگان ملاقات می کرد، صحبت می داشت، خدمات خود را برای آنان شرح می داد و زمینه آتیه را که جنگ با دربار باشد، با کمال هوش و دهاء و زیرکی و عدم ذره ای غفلت طرح می نمود.

سردار سپه بقدری مواظب مجلس بود که گویا در دنیا تا این اندازه مواظبت سابقه نداشته باشد. برای مثال کافی است یاد آوری کنیم روزی را که مرحوم مستوفی الممالک به مجلس آمد و دید که اکثریت ندارد، عصبانی شد و پشت کرسی رفت و نطقی بسیار خوب و استادانه ادا کرده، گفت:

«من اهل آجیل نیستم. آجیل نمی خورم و نمی دهم. معده ام برای خوردن اجیل مستعد نیست. حالا هم موسم بره کشی است. اتفاقاً بره هم نمی توانم بخورم... بنابراین میروم!» (۱۴)

ملک الشعراء بهار در ادامه آن با اشاره به اینکه «جمهوری به کجا انجامید؟! اکثریت چه شد؟» نوشت: قبل از دوّم حمل، پس از آنکه در تهران تظاهرات جمهوری طلبانه

شروع شد، در جرأید عموماً بر ضدّ احمد شاه و اینکه «در خیابانهای پاریس شاپو بر سر (!)، دست به دست معشوقه اش داده، راه می رود!» و یا «جواهرات سلطنتی را در فرنگ بفروش می رساند!» و غیره بد می گفتند. از ولایات هم تلگرافاتی می رسید که مردم جمهوری می خواهند و چنانکه قبلاً گفتیم، تا قبل از دوّم حمل مردم مبهوت بودند، و نمی دانستند چه مسئله ایست، شاید شعورمخفی عمومی که همیشه جنبهٔ محافظه کاری دارد، به اکثریت مردم می فهماند که نباید این زمزمه ساده و عادی باشد. از طرف درباریان نیز تبلیغات ضعیفی بر ضدّ جمهوری بعمل می آمد، ولی عامل مهیجی که شعور مخفی و تبلیغات ضعیف دربار را قوّت دهد، درکار نبود و پیشرفت جمهوری طبیعی بنظر می رسید.

روزنامهٔ ایران در تاریخ ۲۷ حوت ۱۳۰۲، در زیر «عنوان «نهضت عمومی» مقاله ای نوشت و منجمله چنین گفت:

موضوع جمهوریت تدریجاً عامّه ملّت ایران را در همهٔ ایالات و ولایات به هیجان آورده و روح جدیدی از نشاط درجسد افسردهٔ اهالی دمیده...؛ از قسمتی از شهرها تقاضای مخابرات حضوری گردیده و این دوسه روزه وکلای ولایات مزبور همه روزه به تلگرافخانه رفته، با موکلین خود سؤال و جواب می کردند... در تهران نیز جمع کثیری هم آواز شده و نمایندگان خود را به مجلس شورای ملی فرستادند و تقاضا کردند که قبل از عید پارلمان تصمیم قطعی خود را اتخاذ کرده و بیش ازین اسباب تشویش اذهان اذهان و معطلی و بیکاری مردم نگردد...

بعضی می گفتند مجلس حق ندارد در خصوص رژیم مملکت و تغییر قانون اساسی عملی انجام دهد و هرگاه برآستی مردم خواهان تغییر رژیم هستند، لااقل باید «رفراندوم» شود، یعنی برای تغییر سازمان اساسی کشور و قانون اساسی از عامّه ملّت باید رأی گرفته شود و یا قبل از آنکه انتخابات شروع شود، باید از طرف دولت اعلان شود که وکلای ملّت باید باحقّ مداخله در قانون اساسی انتخاب شوند. همهٔ طبقهٔ اوّل و رجال صاحب این عقیده بودند. (۱۵)

از طرف دیگر مدرّس دراین نطق خود عزم داشت مطلب را روی دایره بریزد و قضیهٔ جمهوری و داستان بیرون را - به قول مرد تبریزی «دولت از ملّت به اصرار جمهوری می خواهد!» - عنوان کند و علل مخالفت خود را با اعتبارنامهٔ آقای مؤتمن الملک که صدای آن بطور غریبی درشهر پیچیده بود و مردم غالباً از رمز حقیقی آن مخالف بی خبر بودند، بگوید و نگذارد حضرات مجلس را غافگیر کرده، لایحهٔ جمهوری و خلع خانوادهٔ قاجاریه را بدون بحث و گفتگو به قوّهٔ اکثریت بگذارند و به

همین قوه اعتبار نامه مخالفان خود را بدون گفتگو و سروصدا رد کنند. او می خواست مطلب را روی دایره بریزد تا به همراهی افکار بیرون و اکثریت مردم و قوه بیان و استدلالهای قانونی اکثریت را مرعوب ساخته، از عمل بیندازد. اما اکثریت یعنی حزب تجدد [طرفداران رضا خان] که پیش از این نام آنها دموکرات مستقل بود، با این عمل بسیار مخالف بودند.

لذا به محض اینکه مدرّس گفت: «مگذارید جنگ بیرون به داخل مجلس سرایت کند»، لیدرتجدد از صندلی برخاست و از در خارج شد. اما رفقایش حرکتی نکردند. معزّی الیه از دم در برگشته، با تغییر گفت: «فراکسیون تجدد! نشسته اید و به این مهملات گوش می دهید؟!» پس از این نطق، مجلس خالی شد و اکثریت بیرون ریختند و ناطق اقلیت و سایرین هم از عقب آنان بیرون رفتند. مدرّس باقی نطق خود را در اتاق تنفس شروع به گفتن کرد. یکی از افراد تجدد [دکتر حسین بهرامی "احیاء السلطنه" ] سیلی ای به صورت مدرّس زد که عمامه اش افتاد! این حرکت زشت بود. اکثریت نباید جلوی نطق اقلیت را بگیرد، دیگر آنکه نباید ناطق اقلیت را بزنند، چه، اقلیت متکی به احساسات و عواطف تند است، اما اکثریت متکی به فکر و تعقل و استدلال و بردباری است.

این حرکت موجب آن شد که پرده از کار توطئه بیرون برداشته شود. افرادی که علی الرسم و حسب الامر، نه با قیود و مقررات حزبی، عضو حزب تجدد شده بودند و اکثریتی بزرگ بوجود آورده بودند، بهانه خوبی بدست آوردند که خود را از قید این حزب که شاید صفایی با آن نداشته و با جمهوری در نهان مخالف بودند، بیرون بکشند. من بقدری متأثر شده بوده و از اوضاع کلی بیمناک و به قضایا بدبین بودم که مصمّم شدم از سیاست کناره گیری کنم. همان سیاستی که به قیمت خون و جوانی و عمر من تمام شد. لذا بیدرنگ از نمایندگی مجلس استعفا دادم و به خانه رفتم. فردا پیغامی از طرف مرحوم مشیرالدوله (پیرنیا) به من رسید که باید فوری بیایم و استعفای خود را مسترد دارم. معلوم شد رئیس مجلس هم استعفا نامه مرا نزد خود نگاه داشته به جریان نینداخته است. سایر دوستان هم یکی یکی آمدند و حکایت واقعه مهمّی را برای من نقل کردند. این واقعه این بود که عصر و شب همان روز عده زیادی از افراد اکثریت گرد هم نشستند، خود را از عضویت حزب تجدد بیرون آورده، فراکسیون بزرگی تشکیل داده اند که با افراد اقلیت از سوسیالیست و دوستان مدرّس ائتلاف کرده، اکثریت ثابتی بوجود آوردند؛ و حزب تجدد و تمام نقشه هایش که از آن جمله یکی جمهوری بود، فعلاً به هم خورده و در اقلیت افتاده است.

در بیرون مجلس، چنانکه گفتم، تا امروز واکنشی برخلاف جمهوری و این همه سر و صداها دیده نمی شد. اما این سیلی به قدری پر صدا بود که بناگاه در تمام شهر مثل زنگ ناقوس در پیچید و احساسات خفته را بیدار کرد. دکانها بسته شد، انقلاب بزرگی نمودار گردید. جمعیتی که انبوه جمعیت جمهوری خواه نامبرده در برابر آن مثل قطره در برابر سیل خروشان می نمود، گرد آمد و روز شنبه دوم حمل ۱۳۰۳ مجلس شورای ملی را فرو گرفت.

در پانزدهم ۱۳۰۲، احمد شاه دریاخته بود که وزیر جنگ با او صفایی ندارد، لذا مصمم شد خود را نجات بدهد (!) و بواسطه جبنی که داشت، به وزیر جنگ متوسل گردید و ترتیب ریاست وزرایی او را داده، از راه عراق به سمت فرنگستان عزیمت نمود و سردار سپه تا سرحد شاه را بدرقه کرد.

چنانکه گفتیم، مرحوم مشیرالدوله در هیأت وزراء حاضر نشد و سردار سپه از طرف شاه به تشکیل دولت مأمور گردید و این وقایع در آذر ۱۳۰۳ روی داد. به محض تشکیل دولت جدید لقمه جمهوری نیز بلند شد.

روزنامه دقت، منطبعه اسلامبول، در بهمن ۱۳۰۲ چنین نوشت: «سردار سپه رئیس الوزرای ایران، در صدد افتاده است مقام غازی مصطفی کمال پاشا را احراز کند و کوشش دارد به ریاست جمهور انتخاب...»

در ۲۲ بهمن ۱۳۰۲، مجلس پنجم در زمان ریاست وزرایی آقای سردار سپه افتتاح شد. در اسفند ۱۳۰۲ تظاهرات جمهوری طلبی قوت گرفت و همانطور که اشاره شد در تهران غوغاها برخاست. جراید متفقاً با یک لحن به هواداری جمهوری و به خلاف قاجاریه مقالات نوشتند و اکثریت بزرگی هم در مجلس پیرامون حزب تجدد بوجود آمد. اقلیت مجلس می گفت که پنجاه نفر ازین وکلا، وکیل طبیعی نیستند. می گفتند هر جایی که سردار سپه را وکیل کرده اند، انتخاباتش دستورالعملی است. آری، در آن انتخابات آقای سردار سپه از همه جا نامزد و انتخاب شده بود. موافقان این عمل را دلیل وجهه ملی رئیس دولت می شمردند و مخالفان دلیل دستوری بودن انتخابات. (۱۶)

◀ در فصل پنجم، محمد قلی مجد پژوهشگر ایرانی در کتاب «از قاجار به پهلوی» با استناد به «اسناد وزارت امور خارجه آمریکا» به نقل از گزارش کرنفلد علل سقوط حکومت مشیرالدوله و صدارت رضا خان و «زوال سلطنت قاجارها» را اینگونه بررسی می کند: «سفر شاه از همه بیشتر رضا خان را خوشحال کرد. در واقع [ باید بگویم ] بر اساس اخبار موثقی که به من رسیده است او در پی این است که ولیعهد

نیز کشور را ترک کند تا با استفاده از این فرصت خود را نایب السلطنه کند. شکی نیست که روس‌ها به این قضیه تن نداده و مخالفند.» اما دوران سلطنت قاجارها به سرآمده بود: «رسیدن به ریاست وزرا پایان آمال و آرزوی رضا خان نیست. وی در صدد است سلطنت غیر رسمی کنونی خود را به شاهنشاهی قانونی تبدیل کند؛ البته این کار به همین زودی انجام خواهد شد. خانواده سلطنتی نیز متوجه شده است که به روزهای پایان عمر خود رسیده است. ولیعهد و همچنین سالار السلطان، عموی شاه، صراحتاً به من گفتند که سلسله قاجار نیز محکوم به فناست.» شاه در مسیر سفر خود به اروپا، در ۱۳ نوامبر ۱۹۲۳ به بیروت رسید. کمیسر عالی فرانسه با برپایی ضیافت شام، از اعلیحضرت پذیرایی کرد: «به من خبر رسید که مقامات انگلیسی در بغداد توجه چندانی به عبور شاه از این کشور نکردند اما در مقابل، فرانسوی‌ها به شدت مراقب عبور کاروان شاه ایران بودند. گمان می‌رود که فرانسوی‌ها با توجه به اوضاع کنونی ایران اهداف مهمی را در این کشور دنبال می‌کنند.» در ۱۰ نوامبر ۱۹۳۳، علاء [وزیرمختار ایران در واشنگتن] به وزارت خارجه آمریکا مراجعه کرد. او در این دیدارتلاش کرد تصویری زیبا خوب از اوضاع ایران ارائه دهد: «وزیر مختار پرسید که آیا گزارش نامطلوبی از اوضاع ایران داشته ایم؟ وقتی جواب شنیدم که تا آن لحظه ما هیچ گزارشی تازه‌ای از تهران نداشته ایم، گفت که شخصاً گزارش‌های اطمینان‌بخشی از تهران دریافت کرده است [علاء گفت] هیچ را بطنه‌ای میان نخست‌وزیری رضاخان و سفر شاه به اروپا نیست؛ و شاه مدتها قبل از نخست‌وزیری سردار سپه تصمیم به خروج از کشور گرفته بود.» در ۱۲ نوامبر ۱۹۲۳ رضاخان اعلامیه‌ای صادر کرد: «همه می‌دانند که در یک کشور مستقل هیچ چیز از این بدتر نیست که فردی از آن ملت به آلت دست عمال خارجی تبدیل شده یا به بیگانگان اجازه دهد در امور سیاسی کشور دخالت کنند.» کرنفلد در این زمینه می‌نویسد:

«کاملاً آشکار است این اعلامیه برای اغفال کسانی منتشر شده که گمان می‌کنند رئیس‌الوزرا به مدد سفارت‌های خارجی به این منصب رسیده است و قرار است آلت دست و در خدمت آنان باشد.» روزنامه طوفان در این زمینه می‌نویسد: «این بیانیه با حسن نیت صادر نشده است؛ صادر کننده آن کسی است که نفوذ سفارت‌های خارجی در شکل‌گیری کابینه وی مؤثر بوده است.» رالف اچ، ساپر، نماینده کمپانی سینگلر، بریتانیا را عامل اصلی کناره‌گیری مشیرالدوله معرفی می‌کند: «رئیس‌الوزرای پیشین با شروط قرارداد ما موافقت کرده بود و آن را به هیأت وزرا و

میلسپو نیز ارائه کرده بود و در نظر داشت ماه آینده این قرارداد را به عنوان لایحه به قوه مقننه معرفی کند. می توان گفت مخالفت بریتانیا تا اندازه ای در سقوط او نقش داشته است. **رضاخان اکنون رئیس الوزرا و عملاً دیکتاتور ایران است.** این روزها او در رکاب شاه است و او را تا مرزهای کشور بدرقه میکند. شاه احتمالاً در اروپا خواهند ماند.» انگلیسی ها نتوانستند خوشحالی خود را از این وقایع پنهان کنند. در مجمع سالیانه بانک شاهنشاهی ایران در لندن در دسامبر ۱۹۲۳، سر هیوبارنس، رئیس، با اشتیاق فراوان انتصاب رضاخان را اعلام می کند و می گوید: «شاهنشاه ایران در حال ترک ایران و سفر به اروپا بود» و سپس اضافه می کند: «سال گذشته خبر از پیروزی دادم که تشکیلات نظامی سردار سپه به وابسته نظامی آمریکا نیز در مورد خشونت و بد رفتاری رضا چنین می نویسد: **رضاخان، رئیس الوزرای جدید ایران، با اینکه اکنون بالاترین منصب سیاسی را در این کشور اداره می کند، اما هنوز نمی تواند اخلاق و رفتار دوران قزاقی خود را کنار بگذارد... وقتی که وزیر جنگ بود، افراد مختلفی را مورد ضرب و شتم قرار می داد؛ رئیس الوزرا، افسران نظمی، سردبیران روزنامه ها، افسران نظامی و... از جمله این افراد هستند. در دو هفته گذشته نیز چندین بار افراد مختلف مورد خشم و غضب رئیس الوزرا قرار گرفته اند که در تمام موارد شخص خاصی مستقیماً توسط جناب رئیس الوزرا کتک زده شده است. همین اخیراً یک افسر پلیس و یک روحانی، قربانی رفتار خشن وی شده اند. نبود کف نفس در شخصیت رضاخان و رفتار خشن او بسیار رقت انگیز و اسفناک است. همین موجب بدگویی دیگران به ویژه اتباع بیگانه می شود. یکی از روزنامه های تهران که از این رفتار رضا خان انتقاد کرده بود به سرعت توقیف شد. برای درک روانشناسی رفتار وی باید فضایی را که وی در آن رشد کرده است بررسی کنیم و به نحوه تربیت وی توجه نمائیم.» کنسول گوت لیب نیز در این مورد می نویسد: «رئیس الوزرای فعلی ایران، یک دهاتی نادان و بی سواد با غریزه حیوانیست... او به هیچ وجه نمی تواند خشم و غضب خود را کنترل کند - وی اخیراً رئیس الوزرای پیشین را مورد ضرب و شتم قرار داده است (بنا به گزارشاتی که به دست من رسیده است در حضور شاه چنین جسارتی را به وی روا داشته است) (توضیح ج.ص.: رضا خان به مشیرالدوله بی اعتنائی کرده بود)؛ رضا خان با دست خود یکی از روزنامه نگاران منتقد را کتک زد؛ این روز نامه نگار پیرمردی ریش سفید بود. یکی از اتباع آمریکا که شاهد این ماجرا بوده است اظهار می کند که این رقت انگیز ترین و خفّت بارترین صحنه خشنی بوده که تا کنون دیده است. از زمانی**

که وی بر مسند ریاست وزرا تکیه زده بارها در مواضع مختلف ملتزمین و همراهان خود را مورد ضرب و جرح قرار داده است؛ از جمله به تازگی یک روحانی پیرمرد، که به علت نابینایی متوجه ورود رضاخان نشد و از جای خود برنخاست، به شدت مورد ضرب و شتم وی قرار گرفت. بار دیگر تکرار می‌کنم، چنانچه اولین نشانه‌های مخالفت از جانب یک مقام اقتصادی مشاهده شود، به احتمال قوی، خوی حیوانی رئیس الوزرا طغیان خواهد کرد و دیگر کسی نمی‌داند چه خواهد شد.» در گزارشی که جدلیکا به تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۲۳ تحت عنوان «ناپدید شدن روزنامه‌های تهران» می‌نویسد، می‌خوانیم: «از زمان روی کار آمدن رضاخان و در دست گرفتن ریاست وزراء چندین روزنامه در تهران توقیف شده‌اند؛ و شماری دیگر از روزنامه‌ها هم به علت فقدان درآمدهای حاصل از تبلیغات، از هستی ساقط شده‌اند. تحت حکومت رضاخان، شرایط سیاسی کاملاً روشن و مشخص است؛ هر سیاستمداری که «در» این نظام بگنجد نیازی ندارد که با صرف پول، خود را در روزنامه معرفی کند؛ و کسانی هم که «خارج» از این چارچوب قرار می‌گیرند، از آنجا که مطمئن هستند خرج کردن پول برای تبلیغ در روزنامه‌ها، کار عبثی است، دست به چنین کاری نمی‌زنند. با توجه به شرایطی که رژیم فعلی به وجود آورده است، انتظار می‌رود از سی روزنامه‌ای که در دو سال اخیر پا به عرصه وجود نهاده‌اند، حداکثر دو روزنامه، یعنی مهمترین آنها که بر پشتوانه‌های مالی قدرتمندی تکیه زده‌اند، از این بحران جان سالم به در برند... چندان دور از ذهن نیست که بگوییم آن دسته از روزنامه‌هایی که نجات یافته‌اند، ادامه حیاتشان در گرو حمایت از رضاخان؛ و یا امتناع از حمله و انتقاد به دولت خواهد بود.» (۱۷)

«ضیاءالواعظین که خود را همیشه وکیل سردار سپه می‌خواند نطق مفصلی بر علیه سلطنت و سلسله قاجاریه و لزوم انقلاب و تشکیل حکومت جمهوری ایراد می‌کند. حائری زاده می‌گوید آن کس که به ولیعهد پیشنهاد کرده است که خانه خود را ترک کند و با وعده و وعید تقاضای استعفا ی او را کرده است باید فوراً مجازات بشود.

تدبیر به حمایت سردار سپه درآمده و می‌گوید مگر نمایندگان نمی‌دانند که مردم این کشور می‌خواهند از شر قاجاریه راحت شوند و رژیم جمهوری را در کشور مستقر سازند. حائری زاده در جواب می‌گوید جز مثنی رجاله کسی طالب و هواخواه جمهوری نیست و دولت موظف است که برای حفظ امنیت کشور و حیثیت مقام سلطنت جلو این تحریکات را بگیرد. اگر دولت در انجام وظیفه قاصر است بهتر است کنار رفته و حکومت دیگری روی کار بیاید.

ولیعهد هم به سردار سپه پیغام می دهد که " سلطنت موهبتی است الهی و این مقام را ملت و قانون اساسی بما اهداء کرده است و تا ملت مجلس شورای ملی، با آنکه حق تصویب چنین قانونی را ندارند، تصویب نکنند، من از این قصر خارج نخواهم شد و هرگز هم استعفا نخواهم داد."

سردار سپه باردوم به ولیعهد پیغام می دهد که اگر او استعفا بدهد یکی از قصور سلطنتی با گارد احترام در اختیارش قرار خواهد گرفت و مادام العمر حقوق مکفی به او و اعضای خانواده اش پرداخت خواهد شد. ولیعهد جواب می دهد سردار سپه سرنیزه دارد، نظمیه در اختیار او است و اکثر و کلاء را خودش انتخاب کرده است. دیگر از جان ما چه می خواهد. من اهل سازش و تسلیم نیستم». (۱۸)

◀ در فصل ششم، تورج اتابکی پژوهشگر تاریخ معاصر اجتماعی در مقاله ای تحت عنوان «خلافت، روحانیت و جمهوریت در ترکیه و ایران» در مقایسه تطبیقی جمهوریت در عصر رضاخان در ایران و در زمان آتاتورک در ترکیه اینگونه بررسی کرده است: در تعقیب مدرن سازی، اصلاح و تغییر در ترکیه و ایران قرن بیستم، مناقشه اصلی بین اردوی اصلاح طلب و مخالفان محافظه کار آنها بر سر حقوق و خود مختاری فردی و نمایندگی مردم به طور عام بود تا شکل حکومت به طور خاص. هدف اصلاح طلبان از برپایی حکومت انتخابی، تأسیس پارلمان منتخب، یا هر شکلی از فرایند رسمی انتخاب افراد برای مقامات دولتی بود که در نهایت قوه اجرایی را مسئول و پاسخگو می ساخت. شکل احتمالی که این نهاد انتخابی جدید می پذیرفت - جمهوری یا پادشاهی مشروطه - هنوز دلمشغولی اصلاح طلبان نبود.

از سوی دیگر، روحانیون محافظه کار و پیروان غیر روحانیشان در هر دو کشور از این نگران بودند که هر تغییر و اصلاحی نخستین گام به سوی ایجاد دولت سکولار باشد. علاوه بر آن، گرچه در فقه اسلامی در خصوص ترجیح یک شکل حکومت اجماعی وجود نداشت، روحانیون، با نوعی همانند انگاری با خیزش های سیاسی و انقلاب فرانسه، عموماً شکل جمهوری حکومت را با سکولاریسم یا حتی آنتیسم یکی می دانستند. (۱۹)

◀ فصل هفتم، رابه روحانیت شیعه و بالخصوص روحانیت در دوران رضاخان اختصاص داده ام.

شایان ذکر است که «رضاخان با یاری و حمایت اکثر روحانیون بانفوذ، رضاشاه



شد و در مهر ماه ۱۳۰۷... سید حسن مدرس برجسته‌ترین روحانی سیاسی - پارلمانی را وحشیانه تبعید کرده و زندان می‌کند و تمام حوزه‌های مشهد، قم و نجف با سکوت خود از عمل غیر انسانی حمایت - می‌کنند! و بنیانگذار حوزه علمیه قم، ۱۵۰ ریال اعتبار ماهانه خرج او را دلیل خوش‌گذشتن بر او می‌داند.

دکتر محمد حسین مدرس، خواهر زاده مدرس، پنج ماه پس از حبس و تبعید مدرس برای دیدار او به خواف رفت و موفق به دیدار او نشد. (۲۰)

وی در خاطر اتش ماجرای تلاش خود برای آزادی مدرس را چنین توضیح می‌دهد: «حدود سه ماه و اندی در مشهد ماندم و از مشاهیر علمای مشهد مانند مرحوم آقای شیخ محمد آقازاده و شیخ مرتضی آشتیانی تقاضا در اقدام به استخلاص ایشان می‌نمودم و نتیجه‌ای حاصل نشد... در ادامه به قم رفته از آیت‌الله حاج‌شیخ عبدالکریم حائری استمداد نمودم... ایشان با جواب‌های آشفته و دلخراش خود، سخت آزرگی روحم را فراهم نمود، مثلاً اظهار داشت شهربانی برای مدرس ماهانه ۱۵۰ ریال اعتبار خرج منظور نموده، به او بد نمی‌گذرد.» (۲۱)

ولی در زندان برخلاف گفته حاج شیخ عبدالکریم حائری به مدرس سخت می‌گذشت و این از فرومایگی رضاخان بود چگونه با مدرس یکی از نامدارترین رجل سیاسی تاریخ معاصر ایران ورهیری آن زمان نیروهای مخالف بعهده داشت بوسیله کارگزارانش رفتار ددمنشانه می‌کرد. مدرس در خاطر اتش یک روز وضعیت خود را در «زندان خواف» اینگونه ترسیم می‌کند: لیله شنبه ۲۶ بهمن [۱۳۰۸] - من در گوشه اتاق و پهلوی بخاری نشسته مشغول کار خود بودم و آن دو نفر نیز در گوشه دیگر اتاق دراز کشیده به نوبت مشغول عملیات خود بودند. این وضع ناگوار که در حقیقت هم آن بیچاره ها و هم من لابد بودیم خیلی قلب مرا آزرده داشت.

دست بیچاره چون به جان نرسد

چاره جز پیرهن دریدن نیست

و به حدی این وضعیت مرا افسرده داشت که شبی در مناجات با قاضی الحاجات با اینکه در مناجات، حال من بالخصوص غالباً متوجه به امور نوعی و خود بود، بی اختیار شده و به قلب من خطور کرد که الهی من یک نفر شخص عادی بیش نیستم، من کجا و این همه ناملایمات کجا، انبیاء و اولیاء هم که محبوس شدند هیچ کدام چنین ابتلا و مصاحبینی (تریاک کش و شیره گی [شیره ای] مریض و بیچاره) نداشتند.» (۲۲)

نکته مهم و درخور اهمیت اینستکه، رحیم زاده صفوی نماینده ملیون ایران و

مدرس با سلطان احمد شاه برای بازگشتش در شهر "نیس" ملاقات نمود و بین آنها مذاکراتی رویداد. شاه این سؤال را هم مطرح می کند که آیا «در نقشه آقای مدرّس علما هم شرکت دارند؟»

رحیم زاده صفوی می نویسد :

«در پاسخ عرض کردم: هر چند روابط آقای مدرّس با روحانیان بسیار خوب است اما ایشان این عقیده را ندارند که با دست روحانیان و پیشوایی آنان نهضتی و انقلابی به وجود آورند، زیرا به نظر آقای مدرّس در نهضتهای روحانیون همواره نوعی ارتجاع وارد می شود و به جای آنکه جامعه رو به پیش حرکت کند، سوی عقب می رود.» (۲۳)

◀ در فصل هشتم، نوشته خانم هما ناطق پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در نوشته تحقیقی در باره «روحانیت» دارد که چکیده ای از آنرا تحت عنوان «ملایان و لوطیان» در اینجا می آورم:

در نیمه یکم سده نوزده، روحانیان به دو قشر «پا دار» و «خرده پا» تقسیم می شدند. ملایان خرده پا بیشتر در کنار روستائیان می زیستند و از دسترنج آنان نان می خوردند. در پی «تجمّلات» هم نبودند. زندگی سهل و ساده داشتند. اهل روستا تأمین خانه و پوشاک و خوراک آخوندهای خرده پا را بر عهده می شناختند و افزون بر این، سالیانه یک تومان خرجی به هر یک می پرداختند. آخوندهای دهات نیز کودکان روستا را الفبا و قرآن می آموزاندند. فرنگیانی که در آن سالها از دهات ایران می گذشتند در شگفت بودند از اینکه کودکان روستاها از خواندن و نوشتن بهره داشتند! ملایان خرده پا، مراسم زناشویی و طلاق و ختنه سوران را نیز به رایگان برگزار می کردند. از این رو اهل روستا را شکایتی نبود. خرسند هم بودند. آخوندهای خرده پا، از آنجا که از ثروت کلان روحانیان پادار بهره ای نداشتند، گهگاه در نا آرامی شهرها و روستاها جانب توده های معترض را می گرفتند و به راه می افتادند. گروه دوم را ملایان بزرگ شهر نشین می ساختند. مجتهدان با نفوذ در شهرهای تبریز، تهران، اصفهان، شیراز، یزد و دیگر شهرها، سرکردگی و حمایت لوطیان چماقدار را بر عهده داشتند. در نبود سپاه، لوطیان را اجیر می کردند و به هنگام نیاز به کار می بستند. مسکن و خوراک و پوشاکشان را هم تأمین می کردند. در آن دوره

بیشتر مساجد را مستوفیان اداره می کردند و نه روحانیان. از دوران ناصری و به دنبال شورش بابیان بود که طلاب مسلح رفته رفته جای لوطیان چماقدار را گرفتند و «بست نشینان» شهرت یافتند. نقش پلیس دین را نیز عهده دار شدند. لوطیان ترازوی بازاریان را نیز زیر نظر می گرفتند. از این رو در میان اهل کسب از وجهه زیادی بهره مند بودند. طلاب هنوز از مقام والای روحانیت برخوردار نبودند. سازماندهی ویژه ای هم نداشتند. از این رو ملّیان از لوطیان چماقدار بهره می جستند و سپاه می آراستند. ویلهم فلور، می نوشت: واژه لوطی و الواط با «لات و لوط» یکی است. «دانش مشهدی» ها و «گلا مخملی» های لنگ به دوش هم یادگاری از آن دورانند. وصف این صنف را از زبان دکتر پولاک پزشک ناصرالدین شاه بشنویم که گزارش می کرد:

«لوطیان مردمان بزن بهادری هستند... که شبها به راه دستبرد و ماجراجویی از خانه بیرون می روند. به عرق خوری و قماربازی تعلق خاطر دارند. گاه نیز از سر سود جوئی، بی نظمی و بلوا راه می اندازند. اینان به کمر خود دشنه های چرکسی دارند که سلاح آنان است. کلاهشان را هم یک وری می گذارند. به این مخلوق خدا در همه شهرها و در تمام اصناف می توان برخورد. پهلوانان، عنتری ها، خرس گردان ها، شیرگردان ها و رقاصان از این گروهند. لوطی های تبریز و شیراز و اصفهان هم همه به جلالت شهره اند».

دکتر پولاک پزشک شاه نخستین فرنگی بود که به سودمندی این صنف در جهت بهره برداری سیاسی پی برد و نوشت: «بسیار خوب است که فرنگیان در زیر حمایت چند تن از این لوطیان قرار گیرند!» اما ملّیان و سپس تر انگلیس ها زودتر از پولاک دست به کار شدند و سپاه لوطیان را اجیر کردند. کاظم بیگ می نوشت: «لوطیان اوباشی هستند بی اخلاق و بی شرم» که شمارشان (در نیمه یکم سده نوزده) روز به روز در افزایش بود، بویژه در تبریز و اصفهان». اینان «نشست های پنهانی خود را در «خرابه ها و زیر زمین ها» برگزار می کردند. هم بد مست بودند و هم دست به دزدی می زدند. در پایتخت سرکرده هاشان از احترام نجبا و بزرگان برخوردار بودند. «حتی حیدرخان، سرکرده لوطیان اصفهان «یکی از تبار شاهزادگان صفوی به شمار می رفت»». (۲۴)

◀ فصل نهم ، در باره مسعود میرزا ظل السلطان، آقا نجفی، شیخ فضل الله نوری و جواد آقا تبریزی و شفتی و... آورده ام و همچنین ارادل و اوباش در پوشش اسلام در

دوران پهلوی دوم و نظام ولایت فقیه مورد بررسی قرار گرفته است.

« در فصل دهم، رضا رمضان نرگسی که روحانی است، در دفاع از روحانیان شیعه همانند آقاجفی اصفهانی، ملاعلی کنی، میرزا جواد آقا تبریزی و شیخ فضل الله نوری و ... به «بازنگری آرای حامد الگار درباره روحانیان شیعه (نقد و بررسی کتاب نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت ایران)» پرداخته است. آقای رمضان نرگسی توجیه کننده فساد و غارت روحانیت می باشد و با اشاره به اینکه « داوری و تحلیل حامد الگار درباره میرزا آقاجواد تبریزی، سید محمدباقر شفتی، ملاعلی کنی و آقاجفی اصفهانی و خمینی ... بدلیل اینکه از منابع خارجی استفاده کرده در معرض تردید قرار می دهد» و «بخش مهمی از کتاب مذکور که به این مباحث می پردازد نمی تواند اعتبار لازم و کافی داشته باشد.»!

پرسش از آقای نرگسی این است که آیا در نظام فعلی ولایت مطلقه فقیه که شخص خمینی بنیانگذار آن و روحانیت شیعه که رهبری آنرا در دست دارد و در جنایت، خیانت، غارت و فساد در ایران گوی سبقت را از نظام گذشته ربوده است و همچنان به این کار در روش و منش ادامه می دهد "جعل تاریخی و منابع از کتاب های خارجی و رسانه های غربی" است؟!

به بیان روشن، هنگامی که درباره فساد، غارت و جنایت نظام به اصطلاح « سلسله جلیله روحانیت شیعه» در بررسی که از کارنامه سیاهه نظام ولایت مطلقه فقیه نمودم، دیدم با دوران پهلوی اول و دوم قابل مقایسه نیست زیرا فساد و غارت و جنایت نظام « سلسله جلیله روحانیت» در برخی شاخص ها در تاریخ ایران بی سابقه است. بدون شک آقای خمینی که در سلوک سیاسی و مذهبی اش پیرو بهبهانی و کاشانی و در اردوگاه کودتاچیان بر ضد حکومت ملی دکتر مصدق بود ( که متأسفانه ما بعد از انقلاب با خواندن خاطرات زنده یاد مهدی حائری یزدی فرزند حاج شیخ عبدالکریم یزدی به این مهم آگاه شدیم ) او پس از چندی که از انقلاب بهمن ۵۷ نگذشته که از رهبری انقلاب به رهبر ضد انقلاب سقوط نمود. خمینی نظریه پرداز و پایه گذار نظام فاسد، غارتگر و ویرانگر ولایت فقیه است، او بعد از رسیدن به اریکه قدرت سیاسی که شاید توی خواب و خیال هم نمی دید، به سادگی زیر همه قول و قرارها و تعهدات خود که در پاریس به ملت ایران و جهان داده بود، می زند؟ و سپس هم به سادگی

جام زهر را سر می کشد و بطور آشکار می گوید:

«ما می خواهیم اسلام را پیاده کنیم. پس ممکن است دیروز من یک حرفی زده باشم و امروز حرف دیگری را و فردا حرف دیگری را. این معنا ندارد که من بگویم چون دیروز حرفی زده ام باید روی همان حرف باقی بمانم!»! صحیفه نور/ جلد هجدهم/ ص (۱۷۸)

بدینسان در مجلس خبرگان اول قبل از آغاز کار این مجلس کذایی خبری از ولایت فقیه نبود، به فرمان جناب خمینی و به ریاست آقای منتظری خوش باور و با دستیاری بهشتی و حسن آیت (شاگرد خلف دکتر مظفر بقائی کرمانی) و قریب به اکثریت روحانیون مجتهد در مجلس برضد اصول و خواسته های انقلاب و حقوق ملت با فریب دادن ملت و تحمیل اصل ولایت فقیه دست به کودتای ننگین زدند. به بیان دیگر ریشه فساد، جنایت و خیانت برضد حقوق ملی و جمهوریت مردم و اصول انقلاب بزرگ بهمن ۱۳۵۷ از مجلس خبرگان اول شروع شد و «حفظ نظام از اوجب واجبات است» گردید. در حالیکه قریب به اتفاق علمای شیعه از شیخ طوسی گرفته تا شیخ الطائفه شیخ مرتضی انصاری، بروجردی، خونی، و علمای شیعه نجف در دوران مشروطیت بویژه علمای ثلاث و حتی آقای خمینی تا قبل از رفتن به نجف مخالف ولایت فقیه به عنوان زعامت و رهبری سیاسی مردم بودند. و این خمینی بود وقتی پایش به ایران رسید و رهبریتش تثبیت شد، تمامی آنچه در انتظار جهانیان و ایرانیان به مردم ایران وعده داد، پشت پا زد، و استبداد ولایت مطلقه فقیه، دین دولتی و دولتی دینی را به مردم ایران تحمیل کرد.

بهشتی ها، هاشمی رفسنجانی ها، علی خامنه ای ها و... و مراجع ریز و درشت دولتی و دستیاران مگلا و آنهایی که منافع خود را در نظام استبدادی و مصرف محور ارزیابی کرده و می کنند و رانت خواران و... آمران و عاملان ویرانگر این نظریه در جامعه ملی شدند. به بیان دیگر، حکمت عملی این روحانیون خونریز و جانی که نقش اساسی در ستون پایه های نظام جبار و مستبد «ولایت مطلقه فقیه» داشتند، بازتاب حکمت نظری بنیادها و حوزه های دینی و آموخته ها و خلقیات آنها بر اساس قدرت، زور و تزویر است. بطور کلی بنیادهای دینی در تمامی قرون و اعصار و از باستان تاکنون یکی از بنیادهای دیرپای استبداد در جامعه و موانع رشد و آزادی مردم بودند. اینها بنا بعبادت دیرینه خود با انواع روایت ها و حدیث های از خود ساخته، حرام را حلال کرده و حلال را حرام جلوه دادند!! و اموال و دارانیهای مردم را بدون نظارت دولت و حکومت های وقت و غیر مردمی و مستبد یا شراکت با آنها هبه کرده

### وملاخورش کرده ومی کنند.....

زنده یاد استاد دکتر غلامحسین صدیقی در کتاب « جنبش های دینی ایرانی در قرنهای دوم و سوم هجری » درباره «پیشوایان مذهب در دولت ساسانی» می نویسد:

« پیشوایان مذهب زردشت در دولت ساسانی صاحب قدرت شدند و احیاناً با اشراف بر ضد پادشاه، تباری می کردند. در جامعه و بویژه در میان عوام نفوذ و تأثیرشان بسیار بود بطوری که در زندگانی هر یک از ایشان دخالت می نمودند، همه چیز می بایستی به تصویب و تصدیق روحانیان باشد « نفوذ روحانیان تنها به قدرت ایشان در رسمی شناختن زایشها و زناشوییها و جز اینها و اقدام به تظہیرات و قربانیا نبود، بلکه دارائی، املاک زمینی و منابع ثروت هنگفت که از جریمه های دینی و عشرو بخششها حاصل میشد، در این امر دخیل بود، بعلاوه ایشان چنان استقلال وسیعی داشتند که دولتی در دولت تشکیل می دادند.

مؤبدان به کردار و رفتار مردم نظر داشتند و اداره اخلاقی و معنوی ملت، خاصه تا نیمه اول قرن ششم میلادی، در دست ایشان بود. یکی از نتایج این اختیار واسع تولید استبداد در میان مؤبدان بود و دیگر غلبه ظواهر و رسوم دینی و سست شدن عاطفه مذهب و شیوع تزویرو تقدس دروغین.

ظهور فرقه های مخالف سنت، بر شدت این استبداد افزود. روحانیان زرتشتی چنین می پنداشتند که وظیفه حکومت یاری کردن با ایشان در دفع پیروان این فرقه هاست، و حکومت نیز بی آنکه همه وقت به عواقب وخیم این سخت گیریهای دینی توجه داشته باشد، بر طبق این طرز فکر عمل می کرد. به این ترتیب، مذهب زرتشتی با سختگیری و تعصب و ناموافقی با دین دیگر، پراز عقاید مطلق و آداب سخت و مناهمی آزار دهنده شد.» (۲۵)

همچنان که ذهنیت تاریخی حکومت وحشت کلیسای قرون وسطی در غرب در قتل و جنایت و آتش زدن و سوزاندن دیگرانندیشان فراموش نشدنی است...  
سایت تابناک منتسب به محسن رضائی در ۷ اردیبهشت ۱۳۸۷ می نویسد:

« در بسیاری از موارد، می بینیم کسانی که به فعالیت های شبهه آمیز اقتصادی اشتغال دارند، نه تنها اهل واجبات دینی هستند، بلکه مرجع انجام بسیاری از مستحبات هستند و از راه اندازی صندوق های قرض الحسنه گرفته تا برگزاری مراسم به بیان روشن مذهبی و به جا آوردن حج و زیارت های پی در پی، جزو برنامه های ثابت آنهاست.  
بسیاری از چهره های به ظاهر موجه که با استفاده از رانت دولتی به ثروت های کلان می رسند، حتی با اختصاص بخشی از منافع خود به عنوان وجوهات شرعی،

در ساختار حوزه‌های علمیه و برخی بیوت نیز صاحب اعتبار می‌شوند و نتیجه آن‌که مافیادرایران برخلاف دیگر کشورهای دنیا، دست‌کم در برخی از لایه‌های بالا، ظاهری موجه دارد. هرچند منافع اقتصادی ناشی از این رانت‌ها، تنها محدود به این چهره‌ها نمی‌شود و دیگر سودجویان اقتصادی نیز از این فضا استفاده خود را می‌کنند و در مجموع، می‌توان گفت که مافیا در ایران به نام برخی چهره‌ها و به کام شمار بسیاری از فعالان و رابطه‌های اقتصادی عمل می‌کند.» سند؟

نوکیسه‌ها و خانواده‌های تار عنکبوتی مافیایی آخوندی، نظامی و مالی از رأس تا قاعده آن و شبکه‌هایی که در طول این سه دهه تنیده اند همانند دوران پهلوی‌ها سرمایه‌ها و ثروت‌های ملی ایران را جذب کشورهای مسلط کرده‌اند و همچنان ادامه می‌دهند و کشور را در خدمت بازار مصرفی کالاهای بنجول غرب و شرق قرار داده با گسترش بازار سوداگری و دلالی که تفکر بنیادهای مذهبی می‌باشند، هست و نیست حال و آینده کشور را به تاراج گذاشته‌اند. در این فساد و غارت ثروت و سرمایه‌های طبیعی و انسانی ایران، بخش قابل توجهی از جمعیت ایران را آلوده نموده‌اند و ... الخ (۲۶)

### دیگر اینکه بیاد بیاورید:

۱- رضا خان قبل از کودتا یعنی در دوره سربازی بقول معروف «در هفت آسمان یک ستاره نداشت» و قبل از رسیدن به مقامات بالا بسیار بی چیز و تهیدست بوده است و البته خود داستان اوان جوانی و سربازی را برای عده‌ای از رجال همراه بدون پروا و پرده پوشی نقل نموده است.

حتی در موقعی که افسری جزء بود در یک خانه محقر استیجاری در یکی از کوچه‌های سنگلج منزل داشت، و ماجرای صابون فروش دوره گرد مشهور است که به خانه رضاخان چند قالب صابون نسبیه داده بود و چند روز بعد برای مطالعه پول صابون مراجعه کرد و کار به نزاع لفظی کشید و حرفهای زشت بین رضاخان و صابون فروش رد و بدل می‌شود و پس از آنکه رضاخان به مقام وزیر جنگی ارتقاء یافت اتفاقاً روزی ضمن عبور، با صابون فروش مزبور مواجه و مصادف می‌شود و صابون فروش مورد سؤال و جواب قرار می‌گیرد. این داستان را معمربین شنیده‌اند و حتی در یکی از روزنامه‌ها هم نوشته‌اند که در کتاب «رضا شاه» به چاپ رسیده است.

اما در اواخر دوران وزیر جنگی، نخست بومهن و سپس رودهن را متصرف شد و از آنجا همانطور که مجلهٔ پیکار - که در برلن منتشر می شد - (کاریکاتوری از رضاشاه به شکل ازدهای خطرناکی کشیده بود که در حین خزیدن، زمین ها و قراء و قصبیات و املاک مردم را می بلعید. ناگفته نباید گذاشت که انتشار این کاریکاتور و مطالب آن موجب گردید که روابط ایران و آلمان به تیرگی گرائید.

رضاخان در دوران ریاست وزرائی از بومهن بطرف مازندران و در دوران سلطنت بطرف گرگان و گیلان و سایر نقاط کشور همچنان با سرعت و شدت عجیبی شروع به تصرف املاک و دست اندازی به هستی مردم نمود بطوریکه در شهریور ۱۳۲۰ که اجباراً از ایران خارج گردید طبق گفتهٔ مؤید احمدی نمایندهٔ کرمان در جلسهٔ رسمی مجلس، رضاشاه دارای ۴۴ هزار پارچه آبادی از قریه و قصبه و بلوک بوده است. بعلاوه مبلغ ۵۸ میلیون لیره در بانکهای انگلستان سپرده است و در بانک ملی هم طبق صورت حساب رسمی ۶۸ میلیون تومان سپرده داشته که به فرزندش بخشیده است.

بطوریکه گفته اند رضا شاه ظرف مدت ۱۶ سال سلطنت یکی از ثروتمندان جهان گردیده بود.

ناگفته نباید گذاشت که رضا شاه از بزرگترین کارخانه و هتل داران هم در ایران بوده است مانند هتل آبعلی و ویلاهای مبارک آباد و هتل های گچسر چالوس، رامسر، دربند شمیران، فردوسی در تهران و غیره و کارخانه های حریربافی چالوس و پارچه بافی علی آباد (شاهی) و کارخانهٔ برنج پاک کنی و پنبه و کارخانهٔ سنگ و غیره هم بوده است. و اگر غارت هائی که از خزانهٔ اقبال السلطنته ماکوئی و سردار معزز بجنوردی و خزعل و دیگران را بحساب آوریم معلوم می شود که چه ثروت سرسام آوری ظرف این مدت اندوخته است. گرچه از غارت خزائن اشخاص فوق الذکر چیزی عاید او نشد و نصیب خزانهٔ سلطنتی انگلستان گردید ... (۲۷)

۲- چنانکه در دیداری که رضاخان وزیرجنگ با کارفرمایش لورن وزیرمختار انگلیس داشت، لورن در بارهٔ اموال شخصی وی گفتگو کرد که بدینقرار است:

«امروز سرپرسی لورن، وزیرمختار انگلیس، با رضا خان دیدار کرد. وزیر جنگ در این دیدار بدون مقدمه اطلاعاتی در باره اموال شخصی خود در اختیار لورن گذاشت. لورن به رضاخان گفت از این که نمیگذارد به حساب های وزارت جنگ رسیدگی شود مورد انتقاد است. همچنین به دلیل انباشت اموال شخصی نیز به او حمله



میشود. وی در پاسخ به انتقاد اول به لورن گفت که کسی را با صلاحیت تر از خود برای اداره وزارت جنگ نمی بیند؛ کسی که از نظر اخلاق مالی از او برتر باشد. رضا خان به لورن گفت که در دو مورد با زور پول هایی گرفته است. یکی به مبلغ ۷۰ هزار تومان از پسران ظل السلطان [به واسطه ارثیه های که ظل السلطان در بانک سوئیس داشت]. که از این مبلغ ۳۰ هزار تومان به مدرسه نظام داده و باقی را به حساب شخصی خود گذاشته است.

وی افزود ۳۰ هزار تومان از فرمانفرما گرفته و مال خود کرده است. لورن می نویسد:

«این دورقم را ایشان برای تأمین آینده فرزندش به کناری نهاده است[!]» (۲۸)

۳ - مجد در گفتگو با عبدالله شهبازی تاکید می کند: «در خاطرات پدرم خوانده بودم که پس از سقوط رضا شاه، بعضی از مردم، به ویژه دکتر محمد مصدق، گفته بودند که تمام درآمدهای نفتی ایران در دوره رضا شاه عملاً به بهانه خرید مهمات و اسلحه به حساب های بانکی شخصی شاه در لندن و آمریکا ریخته می شد. تصمیم گرفتیم که این ادعا را نیز مورد بررسی قرار دهیم. تنها یک نگاه ساده به اسناد مربوط به نفت و مالیه ایران و ارقامی که در این اسناد ذکر شده بود کافی بود تا ثابت کند که ادعای مصدق کاملاً درست بوده است. بله، عملاً تمامی درآمدهای نفتی ایران در دوره رضا شاه، یعنی رقمی در حدود ۲۰۰ میلیون دلار، به حساب های شخصی او انتقال یافته بود. برای این که عظمت این رقم را دریابیم باید توجه کنیم که کل بودجه دولت ایران در سال ۱۹۲۵ میلادی حدود ۲۰ میلیون دلار بود. جالب تر از همه، اکنون فاش شده که صدام حسین و پسرانش میلیاردها دلار در بانک های سوییس ذخیره مالی دارند. منشاء این ثروت انتقال درآمدهای نفتی عراق به حساب های بانکی شخصی است. پیشگام این کار، در هشتاد سال پیش، رضا شاه بود.» (۲۹)

توضیح اینکه، با توجه به این که در ۱۹۴۱، بهای هر انس طلا، ۳۵ دلار بوده است، اگر رضاخان ۲۰۰ میلیون دلار ثروت دزدیده را طلا می خرید و این طلا، در ۳۱ مارس ۲۰۱۱، که بهای هر انس طلا ۱۴۴۷ دلار است بفروش می رسید، بطور تخمینی حدود ۸۲۰۰ میلیون دلار می گشت و اگر ارزش امروزی یک دلار سال ۱۹۴۱ را بر مبنای متوسط نرخ تورم در آمریکا مبنا قرار دهیم، ثروتی معادل ۲۰۰ میلیون دلار در سال ۱۹۴۱ برابر ثروتی حدود ۳ میلیارد دلار امروز است. شهبازی در ادامه گفتگوش با مجد از وی سؤال می کند: «در باره ثروت رضا

خان در خارج از کشور نیز تصویر روشنی در دست نیست. برخی از مورخین مدعی اند که گویا رضا شاه، به رغم حرص او در غصب اموال مردم در داخل ایران، اندوخته قابل توجهی در خارج نداشت. کتاب جنابعالی عکس این قضیه را نشان می دهد و ثابت می کند که رضا شاه به طور مدام در حال انتقال بخش مهمی از ثروت خود به بانک های خارج بود.

مجد در پاسخ به آن می گوید: رضا در یک خانواده فقیر روستایی در منطقه سوادکوه مازندران به دنیا آمد. طبق اسناد آمریکایی، رضا در نوجوانی به عنوان مهتر (نگهبان اسب) در هیئت نمایندگی بریتانیا مستخدم بوده است. طی دوران بیست ساله ای که او بر ایران حکومت کرد، بدون تردید به یکی از ثروتمندان درجه اول جهان تبدیل شد. این موفقیت بزرگی است برای شخصی که زندگی خود را به عنوان یک روستایی بی سواد شروع کرده است. اثبات این که رضا شاه یکی از ثروتمندان بزرگ جهان در زمان خود بود نسبتاً ساده است. اجازه دهید به میزان ثروت رضا شاه اشاره کنم: رضا شاه، شش الی هفت هزار روستا را در ایران به زور تملک کرد. این املاک از فریمان در استان خراسان شروع می شد و تا لاهیجان در استان گیلان امتداد داشت و عملاً بیشتر اراضی لرستان، شمال خوزستان و بیشتر کرمانشاهان، بخش مهمی از کرمان و تمامی مناطق جنوبی تهران، به ویژه ورامین، جزو املاک شاه بود. تمامی هتلهای شمال ایران به رضا شاه تعلق داشت. مناطق پهناوری ... در تهران و شمیران از مالکین بی دفاع آن ها به زور گرفته شد و در مالکیت شخصی شاه قرار گرفت. به این ترتیب، رضا شاه نه تنها بزرگترین زمین دار قاره آسیا بلکه بزرگ ترین زمین دار در سراسر جهان بود. رضا شاه تعدادی کارخانه های قند و شکر، ابریشم و نساجی احداث کرد. این کارخانه ها به دولت ایران تعلق نداشتند بلکه ملک شخصی شاه بودند ولی هزینه احداث آن ها به وسیله دولت ایران پرداخت شد. ما بر اساس منابع متعدد، از جمله گزارش های آمریکاییان، می دانیم که در سال ۱۹۴۱ رضا شاه ۷۵۰ میلیون ریال در بانک ملی تهران پول نقد داشت. این رقم برابر است با ۵۰ میلیون دلار زمان خود. من بر اساس اسناد وزارت خارجه و وزارت خزانه داری آمریکا نشان داده ام که رضا شاه حدود ۲۰۰ میلیون دلار در حساب های بانکی خود در خارج از کشور پول نقد داشت.» (۳۰)

**بیاد بیاورید؛**

وقتی محمد رضاشاه و همدستانش ایران را ترک کردند، مسئولین کشور گفتند ۳۱ میلیارد دلار سرمایه و ارز توسط شاه و... از ایران خارج شده است: در ۲۳ دی ماه ۱۳۵۷ نشریات آن زمان با تیتر بزرگ نوشتند «دولت بختیار معرفی شد». بختیار در بخشی از سخنان خود هنگام معرفی دولت در مجلس سنا گفت: «خزانه خالی، فقر مالی، ورشکستگی بخش خصوصی، اعتصابات همه جانبه دستگاه‌های دولتی... میراث حکومت‌های گذشته برای دولت این جانب است...». سناتور محمد علی مسعودی در این نشست خواستار پاسخگویی وزیر اقتصاد به این سؤال شد که «در ماه‌های شهریور، مهر و آبان تاموقعی که خروج ارز از کشور ممنوع شده است، چه کسانی ارز غیربازرگانی بیش از یک میلیون تومان از کشور خارج کرده‌اند...». (نرخ تقریبی دلار ۷۰ ریال بوده است) در حقیقت آنها نظام بانکی ایران را به علت پرداخت بی رویه اعتبارات و خروج سرمایه از کشور به ورشکستگی کشاندند. (۳۱)

**بیاد بیاورید:**

دوران حکومت ملی دکتر مصدق را که او و یارانش چگونه زندگی می کردند. جا دارد در اینجا بخشی از گفت و گویی از نشریه ایران فردا (را) به همت شهید هدی صابر، شماره ۵۳- اردیبهشت ۱۳۷۸) با آقای نصرت الله خازنی رئیس دفتر نخست وزیری حکومت ملی آقای دکتر مصدق می آورم.:

\* منابع مالی دفتر کار نخست وزیری از کجا تأمین می شد؟

\* از دارایی شخصی مصدق. بیست و هشت ماه تمام یک ریال از اعتبار دولت خرج نشد، همه خرجها شخصا پرداخت می شد. خرج نهار و شام و صبحانه ۵۰ سرباز و درجه دار که آنجا بودند را خود آقای مصدق می داد و همچنین عیدی ها و هزینه ها و پاداشها را. مثلاً اگر فلان مهندس در موقع خلع ید فداکاری کرده بود، یک دفعه ده هزار تومان از خودش پاداش می داد. حساسیتهای مالی مصدق نظیر نداشت. یک بار پیشکارش که شرافتین نام داشت و ۴۶ سال سال پیش او بود، بر حسب تصادف با سایر کارمندان بانک و نخست وزیری سوار ماشین نخست وزیری شده بود. مصدق چنان توپ و تشری به او زد که به چه مناسبت تو که کارمند دولت نیستی سوار ماشین دولتی شده ای؟ تا این اندازه سخت گیر بود. حتی من گفتم آقا سر راه منتظر ماشین بوده است، وقتی اینها رد می شده اند، دیده اند شرافتین هم ایستاده،

گفتند شما هم بالا بیا و سوارش کرده اند. حتی خود مصدق یک دفعه ماشین نخست وزیری را سوار نشد. آقای مصدق یک پلیموت سبز رنگ داشت که از آن استفاده میکرد.

\* مصدق مبالغ اضافی هم به شما پرداخت؟

\* به عنوان پاداش می داد و ما نمی گرفتیم. حتی یک روز ناراحت شد و گفت هیچ کس حق ندارد چک مرا برگرداند. گفتم شما می بینید که من بعضی وقتها تا نصف شب هم اینجا هستم. این چیزها را به پول تبدیل نفرمائید. من خرج ندارم، حتی احتیاج هم به حقوق دولت ندارم. گرفتن این پاداش مرا ناراحت می کند. استدعا می کنم به آقای شرافتیان بگوئید که این چکی را که به من داده، پس بگیرد. ما به قصد خدمت به مملکت خودمان آمده ایم.

\* او چه گفت؟

\* گفت زورم به تو نمی رسد.

دکتر مصدق همه هدایایی که در مسافرت به آمریکا برد و فرشهایی که برای ترومن خریده بود، همه از جیب خودش بود، حتی خرج مشاورانی که با آقای دکتر مصدق رفتند به عهده خودش بود. نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که آقای دکتر مصدق در عرض ۲۸ ماه حکومت خودش حدود ۲ میلیون و ششصد هزار تومان خرج کرد.

\* حساب خرجها را دارید؟

\* در ذهنم هست، مصدق هنگام کودتا بدهکار بود. یکی به خواهر آقای پرفسور عدل بدهکار بود، (خانم شمس فر که هنوز هم زنده است)، یکی هم به یک وکیل عدلیه ای بدهکار بود که وکالت نمی کرد اما وکیل بود. این بود که وقتی کودتای ۲۸ مرداد شد دکتر مصدق حقیقتاً هیچ نداشت. پارک را هم که فروختند به قرضه‌هایش دادند. مثلاً اگر جناب‌عالی نامه می نوشتی، نوشته اش را می برید و کاغذ سفید را دست من می داد و می گفت مبادا نقله بشود، مال دولت است و این ارز دولتی است. قضیه ای یادم آمد. یک روز ایشان تب کرد و مریض شد. اتفاقاً روز جمعه هم بود. دکتر غلامحسین خان هم به شمال رفته بود. یک پزشک ارمنی بود که خیلی آدم شریفی بود. من دنبال وی فرستادم که بیاید معاینه کند. پزشک گفت آقای خازنی آقای دکتر چیزیشان نیست، گرما زده شده اند، چون سقف خانه اش شیروانی است. اتاق گرم است، حتی مدتی که مشغول معاینه اش بودم گرما مرا اذیت کرد. این فقط گرما زدگی است. اگر یک کولر گازی توی اتاقشان بگذارید حالشان خوب می شود و بلند می شوند. ارباب رجوع هم راحت هستند. من خودم در اندرونی کولر گازی نداشتم.

زندگی مصداق فوق العاده ساده بود. در منزل ما هم کولر نداشتند که از آنها قرض کنم و به منزل آقای دکتر مصداق بیاورم. در تهران کولر گازی دو نمایندگی داشت؛ یکی کاریر و یکی وستینگهاوس. کسی را فرستادم که یک کولر از آنها بخرد. گفتند در گمرگ خرمشهر است تا ترخیص کنیم و به تهران بیاوریم یک هفته طول می کشد. من گفتم که نمی شود تا یک هفته صبر کنیم. هی پرس و جو کردیم که آقای فلانی کولر گازی داری یانه؟ از این و از آن پرسیدم تا مهندس حق شناس که وزیر راه بود گفت اتاق من در شمس العماره یک کولر گازی دارد که اساساً کار نکرده است. برای اینکه شمس العماره تابستانها خنک است، زمستان هم گرم. چون از خشت ساخته شده و این کولر را من می دهم باز کنند و بیاورند و اینجا بگذارند. گفتم مستلزم خرابی نیست؟ گفت نه، قابی درست کرده اند و گذاشته اند و درمی آوریم، کاری ندارد. چون مصداق یک دفعه فرموده بود که حتی یک چوب کبریت از مال دولت نباید توی خانه من باشد و این اولتیماتوم را از همان روزهای اول به من وبه همه و حتی به پیشخدمت خودش داده بود. من به مش مهدی گفتم کولر را آوردم، اگر آقا پرسید از کجا آوردند بگو من خبرنگارم. و راستی هم نمی دانست از کجا آوردند. مصداق هی از من پرسید که این کولر را از کجا آوردید؟ می گفتم دکتر گفته. جواب درستی نمی دادم. بالاخره آنقدر مرا سؤال پیچ کرد که گفتم آقا من به نمایندگی وستینگهاوس و کاریر برای خرید کولر فرستاده ام اما تحویل آن یک هفته طول می کشد. این کولر را از کسی امانت گرفته ام، یک هفته آنرا بگذارید، کولر که آمد یک دانه می خریم و سر جایش می گذاریم و این را به صاحبش می دهیم، بالاخره مرا وادار کرد تا ناچار بگویم بابا این کولر در اتاق آقای مهندس جهانگیر حق شناس بوده است. فهمید که من دنبال کولر می گردم گفت در اتاق من یک کولر است هیچ به دردم نمی خورد. برای چند روزی آن را امانت بیرید. من قبول کردم و آن را آوردیم. طبق دستور هم گذاشته ایم. بالاخره گفت آقای خازنی من از شما استدعا می کنم همین الان کولر را بردارند و ببرند سر جایش بگذارند. گفتم آقای دکتر نبض تان را گرفته، تب دارید. احتمالاً گرما زده هستید. گفت من حال خوب است. گفتم آخر هر چیزی اندازه ای دارد، تا این مقدار حساسیت؟ اگر کولر وزارت راه پنج روز توخانه شما کار کند دنیا بهم می خورد؟ گفت نه، اصرار ممکن. زنگ زد به مش مهدی آمد وبه او گفت به اندرون بگویید "وان تیلاتور" (پنکه) روشن کنند. گفتم "وان تیلاتور" هوای گرم را، هی می چرخاند، به چه درد می خورد؟ خواهش و استدعا می کنم، ۳، ۴ روز به من مهلت بدهید. می خواهید سفارش کنم کولر را با هواپیما بفرستند. گفت من استدعا و خواهش

می کنم کولر را ببرید. آقا آنقدر به من اصرار کرد که کولری که یک ساعت کار کرده بود، دوباره در آوردم و به وزارت راه فرستادیم. تا این اندازه افراطی بود. ما از اعتبار دولت یک شاهی استفاده نکردیم، چه در دفتر نخست وزیر و چه در منزل دکتر مصدق. آقا اعتبار محرمانه ای داشت. نخست وزیر برای تشریفات می توانست همه نوع خرج بکند. مصدق میگفت من که کار محرمانه ای ندارم. از اعتبار محرمانه و از اعتبار اختصاصی که در اختیار نخست وزیری بود، در آن ۲۸ ماه دیناری خرج نشد.

\* پایان سال مالی سرنوشت حساب اعتبار محرمانه چه شد؟

\* به خزانه بر می گردانند.

\* شما برای اداره دفتر تنخواهی در اختیار داشتید؟

\* تنخواه در دست من نبود. مصدق یک پیشکاری داشت به نام شرافتیان که درآمد موقوفات بیمارستان نجمیه را او اداره می کرد. ضمناً مخارج خانه و اینها را او می داد، ما هیچ مالی در اختیار نداشتیم.

\* زندگی مصدق چقدر ساده بود؟

\* عرض کنم روزی که منزل غارت شد، تمام اثاثیه منزل دکتر مصدق سی هزار تومان نمی ارزید؟ فرشهای خیلی معمولی داشت که در آن تاریخ حدود ۱۵۰۰ تومان نمی ارزید، فرشی هم در اتاق هیئت دولت بود که اتاق پذیرایی آقای دکتر مصدق هم بود که خیلی معمولی بود. حتی اتاق ملک اسماعیلی که معاون پارلمانی بود فرش نداشت. زندگی او واقعاً ساده بود. میلهای او عبارت بود از چوبهای معمولی که همیشه دیده اید، فقط دوتا دستگیره داشت، دوتا هم تشک داشت که باز می کردند و می نشستند و سر جایش می گذاشتند. نه خیال کنید ساخت هانس بود، ابداً" منزل آقای دکتر مصدق، چه اندرون و چه بیرون ساده ترین خانه ها بود، یک دانه آنتیک که قیمت حسابی داشته باشد، اصلاً نبود، خیلی ساده زندگی می کرد. (۳۲)

جان کلام اینکه برای رهائی از استبداد و از رشد ماندگی دیرپای جامعه ملی با استعانت از ذهنیت تجربی و خرد انتقادی به ذهنیت تاریخ معاصر ایران و جهان و به تجربه انقلاب مشروطیت، جنبش ملی شدن صنعت نفت و انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بر این باورم که برای استقرار یک نظام مردمسالار در ایران دین و هرگونه ایدئولوژی و مرامی باید خارج از دولت باشد و دولت حقوقمدار که کارگزار ملت در اعمال حق حاکمیت مردم و جمهور شهروندان بر اساس آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی،

رشد و توسعه جامعه مدنی تعریف می گردد و دکتر مصدق مظهر و نماد آن است.

◀ در فصل یازدهم، درباره میرزاده عشقی توسط عوامل رضاخان آورده شده است. یحیی آریان پور در کتاب پژوهشی خود بنام «از صبا تا نیما» در باره میرزاده عشقی می نویسد:

سید محمد رضا میرزاده عشقی، فرزند سید ابوالقاسم کردستانی، در ۱۲ جمادی الاخر ۱۳۱۲ هجری قمری در شهر همدان به دنیا آمد. ابتدا در مکاتب محلی و از هفت سالگی در مدارس «الفنت» و «آلیانس» تهران به تحصیل پرداخت و زبان فارسی و فرانسه را به خوبی آموخت و پیش از فراغت از تحصیل به سمت مترجمی نزد یک بازرگان فرانسوی مشغول کار شد و در هفده سالگی درس و مدرسه را به کلی ترک کرد و وارد کارهای اجتماعی گردید.

عشقی در سال ۱۳۳۳ هجری قمری در همدان روزنامه ای به نام «نامه عشقی» دایر کرد و در همان اوقات که اوایل جنگ بین الملل اول بود، با سایر مردان سیاسی به استانبول، که کانون فعالیت ملیون ایران شده بود، مهاجرت کرد و چند سالی در آنجا گذراند و به رسم مستمع آزاد در مکتب سلطانی و دارالفنون استانبول حاضر شد و هم در آنجا نخستین آثار شاعرانه خود مانند "نوروزی نامه" و "اپرای رستاخیر شهر یاران" را بوجود آورد.

عشقی گویا در سال ۱۳۳۶ یا ۱۳۳۷ هجری قمری به همدان بازگشت و چندی بعد به تهران آمد و با جمعی از نویسندگان ارتباط یافت و در صف طرفداران حزب سوسیالیست و همکاران اقلیت مجلس به مبارزه پرداخت.

در این مبارزه و کوشش سیاسی نیش قلم شاعر بیش از همه متوجه وثوق الدوله، نخست وزیر ایران و عاقد قرارداد معروف و منحوس ایران و انگلیس بود. عشقی این قرارداد را «معامله فروش ایران به انگلستان» نامید. (۳۳)

روز آخر ذیقعدة ۱۳۴۲ هجری قمری (۱۲ تیر ماه ۱۳۰۲ ش) در خانه خویش جنب دروازه دولت به دست دو عوامل رضاخان به خاطر نقد و انتقاد به رضاخان هدف تیر قرار گرفت و نزدیک ظهر همانروز در بیمارستان شهربانی جان داد.

◀ در فصل دوازدهم، «یکی دو هفته به جمعه پانزدهم ذیحجه هزار و سیصد و چهل و دو (برابر بیست و هفتم سرطان ۱۳۰۳) که واقعه ناگوار قتل مازور ایمبری اتفاق می افتد مانده بود که در اطراف معجزات سقاخانه آقا شیخ هادی در شهر انتشاراتی

داده شد، این انتشارات که معلوم نبود منشاء و موجد آن کجاست با سرعت فوق العاده‌ای در شهر منتشر می‌شد و مردم عوام خرافاتی هم هر یک به نوعی در اطراف آن به تعبیر و تفسیر پرداخته شاخ و برگ‌هایی بر آنچه شنیده بودند اضافه کرده برای دیگری بیان می‌کردند. ماژور ایمری علاوه بر مأموریت سیاسی که در ایران داشت از طرف مجله جغرافیایی ملی ممالک متحده آمریکای شمالی نیز مأموریت داشت که از نقاط جالب توجه و تاریخی و مذهبی ایران عکس‌هایی برداشته و به آمریکا بفرستد. در همین اوان «بالوین سیمور» از اتباع دولت آمریکا و از مدت‌ها قبل در کمپانی نفت جنوب ایران استخدام و مشغول کار بوده است. به واسطه محکومیتی که پیدا کرده بود دوره محکومیت خود را در اداره قنصلگری آمریکا در تهران که محل آن در خیابان نادری و همین عمارت فعلاً مریضخانه رضا نور بوده به سر می‌برد و با ماژور ایمری از نزدیک دوستی و آشنایی کامل داشت، همین که موضوع معجزات سقاخانه زبازد خاص و عام شده بود شاید سیمور به ریفیش گفته بود که موضوع سقاخانه و عکس‌های آن برای مجله جغرافیایی ملی آمریکا خالی از اهمیت نخواهد بود، خوب است دوربین خود را برداشته عکس‌هایی از آنجا گرفته شود. بعد از ظهر روز جمعه ۲۷ سرطان ۱۳۰۳ برابر ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۴ ماژور ایمری به اتفاق رفیق خود با لوین سیمور به طرف سقاخانه چهار راه آقا شیخ هادی با دوربین عکاسی و سه پایه آن حرکت می‌نمایند. جمعیت فوق العاده زیادی اطراف سقاخانه را گرفته بود. ماژور ایمری مجبور می‌شود یک مسافتی را به سقاخانه مانده از درشکه پایین آمده پیاده به طرف سقاخانه میرود در حین عکس گرفتن از آن محل مورد هجوم عده‌ای از مردم و ضرب و شتم قرار می‌گیرد. با تومبیل به بیمارستان شهربانی حمل می‌شود که در آنجا مردم همچنان ازدحام می‌کنند و در و پنجره را شکسته به قنصل حمله می‌نمایند و کار او را یکسره می‌سازند.» (۳۴)

«ماجرای بلوای سقاخانه آشیخ هادی در حسن آباد تهران و قتل ماژور رابرت ایمری (جمعه ۲۷ تیر ۱۳۰۳. ۱۸ ژوئیه ۱۹۲۴) از حوادث مهم دوران دیکتاتوری رضا خان سردار سپه و از مقدمات خلع سلطنت قاجار و تأسیس سلطنت پهلوی (آبان - آذر ۱۳۰۴) است.

این قتل کمی پس از قتل میرزاده عشقی (۱۲ تیر ۱۳۰۳) رخ داد، در زمانی که سردار سپه پایه‌های دیکتاتوری نظامی خود را به شدت استوار می‌کرد.» (۳۵)



◀ در فصل سیزدهم، حسین مکی استیضاح رضاخان توسط مدرّس و نمایندگان اقلّیت رضاخان در واکنش به مدرّس « شما محکومید» بدین گونه در کتاب «تاریخ بیست ساله ایران» آورده است:

از جلسه دّوم اسد ۱۳۰۳ اقلّیت هیچ نتیجه‌ای نتوانست بگیرد و مردم بیچاره همچنان در توقیف و تبعید بودند. فشارهای دیگری هم به افراد اقلّیت و طرفداران آنها وارد می‌آمد. از هر طرف عرصه بر مدرّس و رفقای او تنگ شد در مجلس هم که نمی‌گذارند آنها آزادانه هر چه را می‌بایستی بگویند گفته شود و علل فشارهای بی‌مورد را بیان نمایند.

تنها چیزی که همواره سردار سپه از آن می‌ترسید یکی انتقاد در جرّاید بود و دیگر انتقاد در مجلس، جرّاید اقلّیت را که يك باره توقیف و از نیش قلم آنها راحت شده بود در مجلس هم که هر وقت می‌خواستند انتقاد یا حمله شدیدی به او نمایند طرفدارانش با جار و جنجال نمی‌گذاشتند اقلّیت حرف‌های خود را بزنند.

بالآخره اقلّیت تصمیم به استیضاح گرفت، زیرا در استیضاح اقلّیت می‌توانست هر چه در دل دارد بگوید و چون دسته بی‌طرف هم در مجلس با افکار اقلّیت موافق بودند ممکن بود قضیه، صورت دیگری پیدا نماید و تا اندازه‌ای از قدرت سردار سپه گرفته شود یا اینکه لااقل مردم بیچاره را که در زندان بودند آزاد نمایند و از فشار بی‌حدّ دولت بر اقلّیت و منتسبین آنها کاسته شود.

این بود که تصمیم خود را عملی و روز هفتم برج مدرّس اجازه گرفته پشت تریبون رفت و به شرح ذیل دولت سردار سپه را استیضاح کرد.  
نطق مدرّس:

رییس – آقای مدرّس اجازه خواسته‌اند مطلبی را اظهار کنند.

مدرّس – مطلبی را که می‌خواهم به عرض آقایان برسانم این است که در حقیقت از روز انعقاد مجلس شورای ملی هر روز یا هر ماه (مبالغه نشود) يك و صفیات و يك رنگ‌های مختلفی برای ماها اتفاق افتاده که در حقیقت حالا خوب بوده یا بد؟ در نتیجه‌اش يك زحمت‌هایی هم برای دولت هم برای مجلس و هم برای مردم تولید شد که نتوانستیم درست آن خدمتی که در این چند ماه بایستی کرده باشیم به عقیده من آن خدمت را به خوبی انجام داده باشیم، حالا این رنگ‌های بشّاش چه بوده؟ صلاح بود؟ فساد بود؟ خوب بود؟ بد بود؟ داخل در آن مذاکرات نمی‌شوم همین قدر رنگ‌های عجیب و غریب بی‌سابقه‌ای بوده که ما فکرش را نکرده بودیم تا رنگ اخیر که مسأله حکومت نظامی بود و مسأله حکومت نظامی را به عقیده من قانون شامل نمی‌شد یا

باید از مجلس اجازه گرفت یا صلاح نبود هر چه بوده با این صدماتی که به مردم وارد می‌آید که مشهور تمام مردم و تمام دنیا هست خوب نیست یا اینکه صلاح نیست ماها مخالف بودیم و مخالف هم هستیم و بعضی رفقا چون میل نداشتند این مساله در مجلس مذاکره شود که بنده هم يك جا از آنها بودم خواستم در خارج مجلس يك کمیسیونی از عقلا این مساله را حل بفرمایند. در کمیسیون هم آقایان مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک و سایر وجوه تشریف داشتند که نخواستیم این مساله زیاد در مجلس مذاکره شود، بلکه در خارج مجلس در آن کمیسیون حل شود. اگرچه بنده خودم عضو کمیسیون نبودم که کاملاً مذاکرات آن را بفهمم، ولی کیف کان مقصود ما این بود که بلکه این مساله در خارج مجلس حل شود و در مجلس خلاف نزاکتی صحبت نشود. متأسفانه این هم نشد و بالأخره منتهی به این شد که بعضی آقایان رفقا مجبور شدند به جهت بیان وضعیت ناگوار در مجلس صحبتی بدارند.

آقای ملک‌الشعراء صحبت نمودند، آقای حایری زاده اظهاراتی فرمودند، البته حفظ شئون و مراتب مجلس بر هر چیز مقدم است. آقای رییس هم به مقتضای وظیفه خودشان که موجب شکر است البته باید حفظ نظم و حفظ نظامنامه را بکنند که وضعیات مجلس محفوظ باشد، لهذا اگر بنا شود همه روزه بنده یا یکی از آقایان بخواهیم از ناگواری وضعیات و عملیاتی که می‌شود و رفتارهایی که بنده عقیده‌ام این است که در سیصد چهار صد سال استبداد هم سابقه نداشته است و اگر بود در تاریخ هم خوانده می‌شد که فلان بچه هفت ساله را حبس کنند یا فلان زن را کتک بزنند و نیايست همه روزه در مجلس که ابّهت و جلالتش لازم است و باید وضعیاتش خیلی وضعیات نیکو باشد و بعضی اوقات هم ملاحظه می‌شود که آقای رییس مجاهدت فوق‌العاده می‌فرمایند که این مساله محفوظ بماند (۳۶)

◀ در فصل چهارم، پانزدهم، شانزدهم، هفدهم و هیجدهم، در باره «انگلستان، رضاخان و شیخ خزعل و واقعه خوزستان» می‌باشد و چگونه شیخ خزعل را انگلیسیها تسلیم رضاخان کردند. رضاخان توان نظامی برای غلبه بر شیخ را نداشت. انگلیسیها می‌باید انتخاب می‌کردند. استقرار دولت شوراها در روسیه، کیفیت رابطه میان این دو قدرت را تغییر داده بود. این بار، انگلستان نیاز به یک دولت مرکزی داشت و می‌باید مهره های محلی خود را قربانی می‌کرد. از میان برداشتن شیخ خزعل و تحت اداره دولت مرکزی درآمدن خوزستان، هم خاطر انگلستان را از امنیت این منطقه نفت خیز آسوده می‌کرد و هم برای رضا خان اعتبار لازم برای

غلبه بر مخالفانش را فراهم می کرد. این شد که انگلستان، برای تحقق این دو هدف، دست از حمایت خزل کشید.

منافع انگلستان ایجاب می کرد که «در ایران یک دولت باثبات و قدرتمند مرکزی اما دست نشانده پدید آورد که بتواند در برابر نفوذ روسیه و گسترش تبلیغات کمونیستی مقاومت نماید و از راه های تجاری و حوزه های نفتی محافظت کرده و امنیت را در استان های هم مرز با بلوچستان افغانستان تأمین کند و ژاندارم منافع انگلیس در نقاط کلیدی نظیر حوزه های نفتی خلیج فارس و مرزهای هند و عراق باشد». و رضاخان نامزد امپراطوری برای تصدی این دولت بود.

روایت گزارشهای «وزارت امور خارجه آمریکا» برای «آزاد سازی خوزستان» بنا بر اسناد بیانگر این واقعیت است: «اندکی پس از قضایای «جمهوری خواهی» و ایمبری [Imbrie] معلوم شد که کل نمایش را انگلیسی ها برای تقویت موقعیت متزلزل رضا روی صحنه برده اند. در نوامبر ۱۹۲۴، رضا اردوکنشی نظامی علیه شیخ متمرده محمره (شیخ خزل)، از تحت الحمایگان قدیمی انگلیس را که در صدد جنگ با دولت ایران برآمده بود، فرماندهی کرد. در پی یک «جنگ تلگرامی» شیخ «تسلیم» شد و تقاضای «عفو» کرد که از آن برخوردار گردید. در آوریل ۱۹۲۵، شیخ بیچاره فریب خورده، از بصره بازگشت؛ دستگیر و روانه تهران گردید. واگذاری شیخ محمره بخشی از سیاست انگلیس برای قربانی کردن «قبیله سالاران کوچک» به نفع دولت مرکزی و به رهبری رضا بود.» (۳۷)

به بیان دیگر، «شیخ خزل موفق شد برخی از سران بختیاری، رئیس قوای خوزستان و تعدادی از سیاسیون را به زیر پرچم خود بکشانند. او خواستار بازگشت احمدشاه به وطن و خلع ید از رضا خان بود. هر چند شعار های شیخ خزل بر خلاف آن چه که روزنامه های طرفدار رضا خان در مرکز و جراید طرفدار انگلیس در بین النهرین چاپ میشد، تجزیه طلبانه نبود، اما اقدام او تجزیه خوزستان از ایران معرفی شد و اکنون قهرمانی باید پا به میدان می گذاشت تا از تمامیت ارضی ایران دفاع نماید؛ و او کسی جز رضا خان نبود. رضا خان میدانست که دولت انگلیس حاضر شده است بقای او را با فنای شیخ خزل تاخت بزند. بدین ترتیب سفر رضا خان به خوزستان که در انظار، قشونکشی او برای فتح خوزستان نشان داده میشد، آغاز گشت. جکس، جایگزین سر آرنولد ویلسون، رئیس سابق شرکت نفت انگلیس و ایران، گفت که برای ما رضا خان و شیخ خزل تفاوتی ندارند؛ آن چه مهم است حفظ امنیت چاه های نفت میباشد. دولت انگلیس در برآورد مناسبات آینده خود به این

نتیجه رسیده بود که وجود یک رضا خان کامل برای ایران، بهتر از حضور چندین رضا خان ناقص در مناطق مختلف ایران است. سرپرستی لورن وزیر مختارانگلیس در تهران در مکاتبه با وزارت امور خارجه کشور متبوعش نوشته بود که آن چه دولت بریتانیای کبیر با شکست قرارداد ۱۹۱۹ نتوانست به دست آورد، اینک با هزینه های اندک و به دست یک ایرانی در حال تحقق است. شیخ خزعل یار با وفای دیروز انگلیس، اینک باید اهرم های قدرت را، که مهمترین آن محافظت از چاه های نفت بود به رضا خان بسپارد. از سوی دیگر رضاخان با سفر به خوزستان و به انقیاد درآوردن شیخ خزعل، تبدیل به قهرمانی میشد که پشتوانه از دست رفته او را در قضیه جمهوریخواهی جبران میکرد و راه صعودش را به هرم قدرت هموارمینمود. همه چیز با توافق و برنامه ریزی مشترک دولت و سفارت انگلیس انجام شد. موضوع به قدری فضاحت بار بود که مجلس شورای ملی، با اکثریتی که طرفدار رضاخان بودند، ناچار به واکنش شد. در این شرایط آیت الله سیدحسین مدرس توانست این اکثریت وابسته را به سمت خود بکشاند، تا جایی که گفت اگر مختصر پولی داشتیم، دولت رضاخان را ساقط میکردم. شالوده مجلس پنجم بر همسویی با رضاخان ریخته شده بود و اگر یک بار، آن هم برای کوتاه زمانی به انتقاد از رئیس الوزرای خود برخاست، نمیتوانست بیشتر از یک اخم سیاسی کارکرد داشته باشد. انگلیس و شوروی حمایت های جانانه خود را از برآمدن رضاخان همچنان ادامه میدادند. (۳۸)

سرانجام رضاخان و قشون بدون برخورد و خونریزی وارد خوزستان شد و سرتیب فضل الله خان بصیردیوان که بعد زاهدی نام گرفت] **سرلشکرزاهدی نخست وزیر کودتای انگلیسی- آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برضد حکومت ملی وقانونی دکترمصدق]**، به حکومت نظامی و فرماندهی پادگان خوزستان منصوب شد. چند افسر دیگر نیز به شهرهای خوزستان اعزام شدند. در همان موقع زاهدی شیخ و فرزندان و سران قبیله را به مهمانی در یک کشتی دعوت کرد و آنها فارغ‌البال به این میهمانی شتافتند که ناگهان نیروی نظامی بر آنها تاخت و همه را دستگیر و به تهران اعزام نمود. شیخ در تهران تحت نظر مأمورین شهربانی، زندگی مرفهی داشت. البته نشان‌هایی که او از دولت انگلیس داشت، مانع از کشتن او می‌شد و الا در همان روزهای اول دستگیری، او را تلف می‌کردند. ولی سرانجام در سال ۱۳۱۵ش که شیخ ۷۵ سال از سنش می‌گذشت، عده‌ای به خانه او می‌ریزند و او را خفه می‌نمایند. البته بدیهی است چند نفری که به خانه او ریختند، جز مأمورین تأمینات مختاری، کسان دیگری نبودند. (۳۹)

زنده یاد احمد کسروی که در آنزمان رئیس عدلیه استان خوزستان بود در کتاب «زندگانی من» در باره ظلم و ستم سرتیپ فضل الله زاهدی و قشون برعلیه مردم آن ناحیه آورده است:

«روزهاییکه ما به ناصری رسیدیم رفتار آزمندانه افسران با مردم و فشارهایی که به آنان می رسانیدند مرا سخت می آزد. میدیدم همه کوشش هایی که سردار سپه کرده وزیانها و آسیب هایی که ما دیده ایم اکنون نتیجه اش آنست که گروهی از افسران آزمد با آزادی و آسودگی مردم را لخت میکنند و باک از هیچ چیز نمی دارند. مردم نیز که آمدن مرا شنیده بودند توگویی پناهگاهی پیدا کرده اند. بارها بنزد من آمده چاره مطلبیدند، بلکه برخی دست از دامن من برنمی داشتند.

مثلاً بنی طرف یکی از ایلهای بزرگ و نیرومند خوزستان که در سایه دشمنی با خزعل هواخواه دولتند می بودند و در جنگهای خزعل نیز نافرمانی باو نمودند و زیان بسیار باو رسانیدند، حکمران نظامی بجای دلجویی و مهربانی بانگیزش پسران شیخ به آزار آنان برخاسته بود، باین معنی که بازمانده مالیات آنها را که به شیخ خزعل بدهکار شمرده میشدند می خواست که بگیرد و به خزعل پردازد. عوفی شیخ آن ایل را با برادرزاده اش خزعل نام به ناصری خواسته زیر فشار گزارده بود. آن حکمران نظامی که دم از سیاست میزد این رفتار او با ایلهای خوزستان می بود. عوفی روزیکه رسیده بود یک کره اسب سیاه رنگ عربی را بنام ارمغان برای من فرستاد

عوفی گفت: «خزعل که مالیات ما را از دولت پذیرفته بود یازده برابر پرداختی بدولت را از ما می گرفت. مردم چون نمی توانستند چنین مالیات سنگین را پردازند هر ساله بدهکاری ما شدند. اکنون حکومت نظامی فشار آورده آنها را از ما می خواهد در جای خود که چهار هزار تومان هم برای خود و معاونش می طلبد. ما چون کس دیگری نمی شناسیم به شما پناه آورده ایم. میخواهیم اینجا بست نشینیم.» گفتم: «شما توانید میهمان من باشید لیکن اگر من درکار شما دخالت کنم حکمران، دشمنی بیشتر خواهد کرد و شاید که شما را نافرمان قلمداد کند و آزارهای بیشتر رساند. خودتان یکسره بدولت نامه نویسید و داد خواهید.» با این گفتگو برخاستند و رفتند.

اینگونه داستانها را آورده می داشت. شبی گفتار درازی نوشتم در این زمینه: «گشادن خوزستان تنها آن نبوده که سپاهیان از کوههای لرستان و بختیاری گذشته به این سرزمین سرازیر گردند اینها به تنهایی سودی نتواند داشت. گشادن خوزستان آنست که مردم این سرزمین را از عرب و ایرانی بدادگری دولت و مهربانی آن

امیدمند گردانند و دل‌های آنان را بدست آورده به ایرانیگری دلبسته سازند». سپس کمی از بد رفتاریهای افسران را نوشتم، و با دستینه « خداداد » که دروغ هم نمی بود بیابان رسانیدم. چون میرزا شمس الدین پسر عموی مدیر حبل المتین یکی از داوران عدلیه می بود این گفتار را او به کلکته فرستاد که به چاپ رسد. چون آن شماره روزنامه به خوزستان رسید تکانی در مردم پدید آورد. آن شماره دست بدست می گردید.

سپس چون در تهران گفتگو از شاه شدن سردار سپه می رفت گفتار دیگری هم در آن باره نوشتم در این زمینه: « سردار سپه با رفتاریکه تاکنون کرده پیداست که به مشروطه و مجلس ارجی نمی گزارد و پیداست که اگر به شاهی رسد این ارج نگزاردن بیشتر خواهد بود. اینست باید اندیشه آینده را کرد». اینرا نیز حبل المتین چاپ کرده این شماره در خوزستان دست بدست می گردید.

اینها هنگامی بود که از تهران تلگراف بازگردانیدن عدلیه به شوشتر رسیده و من آن پاسخها را داده بودم. حکمران نظامی که از آن باره دل آزرده می بود از باره این گفتارها دل آزرده تر گردید. زیرا دانسته بودند که آنها را من نوشته ام. «(۴۰)

اسناد زیر بیانگر روند حمایت انگلیس از رضاخان و فدا کردن شیخ خزعل بخاطر منافعش می باشد.

## سند - ۱

### \* گفت و گوی اطمینان بخش رضا خان با لورن

در دیداری که امروز رضاخان با سرپرسی لورن داشت به اطلاع رساند که هدف قطعی وی آن است که ایران را واقعاً مستقل و منظم سازد و برای حصول به این منظور باید که بر سراسر کشور و از جمله مناطق جنوبی، حاکمیت مرکز مجری گردد.

وی تأکید کرد که نه تنها منافع بریتانیا را تهدید نکرده یا در تعارض با آن نیست، بلکه میخواهد آنها را تضمین کند. «تا زمانی که هم سفارت و هم شرکت نفت رضایت خود را از اقداماتی که برای حفاظت از منافع در نظر گرفته شده است، اعلام نکنند ما به عربستان [خوزستان] نخواهیم رفت.» (۴۱)

## سند - ۲

## \* رضا خان جایگزین مناسب برای قرارداد ۱۹۱۹

سرپرستی لورن وزیر مختار انگلیس در تهران، در نامه بلندی که امروز به نایب السلطنه هندوستان نوشت، این گمان را که رضا خان وزیر جنگ تمایلات ضد انگلیسی دارد، مردود دانست. «سردار سپه علی رغم اشکالات و موانع عدیده و علی رغم یک خزانه تهی و ضعف و فساد کارمندان کشوری و همچنین علی رغم دسایس و تحریکات سیاسی، عملاً در اموری توفیق می یابد که اگر اوضاع به گونه ای دیگر می بود، مستشاران نظامی انگلیس آن را به عهده می گرفتند.» لورن با اشاره به این که رضا خان موفق خواهد شد با این ارتش منظم تا ۱۸ ماه آینده کنترل تدریجی کشور را به دست گیرد افزود:

«ما باید این امکان موفقیت را جدی به حساب بیاوریم زیرا توفیق رضا خان از بسیاری جهات وضع ایران را آن طوری که ما سالیان بسیار دراز شناخته و سیاست خود را لزوماً بر آن استوار کرده ایم از بنیان دگرگون خواهد کرد. به نظر من سرو کار داشتن با یک حکومت مقتدر مرکزی به شرطی که به اعتقاد ما شانس دوام و ثبات معقولی داشته باشد و از جمیع جهات بی دردسر باشد، مناسب تر است.» لورن یادآور شد که حمایت از رضا خان موقعیت انگلیس را میان طوایف تحت نفوذ انگلستان سست خواهد کرد، اما «این وضع در صورتی که حکومت مرکزی همچنان با ثبات و مقتدر باقی بماند به زودی عادی خواهد شد.» لورن بار دیگر تأکید کرد که ممکن است به نظر رسد رضا خان دارای انگیزه های ضد انگلیسی است اما «در حقیقت کار هایی را که سردار سپه با داشتن وسایل و منافع به مراتب ناچیزتر در صدد انجام دادن آن است همان کار هایی است که چنانچه معاهده ۱۹۱۹ انگلستان و ایران به تصویب می رسید و به اجرا درمی آمد، بر عهده مستشاران انگلیسی واگذار می گردید.» [منظور لورن قرارداد ننگین ۱۹۱۹ و وثوق الدوله با انگلیس است ]

(۴۲)

## سند - ۳

**\* تمجید لورن از رضا خان و پیش بینی های او**

سر پرسی لورن، وزیرمختار انگلیس در تهران، امروز نام های بلند شامل تحلیلی از اوضاع ایران با تکیه بر حفظ منافع انگلیس برای کرزن فرستاد. وی ابتدا اقدامات موفقیت آمیز وزیر جنگ را در مناطق شمالی کشور (سرکوب سیمیت قو، کلنل پسیان، خلع سلاح شاهسونها، سرکوب طوایف مناطق کردنشین و نهضت کوچک خان) برشمرد و آن را حرکت به سوی ایران یکپارچه با قدرت مرکزی دانست، اما در جنوب کشور [به واسطه مخالفت انگلیس] کارهای کمتری صورت گرفته است. وی رضا خان را کسی معرفی کرد که قادر است نخست وزیر شده، مجلس را تعطیل کند و مانند یک دیکتاتور فرمانروایی کند و حتی سلسله قاجار را براندازد. لورن سپس با ارائه تحلیلی از دولت ایران، همه اقدامات آن را براساس «باری به هر جهت» توصیف کرد، اما وزیر جنگ را شخصی دانست که «هیچگاه نسبت به مصالح ریشه دار ما در ایران بی اعتنایی نشان نداده است.» وی افزود رضا خان به درخواست ما، مانع از عبور سپاه عثمانی از خاک ایران شد [اشاره به درگیری های اخیر انگلیس و عثمانی در کردستان و عراق] و نیز به خواهش ما بود که اوزدمیر پاشا را که از رواندوز رانده شده بود، در ایران خلع سلاح کرد. لورن در این گزارش بلند باردیگر نظر مثبت خود را نسبت به پیدایش یک دولت مرکزی قدرتمند در ایران ابراز داشت، چرا که نتیجه آن «کمابیش همان [چیزی] است که در معاهده انگلیس و ایران (قرارداد ۱۹۱۹) در نظر گرفته شده بود.» وی وجود چنین حکومتی را در جهت منافع انگلیس و به ضرر روسیه شوروی دانست. (۴۳)

## سند - ۴

**\* نتیجه مذاکرات مفتاح السلطنه با مقامات انگلیس درباره شیخ خزعل**

مفتاح السلطنه، وزیرمختار ایران در لندن، امروز به اطلاع وزارت امور خارجه رساند که با وزارت امور خارجه انگلیس مفصلاً مذاکره کرده است. آنها با مواضع



دولت ایران نسبت به شیخ خزعل ابراز موافقت میکنند و میگویند دائماً با سفارت خود در تهران در حال مذاکره هستیم. انگلیس امیدوار است این مسئله به زودی حل شود. آنها میگویند قبولاندن نظر دولت ایران به شیخ خزعل مبنی بر خروج از کشور کار مشکلی است. «امیدواریم از طرفین ملاحظه و اقدامی [نظامی نشود] ... که اصلاح را مشکل کند.» وزیرمختار ایران میگوید: «تصور میکنیم آمدن شیخ به طهران را میشود بهتر قبولاند. شاید برای دولت هم بهتر است. مستدعی است نظریه دولت را فوراً به تلگراف اطلاع دهید تا مجدداً مذاکره شود.» (- همان، ۵۸-۲-۵۲-۱۳۰۳).

(۴۴)

#### سند - ۵

#### \* نامه نخست وزیر انگلیس به شیخ خزعل

رمزی مکدانلد، نخست وزیر انگلیس در نام های خصوصی به شیخ خزعل نوشت که فوراً دست از تدارکات نظامی کشیده با دولت مرکزی کنار بیاید. «باید به آن جناب هشدار دهم که کاسه صبر دولت مرکزی شاید به زودی لبریز شود و در رویداد اسفبار مخاصمات، شما نباید توقع هیچگونه همدردی از من داشته باشید.» (۴۵)

#### سند - ۶

#### \* آخرین دستور انگلیس به لورن درباره شیخ خزعل

بنابر اسناد موجود در وزارت امور خارجه انگلیس، دولت انگلیس در تلگرامی که به سر پرسى لورن در باره شیخ خزعل فرستاد، به او دستور داد که در تسلیم شیخ خزعل به رضا خان پافشاری کند. لورن که این روزها بر سر راه برگشت خود به ایران در بیت المقدس بسر میبرد، درباره این دستور چنین اظهار نظر کرد: این دستور دولت انگلیس «واقعاً به معنای این بود که ما باید از رضا خان حمایت کنیم و در آخرین مرحله دست از حمایت شیخ خزعل برداریم و نابودی کامل او را در عربستان (خوزستان) فراهم سازیم.» این جملات بخشی از تلگرام سر پرسى لورن به وزارت امور خارجه انگلیس بود که امروز از بیت المقدس به لندن فرستاده شد.

اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، س ۱۳۰۳، پ ۱۷، صص ۵۳۳ و ۵۳۴). «پس از این اطمینان [بود که] سردار سپه تصمیم به مسافرت به خوزستان گرفت» (همان، پ ۱۷، ص ۵۵۲). تا نمایش تسلیم شیخ خزعل و فتح خوزستان اجرا گردد. (۴۶)

## سند - ۷

### \* رضایت خاطر انگلیس از تصمیم رضا خان

مشارالملک، وزیر امور خارجه، امروز با ارسال تلگرامی به اصفهان، رضایت خاطر از موند آوی، شارژدافر سفارت انگلیس، را از تصمیم رضا خان، مبنی بر تعویق دو هفته ای عملیات نظامی علیه شیخ خزعل، به اطلاع رئیس الوزراء رساند و از قول آوی گفت که «در ورود سر پرسی لورن مطابق میل حضرت اشرف به این مسئله خاتمه داده خواهد شد... به مأمورین دولت انگلیس در جنوب تعلیمات داده شده، به شیخ خاطر نشان نموده اند که نباید از طرف او و متفقین اش مبادرت به اقدامات خصمانه جنگی بشود.» (۴۷)

## سند - ۸

### \* نتیجه رایزنی های لورن: عذرخواهی شیخ خزعل

سر پرسی لورن، وزیرمختار انگلیس در ایران که اینک در خوزستان بسر میبرد، شیخ خزعل را متقاعد کرد که تن به اطاعت دهد و با نوشتن نام های به رضا خان خود را مطیع دولت دانسته، علاقه اش را به گفت وگو ابراز نماید. متن نامه شیخ خزعل در پاورقی آمده است. رضا خان دو روز بعد، پس از رسیدن به شیراز و دیدن متن نامه، پاسخ شیخ خزعل را مبنی بر پذیرش اطاعت او به شرط تسلیم قطعی اعلام کرد. (۴۸)

## سند - ۹

**\* رضا خان، عروسک خیمه شب بازی**

شارژدافر آمریکا، امروز در گزارشی به وزارت امور خارجه کشور متبوع خود، رضا خان را در قضیه خوزستان، عروسک خیمه شب بازی انگلیس توصیف کرد. موری، شارژدافر آمریکا، پیش از آن که از اطلاعیه تسلیم شیخ خزعل باخبر شود، می نویسد: «کاملاً روشن است که حتی اگر رئیس الوزراء خواهان و قادر به انجام اقدامی برای این مملکت باشد، البته به شیوه نظامی، باز هم چیزی جز یک عروسک خیمه شب بازی نیست که به خواست انگلیسیها حرکت میکند و جزئی از نقشه بریتانیا در جنوب است. وی لزوماً پیروز این جنگ خواهد بود، چرا که همواره شایسته اجرای برنامه های ایشان بوده است.» (۴۹)

## سند - ۱۰

**\* فضای سیاسی تهران**

نکاءالملک، وزیر مالیه و جانشین رضا خان در هیأت دولت، امروز با فرستادن تلگرامی، افکار عمومی را به واسطه حضور انگلیس در مصالحه میان دولت و شیخ خزعل مشوش خواند و نوشت: «از مسافرت حضرت اشرف به شیراز افکار مشوش شده، مغرضین القاء شبهه میکنند که با دخالت خارجی آشتی کنان به ضرر مملکت واقع خواهد شد. بعضی حدس میزنند بهبهان برای جنگ تشریف خواهید برد. در مجلس هم ممکن است مذاکره و سؤال شود. در هر حال تسکین و روشن ساختن افکار به نظر لازم میآید مستدعی است دستور کافی در این باب مرحمت فرمایند.» (۴) جرقه تشویشی که نکاءالملک از آن یاد میکند، پریروز با درج خبری در روزنامه ایران از قول رویتر، زده شد. (۵۰)

## سند - ۱۱

**\* آمادگی دولت شوروی برای همکاری همه جانبه با ایران**

سرتیپ امان الله میرزا، رئیس ارکان حرب کل قشون، امروز بنا به درخواست رضا خان با آتاشه نظامی و شارژدافر سفارت شوروی دیدار و گفت و گو کرد. در این ملاقات درباره خرید توپ و ارسال فشنگها مذاکره شد و شارژدافر تحویل فشنگها را منوط به حل و فصل موضوع شیلات دانست که باید از تصویب مجلس شورای ملی بگذرد. امان الله میرزا مینویسد: «اهمیت همراهی دولت شوروی را در این موقع [حساس] خاطر نشان نمودم. شارژدافر اظهار داشت که دولت شوروی برای همه قسم همراهی، حاضر ولی دولت ایران استقبال نمی نماید.» (۵۱)

جمال صفری

فرانکفورت - اسفند ۱۳۹۶

### توضیحات و مأخذ:

- ۱ - محمدقلی مجد «از قاجار به پهلوی» مترجمین رضا مرزانی - مصطفی امیری - ناشر: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی - ۱۳۸۹ - صص ۲۵۷ - ۲۵۶
- ۲ - باستانی پاریزی «مقدمه و شرح احوال حسن پیرنیا - مشیر الدوله» - ایران باستان - تألیف حسن پیرنیا - جلد ۱ - نشر دنیای کتاب - چاپ پنجم - ۱۳۷۰ - ۸۷
- ۳ - یحیی دولت‌آبادی «حیات یحیی» جلد چهارم - انتشارات: عطار - ص ۲۴۹
- ۴ - حسین مکی «تاریخ بیست ساله ایران» - جلد دوم - نشر ناشر - ۱۳۶۲ - صص ۳۵۸ - ۳۵۷
- ۵ - نجفقلی پسیان «ناگفته‌های عصر دو پهلوی» ناشر: نشر ثالث - ۱۳۹۰ - ص ۳۹۳
- ۶ - عبدالله مستوفی «شرح زندگانی من، یا، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه جلد ۳» - نشر زوار - ۱۳۷۷ - صص ۵۳۹ - ۵۳۷

### \* ترفند رضا خان علیه معتمد التجار

به دنبال سخنرانی معتمد التجار نماینده آذربایجان در مجلس شورای ملی و انتقادات او از زیر پا گذاشته شدن اصول مشروطیت توسط رضا خان وزیر جنگ - که تلویحا به آن اشاره کرد - رضا خان امروز از حاکم نظامی آذربایجان خواست که «از طرف اهالی آذربایجان تلگرافی به عنوان ذیل به جراید و مقامات عالیه مرکز مخابره شود.» رضا خان خود متن تلگرام را برای حاکم نظامی آذربایجان چنین دیکته کرد: «در تعقیب تلگرافات و عرایض سابقه، مجددا تأکید می‌نمایم که این وکلای تبریز از طرف ما ملت آذربایجان انتخاب نشده و ما آنها را به رسمیت و نمایندگی نمی‌شناسیم و ابا از تعیین آنها اطلاع نداریم [ناخوانا] آنها بدهند برخلاف رضا و میل اهالی آذربایجان است. به علاوه ما اهالی آذربایجان روحا و جسمابا [ناخوانا] مقاصد آنها موافقت نداشته و همراه نیستیم. [ناخوانا] فوری در امر انتخاب جدید صادر فرمایند که وکلای حقیقی خود را انتخاب نماییم.» این تلگرام با شماره ۱۸۱۹ / ۱۸۱۸ و به تاریخ ۱۴ برج میزان ۱۳۰۱ با امضای وزیر جنگ و فرمانده کل قشون به تبریز فرستاده شد. «

( حسن فراهانی «روزشمار تاریخ معاصر ایران، جلد دوم» ص ۴۰۵ به نقل از روزنامه ایران، شم ۱۲۳۲، ص ۲).

### \*\* میرزا محسن معتمد التجار

میرزا محسن معتمد التجار فرزند حاجی میرزا شفیع امین التجار اصفهانی، مشهور به آذربایجانی، متولد ۱۷ شوال ۱۲۹۳ در تبریز است. پدرش از تجار طراز اول ایرانی بود که در استانبول سکونت داشت. پس از مرگ وی، میرزا محسن نیز شغل او را در آنجا ادامه داد و به تجارت پرداخت. وی پس از انقلاب مشروطیت (در حدود ۱۳۲۷ ق) به زادگاهش باز آمد و تا پایان عمر در آنجا ماند؛ در انجمن ملی تبریز عضویت یافت و به نمایندگی مجلس شورای ملی هم برگزیده شد. [معتمدالتجار که از رجال موجه و مورد احترام مردم و آزادیخواهان بود هنگامی که روس‌های تزاری، در اردیبهشت ماه ۱۲۸۸ شمسی آذربایجان را تهدید به اشغال میکردند، وی عضو کمیته واسزه بود. این کمیته از سوی انجمن ایالتی آذربایجان، مذاکراتی با محمد علی شاه انجام میداد که بلکه از وقوع این فاجعه جلوگیری نماید، ولی محمد علی شاه هنگامی با خواسته‌های مردم تبریز موافقت کرد که سپاهیان روس از مرز گذشته بودند. و در دوران استبداد صغیر خانه و دارایی اش در تبریز به تراج رفت. وی پس از جنگ‌های یازده ماهه آزادی بخش مردم تبریز با مستبدین، از سوی همشهریان به نمایندگی دوره دوم مجلس شورای ملی انتخاب میگردد و در سمت نمایندگی مجلس، رابط بین انجمن ایالتی آذربایجان و مجلس شورای ملی بود. معتمدالتجار در این اوان در تشکیل انجمن معارف بسیار کوشش کرد

او از یاران شیخ محمد خیابانی و از اعضای برجسته حزب دموکرات بود که به نمایندگی مردم آذربایجان در دوره چهارم مجلس شورای ملی انتخاب میگردد. معتمدالتجار نطق مؤثرش در همین دوره، که در ۱۲ مهر (میزان) ۱۳۰۱ درباره نقض قانون اساسی و اجرا نشدن قوانین در کشور به ویژه در آذربایجان، ایراد کرد مشهور است. او لبه تیز حملات خود را به سمت رضا خان سردار سپه (وزیر جنگ) نشانه رفت و او را متهم به قلدری و قانون شکنی ساخت. سخنانش در مجلس سر و صدایی به راه انداخت. در حمایت از او سید حسن مدرس (نماینده مردم تهران) نمونه‌هایی از اعمال نیروهای نظامی را برشمرد

و وزیر جنگ را تهدید کرد که در صورت ادامه این قانون شکنیها و زورگوییها استیضاح و برکنار خواهد شد. سخنرانیهای آنان در بیرون از مجلس پیامد هایی را سبب شد و برخی را له یا علیه آنان برانگیخت؛ طوری که سردار سپه را واداشت از سمت وزارت جنگ استعفا کند. (علوی، رجال عصر مشروطیت، ص ۱۱۰؛ دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۳، ص ۱۵۶؛ بهار (ملک الشعرا)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، صص ۲۲۳ تا ۲۲۹). به نقل از (حسن فراهانی «روزشمار تاریخ معاصر ایران، جلد دوم» ص ۴۰۳) و (سایت تبریز نیوز)

۷- «مصداق در مقام وزیر امور خارجه "خاطرات پرخطر"» نیای اقتصاد شماره ۴۰۷۱- تاریخ ۱۳۹۶/۰۳/۲۷

۸- «خاطرات و تألمات مصداق» به کوشش ایرج افشار- انتشارات علمی - پائیز ۱۳۶۵ - صص ۱۶۳- ۱۶۲

۹- بهرام افراسیابی «مصداق و تاریخ» - انتشارات نیلوفر - ۱۳۶۰ - ص ۷۵

۱۰- از کتاب الکترونیکی «جمهوری خواهی در ایران، پیشینه ی تاریخی»، فراهم آورده ی ناصر رحیم خانی. کتاب سال ۲۰۰۴ میلادی، ۱۳۸۳ خورشیدی چاپ شد به همت نشر باران - سوئد

۱۱- یحیی دولت آبادی «حیات یحیی» جلد چهارم - صص ۳۰۱ - ۳۰۰

#### \* دیدار معاون وزارت خارجه با وزیرمختار انگلیس

رضاخان وزیر جنگ که اینک اداره دولت را نیز تا تشکیل کابینه به عهده دارد، معاون وزارت امور خارجه را نزد سرپرسی لورن وزیرمختار انگلیس در تهران فرستاد و دو خواسته را مطرح کرد: گرفتن ۳۰۰ هزار تومان مساعده، دریافت مساعده های ماهیانه از بانک شاهنشاهی یا شرکت نفت انگلیس و ایران از محل حق امتیاز نفتی ایران. لورن در پاسخ این درخواستها گفت این موضوع به عهده بانک است، اما در نبود دولت من نمی توانم بانک را تحت فشار قرار دهم. معاون وزارت امور خارجه در این دیدار اظهار داشت اگر به ایران یاری داده نشود، کشور در وضعیت ناامیدکننده ای قرار خواهد گرفت. وزیرمختار هم گفت: «این نتیجه منطقی سیاستهای مصیبت بار دولتهای پی در پی ایران می باشد که قطعا دولت بریتانیای کبیر را برای کمک به ایران ملزم نمی کند.» لورن خلاصه ای

از این دیدار را به لردکرزن فرستاد و در پایان آن نوشت: «خودداری از بررسی این پیشنهادات ممکن است تشکیل دولت را تسریع کند. مطمئناً وضعیت مالی ایران ناامیدکننده است؛ [و] تنها نگرانی من این است که مبدا این وضعیت منجر به سقوط رضا [خان] و همراه او منجر به از بین رفتن آخرین عناصر مؤثر [ایجاد] ثبات در این کشور شود.» (ر. ک: ۱۲ خرداد) حسن فراهانی «روزشمار تاریخ معاصر ایران، جلد دوم» ص ۱۳۵ - FO E 5470 /7 /34 .

#### \* توصیه غیرمستقیم به بانک برای پرداخت مساعده به رضا خان

کنت بالفور مشاور عالی پادشاه انگلیس در پی ابراز نگرانی وزیر مختار کشور متبوعش در ایران، سرپرسی لورن، نسبت به سقوط رضا خان در صورت عدم اعطای مساعده (ر. ک: ۶ خرداد) امروز به لورن نوشت که «من به اطلاع بانک [شاهنشاهی] می رسانم که هیچ مشکل سیاسی با دادن مساعده به وزیر جنگ به صلاح دید خود ندارد؛ و این که دولت انگلیس می تواند در این باره مسئولیتی نپذیرد.» - پیشین - ص ۱۴۶ - FO E 5585 /7 /34 .

#### \* نوکری وزیر جنگ برای انگلیسها

احمدشاه امروز در گفت و گو با بصیرالدوله در مورد رضا خان وزیر جنگ گفت این که میگویند «تمام رفتار و اقدامات وزیر جنگ به نقشه سفارت انگلیس است، بر خود من هم پوشیده و پنهان نیست. کاملاً مطلع و مستحضرم که وزیر جنگ نوکر آنهاست. هر چه را که میل آنهاست او انجام میدهد.» وی در ادامه به بصیرالدوله گفت: «الآن کار وزیر جنگ به جایی رسیده که قدرتش از ناصرالدینشاه هم بیشتر شده» است. (هروی بصیرالدوله، رضا، دو سال روابط محرمانه احمد شاه در سفارت شوروی، به کوشش مجید تفرشی، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۲. صص ۱۳۲ تا ۱۳۴). و نگاه کنید به حسن فراهانی «روزشمار تاریخ معاصر ایران، جلد سوم» - ص ۳۶۷



- ۱۲- عبدالله مستوفی « شرح زندگانی من، یا، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه جلد ۳ »- صص ۵۶۷ - ۵۶۶
- ۱۳ - ملک الشعراء بهار « تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران» جلد دوم - انتشارات امیر کبیر - ۱۳۶۳- صص ۲۸-۲۷
- ۱۴- پیشین - ص ۲۹
- ۱۵- پیشین - صص ۵۵ - ۵۴
- ۱۶- پیشین ۳۹ - ۳۶
- ۱۷ - محمد قلی مجد « از قاجار به پهلوی»- صص ۲۶۳ - ۲۵۹
- ۱۸ - نصرت‌الله سیف پور فاطمی، « آینه عبرت، » خاطرات دکتر نصرت‌الله سیف پور فاطمی، جلد اول - انتشارات جبهه ملیون ایران - چاپ لندن - ۱۳۶۸ - صص ۳۴۵
- ۱۹- « تجدد آمرانه » (جامعه و دولت در عصر رضا شاه) - گرد آوری و تألیف تورج اتابکی - ترجمه مهدی حقیقت خواه - انتشارات ققنوس - چاپ سوم - ۱۳۹۱ - صص ۶۵
- ۲۰ - گنجینه خواف (درس ها و یادداشت های روزانه شهید سید حسن مدرس در تبعید) نویسنده: نصرالله صالحی - ناشر: طهوری- ۱۳۹۱ - ص ۳۵
- ۲۱- پیشین، ص ۳۶
- ۲۲ - پیشین، ص ۶۴
- ۲۳ - «خاطرات سیاسی رجال ایران» جلد ۱ - به اهتمام علی جانزاده - انتشارات جانزاده - شهریور ۱۳۷۱ - ص ۲۳۶
- ۲۴ - خانم هما ناطق «روحانیت»- سایت خاتم هماناطق (کامل آن در سایت هما ناطق)
- <http://www.homa-nategh.net/index.html>
- ۲۵- دکتر غلامحسین صدیقی « جنبش های دینی ایرانی در قرنهای دوم و سوم هجری »- شرکت انتشاراتی پاز هنگ - ۱۷۲ - صص ۲۰ - ۱۹
- ۲۶ - سایت تابناک- ۷ اردیبهشت ۱۳۸۷
- ۲۷ - حسین مکی « تاریخ بیست ساله ایران» جلد ششم - نشر ناشر - ۱۳۶۲ - صص ۱ - ۲
- ۲۸ - آصفی رامهرمزی و غلامرضا وطن دوست «سردار سپه و فروپاشی دودمان قاجار، انتشارات نوید - ۱۹۸۳، صص ۱۶۹ تا ۱۷۲

- ۲۹- گفتگوی عبدالله شهبازی با دکتر محمدعلی مجد « اسناد علنی شده دولت آمریکا، تاریخ پهلوی، و لابی سانسور- بایکوت در حوزه تاریخنگاری معاصر ایران» - فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۵، بهار ۱۳۸۲، صص ۱۸۶ - ۱۸۵
- ۳۰- پیشین - صص ۱۹۴ - ۱۹۳
- ۳۱- نشریه دنیای اقتصاد شماره: ۱۷۱۱ - ۱۳۸۷/۱۰/۲۳
- ۳۲- جمال صفری « خصوصیات اخلاقی و فضیلت های انسانی دکتر محمد مصدق» - انتشارات مصدق - فاطمی، اسفند ۱۳۹۴ - صص ۶۵ - ۶۰
- ۳۳- یحیی آرین پور کتاب «از صبا تا نیما ( تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی) جلد ۲» - ناشر: زوآر - چاپ هفتم، ۱۳۷۲ - صص - ۳۶۲ - ۳۶۱
- ۳۴- حسین مکی در کتاب «تاریخ ۲۰ساله ایران» جلد سوم - نشر ناشر - ۱۹۶۳ - (۱۰۷ - ۹۲)
- ۳۵- عبدالله شهبازی «ماجرای قتل ماژور ایمبری» - سایت روزنامه همشهری - دوشنبه ۹ مرداد ۱۳۸۵
- ۳۶- مدرس در نطق خود در مجلس شورای ملی نقل از صورت مذاکرات مشروح مجلس مورخه ۷ اسد ۱۳۰۳ برابر ۲۶ ذیحجه ۱۳۴۲
- ۳۷- نگاه کنید به فصل هشتم «از قاجار تا پهلوی»، صص ۳۴۱ - ۳۰۵
- ۳۸- حسن فراهانی «روزشمار تاریخ معاصر ایران جلد چهارم» نشر: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۵ - ص ۹
- ۳۹- کتاب شرح رجال سیاسی نظامی معاصر ایران، ج ۱، نوشته دکتر باقر عاقلی، انتشارات گفتار با همکاری نشر علم، ۱۳۸۰ - ص ۶۱۰
- ۴۰- احمد کسروی «زندگانی من» - ۱۳۲۳، صص ۲۳۲ - ۲۳۱
- ۴۱- دکتر علی اصغر زرگر «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضا شاه» ترجمه کاوه بیات - انتشارات پروین و انتشارات معین - ۱۳۷۲، ص ۱۱۳. به نقل از نامه لورن به کرزن، ۲۱ مه ۱۹۲۳ / ۳۱ اردیبهشت ۱۳۰۲ - FO 371/ 9024. E6353/77/34.
- ۴۲- حسن فراهانی «روزشمار تاریخ معاصر ایران، جلد دوم»، صص ۶۰۸ - ۶۰۷
- ۴۳- حسن فراهانی «روزشمار تاریخ معاصر ایران، جلد سوم»، ص ۱۰۹
- \* مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، صص ۲۲۳ تا ۲۳۲؛ اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، س ۱۳۰۳، پ ۱۸، صص ۵۵۴ تا ۵۶۱. «لورن در تحلیل

خود انگلیس را در مقابل دو گزینه می بیند: حمایت از حکومت قدرتمند مرکزی و واگذاری اموری که در ایران با تصدی انگلیس اداره میشوند به این حکومت و یا ادامه شرایط فعلی، یعنی کنترل امور مؤثر در منافع انگلیس از طریق عوامل محلی؛ در ادامه او با عنایت به اینکه رضا خان علیرغم نداشتن اطمینان کامل به انگلیس تاکنون به این کشور دروغ نگفته است و از سویی انگلیس را عاملی برای اتحاد در مقابل روسیه و ترکها می بیند، گزینه نخست را پیشنهاد میدهد. ( FO E )  
(6353/77/34)

- ۴۴ - « اسناد وزارت امور خارجه، ۵۸-۲-۵۲-۱۳۰۳ » ، نگاه کنید به حسن فراهانی «روزشمار تاریخ معاصر ایران ، جلد چهارم» ص ۳۳۳
- ۴۵- لورین، شیخ خزعل و پادشاهی...، ص ۷۰.
- ۴۶- حسن فراهانی «روزشمار تاریخ معاصر ایران ، جلد چهارم» ص ۳۷۴
- ۴۷- پیشین، صص ۴۰۹ - ۴۰۸
- ۴۸- پیشین، ص ۴۱۷
- ۴۹ - محمد قلی مجد، «از قاجار به پهلوی»...، ص ۳۲۲.
- ۵۰ - «روزشمار تاریخ معاصر ایران ، جلد چهارم» ، ص ۴۱۷
- ۵۱ - اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، س ۱۳۰۳، پ ۱۷، ص ۶۳۶.

## فصل اول

### فعالیت رضاخان در تحکیم کردن ستون و پایه های قدرت

بر اساس «اسناد وزارت امور خارجه آمریکا» از کتاب محمدقلی مجد «از قاجار به پهلوی» حکومت دیکتاتوری رضاخان با حمایت انگلیس و توافق روسیه شوروی بر سر کار آمد، در قبال آن رضاخان قول داد که منافع «انگلیس و روسیه شوروی» را تضمین کند و ترکیب کابینه وی بیانگر تمایلات و خواسته های هر دو سفارت می باشد که در زیر می خوانید :

رضا خان در ۷ اکتبر ۱۹۲۲ استعفای خود را از وزارت جنگ اعلام کرد؛ یک سال بعد از پس گرفتن «استعفای» خود، در نهم اکتبر ۱۹۲۳، رضاخان دسته کودتا [پی دیگر] زدودر ۲۸ اکتبر ۱۹۲۳ بر مسند ریاست وزراتکیه زد: «وزیر جنگ بدون در نظر گرفتن مراحل قانونی، قوام السلطنه، رئیس الوزرای پیشین را دستگیر کرده و به زندان انداخته است؛ دستگیری شماری از افراد برجسته نیز انتظاری می رود. وزیر جنگ مدعی است که مدارکی علیه او دارد که ثابت می کند قوام در صدد توطئه بوده است. با این حال بسیاری بر این عقیده اند که این تنها بهانه ای است برای سرنگون کردن دولت و حاکم کردن دیکتاتوری بر کشور. اوضاع بسیار وخیم است.» (۱) بعد از ظهر روز دوشنبه، ۹ اکتبر ۱۹۲۳، قزاق ها منزل قوام السلطنه را محاصره و پس از دستگیری قوام، او را به وزارت جنگ منتقل کردند. یک هفته بعد، زمانی که کرنفلد گزارش خود را می نویسد، وی همچنان در بازداشت به سر می برد. ترس از تکرار حوادث پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و دستگیری های فراوان، باعث شد که جو متشنجی بر شهر حکم فرما گردد. کرنفلد اذعان می کند که اتهام توطئه چنین که به قوام نسبت داده شده است، تنها بخشی از نقشه رضا خان برای رسیدن به نخست وزیری است:

بر اساس گزارش های موثقی که به دست ما رسیده است، مجازات تعیین شده برای قوام از این قرار است: تبعید از ایران و مصادره بخش قابل توجهی از اموال وی. من کاملاً مطمئن هستم که اتهام وارده به قوام هیچ پایه و اساس درستی ندارد و نابخاست. اما مجازاتی که برای وی تعیین شده دقیقاً متناسب با خواسته ها و نقشه های وزیر جنگ است. شاه، یکشنبه بعد از ظهر، ۱۳ اکتبر، مرا به گفتگوی



رامسبت: انصارالله، شمسین، زینب‌الملکن، گلرنگها

کوتاهی دعوت کردویه من گفت که وزیرجنگ می کوشد به هرنحو ممکن پس از سرنگونی دولت مشیرالدوله، به مقام ریاست وزرا دست یابد. از آنجا که وی امیدوار است به هدف خود دست یابد، لذا سعی می کند هرگونه مانعی را، از سر راه خود بردارد. ایران به شدت از نداشتن رئیس الوزرایی کارآمد رنج می برد. اکنون تنها سه تن ممکن است متصدی این مقام شوند: مستوفی الممالک، مشیرالدوله و قوام السلطنه. از آنجا که مجلس چهارم در آخرین اقدام خود، کابینه مستوفی الممالک را رد صلاحیت کرد، بعید به نظر می رسد که شاه تا زمان تشکیل مجلس پنجم، او را به عنوان رییس الوزرا انتخاب کند. مشیرالدوله هم کمترین اشاره وزیرجنگ باعث استعفایش می شد. بنابراین تنها کسی که به حساب می آمد قوام بود. و همین، برای از میان برداشتن دلیل کافی بود؛ وزیر جنگ نیز همین کار را کرد؛ و دقیقاً با این کار هم شاه و مشیرالدوله را مرعوب کرد؛ و هم به آرزوی دست یافت. در رابطه با مصادره اموال قوام می توان گفت که از مدت‌ها قبل رضاخان در فکر این کار بوده است؛ حتی پیش از آن که دوستانش توطئه قوام علیه جان او را کشف کنند. با توجه به اینکه وزیرجنگ همه ثروت هنگفتش را از طریق اخاذی و زورگیری به دست آورده، بدون شک اموالی را هم که دادگاه به عنوان جریمه از اقوام می گیرد، به خود اختصاص خواهد داد. (۲)

همانطور که مرنفلد پیش بینی کرد، قوام به شرط اینکه ایران را ترک کند و به اروپا برود، در ۲۲ اکتبر از زندان آزاد شد. (۳) پس از تبعید «هیچکس در مورد توطئه ای که به قوام نسبت داده میشد سخن به میان نیامد و ماجرا کاملاً فراموش شد و اصل ماجرا در هاله ای از شک و تردید فرو رفت.» (۴) همانطور که از نوشته مرنفلد برمی آید، مشیرالدوله به شدت از رضاخان می ترسید:

«مشیرالدوله اگرچه از معدود سیاستمداران ایران است که می توان ادعای شرافت و پاکدامنی و با فرهنگی کند، اما به شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت نیز شهرت دارد. این مسامحه و دست به دست کردن او هم ممکن است ناشی از همین شکست اخیر باشد. روابط او و وزیرجنگ روز به روز بدتر می شود. وزیرجنگ در عمل دیکتاتور مطلق ایران است و همه امور را در دست دارد. اقدام اخیر وی در زندانی کردن بدون محاکمه قوام، به شدت به اعتبار و حیثیت کابینه فعلی لطمه زده است. مشیرالدوله آشکارا از گرفتن تصمیمی قاطع در اینباره واهمه دارد.» (۵)

مشیرالدوله در ۲۲ اکتبر ۱۹۲۳ از کارکناره گیری کرد: «شب گذشته رئیس الوزرا استعفای خود را تقدیم کرد که مورد پذیرش شاه قرار گرفت. وزیر جنگ

از سوی انگلیسی ها حمایت می شود، از هر وسیله ای برای فشار آوردن به شاه استفاده می کند تا او را به نخست وزیری منصوب کند.» (۶) گوتلیب نیز در مورد کناره گیری مشیرالدوله در ۲۲ اکتبر، چنین اظهارنظری کند: «کاملاً روشن است که رضا خان، وزیر جنگ، به ریاست وزرا منصوب می شود.» (۷) تلگرام کرنفلد در ۲۹ اکتبر از این قرار است: «رضا [خان] به منصب ریاست وزرا دست یافت. وی هنوز تشکیل کابینه نداده است. شاه در چهارم نوامبر عازم اروپا می شود. رضاخان همواره مورد حمایت بریتانیا بوده است، اما هرگز موفق نشده بود اطمینان روس ها را جلب کند... تا وقتی که روس ها مخالف نخست وزیری او بودند. شاه به خوبی توانست در مقابل فشارهای وی ایستادگی کند. برای از میان بردن این مخالفت ها وی کاملاً آماده بود هرگونه تضمینی که روس ها مطالبه کنند، بپردازد.» (۸)

گوتلیب در این باره می نویسد: «من کاملاً مطمئن هستم که رضا خان دیروز به سفارت شوروی رفت تا ایشان را متقاعد کند برای تشکیل کابینه تحت ریاست خود، از وی حمایت کنند و مقامات شوروی نیز به دو شرط حاضر شدند از وی حمایت کنند. اول این که چندین تن از ملیون را وارد کابینه خود کند؛ دوم، منافع روسیه در شمال ایران را کاملاً تضمین و قبول کند... گفته می شود رضا خان به هردوی این خواسته ها تن در داده است...» (۹) کرنفلد در نوشته های خود توضیح بیشتری در این زمینه می دهد و همانطور که پیش از این ذکر شد، پس از تبعید قوام السلطنه به دست رضاخان، مشیرالدوله استعفا داد: «اگر شاه نمی دانست که سفارت روس به نخست وزیری رضاخان رضایت ندارد، وزیر جنگ در کار خود عجله نمی کرد. وزیر جنگ نیز به هر طریق برای مصالحه با سفارت روس فرصت را از دست نمی دهد. زمانی که شاه متوجه شد هیچ قدرت خارجی از او حمایت نمی کند، تسلیم شد و ۲۸ اکتبر رضاخان را به ریاست وزرا منصوب کرد و در همین زمان اعلام کرد برای معالجه کشور را به مقصد اروپا ترک خواهد کرد.» (۱۰)

در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳ رضاخان کابینه خود را معرفی کرد: «مطالعه سوابق اعضای کابینه، ملاک های انتخاب رئیس الوزرا را کاملاً روشن می سازد و شکی در این زمینه باقی نمی گذارد. آشکار است که وی امیدوار است هر دو سفارت را از خود راضی کند؛ دو قدرتی که به او کمک کردند به خواسته خود برسند. مدیرالملک، یکی از دوستان کاملاً شناخته شده انگلیسی ها، به تازگی به عنوان رئیس معاونت خوار و بار در وزارت مالیه برگزیده شده است. از سوی دیگر، روس ها احتمالاً به ذكاءالملک گرایش داشته باشند؛ وی در دوران خدمت خود

درکابینه مستوفی الممالک به عنوان وزیر خارجه، خوش خدمتی خود را به روس ها بر همگی آشکار ساخت.» مدیرالک محمود جم [باخواهر عباسقلی نواب ازدواج کرده است؛ «عباسقلی مشاوردوم سفارت انگلیس است که برای مدت زیادی به این سفارت خدمت کرده و به تبعیت انگلیس درآمده است.» (۱۱) [۱]

### حمله مجلس بسردار سپه

عبدالله مستوفی در خاطراتش « شرح زندگانی من» بر این نظر است: «تعدی و تجاوزات سردار سپه، و مداخلات بی‌رویه او در سایر کارهای عمومی، همچنان ادامه دارد، با اینکه قوام السلطنه، در بدو ریاست وزرای خود بمتحصنین مجلس وعده کرده بود که عنقریب حکومت نظامی را موقوف خواهد کرد، نتوانسته بود سردار سپه رامتقاعد، و بوعده خود وفا نماید. سهل است، بعد از استعفای دکتر مصدق از ایالت آذربایجان، و رجوع کارهای ایالتی آنجا بنظامیان. در تبریز و سایر شهرهای این ایالت هم، حکومت نظامی اعلام شد. گذشته از جاهائیکه رسماً حکومت نظامی داشت، رفتار نظامیان در کلیه محلهائیکه پادگان نظامی برقرار بود، نسبت بحکام محل خشن و تحقیر آمیز و مانند رویه روسای قشون خارجی بود، که مملکت را بقهرو غلبه تصرف کرده باشند. مردمی که بحقوق آنها تخطی می‌شد، قدرت هیچگونه تعرض نداشته، و بعمال قلمی دولت هم که مراجعه می کردند، آنها را از خود بیچاره‌تر میدیدند.

حالادرسرست نظرم نیست، در همین اوقات بود یا بعدتر، که در اصفهان یکی از خرده افسران که امروز پایه سرتیپی دارد، از ریش آخوند فقیر همسایه‌اش بدش آمده بود بدون هیچ مقدمه، و تشریفات بوسیله استوار خود، آخوند را احضار، و ریش او را تراشیده بود، بدون این‌که رؤسای بالادست، از این عمل دیوانه وار افسر متعدی، مؤاخذه‌ای بکنند، یا ترضیه‌ای از آخوند ریش بریده بعمل آورند.

در مرکز، سردار سپه برای پهن کردن استقلال خود در نظمیه، بمحبس رفته و با رئیس نظمیه سوئدی مشاجره بی‌موضوع میکرد، و حتی بعضی از عابریں را بگناه کوتاهی از احترامات لازمه، بباد شلاق میگرفت و مردم را که از خدمات او در امن کردن کشور میخواستند حق شناس باشند، بی‌سبب از خود میرنجانده و برای خود ونظامیان دشمن می‌تراشید، و آقایان نظامیان با تکبر و تبختری با مردم رفتار میکردند که من حتی در دوره سلطنت پهلوی هم، نظیر این قبیل اعمال، از شاه کشور نشنیده‌ام. مردم که در دوره سلاطین عهد استبداد هم، از این قماش تجاوزات ندیده بودند، همه مات و متحیر مانده بودند که بکدام ملجأ پناه ببرند.



اگرچه رویه بالاچاقی نظامی، بیش و کم و با شدت و ضعف تا شهریور ۱۳۲۰ در افسران ارتش، از عایدات بود، ولی در هیچ دوره، بشدت این روزها رواج نداشت، و نمیدانم برای حصول چه مقصود بود که در این روزها با هر خرده افسری که صحبت میداشتی، اورا چیزی نظیر افسر ریش برفوق الذکر می یافتی. از همه بدتر این بود که این آقایان که جز مشتی بیسواد نبودند، میخواستند تصرف در معقولات کرده، و حرفهای چهل اندر چهار خود را بکرسی هم بنشانند. منطق، یا بهتر گفته شود بی منطقی آنها در ضمن صحبتهای عادی خنده آور بود. این جملهها را بطور سربسته و اجمال، برای این مقصود در اینجا مینویسم که آقایان افسران امروز، سبب بی اعتنائی عامه را نسبت بخود، در این پنج شش ساله اخیر درک کرده، و حالا که بعد از خدمت اخیر آذربایجان، بحمدالله در قلوب مردم جائی باز کرده اند، قدر نعمت حسن توجه عامه را، نسبت بخود بدانند و از تعدی، و تخطی و بالاچاقی نسبت بخلق خدا، خودداری نمایند، و کاملاً در خاطر داشته باشند، که اسلحه ای که دست آنهاست، مال ملت است و آنها هم نوکر ملتند. من میخواستم باینجاها که میرسم خدمت سرلشکران بیسوادان دوره رسیده، خاطره هایی را که از رفتار این آقایان در حافظه دارم، کاملاً بقلم آورم. خدمت اخیر ارتش در واقعه آذربایجان، مرا از این کار بازداشت. فعلاً قلم در میکشتم، تا ببینم رفتار شما بزرگواران در آتیه از چه قرار خواهد بود. باری، این طرز رفتار موجب غرولند عمومی بر ضد سردار سپه شد و وکلای آزادیخواه مجلس را بصدور د. معتمدالنجار، وکیل تبریز (برادر شهید سعید سرلشکر محمود امینی) در ۱۲ میزان ۱۳۰۱، نطق ذیل را در مجلس ایراد نمود:

### نطق معتمدالتجار در مجلس

حقیقه خیلی ننگ آورو باعث تأسف است که پس از ۱۷ سال مشروطیت و آنهمه قربانیها، که در راه آزادی داده شده، مجبور شویم که در عوض اصلاحات اساسی، از نقض قانون اساسی، و اجرانشدن سایر قوانین، شکایت کنیم. خطوطی که از آذربایجان میرسد ما را عصبانی، و وادار بعرض این عرایض نموده است.

در ضمن عرایضی که راجع بپاره ای قضایای آذربایجان سابقاً بعرض مجلس رسانیدم شرحی هم از کلیه اوضاع آن ایالت عرض، و ضمناً درخواست کردم، نمایندگان محترم که برای حفظ حقوق این ملت منتخب شده اند، عطف توجهی فرمایند. از آذربایجان که بقصد تهران عازم بودیم بانهایت ذوق و شوق می آمدیم،

و خیال می‌کردیم، بمجرد تشرف در محل، با مساعدت آقایان، برای جبران مافات اقداماتی خواهیم کرد. متأسفانه بعد از ورود و مطالعاتی که در این مدت کرده‌ایم، می‌بینیم نسبت بامورات اساسی مملکت و حملاتی که باساس و ارکان آزادی و مشروطیت، در این پایتخت میشود، مجلس ساکت و نمایندگان محترم توجه مخصوصی نمی‌فرمایند جلسات گران‌بهای مجلس تمام صرف جزئیات شده و اوقات ذیقیمت نمایندگان تلف میشود.

دشمنان آزادی و استقلال مملکت، لاینقطع در کار و اتصالاً نقشه‌های خودشان را توسعه میدهند و قریباً روزی میرسد که نه سرمایه‌ماندونه دستار بساط مشروطیت که برچیده میشود، سهل است، استقلال مملکت را هم میبرند.

ترتیبات حالیه بنده را حق میدهد، که نسب باوضاع حاضره بدبین و ظنین باشم. مجلس که حامی و ناظر قوانین اساسی است، دلسرد، شاه که حافظ و نگهبان قانون اساسی و اصول مشروطیت است، در خارج، دیگران، در حالت بی‌تکلیفی، اهالی و موکلین بخیال اینکه وکیل‌شان در مجلس است و برای آنها کار میکند، رفته بفرغت خاطر، برای نتیجه اقدامات منتظر نشسته، یک مرتبه ملتفت خواهند شد که خاک بر سرشان شده است. مادامی که قانون اساسی اینقدر زیر پا انداخته شده و ابدان نشانی از او دیده نمیشود، ما و شما وضع قوانین را برای کی می‌کنیم؟ و کدام هیئت دولت مجری آن خواهد بود؟ مگر ملاحظه نمی‌فرمائید، در خارج، نمایندگان و این مجلس، تا چه درجه موهون شده‌اند؟ بهر محفل و اجتماعی که میرویم، و با هر کس که ملاقات می‌کنیم، از سکوت مجلس و مجلسیان، شکایت میکنند! از تبریز، در این مدت کم که وارد شده‌ایم، خطوط متعدد رسیده، از وضع مجلس و نمایندگان و هیئت دولت استفسار کرده‌اند، و میکنند چه جوابی بنویسیم؟ و حقیقتاً در حیرت هستم. اوضاع حاضره را قطعاً نمیتوان، مناسب و لایق و سزاوار اطلاق یک حکومت ملی دید.

نمایشاتی میشود، که خیلی اسباب وحشت و پریشانی و نگرانی است. عملیاتی در مرکز مملکت میشود، که بنظر بنده، ممکن است در آتیه خیلی نزدیک، برای مملکت و ملت خطراتی را متوجه سازد. بدون مجوز قانون چراند را می‌بندند، و مدیران آن‌ها را توقیف، حبس، تبعید و زجر میکنند، و میزنند. چرا؟ برای اینکه از کثرت ظلم و تعدی و انتخاب اشخاص بدسابقه برای مأموریتها و اختلاسها و هزار مظالم دیگر، تنقید کرده، و دولتیان را براه راست دلالت و نصیحت مینمایند. اینها، عوض اصلاح احوال و مفساد خودشان، متشبث به نقض قوانین می‌شوند. آیا برای جلوگیری از خطرات متصوره، نمایندگان ملت، چه تصمیمی اتخاذ می‌نماید.

قانون اساسی اعمال را تقسیم، و هر وزیری را در کار خود مسؤل کرده است. آیا حال در اینجا، رعایت میشود؟ خوبست، برای مراعات سوگندی که آقایان نمایندگان در مجلس یاد کرده اند، عجالتا از بعضی کارهای جزئی صرف نظر فرموده، و اوقات عزیز و پربهای خودشان را صرف مذاکرات مهمه اساسی بفرمایند. از قانون اساسی که، بغیر از لفظ و یک کتابچه مطبوع آن هم در کتابخانه ها و در خانه ها، عجالتا چیز دیگری نیست. همان مظالمی که در ادوار فترت میشد، همان خلاف قانونی ها که در آن اوقات مرتکب میشدند. حالا هم میشوند و این مظالم و نقض قوانین، باز زمینه هائی برای انقلابات در مملکت تهیه کرده، و میکند. معلوم میشود ماها عمرمان را باید در انقلاب صرف نمائیم و همیشه در زو خورد باشیم. ترتیبات و اوضاع حاضره و این لاقیدی در مراعات اصول قوانین اساسی است که اتصالا در مملکت، باعث تولید قیامها و نهضتها می شود. قیام تجدیدیون تبریز، برای چه بود؟ آیا بغیر از عدم رضایت از اوضاع پریشان و اسف آور مملکت بود؟ که میخواستند دولت را و ادار با اجرای کامل اصول قوانین اساسی بکنند؟

آیا اولیای امور تجربه حاصل کردند؟ و یک قدمی برای اجرای قانون اساسی برداشتند و یا برای آسایش اهالی این مملکت اقدامی کردند؟ فرداست که از کثرت ظلم و تعدی از سایر نقاط مملکت نیز؛ قیامها میشود، و به اینطور همیشه این مملکت در جزومد انقلاب و همیشه مردم در زحمت بوده، روی راحت نخواهند دید. لازم است، مجلس شورای ملی هر چه زودتر بهیئت دولت و زمامداران وقت و مسؤلین امور، جدا اخطار کند، که قوانین اساسی مملکت را که با خون پاک جوانان وطن و مجاهدین با غیرت تحصیل شده است مراعات، و هر یک از وزراء در اداره و حدود اختیارات خود، با جدیت مشغول اصلاحات بشوند. حالا اگر آقایان نمایندگان بخواهند، از وزارتخانه های داخله و مالیه و غیره سؤال و استیضاحی بفرمایند، آیا جواب مسکت میشوند؟

بعقیده بنده خیر! زیرا، در حدود اختیارات آنها مداخلتی میشود که نبایستی بشود و این هم در واقع هرج و مرج است و ابدا شایسته یک دولت مشروطه و حکومت ملی نیست.

ایرانیان با غیرت، که جمع شده و بیرق استبداد را سرنگون، و بتحصول مشروطیت نائل شدند گمان نمیکنم دیگر زیر بار استبداد بروند! و قطعاً کار بانقلاب و خون ریزی خواهد کشید.

تا زود است، باید مجلس چاره ای بکند، و بانقلاب میدان ندهد. حکومت های نظامی باید از مرکز و سایر نقاط، مرتفع بشود و بوزراء تذکر داده شود که بوظایف یکدیگر مداخله نکنند عواید دولتی باید، از هر منبعی که باشد توسط مأمورین مالیه،

بخزانه دولت واردواز آنجا مطابق تصویب مجلس، بمصارف برسد. وزراء باید، هر يك در حدود اختیارات و مسؤلیت خود، مشغول اصلاحات باشند. دولت را باید تذکر داد، و وادار کرد که جدا مراعات قوانین اساسی مملکت را نموده، و در اجرای قوانین موضوعه مصوبه از طرف مجلس مراقبت نمایند.

در مرکز و ولایات کسانی را که يك تحریکات برجسته‌ای، برضد آزادی و مشروطیت قلم و لسانا و عملا مینمایند، شدیداً تعقیب و مجازات بفرستند. در حیرتم چطور میشود، در جلو چشم مأمورین دولت مشروطه، علناً برضد مشروطیت و قوانین اساسی قیام و بدگویی می‌کنند.

چرا دولت آنطور مأمورین وظیفه ناشناس را تحت مسؤلیت درنمی‌آورد؟ و مؤاخذه و تنبیه مینماید؟ در تبریز که مهد آزادی است و مرتجعین قدرت نفس کشیدن نداشتند، حالا در ظرف این یکی دو ماه، وضع آنجا طوری شده که بعضی از مفتخورها، علناً نفوذهایی بر علیه قانون اساسی و مشروطیت میکنند و مأمورین دولتی ابدا حرفی نمی‌زنند، و ساکت نشسته‌اند. معلوم میشود حکومت نظامی آنجا و یا سایر نقاط فقط برای جلوگیری از اجتماع آزادیخواهان و مذاکرات آنها و بالاخره خفه کردن آنها، برقرار شده است و الا علت ندارد، که از آزادیخواهان جلوگیری بشود، که حرفهای خودشان را نگویند ولی مرتجعین، در اظهار عقاید مضره خود آزاد باشند. حقیقه وضع وکالت ما و این دوره تقنینیه چیز غریب و مضحکی است ما نباید اینطور و تا این اندازه در مقابل نقض قوانین و هزار بی قاعده‌گیهای دیگر، ساکت و صامت باشیم، و اوضاع حاضر را، با کمال خونسردی تلقی نماییم. باید قسمتی را که در حفظ قانون اساسی و نظارت در اجرای آن اصول و مواد سایر قوانین موضوعه مصوبه یاد شده است، همیشه در مدنظر بگیریم و بوظیفه خود عمل کنیم. و الا نزد خدا و خلق مسؤل و در تاریخ مفتضح خواهیم شد و اعقاب ما را مورد طعن و لعن خواهند کرد. با آنکه آقای رئیس الوزراء به آقایان متحصنین مجلس، چندی قبل قول داده و تعهد کرده‌اند که حکومتهای نظامی رافع و انجمنهای ایالتی و ولایتی رامفتوح و در اجرای اصول قوانین اساسی جدا مراقبت فرمایند جای بسی تعجب و تأسف است، که دایره حکومت نظامی، تا آخرین نقطه شمالی مملکت توسعه مینماید. آیا ب مردم نباید حق داد که بهیچیک از اقوال دولت اعتماد و اطمینان نکنند؟ مملکت ما وضع غریبی بخود گرفته است، که هیچ نمیتوان بیکی از اشکال حکومتهای دنیای امروزه، تشبیه کرد. معلوم میشود اولیای امور ما بکلی در خواب غفلت بوده و ابدا اطلاعی از دنیای امروزه ندارند. در نتیجه همین اوضاع حاضر است، که اتفاقات این چند روزه در تهران رخ داده است.

البته دشمنان استقلال مملکت هم، از این مواقع استفاده خواهند کرد. اگر در پایتخت از آنهایی که بر ضد اساس مشروطیت و قانون اساسی علنا صحبت میکنند. جلوگیری میشد در ایالات و ولایات هم مرتجعین از بیغوله‌ها سر بیرون نمی‌کشیدند. تا پایتخت اصلاح نشود، عادات و اخلاق در سایر ولایات، خوب نخواهد شد. هر وقت اساس پایتخت محفوظ ماند، در اقطار مملکت هم محفوظ است. در خاتمه عرایض، بنده پیشنهاد میکنم، که هیئتی از طرف مجلس معین و راجع به اوضاع حاضر مملکت با وزراء داخل مذاکره و تعیین تکلیف بکنند.

و الا با این وضع و ترتیب، مملکت اداره نخواهد شد.»

**مدرس** برخاست و چیزهایی را که ناطق بطور کلی و بدون اشاره بشخص معین گفته بود، به هدف رسانده، تمام آنها را بسردار سپه منسوب داشت. بشرح ذیل: فرمایشاتی که نماینده محترم نمودند، مشتمل بر چند فقره بود. یکی وجود یک معایبی بود که همه تصدیق میکنیم: زیاده از آن حدی که فرمودند!

اما اینکه فرمودند بعضی اظهار بدبینی بمجلس میکنند، بنده اینرا نفهمیدم و اگر چنین چیزی هم باشد، بغیر حق است. در سه دوره تقنینیه که من بوده‌ام و اغلب آقایان هم بوده‌اند این مجلس از اول تشکیل، خدماتی که بمملکت کرده است، بنده کم سراغ دارم در دوره‌های سابق چنین خدماتی شده باشد. یکی از عملیات مهم این مجلس، لغو شدن قرارداد است، که بواسطه وجود این مجلس رد شد. قراردادی که همه میدانیم، چقدر برای مملکت مضر بود، و آثارش تا موقع انعقاد مجلس باقی بود. (از طرف بعضی قرارداد یک کاغذی بود ولی تحمیلاتش عملا هست) پلیس جنوب که از آثار مشئومه قرارداد بود، ملغی و مستشار که تا موقع انعقاد مجلس، در خانه من و شما و همه بود، لغو گردید. اینها تمام به برکت وجود این مجلس بوده است. چرا خدمات را قدر دانی نکنیم؟

و اما در کارهای دیگر هم که همیشه شب و روز مشغول بوده‌اند، اما عجالتا امنیت درست کسی است، که اغلب ماها خوشوقت نیستیم.

شما مگر ضعف نفس دارید این حرفها رامیزنید، و در پرده سخن می‌گویند؟ ما بر هر کس قدرت داریم. از رضاخان هم هیچ ترس و وا همه نداریم. ما قدرت داریم، پادشاه را عزل کنیم رئیس الوزراء را بیاوریم. سوال کنیم. استیضاح کنیم. عزلش کنیم. و همچنین رضاخان را استیضاح کنیم، عزل کنیم. میروند در خانشان می‌نشینند.

قدرتی که مجلس دارد، هیچ چیز نمیتواند مقابلش بایستد. شما تعیین صلاح بکنید.

### مجلس بر هر چیزی قدرت دارد

مجلس بمنزله سی کرور نفوس است. آقایانیکه در این مجلس بودند و آن وقایع بزرگ را دیده‌اند، از قبیل آمدن محمد علی میرزا و سالار الدوله، با سی هزار نفر تا شش فرسخی، دیگر از این چیزها نمیترسند. بنده عرض میکنم؛ مقاومت با این مجلس غیر ممکن است فقط چیزیکه هست اینست که باید تعیین صلاح را نمود. آقای وزیر جنگ منافی دارد و مضاری هم دارد اینها را باید سنجید، دید منافعش بیشتر است یا مضارش والا برای مجلس، که سلطنت تغییر میدهد و کارهای بزرگتری کند، تغییر دادن وزیر جنگ کاری ندارد. شما بنشینید تعیین صلاح و فساد را بکنید.

بنده میخواستم این عرایض را؛ در اطاق تنفس بکنم، ولی حالا عرض میکنم که: دو صد گفته چون نیم کردار نیست.

هی لایحه بخوانید حائری زاده هم بگوید: احسنت. اینها کار نیست. صلاح و فساد را بسنجید و عمل کنید. بنده تقدیس میکنم این مجلس را که از اول خدماتی کرده‌اند و لااقل ضرری نرسانیده‌اند.

اما در مسأله‌ای که طرف دولت است، دو هفته قبل عرض کردم، که قوام السلطنه را بیاورید از اوسؤال نمائید. قداما گفته‌اند که چند کس دعاشان مستجاب نمیشود. یکی کسیکه نفرین کند در حق نوکرش زیر اوقتی از او راضی نبود بایستی اخراجش کند.

یکی هم کسی که در حق زنش نفرین کند. بجهت اینکه او را هم وقتی مطابق سلیقه اش نبود؛ طلاق میگوید. حالا، ماهم اشخاصی هستیم که نفرین میکنیم. پیشترها باخوندها میگفتیم نفرین میکنند. حالا خودمان آن کار را میکنیم.

قدرت مجلس، در تمام مزاحمات خیلی زیادتر است. خیلی از آقایان در این مجلس بودند، وقتی سالار الدوله با سی هزار نفر آمد تا شش فرسخی شهر؛ ما نترسیدیم و با دویست نفر لات از آنها جلوگیری کردیم و این جلوگیری بواسطه تقویت مجلس بود. ما اگر اتفاق داشته باشیم، هیچ قوه‌ای در مقابل ما که برای صلاح مملکت است، نمیتواند عرض اندام کند «صحیح است؟»

با وجود این عقیده من در باب وزیر جنگ اینست که منافعش اساسی و مضارش فرعی است بایستی سعی کرد که مضارش رفع شود، تا منافعش عاید مملکت گردد. رئیس مجلس - آقای مدرس، در ضمن فرمایشاتشان بواسطه حرارت فوق العاده نسبت بمقام سلطنت فرمایشاتی فرمودند که بنده گمان نمیکنم؛ مطابق قانون اساسی

باشد. زیرا سلطنت هم، در قانون اساسی حقوقی دارد، و مذاکراتی که مجلس با مقام سلطنت میکند.

البته موافق مواد قانون اساسی است.

مدرس توضیح داد که منکر سلطان مشروطه خواه نیستیم و غرض این بود که هر سلطانی که برخلاف قانون اساسی و مشروطه باشد، برمی داریم.

خواننده عزیز توجه دارد، که سید در عین حالی که نطق معتمد التجار را تا حدی رد کرده، واز سردار سپه دفاع نموده است، بیاناتش بیشتر، از او، برضد مقاصد جاه طلبانه سردار سپه است.

معلوم است روزنامه ها، که این نطق ها، بخصوص بیانات مدرس، لیدر اکثریت را شنیدند، از فردا صبح حمله بسردار سپه را که مدتی بود، از ترس واگذاشته بودند تجدید کردند.

سردار سپه روز سیزدهم و چهاردهم، میزان را بمشاوره و تباری با افسران حاضر تهران و تلگراف بولایات گذرانده، و صبح روز پانزدهم، در محفل صاحبمنصبان ارتش نطقی ایراد کرده، و بعد از ذکر خدمات خود، اقداماتی که برضد او شده بود، بتحریرک اجانب (؟) دانسته و گفت محرکین جز او هدفی ندارند. بنابراین، صلاح کشور درکنارمگیری اواز خدمت است، و چون فرماندهی قوا با اعلیحضرت شاه است، استعفاي خود را بحضور ملوکانه عرض خواهد کرد. بعد از این جمله، توصیه هایی هم در خدمت بدولت و وطن پرستی و حفظ انتظامات با افسران بعمل آورده، بنطق خود خاتمه داد.

جواب های حکیم فرموده و دستوری صاحبمنصبان، که سراپا مبنی، بر تعرض و تأسی باو در ترك خدمت، و واگذاری دار و دیار و حتی نشر و تهدید باتش زدن و بخاك و خون کشیدن تهران بود، یکی بعد از دیگری تحویل داده شد، و سردار سپه بعد از تکرار توصیه سابق خود در حفظ انتظامات و وطن پرستی و دریافت استعفاي حاکم نظامی تهران، برخاست و از میان جمع که باز هم مشغول همان لاطائلات خود بودند، خارج شده و بمنزل خود رفت.

در حینی که این تظاهرات از طرف افسران خرد درشت بعمل می آمد، دستجات قشون با اسلحه و موزیک در شهر بگردش افتادند، و مخصوصا همگی از جلو مجلس میگذشتند، تا تشرو تهدیدیکه در وزارت جنگ از طرف آقایان افسران بعمل می آمد بخاطر ها بیاورند و در همان روز نظامیان مستحفظ ادارات دولتی به سربازخانه ها فراخوانده شدند! و در این شب، یکی دوشب بعد، سرقت و بی نظمی و قتل های بی سابقه ای در داخل و خارج شهر اتفاق افتاد، که دست نظامیان بخوبی در آنها دیده میشود.

البته بفرماندهان پادگان‌های ولایات هم دستورهای فرستاده شده، و در آنجاها هم تظاهراتی بعمل آمده، و تلگرافاتی بمجلس شورای ملی و صاحب‌منصبان مرکزی مخابره شده است، که من با احترام خدمات اخیر ارتش، از ذکر اسم امضاءکنندگان تلگرافات، و آوردن عین آن‌ها در اینجا، خودداری می‌کنم. زیرا این قماش تظاهرات از هر افسری بظهور برسد، اعتماد ملت را باید برای همیشه از او سلب کند، و بجای این‌که او را افسر نظامی بداند، باید او را مانند نوکر شخصی بشناسد.

معلوم میشود، این آقایان در آنروزها، خود را نوکر شخصی وزیر جنگ میدانسته، و لیاقت افسری و استعمال لباس نظامی را نداشته‌اند. امیدوارم، فعلا این آقایان، در هر درجه و مقامی که هستند، توبه کرده باشند، و اگر خدای نخواستہ در آینده چنین اتفاقاتی روی بدهد، وزیر جنگ را بر شاهنشاه خود، و مجلس شورای ملی ترجیح ندهند، و بدانند که مردمان حساس بدون توبه و اصلاح نفس، هیچوقت این گناه بزرگ آنها را از نظر دور نخواهند داشت.

ملت مخارج نظامیان را تحمل میکند، که او را از شر دشمن محفوظ داشته، در مقابل قوای رئیسه کشور مطیع محض باشند. نه این‌که خود را وارد سیاست کرده، نان ملت را بخورند و بروی نمایندگان همان ملت شمشیر بکشند! از همه این حرکات بی‌قواره‌تر رفتار خود سردار سپه است، که توقع داشته است، در مقابل این چند فتحی که، با پول و اسلحه بقیه حاشیه صفحه قبل ملت، و با افراد ملت، نصیب او شده بوده، مردم از هستی خود بگذرند، و همه چیز حتی آزادی خود را هم، فدای هوای نفس او کنند!

چنانکه خواننده عزیز از گذشته در این کتاب ملاحظه کرده است، من برضاشاه پهلوی بعد از آنکه شاه شده است، همیشه احترام گذاشته، و کارهای سلطنتی او را همیشه تقدیر و ستایش می‌کنم، ولی این عملیات را آنهم در وقتی که شاید هنوز خیال سلطنت هم در سر نداشته و تنها برای نیل بمقام ریاست وزراء بوده است، گناه نبخشیدنی او میدانم. قتل فلان مقنی بیچاره در پشت دروازه، و ایجاد بی‌نظمی در داخله شهر، نباید نردبان ترقی او شده، و اسلحه ملت که بدست او سپرده شده بود، نباید برای ترساندن ملت بکار رفته باشد، و این عملیات بی‌قاعدہ را بیشتر تقصیر زبردستان او میدانم، که آتش جاه‌طلبی او را به نصایح عاقلانه فرو ننشاند، سهل است باین آتش دامن هم زده‌اند. اعمال خوب سردار سپه، در دوره سلطنتش میتواند کفاره این کارهای بی‌رویه او شمرده شود، ولی تقصیر زبردستان او، جز توبه و اصلاح بهیچ چیز جبران نمیشود! بعضی از آنها، هنوز کاری که بتوان تلافی این اقدامات شمرده، نکرده‌اند. واقعات اخیر آذربایجان، و پیشرفت‌های یکی دو ماه اخیر را هم، بیشتر باید از اثر جدیت و مراقبت و حسن توجه شخصاً علیحضرت



همایونی محمد رضا شاه پهلوی، پسر برومند شاهنشاه ماضی دانست، و ملت باید دعای جمع‌آوری کشور را باین وجود مبارک که خداهش پاینده دارد، بنماید. سردار سپه خوب میدانست که اگر استعفا بدهد، آب از آب تکان نمیخورد و همین‌ها که امروز از ولایات و مرکز عربده‌پرداری او را میکشند، تکان نخواهند خورد، و بعد از استعفا و خانه‌نشینی، چیزهای دیگری هم از قبیل حساب‌های گذشته پیش می‌آید. مجلس هم میدانست، که اگر این مرد از کار خارج شود، پیشرفت‌های نظامی متوقف شده، سهل است سیرقه‌قرائی آن شروع میشود، این بود که طرفین پی وسیله آشتی می‌گشتند. بهمین جهت، وقتی ولیعهد سردار سپه را احضار، و با او در زمینه تسلیم، صحبت داشت مقاومت بخرج نداد و مقرر گشت، که سردار سپه به مجلس برود و الغای حکومت نظامی، و واگذاری دوایر مالییه را اعلام کند، و من بعدهم عملا خود و نظامیان، در مرکز و ولایات تغییر رویه دهند، و در نتیجه، سردار سپه در جلسه خصوصی مجلس حاضر شده، و تسلیم خود را بمنویات نمایندگان ملت اظهار داشت. ولی البته باید این آشتی‌کنان، در مجلس علنی، و با حضور ملت بعمل آید، این بود که در ۲۴ میزان وزیر جنگ، برای دفعه اول در مجلس علنی، پشت تریبون رفته، لایحه خود را بقرار ذیل قرائت کرد:

«چنانکه خاطر نمایندگان محترم سابقه دارد در تاریخ ۱۳ شهر صفر یکی از نمایندگان محترم آذربایجان، لایحه اعتراض‌آمیزی در مجلس قرائت نمود، که خلاصه آن محتوی بر عدم تطبیق اصول مشروطیت با اوضاع جاریه بود، و در پایان خطابه مذکور یک نفر دیگر از وکلای محترم، مدلول لایحه سابق الذکر را، که بطور کلی نوشته شده بود، تأویل به شخصیات کرده. و این جانب را مخاطب قرار دادند، که البته از نظر نمایندگان فراموش نشده است، و بالاخره منافع و مضاری را در مورد عملیات بنده قائل شده بود، که لازم است، مطلب از یکدیگر تفکیک شده، حقایق در پیشگاه جامعه روشن گردد.

آن قسمت از منافع عملیات این جانب، که نماینده محترم هم اقرار کرده‌اند، چون هیچوقت خودپرستی آنرا نداشته‌ام، که نظریات شخصی را قائم‌مقام عملیات ملی خود قرار دهم، بکلی از این موضوع صرف‌نظر نموده، و هر چه هست بفکر و نظر و حکومت و حکمیت مجلس و اگذار میکنم.

اگر خوب بود یا بد دیگران بهتر میتوانند قضاوت نمایند.

اما در قسمت راجع بمضار، که موجب تصورات و توهمات شده. بدیهی است، اگر خلاصه اعتراضات معترضین را تفکیک کرده، و بفصول جداگانه تجزیه نمایم، زیاده از دو سه موضوع نخواهد بود.

اول موضوع حکومت نظامی است، که اعتراض نمایندگان را ایجاب کرده است.

اکنون، با احساساتیکه از طرف نمایندگان محترم مشاهده میشود، حکومت نظامی من بعد علی الاصول، ملغاً خواهد بود.

اعتراض دوم، راجع به نظارت وزارت جنگ است، در اداره مالیات غیر مستقیم و خالصجات، که در این جا من نمیخواهم وارد جزئیات شوم زیرا مطالبی مبادله خواهد شد، که شاید از نقطه نظر موقعیت مملکت، مقتضی نباشد و از همین امروز، تجزیه این دو اداره را از وزارت جنگ رسماً اعلام میدارم.» (کف زدن تماشاچیها)

مؤتمن الملك (جناب آقای حسین پیرنیا) رئیس مجلس، در جواب بیانات ذیل را ایراد نمود:

### نطق رئیس مجلس

«لایحه‌ای که آقای وزیر جنگ قرائت فرمودند، اصفا فرموده، از مضامین اوایل این لایحه، بنده چنین استنباط میکنم که ایشان يك نوع دلالتگی داشته باشند. ولی بنده گمان میکنم، هیچ جهت ندارد، که آقای وزیر جنگ دلالتگی و افسرده شوند. چندی قبل، در مجلس يك مذاکراتی شد. بنده هم در خارج يك توضیحاتی به ایشان دادم. ولی حالا هم موقع را مغتنم میدانم، که در مجلس علنی در حضور آقایان نمایندگان، همان توضیح را بطور اختصار تکرار کنم. بایشان عرض میکردم که اولاً مجلس شورای ملی، نسبت بشخص شما، به هیچ وجه نظر سوئی ندارد. «صحیح است!» برای اینکه مجلس شورای ملی منکر بدیهیات و محسوسات نیست. «صحیح است!» خدمات و مجاهدات شما و قشون رشید ایران، يك خدمات برجسته و محسوسی است که هیچکس نمیتواند تردید نماید، و این امر بهیچ کس مشتبه نخواهد شد. مجلس هم حیاتی دارد، و قدر اشخاص خدمتگذار را میداند. «صحیح است!» شاهد این امر هم مکرر در مجلس مشاهده شده. مگر نه این بود، که در موقع فتح قلعه چهریق، جمعی از نمایندگان در تحت يك تأثیرات شدیدی، با يك بیاناتی که حاکی از صمیمیت بود، در پشت همین کرسی خطابه، از شخص شما و قشون فداکار مملکت، اظهار امتنان و مسرت کردند؟ «صحیح است!» مگر نه این بود: که در اغلب مذاکراتی که راجع بقوانین بود، اشاره میشد، بفعالیّت و فداکاری قشون، و مساعی جمیله آن شخص که مربی آن قشون است؟ «صحیح است!» اینها تمام دال بر این است که حس قدرشناسی در ما هست، منتها، اگر يك سوء تفاهمی شده باشد، باید آن را مرتفع ساخت. این جا، در مجلس چه گفته میشود؟ گفته شد که مسؤلیت مجلس را باید طوری کرد، که با مسؤلیت وزارتخانه‌ها منطبق شود.

مجلس شورای ملی، مطابق مقررات قانون اساسی، وظایفی دارد که آن وظایف معلوم و برای مجلس تولید مسؤلیت میکند. و همینطور وزارت جنگ و سایر وزارتخانه‌ها هم تکالیف و مسؤلیت‌هایی دارند. تمام سخن اینجاست، که چه باید کرد؟ باید طوری کرد که هم مجلس، بدون اینکه قصوری کرده باشد، وظایف خود را انجام داده باشد، و هم وزارت جنگ و سایر وزارتخانه‌ها تکالیف خود را انجام دهند. هیچ قصد و غرضی غیر از این، نبوده است و نمیتواند هم باشد. اینکه عرض کردم، نمیتواند باشد، برای اینست ما که اینجا نشستیم، چه آمال و آرزویی میتوانیم داشته باشیم؟ غیر از اینکه يك امنیت مادی و معنوی برای مملکت تحصیل کنیم. امنیت مادی تحصیل میشود، و با وجود آن امنیت مادی، ما بسیار اصلاحات مشغول میشویم زیرا امنیت معنوی بعهده ما میباشد. بحمد الله با مساعی جمیله آقای سردار سپه وزیر جنگ قشون و قوای تامینیه مملکت در شرف تکمیل و رو بترقی است. «صحیح است!» ما هم باید خواهان و طالب باشیم، که این قشون در حدود مقررات خود، قدرت و نفوذ داشته باشد، و همچنین مربی قشون بتواند با دلگرمی و قدرت کامل، وظایف خود را انجام دهد. حالا بعد از این عرایضی که بنده کردم، و میبینم طرف تصدیق مجلس واقع شده است، و این «صحیح است!» های زیاد که از طرف آقایان نمایندگان گفته میشود این «صحیح است!» ها برای من نیست، برای آقای وزیر جنگ است و حاکی از حسیات قدرشناسی نسبت بایشان است، بعد از این عرایض، گمان میکنم. اگر سوءتفاهمی هم بوده است رفع شده است.

درپایان عرایض خود، این را باید عرض کنم که این دومحل یعنی خالصه و مالیات غیر- مستقیم که تا حال در تحت نظارت وزارت جنگ بود، وجوهی که از آنجا عاید میشد این وجوه اقل وجوهی بود، که برای اعاشه یومیه قشون لازم بود. حالا که بوزارت مالیه تسلیم میشود، و مجلس شورای ملی هم، به وجود قشون اهمیت تمام میدهد، این همراهی و مساعدت البته نباید بحرف باشد. باید مساعدت فعلی و عملی باشد. «صحیح است!» باید وجوهی که میرسد، کما فی- السابق، بوزارت جنگ برسد. «صحیح است!»

همین قماش نطقها و «صحیح است» ها بود که زیر سر سردار سپه را بلند کرده و او را به پیشرفتهای آینده امیدوار مینمود.

معهدا، این پیش‌آمد، برای سردار سپه هم، درسی شده و دانست که مقاومت با مجلس کار آسانی نیست، و بعد از این باید رفتار و رویه خود را با میل نمایندگان تطبیق نماید و بهمین جهت بذل جهد نمود، وعده‌ای از آنها را بسمت خود جلب کرد. این آقایان هم، با کمال میل دعوت او را پذیرفتند. زیرا میدیدند که در دوره

آینده، بدون همراهی اونمیتوانند انتخاب شوند بنابراین، بند و بست‌هائی، بین عده‌ای از نمایندگان و سردار سپه، بوقوع پیوست که نتایج آن، در دوره مجلس پنجم، ظاهر شده، وسیله نیل او بمقامات بالاتر گشت.

### مراجعت سلطان احمد شاه به ایران

شاه در تلگرافات مورخه ۱۷ سنبله خود، که از پاریس مخابره کرده بود؛ تاریخ مراجعت خود را بایران، بعد از مسافرت باسپانی و در اواخر میزان معین کرده بود. تلگراف بعدی او میگفت روز ۱۸ عقرب؛ با کشتی از مارسیل بسمت ایران حرکت خواهد کرد، از بمبئی هم، روز ورود خود را به بوشهر اطلاع داده بود. بنابراین، قبل از رسیدن شاه بخاک ایران، سردار سپه به بوشهر رفته، لوازم استقبال و پذیرائی مهیا شده بود.

احمد شاه، در ۸ قوس در بوشهر قدم بخاک ایران گذاشت. از آنجا بشیراز و اصفهان آمده، وبالاخره روز ۲۳ قوس، بتهران وارد شد. در شهرهای عرض راه همهجا از شاه استقبال شایانی کردند. ورود او بتهران با تشریفات خاصی انجام شد. درباغشاه وزراء و رؤسای ادارات و اعیان شرفیاب شدند. همین‌که شاه بصف وزارت مالیه رسید با اینکه دکتر میلیسپو با جبه و کلاه ایرانی، لباس رسمی زمان، شرفیاب شده بود، شاه او را شناخت جلو آمد، باو دست داد و گفت: «در پاریس بشما وعده کردم که عنقریب در تهران شما را خواهیم دید، اینک وعده وفا شده» شاه این جمله را بفرانسه می‌گفت، در صورتیکه بیچاره دکتر، غیر از زبان انگلیسی، زبان دیگری نمی‌دانست.

باری، شاه با تشریفات و اثاثه قدرت، بقصر سلطنتی نزول فرمود. یکی دو شب هم در شهر چراغانی نمودند، و آتش بازی هم در کار بود. در سایر ولایات هم جشن و چراغانی برپا کردند. این اظهار خلوص، نسبت بشاه بیشتر برای این بود که مردم میخواستند علاقه خود را نسبت بمشروطه و شاه مشروطه، ظاهر ساخته و بسردار سپه بفهمانند که اگر توهم بخواهی طرف توجه عامه واقع شوی، باید مطیع قانون باشی، و الا کسی بسطان احمد شاه علاقه زیادی نداشت، که برای او که نصف وقت خود را در اروپا میگذراند و در مواقع باریک بچاک زده، سبب بحران‌های طولانی در کشور میگشت، اینقدر تظاهر در شاه دوستی کند. چنانکه، همین تظاهرات عامه، رفتار سردار سپه را هم تعدیل کرد، و کارهای بی‌رویه زمان کابینه مشیرالدوله را متروک داشت، و بعد از این تاریخ بود که اشتمل صرف راکنار گذاشته، لامحاله در مرکز کشور، کارهای جاه‌طلبانه خود را بلباس قانونی درمیآورد، و برای همدستی خوکلای طرفدار فکرمیکرد، که

اگر وقتی بخواهد بده بتازد، کدخدای هم خیال هم با خود داشته باشد. و برای همین منظور بود که از تفنگ خالی ترسیده و خود را بحزب سوسیالیست نزدیک، و بوسیله بعضی از افراد؛ روابطی با سران حزب (سلیمان میرزا و آقای محمد صادق طباطبائی) پیدا کرده، و آنها را بخود جلب نمود، و طرفدار خود کرد.

### سان و رژه

یکی از شاهکارهای سردار سپه، که بعقیده من بزرگترین وسیله پیشرفت کار او بود، نظمی بود که بقشون داده، و از هر حیث برانندگی آن رادرانظار عامه جلوه‌گر میساخت.

۲۷ جدی، سان و رژه‌ای راه انداخت که دسته‌جات پادگان مرکز در میدان مشق بتوسط شاه سان دیده شده، و رژه بروند. بموجب دعوت قبلی، سران کشور نیز برای تحویل گرفتن نتیجه زحمات وزیر جنگ، حاضر شدند. شاه و ولیعهد با لباس نظامی با نشانه‌های سرهنگی بمیدان مشق تشریف آوردند.

### چند کلمه از قوانین کلی ارتش

در تمام دنیا، پادشاه هر کشور فرمانده کل قوای کشور خویش است تمام درجات نظامی، اعم از بری و بحری و هوایی، را پادشاه باید عطا نماید. ولی پادشاه هیچوقت از قواعد ترفیعی که در کشورش معمول است؛ تجاوز نمیکند و درجه دلخواه به هیچکس ولو پسر و برادرش هم نمیدهد. رسم نیست که پادشاه خود برای خود ترفیعی قائل شود و بخود درجه‌ای عطا کند. پس پایه نظامی هر پادشاهی، همان پایه و درجه‌ایست که تا قبل از سلطنتش داشته است، و در همان رتبه باقی میماند. پادشاه چون فرمانده کل قوای کشور خویش است، میتواند لباس کلیه صنوف کشور خویش را اعم از بری و بحری و هوایی بپوشد، ولی در بکار بردن علامت رتبه، هیچوقت از درجه و پایه‌ای که دارد تجاوز نمیکند و لباس همان پایه را در تمام صنوف مختلفه ارتش، میپوشد.

نیکلای دوم امپراطور آخری روسیه، چون در زمان الکسندر سوم پدرش، تا رتبه سرهنگی، پایه نظامی گرفته بود، لباس متحد الشكل تمام صنوف ارتش بری و بحری کشور خود را میپوشید، ولی وقتی بسردوشی او نگاه میکردی، رتبه او سرهنگی و در عالم نظامی بیشترکنل رمانف بود، تا فرمانده قوا و امپراطور کل ممالک روسیه، و اگر صرف فوج مخصوص بخود، که فرمانده آن بود، می‌ایستاد، باید بسرتیپ‌ها و سرلشکرها و سپهبد‌های ارتش که از جلو او میگذشتند، یا او از جلو آنها میگذشت، در سلام سبقت نماید.

پادشاهان دوره باستانی ایران هم، همین رویه راداشته‌اند. و این جمله، بنقل شاهنامه فردوسی، در سلطنت نوشیروان، و حضور شاهنشاه در دیوان عرض، که مثل یکنفر افسر آمده، واسب و سلاح خود را از نظر دیوان‌دار عرض سپاه گذرانده است بخوبی ظاهر و هویداست.

معهدا، در نظام دوره ماقبل آخر ایران، هیچ خیری از این قواعد نبود. همانطور که شاه هر رتبه و پایه‌ای را که کیفیت اقتضا میکرد، بهرکس اعم از سابقه‌دار و بیسابقه حتی به بچه‌های چهار پنج ساله عطا میکرد، خود و پسرهایش هم لباس و علائم هر رتبه‌ای را که دلشان میخواست، استعمال میکردند. گذشته از این پسرهای شاه رتبه‌ای نمیگرفتند که لباس نظامی داشته باشند، بر فرض این‌که مثل کامران میرزا نایب السلطنه وزیر جنگ هم میشده، و باید لباس نظامی بر تن کند بدون سابقه خدمت و رعایت مراتب، یکمرتبه علامت بالاترین رتبه‌های نظامی را در لباس خود بکار می‌بستند. شاه هم، در میان لباسهای خود، البته لباس نظامی داشت، و اگر گاهی مثلاً در موقع سان قشون، میخواست لباس نظامی بپوشد، بزرگترین علامت رتبه‌های نظامی را استعمال میکرد.

در جای دیگر این کتاب هم نوشته‌ام که افسران قزاق چون دست‌پرورده روسها بودند، از فنون نظامی سلام دادن را خوب زیرچاق داشته، و بنابراین، برای دادن سلام نظامی ببالادست و دریافت سلام از پائین دست، برتبه خیلی اهمیت میدادند. سردار سپه هم که سابقاً افسر قزاق بود، در ترفیعات نظامی بسیار دقیق و در این دو ساله موفق شده بود، تمام عنوانات نظامی قدیم و سرکردگان بی‌تابین سابق را عملاً از بین ببرد، و سرداری و امیر تومانی و سه درجه سرتیپی و سرهنگی‌های ادوار قبل را، که جز عنوان چیزی نبود تقریباً باطل نماید.

آقای سرلشکر جهانبانی امروز، که در آنوقت سرتیپ امان‌الله میرزا، و رئیس ستاد ارتش بود، اصول کادر و کاری‌پر را در درجات نظامی برقرار کرده و کار سروصورتی گرفته بود، که افسران موجود ارتش، بمقامی که حائز شده بودند، افتخار میکردند.

بسا سردارها و امیر تومانی‌های دوره قبل، که در ارتش متحد الشکل جدید، رتبه سرتیپی و سرهنگی داشتند، و با وجود پنج شش درجه تنزل رتبه، باین سرهنگی بیشتر از سرداری سابقشان میبایند.

اقامت ممتد سلطان احمد شاه در اروپا و، سروکار پیدا کردن با سلاطین و ولیعهدان دنیای مترقی، لامحاله این نتیجه را حاصل کرده بود که شاه و ولیعهد ایران هم مثل شاهان کل دنیا لباس نظامی برتن کنند. نمیدانم، شاید در زمان محمد علی شاه برای بازیچه فرمان سرهنگی هم برای ولیعهد سلطان احمد میرزا

صادر کرده بودند، یا اصلاً این اندازه تشریفات را هم لازم ندانستند، در هر حال شاه، برای خود پایه سرهنگی صادر نمود، و دو برادر، با لباس متحد الشکل جدید نظامی در این سان حاضر شدند. ولیعهد هم، که بفرماندهی یکی از افواج تعیین شده بود سر صف فوج خود رفت، و در موقع خود و الاحضرت ولیعهد یا بهتر بگویم سرکار سرهنگ محمد حسن میرزای قاجار، مثل سایر سرهنگها عده خود را جلو برادر تاجدارش رژه برد، و نسبت به پیشکسوت هادر بجا آوردن احترامات نظامی، سبقت جست.

اگرچه، این چیزی نبود که سردار سپه، در این زمینه استدعائی از شاه بکند، و او را بیوشیدن لباس متحد الشکل و ادار، یا ولیعهد را بفرماندهی یکی از افواج تحریر و ترغیب نماید. ولی عامه مردم، مانند بعضی از نویسندگان امروز این رفتار شاه و ولیعهد را هم بفشار سردار سپه، و یکی از سیاست‌های وزیر جنگ دانستند، که مثلاً کلاه لبه‌دار اختراعی خود را سر شاه و ولیعهد هم گذاشته است. در صورتی که این کار، اگر باستدعای سردار سپه هم صورت گرفته باشد، کار بسیار بسزاورویه خوبی بوده است، که شاهان و ولیعهدان کل دنیا بآن عمل میکرده‌اند، و باعث سرافرازی و موجب افتخار افسران ارتش شاهنشاهی میشده و ابدا وهنی، برای اعلیحضرت شاه، و الاحضرت ولیعهد حاصل نمیکرده است. و من نمیدانم، چرا ما اینقدر اصرار داریم، که در هر مقام بمورد و بیمورد اعمال خوب سردار سپه را هم به بدی تعبیر کنیم؟ در آن روزها متملقین درباری، البته از این قماش افکار داشته، و شاید بطور کنایه، بذکر شاه هم میداده‌اند. ایرادی بر آنها وارد نیست. زیرا درباری کاری جز این دو بهم زنی‌ها ندارد. ولی امروز دیگر حق نیست که ما پا روی حق گذاشته، و از ادای حق مطلب تن بزنیم.

نظم و ترتیب صنوف ارتش، و ساز و برگ و برق سرنیزه‌ها و قدمهای وسیع و منظم و محکم افراد چیزی بود، که معاصرین اگر نظیر آنرا دیده بودند، در سانها و رژه‌های اروپا بود. چشمهائی که تا آنوقت جز راه رفتن گاه و یونجه‌ای «۱» سربازهای مقانی خودمان چیزی ندیده بود، از تماشای این نظم و ترتیب و این ساز و برگ خیره شده، جز معدودی مغرض همگی موجد این ارتش را تحسین میکردند. زیرا همه میدانستند که این مشت نمونه خروار و برادران نظامی عده حاضر که چهار پنج برابر این عده هستند، در سایر پادگانها و مراکز نظامی کشور، مشغول خدمتند. هر آزادی‌طلبی، که این شکوه و عظمت را میدید خرده تجاوزات سردار سپه را که یکی دو ماهی بود، کمتر از سابق هم شده بود بر او می‌بخشید و من یکی از آنها بودم.

### سقوط کابینه قوام السلطنه

در آن روزها هم، مثل این روزها «گربه راه رضای خدا موش نمیگرفت» «۲» مردم کشور ما از روی ایمان و عقیده، طرفدار کسی نمیشدند. البته، اکثریتی که افراد آن، بامید رسیدن خود یا رساندن کس و کار و دوستان خود، بجاه و مال دور لیدری جمع میشدند، خیلی طرف اطمینان نبودند، و لیدر چنین اکثریتی اگر میخواست اکثریتش اوراق نشده، و از هم نپاشد، باید همیشه مواظب خواهش‌ها و برآورده شدن تقاضاهای افراد باشد، که اقلیت افرادش را نبروده، اکثریتش را باقلیت مبدل نکنند. مدرس که لیدر اکثریت و طرفدار قوام السلطنه بود، چون خود باین طرفداری ایمان داشت و از روی عقیده باو گرویده بود، باقی افراد اکثریت را هم همینطور می‌پنداشت و چندان در بند برآورده شدن تقاضاهای آنها نبود. بهمین جهت لیدرهای اقلیت، سلیمان میرزا و آقای محمدصادق طباطبائی، می‌توانستند، ضعیف‌ترین‌های اکثریت را بوعده و نوید ر بوده بقول خود مدرس اکثریتش را اقلیت کنند.

چنانکه کابینه اول قوام السلطنه هم که به پشتیبانی اکثریت مدرس روی کار آمده بود بهمین علت اوراق شد و «واحدی موت» دکتر مصدق و سخت‌گیری‌های او بخصوص در مسأله اتهام غضنفرخان، باعث و سبب تفرقه آن گردید. ولی بعد از کابینه مشیرالدوله، مدرس باز عده خود را جمع‌آوری کرده، اظهار تمایل به قوام السلطنه نمود، و بار دیگر او را بریاست وزراء رساند و در این هشت ماهه هم، او را نگاهداشت. ولی در این وقت بواسطه تمایل سردار سپه به حزب سوسیالیست، طبعا ناراضی‌ها و آش و پلو طلب‌های اکثریت، بجانب اقلیت متمایل شدند و مجددا کابینه بی‌پشتیبان ماند، و قوام السلطنه هم مطلب را دانست و در پنجم دلو، استعفاى خود را بشاه تقدیم داشت.

### کابینه مستوفی الممالک

شاه تمایل مجلس را پرسید، اکثریت جدید طرفدار مستوفی الممالک شد، و در نهم دلو دستخط ریاست وزرای او صادر گردید. با اینکه مجلس، در انتخاب وزراء آقای مستوفی الممالک را بامر آزادگذاشت، آقا پانزده روزی وقت خود را بمطالعه گذراند و بالاخره هم، که در بیست و پنجم دلو کابینه خود را معرفی کرد، با این‌که خود وزارت داخله را قبول کرده، و سردار سپه هم در حال وزیر جنگ بود کابینه او دو نفر کم بود داشت.

و بعد از آنکه در ۲۳ حوت نصرالملك (حسنعلی هدایت) بجهت اختلاف با دکتر



میلیسپو استعفا داد، و کابینه آقاخیلی تقولق شد، آقا با طلبیدن بهاء الملك (علیرضا قره گوزلو) برای وزارت مالیه و حاجی مخبر السلطنه، (مهدیقلی هدایت) برای فواید عامه و ادیب السلطنه (حسین سمیعی) برای کفالت داخله و نصر الملك برای پست و تلگراف کابینه خود را تکمیل و بالاخره صورت ظاهر را تا حدی آرایش داد.

اساساً کمیت مستوفی الممالک، در انتخاب همیشه لنگ بود، وبهین جهت هر وقت رئیس الوزراء میشد، بعد از یکی دو ماه هر جا حاکمی بجهتی از جهات، از کار می افتاد بدل اوتاقتی آقا بر سر کار بود، تعیین نمیشد. زیرا آقا میخواست حاکم خوب بفرستد، و حاکم خوبی که به سلیقه اش بچسبد، گیر نمی آورد. بطوریکه، بعد از پنج شش ماه اکثر بلاد، بوسیله کفیل های حکومت، اداره و کارها بی رونق تر میگشت.

### پیمان تجارتي ایران و شوروی

میدانیم، بموجب یکی از مواد پیمان دوستی بین ایران و شوروی، که در سال ۱۲۹۹ منعقد شده بود، باید بین دولتین قرارداد تجارتي هم منعقد، و ردوبدل و روابط تجارتي، که از سه سال قبل متروک مانده بود، مجدداً برقرار شود. ولی بستن مواد این قرارداد کار آسانی نبود. زیرا تجارت با روسهای کمونیست، که خریدار و فروشنده دولت است، غیر از تجارت با سایر دول است، که افراد یا تجارخانه های طرفین آزادی تجارت میکنند تجارت آزاد مستلزم رقیب، و همان وجود رقیب باعث نزدیک شدن معاملات بمزد و مایه است، در صورتی که وحدت خریدار و فروشنده، در طرز کمونیسم مستلزم دلخواه يك طرف، و اجبار طرف دیگر، و بالنتیجه موجب خسارت طرف غیر کمونیست خواهد شد. و بستن قراردادی، که از این خسارت جلوگیری کند، و با قوانین و نظامات داخلی طرفین پیمان سازگار باشد، کار آسانی نبوده و مستلزم مذاکره زیادتری میباشد.

يك موضوع اختلاف دیگر هم، راجع به ترانزیت بود. ماده ۱۵ از موادیکه از تهران بمسکو، بوسیله منشور الملك به مشاور الممالک ابلاغ و برطبق آن اجازه بستن پیمان داده شده است، بطور ساده میگوید:

«طرفین حق ترانزیت در خاک یکدیگر خواهند داشت.» چنانکه پیداست، طرز عمل ترانزیت، در این ماده، صریح بوده و شامل ترانزیت صادر و وارد هر دو طرف میباشد و راه هرگونه ابهام و تعبیری در آن مسدود است. ولی بالشویکها، بستن سنیه کمونیسم، که در ضمن عقد پیمان هم، نمیخواستند دست از بیانات تبلیغاتی خود بردارند، مقدمه ای بر هر ماده افزوده، و در شماره مواد هم پس و پیشی قائل شدند. مشاور الممالک هم، چون در اصل مقصود تفاوتی حاصل نمی کرد، رضا

داده در پیمانی که طرفین آن را امضاء کردند، شماره ماده راجع بترانزیت، ۲۰ و باین عبارت تبدیل شده است:

«طرفین معظمین متعاهدتین متقابلا بهم حق ترانزیت می‌دهند، که از طریق ایران، یا طریق روسیه، بممالک ثالثی مال التجاره حمل نمایند. ضمنا بر مال التجاره حمل شده، عوارض، بیش از آنچه از مال التجاره دول کامله الوداد، غیر از ممالک متحده با جمهوری اتحادشوروی روسیه، اخذ میشود، نباید تعلق گیرد.» چه شده است، که مشاور الممالک متوجه نشده، و آن ماده صاف و روشن بی‌سوسه، باین عبارت تبدیل یافته است؟ معلوم نیست. در هر حال، تعبیر و تفسیر این ماده هم، که ظاهرا ترانزیت را بصادرات منحصر میکند؛ مزید بر اشکالات اساسی گشته و در این سه سال، اوقات نمایندگان طرفین صرف چگونگی مواد پیمان تجارتي میگشت، و چند بار به بن‌بست‌هایی رسیده بودند، که ناگزیر، مذاکرات را قطع کرده بود.

حتی دولت ایران، جناب آقای تقی‌زاده سفیر کبیر امروزی دولت شاهنشاهی در بار انگلستان را، برای بستن مواد پیمان تجارتي، بمسکو فرستاد، و برای مطالعه مواد پیمان، و دریافت تلگرافات آقای تقی‌زاده، و ارسال جواب، کمیسیونی در وزارت خارجه تشکیل شد، که منجم از طرف شورای عالی تجارت، عضویت آن را داشتم. چندین ماه وقت صرف مطالعه پیشنهادهای شوروی‌ها، و تنظیم پیشنهادهای متقابل شد، و بالاخره بواسطه برخورد با یکی از این بن‌بست‌ها، نتیجه‌ای حاصل نشده و مذاکره مقطوع گردید، و آقای تقی‌زاده، بدون گرفتن نتیجه مسکو را ترك گفت.

شورویها میخواستند، دولت ایران را خسته کنند، که در پیمان تجارتي خود را برحم و مروت آنها واگذاشته، و آنها هم، چون خریدار و فروشنده واحد میشوند، هر معامله‌ای که دلشان بخواهد، در دادوستد با تجار ایران معمول دارند. بن‌بستها هم همیشه، راجع به موضوع آزادی یکطرف، در خرید و فروش، و اجبار طرف دیگر یعنی ایران بود که هر جا تماسی با این امر پیدا میشد، طرفین با توجه خاصی، بتمام جزئیات مسأله، مواظب منطوق و مفهوم عبارات و کلمات بودند، و هر يك بنفع مقصود خود راه‌هایی فکر میکردند، که واقعا توافق بین طرفین، مثل صلح بین بز و کلم و گرگ و میش، کار مشکلی شده، و یأس از پیشرفت، طرفین را بقطع مذاکره وادار میکرد.

دولت ایران هم نداشتن روابط تجارتي را، بداشتن این‌طور رابطه، ترجیح میداد زیرا، بخوبی میدید که ضرر این‌طور تجارت، که اختیار بالا بردن و پائین آوردن قیمت در فروش و خرید، در دست یکطرف باشد، برای افراد و بالاختصاص

اقتصاد کشور بدرجات زیادتر از نداشتن بازار فروش، و تدارک مایحتاج کشور از جاهای دیگر است، و بهمین جهت بود، که متانت بخرج میداد، و خود را خیلی خواهان برقراری روابط تجارتي نشان نمیداد. ولی تجار، که متوجه مطلب نبودند، عجله میکردند و امیدواری بالشویکها را بتوفیق یافتن در منویات خود، و بالنتیجه مقاومت آنها را زیادتر مینمودند.

در کابینه مستوفی الممالک، نظر به حسن نظری که شورویها باو داشتند مجدداً باب مذاکره پیمان تجارتي را، که مدتی بود مقطوع کرده بودند، باز کرده این بار بین وزارت امور خارجه و رفیق شومیاتسکی، در تهران مذاکره از همانجا که قطع شده بود شروع گردید. درچند ماده، بخصوص راجع به ترانزیت توافقی هائی بین طرفین حاصل گشت.

ولی باز هم تمام مواد ختم نشده، و باقی برای کابینه‌های بعدتر ماند.

### تزلزل کابینه مستوفی الممالک

کابینه مستوفی الممالک، در حقیقت بسی سلیمان میرزا و سوسیالیستها روی کار آمده بود. ولی مدرس عده مخصوص خود را در مجلس از دست نداده، و جمع‌آوری عده‌ای که اقلیت را اکثریت کند، کار مشکلی نبود. عده طرفدار سردار سپه هم، که تا حدی میرزا علی اکبر خان داور لیدر آنها بود، طبعاً با هر مخالف کابینه‌ای همراه میشد. پس برهم زدن اکثریت طرفدار مستوفی الممالک کاری نبود، که خیلی باشکال بر بخورد و بهمین جهت بود، که مدرس در موقع گذشتن برنامه کابینه، بعد از ایراد نطق مفصل نیشدار خود، خویش، را ممتنع وانمود کرده، موافقت و مخالفت خود را منوط بعملیات بعدی کابینه نمود، که در آینده اگر خلاف انتظاری مشاهده کند، مخالفت خود را اظهار نماید.

دو ماه، حوت ۱۳۰۱ و حمل ۱۳۰۲، بهمین طورها گذشت، و کابینه کار نمایانی صورت نداد. مذاکرات تجدید شده پیمان تجارتي هم به نتیجه‌ای نرسید، و قرار دادی ردوبدل نشده، باب تجارتي مفتوح نگردید. انگلیسها باز عده‌ای سپاهی در سواحل خلیج فارس پیاده کردند، و نظر بنیک‌بینی روسها بمستوفی الممالک، نسبت باو بدبین شدند و راجع بمأمورین روسی در ایران پاره مذاکرات خارج از نزاکت، که نسبت بایران هم سبک بود بمیان آوردند. این مقدمات سبب شد که مدرس مخالفت موعود خود را از قوه بفعل آورد، و از اوایل حمل ۱۳۰۲ در مجلس، بجمع‌آوری عده پرداخت که از این حیث خود را مجهز نموده باشد.

سلیمان میرزا هم، که متوجه تحشید قوای حریف شد، بسنت سنیه هوو جنجال، از کلوب سوسیالیست، که نزدیک مجلس دائر بود، عده‌ای را بعنوان تماشاجی، در

جلسه‌ها میفرستاد که طرفداری ملت را، نسبت بکابینه مستوفی الممالک، برخ حریف بکشند. مدرس هم، البته بیکار ننشسته عده خود را، بهمان عنوان تماشاچی بجلسات می‌آورد. شب‌های رمضان و جمعیت بیکار معلوم است، صحن بهارستان چه میدان مبارزه‌ای می‌شود. همین‌که مجلس در ساعت سه و چهار از شب گذشته، رسمیت پیدا مینمود، ازدحام تماشاچی در طالار جلسه بیداد میکرد. مردم آرام بیطرف، که از مقدمات و تدارکات طرفین بی‌خبر بودند، متحیر می‌ماندند، که این اقدامات برای چه منظوری است؟ و هرکس، برحسب تمایل خود بطرفین تعبیر و تفسیری از این تظاهرات مینمود.

کمکم اکثریت نداشتن کابینه در مجلس، بدهنها افتاد، و در اطراف این موضوع چیزهائی هم گفته میشد، که تا آنروز، در هیچ دوره سابقه نداشت. از جمله، میگفتند وکیل خمسه، بیان الدوله (اصانلو) و دو سه نفر دیگر، خود را پارسنگ اکثریت و اقلیت کرده، هر دو روزی بیک سمت میروند، و حتی شنیده شد که بیان الدوله برای برگشتن بسمت طرفداران دولت، شرایطی بالمره شخصی کرده بود، و ابتدا که باو وعده مساعدت داده بودند، اسم خود را از صورت اسامی اصداد دولت حک کرده، و چون تقاضاهایش برآورده نشده بود، مجدداً بطرف اصداد دولت رفته، و گویا یکی دوبار این کار تکرار پیدا کرده بود. سراسر ماه رمضان، وقت بهمینطورها گذشت، تا بالاخره، اصداد دولت بعدهای رسیدند، که رفتن یکی دو سه سرباین سمت و آن سمت، تأثیری در آن نکند و اکثریت نداشتن دولت در مجلس محرز گردید.

همیشه رسم این بود همین‌که رئیس دولت احساس میکرد، که در عده هواخواهان او در مجلس تزلزلی حادث شده است، خود استعفا میداد و کمتر اتفاق می‌افتاد که کارباستیضاح و ورقه سفید و کبود بکشد. اصداد دولت هم منتظر بودند مستوفی الممالک هم که هیچوقت خود را برای ریاست و لوح نشان نمی‌داد. همین کار را بکند. ولی آقا این بار این کار را نکرد.

اشخاص وجیه المله را، هیچ چیز بقدر تردید و جاهت که بمنزله حمله بصرمیه آنهاست عصبی نمی‌کند. این زنده‌باد و مرده‌بادهای پیش‌رس صحن بهارستان که سلیمان- میرزا برای همراهی با کابینه براه انداخته و اصداد کابینه را هم باین کار واداشته و بالاخص مذبذبی این چند نفرکه وجاهت آقا را بحراج گذاشته و هرروزی بطرفی متمایل میشدند این مردشریف را بسیار متأثر کرده میخواست بملت بفهماند که با این همه هوو جنجال و سروصدا، اصداد او تقصیری برای او نمیتوانند ثابت کنند، بهمین جهت بعد از این‌که یقین هم حاصل کرد که طرفداران او در اقلیت افتاده‌اند، استعفا نکرد تا اصداد خود را باستیضاح و ادار کرده، و

بیگناهی خود را در پیشگاه ملت ثابت نماید.

مدرس هم نمیخواست استیضاح کند، زیرا بهتر از همه کس می دانست که آقا تقصیری ندارد. ضدیت او، در این مورد برای آن بود که آقا را در این موقع برای ریاست وزراء مناسب نمی دید، و بقول خودش میخواست شمشیر جواهر نشانی را که برای مواقع تشریفات بکار است، بشمشیر براتری تبدیل کند و این اکثریت را برای این مقصود ساخته و پرداخته بود. يك چند هم، تفسیر و تعبیر اصل ۶۷ قانون اساسی در میان طرفین مورد مباحثه بود.

اضداد کابینه باین اصل قانون اساسی تمسك جسته، میخواستند بگویند، که چون عده اعداد کابینه از نصف گذشته است، کابینه طرف اعتماد مجلس نیست، و طبعاً منعزل است. ولی طرفداران دولت، حقا میگفتند، تا رأی عدم اعتماد بورقه کبود داده نشده است، کابینه دارای قدرت قانونی است.

در سر رد و قبول این دو نظریه، طرفین هر يك، ادله خود را در مجالس خصوصی و کولووار مجلس، باحرارت زیاد، مذاکره میکردند. ملت هم، در صحن بهارستان با زندهباد و مردهبادهای خود، داد فصاحت و قانون دانی میداد. کار بانجا رسید که طرفداران طرفین، برضد وکلای مجلس و نطقهای آنها هم، نطقها و بیانات زندهای می کردند. ماه رمضان و ثور گذشت، و شوال و جوزا رسید، هنوز مباحثه در تعبیر اصل ۶۷ قانون اساسی بجائی نرسیده بود.

سر رسید مدت قانونی مجلس چهارم نزدیک بود، اگر مدرس وقت خود را بیش از این صرف تعبیر اصل ۶۷ میکرد، عمر مجلس سرمی آمد، و خلاف مقصود او حاصل میگشت و بر ضررش تمام میشد. مقصود سید بزرگوار، در این ضدیت بیشتر متوجه انتخابات دوره بعد بود. زیرا در این شمشیر مرصع، آن برش را نمی دید، که بتواند آزادی انتخابات را در مقابل نظامیان حفظ کند، و کار بکام سردار سپه و طرفداران او که مسلماً در انتخابات اعمال نفوذ میکردند میشد.

از طرف دیگر، در صورت دادن استیضاح نامه هم، ممکن بود دولت از فرجه قانونی استفاده کرده، و قبل از رسیدن موعد استیضاح، و تعیین تکلیف کابینه مدت مجلس سرآمده و طبعاً منحل شود، و کابینه سرکار باقی مانده، و مقصود که اطمینان از سرنوشت انتخابات است حاصل نگردد، و باز هم کار بکام سردار سپه و طرفداران او شود.

اما سردار سپه، در این گیرودار، چنین بنظر میرسید که بالمره بیطرف است، و حق هم این بود که بیطرف باشد. زیرا با وجود پادگانهای نظامی. که در کل کشور داشت در هر حال، از نتیجه انتخابات بر نفع خود مطمئن بود، و عوض شدن کابینه، از این حیث ضررو نفعی برای او حاصل نمیکرد. باوجود این، چون

تغییر کابینه، او را يك قدم بریاست وزراء نزدیکتر میبرد، از این دعا که میدانست بنفع مدرس ختم خواهد شد، بدش نمی‌آمد.

باری سید مدرس حساب کار را کرده، و دانست که مستوفی الممالک کسی نیست، که از فرجه قانونی استفاده کرده و خود را کسی بشناساند، که بخواهد خویش را در غیاب مجلس رئیس الوزرای زورکی کند، بنابراین، از محاجه قانونی صرف نظر کرده و استیضاح‌نامه خود را با این چند کلمه «این جانب نسبت برویه دولت در سیاست خارجی استیضاح دارم.» بریاست مجلس تقدیم داشت، و روز بعد آقای فروغی، وزیر امور خارجه بمجلس آمد، و روز استیضاح برای فردای آن روز معین گشت.

روز ۲۱ جوزای ۱۳۰۲، پیش از ظهر، و بعد از ظهر در يك جلسه، با يك تنفس چهار پنج ساعته، که در میان اتفاق افتاد، نطق استیضاحی مدرس و جواب سلیمان میرزا و دفاع وزیر امور خارجه شنیده شد.

مدرس، در نطق مفصل خود که قسمتی از آن راجع بتاریخ سیاسی ایران، در این یکصد و پنجاه ساله اخیر، و طرز رویه دولت با دو همسایه قوی بود آقا را دارای قدرت منع ندانسته، با کمال متانت و نزاکت، ایشان را برای این موقع مناسب بجا نیاورد، و ایشان را قاصر شناخت، نه مقصر و اجمالا بقول خودش، استعداد منعی آقا را برای مقاومت با زیاده‌رویهای دولت انگلیس، که دولت ایران را در عداد هند و افغانستان قلمداد کرده و سیاستمداران آن دولت اظهار داشته بودند که باید مأمورین روس از این سه دولت بروند، کم دانست. همچنین از این که چرا باید دولت ما طوری رفتار کند، که یکی از طرفین علاقه زیادتری نسبت بآن نشان دهد، شکوه کرده، نطق جامع پر مغز کم نزاکت و متانت خود را به پایان آورد. جوابی که سلیمان میرزا، بعنوان لیبر حزب مدافع کابینه، به مدرس داده است جز پاره‌ای گل کشتیهای حزبی و خصوصی، چیز مهمی ندارد. اساسا مدرس هم تقصیری متوجه کابینه ندانسته بود که دفاعی لازم داشته باشد، بلکه میخواست بگوید مستوفی الممالک برای این موقع کوتاه و نارساست، و این جمله را به «استعداد منعی کم است، و قصور است نه تقصیر.» تلویحا فهمانده بود چنانکه دفاع فروغی وزیر امور خارجه هم، بیشتر متوجه وجهه کابینه، در انظار عامه، بوده در حقیقت می‌گفت «دیدید که ما کاری نکرده بودیم؟ پس اینهمه هوو و جنجال برای چه بود؟»

در این موقع، آقای مستوفی الممالک پشت تریبون رفته و بعد از زدن چند تلنگل، باستین دست چپ و پیش سینه لباس برای گردگیری موهوم، که آقا در موارد شروع صحبت بآن عادت داشت، گفت:

### نطق مستوفی الممالک رئیس الوزراء

با اینکه بکوچکترین خدمات ملی و مملکت مشروطه بنده افتخار و اشتیاق داشته و دارم، نظر باینکه برای صحت عمل و اجرای قانون و پاکدامنی و بی‌طرفی صرف، مخصوصاً از چند سال قبل باین طرف چندان مشتریهای زیادی نمی‌بینم، همیشه دوری از خدمت کرده‌ام و هیچوقت اصرار در دخول خدمات نداشتیم، و هر وقت داخل در خدمت شده‌ام، اگر با حضور مجلس بوده و باز برحسب تمایل يك اندازه‌ای اراده ملت و امر اکید اعلیحضرت بوده است و هیچوقت باصرار و اسباب چینی و برانگیختن وسائل من برنیامدم، مصدر کار بشوم و هیچوقت اصرار بدخالیت درکار، بعللی که عرض کردم، نداشته و ندارم و در سایر مواقع هم آقایانی که تشریف داشته‌اند همیشه مشاهده فرموده‌اند که بمجرد حس يك بی‌میلی، یا از طرف مجلس دردوره‌های گذشته، یا از طرف اعلیحضرت فوراً کنارگیری نموده، و هیچوقت استقامت نمی‌کردم.

این مرتبه علل استقامت همان بود، که آقای ذکاء الملک، همکار من بیان کردند. و الا من عوض نشده‌ام و اشتیاق بکار هم، بهمان علل ندارم. و الا کمال افتخار بکوچکترین خدمات دارم.

جهات استقامت من همان بود که آقای ذکاء الملک بیان کردند و خیلی تشکر میکنم که پس از اینکه آقایان استیضاح فرمودند، حاضرین استماع کردند که بالاخره خیانتی خطائی، نسبت بدولت وارد نیامده و قصوری را هم که آقای مدرس فرمودند، بنده قبول ندارم و تصدیق نمیکنم و با کمال جرئت، عرض میکنم که کابینه بنده قصوری دروظایف خود نکرده است و آنچه توانسته‌ام و ممکن بوده است، انجام داده‌ام و یا اینکه، در شرف انجام بوده است، و خود بیانات آقای مدرس هم نشان میداد، که حقیقه يك اعتراض واردی نداشته و فقط يك قدری بی‌لطف بودند. (مدرس- بنده کمال اخلاص را دارم.) و بنده هم کمال تشکر را دارم که درعین بی‌لطفی بیش از چیزی که فرمودند نفرمودند و راجع بسیاست خارجه هم آن بود، که آقای ذکاء الملک گفتند. يك فرمایشی هم آقای مدرس فرمودند، راجع بقضایای گذشته و ایام مهاجرت که در آنجا هم، قدری بی‌لطفی نمودند. و نسبت قصور بمن دادند.

در آنجا هم پیش وجدان خودم خود را مقصر نمیدانم و تصور میکنم که آنچه که من کرده‌ام عین صلاح مملکت بوده است و چون کاملاً بنظامات مجلس آشنا نیستم، نمیدانم این حق ممکنست داده شود، یا خیر که تقاضا کنم يك کمیسیونی تشکیل شود و در آن کمیسیون راجع بان قسمت آنچه حقایق بوده است عرض کنم

و معلوم شود که دولت خبط و خیانتی نکرده است. حالا که مطالب کاملاً روشن شد و حفظ اصولی هم که آقای ذکاء الملك اشاره کردند بعمل آمد من هیچ اصراری بماندن ندارم و اشتیاقی هم ندارم. با اینکه، تا يك درجه هم با آقایان معلوم شد که مخالفت، آقایان مخالفین بی‌لطفی بوده است که از این دولت بدشان می‌آمده است (یکی دو نفر اینطور نیست) میدانم وضعیات امروزه طوری است اشخاص امثال من اصلاً دخالتشان در امور چندان پیشرفتی ندارد و متأسفانه و بدبختانه در این مملکت هم اشخاصی می‌خواهند که داخل کار بشوند و آجیل‌هایی هم بدهند، من، نه می‌گیرم، نه میدهم و اصراری هم به ماندن ندارم و این ایام غیبت مجلس راهم که شاید بعقیده بعضی ایام بره‌کشی فرض شود به اشخاصی که اشتها دارند و آگذار می‌کنم و معده منم خراب است و نمیتواند هضم کند و از اینجا هم می‌گذارم می‌روم؛ خدمت اعلیحضرت همایونی برای حفظ احترام اکثریت استعفای خودم را تقدیم می‌کنم.»

پس از این بیانات سراپا عصبی، از کرسی خطابه پائین آمده، خطاب بوزراء گفت آقایان بفرمائید. و همگی، باستثنای سردار سپه، از مجلس خارج شدند. کار بی‌سابقه! در همین حین، از طرف عده‌ای تماشاجی، صدای زنده‌یاد مستوفی الممالک مرده‌یاد مخالفین کابینه «و حتی مرده‌یاد مدرس» بلند شد. رقیب‌های آنها هم برای این که از حریف باز نمانند فریاد زنده‌یاد مدرس کشیدند. سردار سپه، ملا کریم کابینه، وقتی این صدا از طرف جمعیت بلند شد، برخاست جلو رئیس آمد، و با یکی دو کلمه از مؤتمن الملك چیزی پرسید، و ایشان هم جوابی گفتند او هم از در خارج شد.

مؤتمن الملك رئیس گارد مجلس را احضار، و بمجلس پیشنهاد کرد، تمام آنها که این سروصدا راه انداخته و باعث بی‌نظمی مجلس شده‌اند توقیف و مقصرین آنها تعقیب کردند، این پیشنهاد، باتفاق آراء تصویب و رئیس گارد هم حاضر شده بود. بامر رئیس هوچی‌ها را توقیف کردند، و جلسه قهرا به تنفس تعطیل شد.

پس از یکی دو ساعت مجدداً جلسه تشکیل گشت. پاره‌ای و کلاً نطق‌هایی کردند. از جمله، قوام السلطنه که چون خود را هدف «بره‌کشی» و «آجیل‌خوری» نطق مستوفی الممالک دانسته بود، شرحی برضد این نطق و کندی دندان خود در آجیل خوردن، اظهار و دارائی خود را گرو داد «یکی پیدا نشد که از این حضرت اشرف پیرسد که همین دارائی که گرو میدهد و به پول آنروز دویست سیصد هزار تومان ارزش داشت از کجا آورده‌اید؟ از میراث یا از تجارت؟ یا پس‌انداز مواجب که حاصل جمع آن با در نظر گرفتن ایام بیکاری بماه‌ی پانصد تومان نمیرسد.» اگر کسی بتواند ثابت کند که ایشان و اشخاصی که از نزدیک با ایشان



کار کرده، آجیل خورده‌اند (!) نسبت بمشیر الدوله هم که ممکن بود در آینده رئیس الوزرا شود، همین گرواراداد و بالاخره، در ضمن تعبیر بسیار، بموضوع دیگر پرداخته، و گفت در این یکی دو ماهه عرصه تهران نمایشگاه هوچی‌ها شده بود، و حتی در صحن بهارستان هم، بنمایندگان ملت یاهوگونی میکردند، و بالاخره شریطه نطق خود را، بتحصین از اقدام اخیر آقای رئیس مجلس در حفظ انتظامات قرار داده و افزودند که من خیال نداشتیم برضد کابینه مستوفی الممالک ورقه کبود بدهم ولی بعد از استماع این جمله‌ها که امروز از ایشان تراوش کرد، ورقه کبود خود را تقدیم رئیس خواهم نمود. « آقای احمد قوام با اینکه مدتی رئیس الوزراء بوده‌اند متوجه نبوده‌اند که وقتی رئیس دولت برای استعفا از مجلس بیرون رفت دیگر محلی برای ورقه سفید یا کبود باقی نمی‌ماند که ایشان ورقه کبود خود را تقدیم رئیس مجلس (?) کنند. اینهم یکی از شاه اندازیهای این حضرت اشرف است.

ورقه کبود یا سفید را در ظرفی که سید کمال دوره میگرداند می‌انداختند و در حقیقت باقی آقای آقا سید کمال ورقه را تقدیم میکردند نه رئیس مجلس.» معلوم است، این جنگ اعصاب در مجلس، بروزنامه‌ها هم سرایت کرد، و هر يك از آنها، برطبق رویه و مسلک و پارتی خود، واقعات را آب و تاب داده، بنفع خویش و بر ضرر رقیب، از آنها استفاده، و حتی سوء استفاده مینمودند. آقای فرخی، درطوفان خود، باز هم رباعیات زاده طبع خویش رامنشر کرده، مدرس را به بوقلمون (!) تشبیه میکرد.

آنها، که برحسب امر و پافشاری رئیس مجلس گرفتار توقیف و تعقیب، و بالنتیجه حبس قانونی شده بودند، چند کلمه سؤال و جواب مؤتمن الملك را، با سردار سپه، توجیه کرده و اقدامات سردار سپه را، برای حفظ نظم در خارج از بهارستان، مربوط باین سؤال و جواب دانسته تاتوانستند، دراطراف آن قلم‌فرسائی کردند. روزنامه‌های طرفدار سوسیالیست سر مستوفی الممالک را، برای این نطق که جز زاده عصبانیت چیزی نبود بعرض برین رساندند. خلاصه اینکه، تا چند روزی، بازار تهمت و افترا نسبت بطرفین قضیه رواج کامل یافت، و طرفین حق و حسابهای یکی دو ماهه گذشته را که بعقیده خود نسبت بهم پیدا کرده بودند، بطورکامل وابستند. بددیکه مؤتمن الملك، برای تشریح مطلب، در جلسه بعد مجبورشد، در ضمن گزارش عملیاتی که مجلس، در جلسه قبل، رئیس خود را باتفاق آراء بدان مأمور کرده بود، توضیح بدهد ودراین خصوص گفت:

در آنروز که آقای سردار سپه نزدیک کرسی خطابه آمدند، و از من پرسیدند که من بروم، یا بمانم، من بایشان گفتم، اختیار با خودتان است، میخواهید بمانید. نه

ایشان از من دستوری خواستند، و نه من مأموریتی دادم، اگر در خارج زد و خوردی اتفاق افتاده، و ایشان متعرض کسی شده باشند، مربوط بصحبت آن روز نیست و سپس، اضافه کرد: حتی آمدند، اظهار داشتند که جمعی هم در پائین مشغول بی‌نظمی هستند. گفتم رأی مجلس منحصر بطالار جلسه بوده است. فقط آن‌ها را، که در طالار جلسه بی‌نظمی کرده‌اند، توقیف کنید و مطابق گزارشی که بعد از تحقیقات رسیده است، سیزده نفر از آن‌ها محرکین اصلی هستند. تصور می‌کنم، آقایان این اندازه توقیف را، درباره آن‌ها کافی بدانند، و اجازه بدهند، که آن‌ها را هم مستخلص کنند، مجلس هم، با «صحیح است» همگانی خود، پیشنهاد ایشان را پذیرفت و سر غائله هم آمد.

با وجود خصوصیت‌های صد و چهل پنجاه ساله خانوادگی، با مستوفی الممالک برای اینکه دمکراتها آقا را از یخه خود پائین انداخته و او را، با همه آریستو کراسی که داشت، بخود منسوب می‌داشتند، من آنقدرها با ایشان رایگان نبوده‌ام، که هدف نطق این روز را از ایشان استفسار کنم، و تصور نمی‌کنم آن‌ها هم که با آقا خیلی رایگان بوده‌اند، بخود اجازه داده باشند، که این نطق عصبی این روز آقا را بخاطرش بیاورند.

آقا قبلا می‌دانسته است که مشیر الدوله کاندیدای ریاست وزراء است، و هیچکس ولو فرخی آنروز، و توده‌های امروز هم، معتقد نبوده، و نیستند که مشیر الدوله اهل آجیل دادن و آجیل گرفتن و بره‌کشی باشد. همچنین، نه در آنروز، و نه قبل و نه بعد کسی را نشنیده‌ام، که نسبت بمدرس، چنین دعوی را داشته باشد، که مثلا او را اهل آجیل و بره‌کشی بدانند آقا هم متین‌تر و باوقارتر از آن بود، که آن‌هائی را هم که اهل آجیل و بره‌کشی میدانست، بروی آن‌ها بیاورد. حتی، بقول مدرس «استعدادمنعش» بقدری کم بود، که بروی آنها که از مال شخصی و موروثی او، دارای آلف و الوف شده بودند، نیز چیزی نمی‌آورده پس چه شده، که در این مورد، حرف آجیل‌خوران و بره‌کشی را بمیان آورده است؟

تصور می‌رود، که در این یکی دو ماهه، مرده‌باد و زنده‌بادهائی که رجاله‌های حزبی، در صحن بهارستان و در محافل و مجالس می‌گفته‌اند، با آب و تاب‌هائی که رؤسا میتوانسته بآنها بدهند، باطلاع مستوفی الممالک رسیده، و آقا را خیلی عصبانی کرده بوده است. در صورتی که، ریشه تمام این هوجنجال‌ها، جز سلیمان میرزای طرفدار آقا کسی نبود، و در این روز هم، مدرس اگرچه خیلی در لفافه استعارات و کنایات مخصوص بخود، ولی در هر حال، کم بود «استعداد منع» را در ایشان، قدری زیادتر از اندازه، توضیح داده و در حقیقت حقیقتی را که همه بدان معتقد بودند، يك دو سه باری بخاطر ایشان آورده و «استعداد منع»

را در ایشان تحريك کرده، و آقا را بر آن داشته است که موقتا چیزی غیر از آنچه جبلی او بوده است، بشود و در حال عصبانی بدون این که هدف معینی را در نظر آورده باشد این جمله‌های زننده را بر زبان رانده است، و اگر هم هدفی در نزد خود داشته، همان نظامیان بوده‌اند، که آجیل خوران و بره‌کشی بآنها می‌چسبند. ای کاش این خداحافظی مستوفی الممالک، با مقام ریاست وزرای دوره آزادی باین جمله‌های عصبی دوراز نزاکت اتفاق نمی‌افتاد. من یقین دارم، که مرحوم مستوفی الممالک در هشت نه ساله زندگانی بعدش، هر وقت یاد گفته‌های آن روزش می‌افتاده، فکرش ناراحت میشده است، و بقول فرنگی مآب‌های خودمان، خود را خیلی خوب احساس نمی‌کرده است.

گناه تمام این قماش پیش آمدها، بگردن متولیان حزبی است که هر چیزی میشوند بدون وزن کردن، و بدون توجه بنایچ سوء آن در مزاج رئیس، از راه دولت‌خواهی برای او خبر می‌بیرند، و او را از راه مستقیم منحرف کرده، نمی‌گذارند بیچاره بجلت خود رفتار کند از بدو خلقت، تا امروز و تا روز قیامت، از رئیس يك خانه و يك ده گرفته تا رئیس يك کشور، همیشه و همگی گرفتار نتایج سوء این خبرکشوها و این دولتخواهیهای وارونه بوده، و هستند. و کمتر اتفاق افتاده است که رئیس آنقدر هوش و زیرکی داشته باشد که خود را از این «دوستی‌های خاله‌خرسه مصون نگاهداشته، و خویش را «گاو نه من شیر» نکند، حتی مرحوم پهلوی هم با همه هوش و ادراکش، از نتایج این قماش دولتخواهیها و خرما بنمک زنیها ایمن نبوده است. [۲]

### توضیحات و مأخذ:

- ۱- محمدقلی مجد « از قاجار به پهلوی » مترجمین رضا مرزانی - مصطفی امیری - ناشر: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی - ۱۳۸۹ - صص ۲۵۸ - ( ۲۵۵ )
- ۲- مستوفی، عبدالله. شرح زندگانی من. تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار. ج ۳. صص ۵۶۰ - ۵۳۵

### پی نوشت ها : محمدقلی مجد « از قاجار به پهلوی »

- ۱ - تلگرام کرنفلد ، شماره ۴۲ ، ۱۲۴۸ / ۰۰ ، ۸۹۱ ، مورخ ۹ اکتبر ۱۹۲۳
- ۲ - تلگرام کرنفلد، شماره ۲۸۰ ، ۱۲۵۲ / ۰۰ ، ۸۹۱ ، مورخ ۱۵ اکتبر ۱۹۲۳
- ۳ - تلگرام کرنفلد، شماره ۴۴ ، ۱۲۵۰ / ۰۰ ، ۸۹۱ ، مورخ ۲۲ اکتبر ۱۹۲۳
- ۴ - گزارش فصلی کرنفلد از اکتبر تا دسامبر ۱۹۲۳ ، ۱۲۶۰ / ۰۰ ، ۸۹۱ ، مورخ ۲۰ ژانویه ۱۹۲۴ ۵ - گزارش گوتلیب، ۳۰۱ / SO - ۶۳۶۳ ، ۸۹۱ ، مورخ ۲۱ اکتبر ۱۹۲۳
- ۶ - تلگرام کرنفلد، شماره ۴۵ ، ۱۲۱ / ۰۰۲ ، ۸۹۱ ، مورخ ۲۳ اکتبر ۱۹۲۳
- ۷ - گزارش گوتلیب ، ۳۰۲ / SO - ۶۳۶۳ ، ۸۹۱ ، مورخ ۲۳ اکتبر ۱۹۲۳
- ۸ - تلگرام کرنفلد، شماره ۴۷ ، ۱۲۳ / ۰۰۲ ، ۸۹۱ ، مورخ ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳
- ۹ - گزارش گوتلیب ، ۳۰۱ / SO - ۶۳۶۳ ، ۸۹۱ ، مورخ ۲۱ اکتبر ۱۹۲۳
- ۱۰ - گزارش کرنفلد شماره ۲۹۵ ، ۱۲۵۳ / ۰۰ ، ۸۹۱ ، مورخ ۳۱ اکتبر ۱۹۲۴
- ۱۱ - گزارش کرنفلد شماره ۱۲۶ ، ۲۹۴ / ۰۰ ، ۸۹۱ ، مورخ ۳۰ اکتبر ۱۹۲۴

## فصل دوم

### دکتر مصدق وزیر امور خارجه حکومت مشیرالدوله پیرنیا

دکتر باستانی پاریزی در «مقدمه و شرح احوال حسن پیرنیا- مشیرالدوله» کتاب ایران باستان - تألیف حسن پیرنیا چنین آورده است:

از روز تزلزل دولت مستوفی، بقول بهار، آراء مجلسیان بسوی مشیرالدوله متمایل بود و تقریباً سه هفته بود که اکثریت مجلس رأی تمایل خود را نسبت به این مرد دانشمند و پاکدامن به رئیس مجلس عرضه داشته بود، پس از کناره جوئی دولت و رفتن از مجلس، اقلیت هم با این تمایل همداستان گردید و در نتیجه روز ۲۸ شوال ۱۳۴۱ مطابق با ۲۴ خرداد (جوزای) ۱۳۰۲ فرمان زیر بنام مشیرالدوله از طرف شاه صادر و همان روز منتشر گردید:

«چون برای خدمت مهم ریاست وزرائی وجود شخص کافی لایقی لازم بود، لذا جناب اشرف مشیرالدوله را که کمال مرحمت و اعتماد بایشان داریم به ریاست وزراء منصوب و برقرار فرمودیم که با نهایت اطمینان به مراحم مخصوص شاهانه بانجام وظایف مشغول شوند. ۲۸ شهر شوال ۱۳۴۱»

شاه

دو روز بعد مشیرالدوله وزرای خود را بدین شرح معرفی کرد:

مشیرالدوله رئیس الوزرا و وزیر داخله  
سردار سپه و وزیر جنگ  
مصدق السلطنه وزیر خارجه  
ذکاءالملک فروغی وزیر مالیه  
حکیمالملک وزیر عدلیه  
حکیمالدوله وزیر علوم و اوقاف  
فهیمالدوله وزیر پست و تلگراف  
اعتلاء السلطنه کفیل وزارت داخله.  
وزیر فواید عامه را قرار شد بعداً معرفی کند.

مشیرالدوله محکم بکار چسبید و امیدواریهایی بود که انتخابات در دوره زمامداری مشارالیه به صحت جریان یابد، زیرا دل بستگی به احزاب خاص نداشت و مورد اعتماد همه احزاب و دسته ها بود، از طرف سیاست خارجی هم نگرانی زیادی دیده نمی شد.

مشیرالدوله برنامه کابینه خود را بر اصول موازنه و حفظ مناسبات حسنه با دول متحابه و بیطرفی و تسریع در کار انتخابات و نظارت بر اجرای قوانین، خاصه بودجه‌ها، تشریح کرد.

مجلس چهارم همان روزها پایان یافت و سلیمان میرزا نماینده مجلس در آخرین روز مجلس گفت:

بحمدالله دوره مجلس وقتی خاتمه می‌یابد که دولتی مثل دولت آقای مشیرالدوله که مورد اعتماد عموم و کلا و باتفاق به‌ایشان رأی اعتماد داده شده است در سر کار هستند و سابقه خدمات ایشان در ادوار مشروطیت قابل انکار و محتاج به‌ذکر نیست...

سپس مرحوم مدرس شرحی گفت و اظهار داشت: عقیده‌ام اینست که یکی از کارهای مهم این دوره سپردن زمام فترت است به آقای مشیرالدوله و جهت این سه نکته است، مکرر عرض کرده‌ام رجال مملکت ما هر کدام برای یک موقعی خوب هستند بعقیده من و تمام آقایان، رئیس‌الوزراء حالیه برای این موقعی بلانظیر است، سه مسأله بود: یکی بیطرفی مشارالیه در انتخابات، یکی بیطرفی در سیاست خارجه که در زمان فترت و غیبت مجلس فوق‌العاده اهمیت دارد، یکی تسریع در افتتاح دوره پنجم. و با این سه اصل است که به‌عقیده من و آقایان، سپردن زمان فترت به‌ایشان یکی از کارهای خوب بوده است.

درین جلسه مشیرالدوله حضور نداشت و فروغی از وکلا تشکر کرد. شاه از قدرت سردار سپه نگران است و در نهانی می‌کوشد خود را از چنگ او خلاص کند، توسل به مستوفی و مشیرالدوله برای ریاست وزراء به‌همین منظور بوده است اما صحبت حساب و قانون دانی و رعایت اصول در برابر زور و قدرت و ابراز وجود قلم و بنان و بیان در برابر سرنیزه و چکمه، معلوم است که بُرد با که خواهد بود!

در همه مراحل حساس تاریخی ثابت شده است که حساب و کتاب و در برابر زور و قدرت ناچار به عقب نشینی بوده اند و این ضرب‌المثل دهاتی که گوید «زور که آمد... حساب پاره می‌شود» درست درین بزنگاه‌های تاریخ صادق بوده است، شاه به فکر می‌افتد و لایحه را به آذربایجان بفرستد (۲۵ سرطان ۱۳۰۲) در انجا مرکز قدرتی علیه رضا خان ایجاد کند.

«ماه محرم رسیده است و در اداره قشونی روضه‌خوانی می‌کنند، شاه به‌ملاحظه سردار سپه به مجلس روضه‌خوانی نظامیان آمده است، سردار سپه هم با مشیرالدوله رئیس‌الوزراء اندکی دورتر نشسته است.

شاه به رئیس‌الوزراء گفته بود بی‌اطلاع سردار سپه، فرمان حکومت آذربایجان



ولیعهد را صادر کنند. فرمان صادر می‌شود و به صحه شاه می‌رسد و وزیر داخله به آذربایجان تلگراف می‌کند و ولیعهد آماده مسافرت می‌شود (قصدش این بوده در آنجا با رؤسای عشایر بند و بست تشکیل بدهد). شاه برای خداحافظی از ولیعهد از مجلس روضه خارج می‌شود، بدیهی است سردار سپه می‌داند شاه کجا می‌رود و برای چه می‌رود، اما هیچ به روی خود نمی‌آورد و خودداری می‌کند... در آن دم آخر که ولیعهد می‌خواهد روانه شود، هیأت دولت را تهدید کرده نارضایی خود را به مسافرت او، به شاه و به وزراء می‌رساند و کوشش بسیار شاه و ولیعهد و هیأت دولت در اجرای فرمان و فرستادن ولیعهد بکلی بی‌نتیجه مانده و ولیعهد با نهایت خفت نقل مکان کرده به‌خانه خود برمی‌گردد... شاه، بعد از این از سردار سپه گله می‌کند و می‌گوید شما ولیعهد را از رفتن به آذربایجان منع کردید، سردار سپه جواب می‌دهد اعلیحضرت هم در صدور فرمان حکومت آذربایجان ولیعهد با من مشورت نکردید و الا عرض می‌کردم صلاح نیست!» (حیات یحیی- جلد ۴ ص ۳۰۰)

با مقدماتی که مرد قوی ایران تهیه می‌دید و آرزوهایی که در سر می‌پروراند معلوم بود که کابینه قانونی و اصول‌پرست مشیرالدوله دوامی نخواهد کرد، برای این که آرزوهای بزرگ عملی شود این فرمانده هوشیار می‌دانست که باید تمام قوا را روی این موضوع تمرکز داد و حتماً تمام یا بیشتر نمایندگان دوره پنجم را از اشخاص صالح یعنی موافق و مطیع انتخاب نمود و این کار با بودن شخصی مثل مشیرالدوله در رأس دولت آسان نیست، پس باید مشیرالدوله را انداخت.

به قول خواجه نوری یک راه ساده وجود داشت و آن حیثیت دوستی و همان جنبت مکانی خود مشیرالدوله بود؛ چرا به همین راه وارد نشوند؟ برای کسی که تمام عمر جز احترام و مقام ارجمند در خود ندیده کافی است که کوچکترین اهانت یا فقط تهدید اهانتی او را از میدان بدر برد. سردار سپه همین کار را کرد و با یکی دو پیغام (که بعداً هم آنها را سوءتفاهم نام نهاد) مشیرالدوله را از میدان در برد و او را وادار به تقدیم استعفا نمود. یحیی دولت‌آبادی گزارش این روزها را چنین می‌نویسد:

«سردار سپه به سمت وزارت جنگ گاه‌گاه در هیأت وزراء حضور می‌یابد برای دادن دستورهایی به آنها، که مجبور هستند هر چه امر کند، اطاعت نمایند.

مشیرالدوله در طلیعه دستور ریاست خود حفظ قوانین جاری مملکت را، از روی اساس مشروطیت، اول وظیفه خود دانسته است در صورتی که برای او اختیاری نیست و هر ساعت در تهدید وزیر جنگ و فرمانده کل قوا است. روزی امیر اقتدار محمودخان انصاری، که گاه‌گاه به نیابت و نمایندگی از طرف وزیر جنگ در



هیأت وزرا حاضر می‌شود، به دستور وزیر جنگ با مشیرالدوله در هیأت خشونت می‌کند و به او می‌فهماند که باید کنارگیری نماید». (حیات یحیی، ج ۴، ۲۴۹) مشیرالدوله که عمری را به نیکنامی و عزت نفس و با حفظ پرستی‌گرانه گذرانده بود، مسلماً حاضر نبود خشونت‌های وزیر جنگ خود را تحمل کند، علاوه بر آن موقعیت را چنان می‌دید که کلیه اختیارات در دست وزیر جنگ است و هیچ نقطه اتکائی که بتوان قانون را با آن حفظ کرد وجود ندارد، حیثیت دوستی او و حفظ آبروی وزرایش بیش از هر چیز مورد علاقه‌اش بود. البته چنین شخصیتی وقتی که ببیند کار به جایی برسد که پاچه و ران حواله‌وزیری از وزرای کابینه داده شود، برای او بس ناگوار می‌آید.

او با کمال شهامت گفت که حاضر نیستم با وزیر او بدین نهج گفتگو شود و سپس از جلسه هیأت دولت خارج شد و تصمیم به استعفا گرفت.

کل پرید رجاله لحياته يا من پرید حياته لرجاله

در اینجا مورد دیگری نیز پیش آمد که مشیرالدوله آن را مستقیماً تهدیدی برای خود دید و آن توقیف قوام السلطنه بود. سردار سپه چوب را به بید زد که چنان بلرزد! بدین معنی که روز ۲۷ صفر ۱۳۴۲ (۶ میزان ۱۳۰۲) قوام السلطنه را توقیف کرد (به اتهام توطئه قتل سردار سپه). مخالفین سردار سپه مرعوب شده و کابینه مشیرالدوله مقاومت خود را در برابر تهدیدات وزیر جنگ از دست داد. سردار سپه پس از دستگیری قوام به وسیله یکی دوفراز امرای لشکر، رئیس الوزرا و برخی از وزرای دیگر را تهدید کرد که اگر استعفا ندهند چنین و چنان خواهم کرد، و بر اثر همین تهدیدات هم کابینه مشیرالدوله تصمیم به استعفا گرفته قبل از ظهر روز ۲۹ میزان ۱۳۰۲ خورشیدی برابر ۱۱ ربیع‌الاول ۱۳۴۲ قمری (۲۲ اکتبر ۱۹۲۹) در قصر صاحبقرانیه به حضور شاه رفته استعفانامه خود را تقدیم کرد.

گرفلک یک صبحدم با من گران باشد سرش

شام بیرون می‌روم چون آفتاب از کشورش

روز سه‌شنبه ۲۰ میزان ۱۳۰۲ از طرف سلطان احمدشاه به وسیله تلفن، مشیرالدوله به دربار صاحبقرانیه احضار شد، ولی مشیرالدوله در منزل رو نشان نداد؛ در جواب تلفن می‌گویند از منزل خارج شده است. مجدداً از دربار و هیأت وزرا استعلام می‌شود که آیا مشیرالدوله آمده است یا خیر؟ جواب داده می‌شود که به دربار هم نیامده است. شاه از این پیش‌آمد نگران شده یکی از نزدیکان و محارم خود را مأمور می‌کند که فوراً به شهر آمده مشیرالدوله را ملاقات کرده و او را هر طوری هست حاضر نماید که تا موقع افتتاح مجلس شورای ملی عهده‌دار

ریاست وزرا شده به کار ادامه دهد. ولی مشیرالدوله زیربار نرفت. (تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، ص ۲۸۸)

سایر رئیس‌الوزرای سابق هم که طرف اعتماد شاه بودند قبول نمی‌نمایند. و مثل اینکه همه یک زبان می‌گفتند که «رنگ و بوی آن به تک و پوپیش بنیرزد و گفتگوی آن بجستجوی آن کرای نکند»

قوام السلطنه نیز بعد از جریان اتهام ناچار شد باموافقت سردار سپه به اروپا برود و درین وقت بود

که احمدشاه به‌قول افضل‌الدین کرمانی چون دید که «میدان عمل از مبارزان کفایت خالی است و صدر وزارت از مبرزان سیادت عاطل»، ناچار به ریاست وزرایی سردار سپه تن داد.

بدین طریق به قول مرحوم هدایت: «سردار سپه که طبعاً صاحب عزم و رأی قوی بود، عذر مشیرالدوله را خواسته خود کابینه تشکیل داد...» و به روایت مرحوم بهار:

«مشیرالدوله پیرنیا را از پشت میز ریاست وزرا عذر خواستند و خود زمام امور را به‌دست گرفتند.» این وقایع در ۶ آبان ۱۳۰۲ (ربیع‌الاول ۱۳۴۲) یعنی قریب چهار ماه بعد از زمامداری مشیرالدوله بود، و این آخرین زمامداری اوست.» (۱)

◀ دکتر مصدق در زمان مشیرالدوله پیرنیا تصدی وزارت امور خارجه را بعهدہ داشت، در باره آن زمان در خاطراتش اینگونه شرح می‌کند: اولین روز ورودم به وزرات خارجه میرزامحمد قلی خان منتخب الملک رئیس اداره انگلیس نامه ای بمن ارائه نمود که «سرپرسی لورن» وزیر مختار انگلیس به مستوفی الممالک نخست وزیر نوشته و موضوعش این بود که جزایر «ابو موسی» و «شیخ شعیب» واقع در خلیج فارس متعلق به ایران نیست و نظامیان برخلاف حق در آنها دخالت می‌کنند. رئیس الوزراء هم به خط خود در حاشیه نامه نوشته بود ضبط شود و منتخب الملک از من سؤال نمود به این نامه باید جوابی داده شود یا آن را بلاجواب گذاریم.

گفتم قبل از ملاحظه پرونده نمی‌توانم در این باب نظری اظهار کنم و بعد که پرونده را دیدم و معلوم شد جزائر مزبور ملک غیر قابل تردید ایران است موضوع را در هیئت وزیران مطرح کردم که در صورت جلسات نوشته شد. سپس به نامه وزیر مختار جواب دادم و چند بار هم با او مذاکرات شفاهی نمودم. (مصدق در زیر صفحه توضیح داده است: در همان جلسه اول با سرپرسی لورن وارد مذاکره شدم. از این که منتخب الملک از ضبط نامه جلوگیری کرده و موضوع را

مطرح کرده بود، عصبانی بود و برای او یک خطّ و نشانی هم کشید. ( ۲ )  
 مصدّق در زندان این موضوع برای جلیل بزرگمهر اینگونه شرح می دهد : " وقتی وزیر خارجه بودم، روزی سرپرسی لرن وزیرمختار انگلیس مرا به شمیران دعوت کرد. آنجا دخلکی بود مثل صندوق. گفت: « آقای مصدّق السلطنه توی این صندوق اسناد پولهایی قریب به دو میلیون لیره دارم که به مأمورین ایران داده ایم، یکروز اینجا تشریف بیاورید و ببینید این اسناد چیست. ملاحظه کنید، بلکه تکلیفش را معین کنید.»

آقا اینها پولهایی بود که برای پلیس جنوب خرج کرده بودند و برای خودشان بود. برای ما که نبود. به اشخاص داده بودند.

گفتم: من وزیر خارجه هستم. شما می خواهید من بیایم اینجا، این کاغذها را جلومن بریزید و بعد صورت جلسه کنید و بنویسید، وزیر خارجه هم آمد دید! شما برای پیشرفت کار خودتان اگر خرجهایی کرده اید، به ما چه مربوط است؟

فورا" گفت: آقای مصدّق السلطنه صحیح است، صحیح است. خیر، خیر... این سرپرسی لورن وزیر مختار، مردی مبادی آداب بود وقتی عروسی کرد در بغداد، برای من کارت دعوت فرستاد. وزیر خارجه که بودم یک بار سخت با او دعوایم شد:

به جزیره شیخ شعیب و ابوموسی در خلیج فارس می خواستیم قوای انتظامی بفرستیم. انگلیس ها مخالفت می کردند. می گفتند این دو جزیره جزو شیخ نشین شارجه هست، که جزو شیخ نشین بکنند. شیخ نشین شارجه را هم که مال خودشان کرده اند تا یکسره دو جزیره را ببرند. چند ماه بعد، مکاتباتی ردّ و بدل شد، یک روز رو به رو شدیم گفت « چرا اینقدر مکاتبه می کنید؟ می دانید با کی طرف هستید؟ » گفتم شما با من چه می توانید بکنید؟ هیچ کاری نمی توانید بکنید. فقط کاری که می توانید بکنید این است که مرا بکشید. همین! ( ۳ )

### واقعه بحرین

واقعه بحرین در زمان حکومت مستوفی الممالک اتفاق افتاد و حسین مگی می نویسد : روز بیست و سوم رمضان ۱۳۴۱ ( برابر با ۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۲ خورشیدی)، تقریباً در ساعت ۹ صبح هنگام خرید و فروش یک قاب ساعت بغلی بین یک نفر ایرانی با یک نفر عرب نجدی و هابی نزاعی رخ داد و منتهی به زد و خورد می شود. ایرانیان به گمان آنکه قضیه ختم شده غفلت می کنند ، ولی اعراب نجدی به شرارت ذاتی یا به اشاره اجانب [ تحریک انگلیس ها ]، مسلح شده غفلتاً بر ایرانیان حمله می کنند. ایرانیان چون اسلحه نداشتند فقط با چوب به

دفاع می پردازند. یک ساعت ونیم جنگ طول می کشد و عده ای از ایرانیان در حدود سه نفر مقتول و ۳۷ نفر مجروح و ۵ نفر مفقود شده اند و از اعراب کسی تلف نشده مگر یک نفر که آنها بواسطه تیر خود آنها هلاک گردیده است. پس از یک ساعت ونیم جنگ، ایرانیان ناچار می شوند به خانه های خود رفته پناهنده و منزوی گردند. حکومت محلی هم قادر به جلوگیری نمی شود و قریب ۲۵ روز تمام ایرانیان دکاکین و حجرات خود را بسته در خانه نشسته و دچار تهدید و خطر بودند. تا اینکه مجدداً اعراب و هابی به [ ایرانیان ] شیعه حمله برده ۸ نفر مرد و ۲ زن کشته و دو نفر [ زخمی ] می شوند. روز جمعه ۲۶ رمضان یک کشتی انگلیسی وارد و روز ۲۷ رمضان نیز کشتی دیگری که حامل بالیوز بوشهر بود وارد بحرین می شود و چهل نفر سرباز هندی با دوعراده توپ پیاده کردند. صبح ۲۸ رمضان ایرانیان عرضحال خود را به قونسولخانه فرستاده هشت نفر از جانب خود بوکالت انتخاب می نمایند که در محکمه رفته دفاع نمایند. دولت ایران اطلاع می دهند که اگر دولت علاج فوری ننماید برای تمام ایرانیان خطر حتمی بوده و بقیه هم مجبور به هجرت از بحرین خواهند گردید. (۴)

در هنگامی که دکتر مصدق مسئولیت وزارت امور خارجه در حکومت را بعهده می گیرد: «سرپرسی لورن» سفیر بریتانیا در ایران در سال ۱۳۰۲ تلاش کرد تا دکتر محمد مصدق (وزیر امور خارجه وقت) را متقاعد کند که دولت ایران از ادعای خود بر بحرین دست بردارد، که مصدق اظهار داشت: با توجه به احساسات ملی موجود در باب این بخش باستانی از قلمرو ایران (جزایر بحرین که همیشه جزء استان فارس، شیعه مذهب و ایرانی الاصل بوده است) هیچ دولت ایرانی نمی تواند، بدون یک دلیل مشخص دست از ادعای حاکمیت بر بحرین شسته و یا در مورد آن کوتاه بیاید. (۵)

از دیگر موضوعاتی که دکتر مصدق در زمان تصدی وزارت امور خارجه با آن برخورد کرده است در خاطراتش اینگونه اشاره می کند: موضوع دیگر که پیش آمد این بود «روتشتن» وزیر مختار دولت اتحاد جماهیر شوروی که با من سابقه داشت رفته بود شخصی بنام «شومیاتسکی» بجای او آمده بود و می خواست با من برای اینکه در تبریز نسبت به اجرای کاپیتولاسیون مخالفت کرده بودم تفریغ حساب کند که بر حسب اتفاق مستمسکی هم بدست آورده و این بود که عده ای از علماء با قانون مجازات عرفی که دولت وثوق تصویب کرده و به موقع اجراء گذارده بود مخالفت کردند و آن را از کار انداختند.

وزیر مختار ضمن یک نامه از من سؤال نمود شما که می خواهید ما از رژیم

کاپیتولاسیون استفاده نکنیم بفرمائید اتباع مادر ایران طبق چه قانون باید مجازات شوند؟ که این حرف جواب نداشت. چنانچه قونسول شوروی هم در تبریز این سؤال را کرده چون قانون مجازات عرفی را دولت تصویب کرده بود و قدرتی قانونی نداشت ما را برای جواب دچار اشکال می نمود. نامه را طبق اصول بوزارت دادگستری فرستادم که چون نتوانستند جوابی بدهند به نامه سفارت شوروی جوابی داده نشد.

نظریه اینکه دولت مشیرالدوله برای این تشکیل شده بود که بقیه انتخابات دوره پنجم تقنینیه را تمام کند و تا افتتاح مجلس پنجم در سرکار بماند بارئیس دولت مذاکره کردم که مجلس دولت را مأمور کند در ایام فترت لایحه قانون مجازات عمومی را تنظیم نماید که با آن موافقت نمود و مجلس این مأموریت را بدولت داد.

راجع به تدوین لایحه قرار شد من با بعضی از علماء صحبت کنم تا مغرضین نتوانند آنها را برضد دولت تحریک کنند و چنین رسید اول با حاجی آقا جمال که با من بیش از دیگران ارتباط داشت شورکنم و چنانچه نتیجه داد با دیگران وارد مذاکره شوم که در ضمن صحبت به او گفتم از تنظیم این لایحه مقصود این نیست که مسلمین مشمول چنین قانونی بشوند بلکه منظور این است که فقدان قانون سبب نشود جرائم اتباع بیگانه در ایران بلاعقاب بماند که در جواب با همان لهجه اصفهانی مخصوص بخود گفت «سرایت می کن که» و از این جمله کوتاه نظر آیت الله این بود اگر قانونی از تصویب مجلس گذشت و نسبت به اتباع بیگانه اجرا شد به اتباع ایران سرایت خواهد نمود.

سپس گفتم اگر این قانون تصویب نشود ما نخواهیم توانست اتباع شوروی را برای جرائمی که در ایران مرتکب می شوند تعقیب کنیم و تحت محاکمه درآوریم و فقدان قانون سبب خواهد شد که باز از رژیم کاپیتولاسیون استفاده نمایند که این مرتبه گفت «بجهنم» و آنوقت فهمیدم که مذاکراتم با دیگران به هیچ نتیجه نخواهد رسید.

موضوع دیگری که باز در آن دولت مطرح شد مربوط به امتیاز کشتی رانی دریای ارومیه بود که دست «استیونس» تبعه انگلیس و «بوداگیانس» بود و دولت صمصام السلطنه آن را مثل امتیاز شیلات بحر خزر القا کرده و بعد یکی از وزرای خارجه بوسیله یک نامه در جواب سفارت انگلیس آن را احیاء نموده بود که باستناد همان نامه سفارت انگلیس بعنوان حمایت از تبعه خود با دولت ها مکاتبه می نمود.

سرپرسی لورن نامه ای به رئیس دولت نوشت که آن را در هیئت وزیران مطرح نمود و نتیجه این شد ادامه این امتیاز در دست تبعه انگلیس دور از مصلحت

و ممکن است به تشکیل یک دولت کُرد در آن حدود کمک بکند. بنابراین خوب است بعنوان غرامت وجهی داده شود که دعوا خاتمه یابد و بحدّ اکثر ۳۵۰ هزار تومان تعیین گردید و چنین قرار شد که من با وزیر مختار انگلیس مذاکره کنم و هر قدر ممکن باشد از آن بکاهم. این کار شد و او هم با استیونس مذاکره نمود و آن را به ۳۲۰ هزار تومان قطع کرد که بعد دولت از کار کناره نمود و دولت سردار سپه لایحه آن را تنظیم و به مجلس پیشنهاد کرد.

موضوع دیگری هم که در زمان تصدّی من روی داد این بود که روزی وزیر مختار مرا در قلعهک بناهار دعوت نمود و پس از صرف ناهار گفت برای مطالباتی که از دولت داریم می خواهم از شما و فروغی وزیر مالیه دعوت کنم که اسناد ما را ( اشاره به جعبه ای که روی میز بود) بخوانید و عقیده خود را اظهار نمایند. گفتم مرا چه عنوان می خواهید دعوت کنید. اگر برای این است که متصدّی وزارت خارجه هستم چنین مأموریتی از دولت ندارم چنانچه بعنوان یک فرد عادی است تأمل کنید هر وقت از کار بیکار شدم دعوتم نمایند آنوقت هم یقین است که با من کاری ندارید که چون مرد بسیار فهمیده ای بود خندید و گفت صحیح است که دیگر با من هیچ مذاکره نکرد و اکنون لازم است که شمه ای راجع به این مطالبات بیان نمایم.

در جریان جنگ اول جهانی که بعضی از دول از نظر تبلیغات و مصالح خودشان وجوهی در ایران به مصرف رسانیدند، دولت انگلیس هم برای حفظ منافع خود پولهای خرج نمود و یک عده نفع پرست دور مأمورین و مبلغین آنها را گرفتند و سوء استفاده نمودند. فرمانفرما و قوام الملک هم در شیراز از قونسول انگلیس برای مخارجی که قلمداد می نمودند یک صدک روپیه که آنوقت با سه میلیون تومان برابر بود دریافت نمودند و یک ورق سفید هم به قونسولگری ندادند و یکی از اقلام این مخارج را هم که "ماژر مید" قونسول انگلیس بمن گفت وجهی معادل شش هزار تومان بود که برای تعزیه داری حضرت سید الشهداء گرفته و تا دینار آخر آن را خرج کرده بودند.

دولت انگلیس تمام پولهای را که در آن جنگ برای پیشرفت سیاست خود در ایران خرج کرده بود از دولت مطالبه می نمود و دولت انکار می کرد تا اینکه موضوع تغییر سلطنت پیش آمد. محمد علی فروغی نخست وزیر شد و ضمن نامه ای به سفارت انگلیس مطالبات آن دولت را تصدیق کرد.

در مجلس ششم که مستوفی الممالک نخست وزیر، وثوق الدوله را بوزارت مالیه و فروغی را بوزارت جنگ معرّفی نمود. نسبت وثوق الدوله برای تصویب قرار داد ۹ اوت ۱۹۱۹ قرارداد تحت الحمایگی ایران و نسبت به فروغی برای

تصدیق دعاوی دولت انگلیس من اعتراض کردم که وثوق از خود دفاع نمود و اکنون کار ندارم به اینکه دفاعش موجه بود یا نبود. باید اعتراضات من و مدافعان او را بخوانند و حق را از باطل تشخیص دهند. ولی فروغی که برای انجام مأموریتی به اروپا رفته بود و بعداً مدبجای ردّ اتهام و جوابگوئی، وسایلی برانگیخت که من دیگر مطلب را دنبال نکنم، یعنی حسین علاء را فرستاد و گفت با عوالمی که داشتیم شایسته نبود در مجلس این مذاکرات بشود و نتیجه این شد که چون فروغی از سفر آمده من دیدنی از او بکنم و او هم آنچه در برائت خود می دانست اظهار کند که روزی به اتفاق برای ملاقات او رفتیم و گفت شما اعتراض دیگری هم در مجلس بمن کردید که چون حق با شما بود سکوت کردم و از شما گله ننمودم. موضوع آن اعتراض هم این بود که در جریان جنگ اول جهانی که دولت مصمصام امتیازات اتباع بیگانه را در ایران لغو نمود یکی از آن امتیازات حقّ انحصار «لیانازوف» راجع به شیلات بحر خزر بود که هشت سال بعد مدّت آن خاتمه می یافت.

نظر به اینکه در عهد نامه ۱۹۲۱ راجع به بهره داری از شیلات مطالبی درج شده بود که دولت اتحاد جماهیر شوروی به استناد آن می خواست با دولت ایران قرار دادی منعقد کند که قبل از هر اقدام صاحبان امتیاز شکایت کردند و دولت قوام موضع را به حکمت ارجاع نمود.

از طرف وراثت لیانازوف دکتر ولی الله خان نصر و از طرف دولت ایران حاج سید نصر الله اخوی و از طرفین محمدعلی فروغی به حکمیت انتخاب شدند و رأی دادند که صاحبان امتیاز از هشت سال بقیّه مدّت امتیاز استفاده کنند. اکنون کار نداریم به اینکه این رأی صحیح بود یا نبود، می خواهم این را عرض کنم بعد از تغییر سلطنت که دولت اتحاد جماهیر شوروی سلسله جدید را شناخت فروغی نخست وزیر لایحه امتیاز بهره برداری از شیلات را برای مدّت ۲۵ سال به نفع آن دولت به مجلس پیشنهاد نمود که من در همان جلسه مخالفت کردم و به او گفتم هنوز مرگب امضای شما در رأی که داده اید خشک نشده معلوم نیست چه پیش آمده که از رأی سابق عدول کرده اید و چون یک فردخواه رئیس دولت باشد خواه شخص عادی نمی بایست در یک موضوع دو عقیده متضاد اظهار کند بر فرض اینکه چنین کاری هم می بایست بشود شایسته یک مرد صاحب ایمان نبود. شما می بایست از کار کنار بروید و شخص دیگری آن را پیشنهاد نماید.

این بود اعتراض من در آن جلسه و اشاره فروغی در مذاکرات آن روز مربوط بسکوتی بود که در مجلس پنجم به این اعتراض کرده بود. من هم برای اینکه او را به دفاع از خود وادار کنم، گفتم به اعتراض اخیر هم اگر شما سکوت کنید

معلوم خواهد شد که حق با من است که دیگر هیچ نگفت و انتظار داشتم که در مجلس به اعتراضات من جواب دهد ولی بعد به مجلس آمد و با اینکه مرا در جلسه دید خود را به این موضوع آشنا ننمود و من هم بیش از آنچه گفته بودم چیزی نداشتم اظهار کنم.

از شیراز که به طهران آمدم روزی با فرمانفرما صحبت از مذاکرات قونسول انگلیس به میان آمد که بمن گفته بود فرمانفرما در زمان ایالت خود یکصد لک روپیه از ما پول گرفت، ولی فرمانفرما گفت قوام الملک هم با من شریک بود. سپس از من سؤال نمود که قونسول به شما نگفت حتی یک ورق پاره هم که مدرک بشود به او ندادیم.

اکنون بسته به این است جامعه قضاوت کند و تشخیص بدهد کدام یک از این دو کار برای مملکت بیشتر مُضَرِبُود. کار فرمانفرما و قوام الملک که وجهی گرفتند سندی ندادند کار فروغی که نفعی جز ادامه کار نداشت و هر چه گفتند به آن عمل نمود و سابقه ای هم گذاشت که هر وقت بیگانگان کاری در نفع خود انجام دهند آن رابه حساب دولت بگذارند و از طریق اعمال نفوذ خارجی که برای مملکت مفید نیست و مربوط بامور سوق الجیشی است تحمیل ملت نمایند.

در این دولت کماکان سردار سپه وزیر جنگ بود و در جلسات وزیران مرتباً شرکت می نمود و با من تماس می گرفت و میانه سرد ما پس از مراجعت از تبریز به گرمی مبدل شده بود و هر وقت که زودتر می آمد در گوشه اطاق با من صحبت می کرد و روزی هم که از درشکه افتادم و دستم شکست، اوّل کسی بود که از من عیادت نمود. با اینحال از عمر دولت چیزی نمی گذشت که شهرت پیدا کرد وزیر جنگ می خواهد دولت تشکیل دهد و یکی از وعظ هم در یکی از مجالس روضه گفته بود کشوری که مشیرالدوله رئیس دولت آن و مصدق السلطنه وزیر امور خارجه باشد چطور می توانند در مقابل کفار از ما دفاع کنند و این نحو کلام هر جا که عده ای جمع می شدند گفته می شد.

نظر به اینکه شینده بودم بین مشیرالدوله و سردار سپه در دولت اسبق کار پکدورت کشید و دولت از کار افتاد و آنوقت من در تبریز بودم و از کنه قضایا مطلع نبودم برای اینکه در این دولت هم کار بدلتنگی و کدورت نکشد با توافق نخست وزیر قرار شد هر طور می توانم از وزیر جنگ استمراج کنم تا چنانچه صاحب چنین نظری است قبل از وقوع هر واقعه ما کنار برویم. ولی نمی دانستم چطور ممکن است آن را عملی نمود. چونکه وزیر جنگ بمن نمی گفت داوطلب تشکیل دولت و من تا از نظر او مطلع نمی شدم نمی بایست خود را مسئول استعفای دولت قرار بدهم که بر حسب اتفاق سر لشکر خدایار خان برای کاری نزد من آمد و دیدم



که مناسب تر از هر کسی اوست مرجع سؤال من واقع شود که چون در جواب گفت نمی دانم، خندیدیم و گفتم شمارا توقیف می کنم تا جواب مرا بدهید. گفت خواهش می کنم توقیف نکنید تا رفته تحقیقات کنم و جوابی که صحیح باشد برای شما بیارم. فردای آن روز که جلسه وزیران در کاخ صاحبقرانیه تشکیل شد وزیر جنگ آمد و با من شروع به صحبت نمود و ضمن مذاکرات گفت خدایار را توقیف کرده بودید؟ گفتم بلی. سپس قدری خندید و به این طریق فهمانید که شایعات راجع به زمامداری او مقرون به صحت است که بعد از خاتمه جلسه بر رئیس دولت گفتم و از حقایق او رامستحضر نمودم که تصمیم به استعفا گرفت و دولت از کارکنار رفت. هنوز دولت تشکیل نشده بود که سردار سپه مرا خواست و گفت شما هم در این دولت باید شرکت کنید که من به سکوت گذرانیدم و بعد شخصی که با سفارت انگلیس ارتباط داشت نزد من آمد و راجع به شرکت در آن دولت مذاکره نمود، گفتم نظربه اینکه این دولت مدتی دوام خواهد کرد و من باید در مجلس انجام وظیفه کنم زینده نیست برای مدت کوتاهی وارد شوم و بعد از دولت خارج گردم و عضویت در آن دولت آنقدر شایع شده بود که یکی از همکاران موعوم در دولت مشیرالدوله نزد من آمد و گفت کاری بکنید که من هم در این دولت وارد شوم. گفتم معذورم چونکه خودم در این دولت شرکت نخواهم کرد.» (۶)

◀ **سیف پورفاطمی حکومت چهار ماهه مشیرالدوله را اینگونه شرح می دهد:**  
 معرفی کابینه مشیرالدوله در آخرین روزهای مجلس چهارم صورت گرفت. مشیرالدوله در نطق خود اظهار داشت که برنامه جدید برای دولت تهیه نکرده است. در سیاست خارجی حفظ منافع ایران بر همه چیز تقدم دارد. در امور داخلی تسریع در کار انتخابات و گشایش مجلس پنجم سرلوحه برنامه دولت او است. تهیه بودجه کشور و احداث خط آهن سرتاسری و توسعه اقتصاد که در دولت های گذشته آغاز شده ادامه خواهد یافت و امید است که افتخار اتمام کار دولت های گذشته نصیب دولت او بشود.  
 پس از نطق نخست وزیر، مدرس و سلیمان میرزا برای اولین دفعه روی برنامه و شخصیت رئیس دولت اظهار موافقت کرده و اعتماد و اطمینان خود را به شخص نخست وزیر ابراز داشتند.

مدرس خدمات مجلس چهارم راستنود و اقدامات مهم آن شامل استخدام مستشاران آمریکائی، تهیه بودجه، توسعه قشون، قرارداد با شوروی و انتظام مالی کشور و لایح نفت را از کارهای برجسته مجلس شمرد و از دولت خواست که در دوره فترت آزادی انتخابات را تأمین کند.

قضاوت در اطراف کارهای مجلس چهارم زیاد شده ولی متأسفانه موافقین و مخالفین هر دو راه اغراق و افراط را پیموده اند. آنچه محقق است مجلس چهارم بعد از کودتا با کار تخلیه ایران از قشون خارجی، تأسیس مؤسسه پاستور، کمک بدولت برای حلّ قضایای گیلان و حوادث آذربایجان و ایجاد قشون متحد الشكل و تهیه بودجه منظم برای کشور و الغای امتیازات خوشناریا خدمات بزرگی بکشور کرد.

قضاوت مخیر السلطنه راجع بکابینه مشیرالدوله و مجلس چهارم بشرح زیر است: "امردولت دلو حاجی آقاسی است. مگر اینکه از آن دلو آب در مملکت می افزود. این دلوروز بروزاز آبرومی کاهد. ریاست بین دوسه نفر دور میزند تغییر مستمر فقط نتیجه ای که میدهد این است که فرصت تعقیب نقشه که فرصت تعقیب نقشه بدست نمی آید. تا گفتند "بسم الله" می گویند "الحمد لله" و منع سردار سپه از رسیدن به آرزوبه تحریکات اومی افزاید. وزراء در جرگه محدودبه اسمی مختلف انتخاب شدند. کابینه صورتی است محلل."

سردار سپه دوروز تمارض کرد. ظاهر به نصیحت دوستان ۲۸ جوزا سرکار آمد شاه جنس مقطوع را می خواهد، کابینه در روزهای اول در مجلس طرف ملاحظه است. به پیشنهاد مشیرالدوله برقرار شد. تقاضای وزارت جنگ راجع بمداخله در امنیه و نظمیہ مستمر است و تنها وزارت جنگ مستقر."

نقص بزرگ مجلس چهارم این بود که نتوانست تجانس فکری و همکاری بین زعمای قوم بوجود بیاورد. رجال کارآموده و با تجربه در عوض آنکه خطر دیکتاتوری سردار سپه را در نظر داشته باشند بجان همدیگر افتاده و یکدیگر را لگد مال کردند و سردار سپه هم در کناری ایستاده و نقشه خود را دنبال کرده و با خود می گفت "ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است".

متأسفانه سوسیالیستها و طرفداران سردار سپه پیشنهاد دکتر مصدق را اصلاح انتخابات رد کردند و اگر آن را قبول کرده بودند شاید سرنوشت بهتری در انتظار کشور بود.

در همین موقع روسها، روتشتین وزیر مختار و خود را که با دربار سرورداشت! احضار، بجای او "شامیاتسگی" که گویا در مسافرتها رشت با میرزا کریم خان رشتی آشنائی پیدا کرده بود، مأمور ایران کردند. بگفته میرزا کریم خان رشتی در ابتدا "شامیاتسگی" معتقد بود که سردار سپه ساخته و پرداخته لندن است و نباید به او فرصت داد که دیکتاتور ایران بشود. ولی متأسفانه در ملاقاتهایی با شاه به این نتیجه رسید که او بسلطنت و حکومت ایران دل بستگی ندارد و حتی شدیداً با مسافرت او بخارج مخالفت کرده و پیشنهاد می کند که جای شاه در تهران در کنار مردم

کشور است. ولی احمد شاه به اندرز دوست و دشمن توجّهی نکرده و تمام فکرش متوجّه سفر اروپا بود.

در کابینه اول مشیرالدوله امریکائی ها اظهار علاقه به سرمایه گذاری در ایران کرده و علاء به مشیرالدوله خبر داد کمک میلیون دلار وام درخواستی برای انتقال به تهران حاضر است اما بانکها شرکت کمپانی نفت را در امر امتیاز شمال لازم می دانند. مشیرالدوله فوراً وام را رد کرد. علاء برای بار دیگر اطلاع داد که امریکائی ها از دخالت انگلیسیها صرف نظر کرده اند. بنابراین یک میلیون دلار بوسیله بانک شاهی به تهران رسید. سفارت انگلیس یادداشت تندی به ایران داده که قبول وجه مستلزم قبول شرکت نفت در امر استخراج نفت شمال است. مشیرالدوله از قبول وام خودداری کرده تا آنکه امریکائیها شرکت انگلیسیها را تکذیب کردند.

### توقیف و تبعید قوام السلطنه

پس از آن که سردار سپه از رسیدن به نخست وزیری مأیوس شد، بفرافتاد با تهدید و ارباب شاه و اطرافیان کار را یکسره بکند. این بود که شروع بدوسیه سازی علیه دشمن قوی خود قوام السلطنه کرد بوسیله محمدخان درگاهی رئیس نظمیة مرکز و رئیس نظمیة قزوین پرونده ای برای قوام درست کرد و او را متهم کردند که در ضمن استنطاق چند نفر تروریست توطئه تروری به قصد قتل سردار سپه کشف شده و در این امر سردار انتصار (که بعدها والی و وزیر خارجه و سفیر رژیم سردار سپه شد) منتخب السلطان و مکرّم السلطان مداخله داشتند. هر سه جلب و توقیف می شوند. در استنطاق، نظمیة قزوین اسم قوام السلطنه را پیش می کشد، وزیر جنگ بدون اجازه شاه با نخست وزیر، قوام را به وزارت جنگ احضار و او را توقیف می کند. در ضمن سردار سپه بوسیله کریم خان رشتی به شامیاتسکی وزیر مختار روس پیغام می دهد که قوام مهمترین عامل انگلیس در ایران است. توقیف او قطع ریشه نفوذ انگلیس در کشور خواهد بود.

بگفته هژیر مترجم شامیاتسکی، سردار سپه قبل از توقیف قوام السلطنه با وزیر مختار روس ملاقات کرده و او را کاملاً از جریان آگاه می سازد.

بگفته مرحوم سید محمد صادق طباطبائی رئیس مجلس دوره چهاردهم " شب قبل از دستگیری قوام السلطنه، شامیاتسکی وزیر مختار شوروی به اتفاق هژیر مترجم سفارت به منزل طباطبائی رفته و به اومی گوید آمده ام به شما تبری توقیف و فوراً به اتفاق شامیاتسکی و هژیر به منزل سلیمان میرزا می روند و در آنجا هم شامیاتسکی راجع به از میان بردن قوام السلطنه و نخست وزیری



میرزا احمد قوام السلطنه

سردار سپه که از میان توده های مردم برخاسته است و بدست او شالوده ایران سوسیالیست ریخته خواهد شد، صحبت می کند.

طباطبائی می گفت: « پس از آنکه وزیرمختار شوروی خبر توقیف قوام السلطنه را دادبا آنکه با او مبارزه سیاسی داشتم قلباً متأثر شدم که چرا وزیرمختار شوروی باید او را از توقیف نخست وزیر سابق ایران آگاه بکند و بچه مناسبت بیگانگان و سائل گرفتاری او را اسباب خوشنودی ما دانسته وبما تبریک بگویند.»

سردار سپه باتوقیف قوام السلطنه چند قدمی بروسها نزدیک شد و این طور وانمود می کندکه اودشمن اشراف ودوست انگلیسها در ایران است وروسها هم که در سیاست ایران همیشه ناآگاه واحمقانه قدم برمیدارند در این جا هم گول حرفهای کریمخان رشتی وقائم مقام را خورده و بتدریج ازحمایت شاه کاسته و به سردار سپه نزدیک می شوند.

میرزاده عشقی درباب نزدیکی سردار سپه بروسها وحمایت انگلیسها چنین می گوید:

موافق گشت لندن این سخن را

که فوری خواست سرپرسی لرن را

بردگر شامیاتسکی سوءظن را

فرستم پیششان استاد فن را

همان مهتر نسیم رند عیار

کریم رشتی آن شیاد طرار

در این جا سؤال پیش می آید که چرا قرعه بنام قوام السلطنه زده شد؟ جواب آن امروز تا اندازه ای روشن است: در مجلس چهارم قوی ترین مخالف سردار سپه، مدرّس وقوام السلطنه بودند واین دو نفر با جدّیت سدّی درمقابل قدرت رضاخان ایجاد کرده و تا جائیکه زورشان می رسید چوب لای چرخ کارهای اومی گذاردند. قوام ومدرّس با هم برای سردار سپه خطر داشتند. ولی اگر قوام را با پرونده سازی و قلدری ازمیدان بیرون می کردند مدرّس رامی شد با تملق و چاپلوسی واطاعت رام کرد و بعد از میان برد.

اتفاقاً در اینموقع رعب و بی اعتنائی شاه وحمایت روسها بنفع رضا خان بود و بقول قائم مقام روسها فکرمی کردند رضاخان "لنین ایران" است" و بدست اودست انگلیسها راکوتاه کرده و یک رژیم سوسیالیستی در ایران بوجود خواهند آورد.

خبر توقیف قوام السلطنه را روزنامه های طرفدار سردار سپه و سفارت روس با آب وتاب تمام منتشر کرده و در ضمن تلویحاً پای شاه را هم به میان کشیدند و خواستند به مردم بگویند قوام به امر شاه بفکر ترور سردار سپه افتاده است.

پس از شهریور پرونده برملا شد و معلوم گردید که پرونده را بدستور شهربانی تهران درست کرده و بدون هیچگونه دلیل و مدرکی پای قوام و شاه را به میان کشیده اند. بقول روزنامه باختر نگاهی به پرونده نشان می داد:

" تا بداند مسلم و گبر و یهود  
کاندر آن پرونده جز لعنت نبود"

مشیرالدوله به سردار سپه فشار آورد که با مدارک پرونده را تسلیم وزارت عدلیه کرده یا آنکه قوام را آزاد کند. رضاخان با آزادی موافقت کرد بشرط آنکه از کشور خارج بشود. بالاخره تصویب نامه زیر از طرف هیئت دولت در روزنامه ها انتشار یافت:

"متعلقه آقای قوام السلطنه عریضه ای به خاکپای مبارک اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه عرض و استدعا کرده بودند بعلت کسالت مزاج آقای قوام السلطنه امر فرمایند ایشان را به فرنگستان روانه نمایند. اعلیحضرت همایونی به آقای وزیر جنگ امر فرمودند این استدعای متعلقه ایشان را بموقع اجرا بگذارند. در هیئت وزراء نیز در جلسه ۲۵ میزان همین مطلب را از آقای وزیر جنگ از حق خودشان که تعقیب باشد صرف نظر کردند."

قوام السلطنه با آنکه از تهران به نمایندگی مجلس پنجم انتخاب شده بود، تحت نظریس از ایران خارج شد.

### انقلاب و مردم بین النهرین بر علیه انگلیسها و تبعید علمای نجف

هنگامیکه حکومت مشیرالدوله سرگرم مبارزه با سردار سپه بود، موضوع تبعید علمای شیعه از عراق و فشار به شیعیان بین النهرین از طرف انگلیسها و تحمیل سلطنت فیصل به آن سرزمین نگرانی شدید در سرتاسر کشور بوجود آورد.

در تمامی شهرها راه پیمائی و تعطیل بازار و "بایکوت" اجناس انگلیسی شروع شد. حکومت مشیرالدوله هم تصمیم گرفت که تبعیدیان با اعزاز و احترام زیاد پذیرفته و مظالم انگلیسها را بگوش جهانیان برساند.

پس از شکست امپراطوری عثمانی و تجزیه آن کشور، انگلیسها به امید بلعیدن نفت بین النهرین آن کشور را اشغال کرده و بنام قیمومیت از طرف مجمع اتحاد ملل خواستند یکی از پسرهای شریف حسن، امیر فیصل را که در جنگ بر علیه ترکها خدمات زیاد به آنان کرده بود به عراق تحمیل بکنند. ابتدا از علماء و روسای قبایل و زعمای مردم استفتاء کردند. مردم جنوب عراق شیخ خزعل را برای ریاست جمهوری طالب بودند. مردم شمال مخصوصاً کردها به شاهزاده فرمانفرما که

سالها در مغرب ایران حکومت کرده و رابطه خوبی با کردها داشت اظهار تمایل کردند. سرپرسی کاکس کمیسر عالی انگلیس خواسته های مردم رابه هیچ شمرده و امیر فیصل رابه بغداد آورده و برخلاف میل مردم و مخالف اصول حقوق بین المللی و اصول آزادی و خود مختاری مردم اورا سلطان بین النهرین نامیدند. این عمل موجب اعتصاب عمومی در سرتاسر عراق شده و علمای نجف بنام مردم تقاضای مراجعه به آراء عمومی کرده و از انگلیسها خواستند که انتخاب حکومت رابه مردم واگذار کنند. کلیه روزنامه های عربی و واعظین شیعه و سنی از مظالم انگلیسها به مجمع ملل و کشورهای مسلمان جهان متوسل شدند. سربازان انگلیس در چندین شهر مردم را به مسلسل بستند. ایلات فرات و دجله سریشورش برداشته و مدتی باقشون انگلیس جنگیدند. به قول سر آرنولد ویلسون، جانشین سرپرسی کاکس، در بغدادشورش عراق بیش از بیست میلیون لیره و از دست دادن چند هزار سرباز تمام شد.

از آنجائیکه زعامت انقلاب در دست علمای شیعه بود و انگلیسها به هیچ قیمت نتوانستند آنها را با زر و زور ساکت بکنند، تصمیم به تبعید آنان گرفتند حکومت ایران شدیداً اعتراض کرد. فیصل و کمیسر عالی انگلیس به نمایندگی ایران گفته بودند " علمای اعلام میهمان ما هستند و نهایت احترام را نسبت به آنان مبذول می داریم ولی اگر بخواهند در شئون داخلی و سیاست ملکی ما دخالت نمایند ما آنها را اخراج خواهیم کرد."

انگلیسها خالصی زاده و فرزندش را به حجاز و سید ابوالحسن اصفهانی، حاج میرزا حسین نائینی و فرزندان آیت الله خراسانی و سید هیبت الله شهرستانی و چند نفر دیگر را به ایران تبعید کردند.

خبر تبعید علماء موجب شد که در تهران و شهرستانها جمع کثیری از مردم در مساجد و منزل حاج آقا جمال اصفهانی و میرزا سید محمد بهبهانی و حاج آقا نورالله و فشارکی اجتماع کرده و نطقهای شدیدتر بر علیه انگلیس ایراد و از دولت بخواهند که با آن کشور قطع رابطه بکند.

هیبتی هم از طرف شاه مرگب از شاهزاده عضدالسلطان و حکیم الدوله و از علماء ظهیرالاسلام و از طرف مشیرالدوله، پدرم و معاضد السلطنه پیرنیا به کرمانشاه رفته و به اتفاق مردم شهر استقبال بی نظیری از آنان بعمل آمد.

از آنجا همگی عازم قم شدند و مردم قم با شرف و شادی مقدم آنان را گرامی شمردند. در نتیجه اقدامات دولت خالصی زاده و پسرانش هم از حجاز به ایران آمده و به جمع علماء در قم پیوستند.

این تبعید تا نخست وزیر وزیر سردار سپه ادامه داشت. حکومت عراق از علماء

معذرت خواسته و بتدریج به نجف برگشتند. تنها خالصی زاده در ایران ماند و با خانواده خود به مشهد رفته و در آنجا درگذشت.

حاج مخبرالسلطنه هدایت راجع به تبعید قوام السلطنه و تبعید حجج اسلام چنین نوشته است:

«باری مخالفت مدرس با سردار سپه و توطئه ای که به قوام السلطنه نسبت داده بودند و کشف شد. خیال سردار را روز به روز بالا برد، کشید به آنجا که، در کابینه سید ضیاءالدین نقشه مظنون بوده احمد شاه موافقت نکرده است.

در ضمن استنتاج چند نفرتروری به قصد سردار سپه کشف می شود. معلوم می شود سردار انتصار منتخب السلطان و مکرّم السلطان مداخله داشته اند. هر سه جلب، توقیف می شوند در استنتاج توطئه دامن گیر قوام السلطنه می شود. به وزارت جنگ احضار و توقیف می گردد. ۲۷ صفر ۱۳۴۲»

«در نتیجه التجای عیال قوام السلطنه و ارجاع امر از طرف شاه هیئت وزراء سردار سپه در جلسه ۲۵ میزان امتثال امر شاه نموده مقرر می شود قوام السلطنه از ایران برود.»

«گفته شد منتخب السلطان تدارک ترور سردار سپه را دیده بوده است. از قوام السلطنه امر کتبی می خواهد بظرفه میگذارند سبب تردید وی شده است. می فرستد یوسف ارمنی و فیروزنامی که نامزد اجراء بوده اند و در مجلس مستعد از عمل منع می کند.»

«اگرچه احمد شاه با این نقشه موافق نبوده این سوء تعبیر دامن گیر او می شود.»  
«ظاهراً در کابینه میرزا ضیاءالدین هم این نقشه در نظر بوده است، احمد شاه اجازه نمی دهد و این را من از یکی از وزراء کابینه شنیدم»

«حکومت عراق از ترس آنکه اکثریت نصیب شیعه شود و در اثر سیاستهای پیچیده برخلاف عقل و مصلحت هجرت آن ذوات محترم را بعنف پیش آورد. از طرف شاه و دستخط های اکید بسرحد و سایر جاها شد. همه جا احترام فائقه بعمل آمد. در اطراف قم ساکن شدند. شیعه آزاده، دولت عراق پشیمان نمایندگان فیصل به تهران آمدند که حجج را عودت بدهند. وجود علمای شیعه برای عراق سرمایه اقتصادی است. از هر طبقه به قم می آیند و آقایان راز یارت می کنند. شوری در سرهاست و غوغائی در کشور»

خالصی زاده که به حجاز تبعید شده بود به سعی دولت و مداخله انگلیس از طریق بوشهر به ایران آمد. مردی است پرشور و گاهی بی نمک درزی علماء و کمالی دارد بر ننگ محیط در آمد.



### بحران کابینه مشیرالدوله

مرحوم معاضد السلطنه پیرنیا که در آن هنگام معاون نخست وزیر بود در شیراز راجع به این بحران چنین می گفت: پس از دستگیری قوام السلطنه، سردار سپه بوسیله من به مشیرالدوله پیغام می دهد که موقعیت مملکت ایجاب می کند که شما استعفا داده و بگذارید دولتی قوی روی کار آمده و از مشکلات کشور بکاهد.

در ضمن سردار سپه با تصمیم شاه و دولت راجع به اعزام ولیعهد به تبریز مخالفت کرده و با آنکه ولیعهد نقل مکان کرده و در قم هم با علماء خدا حافظی کرده بود، وزیر جنگ به شاه می گوید رفتن ولیعهد به آذربایجان صلاح نیست و در همانروز نارنجکی در دربار مجاور اطاق خواب شاه منفجر می شود. شاه فوراً مشیرالدوله را احضار می گوید کسالتم باز شدت کرده و هر چه زودتر باید سفر اروپا را در پیش بگیرم. از او می خواهد که هزینه سفرش را تأمین کرده اعلامیه ای مبنی بر مسافرت او در کشور انتشار دهد. مشیرالدوله در جواب می گوید اگر اعلیحضرت عازم سفر هستید خوب است دیگری را بجای من مأمور دولت فرمایند زیرا با رفتن شاه از تهران امور کشور یکپارچه تسلیم سردار سپه و افسران او خواهد شد.

هنگامیکه سردار سپه از مقاومت مشیرالدوله و صحبت هایش با شاه مطلع می شود بسراغ وزرا رفته و با آنها از در تهدید و تطمیع بر میآید. (۷) سیف پور فاطمی در ادامه آن می نویسد: حاج مخبر السلطنه هدایت راجع به تحریکات سردار سپه و نخست وزیری او چنین اظهار عقیده می کند:

" دو دسته نظامی قزاق و ژاندارم در مملکت به سعی صاحب منصبان خارجه و توجه روس و انگلیس خواهی خواهی تربیت شده و هر دو قوه در دست سردار سپه است. قدرتی در خود می بیند و از اطراف آواز نایغه هم بگوش می خورد. منتظر است از طرف شناخته و نشناخته مورد تعظیم و تکریم باشد. هنوز آن کیفیت در او پیدا نشده است. در این زمینه هم خود نمائی هائی به ظهور رسیده نمونه را یک با دو فقره یاد می شود در ذکرو قایع زشت و زیبا هر دو موقع دارد شهیدزاده نابینا بود در صحن عدلیه در گوشه ای نشسته سردار بر او گذاشت بر نخاست مورد ضرب و شتم سردار شد. آوازه در شهر پیچید. قضیه دیگر نهیب به حسین خان زیاد بود در قلعه که تکریم لازم را بجا نیاورده بود. سردار که بجهتی پیاده شده بود به او نزدیک شده گفته بود چه بی ادبی، میخواهی با این چوب چشمهای زاغ را بیرون بیاورم و از این قبیل مواردی ذکر شد."

" شهرت بین قوم سابقه خانوادگی می خواهد. پسر عباسقلی داداش را از طایفه پالانی شاید در سوا کوه بشناسند. در تهران مقدماتی بیشتری خواهد و طول مدت



میرزا حسن مشیرالدوله (پیرنیا)

شاید عباسقلی در زمره نواب قزاقخانه سابقه شناسائی داشته است." می بایست به بحران پی در پی خاتمه داد" وقع القوس فی ید". بازیها پس از کابینه میرزا سید ضیاء می بایست این امر صورت گرفته باشد" علاوه بر مشکلات سردار سپه و عدم تصمیم شاه، کابینه مشیرالدوله گرفتار فشار انگلیسها برای پرداخت مخارج پلیس جنوب بود. انگلیسها به مشیرالدوله و دکتر مصدق وزیر خارجه فشار آوردند که سه میلیون تومان هزینه سربازان آن ها را بپردازد. مشیرالدوله و دکتر مصدق آن را شدیداً رد کرده و در عوض دعوی خسارت کردند. هنگام تغییر سلطنت در کابینه فروغی ضمن نامه ای به سفارت انگلیس دولت این بدهی را قبول کرد.

قضیه امتیاز کشتی رانی در دریاچه ارومیه که دست یک نفر انگلیسی بود و دولت صمصام السلطنه آنرا لغو کرده بود و موضوع بهره برداری از شیلات روسها نیز برای دولت اشکالاتی بوجود آورد ولی استقامت و پایداری مشیرالدوله وزیر خارجه و ادعای هردورا رد کرد. بعدها دولت سردار سپه مبلغ سیصد و بیست هزار تومان برای باز خرید امتیاز کشتی رانی دریاچه ارومیه به انگلیسها پرداخت و در قسمت شیلات هم بدستور رضا شاه، فروغی بهره برداری از شیلات را برای مدت بیست و پنج سال بدولت شوروی واگذار کرد. مشیرالدوله که همیشه مورد سوءظن انگلیسها بود و لرد کرزن علناً او را یک نفر ملی ضد انگلیس و مخالف با قرار داد و نفوذ انگلیس در ایران می دانست، روسها هم که از جوابهای تند دکتر مصدق راجع به شیلات و محاکمه اتباع روس در دادگاههای ایران ناراضی بودند و از شاه هم مایوس به طرف سردار سپه متمایل شده و با حکومت او روی موافقت نشان دادند.

معاضد السلطنه پیرنیا که معاون و عموزاده مشیرالدوله بود، سالها بعد در شیراز می گفت هیچگاه مشیرالدوله را اینطور مقاوم و مصمم برای ادامه نخست وزیری ندیده بود. او حکومت خود را آخرین تیر ترکش مخالفین قدرت تام سردار سپه می دانست. این بود که قبل از استعفا دو مرتبه با احمد شاه و یک مرتبه با مدرّس ملاقات کرده و بهر دو صریحاً میگوید که اگر شاه عزم رحیلش رابه اقامت تبدیل نکند او هم در سرکار خود باقی مانده و به پشتیبانی شاه و مردم انتخابات دوره پنجم را تمام کرده و بعد هر طور مجلس تصمیمی گرفت او تسلیم خواهد بود. شاه با سماجت می گوید باید حتماً به اروپا برای معالجه بروم. مشیرالدوله می گوید وضع کشور طوری است که دولت نمی تواند بدون شاه مملکت سرکار بماند. رفتن اعلیحضرت بیش از هر چیز بکار سلطنت و حکومت مشروطه لطمه

خواهد زد. مدرّس هم در جلسه ای صریحاً به شاه می گوید که این سفر موجب انقراض خانواده شما خواهد شد و حتی پیشنهاد می کند که موقتاً به نفع ولیعهد کناره گیری کند. البته احمد شاه از این پیشنهاد مدرّس بر آشفته شده و مذاکرات با مدرّس را با سردار سپه در میان می گذارد.

پس از این جریانات، مشیرالدوله جلسه هیئت دولت را تشکیل داده و جریان مذاکرات با شاه را به آنان گزارش می دهد. وزراء هم که بعضی تهدید و برخی تطمیع شده بودند به او پیشنهادی می کنند که در این هنگام "بریدن به بوداز آشنائی" و بهتر است که هر چه زودتر دولت استعفاء داده و به بحران پایان بدهند. روز ۲۹ مهر مشیرالدوله در قصر صاحبقرانیه به حضور شاه بار یافته و استعفاءی دولت را کتباً تسلیم می کند، احمد شاه استعفاء را نپذیرفته و از او می خواهد که چند روزی در سرکار بماند تا شاید بتواند کاندیدای دیگری بجز سردار سپه پیدا کند. مشیرالدوله از ادامه کار معذرت می خواهد. دو روز بعد شاه باز مشیرالدوله را احضار و مدت دو ساعت راجع به اوضاع کشور با او صحبت کرده و از او می خواهد که کابینه تازه ای تشکیل داده و بکار خود ادامه بدهد. مشیرالدوله باز در جواب می گوید ادامه کار دولت من در دست شخص شاه است. وظیفه شما این است که در این موقع خطیر در کشور بمانید و از حقوق خود و قانون اساسی و حکومت مشروطه دفاع کرده و این را بدانید که بیشتر مردم ایران گوش بر حکم و چشم بر فرمان شما هستند. شاه در جواب می گوید من مجبورم برای معالجه به اروپا بروم. مشیرالدوله با کمال یأس از نزد شاه برمی گردد. مدرّس و چند نفر از روحانیون و نمایندگان تهران در اطاق انتظار شاه منتظر او بوده و از او راجع به تصمیم شاه و دولت سؤال می کنند. مشیرالدوله جریان ملاقات خود و شتاب شاه را برای رفتن از تهران برای آنها وصف می کند و می گوید من منتهای سعی خود را کردم. چه کنم سعی من و دل همگی باطل بود. مدرّس بصدای بلند می گوید شاه نمی داند که مرض در اینجاست و اگر این مسافرت صورت حقیقت بخود بگیرد طولی نخواهد کشید که برزبانو زند دست تغابن.

روز بعد برای بار دیگر شاه، مشیرالدوله را احضار می کند. ولی او از رفتن دربار امتناع می ورزد. در این گیر و دارها دوستان سردار سپه در شهر شایع کردند که عنقریب صاحب منصبان قزاق کودتا کرده و ممکن است شاه و تمام مخالفین "حکومت قدرت" را از میان ببرند. عدم اجابت دعوت شاه موجب می شود که شهاب الدوله رئیس تشریفات دربار نزد مشیرالدوله رفته و از قول شاه او را ترغیب به ادامه کار بنماید.

مشیرالدوله صریح و روشن در جواب پیغام شاه میگوید اگر شاه بماند ما همه

دور او جمع شده و تحت نظر او وظیفه خود را انجام خواهیم داد. ولی غیبتش عکس العمل بد در کشور خواهد داشت. دوستان مایوس و دشمنان چیره شده و هواداران شاه هم بزودی یا خانه نشین و یا بصف طرفداران سردار سپه خواهند پیوست. این مسافرت بنا بودی حکومت مشروطه تمام خواهد شد. هنگامیکه شاه از مشیرالدوله مایوس میشود، به سراغ مستوفی و سپهدار و فرمانفر ما می رود. آنها قبول مسئولیت را منوط و مربوط به فسخ عزیمت شاه می کنند. موقعیکه این جریان افکار دولتمندان تهران را بخود متوجه کرده بود، روزنامه های طرفدار سپه از حکومت قدرت و ثبات در دولت صحبت به میان آورده و سردار سپه را آخرین امید وطن پرستان و علاقمندان به آزادی و استقلال ایران می خوانند. عشقی راجع به این چاپلوسی ها اشعاری دارد:

که مستوفی است شخص لایالی / مشیرالدوله مرعوب و خیالی  
و ثوق الدوله جایش هست خالی / بود فیروز اندر فارس والی  
قوام السلطنه مطرود سرکار / بغیر از ذات اشرف لیس فی الدار  
عده ای از روزنامه های مخالف هم به موافقت حکومت قدرت پاسخ داده و فرخی در سرمقاله طوفان نوشت:

" می گویند کابینه آتیه حکومت قدرت خواهد بود. این حکومت بدست هر که باشد اگر کلمه قدرت مضاف الیه حکومت قرارداد ما و تمام علاقمندان به عظمت و اقتدار ملت ایران در مقابل اوسر تسلیم فرود خواهیم آورد.  
اگر مقصود قدرت شخص رئیس دولت و خود سری حکومت باشد، از ما خواهد گذشت، طولی نخواهد کشید که بزوال حکومت و مملکت فاتحه بخوانند."  
بحران چند روز دیگر ادامه یافت و بالاخره احمد شاه با سردار سپه کنار آمد و فرمان نخست وزیری را بنام اوصادر کرد. ( ۸ )

### مسئله بحرین و درگیری دکتر مصّدق و دولت لندن بر سر بحرین

◀ دولت دکتر مصّدق ۲۸ فروردین سال ۱۳۳۱ (۱۷ اپریل ۱۹۵۲) نسبت به دیدار مشاور امور خارجی دولت انگلستان از بحرین شدیداً اعتراض کرد و این عمل را مداخله در امور ایران اعلام داشت. دولت انگلستان در پاسخ اعتراض دکتر مصّدق گفت که بحرین يك منطقه تحت الحمايه آن دولت است، و از آن پس اختلاف دو دولت در این زمینه هم گسترش یافت.

۲ - ۱۲ خرداد ۱۳۳۱ (دوم ژوئن ۱۹۵۲) وزارت امور خارجه ایران (دولت دکتر مصّدق) طی یادداشتی به دولت انگلستان تأکید کرد که امضای هرگونه

قرارداد این دولت (انگلستان) با بحرین ایران را، نقض تعهدات ویک «دو - رویی» محض می داند.

در این یادداشت آمده بود که دولت انگلستان طبق اسناد موجود از زمان شاه عباس به بعد، بارها پذیرفته است که مجمع الجزایر بحرین گوشه ای از قلمرو ایران است. بنابراین، نباید با متمرّدین این جزایر قرارداد امضاء می کرد. دولت انگلستان با این عمل غیر قابل قبول، تعهدات خود و موازین بین المللی را نقض کرده و شئون و حیثیت خود را نادیده گرفته است، ایرانیان از حق خود و تمامیت وطن نخواهند گذشت.

نسخه ای از این یادداشت به سفارت انگلستان در تهران تسلیم شده بود. (۹)  
 «دکتر حسن امین در مقاله پژوهشی خود» بحرین، چگونه از ایران جدا شد؟ می نویسد: سر دنیس رایت (Sir Dennis Wright)، سفیر سابق انگلستان در ایران طی گزارش تلگرافی شماره ۵۹۲، مورخ دوم آپریل ۱۹۶۸، خود به دولت متبوع اش تصریح کرده است که شاه، تمایلی به استفاده از نیروی نظامی برای «اشغال بحرین» ندارد، ولی به ملاحظه ای افکار عمومی مردم ایران نمی تواند از «ادعای مالکیت بحرین» بدون دست یابی به امتیاز دیگری دست بردارد. وی به فاصله ای چند روز در گزارش دیگری (به شماره ۶۱۱، مورخ هفتم آپریل ۱۹۶۸) می نویسد که شاه را در باب جزیره های ایرانی خلیج فارس ملاقات کرده است و او را از پیوستن بحرین به اتحادیه ای امارات متصالحه (امارات متّحده عربی بعدی که سه سال بعد در ۱۹۷۱ تشکیل شد) ناخشنود یافته است. ۲۰  
 با وجود چنین پیشینه ای، محمدرضاشاه، زیر نفوذ و القای انگلیسی ها، نخست در مصاحبه ای با روزنامه ای گاردین، چاپ لندن، در شهریور ۱۳۴۵ / اوت ۱۹۶۶ آنچه را در دل داشت بر زبان آورد که «بحرین با توجه به این که ذخایر مروارید در سواحل آن به پایان رسیده است، از نظر ایران اهمیتی ندارد!».

در ادامه ای همین مواضع، شاه در سفری به هند در چهاردهم دی ۱۳۴۷ / ژانویه ۱۹۶۹ در دهلی نو اعلام کرد که دولت شاهنشاهی نمی خواهد با «اعمال زور» بحرین را تصاحب کند، بلکه حاکمیت بحرین را به دل خواه اکثریت مردم در یک همه پرسی آزاد زیر نظر سازمان ملل متحد و امی گذاردتا اگر اکثریت مردم بحرین علاقه به ملحق شدن به ایران داشتند، بحرین در حاکمیت ایران بماندواگر خواستند از ایران تجزیه شوند، کشوری مستقل گردند. ۲۱

این موضع گیری جدید، علیه سابقه ای ممتد اعتراض ایران به جدایی بحرین از ایران بود، به حدی که ایران در هیجدهم تیر ۱۳۴۷ به شرکت دادن بحرین در «فدراسیون خلیج فارس» اعتراض کرده بود. ۲۲ «همه پرسی» عملاً یک «راه

فرار محترمانه» برای تکذیب حاکمیت ایران و محصول توافق شاه با انگلیس و آمریکا بود. از این رو بی‌درنگ مفاد آن در اسفند ۱۳۴۸/مارس ۱۹۷۰ به اوتانت، دبیر کل سازمان ملل متحد، اعلام گردید و دولت ایران رسماً خواستار «مساعی جمیله ی دبیر کل سازمان ملل برای نظرخواهی از مردم بحرین» شد و انگلستان هم با پیشنهاد ایران موافقت کرد! صحنه‌سازی و دودوزه‌بازی بیش از این نمی‌شد. در پی آن، مقدمات جدایی بحرین از ایران توسط یک هیأت دیپلماتیک ایرانی به ریاست امیر خسرو افشار (سفیر ایران در لندن) طی مذاکره با ویلیام لوس (William Luce)، نماینده‌ی سیاسی بریتانیای کبیر مقیم بحرین، فراهم شد. تصمیم بی‌مقدمه و ناگهانی شاه دایر به دست برداشتن از حاکمیت ایران بر بحرین بدون مراجعه به آرای عمومی همه‌ی ایرانیان (از جمله اهالی بحرین) و بدون کسب مشورت از قوای مقننه و قضاییه و حتا وزارت امور خارجه، انجام شد. بر این تصمیم ایرادهای فراوانی وارد است که ما در مقاله‌ی «سرگذشت، سرشت و سرنوشت همه‌پرسی» (ماهانامه‌ی حافظ، شماره‌ی ۱۷، امرداد ۱۳۸۴) به آن‌ها اشاره کرده‌ایم. مأموران سازمان ملل متحد، برای نظرخواهی به شکل صوری و ساختگی از اهل حلّ و عقد بحرین، سه سوال طرح کردند. گزینه‌ی اول، الحاق به ایران، گزینه‌ی دوم باقی ماندن در تحت‌الحماگی بریتانیا و گزینه‌ی سوم، استقلال از هر دو. ۲۳

نتیجه‌ی این به اصطلاح همه‌پرسی، از همان آغاز، هم برای شاه و هم برای انگلیس که بحرین را تحت‌الحماهی خود داشت، معلوم بود. سرانجام در پی اعزام هیأتی از سازمان ملل به سرپرستی ویتوریو وینسپیر (Vittorio Winspeare) در فروردین ۱۳۴۹ با عاملیت شخصی به نام گیچپاردی، همه‌پرسی مناسبی (!)، بدون مشارکت عمومی، انجام شد و برگزارکنندگان همه‌پرسی‌ای بی‌یال و دم و اشکم (محدود به نظرخواهی مأموران سازمان ملل متحد از گروهی از اهالی و اصناف وابسته و غیرمستقل بحرین در زمان حضور بریتانیا در بحرین)، چنین اعلام کردند که اکثریت قاطع اهالی بحرین خواستار استقلال‌اند. کمبودهای این راهکار، عبارت بودند از این‌که اولاً، اقدام به ارجاع موضوع به سازمان ملل، برای مردم ایران و بحرین روشن و شفاف تشریح نشده بود و نتیجه‌ی بده‌وبستان‌های پشت پرده و سرری بین شخص شاه و دولت استعماری انگلیس بود. ثانیاً، دولت ایران هیچ‌گونه اقدامی حتا در سطح اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی برای ترغیب مردم بحرین نسبت به الحاق نهایی خود به ایران معمول نداشت، در حالی‌که لازم بود حداقل هیأت ایرانی علاقه‌مندی به تبلیغ و ترویج گزینه الحاق به ایران و تبیین پیشینه‌ی تاریخی تعلق بحرین به این

کشور و فکرمشترک مردم ایران و بحرین در استعمارزدایی و بیرون راندن انگلیس از منطقه، مأمور می‌شد و از طریق گفتاری، شنیداری و دیداری، ذهن اهالی بحرین نسبت به این مسأله روشن می‌شد. ثالثاً، همپرسی باید کامل و صریح با نصب صندوق رأی و حق انتخاب یکی از دو گزینه در فضایی آزاد و دموکراتیک صورت می‌گرفت، درحالی که نظرخواهی سطحی و اجمالی مأموران سازمان ملل به فراندوم آزادانه شباهتی نداشت؛ زیرا تنها قشری از جمعیت بحرین اظهار نظر کردند و اکثریت مردم که شیعه و ایرانی‌تبار بودند، با محافظه‌کاری و ترس از عمال حکومت شیخ بحرین اظهار نظر نکردند. ۲۴

وارونه‌ی همی این مسایل، شورای امنیت سازمان ملل متحد طی قطع‌نامه‌ی شماره‌ی ۲۷۸، مورخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۹ خ. / ۱۱ مه ۱۹۷۰ م، استقلال بحرین و قبول آن کشور به عضویت سازمان ملل متحد را به اتفاق آرا تصویب کرد و در یک ترفند سیاسی خنده‌آور از محمدرضا شاه به دلیل آزادمندی و قبول اصول دموکراسی در بحرین (!) تقدیر و تشکر کرد. هیأت دولت قطع‌نامه‌ای را برای قطعی شدن استقلال بحرین از سوی مجلس شورا و سنا تصویب کرد.

برای احراز قانونی نبودن این تصمیم کافی است که به چه‌گونه‌ی تعامل قوه‌ی مجریه با قوه‌ی مقننه در چنین مسأله‌ی ملی مهمی اشاره شود. دولت ایران، پذیرش قطع‌نامه‌ی شورای امنیت دایر به استقلال بحرین را به مجلس‌های شورا و سنا گزارش کرد. مجلس‌های شورا و سنا در ۹ فروردین ۱۳۴۹ خبر انتزاع بحرین را به عنوان یک امر اجرایی که قوه‌ی مقننه با آن کاری ندارد، استماع کردند. واقعاً غریب است که اولاً در مسأله‌ی مهمی مثل واگذار کردن بخشی از کشور به بیگانگان و به عبارت دیگر مخدوش کردن تمامت ارضی ایران، نه لایحه‌ای از سوی دولت و نه طرحی از سوی مجلس ارایه شد. هیأت دولت فقط قطع‌نامه‌ای در تأیید قطع‌نامه‌ی شورای امنیت گذرانید و آن را به مجلس فرستاد. ثانیاً، از بین احزاب سیاسی و نمایندگان مستقل، تنها فراکسیون نمایندگان حزب پان‌ایرانیست به این تصمیم دولت اعتراض کردند و این گروه، مقاله‌ای نیز در مخالفت با انتزاع بحرین در روزنامه‌ی ارگان خود، «خاک و خون» چاپ کردند.

آن‌ها دولت امیرعباس هویدا را از این باب، استیضاح نمودند. گفتنی است دکتر محمدرضا عاملی تهرانی، قائم‌مقام دبیرکل حزب پان‌ایرانیست - که بعدها قائم‌مقام دبیرکل حزب رستاخیز در زمان دبیرکلی دکتر محمد باهری شد - ناطق مخالف اصلی در این موضوع بود. مجلس هم به‌ناچار موضوع تصمیم را به رأی گذاشت. نمایندگان مجلس سنا آن را در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۹ به اتفاق آرا تصویب کردند. نمایندگان مجلس شورا نیز که اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها



نماینده‌ی طبیعی و حقیقی مردم نبودند و مثل کارگزاران و کارمندان دولت به این سمت منصوب شده بودند، با اطاعت بی‌قید و شرط از اراده‌ی شاه وقت، انتزاع بحرین را از خاک کشور، در نشست فوق‌العاده‌ی مجلس در روز ۲۴ اردیبهشت ۱۳۴۹، با رأی موافق و ۴ رأی مخالف، تصویب کردند. مضحک آن است که ملت ایران از طریق نهادهای بزرگ کشوری (هم چون نیروهای مسلح، احزاب سیاسی، دیوان عالی کشور، مرجعیت و روحانیت شیعه و حتا مطبوعات سراسری) هیچ حرکت قابل ملاحظه‌ای در مقابل این «وطن‌فروشی» از خود نشان نداد و با عدم تحرک سراسری و ملی، رژیم شاهنشاهی چند معترض محدود بی‌پشتیبان - همچون داریوش فروهر، رهبر حزب ملت ایران و تنی چند از هم‌اندیشان آن حزب - را نیز بدون محاکمه به زندان افکند. رژیم سابق، با کمال بی‌انصافی، نمایندگان حزب پان‌ایرانیست را که از حق قانونی خود استفاده کردند و استیضاح دولت امیرعباس هویدا را در این مقوله موجب شدند، در دوره‌ی بیست‌وسوم قانون‌گذاری اجازه‌ی انتخاب‌شدن نداد و به همین دلیل فقط دکتر فضل‌الله صدرکه در مجلس شورای ملی جزو تأییدکنندگان اقدام دولت بود و به همین خاطر از حزب پان‌ایرانیست کناره گرفته بود و با همکاری دکتر حسین تجدد، «حزب ایرانیان» را تأسیس کرد در دوره‌ی بیست و سوم به مجلس راه یافت.

صرف‌نظر کردن ایران از بحرین - همچنان که لشگرکشی به ظفار - محصول تصمیم‌گیری فردی شخص شاه بود که در این‌گونه مسایل، نه تنها مردم عادی یا نمایندگان صوری آنان در مجلس‌های شورای ملی و سنا را از تصمیم‌های خود آگاه نمی‌کرد، بلکه چنین موضوعی را حتا با نخست‌وزیر مملکت نیز در میان نمی‌گذاشت. شاه فقط به نخست‌وزیر دستور می‌داد. در این مسأله هم، کمیسیون از عده‌ای وزیر زیر نظر هویدا با شرکت رییس سازمان امنیت و اطلاعات کشور (ساواک)، یکی دو روز قبل از آن که انتزاع بحرین از ایران رسماً در مجلس شورای ملی مطرح شود، تشکیل شد. امیرعباس هویدا ضمن دفاعیات خود پیش از اعدامش به حکم شیخ صادق خلخالی، گفت: «وقتی قشون ایران به ظفار رفت، من که نخست‌وزیر بودم، یک ماه و چند روز بعد، متوجه شدم... تدوین و اجرای سیاست خارجی با نخست‌وزیر نبود...» ۲۵.

مهدرضاشاه، البته در این ادعا که بحرین کشور فقیری است و الحاق آن به ایران از جهت اقتصادی به صرفه‌ی مملکت نیست، صادق نبود. چرا که تقریباً بی‌درنگ پس از جدا شدن بحرین از ایران، مقدمات امضای قرارداد مربوط به فلات قاره و ذخایر نفتی آن‌ها بین دو کشور فراهم شد و در نهایت این قرارداد در خرداد ۱۳۵۰ به تصویب رسید. (۱۰)

◀ قابل توجه اینکه در آن زمان خبر نامه جبهه ملی سوم در خارج از کشور در رابطه با دستگیری و اعتصاب غذا داریوش فروهر در زندان در اعتراض به جدا سازی بحرین از ایران نوشت :

«رژیم شاه برای اجرای یکی از بزرگترین خیانت‌های خود یعنی جدا ساختن بحرین دست باعمال فشار بر میهن پرستان واقعی زده است. در تاریخ دوازدهم فروردین ماه کمیته مرکزی حزب ملت ایران دست بصدر اعلامیه ای برای افشای توطئه دستگاه زد. طی این اعلامیه که در شرایط اختناق شدید منتشر میشد، پس از روشن ساختن استبداد داخلی بحرین، از جمله نوشته میشود: « در چنین وضعی چگونه سازمان ملل متحد که خود بارها دستخوش دسیسه های استعمارگرانه برضد حق حاکمیت ملتها شده است، میتواند خواست واقعی مردم بحرین را روشن سازد. و در پایان : « در این هنگامه فضیلت سوز، حزب ملت ایران از همه مردم، همه مبارزان ضد استعمار، همه حزبها، همه سازمانهای ملی میخواهد علیه این توطئه شوم بانگ اعتراض بردارند. باشدکه درهم شکستن آن، خود سر فصل پیکاری گسترده برای رهائی همه ایرانیان از بندهای کران استعمار و استبداد گردد». متعاقب صدور این اطلاعیه همانطور که فوق العاده خبرنامه آمد، داریوش فروهر، دبیر حزب ملت ایران و عضو جبهه ملی سوم، نیز توقیف گردید. فروهر که برای چهاردمین بار بزندان میافتد، بعنوان اعتراض، دست به اعتصاب غذا زد و احمدی نیز به او پیوست. این اعتصاب غذا با توجه به وضع مزاجی فروهر، برای او بسیار خطرناک بود. فروهر و احمدی را سه روز پس از دستگیری از زندان قلعه به محل نامعلومی نقل مکان دادند و از آن پس، کسی از حال و روزشان خبر ندارد.» (۱۱)

### توضیحات و مآخذ:

- ۱- باستانی پاریزی «مقدمه و شرح احوال حسن پیرنیا - مشیر الدوله» - ایران باستان -
- تألیف حسن پیرنیا - جلد ۱- نشر دنیای کتاب - چاپ پنجم - ۱۳۷۰ - صص ۹۰ - ۸۴ ( -
- ۲- «خاطرات و تألمات مصدق» به کوشش ایرج افشار-انتشارات علمی- ۱۳۶۵، ص- ۱۶۲
- ۳- «رنجهای سیاسی دکتر مصدق - یادداشتهای جلیل بزرگمهر» به کوشش عبدالله برهان - نشر ثالث - ۱۳۷۷ - صص ۲ - ۱
- ۴- حسین مگی «تاریخ بیست ساله ایران» - جلد سوم، نشر ناشر- چاپ سوم - ۱۳۶۳، ص ۳۴۱
- ۵- (عاقلی، باقر؛ شرح حال رجال سیاسی و نظامی ایران، ص ۸۹۹، تهران، گفتار، ۱۳۷۷) و نگاه کنید به نشأت، صادق؛ تاریخ سیاسی خلیج فارس، تهران، شرکت نسبی کتاب، ۱۳۴۴، صص ۲۴۲-۲۴۵
- ۶- «خاطرات و تألمات مصدق» - صص ۱۶۷ - ۱۶۳
- ۷- نصرت الله سیف پور فاطمی، «آینه عبرت،» خاطرات دکتر نصرت الله سیف پور فاطمی، جلد اول - انتشارات جبهه ملیون ایران - چاپ لندن - ۱۳۶۸، صص ۳۱۵ - ۳۰۸
- ۸- همانجا - صص ۳۱۹ - ۳۱۶
- ۹- «مسئله بحرین ودرگیری دکتر مصدق و دولت لندن برسر بحرین» از سایت دکتر نوشیروان کیهانی زاده(مهمترین رویدادهای ایران و جهان در طول تاریخ) <http://www.iranianshistoryonthistoday.com/farsi.asp?GM=4&GD=17>
- ۱۰- دکتر حسن امین «بحرین، چگونه از ایران جدا شد؟ برگرفته از فصلنامه فرورزش شماره سوّم - تابستان ۱۳۸۸ -
- ۲۵- قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران، ص ۳۸۰-۳۷۹.
- ۱۱- خبرنگار جبهه ملی- شماره پانزدهم- اردیبهشت ماه ۱۳۴۹- دستگیری و اعتصاب غذای فروهر»
- پی نوشت ها : بحرین، چگونه از ایران جدا شد؟
- ۲۰- قاسمی، رضا، «به انگیزه‌ی درگذشت دنیس رایت»، میراث ایران، ش ۴۰، ص ۲۹.
- ۲۱- عاقلی، باقر، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲، ص ۲۲۴
- ۲۲- همان، ج ۲، ص ۲۱۷
- ۲۳- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، ۱۳۶۸، ج ۲.
- ۲۴- امین، سیدحسن، «سرگذشت، سرشت و سرنوشت همپرسی»، ماهنامه‌ی حافظ، ش ۱۷ (مرداد ۱۳۸۴)

## فصل سوم

### انتصاب رضا خان به مقام صدارت و زمزمه جمهوری در ایران

#### جنبش جمهوریخواهی: سرشت و سرنوشت

ناصر رحیم خانی در کتاب «جمهوری خواهی در ایران، پیشینه تاریخی» در بخشی را به جمهوری خواهی در زمان رضاخان اختصاص داده و اینگونه شرح می دهد: اندیشه جمهوریخواهی و گرایش به تأسیس جمهوری ایران بگونه‌ای گسترده در سال ۱۳۰۲ هجری شمسی نمود یافت. هشتاد سال پیش از این روزنامه نگاران، نویسندگان، روشنفکران، نخبگان سیاسی و چند حزب و انجمن در تهران و شهرستانها، جنبش فکری و فعالیت سیاسی گسترده‌ای برای برانداختن قاجار و تأسیس جمهوری ایران برپا کردند.

ملک الشعراء بهار، سیاستمدار ادیب (یا ادیب سیاستمدار؟)، نماینده وقت مجلس شورای ملی و از مخالفین سرسخت تأسیس جمهوری در باره‌ی سرچشمه‌ی اندیشه‌ی جمهوری خواهی، منصفانه می نویسد: «هرچه بود در این تاریخ یعنی ایام فترت بین دو مجلس (مجلس چهارم و مجلس پنجم)، فکر جمهوری از طرف روشنفکران و نویسندگان جوان بروز کرد و در جراید انتشار یافت.»<sup>(۷۳)</sup>

روزنامه‌های «ایران»، «ستاره ایران»، «تجدد»، «میهن»، «ناهید»، «وطن»، «کوشش» و «گلشن»<sup>(۷۳)</sup> در تهران و «خورشید ایران»<sup>(۷۴)</sup> در شیراز، مقالات تبلیغی گسترده‌ای در رد سلطنت و ضرورت تأسیس جمهوری منتشر کردند.

در خارج از ایران مجله «ایران شهر» به مدیریت کاظم زاده ایران شهر مدافع و مبلغ اندیشه‌ی جمهوری بود. «ایران شهر» به سود جنبش جمهوریخواهی و بنیانگذاری چنان رژیمی در ایران مقاله‌های گوناگون و شعرهایی حماسی چاپ میکرد... کاظم زاده ایران شهر مقاله‌ی «جمهوریت و انقلاب اجتماعی» و میرزا حسین خان دانش اصفهانی شعر «در تبریک جمهوریت و بهار» را مجله ایران شهر سال ۱۹۲۴ منتشر کردند.

کاظم زاده ایران شهر در مقاله‌ی بلند «جمهوریت و انقلاب اجتماعی» مقدمتا به «وقایع عالم» و «اوضاع کنونی ایران» و ناگزیری انتقال به یک «شکل جدید سیاسی» اشاره می کند و می نویسد: «جریانهای داخلی و خارجی ایران را به دخول در دایره جمهوریت مجبور خواهد کرد. ما جز این شکل، شکل دیگری را تصور و آرزو نمی توانیم کنیم زیرا با این حال نفع ایران را فقط در این شکل می بینیم.»

ایران شهرامادرحد بیان آرزو یا «پروپاگاندا سیاسی» به سود جمهوریت باقی نمی‌ماند. او بعنوان متفکرو نویسنده‌ای که در اندیشه‌ی «بیدار شدن روح ملی» است و «پرورش» این «روح ملی» را در سایه «سه انقلاب سیاسی، فکری و ادبی» میسر می‌داند، نظریه وضعیت اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی جامعه ایران می‌اندازد می‌پرسد: «آیا ملت ایران مستعد و حاضر به قبول این شکل جدید است یا نه و آیا ملت ایران می‌تواند از این جمهوری شدن حکومت فایده ببرد و وسایل خوشبختی و ترقی خود را از این منبع فیض، فراگیرد یا نه». ایران شهر بر این باور است که «اوضاع اجتماعی و اخلاقی ملت‌ها» با «حرف‌ها» و «کلمه‌ها» تغییر نمی‌کنند بعلاوه هر انقلاب سیاسی نظیر انقلاب فرانسه خود محصول یک انقلاب مهم «اجتماعی» و «فکری» و «ادبی» است. ایران شهر سپس در بررسی موانع «اجتماعی» و «فکری» بر سر راه جمهوریت و تجدد در ایران و در مقام مقایسه اوضاع اجتماعی و فکری ایران با عثمانی و قفقاز، بگونه‌ای جاندار و مستدل و مفصل به نقش بازدارنده روحانیت شیعه و «تأسیسات محکم مذهبی و اجتماعی و ادبی» ریشه دار در ایران می‌پردازد و در پایان «دستگاه سلطنت و حوزه روحانیت ایران» و بعبارت دیگر «دربار شاه» و «درگاه شیخ» رایگانه مسبب خرابی ایران و زبونی و گرسنگی ایرانی میدانند می‌گوید تا این دو مرکز اصلاح نشود، از «اعلان جمهوریت» نیز امید نجات نمی‌توان داشت.

ایران شهر در بخش پایانی مقاله خود وزیر عنوان «جمهوریت و وظیفه متفکرین ایرانی» بار دیگر به وضعیت «اجتماعی» و «فکری» توده ملت ایران - که در نظر او «بمزنله بچه خردسالیست که هنوز قوای دماغی او نمونکرده» - اشاره می‌کند و می‌افزاید: «ملت ایران تشنه عدالت و آسایش و رفاهیت است و این نعمت را از هر دست بگیرد خواه دست یک پادشاه مطلق مستبد و خواه دست یک حکومت مشروطه یا جمهوری باشد، او آن دست را مقدس و قابل پرستش دانسته خواهد بوسید».

ایران شهر با ارزیابی نخبه‌گرایانه از نقش «متفکرین» و وضعیت «قوای دماغی» توده ملت است که خطاب به «متفکرین» می‌گوید: «وظیفه شماست که از حالا اسباب حفظ جمهوریت و آزادی رافراهم سازید، از حالا برای مدافعه آن سرها و سینه‌ها را بیروانید، آتشیهای عشق را در کانون دل‌های توده ملت بیفروزید و طوفانها در روح و دماغ مردم ایران برپا کنید تا در موقع لزوم در راه حفظ آزادی و جمهوریت سرباختن را سهل دانند و جان دادن را نخستین مرحله عشق شمارند...»<sup>(۷۵)</sup>

از دیگر مقالات در دفاع از جمهوری مقاله‌ی وزینی بود که در روزنامه «حبالمتین» انتشار یافت. «مقاله‌ای بلند بالا به خامه فردی بنام م. محمد از ماری در روزنامه حبال متین چاپ و پراکنده شد که دارای تفسیری نسبتاً آگاهانه و مطالبی ژرف و پرمعنی پیرامون رژیم جمهوری بود. این مقاله از جمله در باره نیاز جامعه ایران بدان رژیم



#

و اینکه چگونه می‌توان چنان رژیم‌ری را در ایران بنیان نهاد، سخن گفته است.<sup>(۷۶)</sup> این اولین بار بود که روزنامه «حبل‌المتین» از «جمهوری» و «جمهوریت» می‌نوشت.<sup>(۷۷)</sup> در تبلیغ و پیشبرد ایده‌ی جمهوریخواهی و جمهوری، چند حزب و جمعیت سیاسی در کار بودند: حزب سوسیالیست برهبری سلیمان میرزا اسکندری، حزب تجدد برهبری سید محمد تدین، حزب رادیکال (پایه‌گذار علی اکبر داور) و جمعیت ایران جوان و... حزب سوسیالیست، همزمان با مجلس چهارم در سال ۱۳۰۱ - ۱۳۰۰ و با ترکیبی از رهبران دو حزب سابق «دموکرات» و «اعتدال» (احزاب فعال در مجلس دوم پس از فتح تهران و خلع محمدعلیشاه) بوجود آمد و گروهی از جوانان «متجدد» نیز به این حزب پیوستند. حزب سوسیالیست کارزاری تبلیغاتی علیه «اشرافیت» و «ارتجاع» براه انداخت. اعتقاد به لغو مالکیت خصوصی و انعکاس آن در برنامه حزب سوسیالیست، مناسبات حزب با روحانیون و بازار را آشفته کرد.<sup>(۷۸)</sup>

سوسیالیستها «خواستار جامعه‌ای مساوات طلب از طریق ملی کردن تمام وسایل تولید حتا در کشاورزی، اقتصاد برنامه ریزی شده، مالیات برارث و بر ثروت و بر درآمد بودند. حزب سوسیالیست علاوه بر دنبال کردن سیاست مساوات طلبی و تبلیغ ملی شدن وسایل تولید، حامی دولت مقتدر مرکزی، تحصیلات غیر مذهبی، آزادی زنان و متحد ساختن مردم بصورت جمعیتی آگاه از ملیت خود بود.»<sup>(۷۹)</sup>

حزب سوسیالیست در کابینه‌ی رضاخان سردارسپه هم با پذیرش پستهای وزارت شرکت داشت.

حزب تجدد همزمان با انتخابات مجلس پنجم شکل گرفت. این حزب که در ابتدا «دموکرات مستقل» نام داشت، بدلیل همراهی و حمایت رضاخان وزیر جنگ و دخالت مستقیم «امیر لشکر»ها در ایالات، در انتخابات مجلس پنجم اکثریت پارلمانی را بدست آورد. حزب تجدد برهبری سیدمحمدتدین اصلیتترین و بزرگترین حزب طرفدار رضاخان و تاسیس جمهوری بود. حزب تجدد بعدها در سلطنت رضا شاه به حزب «ایران نو» و سپس به حزب «ترقی» تبدیل شد. «فعالیت این حزب با همه خدمتگزاری‌ها به دلیل «سوءظن رضا شاه» که احساسات «جمهوریخواهی» خطرناکی را می‌پروراند در سال ۱۳۱۱ شمسی غیر قانونی اعلام شد.»<sup>(۸۰)</sup>

حزب رادیکال در اردیبهشت ماه ۱۳۰۲ شمسی توسط علی اکبر داور پایه گذاری شد. او مرانامه حزبی خود را منتشر کرد و شمار اعضای حزب در تهران به سیصد عضو از میان نخبگان سیاسی و روشنفکران رسید. «برخی از مهمترین اصول مرانامه ۳۳ ماده‌ای حزب رادیکال عبارت بودند از تحکیم حکومت مشروطه، انتخابات با رای مخفی، جدایی دین و سیاست، الغای کاپیتولاسیون، برابری شهروندان و ایمنی آنان طبق قانون، احیای اقتصادی ایران از راه انقلاب صنعتی و کشاورزی، تاسیس

بانکهای صنعتی، بازرگانی، کشاورزی، جلب سرمایه‌های خارجی و داخلی، فروش زمینهای دولتی به دهقانان، احداث راه آهن، وضع قوانین کار و...»<sup>(۸۱)</sup> جمعیت ایران جوان مرانامه خود را در فروردینماه ۱۳۰۰ منتشر کرده بود. انجمن را جوانان اروپا دیده تشکیل داده بودند که بعدها همگی «از کارگزاران بلند پایه دوران بیست ساله شدن و مرانامه آنها عملاً بصورت برنامه دولتهای آن عصر درآمد، مانند: الغاء کابینتولاسیون، احداث راه آهن، استقلال گمرگی ایران، فرستادن دانشجویان دختر و پسر به اروپا، آزادی زنان، وضع قانون جزا، محروم کردن بیسوادان از حق رای، اخذ اقباس قسمت خوب تمدن اروپا»<sup>(۸۲)</sup> در مجلس شورای ملی اکثریت نمایندگان به طرفداری از تاسیس جمهوری و اقلیت در مخالفت با جمهوری فعالیت می‌کردند.

فراکسیونهای «تجدد»، «قیام»، «آزادخواه»، «ملیون» و «تکامل»، فراکسیونهای درون اکثریت مجلس محسوب میشدند. چنین برمی‌آید که این فراکسیونها، موضع و موقعیت ثابتی نداشته‌اند و بیشتر فراکسیونهایی «سیال» بوده‌اند. در برابر فراکسیونهای اکثریت مجلس، فراکسیون اقلیت به رهبری سیاسی و عملی مدرس سیاستمدار و سخنران مبرز قرار داشت.

روزنامه‌ها و نشریات طرفدار اقلیت مجلس هم چندان کم شمار نبودند: «قانون»، «سیاست»، «سیاست اسلامی»، «شهاب»، «نسیم صبا»، «نوبهار» (به مدیریت ملک الشعراء بهار) و سپس روزنامه «قرن بیستم» به مدیریت شاعر جوان آزادخواه، میرزاده عشقی.

روزنامه «ایران» در تبلیغ جمهوریت مقاله‌ای تحت عنوان «نهضت عمومی» در تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۰۲ شمسی منتشر کرد که در آن گفته شده بود «جمهوریت تدریجاً عامه ملت ایران را در همه ایالات و ولایت به هیجان آورده، روح جدیدی از نشاط در جسد افسرده اهالی دمیده، از قسمتی از شهرها تقاضای مخابرات حضوری گردیده... در تهران نیز جمع کثیری هم‌آواز شده و نمایندگان خود را به مجلس شورای ملی فرستادند و تقاضا کردند تا قبل از عید پارلمان تصمیم قطعی خود را اتخاذ کند...»<sup>(۸۳)</sup> خواست اکثریت مجلس آن بود که با ارایه طرحی در مجلس و بصورت سریع و ضربتی «الغاء سلطنت» و «تاسیس جمهوری» را تا پیش از پایان سال تصویب کنند بگونه‌ای که نوروز ۱۳۰۳ شمسی «عید جمهوری» باشد و بمناسبت آغاز سال نو این بار «توپ جمهوری» غرش کند.

در تهران و شهرستانها، گردهماییها و سخنرانیها در نکوهش سلطنت قاجار و در پشتیبانی از تاسیس جمهوری انجام گرفت.

بهارمی‌نویسد: «منجمله از کارهایی که در بیرون مجلس صورت گرفت، جشن



بزرگی بود که در روزهای آخراسفند ۱۳۰۲ از طرف ادارات برای درخواست و استدعای جمهوری بوجود آمد. روزی دواپرتعطیل شد و کارداران ادارات با مدیرکلها و روسای خود با علما و اجتماعات بزرگ به قصر رئیس دولت روی آوردند. روز عجیبی بود... جمعیت خیابانها را پر کرده مانند سیل در قصر سردار سپه می‌ریخت. مردم پیرامون رئیس دولت گرد آمده، قصابید و خطابه‌های مهیج می‌خواندند و از او میخواستند مملکت را جمهوری کند... در اسفند ۱۳۰۲ تظاهرات جمهوری طلبی قوت گرفت...»

از «کارهای بیرون مجلس» برگزاری میتینگ‌ها، اجتماعات و جلسات متعدد برای تبلیغ «الغاء سلطنت» و «تاسیس جمهوری» بود. در تهران، از طرف حزب سوسیالیست و در محل کلوپ سوسیالیست‌ها در میدان بهارستان، کنفرانس‌هایی برای توضیح و تبلیغ جمهوری و جمهوریت برگزار شد.

به گزارش عبدالله مستوفی در کنفرانس ۲۸ حوت (اسفند ۱۳۰۲ شمسی) در کلوپ سوسیالیست‌ها در حضور جمعیتی نزدیک به هزار و پانصد نفر، محمود محمود بعنوان سخنران اصلی و عبدالله مستوفی تا رسیدن محمود محمود به محل کنفرانس - سخنرانی کرده‌اند.

عبدالله مستوفی درباره «تاریخچه جمهوری»، «نشو و نمای جمهوری» در یونان و رم قدیم، و نیز قرون وسطی و بالاخره «آمریکا و فرانسه و سویس عهد جدید»، «کم تفاوتی حکومت جمهوری و سطنتی» و «تقسیم جمهوری به اعیانی و ملی» سخنرانی کرد.

عبدالله مستوفی نطق خود را با این عبارت پایان داده است: «آقایان، استبداد بی ترس دوره مظفرالدین شاه، ما را به حکومت بی تقویتی (بی‌تقوایی؟) کشاند. امیدوارم در این جمهوری مردمان با تقوایی از کار در بیائیم که بتوانیم حق این حکومت را ادا کنیم.»

به نوشته مستوفی، سخنرانی محمود محمود «حاوی مطالب علمی و تاریخی» و «بسیار دلپذیر» بود.

مستوفی می‌نویسد: «مجلس کنفرانس با رضا مندی مستمعین و آبرومندی کلوپ ما خاتمه پذیرفت بطوریکه موافقین و مخالفین اوضاعی که در این دو سه روزه برپا شده بود، هر دو دسته خوشوقت از کلوپ خارج شدند زیرا ما دو نفر هیچکدام اهل مرده باد و زنده باد و هو و جنجال نبودیم و فقط حکومت جمهوری را از نقطه نظر علمی و تاریخی تشریح و محسنات و نواقص آنرا توضیح داده بودیم... (۸۴)

عبدالله مستوفی متن سخنرانی خود محمود محمود را بدست نمی‌دهد. هردوی آنان در شمار تحصیلکردگان و آگاهان زمان خود بودند. اگر عبدالله مستوفی متن سخنرانی

خود و محمود محمود را در کتاب خود ارائه میکرد امروزه ما با آگاهی از چگونگی درک و دریافت آنان از مفاهیم نوین اندیشه سیاسی و از جمله جمهوری و جمهوریت و اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران، شناخت بهتری از اندیشه‌ی سیاسی روشنفکران آن دوره بدست می‌آوریم.

### عارف و «مارش جمهوری»

از دیگر «کارهای بیرون مجلس» و کارزارهای تبلیغی - تهییجی به ضد قاجار و به سود «جمهوریت» باید از کنسرت های شبانه «شاعر ملی» عارف قزوینی یاد کرد. روزی که نغمه جمهوری ساز شد، عارف «به حکم روح انعطاف ناپذیر خود و کینه‌ی دیرینه‌ای که از خاندان قاجار به دل داشت در «گراندهتل» تهران نمایشهایی ترتیب داد و در این باره چنان خود نمایی کرد که بعدها به اشعار او استناد جستند. از جمله شب چهارشنبه پنجم شعبان ۱۳۴۲ هجری قمری برابر ۱۳۰۲/۱۲/۲۲ شمسی، غزلی را که بنام «جمهوری ایران» ساخته بود با آهنگ محتشم ماهر و آواز پرشور خود ترنم کرد:

به مردم این همه بیداد شد ز مرکز داد  
زدیم تیشه بر این ریشه، هر چه بادا باد  
همیشه مالک این ملک ملت است که داد  
سند به دست فریدون، قباله به دست قباد  
کنون که می‌رسد از دور رایت جمهور  
به زیر سایه آن زندگی مبارک باد  
خوشم که دست طبیعت گذاشت در دربار  
چراغ سلطنت شاه بر دریچه باد  
تو نیز فاتحه سلطنت بخوان عارف  
خداش با همه بدفطرتی بیامرزاد

و شب بعد «مارش جمهوری» را که با نکوهش از قارجاریه و ستایش از سردار سپه همراه بود، از صحنه نمایش به گوش هموطنان خود رساند:

سلطنت گر رفت گورو  
نام جمهوریت از نو  
همچو خور افکنده پرتو  
بخ شد نور علی نور  
نیست دوران قجر باد

این شجر بی بار و برباد

تا قیامت دادگر باد

بازوی پر زور جمهور...

کار ایران رو به ره باد

نام شاهی روسیه باد

زنده سردار سپه باد

با غریو کوس و شیپور...» (۸۵)

در این کنسرت‌های شبانه عارف، انبوه زنان و مردان مشتاق و کنجکاو شرکت می‌کردند. تاثیر ترانه‌ها و تصنیف‌های عارف بگونه‌ای بود که حتی منتقدان و مخالفان «جمهوری خواهان مصنوعی» هم از آن یاد کرده‌اند. حسین مکی می‌نویسد: «عارف قزوینی شاعر و تصنیف ساز ایده آلیست فریب رنگ و بو را خورده... لذا به سود جمهوری و علیه خانواده قاجار و شاه نمایشهای مهمی در محل گراند هتل و غیره داد. در این نمایشها جمعیت زیادی شرکت میکرد و تاحدی در ضمیر ساده لوحان از همه جا بیخبر اثر میکرد...» (۸۶)

شاعرو پژوهشگر ادبیات معاصر ایران محمدعلی سپانلو نیز با اشاره به کنسرت‌های «پرازحام» عارف و بازتاب گسترده آن کنسرتها در روزنامه‌های آن دوره نگاهی دارد به ایده‌آل‌ها و دیدگاههای عارف درباره «حکومت مردم»، «جمهورملت» و «تاریخ ایران». سپانلو می‌نویسد: «درماه شعبان ۱۳۴۲ قمری تبلیغات برای جمهوری درهمه سنگرهای سیاسی به اوج خود رسیده بود و عارف یکی از پرازدحامترین کنسرت‌هایش را، که خبرآن در ادبیات و روزنامه نگاری آن دوران خواه به وجه موافق و خواه مخالف دیده می‌شود، برگزار کرد. این مهم‌ترین و آخرین نمایش بزرگ عارف برای جمهوری بود، سپس شناسایی و کشف حقیقت تلخ زبان او را بست.

اما خصلت مهم آن کنسرت این است که عارف جمهوری را به نام حکومت مردم می‌ستاید، نه به خاطر سرکار آمدن نامزد مورد پسند خویش و در این خط، یعنی در بزرگداشت اراده جمهور ملت، حتی تاریخی را که آنهمه برایش مقدس است تحتالشعاع قرار می‌دهد. آری، ملت است که پادشاهان بزرگ باستانی را بر سریرها نشاند، آن که ضحاک ستم پیشه را سرنگون می‌کند نه فریدون پیشدادی، بلکه عامه مردم است که قدرت بازوان کاوه آهنگر شده‌اند. به چند بیت از غزل جمهوری گوش می‌سپاریم، عارف می‌خواند:

همیشه مالک این ملک ملت است که داد

سند به دست فریدون، قباله به دست قباد

مگوی کشور جم، جم چکاره بود چه کرد  
 مگوی ملک کیان، کی گرفت، کی به که داد  
 به زور بازوی جمهور بود کز ضحاک  
 گرفت داد دل خلق کاوه حداد  
 کنون که می‌رسد از دور رایت جمهور  
 به زیر سایه آن زندگی مبارک باد

و در مارشی که به همراه آن می‌خواند (مارش جمهوری)، گرچه سردار سپه را نامزد ریاست جمهوری معرفی می‌کند، اما مصرع‌های زیر ذمه عارف را از شرکت در تغییر سلطنت، به سود اعتلای یک پادشاه مستبد شرقی، بری میدارد:

کار ایران رو به ره باد  
 نام شاهی رو سپه باد  
 زنده سردار سپه باد  
 با غریو کوس و شیپور  
 توده ملت نمیراد  
 دامن غفلت نگیراد

تا ابد شد مقهور ملت - از سلطنت و شاه و شاهنشاه - و ز امپراطور  
 مسلما سردار سپه قدرت طلب و متفرعن از چنین ستایشی، که اساس آن بر حاکمیت  
 توده‌ها و تحقیر قدرت فردی است، راضی نبوده است. به هر حال برنامه جمهوری،  
 همچنان که در تواریخ آن دوران مذکور است، بر اثر مبارزه اقلیت مجلس پنجم عقیم  
 می‌ماند. سردار سپه و همراهانش نقشه جمهوری را رها می‌کنند و طرح تحویل سلطنت  
 از قاجار به پهلوی را می‌ریزند که مسیر تاریخ ایران را دگرگون می‌کند. اما در این  
 مرحله دیگر شاعر ملی، سخنگوی احساسات و آمال ملت را در کنار خود ندارند...»<sup>(۸۷)</sup>  
 گذشته از تهران، در سایر شهرستانها، و ایالات ایران فعالیت‌های تبلیغی و تهییجی به  
 ضد قاجار و برای «جمهوری» جریان داشت. گردانندگان این فعالیت‌ها، اساسا  
 فرماندهان نظامی و کارمندان ادارات بودند که به اشاره دولت سردار سپه و به اتکای  
 قدرت نظامی و اداری، اجتماعات، میتینگ‌ها و تحصن‌ها را براه می‌انداختند. سیل  
 تلگراف‌های تهیه شده از طرف هواخواهان رضاخان و بنام مردم در دفاع از  
 جمهوری به تهران و به مجلس شورای ملی جاری بود.

### مجلس و بحران «موسسه سلطنت»

در مجلس شورای ملی مذاکرات، گفتگوها و سخنرانیهای مهمی در موافقت و مخالفت با انقراض قاجار و تاسیس جمهوری صورت گرفت. بیشتر آن سخنرانیها آمیزه‌ای بود از جنبه‌گیربهای حسابگرانه، سیاست بافی های تنگ مایه و مصلحت جویانه. در آن میان علی اکبر داور سخنانی گفت که نه فقط در فهم اوضاع سیاسی آن روز بلکه مهمتر از آن در فهم «بحران مشروعیت سلطنت در ایران» دارای اهمیت‌اند. او با واژه‌هایی دقیق مفهوم و مضمون تحول زمانه را بیان کرد. داور گفت: «بحرانی از دو سال قبل تقریباً در این مملکت شروع شده است... وقتی یک کشمکش‌هایی به این عظمت راجع به یک موسساتی مثل موسسه سلطنت واقع میشود و دو سال هم دوام می‌کند و هر روز یک صدای تازه بلند میشود، این صداها و این کشمکش‌ها ممکن است یک روز بجایی برسد که مملکت را دچار صدمات بزرگی بکند.»<sup>(۸۸)</sup>

در دنباله‌ی مذاکرات مجلس از طرف جمعی از نمایندگان اکثریت، طرحی دو ماده‌ای به مجلس ارائه شد:

- ۱- ملت ایران تبدیل رژیم مشروطیت را به جمهوری به وسیله مجلس شورای ملی اعلام میدارد.
  - ۲- ملت به وکلای دوره پنجم اختیار می دهد که در مواد قانون اساسی موافق مصالح مملکت و رژیم جدید تجدید نظر نمایند.
- سرنوشت قدرت اما به تعادل قوای نیروهای درگیر و نحوه عمل آنان گره خورده بود. در جبهه‌ی مقابل جمهوریخواهی، دربار قاجار، اقلیت نمایندگان مجلس به رهبری مدرس، عناصری از بازار، گروهی از روحانیون - به دلایل و انگیزه‌های متفاوت - مخالف انقراض قاجاریه و تاسیس جمهوری بودند. بهار در توضیح جبهه مخالف می‌نویسد: «... طرف دیگر این جنگ بزرگ را که در واقع برای مملکت مسأله بغرنج عجیبی شده بود، معین کنم و افراد فراکسیون اقلیت را که مانند یک حزب سیاسی بزرگ چه در مجلس و چه در خارج مجلس با قوه و قدرت مهیب سردار سپه و اعوان و انصارش مبارزه کردند معرفی کنم: مدرس، قوام‌الدوله، مشیر اعظم پسر اتابک، حاج اسماعیل عراقی، شریعت‌دار دامغانی، سید محی الدین شیرازی، ملک‌الشعراء بهار. افرادی که رسماً در فراکسیون اقلیت عضو نبودند ولی در خارج بطریق مستقل با اقلیت هم فکری و همکاری می‌کردند: مستوفی الممالک، مشیرالدوله، مصدق السلطنه. بعضی آقایان هم با کمال احتیاط رفتار می‌کردند مثل آقای علاء و آقای تقی زاده...»

بهار می افزاید: «حوزه قم، علما، اصلاح طلبان، طبقات اصناف هنوز حرکتی نکرده‌اند ولی از جمهوری نگرانند.»

تبلیغات مخالفین سنتگر اساسا بر پایه مغایرت جمهوری با «دین» و «مذهب» می‌چرخید: «ما تابع قرآنیم، جمهوری نمی‌خواهیم»، «ما دین نبی‌خواهیم، جمهوری نمی‌خواهیم.»<sup>(۸۹)</sup>

تظاهرات و ضد تظاهرات موافقین و مخالفین به درگیری در بهارستان و محوطه مجلس شورای ملی کشید. بهار می‌نویسد: «دوم حمل (فروردین) دسته بزرگی از چاله میدان که یکی از محلات پرجمعیت تهران است به زعامت مرحوم حاج شیخ عبدالحسین خرازی با بیرقهای سفیدی که روی آن نوشته بود «اراده، اراده ملت است»، «ما جمهوری نمی‌خواهیم»، حرکت کرده جمعی از روحانیون را با خود برداشته، از خیابان اسماعیل یزاز و بازار داخل مسجد شاه شدند... جمعیتی عظیم که به چندین هزار نفر می‌رسید، ... دم به دم برانبوه غوغا افزوده می‌شد... به طرف بهارستان این جمعیت عظیم در حرکت آمد... مخالفین جمهوری به زعامت حاجی آقا جمال اصفهانی و آقای خالصی زاده در بازار صف نماز راست کردند نماز خواندند.»  
 درباره مخالفت مدرس و پاره‌ای روحانیون، حائری می‌نویسد: «جنبش جمهور یخواهی ایران با مخالفت و مبارزه سخت مردم بازار تهران، رهبران مذهبی و سید حسن مدرس روبرو گردید... مدرس در خلال تعطیلات نوروز ۱۳۰۳ خورشیدی مردم تهران را که به دیدن او به خانه‌اش می‌رفتند بر ضد سردار سپه و نقشه جمهور یخواهی او سخت تحریک کرد. البته احمد شاه و هواداران او در جریان این پیکارها بی‌کار ننشستند و کوشش کردند رهبران مذهبی را بر ضد سردار سپه بشورانند.»<sup>(۹۰)</sup>

حاج مخبرالسلطنه هدایت در کتاب «خاطرات و خطرات» درباره مخالفت مدرس با جمهوری می‌نویسد: «... مرامی که مورد توجه دسته‌ای در مرکز و ولایات است جمهوری است که میباید بحث آن بالاخره به مجلس بیاید ولی سعی مدرس این است که اکثریت با مخالفین جمهوری باشدو لذا از گذشتن اعتبارنامه‌های موافقین جمهوری جلوگیری می‌کند.»

حسن حلاج مدیر روزنامه حلاج نیز درباره مخالفت مدرس با جمهوریت می‌نویسد: «نگارنده در همان روزها با مرحوم مدرس ملاقات و درباره جمهوریت از او پرسش کردم. آن مرحوم گفتند: من با جمهوریت در ایران مخالفم ولی با سلطنت هر آنم لایقی در این مملکت موافقت می‌کنم زیرا علاوه بر آنکه اصولا جمهوریت با طریقه جعفری مناسب نیست، ملت نیز هر روز گرفتار دستبندی برای انتخاب رئیس جمهور نمی‌شود.»<sup>(۹۱)</sup>

باری در چنین شرایطی تنش میان سردار سپه که مقام نخست وزیری و وزارت

جنگ و فرماندهی کل قوا را همزمان بر عهده داشت، با موتمن الملک رئیس خوشنام و پراعتبار مجلس شورای ملی نیز بدلیل اقدامات خشن و غیرقانونی رضاخان، بالا گرفته بود.

موضوع استیضاح و برکناری رضا خان در نتیجه مصلحتجویی تنی چند از معمرین و صاحب نفوذان مجلس وپا درمیانی آنان، منتفی شد. بیگمان سایه قدرت امیر لشکرهای قدرتمند و وفادار رضاخان در این مصلحتجویی‌ها موثر بود.

پیشنهاد نمایندگان اکثریت مجلس برای تغییر رژیم در غوغای درگیریها، و در کمیسیون دوازده نفره مجلس سرنوشت دیگری پیدا کرد.<sup>(۹۲)</sup>

در فعل و انفعالات پیچیده‌ی سیاسی، با توجه به مخالفتها و تعادل قوای موجود، رضا خان که دولت و فرماندهان لشکرها را در اختیار داشت فکر جمهوری و تاسیس جمهوری را وانهاد و در مصالحه و مواضعه سیاسی در ازای انصراف از تاسیس جمهوری، حمایت روحانیون شیعه را برای اهداف خود بدست آورد. در فروردین ۱۳۰۳ رضاخان سردار سپه نخست وزیر برای ملاقات «آقایان علما»، به قم رفت. پس از این ملاقات و گفتگوها، تلگرافی به امضای آقایان، آقاسید ابوالحسن اصفهانی، حاج میرزا حسین نائینی و شیخ عبدالکریم حائری در ۱۲ فروردین ۱۳۰۳ خطاب به «علما» و «اعیان» و «تجار» و «اصناف» و «قاطبه ملت ایران» صادر شد که در آن خبر منصرف شدن سردار سپه را از جمهوری، نوید داده بودند: «بسم الله الرحمن الرحیم، جنابان مستطابان حجج اسلام و طبقات اعیان و تجار و اصناف و قاطبه ملت ایران دامت تائیداتهم چون در تشکیل جمهوریت اظهاراتی شده بود که مرضی (مورد رضایت) عموم نبود و با مقتضیات این مملکت مناسبت نداشت لهذا در موقع تشرف حضرت اشرف، حضرت آقای رئیس الوزراء دامت شوکته برای مواعده (وداع، خداحافظی) به دارالایمان قم نقض این عنوان (عنوان جمهوریت) و الغاء اظهارات مذکوره (اظهارات در تائید جمهوری) و اعلان آنرا به تمام بلاد خواستار شدیم و اجابت فرمودند. انشاءالله تعالی عموم قدر این نعمت را بدانند و از این عنایت کاملاً تشکر نمایند. الاحقر ابوالحسن الموسوی الاصفهانی، الاحقر محمدرضا غروی نائینی، الاحقر عبدالکریم حائری.»<sup>(۹۳)</sup>

رضاخان سردار سپه نیز در همان موقع اعلامیه مفصلی صادر کرد در آن «توصیه» کرد که عنوان جمهوری «موقوف» شود: «هموطنان! اگر چه بتجربه معلوم شده که اولیاء دولت هیچوقت نباید با افکار عامه ضدیت و مخالفت نمایند و نظر بهمین اصل است که دولت حاضره تاکنون از جلوگیری احساسات مردم که از هرجانب ایران ابراز میگردد خودداری نموده است لیکن از طرف دیگر چون یگانه مرام و مسلک شخصی من از اولین روز، حفظ و حراست عظمت اسلام و استقلال ایران و رعایت

کامل مصالح مملکت و ملت بوده و هست و هرکس که با این رویه مخالفت نموده او را دشمن مملکت فرض و قویا در رفع او کوشیده و از این به بعد نیز عزم دارم همین رویه را ادامه دهم و نظر به اینکه در این موقع افکار عامه منتشر است و اذهان مشوب گردیده و این اضطراب افکار ممکن است نتایجی مخالف آنچه مکنون خاطر من در حفظ نظم و امنیت و استحکام اساس دولت است بیخشد و چون من و کلیه آحاد اوفرادقتشون از روز نخستین محافظت و صیانت ابهت اسلام را یکی از بزرگترین وظایف و نصب العین خود قرار داده همواره در صدد آن بوده‌ایم که اسلام روز بروز رو به ترقی و تعالی گذاشته و احترام مقام روحانیت کاملا رعایت و محفوظ گردد لهذا در موقعی که برای تودیع آقایان حجج اسلام و علما اعلام به حضرت معصومه (ع) مشرف شده بودیم با معظم لهم در باب پیشامد کنونی تبادل افکار نموده و بالاخره چنین مقتضی دانستیم که به عموم ناس توصیه نمایم که عنوان جمهوری را موقوف و در عوض تمام هم خود را مصروف سازند که موانع اصلاحات و ترقیات مملکت را از پیش برداشته در منظور مقدس تحکیم اساس دینت و استقلال مملکت و حکومت ملی با من معاضدت و مساعدت نمایند.

این است که به تمام وطنخواهان و عاشقان این منظور مقدس نصیحت می‌کنم که از تقاضای جمهوریت صرف نظر کرده و برای نیل به مقصد عالی که در آن متفق هستیم با من توحید مساعی نمایند.

رئیس الوزراء و فرمانده کل  
قوا - رضا»<sup>(۹۴)</sup>

در یادداشت‌های «سفرنامه خوزستان» نیز که بنام رضاشاه منتشر شده درباره رابطه با علما و مساله جمهوری، می‌نویسد: «در خلال این احوال به من (در بوشهر) تلگرافی از علما رسید که با عقیده من در مورد تاسیس حکومت جمهوری مخالفت کرده بودند و جمهوری را مخالف مصالح مملکت تشخیص داده بودند. خوشحال شدم که علما اعلام به مصالح مملکت کاملاً وارد و آشنا هستند و با چشم و دل بیدار مقتضیات زمان و مکان و محیط را خوب تشخیص می‌دهند.»<sup>(۹۵)</sup>

بدین ترتیب طولانی‌ترین و پرکشش‌ترین دوره تبلیغ و فعالیت سیاسی جمهوری خواهانه که رضاخان خود از کارگردانان اصلی آن بود، با صدور این اعلامیه، خاموشی گرفت. رضاخان به سلطنت رسید اما «بحران موسسه سلطنت» و «بحران دیرین مشروعیت قدرت سیاسی» در بافت «ایران نو» تنیده شد و تداوم یافت.



## چرا رضاخان به جنبش جمهوریخواهی روی آورد؟

شماری از منتقدان و مخالفان بعدی جمهوری از جمله عبدالله مستوفی و یحیی دولت‌آبادی، همراهی رضاخان با جنبش جمهوریخواهی و پشتیبانی او از این جنبش را جزئی از «نقشه» از قبل تدارک شده‌ی براندازی قاجار، دست یافتن به تاج و تخت و تثبیت اقتدار و دیکتاتوری او دانسته‌اند.

عبدالله مستوفی که خاطرات خود را پس از سقوط رضاشاه و متناسب با «اوضاع زمانه» به چاپ سپرده است، «جمهوریخواهی» را «جمهوریخواهی مصنوعی» مینامد. اوسناریوی خود درباره گرایش رضاخان سردار سپه به جنبش جمهوریخواهی را چنین می‌نگارد: «برای سردار سپه.. ساده تر و طبیعی‌ترین است که بدست آزادیخواهان دو آتش خود را بر ریاست جمهوری برساند تا بعدها بدست سلطنت‌طلبان تاج و تخت را تصرف و در خانواده خویش مستقر نماید...» (۹۶)

دولت‌آبادی نیز «زمزمه جمهوریت» را «نقشه‌ای» برای «لغو کردن قانون اساسی» و دستیابی به تاج و تخت می‌داند. در روایت دولت‌آبادی «کارکنان» سردار سپه نقشه‌ای کشیده‌اند و «آن نقشه‌ای است که ناپلئون بناپارت در فرانسه کشید و از راه ریاست جمهوری موقتی، دست خود را به آریکه سلطنت فرانسه رساند. نقشه‌کشان تصور می‌کنند که چون عنوان جمهوری به میان آمد، قانون اساسی که روی اساس مشروطیت ساخته شده لغو می‌شود، احمدشاه و خانواده او با پادشاهی که دارند از میان می‌روند، سردار سپه با اسبابی که در سرتاسر مملکت دارد از نظام و نظمیه و غیره به ریاست جمهور انتخاب می‌گردد و چون مانع بر طرف شد بایک بهانه جوئی که مملکت هنوز استعداد جمهوریت ندارد ریاست جمهور به سلطنت مبدل می‌گردد...» (۹۷)

ملک الشعراء بهار و بیش از او میرزاده عشقی شاعر آزادیخواه پرشور، خشمگینانه تریه «هیا هوئی جمهوری»، «جمهوری نابالغ» و «جمهوری قلابی» تاختند و عشقی در پس «جمهوری قلابی» دست پنهان ارباب و «توطئه» خارجی می‌دید.

### عشقی و «جمهوری قلابی»

عشقی خود از روشنفکران جوان و تجدد خواه و از مخالفین نظامات کهن بود. او خود سروده بود:

یا افسرشاه را نگون خواهم کرد / یا در سر این عقیده جان خواهم داد  
اما زمزمه جمهوری که آغاز شد او یکسره به صف مخالفان پیوست. یحیی آرین پور در تحلیلی مشابه تحلیل‌های دیگر می‌گوید عشقی چون از «بازیهای سیاسی» و «دسایس پشت پرده» خبر داشت با این «جمهوری مصنوعی جدا و شدیداً بنای مخالفت

گذاشت و از جمله در مقاله‌ای با عنوان «جمهوری قلابی» مخالفت خود را آشکاراییان کرد... عشقی در روز هفتم تیرماه ۱۳۰۳ شمسی مجدداً روزنامه «قرن بیستم» را منتشر کرد و گرچه سه چهار ماهی از داستان جمهوری گذشته بود، در همان شماره اول چند کاریکاتور و شعر و مقاله بسیار تند مبتنی بر هزل و هجو جمهوری و جمهوریخواهان درج کرد و علناً اظهار داشت که بازیهای اخیر تهران به تحریک اجنبی است...

در همان شماره «مظهر جمهوری» به صورت مردی مسلح و غضب‌آلود تصویر شده بود که در دست راست تفنگ و در دست چپ کیسه پول داشت و سایه اجنبی بر بالای سرش نمایان بود. روزنامه‌های طرفدار جمهوری به شکل جانوران زشت پلید - ناهید (افعی) تجدد (جغد)، کوشش (موش)، ستاره (سگ)، گلشن (الاغ) و جارچی (گرچه) - دوروبر او را گرفته بودند و شاعران زبان «مظهر جمهوری خواهی» و هریک از روزنامه‌ها و عاقبت از زبان قرن بیستم سخنانی به شعر ساده عامیانه در زیر آن آورده بود. و در ضمن مقاله و کاریکاتور «آرم جمهوری» که از اسکناس و توپ و تفنگ و تیرزین و گرز گاو سر و موشت گره شده و شلاق چهار تسمه و استخوان سر و دست ترتیب یافته بود و بر فراز آن خورشید ایران نور پاشی می‌کرد، به خطر آینده اشاره رفته بود. این اشارات بسیار صریح و ضربت قاطع بود. روزنامه توقیف و نسخه‌های آن به وسیله شهربانی جمع آوری گردید و خود او، چنانکه مکرر پیش بینی کرده بود! بامداد روز آخر ذیقعد ۱۳۴۲ ه. ق. (۱۲ تیرماه ۱۳۰۳ ش.) در خانه خویش، جنب دروازه دولت، به دست دو تن ناشناس هدف تیر قرار گرفت و نزدیک ظهر همان روز در بیمارستان شهربانی جان داد...» (۹۸)

از معاصرین ما، باستانی پاریزی نیز می‌نویسد: «اعلام جمهوری هدف و غرض نبود. بل وسیله بود برای سست کردن بنیان دربار قاجار...» (۸۵) او خوشبینی شاعر دیگر آن دوران، عارف قزوینی و هواخواهی او از «جمهوری» را بیمورد میدانند. محمدعلی سپانلو نیز در بررسی و اکنش عارف، ملکالشعراء بهار و عشقی نسبت به جمهوریخواهی «دارودسته» سردار سپه، درباره عشقی می‌نویسد: «او فوراً تشخیص داد که نغمه‌ی جمهوری یک حیلۀ سیاسی بیش نیست و در اثر پایداری در مبارزه جانش را از دست داد...» (۹۹)

بیگمان روش‌های ضد قانونی و خشونت و قلدر منشی رضاخان و امیر لشکرهای او و مداخلات آنان در انتخابات ایالات و نیز برپایی اجتماعات رسمی و اداری در طرفداری از جمهوری همراه با پیشینه‌ی نقش و دخالت انگلیس (۱۰۰) در برانگیختن کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی، بیاعتمادی نسبت به انگیزه‌ها و اهداف حمایت رضاخان از جمهوری را پدید می‌آورد. منتقدان، تشدید دیکتاتوری سالهای سلطنت رضا شاه را تاییدکننده دیدگاه خود می‌دانند. ملکالشعراء بهار می‌نویسد: «موافقت جدی سردار سپه

با جمهوری اسباب تردید و بیم و احتیاط مردم شده تصور کردند (درست هم بود) که نتیجه این جمهوری منجر به دیکتاتوری ایشان خواهد شد.»

### ریشه‌های گرایش جمهوریخواهی

اما ریشه‌های «بحران موسسه سلطنت» و گرایش جمهوریخواهی رامیتوان در تحولات سیاسی اجتماعی معاصر جستجو کرد: گام نهادن افشار جدید اجتماعی در میدان سیاست و اجتماع، تحول در بنیادهای اندیشه سیاسی سنتی، آشنایی با ایده‌های جدید حکمرانی و حضور صورت‌بندی‌های سیاسی، نقش مجلس شورای ملی در تصمیم‌گیریهای سیاسی. و روند روبه گسترش نهادهای جدید اداری و نظامی. بفراییم تزلزل در بنیادهای اندیشه سنتی حکمرانی و ناکارایی قاجار. تزلزلی که نتیجه انقلاب مشروطه بود. انقلابی که اصول سنتی حکمرانی را رد کرد، ملت ایران را برای نخستین بار در طول تاریخ دارای «حق حاکمیت ملی» معرفی کرد و «قوای مملکت را ناشی از ملت» دانست: تحولی بزرگ در مفهوم قدرت و «منشاء قدرت».

### سلسله قاجار: منشاء قدرت

سلسله قاجار، آخرین سلسله‌ای بود که در امتداد سنت قدرتیابی و تاسیس سلسله‌های پادشاهی در ایران، یعنی بر پایه تاملین سرکردگی قبیله و قدرت شمشیر، تشکیل شد. در واقع از پس سقوط صفویه و در غوغای رقابت سرداران و سران قبیله‌ها تنها دو سردار نظامی جنگنده یعنی نادر افشار و آقا محمدخان قاجار توانستند به اتکاء قبیله و شمشیر، سلطنت را بدست آورند «حقانیت» و «مشروعیت» قدرت آنان هم وابسته‌ی برائی شمشیر آنان بود.

پس از آقا محمدخان، فتح‌علیشاه برای تاملین و تضمین «مشروعیت» سلطنت خود نیازمند پشتیبانی و تایید روحانیون شیعه بود. و نوبت به ناصرالدینشاه که رسید قدرت سلطنت مطلقه، «حقانیت» و «مشروعیت» آن مورد سؤال و تعرض قرار گرفت. در عهد مظفرالدینشاه، انقلاب مشروطیت ایران با تاسیس نهاد مدرن «مجلس شورای ملی»، قدرت سیاسی را از انحصار سلسله قاجاریه بدرآورد. و در تحولات بعدی تناسب قوای سیاسی این «مجلس عالی» بود که محمدعلیشاه را از سلطنت «خلع» کرد. پادشاه مستبدی که بدرستی می‌گفت: «قاجاریه ایران را به قدرت شمشیر بدست آورده‌اند» و به نادرست مدعی می‌شد که «قصد او نیز آن است که آن را به قوه‌ی شمشیر حفظ نماید.»<sup>(۱۰۱)</sup>

زمانه‌ی «قبیله» و «شمشیر»، دگرگون شده بود. «دولت قاجاریه اگر در عصر آقا محمدخان و اوایل فتحعلیشاهی، قدرت جوانی داشت در این روزگار به پیری و ضعف گزاینده بود... زیرا که آن تز و ایدئولوژی که آقا محمدخان قاجار در ماوراء ارس و نادر در حوالی دهلی و خوارزم مطرح می‌کردند که وحدت سرزمینهای پارس بود و سلسله زندیه و قاجاریه را مستحق سلطنت و تاسیس سلسله می‌ساخت در پایان عمر مظفرالدینشاه تبدیل شده بود به دکترین و تفکری که دیگر نه تنها کاربرد نداشت بلکه فکر مشروطه آنرا درست در جهت مخالف توجیه میکرد.»<sup>(۱۰۲)</sup>

بر این روال، گرچه در فتح تهران سواران و تفنگچیان قبیله و ایل دیگری نقش داشتند و گرچه پس از آن حکام بختیاری هر جا که اعزام شدند به گفته‌ی باستانی پاریزی «سلطنت عشایری» براه انداختند اما شرایط اجتماعی، سیاسی ایران دیگر برای بر انداختن سلطنت قبیله‌ای و تاسیس سلطنت قبیله یا ایل دیگری فراهم نبود. منشاء قدرت دیگر در ایلات نبود. از آن پس هم تحرک ایلات و قبایل هرچه بود یاغیگری بود و شورش بود. و در همان حد هم باقی ماند.

### مشروعیت قدرت: انکار از دوسو

در جنبش اعتراضی عصر ناصرالدینشاه، «سلطنت مطلقه» از سوی دو جریان «متمایز و مخالف» مورد انکار و اعتراض قرار گرفت. از یکسو همفکران میرزا ملکم خان که «شریک عقاید لیبرال و اصلاحگرانه او هستند، می‌کوشند چشم و گوش مردم را نسبت به نوع حکومت جابر و فاسد باز کنند و فکر قدرت دموکراتی را در ذهن مردم تلقین نمایند» و از سوی دیگر «ملایان متعصب» همه جا علیه «تسلیم مسلمانان به کفار و عظ می‌کنند... می‌گویند.. تجارت، معدن، بانک، جاده، و دخانیات را به اروپاییان فروخته‌اند. چه دیدی که کشتزارهای غله و زنان مسلمانان را هم ببرند...»<sup>(۱۰۳)</sup>

آدمیت پس از نقل این اظهار نظر، خود می‌افزاید: «حوزه تحرک فکری و فعالیت سیاسی این دوره خیلی وسیعتر و عمیقتر از آنست که بنظر آن بیننده انگلیسی رسیده است.»

تحرک فکری و فعالیت سیاسی اصلاحگران، مطلقیت سلطنت و «مشروعیت» آن را از منظر لیبرال دموکراسی غرب زیر سؤال می‌برد و روحانیون شیعه بنوبه ی خود «مشروعیت» سلطنت را بر پایه اعتقاد به «امامت و ولایت» نفی می‌کردند.

علما و مراجع تقلید شیعه، هم مبتکرین «مشروطه مشروعه» و هم پشتیبانان مشروطیت و مجلس شورای ملی، اساسا بر پایه‌ی نظریه شیعی «امامت و ولایت» «مباحث» و «نظرات» خود را اعلام میداشتند.

با این ملاحظات، «مشروعیت» سلطنت حداقل در سطح نظریه - هم نزد تجدد خواهان و هم نزد معتقدین به «امامت و ولایت» مورد انکار بود. می‌توان از منظر نگاهی گسترده تر به گذشته و روند تحولات تاریخی ایران معاصر، چنین برداشت کرد که حتا پیش از انقلاب مشروطیت، و با ترور ناصرالدینشاه بدست میرزا رضای کرمانی، اقتدار سلطنت قاجار و اساسا بنیاد «موسسه سلطنت» در ایران متزلزل شده بود.

انقلاب مشروطیت «نظم» و «نهادهای» جدیدی را در برابر «نظم و نهاد سنتی» وارد میدان سیاست و قدرت کرد. پیشگامان اندیشه‌ی مشروطه خواهی، آخوند زاده، میرزا ملکم خان، مستشار الدوله، طالبوف تیریزی، میرزا آقاخان کرمانی و همفکران و همگامان آنان اندیشه و آرزوی «حاکمیت ملی»، «قانون»، «مجلس قانونگزاری» و «تفکیک قوا» را در آثار و نوشته‌های خود پروراندند.

آنان برغم همه کاستی‌های درک و دریافته‌شان از بنیادهای فلسفی اندیشه سیاسی نوین و برغم فراز و نشیب‌های زندگی سیاسی و اجتماعیشان، گنجینه‌ای از مفاهیم سیاسی جدید درباره نهادها و شیوه‌های جدید قدرت سیاسی، برای جنبش مشروطه خواهی و برای مردم ایران به ارمغان آوردند: واژه‌های «پارلمنت»، «کابینه»، «پارتی»، ارزشها و نهادهای جدید ایران مشروطه.

از مشروطه بدینسو، درکنار «موسسه سلطنت»، «پارلمان» منتخب ملت به مرکز تصمیم گیری سیاسی تبدیل شد. گرچه بر سر در عمارت بهارستان، «عدل مظفر» نقش بست، اما «پارلمان» در محدود کردن قدرت شاه و دربار تردید نکرد.

سیر تحول پارلمان در ایران همراه با دستگاههای جدید و رو به گسترش اداری، نظامی و قضایی، ساختار سیاسی حاکمیت را در زمان مورد بحث ما متحول کرده بود. در متن چنین تحولاتی، ایران، از پس جنگ جهانی اول، گرفتار نابسامانیهای بزرگ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بود. دولت مرکزی ضعیف بود. و دربار قاجار پوسیده و «مهمل».

### دولت مقتدر؛ جمهوری ایران

در شرایط ضعف قدرت مرکزی، رضاخان سردار سپه در کارسازماندهی نیروی نظامی کارآ و جدیدی بود. نیرویی که در وضعیت ناکارآمدی دولت، گذشته از برعهده گرفتن و ظایف نیروی نظامی، همچون ابزار سیاسی موثری، در دست سازنده آن قرار گرفت.

علاوه بر این، چند نیروی سیاسی فعال، با رضاخان همراه شدند با این انگیزه و هدف

که او را با مرانامه‌های حزبی و طرح‌های خود برای سازندگی ایران، همراه کنند: حزب سوسیالیست برهبری سلیمان میرزا اسکندری، حزب تجدد برهبری سید محمد تدین، و نخبگان پرتحرکی چون علی اکبر داور، نصرت الدوله فیروز و تیمورتاش. رضاخان هم از نزدیک با اینان مراوده و همکاری سیاسی داشت و هم از مباحثات درباره چگونگی خط مشی‌های اقتصادی، سیاسی با خبر بود. مباحثات نویسندگان درباره «دولت غیرمذهبی و آغازی تازه و نیز تایید این نکته که رضاخان یگانه نامزد منطقی رهبری کشور است قطعا به دلش مینشست با اینهمه رضاخان متفکر سیاسی نبود. نه برای تجدید بنای کشور طرح جامعی داشت و نه برای مشکلات حکومت دنیوی - دینی.»<sup>(۱۰۴)</sup>

همین واقعیت که رضاخان متفکر سیاسی نبود و در عین حال هم نخست وزیر و هم فرمانده کل قوا بود، سبب می‌شد تا مجموع نیروهای سیاسی فعال، خواهان همراهی و همکاری او و جلب نظر مساعد او نسبت به طرح‌های سیاسی و اقتصادی خود باشند. اینان نیروهایی بودندخواستار دولتی مقتدر. این دولت مقتدر در شکل جمهوری طرح و تبلیغ میشد. «در آن روزها جمهوری گل کرده بود. مردم از وضع قدیم خسته شده بودند. رجال سیاسی نمی‌توانستند شفای عاجلی برای التیام دردهای سیساله مردم پیدا کنند. اختلاف و خود خواهی سیاسیون و احزاب هم مانع بود که یک دولت از همان دولتها دوام کند و اصلاحاتی را که شروع شده بود به پایان برد. کمال مطلوب همه پیدا شدن دولت فعال و با دوامی بود که با صلاحیت و پاکدامنی و جرئت بیاید و شروع به اصلاحات کند و نظم و نسقی به کارها بدهد. این فکر ده سال بود در مغزها جاری بود و آمدن یک نفر مرد فعال و گرفتن اختیارات در دست و کارکردن ورد زبانها و سرمقال جراید بود. اینک آن آرزوها در لفافه جمهوری خواهی یک مرتبه بروز کرد. به قول مردی تبریزی «دولت از ملت جمهوری می‌خواست». حقیقت هم این بود. در قصر سردار سپه که رییس الوزراء شده بودجمعی از نویسندگان و سیاسیون که عده آنها چندان هم زیاد نبود با هم رفت و آمد داشتند و نقشه جمهوری را می‌کشیدند...»<sup>(۱۰۵)</sup>

بدین قرار طرح و تبلیغ جمهوری، بدون مقدمه و گرایش رضاخان بدان بدون سبب نبود. در سالهای پیش از آن نیز روزنامه‌هایی چون حبل المتین، صور اسرافیل، ستاره سرخ... با طرح انتقادات صریح، طنزها، کاریکاتورها و مقالات انتقادی شدید درباره سلطنت و شیوه‌های حکمرانی سنتی از یکسو و گریزهای غیر مستقیم و مستقیم به نظام جمهوری از سوی دیگر، ایده جمهوری را به میان آوردند بودند.

این هم گفتمی است که «حتا پیش از کودتای سوم اسفند، اندیشه‌ی نوعی حکومت جمهوری در میان جمع کوچکی از روشنفکران مطرح بود. قاجار کاری از پیش نبرده

بود و اعتقاد بر این بود که حکومت پادشاهی سد راه اصلاحات سیاسی و اجتماعی است. جمهوری همه جانشکل آینده حکومت بنظر می‌آمد. سید ضیاء که نخست وزیر شد همه انتظار داشتند وقتی موقعیت محکم شود شر قاجار را بکند و اعلام جمهوری کند.»<sup>(۱۰۶)</sup>

با چنین مقدماتی، جنبش جمهوریخواهی که آغاز شد، رضاخان نیز بطور موثری از آن پشتیبانی کرد.

رضاخان که در درون دستگاه نظامی و اداری جدید صعود کرده بود، درگیر مبارزه‌ای نه چندان پنهان، بر سر قدرت با دربار قاجار بود.

پشتیبانی رضاخان از جنبش جمهوریخواهی و اقدامات امیر لشکرهای او در به راه انداختن آمرانه اجتماعات در دفاع از جمهوری، در عین حال توأم بود با برخورد محتاطانه شخص او و محاسبه‌ی تعادل قوای سیاسی. در ارزیابی کلی می‌توان چنین گفت که همه مقدمات پیشرفت رضاخان تا مقام نخست وزیری و فرماندهی کل قوا، و همه شرایط سیاسی ایران، یعنی زوال سلسله‌ی قاجاریه و «بحران موسسه سلطنت»، حضور نهادهای جدید حکمرانی سیاسی یعنی مجلس منتخب و دولت مسئول و ارتش (که رضا خان خود در آن رشد کرده و آن را رشد داده بود)، تماماً مساعد بود برای رد اندیشه‌ی سنتی سلطنت موروثی و اقدام برای تاسیس جمهوری. در مورد موقعیت فردی و خاندانی رضاخان نیز سخن آنکه: او نه به قدرت قبیله و ایل خود متکی بود و نه مشروعیته مذهبی می‌توانست برای «قدرت» خود کسب کند.

سیروس غنی درباره موقعیت رضاخان می‌نویسد: «در درجه نخست، رئیس جمهوری و احراز برترین مقام کشور کاملاً با روند صعود سیاسی او می‌خواند، چه بسا آن هنگام تصور می‌کرد، که با اصل و نسب حقیرش نمی‌تواند شاه بشود.»<sup>(۱۰۷)</sup>

راه صعود رضاخان جمهوری بود. جمهوری که «موقوف» شد، رضاخان، رضاشاه شد. مسکوب در باره منشاء قدرت رضاشاه می‌نویسد: «رضاخان قدرت خود را نه مانند قاجاریه از قدرت ایللی بدست آورد و نه مانند صفویه از دودمانی مقدس.»<sup>(۱۰۸)</sup>

او اما قدرت خود را با منشاء قدرت در نظام جدید مشروطه، یعنی با «ملت ایران» نیز پیوند نزد. احزاب سیاسی را یکی پس از دیگری ممنوع و غیرقانونی اعلام کرد. او بتدریج وبا استفاده از پلیس سیاسی و ارتش «مجلس و کابینه را مبدل به دستگاه‌های مهر زنی کرد.» راه دیکتاتوری و خود کامگی را تا پایان یعنی تا سقوط و برکناری از سلطنت بی وقفه پیمود. جانشین او نیز راه دیکتاتوری و وابستگی سیاسی و روانی به قدرتهای خارجی را تا پایان پیمود یعنی تا سقوط اساس سلطنت در ایران.

نافرجام ماندن آن کوشش جمهوریخواهانه، حداقل دو پیامد منفی در سیر تحول

اندیشه‌ی سیاسی و تحولات اجتماعی - سیاسی ایران معاصر بجای نهاد. نخست اینکه اندیشیدن و نوشتن و گفتگوی روزنامه نگاران، نویسندگان و نخبگان سیاسی در عرصه باز و آزاد مطبوعات و جمعیت‌ها و اجتماعات خاموشی گرفت. مباحثه‌ی سیاسی آشکار موافقین و مخالفین، به محافل کوچک رانده شد. می‌توان تصور کرد که با تاسیس جمهوری دور تازه‌ای از اندیشیدن درباره مفاهیم اندیشه‌ی سیاسی جدید آغاز می‌شد و نسل تازه‌ای از اندیشه گران و اصلاحگران ایرانی قد علم میکرد. اما با موقوف شدن جمهوری، مسئله «جمهوریخواهی» از میدان سیاست عمومی و توده گیر به محافل کوچک تجدد خواه و رادیکال منتقل شد. می‌توان تصور کرد که با تاسیس جمهوری تجربه تازه‌ای از مشارکت سیاسی و آشنایی با نظم و نهادهای جدید، در زندگی اجتماعی و سیاسی ایرانیان آغاز می‌شد. محتمل بود که در وضعیت سیاسی ایران، رضاخان سردار سپه به مقام ریاست جمهوری مادام العمر دست یابد، اما مفهوم انتخابات ادواری و نهاد جدید ریاست جمهوری، افق سیاسی جدیدی بروی توده‌های ملت ایران می‌گشود.

دو دیگر اینکه در صورت تاسیس جمهوری، روحانیت شیعه بطور جدی با مساله «مشروعیت» یا «عدم مشروعیت» مذهبی نظام جمهوری و از اینجا با سؤال باز اندیشی در نظریه شیعی امامت و ولایت روبرو می‌شد. با «موقوف» شدن جمهوری، روحانیت شیعه نیز از درگیر شدن در جدال فکری سرنوشت ساز در رابطه با نظام جمهوری عرفی و لاجرم از بحث تنشزا در باب نظریه شیعی امامت و ولایت، مصون ماند.



## توضیحات و مأخذ:

### پی نوشت ها:

(۷۳ و ۷۲) - بهار. محنتقی (ملک الشعراء) تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران ج ۲ صص ۴۰-۵۹

(۷۵) - ایرانشهر، کاظم زاده. جمهوریت و انقلاب اجتماعی. مجله ایرانشهر. شماره ۵-۶ مورخه دلو ۱۳۰۲ شمسی ۱۵ فوریه ۱۹۲۴. برلین

مقاله «جمهوریت و انقلاب اجتماعی» یکی از سنجیده ترین مقالاتی است که به بررسی اوضاع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ایران پرداخته و به ارتباط رشد فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی با سازمان سیاسی و اداری جامعه توجه کرده است. کاظم زاده هم موانع و محدودیت های فکری و فرهنگی را نشان میدهد و هم نبود امنیت اقتصادی و رشد

اجتماعی اقتصادی را. بخشهایی از مقاله ایرانشهر را میآوریم: «... هر انقلاب و تجدیدی که در عالم بظهور میرسد ناچار مقدماتی دارد و اسباب و شرایطی می خواهد که اگر آنها ناقص باشد نتیجه آن انقلاب و تجدید نیز ناقص خواهد بود... جمهوری فرانسه در نتیجه یک انقلاب بزرگ که نظیرش تا آن زمان دیده نشده بود به وجود آمد و این انقلاب سیاسی خود محصول یک انقلاب مهم اجتماعی و فکری و ادبی بود که از دو قرن پیش تخمهای آن در زمین دماغها و روحمای مردم کاشته شده بود. آن انقلاب، بهیچوجه شباهت و نسبتی با انقلاب مشروطه و جمهوری ایران ندارد و آن اثرات که از آن انقلاب سرزد، هرگز در مملکت ما دیده نخواهد شد.

برخی از هموطنان ما می گویند که ملت ایران کمتر و ناقابل تر از ملت عثمانی و اهالی قفقاز نیست و آنها اعلان جمهوریت کرده و تاکنون هم خود را بخوبی اداره نموده اند. این فکراز آنجا که نظر بظاهر امور می کند صحیح دیده میشود ولی اگر باطن کار را بجوئیم می بینیم که ملت ایران و اوضاع اجتماعی آن با این ملتها نیز قابل مقایسه نیست.

در عثمانی و قفقاز، یک تمدن قدیم و یک تاسیسات محکم مذهبی و اجتماعی و ادبی که قرنها ریشه دوانیده باشد موجود نبود تا آنها مجبور به برانداختن آنها بشوند و درحین تغییر آنها دوچار محذورات و موانع گردند. یعنی زمین تجدد و انتقال بیک شکل جدید سیاسی، در آنجا، بسیار صاف و هموار بوده و راه انداختن چرخهای یک عراده جدید چندان زحمتی نداشته است. در صورتیکه ایران اینطور نیست. در مملکت عثمانی، مانند ایران، اینهمه روحانیان با نفوذ که جزو طبقه اعیان و اشراف مملکت هستند، و اینهمه مراجع تقلید که زمام عقاید و امور شرعی و عرفی مردم را در دست

خود گرفته باشند نیست. مملکت عثمانی یک شیخ الاسلام دارد که جزو هیئت وزراء بوده قابل عزل و نصب است و این شیخ الاسلام مجبور است با مسلک سیاسی و پروگرام هیئت وزراء توافق نظر داشته باشد و فقط احکام این یکنفر در امور شرعی در تمام مملکت جاری میشود. این شیخ الاسلام را از میان علمائیکه واقف بمقتضیات عصر و اسرار ترقی ملل می باشند انتخاب می کنند مانند ایران که هر ملا و آخوندی حق دخالت در امور مذهبی و دادن فتوی و قضاوت در امور شرعی و عرفی داشته باشد...

با اینکه در میان عثمانیها و اهل سنت باب اجتهاد مسدود است باز آنان، احکام مذهبی را با قواعد و احکام مدنی مطابق و موافق ساخته مقتضیات تمدن عصر جدید را بجا آورده اند لیکن در ایران ما، بجای اینکه گشاد بودن باب اجتهاد که بهترین وسیله ایست برای قبول شرایط تمدن، اسباب تجدد و ترقی ما گردد، جز توسیع دایره تقلید و ایجاد نفاق و دسته بندی و خونریزی میان اهل تقلید و مراجع آن، نتیجه دیگر نبخشیده و پیشوایان دین ما مهام امور دینی و وسایل اصلاح اجتماعی را کنار گذاشته بنوشتن رساله تقلید و کتاب طهارت پرداخته اند!

ما چگونه می توانیم خود را با عثمانیها مقایسه کنیم که در آن مملکت جمهوری جوان، با یک شجاعت فکری و روحانی، قانون آزادی زنان و حصر ازدواج با یک زن وضع می کنند و در کشور ایران، بجای اینکه اقلا مسئله متعه و صیغه بازی را اصلاح کنند و یا اقلا با این افتضاحهای شرم آور که این مسئله در مشاهد مقدسه مخصوصا بار آورده شکل بهتری دهند، مدیر جریده نامه جوانان را بجرم اینکه نوشته است زنان ما هم باید مانند زنان اسلامبول لباس بپوشند، با درخواست ناظر شرعیات وزارت معارف... از طرف محکمه عدالت... با حضور هیئت منصفه... محکوم به چهار ماه حبس و دادن دویست تومان جریمه مینمایند.

ما چگونه خود را با دولت جوان عثمانی همدوش و همعیار می توانیم شماریم که در آنجا، ادیبه محترم خالده خانم را وزیر معارف مملکت میسازند و ما برای اداره کردن یک دارالمعلمت که در تمام ایران منحصر بفرد است یک زن مدیر قابل و با فضل و لیاقت نداریم.

ما چگونه خود را قابل جمهوری شدن می توانیم بدانیم که در تمام ایران پانصد مدرسه پسران و صد مدرسه دختران نداریم و برای این عدد کم نیز کتابهای کافی کلاسی وجود ندارد و وزارت معارف ما دارای یک کتابخانه و یک دارالترجمه نیست در صورتیکه در مملکت عثمانی در سال ۱۳۳۱ فقط در مدارس ابتدائی ۶۴۳ هزار شاگرد تحصیل می کرده که از آن ۲۸۳/۰۰۰ دختر بوده و در ۱۲/۷۰۰ مدرسه ابتدائی ۲۱۲/۱۲ معلم و معلمه وجود داشته که ۱۷ هزار ازینها معلمه بوده است و

وزارت معارف عثمانی در عرض پنجسال بحساب خود ۹۲ جلد کتاب چاپ و توزیع کرده است. در سیاست داخلی و خارجی نیز، ما فرسخها از ملت عثمانی عقب‌تریم. دولت جمهوری عثمانی برای زنده کردن روح تجارت و اقتصاد و برای انحصار منافع مادی به ملت خود و برای تشویق و حمایت نژاد ترک و پروردن قوه تشبث شخصی در افراد، بهرگونه وسایل سیاسی و اقتصادی متوسل میشود تا همه بیگانگان حتی ایرانیان را هم از مملکت خود براند و تجارت را به ملت خود منحصر سازد، لیکن در مملکت ما، دست ظلم و بیداد مأمورین جلاد و پنجه‌های خونین تعصب و طمع ملاها و آخوندهای بی‌خبر از اسلام، نه تنها امنیت جانی و مالی را از مردم این مرز و بوم سلب کرده و افراد غیر مسلم ایران را مجبور بمهاجرت و فرار و یا بقبول جبری و دروغی اسلام مینمایند، بلکه این ظلم‌های جگر خراش و خانه برانداز طوری زندگی را بر خود ایرانیان تلخ ساخته که هر سال چند هزار نفر دست از دار و ندار خود کشیده و لعنت کنان و نفرین گویان، وطن اجدادی خود را با حسرت و سوگواری ترک می‌کنند و هر سال چند تن از تحصیل کردگان و تربیت شدگان که با یک شوق و عشق پاک برای خدمت بوطن خود را به آغوش وی می‌اندازند، پس از چند ماه توقف با یکدنیا افسوس و پشیمانی و تالم و اندوه، کارگری در خارجه را با آزادی تمام، به آقائی در مملکت ترجیح داده مانند مرغیکه از دام صیاد بدر بسته باشد رو بخاک غربت می‌گذارند و در گوشه ممالک فرنگ جای می‌گزینند.

(۷۶) - حائری، عبدالهادی. تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق. صص ۷- ۱۸۶. از فعالیت جمهوریخواهانه در میان ایرانیان خارج از کشور در سالهای قبلتر نیز اطلاعات مختصری در دست است: یک منبع «بسیار مطمئن» فرانسوی در تابستان سال ۱۹۱۹، یعنی درست در زمان عقد قرار داد اسارت بارکرزن - وثوق، گزارش داد که در شهر برن «انجمن انقلابیون» تشکیل شده بود و هدف آن ایجاد جمهوری در ایران بود. این انجمن در میان ایرانیان شهر لوزان و ژنو نیز دارای شعباتی بود. موافق همین گزارش سری این انجمن با افرادی از حزب دموکرات عصر مشروطیت، حسین نواب، (سفیر ایران در برلین) و نیز با رسولزاده، سوسیال دموکرات قدیمی (مدیر ایران نو)، سید حسن تقی زاده، سلیمان میرزا، عمو اغلی تازی وردیف در ترکیه در تماس بودند. (خسروشاکری. پیشینه‌های جمهور یخواهی ص ۷۷).

(۷۷) - حبیل المتین حدوداً پانزده سال پیش از این نیز در یک شگرد گریز از سانسور با استفاده از ترجمه مقالات خارجی درباره جمهوری و جمهوریت مقاله چاپ کرده بود. حبیل المتین «سخنان یکی از روسای آزادی طلبان پرتغال» را ترجمه و چاپ کرد: «جمهوری که سرمشق و اساس سیاسیش به مراتب از سلطنت کاملتر است

امروز برای مملکت پرتغال یک احتیاج شدیدی است» و «... فقط یک حکومت ملی (جمهوری) می‌تواند ملت را نجات داده و سبب خوشبختی‌اش گردد. مسلم است که ملت با کمال اشتیاق و بیصبری، طالب و خواستار جمهوری است...» «سلطنت مطلقه که از مدت چندین قرن با خیالات ملت پرتغال همراهی و موافقت نداشت الان به ادله و براین واضح، آن عدم موافقت محقق گشته و به ثبوت پیوسته است... خلاصه هیچ امر واقعه که بتواند کشتی آزادی را از وسط توفان شدید نجات بدهد نیست مگر جمهوری و حکومت ملی که مسلماً ناجی و فاتح و مظفر اوست و بس...» «حبالمتین. تهران شماره ۴، ۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۶ قمری برابر ۲۲ آوریل ۱۹۰۸ میلادی. نقل از تاریخ سانسور در مطبوعات ایران ج ۱ صص ۱۱۸-۱۱۵ (۷۸) - بهار، محمدتقی (ملکالشعراء) تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران ج ۲ ص ۴۰ ببعد.

بهار درباره «لغو مالکیت» در مرانامه حزب سوسیالیست خاطره تعجب‌آوری را نقل می‌کند و می‌نویسد: «من خود از یکی از زعمای محترم آن حزب که نویسنده مرانامه بود شنیدم و جمعی هم با من بودند که گفت «در آن مرانامه ماده‌ای در مالکیت و سایر مواد شبیه بدان نبود ولی آقای یگانی در وقت طبع مرانامه این مواد را بدون اطلاع من و سلیمان میرزا در آن گنجانید و منتشر ساخت»... روابط علمای روحانی و طبقه بازاری با حزب سوسیالیست به هم خورد و دو دستگی بزرگی در شهر بوجود آمد» بهار. ج ۲ ص ۲۶.

(۷۹) - غنی، سیروس. برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها... ص ۳۱۶ (۸۰) - آبراهامیان، پروانه. ایران بین دو انقلاب. ص ۱۷۳. آبراهامیان حزب تجدد را حزبی براساس الگوی فاشیستی موسولینی و حزب جمهوریخواه مصطفی کمال معرفی می‌کند.

(۸۱) - غنی، سیروس. برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها ص ۳۱۵

(۸۲) - مسکوب، شاهرخ. داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع. ص ۳۰

(۸۳) - بهار، محمدتقی (ملکالشعراء) تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران ج ۲ ص ۵۴

(۸۴) - مستوفی، عبدالله. شرح زندگانی من. تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه. ج ۳ ص ۵۹۳

(۸۵) - آرین پور، یحیی. از صبا تا نیما. ج ۲ ص ۳۵۴

(۸۶) - مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران ج ۲ ص ۴۸۰

(۸۷) - سپانلو، محمدعلی. چهار شاعر آزادی. ص ۳ - ۸۱

(۸۸) - بهار، محمد تقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران ج ۲ ص ۲۹۰ متن کامل سخنرانی داور در صفحات ۲۸۸ تا ۲۹۳ همین کتاب درج شده است.

- (۸۹) - دولتآبادی، میرزا یحیی. حیات یحیی. ج ۴ ص ۵۱
- (۹۰) - حائری، عبدالهای. تشیع و مشروطیت در ایران. ص ۱۸۷
- (۹۱) - شفا، شجاع الدین. توضیحالمسائل ص ۲۰۰
- (۹۲) - کمیسیون دوازده نفره مجلس آن دو ماده را کافی و مطابق مصلحت ندانست و ماده سومی بدانها افزود که مربوط به مراجعه به افکار عمومی یعنی «رفرانوم» بود. ماده سوم بدین قرار بود که: پس از معلوم شدن نتیجه آراء عمومی تغییر رژیم بوسیله مجلس شورای ملی اعلام می‌شود. جالب اینکه میبینیم موضوع «رفرانوم» برای اولین بار در تاریخ تحولات سیاسی معاصر ایران در همین جنبش جمهوریخواهی و از طرف مجلس شورای ملی مطرح شد.
- (۹۳) - حائری، عبدالهادی. تشیع و مشروطیت در ایران. ص ۱۸۹.
- (۹۴) - حائری عبدالهادی. تشیع و مشروطیت در ایران. ص ۱۸۹.
- \*\* - سیاست رضاشاه در برابر روحانیون، اساسا سیاستی محتاطانه و حساب شده بود. «رضاشاه بجای رویارویی آشکار با روحانیون یا ضدیت با اسلام به روش آتاتورک، ترجیح میداد آنان را نادیده بگیرد و حوزه‌های نفوذ آنان را محدود کند. رضاشاه اما ابتدا و در یک «قضیه کلیدی، یعنی پذیرش یا عدم پذیرش نظام جمهوری در ایران جدید، بسرعت تسلیم فشار علماء شد اما با انجام این کار به منافع مادی خود و خانواده‌اش نیز خدمت کرد» (سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج. صص ۹-۳۸).
- میدانیم رضاخان نخست وزیر، در مذاکره و مصالحه با روحانیون در قم که منجر به «موقوف» کردن جمهوری شد، درازای کسب حمایت روحانیون، متقابلا وعده اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی یعنی نظارت علمای پنجگانه بر قوانین مجلس را داده بود. اصلی که در تاریخ ایران پیگیری و اجرا نشد. دامنه حقوق و اختیارات روحانیون و اجراء یا عدم اجراء آن در عمل، اساسا وابسته‌ی تناسب قوا، چگونگی رابطه‌ی دولت مرکزی و علما و نیز سطح و حد مداخله‌گری سیاسی یا انزوا جوئی حوزه‌ها و مراجع بزرگ تقلید، در مراحل مختلف تاریخ تحولات سیاسیه اجتماعی ایران معاصر بوده است. از این منظر می‌توان سیاست رضاشاه نسبت به روحانیون و رابطه او و دستگاه روحانیت را به دو دوره عمومی تقسیم کرد:
- دوره‌ی اول: از نخست وزیری رضاخان و سپس سلطنت او تا سال ۱۳۱۰ شمسی. در این دوره سیاست رضاخان و رضاشاه بعدی، سیاستی محتاطانه و حساب شده است. در جریان جنبش جمهوریخواهی، روحانیون طراز اول، ضمن مخالفت با جمهوری، در کشمکشهای علنی و پیرسروصدا شرکت نداشتند. ملاقات رضاخان در قم با علمای سه گانه، با احترام و تفاهم متقابل صورت گرفت. رضاخان درازای

«موقوف» کردن جمهوری، به حمایت علما احتیاج داشت و آنان نیز متقابلاً این حمایت را از او دریغ نکردند. رابطه دوستانه و حمایتی علامه نائینی نسبت به رضاشاه تا پایان زندگی نائینی، ادامه داشت.

دوره دوم از ۱۳۱۰ شمسی ببعده: تحکیم قدرت و دیکتاتوری رضاشاه همراه است با نادیده گرفتن و محدود کردن دامنه نفوذ و اختیارات روحانیون در امور قضائی و دادگستری، ثبت اسناد و اوقاف. در این دوره نفوذ روحانیون در آموزش، قضاوت و دادگستری، ثبت اسناد و اوقاف بشدت کاهش یافت. حادثه مسجد گوهر شاد مشهد و داستان کشف حجاب اجباری در همین دوره‌ی دوم رخ دادند. درباره‌ی مداخله‌گری یا انزوای روحانیون در امور سیاسی و دولتی این نکته را باید در نظر داشت که سه مرجع بزرگ، آخوند محمد کاظم خراسانی، آخوند عبدالله مازندرانی و آخوند تهرانی که نقش مهمی در جریان مشروطه ایفاء کردند، در این زمان در گذشته بودند. بهبهانی سالها پیش در آن سیاهکاری تروریستی کشته شده بود و طباطبائی نیز در گذشته بود. از سویی حوزها از مراجع بزرگ تقلید خالی بود و از سوی دیگر در صحنه سیاسی روحانیونی به قدرت و نفوذ سیدین (طباطبائی و بهبهانی) حضور نداشتند. مدرس، روحانی سیاستمدار و سخنران مبرز مجلس، به لحاظ سلسله مراتب مذهبی، در رده‌های میانی بود. بعلاوه با گذشت زمان و فروکش شور و شر دوره مشروطه از یکسو و روی کار آمدن قدرتی متمرکز از سوی دیگر، حوزها و روحانیون در ریاست آقای عبدالکریم حائری دوره سکوت تائیدامیز را میگذراندند. رابطه رضاشاه با حائری و نائینی تا پایان رابطه‌ی آرام بود.

(۹۵) - شفا، شجاع الدین. توضیح‌المسائل. ص ۲۰۰۱

(۹۶) - مستوفی، عبدالله. شرح زندگانی من. تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار. ج ۳. صص ۴ - ۵۸۳

(۹۷) - دولتآبادی، یحیی. حیات یحیی. ج ۴ ص ۳۴۵

(۹۸) - آرینبور، یحیی. از صبا تا نیما. ج ۲ ص ۴ - ۳۶۳

(۹۹) - سپانلو، محمدعلی. چهار شاعر آزادی. ص ۸۰

(۱۰۰) - «تمایل سردار سپه به یک رژیم جمهوری در ایران وزیر مختار انگلیس را در تهران به حیرت واداشته بود و وی را متقاعد ساخته بود که سردار سپه در این گام خود زیر نفوذ روسها قرار گرفته است. او می‌نویسد: «این خنده آور است که تصور کنیم ایران برای یک رژیم جمهوری از نظر اخلاقی یا روانی یا مادی آماده است» لورن، وزیر مختار در تلگرافی به وزیر خارجه انگلیس نوشت: «من قصد دارم در بامداد یکم مارس ۱۹۲۴/۱۳۲۴ قمری از رئیس الوزراء (رضاخان سردار سپه) دیدن و از او پیرامون برنامه کارش پرس و جو کنم، خیلی اهمیت دارد که من نظر

شما را پیش از این ملاقات بدانم. باور من آنست که با اندیشه‌ی جمهوریخواهی مخالفت و نگهداری رژیم مشروطه سلطنتی فعلی را توصیه کنم. تغییر رژیم فعلی و برگزیدن یک رژیم نو که کشور آماده پذیرفتن آن نیست با خطرات ناشمردنی داخلی و خارجی همراه خواهد بود» در پاسخ در خواست لورن، تلگراف زیر از سوی وزارت خارجه انگلیس به تهران فرستاده شد: «اگر ایرانیها می خواهند یک رژیم جمهوری در کشور خود بنیان گذارند اینکار کاملاً مربوط به خودشان است و شما نباید در این مساله دخالت یا رئیس الوزراء ایران را به سود یا زیان جمهوریگری تشویق کنید.» (حائری، عبدالهادی. تشیع و مشروطیت ص ۱۸۵).

(۱۰۱) - باستانی پاریزی. تلاش آزادی. ص ۱۴۳

(۱۰۲) - باستانی پاریزی. تلاش آزادی. ص ۶۰۴

(۱۰۳) - آدمیت، فریدون. ایدئولوژی نهضت مشروطیت صص ۸ - ۲۷

(۱۰۴) - غنی، سیروس. برآمدن رضاخان... ص ۳۱۸

(۱۰۵) - بهار، محبتقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران ج ۲ ص ۳۰

(۱۰۶) - غنی، سیروس. بر آمدن رضاخان... ص ۳۱۹

(۱۰۷) - غنی سیروس. بر آمدن رضاخان ص ۳۲۸

فصلی از کتاب الکترونیکی «جمهوری خواهی در ایران، پیشینه ی تاریخی»، فراهم آورده ی ناصر رحیم خانی. کتاب سال ۲۰۰۴ میلادی، ۱۳۸۳ خورشیدی چاپ شد به همت نشر باران - سوئد

## فصل چهارم

### رفتار زورمدارانه رضا خان نسبت به احمد شاه و مشیرالدوله رئیس الوزراء

دولت‌آبادی در کتاب «حیات یحیی» در بارهٔ برخورد تحقیرآمیز رضا خان با شاه ولیعهد و بی‌اعتنایی اش به مشیرالدوله رئیس حکومت وقت پیش از تشکیل حکومتش می‌نویسد: «کهنگی و پوسیدگی درخت یکصدوپنجاه سالهٔ پادشاهی قجر به ضمیمهٔ بی‌حالی ذاتی و منفعت پرستی و عیاشی سلطان احمد شاه هم مشکلات این کار را برای او آسان می‌کند.

سردار سپه به این پادشاه و برادرش ولیعهد اعتنائی ندارد و تنها برای گذرانیدن وقت و حاضر شدن اسباب با آنها مدارا می‌کند و گرنه از دیدارشان بیزار است. مخصوصاً از دیدار ولیعهد زیرا او به قدر برادرش به سردار سپه اعتنا نمی‌کند و بواسطه بی‌تمولی جرئت مخالفت کردنش با او از شاه متمول علاقمند به دارائی خویش افزون است.

ولیعهد که مدتی است از مرکز حکمرانی خود که آذربایجان است دور مانده و یک حکومت نظامی قوی در آن ایالت به‌جای او حکمران گشته است می‌خواهد از ریاست دولت داشتن بی‌معنای مشیرالدوله‌ها و مستوفی الممالک‌ها که به مصلحت روی کار آمده‌اند بی‌آنکه مختصر قدرتی داشته باشند استفاده کرده باز خود را به آذربایجان بیندازد و شاید تصوّر می‌کند در آنجا خواهد توانست با رؤسای عشایر که با وی سابقهٔ خصوصیت و اطاعت دارند، بست و بند کرده با اشخاص ناراضی از عملیات نظامیان همداستان شده حوزه‌ای تشکیل بدهد و از بی‌اعتنایی سردار سپه به خود بکاهد.

بدیهی است سردار سپه راضی نخواهد شد ولیعهد به این مقصود برسد. یکی به ملاحظهٔ خیالات باطنی خود که می‌خواهد به سلطنت قاجاریه خاتمه بدهد و دیگر آنکه می‌داند میان ولیعهد و امیرلشکر اختلاف کلمه حاصل می‌شود و موجب اختلال امور آن ایالت می‌گردد این است که هر وقت در هیأت وزرا به سمت وزارت جنگ حاضر است و این صحبت به میان می‌آید روی قبول نشان نداده و از داخل شدن در این مذاکرات خودداری می‌کند.

از طرف دیگر ولیعهد به شاه فشار می‌آورد و شاه به رئیس‌الوزرا می‌گوید بی‌اطلاع



سردار سپه، فرمان حکومت آذربایجان ولیعهد را صادر کنند. فرمان صادر می‌شود و به صحه شاه می‌رسد و وزیر داخله به آذربایجان تلگراف می‌کند و ولیعهد آماده مسافرت شده بلکه نقل مکان نموده در شرف حرکت است که ورق برمی‌گردد.

ماه محرم رسیده است و در اداره قشونی روضه‌خوانی می‌کنند. شاه به ملاحظه سردار سپه به مجلس روضه‌خوانی نظامیان آمده است و در غرفه‌ای روی صندلی نشسته است. در کنار همین غرفه، چند تن از روحانیان نشسته‌اند. سردار سپه هم بامشیرالدوله رئیس الوزراء اندکی دورتر نگارنده به کرسی شاه از همه نزدیکتر است. می‌شنود که شاه پیشخدمتی را طلبیده به او می‌گوید به ولیعهد تلفن کن. اتومبیل من کار نمی‌کند برای این که بیایم به دیدن تو، باید اتومبیل خودت را بفرستی.

پیدا است و عده کرده است در مکان نقل‌شده ولیعهد برای رفتن به آذربایجان، از او دیدن نماید و هرگز تصور نمی‌کند این کار هم برهم بخورد و از روی خست می‌خواهد این راه را با اتومبیل ولیعهد رفته و برگشته باشد. اتومبیل ولیعهد حاضر می‌شود. سردار سپه از پشت ستون برخاسته جامه نظامی خود را مرتب می‌کند و به حاضرین می‌گوید اعلیحضرت را راه بیندازیم تشریف ببرند، بعد بنشینیم صحبت بداریم. شاه با جنه کوچک خود در کسوت نظامی روی صندلی نشسته، سردار سپه را با آن قامت برازنده در مقابل خود می‌بیند که ایستاده سلام می‌دهد و می‌گوید اتومبیل حاضر است. بی‌درنگ جواب سلام داده از جای جسته روانه می‌شود و سردار سپه و رئیس دولت او را راه می‌اندازند و برمی‌گردند با حاضرین به صحبت می‌پردازند.

بدیهی است سردار سپه می‌داند شاه کجا می‌رود و برای چه می‌رود. اما هیچ به روی خود نمی‌آورد و خودداری می‌کند که مسأله تا دم آخر سیر خود را کرده برهم خوردنش بیشتر برای او قدرت و عظمت تولید کند و برای شاه و ولیعهد و رئیس دولت خواری و خفت.

سردار سپه بعد از سنجیدن اطراف کار و اطمینان یافتن از هر کجا که لازم باشد در آن دم آخر که ولیعهد می‌خواهد روانه شود، هیأت دولت را تهدید کرده ناراضی خود را از مسافرت او، به شاه و وزراء می‌رساند. کوشش بسیار شاه و ولیعهد و هیأت دولت در اجرای فرمان و فرستادن ولیعهد به کلی بی‌نتیجه مانده و ولیعهد با نهایت خفت از منزل نقل مکان کرده به خانه خود برمی‌گردد و

کدورت باطنی میان سردار سپه و ولیعهد به ملامت ظاهری می‌رسد. شاه بعد از این از سردار سپه گله می‌کند (چنان که نگارنده خود از سردار سپه شنیده است) و می‌گوید شما ولیعهد را از رفتن به آذربایجان منع کردید. سردار سپه جواب می‌دهد اعلیحضرت هم در صدور فرمان حکومت آذربایجان ولیعهد با من مشورت نکردید و الا عرض می‌کردم صلاح نیست. موفقیت سردار سپه به جلوگیری از مسافرت ولیعهد به اوجرات می‌دهد که بتواند در مخالفت کردن با شاه و ولیعهد بیش از پیش جلو برود و هم بر بی‌اعتنایی او به رئیس دولت افزوده می‌شود تا آن که او را به استعفا دادن و اداشته خود رئیس دولت می‌گردد.

سردار سپه از شاه تقاضا میکند او را رئیس الوزراء نماید شاه که در قضیه ولیعهد کمال دل‌تنگی را دارد و خود را محبوس محترمی در چنگال وزیر جنگ مشاهده میکند تقاضای او را با یک شرط میپذیرد و آن این است که بی‌فاصله اسباب مسافرت ویرا بفرنگ فراهم نماید سردار سپه این شرط را مطابق آرزوی خود دیده آنرا پذیرفته رئیس دولت میشود و فوراً اسباب حرکت شاه را فراهم کرده او را روانه میکند و تا بندر انزلی مشایعت مینماید و برمیگردد و با ولیعهد نایب السلطنه صورت‌سازی میکند بظاهر دولتی تشکیل میدهد و برای اسکات روسها یکی دو نفر وزیر سوسیالیست هم داخل کابینه مینماید و در باطن اختیار تمام امور کشوری و لشگری را در دست خود میگیرد.» ( ۱ )

### کابینه مشیر الدوله و ختام مجلس چهارم

روز ۲۲ و ۲۳ جوزا صرف پرسش و تشخیص تمایل اکثریت مجلس شده و در ۲۴ دستخط ریاست وزرای مشیرالدوله صادر، و ایشان بعبادت خود در ظرف یکی دو روز همکاران خویش را تعیین، و بشاه معرفی کرده، و روز ۲۶ جوزا کابینه او بمجلس معرفی گردید.

سر رسید دوره مجلس چهارم، روز آخر جوزای ۱۳۰۲ بود. مشیر الدوله لوابیحی داشت، که باید قبل از پایان مجلس، بتصویب برساند. بنابراین موردی برای طرح برنامه دولت، و مذاکره و کلا در اطراف آن نبود. حاجتی هم بگرفتن رأی اعتماد نسبت بکابینه نداشتند. زیرا تمایل مجلس، نسبت بمشیر الدوله، با اکثریتی قریب باتفاق حاصل شده بود.

برای این که حسن نظر و کلا، نسبت بکابینه مشیر الدوله مشهود گردد، و ضمناً از کارهای دوره چهارم مجلس هم، از گفته لیدرهای اکثریت و اقلیت، ذکری برود و خواننده عزیز از برنامه کابینه که خود مشیر الدوله بدان اشاره کرده است اطلاع حاصل کند، بد نیست آخرین مذاکرات جلسه عصر روز جمعه ۳۲ جوزا که ساعت آخر ختم دوره چهارم تقنینیه و درحقیقت آخرین جلسه مجلس آزاد است در اینجا نقل شود.

مشیر الدوله خط مشی کابینه خود را به بیانات ذیل تعیین نمود:

### نطق رئیس الوزراء

بنده تاکنون، راجع به پروگرام و خط مشی کابینه، چیزی عرض نکردم و تصور میکردم، که پس از مطالعه، پروگرامی تقدیم دارم ولی گرفتاریهای چند روزه مجال و فرصت نداد که پروگرامی تهیه شود و از طرفی هم، لازم می بینم که آقایان نمایندگان از طرز و رویه خط مشی دولت، مطلع بوده باشند. باین جهت، چند کلمه در خصوص خط مشی دولت بعرض آقایان نمایندگان محترم میرسانم. در سیاست خارجه، خط مشی و سیاست دولت روی اصول موازنه و حفظ مناسبات و روابط حسنه با دول متحابه است، با محفوظ ماندن اصول بیطرفی.

«صحیح است» در سیاست داخله، منظور نظر دولت تسریع در کار انتخابات و اینکه مجلس شورای ملی بزودی افتتاح یابد و دولت در این خصوص کمال جدیت را خواهد داشت. و نیز کمال جدو جهد را خواهد داشت، که زمینه‌هایی برای مسائل اقتصادی که کمال اهمیت را برای مملکت دارا هستند، تهیه نماید. و دیگر، البته وظایف دولت خواهد بود که نظارت کند برای اجرای قوانین خاصه بودجه‌هایی که از مجلس گذشته است، این است اهم اموری که در مدنظر دارد، و البته بعد از این مطالب مورد دیگری هم هست که در درجه ثانی واقع است.

«صحیح است! آفرین! احسنت!»

بعد سلیمان میرزا بکری خطاب به برآمده بیانات ذیل را ایراد نمود:

### نطق سلیمان میرزا

«در این ساعت که آخرین ساعت دوره چهارم مجلس است، بنده اجازه گرفتم که چند کلمه بعرض برسانم:

اول شکر مر خداوند را که موفق شدیم که دوره چهارم با يك ترتیب مرتب و

منظمی، بعکس دوره‌های سابق خاتمه یافت. زیرا تاکنون، دوره مجلس هریک بترتیب و طریق خاصی انجام یافته، و این اول دفعه‌ایست در تاریخ مشروطیت که دوره چهارم با ترتیبات مرتبی انجام یافته است. و این مسائل درخور همه قسم تشکراست. «صحیح است» بحمدالله دوره مجلس وقتی خاتمه می‌یابد، در صورتیکه دولتی مثل دولت آقای مشیرالدوله، که طرف اعتمادعموم وکلا، و باتفاق بایشان رای داده شده است، درسرکارهستند. «صحیح است» و سابقه خدمات ایشان در ادوار مشروطیت قابل انکار و محتاج بذکر نیست. «صحیح است» و یکی از دلایلی که میتوان بر این معنی اقامه نمود، انتخابات دوره پنجم تهران است. «صحیح است» و همانطوریکه لحظه قبل اظهارکردند، امیدواریم که منتها سعی و کوشش را خواهند نمود، که بزودی اکثریت نمایندگان در مرکز حاضر شده، زودتر مجلس را افتتاح نمایند. و کاملاً مطمئن هستیم که انتخابات با نهایت بیطرفی و از روی صحت و قانون انجام پذیرد.

چون وقت کم است، و آقای مدرس هم فرمایشاتی دارند، بیش از این داخل این صحبت نمی‌شوم، و همین قدر در این ساعات آخر، عرض میکنم که همانطوری که رئیس محترم دولت قبول و وعده فرمودند، در غیاب مجلس دیناری از مالیه مملکت مصرف نخواهد شد مگر آنچه که مجلس شورای ملی تصویب نموده است «صحیح است» البته مطابق قانون اساسی، و با وجودیک چنین رئیس دولتی، بایستی مطمئن شد که در دوره پنجم، دیگر يك کتاب شهریه پیشنهاد نخواهد شد و همچنین قطعنامه اخیرمجلس تصدیق شد که در غیاب مجلس، بهیچوجه کنتراتی راجع بمستخدمین خارجه نخواهد شد و سایر مواد قانون اساسی، و قوانین دیگری که تا حال گذشته البته در تحت مسؤلیت شخصی مثل آقای مشیرالدوله، بقدری که ممکن است روزبروزجریان خواهد یافت. و مملکت با ترتیبات قانونی، بهتر از پیش اداره خواهد شد. و یکی از بهترین چیزهائی که ذکر فرمودند، راجع بعدلیه و کمیسیون است که در خصوص قانون جزا تقاضا کردند و ما در آتیه از شخص ایشان منتظر هستیم که این عملیات را انجام، و از خداوند می‌خواهم که ایشان را موفق بدارد، که دوره پنجم بیش از انتظار باین آب و خاک خدمت کرده باشد. و تصور میکنم، از طرف عموم آقایان سمت نمایندگی داشته باشم، که فعلاً از آقای مؤتمن الملك رئیس محترم مجلس تشکر نمایم، که در تمام دوره بی‌طرفی را حفظ و کاملاً وظایف خود را انجام داده‌اند «صحیح است» و البته از شخصی مثل آقای مؤتمن الملك، غیر از این نباید منتظر بود، و امیدواری هست که باز در

این ایام فترت، توجهی بفرمایند به ترتیبات اداره مجلس و من مستقیماً؟  
 که این سفر هم، با اجازه آقای رئیس و آقایان رفقا از آقای ارباب تقاضا کنیم،  
 بعد از تشکرات بسیار، از اقدامات ایشان از حسن اداره مباشرت، که قبول  
 فرمایند، همچنانکه سابقاً هم در ایام فترت، مجانا و بلاعوض. ترتیبات مجلس را  
 اداره کرده‌اند» «این آخرین نطق این لیدر دمکرات را در مجلس شورای ملی  
 با دقت بخوانید و ببینید چقدر این شاهزاده دمکرات فصیح و بلیغ بوده است. بعد  
 از شانزده هفته سال پرچانگی در مجالس و محافل حزبی يك جمله درست ندارد.  
 حتی پاره‌ای از آنهاهی معنی است. مخصوصاً در جمله‌های آخری که در فصاحت  
 و بلاغت بیداد کرده است. من میخواستم در این حاشیه نطق این حضرت والا  
 را اصلاح و تصحیح کرده و بنویسم که لامحاله، خواننده عزیز از مطابقه آنچه  
 میخواست است بگوید و آنچه گفته است، شاید مطلب را بی‌زحمت‌تر توجه  
 فرماید. ماشاءالله آنقدر دری وری گفته است که قابل اصلاح نیست. «ذلك مبینه  
 من النطق» حالا است که خواننده عزیز میتواند آنچه سابقاً در صفحه ۳۲۶ جلد  
 دوم از سایر فضیلت‌های این لیدر دمکرات نوشته‌ام، تصدیق فرماید و بداند که  
 مردم گرفتار چه اشخاصی بوده‌اند!»  
 سپس. مدرس عملیات مجلس چهارم را بشرح زیر بسمع حضار رسانید:

### نطق مدرس

«قسمتی از عرایض بنده را آقای شاهزاده اظهار داشتند. اگرچه آقایان و منتظرین  
 امروز خسته شده‌اند، ولی يك مطالبی است که انشاء الله بعد از عرض، رفع  
 خستگی خواهد کرد. موضوع عرض من در مجلس چهارم است که چگونه آمد  
 و تکلیفش چه بود، تقریباً شش سال فترت طول کشید. با چه وقایع و حوادثی که  
 دنیا را متزلزل کرد. و چه حوادثی در ایران رخ داد، که همه آقایان مستحضر  
 هستند، و هرچه تصور نمی‌کردیم واقع شد. مثل مهاجرت، مثل، قحطی، مثل،  
 جنگ‌های داخلی، مثل قرارداد، مثل کودتا، که هر کدام در جنبه خودش يك حادثه  
 عظیمی است برای يك مملکت ضعیف و فقیری. در این بین انتخاباتی هم واقع شد،  
 که دوره چهارم مرضی و مطبوع ملت واقع نشد، کما اینکه در اول تأسیس مجلس  
 هم شخص بنده يك نظریات خوبی، انتظار يك خدمات خوبی از این دوره نداشتم.  
 بالاخره، مجلس دوره چهارم وجود خارجی پیدا کرد، و نظریات مردم نسبت  
 بمجلس بین افراط و تفریط واقع شد و حتی منتهی باین شد، که بعضی اطاله



سید حسن مدرس

لسانهام نسبت به بعضی یا نسبت باغلب شنیده، و دیده شد. لکن هرچیز مخفی باشد، عملیات مخفی نیست. اگر امروز مخفی باشد، فردا ظاهر و هویدا خواهد شد، «صحیح است» و در هر صورت با توافق نظر یکدیگر، یک کارهای مهمی شده است در غیبت مجلس و در فترت سیاست خارجی یک طرفی شده بود، حالا نیست و با توافق نظریکدیگر جلب مستشارانی از دنیای تازه کردیم که امیدواریم از وجود آنها خیلی اصلاحات بشود و خیلی از قوانین وضع شده است مانند نفت شمال و ممیزی و غیره و غیره که هر یک بجای خود مهم و اساسی است. توسعه قشون و نظام در مجلس چهارم شده است میفرمائید سردار سپه مردی کاری و جوهردار باکفایتی است. بلی آن باجوهر و کفایت است. ولی موافقت مجلس قشون را تا بنادربرد مجلس پول فراهم کرد. مجلس قوت بنظام داد. مملکت امن شد ولی توفیق از خداوند بود که ما را موفق کرد، بمساعدت با او بنده عقیده‌ام این است که یکی از کارهای مهم این دوره سپردن زمان فترت است با آقای مشیر الدوله «صحیح است» و جهت این سه نکته است. مکرر عرض کرده‌ام، رجال مملکت ما هر کدام برای یک موقعی خوب هستند. بعقیده بنده و تمام آقایان، رئیس الوزراء حالیه برای این موقع بلانظیر است «صحیح است» سه مسأله بود. یکی بیطرفی مشارالیه، در انتخابات «صحیح است» بیطرفی در سیاست خارجه «صحیح است» که در زمان فترت و غیبت مجلس فوق العاده اهمیت دارد. یکی تسریع در افتتاح دوره پنجم. و با این فلسفه است، که بعقیده من و آقایان، سپردن زمان فترت بایشان، یکی از کارهای خوب بوده است «صحیح است» در فترتی که امید می‌رود بزودی خاتمه یابد.»

آخر الامر آقای مؤتمن الملك، رئیس مجلس، از حسن نظر نمایندگان نسبت بخود تشکر کرده، پایان مجلس چهارم را با جمله‌های ذیل، اعلام داشت:

### نطق رئیس مجلس

ضمن نطق شاهزاده سلیمان میرزا بیاناتی نسبت ببنده شد، که طرف تصویب نمایندگان محترم واقع شد، از این حسیات ملاطفت‌آمیز مجلس نسبت بخود کمال تشکر و امتنان را دارم، و خیلی متشکر هستم. این نوع اظهارات برای بنده بهترین یادبود دوره چهارم خواهد بود. در مدت این دو سال که بنده در بین آقایان بودم و خدمات ناقابل خود را انجام داده‌ام. ملاحظه شده است که همیشه دو نظر داشته‌ام، یکی انجام وظایف و دیگری حفظ بیطرفی. اگر بنظر آقایان رسیده

باشد که پاره‌ای اوقات، از این بیطرفی منحرف شده باشم تصدیق بفرمائید که عمدی نبوده است، و اگر قصوری شده است باید اگماض فرمایند.» «نمایندگان» (نشده است! نشده است.)»

در خاتمه رئیس مجلس اظهار کرد با اجازه آقایان مجلس را ختم میکنیم. مجلس یکساعت از شب گذشته خاتمه یافت.

### ورود مشیرالدوله بکار

مجلس تعطیل، و مشیرالدوله مشغول کار شد. ولی مداخله غیرمستقیم نظامیان در کار انتخابات، که برای طرفداران سردار سپه مشغول اقدام بودند، مانع انتخابات آزاد بود، کاندیداهای محلی هم همینکه دانستند بدون رضایت سردار سپه انتخاب آنها گرفتار تعویق و تأخیر، سهل است، دچار مدعی میشوند، یکی یکی وارد مذاکره و بند و بست با او شدند. در این ضمنها، چندی هم دولت سرگرم غائله تبعید علمای شیعه از عتبات و هیاهوی مردم، در اطراف این قضیه شده، و تا سرو سامانی باین کار داده شد و اکثریت آنها مجدداً بمقر خود برگشتند، مدتی وقت و سعی و عمل مصرف شد. قضیه نزاع ایرانیها و بومیهای بحرین نیز مدتی توجه اولیای دولت را بخود جلب نمود. مع الوصف مشیرالدوله بهر کیفیتی بود، از مداخلات نظامیان جلوگیری میکرد، و آزادی انتخابات را محفوظ میداشت.

### تعقیب قوام السلطنه

ماههای سرطان و اسد و سنبله و نصف میزان، بهمین کیفیت گذشت. در تاریخ ۱۶ میزان، خبری در شهر منتشر شد که موجب تشویش همه کس گردید، و آن خبر توقیف قوام السلطنه بوسیله سردار سپه بود. سبب این توقیف را اینطور میگفتند که در ضمن تعقیب و استنطاق یکی از مظنونین بسرقت، و اعترافات که از شخص مظنون بروز کرده و شعبی که در قضیه پیدا شد و تحقیقاتیکه در اطراف این شعبه‌ها بعمل آمده است، کشف گردید، که قوام السلطنه کمیته مخفی تروری تشکیل کرده، و مقصودش تلف کردن سردار سپه بوده است. حتی می‌گفتند سردار انتصار (مظفر اعلم) با برادرزاده خود در این قسمت دست داشته‌اند و اعترافات بر ضرر خود، و بالنتیجه بر ضرر قوام السلطنه نموده، و او را مؤسس این اساس دانسته‌اند، بعضی هم میگفتند شاید اگر قدری جلوتر بروند، پای شاه هم بمیان بیاید، زیرا قوام السلطنه بدون امر و اراده شاه، ممکن نبوده



است چنین امر خطیری اقدام کند.

بعضی هم بودند که میگفتند اینها همه از حقیقت عاری، و اگر دوسیه‌هایی هم برای این کار تنظیم شده باشد، مثل قضیه ظهیر الاسلام و مشار الملک دو سال قبل که معروف شدمی‌خواستند سردار سپه و قوام السلطنه را ترور کنند، مصنوعی است. ولی با وجود استداهل برسر تشکیلات نظمیه، و اعتراف اشخاص متعینی، مثل سردار انتصار و کس و کارش که بر ضرر خود اعتراف کرده‌اند، باور کردن این قول هم مثل اصل قضیه، کار آسانی نبود.

چنانکه الان هم، بعد از گذشتن بیست و پنج سال، بر من معلوم نیست که کدام يك از دو قول مقرون بحقیقت بوده است. زیرا، در صورتیکه شق اول را مطابق با واقع بدانم نمیتوانم محلی برای وزیر شدن آقای مظفر اعلم، در زمان سلطنت رضاشاه پهلوی فکر کنم، و سردار انتصار آنروز، و مظفر اعلم بعد را هم نمیتوانم کسی بجا بیاورم که برای جاه و مال آینده، يك چنین تهمتی را بخود بزند که در ضمن افترائی هم بقوام السلطنه زده باشد که وزارت بعدی او را اجر این عمل بدانم.

عین این موضوع در قضیه دو سال قبل، و کميته ظهیر الاسلام و مشار الملک برضد قوام السلطنه و سردار سپه، نیز در کار است که بعد از تبعید مشار الملک بجرم سوء قصد برضد قوام السلطنه و سردار سپه، و ماندن دو سالی در اروپا، مجدداً بتهران برگشته و چنانکه در آینده خواهیم دید، در کابینه سردار سپه، وزیر خارجه میشود. مگر این‌که بگوئیم سیاستمداران، در حین عمل دیوانه دوری میشوند، و گاهی از این کارها که با هیچ عقل و منطقی سازگار نیست، از آنها به بروز و ظهور میرسد. وقتی هم بنا شد پرونده عمل را ساختگی بدانیم و قابل اعتماد نشماریم، البته اقوال امروز اشخاصی که در این موضوعات طرف نفع یا ضرر هستند، بطریق اولی قابل اعتماد نمیتواند باشد. زیرا اگر همه زنده و بدسترس هم باشند، هر يك بنفع خود حرف میزنند. شاید خیلی چیزها را که در پرونده کذائی از ترس اقرار یا انکار کرده‌اند، امروز برای خودنمایی عکس آن را میخواهند بخود نسبت بدهند. بنابراین حکم صحت و سقم هر دو طرف قضیه کاری دشوار و از مسائل لاینحل تاریخ این ایام کشور ما است، که جز بازیگران اصلی، هیچ‌کس بر حقیقت قضیه واقف نیست، و آنها هم مسلماً حقایق را اظهار نخواهند داشت، و اگر هم اظهار کنند، بدلائل سابق الذکر قابل اعتماد نیست.

بهر حال ده روزی محافل تهران سرگرم این بازی، که هر کس چند نفر دنج گیر

می‌آورد، در اطراف این موضوع مذاکره میکرد تا در تاریخ ۲۶ میزان مردم شرح زیرا را در جراید خواندند:

متعلقه آقای قوام السلطنه عریضه‌ای بخاکپای اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه عرض، واستدعا کرده بودند. بعلت کسالت مزاج آقای قوام السلطنه، امر فرمایند. ایشان را بفرنگستان روانه نمایند. اعلیحضرت همایونی، با آقای وزیر جنگ امر فرمودند این استدعای متعلقه ایشان را بموقع اجرا بگذارند. در هیئت وزراء نیز، در جلسه ۲۵ میزان ۱۳۰۲، همین مطلب را از آقای وزیر جنگ تقاضا کردند و معزی الیه امر مطاع همایونی را امثال نمودند، و آقای وزیر جنگ از حق خودشان، که تعقیب باشد صرف نظر کردند.

### بیانیه وزارت جنگ

«شرح فوق، تصویب‌نامه‌ایست که بر اثر امر مطاع همایونی، در هیئت محترم وزراء تصویب، و چون تقاضا نمودند، که این جانب از حق خود راجع بمجازات قوام السلطنه صرف نظر نمایم، نظر باینکه مطلب مربوط بشخص اینجانب بود، بر طبق امر همایونی و تقاضای هیئت دولت، از تعقیب و مجازات او منصرف و اغماض نمود، ولی در ضمن برای آنکه اذهان عمومی کمترین توهمی هم از نقطه نظر اغراض خصوصی، متوجه اینجانب نشده باشد، دستور دادم که از اداره نظمیة عین دوسیه مدونه را فوراً بمعرض انتشار بگذارند، که برای هیچکس مجال شبهه و تردیدی باقی نماند،» وزیر جنگ و فرمانده کل قوا - رضا همانطور که وزیر جنگ وعده کرده بود، تا مدتی هم در یکی از روزنامه‌ها، شرح مقدمات این دوسیه، که پراز عیاشی‌های بد طبقه چاقوکش و دزدان شهری بود منتشر میشد و هنوز به نتیجه نرسیده، و حقیقتی کشف نشده، این انتشار قطع شد. البته خوانندگان هم که فراموش کرده بودند، که چنین وعده‌ای در چند ماه قبل داده شده مطالبه‌ای نکردند، و اگر اشخاص ذینفعی هم بودند، که این انتشار برای آنها فایده‌ای داشت، جرأت مطالبه انتشار باقی پرونده را نداشتند، و موضوع آن از بین رفت.

### این تعقیب چه نتیجه بار آورد؟

من هیچ نمی‌خواهم، با ذکر دلیل‌های نجسب، و حدس و تخمین‌های دور از منطق، باین تعقیب بیجا یا بجای سردار سپه، رنگ و روی سیاست خارجی داده، یکی از طرفین سیاست همیشگی ایران را بازیگر، و دیگری را بازیچه این تعقیب و

توقیف بدانم. زیرا در این صورت مجبور خواهم شد، آنچه در دو سطر بالاتر مینویسم در دو سطر پایین‌تر تکذیب کنم، یا هنوز مرکب استدلالی که کرده‌ام خشک نشده، عکس آن را بقلم آورم. شاید روسها این اقدام سردار سپه را، که از میان توده بیرون آمده، و دو سه ساله را پنجاه ساله رفته بود، آنهم بر ضد قوام السلطنه صاحب خانواده و حیثیت شخصی یکی از حمله‌های بلشویک مآبانه بر ضد اشرافیت پنداشته، و در دل خود برای عامل آن دست زده، و او را برای نیل بمقامات بالاتر هم، آرزو کرده باشند. ولی بهیچوجه نمیتوان عقلا باور کرد که این اتهام و تعقیب و توقیف بدستور انگلیسها، و برای تعمیه روسها بوده است. زیرا در این روزها، روس و انگلیس نمیتوانستند برای ترقی یا از بین بردن قدرت سردار سپه، اقدام عملی بکنند. قدرت مادی و معنوی آن روزهای دولت ایران بیدی نبود، که از این بادها بلرزد. وقتی مدرس، با يك اکثریت دو سه نفری و يك نیمه استیضاح، میتوانست مستوفی الممالك وجیه المله را که بی‌اندازه طرف توجه روسها بود، بگناه همین‌که خیلی طرف توجه آنها شده است، از ریاست وزراء بیندازد، سردار سپه که خود مؤسس این قدرت بود، برای رسیدن بمقام ریاست وزراء حاجتی به تعمیه روسها، که مثلا یکنفر انگلوفیل (قوام السلطنه) را توقیف کند، که روسها به ترقی مقام او راضی شوند نداشته است. حالا خواننده عزیز میتواند حدس بزند که اگر من میخواستم، قوزی بالای این قوز گذاشته، و این تعمیه باورنکردنی را برحسب دستور انگلیسها بسردار سپه و حکیم فرموده بدانم، چقدر باید استدلال بی‌وجه و غیرمنطقی بکنم. این است که من این حدس و قیاس‌ها را، که جز تظاهر بی‌اساس، در دست نشانده کردن دولت مستقل ایران، نسبت بخارجة مفید فائده‌ای نیست، کنار گذاشته، و آنچه حق و واقع است البته بعقیده خودم نه بافکار سایرین، بقلم می‌آوردم.

نمیدانم. سردار سپه در این يك سال اخیر، تا آن اندازه از سیاست سربازی و لرنه پارسال خود خارج شده، و تا این پایه ترقی کرده بود، که قبلا حساب تمام نتایجی را که از این اقدام خود خواهد برد نموده، و بقصد انشاء تام‌وتمام، این اقدام را کرده باشد یا از این اقدام مقصودش فقط بیرون کردن یکی از کاندیداهای ریاست وزراء از کشور و دورکردن او از دسترس بوده، و ببقای آن بعدا برخورد کرده است؟ در هر حال، توقیف رئیس الوزرای سلف آن هم بوسیله دوسیه‌ای که صحت آن مورد تردید بود، هرعاقل حیثیت دوستی را بخیال می‌انداخت، که بقول شیخ عباس عرب، ندیم گردش برادرزاده‌ام میرزا محمد علی خان، فکر کند

«من که از آن درخت محکمتر نیستم»، و از این شغل که بعد از این برای اشخاص با حیثیت بسیار خطرناک میشد، دوری جوید.

### استعفای مشیرالدوله

در هر حال سه روز بعد از امضای حکم تبعید آقای قوام السلطنه، مشیرالدوله استعفای خود را بحضور شاه تقدیم داشت، و خیال سردار - سپه از هردو رقیب آسوده شد.

سردار سپه، از واقعات سال گذشته، و حمله‌ای که از طرف مجلس باو شده بود، تجربه‌آموزگشته و ببرش بزرگترین اسلحه حکومت ملی یعنی روزنامه پی برده، و در صدد داشتن این پشتیبان برآمده، و عده‌ای از روزنامه‌های وزین را طرفدار خود کرده بود. این روزنامه‌ها هم، او را به تحسین‌ها و ستایش‌های خود، بمورد و بیمورد نوازش داده، و در موارد لزوم، پشتیبانی‌هایی از او می‌کردند. در این موقع که کابینه مشیرالدوله استعفا کرد، این روزنامه‌ها نیز، مقالات اساسی راجع بحکومت قدرت، نوشته در اطراف محسنات رئیس دولتی، که تمام اقتدارات را در کف گرفته، کشتی طوفان دیده وطن را بساحل نجات و سرمنزل مقصود رساند، قلم‌فرسائی‌هایی نمودند.

شاه هم، از ۳۰ میزان تا ۴ عقرب، بهر دری زد کسی که با این اوضاع زیر بار ریاست وزراء برود، نیافت. قوام السلطنه تبعید شده، مستوفی الممالک رنجیده، مشیرالدوله مرعوب، غیر از این سه نفر هم کسی که بتواند، در مقابل سردار سپه بود و نمودی داشته باشد، حاضر و دم کار نبود. مجلسی هم که تکیه‌گاه رئیس الوزراء شده، او را از تجاوزات وزیر جنگ محفوظ دارد، وجود نداشت. پس جز سردار سپه کسی باقی نماند.

آقای مکی در تاریخ خود مینویسد، در همین اوقات نارنجك كوچك دستي هم در اطاق مجاور اطاق شاه منفجر شد.

من این جمله را نه در آنروزها و نه در این بیست و سه ساله، هیچ نشنیده‌ام. اگرچه آقای مکی منبع این خبر را ذکر نکرده‌اند، ولی چون البته تحقیق نکرده نوشته‌اند، باید گفت که کار سلطنت صد و پنجاه ساله قاجاریه را همین يك نارنجك دستي خاتمه داده، و از همین ساعت بوده است که شاه جا خورده، با اسم مسافرت فرنك برای معالجه تصمیم بفرار از تاج و تخت گرفته، و فکر بلندپرواز سردار سپه را، از ریاست وزراء بمقامات بالاتر، توجه داده است.

### ریاست وزرای سردار سپه

در هر حال، سلطان احمد شاه، در روز ۴ عقرب ۱۳۰۲، دو دستخط امضا کرده، که یکی راجع بریاست وزرای سردار سپه و دیگری اعلام عزیمت خود بمسافرت فرنگ است. دستخط ریاست وزراء چیز تازه‌ای ندارد، که قابل ذکر باشد، بلکه از همان قماش دستخط‌هایی است، که هر سه چهار ماه یکبار، یکی از آنها را امضاء میکرده است. ولی دستخط اعلام عزیمت بسفر فرنگش، چون بمنزله استعفانامه او از سلطنت و ضمناً طرز فکر و روحیه این شاه را هم بخوبی روشن مینماید، درخور ذکر است. این دستخط در ذیل ابلاغیه ریاست وزراء، بامضاء سردار سپه، درج‌راید فردا منتشر شد.

### ابلاغیه ریاست وزراء

«نظر باینکه. بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی، برای معالجه، و رفع کسالت مزاج، تصمیم بمسافرت باروپا فرمودند، عین دستخط ملوکانه را که در این موضوع شرف صدور یافته باطلاع عامه میرساند»  
سردار سپه- رئیس الوزراء

### تصمیم ملوکانه

«عارضه کسالت مزاجی، که چندی قبل موجب مسافرت اروپا شد، و تصور میکردم بکلی رفع ناهت شده است، مجدداً ظاهر و با نهایت تأسف غیبت موقتی ما را از وطن عزیز، برای استعلاج و ضرورت معالجه ایجاب مینماید. انشا الله تعالی، روز یکشنبه ۲۴ ربیع الاول ۱۳۴۲، از تهران، از خط بغداد بطرف اروپا حرکت خواهیم کرد، و مقرر فرمودیم، در غیاب ما برادر کامکار ولیعهد بامورات مملکتی رسیدگی نموده، مطالب مهمه را بعرض رسانیده، و از مجاری امور ما را مطلع سازد.

در این موقع، سعادت ملت را از خداوند مسئلت مینمائیم، و اطمینان داریم، در غیاب ما، موجبات نظم و آسایش عمومی کاملاً محفوظ و برقرار خواهد بود. و مقرر میفرمائیم، عموم ادارات از لشکری و کشوری، با حس شاهپرستی و وظیفه‌شناسی که در هر مورد، از خودشان بروز داده‌اند، طوری مراقب وظایف خدمت باشند، که در غیاب ما وجها من الوجوه، خلاف نظم و انتظاری در امور

مملکت حادث نشود. انشاء الله تعالی بزودی پس از تکمیل معالجه، خودمان هم بیایتخت مراجعت خواهیم کرد.»  
شانزدهم ربیع اول ۱۳۴۲ - شاه

این همان سیاست «یک‌لا نمیرسد دولا میکنیم تا بگذرد است که اعلیحضرت سلطان احمد شاه در اینجا بکار بسته، و معلوم نیست که اعلیحضرت ایشان تاج و تخت را بدرود گفته تشریف میبردند که کی در اینجا دست بالا کرده، برای خاطر ایشان کت‌های سردار سپه را ببندد، و بایشان اعلام نماید که از فرنگ تشریف بیاورند، و بعد از بدست آوردن قدرت از کف داده، سردار سپه کت بسته را تنبیه، یا آزاد یا تسلیم محاکمه و مجازات نمایند؟! شاید فکر می‌کرده‌اند، که سردار سپه از ولیعهد بیش از ایشان ملاحظه خواهد کرد، و بگل روی «حسن جون» دست از زیاده‌طلبی بر خواهد داشت!؟

بعضی‌ها معتقدند، که این پادشاه در حدود سیصد جلد، از کتاب‌های یکه‌چین معاصر را خوانده، و خود را بمعلومات جدید آراسته بوده است. البته آن‌ها که با او سروکار زیادتری داشته‌اند، بهتر از من میتوانند در صحت و سقم این جمله، اظهار عقیده کنند. ولی من، از این رفتار که در این موقع باریک، با یک پف کشور را سرداده، و رفته است او را مرد چیز خوانده‌ای نمیتوانم بشمار بیاورم. مگر اینکه بگویم کتابهایی که اعلیحضرت خوانده‌اند، همه در تصوف ضد مادی بوده است، و بقدری در این درویشی پیش رفته بوده‌اند، که اصلاً علاقه‌ای بتاج و تخت نداشته‌اند.

شاید منتظر بوده است، ملت اجتماع کند، و قدرت قانونی را که یکبار بموجب قانون اساسی باو تفویض کرده، و او بواسطه مهملی‌های خود، آنرا از دست داده است دو مرتبه جمع آوری کرده، و مجدداً تسلیم ایشان بنماید. آنهم ملتی که چندین بار امتحان کرده، و دانسته است که تا کش به کشمش میخورد، ایشان تاج و تخت را سرداده، در یکی از هتل‌های فرنگ لم میدهند!

ولی آنها که بخصوص در این مسافرت همراه بوده‌اند همه میدانند که اعلیحضرت آنچه دارائی شخصی از پول و طلا و جواهر داشته‌اند، همه را همراه برده، و در حقیقت تاج و تخت را بحال فرار ترك گفته‌اند، تا نمیدانم چه معجزه‌ای اتفاق بیفتد که ایشان بتوانند، دوباره بسلطنت موروثی که قانون اساسی و ملت بایشان تسلیم کرده بود، برسند.

لطایف و ظرایف عبید زاکان داستانی دارد، که برای تفریح و تنوع، ذکر آن در اینجا بيمورد نیست:

مولانا عبید میگوید: شخصی در سفر حج راه را یابو کرد، و پس از مدتی سرگردانی و بیم تلف از تشنگی و گرسنگی، بدیر راهبی رسید. او را پذیرفتند، و آنچه لازم بود رساندند. شب هنگام، رئیس صومعه، بشرف مهمان تازه‌وارد، امر بانعقاد ضیافتی داد.

ساکنین صومعه گرد آمدند، و آنچه از مطعم مشروب، که برای مهمان مسلمان درخور بود آماده کردند، مهمان را در صدر نشانند، و خدمتش را همگی کمر بستند. در میان مستخدمین پسرک زیبایی بود، که توجه مهمان ناخوانده را جلب کرد. چند روزی که حاجی و امانده دل‌داده در صومعه بود، هر شب این مجلس ضیافت منعقد میشد و روزها، حاجی آقا ساعت می‌شمرد، که شب برسد و از دیدار پسرک برخوردار شود، و اکثر باین فکر بود، که این‌ها خارج مذهب و مسلما جای آنها در آتش است، ولی خداوند مهربان چگونه دلش گواهی می‌دهد، این‌رو و مو و این چهره زیبا را با آتش بسوزاند؟

چند روزی گذشت. وسائل سفر حاجی عقب مانده تدارک شد، و با کمال اسف و افسوس بجانب مقصود رهسپار گردید. البته آنسال از حج بازماند، و زیارت نکرده بدار و دیار خود بازگشت. بعد از چهار پنج سال، مجددا رخت سفر حج بست، و راه مکه پیش گرفت. در اثنای راه، روزی بیک مرد بدترکیب نمدپوشی رسید، که خوکان میچرانید. البته توجهی بدو نکرد. ولی خوکچران جلو آمد، و شروع باحوال‌پرسی کرد. مسافر در حیرت بود، که این خصوصیت در این بیابان، آنهم از طرف این مردکه بی‌ریخت ریشوی خوکچران، مسبوق بچه سابقه‌ایست. آنچه فکر کرد چیزی بخاطرش نیامد. بالاخره از نشانی‌هائی که مرد بیقواره، در ضمن صحبت داد، مسافر دانست که این همان پسرک زیبای آنشبا است که امروز باین شکل منکر درآمده، و از صدر صومعه رانده شده، نمدپوش و خوکچران گشته است و در این اثناء، از هاتف غیب این ندا بگوشش رسید: «اول چنینشان میکنیم آنوقت با آنشان میسوزانیم.»

خدا، وقتی بخواهد کاری صورت گیرد، اسباب آن را فراهم میکند. از يك طرف سلطان احمد شاه را، آنقدر ترسو خلق میکند، که از يك ترقه که در اطاق مجاور اطاقش بترکانند جا بخورد. و از طرف دیگر، سردار سپه مدبر باهوش را جلو او وامی‌دارد که، با يك کش ماتش کند، و با يك بمب دستی، فرارش دهد. آیا هیچ

میتوان در عالم خیال تصور کرد که یکی از بازماندگان آقا محمد خان، که در سیوند، بعد از فرار تمام قشونش، در مقابل شبیخون لطفعلی خان زند، آن شهامت و متانت را بخرج داده است، این شاه بزدل کم‌شهامت باشد، که از يك بازچه اینطور جا خالی کرده، و بچاك بزندا؟ بلی! اول خدا اینطورشان می‌کند، بعد تاج و تخت را از دستشان می‌گیرد.

باری، از ۴ تا یازدهم عقرب، صرف مقدمات عزیمت شاه شد. روز پنجم عقرب، سردار سپه کابینه خود را بشاه معرفی کرد. در این کابینه، چهار نفر وزیر تازه‌کار وارد کار شدند، و آنها سرتیپ خدایار خان، وزیر پست و تلگراف، و عز الممالک اردلان وزیر فوائد عامه، و معاضد السلطنه، ابو الحسن پیرنیا، وزیر عدلیه، و سلیمان میرزا وزیر معارف و اوقاف بودند. ذکاء الملك (فروغی) و مدیر الملك (جم) هم، اولی بوزارت خارجه و دیگری بوزارت مالیه، معرفی شدند. میرزا قاسمخان صوراسرافیل هم، در ردیف وزراء درآمده، بکفالت وزارت داخله برقرار شد. میرزا قاسمخان و سلیمان میرزا و عز الممالک از سوسیالیستها بودند.

روز هشتم عقرب، سلطان احمد شاه، برای زیارت و ملاقات چند نفری از بقیه علما که از واقعه تبعید علما از عتبات در قم مانده بودند، مسافرت يك روزه‌ای باین شهر کرد.

روز دهم سان ورژهای از قشون مرکز، در میدان مشق داده شد. سردار سپه، البته دیگر چندان اهمیتی باین شاه ترسوی فراری نمی‌داد، و این سان ورژه را برای نمایش قشون و قدرت خود خبر کرده بود، که مردم بدانند پهنای کار از چه قرار است، و آرام سر جای خود بنشینند، و او را بگذارند، بکارهایی که در نظر دارد برسد.

بالاخره، روز ۱۱ عقرب رسید و شاه، با معدودی از خواص و لیره‌های طلائی که از حقوق ماهیانه و درآمد املاک خود پس‌انداز کرده بود، بسمت قزوین و کرمانشاهان عزیمت نمود، که از راه بغداد و بیروت، باروپا عزیمت کند. سردار سپه هم برای اینکه نفس کسی بنفس او نرسد، و در حقیقت مثل رئیس مستحفظین مأمور تبعید تا سرحد ایران و عراق، او را مشایعت، یا بهتر بگوییم، این جنازه سلطنت قاجاریه را تشییع کرد.



### ورود سردار سپه بکار

مجلسی تعطیل است. باید سردار سپه برنامه کابینه خود را بملت بدهد. بنابراین، در ضمن بیانیهای که در مقدمه آن البته با مناسباتی بذکر ترقی بسزای قشون، و عملیات نظامی و نتیجه آن که برقراری امنیت در سرتاسر کشور است، پرداخته و در شرایط، خط مشی کابینه خود را، با ذکر دو جمله مختصر مفید که اولی راجع بروابط خارجی و دومی مربوط بسیاست داخلی است، بقرار ذیل بااطلاع عموم میرساند:

### اولین بیانیه ریاست وزراء

«همه کس اوضاع قشون، درجه اهمیت و آسایش ملت و تمرکز قوای مملکت و میزان عظمت و قدرت حکومت را، در سه سال قبل میداند، و اوضاع اجتماعی و سیاسی امروزه، که نتیجه مستقیم سه سال زحمت و خدمت و عشق مفرط این جانب بیسوط قوای نظامی بوده است، میبیند. تصور میکنم، لازم نباشد، در این موضوع کلمه‌ای بنگارم. زیرا، میزان سنجش هر چیزی همانا عمل است.

اگر این جانب، تا امروز، از خطه اصلاحات نظامی انحراف نورزیده، و حاضر نشده بودم که وارد يك منطقه وسیعتری از خدمات اجتماعی شوم، آثار خودسری و طغیان و بسط نفوذ حکومت مرکزی در انحاء دوردست کشور، از هر چیزی لازم‌تر بوده است، زیرا هیچ مملکتی بطرف ترقی و تعالی نخواهد رفت، مگر آن‌که بدوا اصول امنیت در تمام جوانب آن توسعه یافته باشد، و نظر باین اصل روشن بود، که تقریباً از سه سال قبل، بلاتردید بتعقیب این موضوع اساسی پرداخته با هر فداکاری و زحمتی بود، بتجهیز مقدمات امر شروع، تا آنکه، بحمد الله امروزه اصول مرکزیت و وسایل آسایش و امنیت کاملاً فراهم و اساس هرج و مرج و اغتشاشات داخلی یکسره نابود گشته است، لازم شد، دومین قدم بطرف آرزوهای ملی، که عبارت از سیر بطرف ترقی و تکامل است، برداشته شود.

مبنی بر همین نظریه است، که این جانب با وجود گرفتاری در امر نظام، و عشق مفرطیکه در تنسیقات و انتظامات قشونی دارم، معهداً خواست خداوندی، و استظهار مراحم ملوکانه، و احساسات هموطنان را در قبول زمامداری مملکت، استقبال کرده و در طی این عقیده راسخ و عزم ثابت می‌روم، که یکمرتبه دیگر امتحان فداکاری و خدمتگذاری را بملت شرافتمند ایران بدهم.

البته عامه اهالی میدانند، که همیشه، عمل فرع اراده و اراده تابع عقیده و بالاخره، از روی صدق نیت و عمل است، که میتوان با اجرای مقاصد مکنونه موفق شد. این جانب هیچوقت تاکنون معتقد باظهار يك سلسله الفاظ با رونق، ولی عاری از حقیقت و جملات مشعشع ولی غیر متعقب بعمل، نبوده، و پیوسته عقیده داشته‌ام که بواسطه عمل، بهتر میتوان حقایق را گفت تا بواسطه الفاظ. از این رو بدون اینکه بتدوین فصول و ترتیب مواد، وبالجمله ذکر الفاظ و کلماتی که سرمایه بدبختی این مملکت، و اسباب تشننت فرق و مایه جلب قلوب عوام محسوب می‌شود، مبادرت نمایم، خاطر هموطنان را مستحضر می‌سازم که باتکاء بنیت پاک و صحت عمل خود، و باستظهار احساسات و حوائج عمومی پروگرام خود را به دو جمله ذیل محدود می‌سازم:

۱- حفظ حقوق مملکت.

۲- اجرای قانون.

در خاتمه از صمیم قلب آرزومندم، که صمیمی‌ترین آمال و آرزوی من، در ضمن حفظ اصول مشروطیت، و تسریع افتتاح مجلس مقدس شورای ملی، و معاضدت نمایندگان ملت در اجرای جملات فوق، بمورد اجراء و عمل گذارده شود.

ضمناً، بلطف خدا متمسک و امید است که عموم هموطنان عزیز، بنوبه خود، در پیشرفت این عقیده، قلباً بمن کمک نمایند.»  
«رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا- رضا»

### جلوگیری از تشبثات خارجی

یکی از گرفتاری‌های زمامداران ایران، در دوره مشروطیت و حتی دوره مظفر الدین شاه، روابطی بود که اشخاص متفرقه برای پیشرفت مقاصد خصوصی خود، با سفارت‌خانه‌ها بخصوص سفارت روس و انگلیس، دست و پا کرده بودند. بعلت همین روابط، کمتر کاری بود که بمجرد مطرح شدنش، دچار چندین فقره توصیه و سفارش ضد و نقیض، از طرف سفارت‌خانه‌های مختلف، حتی اطریش و مجارستان هم بوسیله منشی یا شیش نشود. این سفارشات، که در اوایل امر، صورت خواهش و توصیه داشت، کم‌کم بشکل امر و تحمیل اراده درآمد، و سفارت‌خانه‌های خارجی را مرکز واقعی قدرت دولت وانمود کرده، بوسیله تحمیل رئیس الوزراءها، بر شاه و چپاندن وزراء بر رئیس الوزراءها و بار

کردن عمال و حکام، بر وزراء گذشته بود. وزراء، وحتى رئیس الوزراءها، سهل است وجیه المله‌های آنها هم چون امامزاده‌هائی بودند، که بوسیله همین خواب‌نامه‌های توصیه و سفارش، و همین متولیان خارجی برپا شده، و دارای قبه و بارگاه گشته بودند، طبعاً نمی‌توانستند از این بیروییگی جلوگیری کنند.

خارجی‌ها هم، از این جلفی و سبکی، یا بهتر بگویم هیزی دخترهای همسایه «۱» سوءاستفاده کرده و سیاست دولت خود را، بدون هیچ خرج و زحمت در کشور ما، پیش می‌بردند.

سردار سپه دانست که تا این وضع برقرار است، مقاصد عالی‌ه او، در قطع نفوذ خارجی از کارهای داخلی کشور، بجائی نمی‌رسد، و هرروز گرفتار توصیه و سفارش یا بهتر بگوئیم، اجرای اوامر سفارت‌خانه‌های بیگانه خواهد بود، و آنها هم فهمیده، یا نفهمیده، و شاید اکثر بر ضرر سیاست عاقلانه کشور خویش، از این سوءاستفاده دست‌بردار نخواهند شد. این بود، که برای جلوگیری از این وضع ناروا، یا بهتر بگویم این قطع مداخله خارجی‌ها در کارهای داخلی، که جز ضعف نفس اولیای امر، و طول مدت و دوام سابقه، هیچ جهت و علتی نداشت، در تاریخ ۲۱ عقرب ۱۳۰۲، بصدر بیانیه ذیل مبادرت ورزید:

### بیانیه ریاست وزراء

«در ادوار انحطاط، همیشه دو سلسله بدبختی عاید ملت و مملکت می‌گردد، که اگر با پیش‌بینی فوری و جلوگیری عاجل تصادف نمایند هر يك از آنها کافی تواند بود، که اساس قومیت هر ملتی را متزلزل، و باخرین درجه اضمحلال آنها را سوق نماید.

۱- اختلال انتظامات، و عدم امنیت داخلی.

۲- هرچومرج افکار، و تشنت عقاید و اخلاق.

يك نظر دقیق، اگر بسنوات اخیره ایران افکنده شود، تصدیق خواهد شد که این دو عامل مؤثر، و این دو رشته شوربختی، در اکناف مملکت موجود، و بالاخره بلایای غیر مترقبه ایران نیز بر اثر همین دو موضوع مهم، پیش‌آمد کرده است. منت خدای را که قسمت اول کاملاً مرتفع، و چون در این موقع، کمترین توهمی از این اصل باقی نیست، بناچار باید بلافاصله، بتصحیح مرحله دوم پرداخته، استحکام اساس قومیت را که یگانه آرزوی هر ایرانی است، پایرجا نمود.

همه میدانند، و بر ضمیر هیچکس پوشیده نیست، که از چندین سال باینطرف، اساس اخلاق عمومی، تقریبا در حالت تزلزل دیده میشود، و اشخاصی متانت اخلاق ملی را از دست داده، وتوسل بمبادی خارجی را وسیله ارتزاق و پیشرفت مقاصد خود قرار داده‌اند.

این نکته، نه تنها قوم ایرانی را که همیشه در صفحات تاریخ شجاع و نیک‌نام و سربلند معرفی گشته، درانظار خارجی وعمومی شرمگین و بدنام خواهد نمود، بلکه اگر این رشته امتداد یابد، وجلوگیری فوری نشود، انتظامات حقیقی ملی مختل، وبنیان قومیت جامعه دچار ارتعاش و اضمحلال ابدی خواهد گردید.

نظرباینکه دولت نماینده افکار جماعت، و یگانه دلیل راه نجات مملکت شناخته میشود، در این موقع که زمام امر بدست این جانب مفوض گردیده، من ناچارم که قبح این توسلات و تشبثات را بعموم اهالی، اعم از مرکز و ولایات، تذکر داده، مخصوصا باشخاصی که شرافت ایران وملیت خود را، در تشبثات بمبادی خارجی، مجروح می‌سازند، متذکرگردم که معایب این توسل از حد و حصر خارج، و باید قطعا از این ببعد، باین موضوع خاتمه داده شود.

بتمام ملل متمدنه عالم، اگر نظری افکنده شود، دیده نخواهد شد، که یک فردی از افراد آن ذلت توسل باجانب را بخودهمواره کرده، واجرای مقاصد خود را از این راه ننگ‌آلود، پیشرفت داده باشد. وهرگز یک عنصرباشرفی باین مسکنت تن نخواهد داد، که در داخله مملکت خود، ودر تحت لوای استقلال خود، اساس قومیت وملیت خود را فراموش کرده، وتشبثات اجنبی را وسیله امرارحیات خود قرار بدهد.

قوم ایرانی نیز، که افتخارات فناپذیر آن در تمام ادوار اوراق تاریخ را مستور ساخته است، باید با تمام دقت باین موضوع نگریسته، و علائم انحطاط را، با تمام جزئیات آن از خود دور کرده، قائم بالذات به‌نشینند، و ببازوی توانای ملی خود تکیه کند.

ایرانی باید مستقل الفکر و مستقیم الاراده زیست کرده، و شرافت ملی خود را بالاتر از آن بشمارد، که به ننگ تشبثات موهون مخمر و آلوده کند.

هموطنان! شما، اگر در داخله خود از زحمت فقر و ناتوانی جان بسپرید، هزار درجه مفخرتر خواهد بود، که خود را در انظار خارجی، بذلت و پستی معرفی کرده، و ایادی غیر ایرانی را، در طرز زندگی خود، طرف مداخله قرار بدهید. همه میدانند که در یک مملکت مستقل، عیبی بزرگتر از این شمرده نخواهد شد،

که نفرات آن نظریات بیگانه را درامورات سیاسی خود دخالت داده، خود را وسیله اجرای مقاصد دیگران معرفی نمایند.

همه مسبوقند، که تعقیب این رویه مشنوم، تا چه درجه، بارکان استقلال مملکت سخته وارد خواهد کرد، و بر اثر این رویه تا چه پایه مفسد اخلاقی در جامعه تولید خواهد شد.

حقیقه فوق العاده شرم آور است، که ابناء يك مملکتی تاریخ افتخار اسلاف خود را باین دنائت کاریها آلوده و تاریک نمایند!

بی نهایت تأسف و تأثرخیز است، که بعضی از افراد يك ملت، با داشتن استقلال و مشروطیت و با داشتن قومیت و ملیت، و با داشتن مراکز مربوط، حرکات و سکنات خود را مخالف ملیت و قومیت و استقلال نشان بدهند.

اگر سابقا بعضیها توسلات خود را فرع اختلافات حاصله قرار داده، و محظورات مترتبه جاریه را دلیل تشبثات اجباری خود بمقامات خارجی می دانستند، و با اینکه این منطق دارای استدلال دقیق نیست، معهذا ممکن بود که اعتراضی متوجه اشخاص نگردد. اما حالاکه تمام آن اختلافات، و کلیه آن محظورات از هر حیث و هر جهت مرتفع، و انتظامات از دست رفته کاملا اعاده و کمترین توهمی هم از این حیثیات برای اشخاص مترتب و متصور نیست، دیگر حقیقه هیچگونه علت و دلیلی، برای توسل و تشبث باقی نخواهد بود، و حق آنست که خود اشخاص بقباحات این موضوع پی برده، و مفسد و مضرات انفرادی و اجتماعی آن را پیش خود تشخیص بدهند.

نظر باینکه در پایان این عقیده، بلافاصله و بالمره، باید باین عقاید تاریک و افکار مشوش بعدها خاتمه داده شود، من لاعلاج که بلااستثناء، بتمام از عالی و دانی، گوشزد نمایم که بدوا معايب فوق را بمخیله خطور داده، بی سبب و جهت تن بذلت و مسکنت ندهند.

سپس، اگر دیده شود که باز این رویه نامطبوع تعقیب میگردد، و یا اشخاص غیر صلاحیت دار طرف مشاوره، با مقامات غیر مربوط واقع میگردند، بدون شبهه آنها را در ردیف خائنین وطن محسوب، و چنانکه یک نفر خائن حق حیات در زندگی اجتماعی يك مملکت ندارد، آنها را حقا و عدلا محکوم ملک و ملت دانسته، همان مجاز اتیرا که شایسته آنهاست، قویا درباره آنها اجرا خواهم نمود.

تابحال اگر دولتهای وقت، از نقطه نظر حیثیات و اعتبارات مملکتی، تذکر این موضوع را جایز ندانسته و یا بواسطه حفظ موقعیت، هر مشاهده و مناظره

سوئی را طرف اغماض و پرده‌پوشی قرار داده‌اند، البته اغماض و پرده پوشی های فوق، تا زمانی ممکن بود امتداد یابد، که کار منجر به انقطاع رشته ملیت نشود، در صورتیکه جهالت اشخاص و امتداد مفساد اخلاقی آن‌ها اساس ملیت را متلاشی نماید، دیگر خود اغماض و پرده‌پوشی، در ردیف خیانت محسوب و بلا تردید بامورات و رفتاریکه افنای ملیت و قومیت را تهدید مینماید، باید اختتام یافته و ریشه آن قطع و منقطع گردد.

در خاتمه، ضمنا یادآوری مینمایم که هیچکس نباید از نقطه نظر خارجی دولت سوءاستنباط و استفاده نماید و همه باید بدانند که روابط و سیاست خارجی دولت، با عموم نمایندگان محترم خارجه، کاملا حسنه و مستحکم و مخصوصا من سعی خواهم کرد که روابط سابقه را، در اتخاذ اصول کامله الوداد، تعقیب و تکمیل نمایم. رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا- رضا

من هیچ شك ندارم که خود سردار سپه، تا قبل از این تاریخ بخصوص در اوایل امر نیز از همین امامزاده‌ها بود که بوسیله این متولیان خارجی، دارای موقوفات و دم و دستگاه شده بود «۱». ولی نمیتوان معجزه این امامزاده را که بوسیله این بیانیه خود سایرین را از این قماش‌کارها باز داشته، و خویش را صاحب منع و اعطای منحصر بفرد کشور معرفی میکند، منکر شد، و این عزم و اراده، و این قوت نفس و شهامت و صراحت لهجه را که بفضولی‌های دیپلماتیکی، و این سابقه پنجاه ساله، خاتمه داده است در شخص او، تحسین نکرد.

از این روز تا سوم شهریور ۱۳۲۰، این قماش توصیه‌ها؛ نه فقط در مزاج او و بنابراین در دستگاه دولت، تأثیری نداشت، بلکه سردار سپه، یا شاهنشاه پهلوی، هر جا بوی ادنی تشبثی میبرد، سخت برآشفته، و ذینفع را مطرود و منکوب کرده، و بسا اتفاق افتاده است که وزراء و رجال دربار هم، بحقیقت یا سوءظن، بهمین جرم حبس و تبعید یا لامحاله بعزل و خانه‌نشینی، گرفتار شده‌اند، حتی برای گیر آوردن متخلفین از گماشت مأمورین خفیه و آشکار، در حول و حوش خارجی‌ها هم کوتاه نیامده و تا روز آخر دوره قدرت خود، با کمال مراقبت این بیانیه خود را تعقیب داشت. من یکی دو جای دیگر این کتاب هم، از این حسن سیاست این مرد بزرگ ستایش کرده‌ام. زیرا قبل از این تاریخ، این تشبثات، و این رویه غیر مرضیه، چنان دست و پای کارکنان دولت را در هم کرده بود که اعضای درجه سوم و چهارم ادارات هم دنبال این وسیله گشته، و هر یک خود را بجائی بسته بودند، و به پشتیبانی خارجی مباحثات کرده، و برای نمایش بستگی

خود تظاهراتی هم در نزد بالادستهای اداری خود داشتند و خطاکاری‌های اداری خود را باین وسیله، رفع و رجوع کرده بی‌مجازات می‌گذاشتند.

من، در این پنج شش ساله بعد از شهریور ۱۳۲۰ در کاری وارد نبوده، و از این قماش تشبثات اولاد داریوش و سیروس، در این دوره هرچومرج سیاسی، که بودن قشون خارجی در کشور بزرگترین راه آن را برای آقایان این کاره، باز کرده بوده است خبری ندارم، ولی از یکی از بیانیتهای آقای احمد قوام نخست وزیر فعلی، که چند ماه پیش این کار را قدغن کرده بود، همچو تصور میکنم که باز هم همان اوضاع سابق تجدید شده باشد، و باز هم نمیدانم که این بیانیه آقای نخست‌وزیر اثری داشته است یا خیر؟ همینقدر میگویم، که بر اولیای امر واجب است که از ادنی مداخله خارجی در کارهای کشور جلوگیری بعمل آورده، در اینگونه تشبثات رابر روی همه‌کس ببندند، و تا میتوانند از این قماش بستگی‌های دروغین، و پیستون‌تراشی‌های ننگین، جلوگیری بعمل آورند، و فضولی مهمان را در خانه اجازه نداده، اصل تساوی دول، و معامله متقابله را در روابط خارجیها جدا در نظر گرفته. و این قماش توصیه و سفارش‌نامه‌ها را در سبد کاغذهای باطله پای میز تحریر، بریزند، و حیثیت خود و دولت و ملت خود را برای خوش‌آمدخارجی‌ها، بریاد ندهند و بدانند که هر قدر در این موضوعات سختگیرتر باشند، عظم و احترام آنها، در انظار همان خارجی‌ها زیادتز خواهد شد، و یقین داشته باشند که هیچ دولتی برای اینکه توصیه بوالهوسانه سفیرش برآورده نشده است، اعلان جنگ نخواهد داد. (۲)

◀ **سیف پور چگونگی انتصاب سردار سپه به مقام صدارت را اینگونه روایت می‌کند:** بطوریکه قبلاً تذکار داده شد، پس از انتصاب سردار سپه به مقام نخست وزیری و مسافرت شاه به اروپا، سردار سپه با خاطری آسوده و بدون مانع و رادع انتخابات دوره پنجم را پایان داده و بسیاری از طرفداران خود را به مجلس فرستاد.

چهار هفته قبل از گشایش مجلس پنجم، ناگهان روزنامه‌های میهن بمدریریت ابوطالب شیروانی و کیل تازه قمشه اصفهان و شفق بمدریریت علی دشتی و کیل تازه بوشهر و ایران بمدریریت زین العابدین رهنما و چند روزنامه‌تازه مقالاتی انتقاد آمیز راجع به سلسله قاجاریه و شخص احمد شاه و مضار رژیمهای سلطنتی انتشار داده و در ضمن با شاخ و برگ زیاد گوشه‌هایی از تاریخ قرن نوزدهم و

مبارزه بر علیه محمد علی میرزا را تشریح کرده و حکومت سلطنتی را باعث کلیه بدبختی های ایران دانستند.

این نوشتارها برای نسل بعدازجنگ جهانی تازگی داشت و ما همه با علاقه و شادی تمام آنها را مطالعه کرده و فکرمیکردیم که آفتاب سعادت و خوشی و آزادی ایران باردیگرازافق سربرآورده و اینک یک حکومت جمهوری تحت پیشوائی سردار سپه (که در آنروزها بین نسل جوان محبوب بود) دوران بزرگی و آسایش ایران را تجدید خواهد کرد.

هرچه به افتتاح مجلس نزدیکتری شدیم لحن روزنامه های طرفدار جمهوری شدیدتر و مؤمن ترمی شد. خوب بخاطر دارم روزنامه میهن عکسی از احمد شاه با کلاه شاپو دوش بدوش زن اروپائی در صفحه اول چاپ کرد وزیر عکس نوشته بود:

شه در اروپا قمار میکند اگر ببازد چکار می کند

ما را بذلت دچار می کند!

هدف روزنامه میهن و دیگر جراید این بود که افکار مردم را نسبت به شخص احمد شاه مشوب ساخته و در ضمن نشان بدهند که در ایران، مردم از سلطنت انزجار دارند. چند روزنامه انقلابی هم سلطنت را باعث بدبختی و مذلت مردم دانسته و احمد شاه و اسلاف او را جابرو ظالم و غارتگر نامیده و او را احمد علاف و محتکر گندم در سالهای قحطی دانسته و پایان سلطنت و اعلام حکومت جمهوری را از مجلس خواستند.

وکلای تازه هم که به ترتیب از صندوقها سر برآورده بودند، اغلب طرفدار سردار سپه و چشم بر حکم و گوش بر فرمان او بودند. داور، رضا افشار، دبیر اعظم بهرامی، و برادرش دکتر احياء السلطنه، ابوطالب شیروانی، امین التجار اصفهانی، عماد السلطنه فاطمی، سید کاظم یزدی، تدین، اسدی، قوام الملک شیرازی، سید یعقوب انوار، ذوالقدر پیشکار قوام، غلامحسین مسعود، معاضد السلطنه پیرنیا، ضیاء الواعظین، علی دشتی، اخگر، کازرونی، اجاق دوست صمیمی سردار سپه، قائم مقام، ناصر الاسلام، حاج عز الممالک وزیر فواید عامه کابینه سردار سپه، یاسائی، اعتبار الدوله، دستغیب، شیخ الاسلام ملایری، سهام السلطان بیات، تیمور تاش، سلیمان میرزا [اسکندری]، طباطبائی، ناظم العلمای ملایری، احتشام ال، شیخ جلال الدین مشار اعظم، نجات، شیخ العراقین زاده، حاج میرزا عبدالوهاب میرزا، میرزا یداله خان، حاج میرزایحیی دولت آبادی، نظم الملک، شیخ



محمدعلی، ناصرالاسلام گیلانی، عبدالوهاب رضوی، سردار معظم کردستانی، سرکشیک زاده، حاج میرزا حسین خان فاطمی، همه یا طرفدار جدی سردار سپه بودند و زمینه را برای قدرت او حاضر می کردند و یا آنکه از ترس، طبق دستور متولیان مجلس: تیمور تاش، داور، تدین و فیروز [نصرت الدوله] پای علم سردار سپه سینه می زدند.

روز بیست دوم بهمن [۱۳۰۲]، دوره پنجم مجلس با حضور هفتاد نفر از نمایندگان رسماً گشایش یافت.

محمد حسن میرزا ولیعهد نطق افتتاحیه زیر را ایراد کرد:

"با نهایت مسرت و خوشنودی، دوره پنجم مجلس شورایی را بنام اعلیحضرت شاهنشاهی افتتاح می نمایم و توفیق نمایندگان ملت را در ایفای وظایف مهم خود از خداوند متعال خواهانم. چون ذات اعلیحضرت شاهنشاهی اعمال را بر اقوال ترجیح می دهند این است که این منظور پسندیده را در نطق افتتاحیه خود رعایت و اراده دولت را بطور ساده و جازم به اطلاع نمایندگان می رسانم:

بحمدالله تعالی روابط ما بادل محتایه کاملاً حسنه و ادامه این وضع منظور بلاتردید دولت می باشد. بسط انتظامات مملکتی و تدارک تمام وسائل این مقصود اهم منظور است. بهبودی امور اقتصادی و فراهم ساختن موجبات ترقی آن محل توجه کامل است. توسعه معارف و تعمیم آن در کلیه مملکت حتی الامکان و حسن جریان عدلیه و وضع قوانین لازمه برای این مقصود نصب العین می باشد. جزئیات و توضیحات هر یک از این فقرات هنگام ارسال لوایح متعلق به آن روشن می شود.

پس از پایان نطق ولیعهد، مجلس برای یکساعت تعطیل شد و سپس تحت ریاست سنی "حاج میرزا یحیی دولت آبادی" تشکیل گردید و شروع به انتخاب هیئت رئیسه کرد.

مجلس مدت یک هفته به منظور رسیدگی باعتبار نامه ها و تشکیل شعب، وقت خود را به مسامحه گذرانید "سردار سپه" و طرفدارانش کوشش داشتند که مجلس زودتر رسمی شده و به قول "عارف" فاتحه سلطنت را بخوانند و برای روز عید سردار سپه با سمت رئیس جمهور از مردم پذیرائی بکنند. دوفراکسیون فوراً بطرفداری رژیم جمهوری و مخالفت با سلطنت در مجلس تشکیل گردید. فراکسیون تجدّد تحت نظر "سید محمد تدین" فراکسیون عامیون تحت زعامت "سلیمان میرزا" وزیر فرهنگ کابینه سردار سپه، مجموع آراء دو فراکسیون پنجاه

و چهار رأی بوده عده ای هم دور " داور" جمع شده و بنام روشنفکران کشور از رژیم جمهوری طرفداری می کردند. " رضا افشار، شریعت زاده، شیروانی، دبیر اعظم و سرکشیک زاده، جزو این دسته بودند. " تدین" و " سلیمان میرزا به سردار سپه قول داده بودند که به مجرد افتتاح رسمی مجلس احمد شاه را از سلطنت خلع و او را بسمت رئیس جمهور انتخاب کنند متولیان مجلس بقدری به موفقیت خود اطمینان داشتند که به ضرابخانه سلطنتی دستور ضرب سگه طلا با آرم جمهوری برای عیدی روز عید نوروز صادر کرده بودند، همچنین " فروغی" وزیر خارجه به سفارتخانه های خارجی تهران پیام فرستاد که سلام عید در دربار انجام نخواهد گرفت بلکه سفرای باید برای تبریک عید به منزل رئیس جمهور " سردار سپه" بروند.

در مجلس هم کارگردانان با عجله کوشش می کردند که به اعتبارنامه های موافقین جمهوری، زودتر رسیدگی کرده و مجلس را برای تصمیم قطعی حاضر سازند. از ولایات هم امرای لشکر هر روز تلگرافهایی به امضای معتمدین و معروفین محل، مبنی بر انزجار از سلطنت که جز بدبختی و بیچارگی برای کشور بوجود نیاورده و الغای سلطنت به مجلس و روزنامه ها مخابره میکردند. خلاصه صحبت رژیم جمهوری و تقلید از ترکیه مصطفی کمال پاشا نقل هر مجلس و نقل هر محفل بود. " (۳)

«ملک الشعراء بهار آغاز مجلس پنجم و برخوردارگروههارا که اکثریت نمایندگانش را رضا خان و نظامیان از صندوق رأی در آورده اند بدین شرح قلم می زند: در مجلس پنجم که انتخاباتش در حکومت مستوفی آغاز و در حکومت مشیر الدوله ختم گردید، اصلاح طلبان و سوسیالیستها هر دو رأی داشتند، ولی ایالات را وزارت جنگ برد و نفوذ امیرلشکرها انتخابات را فاسد ساخت. در مجلس پنجم حزب دیگری نیز بوجود آمد که ابتدا «دموکرات مستقل» نام داشت و بعد «تجدد» نام یافت.

حزب تجدد که انتخابات ایالات را بوسیله همراهی وزیر جنگ ربوده بود، در جلسات اولیه مجلس دارای اکثریت قطعی گردید. سوسیالیست و اصلاح طلب هر دو با دیده اندیشناک و نگرانی عجیب به حزب مذکور نگاه می کردند! سوسیالیستها در مجلس پنجم نیز از حیث عده کمتر از اصلاح طلبان بودند و نفوذ معنوی مدرس در مجلس از آنها زیادتر بود. مع ذلک هر دو حزب در اقلیت ماندند؛

ائتلاف بین آنها هم صورت پذیر نبود.

### حزب تجدد شروع به حمله کرد

اعتبارنامه ها به جریان افتاد، گروکشیها شروع شد، مخالفم! مخالفم! «از طرف مدرّس و دوستان او طنزین انداز گردید. چه باید کرد؟ حزب جدید مجلس قصد داشت قبل از آنکه اعتبارنامه های اقلیت بگذرد، بمحض آمدگی نصف به علاوه یک، لایحه جمهوریت را به مجلس آورده، برق آسا بگذارند و اگر اقلیت مخالفت کرد، اعتبارنامه افراد مخالف را رد کند!

در خارج مجلس تشنجی عظیم از چندی پیش دیده می شد. مردم «جمهوری» می خواستند، آری جمهوری. جراید بر ضدّ شاه مشروطه مقالات می نوشتند و از حکومت انتخاباتی تعریف می کردند. البته اسمی از نامزد حکومت انتخابی، یعنی رئیس جمهوری آینده، برده نمی شد، اما از سردار سپه در همان جراید تمجید می شد!

از ولایات هم تلگرافاتی می رسید که جمهوری می خواستند. اما مردم غیرسیاسی و همانهایی که با مشروطه مخالف بودند، عموماً با جمهوری هم مخالف بودند. جمعی هم از سیاسیون به این جمهوری با بیم و وحشت نگاه می کردند؛ چه، این جمهوری همان جمهوری بود که از پیشه مازندران بیرون خرامیده، چنگال و دندان شیرداشت.

حوزه علمای، اصلاح طلبان، طبقات اصناف هنوز حرکتی نکرده اند ولی از جمهوری نگرانند. در بیرون مجلس جنگی است که هنوز شیپورش کشیده نشده است، ولی در مجلس خبری نیست. مدرّس و پنج نفر از دوستانش گاهی جلساتی دارند. اما تکلیف قطعی خود را روشن نکرده اند، و اکثریت با حزب تجدد است. سوسیالیستها هم به نعل و میخ می زنند. گویا آنها هم حال و روزشان بهتر از اصلاح طلبان نباشد!

### سردار سپه چه می کند؟

وزیر جنگ در تمام مدّت دوره مجلس چهارم، در هیأتهای دولت داخل بود. اما توجهی به امور سیاسی و اکثریت و اقلیت نداشت. زیرا او کارهای دیگری داشت که باید انجام دهد. او سرباز درست می کرد، اسلحه راه می انداخت. از خراسان، از گیلان، از این طرف، از آن طرف، هر چه تفنگ پیدا می کرد به

دوش سربازان خود می انداخت.

در ایالات، مراکز مقتدری از امیرلشکرها و صاحب منصبهای تازه و کهنه تشکیل داده و مشغول مطالعه و تدارک نقشه بزرگ خود بود. تنها سعی داشت که درجراید ازوبد نگویند. با سیاسیون و نویسندگان ملاقات می کرد، صحبت می داشت، خدمات خود را برای آنان شرح می داد و زمینه آتیه را که جنگ با دربار باشد، با کمال هوش و دهاء وزیرکی وعدم ذره ای غفلت طرح می نمود. سردار سپه بقدری مواظب مجلس بود که گویا در دنیا تا این اندازه مواظبت سابقه نداشته باشد. برای مثال کافی است یاد آوری کنیم روزی را که مرحوم مستوفی الممالک به مجلس آمد و دید که اکثریت ندارد، عصبانی شد و پشت کرسی رفت و نطقی بسیار خوب و استادانه ادا کرده، گفت: «من اهل آجیل نیستم. آجیل نمی خورم و نمی دهم. معده ام برای خوردن آجیل مستعد نیست. حالا هم موسم بره کشی است. اتفاقاً بره هم نمی توانم بخورم... بنابراین میروم!» این را گفته، خود و همه وزرایش که همراه او بودند از مجلس بیرون رفتند، ولی وزیرجنگ نرفت و بجای خود نشست. از طرف مرحوم پیرنیا (مشیر الدوله) و غیره به این نطق خارج از نزاکت پاسخ هایی داده شد.

جمعی تماشایچی که از حزب سوسیالیست بودند، هیاهو راه انداختند. رئیس امر فرمود آنها را توقیف کنند. جمعی هم بیرون مجلس برآن شدند که هنگامه راه بیندازند. وزیرجنگ قبلاً تدارک این راهم دیده بود. از جلسه برخاست و پایین رفت و جمعی سر باز را امرکرد صف کشیدند، و خود مانند رئیس گارد مجلس مشغول حفاظت و مراقبت گردید؛ چه، می دانست که او هست و باید هم باشد و جای عصبانی شدن و قهرکردن نیست. مجلس را باید درست داشت، باقی کارها خود بخود درست می شود.

در آن روزها جمهوری طلبی گل کرده بود. مردم از وضع قدیم خسته شده بودند. رجال سیاست نمی توانستند شفای عاجلی برای التیام دردهای سی ساله مردم پیدا کنند. اختلاف و خود خواهی سیاسیون و احزاب هم مانع بود که یک دولت ازهمان دولتها دوام کند و اصلاحاتی را که شروع کرده است به پایان برد. بعضی از رجال کم کار و مهمل بودند. بعضی وجاهت زیاد نداشتند. بعضی با خارجیان نمی توانستند درست کنار آیند. هرچه بود، به هرتقریب، هر سه ماه به

سه ماه، یکی می آمد و یکی می رفت! وهتآکی جراید نیز بر عداوتها و بغضها می افزود. خلاصه، اعصاب خسته و فرسوده و مرض عصبی شدید همه را از پا درآورده بود و معلوم نبود دعوی برسرجیست.

کمال مطلوب هم پیدا شدن دولت فعال و با دوامی بود که با صلاحیت و پاکدامنی و جرئت بیاید و شروع به اصلاحات کند و نظم و نسقی به کارها بدهد و از هرج و مرج جلوگیری کند. این فکر ده سال بود در مغزها جای کرده بود و آمدن یک نفر مرد فعال و گرفتن اختیارات در دست و کار کردن ورد زبانها و سر مقاله جراید بود. اینک همان آرزو در لافافه جمهوری خواهی یکمرتبه بروز کرد!

به قول مردی تبریزی، «دولت از ملت جمهوری می خواست!» حقیقت هم این بود. در قصر سردار سپه که رئیس الوزرا شده بود. جمعی از نویسندگان و سیاسیون که عده آنها چندان زیاد نبود، با هم رفت و آمد داشتند و نقشه جمهوری را می کشیدند!

در آغاز مجلس پنجم، حزب تجدد که اکثریت داشت، خواست به طریقی که گفتیم، لایحه جمهوری را بجریان بیندازد، زیرا از ایالات تلگرافهایی رسیده و همه خلق عاشق بیقرار جمهوری بودند! ولی چنانکه گذشت، با وجود اینهمه هوا دار، باز دیده می شد که اکثر مردم با طناً از این جمهوری خوششان نمی آمد، زیرا این حیوان دندان و چنگال داشت!

### بین المجلسین

دولت مستوفی روز سه شنبه، ۲ جوزا ۱۳۰۲ شمسی، مطابق ذیقعدہ ۱۳۴۱ هجری قمری، در مجلس استیضاح شد و آن نطق کذائی « آجیل» را ادا کرد و چنانکه اشاره کردیم، خود با وزرایش سوای وزیر جنگ - از مجلس با سیمای « طرح و قهر!» و با شتاب بیرون رفت و مستعفی گردید. توطئه ای هم که مخالفین ما برای برهم زدن مجلس و اغتشاش بهم بافته بودند، در مقابل شخصیت مؤتمن الملک قرار نگرفت و کابینه مرحوم مشیرالدوله (پیرنیا) با آرائی قریب به اتفاق از اکثریت و اقلیت در همان هفته به روی کار آمد و مجلس چهارم در زمان حکومت ایشان به پایان رسید و انتخابات هم به طریقی که گفته شد، با آزادی و عدم آزادی مخلوط انجام یافت و مجلس پنجم را هم باز مشیرالدوله افتتاح کرد.

### یک مدعی ازمیان رفت

در بین دومجلس اتفاق ناگواری رخ داد و آن دستگیری آقای قوام السلطنه بود. در صورت ظاهر این واقعه چنان بود که از نظمیّه گزارشی به وزیر جنگ داده بودند که قوام السلطنه در زمان مقام نخست وزیری خویش قصد گرفتاری یا عزل یا از بین بردن آقای سردار سپه، وزیر جنگ، را داشته است. به این جهت، قبلاً آقای مظفرخان اعلم و چند تن ارمنی و مسلمان را شهربانی توقیف کرد و بازجویی هایی توسط سهیلی نامی که بعد ها ترقی کرد، بعمل آمد و بلافاصله قوام السلطنه دستگیر و حبس گردید ولی بر همه مکشوف بود که علت حقیقی این امر غیر از این است و دشمنان آقای قوام السلطنه خودسرانه یا به اشاره مردی که می خواست راه پیشرفت خود را در سیاست صاف و هموار سازد، این پرونده را بدست پرونده سازان آن دوره شهربانی: درگاهی، مشکوة و سهیلی، ساخته اند.

اتفاقاً من که نویسنده این تاریخ هستم، در بوجوه این اشتهاات و سروصدای بعضی مخالفان که سردار سپه را به قتل قوام السلطنه تشجیع می کردند. صبحی زود با وزیر جنگ ملاقات کردم و با کمال سادگی و خلوص به ایشان حالی و مدلل ساختم که این پرونده دروغ است و قوام السلطنه هیچ وقت چنین قصدی نداشته، اهل این چنین حرکات نبوده و نیست.

وزیر جنگ چنین گفت: « کسان ایشان را مطمئن کن و بگو متوحش نباشند. من گوش به این حرفها نمی دهم و قصد آزار و زحمتی درباره اوندارم و او به فرنگستان خواهد رفت.» حقیقت امر هم این بود که گفته شد. زیرامن خود مکرر در زمان نخست وزیری آقای قوام السلطنه با کمال محرمیتی که با ایشان داشتم، درباره امور سیاسی و خیالات بلند سردار سپه و ضعف احمدشاه و مخاطراتی که ممکن است برای مملکت پیش بیاید، گفتگو کرده بودم. ایشان نظرهای مختلفی در اصلاح این اوضاع اظهار می داشتند، ولی همه آن نظرها را موکول و منوط به وجود صمیمیت و یگانگی میان خود و سردار سپه می نمودند که اگر این شخص حاضر شود صمیمانه با عده ای تجربه کار و صاحب استخوان که با یک حزب منور و جوان مسلح شده باشند، دست به دست بدهد، به فلان طریق اوضاع اصلاح خواهد شد. همه حرفی گفته می شد جز حرف دشمنی با وزیر جنگ؛ و به راستی در آن اوقات تنها امیدواری که بود به وجود سردار سپه بود. قبلاً گفتیم که کار کردن با احمد شاه جز به طریق عادی که همان طرز لخب و مس مس

دیرینه باشد، به طرز دیگر غیر ممکن بود. بنابراین سابقه، اگر امیدی بود، به سازمان قشون و به مرکزیتی بود که وزیر جنگ داده بود واحدی از رجال قصد سویی نسبت به معظّم له نداشت. خود وزیر جنگ هم اینها را می دانست. اما نقشه اوچنین حکم می کرد که تا بتواند رجال عمده را از میان ببرد؛ و اگر ضرورت پیدا کرد، پرونده ای هم ساخته شود! در همین حال، پرونده سازان نیزخوش رقصیهایی می کردند که بر همه آشکار است. قوام السلطنه از میان برده شد و به فرنگ رفت. چندی بعد آقای مظفّر اعلم که اقرار کرده بود که به حکم و اشاره قوام السلطنه می خواسته است سردار سپه رابه قتل برساند، از طرف خود سردار به حکومتهایی عمده رسید بعد هم وزیرایشان شد. تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل!

### سردار سپه رئیس دولت می شود

مجلس پنج را مشیرالدوله باز کرد. چیزی نگذشت که دسیسه هایی برخلاف دولت در شهر راه افتاد. تحصّن یکی از روزنامه نویسان در سفارتخانه، تحصّن جمعی در مجلس، دسته بندی معلّمین برای اخذ حقوق در کوچه و بازار - که همه مربوط به جمعیت ناراضی و تندرو افراد سوسیالیست بود - پدید آمد. این حالات بعد از سقوط کابینه مستوفی ورد فاصله بین دومجلس و در آغاز مجلس پنجم در خارج از مجلس جریان داشت و همه سبب ضعف دولت مشیرالدوله می شد. در قصر سردار سپه هم که می دانیم چه خبر است و گفته ایم که جمعی از سیاسیون و نویسندگان رفت و آمد دارند و نقشه جمهوری می کشند. در ایلات نیز همه تعزیه ها در ادارات قشون و حکومتی برپاست، و از طرف حزب دموکرات مستقل [تغییر نام به حزب تجدّد در هنگام شروع مجلس] نیز اشخاص به ولایات رفته اند که مردم را در جمهوری خواهی ترغیب و تشویق کنند.

روزی وزیر جنگ چیزی را بهانه کرد، در هیأت دولت عصبانی می شود و بالاخره به رئیس دولت پیغام می دهد که نباید به هیأت حاضر شوی، والا فلان و فلان خواهد شد! رئیس دولت هم بالطبع مستعفی می شود و مجلس هم ناچار تمایل اکثریت را به آقای سردار سپه، توسط رئیس مجلس، به عرض شاه می رساند! در شهر هم دسته بندیهای سخت برای جمهوری خواهی برپاست، علما بر سر دست و اتومبیلهای رنگارنگ در حرکت است. نطقها ادا می شود که

همه اینها در قصیده « جمهوری نامه» جزء به جزء منظره سازی و ریزه کاری شده است.

منجمله، از کارهایی که در بیرون صورت می گرفت، جنبش بزرگی بود که در روزهای آخرا سفند ۱۳۰۲ از طرفی ادارات برای درخواست و استدعای جمهوری بوجود آمد. روزی دوایر تعطیل شد و کارداران ادارات با مدیرکلها و رؤسای خود با علمها و اجتماعات بزرگ به قصر رئیس دولت آوردند. روز عجیبی بود. نخست وزیر با دوستانش در فضای قصر ایستاده، جمعیت خیابانها را پر کرده مانند سیل در قصر سردار سپه می ریخت. مردم پیرامون رئیس دولت گرد آمده، قصاید و خطا به های مهیج می خواندند و از او می خواستند که مملکت ایران را جمهوری کند. این عمل بسیار ماهرانه صورت گرفته بود، تنها عیبی که داشت این بود که مردم - آنهایی که برآستی حق دارند در اینگونه مسائل دخالت کنند - داخل این جمعیت ها نبودند، نیز یک مرد فقیر با چهار تن از رفقایش، یعنی مدرّس، هم با این سیاست تازه موافق نبود. نه از این راه که احمد شاه را دوست می داشت و او را مفید می دانست، بلکه از این راه که به نامزد ریاست جمهوری آینده نیک بین نبود. قضیه اقبال السلطنه و سردار عشایر و غیره او را سخت ظنین ساخته بود، یا به قول بعضی، چون در این موضوع با او شور نکرده بودند و مخالفان مسلکی و خصوصی سیاسی او، سوسیالیستها و دموکراتهای مستقل، علمداران این بازی بودند، مدرّس راضی به مداخله در این سیاست نشده بود؛ هرچه بود هواداران جمهوری این یکتن مخالف را می شناختند ولی به او اهمیت نمی دادند. باید دانست که از طرف مخالفان جمهوری تا این ساعت با این همه تظاهرها و هنگامه های قوی، هیچ واکنش و حرکتی نشده و امیدشان به مدرّس بود و امید مدرّس هم به مجلس، که بتواند درسریز نگاه، یا نطق ساحرانه و به اعتماد افکار عامّه که یگانه پشتیبان او شمرده می شد، همه رشته های حضرات را پنبه سازد!

### در مجلس چه خبر است؟

گفته شد که در مجلس تشنجی عظیم بر سر گذراندن اعتبارنامه ها و آوردن لایه جمهوری در کار است. دو نفر دیگر باقی مانده است که نصف به علاوه یک و کلا معرفّی و مجلس آماده رأی دادن شود. درین حین، یک نفر از تهران برای شب عیدی به قم سفر می کند! اعتبارنامه آقای مؤتمن الملک مطرح می شود.



مدرّس مخالفت می کند. اعتبارنامه یکی دیگر می آید، باز مدرّس مخالفت می کند و این جلسه که غروب تشکیل شد و تا پاسی از شب گرفتار بود، بدون اخذ نتیجه ختم می شود. حزب تجدّد خون خونش را می خورد. جلسه بعد منعقد شد. امروز روزی است که اکثریت می خواهد کار رایگروه کند. اعتبارنامه آقای شیبانی مطرح شده است و یکی از افراد اکثریت مخالفت کرده. نطقهای مخالف شروع شد. مدرّس برای دفاع در پشت میزخطابه رفت و چنین آغاز کرد که در بیرون مجلس جنگی برپا شده است. آقایان اجازه ندهند که جنگ بیرون مجلس به داخل مجلس سرایت کند. سعی کنید مجلس را با این نزاعها آلوده نسازید.»

### مدرّس سیلی می خورد

مدرّس در این نطق خود عزم داشت مطلب را روی دایره بریزد و قضیه جمهوری و داستان بیرون را - به قول مرد تبریزی «دولت از ملت به اصرار جمهوری می خواهد!» - عنوان کند و علل مخالفت خود را با اعتبارنامه آقای مؤتمن الملک که صدای آن بطور غربی در شهر پیچیده بود و مردم غالباً از رمز حقیقی آن مخالف بی خبر بودند، بگوید و نگذارد حضرات مجلس را غافگیر کرده، لایحه جمهوری و خلع خانواده قاجاریه را بدون بحث و گفتگو به قوه اکثریت بگذارند و به همین قوه اعتبارنامه مخالفان خود را بدون گفتگو و سروصدا رد کنند. اومی خواست مطلب را روی دایره بریزد تا به همراهی افکار بیرون و اکثریت مردم و قوه بیان و استدلالهای قانونی اکثریت را مرعوب ساخته، از عمل بیندازد. اما اکثریت یعنی حزب تجدّد که پیش از این نام آنها دموکرات مستقل بود، با این عمل بسیار مخالف بودند.

لذا به محض اینکه مدرّس گفت «مگذارید جنگ بیرون به داخل مجلس سرایت کند»، لیدر تجدّد از صندلی برخاست و از در خارج شد. اما رفقاییش حرکتی نکردند. معزّی الیه از دم در برگشته، با تغیر گفت: «فراکسیون تجدّد! نشسته اید و به این مهملات گوش می دهید؟!» پس از این نطق، مجلس خالی شد و اکثریت بیرون ریختند و ناطق اقلیت و سایرین هم از عقب آنان بیرون رفتند. مدرّس باقی نطق خود را در اتاق تنفس شروع به گفتن کرد. یکی از افراد تجدّد سیلی ای به صورت مدرّس زد که عمامه اش افتاد! این حرکت زشت بود. اکثریت نباید جلوی نطق اقلیت را بگیرد، دیگر آنکه نباید ناطق اقلیت



میرزا آسودالله خان



حسین بهنامی (احیاء السلطنه)

رایزنند، چه، اقلیت متکی به احساسات و عواطف تند است، اما اکثریت متکی به فکر و تعقل و استدلال و بردباری است.

این حرکت موجب آن شد که پرده از کارتوتوطئه بیرون برداشته شود. افرادی که علی‌الرسم و حسب الامر، نه با قیود و مقررات حزبی، عضو حزب تجدد شده بودند و اکثریتی بزرگ بوجود آورده بودند، بهانه خوبی بدست آوردند که خود را از قید این حزب که شاید صفایی یا آن نداشته و با جمهوری درنهان مخالف بودند، بیرون بکشند. من بقدری متأثر شده بوده و از اوضاع کلی بیمناک و به قضایا بدبین بودم که مصمم شدم از سیاست کناره‌گیری کنم. همان سیاستی که به قیمت خون و جوانی و عمر من تمام شد. لذا بیدرنگ از نمایندگی مجلس استعفا دادم و به خانه رفتم. فردا پیغامی از طرف مرحوم مشیرالدوله (پیرنیا) به من رسید که باید فوری بیایم و استعفای خود را مسترد دارم. معلوم شد رئیس مجلس هم استعفا نامه مرا نزد خود نگاه داشته به جریان نینداخته است. سایر دوستان هم یکی یکی آمدند و حکایت واقعه مهمی را برای من نقل کردند. این واقعه این بود که عصر و شب همان روز عده زیادی از افراد اکثریت گرد هم نشستند، خود را از عضویت حزب تجدد بیرون آورده، فراکسیون بزرگی تشکیل داده اند که با افراد اقلیت از سوسیالیست و دوستان مدرّس ائتلاف کرده، اکثریت ثابتی بوجود آوردند؛ و حزب تجدد و تمام نقشه‌هایش که از آن جمله یکی جمهوری بود، فعلاً به هم خورده و در اقلیت افتاده است.

در بیرون مجلس، چنانکه گفتم، تا امروز واکنشی برخلاف جمهوری و این همه سروصداها دیده نمی‌شد. اما این سیلی به قدری پروسدا بود که بناگاه در تمام شهر مثل زنگ ناقوس در پیچید و احساسات خفته را بیدار کرد. دکانها بسته شد، انقلاب بزرگی نمودار گردید. جمعیتی که انبوه جمعیت جمهوری خواه نامبرده در برابر آن مثل قطره در برابر سیل خروشان می‌نمود، گرد آمد و روز شنبه دویم حمل ۱۳۰۳ مجلس شورای ملی را فرو گرفت.

### ◀ مکمل فصل پیش

در پائیز ۱۳۰۲، احمد شاه دریافته بود که وزیر جنگ با اوصافی ندارد، لذا مصمم شد خود را نجات بدهد (!) و بواسطه جنبی که داشت، به وزیر جنگ متوسل گردید و ترتیب ریاست وزرایی او را داده، از راه عراق به سمت فرنگستان

عزیمت نمود و سردار سپه تا سرحد شاه را بدرقه کرد. چنانکه گفتیم، مرحوم مشیرالدوله در هیأت وزراء حاضر نشد و سردار سپه از طرف شاه به تشکیل دولت مأمور گردید و این وقایع در آذر ۱۳۰۳ روی داد. به محض تشکیل دولت جدید لقمه جمهوری نیز بلند شد. روزنامه دقت، منطبعه اسلامبول، در بهمن ۱۳۰۲ چنین نوشت: «سردار سپه رئیس الوزرای ایران، در صدد افتاده است مقام غازی مصطفی کمال پاشا را احراز کند و کوشش دارد به ریاست جمهور انتخاب...»

در ۲۲ بهمن ۱۳۰۲، مجلس پنجم در زمان ریاست وزرایی آقای سردار سپه افتتاح شد. در اسفند ۱۳۰۲ تظاهرات جمهوری طلبی قوت گرفت و همانطور که اشاره شد در تهران غوغاها برخاست. جراید متفقاً با یک لحن به هواداری جمهوری و به خلاف قاجاریه مقالات نوشتند و اکثریت بزرگی هم در مجلس پیرامون حزب تجدد بوجود آمد. اقلیت مجلس می گفت که پنجاه نفر ازین وکلا وکیل طبیعی نیستند. می گفتند هر جایی که سردار سپه را وکیل کرده اند، انتخاباتش دستورالعملی است. آری، در آن انتخابات آقای سردار سپه از همه جا نامزد و انتخاب شده بود. موافقان این عمل را دلیل وجهه ملی رئیس دولت می شمردند و مخالفان دلیل دستوری بودن انتخابات. (۴)

### مخالفت مدرّس با اعتبار نامه معتمدالسلطنه

برای اینکه خوانندگان ارجمند در جریان مخالفت مدرّس با وکالت آقای معتمد السلطنه از کسانی است که رضا و نظامیان او را از صندوق در آورند قرار گیرند در اینجا «صورت مشروح مجلس عصر روز شنبه ۲۵ حوت ۱۳۰۲ - مطابق نهم شعبان ۱۳۴۲ - بر ریاست آقای مؤتمن الملک» را می خوانید:

مدرّس مخالفت با اعتبار نامه

رئیس: وکالت آقای معتمدالسلطنه مطرح است. آقای مدرّس در جلسه قبل مخالفت خود را کردند اگر بیاناتی دارند بفرمایند:

مدرّس - اولاً، مخالفت بنده با بعضی از آقایان هیچ دلالت ندارد که بنده بهتر از آقایان باشم. خیلی احتمال قوی می دهم که آقایان بهتر از بنده باشند، ولیکن چون این مجلس را بمنزله تمام ایران می دانم، مثل اینستکه سی کرو راهالی ایران در اینجا تشریف دارند. قانون هم از برای اشخاصی که در این کرسی ها باید

بنشینند یک صفاتی و در انتخاباتشان یک ترتیبیاتی مقرر فرموده است. معلوم است از برای هرکار و شغلی، رجال مخصوصی است پس من اگر مخالفت کردم با چند نفر از آقایان، عقیده شخصی ام این است که یک جهتی از جهات قانونیه را فاقدند. عقیده ام این است شاید آنها هم عقیده شان درباره من این رقم باشد چون با این چهار نفر که من مخالفت کردم در حقیقت یک ماده اجتماعی دارند. لهذا بواسطه اینکه عمر مجلس را زیاد حذف نکنم به یکدفعه مخالفت خود م و بیان خودم قناعت می کنم.

جهات یا راجع بافعال و اوصاف و اخلاق است که از این جهت بنده صحبتی ندارم و صحبتی نمی دارم، زیرا زیاده بر معلوماتی که آقایان دیگران در این باب دارند، بنده ندارم. فقط از حیث جهت کیفیت انتخاب آقایان است و آن اینست که آقایانی که چه در این دوره و دوره سابق در خدمتشان بودم چه در شعبه و چه در مجلس دیده اند که من در امور جزئی و کیفیت انتخابات هیچ اشکالی نمی کردم که مثلاً ده روزش نه شده یا امروزش باید فردا و فردایش پس فردا بشود. این مسائل را نباید زیاد درش مذاکره کرد و نباید مورد توجه قرار داد لیکن اگر مطلبی باشد، نسبت باصول قانون حکومت که نسبت به او یک ضرری داشته باشد. چه در شعبه و چه در مجلس، همیشه مخالفم و مخالفت منم علت تامه از برای قبول کردن آقایان نیست، چه قبول شود بوظیفه خودم رفتار کرده ام و چه قبول نشود، مطابق سیاست من عمل شده است. بواسطه اینکه مجلس از اول باید معرفی خود را بکند و عقیده من اینست که این انتخابات از روی فشار شده و از روی اختیار نشده است.

شیخ العراقین زاده - مدارکتان چیست؟

مدرس - و انتخاباتی که از روی فشار شود، آنشخص که روی این کرسی بنشینند غصب است اما مدرک هرکس شبهه دارد تنها تشریف ببرد بشعبه و این دوسیه ها را ببینند.

( همه بین نمایندگان ) - صدای زنگ  
تدین خلافت کذبست.

مدرس - کار بخارج هم ندارد، دوسیه ها ببینند مثلاً در دوسیه آقای نوری زاده می گوید حکومت گفته است، من باید اجازه از رئیس تیپ شمال بگیرم! این انتخاب انتخاب ملی نیست. یا مثلاً در قمسه ما سی (۳۰) نفر را تبعید کردند و انتخاب کردند و هرچه اینجا شکایت کردند، کسی بدادشان نرسید. این انتخاب

انتخاب ملی نیست، این عقیده من است.  
 (همه‌ها بین نمایندگان) - اینطور نیست.  
 مدرّس - من عقیده خودم را باید اظهار کنم اگر آقایان قبول دارند، خوب و اگر قبول ندارند رأی بدهند. نزاع نیست، اظهار عقیده است و مجلس باید عقیده اش نسبت به تمام مطالب چه انتخابات و چه غیرانتخابات آزاد باشد. آقای معتمد السلطنه در دوره سابق (از بختشان است) همیشه حسب الفرموده آقای رئیس الوزراء باید انتخاب شوند در دوره سابق هم همین طور شد و بنده به ایشان رأی ندادم ایندفعه هم اینطور شد.  
 تدّین اینطور نیست مدرک می خواهد.

مدرّس اینطور است.

تدّین مدرک بدهید.

(صدای زنگ)

(همه‌ها بین نمایندگان)

مدرّس - من اظهار عقیده ام را عرض میکنم، شما هم رأی بدهید. من معرّفی می‌کنم، شما هم رأی بدهید. بنده اظهار عقیده ام را می‌کنم ولو مخالف با تمام روی زمین باشد.

(همه‌ها بین نمایندگان)

(صدای زنگ)

مدرّس عرض کردم من عقیده ام را اظهار می‌کنم، ولو مخالف با تمام روی زمین باشد.

(از طرف بعضی از نمایندگان دلیل لازم است)

مدرّس - دلایل واضح و روشن است، بروید دوسیه را ببینید، سرخس را ببینید. سرخس چی و حسن معتمدالسلطنه چی. خوب اظهار عقیده است، شما هم اگر عقیده دارید رأی بدهید. من عقیده ام اینست که این انتخابات از روی فشار شده و بغیر از اراده ملت شده و باطل است. ( ۵ )

### مردم واحمد شاه

درفصول پیشین اشاره کرده ایم که بعضی افراد تندروکه تصوّرمی کردند با طرزعادی نمی توان دست به اصلاحات فرابرد، با اخلاق سلطان احمد شاه مرحوم موافق نبودند و از شاه درجراید قبل از کودتا هم گاهی انتقادی می شد، منجمله اشعاری بود که در زیر عنوان از آثار قدما در شماره نوبهار، مورّخه شوال مطابق ۱۱ مرداد ۱۲۹۶ شمسی، برخلاف طرز رفتار شاه ودوستی اواز طرف نگارنده این تاریخ گفته ومنتشر گردید و روزنامه نوبهار بدین سبب توقیف گشت، و زبان آزاد بجای آن روزنامه انتشار یافت.

همچنین، در حکومت ثانی آقای وثوق الدوله مقاله شدید اللحن دیگری در روزنامه سه روز توقیف شدنیز بعد از کودتا، قصیده حسبیه راگفتم که در روزنامه قانون همان اوقات منتشر شد و آن قصیده هم برضد شاه و هم بر ضدّ کودتای سوّم حوت بود.

مردم از اینکه شاه درگرد آوری زرو فروش گندم و سایر محصولات خود با دیگر زرطلبان و ملکداران فرقی نداشت، از او برآشفته بودند و گاه و بیگاه به او طعن می زدند و دل آن مظلوم را بباد انتقاد می خراشیدند. میل داشتند پادشاه مظهر پادشاهی تاریخی یاسلاطین «ایده آلی» و آرزویی ایرانی باشد، مظهر محمود غزنوی، سنجر سلجوقی، جلال الدین خوارمشاه، اسمعیل و عباس صفوی، نادرافشار یا ناصرالدین شاه باشد.

اسرار دیگری نیز در کیفیت عدم رضایتها، بویژه از قرار داد ۱۹۱۹ به بعد، در میان بود و شاید این اسرار هم درین موقع زادفی الطنبور نغمة شده بود. هرچه بود، در این تاریخ یعنی ایام فترت بین دومجلس، فکر جمهوری از طرف روشنفکران و نویسندگان جوان بروز کرد و درجراید انتشار یافت. اما باید به حقیقت اعتراف کرد یانه؟

این جمهوری مانند مشروطه بود. چنانکه در صدر این تاریخ ذکر شد، مشروطه طلبان طبقه دوّم بودند و طبقه اوّل و سوّم با آن مخالف، جمهوری هم همین طور بود، یعنی جمعی از طبقه دوّم در تهران علم جمهوری را بلند کردند، ولی طبقه اوّل و سوّم مخالف بودند.

تفاوتی که بین جمهوری ما با مشروطه بود این بود که مشروطه برضدّ دولتی بسیار فاسد و درباری ... و پادشاهی مستبد برپا شد و علمای مملکت که نفوذ بسیار

شدیدی در مردم داشتند، از آن فکر حمایت کردند، خاصه بزرگانی مانند سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی و مرحوم آخوند خراسانی.

اما جمهوری برضد حکومت مشروطه و قانون اساسی برپا شد. جمهوری خواهان با پادشاه طرف شدند و از او می خواستند به خلاف وظیفه قانونیش و به میل ایشان به فلان طرز کار بکند، و با درباری مخالف بودند که چیزی نبود و دخالتی در کارها نداشت. علاوه بر این ها، موافقت جدی سردار سپه با جمهوری اسباب تردید و بیم و احتیاط مردم شده، تصور کردند (درست هم بود) که نتیجه این جمهوری منجر به دیکتاتوری ایشان خواهد شد!

بنابراین، علما و اشخاص ذی نفوذی که با مشروطه همراه شدند، با جمهوری موافقت نکردند. جمهوری خواهان تنها ماندند و تند رفتند و خواستند فقط به قدرت و غلبه سردار سپه کار را از پیش ببرند، ولی از پیش نرفت! من اذعان دارم که فکر و عقایدی بی الایش و پاک در آغاز کار مؤسس جمهوری شد، اما آن فکر پخته و ورزیده نبود!

در ایالات هم بدتر از مرکز، در هر شهری چند نفر به موجب مکتوب من، شما و دیگری یا فرستادن افرادی، طرفدار جمهوری شدند. اما سواد اعظم مردم حتی اکثریت طبقه دوم هنوز گنج بودند و اصرار امیر لشکرها به تلگراف گرفتن از مردم بیشتر بر گنجی و مخالفت آنها می افزود. خلاصه عملی بود اما نپخته که می خواستند به همین امشب هم وصلت بدهد و نداد!

مردم پیش از این نسبت به احمد شاه، به همان دلیل که اشاره شد، یا بی طرف بودند و یا ناراضی! خاصه در بین مردم تهران به « احمد علاف » مشهور شده بود.

همین شهرت بود که سردار سپه را مطمئن کرد که می تواند بنا به خواهش دوستان خود، شاه را از میان ببرد و از این لحاظ با جمهوری طلبان بسیار گرم گرفت و آنها را در کار تشویق کرد، و از قراری که شهرت داشت، در این راه مبالغه گزافی هزینه کرد!

ولی چه شد که مردم بی طرف و اکثریتی قریب باتفاق بناگاه با جمهوری به مخالفت برخاستند و به حمایت احمد شاه گرد آمدند؟ عقیده خود سردار سپه این بود که بعضی پیشقدمان جمهوری به او نصیحتهای خوب نداده اند و مال او را نفله کرده اند و در مجلس هم بد بازی شده است.

روزی، بعد از واقعه دوم فروردین ۱۳۰۳، در خدمت ایشان بودم. اظهاراتی کردند و من جمله گفتند: « فلان... که سیلی به مدرّس زده است، قصدش خدمت



به شاه و دشمنی با من بوده». من گفتم: «درین یک فقره با شما موافق نیستم، زیرا فلانی به شما کمال وفاداری و علاقه را دارد و این عمل صرفاً از روی عقیده ای بود که جمهوریت داشت و وقتی احساسات کسی در مورد عقاید و اصول تحریک شود، به قتل نفس هم مبادرت می ورزد». من بدان شخص که اتفاقاً از افراد پاک و فاضل اکثریت بود، خدمت بزرگی کردم، ولی سخن ناحق نگفتم؛ چه انصافاً این حرکت با آنکه هم زشت بود و هم مضر، از روی اعتقاد بود و اعتقاد در هر حال مقدس است.

مدرس مرحوم نیز تا زنده بود از فرط بزرگواری یکبار هم در مورد این شخص لب به شکایت و عدم رضایت نگشود. جمعی کثیرشاهد این مدعا هستند و کسی نیست که شنیده باشد مدرس طاب ثراه که به فلک متلک می گفت و با انجم اشتلم می کرد، درباره این مردکه او را سیلی زده بود جز به محبت رفتار کرده باشد! و اینک هردو رفتند و خاک شدند. یکی در غربت و به دست دژخیم و مردم کشان جانسپرد و دیگری هم بعد از او در بستر و در خانه خود بدرود حیات گفت. ما نیز هر کدام بر طبق سرنوشتی که داریم دیر یا زود خواهیم رفت، ولی آنچه می کاند و باید هم بماند حقیقت احوال ماست که تا زنده ایم حب و بغضها و سوء تفاهمها و اختلافات مسلکی در پیرامونمان مانع از داوری عادلانه است. اما مرگ این موانع را از میان می برد و حوادث جهان راست را از دروغ و حق را از باطل جدا می سازد. تاریخ نویس آنچه باید نوشت می نویسند و دنیا نیز بر اثر دیدن حوادث و بروز نتایج هر سیاستی به صدق و کذب قضایا پی می برد. اینجاست که نه مورخ می تواند گزافه گویی کند و نه صاحب غرضان می توانند دنباله اغراض خود را بگیرند، و هر کس در عالم به حق خود می رسد. اگر هم کسی پیدا شود که بتواند تادیری بازو و جبر و شهرتهای گزاف و صورت سازی باز هم افکار را فریب دهد و سیر طبیعی تاریخ را بخلاف حقیقت منحرف سازد، پس از بیست یا پنجاه یا صد سال، روزی خواهد رسید که باز حقیقت از غیر حقیقت جدا گردد و مردم بزرگ و نیکوکار که در راه حق جان باخته اند، مقام حقیقی خود را بدست آورند؛ و اگر بناباشد که مردگان سرازگور در آورند، هر آینه سر بر آورده، باز حقایق را به زندگان حالی خواهند کرد.

### ◀ روز دَوم حمل ۱۳۰۳

دراواخر اسفند ۱۳۰۲ که تظاهرات جمهوری خواهان قوّت یافته بود، محصلین مدارس سیاسی و حقوق و طبّ و دارالفنون و غیره را به منزل رئیس دولت برده بودند. واکنش این حرکت را، عده ای از محصلین دارالفنون روز ۲۸ اسفند با جمهوری مخالفت کردند و آنها را همان روز شهربانی گرفته، زندانی کرد.

عصر همان روز عده ای از هواداران جمهوری به بازار هجوم بردند و با کسبه ای که مخالف جمهوری بودند، گلاویز شدند و چند تیرشلول در بازار خالی کردند. عاقبت بازاریان بازار را بسته، آقایان مذکور را کتک شدید زدند و آن عده معدود را در یک لحظه پراکنده ساختند و خود در مسجد شاه اجتماعی کرده، برضدّ جمهوریّت غوغا راه انداختند!

رئیس شهربانی که جوانی خام و عصبانی و مغرور بود، جمعی پاسبان سواره و پیاده فرستاد، درب مساجد را بست و مأمورینی در بازار گماشت.

رسمست (یا رسم بود!) که عصرها و غروبها کسبه و سوداگران برای گزاردن نماز به مسجد می روند. آن روز عصر و غروب که مردم بازار و اشخاص متفرّق برای گزاردن فریضه به مساجد رفتند، درب مساجد را بسته یافتند. پیشنمازان و نمازگزاران متحیر شدند و عاقبت مرحوم حاجی آقا جمال اصفهانی و آقای خالصی زاده در بازار صف نماز راست کردند و نماز خواندند! این واکنشهایی در پی به وقوع می پیوست، اما قوّت و عظمتی نداشت و خطرناک نبود. اکثریت مجلس معتقد بود که با قدرتی که دارد، بمحض آمادگی و حاضر آمدن نصف بعلاوه یک نمایندگان، پیشنهاد تغییر رژیم را از مجلس خواهد گذرانید.

صبح روز ۲۹ اسفند بر اثر سیلی خوردن مدرّس که روز قبل رخ داده بود، اهالی بازار دسته دسته به زعامت خالصی زاده و غیره به مجلس رفته، برخلاف جمهوری نطق کردند و به رئیس مجلس، آقای مؤتمن الملک، متوسّل شدند. رئیس مجلس اظهار کرد که هر صنفی یک نفر نماینده معین کند تا با آنها صحبت شود.

در همین حین، قریب به غروب که چند نفر از اهل عمّامه و کسبه در اتاق رئیس مجلس نشسته، برضدّ جمهوری گفتگومی کردند، آقای تدّین از جلسه علنی برخاسته، به اتاق مزبور شتافت و بین ایشان با بعضی از سر دسته های مخالف مشاجره و نزاع سختی درگیر شد.

جلسه آن شب ختم و جلسه آینده به روز ۲ فرودین ۱۳۰۳ موکول گردید. روز

دوم حمل جنبش و هیجانی که واکنش جنبش جمهوری خواهان بود و از قضیه مجلس و مدرّس نیز قوت یافته بود، نمودار گردید. بازارها و دگانه‌های شهر بسته شد. از صبح این حرکت محسوس بود.

نمایندگان مجلس که از قید تعهدات خود نسبت به فراقسیون تجدّد شانه خالی کرده بودند، برای اصلاح اوضاع و جلوگیری فتنه و آشوب، از قبل از ظهر دسته دسته به مجلس رفته، جمعی را از میان دسته هاب‌رگزیدند که از آن جمله مرحوم مستوفی، مشیرالدوله، مدرّس، بهبهانی، آشتیانی و نویسنده این تاریخ و عده ای دیگر، قریب بیست تن، بودند. اعضاء این کمیسیون اجلاس کردند و پیش از هر کار مرا نزد رئیس دولت فرستادند که به ایشان بگویم اگر امروز جماعتی به مجلس آمدند، صلاح در آنست که ایشان به مجلس تشریف نیاورند، زیرا خودمان به اتفاق رئیس مجلس قراری داریم که مردم را متقاعد و متفرّق سازیم؛ آمدن ایشان ممکنست منجر به پیشآمد نا مطلوبی شود.

من خدمت ایشان رسیده، مطلب و پیام حضرات را معروض داشتم. آقای تهرانی و رضا رفیع هم آنجا بودند. آقا رضا رفیع (قائم مقام الملک) هم با این صلاح اندیشی موافقت کرد.

دوم حمل دسته بزرگی از چاله میدان که یکی از محلات پر جمعیت تهران است، به زعامت مرحوم حاج شیخ عبدالحسین خرازی با بیرقهای سفیدی که روی آنها نوشته شده بود «اراده، اراده ملت است»، «ماجمهوری نمی خواهیم»، حرکت کرده، جمعی از روحانیون را با خود برداشته، از خیابان اسمعیل بزاز و بازار داخل مسجد شاه شدند و همچنین از سایر کوچه‌های تهران دسته های بزرگ دیگر به آنان محلق شده، جمعیتی عظیم چندین هزار نفر می رسید و پی در پی از مردم شهر به آنان می پیوستند و دم بدم برانبوه غوغا افزوده می شد، گرد شد؛ و از راه بازار کنار خندق و ناصریه قدیم (خیابان ناصر خسرو) به طرف بهارستان، این جمعیت عظیم در حرکت آمد!

در این هنگام خبر رسید که همه مدخلهای میدان بهارستان را که عبارت باشد از خیابان پستخانه و شاه آباد وصفی علیشاه و دوشان تپه و نظامیه و کوچه ها را پاسبان پیاده و سوار و سپاهی بسته اند و بجز از نمایندگان مجلس کسی را اجازه گذشتن و رفتن به مجلس نمی دهند.

این خبر مانع از حرکت جماعت نشد و از میدان توپخانه به چند قسمت شده، هر قسمت از طرفی به سوی بهارستان بجنبش درآمدند و از چهار طرف به میدان

بهارستان ریخته و نظامیان و پاسبانان هم پس از مقاومت بی نتیجه، کوچه دادند و سیل جماعت وارد صحن مجلس شورای ملی گردید. صحن مجلس پر شد و میدان بهارستان نیز پر شد و هنوز دنباله جماعت در توپخانه و ناصریه و لاله زار فشار می آورد!

ناطقین از دوسه روز قبل اینجا و آنجا و در صحن مجلس بر ضدّ لیبر حزب تجدید و بعضی نمایندگان سخنرانی می نمودند. ولی خیر اندیشان به آنها فهماندند که به اشخاص نباید حمله شود، اگر سخنی دارند در مورد قانون اساسی و لزوم مشروطیت بگویند. این نصیحت خیر خواهانه موجب شد که غضب مردم در دم حمل نسبت به اشخاص تاحدی تسکین یافته باشد. بعد از ورود به صحن مجلس، مرحوم حاج شیخ مهدی سلطان نطق کرد و نمایندگان را بدون ذکر نام اشخاص مخاطب ساخته گفت: «مردم جمع شده می گویند ما جمهوری نمی خواهیم و راضی نیستیم دستی به قانون اساسی برده شود.»

ناطقین دیگر نطقهایی در همین زمینه کردند، و به حمایت قانون اساسی سخن گفتند. یکی دوفرد، منجمله آقای اوحدی اصفهانی، بر ضدّ قانون اساسی اظهارات کردند. آقای اوحدی گفت: «قانون اساسی اجازه شراب خوردن به مردم داده است!» و مردم اینها را کتک زدند. سوای این دو فقره نه کسی زده شد و نه به ضدّ کسی قصدی به عمل آمد.

درین حین یکباره دیده شد که جمعی مختصر با علم و چوب از در مجلس وارد شدند و فریاد «زنده باد جمهوری» بر آوردند! و نیز معلوم شد رئیس دولت امر کرده است دو فوج نظامی پیاده به مجلس بیاید و آنها هم آمده، بیرون مجلس مترصد اجرای اوامر ایشانند؛ و خودشان هم به اتفاق چند نفرات سیاسیون و صاحب منصبان به سوی مجلس می آیند.

البته، به قراری که بعد رئیس دولت اظهار داشت، ایشان مصمم به آمدن مجلس نبوده اند؛ اما عده ای از نمایندگان توسط تلفون گفته اند که ما همه در مخابره ایم و این تلفونها محرک آمدن ایشان شده است!

عده ای قلیل جمهوریخواه که صد نفر هم نبودند، به اعتماد رئیس دولت از «لقانطه» بیرون دویده، بدان طرز که اشاره شد، پیشاپیش سردار سپه خود را به مجلس انداختند و فریاد زنده باد جمهوری بلند کردند، ولی از مردم کتک خورده، متواری گردیدند. ده دقیقه طول نکشید که سردار سپه شلاق بلندی در دست، پهلو به پهلو میرزا کریم خان رشتی با عده همراهان وارد گردید و تا

محاذات حوضخانه آمد، اما بزحمت از میان مردم عبور می کرد، تا رسید به بحبوحه جمعیتی که به سخنرانی ناطقی گوش می دادند و پشتشان به درب مجلس و رویشان به سخنگو بود و رئیس دولت را نمی دیدند و از پیش پای ایشان برنخاسته، راه ندادند. سردار سپه اینجا با شلاقی که در دست داشت، اشاره کرد و چند تن صاحب منصب که به همراه مشارالیه بودند، با شمشیر کشیده به مردمی که نشسته بودند حمله بردند و جمعی سربازنیزبا ته تفنگ و سر نیزه به زدن مردم از سه طرف مشغول شدند و جماعت را لوله کرده روی هم ریختند!

بزن بزن شروع شد؛ جمع سرباز مردم را به اطراف پراکنده، از نرده چوبی که بین باغ و حیاط کتابخانه بود، به آنطرف ریخت. قسمتی از نرده خراب شد و جرزهایش که از آجر بود، به روی مردم افتاد. در باغ و حیاط کتابخانه و باغ بزرگ همه جا بزن بزن بود!

مردم مهیای دفاع نبودند، متحیر شدند. غلغله برخاست و دشنام به رئیس دولت و هتاکی به وکلا از حنجره ها شنیده شد!

سپس با سنگ و چوب و آجر پاره و بوته های گل و کلم و غیره که می پرانند، بنای دفاع را گذاردند و به سردار سپه نیز حمله کردند و چندین فقره به سوی او پاره خشت و آجر و بوته کلم پرانده شد!

کمیسیون مزبور بمحض غلغله «جمهوری خواهان» و زد و خورد اولیه، نویسنده را بیرون فرستاد که از وضعیت مستحضر شوم. بمحض رسیدن به پشت پنجره، دیدن اوضاع بیرون و ورود رئیس دولت پشتم را بلرزه آورد و شاهد قضایای بالا خود من بوده ام و از کسی نشینده ام.

دیدم که سردار پیش خرنده، لب گلکاریها، که از آنجا سه پله طبقه صحن مجلس و حاشیه گلکاری را با طبقه باغچه ها و درختها و حوض و قسمت سبزیکاری مربوط می سازد، ایستاده، شنل آبی به دوش دارد، شیخی معمم که گویا حاج شیخ مهدی سلطان بود، جلو آمد و چیزی به سردار گفت و به روی اوتف انداخت و یکی از همراهان سردار سپه، میرزا کریم خان، سیلی به شیخ زد و او را به پاسبانان سپرد که ببرد و حبس کنند. در مقابل حمله و چیز پراندن مردم، سردار سپه از خود دفاع می کرد و خم می شد. مردم گاهی جلومی آمدند و به وکلا دشنام می دادند و یا حسین می کشیدند و گاهی از جلو حمله سربازان عقب نشسته، به طبقه سبزی کاری پایین می گریختند.

من اوضاع را وخیم دیدم و شایسته ندیدم که رئیس دولت با مردم دست به یخه شود.

به عجله از عمارت پایین دویده، پهلوی ایشان رفتم و گفتم «بفرمایید بالا»، و رئیس دولت را به طرف سرسرا راهنمایی کردم. درین وقت مرحوم دولت آبادی هم از پله ها پایین می آمد که ما با سردار سپه از پلکان بالا می رفتیم. سردار سپه متوحش بود و دنبال رئیس مجلس می گشت. عاقبت از سرسرا وارد دهلیز شرقی سرسرا شده، داخل اتاق شرقی گردید که به عمارت رئیس که در حیات دیگر بود، برود.

آقای مؤتمن الملک هم پس از دیدن واقعه برخاسته به سوی سرسرا و مجلس می آمد. وسط اتاق شرقی آن دو بهم رسیدند. هیچکس جز من و آن دو آنجا نبود، زیرا رئیس دولت را ترک نگفته بودم. در وسط اتاق، رئیس مجلس به رئیس الوزرا رسیده، بدون اینکه چیزی بگوید- مثل اینکه از فرط حالت عصبی او را ندیده باشد - از او رد شد و به من رسید.

آنگاه رئیس الوزراء برگشت و گفت: «آقای رئیس! من آمدم شما را ملاقات کنم» رئیس مجلس برگشته، گفت: «چرا آمدی؟ چرا مردم را زدی؟ اینجا مجلس ملی است، امر ونهی و اداره آن بامنست. الان معلوم می شود...» و داخل سرسرا شده گفت: «سید محمود زنگ بزنی!»

درنگ، درنگ، درنگ!

آواز زنگ سید محمود نظم مجلس، که به امر مؤتمن الملک، رئیس مجلس شورای ملی، برای رفتن نمایندگان به جلسه علنی مجلس زده می شد و افتتاح فوری جلسه را خبر می داد، با فریاد یا حسین، یا رسول الله و دشنام وضجه مردم بیرون آمیخته و بهت عجیبی نمایندگان را فرو گرفته بود.

رئیس مجلس از گرد سرسرای طرف راست چرخ زده، به طرف چپ پیچیده، داخل اتاقی شد که از آنجا به جایگاه هیئت رئیسه باید رفت و یکی از گالاریهای بزرگ مجلس محسوب می شود.

در طرف شمال این گالاری اتاقی کوچک است که معروف است به اتاق کمیسیون خارجه و در دوره دوم و سوم و چهارم و پنجم این کمیسیون در آن اتاق تشکیل می شده است و یک در به طرف شمال، رو به باغ دارد، و نیز اتاق بزرگ سه دری که باز آن اتاق بوسیله دهلیزی به مجلس باید رفت. در طرف

جنوب هم بقرینه طرف شمال، اتاقی کوچک است که یک دربه صحن مجلس دارد و به «اتاق مدرّس» معروف است و جلسات اقلیت در آنجا تشکیل می شد و نیز اتاقی بزرگ است جنب او، سه دری و دهلیزی به مجلس دارد؛ خوب در نظر داشته باشید!

رئیس مجلس وارد گالاری مذکور شد. قاعدتاً رئیس آنجا می ایستاد تا عده بعداً کافی داخل مجلس شوند، بعد خود او هم به مجلس می رفت. حالا رئیس وارد این گالاری شده، متصل حرکت می کند. اعضاء کمیسیون نامبرده که قبلاً اشاره کرده بودیم، در اتاق سه دری رو به شمال نشسته بودند و بعد از آمدن سردار سپه و بلند شدن غوغای صحن مجلس، بیرون ریخته بودند و یک یک به صحن بهارستان نگاه می کردند که مردم آنجا به فریاد و فغان مشغول بودند.

آقای سردار سپه بعد آنکه رئیس مجلس به او گفت: «چرا آمدی و چرا مردم رازدی؟» و غیره و پس از آنکه دید رئیس متغیّر است و امر بیاز شدن جلسه علنی مجلس داده است و زنگ در حرکت است، یگه خورد، و بعد گفت: «من برای نجات نمایندگان آمده ام.» اما رئیس مجلس مسافتی از او دور شده بود.

سردار سپه از صدای زنگ و پر خاش مؤتمن الملک خود را باخت، تردید و سرگشتگی در سیمای آن مرد خارق العاده و عجیب پدیدار گشت. قدری مکث کرد، و بیدرنگ خیال غریب به خاطرش گذشت. با شتاب از پله های سرسرا پایین شتافت، سربازان و پلیسها را که هنوز مشغول راندن و زدن و دستگیر ساختن بندگان خدا بودند، امر داد که دست نگاهدارند، و خود با عده ای سید و معتم مردم متفرّقه که از سبزیکاری متدرّجاً بیشتر آمده رو به سردار سپه جلومی آمدند و روبرو گردید و از آنها پرسید که «رؤسای شما کیه هستند؟ شما چه می خواهید؟ رؤسای شما بیایند گفتگو کنیم.»

مرحوم مستوفی الممالک جمعی از اعضای مجلس سابق الذکر در اتاق کمیسیون خارجه که شرحش گذشت، نشانیده، از آقای رئیس مجلس خواهش کرد که امر کند سید محمود زنگ را موقوف کند و مجلس فعلاً بتعویق بیفتد.

در همین حین من و مرحوم دولت آبادی پایین رفته بودیم که مبادا باز اتفاقی زشت ترواقع شود. وقتی رسیدیم که رئیس دولت به مردم می گفت: «رؤسای شما کیه هستند.» ما از ایشان خواهش کردیم بیایند بالا و با مردم مواجه نشوند. در این حالت فریاد دشنام و استغاثه و سایر سروصداها که نتیجه نفرت و هیجان برضد مجلس و رئیس دولت بود، از عموم مردم شنیده می شد. رئیس دولت بیدرنگ ازین

تقاضاها استفاده کرده، بازگشت و از سر سر بالا آمد. رئیس مجلس که مطلب را حس کرد، رنجیده، قهر کرد و بطرف عمارت خودش که در ضلع شرقی بود رفته، آنجا هم نماند و با حال عصبی بطرف باغ شمالی شتافت و در آخر باغ تند تند بناکرد قدم زدن. ما سردار سپه را به اتاق کمیسیون خارجه آوردیم. مرحوم مستوفی و مدرس و مشیرالدوله و آقایان بهبهانی و آشتیانی آنجا بودند و دورمیزی نشسته بودند. مرحوم مستوفی پشت به در شمالی مشرف به باغ، مرحوم مدرس و (ظاهراً) آقای آشتیانی طرف چپ او پشت به مشرق، مرحوم مشیرالدوله روبروی مرحوم مدرس، سردار سپه زیر دست مشیرالدوله و من با آقا میرسیداحمد بهبهانی روبروی مستوفی نشسته ایم. گویا درین بین یکی دوفرد دیگر وارد شدند که درست بیاد ندارم.

سردار سپه که دید جلسه تشکیل نشد، اطمینان یافت و از دیدن قیافه آرام حضار آرام گرفت و بمحض اینکه نشست، چنین گفت (با تانی):  
 آقای رئیس مجلس نمی خواهند مردم را بشناسند! من قائد هستم، من ناجی هستم! وکلا به من تلفن کردند که اگر نیایی؛ ما را مردم خواهند کشت، من برای نجات وکلا آمدم، یکدسته رشگماسی چه اهمیت دارد؟! رئیس مجلس می فرمایند چرا آمدی، میل ندارند مردم را بشناسند!  
 درین حین مستوفی الممالک برخاست و بیرون رفت و مشیرالدوله با کمال متانت چنین گفت:

رئیس مجلس شما را خوب می شناسدوما همه شما را می شناسیم که قصدتان خدمتگزاری به این مملکت است- اگر خدا بخواهد- اما اینکه آقای مؤتمن الملک به شما اعتراض کرد ازین جهت بود که ریاست مجلس و محوطه و صحن و باغ و کلیه این عمارت با ایشان است و دولت حق مداخله در این جا ندارد. اگر آمدن شما ضرورت داشت رئیس به شما اطلاع می داد یا از شما مدد می طلبید. شما اینجا اشتباه کردید که به تلفون یک یا چند نفر تحریک شده، آمدید؛ بآنکه قبل از وقت هم به شما پیغام داده بودیم که آمدن شما صلاح نیست. از همه اینها گذشته، باید ملتفت باشید که مجلس شورای ملی محلی است که باید مورد احترام و اعتماد عامه مردم باشد و اینجا را پناهگاه و مأمن خود بدانند. خوب نکردید که بدون اجازه، برخلاف قانون، با اسلحه وارد مجلس شدید، زیرا می دانید که با اسلحه نباید وارد مجلس و فضای مجلس شد. مجلس از خودش گارد



مخصوصی دارد و برای همین است که در این موارد همه محکوم امر رئیس مجلس بوده، اگر لازم شد کسی را بگیرند یا بیرون کنند یا اسلحه بکار ببرند، باید طبق امر رئیس باشد و دولت نباید حق داشته باشد در کارهای مجلس - آنها با اسلحه- مداخله کند. شما بی سبب مداخله کردید و بی جهت مردم را زدید و توقیف کردید.

شما یادتان هست در کابینه من برای این که مدلل بداریم که مجلس محل امنی است، جمعی را که بر خلاف خود من و دولت من در مجلس تحصن کردند (قصد مشیرالدوله موسوی زاده و لنگرانی و جماعتی بود که مدت‌ها در مجلس متحصن بودند)، در باطن تشویق کردیم که از طرف مجلس از آنها پذیرایی بعمل آید تا دیگران بدانند که مجلس می تواند مورد اعتماد و محل پناه جستن خلق واقع شود و دیگر به سفارتخانه ها متحصن نشوند. اگر ما اینجا را هم مثل حضرت و سایر نقاط بی احترام و بی اعتبار کنیم، مردم جای دیگری را برای پناه خود پیدا خواهند کرد. وظیفه ما این بوده و هست که احترام مجلس محفوظ بماند. مراد رئیس مجلس نیز همین است، و الا مقام شما را کسی انکار ندارد. مرحوم مدرس هیچ نگفت.

باقی آقایان هم مطالبی در ضرر و زیان این حرکت گفتند و اظهار شد که ما خود این غائله را می خوانباندیم. ابدأ کسی در خطر نبود. هر کس به شما گفته است که وکلا در خطرند، از روی عمد و غرض یا از جهل گفته است. سردار سپه گفت: «چند بار تلفون کردند» و نام آنها را که تلفون کرده بودند نیز گفت و معلوم شد که چند نفر از آقایانی که در جمهوری طلبی جدی داشته اند، متوحش شده و ایشان را به آمدن و راندن مردم تحریک کرده بودند! در این بینها مستوفی الممالک برگشت، و داخل اتاق شد و گفت: «آقایان اجازه می دهند که من و آقای سردار سپه با آقای رئیس مجلس که در آن اتاق تشریف دارند، قدری صحبت کنیم؟» سردار سپه را برداشته، به اتاق مقابل رفتند.

### چه بر سر مردم گذشته بود؟

سرباز مردم را به قصد کشت زده بود و چون مردم نمی رفتند و باز هجوم می آوردند، ضربات متواتر میشد. بنابراین این عده زیادی مجروح شدند. مدت یک ساعت و نیم این زدن و بستن دوام داشت و از دم در مجلس در میان غلغله مردم، کوجه ای بوسیله پلیس تا دم کلانتری میدان مجلس، که پنجاه قدم فاصله است،

بازشده بود و هرکس را پلیس تشخیص می داد که باید دستگیرشود، از داخل مجلس دستگیر کرده، از کوچه مزبور به کلانتری واز آنجا به شهربانی برده زندانی می کردند.

همه معاریف از اصناف و تجار و کسبه و مردم معمم را که می گفتند متجاوز از سیصد نفر بودند، زندانی کردند. بعلاوه، اتاقها و صحن کلانتری دواز بازداشتی و توقیف شده پر شده بود.

گفته شد که چهل تن مرده اند و صدها نفر زخمی شده اند. اما چون رسیدگی و محاکمه ای بعمل نیامد، حقیقت این امر درست معلوم نشد که عده کشته و زخمی چه بوده است.

در تمام این هنگامه، جمعی از علما در اتاق رئیس مجلس نشسته بودند، و بعد از آنکه افتتاح جلسه را آقایان صلاح ندانستند و سردار سپه و موتمن الملک را هم مستوفی الممالک ملاقات داد، قرار شد که مردم را رها کنند جمهوری هم اظهار بی طرفی کرد و عده داد که از قضایا که بخلاف میل مردم است، جلوگیری کند. و متعرض کسی نشوند؛ رؤسای اصناف و معاریفی که در کلانتری توقیف بودند، آزاد شده، به مجلس آمدند و در اتاقی که علما بودند، نشستند.

رئیس مجلس و رئیس الوزرا (سردار سپه) باتفاق وارد اتاق شدند. مخصوصاً سردار سپه آمده بود که از علما و اصناف عذر بخواهد. پس از ورود، نسبت به مشارالیه تعارفی بعمل نیامد. مع ذلک ایشان از این پیشامد عذر خواسته و در باب جمهوری هم اظهار بی طرفی کرد و وعده داد که از این قضایا که بخلاف میل مردم است، جلوگیری کند.

شب بر سردست آمد. غوغا راه خانه خود را گرفت، محلات خلوت شد. ولی در صحن مجلس فرّاشان و سرایداران خرواری کفش و کلاه و عصا و سایر اسبابهای خلق را گرد آوردند. همه کفشها کهنه بود. کفشها و کلاهها متعلق به مردم طبقه سوّم بود و قرار شد صاحبان آنها آمده، کفش و کلاه خود را بردارند.

### جمهوری به کجا انجامید؟! اکثریت چه شد؟

قبل از دوّم حمل، پس از آنکه در تهران تظاهرات جمهوری طلبانه شروع شد، در جراید عموماً بر ضدّ احمد شاه و اینکه «در خیابانهای پاریس شاپو بر سر (!)»، دست به دست معشوقه اش داده، راه می رود!» ویا «جواهرات سلطنتی را در

فرنگ بفروش می رسانند!» و غیره بد می گفتند. از ولایات هم تلگرافاتی می رسید که مردم جمهوری می خواهند و چنانکه قبلاً گفتیم، تا قبل از دوّم حمل مردم مبهوت بودند، و نمی دانستند چه مسئله ایست، شاید شعور مخفی عمومی که همیشه جنبه محافظه کاری دارد، به اکثریت مردم می فهماند که نباید این زمزمه ساده و عادی باشد. از طرف درباریان نیز تبلیغات ضعیفی بر ضدّ جمهوری بعمل می آمد، ولی عامل مهیجی که شعور مخفی و تبلیغات ضعیف دربار را قوّت دهد، در کار نبود و پیشرفت جمهوری طبیعی بنظر می رسید.

روزنامه ایران در تاریخ ۲۷ حوت ۱۳۰۲، در زیر «عنوان» نهضت عمومی «مقاله ای نوشت و منجمله چنین گفت:

موضوع جمهوریت تدریجاً عامّه ملّت ایران را در همه ایالات و ولایات به هیجان آورده و روح جدیدی از نشاط در جسد افسرده اهالی دمیده...؛ از قسمتی از شهرها تقاضای مخابرات حضوری گردیده و این دوسه روزه وکلای ولایات مزبور همه روزه به تلگرافخانه رفته، باموگلین خودسئوال و جواب می کردند...» در تهران نیز جمع کثیری همآواز شده و نمایندگان خود را به مجلس شورای ملی فرستادند و تقاضا کردند که قبل از عید پارلمان تصمیم قطعی خود را اتخاذ کرده و بیش ازین اسباب تشویش اذهان و معطلی و بیکاری مردم نگرند... بعضی می گفتند مجلس حق ندارد در خصوص رژیم مملکت و تغییر قانون اساسی عملی انجام دهد و هرگاه برآستی مردم خواهان تغییر رژیم هستند، لاقلاً باید «رفراندوم» شود، یعنی برای تغییر سازمان اساسی کشور و قانون اساسی از عامّه ملّت باید رأی گرفته شود و یا قبل از آنکه انتخابات شروع شود، باید از طرف دولت اعلان شود که وکلای ملّت باید باحقّ مداخله در قانون اساسی انتخاب شوند. همه طبقه اول و رجال صاحب این عقیده بودند.

ولی جراید بقدری عجول بودند که همین تظاهرات را برای فهمیدن عقاید عمومی کافی می شمردند و به «رفراندوم» معتقد نبودند. چنانکه در همان مقاله، ایران نوشت:

عموماً این نوع قضایا، مجلس آراء ملّت را در نظر می گیرد، بعضی مطابق اصول عمومی، رفراندوم را لازم می دانند؛ ولی این مسأله در صورتی است که در یک موضوع بین افراد ملّت اختلاف باشد و در اطراف قضیه عقاید متشنتی ظاهر شود و اکثریت آراء ملّت معلوم نباشد. موضوع جمهوریت اینطور نیست و تاکنون نه در مرکز و نه در ولایات صوت مخالفی شنیده نشده است. همه یک

صدا دارند و یک عقیده اظهاری می کنند و نمی توان این عقیده را که جنوبی و شمالی بدون مواضعه و اطلاع از منویات یکدیگر اظهار می دارند، مبنی بر اساسی غیر از عقیده عموم تصور کرد... اکثریت که در دست فراکسیون تجدّد بود بقدری بخود اعتماد داشت که می خواست قبل از عید نوروز ۱۳۰۳ اکثریتی از همفکران خود را با گذارنیدن اعتبارنامه آماده کند و اعتبارنامه های اقلیت را که مدرّس و آشتیانی و رفقای دیگر او بودند یا رد کند، یا به کمیسیون تحقیق محوّل دارد؛ زیرا قبل از وقت، دولت سردار سپه این معنی را پیش بینی کرده بود. بدین طریق که در نتیجه شکایاتی که جراید در اغتشاش انتخاب «کن و سولقان» مربوط به انتخاب تهران کرده بودند، عدلیه جمعی را توقیف و بازجویی کرده بود و دوسیه بزرگی که دلالت بر فساد انتخابات کن و سولقان بود ترتیب داده و آن پرونده در وزارت دادگستری آماده و مهیّا بود. اما شعبه های پارلمانی، مخصوصاً شعبه ششم که مخبرش داور بود، به این پرونده اهمیت نداده بودند، زیرا آراء زیادی در کن و سولقان داده نشده بود که در اکثریت آراء تهران تأثیر ببخشید.

اما در جلسه ۲۶ اسفند، آقای تدّین با اعتبار نامه آقای آشتیانی مخالف کرد و حکایت پرونده مذکور را در جلسه ۲۹ همان ماه عنوان نمود و پیشنهاد کرد که کمیسیون تحقیقی تشکیل گردد که به این دوسیه که مربوط به انتخابات تهران است رسیدگی نماید و در خاتمه گفت: «مخالفت من از نقطه نظر جنایی است.» اگر چه ما این قسمت را بطور مختصر در فصول پیشین ذکر کردیم، لکن برای آنکه به ما اعتراض نشود که شما می خواهید مطلب را درز بگیری و تاریخ را سرو دست شکسته بنویسید، ما عین واقعه را بر طبق آنچه در روزنامه ایران (که یکی از جراید اکثریت و هوادار جمهوری و حزب تجدّد بود) نوشته شده است، بار دیگر نقل می کنیم و یک شهادت تاریخی هم از خود برای مقدمه فهم قضایا می آوریم و آن اینست که اکثریت مصمّم بود اعتبار نامه مرحوم مدرّس و آشتیانی و بهبهانی، وکلای تهران، را تحقیقاً و اگر شد چند تن دیگر را هم رد کند (لیدر حزب تجدّد به خود من گفت، یعنی شور کرد که چطور است اگر ما مدرّس و آشتیانی و چند وکیل تهران را از مجلس رد کنیم؟ من اشکال کار را برایش شرح دادم، ولی متقاعد نشد.) و این معنی را متکی به دوسیه کن و سولقان و غیره می کردند و پیگیری عدلیه در قضیه کن-سولقان - بالخصوص با آنهمه افتضاحاتی که در انتخابات ایران از طرف دولت وقت رخ داده بود- دلیل روشن

این مطلب بود. در واقع باید گفت این تصمیم سابقه دوسه ماهه داشت و یکی از اشتباهات بزرگ حزب تجدّد بشمار می رفت.

اینست خلاصه و قسمت متمم آن جلسه که آتش جنگ را یک مرتبه در مجلس بیرون مشتعل کرد:

آقای مدرّس بعد از تعقیب و جدّ کردن آقای تدّین در ارجاع دوسیه آشتیانی و وکلای تهران به کمیسیون تحقیق خاص و نسبت جنبه جزایی دادن، از جمله تهدید و تطمیع و غیره، پشت تریبون رفته، پس از دفاع از پرونده انتخابات آشتیانی و اینکه بر فرض وضع کردن آراء کن و سولقان از مجموع آراء باز آشتیانی صاحب اکثریت، چنین گفت:

من خیال می‌کردم بعد از بیانات کافی که آقای مخبر فرمودند که الحقّ و الانصاف چون سررشته از مطالب قانونی دارند ازین جهت هرچه می‌فرمایند ما باید تصدیق کنیم دیگر هیچگونه صحبت هم باقی نماند لیکن متأسفانه آقای تدّین یک اظهاراتی فرمودند که میتوانم عرض کنم «وانّ الحرب اولها کلام». **جنگ بیرونی را میخواهند بیندازند توی مجلس!**

تدّین- اشتباه میکنید.

مدرّس- اشتباه نمیکنم.

تدّین- حرفتانرا پس بگیرید.

مدرّس- پس نمیگیرم. شما میخواهید جنگ بیرون را توی مجلس بیندازید و من حاضر نیستم..

تدّین- چه جنگی؟

مدرّس- حالا عرض میکنم. تنها مسئله انتخابات تهران نیست تهران یک دوسیه دارد...

تدّین- به خودتان هم میرسد.

مدرّس- برسد بنده و آشتیانی و صد امثال بنده و آشتیانی فدای این جنگهای بیرونی میشویم. بنده همانم که در مقابل شما مخالفت با قرارداد کردم..

تدّین- شما همان هستید که به حضرت عبد العظیم رفتید. حرف خصوصی نزن.

مدرّس- حرف خصوصی را شما میزنید..

تدّین- مطالب خصوصی را چه حق داری در مجلس مذاکره میکنی من حاضر نیستم اینها را بشنوم.

درین موقع صدای زنگ رئیس مداومت داشت.

آقای تدین برخاسته، خواستند خارج شوند. دم درب خروج ایستاده و صدا کردند: «فراکسیون تجدّد! باشما هستم، بازنشسته اید؟» درینموقع آقایان اکثریت برخاسته، خارج شدند. (روزنامه ایران شماره ۱۵۶۶، مورّخه ۱۳شعبان، ۲۹ حوت ۱۳۰۲، منطبعة تهران) و در بیرون وقایع سیلی و تشنجات سیاسی به وقوع پیوست.

بعد از داستان دوّم حمل و وقایع مذکور، اکثریت مجلس از قبضه حزب تجدّد بیرون آمد و دانستند که جمهوری مخالف دارد و اکثریت مردم تهران (طبقه اول، قسمتی از طبقه دوّم و تمام طبقه سوّم) با این جمهوری مخالف می باشند! اینجا یکمرتبه ورق برگشت. صحبت رفراندوم و جمهوری تقریباً همه از بین رفت، و اکثریت مجلس متزلزل شد. فراکسیون تجدید زمام اکثریت را در دست داشت و می خواست اقلیت را از مجلس رد کند، به زمین خورد. اعتبارنامه افراد اقلیت همه قبول شد و در عوض، اعتبارنامه چند تن از اکثریت را رد کردند و چنانکه بیاید، از طرف سردار سپه لایحه ای برضدّ جمهوری انتشار یافت و این صحبت از بین رفت. «(۶)

عبدالله مستوفی در کتاب «شرح زندگانی من» - جلد سوّم می نویسد:  
 آقایان علما هم بعد از چند روز، تلگراف ذیل را بعنوان علمای تهران از قم فرستادند:

### علمای اعلام از قم

«بسم الله الرحمن الرحيم- جنابان مستطابان حجج اسلام، و طبقات اعیان و تجار و اصناف، و قاطبه ملت ایران دامت تأییداتهم. چون، در تشکیل جمهوریت، بعضی اظهاراتی شده بود، که مرضی عموم نبود و با مقتضیات این مملکت مناسبت نداشت، لهذا در موقع تشرف حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء دامت شوکته، برای مواعده بدار الایمان قم، نقض این عنوان، و الغاء اظهارات مذکوره، و اعلان آنرا بتمام بلاد خواستار شدیم، و اجابت فرمودند. انشاء الله تعالی، عموماً قدر این نعمت را بدانند، و از این عنایت کاملاً تشکر نمایند.

الاحقر ابوالحسن الموسوی الاصفهانی- الاحقر محمد حسن غروی نائینی- الاحقر عبد الکریم حائری.

این بیانیه که بمنزله خنده قبا سوخته‌ها بود، با وجود تلگراف علمای مقیم قم

جائی را نگرفت، و سران نهضت ضد جمهوری را متقاعد نکرد. در این ضمنها خبر ضدیت مردم با جمهوری بپاریس رسید. سلطان احمد شاه، البته بعد از مخابره تلگرافی دائر بعزل سردار سپه از ریاست وزراء، تلگرافی هم بمجلس کرده، تمایل اکثریت را برای تعیین رئیس الوزراء جدید، خواست و چون سردار سپه دانست که اکثریت از اظهار تمایل باو تشویش دارد، تعرض کرده، برودهن ملکی که تازه خریداری کرده بود رفت.

فردای آنروز طرفداران سردار سپه بجنب وجوش افتادند. آقای دشتی، در روزنامه شفق سرخ، سردار سپه را «پدر وطن، و نمونه روح مردانگی و شجاعت ایرانی، وجانشین اردشیر بابکان و نادرشاه افشار، وقائد توانای ایران، و موضوع احترام و ستایش طبقات رنجبر، و موجد نظام جدید» دانسته، مقام او را تا درجه معبودیت بالا برده، برای رفتن او برودهن، که جز تظاهر در کناره گیری چیزی نبود، روضه خوانی زیاد راه انداخته و بالاخره، بعد از این سؤال که «سردار سپه برود که کی جانشین او بشود؟ ..» مردم را بسرنیزه قشون ترسانده، «و برضا ندادن صاحبمنصبان رشید ایران، که رئیس خود را دوست می دارند، و اجازه نمی دهند، که ایران بفقدان سردار سپه دچار شود»، مقاله خود را ختم کرده بود.

سایر روزنامه های طرفدار او هم، در همین حدود، در اطراف این تعرض قلمفرسائی زیادی کردند.

از سرلشگران شرق و غرب و جنوب و شمال، تلگرافات چند صفحه ای، راجع ببتنفر و انزجار از رفتار وکلای تحریک شده خارجی (؟) و تشر بلوای نظامی و یکمشت از این حرفهای بی مغزو مایه، بمجلس و وزارت جنگ، و جراید طرفدار رسید که این روزنامه ها هم از دل و جان بانتشار آنها پرداختند. البته خواننده عزیز اجازه می دهد

که از آوردن عین تلگرافات این دفعه افسران ارشد هم، که زنده تر، و بی مایه تر، از تلگرافات آن دفعه است، خودداری نمایم. اگر آن دفعه بیانات خود را، تا حدی بر نفع عمومی متکی کرده بودند، در این دفعه بدون هیچ پرده پوشی، بستگی خود را بر رئیس خود اعلام داشته، وکلای مخالف سردار سپه را مشتئی اجنبی پرست (؟) معرفی، و چهل و هشت ساعت برای اولتیماتم خود وقت تعیین کرده بودند! که اگر سردار سپه برنگردد، با قوای خود بسر وکلاییکه موجب دوری سردار سپه از کار شده اند، خواهند ریخت! یا شهر تهران را، که از این نغمه های مخالف میل رئیس آنها کوك میکند قتل عام خواهند کرد!! و چون انتقادهای خود

را سابقا در این زمینه کرده‌ام، به تکرار آن نمیپردازم.

### مدرس یا مرکز ضد سردار سپه

البته خواننده عزیز توجه دارد که ام‌الاسباب این نهضت ضد جمهوری مدرس بوده، و بعد از کفن و دفن کردن جمهوری، باز هم، سلسله جنیان ضدیت عمومی با سردار سپه مدرس، و اوست که خود را مرکز افکار ضد سردار سپه کرده و معتقد است که باید ریشه این خودسری را که واقعا برای کشور خطرناک شده بود کند، و شاه و وزراء و مردم را آزادی خود رساند.

در میان وکلا هم، البته عده‌ای مانند مشیرالدوله و مستوفی الممالک و دکتر مصدق و جمعی دیگری هستند که مثل مدرس فکر میکنند، ولی رشادت عملی و وسائل کار آنها بقدر سید نیست. آنها افکار دیگری هم، از قبیل جلوگیری از خونریزی و تولید فساد و شقاق میان قوه نظامی و عامه، دارند که مدرس بموجب تعلیمات مذهبی و دینی، از این افکار بدور، و عقیده‌مند است که هرچه و هرکار که برای جامعه لازم بشمار آمد، و اقدام بآن مطابق مصلحت تشخیص شد، برای بدست آوردن آن خیر کثیر، این رنج و زحمتهای قلیل را نباید چیز مهمی شمرد. شاید اگر دو سه نفر دیگر از اهل نفوذ، همانطور که با او همعقیده بودند، با او همکار و هم‌رفتار هم می‌شدند، با همه این تشرهای نظامی، از عهده برانداختن قدرت سردار سپه برمی‌آمد.

در هر حال این روزها دیگر مدرس کسی نبود، که سید محمد تدین بتواند با او خشونت، یا احیاء السلطنه او را چک‌کاری کند، بلکه در اینوقت سید، یکه‌تازه میدان ضد سردار سپه شده، و عامه از او پیروی میکردند. بخصوص که در اصل موضوع، یعنی برانداختن جمهوری هم کامیابی نصیب او شده بود. چنانکه طرفداران سردار سپه هم از شهادت و رشادت اخلاقی این مرد، که جز پیشرفت دادن عقیده خود، هیچ‌گونه جاه‌طلبی نداشت، و از هیچ‌چیز اندیشه نمیکرد، خیلی در تشویش بوده، و برای تغییر دادن طرز فکر او اقداماتی هم میکردند. برای اینکه خواننده عزیز از افکار اینروزهای مدرس واقف شود، نقل مصاحبه‌ای که بین من و آن مرحوم، در همین ایام اتفاق افتاده است، بیاورد نیست.



### حرفهای پرمغز مدرس

معلوم است، سوسیالیستها هم، برای کارچاقی سردار سپه در نوبت خود بی‌میل نبودند که مدرس را آرام کنند، تا کاربجاهای نازکتری نکشد. در یکی از مذاکرات سران حزب، که منم حاضر بودم، در اطراف ضدیت مدرس، و افتادن سردار سپه و نتایج آن برای کشور، هرکس چیزی میگفت، و البته بیشتر، جانب مضراین پیش‌آمد احتمالی را گنده میکردند. ولی همگی، حتی منم معتقد بودیم که حیفاست، این مرد فعال باجرزه از بین برود. رفقای حزبی، چون سابقه مرا با مدرس می‌دانستند، بمن پیشنهاد کردند، بروم و با او صحبتی بدارم، شاید از شدت مخالفت او کاسته شود.

بعدازظهر فردای آنروز، بمنزل سید رفتم. مدرس دراطاق خود نشسته، چند نفری نزد او بودند، منم بعدازظهر در اداره محاکمهای داشتم، و نمیتوانستم در حاشیه مجلس منتظر وقت مناسبتری بشوم. از توی حیاط، بعد از مبادله سلام باقا گفتم من بشما عرضی دارم. سید بزرگوارگفت الان بیرون می‌آیم، باهم قدری در حیاط قدم می‌زنیم.

من بسمت دیگر حیاط که کسی آنجا نبود، رفته یکدو باری از بالا بیائین رفت‌وآمد کردم، سید رسید. پس از طی تعارفات معمول، وارد مقصود شدم. باو گفتم: تصور نمیکنید، برای متنبه شدن سردار سپه این اندازه اقدام کافی باشد؟ گفت خیر! باید لامحاله دستش از ریاست وزراء کوتاه شود! گفتم در این شش هفت ماهه ریاست وزرایش خوب کار کرده، و قدرت و عظمت قشون را خیلی زیاد نموده، و بواسطه قدرت نظامی، مالیاتهای عقب‌مانده هم وصول شده، و دوایر دولتی عظم و اعتباری پیدا کرده‌اند، که نظیر آنرا مدت‌هاست در این کشور کسی ندیده است، حیفاست این قدرت و اختیار و وحدت و مرکزیت از بین برود، و هرج و مرج و ضدیت‌های سابق، جانشین آن بشود. امروز، بواسطه قدرت و مواظبت این مرد و مرکز گرفتن حکم دولت، هر تصمیمی در هر قسمت از کارها بگیرند، روی کاغذ نمی‌ماند و فوراً اجرا میشود حکام و عمال از او ملاحظه دارند، کارها بلاقیدی و بی‌اعتنائی و سرهم‌بندی و اگذارنمیشود، و نظم و نسق حساسی در کار آمده است ...

سید گفت: «سگ هر قدر هم خوب باشد همینکه پای بچه صاحبخانه را گرفت، دیگر بدرد نمیخورد، و باید از خانه بیرونش کرد.»

دیدم، این مرد نطق، با يك ضرب المثل دهاتی، تمام دلیلهای حلی قضیه، که من آورده بودم، و خیال داشتم باز هم مقداری بر آن بیفزایم، گفته و نگفته همه را از پایه خراب کرده، و رویهم ریخت! ولی من مأیوس نشدم، و از راه نقضی مقصود خود را دنبال کرده، گفتم:

توجه میفرمائید که بیرون کردن او چه زحماتی دارد؟ سمیتکو هنوز چشم طمعش از کردستان برداشته نشده، و با وجود عده و عده قوای دولتی، هر روز از خاک کردستان عراق بخاک ایران در تگ و تاز است. اشراریکه بواسطه قدرت این مرد در همهجا ساکت شده‌اند هنوز ریشه ومایه شرارت را از دست نداده‌اند. هنوز هم در لرستان سرجنبان‌هایی که مثل مار زخمی مترصد وقت مناسبند، زیاد هستند و اجمالا ما کارهای زیادی داریم، که هنوز دست بآنها نزده‌ایم.

بیست سال از مشروطه میگذرد. ما جز باین یکنفر، که از هر حیث مواظب همه چیز و همهجا هست، هیچ برنخورده‌ایم. بفرض، بقول شما این سگ را باین جرم از خانه راندم، کی را داریم جای او بگذاریم؟ از همه گذشته، با این نغمه‌های وحشی که از قشون جنوب و شمال و شرق و غرب میرسد، و بیکدیگر دستور ترمدمی‌دهند. و همدیگر را اغوا می‌کنند، چه خواهیم کرد؟ چیزی که باقی داریم، همین يك کار است، که اینها دو دسته شوند، و جنگ داخلی راه بیفتند، یا همه باهم متحد شوند و ملت را با اسلحه خودش زیر پا کنند، و ... سید مجال نداد که من باقی ادله نقضی خود را بیاورم، حرف مرا قطع کرده گفت: بهمین جهت است که من معتقد شده‌ام که باید ریشه این فساد را هرچه زودتر کند «آخر آدم باید جرأت بکند بیست تا سوار دست یکی بسپرد، و از یاغیگری او در امان باشد؟! مرغی راکه دم صبح شغال خواهد برد، بگذارید سرشب ببرد. لامحاله از کشیک‌کشی تا صبح خودتان را راحت کرده‌اید!!»

دانستم که سید در این امر کاملاً رادیکال است، و منطق و طرز فکرش بقدری در این زمینه قوت گرفته است، که باهربیانی از منظور اصلیش برنخواهدگشت. باهم باطابق آمدم. يك استکان چای برای من ریخت، و بعد از صرف چای از هم جدا شدیم.

از میان اشخاص صاحب رأی و ارباب حل و عقد، فقط این یکنفر اینطور فکر میکرد و افکار باقی آنها از قماش همان چیزهای حلی و نقضی بود، که من بمدرس گفته بودم.

چنانکه بعد از یکی دو روز مصلحین خیر اندیش میانه افتادند، سردار سپه را بشهر

آوردند و قرار و مدارهایی بین او و ولیعهد گذاشته، و التیامی بین طرفین ایجاد کردند، و مجلس باکثرتیت نود و دو رأی، که شامل آراء و جیه المله‌ها هم بود، نسبت باو، اظهار تمایل کرده، و مجدداً رئیس الوزراء شد، و قدرت از کف داده را مجدداً بدست آورد.

### کابینه مجدد سردار سپه

سردار سپه کابینه جدید خود را در، ۲۴ فروردین ۱۳۰۳، بمجلس معرفی کرده، مشغول کار شد.

در افراد این کابینه تغییراتی بعمل آمد. از جمله سلیمان میرزا از وزارت معارف برکنار و مستشار الدوله، جناب آقای صادق صادق وزیر معارف و اوقاف شد. بجای عزالممالک هم، مشارالدوله، (نظام الدین حکمت) کفیل فوائد عامه معرفی گردید. امیر اقتدار، (محمود انصاری)، بجای خدایار خان، وزیر پست و تلگراف گشت، ذکاءالملک، (محمد علی فروغی)، و مدیرالملک، (محمودجم)، و شرح زندگانی من، متن ج ۳، ص: ۶۰۶ معاضد السلطنه (ابوالحسن پیرنیا)، بوزارت خارجه، و مالیه، و عدلیه، و میرزا قاسم خان صوراسرافیل، بکفالت داخله، در کابینه باقی ماندند. بنابراین، دوفردیگر برکنانیدهای آینده مقام وزارت افزوده گشت. (۷)

### توضیحات و مآخذ:

- ۱ - یحیی دولت آبادی «حیات یحیی» جلد چهارم - انتشارات - عطار - صص ۲۹۸ - ۳۰۱
- ۲ - عبدالله مستوفی «شرح زندگانی من» - جلد سوم - چاپ چهارم - ۱۳۷۷ - انتشارات زوّار - صص ۵۷۵ - ۵۳۶
- ۳ - نصرالله سیف پور فاطمی، آینه عبرت، خاطرات و رویدادهای تاریخ معاصر ایران، لندن، جبهه ملیون ایران، ۱۳۷۰ - صص ۳۴۰ - ۳۳۸
- ۴ - محمد تقی ملک الشعرا بهار «تاریخ مختصر احزاب سیاسی» جلد دوم - ناشر: امیر کبیر - ۱۳۶۳ - صص ۳۹ - ۲۷
- ۵ - ( نگاه کنید به مشروح مذاکرات مجلس پنجم شورای ملی - جلسه چهارم - روز شنبه ۲۵ حوت ۱۳۰۲
- ۶ - محمد تقی ملک الشعرا بهار «تاریخ مختصر احزاب سیاسی» جلد دوم - صص ۵۸ - ۳۹
- ۷ - عبدالله مستوفی «شرح زندگانی من» - جلد سوم - صص ۰۶ - ۰۱

## فصل پنجم

### زوال سلطنت قاجارها

محمد قلی مجد پژوهشگر ایرانی در کتاب «از قاجار به پهلوی» با استناد به «اسناد وزارت امور خارجه آمریکا» علل سقوط حکومت مشیرالدوله و صدارت رضا خان را اینگونه بررسی می کند: کرنفلد می افزاید: «سفر شاه از همه بیشتر رضا خان را خوشحال کرد. در واقع [باید بگویم] براساس اخبار موثقی که به من رسیده است او در پی این است که ولیعهد نیز کشور را ترک کند تا با استفاده از این فرصت خود را نایب السلطنه کند. شکی نیست که روس ها به این قضیه تن نداده و مخالفند.» اما دوران سلطنت قاجارها به سرآمده بود: «رسیدن به ریاست وزرا پایان آمال و آرزوی رضا خان نیست. وی در صدد است سلطنت غیررسمی کنونی خود را به شاهنشاهی قانونی تبدیل کند؛ البته این کار به همین زودی انجام خواهد شد. خانواده سلطنتی نیز متوجه شده است که به روزهای پایان عمر خود رسیده است. ولیعهد و همچنین سالار السلطان، عموی شاه، صراحتاً به من گفتند که سلسله قاجار نیز محکوم به فناست.» (I) شاه در مسیر سفر خود به اروپا، در ۱۳ نوامبر ۱۹۲۳ به بیروت رسید. کمی سر عالی فرانسه با برپایی ضیافت شام، از اعلیحضرت پذیرایی کرد: «به من خبر رسید که مقامات انگلیسی در بغداد توجه چندانی به عبور شاه از این کشور نکردند اما در مقابل، فرانسوی ها به شدت مراقب عبور کاروان شاه ایران بودند. گمان می رود که فرانسوی ها با توجه به اوضاع کنونی ایران اهداف مهمی را در این کشور دنبال می کنند.» (II) در ۱۰ نوامبر ۱۹۲۳، علاء وزیر مختار ایران در واشنگتن [به وزارت خارجه آمریکا مراجعه کرد. او در این دیدار تلاش کرد تصویری زیبا خوب از اوضاع ایران ارائه دهد: «وزیر مختار پرسید که آیا گزارش نامطلوبی از اوضاع ایران داشته ایم؟ وقتی جواب شنید که تا آن لحظه ما هیچ گزارشی تازه ای از تهران نداشته ایم، گفت که شخصاً گزارش های اطمینان بخشی از تهران دریافت کرده است [علاء گفت] هیچ را بطنه ای میان نخست وزیر رضاخان و سفر شاه به اروپا نیست؛ و شاه مدتها قبل از نخست وزیری سردار سپه تصمیم به خروج از کشور گرفته بود.» (III) در ۱۲ نوامبر ۱۹۲۳ رضاخان اعلامیه ای

صادر کرد: « همه می دانند که در یک کشور مستقل هیچ چیز از این بدتر نیست که فردی از آن ملت به آلت دست عمال خارجی تبدیل شده یا به بیگانگان اجازه دهد در امور سیاسی کشور دخالت کنند.» کرنفلد در این زمینه می نویسد: « کاملاً آشکار است این اعلامیه برای اغفال کسانی منتشر شده که گمان می کنند رئیس الوزرا به مددسفارت های خارجی به این منصب رسیده است و قرار است آلت دست و در خدمت آنان باشد.» روزنامه طوفان در این زمینه می نویسد: « این بیانیه با حسن نیت صادر نشده است؛ صادرکننده آن کسی است که نفوذ سفارت های خارجی در شکل گیری کابینه وی مؤثر بوده است.» (IV) رالف اچ، ساپر، نماینده کمپانی سینگلر، بریتانیا را عامل اصلی کناره گیری مشیر الدوله معرفی می کند: «رئیس الوزرای پیشین با شروط قرارداد ما موافقت کرده بود و آن را به هیأت وزرا و میلپو نیز ارائه کرده بود و در نظر داشت ماه آینده این قرار داد را به عنوان لایحه به قوه مقننه معرفی کند. می توان گفت مخالفت بریتانیا تا اندازه ای در سقوط اونفش داشته است. رضاخان اکنون رئیس الوزرا و عملاً دیکتاتور ایران است. این روزها او در رکاب شاه است و او را تا مرزهای کشور بدرقه میکند. شاه احتمالاً در اروپا خواهند ماند.» (IV) انگلیسی ها نتوانستند خوشحالی خود را از این وقایع پنهان کنند. در مجمع سالیانه بانک شاهنشاهی ایران در لندن در ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۳، سر هیوبارنس، رئیس، با اشتیاق فراوان انتصاب رضاخان را اعلام می کند و می گوید: « شاهنشاه ایران در حال ترک ایران و سفر به اروپا بود» و سپس اضافه می کند: « سال گذشته خبر از پیروزی ای دادم که تشکیلات نظامی سردار سپه به همراه خود آورده و سخن از آرامشی به میان آوردم که سراسر ایران را در نتیجه کنترل نظامیان قرار گرفته؛ سردار سپه اکنون با به دست آوردن فضای عمل بیشتر تلاش می کنند توانایی اجرایی خود را بیشتر به کار گیرد ... و به نظرمی رسد که با ارتشی متشکل از سرداران مردمی و وفادار، ایران به سمت نظمی مستحکم و ثباتی بیشتر پیش می رود که سالهاست ایران هرگز به خود ندیده است.» (V)

در مقابل امریکایی ها تصویری بسیار متفاوت از رضاخان ارائه کرده اند. کمتر از یک ماه پس از انتصاب رضاخان به ریاست وزراء، کرنفلد چنین گزارش می کند: « رئیس الوزرا در انتخاب افراد برای پست های مهم به ندرت شایستگی و لیاقت اشان را در نظر می گیرد.» وی می افزاید: [رضا خان] در ۲۲ نوامبر، در مراسم افتتاح نمایشگاه صنایع دستی، دوتن از افسران پلیس را به شدت کتک

زد؛ چون به او خوب سلام نداده بودند. حادثه مشابهی در ۲۴ نوامبر تکرار شد؛ زمانی که رئیس الوزرا وارد وزارت عدلیه می شد، آخوندی که در آن حوالی بود و در آن جلسه حضورداشت نابینا بود هنگام ورود رئیس الوزرا از جای خود برنخاست. \* کاملاً روشن است که رضاخان با این کارهایش، از اعتبار خود در نزد شرقی ها نیز کمی کاهش داد. از آنجا که کسی جرأت نمی کند آشکارا علیه او دست به اقدام بزند، افراد از هیچ توطئه چینی مخفی بر ضد او فروگذار نمی کنند. در ۲۵ نوامبر روزنامه طوفان رفتار توجیه ناپذیر رئیس الوزرا با روحانی مذکور را مورد انتقاد قرارداد و همچنین تبعید خود سر دبیر روزنامه اقدام را نکوهش کرد؛ این فرد در روزنامه خودنوشته بود که زمان آن رسیده است که زنان ایرانی به پیروی خواهران ترک خود حجاب را بردارند. همانطور که انتظار می رفت روزنامه طوفان نیز به سرعت سرکوب شد... از زمانی که رضاخان برمسند ریاست وزرا تکیه زده است، با بذل و بخشش های فراوان و همچنین حضور در مجامع عمومی، سعی می کند خود را در نظر مطبوعات بزرگ و درخورستایش جلوه دهد. تقریباً هر روز روزنامه های با درج اشعاری او را ستوده و عنوان مرد سرنوشت و منجی ایران به اومی دهند.» (VI) وابسته نظامی آمریکا نیز در مورد خشونت و بد رفتاری رضا چنین می نویسد: رضاخان، رئیس الوزرای جدید ایران، با اینکه اکنون بالاترین منصب سیاسی را در این کشور اداره می کند، اما هنوز نمی تواند اخلاق و رفتار دوران قزاقی خود را کنار بگذارد... وقتی که وزیر جنگ بود، افراد مختلفی را مورد ضرب و شتم قرار می داد؛ رئیس الوزرا، افسران نظمیه، سر دبیران روزنامه ها، افسران نظامی و... از جمله این افراد هستند. در دو هفته گذشته نیز چندین بار افراد مختلف مورد خشم و غضب رئیس الوزرا قرار گرفته اند که در تمام موارد شخص خاصی مستقیماً توسط جناب رئیس الوزرا کتک زده شده است. همین اخیراً یک افسر پلیس و یک روحانی، قربانی رفتار خشن وی شده اند. نبود کف نفس در شخصیت رضاخان و رفتار خشن او بسیار رقت انگیز و اسفناک است. همین موجب بدگویی دیگران به ویژه اتباع بیگانه می شود. یکی از روزنامه های تهران که از این رفتار رضا خان انتقاد کرده بود به سرعت توقیف شد. برای درک روانشناسی رفتار وی باید فضایی را که وی در آن رشد کرده است بررسی کنیم و به نحوه تربیت وی توجه نماییم.» (I)

(VI) کنسول گوتلیب نیز در این مورد می نویسد: «رئیس الوزرای فعلی ایران،

یک دهاتی نادان و بی سوادبا غریزه حیوانیست.. او به هیچ وجه نمی تواند خشم و غضب خودرا کنترل کند- وی اخیراً رئیس الوزرای پیشین را موردضرب و شتم قرار داده است( بنا به گزارشاتی که به دست من رسیده است درحضور شاه چنین جسارتی را به وی روا داشته است)( توضیح ج.ص.: رضا خان به مشیرالدوله بی اعتنائی کرده بود)؛ رضاخان با دست خود یکی از روزنامه نگاران منتقد را کتک زد؛ این روزنامه نگار پیرمردی ریش سفید بود. یکی از اتباع آمریکا که شاهد این ماجرا بوده است اظهار می کند که این رقت انگیزترین و خفت بارترین صحنه خشنی بوده که تا کنون دیده است. از زمانی که وی بر مسند ریاست وزرا تکیه زده بارها درمواضع مختلف ملتزمین و همراهان خود را موردضرب و جرح قرار داده است؛ از جمله به تازگی یک روحانی پیرمرد، که به علت ناپیئایی متوجه ورود رضا خان نشد و ازجای خود برنخاست، به شدت موردضرب و شتم وی قرار گرفت. بار دیگر تکرار می کنم، چنانچه اولین نشانه های مخالفت از جانب یک مقام اقتصادی مشاهده شود، به احتمال قوی، خوی حیوانی رئیس الوزرا طغیان خواهد کرد و دیگر کسی نمی داند چه خواهد شد.» (VIII) در گزارشی که جدلیکابه تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۲۳ تحت عنوان «ناپدید شدن روزنامه های تهران» می نویسد، می خوانیم: «از زمان روی کار آمدن رضاخان و در دست گرفتن ریاست وزراء چندین روزنامه در تهران توقیف شده اند؛ و شماری دیگر از روزنامه ها هم به علت فقدان درآمدهای حاصل از تبلیغات، از هستی ساقط شده اند. تحت حکومت رضاخان، شرایط سیاسی کاملاً روشن و مشخص است؛ هر سیاستمداری که «در» این نظام بکنجد نیازی ندارد که با صرف پول، خود را در روزنامه معرفی کند؛ و کسانی هم که «خارج» از این چارچوب قرار می گیرند، از آنجا که مطمئن هستند خرج کردن پول برای تبلیغ در روزنامه ها، کار عبثی است، دست به چنین کاری نمی زنند. با توجه به شرایطی که رژیم فعلی به وجود آورده است، انتظار می رود از سی روزنامه ای که در دو سال اخیر پا به عرصه وجود نهاده اند، حداکثر دو روزنامه، یعنی مهمترین آنها که بر پشتوانه های مالی قدرتمندی تکیه زده اند، از این بحران جان سالم به در برند...چندان دور از ذهن نیست که بگوییم آن دسته از روزنامه هایی که نجات یافته اند، ادامه حیاتشان در گرو حمایت از رضاخان؛ و یا امتناع از حمله و انتقاد به دولت خواهد بود.» (IX) (1)

### مجلس پنجم و « جنبش جمهوری خواهی »

دکتر مجد در ادامه می نویسد: کرنفلد در گزارش خود به تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۲۳ می نویسد: « انتخابات مجلس پنجم، زیر فشار رئیس الوزرا و توأم با شتاب غیر عادی آغاز شده است، انتظار می رود هفتم فوریه، نمایندگانی که شمارشان برای شروع کار مجلس به حد نصاب رسیده در تهران حضور یابند. گزارش های مختلفی از استان های مختلف به دست من رسیده، حاکی از آن است که کاندیدهای مشخصی که تحت عنوان ناسیونالیست، ترقی خواه و دموکرات به انتخاب رضا خان وارد پارلمان شده اند، مجلس را قبضه خواهند کرد.»

کرنفلد همچنین در گزارشی اعلام می کند که هیأتی سه نفره به اروپا اعزام شده است. زین العابدین رهنما، سردبیر روزنامه ایران، نیز در این هیأت است: «کسی در مورد مأموریت و اهداف این کمیته چیزی نمی داند. عده ای بر این عقیده اند که این سه نفر برای زیر نظر داشتن حرکات [احمد] شاه و اطرافیان وی از کشور خارج شده اند عده دیگری که نگاه مثبتی به این قضیه وی دارند، معتقدند که وظیفه این کمیته تبلیغ برای رژیم جمهوری [در ایران] است که به گمان ایشان رئیس الوزرای فعلی ایران برای رسیدن به آن در حال برنامه ریزی است.» (X) دالس در گزارش گفتگوی خودبا [حسین] علاء به تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۲۳ چنین می گوید: «وزیر مختار ایران سؤال کرد که آیا وزارت خارجه امریکا مدرکی برای تأیید شایعات روزنامه ها در مورد تأسیس نظام جمهوری در ایران دارد؟ وی اظهار داشت که شخصاً اعتباری برای این شایعات قائل نیست؛ و دلیلی ندارد که رضاخان با خاندان سلطنت مخالف باشد یا بخواهد از راههای خشونت آمیز به قدرت دست یابد من [دالس] به وزیر مختار گفتم که مانیز مدرکی برای تأیید این شایعات نداریم؛ جز اینکه سفارت ما در تهران، چند هفته پیش گزارش سفر شاه به اروپا ارسال کرده است.» (XI) جدلیکا در گزارش ۸ ژانویه ۱۹۲۴ خودخبر از گشایش مجلس در آینده نزدیک می دهد: «رضا خان، رئیس الوزراء با صدور بخشنامه ای به تمام فرمانداران دستور داد آن دسته از وکلایی را که به مجلس شورای ملی ایران راه یافته اند ملزم سازند تا پیش از هشتم فوریه خود را به تهران برسانند. رئیس الوزرا مُصر است که در تاریخ مذکور مجلس پنجم کار خود را آغاز کند. در این بخشنامه همچنین



رضا خان به فرمانداران هشدار داده است چنانچه وکلا در تاریخ مقرر به تهران نرسند، مسئولیتش برعهده ایشان خواهد بود. عده ای بر این باور بودند که رضا خان پس از به دست گرفتن قدرت، تشکیل مجلس تا جایی که امکان داشته باشد به تعویق خواهد انداخت، تا مانع « دخالت های پارلمان و کاهش قدرت خود شود؛ اما صدور این بخشنامه این عقیده را باطل کرد. بدون شک مجلس پنجم، همانند کابینه فعلی، کاملاً تحت اختیار و تابع اوامر رئیس الوزراء خواهد بود بر اساس گزارشی ناموثق، قرار است مجلس شورای ملی به مدت دو یا سه سال، تمام امور را به رئیس الوزراء وگذار کرده است و به او اختیار کامل دهد و در این مدت مجلس نیز موقتاً تعطیل خواهد بود. این کار به دیکتاتوری رئیس الوزراء ماهیت قانونی می بخشد و او را قدرمی سازد بدون هیچ محدودیتی دست به اصلاحات مورد نظر خود بزند. اگر فشار و نفوذ رضا خان در مجلس به اندازه کافی مؤثر باشد و بتواند آن را تحت کنترل خود در آورد، احتمال دارد که وی با دست باز سرنوشت ایران و ایرانیان را رقم زند.» (XII) کرنفلد در این باره می نویسد: « انتصاب رضا خان به ریاست وزرا در ۲۷ اکتبر مهمترین حادث این دوره است و می توان گفت نقطه عطفی است در تاریخ ایران همانطور که پیش از این به اطلاع وزارت [ خارجه ] رسید، طرق مشکوکی که وی برای رسیدن به خواسته های خود به کار گرفت به سرعت فراموش شد [ و کسی سئوالی در مورد آنها نپرسید ] . از زمانی که وی قدرت را در دست گرفته است ... مطبوعات که اساساً در خدمت رضاخان هستند، دست به تبلیغات گسترده به نفع وی زده اند. این تلاش ها، اثر بسیار عمیقی داشته است... ( وزیرای کابینه) به هر وسیله ممکن در وزارت خانه مربوط خود تلاش می کنند به رئیس و فرمانده خود اعتبار بخشیده و از او حمایت کنند.» رضا خان بلافاصله پس از روی کار آمدن دستور داد در تمام قمار خانه ها را تخته کنند و شهرداری را موظف ساخت به تهیدستان رسیدگی کند. اقدام اخیر وی نه از روی دلسوزی و همدردی با تهیدستان بلکه برای عوام فریبی بود.» رضا همچنین با ارائه طرحی به مجلس خواهان ۴۵/۰۰۰ تومان بودجه برای خرید ساختمان دانشگاه شد. این عمل نیز « به منظور بالا بردن سطح آموزش و تحصیلات در کشور نبود، بلکه برای خود نمایی بود.» استنباط کرنفلد از این قضایا چنین است: « تمام این صحنه ها پیش زمینه صحنه پایانی نمایشنامه وی می باشد، که در آن صحنه رضا خان یا شاه این کشور و رئیس جمهور آن

است.» کرنفلد در مورد کمیته سه نفره ای که قبلاً ذکر شد چنین گزارش می دهد: «در گفتگویی که اخیراً با رئیس الوزرا داشتیم، وی ادعا کرده هدف از کمیته سه نفره به اروپا، جلب کردن توجه کشورهای اروپایی به پیشرفت های اقتصادی ایران است؛ اما شکی نیست که هدف واقعی این گروه از سفر به اروپا آماده ساختن دول اروپایی برای برخورد مثبت با تغییراتی است که در حکومت ایران رخ خواهد داد.» (XIII) جدلیکا در ۲۶ ژانویه ۱۹۲۴ می نویسد: «حتی این روزها بی لیاقتی خاندان قاجار بر کسی پوشیده نیست و همگان بر بی توجهی شاه نسبت به وظایفش صحه می گذارند و کسی نیست که از تبلیغات جمهوری خواهانه رئیس الوزرای جاه طلب خبر نداشته باشد! باز هم توده مردم توجهی به این امور نمی کنند و تنها عده قلیلی که بهره ای از علم و تحصیلات دارند به این مسائل علاقه نشان می دهند و آن را پیگیری می کنند ... رئیس الوزرای جدید با اینکه اصل و نسب اصیلی ندارد و بی سواد است، اما برای تغییر نظام حکومتی این کشور و تبدیل آن به جمهوری و رسیدن به ریاست جمهوری به خوبی برنامه ریزی می کند.» (XIV) کرنفلد در ۱ فوریه ۱۹۲۴ می نویسد: «بر اساس اخبار موثقی که به دست من رسیده است، پارلمان که ماه آینده کار خود را آغاز می کند مطمئناً شاه را برکنار و سلطنت خاندان قاجار را منسوخ اعلام خواهد کرد. همچنین انتظار هیچ گونه مخالفتی هم نمی رود. اینکه شکل حکومتی ایران پادشاهی باقی بماند و یا به جمهوری تغییر یابد، هنوز مشخص نگردیده است؛ اما پیش بینی می شود جمهوری اولویت داشته باشد.» (XV) وزارت خارجه چنین پاسخ میدهد: «چنانچه تغییری اساسی در ایران رخ داد، وزارت را در جریان بگذارید و به هیچ وجه در امور داخلی و یا هرگونه تصمیمی که در نظام اساسی کشور مؤثر است، دخالت نکنید.» (XVI) جدلیکا در ۱۱ فوریه ۱۹۲۴ می نویسد: «چهارشنبه بعد از ظهر، یازدهم فوریه، مجلس پنجم به نام شاهنشاه وارث تاج و تخت ایران، کار خود را رسماً آغاز کرد تشکیل جلسه مجلس چهار روز پس از تاریخی که به فرمان رضا خان، رئیس الوزرا و وزیر جنگ مقرر گردیده بود، صورت گرفت... آغاز به کار این دوره از مجلسین در اذهان ایرانیان باقی خواهد ماند، چرا که انتظاری می رود در این دوره، خاندان قاجار تاج و تخت را از دست بدهد و خاندان جدیدی برای پادشاهی انتخاب گردد یا شکل حکومتی تغییر کند و به جمهوری تبدیل شود. ولیعهد که در غیاب برادر خود به عنوان شاه جانشینی

وی را بر عهده دارد، آشفته و عصبی بود. رضاخان عامل اصلی تمام مشکلاتی است که دست و پاگیر قاجارها شده است؛ وی با حفظ وقار و بزرگی خود و با اعتماد به نفس کامل نقشه های خود را عملی کرد. از آنجا که می بایست اعتبارنامه هریک از نمایندگان انتخابی، در جلسات خصوصی مجلس تأیید گردد، پارلمان حداقل تا یک ماه دیگر به طور جدی کار خود را آغاز نمی کند. هفتاد و چهار نماینده در جلسه اول مجلس حاضر بودند. مؤتمن الملک که در دوره چهارم ریاست مجلس را بر عهده داشت، ریاست مجلس پنجم نیز موقتاً بر عهده وی گذاشته شد. «جدلیکا گزارش خود را چنین به پایان می رساند: «جالب توجه است که طی چند روز گذشته روزنامه های تهران مطالب طعنه آمیزی نسبت به شاه و قاجارها منتشر کرده اند. از شاه به عنوان کسی یاد شده است که همواره به فکرسفرهای اروپایی است و تنها به نوع رفتار و منش خود در آن سوی مرزها می اندیشد. از سوی دیگر، هر روز از رضاخان تمجید می شود و مصرانه از او می خواهند که زمام امور را به طور کامل در دست گیرد؛ عملاً هم او این کار را کرده است و اکنون فرمانروای مطلق کشور است؛ فقط اسم فرمانروا ندارد. مجلس جدید کاملاً در اختیار او و اقدامات مجلس، بیانگر همان خواسته و اراده اوست.» (VII) تفسیر کرنفلد از این قضایا چنین است: «همگان پذیرفته اند که مجلس هم توانایی و هم تمایل به تغییر رژیم دارد، لذا رئیس الوزرا روند انتخابات این دوره مجلس را تسریع بخشید. ۱۱ فوریه بیشتر نمایندگان منتخب برای آغاز کار مجلس وارد تهران شدند. ولیعهد، که از سویی با شمار کثیری از افسران نظامی با همان دست پرورده های رئیس الوزرا مواجه بود و از سویی دیگر نمایندگان را پیش روی خود می دید که به شدت مخالف سلطنت بودند، کاری از دستش بر نمی آید جز اینکه احساس کند دارد مجلس سردار سپه را افتتاح می کند. وی ذره ای هم احتمال نمی داد که این مجلس ظرف یک ماه آنقدر خود را قدرتمند احساس کند که با شخص رئیس الوزرا به چالش برخیزد.» (III) گوتلیب در ۲۸ فوریه می نویسد: «مفتخرم به استحضار برسانم پارلمان ایران در یازدهم فوریه کار خود را آغاز کرد، همچنان در حال بررسی تأیید اعتبارنامه نمایندگان منتخب است.» (XIX) جدلیکا در ۲۹ فوریه می نویسد: «این روزها موج حملات به شاه بسیار شدت گرفته و ادامه دارد و مطبوعات بیشتر به تبلیغ جمهوری می پردازند. یک دو فقره از روزنامه هایی که در مطالب خود مخالفت اندگی با تغییر نظام حکومت

نشان دادند، بلافاصله توقیف شدند. بسیاری از روزنامه های مهم شهر با چاپ کاریکاتورهای گستاخانه ای شاه و خاندان قاجار را به استهزا گرفته اند و سرنگونی آنها را قریب الوقوع می دانند. مقالاتی در مورد وقوع انقلاب در دیگر مناطق دنیا به چاپ می رسد که در آنها سخن از خلع و حتی اعدام پادشاهان به میان آمده است تا به مردم به قبولانند که چنین حوادثی ممکن و شدنی است. یکی از تأثیرگذارترین تبلیغاتی که تاکنون صورت گرفته، انتشار تصویری از شاه در لباس اروپایی است. در ایران پوشیدن لباس و به خصوص کلاه اروپایی به معنی «نجس شدن» و عدم کفایت و صلاحیت شاه برای رهبری دولتی اسلامی است... رضاخان در مواجهه با ولیعهد که در غیاب شاه نایب السلطنه هم هست، بر خوردی گستاخانه و پیش دستانه دارد؛ خبر رسیده است که به مأمورین محافظ کاخ سلطنتی دستور داده شده است از خروج اموال سلطنتی از کاخ جلوگیری شود؛ دلیل صدور چنین فرمانی این است که هیچ یک از جواهرات و اشیاء قیمتی سلطنتی، از کاخ خارج نگردد. افرادی هم مستقیماً برای زیر نظر داشتن ولیعهد اجیر شده اند که کوچکترین حرکات وی را به رئیس الوزرا گزارش می دهند. پیش بینی می شود که ظرف شش ماه آینده ایرانیان از شر دولت شاهنشاهی خلاص شده و شکل جدیدی از حکومت تحت فرماندهی رضاخان در مملکت بنا شود.» ( XX )

گوتلیب در گزارش خود به تاریخ ۵ مارس ۱۹۲۴ تحت عنوان « نکات قابل توجه اوضاع سیاسی کنونی » می نویسد: « مطبوعات محلی مستقیماً شاه غایب را مورد حمله قرار داده و خاندان قاجار را به باد انتقاد و استهزا می گیرند و همزمان از استقرار جمهوری در ایران و ریاست جمهوری رضاخان جانبداری می کنند. تقریباً شکی نیست که همه این وقایع زیر سر رضا خان است؛ و افکار عمومی نیز بر این است که او نیز به تحریک بریتانیا و ولیعهد را تبعید و با خلع شاه خود را دیکتاتور ایران اعلام میکند..

آقای سایر نماینده محلی شرکت نفتی سینگلر محرمانه به من خبر داد که چند روز پیش شماری از اعضای سفارت شوروی به دیدار او رفته و مدعی می شوند که انگیزه بریتانیا به شدت تلاش می کند تا رضاخان زمام امور کشور را در دست بگیرد. آنها از آقای سایر (که ارتباط نزدیک و صمیمی با رضاخان دارد) درخواست کردند که رئیس الوزرا را از اتخاذ تصمیمات عجولانه منصرف کند. آنها همچنین مدعی شدند که انگیزه انگلیسی ها در حمایت از این اعمال

کاملاً آشکار است. بلافاصله پس از اینکه رئیس الوزرا اعلام استقلال کرده و به جامعه ملل شکایت می کنند. نتیجه احتمالی چنین شکایتی این است که یکی از اقمار تحت الحمایه بریتانیا در جنوب ایران شکل خواهد گرفت. علاوه بر این، سقوط ناگهانی شاهنشاهی ایران با توسل جستن به طرق غیر قانونی، حداقل برای مدتی از اعتبار ایران نزد دول خارجی می کاهد و قطعاً از سرمایه گذاری آمریکا برای گرفتن امتیاز نفتی و به راه انداختن پروژه ساخت راه آهن جلوگیری میکند.» ( XXI ) در ۱۱ مارس ۱۹۲۴ کرنفلد در تلگراف خود می نویسد: بر اساس گزارش های که در روزنامه ها منتشر می شود، در استانهای مختلف مردم بابرگزاری تظاهرات خواهان خلع شاه و برقراری حکومت جمهوری در کشور شده اند. به نظرمی رسد تغییرات زودتر از آن چیزی که انتظار می رفت رخ دهد.» ( X II ) همچنین در همین تاریخ کرنفلد در گزارش خود خبر از تشکیل سه گروه پارلمانی می دهد: بزرگترین گروه با ۴۳ نفر عضو حزب تجدید را شکل می دهند که روحانی ای به نام سید محمد تدین آن را اداره می کند؛ دومین گروه لیبرال ها هستند که شامل ۲۱ نفر می باشند و گروه محافظه کار به رهبری مدرّس که پنج عضو دارد و ۲۵ باقی مانده با گروه خاصی در ارتباط نبوده و بی طرف هستند. ( ۲ )

« یحیی دولت آبادی که در آن زمان خواهان جمهوری ایران بود از رضا خان حمایت می کرد در رابطه « زمزمه جمهوریخواهی » برخورد اکثریت با اقلیت در مجلس می نویسد:

پس از آنکه سردار سپه از استحکام مقام خویش اطمینان حاصل می نماید سردار سپه با کمال شتاب قوای فکری و عملی خود را به کار می اندازد که به سلطنت قجر پایان داده، تاج کیانی را خود بر سر بگیرد و هیچ محذور داخلی و خارجی در پیش پای او نیست، مگر محذور قانون اساسی که تنها تکیه گاه خانواده‌ی محمد علی شاه است و سلطنت را در این خانواده تثبیت کرده.

کارکنان سردار سپه روز و شب به نقشه کشی پرداخته اند که به چه وسیله بتوانند این خار را از پیش پای او بردارند و نخست به خیال می افتند و دارند سلطان احمد شاه، خود استعفا بدهد و با این که ملتفت هستند، بر فرض محال او را راضی کردند، او به نفع برادرش یا دیگری از خانواده خود استعفا می دهد و خار بر طرف نمی شود در این راه اقدامات می کنند و حتّاً یکی از رجال دولت را به فرنگ

می‌فرستند تا شاه را تطمیع کند و از او استعفا بگیرد و آن شخص از شاه بدزبانی شنیده، باز می‌گردد و بالجمله از این نقشه منصرف شده، به نقشه دیگر می‌پردازند و آن نقشه ایست که ناپلئون بناپارت در فرانسه کشید و از راه ریاست جمهور موقت دست خود را به اریکه سلطنت فرانسه رسانید.

نقشه‌گشان تصور می‌کنند، چون عنوان جمهوری به میان آمد، قانون اساسی که روی اساس مشروطیت ساخته شده، لغو می‌شود. احمد شاه و خانواده‌ی او با پادشاهی که دارند از میان می‌روند. سردار سپه با اسبابی که در سرتاسر مملکت در دست دارد، از نظام و نظمیه و غیره به ریاست جمهور انتخاب می‌گردد و چون مانع قانونی بر طرف شد، با یک بهانه‌جویی که مملکت هنوز استعداد جمهوریت ندارد، ریاست جمهوری به سلطنت مبدل می‌گردد.

انگلیسیان تهران هم بدو ملاحظه این نقشه را تصویب می‌کنند یکی آنکه سلطنت احمد شاه بخودی خود منحل می‌شود بی آنکه کشمکشی را در برداشته باشد دوم آنکه به این ترتیب از زحمت آینده قانون اساسی ما که نمونه اش را در گذشته دیده اند و نظر مرحمتی به آن ندارند در کارهای سیاسی و اقتصادی که با این مملکت خواهند داشت آسوده می‌شوند در قانون اساسی که بعد نوشته شود، انگشت خواهند رسانید که اختیارات وسیع کنونی به ملت داده نشود و در مقابل منافع فرض شده آنها سدّی نبوده باشد بعلاوه که تصور می‌کنند این عنوان جمهوری بی اساس اغفالی خواهد بود برای روس بلشویک در صورتیکه روسها از این موضوع غافل نیستند چنانکه بزودی می‌خوانید.

بهر حال زمزمه جمهوری‌طلبی یکمرتبه به گوش‌ها می‌رسد و سردار سپه عاشق مقام سلطنت، فعال جمهوری‌خواهی می‌گردد و مستبدین شاه پرست بیش از ملیون جمهوری‌خواه حقیقی، سنگ جمهوری‌طلبی را به سینه می‌زنند و علنی دیده می‌شود از سفارت انگلیس که تبلیغات جمهوری تراوش می‌کند. و از سفارت روس بلشویک که غیر از جمهوریت چیزی نیست، هر چه شنیده می‌شود برضد این جمهوریت است و فاش به همه کس می‌گویند این مقدمه سلطنت استبدادی و لغو کردن قانون اساسی است.

بهر صورت عنوان جمهوریت در مجلس شورای ملی و در خارج انقلاب شدید در اذهان و افکار تولید می‌نماید و عموم ملت حقیقی و حتی جمهوریخواهان آنها از این عنوان اظهار تنفر شدید می‌نمایند محافظه کاران و متعصبین در مذهب هم که هر یک به جهتی با این مخالفت دارند نیز با آنها هم صدا شده سنگر بزرگی

در مقابل پیشرفت این نقشه سردار سپه و کارکنان او بسته می شود. در این حال سردار سپه به خیال میفند عده ئی از ملیون خوش نام را وا دارد ذهن عوام را از تبلیغات مخالفین خالی کرده با قلم و زبان به تشویق خلق برای قبول جمهوریت به پردازند نگارنده را هم یکی از آن اشخاص تصور می کند. آخر شبی است یکی از کارکنان سردار سپه که شخص باشراقتی شناخته نشده وارد شده اطلاع می دهد فردا صبح زود حضرت اشرف انتظار ملاقات شما را دارند. آیا مرا تنها خواسته اند یا دیگری هم خواهد بود؟ می گوید ظاهراً بعضی دیگر هم باشند.

صبح فردا هنوز هوا خوب روشن نشده است و برف بشدت میبارد نگارنده خود را به خانه سردار سپه می رساند پیش از من چهار نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی که از کارکنان مخصوص سردار سپه هستند و یکی از آنها همان شخص است که دیشب برای اطلاع دادن نزد نگارنده آمده بود آمدند. پنج نفر در اطاق انتظار می نشینیم سردار سپه با لباس راحتی و پالتوئی که روی دوش افکنده است وارد شده پس از احوالپرسی از حاضرین رو بنگارنده کرده می گوید شما در میان طرز حکومتها که در دنیا معمول است کدامیک را بهتر می دانید؟ می گویم جمهوری را چونکه حکومت استعدادی و استحقاقی است. از جواب من به ظاهر خشنود می شود اما در بصره او آثار ملالت هویدا می گردد اما مسرت دلایش واضح است چونکه با نقشه موقتی او موافقت دارد و اما ملالت چونکه می داند من سلطنت خواه نیستم و آنچه را که گفتم از روی عقیده بود. بالجمله لبخندی زده به حاضرین می گوید ایشان هم که با ما موافقت در اینصورت شما چند نفر جلسه های مرتبی داشته باشید و برای پیشرفت جمهوریت هر چه ممکن است کار روائی نمائید و در آخر مجلس بیکی از حاضرین که باو بیش از دیگران اختصاص دارد می گوید این کارها البته خرج دارد پنجاه شصت هزار تومانی برداشته به اتفاق آقایان به مصرف اینکار برسانید از انعقاد این مجلس و همکاری مخصوص با این اشخاص متحیر و متأسف هستم سخن آخری سردار سپه هم بر تحیر و تأسف من می افزاید و جز سکوت چاره ندارم. این مجلس پنج نفری سه چهار مرتبه، هر مرتبه در خانه یکی از اعضا منعقد می شود اما در جلسه اول همه میفهمند نگارنده بدون شرط و قید نمی توانم با آنها در اینکار همکاری کنم چه در ابتدای شروع بکار سخن مصرف کردن پول به

میان می آید و نگارنده از شرکت نمودن در آن مذاکره خود داری کرده می گوید، در این باب نمی توانم هیچگونه اظهار نظر بنمایم مرا در این قسمت معاف بدارید رفقا دلتنگ می شوند و بالاخره مقرر میشود که با حضور من در اینموضوع سخنی به میان نیاید و اما در اصل موضوع می گویم من جمهوری طلب هستم اما نه بی شرط و قید نظریات خود را به قلم می آورم و به شما ارائه می دهم اگر موافقت حاصل شد چه بهتر و اگر نشد من خود را دور خواهم گرفت نظریات خود را به شرح ذیل نوشته، نسخه ئی را ضبط و نسخه دیگر را به هیئت می دهم.

( ۱ ) قانون اساسی براعتبار و احترام خود باقی بماند تنها بایک رأی مجلس بزرگ ملی صلاحیتدار چند ماده راجع به سلطنت تبدیل بیاید به مواد مناسب با جمهوریّت .

( ۲ ) رئیس جمهور را با انتخاب آزاد ملت انتخاب کند.

( ۳ ) پس از انتخاب رئیس جمهور اگر سردار سپه انتخاب شد، دولت از اشخاص عالم وطن پرست امتحان داده تشکیل گردد. بدیهی است این ترتیب با نقشه ایکه کارکنان سردار سپه کشیده اند برای جمهوری مناسبت ندارد و موجب دلتنگی آنها شده، مقصود حقیقی آنها را از زبان یکی از ایشان می شنوم و مصمم می شوم خود را دور بگیرم گرچه موجب دلتنگی سردار سپه بگردد.

در همین ایام عموم روزنامه های تهران از خلق دعوتی نموده اند که روزی در مدرسه ناصری جمع شوند و شرحی با امضای هشت نفر از رؤسای ارباب جراید بنگارنده نوشته تقاضا کرده اند در ترویج فکر جمهوریّت در آن مجمع کنفرانسی بدهم و هم تقاضا کرده اند ضیاء الواعظین شیرازی را که از نمایندگان خوش نام و دارای نطق بلیغ است با خود برده او نیز خطابه ای در این موضوع بگوید بدیهی است من تا از اساس کاراطمینان حاصل نکنم نمی توانم به چنین کار اقدام نمایم.

این است که در جواب این مکتوب از حاضر شدن در آن مجلس معذرت می خواهم و بدوست خود ضیاء الواعظین می سپارم اگر به خواهد دعوت ارباب جراید را نپذیرد او می پذیرد و میرود و می گوید بی آنکه توجهی از خلق به این مجلس و مذاکرات آن شده باشد.

حاضر نشدن نگارنده برای صحبت داشتن در این مجلس و شرط و قیدی که در همراهی با جمهوری کرده ام که البته خاطر سردار سپه را آگاه کرده اند،



بعلاوه بی مهری بعضی از اطرافیان سردار سپه که در فتنه انگیزی و میانه برهم زنی مهارتی دارند. دلتنگی شدید سردار سپه را از نگارنده باعث می گردد و از زبان یکی از نزدیکترین اشخاص به سردار سپه می گوید حضرت اشرف از شما روحاً متألم شده اند در اینصورت لازم می بینم ملاقاتی از او کرده و نگذارم باری بردوش دلش بماند. صبگاهی است به منزل او می روم با یکی از روحانی نمایان در حجره ئی به انتظار بیرون آمدن صاحبخانه می نشینم، سردار سپه به خیال آنکه روحانی مزبور در این حجره می باشد، می آید. در را که می گشاید نظرش بنگارنده افتاده از روی غلیظ در را برهم زده برمی گردد و به فاصله کمی شخص مسطور را به اطاق دیگر میطلبد. نگارنده بردباری خود را از دست نداده مدتی در آن حجره تنها می ماند، پس از مدتی می بینم جمعیت زیاد از هر طبقه در فضای پای عمارت حاضر شده سردار سپه به ملاقات آنها فرود آمده، در میان جمع می ایستد و آنها با یک فاصله دور او حلقه زده اند. شاید در این حال دیگری که مورد غلیظ و غضب او بود به ملاحظه داخل حریم او شده به او نزدیک می شد از فحاشی نسبت به او بلکه از دست درازی هم دریغ نمیکرد چنانکه مکرر دیده شده است اما چون نگارنده هرگز دست خود را نزد او و نوع او دراز نکرده ام اطمینان دارم جرئت بی احترامی کردن را ندارد، این است که فرود آمده داخل حریم او شده به او نزدیک شده سلام می نمایم. می گوید مگر من با شما در آن موضوع مشورت نکردم؟ مرادش موضوع جمهوریت است. جواب میدهم (با نزدیک شدن بحدیکه دورها نشنوند) بلی آقا؟ می گوید اما چه؟ می گویم با نظریات که نوشته و تقدیم شد. می گوید ندیدم نسخه دیگرش حاضر بود به او داده می شود و چون اندکی نرم می شوم می گویم اگر بدوستان خود اطمینان ندارید از آن در راهشان ندهید و اگر اطمینان دارید دست و بالشان را باز بگذارید که به شما و به مملکت خدمت نمایند. از شنیدن این سخن از غیظ و غضب فرود آمده آرام می شود، نگارنده اضافه می کند که شما در مجلس شورای ملی اکثریت ندارید، این سنگر که برای خود ساخته اید (مرادم اطرافیان او هستند) در مجلس و در خارج پنج دقیقه هم نمی تواند شما را نگاهداری کند! آیا بد می کنم در مجلس برای شما سنگر محکمتری سازم که اگر اینجا شکست خوردید به آن سنگر پناهنده شوید؟ بروم در مجمع عمومی برخلاف نظر عامه مردم و خواص مجلس سخنی بگویم که هیچ اثر نداشته باشد مگر اینکه دست مرا از ساختن آن سنگر هم برای شما کوتاه کند آیا این شرط عقل است؟

سردار سپه بشاره عبوس غضبناک خود را به چهره خرم وبشاش تبدیل کرده دست نگارنده را فشار داده می گوید پروهرچه می خواهی بکن وبا مسرت روانه می گردم.

این قضیه در تاریخ بیستم حوت یکهزار و سیصد و سه شمسی ( ۱۳۰۳ ) می باشد ده روزه آخر سال مانده است کشمکش میان سردار سپه و مخالفین او روز به روز بلکه ساعت به ساعت شدت می کند و معلوم نیست اگر از مجلس برای تبدیل رژیم رأی گرفته مخالفین جمهوری دارای اکثریت نبوده باشند.

نمایندگان از یکطرف بواسطه تنفر عامه از این جمهوری بی اساس جرأت نمی کنند رأی موافق بدهند هر قدر هم تحت فشار بوده باشند و از طرف دیگر صلاحیت این اقدام را در خود نمی بینند چه آنها را قانون مشروطیت برگزیده است اگر به فسخ مشروطه رأی بدهند به فسخ وکالت خود رأی داده اند این است که اگر شخص دقیق شود کار جمهوری را در مجلس و در خارج از آن مشاهده می کند.

اشخاصی در مجلس اظهار طرفداری از سیاست سردار سپه می نمایند که اکنون ترویج جمهوری کردن است و یک عده دویست سیصد نفری با همراهی باطنی کارکنان نظمیه و غیره بیرق جمهوری در دست گرفته اطراف بهارستان گردش می کنند و گاهی داخل بهارستان گردش می کنند و گاهی داخل بهارستان شده ناطقین آنها بر له جمهوری سخنهائی می گویند بی آنکه تأثیری در دلها داشته باشد پیداست که همه بیروح و ساختگی است به توسط حوزه ئی که برای ترویج جمهوری تشکیل شد و نگارنده خود را از آن دور گرفتم . پولی بشاعر معروف تجدد خواه موسیقی دان عارف قزوینی داده شده، مجلس ساز و آوازی به افتخار جمهوری که انتظارش را دارند بر پا کند. با اینکه ارباب ذوق و تجدد خواهان بساز و آواز و اشعار عارف علاقمند هستند حسن توجهی به این مجلس نمی کنند، چونکه می دانند آلودگی بیک مقصد سیاسی دارد و اما مخالفین سردار سپه و جمهوری از درباریان از رجال دولت قدیم از روحانیان از تجار و کسبه و حتی عوام الناس که نه معنی مشروطه را میفهمند و نه معنی جمهوری را با عده ئی از منتقدین از نمایندگان مجلس همصدا شده برای دفاع از مشروطه و قانون و با حفظ دین که بعوام گفته شده است جمهوری مخالف مذهب است آماده گشته اند روز بروز بر قوت آنها افزوده می شود.

سردار سپه و کارکنان او اصرار بلیغ دارند پیش از رسیدن روز اول حمل یا نوروز کار جمهوری تمام شود و عمده نظرشان این است که کار سلام خاص و عام

نوروز معلوم شود چونکه سردار سپه نمی خواهد محمّد حسن میرزای ولیعهد در این نوروز سلام بنشیند و او را مجبور باشد بسمت ریاست دولت وکلّ قوا در برابر او ایستاده سلام بدهد و هم نمی خواهد سفرای ممالک اجنبی در این عید به سلام ولیعهد بروند. چنانکه در یکی دو سلام دیگر هم از حاضر شدن در صف سلام دربار طفره زده است اما سلام نوروز را که تشریفات ملی دارد و از تمام سلامها مهمتر است نمی تواند حاضر نشود و نمی خواهد حاضر بگردد.

سردار سپه تصوّر می کند اگر مجلس به تغییر رژیم مشروطه به جمهوری پیش از نوروز رأی بدهد سلطنت و ولایتهدی باقی نمی ماند و هر چه هست خود او خواهد بود تا عنوان رسمی ریاست جمهوری درست بشود.

روز آخر برج حوت است جمهوری طلبان از نمایندگان مجلس فشار می آورند که در همین روز باید موضوع جمهوری مطرح و به پیشنهاد آنها رأی گرفته شده کار تمام شود و تصوّر می کنند با وجود مذاکرات خصوصی که با نمایندگان پیرو سیاست سردار سپه شده اکثریت رأی موافق خواهد داد ولی نمی دانند اکثریت با مطرح شدن این موضوع به این شتاب و با این وقت تنگ موافق نیست و اینجا هیئت علمیه مجلس قوّت اکثریت را به خود گرفته جداً ایستاده است که موضع نباید مطرح بگردد و آقا سید حسن مدرّس سردسته هیئت مزبور در این موضوع در معنی سر دسته تمام مخالفین سردار سپه و جمهوری خواهان شده علناً بر ضدّ این کار صحبت و اصرار می کند.

سید محمّد تدین بیرجندی در مقابل اوسر دسته کارکنان سردار سپه و جمهوری خواهان گشته می رود در میان مردم بسیار که در باغ بهارستان در پای عمارت مجلس جمع شده اند و مرگبند از کارکنان سردار سپه و از مخالفین او و اتفاقاً در این شب با اسباب چینی کارکنان نظمیّه عدد موافقین جمهوری بیشتر شده است آنها را تحریک می کند که با هم همصدا شده به اسم و به شخص مدرّس را مورد طعن و لعن قرار بدهند از طرف دیگر مخالفین هم ساکت نمانده تدین و کارکنان سردار سپه را لعن می نمایند. یکی فریاد میکند زنده باد جمهوری و دیگری می گوید مرده باد.

دارد فتنه بزرگ می شود نگارنده از عمارت مجلس فرود می آید که خلق را نصیحت کرده این مرده باد و زنده باد فتنه انگیز را موقوف نمایند در پله های عمارت تدین را می بینم نفس زنان کار خود را در میان جمع دیده بالا می آید، چشمش بنگارنده افتاده می گوید می خواهید بروید چه بگوئید بگذارید

پدر مخالفین را بسوزانند! نگارنده به حرف او اعتنا نکرده خود را به جمعیت می رسانم و با چند دقیقه صحبت آنها را از مخالف و موافق به خطر رویه می کشم که پیش گرفته اند آگاه ساخته، می گویم بهتر است که شما از این زنده و مرده باد گفتنها خود داری کرده بلکه به منزهای خود رفته بگذارید نمایندگان شما در مجلس با حواس جمع هر چه صلاح مملکت است بجا بیاورند و تکلیف وجدانی خود را ادا کنند و گرنه با این کشمکشها عاقبت کارها وخیم می گردد.

عجبا که هر دو طرف نصایح خیرخواهانه را شنیده ساکت می شوند و کمی از آنها متفرق می گردند و اما در مجلس در اینوقت زنگ زده می شود که مجلس علنی دائر گردد و موضوع مطرح شود و این بر حسب یک تکلیف ظاهری است که رئیس مجلس اقدام می کند و گرنه او خود با مطرح شدن موضوع موافق نمی باشد مجلس منعقد نمی شود چه عدد برای شروع به مذاکره کافی نیست و رئیس می گوید یکعه از نمایندگان که رخصت گرفته بودند در تعطیل نوروز مسافرت کنند در همین وقت از تهران دور شده اند و عده کافی نیست بدیهی است این عنوان حقیقت ندارد و بهانه ایست برای خلاص شدن از دست فشاری که کارکنان سردار سپه می آورند و یکعه از نمایندگان مخصوصاً غائب شده اند ولی کی می تواند رئیس مجلس را تکذیب کند پس اینکاری ماند برای روز بعد از نوروز جمعیت خلق که انتظار مجلس علنی را دارند مأیوس شده متفرق می گردند. روز عید نوروز است بدون داشتن سابقه می در قرن آخر مراسم عید در دربار دولت بجا آورده نمی شود و سلام خاص و عام درباری منعقد نمی گردد فقط نمایندگان اول اجنبی بولیعهد در دربار و به سردار سپه در خانه او دیدنی می نمایند و می گذرد.

جمهوری طلبان و یا کارکنان سردار سپه قوای خود را جمع می کنند که روز دوم حمل به مجلس آمده نمایندگان را مجبور کنند بکار جمهوری خاتمه بدهند و از طرف مقابل نیز تهیه یک جمعیت سی چهل هزار نفری دیده می شود از روحانیان و تجار و کسبه و توده ملت که به بهارستان ریخته مجال به جمهوری طلبان ندهند و نگذارند مجلس به اینکار اقدام نماید. روز دوم حمل می شود، نمایندگان در مجلس جمع می شوند. غائبین هم حاضر می گردند، کارکنان سردار سپه تقاضای مجلس خصوصی می نمایند و منعقد می شود در این مجلس پیشنهاد می کنند که اگر اکثریت با دادن رأی موافق به جمهوریت همراه نیست و این اقدام را خارج از صلاحیت خود می داند. مسئله را به افکار عمومی ملت رجوع

می‌نمائیم هرطور رأی عموم در تمام مملکت اقتضا کرد، آن کار صورت بگیرد. پیشنهاد کنندگان تصویری کنند چون این مراجعه با تلگراف به همه جا می‌شود، جوابها به توسط حکومت‌های نظامی می‌رسد در هر شهریک صورت سازی شده عده‌ئی را بنام رؤسای طبقات دعوت می‌کنند آنها هم اولاً از جریان کارهای مرکز بیخبرند و ثانیاً در دست حکومت‌های نظامی مجبور و مقهورند هرچه را آنها بنویسند ناچارند امضا نمایند و جوابها همه موافق خواهد رسید و مجلس دیگر هیچ بهانه برای تعلل کردن در تبدیل رژیم نخواهد داشت!

پیشنهاد را پانزده نفر باید امضاء کنند. بنگارنده نیز تکلیف می‌کنند چون اصل پیشنهاد را که لزوم مراجعه به آراء عمومی ملت و عدم صلاحیت مجلس را برای اقدام به چنین کار میرساند درست می‌دانم و صورت نادرستش را می‌دانم عملی نخواهد شد و تأثیری نخواهد داشت، امضا می‌نمایم. هنوز پیشنهاد به جریان نیفتاده و به مقام رأی گرفتن نرسیده است که خبر می‌رسد مشغول بستن بازار هستند که خلق بسیاری به بهارستان ریخته از اقدام نمایندگان بکار جمهوری جلو گیری نمایند. این خبر حواسها را پریشان می‌کند، بدیهی است پیش از رسیدن این خبر به مجلس به سردار سپه رسیده است او هم نگران مانده است که چه خواهد شد و چون کم کم ملتفت شده است سخنان کارکنان او در مجلس که می‌گفته‌اند اکثریت هنگفتی با او موافقت دارند. و هرچه را بخواهد می‌تواند از مجلس به آسانی بگذارد، حقیقت نداشته و البته فراموش نکرده است که نگارنده حقیقت امر را در نداشتن اکثریت بی‌ملاحظه گفته است. پس از اطلاع بر یک چنین هیجان عمومی بر ضداو که یقین دارد دست منتقدین در مجلس هم در کار است در تکلیف خویش متحیر می‌ماند. به ملک الشعراء بهار و یکی دیگر از نمایندگان که نزد او هستند می‌گوید بیایند به مجلس و از چند نفر مخصوصاً نگارنده به پرسند آیا صلاح هست بعد از ظهر امروز او به مجلس بیاید یا نه؟ نگارنده در جواب همکاران خود می‌گوید بهتر است یکی انجمن هیجده نفری که از دستجات مختلف باشد تقاضا کنیم و این سؤال در آن انجمن مطرح شود، می‌پذیرند و تقاضا می‌شود و تا شعبه‌ها جمع شده نمایندگان انتخاب شوند و صورت‌سازیهای معمول بجا بیاید، ظهر می‌گذرد و بالاخره انجمن برپا گشته مذاکره میشود. قرار شده است سردهسته مخالفین سردار سپه و موافقین او در این انجمن نباشند که بی طرفانه صحبت داشته شود، انجمن رأی نمی‌دهد امروز سردار سپه به مجلس بیاید، بلکه فردای آنروز او به انجمن آمده در اطراف موضوع تغییر رژیم

با حضور وی مذاکرات بشود و قرار قطعی داده شود و باید دانست که کارکنان سردار سپه از اجتماع توده ملت در بهارستان بر مخالفت با سردار سپه و نقض جمهوری او بر جان خود نگراند خصوصاً که می بینند سردسته آنها هم در این انجمن نیست و نمی دانند آیا انجمن رأی خواهد داد سردار سپه بیاید به مجلس یا نه، در صورتیکه آرزوی آنها این است که او بیاید بلکه در سایه عملیات نظامی وی محفوظ بمانند.

در اینحال که انجمن در موضوع آمدن رئیس دولت به مجلس رأی منفی می دهد و مشغول است خبر خود را به رئیس مجلس داده، او به سردار سپه اطلاع بدهد. یکی از حاضرین به بهانه نئی از انجمن یکدقیقه بیرون رفته و برمی گردد. در اینحال دو ساعت از ظهر گذشته است مردم بازاری و محلاتی تهران هر دسته بریاست یکی از روحانیان و یا پیشنمازهای مسجدها با سلام و صلوات بفضای بهارستان وارد می شوند رؤسای آنها به عمارت وارد شده از آنها با هر رئیس پذیرائی می شود و متفرقه در باغ بهارستان می مانند، یکوقت خبر می رسد که سردار سپه آمد. انجمن که مشغول تمام کردن کار خود است حیرت می کند سردار سپه برای آمدن به مجلس در انتظار خبر است، چگونه شد که بیخبر وارد گشت؟

بدیهی است انجمن متفرق شده تمام نمایندگان در جلوی پنجره های مشرف بر باغ بهارستان جمع شده ببینند چه روی خواهد داد.

سردار سپه نزدیک در بهارستان از اتومبیل پیاده شده با چند نفر صاحب منصب و غیره می آید وارد شود جمعیت بقدری است که بزحمت پلیسها می توانند راه باز کنند که او داخل شود ناطقی بروی سگوی سردر رفته بر ضد سردار سپه و جمهوری خواهی او نطق می کند سردار سپه متعرض او می شود و مردم را متوجه خود می سازد و جمعی آماده معارضه با او می شوند.

سردار سپه داخل بهارستان شده، نظامیان مستحفظ بهارستان که هر وقت او می آمد طبل زده سلام می داده اند بجای طبل زدن بنگاهداری او می پردازند. نظمیه محله دولت که مرکزش نزدیک بهارستان است تمام قوه خود را برای حفظ رئیس دولت به بهارستان روانه می کند و تنها کاری که می تواند بکند این است که راهی از در بهارستان تا پای عمارت مجلس باز کرده، دو صف نظامی در این مسافت ایستاده از سردار سپه مدافعه می کنند. نگارنده در محلی مشرف بر این منظره غریب یا میدان جنگ ایستاده جزئیات را مشاهده می کنم. گفتم یا

میدان جنگ، بلی به محض حایل شدن صفهای نظامی میان مردم و سردار سپه مردم شروع می کنند به پرتاب کردن چوب و سنگ و آجر و هرچه بدستشان بیاید بطرف سردار سپه حتی آنکه کفشهای خود را در آورده بجای سنگ و چوب بطرف او می اندازند چیزی که حیرت افزاست این است که سردار سپه به آرامی می رود و هیچ اعتنائی به این سنگ و چوبها نمی کند و دیده می شود که سنگی و چوبی باو اصابت می کند و او به آرامی گرد و خاک آنرا پاک می نماید تا می رسد بیای سرسرای سنگی عمارت آنجا پای ستون اول ایستاده به نظامیان و نظمیه فرمان می دهد، مردم را از بهارستان بیرون نمایند. نظامیان با سرنیزه تفنگ می خواهند خلق را بیرون کنند اما کسی اطاعت نمی کند و برجسارت مردم افزوده شده با نظامیان طرف میشوند و دیده می شود که جوانهای بازاری عباهای نازک خود را بکمرپیچیده آجرهای کنار باغچه ها را از گل و خاک در آورده نظامیان را هدف می سازند. نظامیان مجبور می شوند بزنند اما تنها با سرنیزه تفنگ جمعی را مجروح می سازند، خون در این فضا جاری می شود و هنوز سردار سپه در جای خود ایستاده است یکی از همراهانش باو می گوید اینجا خطرناک است داخل عمارت شوید و او از پله ها بالا می رود. در اینحال عده زیاد سواره و پیاده نظام به کمک نظامیان و نظمیه می رسد و بهر وسیله هست خلق را از بهارستان بیرون می کنند و اشخاصی را که بیشتر ایستادگی و زود خورد می نموده گرفته محبوس می سازند و صدها نفر از همه جور اشخاص محبسهای نظمیه های شهر را پر می نمایند.

دیده می شود که گاریهای نظمیه مشغول می شوند فضای جلو عمارت مجلس یا میدان مبارزه را که پر است از سنگ و چوب و آجر و نرده های باغچه ها و کفش و گیوه و غیره پاک نمایند.

نگارنده خود را به پله عمارت می رساند ببیند سردار سپه چه خواهد کرد. می بینم از پله ها که بالا آمد بطرف دست راست روبه اطاق رئیس مجلس رفت، اطاق رئیس در قسمت آخرین عمارت واقع است که چند راه رو باید طی کرد تا بدانجا رسید در همین حال مؤتمن الملک رئیس از اطاق خود بیرون آمده بطرف سرسرا که محل اجتماع نمایندگان است می آید در راه رو وسط رئیس دولت و رئیس مجلس بهم می رسند و می ایستند یکعده از همراهان سردار سپه و از نمایندگان نیز جمع هستند مؤتمن الملک بطور تعرض به سردار سپه می گوید برای چه اینجا آمده ای؟ سردار سپه آمده ام اینجا را نظم بدهم. مؤتمن

الملک نظم اینجا با من است. سردار سپه اما نظم مملکت با من است. این جواب حاضر و بگفته عوام دندان شکن درجه جریزه ذاتی یک شخص کم سواد را آنهم در اینحال پریشان حواسی که دارد نیکو می رساند.

رئیس مجلس با تعرض از سردار سپه گذشته بطرف سرسرا و طالار مجلس می رود و می گوید حالا بتو حالی می کنم که چه باید بکنی مرادش این است که مجلس علنی برپا کرده رأی بی اعتمادی به اومی دهند و از کار میافتد سردار سپه نیز با تعرض شدید از او گذشته بطرف پله های عمارت برمی گردد که جواب فعلی بر رئیس مجلس بدهد یعنی پیش از آنکه او جلسه برپا کند نظامیان گرچه با قوه قهریه باشد مجلس را منحل کنند در اینحال هر دو زیر سرسرا می رسند. رئیس می رود به طرف طالار و سردار سپه پله ها را گرفته پائین می رود بیشتر نمایندگان نیز در همین سرسرا با حال پریشان جمعند.

نگارنده خطر را نزدیک دیده به مستوفی الممالک و مشیرالدوله که نزدیک هستند می گویم رئیس را از زنگ زدن برای برپا کردن مجلس باز دارید و خود به سرعت در عقب سردار سپه فرود می آید. شاید تصوّر می کنند بمن صدمه ئی وارد آورد اما اینطور نیست و نیت پاک مرا بر او فائق می سازد. در میان پله های عمارت فضای مختصری هست که فاصله میان پله های مستقیم و دو پله راست و چپ می باشد در آن فضا به سردار سپه رسیده بازوی او را گرفتم. برمی گردد مرا می بیند و میخواهد بازوی خود را رها کرده برود، آهسته به او می گویم اگر بروید پشیمان می شوید و بلند می گویم؛ من هرگز از شما هیچ خواهش نکرده ام امروز تنها خواهش من این است که برگردید قدری [استراحت کنید و یک فنجان چای میل بفرمائید و باز آهسته سخن اوّل را تکرار می کنم سردار سپه آرام گرفته قدری تأمل می کند و یادش می آید به او گفته بودم شما در مجلس اکثریت ندارید؟ و نمی توانید سنگری را که دارید نگاهدارید، تقاضای مرا پذیرفته از پله دیگر بالا می رود نمایندگان با کمال پریشانی به این منظره نظرمی کردند، همه خوشحال می شوند. سردار سپه به طالار پذیرائی که روی سردر عمارت واقع است رفته می نشیند و نگارنده در کنار او قرار می گیرد و دیگر نمایندگان دورا دور او می نشینند بعد از چند دقیقه سکوت، نگارنده می گوید بنا نبود تا از ما خبر به شما نرسد امروز به مجلس بیائید؟ جواب می دهد شما تلفن کردید که فوراً به مجلس بیا! می گویم چنین تلفن از ما نشده است و شرح تقاضای کمیسیون هیجده نفری را با رأی ندادن آن به آمدن، او به مجلس نقل



کرده می گویم، ما در شرف اطلاع دادن به شما از نتیجه رأی کمیسیون بودیم که شما وارد شدید سردار سپه می فهمید اینجا اشتباهی رویداده و تقلبی پا درمیانی کرده بخود آمده بکلی آرام گرفته جای مطلب و سیگاری آتش می زند و ملتفت می شود خیلی بد واقع شد که مردم را آزار کردند، جماعتی را مجروح ساختند و همه را محبوس نمودند. می گوید صاحبمنصبی بیاید یک نفر حاضر می شود به او دستور می دهد مردم را پای عمارت جمع کنید من بیایم. با آنها صحبت بدارم. صاحبمنصب روانه شده پس از دوسه دقیقه او خود برمی خیزد برود صحبت بدارد در صورتیکه مردمی در بهارستان نیستند و هر چه هست نظامی و نظمی است و نمایندگان و کارکنان مجلس.

نگارنده فرصت یافته نزد رئیس مجلس رفته او را در حجره ای با مستوفی الممالک و مشیرالدوله می یابم و می گویم سردار سپه از طرف مجلس با تلفون احضار شده بوده است و تصور می کرده است هیئت رئیسه مجلس او را طلبیده، در اینصورت خوب با او معامله نشد. رئیس با کمال تحیر می گوید به او تلفن شده است بیاید کی تلفن کرده است؟! می گویم نمیدانم. رئیس تلفونچی را طلبید می پرسد کی بسردار سپه تلفن کرد به مجلس بیاید؟ می گوید تدین و قضیه کشف می شود که در موقع رأی ندادن کمیسیون هیجده نفری به آمدن سردار سپه به مجلس و خارج شدن یکی از اعضاء برای یکی دو دقیقه، او به تدین که پشت در انتظار نتیجه را داشته و بر خود و رفقاییش یعنی کارکنان خصوصی سردار سپه در این ازدحام نگران بوده است از طرف مجلس تلفن کرده است. سردار سپه تصور نموده از طرف ما و در نتیجه مشورت بوده که آمدن او صلاح دیده شده است و فوراً خود را به مجلس رسانیده.

پس از کشف این قضیه رئیس مجلس و مستوفی و مشیرالدوله همه تغییر حال یافته آرام می شوند. در این حال سردار سپه که مردمی را در بهارستان ندیده است با آنها گفتگو کند، بعمارت برگشته. ملک الشعراء بهار او را بهمین حجره رهبری کرده است وارد شده می نشیند و مشتوی روی میز زده می گوید هنوز زود است بدانند من چه کاره ام و نظرش بسخن رئیس مجلس است که گفت برای چه اینجا آمده ئی می گوید اگر اروپائیان نظر خود را نسبت به ایران تغییر دادند برای این است که رضای مازندرانی در ایران کار می کند. رئیس مجلس برخاسته روانه می شود. سردار سپه شرحی از رفتاری که با او شده است گله آمیز بیان می نماید. مشیرالدوله جواب طولانی منطقی به او میدهد

و در ضمن ساحت برادر خود رئیس مجلس را بواسطه بی اطلاعی از اینکه او را از طرف مجلس بغلط خواسته اند که به مجلس بیاید پاک میکند و سخنان معذرت آمیز مشتمل بر حکمت و نصیحت می گوید و سخنان مزبور در وجود سردار سپه مؤثر شده آرام می گیرد و برای اظهار امتنان از وی برخاسته کبریت زده سیگار دست ناطق را که معطل مانده آتش می زند و حال گرفتگی مجلس به بشاشت مبدل می گردد مستوفی الممالک پیشنهاد می کند که سردار سپه و رئیس مجلس در یک حجره بنشینند و باهم دوستانه صحبت بدارند و با هم کنار بیایند و هر دو هر چه در دامن از یکدیگر دارند فرو بریزند. نگارنده نیز پیشنهاد می کند که مستوفی الممالک هم در میان آنها بوده باشد و پذیرفته می شود. مستوفی الممالک می رود، رئیس را برای این ملاقات خصوصی حاضر بسازد، در این حال خبر می آورد رؤسای روحانی که در اطاق دیگر جمعند می خواهند به این اطاق بیایند بدیهی است همه آنها از سردار اندیشه دارند و اکنون که او غالب شده است و مردم متفرق گشته اند. نمی خواهند او از آنها مکدر بماند. نگارنده بی آنکه از سردار سپه رخصت بخواهد به پیغام آورنده می سپارم روساء روحانی را به این حجره وارد نمایند. آقایان یکی بعد از دیگری وارد شده اطراف میز می شینند، بی آنکه اندک احترامی از سردار سپه ببینند. چند دقیقه مجلس بکلی ساکت می ماند یکوقت سردار سپه رو بنگارنده کرده با تشدد می گوید؛ مرا اینجا برای چه آوردی؟ جواب می دهم جا معین کنند که با رئیس نشسته صحبت بدارید. هنوز حرف من تمام نشده، مستوفی الممالک در را گشود سردار سپه را به اطاق رئیس می خواند و او بی آنکه تعارفی به رؤسای روحانی بکند روانه می شود.

مجلس سه نفری یک ساعت طول می کشد و در نتیجه مذاکرات معذرت آمیز از دو طرف قرار می دهند. سردار سپه از موضوع تبدیل رژیم و تغییر قانون اساسی بکلی منصرف می گردد و مجلسیان در حمایت از سلطان احمد شاه بی علاقه به مملکت اصراری نداشته باشند، طرفداران ولیعهد تصویری کنند مراد این است که سلطان احمد شاه به نفع برادرش ولیعهد از سلطنت استعفا بدهد چون این فکر در دماغهائی هست و ولیعهد هم آنها را در باطن ترویج میکند. در صورتی که سردار سپه هرگز چنین تصویری ندارد و از ولیعهد بیشتر مکدر است تا از شاه.

بهر صورت بعد از این جلسه خصوصی سه نفری، یک جلسه عمومی می شود

که بیشتر نمایندگان و جمعی از روحانیون هم در آن مجلس حاضر می شوند سردار سپه مذاکرات مسرت آمیز می کند و بالاخره به اداره نظمی می نویسد تمام توقیف شدگان را رها کنند. کم کم نمایندگان می روند و دو ساعت به نصف شب مانده، سردار سپه از کارهایش خلاص شده می خواهد برود. نگارنده او را تا میان پله های عمارت مشایعت کرده و در آن مقام دست او را می گیرم با تبسم می گوید چه می خواهید؟ جواب می دهم در آن اطاق گفتید برای چه مرا اینجا آوردی، حالا جواب عرض می کنم برای اینکه می خواستم از این پله اینطور که حالا می روید رفته باشید، نه آنطور که چند ساعت پیش می خواستید بروید و معلوم نبود عاقبتش چه می شود.

**سردار سپه اظهار مسرت و قدردانی کرده روانه می شود و موضوع جمهوری بی اساس بکلی از بین رفته حرف آنها مانند خودش نزدوی تنفر آمیز می گردد.** قسمت عمده انتهای کنندگان این روز معممین تهران هستند از روحانی و روحانی نما و روضه خوان و طلاب علوم دینی و تقدس مآبان و به اصطلاح تجدد خواهان، کهنه پرستان روحانیان و پیش نمازهای شهر، قانڈین این نهضت شمرده می شوند و از طرف مؤسّسین حقیقی بهر یک سرّاً مبلغی بفرخور مقام او داده شده است که به اطرافیان خود و بیکاران تقسیم نموده، آنها را برای سیاهی لشگر به بهارستان بیاورند که این است که در موقع اجتماع مردم دیده می شود. هر یک از روحانیون بزرگ و کوچک در موقع ورود به بهارستان برحماری سوار است و جمعی در اطراف او با سلام و صلوات وارد می شوند و با اینکه معمول نیست، کسی سواره وارد بهارستان شود، در این روز این رسم رعایت نشده، روحانیان تا پای سرسرای عمارت مجلس سواره می آیند و آنجا پیاده می شوند. اتفاقاً مسن ترین روحانیان تهران در این وقت شیخ عبدالنبی مازندرانی دیرتر می رسد و ورود او مصادف می شود با وقتیکه نظامیان و نظمی با سرنیزه مردم را از بهارستان بیرون می کرده اند. شیخ برحماری سوار است و چند صد نفر اطراف او را گرفته بی خبر از جنگ و جدال که شده می خواهد وارد بهارستان شود. نظامیان مانع می شوند و آنها فشار می آورند {تا} صف نظامی را برهم زده، وارد شوند. در این کشمکش سرنیزه ای به شکم حمار آیه الله فی الارضین رسیده او را مجروح می کند و حمار مزبور در اثر این جراحت می میرد. به این مناسبت ظریفان از تجددخواهان، این نهضت را نهضت حمار می خوانند. (۳)

◀ نصرالله سیف پورفاطمی در بارهٔ بخش وسیعی از جوانان و تحصیلکردگان که تمایل به جمهوریخواهی داشتند، چنین شرح میدهد:

یکروز هم به تمام مدارس اصفهان دستوری از طرف اداره معارف رسید که در روز معین، معلمین و شاگردان در مدرسه چهارباغ اصفهان حاضر شده و در کنفرانسی که از طرف "سعید شیروانی" خواهرزاده "ابوطالب شیروانی" نمایندهٔ قمشه منعقد می شد شرکت کنند.

هوای آنروز بسیار فرح بخش و پیش آهنگ بهار زیبای اصفهان بود. کمی باران آمده بود ولی در آن ساعت آفتاب گرم، روح تازه ای به بدنهای خستهٔ افرادی که دوران سخت زمستان آن سال اصفهان را گذرانیده بودند می دمید.

وقتی من در معیت شاگردان وارد صحن مدرسه شدم جمعیت زیادی از مدارس و خارج در اطراف شهر جمع شده و در انتظار ناطق بودند. عده ای هم در گوشه و کنار مشغول شعار دادن "مرده باد شاه، زنده باد سردار سپه، مرده باد سلطنت، زنده باد جمهوری" بودند. بعد از بیست دقیقه جوانی به اتفاق چند نفر مأمور شهربانی وارد شد و در یک قسمت مدرسه که در آنجا سکوی موقتی درست شده بود قرار گرفت. یکی از حاضرین او را بنام "سعید شیروانی" آزادیخواه معرفی کرد. جوان نطق خود را با اشعار زیر شروع کرد:

ای مرغ سحر بنال دورا دور

بیهوده مکن تو خویشتن را رنجور

زینسان که گرفته خواب عفلت ما را

بیدار نمی شویم تا نفخهٔ صور

سپس شرحی راجع به عظمت ایران قدیم و مذمت از دستگاه سلطنت و مظالم سلاطین قاجاریان کرد، هنوز صحبت جوان تمام نشده بود که ناگاه یکی از طلاب مدرسهٔ صدر، از اهل نائین، برادرزادهٔ آیت الله محمد حسین غروی نائینی " بر بالای سگورفته و رو به جمعیت کرده و گفت:

"عیب می چون که بگفتی هنرش نیز بگو

نهی حکمت مکن از بهر دل عامی چند"

من که در آن موقع شیفتهٔ بیانات "سعید شیروانی" بودم و روحاً و فکرماً طرفدار سردار سپه و جمهوری شده بودم، ناگهان از حضور "شیخ عبدالرحیم" که با خانواده ما مربوط و آشنا بود یگه خورده و به رفیقم گفتم باز آخوندها می خواهند بازی سر مردم در بیاورند. [توضیح: نصرالله سیف پورفاطمی برادر بزرگ

شهید دکتر حسین فاطمی که پدرش از روحانیون بنام نائین بوده است. [ ناطق بدون توجه به همهمه و اعتراض عده ای، به سخنان خود ادامه داد و گفت: ما به صحبت های شما بدون اعتراض گوش گرفتیم. شرط انسانیت و اسلامیت این است که شما هم چند دقیقه ای به عرایض من توجه بکنید.

مردم ساکت شدند و شیخ خطاب به جمعیت کرده و گفت " آنچه راجع به احمد شاه شنیدید فکر نمی کنم که مربوط به شاه ایران باشد. این همه ظلمی که امروز به مردم ایران می شود از طرف " احمد شاه" است؟ یا قزاقان سردار سپه؟ احمد شاه که در اروپا است، افراد را بدون تقصیر به زندان می اندازد یا امرای لشکر؟ احمد شاه مسئول خفقان و بدبختی فعلی ما است یا سردار سپه؟ هر چه شیخ بیشتر حمله می کرد طلاب و تماشایان که در این موقع زیادتر شده بودند او را تشویق می کردند و با کف زدنهای ممتد مانع می شدند که مأمورین شیخ را از سکو پائین بیاورند. در پایان بیاناتش شیخ گفت:

احمد شاه یک تقصیر دارد و آن تسلیم کشور به گرگان است!  
و شعر زیر را خطاب به احمد شاه گفت:

گرگ در گله و شه خفته و چوپان غافل

رحمی ای شاه که این شیوه چوپانی نیست

پادشاهها برگرد و مردم ایران را از دست گرگان آدمخوار نجات بده!

روز بعد شهر بانی شیخ را به تهران تبعید کرد. در تهران دولت از ترس نفوذ آیت الله نائینی و فشار ولیعهد او را آزاد کرد و ولیعهد به شیخ لقب " ناطق الدوله" داد.

روزهای نوروز آن سال، روزهای پر آشوبی برای کشور بود. پدرم برای رسیدگی به کارهای شخصی و تشویق "غلامرضا خان میرپنج حاکم اصفهان" عازم تهران شد. من هم برای تعطیل عید در خدمت او، دو هفته در تهران بسر بردم. در تهران در منزل " سلطان محمد خان عامری و معاضد السلطنه" با نام و صورت عده ای از بازیگران عصر طلایی رژیم سردار سپه آشنا شدم. سردار سپه و طرفدارانش در این موقع پرچم جمهوری را بلند کرده و عجله داشتند که بهر قیمت شده کلک احمد شاه را بکنند. سر دسته این عده در مجلس سلیمان میرزا، نصرت الدوله فیروز، داور، دبیر اعظم و تدین بودند در میان روزنامه نویس ها، "زین العابدین رهنما مدیر ایران، مدیر وطن، مدیر گلشن، مدیر کوشش، مدیر ستاره، مدیر میهن" بودند. هیئتی مرکب از مؤدب الدوله نفیسی، فهیم الدوله و زین العابدین

رهنما، به عراق و اروپا رفته تا در آنجا افکار عمومی را با تغییر رژیم در ایران همراه سازند. سرتیب شیبانی هم از طرف وزارت جنگ برای مذاکره با احمد شاه و استعفای او مأمور پاریس شد، اسنادی که اخیراً بدست آمده نشان می دهد که هیئت های اروپا نسبت بهم ، خبرچینی و جاسوسی می کردند و در ضمن سردار سپه و طرفدارانش بی اندازه ازگزند ایرانیان خارج از کشور بیمناک بودند. درنامه ای، سرتیب شیبانی به مرحوم فروغی وزیر خارجه می نویسد: " تلگرافی از حضرت اشرف سردار سپه رسیده که بموجب آن گزارش به ایشان داده اند که عده ای در فرانسه برضد ایشان اقدام نمایند. امر حضرت اشرف این است که سرچشمه مخالفت ها بعرضشان برسد و تا جائیکه میسر است، جلوگیری شود. این گزارش های صحیح است. اغلب دول غربی با حکمت سردار سپه نظر موافقی ندارند و علت این است که حکومت و افسران ارشد و بعضی از وکلای مجلس فعلی را مزدوران انگلیسی می دانند و بعلاوه اطرافیان شاه و مخبر روزنامه " تان " در اینجا انتشار می دهند که سردار سپه خیال دارد شاه را بردارد و خود بجای او بنشیند."

شیبانی دومرتبه با احمد شاه ملاقات کرد و طبق را پرتش به تهران او را بی اندازه نگران و خشمگین دید. شاه به شیبانی گفت که چرادولت در تهران ، بعضی روزنامه ها را وادار می کند که اخبار دروغ و جعلی بر علیه او انتشار بدهند؟ طبق نامه شیبانی ، انگلیسی ها کوشش کرده اند که شاه را با خود همراه و همراه کرده به او اطمینان نگهداری تخت و تاجش را بدهند ولی او قبول نکرده و در جواب گفته است شما به نصرت الدوله که تا اندازه ای به شما خدمت کرد چه سزا دادید تا نوبت دیگران برسد؟

شیبانی اسامی مخالفین سردار سپه و طرفداران شاه را به طریق ذیل نقل می کنند: " وثوق الدوله ، امیرافخم وزیرمختار سابق ایران درمصر ، اوانس خان ، مساعد وزیرمختار سابق دربرلن ، مفتاح السلطان وزیرمختار ایران در انگلستان." بعلاوه شیبانی سه نفری را که از طرف سردار سپه به اروپا اعزام شده بودند که مخالفین رام و موافقین را آماده مبارزه بکنند مخالف قلمداد می کند . شیبانی گزارش می دهد که زین العابدین رهنما، مؤدب الدوله، فخیم الدوله درظاهر موافق سردار سپه ولی درباطن دل به احمد شاه دارند. هم چنین شیبانی، امان اله میرزای جهانبانی را طرفدار شاه می خواند . شیبانی درنامه اش شکایت می کند که احمد شاه به او نظر مهر ندارد و احضارش نکرده است و در ضمن پیشنهاد

می کند که "بهبتر است بهر قیمت هست و لوبا تقدیم مقداری زیادی پول، شاه را راضی کرد."

این اسناد موجب تعجب بسیاری از ارادتمندان سرلشگر شیبانی شد، زیرا این مرد به پاکی و نیکی معروف است. شیبانی در اروپا با مرحوم میرزا محمد قزوینی ملاقات می کند و محتویات گزارش به فروغی را به او نشان می دهد و از او خواهش می کند که مفاد آن را تقی زاده که در آن هنگام از طرف دولت ایران در مسکو بود اطلاع بدهد.

" من شخصاً از صحت و سقم این گزارش اطلاعی ندارم، ممکن است این راپورتها" اکو" با صدای خیالات سیاسی آقای شیبانی باشد و صحت و سقم آن با رانوی اولی است نه با من ، ضمناً درخصوص آن سه نفر که بنام میسیون اقتصادی از طرف دولت به پاریس آمده اند، " آقای شیبانی" آنها را جزو دسیسه کاران برضد دولت حالیه می انگارد. بنده شخصاً اطلاعی ندارم و نه آنها را می شناسم. تمام آنچه در عریضه عرض شد نقل قول شیبانی است". درنامه دیگری مرحوم قزوینی به تقی زاده راجع به نقش فروغی در رژیم سردار سپه می گوید: " و ایشان فروغی در تهران درخصوص جهاد با اعداء زبان مردم بی پناه بی" صاحب مانند علی بن البقطنی می باشند در دستگاه بنی عباس که در باطن از شیعه خالص بود ولی ظاهراً از ارکان دولت خلفای مذکور، و با ایشان مماشات می کرد و در ضمن کار شیعه را راه می انداخت و ایشان را دائماً از خطرات " و " مهالک نجات می داد."

هنگامیکه سردمداران از هر جهت خود را برای روز موعود و اعلام جمهوری حاضر می کردند ، در خانه مدرس و حجره اش در مدرسه سپهسالار هنگامه ای برپا بود. مخالفین جمهوری از بازاری و روزنامه نویس و وکیل و شاعر به سراغ مدرس آمده و با او در کار مخالفت با جمهوری مشورت می کردند. مدرس اساساً با جمهوری و با رفتن احمد شاه مخالف نبود. مخالفت و ترس او از این بود که سردار سپه زمام حکومت را در دست گرفته و یک رژیم دیکتاتوری برپا کند و سالها بعد می گفت متأسفانه با جمهوری، ما را از یک نظام بد، ببدترین رژیم گرفتار ساخت و حالا باید بگوئیم:

از طلا گشتن پشیمان گشته ایم

مرحمت فرموده ما را مس کنید!

پدرم هم علی رغم ارادتش به مدرس می گفت این عمل شما اشتباه است بگذارید

سردار سپه به ریاست جمهوری انتخاب شده و خود تغییر رژیم به مردم درس تازه ای خواهد داد و وقتی که بفهمندی توانند سلطان کشور را بنام رئیس جمهور با رأی مردم انتخاب کنند، این خود فوزی عظیم است ولی مدرّس با لجاجت مخصوص به خودش می گفت سردار سپه نباید از این مقامی که هست بالاتر برود.

پدرم روی اصل ایمان به حکومت سردار سپه، کوشش داشت که مشیرالدوله و مؤتمن الملک را با عقیده جمهوری رام کند ولی هیچگاه به مقصود خود نائل نشد زیرا مشیرالدوله و مؤتمن الملک و دکتر مصدق و مدرّس معتقد بودند که مجلس " پنجم " طبق قانون اساسی، صلاحیت تغییر رژیم را ندارد و این تغییر رژیم باید بوسیله رأی مردم و مجلس مؤسسان صورت بگیرد و هر عملی که مجلس بکند بر ضدّ قانون اساسی و اصولاً باطل و عاطل است. تغییر رژیم باید با رأی عموم صورت بگیرد.

نقشه مخالفین جمهوری این بود که در کار مجلس اخلاص نموده و آنقدر مذاکرات و مشاجرات را طول بدهند که طرف خسته شده و مردم به کمک مخالفین قیام کنند. این بود که از دقیقه اول، مدرّس و طرفدارانش شروع به مخالفت با کلیه اعتبارنامه ها کرد و بدین ترتیب با هر مخالفتی دو روز تصویب اعتبار رابه تعویق می انداختند. اجرای این نقشه طرفداران سردار سپه را عصبانی کرده و بر خلاف اصول پارلمانی که اکثریت باید صبور و حق بجانب و بردبار باشد، در این کشمکش به تحریک تدین، احیاء السلطنه بهرامی در کریدورهای مجلس، سیلی سختی بگوش مدرّس زد و سید هم از این عمل استفاده کرده و بوسط مجلس آمده و مردم تماشاچی را از این عمل باخبر ساخت و آنها بطرفداری مدرّس به مخالفین او حمله کرده و روز بعد هم جمعیت زیادی از بازار و محلات شهر بطرفداری از مدرّس در میدان بهارستان و صحن مجلس اجتماع کردند.

در خارج مجلس هم سردار سپه بوسیله مخبر السلطنه به حاج محتشم السلطنه، و معین الملک به ولیعهد پیغام می دهد که بهتر است قصر گلستان را تخلیه کرده و در عمارت مناسبی در شهر ساکن بشود. ولیعهد هم فوراً مراتب را به مؤتمن الملک با تلفن گزارش می دهد. مؤتمن الملک از مشیرالدوله و مستوفی الممالک و حاج یحیی دولت آبادی دعوت می کند که به اتفاق به ملاقات ولیعهد رفته و از جریان پیغام سردار سپه آگاه شوند. آنها با ولیعهد ملاقات کرده و سپس در جلسه خصوصی، داستان را با وکلاء در میان می گذارند. در جلسه خصوصی



قائم مقام که رابط بین سردار سپه و سفارت روس بود، پیشنهاد می کند که ولیعهد برای تحویل سال نو از تهران خارج شده بود و با خانواده ایام نوروز را در قم بگذارند. مدرس به قائم مقام حمله کرده و می گوید ذکر این مهملات شأن یک وکیل مجلس نیست، بچه مناسبت ولیعهد قانونی و نایب السلطنه مملکت از خانه خود خارج بشود، سردار سپه چه حق فضولی در کار دربار دارد.

ضیاءالوا عظیم که خود را همیشه وکیل سردار سپه می خواند نطق مفصلی بر علیه سلطنت و سلسله قاجاریه و لزوم انقلاب و تشکیل حکومت جمهوری ایراد می کند. حائری زاده می گوید آن کس که به ولیعهد پیشنهاد کرده است که خانه خود را ترک کند و با وعد و وعید تقاضای استعفا او را کرده است باید فوراً مجازات بشود.

تدین به حمایت سردار سپه در آمده می گوید مگر نمایندگان نمی دانند که مردم این کشوری خواهند از شرقاچاریه راحت شوند ورژیم جمهوری را در کشور مستقر سازند. حائری زاده در جواب می گوید جز مثنی رجّاله کسی طالب و هوا خواه جمهوری نیست و دولت موظف است که برای حفظ امنیت کشور و حیثیت مقام سلطنت جلو این تحریکات را بگیرد. اگر دولت در انجام وظیفه قاصر است بهتر است کنار رفته و حکومت دیگری روی کار بیاید.

ولیعهد هم به سردار سپه پیغام می دهد که "سلطنت موهبتی است الهی و این مقام را ملت و قانون اساسی بما اهداء کرده است و تا ملت مجلس شورای ملی، با آنکه حق تصویب چنین قانونی را ندارند، تصویب نکنند، من از این قصر خارج نخواهم شد و هرگز هم استعفا نخواهم داد."

سردار سپه باردوم به ولیعهد پیغام می دهد که اگر استعفا بدهد یکی از قصور سلطنتی با گارد احترام در اختیارش قرار خواهد گرفت و مادام العمر حقوق مکفی به او و اعضای خانواده اش پرداخت خواهد شد. ولیعهد جواب می دهد سردار سپه سر نیزه دارد، نظمی در اختیار او است و اکثر وکلاء را خودش انتخاب کرده است. دیگر از جان ما چه می خواهد. من اهل سازش و تسلیم نیستم.

روز بعد عده ای سرباز که روی لباس نظامی پیراهن قرمز پوشیده بودند، با گروهی از مردم بازار و کوچه ها به میدان بهارستان آمده و بر له جمهوری و علیه سلطنت ابراز احساسات کردند و از طرف حاج صدر السلطنه و محمد علی اوحدی سدهی و فروزش که سابقاً بواسطه نوشتن مقاله ای بر ضد سردار سپه فراری شده بود و بعد ها از در تسلیم و طرفداری در آمده بود، نطق هائی بر علیه سلطنت و محاسن حکومت جمهوری ایراد کردند و از وکلا خواستند که هر چه زودتر کار را تمام بکنند. مجلس سه روز برای عید تعطیل شد و طرفداران

ومخالفین قوای خود را برای پایان کار حاضر ساختند. پس از باز شدن مجلس، سردار سپه در مجلس اکثریت داشت و اگر طرفدارانش از راه عقل و صبر و متانت دنبال کار را گرفته بودند، ممکن بود ایران دارای یک حکومت شبه جمهوری شود و از مصایب و بلا یائی که بعدها دامن گیر کشور شد دور بماند. ریاست جمهوری سردار سپه با سلطنت دیکتاتوری سالهای بعد بطور کلی متفاوت بود و فرض هم اورئیس جمهور دیکتاتوری شد، جانشین بعدی منتخب ملت ایران بود.

ولی افسوس تندی و بی عقلی و بی فکری زعمای اکثریت، بی نظمی و رجّاله بازی طرفداران جمهوری، سیلی احیاء السلطنه، عدم استقبال رجال خوش نام از نغمه جمهوری، یکمرتبه مردم تهران را بر علیه رژیم شورانید و مدرّس و رفقایس "الاحب علی بل لبغض معاویه"، برای آنکه سردار سپه را گوشمالی بدهند، از فرصت استفاده کرده و اکثریت را کوبیدند اعمال بعضی از وکلای اکثریت بقدری مفتضحانه و وهن آور بود که ملک الشعراء بهار که در ابتدا در صف جمهوریخواهان بود از اکثریت بریده و از وکالت هم استعفا داد و پس از نطق مهیجی از مجلس خارج شد. مؤتمن الملک که به مقام فضل و دانش و عفت و پاکدامنی ملک معتقد بود، استعفای او را قبول نکرد و با اصرار زیاد او را به مجلس برگردانید.

حمله به مدرّس از طرف تدین و سیلی احیاء السلطنه و فحاشی و هتّاکی اکثریت، موجب شد که عده ای از جمهوریخواهان و طرفداران سردار سپه به مدرّس پیوسته و فراقسیون اقلیت را بوجود بیاورند.

مدرّس گفت: "شکست جمهوریخواهان که در ابتدا همه چیز داشتند: اکثریت دوسوم وکلای مجلس، قشون، پول، روزنامه، روضه خوان، آخوند و مدّاح، دسته های بازاری بواسطه این بود که سردمداران یا بی تجربه بودند یا مانند سید محمد تدین فاقد مقام و شهرت و شخصیت بودند. تدین که در آن موقع به مقام وکالت و زعامت اکثریت رسیده بود، همان روضه خوان هوچی بود که هیچگونه اصالت رهبری و شّم سیاسی نداشت. او نمی دانست که اکثریت باید دارای روحیه مروّت و مدارا و صبر و شکیبائی باشد. ساکت و حق بجانب منتظر فرصت بنشیند و برای نموّ شکوفائی فرصت مناسب، هرگونه حمله و تندی و کار شکنی اقلیت را بابر دباری متانت قبول کند. فریاد و شکایت و برهم زدن مجلس، شأن اکثریت نیست. این کارها را باید به اقلیت واگذار کند، اقلیت انتقاد و ناله و شکایت کند. تدین متأسفانه از پشت تریبون مجلس رل کشتی گیران و هوچیهای چال میدان را بازی کرده و پدر جمهوریخواهان را در آورد....."

مدرّس می گفت که من اروپا نرفتم و از راه و رسم پارلمانی آنها خیر ندارم، ولی اینقدر عاقل می رسد که وقتی درمجلس رأی دارم با قیافه مظلومانه بنشینم و ساعت ها به رطب و یابس مخالفین گوش بدهم و گاهی تصدیق نظریا صائب آنها را کرده و ثابت کنم که اکثریت جهل مرگب نیست، بلکه با گفتار صحیح و عقلی و منطقی مخالفین همراه و همراز است و سیرجواب ها را هم با متانت و خونسردی و ادب جواب دهم و ثابت کنم.

مرد باید که گیرد اندر گوش

و نوشته است پند بر دیوار

مدرّس سالها بعدمی گفت ما با جمهوری خواهان دعوا نداشتیم مبارزه مجلس پنجم با عقیده نبود بلکه از روز اول برای حفظ حکومت مشروطه و اصول دموکراسی و آزادی بود. مجلس پنجم فصل تازه ای در تاریخ سیاسی ایران آغاز کرد. مرام و مقصود ما این بود که نگذاریم قزاقان تحت رژیم دیکتاتوری بر جان و مال مردم مسلط بشوند ولی "حیف چکنم که سعی من و دل همگی باطل بود.

امروز که به سخنان مدرّس توجه می کنیم می بینیم که با کمال تأسف پیش بینی های این مرد کاملاً صحیح بود و از همان دوره پنجم تا به امروز همه ما که در شیوه ی حکومت شصت سال اخیر ایران سهمی داشتیم خطا کردیم و بدست خود حکومت دیکتاتوری دیروز و آخوند بازی امروز را بوجود آوردیم و متأسفانه امروز هم پس از آنهمه ویرانی ها و حوادث خونین حاضر نیستیم که به اشتباهات گذشته خود پی ببریم و راه تازه ای برای فردای کشور پیدا بکنیم.

مدرّس در آن روزها معتقد بود که رژیم مورد نظر طرفداران سردار سپه نه مانند رژیم مظفرالدین شاه است که با بست نشستن در سفارت انگلیس و شاه عبدالعظیم بشود او را بستوه آورد و نه صمصام السلطنه و وثوق الدوله و عین الدوله است که با فشار افکار عمومی و حمله روزنامه ها از میدان در برود. قزاقهای طرفدار سردار سپه از تیب جان محمد خان و درگاهی و دیگران به هیچ چیز جز بسر نیزه معتقد نیستند. سردار سپه مأموریت دارد که یک حکومت مقتدر در جلو بلشویک ها بوجود بیاورد و بالاخره هر مانعی را از جلو خود بر می دارد. من ترجیح می دهم که در این مبارزه روی پایم بمیرم تا در مقابل مخالفین زانو زده و باخفت و خواری جان بسپارم. (۴)

## توضیحات و مأخذ:

- مجدلی مجد « از قاجار به پهلوی»، ترجمه: رضا میرزانی، مصطفی امیری - ناشر: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی - ۱۳۸۹ - صص ۲۶۳ - ۲۵۹
- ۲ - پیشین - صص ۲۶۹ - ۲۶۳
- پی نوشت ها:
- I - گزارش فصلی کرنفلد از اکتبر تا دسامبر ۱۹۲۳، ۱۲۶۰ / ۰۰ و ۸۹۱، ۲۹ ژانویه ۱۹۲۴
- II - گزارش کنابشو، شماره ۱۲۱۸، ۲۳۵۶ / ۰۰، ۸۹۱، مورخ ۵ دسامبر ۱۹۲۳
- III - ابلاغیه دویت (Dwight)، ۳۰۶ / So - ۶۳۶۳، ۸۹۱، مورخ ۱۰ نوامبر ۱۹۲۳
- IV - گزارش کرنفلد، شماره ۳۰۱، ۱۲۵۴ / ۰۰ و ۸۹۱، مورخ ۱۳ نوامبر ۱۹۲۳
- V - نامه کراندال به هانس و ضمیمه، ۳۰۷ / So - ۶۳۶۳، ۸۹۱، مورخ ۱۵ نوامبر ۱۹۲۳
- VI - گزارش ویلر (Wheeler) و ضمیمه، شماره ۳۲۸۶، ۱۳۲ / A / ۵۱، ۸۹۱، مورخ ۲۸ دسامبر ۱۹۲۳
- \* « شهیدزاده نابینا بود. در صحن عدلیه در گوشه ای نشسته؛ سردار سپه بر او گذاشت؛ برنخاست؛ مورد ضرب و شتم سردار شد». هدایت؛ ۳۵۸ (ویراستار)
- VIII - گزارش کرنفلد، شماره ۳۰۸، ۱۲۵۷ / ۰۰ و ۸۹۱، مورخ ۲۸ نوامبر ۱۹۲۳
- IX - گزارش جدلیکا، شماره ۳۳۴، ۳۸ - CC - ۲۶۵۷، مورخ ۲۸ نوامبر ۱۹۲۳
- X - گزارش گوتلیب، ۱۳۷ / A / ۵۱، ۸۹۱، مورخ ۲ دسامبر ۱۹۲۳
- XI - گزارش جدلیکا، شماره ۳۵۱، ۴۰ - CC - ۲۶۵۷، مورخ ۱۰ دسامبر ۱۹۲۳
- XII - گزارش کرنفلد، شماره ۳۲۰، ۱۲۵۸ / ۰۰ و ۸۹۱، مورخ ۱۰ دسامبر ۱۹۲۳
- XIII - ابلاغیه دالس، ۱۲۹ / A / ۵۱، ۸۹۱، ۱۰ دسامبر ۱۹۲۳
- XIV - گزارش جدلیکا، شماره ۳۸۴، ۴۱ - CC - ۲۶۵۷، مورخ ۸ ژانویه ۱۹۲۳
- XV - گزارش فصلی کرنفلد از اکتبر تا دسامبر ۱۹۲۳، ۱۲۶۰ / ۰۰ و ۸۹۱، ۲۰ ژانویه ۱۹۲۴
- XVI - گزارش جدلیکا، شماره ۴۰۷، ۴۷ - CC - ۲۶۵۷، مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۲۴
- XVII - تلگرام کرنفلد شماره ۸، ۴ / ۰۱، ۸۹۱، مورخ ۶ فوریه ۱۹۲۴
- XVIII - تلگرام هافس به کرنفلد، شماره ۹، ۴ / ۰۱، ۸۹۱، مورخ ۶ فوریه ۱۹۲۴

- XIX - گزارش جدلیکا، شماره ۴۱۷، ۴۹ - CC - ۲۶۵۷، مورخ ۱۱ فوریه ۱۹۲۴
- XX - گزارش فصلی کرنفلد از ژانویه تا مارس ۱۹۲۴، ۱۲۷۷/۰۰، ۸۹۱، ۲۰ آوریل ۱۹۲۴
- XXI - گزارش گوتلیب، ۳۴۹/ SO، ۶۳۶۳، ۸۹۱، مورخ ۲۸ فوریه ۱۹۲۳
- XXII - گزارش جدلیکا، شماره ۴۳۰، ۵۱ - CC - ۲۶۵۷، مورخ ۲۹ فوریه ۱۹۲۴
- XXIII - گزارش گوتلیب، ۱۲۶۲/۰۰، ۸۹۱، مورخ ۵ مارس ۱۹۲۴
- XXIV - تلگرام کرنفلد شماره ۲۳، ۷/ ۰۱، ۸۹۱ مورخ ۱۱ مارس ۱۹۲۴
- ۳ - یحیی دولت آبادی «حیات یحیی» - جلد چهارم - انتشارات عطار - ۱۳۶۱ - صص ۳۴۵ - ۳۶۱
- ۴ - نصرت‌الله سیف پور فاطمی، «آیینہ عبرت،» خاطرات دکتر نصرت‌الله سیف پور فاطمی، جلد اول - انتشارات جبهه ملیون ایران - چاپ لندن - ۱۳۶۸ - صص - ۳۴۷ - ۳۴۰ -

## فصل ششم

### خلافت، روحانیت و جمهوریت در ترکیه و ایران برخی ملاحظات تطبیقی

تورج اتابکی پژوهشگر تاریخ معاصر اجتماعی در مقاله ای تحت عنوان «خلافت»، روحانیت و جمهوریت در ترکیه و ایران» در مقایسه تطبیقی جمهوریت در عصر رضا خان در ایران و در زمان آتاتورک در ترکیه اینگونه بررسی کرده است:

در تعقیب مدرن سازی، اصلاح و تغییر در ترکیه و ایران قرن بیستم، مناقشه اصلی بین اردوی اصلاح طلب و مخالفان محافظه کار آن ها بر سر حقوق و خود مختاری فردی و نمایندگی مردم به طور عام بود تا شکل حکومت به طور خاص. هدف اصلاح طلبان از برپایی حکومت انتخابی، تأسیس پارلمان منتخب، یا هر شکلی از فرایندهای انتخاب افراد برای مقامات دولتی بود که در نهایت قوه اجرایی را مسئول و پاسخگویی ساخت. شکل احتمالی که این نهاد انتخابی جدید می پذیرفت - جمهوری یا پادشاهی مشروطه - هنوز دلمشغولی اصلاح طلبان نبود.

از سوی دیگر، روحانیون محافظه کار و پیروان غیر روحانیان در هر دو کشور از این نگران بودند که هر تغییر و اصلاحی نخستین گام به سوی ایجاد دولت سکولار باشد. علاوه بر آن، گرچه در فقه اسلامی در خصوص ترجیح یک شکل حکومت اجماعی وجود نداشت، روحانیون، با نوعی همانندنگاری با خیزش های سیاسی و انقلاب فرانسه، عموماً شکل جمهوری حکومت را با سکولاریسم یا حتی آنتیسیسم یکی می دانستند.

با جابجایی تدریجی قدرت سیاسی چه در ترکیه و چه در ایران، که در آن ها تغییرات فراگیر با ویژگی های محسوس سکولاریسم گریز ناپذیر به نظمی رسید، موضوع شکل حکومت به دلمشغولی اکثریت در اردوی محافظه کاران تبدیل شد. روحانیون سنت گرا خود را در آستانه رویدادی حساس و سرنوشت ساز در تاریخ اسلام می دیدند، که در نتیجه آن فردی که «منشأ اقتدارش اراده ملت است» (۱) می توانست جای

سلطان یا خلیفه را بگیرد. در جوامعی با سنت دیرپای حکومت خودسرانه، در واقع این خلیفه، سلطان یا خلیفه- سلطان بود که به عنوان سایه خدا بر روی زمین از موهبت الهی حاکمیت برخوردار بود. از نظر چنین روحانیونی، از مشروعیت قدرت فرمانروای موقتی می شد شک کرد.

در این فصل پیشینه جمهوری خواهی در امپراتوری عثمانی و ایران قاجار مورد بررسی قرار گرفته و کوشش به عمل آمده تا تلاش های نخبگان سکولار عصر آتاتورک و پهلوی در ترکیه و ایران برای برپایی شکل حکومت جمهوری پس از سقوط امپراتوری عثمانی و قاجاریه با هم مقایسه شود.

در بررسی سکولاریسم در ترکیه و ایران، معمولاً پذیرفته می شود که تلاش های رضا شاه پهلوی در ایران بوده است. با وجود این، در خصوص دین، اصلاحات تا حد نوعی یکتاپرستی خود باورانه کاهش دهد، (۲) در ایران «پیشبرد اصلاحات رضا شاه دشوارتر بود»، چرا که روحانیون، برخلاف ترکیه، «در زندگی سیاسی کشور همچنان نقش مهمی ایفا می کردند» (۳) در توجیه این استدلال ها غالباً به موفقیت کمال آتاتورک در پایان دادن به سلطنت خلافت و برقراری جمهوری در ترکیه از یک سو، و ناکامی رضا شاه در تلاش اولیه اش برای برانداختن حکومت قاجار و برقراری جمهوری در ایران از سوی دیگر، اشاره میشود. برخلاف این استدلال ها، دانش پژوهانی هستند که، با تأکید بر وجود جناح ها در میان روحانیت، ایفای هرگونه نقشی را از جانب آن ها در جهت احیای سلطنت در ایران انکاری کنند. (۴) هدف نوشته حاضر مورد مناقشه قرار دادن اعتبار استدلال های بالا از راه بررسی اقدامات آتاتورک در جهت اعلام جمهوری ترکیه در مقایسه با ناکامی رضا شاه است.

از میان شش اصل مشهور کمالیسم که هدف از آنها بهره برداری فرهنگی و تغییر اجتماعی در ترکیه بود- جمهوریخواهی، سکولاریسم، ملی گرایی، مردم گرایی، دولتسالاری و انقلابی گری - (۵) در واقع این جمهوریخواهی بود که مصطفی کمال آن را در کارزار طولانی خود برای تغییرات سیاسی و اجتماعی سنگ بنا قرارداد. جدایی سلطنت از خلافت و لغو اولی در نوامبر ۱۹۲۲ آبان ۱۳۰۱ اعلام شد. (۶) یک

سال بعد، و بالاخره، در مارس ۱۹۲۴ / اسفند ۱۳۰۲، دارالخلاقه را برچید. در ایران، گرجه رضاشاه هیچ گاه اصولی برای اصلاحات پردامنه خود مطرح نمی کرد، با وجود این سه گرایش اصلی می شد مشخص کرد که رضا خان/شاه در راستای آن ها برنامه خود را برای تغییر پیش میبرد و این گرایش سکولاریسم، ملی گرایی، و دولتسالاری بودند. او هیچ گاه به عوام گرایی (populism) اعتقاد نداشت. واگر مشاهده میشود که او در سال های اولیه حکومتش در مقام وزیر جنگ و رئیس الوزرا به برخی سیاست های عوام گرایانه دست زد، این ها تا حد زیادی ابتکار عمل و برداشت برخی گروه های سیاسی چپگرا نظیر حزب سوسیالیست، در داخل یا خارج مجلس، بود از آن گذشته، با در نظر گرفتن تلاش او برای برپایی رژیم جمهوری در ایران، برنامه اش، همان طور که در صفحات بعدی خواهیم دید، به زودی، حتی پیش از آن که شکل اولیه خود را پیدا کند، عقیم ماند.

در ترکیه، فکر تأسیس رژیم جمهوری، یا جمهوریت، ابتکار مصطفی کمال نبود؛ پیش از او، در دوره «تطبیقات»، در میان محافل دانش آموخته در امپراتوری عثمانی از مفهوم جمهوریت سخن به میان می آمد و در اطراف آن بحث می شد. اما کسانی که اصطلاح جمهوریت را در گفتمان سیاسی خود به کار گرفتند عمدتاً به مفهوم دموکراسی اشاره داشتند تا شکل خاصی از حکومت. در واقع، وقتی «مصطفی رشید پاشا از طرف برخی کسان که تحقیرشان کرده بود، متهم شد که می خواهد جمهوری اعلام کند، منظورشان این بود که هدفش تشکیل رژیم مشروطه است که از قدرت سلطان تا حد قابل ملاحظه ای خواهد کاست.» (۷)

در دهه ۱۸۷۰، جمهوریت «به تدریج معنای ضمنی مخالفت جویانه تری یافت» به نوشته های چندین روشنفکر آزادیخواه از میان عثمانی های جوان راه یافت.» (۸) روزنامه نگار مشهور علی سوآوی (Suävi) «به دفاع آشکار از رژیم جمهوری پرداخت» و «در دوران تبعیدش در پاریس، برای مدت کوتاهی روزنامه ای به نام La Republique [جمهوریت] منتشر کرد.» (۹) اما میان عثمانی های جوان کسی که تلاش کرد جمهوری خواهی را با فقه اسلامی در آمیزد «نامق کمال» بود. او در سلسله مقالاتی که در سال ۱۸۶۸ در روزنامه حریت منتشر شد، تا آن جا پیش رفت که مدعی



شد « نظام سلطنتی لزوماً تنها رژیم سیاسی اسلامی ممکن نیست.» (۱۰) و در ادامه به این گزاره رسید که در واقع در صدر اسلام « در بدو کاوش نوعی جمهوری بود.» به گفته خودش:

بیان این که حق حاکمیت مردم پذیرفته شده باشد، باید این نیز پذیرفته شود که مردم می توانند جمهوری به وجود آورند، به چه معناست؟ چه کسی می تواند این حق را انکار کند؟ (۱۱)

با وجود این، علی رغم اشارات مکرر به اصطلاح «جمهوریت» در گفتمان سیاسی در اوایل دوره عثمانی، برداشت رایج از این مفهوم به لزوم آغاز به کار رژیم که حکومت قانون و نظم را در جامعه رعایت کند محدود می شد. چنان که دومونت خاطر نشان می کند:

هنوز هیچ یک از ترک های جوان جرئت نمی کرد علناً خود را طرفدار لغو سلطنت و خلاقیت نشان دهد. جمهوریتی که آن ها از آن طرفداری می کردند نوعی پادشاهی مشروطه مبتنی بر اصل حاکمیت مردم بود. خود این کلمه هم سرانجام چنان معنای ضمنی بر اندازانه ای پیدا کرد که در واژگان سیاسی به ندرت به کار می رفت. افرادی که جوانب کار را می سنجیدند، ترجیح می دادند کلماتی چون «مشروطیت» یا «مشورت» را به کار ببرند، که اساس سلطنت را زیر سؤال نمی برد و در نتیجه می شد با خطر کم تری آن ها را به کار برد. (۱۲)

در ایران، زمان نخستین اشاره به جمهوریت به اوایل قرن نوزدهم مربوط است. میرزا صالح شیرازی، یکی از پیشگامان طرفداری از تغییر و اصلاح در ایران قاجار، در سفرنامه بسیار پُر خواننده اش که در نخستین سفرهایش به اروپا (۱۹ - ۱۸۱۵ / ۹۸ - ۱۱۹۴) تدوین کرد، گزارش توصیفی از انقلاب فرانسه به دست می دهد که به گفته میرزا صالح در مراحل اولیه اش هدف خود را برپایی « دولت بدون شاه» قرار داده بود. (۱۳) نیم قرن بعد، در سال ۱۸۷۰ / ۱۲۴۹، یوسف خان مستشار الدوله، یک ایرانی « منور الفکر» دیگر، زمانی که در پاریس عهده دار سمت کاردار دولت یاران بود، (۱۴) کتاب مشهور خود رساله موسوم به یک "کلمه" را در باب سیاست تدوین کرد، که در آن به طرفداری و ترویج این فکر پرداخت که « منشأ اقتدار دولت اراده

ملت.» (۱۵) از نظر این منور الفکرها، وظیفه اصلی در واقع این بود که چطور اقتدار ملت را از طریق حکومت مشروطه با «نظم پارلمانی» تحمیل کنند. بنا به گفته میرزا محمدخان ذکاءالملک، «جمهوری یا سلطنتی بودن آن [حکومت] برای ملت چندان تفاوتی ندارد.» (۱۶)

از جمله ایرانیانی که اشکال گوناگون حکومت را آشکارا معرفی کردند و کوشیدند به شرح مفصل هر کدام از آن ها بپردازند، میرزا آقاخان کرمانی، مقاله نویس منور الفکر مقیم استانبول، بود که در آن جا نشریه مشهور اختر را منتشر می کرد. کرمانی، در یکی از رساله هایش با عنوان تکوین و تشریح، با اشاره به جمهوری آتن، ضمن ستایش از آتنی ها که «هیچ وقت زمام امور کارها را چنانچه رسم یگانه جویان است به کف اختیاریک شخص واحد نگذارند»، تصدیق می کند که شکل جمهوری حکومت به خودی خود، همان طور که حتی در آتن دیده شد، قادر نیست اجرای دموکراسی را در یک کشور تضمین کند: «جمهوریت در یونان همیشه بر مدار ترقی نمی گشت.» (۱۷) در آستانه انقلاب مشروطیت ایران، در کنار خیل رساله هایی که در «فوائد مشروطه» نوشته می شد، تعداد قابل ملاحظه ای نیز به طرفداری از «استبداد» به نگارش در می آمد. (۱۸) در تقریباً همه این نوع رساله ها، کسانی که خواستار تغییر و اصلاح در کشور بودند به جمهوری خواهی و قصد سست کردن شریعت اسلامی متهم می شدند. آقا سید حسین موسوی، در رساله تشکیل ملت متمدن، مشروطه خواهان را چنین محکوم می کند:

بیهودسرایان صفحه ارض که خود را جمهوری طلب و آزادیخواه نامیده اند، در هر مملکت به سخن پردازی و ترانه سازی مشغول و به الحان مختلفه منکر هیئت سلطنت مقتدره شده اند، و حالت جمهوری را در انظار جلوه می دهند. رفته رفته کار را به جایی رسانیده که گویند: هرگاه ذات اقدس حضرت ختمی مرتبت... در احداث مذهب و ترتیب وقاعد و تربیت ملت، جمعی را با خود شرکت می داد می توانست بنیانی بهتر از این بنا کرده و اساسی خوش تر بر هم گذارد. و دلایلی بر استحکام بیانات خود اقامه می نمایند که شرح آن باعث انفجار طبع عقلای هر قوم است... هرگاه به واسطه جمهوری بودن قواعدی بهتر از این [قوانین شریعت] می توان بنا کرد، چرا کرده و

نمی کنند. طریقهٔ فرمانروایی علمی است خداداده، به کسب تحصیل نمی شود... ملت فرانسه مدت هاست که پیشرفت امور شخصی و اجرای خیالات واهی خود را در ایجاد و احداث دولت جمهوری دانسته، گاهی غالب بر مطلب و گاهی مغلوب سلطنت می شوند. (۱۹)

هرچند مؤلفان چنین رساله هایی می کوشیدند مخالفان را بدعتگذار و اعمالشان را ضد دین معرفی کنند و بدین وسیله مردم را علیه آنان برانگیزند، با وجود این در استدلال های خود از ارجاع به قرآن یا سنت (گفتاریا رفتار پیامبر) اکراه داشتند. در واقع این نص قرآن که «از خدا و پیامبر و اولیای امر اطاعات کنید»، (۲۰) تنها به حاکم اشاره دارد و نوع حکومت را، جمهوری یا سلطنتی، مشخص نمی کند. بر این اساس، حامیان شکل جمهوری حکومت در ایران این مفهوم را در استدلال خود به کار بردند. یک مؤلف گمنام، در یک رشته مقالات، که با عنوان لزوم جمهوریت و تفکیک قوای روحانی در ایران در نشریهٔ حبل النین منتشر شد، با اشاره به فقه اسلامی، کوشید شاهد مثال آورد که همهٔ اشکال حکومت در اسلام پذیرفته است. (۲۱)

از این گذشته، به عقیدهٔ برخی از جمهوری خواهان، در اسلام علاوه بر «نص» و «سنت»، «عرف» نیز وجود دارد، که شامل «اجماع» می شود که وجدان جمعی جامعهٔ مسلمان را مد نظر دارد. مثلاً ضیاء گوک آلپ، به عنوان یکی از طرفداران جدی جمهوریت در اوخردورهٔ عثمانی، غالباً استدلال می کرد که برای توضیح «نص» و امکان بازنشانی آن باید از «قیاس» و «عرف» استفاده کرد. (۲۲)

نه در جنبشی که سرانجام به اعلام حکومت مشروطه در ۱۹۰۶ / ۱۲۸۵ در ایران منجر شد، و نه در امپراتوری عثمانی در جریان خیزش سیاسی ای که راه را برای به قدرت رسیدن کمیتهٔ اتحاد و ترقی در سال ۱۹۰۸ هموار کرد، می توان فراخوان برای برپایی جمهوری را یافت. در ایران، از پی آغاز به کار مجلس اول و مواضع ضد مشروطهٔ محمد علی شاه بود که برخی از روزنامه ها آشکار خواستار جایگزینی پادشاهی با جمهوری شدند. مثلاً فروردین ۱۲۸۷، محمد رضا مساوات در سرمقالهٔ روزنامه اش به نام مساوات، با مقایسهٔ شاه با فرعون، که خدا او را در میان برداشت، شکل جمهوری حکومت را به عنوان شکلی که حق ملت در آن بیش تر رعایت می شود

مورد ستایش قرار داد. (۲۳)

شروع جنگ جهانی اول مجالی برای بحث در مورد امکان تغییر شکل حکومت در منطقه باقی نگذاشت. با وجود این، پیکربندی جهانی که از جنگ برآمد با سال ۱۹۱۴ متفاوت بود. امپراتوری روسیه تزاری مجبور شد صحنه سیاسی منطقه را ترک گوید و به جای آن یک جمهوری شوروی سوسیالیستی پرچمش را بر فراز گنبد کرملین برافراشت. در منطقه جنوبی امپراتوری پیشین تزاری، برای نخستین بار در یک سرزمین مسلمان، مساواتی های آذربایجانی در سال ۱۹۱۸ حکومت جمهوری تشکیل دادند. سقوط روانف ها و شکل گیری حکومت مساواتی به زودی بر توسعه سیاسی در منطقه تأثیر قابل ملاحظه ای بر جا گذاشت. در سال ۱۲۹۹ در گیلان، گونه ای «جمهوری شوروی» زود گذر شکل گرفت. گرچه این جمهوری نتوانست کاملاً به پشتیبانی مردم متکی باشد. با نفرت شدیدی نیز مواجه نشد (۲۴) علاوه بر گیلان، در ایالت فارس یکی از خان های بختیاری یک شورای بختیاری تشکیل داد و «نوعی بیانیه باهدف برابری و مساوات بیش تر در داخل ایل» انتشار داد. (۲۵) در ایالت آذربایجان در شمال ایران، شیخ محمد خیابانی، با نامگذاری «آزاد بیستان» بر این ایالت، اقتدار شاه قاجار را به چالش طلبید و خواستار گنجائیدن اصلاحاتی در قانون اساسی کشور و خود مختاری بیش تر برای این منطقه شد. (۳۶) خیابانی هم، با اشاره به موضوع شکل جمهوری حکومت، اعلام کرد:

ما فعلاً... نه جمهوری طلبیم، نه مشروطه خواه... ما محتاج نمایندگان مقنن هستیم که بتوانند از یک طرف زمان خودشان را درست تحصیل و تدقین نموده از طرف دیگر ابناى نوع خودشان را از وضعیات زمان مستفید سازند. (۲۷)

در جای دیگر:

باید اراده ملت بالای همه چیز باشد. در صورت لزوم بتواند لزوم بتواند شاه را خلع عزل کند. اگر خواست و صلاح دید، جمهوریت اعلان نماید. (۲۸)

در امپراتوری عثمانی، از پی آتش بس موندروس در اکتبر ۱۹۱۸، که متفقین دامنه اشغال خود را گسترش دادند، یک رشته انجمن های ملی گرای محلی نظیر «انجمن آناطولی شرقی برای دفاع از حقوق»، که بعداً به «انجمن آناطولی و رومانی برای دفاع

از حقوق»، تبدیل شد، با هدف جلوگیری از فروپاشی سریع امپراتوری تأسیس گردید. یک سال بعد، درکنگره ای که در ژوئیه - اوت درازروم برگزار شد، ملی گرایان میثاق ملی خود را اعلام کردند و مصطفی کمال را به ریاست کمیته دائمی برگزیدند. یک ماه بعد، کنگره سیواس برگزار شد و روایت پابرجاتری از میثاق ملی مورد توافق قرار گرفت و منتشر شد. گزارش شده است که در هر دو این گرد همایی های ملی گرایانه، مفهوم یک شکل جمهوری حکومت برای آنچه از امپراتوری عثمانی برجا مانده بود برای نخستین بار مورد بحث قرار گرفت. (۲۹) مصطفی کمال نیز در خاطراتش به یک انجمن سیاسی موسوم به «جمعیت تراکیا پاشانلی» اشاره می کند که در همان دوره در ایرانه و نواحی مجاور امیدوار بود، با جلب حمایت دولتهای بریتانیا و فرانسه، «جمهوری تراکیا» را تأسیس کند. (۳۰)

در اواخر سال ۱۹۱۹، مرکز فعالیت های ملی گرایانه به انکارا انتقال یافت که چند ماه بعد، یعنی در ۲۳ آوریل ۱۹۲۰، در آنجا «مجلس بزرگ ملی» تشکیل شد و هیئت وزیران جدیدی را به ریاست مصطفی کمال برگزید. انتقال پایتخت سیاسی به آنکارا به مصطفی کمال امکان داد تا خودش را از دستگاه حکومتی کهنه کنار بکشد. برعکس رضاخان که با اقامت در تهران مجبور شد با دستگاه سیاسی موجود دست و پنجه نرم کند و فعالیت هایش را با فعالان سیاسی هماهنگ نماید، مصطفی کمال، با برپایی یک تشکیلات حکومتی مستقل موازی در آنکارا، و با به چالش کشیدن اقتدار سلطنت در استانبول، مجالی برای روشنفکران بی شور و علاقه ترک، چه در استانبول و چه در آنکارا، باقی نگذاشت. از جمله کسانی که بی درنگ استانبول را انتخاب کردند شیخ الاسلام جدید امپراتوری بود. عبدالله درّی زاده، که لقب شیخ الاسلام را در کابینه سوم داماد فرید پاشا به دست آورده بود، در یازدهم آوریل ۱۹۲۰ چهار «فتوا» صادر کرد که فتوای اصلی به آنکارا به عنوان پایتخت مربوط می شد:

« برخی اشخاص غیر نظامی [که] متفق و متحد شده و برای خودشان رهبرانی برگزیده اند... دارند با دغلقاری... اتباع وفادار امپراتوری را فریب می دهند و بدون اجازه اقدام به سر باز گیری از میان مردم می کنند؛ و برخلاف شرع مقدس و احکام عالی، دارنبرای این منظور وظایفی را برای این سربازان تعیین و آن ها را تجهیز می

کنند، اما در واقع دلیل این کار آن ها حرص و آز برای متاع دنیوی است...» از جمله اتهامات خاص دیگری که این فتوا به همان اشخاصی وارد می کرد، اتهام «خیانت» و «شورش» (بغات، باغی لر) بود که مطابق حکم دینی می بایست یکی یکی یا دسته جمعی به قتل می رسیدند (قتل و قتللری مشروع و فرض اولور). فتواهای فرعی و موجز تر به مسلمانان تکلیف می کردند به فراخوان سلطان برای پیوستن به سپاه در برابر شورشیان از فرامین اطاعت نمی کردند به مجازات های دنیوی تهدیدی کردند. (۳۱)

واکنش انکارا سریع و بدون ابهام بود. رفعت افندی، مفتی با نفوذ آنکارا، به احکام درّی زاده سریعاً واکنش نشان داد و با انتشار یک فتوای مقابل فتوای استانبول را بی اعتبار اعلام کرد. افزون بر پیامد سیاسی واکنش سریع رفعت افندی، فتوای مقابل اوگام صریح و قاطعی در جهت به زیر سؤال بردن مشروعیت استانبول به عنوان دارالخلافه بود. آنکارا، به عنوان قرارگاه رژیم جدید، دیدگاه های خودش را، حتی در خصوص احکام دینی داشت.

در دهم اوت ۱۹۲۰، حکومت استانبول معاهده سِور (Sevres) را امضا کرد که حاکمیت ترکیه را عملاً نقض می کرد. واکنش آنکارا سریع بود: «مجلس بزرگ ملی» با انتشار بیانیه ای امضا کنندگان معاهده را خائن نامید. افزون بر آن، آنکارا، طی ماه های بعدی، تصمیمی به طراحی ارتباطات بین المللی خودش گرفت. معاهده گومرو (Gümrü)، که مرز ترکیه و ارمنستان را تثبیت کرد، نخستین گام از این نوع بود. چند ماه بعد، در ۱۶ مارس ۱۹۲۱، قرار مسکو بین «مجلس بزرگ ملی» و دولت شوروی به امضا رسید. افزون بر آن، در پاییز همان سال فرانسه دولت آنکارا را به رسمیت شناخت. تا آن زمان دولت آنکارا مشروعیت خود را در سراسر کشور تثبیت کرده بود و در سپتامبر ۱۹۲۲ که سربازان ملی گرا پرچم ترکیه را در قطیفه قلعه (Kadifekale) دراز میر به اهتزاز در آوردند، کسی نمی توانست تردیدی به خود راه دهد که سلطنت آخرین روزهایش را می گذراند. آمادگی برای کنفرانس صلح باعث شد مصطفی کمال فشار خود را بر استانبول تشدید کند. اینک قاضی مصطفی کمال با انتشار اولتیماتومی که اعلام می کرد آنها «مجلس بزرگ ملی» می تواند

نماینده دولت ترکیه باشد، استانبول را مورد تهدید قرار داد. افزون بر آن، «مجلس بزرگ ملی»، به منظور پرهیز از تجربه معاهده سور، کوشیدحوزه اختیارات استانبول را محدود کند. مجلس در اول نوامبر ۱۹۲۲ قانونی تصویب کرد که جدایی خلافت از سلطنت و الغای دومی را اعلام می کرد.

واکنش به الغای سلطنت گوناگون بود. درحالی که در محافل روشنفکری استانبول کسانی بودند که احساس میکردند الغای سلطنت، نخستین گام به سری حذف خلافت است، «مجلس بزرگ ملی» با مقامی جدی روبرو نشد و هنگامی که سلطان وحیدالدین از کشور گریخت و عرشه رزمنه وانگلیسی مالایا پناه برد، پناه برد، درحالی که هنوز مدعی بود سلطان امپراتوری عثمانی و خلیفه مسلمین جهان است، بدون به خطر انداختن تمام انقلابش نمی توانست چنین کند. «(۳۲) اینک تقریباً تمام روشنفکران ترکیه پشتیبان برنامه جمهوری خواهانه آتاتورک بودند. حتی کسانی چون ضیاء گوک آلب، که ۱۹۱۸ طرفدار پادشاهی مشروطه در امپراتوری عثمانی بود، اینک «با این تصورمانتیک که دموکراسی جمهور خواهانه کمالیستی نمایانگر دموکراسی مبتنی بر آرای عمومی است آسوده خاطر شدند و رهبری فره مند آتاتورک را کانونی برای توسعه اجتماعی - اقتصادی آینده تلقی کردند، که تنها هنگامی در ترکیه ممکن بود پدیدار شود که مرکز نظام سیاسی جدید در دست یک رهبر مقتدر باشد.» (۳۳)

در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳ که جمهوری ترکیه از طریق یک متمم قانون اساسی اعلام و غازی مصطفی کمال به ریاست جمهوری برگزیده شد، در ایران رضاخان، از پی کودتای ۱۲۹۹، داشت نخستین کابینه خود را در مقام رئیس الوزرا تشکیل می داد.

آوازه رضاخان از همان نخستین روز بعد از کودتا مدام رو به افزایش بود. طرفدارانش امید داشتند که پس از نخست وزیر شدن آنچه شروع کرده بود به فرجام خواهد رساند. قدم های نهایی را برای وحدت کشور بر خواهد رساند. قدم های نهایی را برای وحدت کشور بر خواهد داشت و طرح های جسورانه ای برای احیای اقتصاد ارائه خواهد کرد. با وجود این، در روزهای بعد معلوم شد که انجام دادن این کار آسان نیست. هر چند در وفاداری ارتش تردید نبود، اما او هنوز در میان روشنفکران کشور به عنوان سیاستمدار مورد اعتماد پذیرفته نشده بود. هر چند آن ها سابقه رضاخان را در همین دوره کوتاه

تصدی اش قدرمی دانستند و می ستودند، اما درخصوص حمایت بی قید و شرط از او تردید داشتند.

به عنوان سیاستمدار مورد اعتماد پذیرفته نشده بود. هرچند آن ها سابقه رضاخان را در همین دوره کوتاه تصدی اش قدرمی دانستند و می ستودند، اما درخصوص حمایت بی قید شرط از او تردید داشتند.

اخبار مربوط به برپایی حکومت جمهوری در ترکیه سبب واکنش های متفاوتی شد درحالی که دستگاه حاکم سنتی، که دربارنماینده اش بود، موضع احتیاط آمیزتری اختیار کرد و به فرستادن تلگرامی برای غازی مصطفی کمال و تبریک ابقای او در مقام جدیدش اکتفا نمود، (۳۵) اردوی تجدد خواهان رادیکال به وضوح دچار سردرگمی بود. در اول بهمن ۱۳۰۲ در روزنامه ای در استانبول مقاله ای به طرفداری از جمهوری در ایران منتشر شد.

روزنامه های هوادار رضا خان در تهران به تمجید مقاله پرداختند. روزنامه نگاری در تهران کوشید نظر رضا خان را در باره آن مقاله بیسرد. رضا خان از دادن پاسخ مستقیم طفره رفت. روزنامه ای از او نوشت: «ترقی هر کشور بیش تربستگی دارد به روحیه مردم تا شکل حکومتش. نگاه کنید به یونان و انگلستان. هر دو سلطنی اند. یکی فاسد و منحط است؛ دیگری بزرگ و مرفه و سرزنده». مکزیک و فرانسه را نیز به عنوان دو جمهوری با هم مقایسه کرد. (۳۶)

چنان که رخداد های ماه های بعدی نشان داد، رضاخان در بی طرفی ظاهری اش درخصوص شکل حکومت صادق نبود. غنی در ارزیابی خود استدلال محکمی ارائه می کند:

اندیشه جمهوری احتمالاً در حین گفتگوهای رضا خان با احمد شاه، برای رئیس الوزرا شدن، در ذهن او قوت یافت. نه تنها بیهودگی و بزدلی شاه و نیز بی تفاوتی او نسبت به سر نوشت کشور را به چشم دید، بلکه شاهد توطئه و دوز و کلک شاه بر ضد خودش هم بود. از این گذشته، نسل سیاستمداری که از ۱۲۸۷ تا ۱۲۹۹ برای ایران فرمان راند همه نالایق از آب در آمده بودند و کسی احترامی به آن ها نمی نهاد. این جماعت قدرت اقدام مستقل نداشتند و چون مزدوری به ساز حامیان اروپایی خود می رقصیدند.



حکومت جمهوری همه چیز را تغییر می داد و رجال خود خواه و میهن فروش قدیم را از کار می انداخت. مشاوران اصلی رضاخان همه بر این باور بودند و اندیشهٔ جمهوری را تشویق می کردند. (۳۷)

در اواخر سال ۱۳۰۲، درغیاب احمد شاه که در اروپا بود و از قرار معلوم زندگی راحت و مرفهی داشت، رضاخان به زودی کارزار شتاب زده ای با هدف برقراری جمهوری در ایران ترتیب داد که برای آن آمادگی کافی نداشت. برعکس، در ترکیه عثمانی، تقریباً چهار سال طول کشید تا مصطفی کمال پاشا نظام سیاسی را در آنچه از امپراتوری ساقط شده عثمانی برجا مانده بود تغییر دهد و در سال ۱۹۲۳ جمهوری جدید ترکیه را اعلام کند. طی این دوره، به ویژه از زمان الغای سلطنت تا زمان اعلام جمهوری، بیش از یک سال طول کشید تا مصطفی کمال اردوی اصلاح طلب را گردهم آورد، سیاستمداران بی رغبت موسوم به گروه دوم- همهٔ چهره های سیاسی پرنفوذ نظیر رئوف (اوربای)، علی فؤاد (جبه سوی)، کاظم کارابکیر، رفعت (پله)، عدنان (آدیوار)، حسین جاهد (یالچین) و احمد امین (یالمان) - را آرام کرد، و سرانجام «حزب خلق» را تشکیل داد. از سوی دیگر، برای رضاخان این دوره بیش از حتی یک ماه نبود. او عجله داشت که تا پیش از نوروز ۱۳۰۳ جمهوری اعلام کند. به طور سنتی، شاه در آغاز سال نومقامات حکومتی و بزرگان را به حضوری پذیرفت. رضاخان بسیار مشتاق بود که با اعلام جمهوری بیش از سال نو، از اجرای مراسم شرفیابی به حضور ولیعهد، که به نظر او چیزی جز نمایش بزرگداشت و تکریم دودمان قاجار نبود، جلوگیری کند. در آن صورت او در مقام ریاست جمهوری جدید ایران خودش عهده دار این مراسم می شد.

در اواخر بهمن کارزار شدیدی به حمایت از جمهوریخواهی در مطبوعات به راه افتاد. «هر روز مقالاتی به طرفداری از جمهوری و بدگویی از شاه منتشر می شد بدون آن که برای جلوگیری از آن ها اقدام مشهودی صورت گیرد.» (۳۸) کمیته های جمهوری خواهی تشکیل شد و تلگرام ها از ولایات به پایتخت سرازیر گردید. برخی احزاب سیاسی سنتی اساسنامهٔ قدیمی خود را در جهت پذیرش شکل جمهوری حکومت تغییر دادند. فرقهٔ دموکرات مستقل ایران، از پی جلسهٔ هیئت رهبری اش، موارد زیر اعلام کرد:

ماده ۱- از این ساعت به بعد خلع (احمد میرزا) و انقراض سلسله قاجار و الغای سلطنت و استقرار جمهوریت را در ایران اعلام می کند.

ماده ۲- به مجلس شور اختیار می دهد قانون اساسی و رژیم حکومت فعلی را تغییر داده مبدل به حکومت جمهوری نماید.

ماده ۳- افراد فرقه دموکرات مستقل در مرکز و ولایات مکلفند با تمام وسایل ممکنه در اجرای مفاد قطعنامه نهایت سعی و کوشش را به عمل آورند.

ماده ۴- وکلای پارلمانی فراکسیون دموکرات مستقل موظفند به اسرع اوقات موجبات قانونی اجرای قطعنامه را فراهم سازند. (۳۹)

در آن زمان، حتی یک حزب سیاسی جدید به نام حزب جمهوری ایران تشکیل شد. (۴۰) در بیانیه ای که این حزب منتشر کرد تاریخ تأسیس را چهار سال جلوتر ذکر کرد، زمانی که نخستین برنامه اش را منتشر کرده و در آن خواستار پایان دادن به حکومت قاجاریه در ایران شده بود؛ که «ظاهراً همین باعث بازداشت و زندانی شدن آن ها شده بود.» (۴۱) «هیئت اجرائیه» حزب، در بیانیه «جدید»ش، با متهم کردن اعیان و اشراف قاجار به این که باعث بدبختی ایرانیان شده اند، «بار دیگر» از همه وطن دوستان می خواست که از سر مشق آلمانی ها و ترک ها پیروی کنند و حکومت مستبد قاجار را به زیر بکشند. اما آنچه بیانیه حزب جمهوری ایران را از بیانیه پیشین واز مواضع سیاسی گروه های قبلی متمایز می کرد اشاره عجیب آن به پیشینه قومی دودمان قاجاریه بود. بیانیه قاجاریه را یک ایل ترک می خواند و اظهار شگفتی می کرد که «چطور یک سلسله ترک توانسته بر یک مملکت غیر ترک حکومت کند؟»:

دنیاى متمدن امروزی دیگر برای یک ملت مالک الرقاب و تاجدار نمی پسندد. اعلیحضرت قدر قدرت قضا سطوت نمی پرستند. قیصر آلمان و سلطان ترک را از تخت سرنگون می سازد و مامی ببینیم که سلطه یک خانواده ترک و اجنبی که خیانت بر ناموس و حیثیت ملت ایران را شعار خود ساخته اند بر ماننگ و باحمیت ایرانی دمساز نیست. (۴۲)

در گفتمان سیاسی اوایل قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در ایران هیچ نشانه ای از چنین هویت شناسی قومی وجود ندارد. فرمانروایان قاجار غالباً، بدون اشاره به پیشینه

قومیشان، به خاطر استقرار حکومت ستمگرانه در ایران و جلوگیری از تغییرات سیاسی ضروری در کشور مورد سرزنش قرار می گرفتند. ملی گرایان ایران در این دوره، که پیشگامان طرفداری از تغییر و اصلاح در کشور نیز بودند، خودشان از تبار ترک های آذربایجان بودند. موضع ضد ترکی حزب جمهوری ایران می توان نخستین نشانه آنچه در سال های بعد به ویژگی اصلی ملی گرایی ایرانی تبدیل شد- ملی گرایی زبانی- تلقی کرد. (۴۳)

در هیاهوی جمهوری خواهی در ایران، نقش نشریات ادواری چشمگیر بود. این نشریات که به دو اردوی طرفدار و مخالف جمهوری تقسیم شده بودند، تا آنجا که می توانستند تلاش میکردند مطابق برنامه سیاسی خودشان بر افکار عمومی تأثیر بگذارند. از سوی دیگر، واکنش روحانیون چندگانه بود. در حالی که برخی از روحانیون ترجیح می دادند ساکت باشند و ببینند نظر مردم چیست، عده ای از ملیون واکنش های گوناگونی از خود بروز دادند: حاج شیخ جوادمجتهد در ۲۶ بهمن در حرم شاه عبدالعظیم سخنرانی به رفتار شاه در اروپا اشاره کرد و عکسی از او را در لباس اروپایی نشان داد که در چندین روزنامه نیز به چاپ رسید. (۴۴) حاج آقا جمال در سی ام بهمن یک گرد همایی تشکیل داد تا به احساس عمومی در این خصوص پی ببرد و تصمیم گرفته شد تا از آیت الله خالصی در مشهد نظر خواهی شود. (۴۵)

در ۲۲ بهمن دوره پنجم مجلس رسماً آغاز به کار کرد. وظیفه اصل این مجلس تهیه طرح الغای سلطنت و تشکیل جمهوری بود. حامیان رضاخان در این دوره به سه دسته تقسیم می شدند. جناح تجدد با حدود چهل نماینده به ریاست روحانی سابق سید محمد تدین؛ حزب سوسیالیست متحد به رهبری شاهزاده قاجار سلیمان میرزا اسکندری با حدود دوازده تا سیزده عضو؛ و حدود ده تا پانزده نماینده خود را مستقل معرفی کردند. اردوی مخالف، به ریاست سید حسن مدرس که از نمایندگان فعال و برجسته بود، حدود دوازده عضو داشت که شامل با تجربه ترین و پرنفوذترین نمایندگان می شد. از روز اولی که دوره جدید مجلس آغاز به کار کرد، آشکار بود که جناح مخالف جمهوری و رضاخان، با وجود آن که در اقلیت بود، در همه مباحث مجلس پیشناز است. شگرد به درازا کشاندن بحث در مورد اعتبارنامه های نمایندگان که جناح مدرس

درپیش گرفت برای بیش از یک هفته ادامه پیدا کرد. این شگرد هدف دوگانه ای را دنبال می کرد: ایجاد شکاف در اردوی طرفداران رضاخان و به تعویق انداختن بحث در مورد جمهوری تا بعد از سال نو.

تلاش رضاخان و حامیانش برای اعمال فشار به مخالفان نتایج منفی به بار آورد. فشار بر مدرس برای همکاری با رضاخان به این منجر شد که عده ای از نمایندگان بی طرف جانب او را بگیرند و مردم معمولی بیرون مجلس، که از ارباب ضمنی خشمگین بودند، مخالف جمهوریت شوند. (۴۶)

تقریباً همزمان با غوغای جمهوری خواهی در ایران، مجلس بزرگ ملی در آنکارا در سوم مارس ۱۹۲۴ تصمیم به الغای خلافت گرفت، اعضای دودمان عثمانی را از جمهوری ترکیه اخراج کرد، وزارت شریعت و بنیاد دینی را برچید، و برای یکپارچه سازی آموزش عرفی قانونی (توحید تدریسات قانونی) را به تصویب رساند. چنان که جاکوب لاندرو می گوید:

درست همان طور که الغای سلطنت به منظور واگذاری تمام قدرت دولتی به مجلس بزرگ ملی بود، الغای خلافت نیز به منظور هماهنگی با ایندئولوژی سیاسی جدید بود که مصطفی کمال می خواست جمهوری جوان ترکیه را از آن برخوردار کند. (۴۷)

خبر تصمیمات جدید مجلس بزرگ ملی آنکارا در ظرف یک هفته به تهران رسید. روزنامه شفق سرخ که طرفدار جمهوری بود، این رخدادها را چنین انعکاس داد: مصطفی کمال پاشا در طی نطق خود به طور عموم اشاره به لزوم تجربه سیاست از مذهب نموده و چنین گفت که باید طرز تعلیمات متحدالشکل گردیده و مؤسسات قضایی از تحت نفوذاتی که تاکنون واقع بوده است خارج گردد. (۴۸)

اقدامات ضدروحانیت آنکارا بازتاب گسترده ای نزد مقامات دینی ایران داشت. هر چند جهان شیعه هیچ گاه مشروعیت خلافت عثمانی را به رسمیت نشناخته بود، با وجود این، از نظر روحانیت شیعه عدم مطابقت سیاست های روزمره با فقه اسلامی قابل اغماض نبود. روحانیت متوجه شد که رواج قانون مدنی در ترکیه نتیجه نهایی رشته حوادث و حرکت هایی در آن جا بود که با جدایی سلطنت از خلافت آغاز شده بود و حذف سلطنت را از پی داشت و اینک شاهد الغای خلافت و جدا شدن

دین از دولت بود. در اعلامیه ای که در تهران پخش شد، جمهوری خواهان به تلاش برای حذف اسلام از طریق درخواست تغییر رژیم متهم شدند:

جمهوری خواهان قصد دارند اسلام شیعی را از این مملکت ریشه کن سازند و آن‌ها قصد دارند همان کاری را بکنند که همپالکی هایشان در مملکت عثمانی کردند. آن‌ها به نام جمهوری خلافت را ملغی کردند و عمامه را از سر روحانیون برداشتند. (۴۹)

علمای طراز اول، برای نشان دادن ناخرسندی خود، از متحد سنتی خود، بازار، کمک گرفتند. در ۲۸ اسفند، بازاریان علیه جمهوریت دست به تظاهرات خیابانی زدند. سه روز بعد، در دوم فروردین ۱۳۰۳، روزی که قرار بود مجلس به بحث در مورد طرح تغییر قانون اساسی و برپایی جمهوری بپردازد، «جمعیتی در حدود پنج هزار نفر مرکب از روحانیان، تجار، کسبه و مردم عادی در اطراف ساختمان مجلس گرد آمدند و شعارهایی به طرفداری برضد جمهوری سر دادند. بنا بر گزارش‌ها، مدرس از پشتیبانی جدی تجار تهران برخوردار است.» (۵۰) از آن گذشته، «تظاهرات بزرگی در مسجد شاه برپا شد که در آن و عاظ علیه رضاخان و جمهوریت سخنرانی کردند.» (۵۱) وقتی رضاخان دوهنگ را برای منتفرق کردن متعرضان به مجلس فرستاد، واکنش شدید اوسبب نارضایتی بیشتر در میان نمایندگان شد. برخی از نمایندگان از جمله مؤتمن الملک، رئیس مجلس، او را به استفاده از زور علیه مردم متهم کردند. رضاخان به زودی عقب نشست. پس از آن، از پی برخی مشورت‌ها و پادرمیانی‌ها، قبول کرد از جمهوری خواهی دست بردارد، حدود دویست تظاهرکننده در بند را آزاد کند و قول دهد به اسلام احترام بگذارد. (۵۲)

روز بعد، رضاخان راهی قم شد تا با علمای عظام ملاقات کند. در آن جا از او خواسته شد از جمهوری خواهی، که «مرضی عموم نبود و با مقتضیات این مملکت مناسبت نداشت»، پرهیز کند. (۵۳) او به تهران که برگشت، با انتشار بیانییه ای تأکید کرد: چون من و کلیه احادو افراد قشون از روز نخستین محافظت و صیانت ابهت اسلام را یکی از بزرگ‌ترین وظایف و نصب العین خود قرار داده، همواره در صدد آن بودیم که اسلام روزبه روز رو به ترقی و تعالی گذاشته و احترام مقام روحانیت کاملاً رعایت و محفوظ گردد، لهذا در موقعی که برای تودیع آقایان حجج الاسلام و علمای اعلام به

حضرت معصومه (ع) مشرف بودیم، بامعظم لهم درباب پیشامدکنونی تبادل افکار نموده و بالاخره چنین مقتضی دانستیم که به عموم ناس توصیه نماییم عنوان جمهوری را موقوف سازند. (۵۴)

در نتیجه، جنبش جمهوری خواهی در نخستین روزهایش به دست ائتلاف روحانیت و بازار عقیم گذاشته شد.

در بررسی این مقطع از تاریخ معاصر ایران، کسانی هستند که نقش روحانیت را انکار می کنند، با این استدلال که چون «علما یک پارچه نبودند... به طیب خاطر وارد این منازعه نشدند.» (۵۵) بسیاری از تک نگاری هایی که به فارسی در خصوص تاریخ اولیه رضا شاه نوشته شده این استدلال را تأیید می کنند. از سوی دیگر، سایر پژوهشگران به نقشی که روحانیت ایفا کرد بیش از حد بها می دهند و در نتیجه نهاد دینی در ایران را نهادی ضد جمهوری معرفی می کنند.

روحانیت ایران، در مراحل اولیه کارزار جمهوری خواهی، به بحثی که دفش تغییر شکل حکومت بود- دست کم به صورت علنی - تا حدی بی تفاوتی نشان داد. آن ها این تغییر را تهدید نسبت به جایگاه اجتماعی سنتی خود تلقی نمی کردند. با وجود این، در مواجهه با تحولات سیاسی ترکیه، زمانی که موضوع پیوستگی سکولاریسم و جمهوریت آشکارتر شد، آن ها در ورود به صحنه و درخواست از همراه سنتیشان، بازار، برای ریختن به خیابان و جلوگیری از این حرکت درنگ نکردند. بنابراین عواقب الغای خلافت و دست زدن به اقدامات سکولار از سوی مجلس بزرگ ملی ترکیه را نباید دست کم گرفت.

افزون بر آن، دلایل کامیابی مصطفی کمال و ناکامی رضاخان در برقراری جمهوری در کشورهای خود را می توان نه تنها در نقش روحانیون ایران، هر چند در مرحله نهایی ایفا شد، بلکه همچنین و مهم تر از آن در عملکرد دو رهبر و روش های اعمال تغییر در دو کشور جستجو کرد.

در ترکیه، به واسطه نهادهای سیاسی موازی که مصطفی کمال در آنکارا ایجاد کرد، هم روشنفکران متعهد و متحد و هم ارتش از هدف کمال حمایت کردند. از آن گذشته، فقدان هدف به همراه اشتباهات سیاسی جدی از جانب رقیب او، سلطان وحیدالدین،

باعث شد الغای سلطنت نسبتاً بدون دردسر عملی شود. رئیس جمهور تازه، مصطفی کمال، حتی نگران این نبود که همکارانش را از برنامه خود مطلع سازد: هنگامی که داشتیم غذا می خوردیم گفتیم: فردا [با بستن آخرین فصل تاریخ سلطنت]، جمهوری اعلام می کنیم... حتی لازم ندیدیم که به نزدیک ترین متحدان و همکاران اطلاع دهیم. از واکنش آن ها کاملاً مطمئن بودم. (۵۶)

اما معلوم شد الغای خلافت کار آسانی نیست. در این جا دوراندیشی و عملکرد کمال نقش قاطعی داشت. او «برای کاهش هزینه ها راهبرد و سیاست های تدارکاتی را هماهنگ ساخت.» (۵۷) مثلاً برای جلوگیری از هرگونه مخالفت احتمالی دینی و خلع سلاح ایدئولوژیک آنها، در زمان الغی خلافت کمیته ای با وظیفه پشتیبانی از دیدگاهش تشکیل داد. این کمیته «خاطر نشان کرد که ادعای عثمانی در خصوص خلافت نامشروع بوده و از ۱۲۵۸ که مغول ها بغداد را تسخیر کردند دیگر خلافتی وجود نداشته است. با وجود این، شواهد بیش تر گواه بر این نظر بود که الغای خلافت را خود کمال از ابتدا طراحی کرد و روحانیون عضو کمیته از طرف او دستچین شده بودند» تا بر تصمیم او مهر تأیید بزنند. (۵۸) با این حال، تعداد فعالانی نظیر خالد (آلمانسو)، حتی در حزب خود کمال، که بر سر موضوع خلافت از او گسستند، اندک بود. شورش کردها در سال ۱۹۲۵ به رهبری شیخ سعید مثال دیگری بود از این که خلافت در مقایسه با سلطنت از حساسیت بیش تری برخوردار بود:

با الغای خلافت مهم ترین نماد برادری ترک و کُرد از بین رفت. محکوم کردن دولت آنکارا به عنوان ضد دین امکان پذیر گشت، اتهامی که به نظرمی رسید سایر اقدامات آن دولت آن را تأیید می کند. این استدلال برای بسیاری از کُردها، که به شدت به اسلام پایبند بودند، از هر استدلال دیگری وزن بیش تری داشت. (۵۹)

از سوی دیگر، رضا خان نه به حفظ نهادهای مستقل تمایل داشت و نه از حمایت کامل محافل اصلاح طلب در ایران برخوردار بود. در اردوی او کسانی چون علی اکبر داور، با تمایل شدیدی دولتساری، بودند که او را به عنوان مرد مقتدر می ستودند و با بیش تر برنامه اصلاحی او، نظیر گسترش آموزش و ایجاد ارتش و دیوانسالاری مدرن، موافق بودند. با وجود این، در خصوص قضیه جمهوری، آن ها صادقانه اعتقاد

داشتند که کشور هنوز برای جمهوری آماده نیست.

در خصوص اتکای اوبه یک ارتش مدرن، که نشان داد در اجرای برنامه های کمال نقش محموری دارد، باید خاطر نشان شود که تنها نهاد نظامی مدرن در ایران آن زمان ژاندارمری تازه تأسیس بود که، برخلاف دیگر نهادهای نظامی کشور، اصلاح اندیش ترین افسران و پرسنل را گرد آورده بود. اما رضاخان از افراد ژاندارمری چندان حسنه نبود. حتی در داخل بریگاد خودش افسرانی بودند که، در جریان جنبش جمهوری خواهی، ترجیح دادند از او فاصله بگیرند. (۶۰)

وبالآخره، در خصوص ناگامی جنبش جمهوری خواهی در ایران، باید به رفتار نسنجیده رضاخان اشاره کرد. بر عکس مصطفی کمال، که «کار دانی، جستجوی دقیق گزینه ها، وحس موقع شناسی» (۶۱) اش همه عواملی بودند که در موفقیت نهایی اش سهم داشتند، فقدان این خصوصیات در رضاخان به تدریج برخی از پرشورترین ستایشگرانش را واداشت که در حمایتشان از هدف او تجدید نظر کنند.

ناگامی رضاخان در کسب قدرت از طریق فراخوان برای جمهوری در ایران او را به کاربرد راهکارهای سنتی تر در جهت پیگیری هدفش واداشت. او به جای تکیه تنها به مجلس و سیاست های خیابانی، شبکه ای کار آمد را در درون نظام موجود به خدمت گرفت که سرانجام به او اجازه داد در نهم آبان ۱۳۰۴ طرح انقراض دودمان قاجار را از تصویب مجلس بگذراند: او تعیین تکلیف قطعی حکومت آینده ایران به ریاست حکومت موقتی منصوب شد. در ۲۲ آذر همان سال، مجلس مؤسسان با ۲۵۷ رأی موافق و سه رأی ممتنع سلطنت ایران را به رضاخان و اعقاب ذکور او واگذار کرد. بعداً در چهارم اردیبهشت سال بعد، او به عنوان نخستین شاه دودمان پهلوی رسماً تاجگذاری کرد.

به دست گرفتن قدرت سیاسی از سوی مصطفی کمال در ترکیه و رضا شاه در ایران گام تازه ای در فرایند تجدد آمرانه در دو کشور همسایه بود. هم ترکیه و هم ایران گونه ای برنامه پایه اصلاحات عرفی را به اجرا درآوردند، که در نتیجه آن ساختار سیاسی سنتی در هر دو کشور به نحو چشمگیری تغییر کرد. اما تا آن جا که به نمایندگی مردم مربوط می شد، نه در ترکیه و نه در ایران به طور کامل به اجرا درنیامد. در جمهوری



ترکیه، مصطفی کمال تا هنگام مرگش ۱۹۳۸ به عنوان رئیس جمهور بلامنازع در قدرت باقی ماند، درحالی که در ایران، رضا شاه پهلوی با اعمال حکومت خود سرانه تا زمان کناره گیری اش از سلطنت در سال ۱۳۲۰، رژیم اقتدارطلب خود را تحکیم کرد. روی هم رفته، شکل حکومت، جمهوری یا سلطنت، در یک فرهنگ دموکراتیک جا نگرفت که در آن فردی و نمایندگی مردم رعایت می شود. (۱)

## توضیحات و مآخذ:

- ۱- «تجدد آمرانه» (جامعه و دولت در عصر رضا شاه) - گرد آوری و تألیف تورج اتابکی - ترجمه مهدی حقیقت خواه - انتشارات ققنوس - چاپ سوم - ۱۳۹۱ - صص ۹۱ - ۶۵

## یادداشت ها:

- ۱- یوسف خان مستشارالدوله، رساله موسوم به کلمه، پاریس، بی تا، ص ۱۴.  
 ۲- برای نمونه کلیشه ای چنین مباحثی، نگاه کنید به:

Wilhelm Haas , Iran , New York , Columbia University Press, 1946, p.142.

3. Vida Garoussian, The Ulema and Secularisation in Contemporary Iran, unpublished Ph. D. thesis, Michigan, Ann Arbor, 1976, p. 21

4. Vanessa Martin, "Modaress, Republicanism and the Rise to Power of Reza Khan sardar - I Sipah", British Journal of Middle Eastern Studies vol. 21 , no. 2, 1994, pp. 202=10.

۵ - برای یک تحلیل انتقادی از اصول کمالیستی، نگاه کنید به:

Akurai, Sabri,M., "Kamalist view on Social Change", in Jacob M., Landau (ed.), Atatürk and the Modernization of Turkey, Boulder , CO, Westview Press, 1984, pp. 125 . 52.

Halili Inalcik, The Caliphate and Atatürk's inkilap, Turkish Review Quarterly Digest , Ankara , 2/7 (Spring 1987),pp. 25-36.

برای نگاهی اجمالی به این رخداد، نگاه کنید به:

7. Ibid.

8. Ibid.

9. Ibid.

10. Serif mardin , The Genesis of Young Ottoman Thought, A Study in the Modernization of Turkish Political Ideas , Princeton,NJ, Princeton University Press, 1962 ,pp. 296 - 97

11. Ibid

12. Paul Dumont, "The Origin of Kermalist Ideology", in Landau, J.M. (ed.), *Atatürk and Modernization of Turkey*, p.28.
- ۱۳ - غلامحسین میرزاصالح (به کوشش)، مجموعه سفرنامه های میرزا صالح شیرازی، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴، ص ۲۵۳/
- ۱۴ - فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمات نهضت مشروطیت، تهران: سخن، ۱۳۴۰، ص ۱۸۶/
- ۱۵ - یوسف خان مستشارالدوله، رساله موسوم به یک کلمه، ص ۳۸/
- ۱۶ - فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران: پیام، ۱۳۵، ص ۲۱۱/
- ۱۷ - فریدون آدمیت، اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، تهران: پیام، ۱۳۵۵، ص ۱۱۷/
- ۱۸ - برای مجموعه خوبی از این رساله ها، نگاه کنید به موسی نجفی، بنیاد فلسفه سیاسی در ایران (عصر مشروطیت)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۶. مجموعه ای دیگر در زرگری نژاد (به کوشش)، رسائل مشروطیت، تهران: کویر، ۱۳۷۴/
- ۱۹ - فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران: پیام، ۱۳۵۵، ص ۲۰۲
- ۲۰ - «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۵۹
- ۲۱ - محمد، «لزوم جمهوریت و تفکیک قوای روحانی در ایران»، حبال المتین، ۶ و ۱۳ آبان ۱۳۰۳/
22. Taha Parla, T., *the Social and Political Thought of Zia Gökalp, 1876 – 1924*, Leiden, Brill, 1985, p. 39.
- ۲۳ - مساوات، ۱۵ فروردین ۱۲۸۷
- ۲۴ - برای مطالعه مفصل «جمهوری شوروی» در گیلان، نگاه کنید به:
- Cosroe Chaqueri, *The Soviet Socialist Republic of Iran, 1920 – 1921 : Birth of The Trauma*, Pittsburgh an London, University of Pittsburgh Press, 1995.
25. David Brook, "The Enemy Within", in Richard Tapper (ed.), *The Conflict of Tribe and State in Iran and Afghanistan*, London, Croom Helm, 1983, pp. 358 – 59.
26. Touraj Atabaki, *Azarbaijan, Ethnicity and Autonomy in the Twentieth Century Iran*, London, I. B. Tauris, 1993, pp.46 - 51
29. Dumont, "Origin", p.28.
- ۲۷ - علی آذری، قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، تهران: صفی علیشاه، ۱۳۵۴، ص ۳۴۱/

۲۸ - همان جا ، ص ۴۲۸

30. Gazi Mustafa Kemal , Nutuk, Ankaara, 1927, pp. 511- 15.
31. The Encyclopedia of Islam, new edition, vol.II, Leiden, Brill, 1965, p.630
32. Walter F. Weiker, Political Tutelage and Democracy in Turkey: The Free Party and its Aftermath, Leiden , Brill, 1973 , p.11
33. Akurai, Sabri, M., “ Kamalist view on Social Change “, in Jacob M., Landau (ed.), Atatürk and the Modernization of Turkey, p. 141.
36. FO 371/ 10144, 25 February 1925 and FO 371/10145, 1 April 1925,
38. FO 416/74 No. 110, 22 Feb. 1924, cited by Martin, “Modarres”, p. 203.
- ۳۹ - ستاره ایران، شماره ۱۴۹، ۲۷ اسفند ۱۳۰۲
- ۴۰ - ستاره ایران، شماره ۱۴۴، ۲۰ اسفند ۱۳۰۲
- ۴۱ - همانجا
- ۴۲ - همانجا
- ۴۳ - برای بررسی مفصل شکل سرزمینی و زبانی ملی گرایی در ایران اوایل قرن بیستم، نگاه کنید به:
- Touraj Atabaki, “ Recasting Oneself, Reecting the Other “, in Willem van Schendel and Eric Jaan Zürcher (eds), Opting Out of the Nation, London, I.B. Tauris, 2000.
44. FO 416/74 No. 129, March 1924, cited by Martin, “Modarres”, p. 204.
45. Ibid.
- ۴۶ - عبدالله مستوفی ، شرح زندگی من یا تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه، ج ۳ ، تهران: زوار، ۱۳۴۳، صص ۸ - ۴۰۷
47. Jacob M. Landau, The Politics of Pan – Islam, Ideology and Organization, Oxford, Oxford University Press, 1990, p.181.
- ۴۸ - شفق سرخ ، ۲۰ اسفند ۱۳۰۲
- ۴۹ - منصوره تدوین پور (به کوشش)، اسناد روانیت و مجلس، ج ۳، تهران: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۴۰، سهد ۱۲/
50. FO 416/74 No. 165, 26 March 1924, cited by Martin, “Modarres”, p. 206.
51. Martin, “Modarres”, p.206.

۵۲ - ملک الشعراء بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۵۴.

Ervand Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, Princeton Nj, Princeton University Press, 1982, p. 134.

55. martin, "Modarres", p. 210

۵۳- مستوفی، شرح، ص ۶۰۱

۵۴- حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹، ص ۵۲۰/

56. Kemal, Nutuk, p. 495

57. Dankwart Rustow, "Atatürk as founder of a state", in *Philosophers and Kings, Studies in Leadership*, Journal of the American Academy of Arts and Sciences, Summer 1968, p. 801.

58. Hugh Poulton, *Top hat, Grey Wolf and Grescent: Turkish Nationalism and the Turkish Republic*, London, Hurst, 1997, pp. 91- 99

59. Martin van Bruinessen, *Agha, Shaikh and State, The Social and Political structure of Kurdistan*, London, Zed Books, 1992, p. 281.

برای یک بررسی مفصل شورش کردها، نگاه کنید به:

Martin van Bruinessen, "popular Islam, Kurdish nationalism and rural revolt: The rebellion of Shaikh Said in Turkey (1925)", in Janos M. Bak and Gerhard Benecke (eds), *Religion and Rural Revolt*. Manchester: Manchester University Press, 1984, pp. 281 – 95. Also Robert Olson, *The Emergence of Kurdish nationalism and the Sheikh Said Rebellion, 1889 - 1925*.

Autin, University of Texas Press, 1989.

60. Martin, "Modarres", p.205.

61. Rustow, "Atatürk", p. 811.

## فصل هفتم

### روحانیت شیعه در دوران رضا خان

شاه مرحوم [ احمد شاه ] پرسید: درنقشه آقای مدرّس علما هم شرکت دارند؟ در پاسخ عرض کردم: هرچند روابط آقای مدرّس با روحانیان بسیار خوب است اما ایشان این عقیده را ندارند که با دست روحانیان و پیشوایی آنان نهضتی و انقلابی به وجود آورند، زیرا به نظر آقای مدرّس درنهضتهای روحانیون همواره نوعی ارتجاع وارد می شود و به جای آنکه جامعه رو به پیش حرکت کند، به سوی عقب می رود.

«به نقل از خاطرات رحیم زاده صفوی» (۱)

عمق فاجعه وقتی است که دکتر محمدحسین مدرّس، خواهرزاده مدرّس، پنج ماه پس از حبس و تبعید مدرّس برای دیدار او به خوف رفت و موفق به دیدار او نشد. (ص ۳۵)

وی در خاطراتش ماجرای تلاش خود برای آزادی مدرّس را چنین توضیح می دهد:

«حدود سه ماه و اندی در مشهد ماندم و از مشاهیر علمای مشهد مانند مرحوم آقای شیخ محمد آقازاده و شیخ مرتضی آشتیانی تقاضا در اقدام به استخلاص ایشان می نمودم و نتیجه ای حاصل نشد... در ادامه به قم رفته از آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری استمداد نمودم... ایشان با جواب های آشفته و دلخراش خود، سخت آزرده گی روح را فراهم نمود، مثلاً اظهار داشت شهربانی برای مدرّس ماهانه ۱۵۰ ریال اعتبار خرج منظور نموده، به او بد نمی گذرد.» (ص ۳۶، به نقل از ص ۳۳۰ و ۳۳۱ کتاب مرد روزگاران)

شگفت این است که رضاخان به کمک بیشتر روحانیون بانفوذ، رضاشاه شد و حالا آن چنان جرأت پیدا کرده که برجسته ترین روحانی سیاسی - پارلمانی را وحشیانه به تبعید، زندان و حصر می اندازد و تمام حوزه های مشهد، قم و نجف

سکوت - یعنی حمایت - می‌کنند! و بنیانگذار حوزه علمیه قم، ۱۵۰ ریال اعتبار ماهانه خرج او را دلیل خوش‌گذشتن بر او می‌داند.

شگفت این است که رضاخان به کمک بیشتر روحانیون بانفوذ، رضاشاه شد و حالا آن‌چنان جرأت پیدا کرده که برجسته‌ترین روحانی سیاسی - پارلمانی را وحشیانه به تبعید، زندان و حصر می‌اندازد و تمام حوزه‌های مشهد، قم و نجف سکوت - یعنی حمایت - می‌کنند! و بنیانگذار حوزه علمیه قم، ۱۵۰ ریال اعتبار ماهانه خرج او را دلیل خوش‌گذشتن بر او می‌داند.

◀ رضا نیازمند در کتاب « شیعه در تاریخ ایران»، « روحانیت شیعه در دوران رضا خان» را در سه دوران مختلف مورد ارزیابی قرار می‌دهد ولی او بدون اشاره به مال‌اندوزی از راه غارت مردم و زورگویی، تهدید و تحدید کردن آزادی‌ها در دوران «صدرات» و «سلطنت» رضاخان و غیرقانونی بودن و عدم مشروعیت «سلطنت» وی، به توجیه حمایت «حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی» و «حوزه علمیه قم» از شخص رضاخان در سالهای بین (۱۳۱۲ - ۱۳۰۰) می‌پردازد و **تاکید می‌کند که از سال ۱۳۱۳ «مردم از حکومت ناراضی شدند»!** به روایت نیازمند دوران مختلف روحانیت شیعه در زمان رضا خان بدین‌قرار است:

دوره اول: از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۷ طول کشید که می‌توان آن را دوران «همکاری علما و حکومت» نامید. در این دوره بزرگترین رفرم‌های دوران پهلوی صورت گرفت و شاه از محبوبیت کامل برخوردار بود.

دوره دوم: از سال ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۲ بود که دوران روابط «نه چندان گرم» بین حکومت و علما است، ولی با وجود این، برنامه‌های رفرم این دوره مورد مخالفت مردم و علما نشد.

- دوره سوم: جدائی کامل از مذهب است که از سال ۱۳۱۳ شروع شد. در این دوره رفرم‌ها بدون جلب موافقت علمای دین انجام گرفت. مردم از حکومت ناراضی شدند، شورش و قیام در شهرها پیدا شد، شاه محبوبیت خود را از دست داده با شروع جنگ جهانی دوم رضا شاه سقوط کرده و این دوره به پایان رسید.



حاج شیخ عبدالکریم حاتری یزدی



## دوران همکاری علمای دین و حکومت

در سال ۱۳۰۰ دو واقعه مهم برای تاریخ شیعه در ایران اتفاق افتاد:  
 - اول اینکه: حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (۷) از اراک به قم مهاجرت کرد.

- دوم آنکه: رضا خان سردار سپه با کودتا قدرت را در دست گرفت.  
 آقا شیخ عبدالکریم حائری و رضا خان سردار سپه (رضا شاه بعدی) هر دو در کار خود قدرتمند و تاریخ ساز بودند؛ یکی در «امور دینی» و دیگری در «کشورداری». با رضاخان به صحنه سیاست، ایران از کشوری عقب مانده به سوی پیشرفت و ترقی جهش کرد و با ورود آقا شیخ عبدالکریم حائری به قم، شهر فراموش شده و عقب مانده «قم» تبدیل به یک مرکز بزرگ تعلیم مجتهد و محل تجمع مراجع تقلید درجه اول، و بعد از پایتخت، بزرگ ترین مرکز سیاست دینی ایران شد. از آن تاریخ به بعد، علمای مذهبی و مراجع تقلید شیعه که ساکن عتبات عالیات بودند، و از ابتدای سلسله قاجاریه قدرت و نفوذ سیاسی آنها از تمام علمای ساکن ایران بیشتر بود از لحاظ قدرت سیاسی در مقام دوم قرار گرفتند و دیگر شاهان ایران و مراجع درجه اول تقلید شعیان در دو کشور مختلف نبودند تا تأثیرشان روی دیگری کم باشد. (۸)

آقای شیخ عبدالکریم یزدی با نفوذ و با اطلاع و مورد احترام فوق العاده مردم بود. او تحصیلات خود را در نجف نزد همان استادانی که مراجع درجه اول نجف تحصیل کرده بودند، به اتمام رساند، و «اجازه اجتهاد» گرفته بود. محمد رازی (۹) می نویسد: «حاج شیخ عبدالکریم حائری نزد آقا میرزا ابراهیم محلاتی، آقا میرزا محمد تقی شیرازی، حاج شیخ فضل الله نوری سپس آیت الله بزرگ شیرازی، سید محمد طباطبائی فشارکی اصفهانی و بعد آخوند خراسانی تحصیل کرد و از آنجا برای تدریس به اراک رفت، آنجا را مرکز علم کرد و پس از هشت سال در ۱۳۴۰ قمری (- ۱۳۰۰ خورشیدی) بنا به تقاضای شیخ محمد تقی بافقی به قم مهاجرت کرد.»

از قدیم الایام که کشور ایران «سنی مذهب» بود، قم محل اجتماع اقلیتی از شیعیان و مرکز فقهای شیعه بود. پس از تشکیل سلسله صفوی و برقراری حکومت شیعه اثنی عشری در این شهر «اصفهان» مرکز علمای شیعه شد.

با سقوط صفویه بیشتر علمای مشهور به عتبات عالیات مهاجرت کردند و آنجا مرکز بزرگ تعلیماتی و محل سکونت مراجع تقلید شیعه شد، تا روزی که آقای حائری به قم مهاجرت کرد و رونق مجدد قم شروع گردید. (۱۰)

از ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۵ خورشیدی (یعنی از سال کودتا تا پنج سال قبل از سقوط رضا شاه) آقای حائری در داخل ایران «مجتهد سیاسی درجه اول» بود. گرچه در این مدت آقایان حاج میرزا محمد حسین غروی، آقا سید ابوالحسن اصفهانی و پس از آنان آقای حاج حسین طباطبائی قمی در نجف مراجع درجه اول بودند؛ ولی از لحاظ سیاسی و امور داخلی ایران تأثیر آقای حائری بیشتر بود.

آقای حائری در این ۱۵ سال که زعامت حوزه علمیه قم را به عهده داشت، خدمات زیادی را در قم انجام داد. دارالشفاء دارالطعام، بیمارستان سهامی و قبرستان نوساخت، مدارس قدیم مانند فیضیه و دارالشفاء را تعمیر و توسعه بخشید و یک کتابخانه هم برای مدرسه فیضیه تأسیس نمود و مجتهدین و مدرسین مشهوری را به قم فراخواند؛ به طوری که به زودی قم نیز یکی از مراکز مهم تعلیماتی شیعه شد. در اجرای این کارها سه مجتهد دیگر: آقا سید محمد تقی خوانساری، آقا سید محمد حجت و آقا سید صدرالدین صدر (پدر "امام" موسی صدر) با آقای حائری همکاری می کردند. (۱۱)

در قم آقای حائری چنان رونقی به علوم دینی داد که قسمتی از طلبه ها که ممکن بود برای تکمیل علوم دینی به نجف بروند. در همان قم تحصیلات خود را تمام کردند و درجه «اجتهاد» گرفتند. شاگردان مشهوری که در قم از آقای حائری درجه اجتهاد گرفته و اغلب مرجع تقلید شدند، عبارتند از آقایان: سیدجعفر شاهرودی، سید شهاب الدین مرعشی، سید کاظم شریعتمداری، سید محمد حجت، سید محمد تقی خوانساری، و سید محمد رضا گلپایگانی و "امام" خمینی، شاگردان آقای حائری همان هایی بودند که نیم قرن بعد پایه انقلاب اسلامی را در ایران به پا کردند.

آقای حائری علاقه و اعتقاد به دخالت در کارهای سیاسی و دولت را نداشت، ولی فقهی روشن بین و تجدد طلب بود؛ بدین سبب رضا شاه توانست در نیمه اول حکومت خود با هماهنگی آقای حائری برنامه های تجدد طلبانه و رفرم خود را اجرا نماید و در مواردی که به مشکلی برخورد می نمود، از آقای حائری کمک بگیرد. آقای حائری هم تا حدی که برایش میسر بود، با برنامه های تجدد طلبانه و رفرم های رضا شاه موافقت می کرد و آنها را تأیید می نمود. هر

برنامه رفرمی را که رضا شاه با جلب رضایت قبلی حاج شیخ عبدالکریم انجام داد، با تأیید مردم و علما مواجه شد و بعد از او هم پا برجا ماند. رفرم هایی که بعد ها بدون جلب موافقت علما انجام گرفت که مورد اعتراض جامعه واقع گردید و متزلزل شد یا از بین رفت. (۱۲)

همکاری رضا خان با علمای دین، خصوصاً آقا شیخ عبدالکریم، در نیمه اول حکومت و موفقیت او در اجرای برنامه های عظیم رفرم مدیون دو چیز است:

- اول اینکه: در آن دوران رضاخان هنوز به فرهنگ سنتی ایران که در آن بزرگ شده بود، وابسته و به شعائر دینی احترام می گذاشت.

- دوم اینکه: دولتمردانی که در نیمه اول حکومت رضاخان با او همکاری می کردند، به فرهنگ سنتی ایران وابسته بودند و سنن مذهبی را رعایت می کردند، بدین جهت می توانستند واسطه و رابط خوبی بین شاه و علما باشند.

از وقایعی که احترام رضاخان را در آن دوره به مراسم دینی نشان می دهد، «شرکت او در مراسم عزاداری» است. ملک الشعرا ی بهار در کتاب احزاب سیاسی ایران مینویسد: «روز دهم محرم ۱۳۴۰ مطابق شهریور ۱۳۰۰ خورشیدی: دسته عزاداری قزاق ها با یک هیأت و نظم و تشکیلات مخصوصی به بازار آمده... و خود سردار سپه نیز در حالی که سر خود را برهنه کرده بود و گاه روی سر خود می پاشید در جلوی دسته دیده می شد. سایر افسران قزاق هم عقب سر مشارالیه به عزاداری مشغول بودند... همچنین شب یازدهم محرم دسته قزاق خانه به بازار آمد، شام غریبان گرفته بودند و خود سردار سپه سر و پای برهنه شمع به دست گرفته و در مسجد جامع تهران و مسجد شیخ عبدالحسین که از بزرگترین مجالس روضه خوانی آن روز بوده آمدند و یک دور، دور مجلس گردش کردند». (۱۳)

ممکن است عده ای این کار رضا خان را در آن روز عوام فریبی بدانند ولی اگر هم چنین باشد از نقطه نظر سیاسی فرق چندانی نمی کند. مطلب اصلی «جلب عواطف عامه مردم و احترام به شعائر مذهبی از طرف حاکم است»؛ اعم از اینکه حاکم از صمیم قلب و یا به ظاهر چنین کند. (۱۴)

رضا خان برای اینکه خود را در ابتدا وابسته به فرهنگ بومی ایران نشان دهد، پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، دولتمردان را به دور خود جمع کرد که در عین تجدد طلبی، وابسته به فرهنگ سنتی ایران بودند؛ مانند: مستوفی الممالک، مشیرالدوله، مؤتمن الملک، مخبر السلطنه، ذکاءالملک، شهاب الدوله،

محتشم السلطنه، ادیب السلطنه و ده ها دولتمرد دیگر، اکثر این دولتمردان پروده مکتبی بودند که به فرهنگ بومی احترام می گذاشت. آنها از زمان نهضت مشروطه باقی مانده و در این راه تجربه ها آموخته بودند. این تجدد طلبان مانند سایر دولتمردان تجدد طلب دوران مشروطه با تمام علمای بزرگ رفت و آمد و دوستی داشتند و آداب و رسوم بومی ایران را رعایت می کردند، مخصوصاً فرایض دینی خود را انجام می دادند. نماز آنان ترک نمی شد و تظاهر به روزه خواری نمی کردند، مشروب (حداقل در حضور دیگران) نمی نوشیدند. همگی مجلس روضه خوانی داشتند، به زیارت ائمه می رفتند، سفره می انداختند، نذورات و خیرات می دادند، حتی برخی از آنان از تراشیدن ریش خودداری می کردند تا رعایت احترام علما را کرده باشند و از این جهات نزد علما؛ افرادی «از دین برگشته» نباشند.

نمونه آشنایی متجددین دوران مشروطیت به امور دینی در تاریخ بسیار است، مثلاً مهندس بازرگان می گفت: در آشنایی با قرآن مجید از تفسیر ذکاء الملک فروغی سود فراوان برده است. مخبر السلطنه در کتاب خاطراتش می نویسد: «وقتی که محمد علی شاه، ناصر الملک را که نخست وزیر بود احضار و در آبدار خانه سلطنتی زندانی کرد تا با دادن «قهوه فجر» او را بکشد، هنگام نماز بود و ناصر الملک به نماز ایستاد.. و همین امر موجب رهایی او شد». (۱۵)

شهاب الدوله رئیس تشریفات احمدشاه (۱۶) می نویسد: پس از انفصال سید ضیاء الدین از نخست وزیری ... احمد شاه امر دادند که ... به عسرت آباد که یک عده از رجال از قبیل عین الدوله و قوام السلطنه زندانی بود، وارد شدم. قوام السلطنه مشغول نماز و عبادت به درگاه بی نیاز بود..»

قبل از سلسله پهلوی، تمام شاهان قاجار هم شعائر دینی را (حداقل به ظاهر) رعایت می کردند. مظفر الدین شاه در یکی از مسافرت های فرنگ به انگلیس رفت. او را در قصری منزل دادند که شهرت داشت «قصری مصادره ای است و نماز ندارد» به همین جهت مخبر السلطنه نگران نماز شاه و همراهانش بوده و می نویسد: «نمی دانم نماز آقایان در مدت اقامت در این محل که غصبی است، چه صورتی دارد؟» (۱۷)

رعایت آداب و رسوم دینی این متجددین از بی سوادی یا خرافه پرستی نبود. اکثر این متجددین در بهترین مدارس اروپا، بالاترین تحصیلات آن روز را داشتند. مشیرالدوله، مدرسه نظام روسیه و سپس مدرسه حقوق آنجا را تمام کرده بود.

مؤتمن الملک، فارغ التحصیل پلی تکنیک پاریس و سپس دانشکده حقوق فرانسه بود، مخبر السلطنه تحصیلات خود را در آلمان انجام داده و از یک آلمانی بهتر زبان آنان را صحبت می کرد. ناصر الملک در فرانسه رشته حسابداری و در انگلستان از دانشگاه اکسفورد، در رشته علوم سیاسی فارغ التحصیل شده بود و بقیه هم به همچنین.

### علمای دین و جمهوریت

در تیر ماه ۱۳۰۲ خورشیدی، هنگامی که سردار سپه، وزیر جنگ و مشیرالدوله رئیس الوزراء بود، دولت عراق (که آن موقع تحت الحمايه انگلستان بود). مراجع تقلید و عده ای از کسبه شیعه را به ایران تبعید کرد و آقایان سید ابوالحسن موسوی اصفهانی، حاج میرزا محمد حسین غروی نائینی و همچنین عده ای از علمای بزرگ مانند آقایان حاج علی شهرستانی، سید عبدالحسین حجت کربلایی و حاج شیخ مهدی خالصی به ایران آمدند و هشت ماه، در ایران اقامت کردند.

چند ماه بعد از ورود آقایان (ششم آبان ۱۳۰۲ خورشیدی) رضا خان فرمان نخست وزیری را از احمد شاه گرفت و بلافاصله از حضور مراجع تقلید در ایران نهایت استفاده را کرده، چند مرتبه برای دیدن آنان به قم رفت و مرتباً با آنان در تماس بود و تمام خواسته های آنان را برآورده می کرد.

در همان سال که سردار سپه نخست وزیر شد یعنی ۱۳۰۲ خورشیدی، آتاتورک به وسیله مجلس ملی ترکیه، به اتفاق آراء به ریاست جمهوری اسلامی انتخاب گردید و در مدت کمی بساط خلافت عثمانی را برای همیشه برچید و دین را از دولت جدا اعلام کرد. خبر که به ایران رسید، عده ای فکر کردند ممکن است یک جمهوری سالم از یک سلطنت نا سالم برای ایران بهتر باشد.

ابتدا صدای جمهوریت از ولایات بلند شد. سردار سپه هم از این موقعیت خوش آمد و به فکر افتاد تا زودتر نمایندگان دوره پنجم را انتخاب کند و کوشش نماید در ایران نیز با رأی مجلس رژیم سلطنتی از میان برداشته شود و اولین رئیس جمهور ایران گردد.

مجلس پنجم روز ۲۲ بهمن ۱۳۰۲ افتتاح شد و در آن عده ای موافق جمهوری انتخاب شدند و طرح جمهوریت تهیه و به مجلس داده شد. مدرس (رئیس اقلیت)، [ملک الشعراء بهار]، سیداحمد بهبهانی، زعیم کاشانی؛ اخگر، حائری زاده و قوام الدوله همگی با جمهوری مخالف بودند.

مدرّس به سردار سپه پیشنهاد کرد که: «مجلس پنجم منحل گردد و مجلس ششم با قید اینکه نمایندگان حقّ خلع احمد شاه را دارند انتخاب شوند در آن مجلس، احمد شاه خلع و محمّد حسین میرزا به سلطنت انتخاب گردد و سردار سپه هم نایب السلطنه شود». سردار سپه قبول نکرد.

روز سوّم فروردین ۱۳۰۲ اقرار بود مجلس در مورد جمهوریت تصمیم بگیرد. گروه بسیاری از مردم به رهبری خالصی زاده، شیخ حسین لنگرانی، و حاج عبدالحسین خرازی در صحن مجلس و بیرون باغ جمع شدند. حاج آقا جمال هم سوار الاغش پیشا پیش جمعیت در حرکت بود. فریادهای «مرده باد زنده باد»، «بلند بود... وکلای موافق جمهوری، از ترس اینکه مردم آنها را بکشند. تلفنی از سردار سپه خواستند برای حفاظت آنها به مجلس بیاید. سردار سپه با عده ای نظامی به مجلس آمد... سربازها مردم را زدند. خراج آقا جمال در این بین کشته شد و بالاخره سربازان مردم را متفرق کردند.

علمای ایران و مراجع تقلیدی که از عراق به ایران آمده بودند، از واقعه مجلس ناراضی شدند. سردار سپه برای رفع کنورت تصمیم گرفت شخصاً به قم رفته، با علما ملاقات کند. آیت الله زنجانی که در آن موقع منشی آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری بود. می نویسد: «در آن جلسه آیت الله نائینی، آیت الله اصفهانی، حاج آقا حسین طباطبائی قمی، آقا عبدالحسین شیرازی، آقا میرزا مهدی خراسانی (پسر بزرگ مرحوم آخوندخراسانی) و آقا شیخ جواد صاحب جواهر حضور داشتند. چند تن از آیات عظام به سردار سپه اعتراض کردند که شما حافظ جان و مال مردم هستید، چطور اسلحه دفاع از کشور را به خواهران و برادران خود کشیده اید؟ سردار گفت: من هیچ داعیه ای ندارم، من خود را خادم شریعت مقدّس اسلام می دانم. حادثه جلوی مجلس موجب تأسف است نائینی» که بزرگترین مرجع تقلید آن روز بود» گفت: تأسف شما کشتگان را زنده نمی کند. شما باید از گذشته اظهارندامت کنید تا بتوانید به کار خود ادامه دهید. دیگران سردار را ملامت کردند. حاج شیخ عبدالکریم نقش میانجی را به عهده داشت». (۲۵)

پس از این ملاقات در روز ۵ فروردین ۱۳۰۴ آیات عظام اعلامیه زیر را صادر کردند: «بسم الله الرحمن الرحيم جنابان مستطابان حجج الاسلام دامت تأییداتهم و طبقات اعیان و تجار و اصناف و قاطبه ملت ایران: چون در تشکیل جمهوریت بعضی اظهاراتی شده بود که مرضی عمومی نبود و با مقتضیات این مملکت مناسبت نداشت، لهذا در موقع تشریف فرمایی حضرت اشرف آقای رئیس

الوزرا دامت شوکته برای مواعده به دارالایمان قم نقض این عنوان و الغاء اظهارات مذکوره و اعلام آن به تمام بلاد را خواستار شدیم و اجابت فرمودند. ان شاء الله تعالی عموماً قدر این نعمت را بدانند و از این عنایت کاملاً تشکر نمایند. الاحقر ابو الحسن الموسوی الاصفهانی، الاحقر محمد حسین غروی نائینی، الاحقر عبدالکریم حائری.

مدرّس هم در مجلس نطقی کرد و گفت: «من با جمهوریت مخالفم؛ زیرا جمهوریت با طریقه حقه جعفری مناسب نیست. ولی با مقام پادشاهی هر آدم لایق موافق هستم...» (۲۵)

سردار سپه طبق قولی که داده بود، روز ۱۱ فروردین ۱۳۰۳ بیانیه زیر را صادر کرد: «هموطنان! اگر چه به تجربه معلوم شده که اولیای دولت هیچ وقت نباید با افکار عامه ضدیت و مخالفت نمایند و نظریه همین اصل است که دول حاضر، تاکنون از جلوگیری احساسات مردم که از هر جانب ابراز می گردیده، خودداری نموده است، لیکن از طرف دیگر چون یگانه مرام و مسلک شخصی من از اولین روز حفظ و حراست عظمت اسلام و استقلال ایران و رعایت کامل مصالح مملکت و ملت بوده و هست... و چون من و کلیه افراد و آحاد قشون از روز نخستین محافظت و صیانت ایتھت اسلام را یکی از بزرگترین وظایف و نصب العین خود قرار داده و همواره در صدد آن بوده ایم که اسلام روز به روز به روبه ترقی و تعالی گذاشته و احترام مقام روحانیت کاملاً رعایت و ملحوظ گردد، لهذا در موقعی که برای تودیع آقایان حجج الاسلام و علمای اعلام به حضرت معصومه مشرف شده بودم، با معظّم له در باب پیمشامد کنونی تبادل افکار نموده و بالاخره چنین مقتضی دانستیم که به عموم ناس توصیه نمایم؛ عنوان «جمهوری» را موقوف و در عوض تمام سعی و همّ خود را مصروف سازید که موانع اصلاحات و ترقیّات مملکت را از پیش برداشته، در منظر مقدّس تحکیم اساس دیانت و استقلال مملکت و حکومت ملی با من معاضدت و مساعدت نمایند... رئیس الوزراء و فرمانده کلّ قوا - رضا (۲۵)

بدین ترتیب موضوع جمهوریت به کلی منتفی شد.

در مطلب فوق چند نکته جالب وجود دارد.

اول اینکه: رضاخان بدون جلب موافقت علما بدین کار دست زده بود چون با مخالفت آنها مواجه شد، متوجه گردید که نمی تواند برنامه خود را پیش ببرد و بدون مقاومت از جمهوری صرف نظر کرد.

دوم اینکه : سردار سپه در اعلامیه خود نوشت: « اگر چه به تجربه معلوم شده که اولیای دولت هیچ وقت نباید با افکار عامه ضدیت و مخالفت نمایند». این نشان می دهد که رضا حان ، با مشاورین او، در آن دوره هنوز به خطر « ضدیت و مخالفت با افکار عامه» توجه داشتند.

سوم اینکه : علمای شیعه در آن موقع چه در قم چه در مجلس عقیده داشتند که : جمهوریت مرضی عمومی نبوده و با مقتضیات این مملکت مناسبت ندارد « و « جمهوریت با طریقه حقه جعفری مناسب نیست».

قابل توجه این است که نیم قرن بعد علمای دین « رژیم جمهوری » را با طریقه حقه جعفری مناسب دانستند و رژیم سلطنتی را مناسب با مقتضیات این مملکت ندانستند و آن را از میان برداشتند ....

« در این هنگام به علت تغییر وضع سیاسی عراق آقایان علمای مهاجرتصمیم گرفتند به عتبات مراجعه کنند. رضاخان « سردار رفعت» را که از نزدیکان او بود، مأمور کرد آقایان را تا نجف بدرقه نماید و تمام احتیاجات آنان را بر طرف کند. هنگام برگشت سردار رفعت از نجف، آقای حاج میرزا حسین غروی نائینی مرجع تقلید شعیان تمثالی از حضرت علی بن ابیطالب برای سردار سپه فرستاد و طی نامه ای نوشت:

« در این موقع که بحمدالله سبحانه و تعالی سالها به عتبه حضرت شاه ولایت.. مشرف شدیم دعای دوام تأیید حضرت اشرف دامت شوکت در اعتلای دین و دولت .. را که از قدیم در خزانه مبارکه محفوظ است... اینک تقدیم می نماید... بهترین تعویذ و محافظ آن وجود اشرف خواهد بود، ان شاء الله تعالی ...» سردار سپه هم از موقعیت نهایت استفاده را کرد و علاوه بر جشن ها و تبلیغات در روزنامه ها تمثال مبارک رادر قابی طلا جای داده، مانند نشان بر سینه خود آویخت. (۲۶) (۲)

« مهدی حائری یزدی فرزند شیخ عبدالکریم حائری در خاطرات خود به ملاقات سردار سپه با مراجع شیعه اشاره می کند و میگوید: البتّه این زمان مصادف بود با قدرت رضا شاه پهلوی. و رضا شاه پهلوی هم البتّه در ابتدا با ایشان [شیخ عبدالکریم حائری] روابطش بد نبود از لحاظ اینکه خوب، هنوز به اوج قدرت و دیکتاتوری نرسیده بود و از ایشان ملاحظه می کرد، خیلی هم ملاحظه می کرد. عرض کنم که البتّه بنده آن تاریخ خودم ناظر نبودم بدلیل اینکه خیلی کوچک بودم. شاید دوسه سالم بیشتر نبود ولی از مرحوم برادرم شنیدم و از دیگران. و این



قضیه ای که می خواهم عرض بکنم مسلم است. که در یک سال یا دو سال بعد از اقامت ایشان در شهر قم آقایان مراجع و علمای نجف هم در اثر مسائل سیاسی که پیدا کرده بودند با دستگاه حکومتی عراق عرب، که آنوقت ها گویا از سوی انگلیس ها به اصطلاح اداره می شد، دو نفر از آقایان معروف مراجع تقلید که هر دویشان در عرض مرحوم پدرم از مراجع بودند. آنوقت در آن تاریخ سه نفر مرجع بودند در شیعه. یکی ایشان که بیشتر مردم ایران مقلد ایشان بودند چون شیعه منحصر به ایران که نیست، پاکستان هست، نمی دانم، لبنان هست، سوریه هست. بسیاری جاهای دیگر شیعه هست. و هندوستان حتی. و آنوقت آن دو نفر آقایان دیگر مرجع بودند. یکی مرحوم آقا میرزا حسین نائینی و دیگری مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی. این دو نفر تبعید شده بودند از طرف ... بله، آن دو نفر مراجع تقلید که یکی مرحوم آقا سید ابوالحسن بود و یکی مرحوم نائینی از نجف از عتبات تبعید شده بودند به سوی ایران. چون ایرانی الاصل بودند این ها را انگلیسی ها تبعید کرده بودند به ایران، یا عراق که آن وقت نماینده انگلیس بودند تبعید کرده بودند به ایران و آن ها آمدند به قم و مهمان مرحوم پدرم بودند. و در آن هنگام این اتفاق افتاد که این اجتماع مراجع سه گانه در قم هنگامی اتفاق افتاد که مصادف با مسئله جمهوریّت و ادّعی رضاخان سابق برای ریاست جمهور و مخالفت مرحوم مدرّس و اینها در بین آمد. دقّت کردید؟

س - بله، بله.

ج - بله. و رضا شاه، رضا شاه بعد البتّه، سردار سپه گویا آن وقت بالاخره منتهی می شود به قم. می آید به قم. داستانش را مثل اینکه ملک الشعرا بهار در آن «دریغ از راه دور و رنج بسیار» یک کمی داستانش را اشاره می کند که رضا شاه رفت به قم و به اصطلاح پناه برد به علما و مجتهدین و مجتهدین به او به اصطلاح چراغ سبزاب کردند. اجازه دادند که پادشاهی بکند بجای اینکه ریاست جمهور بکند. این مسأله ای است که در خانه مرحوم پدرما واقع شده و داستانش را خیلی ها می دانند. مرحوم برادرمن از قول مرحوم پدرم نقل کرد که گفت به اینکه...

س - برادر شما از قول پدرتان گفته.

ج - بله برای من نقل کرد. که مرحوم نائینی خیلی گوشش کر بوده و سنگین بود نمی شنیده خیلی به سختی صحبت می کرد. مرحوم پدرما گفته بودند به اینکه ما برای خاطر اینکه قبل از اینکه رضاخان بیاید در منزل ما و سه نفری

باهاش صحبت کنیم راجع به این مسأله پادشاهی و جمهوری ، بایستی که مطالبی که می خواهیم بگوئیم قبلاً هر سه آگاه باشیم که چه می خواهیم بگوئیم درمقابل، حتماً او اما می خواهد بپذیرد که.. از ما می خواهد که ما تأییدش کنیم یا قبول کنیم که به اصطلاح او زمامدار کشور بشود و آنوقت ما در مقابل این استدعا و درمقابل این تقاضا چه جواب او بگوئیم. چون آقای نائینی گوشش سنگین است ممکن است که صحبت های حضوری را در آن جلسه نشنود، ما باید قبلاً با هم صحبت کنیم و ایشان را هم آگاه کنیم. لذا جلسه ای قبلاً تشکیل دادیم سه نفری که با هم صحبت کنیم که اگر رضاخان گفت به اینکه من می خواهم در آینده زمامدار کشور بشوم درمقابل این مطلب ما چه عکس العملی جوابش را بگوئیم. ما هر سه تصمیم گرفتیم که بگوئیم که اگر بخواهی که دیکتاتوری کنی، نه، ما از ابتدا بهت می گوئیم ما با شما بهر شکلی از اشکال که بخواهی زمامدار کشور باشی بصورت دیکتاتوری و یگانه تاز مخالفیم چه ریاست جمهور باشد چه پادشاهی باشد. ولی اگر بخواهی که یک پادشاهی باشی که پادشاهی فقط بعنوان نقش دیوار، دقت کردید؟

س - بله.

ج - یک سمبل به اصطلاح . کلمه سمبل که البته مصطلح نبود. بعنوان نقش دیوار یعنی پادشاهی باشی که بعنوان نقش دیوار و کارها و مسائل مملکتی در دست دولت در دست مردم ، بالاخره در دست نمایندگان مردم باشد ، ما با این صورت موافقیم . دقت کردید؟

س - بله.

ج - سه نفری تصمیم گرفتیم که یک همچنین مطلبی رابه رضا شاه اگر تقاضا یا اگر پیشنهاد کرد ما جوابگویی کنیم به این شکل .

رضا شاه آمد و در منزل ما و نشست و صحبت کرد. در وسط مرحوم آقای نائینی بدون اینکه مناسب داشته باشد چون صحبت های دیگری می شد البته ، یا هنوز نرسیده بود صحبت به این حدود و به این نقطه ، یا اینکه گذشته بود یا به اصطلاح هنوز مناسب نبود، ولی چون که مرحوم آقای نائینی گوشش کربود هی اشاره می کرد به دیوار می گفت، « پادشاه باید مثل نقش دیوار باشد .» دقت کردید؟

س- بله .

ج - رضا شاه یکمرتبه حاج و واج شد که این آقا چه می گوید. مطلب چیه

آخر؟ اصلاً مناسب نبود که بگویند هی نقش دیوار. اشاره می کرد به نقش دیوار می گفت، «نقش دیوار، نقش دیوار.» خیلی متحیر شده بود. تا اینکه از فرط تحیر از ما سؤال کرد که ایشان چه مقصودشان است از نقش دیوار. ما به ایشان گفتیم حقیقتش که منظور اینست و ما تأیید می کنیم نظرایشان را که باید پادشاه در مملکت مثل نقش دیوار باشد. دقت کردید؟ این از داستان هائی است از آن جریان که من از قول، مرحوم برادرم شنیدم که ایشان از پدرم نقل می کرد. «بهر حال، بعد که حوزه تشکیل شد اجتماع طلاب زیاد شد. در حدود پانزده سال ایشان ریاست حوزه و ریاست مرجعیت شیعه را داشتند در قم و در سرپانزده سال یعنی در سال ۱۳۵۵ قمری و ۱۳۱۵ شمسی دنیا را وداع کردند، فوت کردند. س - بله شما دیگر برادران که راجع به آن جلسه صحبت می کرد راجع به عکس العمل رضا شاه در آن جلسه در باره این پادشاه بصورت نقش دیوار یا بعنوان مظهر مملکت یا بدون مسئولیت اجرائی یا هر طوری می خواهید تعریف کنید، عکس العملی نشان نداد در آن جلسه.

ج - نه دیگر عکس العملی نشان هم اگر داده بوده بیشتر از این داستان خبری ندارم. (۳)

«ملک اشعراء بهار در تاریخ احزاب سیاسی اشاره به «چند چشمه» عوام فریبی رضاخان بعد از «زمزمه جمهوری» می کند: روزنامه ستاره ایران جزء حوادث جاری به تاریخ ۲۵ رمضان، مطابق ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۳ چنین نوشت:

#### اجرای مراسم احیا

در لیالی متبرکه احیا از طرف اهالی احترامات لازمه نسبت به شعائر اسلامی بعمل آمده، در مساجد مراسم احیا بجا آورده شد. از طرف اداره قشون در میدان مشق چادری برافراشته شده، عموم اعضای قشون و نظامیان در محل مزبور حضور یافته، از طرف واعظین احکام اسلامی بیان می گشت.

آقای رئیس الوزرا و اغلب اعضای کابینه و بعضی از رؤسای ادارات، در شب قبل در میدان مشق حاضر و در موقع، قرآن بسر (۴) شرکت جستند، در اداره نظمیة نیز امسال مراسم احیا بعمل آمده (۴) در لیلة قبل عموم کارکنان نظمیة حضور یافتند (۴)!

اتفاقاً در زمان تصدی وزارت جنگ آقای سردار سپه دیده بودیم که ایشان شب عاشورا با پای برهنه، و جمعی از همگنان با دسته های شمع چهل و یک منبر را بر طبق سنت و عادات توده ملت طی کرده و تمام دقیق ترین مراسم ملی را بعمل آورده بودند؛ و همچنین هنگام ورود دسته معروف چاله میدان که یک دوره تراژدی واقعه کربلا را تا ساعات بعد از قتل و آتش زدن به خیام مجسم می ساخت و مقابل شمس العماره خیمه ها را آتش زده به تراژدی خاتمه می داد، باز وزیر جنگ در مقابل یکی از چادرها ناظر ختام عمل دسته چاله میدان گردید و به سر دسته ها خلعت داد و تشویق کرد. باز شب دیگر دسته قزاقان راه افتاد و حضرت اجل در آن دسته بود و داخل مسجد شیخ عبدالحسین شد و به مراسم ملی رفتار کرد!

این مراسم با این سوابق و با علقه ای که خاندان ایشان به دقیق ترین مراسم سنن ملی از خود بروزمی دادند و حتی رعایت سقاخانه نوروزخان را از دست فرو نمی گذاشتند، با قضایای جمهوری و مقالات متجددانه جراید اکثریت برخورد کرد و واکنش عظیمی، چنانکه اشاره کردیم، در شهر پدید آورد و صدای روزنامه سیاست اسلامی را در آورد.

یکمرتبه دیده شد که باردیگر، عادات دیرینه و مراعات افکار عامه و یک حالت مرتجعانه صریحی از طرف ایشان عود کرده، قضیه لیالی احیا و از آن بالاتر داستان «تمثال» که اسباب استهزاء جراید متجدد اقلیت گردیده بود، بروز و ظهور نمود.

### داستان تمثال

روز جمعه ۱۷ خرداد رئیس الوزرا از وزرا و و معاونین و رؤسای ادارات و گروهی از مردم در باغشاه دعوتی کرد و جشنی گرفت و این جشن به شادی و ورود تمثال مولای متقیان بود.

توضیح آنکه حجج اسلام را که عازم نجف بودند و شرح آمدن و مراجعت ایشان را داده ایم، سردار رفعت به امر رئیس دولت مشایعت کرد و در حین بازگشت تمثالی از مولای متقیان، علی علیه السلام، تدارک دیده، به نام علمای اعلام آن را با خود آورد که به افتخار رئیس دولت تقدیم معظم له نماید.

روز جمعه غره ذیقعه مطابق ۱۷ خرداد، دعوت مذکور بعمل آمد و جمعی هم

از تمثال استقبال کردند و روز ۱۶ شوال، مطابق ۱ خرداد ۱۳۰۳، روزنامه ستاره ایران در این باب چنین نوشت:

### اعطای تمثال امیر مؤمنان (ع)

بر حسب استدعای حجج اسلام، یک قطعه تمثال همایونی از سده سنیة اقدس شاه ولایت امیر مؤمنان علیه السلام به حضرت اشرف آقای سردار سپه رئیس الوزرا وفرمانده کل قوا اعطا گردید، مراسم استقبال و تشریفات نظامی (!) چهار ساعت بعد از ظهر روز دوشنبه ۶ جوزا در باغشاه بعمل خواهد آمد. عموم طبقات مسلمانان ممکنست موقع مزبور در باغ شاه حضور بهم رسانیده، در این استقبال و تشریفات شرکت نمایند.

این بود سرمقاله ستاره ایران، ولی روز جشن تمثال از ۶ جوزا ( خرداد ) به روز ۱۷ ماکول گردید.

صبح روز مزبور باز روزنامه ستاره ایران در ضمن اخبار داخلی چنین نوشت که

### جشن تمثال حضرت علی علیه السلام

بطوری که مقرر گردیده، کارتهای دعوت برای محترمین و معاریف ارسال شده، امروز بعد از ظهر جشن با شکوهی به مناسبت احترام تمثال بیمثال حضرت شاه ولایت (ع) که از طرف حجج الاسلام اعتبار مقدسه برای حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا ارسال شده در باغشاه منعقد می شود.

نظربه اینکه جشن تمثال یکی از اعیاد اسلامی (۱) بوده و عموم مسلمین در حضور جشن مزبور شرکت خواهند جست، از طرف هیأت دولت از سفرای اسلامی مقیم تهران (سفیر کبیر دولت جمهور ترکیه و سفیر افغان) دعوت رسمی شده است!

بالجمله، روز مزبور جشن تمثال (!) برپا شد، اما بغیر از کارکنان رسمی دولت و جمعی رجّاله و قسمتی هم از افراد نمایندگان کسی در آن جشن حضور بهم نرسانید. جشن با صرف شیرینی برگزار شد و از همه عجیب تر این بود که شتری در جلو «تمثال» قربانی گردید و مضمون به دست جراید فکاهی اقلیت داد و نسیم صبا که روزنامه کوچک فکاهی بود، اشعاری درباره جشن تمثال و کشته شدن شتر بیگانه منتشر ساخت!

در ولایات هم که قبلاً گفته ایم چه خیر است. تلگرافات مجانی که بعد قیمتش

از مخابره کننده یا از فرمانده نظامی باید دریافت شود، در آستین رؤسای قشون موجود است. این نوبت تلگرافاتی تبریک آمیز از ناحیه علمای ولایات به آقای رئیس الوزرا مخابره گردید.

به تاریخ ۲۸ جوزا از طرف رئیس الوزرا به وزارت معارف نامه ای نوشته شد که در ضمن چنین می نویسد:

باید شرعیات حدود مسئولیت و نظارت قانونی خود را از هر حیث، چه نسبت به مطبوعات و چه نسبت به پیسهای نمایشهایی که داده می شود، کاملاً رعایت کرده و از اجازه درج و نشر مسائلی که برخلاف موازین شرع انورو مصرحات قانون است و همچنین از تصدیق نمایشهایی که مضر به اخلاق اجتماعی و دیانتی است اجتناب و خودداری نماید و از ادای این وظیفه قانونی غفلت نرزد و مراقب باشد که مثل سابق سوء تفاهمهایی که اطراف بعضی جراید و پاره ای نمایشها تولید شده بود نظایر پیدا نکند، و الا گذشته از این که متصدیان و مرتکبین منهیات از طرف دولت مؤاخذه و تنبیه می شوند، مسئولیت غفلت و مسامحه که در این قبیل موارد از طرف ناظر شرعیات ناشی گردد، متوجه آن وزارت جلیله خواهد بود.

البته خوانندگان ناظر شرعیات را که باید در شورایی عالی معارف و اداره نگارش عضویت و نظارت داشته باشد می شناسند. آری این نظار چنین بود و از طرف رئیس نهضت جدید ملی بدین صورت در اجرای وظیفه ای که برای ناظر شرعیات معین شده بود تأکید بعمل می آمد، بلکه از ناظر مذکور هم پیش افتاده و آنچه به خاطر ناظر شرعیات هم خطور نمی کرد به خاطر او می آورد و از «پاپ کاتولیک تر» شده بود! (۴)

### علماء و حمایت از رضاخان

رضا نیازمند می افزاید: از این تاریخ روابط علماء و رضاخان در نهایت خوبی پیش می رفت تا موضوع قشون کشی رضاخان به خوزستان برای از بین بردن شیخ خزعل و پایان دادن ملوک الطوائفی در ایران پیش آمد. در این واقعه مدرّس، مجتهد مشهور و نماینده مجلس ریاست اقلیت مجلس رابه عهده داشت و مرتباً با شیخ خزعل در خوزستان و احمد شاه که در فرانسه بود، در تماس بود و کوشش می کرد رضاخان در این ماجرا شکست بخورد. روز شش مهر ۱۳۰۲ بی سیم مسکو خیر داد که شیخ خزعل ملاً عبدالطیف را نزد علمای کربلا

فرستاده و تقاضای فتوای قیام بر علیه سردار سپه (رضا خان) کرده است، اما حاج میرزا محمد حسین غروی نائینی و آقا سید ابوالحسن موسوی اصفهانی (بزرگترین مراجع تقلید مقیم نجف در آن روز) به جای پشتیبانی از شیخ خزعل، به پشتیبانی رضا خان شتافتند و اعلامیه ای بر علیه شیخ خزعل صادر کرده و او همدستانش را «دشمن دیانت و مذهب و محارب با صاحب شریعت» اعلام کردند و کلیه برادران دینی و ایلات و عشایر را برای قلع این ماده فساد دعوت نمودند» (۲۶).

این پشتیبانی قدم بزرگی در صاف شدن راه برای سلطنت رضا خان بود. رضا خان سردار سپه در ۲۵ آذر ۱۳۰۴ به تخت سلطنت رسید.

### همکاری علما و دولت در اجرای رفرم

وجود آقا شیخ عبدالکریم حائری در قم، شخصیت معتبر ایشان در علوم فقهی، عدم علاقه ایشان به دخالت مستقیم در کار سیاست و دولت، وجود دولت مردانی که به شعائر دینی احترام می گذاشتند و برنامه های مهم مملکتی را قبلاً با علما در میان می گذاشتند، و از همه مهم تر پشتیبانی آقای حائری از رفرم هایی که اجرای آنان مغایر شریعت نبود، همه دست در دست هم داده و موجب شد که در دوران نخست وزیری و چند سال اول سلطنت رضا شاه، رفرم هایی صورت گیرد که اکثراً مقبولیت عامه به دست آورده و پایدار ماندند. رفرم هایی که در این دوره با موفقیت انجام گرفت و به علما و شعائر دینی مربوط است، عبارتند از:

۱- اولین برنامه ای که از روز اول کودتا اجرا شد، از میان برداشتن تحصن یا بست نشستن در خانه علما و اما کن مقدس بود که در دوران قاجاریه بسیار متداول شده بود. امیرکبیر برای از میان برداشتن این رسم اقدام کرد و حتی از امام جمعه تهران در این مورد فتوی گرفت، ولی بلافاصله بعد از او مجدداً این رسم برقرار شد. دیگر صدر اعظم های تجدد طلب زمان قاجار هم در این زمینه کوشش کردند، ولی سودی نبخشید. رضاخان بلافاصله پس از کودتا از بست نشستن جلوگیری کرد و این بار منع تحصن پابرجا ماند. (پس از انقلاب اسلامی هم این رسم از سر گرفته نشد).

۲- برنامه دیگری که رضا خان سردار سپه (در زمان نخست وزیری خود) پیاده کرد، تغییر تقویم ایران بود. در ایران، پیش از نخست وزیری رضاخان،



سید ابوالحسن اصفهانی



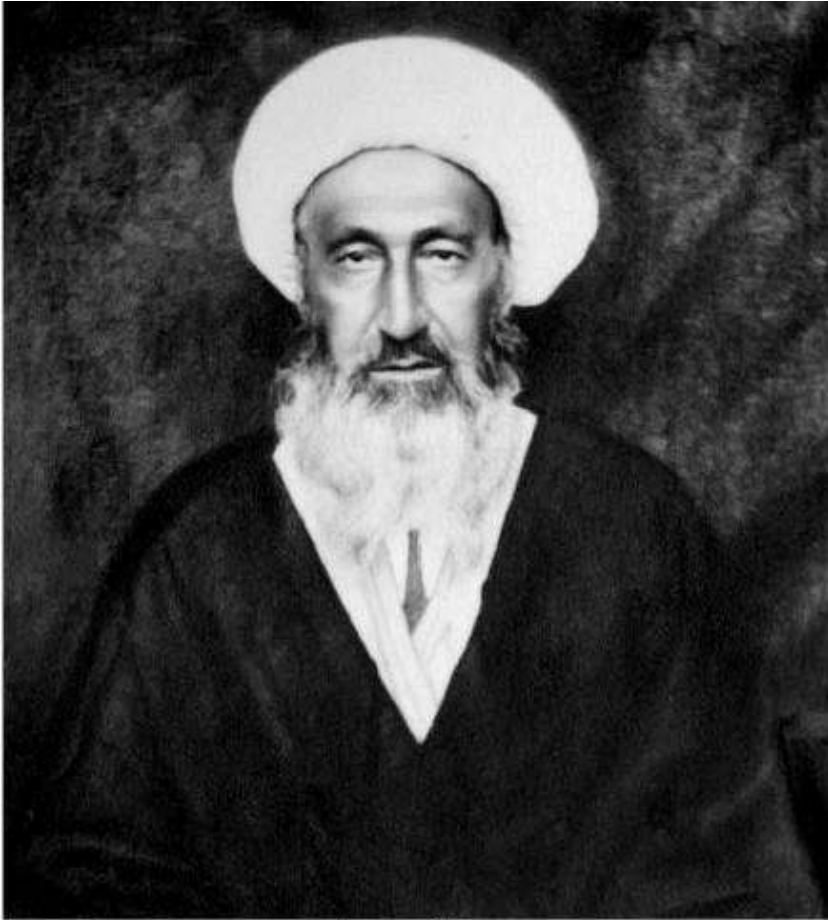
تقویم متداول بین مردم تقویم قمری بود (۳۷). رضاخان با تصویب مجلس شورای ملی (روز ۱۱ فروردین ۱۳۰۴) تقویم ایران را رسماً از نوع قمری به خورشیدی تبدیل کرد و چون این امر از لحاظ مذهبی مهم بود، در تقویم خورشیدی نیز مبداء محاسبه (مانند تقویم قمری) همان سال هجرت حضرت رسول اکرم از مکه به مدینه تعیین شد و وقایع مذهبی هر ساله طبق تقویم عربی محاسبه و با تقویم خورشیدی مطلق می گردید. بدین ترتیب تقویم خورشیدی مورد قبول عام قرار گرفت و پس از انقلاب اسلامی هم، نه تنها تقویم از میان برداشته نشد؛ بلکه رویدادهای مذهبی جدید بدون توجه به تقویم قمری مستقیماً طبق تقویم خورشیدی ثبت گردید.

۳ - در خرداد ۱۳۰۴ یعنی آخرین ماه نخست وزیری رضاخان قانون نظام وظیفه به مجلس داده شد: قانون پیشنهادی در ابتدای برای کسی استثنای قائل نشده بود و دولت می توانست هر طلبه یا حتی مدرسین جوان مدارس دینی را به نظام احضار کند. هیئتی از قم به تهران آمد و از رضا خان تقاضا کرد که مجتهدین و طلاب از نظام معاف باشند پس از مذاکرات افراد زیر از احضار به نظام و وظیفه معاف شدند:

- مجتهدینی که به اخذ اجازه اجتهاد نائل شده باشند.
- طلاب علوم دینی که منحصراً مشغول تحصیل باشند و هر سال در امتحانات مربوط موفق شوند.

اعزام طلاب و مدرسین جوان علوم دینی به نظام وظیفه از لحاظ مذهبی کاملاً قابل دفاع و حتی لازم بود؛ چون «جهاد» از امور واجب در دین اسلام است و هر مسلمانی باید فنون جنگی را بداند و در جهاد شرکت کند. آشنایی علمای دین به اصول جنگ و جهاد هم از آشنایی مردم معمولی لازم تر است؛ چرا که اولاً: فتوای جهاد، یعنی اعلام جنگ مذهبی، را آنان صادر می کنند.» ثانیاً: خودشان هم، به پیروی از سنت رسول اکرم باید در صف جنگجویان شرکت کنند. مع ذلک دولت در این مورد اصرار نکرد و معافیت طلاب و مدرسین علوم دینی را پذیرفت و چون این برنامه با هماهنگی و موافقت علمای پی ریزی شد، پایدار ماند. پس از تأسیس جمهوری اسلامی هم قانون نظام وظیفه در همان چهار چوب اولیه ادامه پیدا کرد (۲۸)

۴ - رفرم دیگری که به کار علمای دین مربوط می شد، رفرم در مدارس دینی و حوزه های علمیه بود. در سال ۱۳۰۷ دولت تصمیم گرفت مدارس علوم دینی را به ترویج تحت نظارت خود در آورد. این یکی از توصیه های رفرم میرزا



میرزا محمد حسین نائینی

ملکم خان بود که تا آنروز اجرا نشد. ابتدا دستور داده شد شاگردان مدارس دینی ( طلبه ها) دروس خود را در حوزه های وزارت معارف امتحان بدهند تا سئوالات یکنواخت باشد و ارزش تحصیلات در همه حوزه ها یکسان شود. در ۳ بهمن ۱۳۰۷ دستور داده شد. طلاب دینی باید به طور تمام وقت محصل فقه و اصول بشوند و مدرسین فقه و اصول و حکمت نیز باید از یک مرجع تقلید و یا از وزارت معارف گواهی و اجازه تدریس در دست داشته باشند. با این دستور طلبه هایی که تفریحی درس می خواندند و مدرسینی که اجازه در دست نداشتند نمی توانستند به این کار ادامه دهند. ( ۲۸ ) در ۱۵ اسفند ۱۳۰۷ تصویب نامه دیگری صادر شد که : وزارت معارف یک هیئت امتحانی از دو نفر متخصص ادبیات و سه نفر کارشناس در فقه و اصول در اولین ماه بهار در هر شهر تشکیل می دهد و شاگردان مدارس دینی باید دروس فارسی و عربی و ادبیات و فقه و اصول را امتحان بدهند. در این بخشنامه نامی از حضور مجتهدین در هیئت امتحانی برده نشده و جای آن « کارشناسی » نوشته شده بود. ( ۲۸ )

به نظر می رسد اغلب علما با این تغییرات قلباً موافق بودند و آن را لازم می دانستند. سی سال بعد آیت الله مرتضی مطهری که از پایه گزاران مهم رژیم اسلامی است، نوشت: « رشته های تحصیلی علوم دینی اخیراً بسیار به محدودیت گرائیده و همه رشته ها در فقاقت هضم شده و خود رشته فقه هم در مجرای افتاده که از صد سال پیش به این طرف از تکامل باز ایستاده است ». ( ۲۹ ) او همچنین می نویسد: « مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم یزدی ، اعلی الله مقامه ، ، مؤسس حوزه علمیه قم ، به فکرافتادند یک عده طلاب را به زبان خارجی و بعضی علوم مقدماتی مجهز کنند تا بتوانند اسلام را در محیط های تحصیل کرده جدید ، بلکه در کشورهای خارج تبلیغ کنند ». زمانی که این خبر منتشر شد، گروهی از عوام بازار تهران به قم رفتند و رسماً اظهار داشتند این پولی که ما به عنوان سهم امام می دهیم، برای این نیست که طلاب زبان کفاریاد بگیرند و اگر این موضوع ادامه پیدا کند ، ما به شما سهم امام نخواهیم داد. آن مرحوم هم دید که ادامه این کار موجب انحلال حوزه علمیه و خراب شدن اساس کار است، از منظور عالی خود صرف نظر کرد ( ۲۹ ) این امر نشان می دهد که به احتمال زیاد آقای حائری با رفرم در برنامه های درسی طلاب که همان « منظور نهائی خودشان » بوده ، موافق بوده اند.

۵ - در اردیبهست سال ۱۳۰۴ قانون ثبت اسناد و املاک تصویب شد. این قانون نیز با کار علمای دین ارتباط زیادی داشت؛ چراکه تهیه اسناد ملکی و نقل و انتقال و تقسیم ارثیه و امثال آن از اموری بود که از قرن ها قبل در انحصار علمای دین بود و این یکی از منابع در آمد آنان محسوب می شد. با تأسیس دفتر خانه های رسمی و دادن امتیاز اغلب دفترخانه ها به علما، این رفرم پا برجا ماند.

۶ - از رفرم های مهم و بسیار مشکل دیگر، تصویب قانون اصلاح دادگستری و تشکیل دادگاه های جدید ( ۱۳۰۵ ) و تعطیل تدریجی محاکم شرع بود. محاکم شرع که از قرن ها قبل در ایران متداول شده بود، در دوران صفوی تحت نظر شیخ الاسلام ها که از طرف دولت منصوب می شدند، اداره می شد؛ ولی از اول دوران قاجار مستقیماً و بدون دخالت دولت در اختیار علمای دین قرار گرفته بود.

در زمان قاجاریه چندین بار برای محدود کردن وظایف محاکم شرع یا حداقل تنظیم مقرراتی برای آن، تلاش هایی صورت گرفته اما با عدم موفقیت مواجه شده بود. ولی این بار چون قوانین جدید با شریعت اسلام تطبیق داده شد و در محاکم دادگستری از مجتهدین مطلع با قضاوت، معتقد و آشنا با اصول شریعت استفاده گردید، « قانون دادگستری » پا برجا ماند. البته سید حسن مدرس هم ، که جزو پنج نفر نمایندگان مراجع تقلید برای نظارت در قوانین مجلس بود در تمام این دوره ها عضو کمیسیون دادگستری بود و جزئیات این قوانین پس از تصویب کمیسیون دادگستری در مجلس مطرح می گردید.

۷ - یکی دیگر از برنامه های رفرم، متحد الشکل کردن لباس ایرانیان و پوشیدن لباسی شبیه به لباس اروپاییان و کلاه پهلوی بود در آن زمان هرکس مایل بود لباس روحانیون را در برمی کرد و محدودیتی در کار نبود. شهرهای دیگر هم به همین ترتیب بود. ( ۳۰ ) به هر صورت قانونی در ۶ دی ماه ۱۳۰۷ به تصویب مجلس رسید که طی آن « کلیه اتباع ذکور ایرانی - مکلف شدند که ملبس به لباس متحد الشکل شوند ». هشت گروه وابسته به اموردینی از این قانون مستثنی شدند: « مجتهدین مجاز از مراجع تقلید، مراجع امور شرعیه دهات ( پس از برآمدن از امتحان معین شده ) مفتیان اهل سنت، پیش نماز آن دارای محراب ، محدثین که از طرف دوماجد اجازة روایت داشته باشند » طلاب متقلین به فقه و اصول که در درجه خود از عهده امتحان برآیند » مدرسین فقه و اصول و حکمت الهی ، روحانیون غیر مسلمان ».

آقای حائری ابتدا در مورد این قانون ناراضی بودند. ولی چون منظور این قانون

درحقیقت خارج کردن غیرروحانی از طبقه روحانیون بود، پس از ملاقات نمایندگان دولت با علما و توافق روی افراد مستثنی شده مخالفت خود را ادامه ندادند. از این قانون روضه خوان ها مستثنی شده مخالفت خود را ادامه ندادند. از این قانون روضه خوان ها مستثنی نشده نبودند، ولی چون بین روضه خوان ها عده ای (مانند مرحوم مغفور عندلیب السادات) مسن و از محبوبیت و احترام بسیاری برخوردار بودند» توافق شد که مجتهدین برای آنان نوعی اجازه (شبهه به اجازه روایت) صادر کنند و آنها هم به طور استثنائاتاً آخر عمر از لباس روحانیون استفاده نمایند.

محدود کردن مردم از استفاده از لباس روحانیت مورد تأیید و درخواست اکثر روحانیون بوده و هست. آیت الله دکترمطهری در سال ۱۳۴۱ (۳۴ سال بعد از تصویب این قانون) نوشتند که: «یکی از نواقص دستگاه روحانیت، آزادی بی حد و حصر لباس روحانیت است.. در تشکیلات روحانی، برخلاف سایر تشکیلات، هر کسی بدون مانع و رادع می تواند از لباس مخصوص آن استفاده کند. بسیار دیده می شود افرادی که نه علم دارند و نه ایمان، به منظور استفاده از مزایای این لباس به این صورت در می آیند و موجب آبروریزی می گردند.» (۳۱)

۸ - قمه و زنجیرزنی در مراسم عزاداری در زمان قاجار بسیار متداول و در آن مورد غلظ بسیار می شد این امور هم با موافقت علما و با صدور فتوی توسط آنان که «زخم زدن و صدمه زدن به بدن حرام است»، ممنوع شد. پس از برقراری رژیم اسلامی در ایران دو باره عده ای قمه زنی را شروع کردند، ولی با عکس العمل شدید حکومت اسلامی مواجه شدند و از این کار جلوگیری به عمل آمد.

۹ - یکی دیگر از برنامه های اصلاحی که با رسوم مذهبی مرتبط بود، تعطیل خزینه در حمام های عمومی بود. مردم ایران برای انجام غسل به رفتن در خزینه عادت کرده بودند. اما خزینه، به دلیل عدم رعایت اصول بهداشت، مرکز انتقال امراض جلدی مانند سالک، تراخم و کچلی شده بود؛ لذا تعطیل آن لازم شد. اینکار هم مورد قبول عامه واقع گردید و مجتهدین فتوی دادند که چون آب جاری «آب کر» می باشد، غسل کردن زیر دوش از لحاظ شریعت مانند غسل کردن در خزینه حمام است.

### سکوت و چشم پوشی علما

در دوران اول حکومت رضا خان روابط علما با شاه و دولت چنان حسنه بود که اگر دولت از عملیات برخی علمای تندرو جلوگیری می کرد، علمای دیگر از موضوع چشم پوشی می کردند و یا فقط اعتراض و گله ساده ای می کردند. این امر هم در اثر وجود آقای حائری در قم بود. در این مورد سه مثال جالب وجود دارد؛ یکی از شورش اصفهان تحت رهبری حاج آقا نورالله و دیگری توهین به آیت الله بافقی تبعید ایشان و سوئی توقیف و تبعید سید حسن مدرس.

پس از تصویب قانون نظام وظیفه، مردم اصفهان با تشکیل راه پیمایی و بستن بازار با این قانون مخالفت کردند و با رفتن به تلگراف خانه و کمک خواستن از علما ظاهرآ لغو و یا اصلاح قانون نظام وظیفه را از دولت خواستند. حاج آقا نورالله، مجتهد معروف اصفهان و برادر آقا نجفی مشهور، به کمک مردم برخاسته، با عده ای از اقوام و خویشان و آشنایان و جمعی دیگر از علما و مردم اصفهان ... به قم رفت ... در قم چادرها برافراشته، در آنجا ساکن شدند. (۳۲) و گفتند: «این شاه قلدر (رضا شاه) به درد ما نمی خورد، چون بدعت گذار است». (۳۳) حاج آقا نورالله از تمام علما خواست به آنها به پیوندند.

در تاریخ اصفهان می نویسد: «مرحوم آیت الله حائری گرچه از اول تا آخر زمان توقف علمای مهاجر اصفهان و دیگر شهرها به قم راه و روش بی طرفی خود را تغییر ندادند و در این باره نفیاً یا اثباتاً چیزی نفرمودند و یا ننوشتند، لکن عملاً از علما تجلیل نمودند...» (۳۴)

جالب توجه اینست که برخلاف نهضت مشروطیت و در دوران مهاجرت علما به قم، که هزینه مهاجرین و متخصصین به توصیه مجتهدین تهران توسط تجر برداخت می شد، در اینجا آقای حائری یا دیگر مجتهدین چنین توصیه ای نکردند و مهاجرین ناچار شدند تمام هزینه را خودشان تأمین کنند. (۳۴)

هزینه زیاد اقامت در قم موجب شد عده ای از مهاجرین زمستان و سرما را بهانه کرده، به اصفهان برگردند. ضمناً حاج آقا نورالله هم در این میان سکنه و در تاریخ ۴ دی ماه ۱۳۰۶ فوت کرد. گرچه عده ای گفتند که مأمورین رضا شاه او را کشتند، و این اعتراضات خاتمه یافت. در تمام مدت مهاجرت آقای حائری و مراجع تقلید عتبات و مجتهدین دیگر در این کار دخالتی نکردند و از حاج آقا نورالله حمایت ننمودند. عده ای دلیل عدم حمایت علما را این دانستند که گفتند:

«قیام حاج نورالله درحقیقت علیه تصمیم دولت دایر بر محدودیت و ممنوعیت کشت تریاک بوده که موجب زیان شخصی حاج آقا نورالله و عده ای از اصفهانیان، که در ممالک وسیع خود تریاک می کاشتند شده است».

موضوع دوم «توقیف و تبعید شیخ محمد بافقی» است. محمد رازی در کتاب آثار الجبه می نویسد: «در نوروز سال ۱۳۹۵ خورشیدی هنگام تحویل سال، حاج شیخ محمد تقی بافقی مشغول موعظه بود. جماعتی از زنان دربار (همسر و دختران رضا شاه) با روی باز و موی نمایان دربالای ایوان مشغول تماشای مردم بودند. بافقی اعتراض کرد. شهربانی به شاه اطلاع داد روز بعد شاه و تیمورتاش به قم آمدند. شاه تیمورتاش را فرستاد بافقی که مشغول موعظه بود آورد. شاه با دست و چکمه به سر و پای او زد و امر کرد که او را به تهران جلب کردند. بافقی شش ماه زندان بود: بعد به حضرت عبدالعظیم تبعید و ۱۹ سال آنجا بود تا ۱۳۲۵ که فوت کرد». درگرفتاری بافقی نه آقای حائری و نه مراجع مقیم عتبات هیچ کدام اعتراض شدید نکردند.

موضوع سوم «توقیف سید حسن مدرس» است. در سال ۱۳۰۷ مدرس به دستور رضا شاه توقیف و تبعیدگردید. مدرس ۹ سال در حبس و تبعید بود؛ ولی علما و مراجع تقلید نجف و آقای حائری اقدامی برای آزادی و خلاص او نکردند. در زندگی نامه مدرس نوشته شده است که: دکتر محمد حسین مدرس، خواهرزاده مدرس می گوید... به اتفاق یکی از دوستان صمیمی مدرس و دونفر فرزندان ایشان... به قم رفته و از مرحوم ایت الله حائری استمداد نمودیم، ایشان... اظهارداشت شهربانی برای مدرس ماهیانه ۱۵۰ تومان اعتبار منظور نموده، به او بد نمی گذرد. (۳۶)

#### ◀ دوران سردی و روابط علما و حکومت

از سال ۱۳۰۸ به بعد روابط علماء و حکومت به سردی گرایید، چرا که شاه و دولت دربرنامه های رفرم خود مراعات کامل نظریات علما را نمی کردند و برخی اقدامات دولت درجهت کوتاه کردن دست علما از کارهای مملکت بود، رفرم هایی که در این دوره انجام گرفت، نشان دهنده این وضع است:

- در سال ۱۳۱۰ برنامه تدریس علوم دینی درحوزه های علمیه، که تا آن موقع طبق سنن قدیمی انجام می گرفت، توسط دولت تعیین شد و معلوم شد که دولت در نظر دارد به تدریج دربرنامه درس طلاب تغییرات زیادی بدهد و همه حوزه

ها را، که هرکدام برنامه خاص خود را داشتند، باین تغییرات هماهنگ و یکنواخت نماید.

- در بهمن ۱۳۱۲ تحصیلات متوسطه و عالی در مدارس دینی هرکدام شش کلاس ( شش سال ) تعیین شد و دروسی مانند انشاء، دیکته، تاریخ که تا آن روز در دوره متوسطه مدارس (= دوره سطح) متداول نبود، به برنامه اضافه شد ولی دروه عالی (= خارج) به همان صورت باقی ماند، فقط به تفسیر قرآن و معرفت الرجال که مدتی بود در مدارس دینی کمتر به آن توجه می شد در اینجا توجه شده بود.

- در آذر ۱۳۱۰ محدودیت های جدیدی برای محاکم شرع در نظر گرفته شد و مقرر گردید فقط دادگاه های دولتی و دادستان کل می توانند موضوعی را به دادگاه شرع ارجاع نمایند و این ارجاعات منحصر به ازدواج ، طلاق و انتخاب امنا یا ایمن و سرپرست برای یتیمان و بیوه زنان و محجورین بود (۳۷). در اسفند ۱۳۱۰ ضمن اصلاح قانون ثبت اسناد رسیدگی به شکایات مربوط به وکالت نامه ها، گواهی ها و ثبت انتقالات املاک از وظایف دادگاه های شرع حذف و به محاکم دادگستری محول شد و بدین ترتیب دادگاه های شرع عملاً تعطیل گردید.

- دردی ماه سال ۱۳۱۳ قانونی تصویب شد که نشستن علما را در مسند قضاوت بسیار مشکل یا غیر ممکن ساخت. (۳۸) در این قانون نوشته شده بود: «قاضی دادگاه باید دارای لیسانس ( دانش نامه) از دانشکده حقوق تهران یا مدارس خارج باشد ، قضات موجود دادگستری که چنین لیسانسی ندارند، باید امتحان مخصوصی را در وزارت دادگستری بگذرانند.

از زمان های قدیم « ازدواج ، طلاق و رجوع » از اموراختصاصی علما و روحانیون بود. در ۲۰ مرداد ۱۳۱۰ قانون ازدواج به تصویب مجلس رسید که در آن نوشته شده بود: «در نقاطی که عدلیه معین و اعلام می نماید ، هر ازدواج ، طلاق و رجوعی باید در یکی از دفاتری که مطابق نظام نامه های وزرات عدلیه تنظیم می شود، واقع و به ثبت برسد». بدین ترتیب کار ازدواج و طلاق از انحصار علمای دینی بیرون آمد.

- از امور مهمی که در این دوره مشمول رفرم شد، طرز اداره اوقاف بود. موقوفات در زمان صفویه توسعه زیادی پیدا کرد. رئیس موقوفات را شاه تعیین می کرد و هر موقوفه توسط یک متولی اداره می شد که دارای دفتر حساب بود و حسابرسی خرج و دخل آن از وظایف رئیس کل اوقاف بوده است. پس از هجوم



افغان ها و در دوره نادرشاه و زندیه موقوفات به تدریج کم و بی حساب و کتاب شد. در دوران قاجار، موضوع اوقاف جان تازه ای گرفت و شیعیان مجدداً به وقف املاک خود برای توسعه امور مذهب شیعه علاقمند شدند و اداره اکثر املاک وقف شده تحت نظر علمای دین در آمد.

در سوم دی ماه سال ۱۳۱۳ دولت طبق لایحه ای که در مجلس تصویب شد، یک اداره دولتی، تحت نظر وزارت معارف، برای اوقاف تشکیل گردید و حساب و کتاب و اداره آن تحت نظم درآمد طبق این قانون « وزارت معارف » هر موقوفه ای را که « مجهول التولی » تشخیص می داد و یا متولی آن « خیانت در امانت » کرده بود، تحت اداره خود می گرفت. این برنامه تا روزی که رؤسای اوقاف از بین مردم متدین انتخاب می شدند، مورد مخالفت علما واقع نگردید، ولی پس از اینکه افراد ناپاب و ناشایست برای ریاست اوقاف انتخاب شدند، علما اعتراض کردند. اداره اوقاف از این نظر مهم بود که قسمتی از هزینه مدارس دینی از محل عواید اوقاف تأمین می شد. در سال ۱۳۱۳ تأمین هشتاد درصد بودجه مدارس دینی و ۳۰ درصد از تولیتهای مدارس به عهده اوقاف بود (۳۹)

سال ۱۳۱۳ سال خوبی برای رضا شاه نبود. رضا شاه در خرداد این سال برای اولین بار از ایران خارج شد و بدعوت آتاتورک، رئیس جمهور ترکیه، به آن کشور رفت و این مسافرت برای او شوم بود.

همان سالی که رضاشاه نخست وزیر شده بود، آتاتورک هم رئیس جمهوری ترکیه شده بود. رضاشاه از روز اول تمام برنامه های رفرم آتاتورک را از دور زیر نظر داشت. آتاتورک با مذهب بیگانه بود و از ابتدای کار حساب خود را با مذهب و علمای دین روشن کرد، دستگاه خلافت عثمانی را برچید و کاملاً دین را از دولت جدا نمود. اما رضاشاه نیمه اول حکومت خود را با همکاری علمای دین گذرانده بود.

در این مسافرت آتاتورک ( یعنی پدر ترک ها ) به رضا شاه احترامی بیش از انتظار گذاشت. او را « برادر عزیز » خطاب کرد و در تمام دوران این سفر چنان تجلیلی از رضا شاه کرد که همه را به شگفت آورد. آتاتورک تمام ترقیات ترکیه، از ترقی در امور اجتماعی و اقتصادی و صنعت گرفته تا ترقی در ارتش را به معرض نمایش رضا شاه گذارد.

رضاشاه از دیدن ترقیات ترکیه و مقایسه آن با ایران متوجه شد که ایران در مسابقه پیشرفت از ترکیه عقب مانده است. بدین جهت سرخورده و دردل خشمگین شد.

ولی همراهان به او گفتند که آتاتورک وارث تمدن پیشرفته و تاریخ پرافتخار خلفای عثمانی است. ترکیه قبل از آتاتورک که دارای زیربنای قوی اقتصادی - نظامی بود. خلفای عثمانی در ترکیه چنان تمدنی پی ریزی کرده بودند که سالها نیمی از اروپا و تمام خاور نزدیک را در تسلط خود داشتند ولی او (رضا شاه) به جز وارث کشور ضعیف و درهم ریخته و در انحصار کارهای خارجیان، آن هم برای دریافت وامی مختصر جهت خرج مسافرت‌های تفریحی شاهان خود ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه و... به فرنگ، چیزی در تاریخش نوشته نشده بود. علاوه بر اینها ترکیه مذهب سنی بود و علمای دینی آن در مقابل «خلفای عثمانی» قدرتی نداشتند و همه قدرت، چه قدرت حکومت و چه قدرت مذهب در دست خلیفه بود. ولی در ایران مذهب رسمی شیعه اثنی عشری بود در این مذهب شاه فقط قدرت حکومت را در دست داشت و قدرت مذهب در دست مراجع تقلید بود و آنان قدرت خود را بارها در تاریخ معاصره آزمایش گذاشته بودند و هر بار در مقابل قدرت حکومت برنده شده بودند.

آنچه بیشتر از هر چیز در ترکیه مورد توجه رضا شاه قرار گرفت، مشارکت بانوان در تمام کارهای دولتی و ملی بود. اطرافیان رضا شاه به او گفتند که ترکیه با این کار خود نیروی انسانی مفید برای پیشرفت کشور را دو برابر کرده، ولی در ایران این «نیمه از نیروی کار» هنوز در داخل خانه زندانی هستند و اگر از خانه خارج شوند، با چادر سیاه قادر به کار کردن نیستند. رضا شاه از همان روز تمام تقصیر عدم پیشرفت سریع ایران را به گردن رسوم مذهبی و حجاب زنان انداخت. بدین سبب پس از بازگشت، برای حجاب بانوان اوبلین قدم را برداشت و در اوبلین فرصت، در بهمن ۱۳۱۳، یعنی به همسر دختران خود دستور داد بدون حجاب در جشن دانشسرای عالی شرکت کنند.

آتاتورک از جهت دیگری هم با رضاشاه تفاوت داشت. او افسری تحصیل کرده و در خانواده ای نیمه مسلمان و نیمه مسیحی به دنیا آمده بود و با اعتقادی به اصول دین بزرگ شده بود. ولی رضا شاه شاهی بود تحصیل نکرده، جهان ندیده که، با وجود تظاهری که به مخالفت با دین می کرد، هنوز آن چنان از فرهنگ و رسوم دین نبریده و در خانواده ای زندگی می کرد که شعائر دینی را هنوز رعایت می کردند. همان موقع که رضا شاه خانواده خود را بدون حجاب از خانه بیرون برد، همسر او به روضه خوانی ماهیانه در خانه شاه ادامه می داد. (۴۰) بدین جهت تصمیم به برداشتن حجاب برای رضا شاه آسان نبود. (۴۱)

بالاخره رضا شاه در فروردین ۱۳۱۴، بدون اینکه قبلاً با علمای دین هماهنگی کند و سعی نماید یک راه شرعی برای آن جستجو کند، دوّمین قانون تغییر لباس را به مرحله اجرا گذارد. در این قانون مردها موظف به داشتن کلاه فرنگی (شاپو) شدند و زنان از پوشیدن چادرو پیچه ممنوع گردیدند. نود درصد مردم با رفع حجاب مخالف و از این قانون ناراضی بودند.

در کشف حجاب دو اشتباه بزرگ انجام شد. اوّل اینکه: برخلاف قانون اوّل میرزا ملک خان، کشف حجاب بدون مذاکره و هماهنگی با علمای دین انجام گرفت. دوّم اینکه: پلیس مأمور اجرای آن شد و کارآن چنان با خشونت و زننده انجام گرفت که حتّی طرفداران رفع حجاب راهم ناراضی کرد. شهرها شلوغ شد. خصوصاً در مشهد مردم قیام کردند و به مسجد گوهرشاد و صحن حضرت رضا پناه آوردند. سربازان آنان را به گلوله بستند و عده ای کشته شدند. (۴۲)

در این زمان «آقا ابوالحسن اصفهانی» در نجف و «آقای حائری» در قم مراجع تقلید درجه اوّل بودند. آقا شیخ عبدالکریم حائری که تا آن تاریخ با نهایت بلند نظری با برنامه های رفرم همکاری با حداقل سکوت می کرد، سکوت خود را شکست و به رضا شاه نامه ای نوشت: «پیشگاه مبارک اعلی حضرت همایونی... عرض می شود، بنده با اینکه تاکنون در هیچ کاری دخالت نداشته ام، اکنون می شنوم اقدام به کارهایی می شود که مخالفت صریح با طریقه جعفریه و قانون اسلام دارد که دیگر خودداری و تحمّل بر این مشکل است.» «الاحقر عبد الکریم حائری». (۴۳) بدین ترتیب رابطه حکومت با آقای حائری و علمای دین قطع شد.

بعد از واقعه مشهد علمای دین و مراجع تقلیدی که در رفرم ها ساکت و یا در حدّ امکان همکاری می کردند، دیگر از همکاری خود خودداری کردند. دولت هم نه تنها هرگونه همکاری با علما را ترک کرد؛ بلکه تبلیغات بر علیه علما و رسوم دینی، از قبیل روضه خوانی، سینه زنی، تعزیه و رفتن به زیارت را شروع کرد و حتّی رفتن به زیارت حج مدّتی ممنوع شد. مخالفت با علمای دین در انتخابات فرمایشی مجلس هم اثر گذاشت. علمای دینی که در مجلس ششم (آغاز سلطنت رضا شاه) ۴ درصد تعداد نمایندگان مجلس شورای ملی را تشکیل می دادند، در دوره هفتم به ۳۰ درصد رسید و در دوره پانزدهم (سال ۱۳۱۶) حتّی یک نفر از علمای دینی مشهور جزو نمایندگان مجلس نبود. (۴۴)

در این روزها تبلیغات برضد مذهب و علمای دین افزایش یافت و هرکه لباس روحانیت می پوشید مورد تحقیر قرار می گرفت. (۴۵)

### سوغات ترکیه و نفرت عقلا

اوضاع پیش آمده نه تنها مورد مخالفت مردم و علمای دین قرار گرفت، بلکه دولت مردان تجدید طلب که سال ها بارضائشاه همکاری می کردند از این اوضاع به شدت انتقاد کردند. مخبرالسلطنه، یکی از آخرین بازماندگان تجدد طلب زمان قاجاریه، که خود مردی متدین و مسلمان بود و نماز او ترک نمی شد، درهرکاری که نمی توانست تصمیم بگیرد، به استخاره از قرآن مجید متوسل می شد و در نیمه اول سلطنت رضا شاه، مدت شش سال نخست وزیر بود، درخاطراتش اوضاع کشور و رفتار رضائشاه را در قبل و بعد از سفر ترکیه چنین می نویسد. (۴۶)

« در دوره اول سلطنت رضا شاه، رعایت افکار و عنایت به شعاری شد. اشاره به حسن اخلاق می رفت. به حضرت عبدالعظیم تشریف بردند. انعامات می دادند... مجلس مقامی داشت، ملت احترامی. تأسیسات مفید بسیار شد. به ساختن راه آهن توفیق یافتیم. اقتصادیات نمولایق کرد. قوانین از مجلس گذشت، عایدات دولت روزبه روز افزود... دولت که همیشه دستش برای مختصر مبلغی دراز بود، صد هزار لیره به دولت شوروی مساعدت کرد. برنامه ده ساله در نظر گرفته شد. اساس برنامه عبارت بود از نویها به جای معمولات و آداب کهنه... گلهای آرزوهای سی ساله در بیستان کشور رخ بر نمود... مسافرت به ترکیه و مشاهده تجدد طلبی شدید آتاتورک رفتار رضائشاه را تغییر داد... از اطراف ورود ترکیه را به (تمدن بلواری) به گوش ها کشیدند. ما را هم آلوده به زندگی پرتکلف کردند... آن فرمایش که هر مملکتی رژیم ما یک نفره است به تمام معنی جلوه گر شد. عامه مغلوب، مجلس مرعوب... دیانت که اساس اخلاق است، از قلم افتاد. او امر منسوخ ماند. رواج یافت... این نویها سوغات ترکیه بود و سبب نفرت عقلا شد...» (۵)

« به بیان دیگر، جمیله کدیور علل عدم رضایت علمای شیعه از « سیاست های حکومت رضا خان » را این موضوع می داند که: دوران ۱۶ ساله حکومت رضا شاه را می توان دوره خصومت شدید علیه فرهنگ و نهادهای اسلامی دانست. هر چند اقدامی جدی توسط علمای این دوره علیه فعالیت های رضا شاه صورت نگرفت.

به گفته حامد الگار آنچه صاحب‌نظران غربی با نظر موافق، اصلاح و یا نوسازی نامیده اند، بسیاری از ایرانیان- هرچند نه اغلب آن‌ها- به عنوان هجومی و حشیانه به فرهنگ، سنن و هویت خود تلقی کرده اند. وی می‌افزاید:

با وجو این وقتی رضا شاه قدرت می‌گرفت، مقامات برجسته مذهبی، مانع مهمی بر سر راه او ایجاد نکردند. این موضوع تا حدودی ناشی از سرخوردگی آنها از مشروطه خواهی، و تا حدودی ناشی از اثرات گمراه کننده شرکت مستمر و اشکار رضا شاه در مراسم مذهبی قبل از آنکه موقعیتش تثبیت شود، بود. مجموعه ای از حوادث عراق و موقعیت نامطمئنی که برخی از علما در عراق داشتند، در این زمینه مهم بود. حمله رژیم پهلوی به موقعیت علما با تصویب قانون نظام وظیفه در ۱۳۰۴ شمسی شروع شد که به دولت اجازه می‌داد از طلاب علوم دینی برای معاف کردن آنها از خدمت نظام امتحان به عمل آورد. پس از آن زیر نظر علی اکبر داور وزیر دادگستری وقت قانون مدنی تدوین و در ۱۳۰۷، تصویب گردید. حمله به فعالیت‌ها حقوقی و قضایی علما که از تصویب این قانون ناشی می‌شد، با محدود کردن حیطة قدرت محاکم شرع به مسائلی همچون ازدواج، طلاب، تعیین قیمت در ۱۳۱۱ و پایان بخشیدن به فعالیت‌های آن‌ها در امور سجلی ادامه یافت. همچنین در سال ۱۳۱۵ قانونی تصویب شد که علما را از احراز مقام قضا محروم می‌کرد. رضاشاه فقط به کنار گذاشتن علما از تشکیلات حقوقی قانع نبود. در سال ۱۳۰۷ قانونی تصویب شد که به دولت اجازه می‌داد برای طلاب علوم دینی و صدور مجوز برای مدرسان مذهبی، امتحان برگزار کند. این قانون و قانون دیگری که در سال ۱۳۱۰ تصویب شد و تهیه برنامه درسی برای تمام مدارس مقرر می‌کرد، در میان فعالیت‌های دولت برای سلطه بر قلب نهاد مذهبی بی سابقه بود. در ۱۳۰۷ رضاشاه قانون متحد کردن لباس‌ها را اعلام کرد و به موجب آن به استثنای علما و طلابی که دولت مقام آن‌ها را تأیید می‌کرد، مردان ناگزیر از گذاشتن کلاه پهلوی شدند. کشف حجاب زنان در ۱۳۱۴ از تمام اقدامات فوق‌نظران کنند تربود. قانون موقوفات مورخ ۱۳۱۳ که برای اداره امور اوقاف و تصدی کارهایی که قبلاً توسط علما انجام می‌گرفت، به دولت قدرت تصمیم‌گیری وسیعی تفویض می‌کرد. مضاف بر اقدامات فوق، مراسم مذهبی خصوصاً عزاداری شهادت امام حسین (ع) محدود و یا ممنوع شد. هدف از تمام این اقدامات ایجاد یک فرهنگ تحت الحمایه دولت مبتنی بر مدرنیسم و ملی‌گرایی بود که سیطره فرهنگی اسلام را در ایران به تدریج از

بین ببرد.

با وجود سکوت علما و روحانیون برجسته این دوره و فعالیت دستگاه سرکوب رضا شاه، مخالفت ها و اعتراض هایی نیز بعضاً در این زمان برانگیخته شد، هرچند این اعتراضات شکل غالب و تأثیرگذاری بر روند جریانات نداشت. اعتراض به تلاش دولت برای در اختیار گرفتن انحصار کشت خشخاش، اعتراض نسبت به خدمت اجباری نظام در تبریز، اعتراض آیت الله محمد تقی بافقی به ورود زنان بی حجاب در باره حرم حضرت معصومه، تلاش حاج آقا حسین قمی از علمای برجسته مشهد برای رساندن اعتراض خود در رابطه با کلاهدک های سبک اروپایی و پیامدهای بازداشت وی که منجر به کشتار مردم در حرم امام رضا شد، گردهمایی اعتراض آمیز مردم در مسجد گوهر شاد و روز بعد از حوادث مشهد که منجر به بزرگترین قتل عام رژیم قبل از حوادث ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود، از جمله اعتراضاتی بود که در این دوره رخ داد. غیر از مواردی که شمرده شد مدرس نماد کاملی از اعتراض نسبت به سیاست های رضاشاه بود.

با وجود این مهمترین عکس العمل علمادرمقابل سیاست های رضا شاه نوسازی و توسعه حوزه علمی قم به وسیله آیت الله عبدالکریم حائری بود. به تعبیر الگار «هرچند در آغاز این اندازه اهمیت برای این اقدام ملحوظ نبود، دستاوردهای آموزشی و تشکیلاتی که به وسیله آیت الله بروجردی توسعه و تحکیم یافت، به قم امکان داد که در درجه اول به پایگاه آموزش اسلامی و سپس مرکز مبارزاتی تبدیل شود و به این ترتیب گرایش های غیردینی سلسله پهلوی را به چالش بطلد.» عامل مؤثر و مهم دیگر در سیاست گریزی علمای درجه اول این دوره را می توان شکست تلاش علمای مشروطه خواه و انحرافات که در اهداف اولیه آنان حادث شد، دانست. آن ها که بعضاً یا خود شاهد حوادث مشروطه و پیامدهای آن بودند و یا به واسطه اساتید خود در جریان وقایع این دوره قرار گرفتند، از اینکه حرکت عظیمی که با هدایت علما با اهداف دینی هدایت می شد، پس از چندی تحریف، رهبران آن یا به قتل رسیده و یا منزوی و یا پشیمان شدند و نهایتاً از دل مشروطه حکومت مستبد پهلوی برآمد، با بدبینی نسبت به سیاست و فعالیت های سیاسی، ترجیح دادند با آموزش طیف جدیدی از روحانیون، به شیعه خدمت کنند.

بر اساس بررسی های انجام شده می توان این فرض را عنوان کرد که مهمترین هدف علما و فقهای شیعه در این عصر گسترش و توضیح بیشتر اندیشه شیعه در قالب

تربیت طلاب و روحانیون جوان بود. به همین جهت به منظور ابقای تفکر شیعه، راهکار اصلی علمای بلند پایه این دوران عدم دخالت در امور سیاسی می شود. همان گونه که دیدیم، در این دوره حوزه علمیه قم توسط روحانیون عالیقدر همچون آیت الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری یزدی شکل می گیرد. نکته قابل توجه آنکه آیت الله حائری از همان ابتدا به مداخله در امور سیاسی پشت کرد و این خط مشی را در سراسر دوران حیات خود ادامه داد.

یکی از علمای سالخورده قم که از شاگردان مرحوم آیت الله حائری بود، در این زمینه می گوید: «آیت الله حائری می گفت ما (علماء) در سیاست مداخله نمی کنیم، چون سیاست یک علم است و ما آن علم را نداریم.»

به اعتقاد نویسنده کتاب نهضت روحانیون ایران «آیت الله حائری دچار باب تزارح و موضوع اهم و مهم شده بود. به این معنی که امر دایر بود بین این که با رضا شاه درافتد و مردم با قتل عامی مانند مسجد گوهرشاد مواجه شوند و بقیه صحنه را رها کنند و روحانیون شیعه به کلی شکست بخورند و سازمان حوزه علمیه قم بر چیده شود، یا اینکه با رضا خان به طور کجدار و مریز سرکند تا بتواند با اداره کار حوزه علمیه قم علماء، فقها و مجتهدین و مردانی مجاهد و مبارز برای آینده ایران و دنیای شیعه تربیت نماید. آیت الله حائری با صبر سیاسی و دوراندیشی مخصوص به خود شق دوم را انتخاب کرد، نتیجه بی تفاوتی آیت الله حائری به سیاست های رژیم، تأمین شکیبایی دولت بود که این امر برای بقای حوزه ضرورت داشت.» (۶)

« نصرالله سیف پورفاطمی در مورد « غوغای روحانیون در اثر فشار رضا شاه بر این نظر است:

علاوه بر مشکلات داخلی و خارجی، یکی از بزرگترین مشکلات رژیم جلوگیری از نفوذ روحانیون و رؤسای ایلات بود. کنترل ایلات سالها طول کشید و با آنکه رؤسای آنها را بمرور از میان برد و در ظاهر دولت خود فائق می دانست در حقیقت چنانکه خواهیم دید هیچگاه نتوانست آنان را تخته قابو کرده و از دوره گردی آنان جلوگیری بکند.

اما کشمکش با روحانیون در تمام دوره سلطنت رضا شاه و پسرش ادامه یافت و بالاخره اساس سلطنت در ایران بدست آنان سرنگون شد. اطرافیان رضا شاه کوشش داشتند که به سلطنت او استقرار و ثبات و مشروعیت

- بدهند. از این رو پایگاه حکومت را روی سه عامل و اصل مهم قرار دادند:
- ۱ - تقویت ارتش و پلیس و تهدید مخالفین و تقویت طرفداران رژیم.
  - ۲ - کنترل افکار و عقاید عمومی از قبیل مدارس و روزنامه و کتاب و انتخابات مجلس و دادگستری
  - ۳ - از میان بردن قدرت روحانیون

در دو قسمت اول رژیم با تلاش زیاد تا اندازه ای موفقیت پیدا کرد و در قسمت سوم با مشکل بزرگ روبرو بودند.

صدی هشتاد مردم بیسواد در تمام طول تاریخ با تنها گروهی که سروکار داشتند مآلاها بودند. آخوندها زگهواره تا گور با دهاتی ها همگام و هم درد بودند. مردم دهات از دولتی ها جز بدبختی و اخاذی و ظلم و ستم چیزی ندیده و بقول شاعر با زبان بی زبانی می گفتند:

ای ملکا مهر تو کم دیده ام  
از تو همه ساله ستم دیده ام

رضا شاه از روز اول به این قدرت پی برد و کوشش کرد که همرنگ جماعت بشود. اعلامیه هایش با " بسمه تعالی " شروع می شد. همه جا از تقویت شرع مبین اسلام سخن می راند. مرتب به قم و اصفهان به منزل علماء رفته و از آنها تملق می گفت. در ایام عزاداری محرم خود و افسران ارشد مدت ده روز در روضه خوانی به خرج وزارت جنگ شرکت می کرد. شام غریبان به اتفاق امرای لشکرپاوسربرهنه دنبال اسب ذوالجناح گاه بر سر می ریخت. بدستور حاجی آقا جمال برای اولین دفعه در تاریخ مشروطیت عزیزکاشی و امیرزاده را جلو شهربانی حد زده و سپس از مضروب کردن دوزن آنها را از تهران به خوار تبعید کرد. چندین مرتبه بدسوراو دکاکین مشروب فروشی را بستند و در تظاهر به اسلام کار را به قدری شور کرد که مدرس به شوخی در مجلس گفت " اگر این مرد سواد داشت برای امام جمعه نطنز مناسب بود. " هنگام مسافرت در هر شهری یکنفر روحانی او را از زیر قرآن بیرون می کرد. در سفر اول به نائین یک شب در قلعه حاجی ماند. صبح هنگام حرکت به طرف اصفهان پدرم او را از زیر قرآن بیرون کرده و یک جلد قرآن نفیس بغلی به او تقدیم کرد.

با وصف این حال حس کرد که قدرت علماء در کشور از قدرت او زیادتر است. قدرت او روی زور است ولی روحانیون قلب و روح و ایمان مردم را ربوده ،



و از راه خدا و قرآن با آنان سروسر دارند و در دهات آخوندها شریک "غم و شادی" و رفیق گرما به و گلستان "ضعفا و فقرا" هستند.

مأمورین امنیه و سربازگیری و مالیه و ارباب بی انصاف جزمحت و زحمت برای مردم نتیجه ای ندارند. مردم، دولت و حکومت را مترادف با ظالم و غارتگری شمارند. مأمورین را بنام ارباب ظلمه می نمایند. مردم در بسیاری ازدهات و شهرها مآلها را رفیق و یاور خود درمقابل حکام و ارباب ظلمه می دانستند. هر چند اغلب اوقات بعضی از روحانیون مانند آقا نجفی در اصفهان یا شیخ فضل الله در تهران یا شیخ علی تبریزی شرکت دزد و رفیق قافله بودند، ولی این عده محدود اکثریت روحانیون کمک و یارمردم بودند. تا قبل از تشکیلات عدلیه داور، قدرت علماء در امور حقوقی و جنائی قاطع و بنام حاکم شرع در کلیه امور و دعاوی دخالت کرده و کلیه معاملات عقد و ازدواج و بیع و شراعی بدست مآلها در همه جا صورت می گرفت. اغلب مأمورین دولت از قبیل رئیس اوقات و عدلیه تا قبل از تشکیلات رژیم رضاشاه بدست علمای انجام می گرفت. در اصفهان میرزا بو تراب ثقة الاعام یکی از اقوام ما از طرف حاج آقا نورالله سالها به اسم رئیس عدلیه دستورهای علماء را اجرا می کرد. جهاد اکبر پیشکار سردار جنگ سالها بنام مدعی العموم در اصفهان بکار بختیارها و علما رسیدگی می کرد.

دریزد صدرالعلماء رئیس عدلیه را انتخاب می کرد. درنائین یکی از عموهایم رئیس عدلیه و اوقاف و مدعی العموم و کلیه مقامهای رسمی را داشت و به اتفاق امام جمعه و شیخ الاسلام امور مردم را قطع و فصل می کرد.

بیشتر قوانینی که از مجلس می گذشت تا دوره پنجم نظر علماء و روحانیون را ملحوظ می داشت. بین علماء و بازار در تمام کشور اتحاد و همکاری وجود داشت. هر وقت به بازار و بازارگانان از طرف دولت فشار می آمد، علماء و روحانیون به کمک آنان شتافته و دولتها را مجبور می کردند که تسلیم نظر بازار شود. هر موقعیکه روحانیون می خواستند دولتی را ذلیل بکنند، مردم رایه بستن بازار و اعتصاب عمومی دعوت می کردند. دروغای مردم بر علیه انحصار تنباکو و امتیاز به انگلیسها، علماء مخالفت را شروع کرده و بازار به امر آنان اعتصاب و مخالفت شدید نشان دادند تا آنکه شاه مجبور شد امتیاز را لغو و مأمورین انگلیسی را از ایران بیرون بکند. در مقدمه انقلاب مشروطیت کمک علمای بزرگ نجف و سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی در تهران و حاج آقا نورالله در اصفهان

، محلاتی و رضوی در شیراز و مدرس در اصفهان و تهران کمک بزرگی به آزادیخواهان و مشروطه طلبان بود. مکرر در اصفهان و شیراز و مشهد و یزد و همدان بازار و علماء متحد احکام را منفصل یا آنها را از شهر بیرون می کردند. قدرت نامحدود بعضی از روحانیون موجب می شد که اغلب اطرافیان از نفوذ و قدرت آنها سوء استفاده کرده و افراد را بی جهت اذیت کرده و اموال آنها را مصادره کرده یا به اسم بابیگری و استعمال مشروب مجازات و تنبیه می کردند. یکی از مشکلات علمای شریف مانند حاجی آقا نورالله و سید العراقرین در اصفهان جلوگیری از اطرافیان نشان بود. افراد مفسد و سردسته های اشرار بنام معجزه هارون ولایت و سقاخانه دسته راه انداخته و متمولینی که به آنها باج نمی دادند. به اسم لامذهبی با مخالفت با اسلام از میان می بردند.

با کمال تأسف آقا نجفی برادر حاجی آقا نورالله در کلیه دغلی ها و اذیت و آزار به مردم دست داشت. این مرد و کسانش تمول سرشاری مرگب ازدهات و مستغلات و زمینهای مرغوب شهر اصفهان بدست آورده و روی اصل رقابت با ظل السلطان کوشش داشت از جهت ده و ضیاع و عقار برای برتری پیدا کند. در نتیجه مردم اصفهان مانند برّه ای در بین گرگ و شبان گرفتار بودند. در اصفهان حکایت های زیادی راجع آقا نجفی شنیده می شد. یکی از آن حکایتهای معروف مربوط به حیدر کبابی لوطی مشهور شهر است. یکروز عده ای از طلاب، حیدر را در راه جلفا دستگیر و به مسجد به حضور آقا نجفی آورده و او را متهم به مستی و میگساری می کنند. آقا نجفی معمولاً متهمین را اندرز داده و از آنان می خواهد که توبه بکنند. هنگامی که به حیدر می گوید این نجسی (عرق) که توبه هر مار میکنی نه فقط برای صحت مضر است ضرر مالی هم دارد. چرا عوض عرق بطری دو ریال، شربت به لیموی بطری ده شاهی زهر مار نمی کنی؟ حیدر با خونسردی به حرفهای آقا نجفی گوش داده و سپس می گوید آقا بسرمبارک عرق بطری دوریال نیست ناظر قیمت آن را گران حساب کرده. اجازه بدهید مصرف آبدارخانه آقا خودم تهیه بکنم عرق دو آتسه اعلا بطری یک ریال است."

اظهارت حیدر آقا نجفی را بخنده می اندازد و می گوید "سگ خبیث برو گم شو دیگر از این نجسی ها زهر مار مکن.

موقعی هم فرد دیگری را نزد آقا نجفی می برند و به جرم شرابخواری قصد حد زدن او را داشتند. وقتی که آقا از او می پرسید چرا شراب زهر مار کردی؟ جواب می دهد این تهمت است شما از کجا می دانید که من شراب خوردم؟ می

گوید از بوی دهننت . در جواب می گوید پس معلوم می شود حضرت آقا هم دمی بخمره می زنند.

ناکرده گناه در جهان کیست بگو  
آنکس که گنه نکرد چون زیست بگو

پدرم برای اقامت متوالی اصفهان منزلی نزدیک مدرسه و منزل فشارکی یکی از علمای با قدرت اصفهان اجاره کرده بود. نامه رسان آن منطقه مردی بود بنام نعمت الله و او هفته ای دومرتبه که نامه های ما را می آورد، همه می گفتند نعمت الله دمی بخمره زده است. او هم بشوخی می گفت: ما خون رزان خوریم و تو خون کسان/ انصاف بده کدام خوانخوار تریم.

اتفاقاً روز یکه نامه های منزل فشارکی را می برد، چند نفر طلبه که در آنجا حضور داشتند از وضع گفتار و بیان نعمت الله او را متهم به مستی کرده و در یکی از اطاقهای بیرونی توفیقش می کنند تا تکلیفش از طرف آقا تعیین بشود این اتفاق در زمان ریاست و زرائی سردار سپه اتفاق افتاد. در آن هنگام حاکم اصفهان نصرالملک هدایت و رئیس نظمیۀ مشیرهمایون شهردار بود. وقتیکه خبر این حادثه به آنها می رسد از وزیر کشور صوراسرافیل کسب تکلیف می کنند. هنگامیکه حاکم و رئیس نظمیۀ در انتظار دستور مرکز بودند، چند نفر از افسران جوان نظمیۀ به منزل فشارکی رفته و نعمت الله را آزاد می کنند موقعیکه افسران و نعمت الله عازم خروج از منزل بودند، پسر فشارکی با عجله از اندرون آمده و می پرسد چه خبر است؟ یکی از افسران می گوید نعمت الله را برای مجازات به نظمیۀ بریم. سپس به اومی گویند از آقا معذرت بخواه. نعمت الله می گوید بسراقا من عرق نخوردم. پسر فشارکی می گوید پس ملعون چه خوردی؟ در جواب می گوید "شراب خوردم / عرق. شراب را باهم مخلوط کردم که نشئه بیشتر بدهد."

یکی از اعمال زشت این افراد تکفیر اشخاص بی گناه بود. هنگامیکه حاجی آقا جمال آشتیانی، و سلیمان میرزا را در مجلس چهارم تکفیر کردند، عشقی با اشعار زیر آنها را مسخره و توییح کرد:

در بیستمین قرن و سپس حربه تکفیر  
این ملت اکبیر

افسوس نفهمید که این از چه ممر بود

دیدی چه خبر بود  
 تکفیر سلیمان نمازی و دعائی  
 ملت بکجائی  
 این مسئله کی منطقی اهل نظر بود  
 دیدی چه خبر بود  
 من دشمن دین نیستم اینگونه به بینم  
 من حامی دینم  
 دستورز لندن بدو با دست دگر بود  
 دیدی چه خبر بود

کمتر ایرانی مترقی در آن زمان ها دیده می شد که از جام زهر آگین یکی دو نفر روحانی نما در هر شهری شرنگ تکفیر ننوشیده باشد، ملک الشعراء را بواسطه اشعارش تکفیر و در مجلس آخوندها با اعتبارنامه اش مخالفت کردند. حاج میرزا یحیی دولت آبادی را آقا نجفی به اتهام بایبگری از اصفهان راند و دهاتش را تصاحب کرد. دکتر قاسم غنی را آخوندهای سبزوار و ادار به ترک وطن و اقامت در مشهد کردند. بعدها به کمک دبیر اعظم بهرامی والی خراسان به مجلس راه یافت و خدماتی به کشور کرد.

در اصفهان هر وقت میرزا اسدالله خان رئیس مالیه اصفهان از آقا نجفی مطالبه مالیات می کرد، او را به منزلش دعوت کرده در حضور عده ای طلاب و عوام الناس به پیشخدمت دستوری داد که فنجانی که رئیس مالیه از آن چائی خورده است بشویند و بدین ترتیب تلویحاً حکم خون او را می داد. ولی پس از آنکه رئیس مالیه مفاصلاً حساب به شیخ می داد فوراً لحنش عوض می شد و می گفت این اشتباه بود جناب رئیس از اختیار و مؤمنین متقی هستند.

سابقاً تذکار دادم هنگامی که پدرم مرا بکالج اصفهان فرستاد اگر دوستی مدرّس و لطف حاجی آقا نورالله شامل حال پدرم نبود، آخوند های اصفهان خانواده ما را برباد می دادند. شیخ احمق بنام آقا رضا مسجد شاهی تا هنگام انتخاب من به مجلس دست از مخالفت بر نداشت و در نامه هائی به صارم الدوله و مرتضی قلیخان مرا از شاگردان مدرسه انگلیسیها و پیرو کلیسا خواند و حتی به مجلس این شکایت رسید!

در پشت تریبون گفتم:

دردهرچو من یکی و آنهم کافر  
پس در همه دهر یک مسلمان نبود

امیر تیمور فریاد زد: مرحبا، آفرین. لژ تماشاچیان کف زدند و مجلس هم به اکثریت نزدیک به اتفاق آراء اعتبارنامه مرا تصویب کرد. حتی به سردار سپه تهمت بهائی و بابیگری زده و اگر زورشان می رسید او را هم تکفیر می کردند. جای تعجب است که سرتاسر تاریخ ایران پراز این وقایع است و هر وقت آخوندی فرصت بدستش آمد چماق تکفیر و واسلاما را بلند کرد، حافظ، ابو علی سینا، فردوسی، دقیقی، فیض کاشانی، خیام و دیگران از این جام تلخ نوشیدند.

حافظ بزرگ کراراً راجع به این موضوع اشاره کرده:  
بیا که رونق این کارخانه کم نشود

به زهد همچو تویی یا به فسق همچو منی  
عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت  
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت  
من اگر نیکم و گر بد تو برو خود را باش  
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

در شهرهای ایران معمولاً بر سر در کاروانسراها و حمامها نقاشان صورت پهلوانان شاهنامه را نقش می کردند. اتفاقاً در مشهد در سردر کاروانسرائی زنی را با لباس روستائی نقاشی کردند. آخوند ماجراجوئی متوجه این نقش می شود. فوراً فریاد و اشریعتا و واسلاما بلند کرده و جمعیتی هم در جلو آن محل اجتماع کرده و بالاخره روی صورت زن گج می کشند. مرحوم ایرج میرزا که در آن موقع با سمت ریاست دارائی در مشهد میزیسته، اشعار زیر را می سراید:

بر سر در کاروان سرایی  
تصویر زنی به گج کشیدند  
ارباب عمایم این خبر را  
از مخبر صادقی شنیدند  
گفتند که و اشریعتا، خلق

روی زن بی نقاب دیدند  
 آسیمه سر از درون مسجد  
 تا سر در آن سرا دویدند  
 ایمان و امان به سرعت برق  
 می رفت که مؤمنین رسیدند  
 این آب آورد ، آن یکی خاک  
 یک پیچه ز گل بر او بریدند  
 ناموس به باد رفته ای را  
 با یک دو سه مشت گل خریدند  
 چون شرع نبی از این خطر جست  
 رفتند و به خانه آمدند  
 غفلت شده بود و ، خلق وحشی  
 چون شیر درنده می جهیدند  
 بی پیچه زن گشاده رو را  
 پاچین عفاف می دریدند  
 لب های قشنگ خوشگلش را  
 مانند نبات می مکیدند  
 بالجمله تمام مردم شهر  
 در بحر گناه می تپیدند  
 درهای بهشت بسته می شد  
 مردم همه می جهنمیدند  
 می گشت قیامت آشکارا  
 یک باره به صور می دمیدند  
 طیر از و کرات و وحش از حجر  
 انجم ز سپهر می رمیدند  
 این است که پیش خالق و خلق  
 طلاب علوم رو سپیدند  
 با این علما هنوز مردم  
 از رونق ملک نا امیدند ؟ !!

رضا شاه چندین سال با مآلها مماشات و همکاری کرد، ولی همینکه جای پای

خود را محکم کرد و از حمله جراید و مجلس مصون ماند از دوره ششم مجلس بسراغ روحانیون رفت و با طرز غلطی با آنها رفتار کرد. در عوض اینکه دغلان و بدسکالان را از میان بردارد و علمای نیک و صالح را که عده آنها زیاد بود تقویت کرده و از راه آنها اسلام راستین را به مردم بشناساند و خود او هم در پرتو آن اساس حکومت و مملکت را مستحکم سازد، خواست همه را و نام اسلام را از میان بردارد. در نتیجه خود را از میان برد و کشور را هم بروز سیاه نشانید.

بقول دبیر اعظم رضا شاه معتقد بود تا روحانیون بر مردم تکیه دارند قدرت او در کشور متزلزل خواهد ماند.

این بود که رژیم از سه راه برای از بین بردن قدرت علما اقدام کرد:

۱- از راه عدلیه و تشکیلات نوین آن

۳- از راه تغییر لباس

۳- از راه اداره کردن اوقاف و فشار به روحانیون

(۱) اقداماتی که از راه عدلیه شروع شد بر چندین قسمت بود:

وضع قوانین حقوقی و جزائی از روی قوانین فرانسه و تشکیل محکمه در سرتاسر کشور کلیه کارها را در دادگستری تمرکز داد. عده زیادی از روحانیون دانشمند مانند اسدالله ممقانی، لطفی، حائری زاده، شیخ محمد عبده، شهید زاده، تقوی، شیخ العراقین زاده، حائری شاه باغ، صدرالاشراف، سعیدالعلماء جلالی، شیخ ابوتراب نهاوندی، شیخ حسین قمشه ای، ثقة الاسلام، شیخ باقر مسجدشاهی، تنکابنی و عده ای دیگر دعوت داور را به خدمت در عدلیه قبول کردند و با تبدیل لباس مصدر کار در مرکز و ولایات شدند.

همچنین وزارت دادگستری کلیه جواز وکلای دادگستری را الغاء کرده و افرادی که داوطلب وکالت بودند نه فقط مجبور بودند پروانه تازه ای بگیرند بلکه عبا و عمامه را هم تبدیل بکت و شلوار کرده و در صف افراد یکه تبدیل لباس را قبول کرده بودند قرار بگیرند.

تشکیلات ثبت اسناد آخرین چوب حراج را به بساط بسیاری از علما زد. زیرا از آن تاریخ ببعد کلیه اسناد اعم از خرید و فروش و قرض و وصیت نامه و ازدواج و طلاق باید در محاضر رسمی افراد یکه از طرف وزارت عدلیه انتخاب می شدند، صورت بگیرد. بدیهی است رؤسای محاضر هم که کلیه از خواندها بودند

اجباراً لباس خود را عوض کرده و درس‌ک سایر مستخدمین وزارت عدلیه قرار می‌گرفتند.

به این ترتیب قسمت اعظم درآمد و نفوذ علما که از راه اسناد عقود طلاق صورت می‌گرفت اینک زیر نظر محاضر رسمی قرار گرفته و نمایندگان وزارت دادگستری کارها را انجام می‌دادند.

(۲) قدم دوم از راه تغییر لباس بود. با گذشتن لایحه متحدالشکل کردن مردم کلیه افراد کشور بجز تعدادی از علمای ممتاز و جامع‌الشرایط مجبور بودند که عمامه و عبا را کنارگذارند و لباس کت و شلوار و کلاه پهلوی را قبول کنند. اجازه برای لباس اجتهاد از طرف مقامات دولتی صادر می‌شد. صدور این اجازه مشکلات زیاد داشت. بخاطر دارم در شهر اصفهان و یزد و نائین از هزاران نفر عمامه بر سر در ظرف دو سال بیش از عده کمی باقی نماند. کلیه بازاریها، بیشتر طلاب و روحانیون به اکراه و اجبار لباس را تبدیل کردند. آنهاست که بدون اجازه عمامه و عبا را ادامه میدادند علاوه بر دخالت پلیس، در ادارات مالیه، پستخانه و تلگرافخانه و ثبت اسناد و مدارس کسی بکار آنها رسیدگی نمی‌کرد. این بود که هیچکس بدون اجازه نمی‌توانست از لباس روحانیت استفاده کند.

در نائین از چندین هزار نفر جمعیت فقط چندین نفر عمامه بسر باقی ماند. پدرم، دو نفر از عموهایم، حاج محمد قلیخان رئیس طایفه شیخیه، صدرالعلماء، شیخ الاسلام برادر آیت الله محمد حسین نائینی و چند نفر دیگر از مجتهدین بنام.

پس از دو سال از تاریخ تصویب قانون درهرشهری کلیه کسبه و تجار، وکلای مجلس، اعضای کلیه ادارات، قضات و وکلای عدلیه، کلیه معلمان مدارس، مدیران روزنامه‌ها و سایر طبقات مردم لباس متحدالشکل را قبول و بعضی از افراد عمامه بر سر از قبیل دشتی، زین‌العابدین رهنما، خلیلی مدیر اقدام، حاج میرزا محمد باقر مسجد شاهی، پسران سید العراقین و قاضی‌های عدلیه از جمله شیک پوشان و فکلی‌های دوآتشه ایران شدند. لباس بیشتر آنها در لندن و پاریس تهیه می‌شد و کرواته‌های رنگارنگ آنان نقل مجالس بود.

در ابتدای مجلس ششم سلیم ایزدی یکی از وکلای شاعر و خوش ذوق مجلس ربا عی زیر را برای ملک الشعراء و تهرانی فرستاد:

رفیقا گر کله بر سرگذاری

به جمع دوستان جا میدهند ت



## کلاه پهلوی جای عمامه بنه بر سر والامی نهند ت

حاج مخبرالسلطنه هدایت رئیس الوزرای وقت و مخالف تغییرلباس راجع به این موضوع چنین اظهار نظر می کند:

تغییرلباس - ظاهراً قصد از تغییر لباس از بین بردن لباس اهل علم است که بسیاری مردم عادی دربردارند و وسیله اخاذی است و لباس فقر که بهانه و لگردی و گدائی. همه قسم لباس بلند کوتاه بی دامن با دامن در مملکت به اسامی مختلف متداول است. بهر حال و هر قصد پیشنهادی به مجلس شد و لباس متحد الشکل به تصویب رسید. ششم دی ۱۳۰۷ و بر سر عمامه زد و خوردها شد. مقررگشت امتحان در کار بیاید. وزراء کمر چین را مبدل به کت کرده بودند. شاه خودش لباس قرآقی داشت. من چندی خود داری کردم تا روزی شاه در هیئت یقه مرا گرفت فرمودند بدهم برایت یک دست کت و شلوار بدوزند.

عرض کردم حال که میل مبارک است خودم تدارک می کنم. برای جلسه دیگر حاضر کردم.

... در این اوقات روزی به شاه عرض کردم تمدنی که آوازه اش عالم گیر است، دو تمدن است؛ یکی تظاهرات در بولوارها، یکی تمدن ناشی از لابراتوارها: تمدنی که مفید است و قابل تقلید، تمدن ناشی از لابراتوارها و کتابخانه ها است. گمان کردم به این عرض من توجهی فرموده اند، آثاری که بیش تر ظاهر شد، تمدن بولوارها بود که به کار لاله زار می خورد و مردم بی بند و بارخواستار آن بودند.» (۷)

### افزایش تنش میان دولت و روحانیت

از اوایل سال ۱۹۲۷ روابط پرتنش دولت و روحانیت وخیم تر شده بود. فرین در گزارش مورخ ۱۳ آوریل ۱۹۲۷ خود اوضاع تبریز را اینگونه توصیف می کند: « جدای از اختلافات اساسی دوائر نظامی و غیر نظامی، برخورد جدیدی نیز میان جناح روحانی و قشر مترقی تر شهر در گرفته است. دعوا بر سر مدیر اداره معارف [تبریز] است که در انگلستان تحصیل کرده است، تا حدی که حتی پلیس زمانی مجبور شد برای خانه او نگهبان بگذارد، ولی روز پنجم آوریل که به

دیدنش رفتن کسی متعرضش نشده بود، هرچند او خوشحال به نظر نمی رسید... او به تازگی دانشسرای برای زنان و مدارس برای دختران شهر تأسیس کرده است، که خصومت ملاها را شدیداً برانگیخته است، زیرا آنها اعتقاد دارند که تحصیل زنان در مدارس عمومی برخلاف شرع اسلام است.» فیلیپ در گزارشی به تاریخ ۳۰ آوریل ۱۹۲۷ نا آرامی های شیراز را گزارش می کند: «احتراماً به اطلاع می رساند که بیست و دوم ماه جاری شایعاتی درباره نا آرامی در شهر شیراز بر سر زبان ها بود. در همان تاریخ روزنامه ها نیز اعلام کردند که ژانرال مرتضی خان، فرمانده لشکر تهران، به منظور انجام مأموریتی ویژه تهران را به مقصد شیراز ترک کرده است. متعاقباً مشخص شده است که اقدام فرماندار نظامی شیراز در اخراج یکی از روحانیون برجسته شهر\* دلیل اصلی این نا آرامی ها بوده است. گزارش شده است که این روحانی سربازی را در حال مستی می بیند و از همراهانش می خواهد که او را به دلیل نقض آشکار شرع اسلام فلک کنند. پس از اینکه مردم شهر از اقدام فرماندار نظامی خبر دار شدند علیه ارتش دست به تظاهرات زدند و نظامیان نیز به روی مردم آتش گشودند و تعدادی از تظاهرکنندگان را گشتند. همچنین گزارش شده است که یکان هایی از نیروهای بوشهر در شیراز مستقر شده اند. به دلیل ناچیز بودن اطلاعات و سانسور گزارش های میزان و خامت اوضاع شیراز هنوز معلوم نیست. گزارش های بسیار کوتاهی که در این باره در روزنامه های تهران منتشر شده حاکی از آن است که مردم هیچ حقی برای روحانیون جهت دخالت در امور قضایی خارج از دادگاه هایی که به همین منظور وجود دارند قائل نیستند.»

فیلیپ در گزارش ۲ می ۱۹۲۷ خود تحولات اخیر در نظام قضایی را گزارش می کند:

احتراماً به اطلاع می رساند که در بیست و ششم ماه گذشته مراسم افتتاح دادگاه های جدید وزارت عدلیه با حضور شاه برگزار شد. میرزا علی اکبر خان داور، وزیر سابق فواید عامه، که در دولت جدید مستوفی الممالک وزارت عدلیه را بر عهده دارد، این وزارتخانه را تجدید سازمان کرده است. همانطور که پیش از این گزارش شد، مجلس با دادن اختیارات ویژه و این سازمان را مجدداً سامان بخشید، که تا پیش از این فساد و بی خاصیتی آن وضعیت اسفناکی داشت. به نظر می رسد که داور در انجام این کار حمایت از همه جانبه شاه برخوردار بوده است. آقای داور تمام تلاشش را به کار گرفته است تا از افراد توانمند و صادق

استفاده کند، ولی این که او درکارش موفق بوده یا خیر هنوز معلوم نیست. میرزاهمدی قلیخان هدایت (مخبرالسلطنه) که مردی سالخورده است، از مسند وزارت فواید عامه در کابینه مستوفی کناره گیری کرد و از طرف آقای داور با حقوق ماهیانه هفتصد و پنجاه تومان به ریاست دیوان عالی تمیز (عالیرتبه ترین منصب قضایی) منصوب شد... کنار گذاشتن روحانیون از ادارات مختلف قضایی و روی کار آوردن افراد غیر روحانی یکی از تغییرات حائز اهمیت نظام قضایی است. با اینکه ملاها در نظام قضایی سابق اکثر مناصب را به خود اختصاص داده بودند، ولی اکنون تعداد آنها به کمتر از یک سوم کل مناصب مهم رسیده است. همچنین منصبی در وزارت عدلیه جدید به آقای اللیاری صالح، مترجم این سفارتخانه، پیشنهاد شده و او هم آن را پذیرفته است. منصب مستنطق به او پیشنهاد شده است و حقوق ماهیانه او نیز با مبلغی که از ما می گیرد برابر است... دکتر میلیسپو اظهار داشته است که بعید می داند نتایج فعالیت های داور موفقیت آمیز باشد. جدای از اینکه تجدید سازمان قضایی بودجه فراوانی می طلبد، دکتر میلیسپو بر این باور است که اکثر افرادی که به تازگی در مناصب قضایی منصوب شده اند بی تجربه و فاقد توانایی های لازم برای انجام اصلاحات ارزشمند و پایدار هستند. مراسم افتتاح دادگاه های جدید در کاخ گلستان و در حضور شاه و اعضای کابینه برگزار شد. شاه خطاب به قضات جدید و رؤسای بخش های مختلف نطق کوتاهی ایراد، و سپس احکامشان را به آنها تسلیم کرد. شاه اعلام کرد اهمیت زیادی برای اصلاح نظام قضایی قائل است. او اظهار امیدواری کرد که مقامات جدید، شایستگی خود را در مسئولیت سنگینی که به آنها واگذار شده است به اثبات برسانند.

فیلیپ در گزارش مورخ ۱۲ نوامبر ۱۹۲۷ می نویسد: «روحانیت همچنان موضع بسیار خصمانه ای دارد. بازارهای مهم اصفهان و شیراز که تقریباً از یک ماه پیش، در نتیجه شورش ها و تظاهرات علیه قانون خدمت وظیفه اجباری بسته شده بودند، همچنان فعالیتی ندارند تعدادی از ملاهای برجسته اصفهان که چند هفته پیش برای پیوستن به روحانیون قم به این شهر مذهبی رفته بودند هنوز در آنجا به سر می برند. از قرار معلوم، موضع خصمانه روحانیون در مخالفت با قانون نظام وظیفه اجبار در واقع نوعی مخالفت با گرایش ها ناسیونالیستی شاه و اعضای اصلی کابینه است. طبق گزارش ها، نزدیک به دو هفته پیش، شورای علمای قم از شاه درخواست کردند که مورد اعتماد ترین مشاورانش را برای

مشورت به این شهر اعزام کند. او تیمور تاش را به همراه پیامی اعزام قم کرد، ولی چندان اعتنایی به او نشد. گفته می شود تنها تقاضایی که ملاها از طریق این فرستاده از شاه کردند این بود که تیمورتاش، فیروز و داور را از دولتس برکنار کند.» در ۱۵ دسامبر ۱۹۲۷ فیلیپ می افزاید: «احتراماً به اطلاع می رساند که اوضاع سیاسی ایران همچنان حول تحریکات روحانیون علیه دولت می گردد که البته ظاهراً دارد از شدت آن کاسته می شود. مبارزه فعالانه ای که با رهبری روحانیت علیه گروه حاکم به راه افتاده تا حدودی فروکش کرده است، و بنا بر گزارش روزنامه ها و منبع انگلیسی بازارهای شیراز و اصفهان مجدداً فعالیتشان را شروع کرده اند. یکی از روحانیون بزرگ شیعه به نام شیخ عبدالکریم، از شهر مقدس کربلا در عراق اعزام قم شد و در تاریخ اول دسامبر وارد شهر شد. متعاقباً کمیته ای از رهبران دینی از قم به دیدار شاه رفتند، که احتمالاً در این دیدار خواسته هایشان را با شاه مطرح کنند. سپس در یازدهم دسامبر، رئیس الوزرا به همراه تیمورتاش، وزیر دربار، همراه با این کمیته به قم بازگشتند، که جمع کثیری از روحانیون در آن اجتماع کرده بودند. هنوز اطلاعات موثق چندان در این مورد به دست ما نرسیده است. با این حال بسیاری بر این باورند که روحانیت خواهان موارد زیر است: برکناری دولتمردان فعلی، تیمورتاش، فیروز و داور؛ فسخ قانون خدمت وظیفه اجباری؛ وسهم بیشتر [روحانیت] در امور مملکتی، اینکه شاه در برابر اصرار ملاها چه امتیازهایی به آنها داده یا نداده است هنوز مشخص نیست؛ همچنین کسی خبر ندارد برای آرام کردن بازاریان که توسط روحانیون تحریک شده و به شدت تحت تأثیر روحانیت هستند چه تدبیری اندیشیده شده است. با وجود این، اقدامات آشتی جویانه ای که در قبال روحانیت اتخاذ شده در این خبر روزنامه ها انعکاس یافته است که قرار شده چهار «روحانی» با عضویت در کمیته مجلس بر طرح پیشنهادی قانون مدنی نظارت داشته باشند، اینکه به دنبال دیدار رئیس الوزرا از قم، ملاهایی که در قم تجمع کرده بودند متفرق شدند.» همانطور که در ادامه ذکر شده است، مجلس در ۱۱ فوریه ۱۹۲۸، «قانون ثبت» را تصویب و بدین وسیله روحانیون را از یک کار مهم و درآمدزا محروم کرد. فیلیپ در گزارش ۲۱ فوریه ۱۹۲۸ خود می نویسد: «با توجه به حوادث یک ماه گذشته نمی توان حدس زد که در آینده نزدیک روحانیت چه موضعی در برابر دولت اتخاذ خواهد کرد. ممکن است توافقات مقدماتی شاه با ملاهای مخالف در قم موقتاً آنها

را آرام کرده باشد. باز گرداندن بسیاری از این افراد به وزارت عدلیه، که پیش از این به دست داوران آنجا اخراج شده بودند، به نظر می‌رسد تلاشی برای آرام کردن روحانیت باشد. از سویی دیگر، تصویب قانون ثبت املاک لطمه‌ای جدی به سردفترهای روحانی وارد می‌کند و بدون شک مخالفت شدید آنها را به دنبال دارد.»

### حادثه قم

بهبود ظاهری روابط دولت و روحانیت چندان دوام نیافت. فیلیپ در گزارش مورخ ۷ آوریل ۱۹۲۸ خود از حادثه مهمی در قم گزارش می‌دهد: « احتراماً به اطلاع می‌رساند که در طول تعطیلات بلند مدت سال نوی ایرانی، به غیر از یک مورد، اوضاع سیاسی حادثه مهمی به خود ندید. استثنای فوق سفر شتابزده نوروزی شاه به حرم مقدس قم بود، که می‌گویند در آنجا شخصاً یکی از ملاهای برجسته [شیخ محمدتقی بافقی] را در مسجد حرم زیرچوب ولگد گرفت. هیچ گزارشی از این رویداد در روزنامه‌های تهران منتشر نشده است، ولی عموماً ماجرا را این‌قرار تعریف می‌کنند که: ملکه (مادر ولیعهد) با سفر به قم در مراسم جشن سال نود حرم شرکت کرده بود. زمانی که زنان حاضر در صحن حرم، چادرهای مشکی‌شان را برمی‌داشتند تا چادرهای رنگی به سر کنند چهره ملکه هویدا شد. ملایی که مراسم را اجرا می‌کرد متوجه شد و نطق شدید الحنی علیه زنان مدرن ایران که می‌کوشند سنن اسلامی را کنار بگذارند، ایراد کرد. در پی این سخنان جماعت متعصب دست به تظاهرات علیه کسی زدند که این خبط و خطا او اوسر زده بود. وقتیکه شاه از این ماجرا با خبر شد چهارصدتن از نیروهایش را به همراه دوزره پوش روانه قم کرد و خود نیز روز بعد عازم قم شد. شاه به محض ورود به قم سراغ ملای خاخی را گرفت، که می‌گویند در مسجد حرم بود و شاه شخصاً با چوب و حتی لگد به جان آن ملا افتاد. بنا بر آداب و رسوم، هنگام ورود به حرم کفش‌ها را درآوردند، ولی شاه بدون توجه به این موضوع با چکمه وارد حرم شد و دست‌ور داد سه تن از مجرمینی را که در حرم «بست» نشسته بودند از آنجا بیرون بیاورند. نیروهای نظامی این افراد را به تهران بازگرداند و یکی از آنها را که ادعا می‌شد قاتل است بلافاصله اعدام کردند. شاه یک روز پس از این ماجرای سخت و بی‌سابقه در تهران بود و با متانت و

آرامش از نمایندگان دیپلماتیک و سایر رجال که برای مراسم «سلام» نوروزی شرفیاب شده بودند پذیرایی کرد. این رفتار باید باعث بهت روحانیت شده باشد و گمان می رود که انزجار سیاسی شاه از روحانیت و همچنین خشم طبیعی او از بد رفتاری با همسر، او را به این کار واداشته باشد.»

روحانیت از مقاومت دست برداشت. فرین در گزارشی به تاریخ ۷ ژوئن ۱۰۲۸ می نویسد: «یکی از «مجتهدین» برجسته اخیراً عریضه ای به مقامات نوشته و از آنها تقاضا کرده است که چنانچه ملکه افغانستان قصد ورود به تبریز را دارد او را وادارکنند که حجاب برسرکنند. از آنجا که خانواده سلطنتی افغانستان قصد دیدار از تبریز را نداشتند. اعتراض این مجتهد فقط جنبه تذکره داشت؛ اما رسماً به او اعلام شد که «سرش به کار خودش باشد» و امور تشریفات سلطنتی را به وزارت دربار بسپارد. این رویداد شاهدهی برکاسته شدن اعتبار و قدرت عنصر روحانیت است. شاید با شروع شدن شور و حال محرم این اعتبار و قدرت نیز احیا شود.» فرین در گزارش بعدی خود در ۲۹ ژوئن ۱۹۲۸ آیین های محرم در تبریز را توصیف می کند: «مراسم محرم امسال... بدون حادثه مهمی برگزار شدند. قمه زن ها همان مقدار خونی را که معمولاً باید می ریختند، ریختند و می گویند هفت نفر نیز مرده اند، ولی هیچ تعرضی به دیگران نکردند و بسیاری از اتباع خارجی، از جمله مبلغان مذهبی، بدون اینکه کسی متعرضشان شود، شاهد راهپیمایی دسته های عزاداری بودند. با این حال، در نه روز اول محرم شور و حال عزاداران بیشتر از مواقع عادی بود، بیشتر به مساجد می رسیدند و مسلمانان می گفتند که مواظب مالاها شور و هیجان بیشتری نسبت به گذشته داشت و مسائل جاری چون ادعای سرکوب شیعیان عراق به دست انگلیسی ها را هم شامل می شد. در همین ارتباط، ممانعت دولت ایران از سفر مردم به عراق جالب است.

گزارشها می گویند که دولت با این کار ممانعت می خواهد که زائرین را از سفر به کربلا منصرف و راهی مشهد کند تا به این وسیله پول مردم در داخل مملکت بماند، اما دیگران انگیزه آن را مسائل سیاسی می دانند. شاید ممانعت از رفتن زائرین ایرانی به کربلا دلیل با خالصانه تربودن عزاداری امسال مردم تبریز برای شهدای کربلا شده است. شاید هم اشتیاق مالاها برای بدست آوردن موقعیت از دست رفته شان موجب شده که شور بیشتری در مردم ایجاد کنند. بسیاری بر این باورند که خصومت آنها نسبت به رژیم پهلوی روز به روز بیشتری شود و چنانچه حرکتی علیه این رژیم صورت بگیرد، حتی اگر فعالانه

از آن حمایت نکنند، احتمالاً با آن موافق خواهند بود.» در تاریخ ۲۵ جولای ۱۹۲۸، فیلیپ می نویسد: «به نوبه خودم، مایلم جناح روحانیت را قدرتمندترین عنصری بدانم که می تواند تغییری جدی در دولت ایجاد کند. به نظر من اگر روحانیت را قدرتمندترین عنصری بدانم که می تواند تغییری جدی در دولت ایجاد کند. به نظر من اگر روحانیت واقعاً متحد باشد، که نیست، چنان قدرتی خواهد داشت که می تواند شاه را به تغییرسیاست های مستبدانه فعلی اش وادار کند. در حال حاضر، تنها مخالفت فعالانه ای که از طرف روحانیون روحانیون با دولت می شود احتمالاً به سبب نفوذ افرادی چون مدرس در جناح روحانیت... سیاستمدارانی چون تقی زاده و مصدق فعالیت هایشان را به مباحثات و استدلال های خشک در مجلس محدود کرده اند، و وقتی با سیاست های خشونت آمیز و مستبدانه، نظیرسیاست های کنونی شاه مواجه می شوند، کنج عزلت گزیده و منتظر تغییر اوضاع خواهند شد.»

### نشر مقالات موهن در روزنامه ها

در تابستان ۱۹۲۸، در طول انتخابات مجلس هفتم، روزنامه ها مقالاتی علیه روحانیت منتشر ساختند» روز نامه ها، که کاملاً تحت کنترل دولت هستند، هر از چند گاه مقاله ای علیه روحانیت منتشر می سازند که می توان به دونه نمونه از آنها در مقاله روزنامه ناهید اشاره کرد که ترجمه آن به پیوست ارسال می گردد. با اینکه روزنامه ها نقش بسیار مهمی در زندگی عمومی مردم ایران ایفا نمی کنند، ولی بی تأثیر هم نیستند، و با همین تأثیرناچیزشان نیز همواره کوشیده اند نفرت از روحانیت را ترویج کنند.» مقاله مذکور با عنوان «ارزان فروشان!» در ۲۸ آگوست ۱۹۲۸ در روزنامه ناهید منتشر شده بود: «عده کمی هستند که برای چند قران بهشت را، که محل آرامش ابدی مومنان و متقیان است، به دزد و راهزن و حتی زنان خیابانی می ساشا فروشنده... آنها ارزان فروشند! در زمان مظفرالدین شاه فقید و پیش از آنکه قانون اساسی تصویب شود، رئیس بانک روس، که جدای از روابط سیاسی، دوستی نزدیکی هم با میرزا علی اصغر خان اتابک (صدر اعظم وقت) داشت، مترجمش را فرا خواند و با ناراحتی و پریشانی بسیار سندی به دستش داد و از او خواست که با دقت آن را ترجمه کند. مترجم سند را خواند و به رئیس توضیح داد که فتوایی است که

اتابک راتکفیرو او را کافر خوانده است. مدیر بانک روس از مترجمش پرسید که آیا راهی وجود دارد که بتوان این فتوای دینی را لغو کرد. جناب مدیر ارادت خود را نسبت به شخص اتابک اظهار داشت و اضافه کرد که برای صدور فتوایی خلاف آن که بردینداری اتابک صحه می گذارد هر کاری خواهد کرد. حتی اگر به قیمت کل سرمایه بانک روس تمام شود. مترجم او را به ملایی که اعتبار بیشتری داشت ارجاع داد. بانک بلافاصله به همراه مترجمش به سمت خانه آن ملا حرکت کردند. پس از گفتگوهای اولیه قرار شد که مترجم به طور خصوصی به حضور ملا برسد و در مورد قیمت باز گرداندن دینداری اتابک تکفیر شده با او توافق کند. در ملاقات دوم مترجم و ملا نتوانستند بر سر قیمت به توافق برسند، لذا شخص رئیس بانک در جلسه ای خصوصی و در غیاب مترجم با ملا به گفتگو نشست. روز سوم، رئیس بانک مترجمش را احضار کرد و از او خواست سندی را که مهر چند روحانی پای آن بود قرائت کند و مترجم توضیح داد که این فتوی، حکم قتل را نسخ می کند و اضافه کرد که در این سند جدید صدر اعظم مسلمانی پاک خوانده شده که حتی از قبل هم پاک تراست. رئیس بانک از مترجمش پرسید که به نظرش این سند با ارزش چقدر هزینه برداشته است. مترجم گمان می کرد که شاید به قیمت تمام سرمایه بانک تمام شده باشد و نگران بود که مبادا رئیس جمهور شود تمام دارایی های بانک را به صاحبان مهرها تسلیم کند، و پاسخ داد که احتمالاً هزینه گزافی بود، این سند برای من و امپراطوری روس فقط چهارصد تومان آب خورد!» این یک نمونه ارزان فروشی! یک نمونه دیگر وقتی اتفاق افتاد استقلال کشور در قالب اعطای امتیاز تنباکو به بیگانگان فروخته شد. در ارتباط با این طرح خائنانه، میرزای شیرازی مجتهد بزرگ جهان تشیع، استعمال تنباکو را حرام اعلام کرد. وقتی این فتوی اعلام شد مردم در سرتاسر کشور از آن تبعیت کردند. احساسات دینی وطن پرستانه بر توده مردم غالب شد. حتی یک نفر از آنها هم دست به چپق و قلیان نبرد. در همین اثنا بود که یک روز بعد از ظهر جلسه ای در اداره امتیاز تنباکو (که اکنون در اختیار بانک شاهنشاهی ایران است) برگزار شد و این پنج نفر در آن حضور داشتند. آقای آرسن (که از دیکته درست آن مطمئن نیستم)، مدیر اداره امتیاز تنباکو؛ حسنعلی خان، مترجم وی؛ یک ملا و دو کارمند او، که یکی سید و دیگری آخوند بود وقتی که ملا چایش را میل کرد، پیش از خوردن قهوه، قلیان خواست!! فکرمی کنید این قلیان را به چه قیمتی فروخته شد؟ اسناد مربوط به امتیاز تنباکو که در وزارت خارجه [انگلستان]



با یگانی است، احتمالاً نشان داد که صرف نظراز غرامت سنگینی که بعدها بابت لغو از این امتیاز پرداخت شد، نزدیک به ۷۴۰۰ تا ۱۲۴۰۰ تومان بین ملا تقسیم شد! حسنعلی خان هریک از دو منشی یک پاکت داد که حاوی دویست تومان پول نقد بود با صدای بلند اعلام کرد که هر پاکت محتوی آن مقدار وجه نقد است.» در بخش پایانی می خوانیم: «یک هنرمند و یا بازیگر در آن سوی دنیا بابت بازی در یک فیلم و یا ضبط یک صفحه گرامافون میلیون ها فرانک یا داریول می گیرد، اما در کشور ما چنین کاری تنها چند تومان ناقبال آب می خورد! به خاطر همین عادت ما به ارزان فروشی است که اجنبی ها قمرخانم و ملوک خانم ( دو خواننده زن ) را فریب داده و به قیمیتی ناچیز صدایشان را ضبط کنند. با این حال، مقالاتی که ما در این باره منتشر ساختیم به آنها خیلی کمک کرد، و بعدها چندین هزار تومان به این هنرمندان پول دادند. ولی نبی زاده، فرزند یکی از علمای عالی رتبه ما... با عبا و قبا و عمامه و نعلین کنار دستگاه حبس صوت ایستاد و ساعت ها صدای الاغ و سگ و حیوانات دیگر و جیغ و داد زن زانو را در آورد. او همه این کارها را فقط در قبال گرفتن دوازده تومان از یک پسر بچه یهودی، آنها را با دادن رسید، انجام داد. باید به این ارزان فروشی ها خاتمه بدهیم.»

در همین شماره روزنامه ناهید یادداشت بدون امضایی تحت عنوان « نامه ای به سردبیر » منتشر شده بود. در ترجمه این نامه می خوانیم: « تفسیر صائب شما از گفته امام علی مبنی بر اینکه « فرزندان را آنگونه که خود تربیت شده اید، تربیت نکنید، زیرا آنها در زمان متفاوتی متولد شده اند.» تأثیر نشاط آوری بر این جامعه کسل و خواب آلود ایجاد کرده است. زیرا تا امروز شاهد بوده ایم که دلیل اصلی پس رفت و بدبختی این عده از مسلمانان این است که به دستورات واقعی دینشان عمل نمی کنند. عده ای انسان جاه طلب و بدنیت در کسوت ملا، آشکارا برخلاف موازین مقدس دین ما، با تفاسیر جزمی شان از احادیث پیامبر توده مردم را گمراه کرده اند. آنها باعث عقب افتادگی ما شده اند و این در حالی است که تمدن به سرعت در حال پیشرفت است... در نتیجه امروزه در مقایسه با سایر ملل ما فاقد همه وسایل زندگی و یک خلق و خوی و الا هستیم، و از حیث توان و عمل حتی از جامعه یهودی هم عقب تریم. حتماً تأیید خواهید کرد که اگر نبود تعلیمات واهی و بی فایده عده ای انسان خود خواه، دلیلی نداشت که پیروان چنین دین پر آوازه ای که از تعالیم متعالی و عالیترین و کامل ترین

دستورات آسمانی بهره مند است از علم، مهارت و ثروت محروم بمانند. از شما می‌خواهم که از انتشار چنین حقایقی برای آگاه کردن افکار عمومی دست نکشید... سخنانم را با شعر زیر به پایان می‌برم: «عمامه وسیله ایست برای برداشتن کلاه مردم، و تا زمانی که آخوندها مجبور نشوند کلاه سرشان بگذارند، هیچ کس در امان نخواهد بود.» (۸)

«محمود تقی زاده داوری و امید بابایی در نوشته خود بنام «بررسی فرایند تحدید نفوذ سازمان روحانیت شیعه در عصر رضاشاه پهلوی» می‌نویسند: یکی از مهم‌ترین منابع درآمد سازمان روحانیت شیعه، از قدیم الایام عایدات ناشی از اوقاف بود؛ به ویژه آنکه از اوقاف عام برای نگهداری عتبات مقدسه و حوزه‌های علمیه و کمک به معنویت‌طلبان و اقامه‌ی مجالس روضه و قرائت قرآن و مانند آنها استفاده می‌شد. زمین‌های وقفی به این لحاظ که از پرداخت مالیات معاف بودند و نیز کمتر مورد تعرض قرار می‌گرفتند، منبع اقتصادی مستقلی به شمار می‌رفتند؛ از این رو حکومت‌های وقت همواره می‌کوشیدند اداره‌ی امور اوقاف را در اختیار خود بگیرند.

پس از مشروطه، در زمره‌ی اهداف برخی از متورالفکران، تمایل برای قبضه کردن امور اوقاف وجود داشت و در این زمینه اداره‌ی اوقاف در وزارت معارف تأسیس شد و عهده دار اداره‌ی املاک موقوفه و رسیدگی و نظارت در عایدات و مخارج آن شد (لمبتون، ۱۳۶۲، ص ۴۱۳)؛ با این حال در این دوره نتوانستند و یا جرأت نکرده بودند در امور اوقاف دخالت بیشتری بنمایند (نفیسی، ۱۳۴۵، ص ۸۵).

در دوران رضاشاه، از سویی برای متمرکز ساختن تمامی نهادهای اجتماعی، تحت کنترل و نظارت دولت و از سوی دیگر محدود کردن جایگاه قدرت مذهب و روحانیان در جامعه ایران، در امور اوقاف مداخله شد. حکومت رضاشاه برای محروم کردن علما از استقلال مالی و قطع منبع اصلی درآمد آنها و در نتیجه کاستن تعداد و قدرت آنها، لوایح و قوانین و برنامه‌هایی ارائه کرد تا دخالت و کنترل حکومت را در فرایند اداری وقف بیشتر کند (بصیرت منش، ۱۳۷۳، ص ۸۷). رضاشاه در اولین اقدام خود در سفر به خراسان در سال ۱۳۰۵ دستور داد آیین نامه‌ای برای اداره‌ی موقوفات آستان قدس رضوی تنظیم شود و پس از تهیه و تأیید آن، به نایب التولیه اختیاراتی داد که امور املاک آستان قدس (عمده‌ترین املاک وقفی در ایران) را به صورت اداری درآورد (صفایی، ۱۳۰۰، ص ۲۸۶).

از سوی دیگر قانون اوقاف، در سوّم دی ماه ۱۳۱۳ به تصویب مجلس شورای ملی رسید. این قانون شامل ده ماده بود. بر اساس ماده اول این قانون، اداره کردن موقوفاتی که متولّی نداشت یا مجهول التّولیه بود، با وزرات معارف و اوقاف بود و در صورتی که متصدی داشت، با تأیید وزارت مزبور ابقاء می شد (بصیرت منش، همان، ص ۸۸). قانون مذکور به هیچ عنوان نمی توانست مورد قبول و رضایت روحانیان واقع شود؛ زیرا دولت کوچک ترین علاقه ای به تبلیغات و شعائر مذهبی نداشت. در نتیجه، بعضی اوقاف عامّه که در گذشته، وقف اموری چون روضه خوانی شده بود، متعذّرالمصرف شد؛ یعنی نمی توانست به مصارف مورد نظر واقفان برسد؛ زیرا روضه خوانی ممنوع شده بود؛ از این رو اداره ی امور بعضی از این اوقاف، به دست وزارت معارف افتاد و بقیه را دیگران غصب کردند (لمتون، ۱۳۶۲، ص ۴۲۲).

گفته شده است پس از اجرای قانون مذکور در سال ۱۳۱۴ جمع کلّ عواید ناشی از حقّ النظاره، بالغ بر ۲۵۹۰۰۰۰ ریال گردید که به مصرف اعانات مدارس ملی، شیر و خورشید، تهیه ی لوازم ورزشی، تعمیرات ابنیه تاریخی و مانند آن رسید (بصیرت منش، همان). به هر حال نظارت دولت بر اوقاف موجب شد حوزه های دینی از نظر اقتصادی با تنگنای مضاعفی مواجه شوند؛ به گونه ای که از این پس تأمین بودجه حوزه ها صرفاً از طریق خمس بود (همان، ص ۸۹).

بنابراین رضاشاه با تصویب قوانین و اجرای مقرّرات جدید برای کنترل بیشتر دولت بر املاک و دارایی های وقفی و نحوه ی هزینه کردن درآمد حاصل از آنها که بیشتر در اختیار روحانیان بود، موفق شد درآمدهای املاک وقفی را از اهداف مذهبی و عام المنفعه که مدّ نظر روحانیان بود به اهداف غیرمذهبی که بیشتر در نظارت و کنترل دولت بود، منحرف کند. این قوانین و مقرّرات، نقش علما در کنترل اداره ی املاک وقف را تا حدّ زیادی کاهش داد و در نتیجه با ایجاد محدودیت مالی، آنها را از یک منبع قدرت دیگر محروم کرد. (۹)

«مرتضی نورائی در مقاله تحقیقی تحت عنوان «مقایسه و تحلیل روایت اسناد بریتانیا از واقعه قم به رهبری حاج آقا نورالله اصفهانی» (۱۳۰۶ ش. ۱۹۲۷ م.)»  
براین نظر است :

اخبار متفاوت در بازسازی و بازنمایی روشنتر وقایع تاریخی می تواند نشان دهنده جنبه های مختلف بروز آن رخدادها باشد. واقعه قم (۱۹۲۷ م. ۱۳۰۶ ش.)

در جریان اعتراض حاج آقا نور الله اصفهانی به سیستم حکومتی و پاره‌ای تغییرات موجود، روایت‌های مختلفی دارد. این موضوع از منظر اسناد داخلی، کم و بیش مورد بازبینی قرار گرفته است. در عین حال، این واقعه از چشم اسناد بیگانه نیز بدور نمانده است. از این‌رو، چگونگی این رخداد در گزارش‌های کنسولی برای سفارت انگلیس در تهران و برای وزیر امور خارجه بریتانیا در لندن منعکس شده است. این تحقیق می‌کوشد که محتوای اسناد موجود در فایل‌های مختلف را در مقایسه با اسناد داخلی مورد تأمل قرار داده، درجه اهمیت آن واقعه را از منظر این دست اسناد برجسته نماید. بدین صورت، در اینجا همچنین تلاش بر این است که زوایای مکتوم واقعه در مقایسه تحلیلی اسناد داخلی و خارجی بیشتر آشکار گردد.

### اصفهان، حاج آقا نورالله، واقعه قم، نظامی اجباری، رضا شاه.

حاج آقا نور الله نجفی اصفهانی (۱۳۴۶-۱۲۸۷/۱۹۲۷-۱۸۷۰ م.) از روحانیون برجسته و شخصیت‌های متنقد اصفهان در عصر مشروطیت بود (۳/صص ۳۹۳-۳۹۴). فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی وی از جنبه‌های مختلف قابل بررسی است، چرا که وی در حیطه‌های مختلف و در دوره‌ای نسبتاً طولانی می‌زیست که حوادث و رخداد‌های مهمی در ایران ظهور یافت. فعالیت‌های وی بویژه از آغاز مشروطیت تا پایان کار قاجارها در اصفهان و در پاره‌ای موارد در سطح کشور درخور توجه است. در این زمینه کارهای متعددی صورت گرفته است، اما تمرکز عمیق بر روی برخی از رخداد‌هایی که این شخصیت در بروز آنها نقش اساسی داشته، هنوز لازم به نظر می‌رسد، چرا که از یک سو پایه بیشتر این تحقیقات بر منابع محلی و بی‌انتهای داخلی گذاشته شده و از سوی دیگر، پاره‌ای ملاحظات فعالیت‌های این شخصیت را در هاله‌ای از ابهام و تقدس فرو برده است. این دو مسأله باعث شده که عمق کارهایی که درباره حاج آقا نور الله اصفهانی صورت گرفته، در سطح بماند و خواننده ارتباط کمتری با حقیقت ما وقع گذشته پیدا کند.

شاید بیشتر قرائت‌های موجود، آنچه را که نصیب خواننده می‌کند، نوعی هیجان احساسات علیه جبهه مخالف حرکت‌های این شخصیت باشد. اگرچه برای مثال در پاره‌ای موارد، مگى سعی کرده حد اکثر مطالب را گرد آورد و بدین ترتیب به

خواننده خودآگاهی‌های لازم و بیشتری بدهد، ولی در عین حال بررسی بعضی از وقایع نیاز به منابع بیشتری دارد. در اینجا سعی بر آن است که یکی از وقایعی که حاج آقا نور الله نجفی در آن نقش اصلی داشته، بررسی شود. البته، این کلام شاید نمایانگر همه واقعیّت نباشد، اما اسلوبی که برای ارتباط بهتر خواننده با گذشته به کار می‌رود، می‌تواند تا حدودی اعتمادبرانگیز باشد. پایه اصلی این بحث در بازسازی واقعه قم، مطالعه مقایسه‌ای اسناد کنسولی بریتانیاست. این مجموعه اسناد به طور مجزا در فایل‌های متفاوت موجود است، اما قسمتی از آنها در کتاب چهارده جلدی (Iran Political Diary) گردآوری شده که جهت سهولت دسترسی به منابع برخی ارجاعات در متن به این کتاب داده شده است.

### بازسازی واقعه

پراکندگی قدرت و کانونهای متعدّد نفوذ در جای جای کشور افزون بر همه ناامنی مزمونی را به وجود آورده بود. این ناامنی چه در خارج و چه در داخل شهرها هر قدرتی را که داعیه اصلاح داشت، زیر سؤال می‌برد. همین قدرتهای محلی پیوسته مرکز را با شیوه‌های مختلف و غیر همسان دچار سردرگمی در تصمیم‌گیری می‌کردند. از سوی دیگر، تغییر گفتمان جهانی نیز چنین وضعی را بر سر راههای تجاری و مناطق استراتژیک نمی‌پسندید. همه اینها از جمله عواملی بودند که بسیاری از سیاستمداران را متوجه تمرکز قدرت برای رهایی و نوسازی می‌کرد. خارج از اسبابهای دیگر به نظر می‌رسد که برای غلبه مرکز بر سایر قطبهای قدرت و کانونهای محلی بحران آفرین چیزی جز نیروی نظامی مؤثر و منظم نمی‌توانست کارآمد باشد. از این رو، در تاریخ ۱۶ خردادماه ۱۳۰۴ ش. ۶/ ژوئن ۱۹۲۵ م. لایحه «نظام اجباری» در مجلس پنجم در چهارده ماده به تصویب رسید و دستور اجرای آن در ۵ آبان ۱۳۰۵ ش. ۲۷/ اکتبر ۱۹۲۶ م. صادر گردید (۴/صص ۲۶۴-۲۶۵). در مجلس حتی مدرّس نیز با این قانون موافقت داشت. نکته دیگر اینکه تصویب این قانون حدود پنج ماه قبل از تغییر سلطنت قاجارها بود و اجرای آن حدود یک سال بعد از به سلطنت نشستن رضاشاه در دستور کار قرار گرفت (۶/ص ۹۳).

این لایحه با حساسیت ویژه‌ای مورد توجه نمایندگان بود. از زمان طرح تا

تصویب مباحث پیرامون آن در مجلس شورای ملی قریب چهار ماه طول کشید. شایان توجه است که عاقبت در زمان تصویب این لایحه در مجلس بیشتر نمایندگان در مثبت بودن آن سخن گفتند. در صدر همه، مدرّس باز به تحلیل و تجلیل آن پرداخت و بر ضرورت آن تأکید کرد. وی از جمله درباره نکاتی که بعداً محل نگرانی توده‌ها واقع گردید، مطالبی را بیان کرد. نگاهی به مذاکرات مجلس پیرامون این لایحه نشان‌دهنده پاره‌ای دقت نظر هاست که در زمان طرح و تصویب لایحه در مجلس وجود داشته است (۵/ص ۱۶۸).

از سوی دیگر، از منظر مشاوران حکومتی طرح چنین قانونی می‌توانست نارضایتی‌هایی را در سطوح مختلف به وجود آورد. طبق این لایحه سربازگیری شامل همه ساکنان روستاها و شهرها می‌شد، در حالی که قبلاً امور نظامی فقط محدود به عشایر و نهایتاً روستاها می‌شد؛ یعنی به طور سنتی غیر شهریها پیکره اصلی نیروی نظامی را تشکیل می‌دادند. برای مثال، هزینه‌های سربازان روستایی را مالکان روستاها پرداخت می‌کردند (نک: ۲/ص ۱۴). تعداد آنها همیشه نامعین و در بسیاری از موارد آمارها بی‌مسمی بود، اما براساس این قانون، از میان ساکنان هر شهر و روستا، افراد واجد شرایط باید خود بنابر آمار ثبت احوال محل داوطلبانه مراجعه و ثبت‌نام کنند. رفته رفته در سال ۱۳۰۵-۶ ش. ۱۹۲۷ م. اداره نظام اجباری در شهرهای مختلف تأسیس شد و صورت اسامی مشمولان خدمت سربازی از اول ۲۱ سالگی به بعد اعلام گردید.

در این باره در شهرهای مختلف عکس العمل یکسان نبود. در برخی شهرها مشمولان مراجعه کردند. آمار اگرچه نشان‌دهنده حضور همه افراد نیست، ولی به نظر می‌رسد با توجه به قول پرداخت دولتی هزینه‌ها، افراد زیادی مراجعه کرده‌اند. در هر حال، شمارش دقیقی از مراجعان وجود ندارد، ولی اطلاعات موجود بیانگر مراجعه بیش از ۴۰ درصد مشمولان است که بیشتر از روستاها و شهرهای کوچک بوده‌اند. (p.47/۱۱) برای مثال، در قزوین تعداد افراد مشمول در سال ۱۳۰۵ ش. ۱۹۲۶ م. ۳۵۰۰ نفر اعلام شد که از این تعداد ۱۰۷۶ مراجعه و ثبت‌نام کردند. (Ibid, p.54) از سوی دیگر، این قانون موجبات ناخرسندی افراد بیشتری را فراهم کرد. به نظر می‌رسد که دولت و مجلس پیش از این تاحدودی پیش‌بینی چنین وضعی را می‌کردند. از این رو، هر دو می‌خواستند «مایه اصلاح آن را در عمل» به دست آورده و سپس اقداماتی برای رفع نواقص و مشکلات آن انجام دهند (۷/ج ۴/ص ۴۰۲). در عین حال، کانون اعتراضات

در شهرهای بزرگ فعال بود. مردم علیه این قانون تظاهرات کردند و خواستار الغای آن شدند، بویژه در تهران، مشهد، اصفهان و شیراز حرکت علیه این قانون منجر به بسته شدن بازار و یا برخی درگیریها با پلیس شد. (p.55/۱۱)

اینکه چرا مردم نسبت به این قانون هیجان زده شدند، می‌تواند محلّ تأمل باشد. قسمتی از این وضعیت در خود قانون نظام اجباری نهفته بود، بویژه برای نمونه طبق قانون مصوّب تنها طول مدّت سربازی می‌توانست بسیاری از شهروندان را ناراضی و نگران سازد. چنانکه ذکر شد، برای مثال سنّ مشمولان از ۲۱ سالگی آغاز می‌شد، اما نقطه پایانی برای دوره خدمت نظام تعیین نشده بود. همچنین باید در نظر داشت که لایه‌های مختلف شهری و فرزندان آنها در قالب اصناف و نیروی کاری فعالیت داشتند. خروج نیروهای کاری از دایره بازار و کارگاه‌ها هم می‌توانست مورد اعتراض باشد. به بیان دیگر، خروج نیروهای تولیدی و خدماتی در نظام دادوستد اختلال ایجاد می‌کرد که فشار اصلی آن بر دوش لایه‌های پایین شهری بود. بی‌شک، بستن بازار نمادی قابل توجه در بیان اعتراضها بود. افزون بر این، قشر شهری پیش از این کمتر تن به این نوع خدمات داده بودند. از این جهت، بسیاری از نگرانیها از جانب این طیف اظهار می‌شد. گوا اینکه نوع اعتراضها در قالب شهری بود؛ یعنی اصول اعتراضی که از دستاوردهای حرکت مشروطیت بود، جهت بیان آرزوها و خواسته‌های توده‌ها این بار نیز موجب بسته شدن بازارها و آمدن مردم به خیابانها گردید. در آخر این قسمت باید متذکر شد که رویه رسمی کنسولهای محلی آن بود که پیوسته درباره موضوعها و وقایع منطقه مأموریت خود به طور ماهانه گزارشهایی به سفارت بریتانیا در تهران یا کلکته و از آنجا به لندن مخابره و یا ارسال می‌کردند. در عین حال، همه ساله همین موضوعها می‌توانست به‌طور یکجا تحلیل و مجدداً ارسال شود. این روال در واقعه قم نیز دیده می‌شود. از آغاز حرکت تا انتها شش گزارش از ماههای سپتامبر تا فوریه/شهریور تا اسفند ارسال شده است. همچنین در دوره ارسال گزارشهای سالانه (روایت کلی) ماه می/اردیبهشت گزارش مشروحي همراه باپاره‌ای دیدگاهها وتحليلها (Account) از رویدادهای این دوره زمانی دیده می‌شود.

خارج از گزارشهای بالا نوع دیگری از شروع وقایع در پاره‌ای موارد، حتی به طور روزانه موجود است که آگاهیهای بیشتری به خواننده می‌دهد. عمده این اخبار در فایل ۲۴۸ (FO248) موجود است. گزارشهای موجود در این فایل چنان

وسیع است که ممکن است خواننده خود را دچار تردیدهایی کند، ولی با وجود این، می‌توان در تکمیل برخی گزارشهای رسمی زوایای تازه‌ای را نشان داد. در اینجا هر دو قسم روایت اسناد بریتانیا درباره واقعه قم ذکر می‌گردد، آنگاه به تحلیل آن پرداخته خواهد شد. شایان ذکر است که در ترجمه سعی بر روانی مطلب و همخوانی آن با ادبیات مقاله بوده است.

#### ◀ روایت ماهانه واقعه

گزارش اول: مسأله خدمت نظام اجباری (بعدها نظام وظیفه) پدیده‌ای نبود که در همه شهرها مورد اعتراض قرار گرفته باشد. پیش از اصفهان، در مشهد گزارش می‌شود که در دوره کوتاهی ۱۰۵۰ نفر در گردان شرقی مستقر در این شهر ثبت نام کرده‌اند. بیشتر این افراد از اهالی سبزوار و نیشابور بوده‌اند.

برخی از روحانیون تحت تأثیر «حزب ایران نو»<sup>۳</sup> و برخی دیگر به دلیل ناخرسندی یهایی در باب زوایای اقتدار خویش از سوی قشر متوسط جدید اداری ابراز نارضایتی کردند. آنها با اعتراض علیه اصلاحات (تغییرات) در سیستم عدلیه و دستور العمل رسمی لباس متحد الشکل پهلوی (درباره پوشیدن کلاه پهلوی و کت شلوار بایقه و کراوات) که تقریباً برای مستخدمین دولت اجباری شده بود. اعتراضهایی را آغاز کردند. این طرز لباس راهمه اعضای حزب «ایرانیانی جوان» می‌پوشیدند.<sup>۴</sup>

برخی نشستهای اعتراض‌آمیز اظهار شد که در آنها معترضان بوضوح «میان شاه و دولت» تمایز قایل نشده‌اند. در نتیجه آن، عده‌ای از سخنرانان بازداشت شده‌اند. این سخنرانیها موجب آشوبهایی گشته که نشان می‌دهد روحانیون هنوز دارای طرفداران زیادی هستند. در این میان وسیعترین آشوبها در اصفهان رخ داده است. (۱۱/۴۷-۴۸ pp)

گزارش دوم: روحانیون، حزب ایران نو را به عنوان عنصری قابل اتکا علیه قوه قضائیه نمی‌دانند. از سوی دیگر، برگشت روحانیون به مسند قدرت پدیده قابل قبولی نیست. افزون بر این، نارضایتی‌های آشکار و پنهان، بویژه میان شهرنشینان و صاحبان علیه نظام اجباری موجب اعتراضات بیشتری گردیده است. در این میان اصفهان این فعالیتها را رهبری کرد. در نتیجه سایر شهرها، از جمله تهران، مشهد، قزوین و شیراز از آن حرکت تبعیت کردند.

در تهران حرکت ضد قانون نظام اجباری طبق معمول با بستن بازارها همراه



شد. قصد بر آن بود که مردم در مقابل مجلس جمع شوند که این حرکت به وسیله پلیس سرکوب شد. همچنین ارسال طوماری علیه قانون نظام اجباری برای شاه سودی نبخشید، چرا که وی مسأله را «رأی مجلس» دانست و خود را به عنوان «حاکم مشروطه» موظف به حفظ قانون دانست.

ناآرامی‌ها علیه قانون سربازی در اصفهان به وسیله علمای متنفذ محلی تحریک شد و اکنون به آشوبهای شدید تبدیل شده است. ده روزی است که بازارها بسته‌اند. در سوم اکتبر ۱۹۲۷ م. (۱۱ مهر ۱۳۰۶ ش.) نیروهای کمکی از شیراز به اصفهان اعزام شدند. حاکم نظامی جهت حلّ مسأله اصفهان تعیین گردید. (در این حال) رهبران مذهبی شهر، اصفهان را با اعتراض ترک کرده و در قم بست نشستند؛ در جایی که گمان می‌کنند مورد حمایت بیشتر برادران دینی خود از شهرهای دیگر قرار می‌گیرند. (Ibid/pp.55-47)

گزارش سوم: در تهران آشوبهای ناشی از اعلام قانون نظام اجباری آرام شد؛ اگرچه شب‌نامه‌های تهدیدآمیز مبنی بر فعالیتهای تروریستی در شهر پخش شد. در این اعلامیه‌ها تهدید شده بود در صورتی که قانون مزبور اصلاح نشود، ترورهای صورت می‌گیرد. این شب‌نامه‌ها به دست شاه نیز رسید. به پلیس و سایر نیروهای نظامی دستور داده شد با تظاهرات علیه نظام اجباری با مدارا رفتار کنند. مسأله به مجلس هم کشیده شده است. اقلیت مشهور در مجلس در این باب فعالیت کردند، ولی اکثریت ترجیح دادند که به موضوعی که مورد توجه شاه است، وارد نشوند.

در این زمان نمایندگان از روحانیون شهرهای تهران، اصفهان، مشهد، همدان، بروجرد، شیراز و خرم‌آباد وارد قم شده و اعتراضات خود را علیه توسعه جدید (Development Modern) بروز داده‌اند. در حالی که تعدادی از نمایندگان و شخصیت‌های مملکتی از طرف دولت برای مذاکره با آنها به قم اعزام شدند، توفیقی برای حلّ و فصل بازگشت. نتیجه این مذاکرات هنوز معین نیست، ولی به نظر می‌رسد که به‌طور عمده موفقیت‌آمیز نبوده است. همچنین به‌طور آشکار جوانب خواست علما معین نیست، ولی گمان می‌رود که آنها (بیشتر) خواستار انحلال یا تغییر قانون نظام اجباری، حفظ نظارت علما در مجلس و اصلاحات در قوه قضائیه (جدید) را طالب باشند.

در اصفهان تظاهرات علیه قانون نظام اجباری قطع شد، اما بازار هنوز در ۲۸ اکتبر (۶ آبان) بسته است. نمایندگان روحانیون از این شهر به قم رفته‌اند. ثبت‌نام

برای نظام اجباری با احتیاط آغاز شده است. این کار به وسیله کارگزاران قدیم دارایی و مستخدمین کار آزموده نظامی با لباس شخصی انجام می‌گیرد. مقامات نظامی اکنون آمادگی آن را دارند که تهران را از پاره‌های حقایق درباره تعداد متقاضیان خدمت و اعتراض‌ها علیه قانون مزبور مطلع سازند. این تعداد به نسبت شهروندان اصفهانی خیلی کم و بی‌اهمیت است. (Ibid/pp.59-60)

گزارش چهارم: یک ماه است که همچنان سایر علمای بلاد به معترضین قم می‌پیوندند. از همدان، مشهد و تبریز و نجف نمایندگان به تهران برای مذاکره (با دولت) و سپس به قم در تاریخ ۲۳ نوامبر (۲ آذر) اعزام شده‌اند. تعداد زیادی از مسؤولان حکومتی جهت مذاکره به قم اعزام شده‌اند که توفیقی برای حلّ مسأله نداشته‌اند.

گزارش می‌شود درخواست‌های علما سخت‌تر شده است (غیر قابل انعطاف گردیده) روسها آشکارا تبلیغ می‌کنند که پشت حرکت روحانیون انگلیسها هستند و بانک شاهنشاهی ایران از آنان حمایت مالی می‌کند. در همین حال، بازارهای شیراز، اصفهان و قم همچنان بسته است. (Ibid/p.65)

گزارش پنجم: گزارش‌های تأیید نشده‌ای موجود است که حاکی از آن است که موافقت‌های میان دولت و روحانیون در آینده‌ای نزدیک در حال شکل‌گیری است. گمان می‌رود که دولت پیشنهاد‌های غیر رسمی مبنی بر در نظر گرفتن پاره‌ای امتیازات برای افرادی خاص در هر منطقه در قانون نظام اجباری را داده است. از جمله گفته شده که کابینه تغییر خواهد کرد و علما همه نمایندگان خود را در آینده می‌توانند به مجلس بفرستند. مسأله برکناری وزیر دربار هنوز نامعین است. مسایل مربوط به امور قضایی به نظر نمی‌رسد که جایی در مذاکرات حلّ اختلاف داشته باشد.

نخست‌وزیر (مخبر السلطنه هدایت)، وزیر دربار و سه تن از رهبران روحانیون، تهران را به مقصد قم ترک کردند. آنها برآنند تا حاج آقا نورالله را تشویق به آمدن به تهران کنند تا ما بقی در قم پراکنده شوند.

بازار اصفهان هنوز بسته است. در این شهر پس از برخی تعلل‌ها به آن کسانی که نامشان در فهرست نظام وظیفه ذکر شده، دستور معرفی در تاریخ ۲۷ نوامبر (۶ آذر) صادر شد. ۵۵۰ نفر معاف شده، ۳۰۰ نفر خود را معرفی کردند و ۵۰۰ نفر هنوز پاسخی نداده‌اند. (Ibid/pp.68-69)

گزارش ششم: در کرمانشاه استقبالی از ثبت نام برای نظام وظیفه نشده و تنها ۵۰

- نفر تاکنون ثبت نام کرده‌اند. در ۱۳ دسامبر (۲۲ آذر) نخست‌وزیر و وزیر دربار گزارش (سفر) خود را به شاه اعلام کردند. دو نماینده‌ای که از جانب روحانیون قم به تهران آمده بودند، به قم بازگشتند. این نمایندگان به همراه خود امضای پذیرش پنج خواسته برای معترضان قم از سوی دولت را به قرار ذیل داشتند:
۱. قانون نظام و وظیفه به وسیله مجلس آینده بازنگری خواهد شد.
  ۲. انتخاب پنج نماینده طراز اول علما برای مجلس براساس قانون اساسی اعمال خواهد شد.
  ۳. نماینده فرهنگی روحانیون برای نظارت بر چاپ (کتاب و روزنامه‌ها) استانها تعیین خواهد شد.
  ۴. قوانین محدودکننده برای مسایل خلاف شرع مانند قمار اعمال خواهد شد.
  ۵. بازنگری قوانین دادگستری براساس احکام مذهبی.
- گزارش شده که حلقه اصلی هیأت علمیه قم نمایندگان خود را از این دست آورد سرزنش کرده‌اند، چرا که آنها خواسته بودند که نمایندگان اعزامی به تهران آنجا بمانند تا آثار سریع اجرای خواسته‌ها نمایان شود. تعلل در بازنگری در قانون نظام اجباری تا مجلس بعدی با ناخشنودی علما مواجه شد. (۱۱/۷۲-۷۱ pp)

#### ◀ روایت سالانه (کلی)

در این سال بیش از سالهای اخیر روحانیون مترصد تلاشهایی بودند. در این دوره از فعالیتها خلأ قدرت برتر میان علما محسوس است؛ یعنی مجتهدی که همه او را قبول داشته باشند، نیست. هرکس گمان می‌کند که خود برتر از دیگران است و در این ناهمگونی تفرقه بسیار شایع است.

علما هنوز نیرو و قوه طبیعی زیادی میان توده‌ها دارند، اما آنها در عین حال توانایی لازم را برای اقدامات مؤثر ندارند. آنها در تهران و در استانها به دنبال رهبری مؤثر هستند. در این زمان گروه اندکی از مجتهدین طراز اول تحت نفوذ حکومت قرار دارند.

علما چند سالی است که به دلیل پاره‌ای ناتوانیها نتوانسته‌اند وجهه قبلی را به دست آورند و به همین دلیل در معادلات به حساب نیامده‌اند. این خود نتیجه طبیعی مدرن شدن کشور است که رفته رفته خود را در مقابل آن ناتوان یافته‌اند. انحلال تعداد اندکی محاضر و حوزه‌های کوچک شرع در ماه آوریل گذشته و تمرکز گرایی دولت (بویژه درمسأله قوه قضائیه) موجب شد علما بسیاری از پشتوانه‌های

کوچک مالی خود را از دست بدهند. از آن پس همچنین هیچ‌کدام از معممین نمی‌توانستند در چنین نظامی (سیستم جدید) استخدام شوند. این وضعیت آنها را متقاعد کرد که برای همیشه از صحنه خارج شده‌اند. آنها با مسأله نظام اجباری که آشوبی را راه انداخت در اندیشه کسب پاره‌ای امتیازات از دست رفته شدند. از اینرو، خود را مشتاقانه در صدر حرکت قرار دادند که برخی وحدت رویه‌ها میان آنها را فراهم آورد.

زمانی که مردم اصفهان به سوی مجتهد سالخورده حاج آقا نور الله رفتند، وی تشویق به رفتن به قم شد که هدایت و رهبری حرکت علیه نظام اجباری را از آنجا آغاز کند. امید می‌رفت شیخ عبد‌الکریم (حائری) از علمای با تقوای عراق [اراک] که از چند سالی پیش در قم اقامت کرده است، نقش فعال در این حرکت داشته باشد. با وجود این، وی از ورود به صحنه سیاست احتراز کرد. به استثنای دو مجتهد نسبتاً متنقد اصفهان، آنهایی که از سایر شهرها آمده بودند از رده نه چندان با نفوذ و اهمیت بودند.

حرکت به وسیله کانونهای تجاری اصفهان و شیراز نیز با بستن مغازه‌ها برای حدود سه ماه حمایت شد. دولت توجه کمی به مسأله نمود، اما تلاش کرد که مغازه داران را بر سر کار آورد. این کار دولت با عدم توفیق روبه رو شد، چرا که پیکره اصلی این حرکت بر اساس نارضایتی عمیق توده‌ها بود. از این رو، دولت جهت حل مسأله دست به دامان روحانیون دیگر شد. وزیر دربار دوبار و نخست‌وزیر یک بار به قم سفر کردند که هر بار بی نتیجه باز گشتند.

در این زمان حرکت اصفهان و شیراز قویاً بر اعتصاب تأکید می‌کرد و زمستان موجبات تقویت آن را از قبل فراهم می‌کرد. نهایتاً برخی قولها از سوی دولت داده شد که تاکنون اقدامی عملی برای آن صورت نگرفته. وجوه اندکی میان اقشار فقیر روحانیون منطقه توزیع شد که جهت شکستن حرکت کفایت می‌کرد. افزون بر این، در این زمان حساس حاج آقا نورالله فوت کرد. مرگ وی به طور قطع بر اتحاد قم تأثیرگذار بود. بسیار تردید آمیز است که روحانیون پس از این واقعه بتوانند وجهه قبلی خود را به دست آورند. در نتیجه همه قرار و مدارها بر کاغذ ماند (۱۱/ 30-181 pp).

### ◀ تحلیل و مقایسه

اینکه در گام نخست، در این اسناد سعی بر معین کردن محور و اهداف حرکت شده، قابل تأمل است. بصراحت آمده است که معلوم نیست که هدف شاه است یا دولت. بنابراین، قدر مسلم این است که برای بریتانیا این مهم بوده که منظور سازماندهان حرکت چه می‌توانسته باشد. به هر روی، در کارهای بعد چنانکه خواهد آمد، دیده می‌شود که دو جناح غیر درگیر در ماجرا سعی دارند تا تغییراتی در اهداف حرکت ایجاد کنند. در همه حال شاه خود را پادشاه مشروطه می‌نامد و هر مسأله‌ای را به مجلس و رأی آن محول می‌کند.

از سوی دیگر، ممکن است گروه یا اشخاصی سعی داشته‌اند تا نوک پیکان حرکت را متوجه شاه کنند. در حالی که محور حرکت اصفهان که کم‌وبیش مبتکر آن نیز بود، نه بر این مقصد صحه گذاشت و نه توان آن را در گردآمدگان قم می‌دید. چنانکه پیش از این دیده شد محور علمای تهران، مشهد و تبریز، بیش از همه در راه ایجاد مصالحه گام برداشتند. اگرچه برخی عزمها در محور تبریز دیده شد، ولی گفته شده که آن حرکت خیلی دیر هنگام بود. این در حالی است که کرمانشاه و برخی دیگر از شهرهای مطرح نیز اساساً هیچ‌گونه حرکت و هیجانی را از خود بروز ندادند و حتی در پاره‌ای موارد به ابراز بی‌طرفی و مخالفت با حرکت اصفهان هم پرداختند. بنابراین، آن یکپارچگی مورد نیاز جهت مقابله با شاه به دست نمی‌آمد. در این دوره آنچه که شد، همان بود که کم‌وبیش عزمهایی است که بر آن گذشته اطلاق می‌گردد و شاید بیشتر تمایلات مؤلفین امروز باشد.

آنچه در گزارش دوم محلّ تأمل است، سعی بر نشان دادن پشتوانه‌ها و وضعیت واقعه در شهرهای دیگر است. از همان گزارش نخست سعی در یافتن رابطه حرکت با احزاب می‌شود. اما آشکارا در گزارش دوم هرگونه ارتباطی نفی شده و سعی بر ترسیم دو واقعیت می‌شود. نخست اینکه این حرکت بیانگر احساسات مردمان شهری، بویژه از لایه‌های پایین مانند کارگران و کشاورزان علیه قانون نظام وظیفه است و تا حدودی بر خودجوشی آن تأکید می‌شود. دیگر اینکه این گزارش نشان داد که مقصد دولت است، نه شاه. حدّ اقل شاه این افکار را این‌گونه هدایت کرد که این دعوایی است میان مجلس و علما (۴/ص ۳۰۱). بنابراین، وی که به عنوان حاکم مشروطه است، باید طرف مجلس را بگیرد و روحانیون هم

باید از همین راه به اهداف خود برسند (۴/صص ۳۰۱-۳۰۴). از سوی دیگر، جناح تند حرکت؛ یعنی اصفهان به منظور اقدام حدّ اکثری راهی قم شد. در قم می‌توانستند رساتر منظور خود را اعلام کرده، حساسیتهای زیادی را برانگیزند. چنین قصدی در گزارش بعدی بروشنی نشان داده می‌شود. از هر سو، روحانیون راهی قم می‌شوند. در آنجا اعتراضهای خود را اعلام می‌کنند، اما اینکه تا چه حد بر سر خواسته‌ها توافق و اتفاق نظر داشته باشند، روشن نیست. اعزام نمایندگان به شهرهای مختلف جهت دعوت اقشار مختلف روحانی به قم کاملاً شفاهی صورت گرفته است. به بیان دیگر، محتوای دعوت با جزئیات آن در جایی ثبت نشده بود. از اینرو، ممکن است پیام به‌طور یکنواخت به شهرهای مختلف نرسیده باشد و خیلی تحت تأثیر سلیقه و ذائقهٔ رایان، عناصر و موادی ابلاغ شده باشد که کمتر در نظر بود. نکتهٔ مهم این بود که چیزی که سازمانده حرکت نیاز داشت، حضور همهٔ آنها برای اعلام تکلیف بود. به همین دلیل، چنین حضوری خواه ناخواه خود منجر به طرح و بیان طیف وسیعی از خواسته‌ها می‌گردید که حدّ و مرز آن فراتر از توان مهندسی آن جمع می‌شد. افزون بر این، در آن مهمه بویژه محور تهران که نزدیک قدرت بودند، با دولت مذاکراتی داشتند. اما اینکه چه کسی به آنها مسئولیت مذاکره داده بود، معین نیست. آنچه مسلم است برای بیشترین آنها این فرصت مغتنمی بود تا ضمن کسب امتیاز، راههای مصالحه در ابعاد مختلف را هموار نمایند.

در عین حال، در روایت سالانهٔ اخبار قم آنچه که بیش از همه جلب توجه می‌نماید محوریت برداشت و تفسیر از واقعه یا نظرگاه نویسنده یا واقعه‌نگار آنهاست. با نگاهی کلی می‌توان موارد زیر را برجسته‌تر دید. باید توجه داشت که گزارشهای سالانه از جهاتی می‌توانست برای سیاست‌گذاران بریتانیا کاربردی‌تر باشد. مسألهٔ اساسی از منظر نویسنده خبر تشنّت آرای علماست. این ناظر خارجی آشکارا شاهد آن است که سیاستهای دولت در تضعیف روحانیت حدّ اقل توانسته مرکزیت ساز حوزه‌های شهرهای بزرگ را کمرنگ کرده تا جایی که مجتهد برتر به معنای کامل کلمه میان روحانیون داخل کشور نباشد. چیزی که وی «خلأ قدرت» می‌نامد، اما چنانکه در گزارشهای ماهانه دیده می‌شود، تأکید صریحی بر قوهٔ نفوذ علما می‌شود. نویسنده این قوهٔ نفوذ را طبیعی دانسته، بر نقش اصلی آنها در تولید حرکت تأکید دارد. دولت در این راستا میان مجمع قم بی‌طرفدار نیست. چنانکه مگّی نیز نقل می‌کند، درآمد و شد تهران و قم ترکیبی

از علما و سیاستمداران ایفاگر نقشهایی بودند. از سوی دیگر، ناتوانی حلقه روحانیون سایر شهرها در سازماندهی حرکت هماهنگ چیزی است که نتیجه فقدان رهبری مؤثر دانسته می‌شود. چنانکه بیشتر ناظران بعداً طولانی شدن زمان حرکت را در همین راستا تفسیر کرده، برخی عقب ماندگیهای آنها در مسایل روز اجتماعی را نتیجه سالهای فشار و دوری از فهم عناصر جدید در معادلات تعبیر می‌کنند (۴/صص ۳۰۱-۳۰۴).

آنچه که به طور مستقیم ضربه زیادی به پیکره روحانیون می‌زد، فشار مالی بر آنها بود. (no.392/11) حذف محاضر شرعی موجب شد تا منبع درآمد آنها به‌طور ناگهانی افت کند. در نتیجه از یک سو پشتوانه مالی روحانیون به طور چشم‌گیری از دست خارج شده بود و از سوی دیگر، نه تنها نظام جدید جایگاهی برای به کارگیری آنها چه در نظام حقوقی و چه در مؤسسه‌های آموزشی نمی‌دید، بلکه وضعیت موجود و قوانین مربوطه ناخواه این قشر را خارج از گود ننگه می‌داشت. بنابراین، فقدان منبع مالی از اسباب مهم به زایه راندن آنها شده بود. از اینرو، از منظر این اسناد، این طبیعی بود که از چنین فرصتی جهت شروع و اعلام نارضایتی بهره گرفته شود. بنابراین نظر نویسنده گزارش منبع تولید حرکت خود دست نیاز به عناصر مذهبی منتقد دراز کرده بود. دستی که صمیمانه به منظور اهداف دیگری نیز به گرمی پذیرفته شده بود. حد اقل با نگاهی به درخواستهای پنجگانه می‌توان دریافت که تنها یک مورد آن مورد درخواست اقسار توده‌های شهری بود و ما بقی آن همان چیزی بود که در فرصت مطلوب می‌بایست دولت و شاه را به نحو مقتضی تحت فشار قرار می‌داد.

همین‌طور نکته قابل تأمل در این گزارش موضع‌گیری کانونهای تجاری در این حرکت است. آنها با تعطیلی بازار حمایت همه‌جانبه خود را اعلام کردند تا جایی که دولت برای حل این مسأله از طیف‌های مختلف روحانیون طرفدار نیز یاری گرفت. چنانکه قبلاً ذکر شد، در تفسیر موضع بازار و تجار باید گفت به‌طور عمده بابرقراری قانون نظام وظیفه نیروی کاری شهری که در کارگاههای مختلف مشغول به کار بودند، به‌طور ناگهانی از مدار تولید و کار خارج می‌شدند. می‌توان تصوّر کرد که در مرحله اول ضربه فقدان چنین نیرویی بر پیکره اقتصاد بود. بنابراین، موضع تجار و بازار در این مرحله می‌تواند در این راستا مورد تحلیل قرار گیرد.

در عین حال، فرجام این حرکت قابل تأمل است. از سویی، علی‌رغم پیشرفت‌ها و

پارهای امتیازات به دست آمده از سوی علما، فوت حاج آقا نوراله نقطه پایانی برای حرکت بود؛ چه حمایت‌های معنوی و توان مدیریت وی ازسویی و ازسوی دیگر، توان مالی ایشان توانسته بود حرکت را زنده نگه دارد. در گزارش ذکر می‌شود که میان اقشار مختلف حاضر در قم از سوی دولت مقادیری هزینه شد که اسباب سستی حرکت را فراهم می‌کرد. بنابراین، زمانی که حاج آقا نوراله دار فانی را وداع کرد، جمعیت معترض نیز پراکنده شدند (۳، ج ۴/ص ۳۹۴). در میان شخصیت‌های مطرح روحانی در مجلس و خارج از آن جایگاه مدرّس در قبال این حرکت قابل تأمل است (۸/ص ۲۶۴). قدر مسلم اینکه مدرّس با توانایی و شجاعتی که داشت، می‌توانست در این مسأله فعل باشد. نامه کوتاه وی بسیار جای تأمل است. از یک سو علما مسائل را طرح می‌کردند که خیلی وقت قبل فرصتهای طرح آن گرفته شده بود. دیگر اینکه فهم مدرّس از زمان موضوع و موضوعیت موضوع بی‌شک گزینش راهی با تأمل فراروی وی می‌گذاشت. خود مدرّس چنانکه گذشت، بصراحت در صحن مجلس از قانون نظام وظیفه دفاع و در تصحیح و تحدید حدود آن تلاش کرد. دیگر اینکه طی حدود شش ماه حرکت صدور تنها پنج جمله گویای عدم موافقت جدی با اینگونه طرح مسایل است. ازسوی دیگر وی می‌دید که در هنگامه این ماجرا نظرات متفاوتی طرح می‌گردد که حاج آقا نوراله برای داشتن اکثریت، ناگزیر از اغماض است. بنابراین مدرّس با آن روشن بینی خود را خارج از هیجانانگیز حرکت نگه می‌دارد (۵/صص ۱۶۶- (۱۷۱). (۱۰)



## توضیحات و مآخذ:

- ۱- «خاطرات سیاسی رجال ایران» جلد ۱ - به اهتمام علی جانزاده - انتشارات جانزاده - شهریور ۱۳۷۱ - ص ۲۳۶
- ۲ - دکتر رضا نیازمند «شیعه در تاریخ ایران- شیعه چه می گوید و چه می خواهد؟» - حکایت قلم نوین - ۱۳۸۳ - صص ۳۹۲ - ۳۷۶
- ۳ - مهدی حائری یزدی تاریخ مصاحبه یک شنبه ۸ بهمن ۱۳۶۷ ( ۲۸ ژانویه ۱۹۸۹ ) مصاحبه کنند ضیاءصدیقی  
کتاب «خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی» به کوشش دکتر حبیب لاجوردی، از سوی انتشارات کتاب نادر و بازتاب نگار - صص ۲۱-۲۰
- ۴ - محمد تقی ملک الشعرا بهار «تاریخ مختصر احزاب سیاسی» جلد دوم - ناشر: امیر کبیر- ۱۳۶۳ - صص ۹۶ - ۹۲
- ۵ - دکتر رضا نیازمند « شیعه در تاریخ ایران- شیعه چه می گوید و چه می خواهد؟ » ( ص ۴۰۶ - ۳۹۲ )
- ۶ - جملیه کدیور « تحول گفتمان شیعه در ایران» - انتشارات طرح نو - ۱۳۷۸ - صص ۳۵۷ - ۳۵۴
- ۷ - نصرت الله سیف پور فاطمی، « آینه عبرت، » خاطرات دکتر نصرت الله سیف پور فاطمی، جلد اول - انتشارات جبهه ملیون ایران - چاپ لندن - ۱۳۶۸، صص ۵۹۴ - ۵۸۶)
- ۸ - محمدقلی مجد « از قاجار به پهلوی»، ترجمه: رضا میرزانی، مصطفی امیری - ناشر: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی - ۱۳۸۹ - صص ۵۴۲ - ۵۳۳
- ۹ - محمود تقی زاده داوروی و امید بابایی در نوشته خود بنام « بررسی فرایند تحدید نفوذ سازمان روحانیت شیعه در عصر رضاشاه پهلوی» - فصلنامه علمی-پژوهشی شیعه شناسی شماره ۳۱
- ۱۰ - دکتر مرتضی نورائی «مقایسه و تحلیل روایت اسناد بریتانیا از واقعه قم به رهبری حاج آقا نور الله اصفهانی(۱۳۰۶ ش./۱۹۲۷ م.)» - نشریه علمی-پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان دوره دوم، شماره ۵۰، پاییز ۱۳۸۶، صص ۱۴۵-۱۳۳

## فصل هشتم

### ملایان و لوطیان

خانم هما ناطق پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در نوشته تحقیقی در باره «روحانیت» دارد که بخش هایی از آنرا در اینجا می آورم :

در نیمه یکم سده نوزده، روحانیان به دوقشر «پا دار» و «خرده پا» تقسیم می شدند. ملایان خرده پا بیشتر در کنار روستائیان می زیستند و از دسترنج آنان نان می خوردند. در پی «تجمّلات» هم نبودند. زندگی سهل و ساده داشتند. اهل روستا تأمین خانه و پوشاک و خوراک آخوندهای خرده پا را برعهده می شناختند و افزون بر این، سالیانه یک تومان خرجی به هر یک می پرداختند. آخوند های دهات نیز کودکان روستا را الفبا و قرآن می آموزاندند. فرنگیانی که در آن سال ها از دهات ایران می گذشتند در شگفت بودند از اینکه کودکان روستاها از خواندن و نوشتن بهره داشتند! ملایان خرده پا، مراسم زناشویی و طلاق و ختنه سوران را نیز به رایگان برگزار می کردند. از این روستاها شکایتی نبود. خرسند هم بودند. آخوندهای خرده پا، از آنجا که از ثروت کلان روحانیان پادار بهره ای نداشتند، گهگاه در نا آرامی شهرها و روستاها جانب توده های معترض را می گرفتند و به راه می افتادند.

گروه دوم را ملایان بزرگ شهر نشین می ساختند. مجتهدان با نفوذ در شهرهای تبریز، تهران، اصفهان، شیراز، یزد و دیگر شهرها، سرکردگی و حمایت لوطیان چماقدار را برعهده داشتند. در نبود سپاه، لوطیان را اجیر می کردند و به هنگام نیاز به کار می بستند. مسکن و خوراک و پوشاکشان را هم تأمین می کردند. در آن دوره بیشتر مساجد رامتوفیان اداره می کردند و نه روحانیان. ازدوران ناصری و به دنبال شورش بابیان بود که طلاب مسلح رفته رفته جای لوطیان چماقدار را گرفتند و «بست نشینان» شهرت یافتند. نقش پلیس دین را نیز عهده دار شدند. لوطیان ترازوی بازاریان را نیز زیر نظر می گرفتند. از این رو در میان اهل کسب ازوجه زیادی بهرمند بودند. طلاب هنوز از مقام والای روحانیت برخوردار نبودند. سازماندهی ویژه ای هم نداشتند. از این رو ملایان از لوطیان چماقدار بهره می جستند و سپاه می آراستند. ویلهم

فلور، می نوشت: واژه لوطی و الواط با «لات و لوط» یکی است. «دش مشدی» ها و «گلا مخملی» های اُنک به دوش هم یادگاری از آن دورانند. وصف این صنف را از زبان دکتر پولاک پزشک ناصرالدین شاه بشنویم که گزارش می کرد:

«لوطیان مردمان بزن بهادری هستند... که شبها به راه دستبرد و ماجراجویی از خانه بیرون می روند. به عرق خوری و قماربازی تعلق خاطر دارند. گاه نیز از سر سود جوئی، بی نظمی و بلوا راه می اندازند. اینان به کمر خود دشنه های چرکسی دارند که سلاح آنان است. کلاهشان را هم یک وری می گذارند. به این مخلوق خدا در همه شهرها و در تمام اصناف می توان برخورد. پهلوانان، عنتری ها، خرس گردان ها، شیر گردان ها و رقاصان از این گروهند. لوطی های تبریز و شیراز و اصفهان هم همه به جلادت شهره اند».

دکتر پولاک پزشک شاه نخستین فرنگی بود که به سودمندی این صنف در جهت بهره برداری سیاسی پی برد و نوشت: «بسیار خوب است که فرنگیان در زیرحمایت چند تن از این لوطیان قرار گیرند!» اما ملایان و سپس تر انگلیس ها زودتر از پولاک دست به کار شدند و سپاه لوطیان را اجیر کردند. کاظم بیگ می نوشت: «لوطیان اوباشی هستند بی اخلاق و بی شرم» که شمارشان (در نیمه یکم سده نوزده) روز به روز در افزایش بود، بویژه در تبریز و اصفهان». اینان «نشست های پنهانی خود را در «خرابه ها و زیرزمین ها» برگزار می کردند. هم بدمست بودند و هم دست به دزدی می زدند. در پایتخت سرکرده هاشان از احترام نجبا و بزرگان برخوردار بودند. «حتی حیدرخان، سرکرده لوطیان اصفهان «یکی از تبار شاهزادگان صفوی به شمار می رفت».

لسان الملک سپهر تاریخ نگار دربار، از «اشرار و اوباش» یاد می کرد و گواهی می داد که لوطیان شبانه به خانه های بازرگانان می ریختند. زن و فرزند را «فضیحت» می کردند. «اموال را به غنیمت» می بردند. و اگر کسی از «حدیث شبانه» یاد می کرد «شب دیگر سراز تنش بر می داشتند». لوطیان هر چندی به شهرها نیز یورش می بردند و «ترس وحشت می آفریدند». به گفت کاظم بیگ، میرزا تقی خان امیر کبیر بود که به سرکوب این اوباش برآمد و «برای همیشه شَرشان را از سر مردم کند». برخلاف گفت کاظم بیگ، لوطیان تا سالیان دراز و بعد از مرگ میرزا تقی خان نیز در کار بودند و برجای.

به مثل در ماه ژوئیه ۱۸۶۱/ محرم ۱۲۷۷ به وزیر خارجه فرانسه گزارش

می رفت که در بازار تهران هو انداختند که ناصرالدین شاه در یکی از گردش هایش «به درّه افتاده»! مردم بازار بسته شد. مردم خانه نشین شدند. «آنگاه جماعت لوطی» سربر آوردند. کوچه های پایتخت را به دست گرفتند و دست به غارت زدند. همان سفیر می افزود: لوطیان اهل روستا را که به شهر آمده بودند «لخت کردند. چنانکه کوچه ها بدل به گردنه شدند و ناوایان هم دست از پخت و پز کشیدند». «مقامات مذهبی» نیز از این اوباش «به عنوان گروه های ضربت» استفاده می کردند. به هنگام تسویه حساب ها و یا در رقابت «با قدرت حاکم»، لوطیان را پول می دادند و اجیرمی کردند و به دزدی و کشتن «رقبا» و می داشتند. و یا اینکه به راه غصب املاک مردم، به روستاها می فرستادند. گاه دربار و تجار هم دست نیاز به دامن الواط می گشودند. به گواهی یحیی دولت آبادی کمتر «روحانی منتقدی» بود که لوطیان چماقدار خود را نداشته باشد. این صنف راکوچترین بهره ای از سواد و اصول دین نبود. جملگی آزمند پول بودند و نان و آبشان از اجیر شدن به راه دستبرد به املاک و اموال مردم فراهم می آمد. هر جا هم که رقیبی و مخالفی سر بلند می کرد، به آسانی سر به نیستش میکردند.

در تبعیت از دین نیز لوطیان راه و روش ویژه خود را داشتند. از این دست که محلات شهرها را به نام دوازده امام می آراستند. از این راه اعتماد مردم را به خود جلب می کردند. مدیریت و آرامش محله ها و کوچه ها و بازار را بر عهده می شناختند. برای به دست آوردن دل مردم، گهگاه ترازوهای بازاریان را زیر نظرمی گرفتند و بررسی می کردند تا بر نمایند که در کار جلوگیری از گرانفروشی و کلاهبرداری هستند.

این الواط به درگیری ها، گاه جانب دولت، گاه جانب کسبه و گاه جانب تھی استان شهری رامی گرفتند. به رتق و فتق دعوای محلی هم می پرداختند. در روابط داروغه با اهل بازار نقش «میانجی» داشتند. اما در اصل، قشون مانند «در خدمت روحانیان بودند». زور این صنف «مسلح» تاجائی بود که کوچترین پروائی از لخت کردن مردم و حتی از بستن و کشتن پروائی نداشتند. به نام دین «باج شرعی» هم می ستانند. در کوچه و بازار به هتک ناموس زنان برمی آمدند. اما همینکه احساس خطر می کردند بست می نشستند. از همین رو لوطیان را «بست نشینان» هم خوانده اند. زندگی روز مره لوطیان «پوستین به دوش» را داستان نویس ارمنی (رافی) با همه ریزه کاری هایش به قلم کشیده و رازمیک یقنظری به فارسی برگردانده. چنانکه در فرصت مناسب بدست خواهم داد. همو

گواهی می داد که لوطیان را خانه و مسکن نبود. روی «تون» های گرمابه ها می خوابیدند.

سرپرست میسیون امریکائی گواهی می داد که هفته ای نبود که در ارومیه لوطیان چماقدار به نام دین «دست به آدمکشی» نزنند. الواط گاه سر خود و بدون اجازه دولت به نام سرانشان سگه می زدند و لقب «شاه» می دادند. از حکومت هم فرمانبرداری نداشتند. بدینسان برمی نمودند که حکومت را به رسمیت نمی شناسند. نزدیکترین شریک لوطیان مجتهدان بودند. چنانکه در ۱۸۴۹ میلادی/۱۲۶۵ قمری، در تبریز با مجتهدهمدست شدند و برحکومت شوریدند. گرچه به پیروزی دلخواهشان دست نیافتند. نزدیک ترین متحد لوطیان همانا انگلیس ها بودند که از همراهی با آن قوم دریغ نداشتند. بی سبب نبوده که تاریخ نگار انگلیسی خانم لمبتون در ستایش این الواط تا جائی پیش رفت که آنان را به لقب «رابین هود» آراست.

اما خطر بزرگتر آنگاه رو نمود که انگلیس ها، به راه تجزیه ایران، و در رقابت با روس ها، به بهره برداری از لوطیان برآمدند. دو نمونه می آورم. می دانیم که به سال ۱۸۲۸ میلادی، که سال شکست ایران از روسیه بود، مردم ریختند و کاخ های عباس میرزا را به ویرانی کشاندند. آنگاه با داد و فریاد به کوچه ها سرازیر شدند، با این درخواست که از جنگ و حکومت به تنگ آمده ایم و از این پس «می خواهیم برویم تبعه روسیه بشویم!» به دنبال این درخواست به خانه آقا میرزا میرفتاح، مجتهد تبریز یورش بردند، او را از خانه اش بیرون کشیدند و به دنبالش راه افتادند. آنگاه آن بیچاره را وا داشتند که برای «جدا شدن آذربایجان از ایران» فتوا بدهد و مقدم روس ها را گلباران کند، بلکه مردم را از دست حکومت و «پرداخت مالیات معاف» دارند. سفیر روسیه درخواست مردم را در جهت پیوستن به روسیه، به تزار نیکلا گزارش کرد. تزار پاسخ داد: «صلاح نمی دانم!» مجتهد بیچاره از ترس عوام، فرار را بر قرار برتر دید. بار و بندیل بیست. به روسیه گریخت و باز مانده زندگی اش را در تفلیس به پرورش قناری سرکرد!

در همان سال الکساندر گریبایدوف وزیر مختار روسیه که از قزوین می گذشت، گواهی می داد که در آن شهر مردم دور ورش را گرفتند و در دشمنی با قاجارها از وزیر مختار پیوستن به روسیه را خواستار شدند. از این بی تفاوتی نسبت به وطن، انگلیس ها بیش از دیگران بهره بردند و کوشیدند

روحانیان را تقویت کنند تا هم از شورش های احتمالی جلوگیری کنند و هم به یاری اخذ فتوا با روس ها در افتند و به تجزیه ایران برآیند. از آن پس هر جا که آخوندی سربلند می کرد، قشونی از لوطیان و نمایندگان انگلیس را در کنار داشت. نمونه ها کم نیستند. به مثل، به زمانه عباس میرزا ولیعهد، انگلیس ها به دنبال شکست ایران از روسیه، فرصت را غنیمت شمردند و برآن شدند که جنگ سوّمی با کمک بخشی از سپاه عثمانی، علیه روس ها به راه اندازند. می دانستند که بر اثر جنگ دوّم روس ها خسته و ناتوان شده اند و نای جنگیدن ندارند. دیگر اینکه عباس میرزا را پشتیبان تزار می دانستند و با خبر بودند که این ولیعهد باب نامه نگاری را با روس ها گشوده است. درخواست عباس میرزا در «وصیت نامه» ای که آراست، این بود که پس از مرگش، فرزند بزرگ او را به جای برادرانش به جانشینی بپذیرند. روس ها پذیرا بودند و انگلیس ها برانگیخته. از سردمداران مخالفان، یکی هم دکتر «کرومیک» پزشک خاقان بود که بیست سالی در ایران زیست. دیگر «ماژور هارت» وابسته به کمپانی هند، و بویژه «جون مک نیل» سفیر انگلیس در ایران.

باید یاد آور شد که در آن سال ها ایران سپاه منظمی نداشت. حکومت به هر جنگ و به هر بحران، روستائیان و کشاورزان را بر می کشید. سلاح می داد و از سرحدات روانه جبهه می کرد. بدان معنا که در غیاب سران خانواده ها، اهل خانه بی سرور و بی آذوقه سر می کردند. کشتزار ها به حال خود رها می شدند. سیاحان و یا ایرانیانی که از سرحدات می گذشتند، گواهی می دادند که مرزهای ایران تا فرسنگ ها بدل به گورستان روستایان شده بود. چنانکه در سیاحتنامه ابراهیم بیک می خوانیم. در کمبود داوطلب براه جنگ سوّم، انگلیس ها را نیاز به فتوای ملایان افتاد تا بلکه از این راه بتوانند مردم را بسیج کنند. اما با کمبود آخوند روبرو شدند. چاره نماند جز اینکه عباس میرزا را برآن دارند که به کمک شاه یاری چندتن از آخوندهای عتبات را به سرکردگی سیدمحمد نامی به تبریز فرا خواند. اما مردم را آمادگی نبود که بار دیگر تن به جنگ بدهند، خانه و زندگی را رها کنند و فی سبیل الله به راه افتند. فتحعلیشاه خود چندان تمایلی به آرایش جبهه نداشت. می دانست که جنگ سوّم و درخواست فتوای جهاد زیر سر نمایندگان انگلیس است. پس در نامه اش شانه از مسئولیت خالی کرد و به عباس میرزا نوشت:

«فرزندی، من در هر امری نخست با شما مشورت کرده ام. شما خواستید

آقا سیدمحمد را از عتبات بیاورم، بفرمائید آمده اند! شما خواستید من به سلطانیه بیایم بفرمائید، آمده ام! شما خواستید پول بدهم، بفرمائید، داده ام! اکنون خود اوضاع و احوال سرحدات را بهتر می دانید، اگر به صلح مایلید صلح کنید و اگر جنگ می خواهید، بجنگید، لیکن همه مسئولیت ها را خود به گردن بگیرید».

رسیدن سید محمد از عتبات هم دردی را دوا نکرد. مردم به راه جنگ و «فی سبیل الله» به راه نیفتادند. در نشست با علما، در جهت تدوین فتوای جهاد، «ژوزف» نامی هم از سوی انگلیس ها شرکت کرد. فرماندهی جنگ را نیز شاهزاده حسنعلی میرزا حاکم خراسان برعهده شناخت. روس ها که خبر شدند، چاره را در این دیدند که به یاری عباس میرزا بشتابند تا از پیوند او با انگلیس ها و روحانیان جلوگیری کنند. پیشنهاد روس ها به ولیعهد این بود که:

«اگر دولت ایران با عثمانی همدست نشود، فریب انگلیس ها را نخورد، دست به جنگ با دولت روسیه نزند، روس ها آماده اند که بخش بزرگی از ۱۷ شهر قفقاز را که در ۱۸۲۸ میلادی از دولت ایران گرفته بودند، از نوبه ایران باز گردانند! بار دیگر ایران بزرگ را به رسمیت شناسند».

همینکه پیشنهاد برگرداندن ولایات از دست رفته به گوش انگلیس ها رسید، دست به کار شدند تا مانع این استرداد شوند. از نولوطیان را بسیج کردند. بدیهی بود که اگر از میان ۱۷ ولایت از دست رفته، ایروان را که راه مستقیم داد و ستد ایران با اروپا بود، پس می دادند، داد وستد ایران با فرنگ جان تازه می گرفت. اگر نخوان را که بزرگترین صادر کننده گندم ایران و اسب و فرش به فرنگستان بود، به دست می آوردند، ایران می توانست پیشرفته ترین سرزمین در منطقه به شمار آید. صادرات ایران آنگاه زیان دید که پای انگلیس ها در رقابت با روس ها باز شد. چنانکه آمدند کالاهای خودشان را به ارزانترین بها به بازارهای ایران ریختند تا ایرانیان را به ورشکستگی بکشانند. دیگر اینکه خواستند دست روس ها را کوتاه کنند و از پس دادن ولایات قفقاز به ایران جلوگیری نمایند.

چنین بود که ماک دونالد نماینده سیاسی انگلیس در ایران، قلم برداشت و در یک نامه محرمانه به «کمیته سّری» وزارت خارجه انگلیس، نوشت «من به هرکاری دست خواهم زد تا روس ها نتوانند در ازای پس دادن شهر های قفقاز، به ایران نزدیک شوند»! انگلیسها خواستند سپاه عثمانی را بسیج کنند. خوشبختانه آن سپاه زودتر از موعد به راه افتاد و نتوانست به سپاه ایران ملحق شود. پس جنگ سوّم در نگرفت. روابط ایران با روسیه نیز رو به بهبودی نهاد. به سخن

دیگر عباس میرزا بیش از پیش روی به روس‌ها آورد و از آنان یاری خواست. همینکه خبر به انگلیس‌ها رسید، باز بر آن شدند که پیوند و ایلعهد را با روس‌ها بشکنند و از جانشینی فرزندان عباس میرزا که سفیر روسیه در عهد نامه ترکمنچای به کرسی نشانده بود، جلوگیری کنند. پس نمایندگان انگلیس بی درنگ به سراغ ملایان و لوطیان رفتند و در توطئه سیاسی علیه حکومت ایران شرکت کردند.

دولت روسیه سرانجام نویسنده سرشناس الکساندر گریبایدوف را با سمت وزیر مختار به ایران فرستاد. می دانیم که گریبایدوف یکی از شاعران و نمایشنامه نویسان بنام و از موسیقی دانان بزرگ به شمار می رفت. در جنبش دکابریست های انقلابی روسیه علیه تزار شرکت کرد. پس دولت روسیه از خدا خواسته بر آن شد که آن شاعر مزاحم را به بهانه حلّ معاهده ترکمنچای به ایران گسیل دارد. گریبایدوف در ۲۸ اوت ۱۸۱۸ / ۲۵ شوال ۱۲۳۳ با بی میلی و وبه عنوان «یک تبعیدی سیاسی» راهی ایران شد. برخی از نوشته های گریبایدوف گریبانگیر خودش شد. از آن میان نمایشنامه جنجال انگیزش «آفت عقل» در نقد دولت تزار. آن متن سال ها بعد از قتل او روی پیانوی خانه اش پیدا شد. بعد از مرگ او هم بیست سالی در توقیف ماند. آن نمایشنامه الهام گرفته از «مردم گریز» مولیر بود که بعد ها میرزا حبیب اصفهانی به شعر فارسی برگرداند. و در جلوه های گوناگون منتشر شد.

گریبایدوف با نویسندگان و شاعران بنام اروپا نیز آشنائی داشت. از آن میان با گوته شاعر آلمانی در پاریس، و نیز با سیاستمدار و رمان نویس فرانسوی بنژامن کنستان. دیگر اینکه خود او از اعضای گروه Southern Society به شمار می رفت. دوستش پوشکین نیز «مغضوب» افتاد، زیرا در ۱۸۲۵ میلادی علیه تزار در جنبش «دکابریست ها» شرکت کرد و کوتاه مدتی به زندان افتاد شد. بدینسان بود که تزار خوشتر دید گریبایدوف را با سمت رسمی وزیر مختار به تبعید ایران بفرستد. گریبایدوف خطرا احساس کرده بود. چنانکه به یکی از دوستانش نوشت:

«می خواهند مرا به بیرون از وطن تبعید کنند. حدس بزن به کجا؟ به ایران! هرچه کوشیدم از زیر این مأموریت در بروم، نشد!»

وزیر مختار با بی میلی در ۳ فوریه ۱۸۱۹ / ربیع الثانی ۱۲۳۴ راهی ایران شد. به نیمه راه به پوشکین نوشت: راه و چاره دیگری نیست. زیرا که «با این جماعت باید به ضرب چاقو طرف شد». بنا بود که به محض رسیدن به تبریز



راهی دربار فتحعلیشاه شود. اما یگراست راه خانه عباس میرزا را گرفت. خوش نشین کاخ ولیعهد شد. به دیدار Madame de la Marinère آموزگار فرانسوی فرزندان عباس میرزا هم رفت. از آنجا که موسیقی دان بود، روزها را در کاخ عباس میرزا به نواختن پیانو سر کرد! در نامه هایش عباس میرزا را به نیکی ستود. خنده ها و «دندان های سفیدش» را به قلم کشید. دیگر اینکه کوشید فرزندان ولیعهد را به جای برادرانش در معاهده ترکمنچای بگنجاند و انگلیس ها را از دربار عباس میرزا کنار بزند. نتوانست. دوست انگلیس ها صدراعظم الپهارخان آصف الدوله مخالفت کرد. در این راستا گریبایدوف نوشت: «بدیهی است که به سبب پشتیبانی من از جانشینی فرزندان عباس میرزا در معاهده ترکمنچای، این مأمور انگلیس یعنی الپهارخان آصف الدوله هرگز این پشتیبانی را به من نخواهد بخشید».

انگلیس ها فرصت را غنیمت شمردند. می دانستند که تزار از کشته شدن وزیر مختار غم به دل خواهد گرفت. در برنامه هم داشتند که به کمک آصف الدوله عباس میرزا را از جانشینی بردارند و یکی دیگر از شاهزادگان هوادار دولت انگلیس را بر جایش نشانند. این آصف الدوله هم داماد خاقان بود و هم خالوی محمد شاه. از ۱۲۴۰ هجری تا ۱۲۴۳ (۱۸۴۰-۱۸۳۷) مقام صدر اعظم را هم اخذ کرد. همو بود که در جنگ های ایران و روس وا داد و از جبهه بگریخت. میرزا ابوالقاسم قائم مقام در «منشآت» خویش به تلخی در خیانت آن دولتمرد سروده بود: «بگریز به هنگام که هنگام گریز است!» فریدون آدمیت هم به یاری اسناد معتبر آورده است که این سیاستمدار «در جهت سیاست، به انگلستان ارادت می ورزید و از کارگزاران آنان به شمار می رفت. در عتبات هم تحت حمایت آن دولت می زیست».

تاجانی که انگلیس ها اورا Asefoddowle the English می خواندند. شرح دست نشاندهی این دولتمرد را افزون بر آدمیت، مهدی بامداد هم بدست داده است. این آصف الدوله دو دختر گرجی را هم ربود و در حرمانه خودش حبس کرد و به «تشریف به اسلام» واداشت! گریبایدوف تلاش بسیار کرد تا این دختران را آزاد کند. اما صدراعظم و میرزا مسیح مجتهد تهران، تن ندادند. بنا شد نشستی در حضور وزیر مختار، مجتهد، نریمان خان مترجم، مالتسوف سفیر روس و چند تن دیگر برپا گردد، بلکه آن بیچارگان از زندان آزاد شوند. پا نگرفت. کوشش های گریبایدوف هم بی نتیجه ماند.

در ۲۹ ژانویه ۱۸۲۹، انگلیس ها با اعتمادی که به اللهیار خان داشتند، برآن شدند «مأموریت نزدیک شدن به مجتهد» را نیز به همو واگذارند، تا از این رهگذر در همکاری با دیگر ملّیان، تجزیه و لایات ایران را پیش گیرند. نخست حکومت خراسان و هرات را یکی کنند و فرماندهی آن ولایت را نیز به خود آصف الدوله بسپارند. نقشه ای که از دیرباز در سر داشتند. تا جایی که از بهر تجزیه خراسان ترکمن های سرخس را مسلح کردند. آذوقه و پوشاک رساندند و به درگیری با عمال حکومت و داشتند.

درچنین شرایط سخت و تحمیلی بودکه سفیر روسیه برای شرفیابی راه دربار فتحعلیشاه را گرفت. به دلش برات شده بودکه از این مأموریت جان سالم به در خواهد برد. برای نامزدش که در تغلیس مانده بود، دلتنگی می کرد. این را هم می دانست که در روسیه پشتیبانی جزاوند داشت. «مالتسوف» دبیر سفارت روس، پیشتر گریبایدوف را از توطئه میرزا مسیح مجتهد تهران و برنامه تجزیه ایران به دست انگلیس ها آگاه کرده بود. گریبایدوف هم از این برنامه آگاهی داشت و هم از سرنوشت شوم خودش. به یکی از دوستانش نوشت:

«سخنی برای خاطرآزرده من بیاب. مدتی است دلم آنچنان تنگ است که بیش از آن دلتنگ نتوان بود. مرگ در انتظار من است و نمیدانم چرا تاکنون زنده ام. دلم شور می زند!»

گریبایدوف به دولت متبوع خودش هم گزارش می فرستاد: «همه هیأت ما را تک به تک خواهند کشت!»! درپشتیبانی از جانشینی عباس میرزا نیز به دوستش پوشکین نوشت: «این داستان فقط با خونریزی حل خواهد شد و یا برسر جانشینی میان فرزندان خاقان!»! درسفرتهران، گریبایدوف با ۳۹ تن از همراهان، در زنبور کخانه شهرمسکن گزید. دریکم فوریه ۱۸۲۹ که فردای روز شرفیابی به دربار بود، «لوطیان و اوباش چماق به دست» به سرکردگی میرزامسیح مجتهد تهران، باشعار «یا حسین! الله اکبر! امروز روز عاشورا است»، از بازار تهران به راه افتادند. رفته رفته برشمار یاران مجتهد افزوده شد. به ۵۰۰ تن رسید و سنگسار حیاط سفارت آغاز شد. تا جایی که «میرزا حاجی بیگ» نامی دستور داد در جهت برقراری آرامش از میان مردم یک تن را در دم تکه پاره کنند. آنگاه نوبت به گریبایدوف رسید. اهل سفارت در و پنجره ها را بستند، زیرا که مریدان مجتهد جملگی مسلح بودند و «حکم جهاد» می دادند!

دیری نگذشت که جماعت لوطی با سرکردگی آصف الدوله هجوم آوردند. در

و پنجره ها را را شکستند، و به درون حیاط زنبورکخانه سرازیر شدند. آنگاه «سنگسار» افراد سفارت آغاز شد. گریبایدوف کوشید سنگ اندازان را آرام کند. به جایی نرسید. به قول خودش مرگ به پای دیوار رسیده بود! در این گیر و دار خود او هم زخم برداشت. شاهدان گواهی می دادند که گریبایدوف خونسردی را از دست داده بود و پشت هم فریاد می زد: «ما را خواهند کشت، خواهند کشت!»! همزمان تلاش می کرد یارانش را از مرگ برهاند. اما خودش قربانی شد. یکی از لوطیان به ضرب چاقو سینه گریبایدوف را درید. گفته اند که چون حاضران او را نمی شناختند، به ناچار ۳۹ تن از همراهانش را به ضرب «سنگ و چماق و قمه» سربریدند و تگه تگه کردند. در این کشتار باز دست انگلیس ها نیز در کار بود. گفته می شد که در آن رویداد آصف الدوله به تحریک انگلیس ها «توده ها را علیه روس ها برانگیخته بود». وقایع نگاران آن روزها بر آنند که این دولتمرد خود در قتل وزیر مختار دست داشت. «زیرا که با انگلیس ها همراهی داشت»! در همه این احوال درباریان از جای خود تکان نخوردند. یکی از شاهزادگان سلطان میرزا علیشاه سپاهی تدارک دید. اما راه به جایی نبرد. سفیر روسیه مالتسوف توانست که با پوشاک ایرانی جان به دربرد. اجساد نخست در گورستان ارامنه جای دادند. بعدها روس ها کالبد گریبایدوف را از روی انگشتی از دواج که به دست داشت شناسائی کردند و به تقلیس بردند. شرحی که پوشکین در «سفر به ارزروم» به دست داده است. در مرگ گریبایدوف، ماک دونالد سفیر انگلیس در گزارشش که چکیده اش را می آورم، گواهی می داد:

«عباس میرزا مرا فراخواند. او در کنار میرزا ابوالقاسم قائم مقام ایستاده بود.... و اشک می ریخت. نشان اندوه چهره اش رابه شدت دگرگون کرده بود. براستی آنچنان سراسیمه بود که چند لحظه پس از ورود من به کاخ، تنها سخنانی که بر زبان راند، این بود: لا اله الا الله، گوئی که خدائی نیست جز خدا! حتی همه آب های دانوب هم نمی تواند جنایات ما را پاک کند». عباس میرزا حتی قادر به سخن گفتن با من نبود. سرانجام نامه های رسیده از تهران را درخواست کرد. در نخستین تلگراف آمده بود: «آقای گریبایدوف سفیر فوق العاده و وزیر مختار امپراطور روسیه، با جمله همراهانش در طی خیزش مردم پایتخت به دست مردم کشته شدند».

تردیدی نیست که نامه مکدونالد با حقیقت جور نمی آمد. زیرا نه تنها نقش مجتهد و لوطیان را به فراموشی سپرد، بلکه خیانت های آصف الدوله را نا دیده

گرفت. سهم هموطنانش را هم در این قتل پنهان داشت. در ربط با شورش هم سخن از «مردم پایتخت» راند و نه از لوطیان. حامد آلگار، مورخ انگلیسی الاصل و اسلام آورده، در جانبداری بی پروا از آن کشتار می نوشت: آن قیام «نخستین جنبش مذهبی علیه استعمار» بود! و حال آنکه در قتل وزیر مختار، جهانگردان و گزارشگران خارجی جلگی از «توطئه لوطیان، ملایان و درباریان و انگلیس ها» سخن گفته اند.

محمد هاشم آصف (رستم الحکما) مورخ رسمی و طنز نویس شاه که به هنگام «شرفیابی» گریبایدوف به دربار حضور داشت، پیش بینی می کرد که وزیر مختار به «دست ملایان و لوطیان کشته خواهد شد» و می افزود: در سنه ۱۲۴۴ هجری (۱۸۲۹) در دارالخلافه تهران بودم... نظرم بر آن روس اجل رسیده افتاد... عرض کردم: جاء یربوع! شاه گفت: «چرا او را یربوع خواندی؟» عرض کردم: «چون یربوع موش صحرائی است و شکار و خوراک اعراب بدوی! این اجل رسیده نیز شکار و مقتول و طعمه اهل ایران خواهد شد. بعد از ده روز خبر رسید که ملاءهای خالی از حکمت... به اتفاق اوباش و رندان بازاری به هجوم عام، به خانه آن اجل رسیده یعنی یربوع الدوله مذکور آمدند. اموالش را به تاراج بردند و او را با سی و نه نفر از ملازمانش کشتند!» رستم الحکما به طنز در نکوهش میرزا مسیح مجتهد تهران و یارانش می سرود:

خوش آنکه به دست ذوالفقارت بینم

ای قاتل روس

بر مرکب مرتضی سوارت بینم

با غرّش و کوس

در جنگ و جدال و گیر و دارت بینم

با قهر و عبوس

با مرگ وزیر مختار روس، راه بر دشمنان هموار شد. روحانیان، لوطیان و انگلیس ها به راه تجزیه ایران همگام شدند. نخست به سراغ مجتهد مقتدر اصفهان رفتند و با اونقشه جدا کردن هرات را در برنامه نهادند. می دانیم که جدا کردن خرّمشهر و بوشهر و بلوچستان را هم در سر داشتند. در ربط با هرات دولت روسیه یکسره از دولت ایران پشتیبانی می کرد و دولت انگلیس از افغانستان. چنانکه در جای دیگر از زبان انگلیس ها و فرانسویان آورده ام. ایرانیان این ولایت را بخشی از ایران می دانستند و افغانان بخشی از افغانستان.

هر بار که این دوسرزمین به هم نزدیک می شدند انگلیس ها جلوگیری می کردند. کار به جایی رسید که محمد شاه به هرات لشکر کشید و دست به محاصره شهر زد. اما نتوانست در برابر دشمنان پر زورش ایستادگی کند. پشت و پناهی هم نداشت.

در ۱۸۴۷ میلادی/۱۲۶۲ قمری نیروی دریائی انگلیس، آراسته به توپ و تفنگ به فرماندهی یک انگلیسی در خلیج فارس پیاده شد. همه کارکنان این کشتی جملگی «سیاهپوست بودند». برای انگلیس ها، تنها راه جدا کردن هرات همانا گرفتن فتوای جهاد از سوی روحانیان بود و بسیج لوطیان. شگفت انگیز اینکه تا آن زمان، انگلیس ها خودشان در نقشه جغرافیا، هرات را جزو خاک ایران آورده بودند. اکنون سفیر آن دولت چون مکنیل آن نکته را نادیده گرفت و به حاشا درآمد. حتی گزارش به دولت متبوع خود فرستاد که روس ها می خواهند «این دژ را به دولت ایران بسپارند» و ما مانع خواهیم شد. پس سفیر انگلیس ساده ترین راه را در کنار آمدن با مجتهد مقنن اصفهان و گرفتن فتوا دید. «باب مکاتبه» را با سید باقر شفتی «فحل علمای ایران» بگشود. در این وضع نابسامان لوطیان هنوز در قدرت بودند. چنانکه یکی از رهبران آن صنف علم استقلال برافراشت. به انکار سرزمین خویش و دولت ایران برآمد به نام «رمضان شاه» خطبه خواند و سکه زد. سپس دستور کشتار و غارت شهر را داد. گرچه راه به جایی نبرد.

در این ماجرا انگلیس ها بر آن بودند که به یاری لوطیان و مجتهدان و به راه تجزیه ایران، نام خرمشهر بردارند و به محمره بدل کنند. برنامه شان این بود که از این راه، آن ولایت را از ایران جدا کنند و به عثمانی واگذارند، با تاکید که «ادعای عثمانی بر سر محمره رسمی و ادعای ایران بر سر خرمشهره اسمی است». به گفت فریدون آدمیت، از آن پس «سیاست انگلستان بر تسلط عثمانی استوار شد». اکنون آسان تر می توانستند خوزستان را اشغال نمایند». خوشبختانه دولت ایران ایستادگی نشان داد و این کار سر نگرفت. اما عثمانیان هر چندی به خرمشهر یورش می بردند تا آن ولایت را از پای در آورند. چنانکه در ۱۸۴۳ میلادی/۱۲۵۷ قمری بیش از ۵۰۰ بازرگان و زائر ایرانی را کشتند. انگلیس ها تهدید می کردند که چرا دولت ایران «دعوی خود را نسبت به بلوچستان تجدید می کند»؟ برای جدا کردن لرها و کرد ها و بختیاری ها هم طرح جداگانه آراستند تا بتوانند از «بخشی از عربستان و سرزمین بختیاری

ها» و لاییتی مستقل برپا دارند. برای اجرای این طرح ها ناوگان های خود را در بندر بوشهر پیاده کردند.

در این میان حسینعلی فرمانفرما نیز با تکیه به انگلیس ها به اندیشه پادشاهی افتاد. با لقب «عادل شاه» سکه زد! بنگرکه در همه این احوال، از سوی روحانیان و لوطیان کلامی در پشتیبانی از تمامیت ارضی ایران به گوش نخورد. استدلالشان اینکه اسلام «جهانی است» و حدّ و مرز نمی شناسد. پس چه ایرانی، چه انگلیسی. گوبینو گزارش می داد: «به دنبال وضع وخیم کشور» تنها راه نجات را فتوای حکم جهاد علیه انگلیس ها و گردآوری مردم در مساجد و مسلّح کردن مسلمانان علیه آن دولت» بود. در بوشهر می گفتند: «میان غارت مردم از سوی قاجارها و یا غارت انگلیس ها در بوشهر تفاوتی نیست! (۱)

\*هما ناطق «موقوفات و اموال مردم» که از طرف ملّایان در دوران قاجاریه ملّا خور شده است بدین صورت مورد بررسی قرار می دهد: در «دوران صفوی موقوفات همواره در دست مستوفیان بود و نظم و ترتیب ویژه خود را داشت. با رو آمدن آخوند های تازه به دوران رسیده، بیشتر بنا ها، مساجد، املاک، و باغات دولتی غصب شدند. باز مانده املاک دولتی را هم ناصرالدین شاه به عنوان هدیه به این و آن واگذاشت و رشوه گرفت. این املاک «اراضی مزروعی و باغ ها و مراتع را در اکناف و اطراف ایران در بر می گرفت». مساجد و تکایا و مدارس دینی و حسینیه ها» تحت نظارت روحانیت بود که با «پشتوانه نیرومند» آن دستگاه عظیم را می چرخاند. اکنون در مرگ مجتهد تهران حاج ملّا علی کنی در ۱۳۰۷/۱۸۸۹ قمری، مسجد و مدرسه سپهسالار را که تا آن زمان از بناهای دولتی به شمار می رفت، به امام جمعه تهران سپردند که تازگی داشت. مقام متولّی باشی از اهمیت ویژه ای برخوردار شد. مقامش از حکمران ولایت نیز فراتر رفت. تا جایی که در خراسان متولّی باشی ده درصد کشت های املاک را بر می داشت. بدهی مالیاتی را نیز خودش تعیین می کرد. نظارت بر اوقاف را هم خودش عهده دار بود. بدینسان آن نهاد به یک محفل سیاسی تبدیل شد. حکومت از این تغییرات بهره برد. اوقاف را به سود ملایانی جابجا کرد که با دربار همراهی داشتند. از این راه بود که املاک دولتی به تدریج به دست روحانیت افتاد. تا جایی که در برخی از ولایات متولّی باشی رقیب حاکم شدورشتهء کار را از دست دولتیان به در کرد. به مثل در ۱۸۸۹ م/ ۱۳۰۶ ق، شاه یکی از فرزندان را گسیل داشت تا «در اداره امور» با متولّی

باشی سهیم شود. روحانیان گردآوری مالیات های املاک موقوفه را نیز بر عهده گرفتند. به درخواست اهل دین، ناصرالدین شاه موقوفه را گسترده. تولیت برخی از املاک را از دست ملّیان خرده پا بستاند و به دست ملّیان دولتی سپرد. بدینسان املاک دولت از دست دولت به در شدند و جزو دارائی اهل دین درآمدند. نمونه ای می آورم از شکایت طلب قم از متولی باشی. نوشتند:

«این متولی باشی سالی سی هزار تومان موقوفه حضرتی را می برد و به موقوف علیهم نمی رساند. اکنون از آب شهر هم می دزدد. از روزی که آقا به خیال جمع آوری مال و خرید املاک برآمده چماقداران و اجزای او بی مهابا به خانه ها می ریزند و قبالة ملک را می برند. شصت سال است جواهر و اموال حضرتی را به عنف از صاحبش می گیرند»

افزون بر غصب تیول و موقوفات، هریک از ملّیان پادار، دست روی یک «مدرسه معروف» گذاشتند. در نگهداری آن املاک از سپاه لوطیان یاری خواستند. خواستند. بدینسان «شماری قمه کش و اوباش و جمعی از جوانان پُرزور» را به اسم طلبه گرد آوردند و «لشکر قلچماق آقایان» را آراستند. کسروی نوشت: جابجا کردن این موقوفات «حقّ السکوت» دولت به ملّیان بود. طبری نیز از «موقوفه خواری و تبدیل مال موقوفه به رتبه شخصی» یاد کرد.

حاج سیاح نمونه ای به دست داد از درخواست آخوندی که اعلام می کرد: «فلان کاروانسرا وقف و در فلان محلّ است، اجاره دادن آن را به من محّول کنید!» از این راه «سالیانه چهارصد پانصد تومان» موجب می گرفت!» به مثل، املاک طبس «تبدیل به املاک شخصی» شد و یا درآمد املاک طالقان که وقفی بود و در جای دیگر خرج شد و به «مصرف واقعی خود نرسید». غصب اوقاف فزونی قدرت روحانیان بزرگ را فراهم آورد. در برخی از شهرستان ها متولی باشی ها رقیب حاکم ولایت شدند و کار را از دست دولتیان به در کردند. چنانکه در ۱۸۸۹م/ ۱۳۰۵ق، ناصرالدین شاه به ناچار یکی از شاهزادگان را گسیل داشت تا بلکه «در اداره امور اوقاف» با متولی باشی سهیم شود!

ملّیان در محاکم شرعی نیز دست روی «مال وقف» گذاشتند. با دربار، مالکان و تجّار شریک شدند و محاکم شرعی را علیه معترضان به کار گرفتند. ملّیان «چماق کشان گردن کلفت» خودشان را هم در همین محکمه ها و در کنار لوطیان می جستند و این اوباش مسلّح را در چهره «شاکی» و «شاهد عادل» به

کارمی گرفتند. «یکی رامدعی و جمعی را گواه به میدان می آوردند» تا «خدمتانه» بگیرند. ملّایان در ترساندن مردم، دست به نگارش رساله هائی می زدند که تا آن زمان همتا نداشتند. در این روال:

«شرط حکمرانی ترساندن قوم است با آلات خاص، یعنی استعمال آلاتی که از آنها اصوات مجعوله غیر متعارفه صادر شود و حدّی در سمع داشته باشد که تغییر در مزاج آورد و موانع داخلیه ایجاد کند... زیرا اهل فساد را کیفر باید. مانند حبس و کشتن و قطع عضو از اعضای مفسده... و البته همه این کیفرها در شرع اسلام آمده است».

مردم به ناچار «عریض» خود را به دربار فرستادند. گاه در حاشیه آن نامه ها شاه و امین السلطان، یکی دو کلمه مطلب نوشته اند و درخواست «تحقیق» کرده اند، که هرگز به دست عریضه نگاران نرسید. شکایات را نیز پی نگرفتند.

حاج سیاح در سفر مشهد گزارش میکرد: «قریب دو هزار سیدوملای مفتخور» در آمد موقوفات را بالامی کشند و ملک می خرند. اینان «دستگاه شاهی» دارند و هر کس اعتراض کند «با شمشیر و تکفیر و نبر و شمشیر» حسابش را می رسند. طلب قم از متولی باشی های آن ولایت شاکی شدند. عریضه رفت که متولی باشی شهر ما «شصت سال است جواهر و اموال حضرتی (حضرت معصومه) را برده و سالی ۳۰ هزار تومان موقوفه» را می دزدد و به موقوف علیهم نمی رساند». از قوچان شکایت می کردند که می رفت که «اغلب فسادونا امنی و شروری از طرف ملاء است... اگر کسی بخواهد کاری انجام دهد «هزار قسم تهمت و تکفیر» بر سرش فرود می آید». حکومت محل، به ناچار بر آن شد لوطیان و طلب چماقدار را از بست نشینی در مسجد باز دارد. زیرا که «دیگر کسی به مسجد نمی رفت»! در این شهر از نفوذ ملّایان روز به روز کاسته می شد و مردم هم «نماز ریائی» نمی خواندند! چه بسا غرض از «نماز ریائی» نماز جماعت در مسجد بود و مردم به پیشنماز اقتدا نمی کردند.

حاج سیاح که از مشهد می گذشت، گزارش می کرد: در این شهر «قریب دو هزار سید و ملای مفتخور به جان مردم افتاده و موقوفات را "بالا کشیده اند». از چندی پیش از بس "ملک" خریده اند، «دستگاه شاهی» دارند، کافی است یک بنده خدا اعتراض و پرسشی کند با «شمشیر و تکفیر و نیزه و تبر حسابش را می رسند». در سبزووار، طلب خرده پا نوشتند: پسران حاجی ملاً هادی سبزواری دست روی مدرسه و قفی سبزووار گذاشتند و «طلب واقعی» و مورد اعتماد مردم



را بیرون کردند. طلبه ها به اعتراض آمدند تا «مال وقف» را از دست غاصبان به در آرند. گفتند: «ما دعا گویان غرضی با اولاد مرحوم میرور نداریم، جز اینکه مال وقف در دست آنها نباشد». به جایی نرسید.

رعایای خوی عریضه می فرستادند که «هشت سال است آخوند حاجی ملا محمد چند پارچه املاک موروثی ما را ضبط کرده و به هیچوجه سند شرعی ندارد... ما برای معیشت خود محتاج به کف هستیم» (کذا) طلاب مدرسه مروی هم متولی باشی را آشکارا به دزدی متهم کردند و اخراج او را خواستار بودند. طایفه حاجیلو شاکی بودند از اینکه آخوندآقا عبدالرحیم «محصول را برداشته، سند انتقالی به نام خود نوشته و ملک ما را بدون اطلاع ما فروخته است». روستائیان بار فروش نیز نوشتند: «حاکم شرع دست به یکی با مالکان است ... تا کنون شش رأس گوسفند ما را برده اند».

از دهات فارس عریضه می رسید که: «حسین واعظ تا توانسته اموال ما را بدون حق و حساب برده... علاوه بر این برخی از ما ها را زنجیر و حبس کرده... محتسب ها هم آنها را به اصطهبانات برده مبلغی جریمه کرده و آزار نمودند. عیال ما را هم اسیر کرده. صد تومان هم جریمه گرفته. حالا هم در مسجد نویست نشسته و ناخوش شده ایم!» رعایای قم عارض شدند که: «این متولی باشی ما را به تشنگی از حکومت اجبار می نماید... وگاهی باحکومت همدست شده، از هر دو جانب رعیت را متضرر می سازند... می خواهند حق ما را ضایع کنند!»

از کاشان رعایای نیاسر نوشتند: «حکم صادر کردند. املاک ما را گرفتند. چند مرتبه لوطیان بر سر ما ریختند. صدمات زیادی وارد آوردند. اجرت المثل و مبالغی جریمه گرفتند و زراعت را برگردانیدند (به سوی خودشان). عیال ما از ترس شب خواب ندارد در ۱۸۸۴ میلادی/۱۳۰۱ قمری، در اصفهان باز «دو تاجر را دستگیر کردند و در خانه یکی از روحانیون به زندان انداختند». چرا که گفته بودند «نان نداریم. آرام نداریم!» حکومت خواست دخالت کند. مجتهدان جلو گیری کردند.

از مشهد ناشناسی در شکایت از امام جمعه، به وزارت خارجه ایران گزارش می فرستاد، در این روال:

«چندی است امام جمعه مشهد به وضع دیگر حرکت می کند. روزی دیدیم به دهات می رفتند، یک در جلوی خود می کشید و چند نفر از الواط محله سراب را... دور خود جمع کرده و به مردم آزار و اذیت می نمود. هر یک از این

الواط هم که به دست داروغه گرفتار شود راه فرار آنها خانه امام جمعه است که حمایت و شفاعت می کند. در دهات او بیست نفر تفنگچی مثل سرباز و قراول کشیک می کشند».

در شیراز، به سال ۱۸۸۹م/ ۱۳۰۷ ق. روحانیان «مریدان خود را» به جان مردم انداختند. خانه ها را محاصره و غارت کردند. یک سال بعد در همان شهر باز چند تن رابه اتهام بابی بودن و به بهانه «سوزاندن قرآن» دستگیر کردند و همگان می دانستند که این اتهام دروغی بیش نبود. اما به همین بهانه «جمع علمای» در خانه مجتهد شهر علی اکبر فال اسیری که مُراد آیت الله خمینی و قهرمان یهودی کشتی بود، گردآمدند. حکومت بر آن شد که دستگیر شدگان بی گناه را از چنگ آن ملا برهاند. علما بر نتافتن و در اعتراض به حکومت «تا سه روز به مسجد نرفتند!

اهل دین گهگاه در آزار مردم هم دست داشتند. چنانکه ملائی دو بازرگان را به عنوان نامسلمان دستگیر کرد. «به بازار کشاند. با چوب و چماق و میلِ فلیان، هر دو را کشت. دکان را تخته کرد. سپس بر جنازه آنها نفت ریخته آتش زد». معلوم شد که «نه تنها آن دو بازرگان مسلمان بودند، بلکه هفتصد تومان هم از روحانی مزبور طلب داشتند!» بازر همان شهر شیخ محمد نامی به فرمان حجت الاسلام، گروهی را بر سر هیچ و پوچ دستگیر کرد. چون جرمی نیافت، آنان را «مرخص» کرد. همینکه خبر به علما رسید، در دم به سراغ محکومین رفتند و «هشت نفر از آنان را کشتند». باقی گریختند.

در سروستان به شخصی که پول و پله ای داشت انگ بابی زدند. آنگاه آن بیچاره را «دم توپ گذاشتند» و کشتند. گزارشگر انگلیس که گواه این رویداد ها بود، به اینجا می رسد که ولایت «فارس با این چیزها نظم نخواهد گرفت!» وزیر مختار فرانسه نیز در ۱۸۹۰ میلادی/ ۱۳۰۸ قمری، گزارش می داد: امروزه هر «جنبش اجتماعی سرکوب می شود و کسی را یارای اعتراض نیست». زیرا «محاکم شرعی در دست ملایان است و احدی را یارای ایستادگی و دفاع از خود نیست».

در گزارش دیگری فرانسویان نوشتند: «در ماکو دو پیش نماز مسجد چشم به اموال بازرگانی به نام آقا جانی دوختند که بیگمان ارمنی بود. آن بیچاره را دستگیر کردند و به مسجد کشاندند. آنگاه بهانه تراشیدند که این بازرگان از پیش نماز مسجد طلب دارد. دار و ندارش را گرفتند. متهم به زنا با یک زن مسلمان کردند

وزیرشکنجه کشتند! «این کشتار بیرحمانه اعتراضات شدیدی برانگیخت». سرانجام رو شد که متولّی باشی می خواست از شرّ آن طلبکارها شود! « (۲) \*خانم هما ناطق دربارهٔ ثروت مجتهدان بزرگ از راه غصب املاک و موقوفات که آنان را به مالکین بزرگ بدل کرد.» چنین می نویسد:

با شیخ فضل الله نوری می آغازم. در اعیانیت و اموال او، اعتماد السلطنه گواهی می داد که «دستگاه» آن آخوند از دربار رنگین تر بود. شاهدهی می گفت: «وضع او وضع اعیانیت بود... در همه جا و همه وقت لازمات تعیش او موجود بود». دیگری گواهی داد: «وارد شدم بر حاج شیخ فضل الله... به اندازه خوراک در همدان پولدار ترین مالک همانا مجتهد شهر حجت الاسلام حاجی آقا محسن پنجاه نفر در سفره او حاضر بودند... سفره او را از سفره صدر اعظم بهتر دیدم». ده خدا شیخ را متهم می کرد به اینکه ۴۵ هزار تومان از صدر اعظم ستانده بود تا با آزادخواهان در افتد.

چکیده ای هم به دست می دهم از ثروت حاج محسن مجتهد همدان به نقل از خاطرات ظهیرالدوله:

حاجی محسن «سالی ۲۵ هزار خروار گندم ضبط انبار دارد... گفتند ۲۰۰ هزار تومان هم نفدی املاک و اجاره مستغلات شهری دارد. ۵۰۰۰ تنگ مکنز با فشنگ دارد. ۳۰۰۰ سوار تنفنگچی در املاکش حاضر دارد. زیادتر از ۳۰ زن دارد. سه چهار پسر عماله سبز به سر دارد. عجیب اینست که پدرش فقط صاحب یک قطعه زمین کوچک و سالی هفده من گندم آن را داشته است. البتّه باقی این مکنت را جناب آقا از مال حلال جمع فرموده اند! یعنی یک خدای ظالمی، استغفرالله، از گلوی صد هزار مظلوم بریده و به زور به جناب آقا داده و هر چه جناب آقا شب نصف شب مناجات کرده است که: ای خدای من، من این همه مال دنیا رامی خواهم چکنم؟ پاسخ خدایینکه: من یک دوستی مخصوصی با تو دارم که با اجدادت محمدابن عبدالله و علی ابن ابوطالب نداشتم. آنها را فرستادم... فقط برای آنکه در آفتاب گرم با سختی و مشقت برای تو زراعت کنند و تو یک حبه به خودشان ندهی!... به قدری در حبس نگهشان داری تا بمیرند و زن هایشان به چه زحمت و ارزانی برای تو مزدوری خارجه را بکنند که تو سی چهل زن داشته باشی.» و الی آخر.

مردم از دست این مجتهد شکایت بردند. سرانجام ناصرالدین شاه با بی میلی و به ناگزیر او را تبعید کرد.

اما در میان این غاصبان املاک، کمتر آخوندی به پای قدرت مالی و سیاسی میرزا جواد آقا مجتهد تبریز می رسید. بویژه که این مجتهد از راه وصلت با منورالدوله نوه میرزا تقی خان امیر کبیر، با درباریان درآمیخت و به یاری آنان در ۱۲۸۸ قمری/ ۱۸۷۲ میلادی امام جمعه آذربایجان شد. ثروت شخصی او را ۱۶۰۰۰ تومان و شمار دهاتش را تاریخ نویسان ۲۰۰ پارچه نوشته اند. حتی ناصرالدین شاه در سفرنامه هایش از دریاچه ها و ثروت او یاد کرده است. اعتمادالسلطنه گواهی می داد که این مجتهد «درابتیاع ملک و لع» دارد و «حریص است به مال و ققی که تولیتش با ورثه قاضی تبریز» است! کار به جایی کشید که مجتهد «جمعی را تحریص کرد» تا در خیابان به ورثه آن قاضی «بی ادبی» کنند. در این ماجرا حتی به شاه و ولیعهد هم «نسبت بی دینی داد» و آنان را «خلفای جور» خواند. کسروی هم نوشت: «این مرد درفرونی پیروان و چیرگی به مردم در میان همکاران خود کمتر مانند داشته، سخنش در همه جا می گذشته». میرزا جواد از دیر باز با روس ها درسازش و زد و بند بود. نفوذش تا جایی بود که با تزار روسیه باب نامه نگاری را گشود. با انگلیس ها هم سروسری داشت. مردم آذربایجان می گفتند: قوت شریعت در زمان حاجی میرزا جواد آقا می بود که از اینجا تا پترزبورگ حکم می کرد». چنانکه روس ها برایش راه کالسکه رو ساختند. کالسکه هم فرستادند. دبیر سفارت فرانسه در تهران به وزیر خارجه خود گزارش می کرد: میرزا جواد آقا مجتهد تبریز «بانفوذ ترین شخصیت مذهبی در جهان شیعه پس از مجتهد کربلاست. همچنین بزرگترین مالک آذربایجان است. از بابت امتیاز تنباکو نیز «مبلغی» از انگلیس ها دریافت کرد و به پشتیبانی از آن امتیاز برآمد! اعتمادالسلطنه گواهی می داد که میرزا جواد در داستان تنباکو از بازرگانان «خسارت» می خواست و تهدید می کرد. تا جایی که بازار تبریز را به بستن وا داشت. سرانجام روس ها به او پول رساندند و غائله خوابید. شمار دهات مجتهد به ۱۰۰ پارچه می رسید و ثروتی هنگفت داشت. همو نوشت: «در تبریز این مجتهد بسی مقتدر تر از ولیعهد است و گاه اراده او بر اراده شاه نیز حاکم است». همگان می دانستند که سرچشمه ثروت بیکران مجتهد ازدهات و موقوفات غصبی بود. او با مظفرالدین میرزا هم سرو سری داشت. حتی به او وام می داد و دهان میاشنان و دیوانیان را می بست. این مجتهد در بست دست نشانده روس ها بود. تا جایی که در محله ششگلان برایش جاده کالسکه رو ساختند. کالسکه هم فرستادند.

مجتهد تبریز در مردم فریبی لنگه نداشت. پای منبر مدعی می شد که پیغمبر اسلام را به خواب دیده است: «بسیار پریشان و مضطرب بودند! عرض کردم البته برای این دهه عاشورا خاطر مبارک مشوش است. فرمودند: خیر! رذالت اهالی تبریز خاطر مرا مشوش می دارد!»

اکنون برخی از دولتمردان در سرزنش و پشیمانی از نیروگیری روحانیان می گفتند: «همه این خرابکاری ها زیر سر «بی اعتنایی و بی حسابی و شلتاق دستگاه دولت است» که کار را به اینجا کشاند. ورنه طایفه آخوند به این قدرت نمی رسید. «از این خون ها که در ظاهر و باطن این قوم در دل مردم هست می بایستی تا کنون مرجعیت مسلمین» ورافتاده باشد!

ابراهیم زنجانی که خودبرخاسته از ملایان بود طناب را برید. ملایان را «صنف اختراعی» خواند. نوشت: ملایان چندی است «ذوالریاستین» شده اند، یا: «کم کم جنبه آقائی یافته اند»، یا: «جنبه ملائی را از دست داده اند»، یا: «با حکومت از درسازش درآمده اند»، یا: «مدتی است سلوک دیگر دارند»، یا «همدست حکومت اند» و سرزنش های دیگری از این دست که در متون گوناگون آمده است. زنجانی می گفت: چهره خدا در وعظ و روضه خوانی این آخوند ها بیشتر میماند به «میر غضب... یا مأمور قاهر... خان مقتدر... حاکم بدخوی... کدخدا و کلانتر... یعنی «جمع خصایلی» که اهل دین و اهل دولت دارند». تا بدانجا رسید که گفت: «اسلام قطعاً روحانی ندارد!» این آخوند های «آدم فریب و زیرک، طالب پر کردن جیب از ره دین و ریاست» هستند و «می خواهند اسلام را بدنام کنند» آنگاه گواهی داد:

«من شاهد بودم روضه خوانی پای منبر می گفت: امام حسین علیه السلام در جنگ کربلا با هر نیزه که می زد، پشت سرهم ده نفر را مانند کباب در میل می دوخت... و حضرت عباس در رکاب، با پای خود پانصد نفر را کشت و اسب امام حسین علیه السلام چهل نفر را با دندان ولگد به جهنم فرستاد. حضرت قاسم یکی را گرفته به هوا انداخت. آنقدر رفت که از دیده پنهان شد.»

همو می افزود: «این ملت بیچاره هرکاری کنند از چنگال ایشان خلاصی ندارند. مردم بدهکارند و ملایان طلبکار. «این اوباش» که به نام طلاب دور ملایان را گرفته اند «ابتدا در صدد تحصیل درس خواندن شریعت نیستند، بلکه کار وزندگانی شان «مستلزم دسته بندی و قلچماقی» است... به غیر از یک عمامه و قبا و عبا و چماق»، به ابزار دیگری نیاز ندارند چنانکه مردم از آنان «بیش از

داروغه و کلانتر» می هراسند. نقد روحانیت به قلم میرزا نواب بدایع نگار نیز به نقل می آرد. او رساله اش رابه زمانه میرزا حسین خان سپهسالار آراست. میرزا آقاسی را ستود و خشونت میرزا تقی خان امیرکبیر را نکوهید. در نقد سلطنت و دولت هم نوشت:

«اگر سلطنت است کارش منحصر است به صحبت و تفریح و بنائی عمارت و عزل و نصب بی موقع... اگر دولت است به جمع آوری و تحصیل چهار شاهی نقد و جنس و مالیات گرفتن... از معاش چهار نفر یتیم و بیوه زن مسکین و دادن آن به چهار نفر مردم اوباش قلاش بی آئین... اگر ملت است، چیزی از او باقی نمانده مگر چهار آخوند پیشنماز و چهاردسته سینه زن و ده دوازده روضه خوان و شبیه خوان بدصدای بد آواز... که به صور مختلف و لباس های متفاوت و ریش و سبیل متناسب و نامتناسب، یک مشت رعیت فقیر و بیچاره را طعمه خود کرده اند و هی از این ها چیزی می گیرند و می برند و می خورند و کج می نشینند و تند نگاه می کنند... بدا به حال مملکتی که ترقی اشخاص منوط باشد به جهل و خُمق یا تجاهل و تحامق ولوطیگری و مسخرگی ویا دزدی و خیانت و کسی نتواند که در آن خاک حرفی بزند بر باطل اعتراض کند و یا دعوی علم و هنر کند».

(۳)

هما ناطق در ادامه نوشته خود می افزاید: در اصفهان ملایان بزرگ با ظلّ السلطان و دربیان بزرگ در رقابت بودند. این شاهزاده با آنان «کجدار و مریز» تا می کرد و نفوذ آنان را برای حکمرانی خود و در رقابت با برادرانش ضروری می دانست. حاج سیاح هم در سفر اصفهان می نوشت: «در این چند سال علمای این شهر به اقتداری دست یافته اند که تمام مردم لایند در زیر بیرق یکی از مقتدرین ایشان زندگی کنند و الا از طرف حگام و ملاهای دیگر نابود می شوند».

از شیخ جعفر سلطان العلماء یاد کنیم که در تهران تولیت مسجد جامع را داشت. دم دستگاه او از برکت پیوند با امین السلطان صدراعظم وقت بود. اجازه داد زوار عتبات در خانه آن آخوند منزل کنند تا بر درآمد های او بیفزایند. افزون بر این دولت چند آبادی را به عنوان تیول» به او واگذاشت. شهرت خانه او «بهترین تنباکو و بهترین قلیان بود»! مردم در حقیقت سروده بودند

قلیان شیخ جعفر و نان پریر خان/ این هر دو در کشاکش گردون کشیدنی است  
اعتماد السلطنه در ۱۳۱۲ق/ ۱۸۹۵ م. گواهی می داد که جماعت وقتی می

دیدند پیشنماز مسجد «دولتی» است، در نماز او حاضر نمی شدند. طلاب مدرسه مروی متولّی باشی را آشکارا به دزدی متّهم می کردند و اخراج او را خواستار بودند.

در ربط با غصب اوقاف طالقان بانو لمبتون از املاک طبس یاد کرد که «تبدیل به املاک شخصی» شدند و یا املاک طالقان که جزو املاک وقفی بودند به دست روحانیان افتاد. و به «مصرف واقعی خود نمی رسید».

حاج سیاح می نوشت: «قریب دوهزار سید و ملای مفتخور به جان مردم افتاده و موقوفات را بالا کشیده اند». از چندی پیش از بس «ملک» خریده اند، «دستگاه شاهی» دارند، کافی است یک بنده خدا اعتراض و پرسشی کند با «شمشیر و تکفیر و نیزه و تبر» حسابش را می رسند». از آخوند های خرده پا هم شکایاتی در دست داریم. از گلایه های آن صنف می توان دید که همه آخوندها و همه طلاب در کار دزدی و مال مردم خوری نبودند. ملّیان بی پا، گاه به مردم نزدیک تر بودند تا به روحانیت. هم از این رو که از دهش های دولت و غصب املاک و موقوفات بهره نداشتند.

روستائیان بار فروش نیز نوشتند: حاکم شرع دست به یکی با مالکان است ... تا کنون شش رأس گوسفند ما را برده اند».

رعایای خوی عریضه فرستادند که «هشت سال است آخوند حاجی ملّا محمد چند پارچه املاک موروثی ما را به اسم وقف ضبط کرده و به هیچوجه سند شرعی ندارد. ما برای معیشت خود محتاج به کف هستیم».

از دهات فارس گزارش می رفت: ملّا حسین آخوند «تا توانسته اموال ما را بدون حقّ و حساب برده... علاوه برا این برخی از ما ها را حبس و زنجیر کرده. بعضی به بست رفتیم. بعضی از کسان را که در زنجیر بودند، محتسب ها به اصبهانات برده مبلغی جریمه گرفته و آزار نمودند حالا هم در مسجد بست نشسته ایم و ناخوش شده ایم. جرات بیرون آمدن نداریم... استدعا اینکه شرّ این ظالمین را از سر ما مظلومان بیچاره تمام شده کوتاه فرمائید!»!

از قم شکایت می رسید که «متولّی باشی شهر نه تنها جواهرات و اموال حضرتی را برده است... حتّی از آب شهر هم می دزدد!»! دیگر اینکه «چماقداران و اجزای اوبی محابا به خانه مردم می ریزند و قبالة ملک را به عنف از صاحبانش می گیرند... گاهی هم ما را به تشکی از حکومت اجبار می نمایند... و گاهی با حکومت همدست شده، از هر دو جانب رعیت را متضرّر می نمایند. می خواهند

حق ما را ضایع کنند». نان نداریم. آرام نداریم!»  
 از کاشان رعیت روستای نیاسر که در ملک اجاره ای به سر می بردند نوشتند:  
 که این علما «حکم صادر کردند و املاک ما را از دستمان بدر کردند. چند  
 مرتبه الواط را (سپاه لوطیان) بر سر ما ریختند. از گیلان هم شکایت رفت.  
 زیرا حاج آقا رضا گیلانی افزون بر غصب، به خیال خرید املاک مردم افتاد.  
 «هرکس نیم جریب و ثلث جریب ملک داشت» خرید و هر جریب را «۱۰ تا ۱۱  
 تومان اجاره می داد». محاکم شرع هم، فتوا دادند که «جناب مستطاب حاج آقا  
 رضا به قانون شریعت مطهره» این املاک را خریده» و کسی را «حق منع»  
 نیست.

از سبزوآر هم شاکی بودند از اینکه پسران حاجی ملا هادی سبزواری دست روی  
 مدرسه وقفی سبزوآر گذاشتند. «طلاب واقعی» را که مورد اعتماد مردم بودند،  
 بیرون کردند. طلبه های خرده پا و بی چیز این غصب را برنتافتند. عریضه  
 فرستادند تا بلکه این «مال وقف» را از دست غاصبان به در آرند. به جائی  
 نرسید.

روستائیان بار فروش نیز نوشتند: حاکم شرع دست به یکی با مالکان است  
 ... تا کنون شش رأس گوسفند ما را برده اند». گواهی می رفت: در این شهر  
 «قربیب دو هزار سید و ملای مفتخور به جان مردم افتاده و موقوفات را بالا  
 کشیده اند». از چندی پیش به خیال خریداری برآمده اند. اکنون «دستگاه شاهی»  
 دارند، کافی است یک بنده خدا به اعتراض برآید و پرسشی کند، با «شمشیر  
 و تکفیر و نیزه و تبر حسابش را می رسند».

طایفه حاجیلو از همدان به اعتراض آمدند که «آقا عبدالرحیم آخوند، محصول  
 ما را برداشته. سند انتفاعی به اسم خود نوشته... و ملک ما را بدون اطلاع ما  
 فروخته».

غصب املاک به کنار، روحانیان از مرگامرگی یعنی در شیوع بیماری های  
 واگیردار از تبار وبا طاعون نیز بهره می گرفتند. به مثل به جای یاری رسانی  
 و دارو، در فریب مردم «تربت سیدالشهدا» تجویز می کردند و آنها پول می گرفتند.  
 برخی دیگر از ملایان به مردم چنین حالی می کردند که علت بروز وبا  
 و تنگی همانا «کفش پاشنه دار» زنان است!

گوبینو گواهی می داد که به روزهای سخت «آخوند های ثروتمند زودتر از  
 همه فرار می کردند». به روزهای تنگی و سختی ملایان مجلس آرای خانه



بزرگان بودند. به گواهی فرنگیان در قحطی ۱۸۹۴م/۱۳۱۱ق که در خراسان روی داد، مردم به تنگ آمده بر روحانیان شوریدند. اما ملایان زیرکانه با حکومت همدست شدند. «شورا» آراستند و این چنین شورش را خواباندند. زنجانی گواه بود که پای منبر ملایان چهره‌خشن به خود می دادند. خدای آنان به یک «میر غضب» می ماند و یا به مأمور قاهر و یا خان مقتدر و کلانتر یا حاکم بدخوی» میماند، یعنی «جمع خصایلی» که اهل دین و اهل دولت دارند». همو می افزود: «من شاهد بودم روضه خوانی پای منبر می گفت: امام حسین علیه السلام در جنگ کربلا با هر نیزه می زد، پشت سرهم ده نفر را مانند کباب در میل دوخت... و حضرت عباس در رکاب، با پای خود پانصد نفر را کشت و اسب امام حسین علیه السلام چهل نفر را با دندان و لگد به جهنم فرستاد». بدبختانه «این ملت بیچاره هرکار می کنند از چنگال ایشان خلاصی ندارند. مردم بدهکارند و آنان طلبکار. «این اوباش» به نام طلاب دور ملایان را گرفته اند «ابداً در صدد تحصیل شریعت نیستند، بلکه کار و زندگانی شان «مستلزم دسته بندی و قلچماقی» است... به غیر از یک عمامه و قبا و عبا و چماق»، به ابزار دیگری نیاز ندارند چنانکه مردم از آنان «بیش از داروغه و کلانتر» می هراسند. گفتنی است که آخوندها به جای اینکه دستگیر مردم باشند، رقیب مردم بودند. از این دست:

«آخوند ها در بساط عزا داری فراش و سرباز دم در می گذاشتند تا اگر فقیری خواستوار شود، نگذارند. اگر نشسته بود حرکتش می دادند. معلوم شد از بابت شربت بود که فقرا را حرکت می دادند تا مباد یک پیاله شربت میل کنند!» ( ۴ )

### توضیحات و مأخذ:

منبع: خانم هما ناطق «روحانیت» - سایت خانم هماناطق ( کامل آن در سایت هما ناطق)

<http://www.homa-nategh.net/index.html>

- ۱ - هما ناطق - « لوطیان و اسلام»
- ۲ - هما ناطق - فرقه ها و اسلام
- ۳ - همانجا -
- ۴ - هما ناطق - « پسرقت »

### حاج سید محمد باقر رشتی (شفقی)

در اینجا بصورت مختصر از سایت راسخوان که مبلغ شیعه اثنا عشری می باشد در باره " سید محمد باقر رشتی (شفقی)" می نویسد: معروف به حجه الاسلام یا سید رشتی یا سید بید آبادی، اصلاً اهل یکی از دهات گیلان (شفت) است. تولد او در سنه ی هزار و صد و هشتاد و یک [اتفاق افتاده است].

مجملاً سید در قم نزد میرزا آمده و چند ماهی را هم استفاده نموده تا از میرزا مجاز می گردد، و در قم به سبب های مختلفی که گفته و نوشته شده عازم توطن اصفهان می شود، یکی این که ارادت به سید نجف آبادی معروف به درویش کافی که هم شیخ محمد تقی نجفی را به اصفهان جلب نموده است این را هم به اصفهان آورده.

دیگر آن که میرزای قمی به سبب خالی بودن اصفهان او را الزام به آمدن اصفهان می کند، دیگر آن که در موقع تحصیل در نجف که با حاجی محمد ابراهیم کلباسی مرافقت داشته اند، به سبب انس او به اصفهان می آید، به هر حال در سنه ی هزار و دویست و هفده وارد اصفهان شده، با کمال تنگدستی در مدرسه ی چهارباغ منزل می نماید و مجلس درس آراسته ای پیدا می کند. تا این که روزی خادم مدرسه به او اظهار می نماید که توطن شما در این مدرسه بعضی را دل تنگ نموده به من امر کرده اند که شما را خارج کنم.

سید بی تأمل يك كتاب ويك بقچه که تمام دارایی او بوده است برداشته بیرون می آید. پس از آن در مدرسه ی شاهزاده ها ساکن می گردد. حکایتی که از سخاوت جبلی او نقل می کنند: زن فقیره ای درب حجره ی او به تکدی می آید. کتابی را که منحصرأداشته به آن زن عطامی کند، در وقت بیرون رفتن زن از مدرسه ، حاجی محمد ابراهیم کلباسی که به دیدن سید می آمده است با او تصادف می کند و کتاب را از او خریده وارد اتاق سید می شود، جهت سید خرید خود را حکایت می کند و سید عطا نمودن کتاب را به او می گوید. حاجی کلباسی کتاب را هدیه می دهد به سید. چندی بعد سید را به امامت مسجد حاجی طالب واقعه در دروازه نو انتخاب می کند، و در همان محله جهت او منزلی فراهم می سازند تا شبی را در مراجعت از مسجد با جمعی که همراه عروس می رفتند و تنبک می زدند تصادف می کند، سید تنبک آن ها را می شکند. جماعت چون این را نا مبارک می

دانسته اند سید را گرفته می برند به خانه در اطاقی حبس می سازند. روز بعد خبر به امام جمعه می رسد او می فرستد حاجی را مطلع می کند. حاجی در مقام استخلاص سید و رفع توهین از او اقداماتی می کند.

صاحب (قصص العلماء) راجع به تحصیل مکنت سید نوشته است که شخصی از اهل گیلان اوصاف سید را با حالت تنگدستی او شنیده بود، مبلغی جهت سید ارسال می دارد که هر طور صلاح بدانید این پول را سرمایه کرده منافع آن را در معاش خود صرف کنید. سید هم از این وقت شروع می کند به بیع شرط نمودن املاک، از این راه قدری ثروت تحصیل می نماید.

غیر از این که صاحب (قصص العلماء) نوشته، می گویند نسبت به پاره ای از املاک هم نظر مجهول المالکی داشته و آن ها را به عنوان ولایت (عامه) شرعی، یا خود تصرف کرده یا به دیگران واگذار ساخته، مثل آن که قریب بیست پارچه ملك از حسن علی میرزا پسر فتحعلی شاه بیع شرط کرده و بالاخره ضبط می کند چنان چه وقتی حسنعلی میرزا مغضوب شد او را نابینا کرده بودند به سید رشتی اظهار می کند که وقتی چشم داشتیم مرا نان می دادی امروز برای احسان مناسب تر است، سید هم چندین پارچه از آن املاک را باز به او واگذار می کند.

علاوه بر این از بابت وجوهات و هدیه و امانت و غیره همیشه نزد سید پول فراوانی موجود بوده است، چنانچه گویند معماری که مباشر بنایی مسجد بوده است در ابتدای امر که سید نقشه ی مسجد و طرح بنایی را به او دستور می دهد متحیر می گردد، سید برای رفع تحیر او يك محلی را که پول زیاد در آن جا موجود بوده است به او می نمایاند که شخص بناً تعجب خود را از بسیاری آن پول مکرر حکایت می کرده [است].

دیگر مسأله ی اجرای حدود او بوده است که مهمترین عبادات خود آن را می دانسته، حتی وقتی جهت استسقا جمعیت از شهر به منزل او رفته بودند که به اتفاق بروند در مسجد مصلی تخت پولاد، سید مردم را به بهانه ای متفرق می کند و يك نفر سارق که در آن وقت محکوم به بریده شدن دست بوده است حاضر می سازد و با قلم و مرکب حدّ بریدن را روی دست سارق معین کرده به مباشر این قبیل امور خود حکم می کند تا می برد، اتفاقاً در آن نزدیکی هم باران می آید و موافق می شود با عقیده سید که اجرای حدود باعث نزول رحمت است.

حدود و تعزیرات تازیانه ی او بسیار است و عده ی اشخاصی که به حکم او به

سبب قصاص لواط یا زنا یا غیره مقتول شده اند یا به دست خود او یا به دست دیگری، کمتر از هفتاد نوشته اند، لیکن یکی از علمای معاصر خود او تا یکصد و بیست هم نوشته است.

\*\* حاج سید محمد باقر رشتی (شفقی) - سایت راسخوان منبع: رجال و مشاهیر اصفهان

### ارذل و اوباش در پوشش اسلام در دوران پهلوی دوم و نظام ولایت فقیه

◀ جا دارد از ارادل و اوباشی که بر ضد حکومت مصدق از طرف دو روحانی (کاشانی و بهبهانی) در ۹ اسفند ۱۳۳۱ و کودای ۲۸ مرداد برای سرکوب مردم بکار گرفته شدند در این مجموعه بیاوریم: بعنوان نمونه شعبان جعفری در گفتگو با خانم هما سرشار گفته است فعالیت او و دیگر ارادل و اوباش در ۹ اسفند ۱۳۳۱ بر ضد مصدق و بنفع شاه بدستور کاشانی بوده است. در پاسخ به پرسش خانم سرشار او گفته است:

«س - آقای جعفری از ۹ اسفند تعریف کنید.

ج - روز ۹ اسفند... خدمت شما عرض کنم که، ما اول صبح رفتیم خونه کاشانی. درست یادمه. اون حاجی (محسن) محرربود، امیر موبور بود، احمد عشقی بود و حاجی حسن عالم بود و عده ای دیگه. آیت الله کاشانی گفت: «برین شاه داره از مملکت میره بیرون. برین نزارین شاه بره!» گفت: «اگه شاه بره عمامه ما هم رفته!» اون گفت خب!

س - آیت الله کاشانی گفت؟

ج - نه اینکه ما بریم سرکسی سر خودی... آیت الله کاشانی که گفت برین نذارین. من اومدم رفتم سربازار سخنرانی کردم و اینا و گفتم: «ایها الناس، مغازه ها تونو ببندین، دکوناتونو ببندین. اعلیحضرت شاه داره از مملکت خارج میشه. اگه شاه بره شما زندگیتون از بین میره و اینا...»... (خاطرات شعبان جعفری، بکوشش هما سرشار، نشر ناب، چاپ دوم، بهار ۱۳۸۱ - ص ۱۲۳) «طبق نقشه قبلی عده ای از ارادل و اوباش که چهل پنجاه نفر از آنها کفن پوشیده بودند بدستور آیات الله بهبهانی و (کاشانی) از میدان بارفروشان، سید بزاز و شوش براه افتادند و ابتدا با همکاری قسمتی از نیروهای انتظامی به بازار ریختند تا مردم را مجبور به بستن مغازه ها کنند و سپس بطرف کاخ سلطنتی

سرازیر شدند. در این مورد گزارش فرمانداری نظامی می گوید: «در حدود ساعت ۳۰: ۱۰ از کلانتریهای ۸ و ۱۶ تلفناً گزارش رسید که عده ای از اشخاص ماجراجو و آشوب طلب اهالی و کسبه بازار را به تعطیل مجبور نموده و مردم را تشویق برای رفتن به دربار می نمایند.» (به نقل از کتاب «گذشته، چراغ راه آینده است» نشر از جامی، ص ۵۹۴)

«کارگردانی عملیات را آیت الله کاشانی، آیت الله بهبهانی و وکلای وابسته به دربار بر عهده داشتند. سرلشکر بهارمست، رئیس ستاد و افسران بازنشسته ای مانند سپهبد امیر احمدی، سرلشکرگروزن، سپهبد شاه بختی، سرتیپ گیلان‌شاه، سرتیپ نقدی، سرلشکر معینی، سرتیپ شعری، همراه با عده ای افسران پاکسازی شده، از فعالان صحنه عملیات بودند. از گروه چاقوکشان، شعبان جعفری (شعبان بی مخ)، طیب حاج رضایی، محمود مسگر، حسین رمضان یخی، احمد عشقی، در حمله به خانه نخست وزیر دست داشتند. جمال امامی خوبی، غلامحسین فروهر، امید نوری، ابوالحسن صیرفی و نیز اعضای حزب آریا به سرپرستی سپهر، در تظاهرات ضد مصدق فعالیت کردند. هندرسن از طریق علاء با شاه ارتباط داشت و گزارش عملیات را به طور مستقیم و منظم به واشنگتن می فرستاد.» (مصدق سالهای مبارزه و مقاومت (جلد اول)، تألیف سرهنگ غلامرضا نجاتی، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم، ۱۳۷۸، صفحه های ۵۳۳ تا ۵۳۴) محمد علی سفری می نویسد: «نویسنده نیز که از مجلس به منزل دکتر مصدق و بعد چهار راه سردرسنگی آمده بودم، در پناه یک درخت شاهد جریانات بودم. در این اثنا، دکتر مظفر بقایی که با عده ای به این محل آمده بود، با دیدن نویسنده، با لحن تهدید آمیزی گفت: «تو اینجا چه کار می کنی؟» گفتم: آمدم از اعمال و رفتار شما گزارشی برای آگاهی ملت ایران تهیه کنم. در جواب گفت: «ممکن است این آرزو را تو و خوانندگان باختر امروز به گور ببرند.» با ناراحتی در جوابش گفتم: «مطمئن باش این بار هم اگر بنا باشد آرزویی به گور برود مال دشمنان ملت است، آنها که این رجاله بازی را بر پا کرده اند...» (قلم و سیاست، محمد علی سفری، جلد اول ص ۳۲-۷)

برنامه اصلی شاه و دربار با مساعدت هندرسن و ... کشتن مصدق بود که عقیم ماند. ولی شاه تصمیم گرفت برای «شاهپرستان» سخنانی ایراد نماید و گفت: «همانطوریکه قبلاً به اطلاعاتان رساندم منم مثل هر فرد ایرانی مجبورم که خواسته مردم را قبول کرده و اگر شما نمی گذارید و مایل نیستید

که من برای معالجه حرکت کنم چاره ای جز انصراف نیست و ما هم از این مسافرت انصراف پیدا کردیم...» (همانجا ، ص ۷۴۳)

محمود کاشانی فرزند آیت الله کاشانی که توطئه کنندگان و ارازل و اوباش را «مردم» می نامد ، می نویسد: « هنگامی که مصدق در ساعت ۱۱ صبح برای خدا حافظی و حرکت دادن شاه به دربار رفته بود، اجتماع مردم در برابر کاخ شاه شکل گرفته و چون مردم از حضور مصدق در کاخ آگاه می شوند شعارهایی علیه وی سر می دهند. مصدق که انتظار چنین تظاهراتی را نداشته و همه تلاش خود را برای محرمانه ماندن این سفر انجام داده بود به وحشت افتاده و چون قصد بیرون آمدن از کاخ شاه را داشته است با تظاهرات مردم روبه رو می شود و ناگزیر درخواست می کند که از درهای پشت کاخ راه عبوری به او بدهند و از آنجا با اتومبیل راننده شاه به گونه مخفی به خانه خود که بیش از چند صد متر فاصله نداشت می رود. جمعیت عظیم تظاهر کننده که به درستی دریافته بودند این فتنه و برنامه از سوی مصدق کارگردانی می شود، هنگامی که اتومبیل شخصی او از در اصلی کاخ به سوی خانه او به حرکت درمی آید به سوی منزل وی هجوم می آورند. داستان حمله مردم به خانه مصدق به تفصیل در روزنامه ها درج شده است. مأمورین شهربانی با حضور و به دستور سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی به سوی جمعیت تیراندازی می کنند که يك نفر کشته و ۲۹ نفر دیگر مجروح می شوند. در این اوضاع و احوال مصدق راه چاره ای جز گریختن نمی بیند... » ( روایت محمود کاشانی از غائله ۹ اسفند بنام «توطئه مصدق علیه شاه»- نشریه شرق، چهارشنبه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۴- ۴ می ۲۰۰۵) اما محمود کاشانی می داند دروغ می گوید او این دروغ را با وجود اسناد فراوان می گوید. گزارش باختر امروز همان است که اسناد دیگر گزارش کرده اند : « ..... افسران بازنشسته، با لباس نظامی آمده بودند و سربازان را تحریک می کردند، دستجات متظاهر که به منزل دکتر مصدق حمله کرده بودند، به خیابانهای شهر روی آورده، با چوب و چماق به مغازه ها حمله می کردند. هر جا به طرفداری از مصدق تظاهری می شد، مأمورین انتظامی و افسران بازنشسته می گفتند؛ بزنیید! بکشید! ... نیروهای انتظامی « آورگان» «افسران» بازنشسته » و « باشگاه تاج» تظاهرات می کردند و از در و دیوار مجلس بالا می رفتند. در خیابانها، صدای افسران شنیده می شد که می گفتند رادیو را بگیرید... مهم است». (روزنامه باختر امروز- ۱۰ اسفند ۱۳۳۱)

« پس از حمله اوباش به خانه نخست وزیر و به دنبال فرار مصدق و رفتن او به ستاد ارتش که جان سالم بدر برد و توطئه ناکام ماند. آیت الله کاشانی و هندرسن دونفر از دست اندرکاران قتل مصدق، ارازل، اوباش و «شاهپرستان» را به خوداری از تعرض به مصدق فرا خواندند:

۱- آیت الله کاشانی طی پیامی که به وسیله یکی از روحانیون، حجت الاسلام آقای سید محمد موسوی واعظ (شاه عبدالعظیمی)، در آنجا خوانده شد. او ارازل و اوباش به رهبری شعبان جعفری معروف به شعبان بی مخ را «برادران عزیز» خطاب کرد و توصیه نمود از تعرض به خانه نخست وزیر خوداری نمایند: «برادران عزیز: مسموع شد عده ای به در خانه جناب آقای دکتر مصدق حمله نموده اند. خواهشمندم متفرق شوید و از تعرض خودداری نمایید.

سید ابوالقاسم کاشانی» (باختر امروز، کیهان و اطلاعات ۹ اسفند ۳۱)

۲- از طرف دیگر دکتر مصدق می گوید: «بعد از ظهر دهم اسفند هندرسن بواسطه آقای علی پاشا صالح با تلفن بمن گفت دیروز که از خانه ی شما رفتم بدربار تلفن کردم متعرض خانه ی شما نشوند و چون میدانستم در این توطئه او دخالت داشته است گفتم شما چرا از حدود خودتان خارج می شوید و در کار این مملکت دخالت می کنید. او در جواب گفت دخالتی نکرده ام. گفتم همین تلفنی که شما دیروز بدربار کرده اید آیا جز دخالت چیز دیگری است که چون جوابی نداشت بدهدسکوت اختیار کرد و مذاکرات قطع شد. (دکتر مصدق، خاطرات و تألمات، ص ۱۹۰)

و مصدق، در پیام ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ خود، قول سازمان دهندگان قتل خود را، بعد از عقیم شدن توطئه، اینطور می آورد:

«... بعد شنیدم که گفته بودند: مرغ از قفس پرید» (انتشارات مصدق ۸، نطقها و مکتوبات دکتر مصدق، جلد دوم، دفتر سوم صفحه ۱۴۹)

آنتونی ایدن، وزیر خارجه انگلستان، با اشاره به نقش کارگردانان توطئه نهم اسفند در حمله به خانه نخست وزیر چنین نوشته است: «... در اواسط فوریه ۱۹۵۳ مصدق با همه وسایل و امکانات تبلیغاتی خود، حمله وسیعی را علیه دربار آغاز کرد و بدنبال مصاحبه پرسرو صدای ۲۴ فوریه، شاه در برابر تهدیدهای او تسلیم شد و قبول کرد موقتاً از ایران خارج شود. روز ۲۸ فوریه کاشانی که از این خبر آگاه شده بود و مایل نبود مصدق به چنین پیروزی بزرگی دست یابد، گروهی از طرفداران شاه را بسیج کرد. این جمعیت که رهبری آن را

افسران بازنشسته بعهدہ گرفته بودند، به خانہ مصدق هجوم آوردند و او را مجبور ساختند با پیژاما فرار کند». ( آنتونی ایدن ، دور کامل ، صفحہ ۲۳۰ و ۲۳۱ ، به نقل از جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ، سرہنگ غلامرضا نجاتی ، ص ۲۶۸ )

آن روز، غیر از تدبیر و مقاومت مصدق، اگر ہمت افشارطوس رئیس شہربانی نبود، نقشہ قتل مصدق کہ شاہ و برادر او و علاء وزیر دربار و ہندرسن سفیر امریکا در ایران، طراحى و با استفادہ از کاشانی و بہبہانی و چند افسر ارتش اجرا کردند، می توانست موفق شود .

چون ہم نقشہ صبح و ہم نقشہ بعد از ظہر نتیجہ دلخواہ را بر نیاوردند، پس از توطئہ نہم اسفند لازم شد حکومت آیزنہاور وضعیت سنجی بعمل بیورد .  
منبع: ابوالحسن بنی صدر و جمال صفری « نهضت ملی ایران و دشمنانش بہ روایت اسناد» - انتشارات انقلاب اسلامی - اردیبهشت ۱۳۸۷ - صص ۲۹۵ - ۲۸۹

◀ ہمین اشرار و اوباش بدستور کارگزاران انگلیس ، آمریکا و دربار در جلوی شہربانی بہ قصد کشت دکتتر حسین فاطمی را با قمہ و چاقو زخمی کردند و بہ گفتہ دکتتر سعید فاطمی: " نصیری بہ دکتتر فاطمی می گوید خائن، کدام گوری بودی؟ فاطمی می گوید، خائن تو هستی، تو بہ این مملکت خیانت کردی ، ما جز وطن پرستی کاری نکرده ایم . نصیری باز با مشت بر دہان دکتتر فاطمی می کوبد. بینی او را می شکند . خون صورت او را می پوشاند. سپس بہ همان صورت او را دستبند می زنند و از آن محل می برند. پیش از آن، سپہبد علوی مقدم بلافاصلہ بہ بختیارکہ در کوشک نصرت، ملتزم رکاب شاہ بود، خبر دستگیری فاطمی را می دہد . بختیار بلافاصلہ خودش را بہ تہران می رساندوبہ شعبان بی مخ وطیب حاج رضایی واکبر گیرگیریو... دستور کشتن فاطمی را می دہد. از این گروہ فقط یک نفر بہ نام مصطفی دیوانہ نمی آید کہ یکی از چاقو کش های محلہ ی سید نصرالدین بود. او می گوید او سید اولاد پیغمبر است، من کاری نمی کنم.

فاطمی را از پلہ های اطلاعات شہربانی پایین می آورند. گروہ شعبان بی مخ بہ او حملہ ور می شوند. مادر من ( سلطنت فاطمی ) کہ بہ وسیلہ اخبار رادیو از دستگیری دکتتر فاطمی ( برادرش ) خبر دار شدہ بود، در آنجا حضور داشت و بہ محض آن کہ اوباش حملہ میکنند، او خود را روی دکتتر فاطمی می اندازد.



۱۱ ضربه چاقو را به جان می خرد و تنها ۲ ضربه چاقو به دکتر فاطمی می خورد. (۱۷) بعد از این قضیه او را به بیمارستان ارتش می برند .... مادرم را افرادی که در خیابان بودند و برخی از اعضای وزارت خارجه به بیمارستان نجمیه می برند و مرحوم دکتر غلامحسین مصدق، که خوشبختانه آن موقع بعد از ۴ ماه بازداشت، آزاد شده بود، به مداوای او می پردازد. مادرم در بیمارستان نجمیه مدتی بستری بود و بعد هم به خانه منتقل شد، اما بعد از آن همیشه از عوارض آن جراحات رنج می برد.

منبع: مقاله جمال صفری «چرا امریکا، انگلیس و شاه بر اعدام فاطمی اصرار داشتند؟»

◀ شعبان جعفری در گفتگو با هما سرشار می گوید: "ولی چاقو نزد من هیچوقت چاقو نزد من!!" خانم هما سرشار از او در رابطه با دکتر فاطمی سئوالاتی مطرح میکند که:

س: ببینید شما گفتید دردناک یک تهدیدی کردید و گفتید به فاطمی بگو که بیرون دستم بهت رسید، آنگاه از زوندون او دم بیرون که خفه ات میکنم، حرف خودتان است. درست است؟

ج: درست

س: شاید چون این حرف را زدید باعث شده که مردم فکر کنند شما باعث مرگ او شدید؟

ج: هم گفتم، هم زدمش. حاشا که نمی کنم ولی اونو دولت اعدامش کرد.

س: لطفاً قضیه را کامل تعریف کنید

ج: گفتم پیام بیرون می زنت دیگه! شما دارین اعتراف می گیرین؟

س: بله دارم اعتراف می گیرم

ج: باشه (خنده)

س: آخر این قضیه مهم است. می گویند شما او را با چاقو زدید شما می گوئید او را چاقو نزدید فقط زدید. این دو حرف با هم فرق دارد. مسعود حجازی در کتابش می نویسد: "دکتر فاطمی ساعت ۹ صبح شنبه ۲۹ اسفند ۱۳۳۲ دستگیر شد و دستگاه حکومت هياهو و جنجال بسیاری برای دستگیری او به راه انداخت. او را به عمارت شهربانی که محل فرمانداری نظامی در آنجا بود بردند و در ساعت سه بعد از ظهر به عنوان اینکه می خواهند به زندان ببرند از

درب بزرگ شهربانی خارج ساختند و بیرون درب شهربانی، شعبان جعفری (معروف به بی مخ) و جمعی دیگر از چاقو کشان که از قبل انتظار او را می کشیدند، بر روی او ریختند و با چاقو به جان او افتادند و اگر خواهر شجاع و فداکار دکتر فاطمی در محل حاضر نبود و خود را به روی او نینداخته بود، دکتر فاطمی به طرز فجیعی کشته شده بود، و میگویند شما به سلطنت خانم خواهر دکتر فاطمی چاقو زدید.

ج: والا دروغه!

س: یعنی شما جلو شهربانی نبودید؟

ج: بودم.

س: جلوی شهر بانی حضور داشتید؟ درست؟

ج: بودم، ولی چاقو نزدم. من هیچوقت چاقو نزدم. ولی زدمش. ببین خانوم، خوب گوشتو به من بده: نمیگم نزدم، میگم خواهر شو نزدم. من آگه کاری کرده باشم میگم. آخه ببین داری میگی اونا میگن دکتر فاطمی رو شعبون جعفری کشته...

س: نه کشتید، به قصد کشت زدید...

ج: دکتر فاطمی را دولت محاکمه کرد و کشتنش. اونوقت که عبد خدایی جزو فدائیان اسلام بود. منم جزو فدائیان اسلام بودم. عبد خدایی، فاطمی را با تیر زد ولی نمرد. اون عبد خدایی که الان وکیل مجلس ایناست.

س: فکر می کنم باید این قضیه را روشن کرد چرا شما تا به حال در باره اش حرف نزده اید؟

ج: حالا میگم: در شهربانی زدمش، چاقوام نزدم. بیخود میگن چاقو زده. همشیره شم روش نیفتاد. توی شهربانی همشیره ش اون بالا وایساده بود، من دم پله های پائین زدمش. اون خانم خانوم بالای پله ها وایساده بود. هما خانم، چون شما، شنیدم این همشیره بعد از پانزده سال تو اتریش گفته: "چون شعبون اونوقت منو زد، حالا اینجام چرک کرده است." در صورتیکه من اصلاً دست بهش نزدم. بعدم تو صنف زندگیمان نیست که بریم زنو بزنینم، اصلاً و ابداً، چه برسه به اینکه چاقو بزنینم. من تو زندگیم تا امروز هیچوقت دست به چاقو نزدم، کاری نداره! شما یه پرونده چاقو کشی تو تهرون از من گیر بیار و من همون ساعت خودم حاضر میشم اعدام کنن. بله خانوم، فاطمی رو دولت محاکمه کرد و کشتنش.

س: منظورم چیز دیگر نیست. می گویند موقعی که فاطمی را گرفته بودند و می خواستند از شهربانی به زندان ببرند، مریض احوال بود و فشار خورش پائین بود، به طوریکه زیر بالش را گرفته بودند و می بردند. در صفات مردانگی و پهلوانی نیست که یک افتاده را بزند. شما چرا او را زدید؟

ج: من چه میدونستم در چه حاله!

س: پس حالش را نمی دانستید؟

ج: نه ده تا مأمور دورش بودن خانوم. خیلی ام شق و رق راه میرفت. یه کپه ریش گذاشته بود. یه همچی. آخه خانم جون یه کسی که وزیر خارجه ست، وقتی یهو میرزن تو خونه بگیرنش! وقتی یه وزیر خارجه رو اونجوری بگیرن، بالاخره خواهی نخواهی فشار خورش یا میره بالایا میاد پائین دیگه! بالاخره یه شخصیتی بود؟

س: چیزی هم به او گفتید و زدیش؟ خط و نشان دادگاه رابه رخس کشیدید؟

ج: خب چرا. بالاخره اون موقع دسته گل بهش نمیدن که، خب باید دری وری بهش بگم دیگه! بله؟

س: حتماً پس اگر شما به او چاقو نزدید، چه کسی زد؟

ج: عزیز من، کسی بهش چاقو نزد.

س - پس شما با مشت او را زدید؟

ج - بله میگم. جون بچه م تا حالا من دست به چاقو نکردم. من چاقوکش نبودم که خدمت شما عرض میکنم، فاطمی رو دولت محاکمه کرد.

منبع: خاطرات شعبان جعفری به کوشش هماسرشار، نشر ناب- ص ۱۷۶- ۱۷۴

◀ مسعود نقره کار در مقاله ای در باره «جاهل ها و لات های متدین» می نویسد:

در دوران پهلوی طیفی از جاهل ها و لات های اسلامی نیز حضور فعال داشتند، که بعدها پایه گذاران حکومت اسلامی شدند، متدین های دارای "رگ لاتی"، که با اتکا به امکانات مالی و شبکه های شان سازمانده جاهل ها و لات ها و "گردن کلفت ها و عربده کش ها"، به عنوان بخشی از بازوی مسلح اسلام شدند. این بخش از جاهل ها و لات ها در مقابل مخالف یا حریف خود قسی القلب ترین ها بودند. پیش از انقلاب اکثر جاهل ها و لات های اسلامی گردانندگان هیئت های مختلف عزاداری و راه اندازان دسته های سینه زنی و تکایا بودند، " هیئت

ابوالفضل " های باغ فردوس و " هیئت بنی فاطمه " یکی دو نمونه اند، یکی از مطرح ترین شیخ های این مندین های لات " شیخ جعفرشجونی"، و از جاهل ها و لات های شان حاج مهدی عراقی از بنیان گذاران " فدائیان اسلام" و " هیئت های مؤتلفه اسلامی"، و کسانی امثال محسن رفیق دوست بودند. مهدی عراقی در کتاب خاطرات اش با عنوان " ناگفته ها"، گفتنی ها را با افتخار می گوید:

«... نواب صفوی به این فکر می افتد که یک محفلی، یک سازمانی، یک گروهی، یک جمعیتی را برای مبارزه به وجود آورد. این فکر به نظرش می آید که از وجود افرادی استفاده بکند که تا الان مغل آسایش محلات بوده اند. مثل اوباش ها، گردن کلفت ها، لات ها، به حساب آن ها که عربده کش های محلات بوده اند...»

حاج عراقی ماجرای حمله به روزنامه ساعد را که کاریکاتور نواب صفوی را چاپ کرده بود، شرح می دهد:

«... رفیقمان گفت برویم سر پاچنار من یک مشت از این لات و لوت ها را جمع می کنم... رفتیم زورخانه و دیدیم یک مشت جاهل های کوتاه و بلند، خلاصه یا علی یا علی دارند ورزش می کنند. گفت بیائید برویم، راه افتادند آمدند اول خیابان فردوسی... گفتیم حمله به چاپخانه... همه چاپخانه را این بچه ها پذیرایی کردند. جعبه هایی که تویش حروف بود از طبقه دوم همه اش می آمد تو حیاط. دو سه تا از این بچه ها با چوب افتادند به جان ماشین می خواستند با چوب، ماشین را بشکنند، گفتیم بابا این که با این شکسته نمی شود، یک دست زدیم خلاصه اش این دیس از زیر ماشین آمد بیرون و حروف ها ریخت زمین... رفتیم تو قسمت حروف چینی، دیدیم کلیشه ها آن وسط است چاقو را بچه ها در آوردند، کلیشه ها را تکه تکه کردند و حروف را هم، همه را به هم زدند.»

حاج عراقی درباره " طیب و ناصر جیگرکی و رمضون یخی و... " و نقش آن ها در آشوب خرداد ۴۲ می گوید:

«... منزل آقا (خمینی) بودیم آن جا اسم طیب خان وسط آمد... آقا درآمد گفت که اینها علاقمند به اسلام هستند... نوکر امام حسین هستند... خلاصه رفتیم خانه طیب خان... طیب صد تومان داد به پسرش اصغر دادو گفت می دویی عکس آقا خمینی را می خری می بری تو تکیه... ناصر جیگرکی، از گردن کلفت های باغ فردوس و چهارراه مولوی بود، هنوز ما از ساعت حرکتمان قدری مانده بود

که خبر آوردند این فرد با تعدادی نزدیک به ۲۰۰ الی ۳۰۰ تن از الوات های آن جا به قول خودش، ازین تیغ کش ها دارند می آیند."

محسن رفیق دوست، یکی دیگر از لات های متدین نیز در خاطرات خود باره ی به قتل رساندن " یکی از چماقداران حکومت پهلوی و معروف به عضویت در ساواک " می نویسد: "...از فیضیه به طرف حرم رفتیم ... دیدم یک روحانی پیرمردی که آن چنان دولا بود - که کاملاً مثل اینکه کسی رکوع برود - یک چوب به عنوان عصا دستش بود، این داشت از توی حرم می آمد بیرون، یکی از این چماق بدستان جوان خیلی گردن کلفتی هم از طرف در فیضیه به طرف در حرم می رفت ، همچنین که این دم در می خواست بیاید بیرون از توی حرم ، این با آن چماق خود زد روی پشت این پیرمرد روحانی که شاید بالای ۹۰ سال داشت و خیلی هم نحیف و ریز بود. این افتاد روی زمین و عمامه اش پرت شد - سید هم بود - این رفت دو تا لگد هم زد توی عمامه او و این بنده خدا هم خیلی بی حال افتاد... شاید چند سال بعدش، غروبی داشتم می رفتم توی خیابان صاحب جم، هوا تازه تاریک شده بود . دیدم این ساواکی دارد از بالا می آید طرف پایین... دنبال او رفتیم و خانه اش را توی آن خیابان ، که معروف بود به چها راه سوسکی یاد گرفتیم ... رفته بودم مشهد خدمت حضرت آیت الله العظمی میلانی . داستان را به صورت کلی برای ایشان [گفتم] که یک همچنین شخصی این جوری کرده و اگر که مثلاً این دست حاکم اسلام بیفتد، با این چکار می کنند ؟ ایشان فرمودند : این جور اشخاص مهدورالدم هستند ، اینها ظلمه هستند ، اینها عمله ظلم هستند . بعد از چند وقت موضوع را به صورت بازتری خدمت مرحوم آیت ... مطهری عرض کردم، وبعد به طریق دیگری این جریان را خدمت حضرت آیت ... مهدوی کنی . از حرفهای هر سه تایی اینها دریافتم که این آدم، کشتنی است. توی یک جلسه ای موضوع را به مرحوم اندرزگو گفتم؛ اندرزگو گفت: همه اینها کشتنی هستند... البته من چند شبی کشیک او را کشیدم با یک چماق حسابی و چون کمتر شبی بود که این مست نباشد . بالاخره او از ماشین پیاده شد ، می خواست برود خانه اش . من مخفی شده بودم و با چماق زدم توی سر این، او افتاد و یک هفت هشت تا چماق دیگر هم زدم توی سرو کله این و هلش دادم افتاد توی جوی آب و رفتم . فردای آن روز شایع شد که یک جنازه ای توی میدان شوش توی آبها پیدا شده ، وان شاء ... خدا قبول کند .."

در مقطع انقلاب نیز رژیم سلطنتی و روحانیون تلاش کردند لات های بیشتری

را جذب کنند. در باره ی حذب "شاهرخ ضرغام" و دیگر جاهل ها و لات ها ی مشابه اش نوشته اند: "....ناصر کاسه بشقابی، اصغر ننه لایلا، حسین وحدت، حبیب دولابی (همه این افراد به جرم همکاری با ساواک و کشتار مردم، بعد از انقلاب اعدام شدند) و چند تا دیگه از گنده لات های شرق و جنوب شرق تهران دعوت شده بودند، شاهرخ هم بود. هر کدام از اینها با چند تا از نوچه هاشون آمده بودند. من هم همراه شاهرخ بودم. جلسه که شروع شد نماینده ساواک تهران گفت: چند روزی هست که در تهران شاهد اعتصاب و تظاهرات هستیم. خواهش ما از شما و آدم هاتون اینه که ما رو کمک کنید. توی تظاهرات ها شما جلوی مردم رو بگیرید. ما هم از شما همه گونه حمایت می کنیم. پول به اندازه کافی در اختیار شما خواهیم گذاشت. جوایز خوبی هم از طرف اعلیحضرت به شما تقدیم خواهد شد. جلسه که تمام شد، همه از تعداد نوچه ها و آدم هاشون می گفتن و پول می گرفتن، اما شاهرخ گفت: باید فکر کنم، بعداً خبر می دم. بعد هم به من گفت: الان اوایل محرم، مردم عزادار امام حسین (ع) هستند. من بعد از عاشورا خبر می دم...."

منبع - مسعود نقره کار جاهل ها و لات ها، روحانیون و سلاطین (بخش نخست)، - سایت گویا نیوز

## فصل نهم

### ظل السلطان و آقا نجفی

ابراهیم تیموری دربارهٔ مسعود میرزا ظل السلطان چنین شرح می دهد: سرهنری درومندولف (Sir. H. Drumond Wolff). وزیرمختار انگلیس در ایران ضمن گزارشی با قید «خیلی محرمانه» به شماره ۲۶۹ مورخ ۳ سپتامبر ۱۸۹۰ از قهله به لردسالزبوری (Marquis of Salisbury) وزیر امور خارجه انگلیس می نویسد:

افتخار دارم شرحی را که بنان الملك تهیه کرده ارسال دارم. بنان الملك مدت مدیدی در خدمت مسعود میرزا ظل السلطان بوده است. بنظر من در میان اطرافیان ظل السلطان این شخص از همه امین تر و کاردان تر بوده و ظل السلطان زیاد مرهون اوست. ظل السلطان او را از خود دور کرد و به جای او اشخاصی را آورد که به اندازه او لیاقت نداشتند مورد اعتماد باشند.

این شرح تصویر دقیق و جالبی از رسوم و روش ایرانی است و ارزش دارد که دقیقاً مورد توجه قرار گیرد. بنان الملك اصرار داشت اصل ممو راندم (گزارش) که به فارسی نوشته شده به او برگردانده شود. قبل از نقل شرحی که بنان الملك دربارهٔ ظل السلطان نوشته و محرمانه در اختیار وزیر مختار انگلیس گذارده، بی مناسبت ندید خلاصه ای از شرح حال ظل السلطان و دو گزارش که مامورین انگلیس یعنی شاهدان عینی از کارهای او تهیه کرده اند و همچنین شرح حال مختصری از بنان الملك را به عنوان مقدمه در اینجا بیاورم:

مسعود میرزا از کنیزی بنام کلثوم خانم که اولین همسر صبیغه ای ناصرالدین شاه بود در تاریخ ۲۰ ماه صفر سال ۱۲۶۶ ه.ق/ ۵ ژانویه ۱۸۵۰ به دنیا آمد. این خانم که بعدها عفت الدوله و سپس عفت السلطنه لقب گرفت دختر رضاقلی بیك از ایل افشار پیشخدمت بهمن میرزا برادر اعیانی محمد شاه بود. اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات خود (ص ۹۴۸) در روز شنبه ۱۹ محرم سال ۱۳۱۰ ه.ق. نوشته است «عفت السلطنه مادر ظل السلطان با دو خواجه شب جمعه که پریشب باشنداز وبا فوت شدند.» با آنکه مسعود میرزا سه سال از مظفرالدین میرزا ولیعهد بزرگتر بود. چون مادرش از قاجاریه نبود نمی توانست به سمت

ولیعهدی انتخاب شود.

مسعود میرزا در سال ۱۲۷۶ ه.ق/ ۱۸۶۰ ملقب به یمین الدوله و در سال ۱۲۸۶ ه.ق/ ۱۸۶۹ ملقب به ظل السلطان شد. با دختر میرزا تقی خان (امیرکبیر) که از عزت الدوله خواهر ناصرالدین شاه بود ازدواج کرد و از او سلطان حسین میرزا جلال الدوله پسر ارشدش بوجود آمد. این خانم در سال ۱۲۸۷ ه.ق/ ۱۸۷۰ فوت کرد.

مسعود میرزا ظل السلطان در دوران سلطنت پدرش، ناصرالدین شاه، در یک زمان حاکم اصفهان، فارس، اراک، یزد و خوزستان بود و یک نیروی نظامی مرکب از پانزده هزار نفر سرباز که خوب تعلیم دیده و با دیسیپلین بودند تشکیل داده بود. این نیرو به دستور ناصرالدین شاه که نسبت به پسرش سوءظن پیدا کرده بود منحل گردید.

ظل السلطان بعد از آن بصورت یک فرد معمولی درآمد و هنگام فوت ناصرالدین شاه فقط حاکم اصفهان بود. بعد از سلطنت مظفرالدین شاه باز هم قدرت ظل السلطان کمتر شد. در موقع مرگ پدر بلافاصله نسبت به برادر جواد نتر یعنی مظفرالدین شاه اظهار انقیاد و اطاعت کرد.

ظل السلطان مرد ثروتمندی بود و املاک زیاد و اموال سرشاری داشت که ارزش آنها را در حدود ۲۵۰۰۰۰ لیره انگلیس تخمین می زدند و مبلغی در حدود نیم میلیون لیره نیز در بانک های اروپا داشت.

ظل السلطان دارای نشان G.C.S.I. (ستاره هند) از دولت انگلیس بود. این فهرست بیوگرافی ظل السلطان می باشد که در اینجا آورده شد و در پائین درباره شخصیت او و اخلاق و عادات و رفتارش توضیحات بیشتری داده شده است.

قساوت و بی رحمی از مشخصات بارز ظل السلطان که همه به آن اعتراف داشتند قساوت و قساوت و بی رحمی او بود، که گفته می شد آن را از پدر بزرگ مادری خود که در زمان محمدشاه میر غضب بوده به ارث برده بود. می گویند مظفرالدین شاه هر وقت می خواست قساوت و بی رحمی کسی را بیان کند می گفت این آقا مثل ظل السلطان آدم بی رحمی است. مظفرالدین شاه می گفته است در ایام طفولیت که با هم درس می خواندیم عصرها که به اندرون می رفتیم غلام بچه ها گنجشگ هایی را برای او می آوردند. ظل السلطان با میخ یا چاقو چشم گنجشگها را درمی آورد و آنها را در هوا رها میکرد و می گفت داداش ببین چطور پرواز میکنند!



## تمول و ثروت

ظل السلطان در تاریخ «سرگذشت مسعودی» (ص ۲۵۵) نوشته است: «خداوند تبارک و تعالی آن قدر بمن داده است که اگر اعقاب من بعد از من بفهمند چه بکنند تا ده نسل برای آنها کافی است...»

این ثروت بیشتر از طرق نامشروع و کارهای خلاف که به بعضی از آنها اشاره شده، بدست آمده بود.

مسترپریریس کنسول انگلیس در اصفهان در گزارشی که در ۹ ماه ژانویه ۱۸۹۴ (ماه رجب ۱۳۱۱) برای سر فرانک لاسلس وزیر مختار انگلیس فرستاده می گوید: چند روزی به سلطان آباد رفته بود، پس از بازگشت به اصفهان متوجه می شود اوضاع شهر و اطراف اصفهان خیلی بد شده و امنیتی نیست. دزدی، تجاوز در شبها طوریست که اکثر مردم در حال وحشت و ترس و نگرانی بسر می برند و شب ها برای حفاظت از خود نمی توانند بخوابند.

اموال سید معروفی را که بالغ بر چند هزار تومان می شد و همچنین اموال کلیسای جلفا را دزد زده بود. کنسول انگلیس این دو مورد را به اطلاع ظل السلطان رساند و از او خواست که دزد را پیدا کند. ظل السلطان به نوه اش «خا ن باباخان» دستور داد و عده ای غلام را به دهکده «سیده» فرستاد تا دزدها را دستگیر کنند. بعضی از دزدهای معروف دستگیر شدند و با آنکه به آنها قول داده بودند که اگر اعتراف نمایند جانشان در امان خواهد بود، معهذاً در روز دسامبر ۱۸۹۳ (سلخ جماد یالآخر ۱۳۱۱) آنها را اعدام و اجسادشان را در جلوخانه آنها آویزان کردند. اموال مسروقه پس گرفته شده را به صاحبانش پس ندادند و شاهزاده همه را برای خودش برداشت.

## بنان الملك

میرزا رضا مستوفی که به واسطه آشنایی با علم پزشکی به میرزا رضای حکیم هم شهرت داشت، مدتی منشی نظام و سرکرده سید سوار ابوابجمعی خود بود و در سال ۱۳۰۱ ه.ق/ ۱۸۸۴ م. به بنان الملك ملقب شد. بنان الملك به قول اعتمادالسلطنه سالها «آدم محرم ظل السلطان» بود و سمت منشیگری او را داشت. در این مدت ثروت زیادی بدست آورد و سپس از ترس به عتبات

مسافرت کرد و از آنجا به مصر و بعد هنگامی که ناصرالدین شاه در انگلستان بود (تابستان سال ۱۸۸۹ / اواخر سال ۱۳۰۶ ه.ق.) به لندن رفت. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های خود به این شخص و کارهای او اشارت می‌کند، از جمله ضمن یادداشت روز چهارشنبه ۱۱ ذی القعدة ۱۳۰۶ ه.ق. (ژوئیه ۱۸۸۹) در لندن می‌نویسد: «صبح بنا ن الملک آدم محرم ظل السلطان را که قهر کرده لندن آمده است دیدم. از من شور کرد گفتم مکه معظمه برو چندان پرده دری با شاهزاده مکن.» یکشنبه ۶ شعبان ۱۳۰۹ ه.ق. (مارس ۱۸۹۲).

امروز صبح منزل بنان الملک رفتم. وقتی جاجرود بودم معروف بود بنا ن الملک فرار کرده، همی‌نطور هم بود به قم رفته بود گویا از دست طلب کاران خودش رفته بود، آوردندش بتوسطه امین اقدس عریضه ای به شاه نوشت که قنسول ایران در بغداد بشود مقبول هم افتاد، چند روز در منزل خودش شربت و شیرینی گذاشته بود، بعد موقوف شد. از قرار گفته خودش امین السلطان موقوف کرده بود. «شنبه ۱۰ شعبان ۱۳۱۱ ه.ق. (فوریه ۱۸۹۴)» «میرزا رضای حکیم ملقب به بنا ن الملک آدم ظل السلطان که از خدمت شاهزاده استعفا کرده مدتی در تهران می‌چرید و بعد پول داد قنسول مصر شد، از آنجا هم معزول شد، طهران است و با من آشنائی دارد.»

ظل السلطان در کتاب خود به نام «سرگذشت مسعودی» درباره بنا ن الملک و مرگ او می‌نویسد:

«میرزا حبیب الله خان مشیرالملک یک میرزای پست اصفهانی بود به وزارت تمام جنوب ایران و لقب مشیرالملکی برقرار شد، با میرزا رضای منشی من که بعد بنا ن الملک شد بجان هم افتادند رسوائی‌ها برپا کردند بالاخره من لاعلاج گشته هر دو را معزول کردم. میرزا ای بنان الملک به مصر رفت و سالها در بدر غربت بود باز از مصر مراجعت، به اصفهان آمد ناخوش شد و مرد.»

اما اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود در یادداشت چهارشنبه ۶ شعبان ۱۳۱۳ ه.ق. (ژانویه ۱۸۹۶) راجع به مرگ بنان الملک می‌نویسد: «باز حضرت والا ظل السلطان قتل نفسی فرموده اند. میرزا رضای حکیم بنا ن الملک نوکر قدیم خودش را باسم الفار مسموم کرده است. خداوند انشاءالله جان ماها را قربان پادشاه کند که اقلأ اگر مکنت و اعتباری نداریم راحت میخوریم و میخوابیم. (۱) تیموری در ادامه آن می‌نویسد: کار ترایت که در جلفا اقامت کرده

بود به درخواست ظل السلطان روز دوازدهم آوریل ۱۸۸۹ به اتفاق مستر آقانوور به اصفهان رفت تا دوباره بدیدن او برود. در این ملاقات ظل السلطان کمابیش باز همان حرفهای سابق را تکرار کرد و ضمن اظهارنظر و انزجار نسبت به نایب السلطنه (برادرش) گفت: اگر در راه اعطای مقام مهمی به من در تهران از طرف شاه اشکالاتی باشد من کاملاً راضی هستم که در همین حکومت اصفهان باقی بمانم و در این صورت انشاءالله نایب السلطنه هم از وزارت جنگ برکنار شود و فقط در همان حکومت تهران باقی بماند. انصاف نیست، نایب السلطنه چون دوست روسهاست با او با عزت و احترام رفتار بشود ولی من چون به انگلستان وفادار هستم اینطور مرا عقب بزنند و در چشم مردم خفیف سازند. يك توازن و تعادلی باید بین ما برقرار باشد، من نسبت به عزت و احترامی که به ولیعهد میشود به هیچ وجه حسادتی ندارم.

ظل السلطان در پایان ضمن اظهاراتی دوباره تا یکد نمود که شاه طبع خیلی عصبی و بدگمانی دارد و با مشورت و نظر مفسده آمیز می توان او را از راه راست منحرف کرد. من به هیچ يك از اطرافیان خودم اعتماد ندارم و هر وقت دولت انگلیس بخواهند مطلبی را به من بگویند بهتر است که آنرا ضمن نوشته ای توسط کیی از «غلامان» خودتان برایم ارسال دارید و من هم جواب آنرا با دست خودم می نویسم.

کارت رایت در پایان در حالیکه اجازه مرخصی می گرفت از طرف وزیرمختار انگلیس که نتوانسته شخصاً قبل از رفتن به اروپا به ملاقات او بیاید اظهار تاسف کرد و خواستار شد سال نو که تازه شروع گردیده سالی مبارک و فرخنده برای او باشد. ظل السلطان نیز اظهار امیدواری کرد که بزودی موفق به دیدار وزیرمختار انگلیس بشود و سفر او سفری خوب و خوش باشد و هر چه زودتر به تهران بازگردد و حکومت شاه را از نظرات خود بهره مند سازند.

ظل السلطان با روحانیون میانه خوبی نداشت و می گفت: «قدرت آخوندها يك مانع بزرگ برای حسن اداره امور کشور است.»

چنانکه می دانیم بعد از واقعه تحریم تنباکو و لغو قرارداد رژی قدرت روحانیون توسعه بسیار پیدا کرد و «فرانک لاسلس» وزیرمختار انگلیس می گفت: «آخوندها اکنون در وضعی هستند که با کوچکترین بهانه ای می توانند آشوب و انقلاب برپا نمایند.»

مسترپریرس کنسول انگلیس در اصفهان در گزارشی به تاریخ ۱۱ ماه اوت ۱۸۹۲

به فرانک لاسلس وزیرمختار انگلیس از جمله مینویسد:

امروز صبح به دیدن ظل السلطان رفتم و پس از صحبت های مقدماتی شاهزاده دولت انگلیس را سرزنش می کرد که او را در موقع احتیاج به حال خود واگذارده و اکنون باید کارهایی را انجام بدهد، در حالیکه واقعاً قدرتی ندارد. او مانند مردیست که می خواهد بنویسد اما چشم های او را بیرون آورده اند و دست های او را قطع کرده اند. هر کاری را که بخواهد انجام بدهد و هر چیزی را که می خواهد جلو او را می گیرند و از دادنش به او امتناع میکنند، معهذا این مرد اینجاست فقط آقانجفی \* برای او کافیسست که چیزی بخواهد آنرا فوراً به او می دهند. مورد بختیار یها را ببینید. من نوشتم و خواستم که باید به آنها اجازه داده شود تا بروند اما آنرا برای خواسته من انجام ندادند، ولی به محض آنکه آقا نجفی آنرا خواست فوراً آزاد شدند، نگاه کنید او چه می کند، او حتی مردی را به نواحی بختیاری فرستاد تا اموال آنها را تصاحب کند.

«اکنون باید بفرستم و نیم فوجی را که در عربستان (خوزستان) دارم تعویض نمایم. آیا فکر می کنید می توانم اینکار را بکنم؟ نه! هر کدام ازین پانصدنفر که باید بروند، می روند پیش آقانجفی و درخواست می کنند که اعزام نشوند و او به من می گوید که نباید او را فرستاد و به این ترتیب نمی توانم این تعویض را انجام بدهم.»

در اینجا ظل السلطان به حرفهای بی مزه و پیش پا افتاده معمولی خودش پرداخت و علناً و بی پرده پدرش (ناصرالدین شاه) و امین السلطان (وزیراعظم) را فحش می داد و می گفت زمام امور کشور از دست آنها به در رفته است. اکنون به هیچ وجه چیزی در کشور نیست نه حکومتی و نه ارتشی. حکومت کردن بر يك کشور نیمه وحشی مثل اینجا زور یا قانون لازم دارد، اما در اینجا نه این است و نه آن.

«قبل از آنکه مغضوب شوم، من بیست هزار سرباز داشتم، که در حدود دوازده هزار نفر آنها واقعاً افراد خوبی بودند. وزیرمختار فرانسه با دیدن آنها اظهار تعجب می کرد و می گفت شما نمی توانید بهتر از آنها در جایی خارج از فرانسه و اطریش ببینید. با آنها چه کردند؟ آنها اکنون کجا هستند؟ تفنگها و لوازم دیگر آنها را که برایشان تهیه کرده بودم چه شد؟ از همه پول، وقت و زحمتی که بر سر این ارتش کوچک گذاشتم، اکنون اثری باقی نیست، هیچ چیزباقی نماند، همه از بین رفت.»

«من بکلی مایوس و دلسرد هستم و می خواهم از همه زحمات و دردها و ناراحتی های حکومتی خودم را کنار بکشم.»

«شما فکر می کنید من از شما انگلیسی ها جدا می شوم، ولی اینطور نیست. من آنقدر خرد نیستم. من در کنار شما باید بایستم یا سقوط کنم هیچ چیز بیشتر از این مرا خشنود نخواهد کرد که ببینم شما این قسمت از کشور را بپذیرید، چنانکه تصور می نم روزی اینکار را خواهید کرد، در آن صورت اموال من که چند میلیون تومان ارزش دارد، مصون و محفوظ خواهد ماند.»

ظل السلطان دوباره به موضوع آقاجفی و برادرش شیخ محمدعلی بازگشت و در حالیکه رکیک ترین فحش ها را به آنها می داد، گفت: «شما انتظار دارید که من آنها را تحت اطاعت درآورم، چطوری می توانم؟ سه سال قبل بعد از آنکه آقاجفی باعث آنهمه بدرفتاری با یهودیان شد و بابتی ها را که تحت حفاظت سربازان دولتی بودند بقتل رساند او را به تهران احضار کردند، بجای آنکه با او با خشونت رفتار نمایند و او را تنبیه کنند او را با احترام زیاد پذیرفتند و هدایای بسیار عالی هم از طرف شاه و هم از طرف امین السلطان به او داده شد و بعد از چند ماه در حالیکه خیلی بزرگتر و بااهمیت تر از قبل شده بود او به اینجا بازگشت. بنابراین اکنون دیگر برای من امکان ندارد که جلو او را بگیرم. حالا اسماً من حاکم اینجا هستم، اما آقاجفی حاکم واقعی است.

بعد از قیام مردم و تحریم تنباکو و لغو قرارداد رژی به گفته مسترپرپرس کنسول انگلیس در اصفهان، قدرت روحانیون خیلی زیاد شد و روبروز هم به دامنه آن افزوده می شود.

ظل السلطان هم تغییر عقیده داده و باصطلاح می خواهد در این مسیر شنا کند و او را قهرمان این جریان بدانند. منظور ظل السلطان آنست که هنگام مرگ پدرش با کمک و پشتیبانی روحانیون به هدفی که همیشه دنبال آن بود، دست یابد. او بر آن باور است. با این عمل یعنی وادارکردن روحانیون که باصطلاح با ساز او برقصند او خواهد توانست با تهدید یا با رضا و موافقت به منطقه حکمرانی خود بیفزاید و هدف اصلی را که در رأس همه کارهایش قرار دارد یعنی «قدرت برای جمع آوری ثروت» تامین نماید.

بعد از گفتگو و بحث درباره مسائل مختلف وقتی موضوع آقاجفی به میان آمد ظل السلطان بقول کنسول انگلیس خود را به تجاهل زد و گفت:

«در این شهر (اصفهان) من به هیچ وجه قدرتی ندارم. من حاکم نیستم، من جز در

موردبازار دستوری نمی توانم صادر کنم. این آخوندها هر دستوری که بخواهند می دهند و در تمام موارد کسب و کار و تجارت، خرید و فروش خانه و باغ و غیره دخالت میکنند. هر کاری دلشان بخواهد انجام می دهند. من قدرت ندارم.

ظل السلطان وقتی از کنسول انگلیس درباره اینکه خسارت کمپانی رژی از کجا پرداخت م میشود کنسول انگلیس ضمن مطالبی می گوید به عقیده او باید از طریق مالیاتی که آنرا «مالیات آخوندی» نامید پرداخت گردد ولی ظل السلطان می گوید نه «مالیات انگلیسی». (((«طبق گزارش مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۸۹۳ مستر پریس کنسول انگلیس در اصفهان چند روز پیش مجتهدی بنام حاجی آخوند، مردی که بواسطه شدت دینداری و تقدس شهرت زیادی دارد، نزد آقاجفی و برادرش شیخ محمدعلی رفت و اظهار داشت که در خواب پیغمبر به نظر او آمده و فرموده است آقاجفی «کافر» است و شیخ محمدعلی هم مرتد می باشد و وظیفه اوست که این موضوع رابه همه مردم اعلام کند. بنابراین او آمده تا این موضوع را به آنها اعلام نماید و درصدد است دستور پیغمبر اسلام را اجراء کند.

آقاجفی و شیخ محمدعلی به گمان اینکه این کوششی برای گرفتن پول می باشد مبلغ پنجاه قران برای او فرستادند. اما حاجی آخوند از گرفتن این پول خودداری کرد. آقاجفی دوباره این پول را برای او فرستاد و پیغام داد اگر پول را قبول نکند و دهانش را نبندد او بقتل خواهد رسید. حاجی آخوندی باز پول را قبول نکرد و گفت حاضر است کشته شود، پیغمبر این دستور را به او داده و نمی تواند دهان خو را ببندد. حاجی آخوند هر جا می رفت خواب خود را تعریف میکرد.

مجتهدان اصفهان همه از اینکه لطمهای به آقاجفی وارد شود خوشحال هستند و مخفیانه از حاجی آخوند پشتیبانی میکنند و در نتیجه اصفهانی های ساده لوح به حرفهای او گوش می دهند و باور میکنند. این موضوع اکنون نقل تمام محافل اصفهانست و گفته می شود ممکن است موجب کاهش قابل ملاحظه ای از شهرت آقاجفی گردد.

مستر پریس کنسول انگلیس در اصفهان در گزارشی که چند روز بعد یعنی ۲۷ ژوئیه ۱۸۹۳ فرستاده می گوید مراسم مذهبی ماه محرم امسال ۱۳۱۱ ه.ق که از روز ۱۵ ژوئیه ۱۸۹۳ شروع شده بود در شهر اصفهان چندین زد و خورد بین دستجات مختلف صورت گرفت که در جریان آن عده ای زخمی شدند و در یکی از آنها يك نفر از زخمی شدگان حالش بطوری وخیم می باشد که احتمال زنده ماندنش نمی رود.

این وضع بواسطه تجدید حیات دسته بندی لوطی های سابق بنام حیدری و نعمتی است. مدت بیست سال بود که این دسته بندی ها در اصفهان فراموش شده و از بین رفته بود. آقاجفی بیش از همه این دستجات را تشویق میکند و به آنها توجه می نماید و در مدخل مسجدش با سر برهنه و پای برهنه در حالیکه سینه می زد از آنها استقبال می نمود و در موقع بازگشت به همین طریق آنها را بدرقه می کرد. آقاجفی این کار را بیشتر از آن جهت میکرد که شهرتش که بواسطه خواب حاجی آخوند لطمه دیده تا حدی جبران بشود. غروب روز یکشنبه ۲۸ ماه صفر ۱۳۱۱ ه.ق (۱۰ سپتامبر ۱۸۹۳) قتل امام حسن و رحلت حضرت رسول در محله امام جمعه اصفهان بین «لوطی» های رقیب، دو دسته حیدری و نعمتی زدو خوردی روی داد که چند نفر از طرفین مجروح شدند. هیجان و تحریک احساسات خیلی زیاد بود و عده ای هم از محلات دیگر به کمک طرفین آمدند و بیم آن می رفت که شب بعد زد و خورد شدیدی بین طرفین روی بدهد. ابراهیم خلیل خان که دو سه روز قبل از اردوی ظل السلطان بازگشته بود با کوشش بسیار توانست نظم و آرامش را برقرار کند. مسئول عمده این اغتشاش و زد و خورد امام جمعه اصفهان بود که شب هنگام عده ای سینه زن حیدری را به مسجد آورده بود. این موضوع باعث شد تا دسته نعمتی ها آنها را توهینی بخود تلقی کردند و حیدری ها را مورد حمله قرار داده و کتک بزنند. پشت سر نعمتی ها آقاجفی قرار دارد که مخفیانه و پنهانی آنها را تحریک می کرده است. آقاجفی نهایت سعی را به عمل می آورد تا به امام جمعه لطمه وارد سازد. ظل السلطان قصد داشت به شکار برود ولی تصمیم خود را تغییر داد و باعجله به اصفهان بازگشت.

اینها نمونه هائی از رابطه ظل السلطان با روحانیون اصفهان می باشد که به اختصار در اینجا آورده شد. (۲) [I]

◀ هما ناطق به «شیخ فضل الله نوری» و «آقا جواد تبریزی» اشاره می کند که «در غصب» اموال مردم توسط آنها چنین به قلم می آورد: با نخبه علماء، شیخ فضل الله نوری می آغازیم که در میان مردم «فضلهء الاله» لقب گرفته بود. ثروت بیکران او از غصب املاک نور به دست آمد. به گفت مخیر السلطنه هدایت «دستگاه شیخ از بساط دربار رنگین تر بود» و «وضع او وضع اعیانیت! چنانکه «در همه وقت لازمات تعیش او موجود بود». ناظم الاسلام نیز "واهی

می داد: «وارد شدم بر حاج شیخ فضل الله... به اندازه خوراک پنجاه نفر در سفره او حاضر بودند... سفره او را از سفره صدراعظم بهتر دیدم». علی اکبر دهخدا در روزنامه صوراسرافیل شیخ را متهم می کرد که ۴۵ هزار تومان از صدراعظم گرفته بود تا با آزادیخواهان در افتد.

نیروی ضربت شیخ فضل الله را «چماقداران و قداره کشان» می آراستند. پشتیبانانش درباریان و تیولداران بودند. در نهضت مشروطه ۴۵۰۰۰ تومان از دربارستاندو «علیه مشروطه» تظاهرات برپا داشت. فریدون آدمیت همراه با نقد افکار شیخ، او را با سوادترین ملای زمانه اش دانست. اما اعدام او را نکوهید. مردم در نقد این آخوند شبنامه به در و دیوار می زدند، در این راستا که شیخ فضل الله «سلوک روحانیت» ندارد و او را به «مرجعیت» نمی پذیریم. تلگراف نفرین هم می رسید، از این دست: «حاجی شیخ فضل الله خدا تو و اتباع تو را به درک واصل کند»!

در میان غاصبان کمتر آخوندی به پای قدرت مالی و سیاسی میرزا جواد آقا مجتهد تبریز می رسید. این مجتهد از راه زناشویی نوه میرزا تقی خان امیر کبیر را به زنی گرفت که تنها خواهرتنی ناصرالدین شاه هم بود. از این راه با درباریان درآمیخت. ثروت میرزا جواد را ۱۶۰۰۰ تومان و شمار دهانتش را ۲۰۰ پارچه گفته اند. دریاچه هم داشت. ناصرالدین شاه نیز در سفرنامه هایش از روستاها و ثروت کلانش یاد کرده است. شگفت انگیز اینکه برخی این مجتهد را قهرمان «ضد استعمار» می دانستند، چون با امتیاز رژی مخالفت کرد. اما در نیافتند که میرزا جواد آقا چون در ساوجبلاغ کشتزار توتون داشت و به روسیه صادر می کرد، با رژی به مخالفت برخاست. کسروی نوشت: «این مرد در فزونی پیروان و چیرگی به مردم در میان همکاران خود کمتر مانند داشته، سخنش در همه جا می گذشت». مردم از او می هراسیدند. نفوذش تا جایی بود که به تزار روسیه نامه می نوشت. قوت شریعت در زمان حاجی میرزا جواد آقا می بود که از اینجا تا پترزبورگ حکم می کرد! کسروی می افزود: «این مرد در فزونی پیروان و چیرگی به مردم، در میان همکاران خود کمتر مانند داشته. اعتمادالسلطنه هم گواهی می داد که اینآخوند «درابتیاع ملکولع» دارد و بس» حریص است به مال وقفی که تولیتش با ورثه قاضی تبریز است». تا جایی که «جمعی را تحریص کرده بود، تا در خیابان به ورثه آن قاضی «بی ادبی» کنند. به شاه ولیعهد هم «نسبت بی دینی» می داد و آنان را «تشبیه به خلفای جور» میکرد. نمونه ای نقل می کنم. به سال ۱۸۷۵ میلادی/ ۱۲۹۷ قمری



مجتهد تبریز به احتکار نان برآمد. مردم گرسنه دست به شورش زدند. تهدید کردند که «اگر نان را ارزان نکنند زیر پرچم روس خواهند رفت». زیرا که مردم چنان از دست مجتهدشان به جان آمده اند که «همگی در انتظار مداخله روس‌ها نشسته‌اند». کارگزار سفارت فرانسه در احوال مجتهد تبریز گزارش می‌کرد: میرزا جواد آقا «با نفوذترین شخصیت مذهبی در جهان شیعه پس از مجتهد کربلاست. همچنین بزرگترین مالک آذربایجان است. در تبریز این مجتهد بسی مقتدر تر از ولیعهد است و گاه اراده او بر اراده شاه نیز حاکم است.

همگان می‌دانستند که سرچشمه قدرت و ثروت بیکران مجتهد همانا از دهات و موقوفات غصبی است. گواهی می‌رفت که میرزا جواد در داستان تنباکو از بازرگانان «خسارت» می‌خواست و تهدید می‌کرد. تا جایی که «طالاب حیدریه» را بسیج کرد تا شب‌ها «هیاهو کنند و یاعلی بکشند!» آنگاه به منبر می‌شد. نسبت بی‌دینی به شاه می‌داد. چنانکه دستور بستن بازار را داد. تجار را تهدید کرد که «باید صد هزار تومان از شما بابت خسارت بگیرم!» با وساطت آخوند میرفتاح و سفارت روسیه، غائله خوابید.

روس‌ها به او پول رساندند و سر و صدا را خواباندند. دیگر اینکه این مجتهد در بست دست نشانده دولت روسیه بود. در باسمنج تنباکو می‌کاشت و به روسیه صادر می‌کرد. روس‌ها در محله ششگلان برایش جاده کالسکه رو ساختند. کالسکه هم فرستادند! «(۱)

\* همان ناطق در همان نوشته باره «ملاخور کردن» اموال مردم توسط آقا نجفی بر این نظر است: آقا شیخ محمد تقی نجفی مجتهد پر آوازه اصفهان در آزار و کشتار شهره عالم بود. به گفت سفیر فرانسه «شیخ نجفی به تبعیت از سیاست انگلیس شهرت» داشت!

آوازه اش را از یکسو مدیون مکننتش بود و از سوی دیگر از یهود آزاری که یکی از راه‌های ثروت اندوزی و شهرت او به شمار می‌رفت. قدرت او از برکت غصب مالیات‌های سالانه یهودیان بود، همراه با شکستن سازهای موسیقی و بسیج لوطیان در آزار قوم یهود! تا جایی که یهودیان می‌گفتند: هر سیدی که بخواهد مریدی و آوازه‌ای کسب کند نخست اعلان جهاد به یهودیان می‌دهد. مجتهد کار را به جایی رسانیده بود که پای منبر می‌گفت: یهودیان «زنان مسلمان» را گرفته و برای اموری «مشکوک» پنهان می‌کنند! دیگر اینکه دهات غله خیز اصفهان را یک به یک می‌خرید و گندم را به بهائی که خودش تعیین کرده بود می‌فروخت. حتی قبض مستمری رعایا را به ثلث قیمت می‌خرید و از این راه مالیات خودش را می‌پرداخت. آقا نجفی در در احتکار

و برانگیختن « تنگی » ها نقش اساسی داشت. در نقد این آخوند ، سید جمال واعظ اصفهانی (پدر جمالزاده) با همیاری ملک المتکلمین که هر دو از فرقه ازلی بودند یک گفتگوی خیالی میان خدا و مجتهد محتکر که « هزار خروار گندم » داشت آراستند. در این روال:

« ای محمد تقی، آیا آنزمان را به خاطر داری که آرزوی شش دانگ ملک « داشتی؟...ده ها قراء به تو مرحمت کردیم... اول ملاک شدی، اول دولتمند شدی، اول زارع شدی، اول با قدرت شدی... اکنون افتخار می کنی که منم که باعث بی علمی عامه شده ام. این تو بودی که هر کسی را به تهمت بابی گری حکم قتل می دادی... انبار غله و احتکار برای چه بود؟ وقتی که نان می خواسته ارزان شود تهدید و تنبیه نانوایان را چه بود؟ مداخل املاک ظل السلطان که نصف اصفهان را شامل بود در جیب تو داخل نکردیم؟ یا حامی اشرار بودی و یا هوا خواه الواط (لوطیان) و الی آخر»

اعتمادالسلطنه در ۸ رجب ۱۳۰۷ ق / ۱۸۹۰ م. گزارش می کرد: « اصفهان مغشوش است. ملا نجفی مجتهد چند نفر به تهمت بابی گری به میل خو و بدون اجازه سر بریده است! شاه متغیر بودند» نجفی هر روز آدم می فرستاد و دستور شکستن ساز های موسیقی یهودیان را می داد. یکی از مریدان آن مجتهد، در جلوه کاس تر از آش گزارش داد:

در یکی از کوچه های اصفهان عبور می کردم. از خانه این خبیث (حیدر علی خان) دیدم صدای تغنی و سماع و آواز و ساز می آید. از قول آقا (نجفی) بعضی طلاب را خبر کردم. ریختیم درب خانه راشکستیم . داخل که شدیم دیدیم این خبیث ها مشغول ترنم اند و این خلاف شرع است. پس ایشان را خوب تنبیه کردی و کتک شدیدی زدیم!»

سرانجام مجتهد را از اصفهان به تهران فراخواندند. در پایتخت از نو به منبر شد! «به شاه دعا نکرده از منبر پائین آمد و رفت» ! به ناصرالدین شاه هم توپید که چرا شاه همسر بیمارش را برای درمان چشم «به فرنگ» فرستاده است. نیز در گشایش شعبه مدرسه «آلیانس اسرائیلی» در اصفهان، آقا نجفی با انگلیس ها همدست شد و به مخالفت با گشایش آن نهاد برآمد. سرچشمه مخالفت این بود که انگلیس ها خود در لندن «انجمن تبلیغ یهودیان» را به راه انداخته بودند تا یهودیان را به گرویدن به دین مسیح وادارند. از آن پس آن انجمن با میسیونر های فرانسوی که از دیرباز در ارومیه مستقر بودند، درگیری داشتند. گویاست که گارلاند نماینده انگلیس ها که ریاست شعبه اصفهان را عهده دار بود دست به دامن آقا نجفی شد تا از پیوستن یهودیان به مدارس آلیانس یهود جلوگیری کند

و فتوا بدهد. نجفی درخواست سفیر انگلیس را به جان پذیرفت. به منبر شد و اعلام داشت: «هر یهودی که به مدرسه الیانس یهود برود کافر است!» سرانجام یهودیان شکایت بردند.

آقا نجفی به خیال سرمایه گذاری و تاسیس بانک هم افتاد. بانکی برپا کرد با بهره ۱۲ درصد برای سپرده و ۱۸ درصد برای وام. رفته رفته به رقابت با بانک شاهی درآمد، اصناف رامحرک شد و خود درپشتیبانی از آنان نامه به صدراعظم فرستاد که «صنف چیت ساز و صراف و شالیاف» همه شاکمی اند که «این بانک شاهی سبب تعطیل برخی مشاغل شده... و شغل ما را هم غصب کرده!» بدان معنا که چون این مجتهد خود با بهره ۵۰ درصد وام می داد، تجار و اصناف را از وام گرفتن از بانک باز داشت. دیگر اینکه مجتهد اصفهان دهات غله خیز اطراف را نیز یک به یک خرید و بهای گندم را به نرخی که خود می فروخت.. با امتیاز تنباکو هم در افتاد و خود با همکاری با حاج محمد حسن امین الضرب شرکت نوینی برپا کرد. به گواهی حاج سیاح، آقا نجفی، مردمان را پند «قناعت» می داد، اما خود او آرمانی جز «جمع آوری مال، ازدیاد ثروت و خریدن املاک و مستغلات» در سر نداشت.

حکومت آقا نجفی را به تهران فرستاد! این مجتهد نه تنها از حکومت حرف شنوی بویژه به «اقوام نامسلمان» نداشت بلکه حکومت از او تبعیت می کرد. در آزار یهودیان و زرتشتیان استاد بود. (۲) [II]

### توضیحات و مأخذ:

- I - ابراهیم تیموری «مسعود میرزا ظل السلطان - نشریه بخارا - سال چهاردهم - شماره ۸۳ مهر - آبان ۱۳۹۰ - صص ۴۸۱ - ۴۷۷
- ۲ - همانجا - صص ۴۹۶ - ۴۹۱
- II - خانم هما ناطق «روحانیت» - سایت خانم هما ناطق (کامل آن در سایت هما ناطق)

- ۱ - مقاله هماناطق «در غصب» - صص ۴ - ۲
- ۲ - همانجا - صص - صص ۱۶ - ۱۳

## فصل دهم

### «بازنگری آرای حامد الگار درباره روحانیان شیعه»

#### (نقد و بررسی کتاب نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت ایران)

رضا رمضان نرگسی، در دفاع از روحانیان شیعه همانند آقاجفی اصفهانی، ملاعلی کنی، میرزا جوادآقا تبریزی و شیخ فضل الله نوری و ... به «بازنگری آرای حامد الگار درباره روحانیان شیعه (نقد و بررسی کتاب نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت ایران)» پرداخته است که به شرح زیر می آورم اما پرسش از آقای رمضان نرگسی که توجیه کننده فساد و غارت روحانیت می باشد و با اشاره به اینکه «داوری و تحلیل الگار درباره میرزا آقاجواد تبریزی، سید محمدباقر شفتی، ملاعلی کنی و آقاجفی اصفهانی و خمینی ... بدلیل اینکه از منابع خارجی استفاده کرده در معرض تردید قرار می دهد» و بزعم نرگسی که «بخش مهمی از کتاب مذکور که به این مباحث می پردازد نمی تواند اعتبار لازم و کافی داشته باشد.»! این است که آیا در نظام فعلی ولایت مطلقه فقیه که شخص خمینی بنیانگذار آن و روحانیت شیعه رهبری آنرا در دست دارد در جنایت، خیانت، غارت و فساد در ایران گوی سبقت را از نظام گذشته ربوده است و همچنان به این کار درروش و منش ادامه می دهد "جعل تاریخی و منابع از کتاب های خارجی و رسانه های غربی" است!؟

#### مقدمه

نوشته های فراوانی درباره تاریخ معاصر ایران و تحلیل حوادث آن وجود دارد. در میان این نوشته ها و تحقیقات، تضادهای فراوانی به چشم می خورد که حتی در برخی موارد، هر دو نوشته متضاد، به صورت ظاهرا مستند ارائه می شود. در این جا وظیفه محقق است که در انتخاب اسناد و منابع دقیق باشد تا صحت و سقم این نوشته ها را تشخیص داده بتواند تحقیق متعصبانه را از تحقیق منصفانه بازشناسد.

از آن جا که نوشته جانبدارانه، فاقد اعتبار و ارزش علمی است، تحقیقی می تواند قابل عرضه و استناد باشد که نویسنده بکوشد عقاید، سلیقه ها و خواسته های شخصی خود را بر آن تحمیل نکند؛ به ویژه تحقیقاتی که مربوط به تاریخ و سرنوشت ملت باشد؛ بنابراین به نظر می رسد در مرحله اول از پژوهش های تاریخی، لازم است منابع مشهور آن مطالعه و تحقیق کامل شود تا میزان قابل اعتماد بودن آن جهت استناد و ارجاع، به دست آید.

در همین جهت کتاب نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت ایران، از نویسنده معروف، حامد الگار، در نوشتار حاضر بررسی می شود. علت انتخاب کتاب، دو امر است:

۱. این کتاب، حاوی مطالب و ارزیابی های نادرستی است که به اصلاح نیاز دارد؛ به طوری که حتی خود نویسنده در یک مصاحبه اختصاصی در سال ۱۳۶۱، پس از اشاره به این که کتاب مذکور تز دکترایش بوده و ترجمه فارسی آن چند سال پیش انتشار یافته و ترجمه روسی نیز در حال انتشار است، می گوید:

کتابی است البته تا حدی ناشیانه و اگر قرار بود آن را حالا بنویسم، بسیاری از مطالب و ارزیابی هایی که در آن هست، شاید اکنون تغییر می دادم. (۱)

۲. امروزه این کتاب از کتاب های مرجع مشروطه شناخته شده و محققان بسیاری (احتمالاً تحت تأثیر شخصیت علمی و مذهبی نویسنده) در داوری و تحلیل های خود به آن ارجاع می دهند و این در حالی است که خود نویسنده اذعان می کند کتابش اتقان لازم را ندارد.

یادآوری سه نکته درباره این مقاله لازم است:

۱. مطالبی که در این مقاله به حامد الگار نسبت داده شده، درباره الگار جوان صادق است، نه پروفیسور الگار امروز؛ یعنی باید توجه داشت که افکار و دیدگاه های وی در مقابله با زمان نوشتن کتاب، تغییر کرده است.

۲. در مواردی که فقط شماره صفحه ذکر شده، منظور، کتاب نقش روحانیت پیشرو در نهضت مشروطه است.

۳. هرچند سعی شده به طور عمده کتاب مذکور ارزیابی شود؛ به مناسبت، از سایر آثار وی مانند ایران و انقلاب اسلامی و... نیز استفاده شده است.

### أ. زندگینامه و آثار نویسنده

پروفیسور حامد الگار؛ اصلالتا انگلیسی است و بر اثر مطالعاتی که درباره اسلام کرده بود، به این دین (البته مذهب اهل سنت) مشرف شده است. (۲) وی درباره فراگیری زبان فارسی و میزان تحصیلات خود می گوید:

فارسی را بیش تر در دانشگاه کمبریج یاد گرفتم. (لیسانس) خود را از آن جا گرفتم و بعد از مدت یک سال که در دانشگاه تهران درس خواندم، به کمبریج برگشتم و دکترای خود را از همان جا گرفتم. (۳)

الگار از سال ۱۹۶۵ میلادی در جایگاه استاد در دپارتمان مطالعات خاورمیانه در دانشگاه برکلی کالیفرنیا استخدام شد و هم اکنون در آن جا فارسی، تاریخ و فلسفه اسلامی تدریس می کند. وی درباره موضوع ایران و اسلام تحقیقات متعددی منتشر کرده است.

او جنبش های اسلامی در ایران را با علاقه به مدت چندین سال دنبال کرد. در مقاله ای که در سال ۱۹۷۲ منتشر کرد، وضع ایران را تشخیص داده و انقلاب را بسیار دقیق تر از همه مقامات سیاسی دولت [امریکا] پیش بینی کرده و با فراست تحلیل نمود. (۴)

دکتر، کتاب های زیادی بسیاری را از عربی، ترکی و فارسی به زبان انگلیسی ترجمه کرده که از جمله می توان از کتاب های اسلام و انقلاب و نوشته ها و اعلامیه های امام خمینی نام برد. (۵)

مهم ترین آثار وی که به فارسی نیز ترجمه شده، عبارتند از:

۱. نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت ایران (دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجار)؛
۲. ایران و انقلاب اسلامی؛
۳. میرزا ملکم خان؛
۴. شورش آقاخان محلاتی و چند مقاله دیگر.

مقاله هایی که از وی در نشریات داخلی به چاپ رسیده، عبارتند از:

۱. علامه مجلسی از دیدگاه خاورشناسان (نشریه کتاب ماه «دین»، ش ۳۴، مرداد ۱۳۷۹)؛
۲. گفتمان سیاسی غرب و اسلام (کتاب نقد، سال چهارم، ش ۱۶، پاییز ۱۳۷۹)؛
۳. امام موسی کاظم و اخبار اهل تصوف (نشریه معارف، دوره دهم، ش ۲ و ۳، مرداد و اسفند ۱۳۷۲)؛

۴. گفت و گو: بازتاب انقلاب اسلامی در خارج (نشر دانش، سال دوم، ش ۵، مرداد و شهریور ۱۳۶۱)؛

۵. گفت و گو: بحث های ایدئولوژیک هدف های سیاسی (کیهان فرهنگی، سال چهاردهم، ش ۱۳۳، خرداد و تیر سال ۱۳۷۶).

نویسنده خود درباره آثارش چنین می گوید:

بعد از آن (تزدکتر) علاقه ام بیش تر به موضوع های مربوط به تاریخ مذهب در ایران و کشورهای همسایه ایران بوده و هست با یک استثنا و آن هم شرح حالی است که از میرزا ملکم خان ارمنی نوشتم. چند کار کوچک هم در زمینه تاریخ تصوف انجام دادم؛ به خصوص درباره تاریخ طریقت نقشبندیه کار نسبتاً مفصّلی به دست گرفته ام که فقط قسمت کوچکی از آن تا به حال چاپ شده است. در واقع من مشغول تدوین آن مطالب بودم که انقلاب اسلامی در ایران شروع شد و مجدداً توجهم به مسائل ایران و به خصوص روحانیت در ایران معطوف شد و صرف نظر از فعالیت های سیاسی - مذهبی در پشتیبانی از انقلاب اسلامی در خارج از کشور، تا به حال چند مقاله نسبتاً کوچک هم نوشته ام و مجموعه ای از آثار امام خمینی هم به انگلیسی ترجمه کرده ام. علاوه بر آن، مجموعه ای از آثار مرحوم دکتر شریعتی را هم به انگلیسی ترجمه کرده ام. کاری که هنوز (تا تاریخ شهریور ۱۳۶۱) انتشار نیافته، ترجمه کتاب معروف مرصاد العباد، از نجم الدین رازی است که امیدوارم همین ماه (سپتامبر) در آمریکا چاپ شود. (۶)

ب. گزارشی کوتاه از کتاب نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت ایران عنوان کتاب در نسخه ترجمه شده، نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت ایران است. مترجم بعد از ذکر این عنوان، با خط ریز، عنوان اصلی کتاب را ذکر کرده است: دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجار.

عنوان اولی در نسخه اصلی کتاب (نسخه لاتین) وجود نداشته، و مترجم به صلاح دید خود، این عنوان را برای کتاب انتخاب کرده است و ظاهراً با نویسنده کتاب درباره تغییر نام کتاب توافق صورت گرفته؛ گرچه به نظرمی رسد عنوان اصلی کتاب، از این جهت که نه صرفاً به مشروطیت، بلکه به نقش روحانیان در تحولات سیاسی اجتماعی ایران در طول دوره قاجاری پرداختد، مناسب تر باشد. الگار در فصل اول به ذکر نگرش عالمان درباره قدرت، سیاست و حکومت های موجود پرداخته که در نظر وی بر دو پایه استوار است: ۱. وجوب مخالفت

با حاکمیت؛ ۲. عدم تمایل به دخالت در امور سیاسی (ص ۴). وی تا پایان کتاب می‌کوشد جنبش‌ها و تحولاتی را که عالمان در جهت تقابل یا همکاری با دولت در آن نقش داشته‌اند، در قالب همین مدل نظری ارائه دهد.

در فصل‌های دوم تا هفتم، به خاندان قاجار از زمان آقامحمدخان تا ناصرالدین شاه و نیز چگونگی رابطه عالمان با سلاطین قاجار پرداخته، واقعه قتل گریبایدف را سر آغاز برخورد آشکار بین حکومت و مردم می‌داند. الگار، دوره پادشاهی محمدشاه را آغاز معارضه و کشمکش مستقیم عالمان با حکومت بیان می‌کند.

در فصل هشتم به دو فرقه بابیت و بهائیت می‌پردازد و مخالفت عالمان با این دو فرقه را نه از سر دینداری و دفاع از مذهب تشیع، بلکه فقط به سبب حفظ مقام و موقعیت خودشان ارزیابی می‌کند (ص ۲۰۴).

در فصل‌های نهم تا یازدهم، در مورد اصلاحات در حکومت و اصلاح گرایان معروف به بحث می‌پردازد. از نظر الگار، اصلاحات را عباس میرزا، ولیعهد فتحعلی شاه آغاز کرد. (ص ۱۰۸). وی امیرکبیر، حسین خان سپهسالار، میرزا ملکم خان ارمنی و سید جمال الدین اسدآبادی را اصلاح‌گرایانی که اهداف مشابهی دنبال می‌کردند، معرفی می‌کند. در عین حال، معترف است که اصلاحات سپهسالار، به صراحت ریشه اروپایی داشت و این اقدام‌ها، گرچه تقویت دولت بود، برخلاف سلیقه عالمان بوده و زمینه سنتی مناسبات میان دولت و آنان را دستخوش آشفتگی می‌کرد (ص ۲۴۰).

او ملکم را بانی مذهب و موعسس فراموش‌خانه می‌داند که می‌کوشید از طریق آن، هسته‌ای از مردان برجسته را تشکیل دهد و به وسیله آن‌ها طرح‌های اصلاحی را در جهت تجدید سازمان سیاسی و اقتصادی کشور طبق نمونه اروپایی ارائه و اجرا کند (ص ۲۶۱).

الگار، گرایش سید جمال الدین اسدآبادی را میان مذهب تشیع و تسنن به صورت مردد رها می‌کند و با تکیه بر نطق سید جمال در استانبول، اعتقاد او به نبوت را در حد اعتقاد به یک صنعت، پایین می‌آورد (ص ۲۷۱).

پس از آن که در فصل دوازدهم درباره مسأله تنباکو بحث می‌کند، در فصل بعد، به مخالفت عالمان با امین الدوله و امین السلطان می‌پردازد و در ادامه در فصل چهاردهم، به تحلیل مشروطه روی می‌آورد. او معتقد است: هیجان عمومی که به نهضت مشروطیت انجامید، «حاصل یک قرن اختلاف و کشمکش میان دولت و علما بود» (ص ۳۵۵).



### ج. بررسی منابع مورد استفاده نویسنده

نویسنده درباره منابع فارسی مورد استفاده در کتاب خود می نویسد: تاریخ بیداری ایرانیان، مأخذ بسیار مهمی برای مشروطیت ایران است و به تفصیل، برگزیده وسیعی از اسناد معاصر را ارائه می دهد؛ همچنین احمد کسروی در کتاب تاریخ مشروطه ایران، گزارش خوبی از دوران مشروطه به دست داده است... و کتاب فریدون آدمیت به سبب سبک روشن و فاضلانه آن توصیه می شود. دو کتاب از ابراهیم تیموری درباره امتیازات بیگانه در ایران؛ تحریم تنباکو یا اولین مقاومت منفی در ایران، و کتاب عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران آگاهی دهنده است (ص ۱۳).

با توجه به مطالب پیشین و نیز منابعی که در کتاب مورد ارجاع قرار گرفته، به نظر می رسد نویسنده از میان منابع داخلی، بیش تر به منابع دست دوم که گرایش سکولار دارند، ارجاع داده است و از بعضی منابع دست اول غیر سکولار مانند تاریخ دخانیه اثر شیخ حسن کربلایی که شاهد عینی ماجرای قیام تنباکو و در جرگه عالمان بوده، هیچ استفاده ای نکرده است.

از سوی دیگر، استفاده گسترده او از منابع لاتین و اسناد و نوشته های مستشرقان، به ویژه در گزارش از فعالیت های سیاسی - اجتماعی عالمان بزرگ، قابل تأمل است؛ چرا که به دلیل فعالیت ها و فتاوی ضد استعماری متعدد عالمان شیعه مانند فتوای جهاد آنان ضد روس در جنگ دوم ایران و روس، حکم تحریم تنباکو، لغو امتیاز روپتر و... موضعگیری علمی و عملی اتباع کشورهای روسیه و انگلستان به ویژه مأموران رسمی این دولت ها در برابر عالمان، خصمانه بوده است؛ بر همین اساس، در نوشته هایشان، مطالب و داوری های تند و نابجایی را به عالمان طراز اول و مراجع عظام آن دوره ایراد کرده اند. در خصوص میزان صحت نوشته های مستشرقان انگلیسی، میرزا ابوطالب خان (یکی از آگاهان و از کسانی که از نزدیک با سیاحان و مستشرقان مراوده داشته) در سفرنامه خود می نویسد:

آن ها در شناخت حد علم و زبان غیر، در خطا هستند؛ یعنی به مجرد دانستن چند لفظ، خود را زبانان هر زبان و به دانستن چند مسأله، صاحب آن علم می دانند و کتاب ها در آن تألیف کرده، به طریق چهاپه، نشر آن مزخرفات می نمایند. این معنا مرا به گواهی «فرانسه و گریک» (۷) که تحصیل زبان آن ها در انگلیس مروج است، معلوم شده و از تصرفات و تحصیلی که در فارسی

می کنند، به یقین پیوسته، و سایر قوم، اکثر به حسن ظن که از صفات ایشان است و اجنبیت با آن زبان، ایشان را در این دعوی صادق دانسته، آن کتب را می خرنند.... همچنین قلت غور ایشان در محاسن رسوم (و شرع) دیگران و هر چیز خود را بی عیب و صواب دانستن؛ اگر چه درحقیقت بر خلاف آن بوده باشد. (۸)

یکی از محققان معاصر نیز درباره لزوم بررسی و نقد تمام آثار مستشرقانی که درباره ایران تحقیق کرده اند، چنین می نویسد:

[اینان] به تاریخ ایران گاه با اتکا به ارزش ها و تحولات جامعه که در غرب شکل گرفته است، می نگرند و تحوّل تاریخی را در بستر تمدنی و فرهنگی به گونه ای به هم پیوسته در نظر نمی گیرند...؛ به همین سبب نیز نمی توانند علاقه و دلبستگی ایرانیان را به پیشرفت و ترقی کشور ایران به هنگام انقلاب مشروطیت درست بسنجند... در خصوص افکار بسیاری از مورخان شرق شناس، چنین ارزیابی ها و سنجش هایی ضرورت دارد... اکثر شرق شناسان، فاقد یک نظریه منسجم اجتماعی می باشند. آن ها رویدادها را برمی شمردند و به نتیجه گیری دست می زنند. این کاری است که اغلب شرق شناسان می کنند. (۹)

با توجه به این مطالب، و این که الگار در داوری و تحلیل خود درباره عالمان بزرگی چون میرزای شیرازی، میرزا آقاچواد تبریزی، سید محمدباقر شفتی، ملاعلی کنی و آقاجفی اصفهانی از منابع خارجی استفاده کرده است، (۱۰) تحقیقات الگار در این زمینه، در معرض تردید قرار می گیرد و بخش مهمی از کتاب مذکور که به این مباحث می پردازد نمی تواند اعتبار لازم و کافی داشته باشد.

#### د. دخالت دادن عقاید شخصی در تحقیق و عدم رعایت اصل بی طرفی

یکی از شرط های اولیه تحقیق این است که محقق، عقاید و پیش فرض های خود را در تحقیق دخالت ندهد. حال باید دید در کتاب مذکور، این اصل تا چه حد رعایت شده است.

#### ۱. نظر نویسنده درباره تشیع

همان طور که پیش تر اشاره شد، نویسنده هنگام تألیف کتاب، سنی مذهب بوده است. مطالبی که وی در خصوص شیعه ذکر می کند، نشان دهنده آن است که

گرایش خود به مذهب اهل سنت را در تحقیقاتش دخالت داده است. نمونه هایی در این جهت ذکر می شود:

- این ادعا (شیعه گری) در آغاز بیش از آن که از روی عقیده باشد، ظاهری بود و هدفش این بود که تسنن را موقوف گرداند (ص ۳۸).

- در حالی که غزالی در ایجاد نوعی تألیف بین طریقت و شریعت در تسنن تا حدی کامیاب شد، باطن گرایی تصوّف، با این امر که علم لدنی در انحصار امامان باشد، به منازعه برخاست؛ تنها امامان هادیان حقیقت محسوب می شوند (ص ۵۲).

هدف منفی مذهب شیعه، جدال علیه تصوّف و تسنن و آزار پیروان این دو فرقه بود. این جنبه های منفی فعالیت علما، بر سی سال آخر دوره صفوی حکمفرما بود. مشغله ذهنی علمای دوران صفوی، تشریح اصول مذهب شیعه، سپس در درجه اول جلوگیری از تسنن، آن گاه جلوگیری از تصوّف بود (ص ۴۰) (۱۱).

- رواج اندیشه و بیان اسلامی با نشان ویژه تجدّد در ایران از لحاظ کمیت و اهمیّت، حتی کم تر از کشورهای تازی زبان یا شبه قاره هند و پاکستان بوده است؛ به عنوان مثال، مردی که از لحاظ نفوذ یا محصول ادبی باسید قطب یا محمدآقبال درخور مقایسه باشد، در ایران پدید نیامده. این امر را می توان تا اندازه ای نتیجه گوشه گیری ایران از جریان های معنوی دیگر بخش های دنیای اسلام به سبب شیعه بودن مردم آن دانست و تا اندازه ای نیز نتیجه طبیعت تشیع که در سرشت، یک کیش باطن گرا است و با طوفان های دگرگونی های تاریخی که در جاهای دیگر، موج تجدّدخواهی را به همراه آورده، ناسازگار است. (۱۲)

این در حالی است که وقتی از حسادت عالمان سنی دربار عثمانی به سید جمال الدین بحث به میان می آید، نویسنده از شیخ الاسلام و سایر عالمان سنی استانبول دفاع می کند (ص ۲۷۱).

همچنین وقتی الگار، احتکار غله به وسیله حسین خان سپهسالار را رد می کند، دلیل او این است:

اعتمادالسلطنه به رغم خصومتی که با سپهسالار داشت،... اعتراف کرده که سپهسالار «عدل عمر» را تجدید کرده است (ص ۲۴۳).

الگار نتیجه می گیرد که پس، سپهسالار همانند عمر، مرد درست و عادل بوده است.

این مطلب، از این امر حکایت دارد که پیش داوری مذهبی او، مانع از داوری

درست و دیدن حقیقت شده است. او غافل از این نکته بوده که عمر میان شیعیان جایگاه خوبی ندارد و اصولاً شیعه، عمر را عادل نمی داند و اصطلاح «عادل عمر» کنایه از ستم مضاعف او است. (۱۳)

۲. موضع نویسنده در برابر صفویه  
از آن جاکه اقتدار تشیع با روی کار آمدن صفویه آغاز شد، با توجه به موضع منفی نویسنده در برابر مذهب تشیع، موضعگیری های نویسنده در برابر صفویه منفی است:

۱. در صفحه ۴۳، ضمن تحلیل وقایع دوران نادرشاه، از عمل شاه اسماعیل در رسمی کردن مذهب تشیع در ایران، به صورت بدعت نام برده که احتمالاً نادر شاه بر ذمه خود می دانسته که آن را تغییر دهد، و در واقع، هدف اصلی وی، بر انداختن مذهب تشیع از ایران بوده است.

۲. از سلسله صفوی با عنوان نخستین خاندان شیعی نام می برد (ص ۳۷).

۳. در صفحه ۳۸ می نویسد:

در دوران حکومت صفویه، حکمران، نماینده امام غایب محسوب می شد؛ حتی می خواستند صفات امامان را به حکمران اسناد دهند. او (شاه اسماعیل) به روایت اشعارش، مقام خود را از امام هم بالاتر می دانست.

۴. تکیه بر این جمله سکارسیا که حملات [علاّمه وحید] بهبهانی را بر تصوّف و اخباریان با شکنجه و تعقیب ستیان به وسیله شاه اسماعیل مقایسه کرده است (ص ۵۷).

۵. در صفحات ۱۸ و ۱۹ کتاب ایران و انقلاب اسلامی می نویسد:

بنیانگذاری دولت صفویه در ایران از بسیاری جهات، شبیه تهاجم اقوام چادر نشین (مغول) به این کشور بوده است؛ همان گونه که مغول ها به ایران حمله آورده و اعمال حکومت کردند؛ تنها با این تفاوت که مغول ها از شرق حمله آوردند و اینان از غرب. چادر نشینان ترک، صفویان را به سلطنت ایران رساندند و اینان تصمیم گرفتند تا اکثریت مردم ایران را حتی اگر ناگزیر از به کارگیری زور شوند، به مکتب تشیع برگردانند.... برای بار دوم، ایران مورد هجوم عناصر خارجی واقع شد و در آن برهه از زمان، فقهای شیعی عرب، از مراکز سنتی تشیع در جهان عرب نظیر بحرین و العشا واقع در شبه جزیره عربستان و جبل عامل واقع در بخش جنوبی سوریه به ایران دعوت شدند.

در جای دیگر می نویسد:

از زمان صفویه به بعد، وجود علمای شیعه معنا و مفهوم پیدا کرد... شاید برخی تصور کنند که دولت شیعه، فی نفسه تناقض آمیز است؛ زیرا که تشیع، ماهیتا طوری است که پیروان اندک را ایجاب می کند؛ پیروانی که اغلب تمایلی به دخالت در امور سیاسی ندارند و با قدرت بالفعل مخالف و در عین حال تسلیم ناپذیرند (ص ۱۰).

آیا مقایسه صفویه به مغول، مقایسه درستی است؟ حاکمیت مغول چیزی جز ویرانی و نابودی مراکز و مدارس علمیه پیامدی نداشت؛ در حالی که با شروع حاکمیت صفویه، رونق مراکز علمی و صنعتی به بالاترین حدّ خود رسید و عظمت از دست رفته کشور به آن بازگشت. صفویه، کدام شهری را ویران ساخته یا به آتش کشیده و مردم آن را قتل عام کرده است؟

از سوی دیگر در جمله های وی، تناقض آشکاری به چشم می خورد. اگر وجود عالمان شیعه از زمان صفویه معنا و مفهوم یافت، پس چگونه الگار می نویسد: در آن برهه از زمان، فقهای شیعی عرب از مراکز سنتی تشیع در جهان عرب نظیر بحرین والعشا واقع در شبه جزیره عربستان و جبل عامل واقع در بخش جنوبی سوریه به ایران دعوت شدند. (۱۴)

اگر عالم شیعی وجود نداشت، افرادی که دعوت شدند، چه کسانی بودند؟ ممکن است گفته شود که مقصود نویسنده این است که در ایران، وجود عالمان شیعه از زمان صفویه معنا یافت. این مطلب گرچه در ظاهر موجّه به نظر می رسد، وی سخن خود را به «ایران» مقید نکرد.

درباره این که صفویه، نخستین خاندان شیعه در ایران بودند، باید گفت: آیا اشعریون و قمیین که از زمان امام صادق علیه السلام برای امامان، خمس می فرستادند و خاندان آل بویه (در قرن چهارم هجری) شیعه نبودند؟ درباره شاه اسماعیل نیز اگر مقام خود را از امام بالاتر می دانست، دیگر نمی توانست شیعه دوازده امامی باشد؛ زیرا شیعه معتقد است که مقام امام، مقام الاهی، غیر اکتسابی و فوق بشری است، و تعداد و اسامی آن ها را شخص پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مشخص کرده.

#### ه. نظر نویسنده درباره عالمان تشیع

موضع نویسنده در برابر عالمان شیعه، بسیار زیرکانه است؛ چرا که از یک سو به تمجید از آن ها می پردازد (ص ۱۷۴ و ۱۷۵)، و نقش اصلی ایشان را مبارزه

با ظلم دولتی و مخالفت با رخنه تدریجی بیگانه ذکر کرده (ص ۲۸۵)، «بقای ایران را به عنوان یک ملت، با بقای آن به عنوان یک ملت شیعی که علما نماینده واقعی مردمنند» (ص ۱۳۰)، معادل می داند و در ماجرای قتل گریبایدف اظهار می دارد که «آن ماجرا، مانند مقابله ای میان مردم و حکومت تجلی می کند؛ مقابله ای که در آن علما مانند الهام دهندگان و رهبران احساسات عمومی و مدافعان شریعت ملی عمل می کنند» (ص ۱۴۳).

از طرف دیگر، انواع مطالب ناروا را به آن ها نسبت می دهد. مطالب کتاب، به گونه ای است که ابتدا به نظر می آید نویسنده مدافع عالمان است؛ (۱۵) اما با دقت و تعمق در مطالب آن، خلاف این مطلب روشن می شود. از آن جا که عمده مطالب کتاب، درباره نقش عالمان است، دیدگاه الگار درباره عالمان طراز اول، جداگانه بررسی می شود.

### ۱. آقاجفی اصفهانی

الگار در صفحه ۲۴، با ذکر این مطلب که «برخی از علما به خصوص آنان که چندان مقام شامخی نداشتند، به نفع خودشان به تجارت می پرداختند»، به نقل از یک منبع خارجی می نویسد:

معروف است که برخی از آنان به رغم تحریم صریح ربا در قرآن، با بهره صدی چهل تا صدی پنجاه، پول قرض می دادند.

نویسنده، در ادامه مطالب خود، روشن می کند که منظور او از برخی عالمانی که چندان مقام شامخی نداشتند، آقاجفی اصفهانی، از بزرگ ترین عالمان شیعه عصر خود است. آقای الگار با تأیید خبر کنسول انگلیس می نویسد:

[بله،] این امر نشان می دهد که لدی الاقتضاء پول پرستی و عقیده فروشی بر دین غلبه می کرده است. در صفحه ۳۰۶، آقاجفی متهم به احتکار اجناس جهت به دست آوردن سود شخصی می شود. آقای الگار، تلاش های آقاجفی را در جهت اغراض و منافع شخصی جلوه می دهد؛ بر همین اساس می نویسد:

محمّدتی معروف به آقاجفی، جانانه انتقام پدر را گرفت و برای خود دستگاه قدرتی بنیاد نهاد که به اشکال [=به زحمت] از قدرت حاکم دست کمی داشت. بیش تر قدرت خود را در راه نفع شخصی به کار می برد (ص ۲۵۲).

نویسنده در ادامه این داوری، مبارزه آقاجفی بر ضد حاکمان جور را در همین جهت توجیه می کند:

بنابراین علمای ایالات نه فقط از بی دینی شاه قاجار آگاه بودند، بلکه با افرادی نظیر او (ظل السلطان) که [حاکم] همان ایالات بودند، سروکار داشتند و همین امر به علما امکان می داد که به رغم فساد بعضی شان (۱۶) به عنوان مدافعان مذهب، دست به کار شوند (ص ۲۵۳).

خوشبینانه ترین توجیه سخنان پیشین، این است که الگار در زمان تألیف کتاب، تازه مسلمان شده بود و با فرهنگ، افکار و اجتماعات مسلمانان، چندان آشنایی نداشت؛ چرا که رباخواری میان مسلمانان، جزو بدترین اعمال، و پایگاه اجتماعی رباخواران، در صد سال قبل که مردم به مراتب متدین تر بودند، بسیار پایین بوده است؛ به گونه ای که اینان منفورترین اشخاص نزد عموم بودند؛ اما از سوی دیگر، با رجوع به تاریخ، می بینیم که آقانجفی اصفهانی چنان پایگاه اجتماعی و محبوبیت مردمی عظیمی دارد که وقتی پیش از میرزای شیرازی به تحریم توتون و تنباکو فتوا می دهد، مردم اصفهان، از خرید، فروش و استعمال این ماده خودداری می کنند. (۱۷)

درباره میزان محبوبیت وی میان مردم آمده است:

در ایامی قبل از وفات که مریض بودند، شب های جمعه دسته های زنجیرزنی به درب خانه می آمدند و محله های اطراف مملو از مردمی می شد که با چشمان گریان، نگران حال ایشان بودند. مردم واقعا شیفته و شیوای ایشان بودند. پس از وفات، دسته های گوناگون از خود شهر و خارج تشکیل شد و بازارها را تعطیل کردند و با لوازم تعزیه از سینه زنی و زنجیرزنی، به اطراف منزل ایشان می آمدند. حتی در (تاریخ اصفهان) نوشته شده دو یا سه نفر از زخم قمه خود را کشتند. روزنامه حبل المتین در تاریخ دوم شوال ۱۳۳۲ درباره عزاداری در فوت آن جناب می نویسد:

امروز که روز جمعه، شانزدهم شهر شعبان ۱۳۳۲ و ششمین روز وفات مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد تقی نجفی اصفهانی است، در این شش روز، شهر و توابع یکپارچه ماتم است. تمام شهر را سیاه بسته، مسجد و میدان جنب آن در این چند روز از دسته زن و سینه زن و... و نوحه گر خالی نمانده؛ به طوری عزاداری نمودند که هیچ گاه احدی مثل آن را ندیده و نشنیده بود؛ ولی سرآمد عزاداری ها، عزاداری دویست نفر از اطفال یتیم بود که آن مرحوم از آن ها پرستاری نموده بودند. (۱۸)

با این همه، نویسنده با استفاده از گفته های چند صلیبی (۱۹) (از جمله کنسول انگلیس) مطالب ناروایی را به وی نسبت داده است.

## ۲. آیت الله ملاعلی کنی (۲۰)

الگار در ابتدا از وی تجلیل کرده، می نویسد: [آیت الله ملاعلی کنی] تا زمان مرگش (۲۷ محرم ۱۳۰۶) قدرت مندترین عالم پایتخت بود و عنوان رئیس المجتهدین را یافته بود (ص ۲۴۱)؛ اما در جملات بعدی خود می کوشد تا به گونه ای مقام معنوی و علمی او را مورد سؤال قرار دهد، و در این جهت، به نقل از بنجامین مسیحی می نویسد:

اما قدرتش منحصر بر اساس اجتهاد نبود؛ ظاهراً با برخی از شاهزادگان قاجار علی الخصوص عباس میرزاملک آرا برادرناصرالدین شاه و فرهادمیرزا معتمدالدوله، مناسبات نزدیکی داشته است.... مناسباتش با دربار، بی شک در نقش او، در هیجانی که علیه امتیاز رویتدر گرفته بود، اثر گذاشت (ص ۲۴۲).

## در جای دیگر می نویسد:

در پایتخت، ملاعلی کنی، هنوز رئیس المجتهدین بود و ظاهراً با مقامات دنیوی عملاً سازش کرده بود؛ بنابراین با وساطت سید باقر جمارانی، ناظم العلماء، همه دعاوی شرعی مربوط به حکوت از برای قضاوت، به محکمه او ارجاع می شد (ص ۲۵۱).

در این جا دو نکته اهمیت دارد:

۱. در جمله های پیشین، دکتر خواسته با کلمه «ظاهراً» از یک طرف خودش را از انتقادهای احتمالی مصون نگاه دارد و از طرف دیگر در ذهن مخاطب بدبینی از او ایجاد نکند.

۲. جمله های پیش گفته، با عبارات دکتر در صفحه ۲۰ کتاب منافات دارد. او در آن جا می نویسد:

از آن جا که امر دادرسی معمولاً برای مجتهد درآمدی نداشت و گاه متضمن هزینه ای هم بود، جز در هنگام ضرورت محض به آن نمی پرداختند.

نویسنده برای این که ساده زیستی او را مورد سؤال قرار دهد، می نویسد: ... نوعی سادگی بدوی از خود نشان می داد تا به ذهن خواننده چنین القا کند که او ساده زیست نبود؛ بلکه برای عوام فریبی، تظاهر به ساده زیستی می کرد. در



ادامه می نویسد:

سالی یک بار روسپیان تهران را از شهر تبعید می کرد تا رئیس نظمی و نایب السلطنه حاکم پایتخت، بتوانند از آن ها پول اخاذی کنند و بعد، مخفیانه به آن ها اجازه دهند که به سر کار خودشان بازگردند... (ص ۲۵۱).

از این عبارت چنین استفاده می شود که نوعی همکاری میان ملاّعلی کنی و رئیس نظمی و حاکم پایتخت وجود داشته است.

به نقل از بنجامین مسیحی به ثروت بسیار او اشاره کرده، می نویسد: شاید تحصیل این ثروت ها در نتیجه نقشی بوده است که در قحطی ۱۲۸۸ داشته است (ص ۲۴۲ و ۲۴۳)

در صفحه ۲۴ به نقل از یکی دیگر از نویسندگان خارجی (atpuyet) می نویسد: در نیمه دوم قرن نوزدهم، علمایی مانند [آیت الله] حاجی ملاّعلی کنی و [آیت الله] میرزا آقاچواد تبریزی (بزرگ) به احتکار غله دست زدند.

آنهام احتکار به مرحوم کنی را از قول حسین خان سپهسالار (۲۱) نقل می کند و این درحالی است که مورّخان از درگیری و میرزا حسین خان سپهسالار گزارش داده اند. زمانی که سپهسالار به صدارت عظمای برگزیده شد، به دنبال انعقاد قرارداد رویتربه وسیله او، آیت الله ملاّعلی کنی، درنامه ای به ناصرالدین شاه، به انتقاد از سپهسالار پرداخت:

... علامت زوال و انقراض یک سلطنت و کشور و بدبختی و اضمحلال ملت و مردم مملکت این است که افراد نالایق و پست به مقامات عالییه برسند و پست های حسّاس را اشغال کنند. اشخاص لایق نمرده اند که چنین فردی بر مسند وزارت متّکی شود. (۲۲)

سرانجام، مرحوم کنی موفق شد شاه را به عزل سپهسالار از صدارت عظمای متقاعد کند. حال با توجّه به سابقه خصومت بین این دو، آیا نامه حسین خان سپهسالار به ناصرالدین شاه درباره احتکار غله به وسیله ملاّعلی کنی می تواند مدرک محکمی ضدّ وی باشد؟

جالب این جا است الگار، سخن اعتمادالسلطنه که شخص سپهسالار را در احتکار و ایجاد قحطی مصنوعی دخیل می داند، رد می کند که احتمالاً «اعتماد السلطنه با حسین خان سپهسالار دشمنی و خصومت داشته است» (ص ۲۴۲ و ۲۴۳).

### ۳. آیت الله میرزا جواد آقا تبریزی

پیش از آن که به نظر آقای الگار درباره وی بپردازیم، لازم است یادآور شویم که حاجی میرزا جواد آقا درباره نفوذ و سلطه استعمار بر ایران اسلامی به شدت حساس بود. نمونه بارز این امر، نقش چشمگیر و مؤثری است که وی در برهم زدن بساط کمپانی رژی ایفا کرد؛ چنان که تاریخ از او با عنوان یکی از پرچمداران مهم نهضت تحریم یاد می کند؛ (۲۳) به طوری که پیش از فسخ قرارداد رژی و حتی قبل از آغاز به کار این کمپانی، بر اثر موضعگیری های جدی وی قرار شد که «علی العجاله آذربایجان را از این تکلیف معاف دارند».

(۲۴) با این وصف، طبیعی است که سیاستمداران استعمار، هر نوع افتراایی را به وی ببندند. جناب الگار با استناد به قول همین نویسندگان غربی می نویسد: ابوت، کنسول انگلیس در تبریز گزارش می دهد که میرزا، مدتی توطنه ای را علیه قدرت اعلاحضرت طرح می کرده و مانعی جدی در راه حفظ نظم عمومی بوده و در تبریز، نوعی حکومت محلی پدید آورده که کوشش های هیأت مرکزی را در ادامه حکومت اعلاحضرت کاملاً از میان می برد (ص ۱۵۳).

[ایشان] برای ایجاد قطعی مصنوعی و کسب سود مادی، غله احتکار می کرده است (ص ۲۴۳ نقل از atrpyet). آیت الله میرزا جواد تبریزی بزرگ، ثروت بی حساب اندوخته بود. بعضی ها ثروت شخصی او را تا ۱۶ هزار تومان تخمین زده اند و بعضی دیگر گفته اند که دویست دهکده داشته است (ص ۲۵۳ نقل از atrpyet). بر اساس قدرت اقتصادی استواری که داشت، تهدید می کرد که تمام قدرت اداری شهر را فلج خواهد کرد... او امیر نظام را در اوایل ۱۸۸۶ موقتاً از تبریز تبعید کرد؛ زیرا امیر نظام، ولیعهد را به پوشیدن لباس اروپایی ترغیب کرده بود (ص ۲۵۳ نقل دیولافوا). میرزا آقا جواد، تبعید شد و ابوت (کنسول انگلیس) می گوید: در عزیمت او، فقط چند تنی از لوطیان و عجوزکان ماتم گرفتند (ص ۲۵۳).

داوری در باره این مطالب و نسبت ها را به خوانندگان وامی گذاریم.

### ۴. آیت الله میرزای شیرازی بزرگ و مسئله تنباکو

نویسنده، درباره علت صدور حکم تحریم تنباکو و ایستادگی و هیجان عالمان ضد قرارداد انحصار، چنین تحلیل می کند:

اگر قرار بود اجانب به این اندازه نفوذ پیدا کنند، دیری نمی گذشت که قلمروشان

نه تنها شامل امور اقتصادی و تجاری می شد، بلکه تمام زمینه های فعالیت روحانیان را (از قبیل امور قضایی و معارف) هم دربر می گرفت.... واگذاری امور اقتصادی ملت به بیگانگان، وجود ایران را که علما آن را یک جامعه ملی - مذهبی زیر رهبری خودشان می دانستند، به خطر می انداخت (ص ۲۹۰ و ۲۹۱).

الگار در واقع با وانمود کردن این امر که عالمان برای ریاست خودشان نگران بودند، به گونه ای قیام ضد استعماری آنان را تحریف می کند. از سوی دیگر، نویسنده می گوید در مورد انتساب حکم تحریم به میرزای شیرازی، تردید ایجاد کند. در همین جهت می نویسد:

میرزای شیرازی در ربیع الثانی ۱۳۰۹ (دسامبر - نوامبر ۱۸۹۱) به میرزا حسن آشتیانی نامه ای نوشت که به نیابت از جانب او، در مبارزه انحصار اقدام کند. در اوایل دسامبر، در تهران فتوایی صادر شد که استفاده از تنباکو... (ص ۲۹۴). نویسنده می گوید به گونه ای، خواننده را درباره حکم میرزای شیرازی به تردید افکند؛ زیرا از مطالب مذکور چنین به دست می آید که تاریخ صدور فتوا زمانی بود که نامه کذایی به دست آیت الله آشتیانی رسیده و بعد آیت الله آشتیانی از طرف خودش چنین فتوایی را صادر کرده است. الگار در ادامه می نویسد:

برای آن که اثر فتوا به کمال برسد، بنا به سلیقه مردم، آن را به میرزا حسن شیرازی نسبت داده بودند؛ زیرا او تنها مرجع تقلید بود و می توانست همه مؤمنان را به اطاعت وادارد.... در عین حال، معلوم نبود که فتوا به قلم میرزای شیرازی نوشته شده است یا دیگران به نام او نوشته اند (ص ۲۹۵).

برای آن که هم عدالت میرزای آشتیانی را مورد سؤال قرار نداده باشد و هم صدور فتوای تقلبی به نام میرزای شیرازی را موجه جلوه دهد، می نویسد: شاید در میان اختیاراتی که میرزا حسن شیرازی به میرزا حسن آشتیانی در تهران داده، یکی هم صدور فتوایی به نام او در تحریم استعمال تنباکو، در موقع مناسب بوده است (ص ۲۹۶).

وی از سوی دیگر، خواننده را در منشأ فتوا به تردید وامی دارد و به نقل از یحیی دولت آبادی بابی، اصل مخالفت با امتیاز انحصار را به ناصرالدین شاه نسبت می دهد که او بعد از انعقاد قرارداد، پشیمان شده و برای این که بهانه ای برای لغو این امتیاز داشته باشد، عالمان؛ به ویژه میرزای شیرازی را تحریک

کرد تا فتوایی به تحریم آن بدهند (ص ۳۰۱)، و در جای دیگر، این احتمال را مطرح می‌کند که

به خاطر دشمنی کامران میرزا نایب السلطنه با امین السلطان، کامران میرزا خواسته با لغو اعطای امتیاز تنباکو، ضربه شدیدی به امین السلطان وارد کند (ص ۳۰۰).

وجه مشترک هر دو احتمال، این است که میرزای شیرازی، به تحریک دربار، حکم تحریم را داده است. احتمال سومی که الگار مطرح می‌کند، این است که میرزای شیرازی، به سبب نامه سید جمال الدین اسدآبادی، چنین فتوایی صادر کرده است (ص ۲۸۲ و ۲۹۳).

هر چند مؤلف کتاب، در ادامه به نقد موارد پیش گفته می‌پردازد، با توجه به طرح این مطالب و نقد ضعیف او، در ذهن خوانندگان این شبهه ایجاد می‌شود که در واقع عالمان و مراجع تقلید در مقابل استعمار قیام کرده اند؛ بلکه دربار یا روشنفکران، آن‌ها را به این جریان‌ها کشانده اند؛ چنان که در فصل انتهایی کتاب، وقتی صحبت از مشروطه می‌شود، مؤلف می‌کوشد تا ثابت کند عالمان مورد سوء استفاده روشنفکران مشروطه طلب واقع شدند.

در نتیجه گیری کلی به نظر می‌رسد مطالبی که نویسنده ذکر کرده، دارای نوعی تشویش و اضطراب آشکار است. از طرفی، در صفحه ۲۸۱ تصریح می‌کند که گزارش‌های عالمان مثل فال اسیری و منیرالدین و... که مرتب نزد وی [=میرزای شیرازی] می‌رفتند، سبب این امر (صدور حکم) شد و از طرف دیگر می‌کوشد و انمود کند که اصل فتوا به وسیله میرزای آشتیانی صادر شده است، نه میرزای شیرازی، و از سوی سوم، احتمال می‌دهد که شاید او به تحریک دیگران، مثل ناصرالدین شاه یا کامران میرزا یا سید جمال این فتوا را صادر کرده است.

وی در تاریخ‌نگاری جریان انحصار تنباکو، از مهم‌ترین و معتبرترین اثر آن زمان، یعنی کتاب تاریخ دخانیه، اثر شیخ حسن کربلایی که هم روحانی موثق و هم از شاهدان عینی ماجرا بوده، استفاده نکرده است؛ به همین دلیل، بسیاری از مطالب وی با مطالب شیخ حسن کربلایی منافات دارد یا مطالبی در کتاب شیخ حسن وجود دارد که اصلاً متذکر آن‌ها نشده است. (۲۵)

نکته دیگری که شایان ذکر است، این که نویسنده در صفحه ۲۹۸ جمله‌های بسیار تند و زننده از نامه ناصرالدین شاه به میرزای آشتیانی را می‌آورد بدون

این که به پاسخ میرزا به ناصرالدین شاه اشاره ای کند. این امر خواننده را درباره شخصیت میرزای آشتیانی به تردید می اندازد که شاید نسبت های ناصرالدین شاه درست بوده باشد.

نویسنده در نتیجه گیری از مباحث نهضت تنباکو می نویسد:

لغو امتیاز تنباکو که نفوذ روحانیان را افزایش داد، اشتباهی بسیاری از علما را تیز کرد و بر آن شدند که منشأ نفوذ را به خود انحصار دهند (ص ۳۰۶).

شاید مقصود نویسنده، این باشد که تلاش و مبارزه عالمان در جریان نهضت مشروطه نه برای اسلام، خیرخواهی و عدالت طلبی؛ بلکه از باب قدرت طلبی و جلب منافع مادی بوده است. شاید خواسته با این کلمات، به نوعی ارزش های دستگاه کلیسا (جلب منافع مادی، قدرت طلبی و...) را به روحانیان شیعه تسری دهد.

#### ۵. آیت الله سید محمدباقر شفتی

آقای الگار، در صفحه ۱۵۷ تا ۱۶۹ درباره این عالم سخن گفته، او را فردی سرمایه دار، جاه طلب، جنگ طلب، آشوب طلب و همکار لوطیان و اوباش معرفی می کند.

#### ۵-۱. نام بردن از ایشان با القاب منفی

نویسنده در نام بردن از آیت الله شفتی، کلماتی با بار منفی را به کار می برد؛ برای مثال در صفحات ۱۷۵ و ۱۸۰ از او با عنوان «مجتهد مهیب» نام می برد؛ در حالی که می توانست از کلماتی مثل «بزرگ، جلیل القدر و...» که حاوی بار مثبت باشند یا دست کم بدون لقب از وی نام برد.

#### ۵-۲. اتهام جاه طلبی

نویسنده بارها وی را به جاه طلبی متهم می کند که دو نمونه ذکر می شود: جاه طلبی های شخصی او (سید) ماهیت آشکارتری دارد... این تمایل به قدرت شخصی، از روابطی که با لوطی ها داشته، ناشی شده است (ص ۱۵۷ و ۱۵۸). در حقیقت در اغراض او (سید) تغییر یا گسترشی پدید آمد و دل بستگی او به قدرت شخصی برای نفس قدرت، بیش تر از دل بستگی او به انجام وظیفه مذهبی شد (ص ۱۶۳).

در جمله های پیشین، مؤلف می کوشد به ذهن خواننده چنین القا کند که این

مجتهد عظیم الشان به دنبال مسائل نفسانی بوده و دین ایزاری بوده تا از طریق آن به خواسته های شخصی خود دست یابد و یگانه تفاوت میان او و حاکمان ستمگر این بود که حاکمان از طرق غیر مذهبی اقدام می کردند؛ ولی وی از ایزار مذهب برای پیشبرد اهداف نفسانی و مادی استفاده می کرده است؛ اما تعجب این جا است که نویسنده با همه شور و حرارت در اتهام جاه طلبی و کسب قدرت و ثروت شخصی به سید، منبع خاصی را برای این اتهام خود عرضه نمی کند؛ فقط در صفحه ۱۵۸ می نویسد:

فتحعلی شاه در یکی از آخرین سفرهای خود به اصفهان متوجه می شود که در شخصیت سید تغییری حادث شده است؛ یعنی تمایل زیادتری به قدرت شخصی در او مشاهده می کند.

احتمالاً عبارت «یعنی تمایل...» را خود الگار افزوده است که در این صورت، به چه دلیل، تغییری که فتحعلی شاه از شخصیت سید احساس کرده، این مورد باشد؟ از سوی دیگر، استنباط شخصی فتحعلی شاه چگونه می تواند مدرکی برای داوری کلی درباره مجتهد طراز اول شیعه باشد؟

نویسنده در ادامه، کوشیده است تا تمام فعالیت های سید را با همین حربه تحلیل کند. به عبارات ذیل توجه کنید:

بدینسان روزگار حاجی سیدمحمد باقر به سر رسید؛ روزگاری که آشکارا نمایشگر قدرتی بی قید و شرط در وجود یک مجتهد است. اگر در حقیقت - همچنان که در پیش اشارت رفت - در اغراض او تغییر یا گسترشی پدید آمد و دل بستگی او به قدرت شخصی برای نفس قدرت، بیش تر از دل بستگی او به انجام وظیفه مذهبی شد، با وجود این، بدیهی است که از این جهت به هیچ وجه به آوازه نیک نامی او نقصانی راه نیافت؛ حتی هنگامی که خونریزی و غارت را نادیده می انگاشت، همچنان مورد احترام بود (ص ۱۶۳).

شاید در وهله اول چنین به نظر برسد که نویسنده از پایگاه اجتماعی بلندمرتبه او می خواهد ذکری به میان آورد؛ اما با کمی دقت می بینیم که در همین چند سطر، چند تهمت به مرحوم سید شفتی زده شده است: ۱. تغییر اغراض، به اغراض شخصی و سود مادی؛ ۲. نادیده گرفتن خونریزی؛ ۳. چشمپوشی از غارت.

### ۵-۳. اتهام به آشوب و اغتشاش طلبی

سومین اتهام نویسنده به سید، اتهام اغتشاش طلبی است و در این جهت، حتی سفارش سید به عالمان دیگر در دفاع از مظلوم و نهی از منکر را به آشوب طلبی تعبیر می کند:

احتمال می رود که حاجی سید محمد باقر از پیدا کردن مجال بیش تر برای جنگ با حکومت استقبال می کرده است... چون بزرگ ترین مجتهد روزگار خود بود، نفوذ بسیاری در میان علما داشت و اکثر آن ها از وی کسب اجازه می کردند (ص ۱۶۹؛ به نقل از A. sepsis).

منظور جناب الگار این است که سید، عالمان دیگر را به دشمنی با حکومت وامی داشته است. وی از سید محمد باقر قزوینی نام می برد که در پی دیدار آیت الله سید شفتی، هنگامی که به قزوین برگشت، «اهالی را برانگیخت تا حاکم ستمگر را از شهر بیرون کنند و وقتی محمد بن سلیمان تنکابنی، مؤلف قصص العلماء کوشید که او را از مداخله در امور باز دارد، سید قزوینی گفت: من چون خواستم از خدمت حاجی سید محمد باقر شفتی مراجعت کنم، سید به من وصیت فرمود که در مهام مسلمین و مؤمنین خود را معاف نداشته و نهایت در انجام و انجاح امور مسلمانان بکوشم». نویسنده در ادامه به مشکلاتی که برایش (در اثر مداخله در امور) ایجاد شده، می پردازد (ص ۱۶۹ و ۱۷۰)، و می نویسد:

ملاً علی اکبر؛ امام جمعه کرمان به بهانه امر به معروف و نهی از منکر، پیوسته آرامش شهر را به هم می زد و نسبت به شیخیه دشمنی خاصی ابراز می کرد... اگر این آشوب ها را نتیجه طبیعی جاه طلبی حاجی سید محمدباقر و رقابت سنتی بین علما و حکام محلی بشماریم، تظاهرات دشمنانه روحانیان نسبت به شاه در پایتخت را تا حدّ زیادی سیاست های حاجی میرزا آقاسی به وجود می آورد که تا اندازه ای در نتیجه صوفی بودن او بود (ص ۱۷۰).

### ۵-۴. اتهام جنگ طلبی

بعد از حمله نجیب پاشا به کربلا و قتل عام مردم آن شهر، عالمان و مردم ایران خواهان حمایت دولت ایران از ایرانیان و شیعیان مقیم کربلا بودند که در همین جهت سید شفتی نیز به فعالیت هایی دست زد. این فعالیت ها در کتاب حامد

الگار، به گونه ای خاص انعکاس یافته و نویسنده کوشیده است از قول مستشرقان و جاسوسان انگلیسی در ایران، این گونه وانمود کند که سید به دنبال جنگ طلبی بوده است؛ چنان چه به نقل از آی. دنیس (A. Denis) می نویسد: سید محمد باقر شفتی در آوریل ۱۸۴۳ به کونت مدم (Count Medem) سفیر روسیه در تهران اطلاع داد که او باید لشکری علیه بغداد گسیل دارد؛ نیت شاه هرچه می خواهد باشد.... احتمال می رود که حاجی سید محمد باقر، از پیدا کردن مجال بیش تر برای جنگ با حکومت استقبال می کرده است (ص ۱۶۷-۱۶۹).

اگر این خبر صحّت داشته باشد، باید منابع داخلی از آن خبر می دادند؛ در حالی که در منابع داخلی - تا آن جا که نگارنده تفحص کرده - این خبر تأیید نشده است. از سوی دیگر، سید، کسی نبود که تکالیف شرعی خود را با سفیر یک دولت کافر در میان گذارد و از او یاری بطلبد. به نظر می رسد دست بیگانگان در کار بوده تا بتوانند با استفاده از حوادث پیش آمده، هیجان ملی را به جنگ مذهبی و فرقه ای تبدیل کنند؛ چنان که شیل (Sheil) سفیر انگلیس گزارش می دهد: به نظر من، این حکومت می تواند به پایمردی روحانیان با اعلان جنگ مذهبی علیه ترکیه، هیجان عمومی را در سراسر کشور برانگیزد (ص ۱۶۷ به نقل از هلمز و واتسن).

سید احتمالاً، از این امر آگاه بوده است؛ به همین جهت، با وجود هیجان مذهبی و آماده بودن زمینه برای صدور حکم جهاد، از این عمل خودداری کرده است، سفیر انگلیس وقتی از ایجاد جنگ مذهبی مایوس می شود، گزارش می دهد که «حاجی (سید) قانع شده است که از جنگ بپرهیزد» (ص ۱۶۸ به نقل از گزارش های اسناد وزارت خارجه انگلیس).

## ۵-۵. همکاری با لوطیان، دزدان و اوباش

آقای الگار در موارد گوناگون، سید را در کنار لوطیان ذکر می کند. وی البته می کوشد مطالب خود را اسناد دهد؛ اما در مواردی نیز بدون ارجاع به منبع خاص، همانند کسی که خودش شاهد ماجرای باشد، مطالبی را در این خصوص مطرح می کند؛ برای مثال می نویسد: در اصفهان، رابطه مداومی میان لوطی ها و مرجع عالی دینی وجود داشت.



لوطی ها نیرویی بودند که می شد آن ها را علیه حکومت به جنگ واداشت. مساجد و منازل علما آخرین ملاذ آن ها بود و ایشان را از آسیب انتقام مصون می داشت... حاجی سید محمدباقر و متحدان او از جمله لوطی ها که از این موفقیت، جانی تازه یافته بودند، فعالیت های خود را گسترش دادند. شب هنگام لوطیان در پناه مصونیتی که داشتند، از بست بیرون آمده، دست به کشتار، دزدی و هتک ناموس می زدند؛ صبحگاهان شمشیرهایشان را که از خون مسلمانان رنگین شده بود، در حوض های مساجد می شستند (ص ۱۶۱).

منظور نویسنده از «موفقیت» این است که امام جمعه در خصوص تاجری که در پرداخت مالیات اهمال کرده بود، دست به شفاعت می زند؛ اما شفاعت او مقبول نمی افتد و این امر سبب قیام عمومی، و حاکم اصفهان تعویض می شود. به دنبال این تعویض، اوباش جری شده، شهر را به هرج و مرج می کشند و این امر باعث می شود که منوچهرخان به اصفهان آمده، به قتل عام لوطی ها دست بزند؛ ولی تعرضی از او به عالمان گزارش نشده است (ص ۱۶۱)؛ اما الگار می گوشد منشأ این هرج و مرج را مراجع دینی شیعیان معرفی کند. وی، حتی در تعریف واژه لوطی، برخی اعمال آن ها را به عالمان و مراجع نسبت می دهد:

لوطی ها جمعیت سری بودند که گاه برای خود به دزدی می پرداختند و گاه به منزله سلاح اجرایی مرجع روحانیت، دست به کار می شدند (ص ۱۵۸)؛ به نقل از هینز جورج میگد).

در جای دیگر می نویسد:

در هنگام مرگ فتحعلی شاه، لوطیان بی درنگ به غارت اصفهان پرداخته، غنایم خود را در مسجد جمعه انبار کردند (همان به نقل از فریزر).

تمام منابعی که آقای الگار از آن ها در این خصوص مطلب نقل کرده، منابع لاتین هستند و منابع داخلی، در تنافی با آن ها است. ناسخ التواریخ نقل می کند که سید محمدباقر و میر محمد مهدی امام جمعه، دستور دادند تا جماعتی از لوطیان به سلطان محمد میرزا تحویل شوند تا دست ها و پاهای آنان را به مجازات ببرند (ص ۱۵۸). از آن جا که این جمله های ناسخ التواریخ، مخالف داوری های آقای الگار است، در مقام توجیه می نویسد:

امین الدوله و حاجی سید محمدباقر شفتی، هر دو می خواسته اند قوای مخرب لوطی را تا آن پایه محدود کنند که منحصر با مقاصد آن ها سازگار باشد (ص

(۱۵۸ و ۱۵۹).

چرا آقای الگار، می کوشد به هر نحو، سید را همرا و پشتیبان لوطیان معرّفی کند؟ گویا وی از نفوذ عالمان در قلوب مردم یا اطلاع ندارد یا نمی خواهد بپذیرد؛ بنابراین، در جهت توجیه مقابله عالمان با دولت، همان طور که در کشورهای غربی، افراد یاغی و اوباش با حکومت مقابله می کنند، از نظر الگار که متأثر از فرهنگ غربی است، فقیهان شیعه فقط با همکاری اشرار می توانستند به مقابله با حکومت بپردازند؛ در حالی که عالمان به نیروی لوطیان نیازی نداشته اند؛ بلکه اگر حکمی یا فتوایی صادر می کردند، عموم مردم و حتی نیروهای حکومتی، سرباز آن ها شمرده شده، با دل و جان فداکاری می کردند. در کتاب قصص العلماء می نویسد:

وقتی محمدشاه به اصفهان آمده بود، سید را احضار کرد. سید بر استری سوار به عمارت هفت دست که اقامت گاه شاه بود رفت و علی نقی عرب در پیش روی او به قرائت قرآن اشتغال داشت. هنگامی که به عمارت رسید، تعدّا این آیه را تلاوت کرد: «حتی اذا اتوا علی واد النمل قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لایحطمنکم سلیمان و جنوده». سربازان و درباریان در عمارت، گرداگرد آن شخصیت مقدّس ازدحام کردند؛ اما تراکم جمعیت به حدّی رسیده بود که بسیاری نتوانستند به سید دست یابند؛ به ناچار به بوسیدن سم های استر او بسنده کردند (ص ۱۶۲ و ۱۶۳).

اگر شخصی در اعمال لوطیان شریک باشد، آیا عموم مردم و حتی درباریان و سربازان (با توجّه به خصومت او با محمد شاه) به او این همه اظهار ارادت می کردند؟ عجیب است که چگونه الگار که خود این گزارش را ذکر می کند، با این حال با تکیه بر منابع بیگانه، داوری متضادّی ارائه می دهد.

## ۶. آیت الله شیخ فضل الله نوری

آقای الگار در صفحه ۲۲۸، شیخ را از عالمان درباری می شمارد. همچنین در صفحه ۳۴۱، با تکرار همین نسبت، شیخ را مسؤول فروش زمین وقفی مدرسه چال، به بانک شاهی می داند. وی در کتاب ایران و انقلاب اسلامی نیز می نویسد:

اما یک یقین وجود دارد که وی (شیخ فضل الله نوری) آلت دست واقع شده بود.

پس از مدتی، وی با دربار ساخت و از طریق دربار، با روس ها سازش کرد...؛ ولی به هر حال منصفانه نیست که بین شیخ فضل الله نوری و آیت الله خمینی توازنی برقرار کنیم. بدیهی ترین حقیقتی که درباره وی می توان گفت: آن است که وی به رژیم سلطنتی و ادامه آن رضا داده و حتی می کوشد تا جایگاهی برای آن بیابد و روشن است که این امر در مورد آیت الله خمینی صادق نیست. (۲۶)

اگر نویسنده سطور پیشین، به جای این که صرفاً از منابع سکولار و مستشرقانی که بیش تر آن ها یا سیاستمدار دولت های استعمارگر یا جاسوسان آن ها بودند، استفاده کند، نیم نگاهی هم به منابعی چون لویح شیخ، در تحصن عبدالعظیم و مجموعه اسناد و مدارکی که درباره او گردآوری شده می افکند و به ویژه در برگ واپسین زندگی شیخ تأمل می کرد، چنین عجولانه داوری نمی کرد. وی راه و افکار شیخ را با راه و افکار امام خمینی قدس سره مغایر می داند؛ در حالی که با نگاهی کوتاه به دیدگاه امام و نظریات شیخ درباره مباحث «آزادی، مساوات، قانونگذاری، مطبوعات و... نزدیکی افکار امام با شیخ روشن می شود. (۲۷)

#### ۷. آیت الله امام خمینی قدس سره

الگابه امام خمینی، ارادت خاصی دارد؛ به طوری که آثار امام را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است و مروج عقاید وی در خارج از کشور است؛ اما با این همه، مطالبی را در کتاب ایران و انقلاب اسلامی، به آن بزرگوار نسبت داده که واقعینانه نیست. به موارد ذیل توجه کنید:

امام از زمان های بسیار دور به خاطر توجه شدیدشان به مسائل سیاسی، ارتباطشان با علوم فقهی و فرهنگ سنتی قطع گردید. (۲۸)

این سخن، به اندازه ای دور از واقعیت است که ناشر کتاب مجبور شده در پاورقی بنویسد: امام قدس سره علی رغم مشکلات شدید زندگی، توجه ویژه ای به بحث علوم اسلامی و تدریس فقه داشته اند؛ حتی روزگاری که در ترکیه تحت نظر به سر می بردند، برای فرزند عالی مقام خود آیت الله شهید سید مصطفی، تدریس فقه می فرمودند و در نجف چه آن روز که مرحوم سید مصطفی از طرف رژیم عراق دستگیر و به بغداد برده شد و چه آن روزهای دردناک و فاجعه آمیزی که مرحوم سید مصطفی به شهادت رسیدند [ایشان سگته می کنند] و

حوادث دردناک دیگر، هیچ گاه نتوانست توجه ایشان را به بحث علوم اسلامی تحت الشعاع خود قرار دهد.

آیت الله خمینی به نهادهای مذهبی با کمال قدرت حمله می کنند با این هدف که بتواند خود را اصلاح کند، موقعیت و ماهیت خود را حفظ کند. (۲۹)  
اولاً مقصود الگار از نهادهای مذهبی روشن نیست؛ ثانیاً مدرکی مبنی بر حمله به نهادهای مذهبی از طرف حضرت امام ارائه نمی دهد.

آیت الله خمینی پس از پیروزی انقلاب و پس از آن که به قم مراجعت کردند، برای دومین بار آموزش سیستماتیک و منظم چهار مذهب مکتب تسنن را در شمار برنامه درسی طلاب قرار دادند با این هدف که در شیعیان، شناخت بیش تری از تسنن به وجود آید. (۳۰)

همه کسانی که از بدو تأسیس حوزه علمیه قم تاکنون در این حوزه حضور داشته اند، می دانند که هیچ گاه چهار مذهب تسنن در شمار برنامه درسی طلاب قرار نداشته است؛ بنابراین نوشتن چنین مطالبی به وسیله محقق را چگونه می توان توجیه کرد، جز این که گفته شود این سخنان، نتیجه گرایش مذهبی او بوده است.

#### ۸. نتیجه گیری از آرای الگار درباره عالمان شیعه

نویسنده، در تحلیل کشمکش ها و درگیری ها میان عالمان با حکومت، زیربناها و پیشفرض های فکری خود را دخالت می دهد. احتمالاً الگار از یک سو وضعیت کلیسا در غرب را مشاهده کرده که چگونه بزرگان کلیسا در پی سودجویی و نام آوری بوده اند (۳۱) و از سوی دیگر می بیند که در فرهنگ مادی غرب، ایثار و از خودگذشتگی، احیای دین، تلاش در نصرت مظلوم و... چندان مفهوم و مصداق ندارد؛ بدین سبب، در یک تطبیق نابجا، فعالیت های سیاسی - اجتماعی عالمان شیعه را در قالب تلاش برای سود بیش تر مادی، ریاست طلبی و... تفسیر و توجیه می کند. (۳۲)

به جز آن چه در صفحات پیشین ذکر شد، اتهام های دیگری نیز به عالمان و روحانیان شیعه زده شده است که به مواردی اشاره می شود: ۱. سازش با قدرت حاکمه (ص ۷۳)؛ ۲. حسادت به همقطاران و سایر مجتهدان (ص ۲۲ و ۹۷)؛ ۳. همکاری با دزدان، لوطیان و متجاوزان به عرض و ناموس مردم (ص ۴، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۸۳ و ۲۲۸)؛ ۴. تشویق و تحریض روضه خوان ها

برای تعریف و تمجید از آن‌ها در منابع و جذب مقلد (ص ۳۰)؛ ۵. جنگ طلبی و آتش افروزی. (ص ۱۶۷ و ۱۱۸ به نقل از A. Denis)؛ ۶. چاپلوسی (ص ۲۲)؛ ۷. هم‌پراز دانستن فساد دربار با فساد مراجع دینی تشیع (ص ۱۷۵)؛ ۸. کهنه پرستی و مخالفت با مظاهر صنعت و تمدن (ص ۲۴، ۲۴۶ و ۲۴۷)؛ ۹. سوء استفاده از احساسات مذهبی مردم (ص ۱۶۳ و ۲۳۷). نکته درخور توجه این است که وقتی سخن از عالمان اهل سنت می‌شود، لحن نوشتار کتاب، عوض می‌شود. به عبارات ذیل توجه کنید:

سید جمال الدین اسدآبادی «گروه بسیاری از پیروان را به دور خود جمع کرد و از این رهگذر، دشمنی رشک آمیز شیخ الاسلام و سایر علمای استانبول را برانگیخت؛ لکن اشتباه است اگر تصور شود که انگیزه مخالفت آنان با وی، صرفاً منافع شخصی بوده است (ص ۲۷۱).

### و. نظر برخی محققان درباره کتاب

دیدگاه شهید مطهری

وی در کتاب نهضت های اسلامی در صد سال اخیر، جمله های ستایش آمیزی از کتاب مذکور داشته است:

یک امریکائی که ظاهراً مسلمان شده است، به نام حامد الگار، کتابی نوشته به نام... که به فارسی هم ترجمه شده است؛ البته نگارش وقایع تاریخی در این کتاب از اول دوره قاجار آغاز شده و در این کتاب روشن شده است که در طول مدت دویست و پنجاه سال دوره قاجاریه، علمای شیعه همواره درگیر مبارزه با سلاطین و درکار رهبری نهضت های ضد سلاطین بوده اند. این کتاب با این که نقطه ضعف های کوچکی هم دارد و آن هم البته به دلیل آشنا نبودن به محیط ایران بوده است، ولی در مجموع کتابی است که بی طرفانه و بی غرضانه نوشته شده. (۳۳)

مطالب کتاب الگار، به گونه ای است که خواننده در ابتدا فکر می‌کند نویسنده آن، مدافع و حامی عالمان است؛ اما زمانی که در آن دقت می‌شود، به دست می‌آید که اتفاقاً کتاب، جانبدارانه نوشته شده است و نقص های جدی دارد؛ البته این گفته شهید مطهری درست است که الگار، در این کتاب، درگیری مداوم علما با سلاطین زمان خود را به تفصیل شرح و بسط داده و در این زمینه کوتاهی نکرده است، اما در کنار این امتیاز، مطالب نادرست و تهمت های

فاحشی هم وجود دارد که شاید شهید مطهری از آن‌ها غافل بوده است؛ البته این احتمال را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که تجلیل استاد مطهری شاید به این دلیل باشد که الگار (برخلاف بسیاری از نویسندگان آن زمان) به هرحال در این کتاب تا حدودی به نقش محوری علما در مبارزه با استعمار و استبداد پرداخته است. به عبارت دیگر، هر چند الگار، حسن فاعلی علما را مورد سؤال قرار داده، حسن فعلی آنان را اثبات کرده است.

دیدگاه دکتر حمید عنایت

دکتر حمید عنایت در ارزیابی کتاب می‌نویسد:

دکتر الگار به این جنبه دوم مذهب شیعه (برانگیختن شیعیان به این که با الهام از قیام امام حسین علیه یزید، در برابر نظام مستقر سر فرود نیاورند) اشاره ای نمی‌کند و این غفلت، ارزیابی او را از مخالفت علما با حکومت قاجار تا اندازه ای گمراه کننده می‌سازد؛ زیرا آنان را به گونه ای غیرواقع بینانه، همچون پیشاهنگان یک مبارزه جویی بی سابقه در مذهب شیعه فرا می‌نماید. (۳۴)

همچنین دکتر عنایت معتقد است که آقای الگار در مورد اظهار نظر درباره مکتب تشیع به خطا رفته؛ زیرا او مخالفت محمدشاه را با روحانیان به سرسپردگی او به تصوف نسبت می‌دهد؛ اما این توضیح می‌تواند تا اندازه ای گمراه کننده باشد؛ زیرا تصوف و مذهب شیعه را دو قطب مخالف هم معرفی می‌کند بی آن که پیوندظریف میان آن‌دورا به شمار آورد. گرچه بنا به معروف، اکثر صوفیان به مذهب سنت تعلق داشته‌اند، عقیده به امامت در مذهب شیعه با اندیشه‌های مذهب عرفان آمیخته است و اغلب در اشکال لطیف خود در قالب تعابیر عرفانی بیان شده است. (۳۵)

در خصوص بررسی جریان‌های مشروطه به وسیله الگار می‌گوید:

کتاب با یک بررسی درباره انقلاب مشروطه پایان می‌گیرد و این نتیجه قابل تردید از آن گرفته می‌شود که انقلاب، نقطه اوج یک دوران طولانی مبارزه میان دولت و علما بود... این ادعا علل عمیق اجتماعی انقلاب را آشکارا نادیده می‌گیرد. (۳۶)

### **جمع بندی**

۱. نویسنده، ارزش‌ها و هنجارهای جامعه غربی را که در آن زندگی می‌کند به جامعه ایران تسری داده، و تحت تأثیر فرهنگ و القائات ذهنی جامعه خود در

مورد حوادث تاریخ معاصر ایران، به تحلیل و داوری اقدام کرده است؛ (۳۷) البته نمی توان این احتمال را نیز نادیده گرفت که وی وضعیت کلیساها را بر حوزه های علمیه شیعه، تطبیق داده و روحانیان و عالمان شیعه را مانند کشیش ها و پاپ های مسیحیت دانسته است.

۲. از آن جا که نویسنده باید برای تحلیل های خود درباره روحانیت و عالمان شیعه، شواهدی ذکر کند و در متون اصیل، شواهدی به دست نیاورده، در این گونه موارد از مدارک غربی که به طور عام از سفرا و سرکنسول ها یا جاسوسان اروپایی بوده اند؛ استفاده کرده است؛ اما چون روحانیان شیعه ایران، همواره از مخالفان سرسخت اتباع کشورهای غربی و مسیحی بودند و درگیری میان این دو گروه به طور کامل روشن است، استناد گسترده به منابع لاتین و تکیه بر تحلیل ها و داوری های آنان، نقص جدی کتاب است.

۳. عدم رعایت اصل بی طرفی و دخالت دادن تعصبات مذهبی و قومی سبب شده تا اصل اعتبار (۳۸) تحقیق وی، مورد سوال قرارگیرد.

۴. الگار منکر نقش محوری عالمان در مبارزه با استبداد و استعمار نمی شود؛ ولی می کوشد تا این نقش محوری را تحریف کند؛ به عبارت دیگر، حسن فعلی عالمان را می پذیرد؛ ولی حُسن فاعلی آن ها را قبول ندارد (ر. ک: بخش آیت الله میرزای شیرازی بزرگ و مسأله تنباکو).

با توجه به مطالب پیش گفته و از آن جا که این کتاب فعلاً کتاب مرجع شناخته شده است؛ به نویسنده محترم پیشنهاد می شود برای جلوگیری از ضایعات احتمالی در روند تاریخ نگاری معاصر، تجدیدنظر جدی در مجموعه مطالب این کتاب انجام دهد.

در نهایت دوباره تکرار می کنیم که هدف از نگارش این مقاله، صرفاً بحث علمی بوده و قصد تنقیص شخصیت نویسنده محترم در کار نبوده است و همان طور که در مقدمه یادآوری شد، مقصود از الگار در این مقاله، الگار جوان است نه پرفسور الگار امروز که خود نیز به نارسایی ها و اشکالات در کتابش اعتراف می کند.

## توضیحات و مأخذ:

## پی نوشت ها :

۱. بازتاب انقلاب اسلامی در خارج (گفت و گو): نشر دانش، ش ۵، ص ۱۸.
۲. همان.
۳. همان.
۴. به نقل از نیکولاس واب، در مجله علم.
۵. ترجمه شده از مقاله ای تحت عنوان « A Brief Biography of Hamid Algar » که از سایت <http://www.islampub.com/algar.html> برگرفته شده است.
۶. نشر دانش، ش ۵، ص ۱۸.
۷. یونانی.
۸. ابوطالب خان: مسیر طالبی یا سفرنامه ابوطالب خان، ص ۲۷۰. چند نمونه از اتهام هایی که الگار به نقل از منابع مذکور به عالمان نسبت داده است، ذکر می شود: ۱. نسبت ربا خواری به آیت الله آقا نجفی اصفهانی به نقل از *sesis* در صفحه ۲۴ و نسبت احتکار به او به نقل از *reece* کنسول انگلیس در صفحه ۳۰۶؛ ۲. نسبت ثروت اندوزی و مال دوستی به آیت الله میرزا آقا جواد تبریزی به نقل از *Atrpyet* صفحه ۲۵۳ و نسبت احتکار به آن جناب در صفحه ۲۴۳ به نقل از *Atrpyet*؛ ۳. نسبت همکاری آیت الله سید محمد باقر شفتی با دزدان و لوطیان به نقل از *Heinz Georg Migeod*.
۹. چنگیز پهلوان: نظریه دولت در ایران، ص ۹-۱۵.
۱۰. احتمالاً نویسنده از دشمنی میان عالمان و فرنگیان که به طور عام از کارگزاران دولت های استعماری یا جاسوسان آن ها بودند یا آگاه نبوده یا به عمد خود نیز خواسته همان راهی را برود که آن ها رفته اند. ضمناً مطالبی که در صفحه ۲۹۹ از فوریه و ملک آرا درباره تاریخ دخانیات ذکر کرده، به طرز آشکاری با مطالب کتاب تاریخ دخانیه، نوشته شیخ حسن کربلایی (شاهد عینی ماجرا) تناقض دارد؛ بنابراین با توجه به این که از یک سو، هدف اصلی کتاب، تحقیق درباره عالمان و نقش آنان در جنبش مشروطه است، و از سوی دیگر با توجه به بیگانه ستیزی عالمان، شایسته بود نویسنده که به زبان فارسی تسلط داشت، از منابع فارسی استفاده کند، نه از منابع گاهی دست دوم خارجی؛ در حالی که قسمت اعظم منابع مؤلف را منابع خارجی تشکیل می دهد؛ به گونه ای که



اگر مطالب مأخوذه از منابع خارجی را حذف کنیم، حجم کتاب به کم تر از یک سوم تقلیل خواهد یافت.

۱۱. ضمناً این سخنان را از جایی نقل نمی کند.

۱۲. حامد الگار: آفاخان محلاتی و چند مقاله دیگر، ص ۸۳.

۱۳. این نکته را نیز باید یادآور شد که الگار در فصل اول به ویژه صفحه ۶ تا ۱۱ در بررسی عقاید شیعه، به طور عمده از منابع لاتین یا منابع دست دوم فارسی استفاده کرده است؛ به طور نمونه، درباره نظر شیعه در خصوص حق حاکمیت، به گفته های مستر وات (watt) در مجله انجمن سلطنتی آسیایی استناد کرده است؛ در حالی که شایسته بود با توجه به مسلط بودن نویسندگان به زبان فارسی) در این گونه موارد از منابع اصیل و دست اول استفاده شود. در صفحه ۱۰ از قول هنری کربن می نویسد: «تشیع صفوی، روحانیت رسمی تازه ای را پدید آورد که انحصاراً به شریعیات و فقه می پرداخت؛ چنان که تشیع اصلی اگر اغراق نباشد، به وضعی رسید که ناگزیر جوهر اصلی فلسفی و عرفانی خود را مخفی کرد». آیا واقعا مفاهیم فلسفی و عرفانی در زمان صفویه گسترش یافت یا مخفی شد؟ مگر نه این که ملاصدرا، شیخ بهایی، میرفندرسکی، میرداماد، و... در دوران صفویه می زیستند و اوج درخشش علوم و معارف فلسفی و عرفانی شیعه در زمان صفویه شکل گرفته است؟ الگار در جای دیگر به نقل از سرجان ملکم، وزارت خارجه انگلیس می نویسد: «اسلام ایرانی که خلافت و هر نوع اعتقاد تغییرناپذیر را در مذهب مردود می شمارد، بر اساس مطالعات و کاوش های علمای زنده بنیان پذیرفته و حاوی اصول در خور ستایشی است؛ زیرا که درها را بر روی بسیاری از تغییرها و تفسیرها باز گذاشته و راه را از برای عقاید هموار می کند» (ص ۲۵۶). آیا واقعا اسلام ایرانی (مذهب تشیع) این گونه است که هر نوع اعتقاد تغییرناپذیر در مذهب را مردود بشمارد؟ بر اساس این مطلب، حتی اعتقاد خداوند یگانه می تواند تغییر کند؛ درحالی که می دانیم این امر واضح البطلان است. به هر حال منطقی نیست کسانی که دور از آموزه های تشیع قرار دارند، فقط به صرف این که چند صباحی میان ملت ایران بوده و چیزهایی از آن ها دیده یا شنیده اند، درباره عقاید شیعه نظر دهند و عده ای نیز درستی این مطالب را مسلم گرفته و طبق آن بخواهند به تحلیل و داوری بپردازند (برای مطالعه بیش تر، ر. ک: مرتضی مطهری: خدمات متقابل اسلام و ایران).

۱۴. الگار، ایران و انقلاب اسلامی، ص ۱۸-۱۹.
۱۵. احتمالاً ستایش هایی که از کتاب صورت گرفته، بر همین اساس بوده است. ر.ک: «دیدگاه های بعضی از محققان درباره کتاب پیشین» در پایان مقاله.
۱۶. منظور آقاجفی است.
۱۷. موسی نجفی: حکم نافذ آقا نجفی، ص ۴۷-۶۷.
۱۸. همان، ص ۲۲۹-۲۳۳.
۱۹. اشاره است به گفته های گوستاولوبون در خصوص ادامه بغض و کینه حاصله از جنگ های صلیبی و به عبارتی ادامه خود آن جنگ ها به طرق دیگر. وی می گوید: «در صورتی که اروپا تا این درجه رهین منت اعراب و پیروان اسلام است، پس چرا دانشمندان هم که تعصب مذهبی ندارند به این امر اعتراف و اذعان نمی کنند و نکرده اند؟... جواب آن هم فقط بین یک حقیقت ساده است و بس و آن این است که آزادی عقیده و فکر که ما آن را امروز می گوئیم داریم، غیر از تظاهر چیزی نبوده و اساس و پایه ای برای آن نیست... حقیقت امر این است که پیروان اسلام از مدت طولانی در زمره شدیدترین دشمنان اروپا محسوب بوده اند. اگر در زمان شارل مارتل و ایام جنگ صلیب یا جلوی قسطنطنیه تیغ های آبدار آنان قلوب ما را جریحه دار نکرده باشد، بیش تر از همه تمدن آنان که در نهایت درجه کمال بوده است ما را سرافکنده ساخته و در حقیقت پست و حقیر قرار داده و گویا از آن زمان مدتی نگذشته باشد که از فشار پنجه تسلط آنان نجات حاصل کرده ایم. بین ما و مسلمین یک سلسله تعصباتی است که از مدت های طولانی به طور توارث جمع شده و در حقیقت جزء طبیعت ما قرار گرفته است و آن با این درجه سخت و شدید است» (گوستاولوبون: تمدن اسلام و عرب، ص ۷۴۹-۷۵۱).
۲۰. حاج ملا علی کنی از اکابر علمای امامیه قرن چهاردهم هجری قمری می باشد. ایشان فقیه اصولی، رجالی و بسیار جلیل القدر و محقق بود. اودر عتبات عالیات تحصیل نمود و بعد از کسب درجه اجتهاد در فقه، اصول، لغت، تفسیر و اکثر علوم متداوله، به تهران بازگشت و مرجع استفاده اکابر و فحول و مشغول انجام وظایف دینی بود. تألیفات ایشان عبارتند از: ۱. الاستصحاب؛ ۲. الاوامر؛ ۳. ایضاح المشتبهات؛ ۴. البیع؛ ۵. تحقیق الدلائل فی شرح تلخیص المسائل؛ ۶. ... (محمدعلی مدرس تبریزی: ریحانة الادب فی تراجم معروفین بالکنیة واللقب، ج ۳، ص ۳۹۲).

۲۱. میرزا حسین خان سپهسالار، فردی اصلاح طلب و طرفدار انگلیس بود. درباره او گفته اند که فردی مغرور و غریبگرا بوده و در جهت منافع خویش گام بر می داشته است. بزرگ ترین خیانت او، اعطای امتیاز رویتر و از نکات منفی دیگر در کارنامه اش، بردن ناصرالدین طی دو سفر به اروپا بوده است. آوردن قزاق های روسی به ایران در دوره دوم زندگی سیاسی او، دادن امتیاز شیلات به روس ها، از دیگر اشتباه های سپهسالار بوده است. او همچنین با قبول حکمیت گلداسمیت، به قضاوت بیگانه تن در داد. در حکمیت اول گلداسمیت، قسمتی از سیستان ایران به افغانستان بخشیده شد و در حکمیت دوم، بخش بزرگی از بلوچستان از ایران جدا شد. قرارداد رویتر با مخالفت علما مواجه شد؛ به خصوص ایت الله ملا علی کنی و آیت الله سید صالح عرب، این قرارداد را منتفی و حرام اعلام کردند و سرانجام قرارداد لغو و سپهسالار عزل شد (موسی نجفی: مقدمه تحلیلی تاریخ تحولات سیاسی ایران، ص ۸۸ و ۸۹).

۲۲. همان، ص ۹۱.

۲۳. میرزا محمدعلی مدرس تبریزی: ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة والالقاب، ج ۲، ص ۱۸۱؛ واعظ خیابانی تبریزی: علماء معاصرین، ص ۳۳۳؛ شیخ حسن اصفهانی کربلایی: تاریخ دخانیه یا تاریخ وقایع تحریم تنباکو، ص ۸۲.

۲۴. حسن کربلایی: تاریخ دخانیه، ص ۸۳.

۲۵. مثلاً از جریان قیام زنان تهران، بحثی به میان نیاورده است؛ در حالی که با توجه به شرایط فرهنگی آن زمان که زن دور از اجتماع بوده و حجاب به طور سنتی به شدت رعایت می شد و ظاهراً زنان از حقوق مدنی محروم بوده اند، این سؤال طبیعی است که چطور شد به یکباره زنان به خیابان ها ریخته و حتی با هجوم به بازار، موجب تعطیلی بازار شده و مجلس مسجد شاه را تعطیل نموده و روانه کاخ سلطنتی می شوند و از همه مهم تر این که در این عمل، مردان، متابعت آن ها نموده و به قیام ملحق می شوند (حسن کربلایی: تاریخ دخانیه، ص ۱۶۹)؛ زیرا با توجه به نظریه های رایج، نباید کوچک ترین مشارکت اجتماعی از طرف زنان دیده شود؛ اما به عکس زنان جلوتر از مردان به صحنه می آیند. مؤلف از احتمال صدور فتوا به تحریک ناصر الدین شاه یا... مفصل بحث می کند؛ اما به این حادثه مهم اجتماعی اشاره ای ندارد.

۲۶. حامد الگار: ایران و انقلاب اسلامی.

۲۷. به طور نمونه، نظر شیخ درباره حکومت چنین است: «نبوت و سلطنت در انبیای سلف مختلف بود؛ گاهی مجتمع و گاهی متفرق، و در وجود مبارک نبی اکرم و پیغمبر خاتم علیه و علی آله الصلوة مادام العالم و همچنین در خلفای آن بزرگوار حقا ام غیره نیز چنین بود، تا چندین ماه بعد از عروض عوارض و حدوث سوانح، مرکز این دو امر یعنی تحمل احکام دینی و اعمال قدرت و شوکت و دعاء امنیت در دو محل واقع شد و فی الحقیقه این دو هر یک مکمل و متمم دیگری هستند؛ یعنی بنای اسلامی بر این دو امر است نیابت در امور نبوتی و سلطنت و بدون این دو احکام اسلامی معطل خواهد بود فی الحقیقه سلطنت قوه اجرائیه احکام اسلامی است پس تحصیل عدالت به اجرای احکام اسلام است و در اسلام انذار و وعد و وعید مثل اقامه حدود هر دو در کار اجرا است. (محمد ترکمان: رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات،... و روزنامه شیخ فضل الله نوری، ص ۱۱۰) یا وی این کلمات شیخ را ندیده و یا کلمه «سلطنت»، او را به اشتباه انداخته و فکر کرده که مقصود شیخ همان سلطنت مطلقه استبدادی است؛ در حالی که بر کسی که مختصر اطلاعاتی از ادبیات آن دوره دارد پوشیده نیست که مقصود از سلطنت، همان قوه مجریه است و لاغیر؛ اما از آن جا که در آن عصر، به دست گرفتن حکومت به وسیله فقیهان غیر ممکن می نمود، به این مقدار که فقیهان کار تقنین، و دولت صرفا کار اجرا و حفظ حدود و ثغور بلاد از تجاوز بیگانه را به عهده بگیرند، رضایت داده است؛ اما از آن جا که الگار، فقط متخصص افکار و اندیشه های امام راحل قدس سره می توان ادعا کرد که اطلاعاتش درمورد افکاروزندگی شیخ، ابتدایی و غیر محققانه است.

۲۸. حامد الگار: ایران و انقلاب اسلامی، ص ۶۶.

۲۹. همان، ص ۶۷.

۳۰. همان، ص ۹۲.

۳۱. کلیسای انگلستان با سرمایه ای که در سال ۱۹۹۱ سه میلیون پوند برآورد شده، فوق العاده ثروتمند است. و یکی از بزرگ ترین زمینداران در کشور انگلستان شمرده می شود» (Ken Browne, An introduction to sociology, Polity Press, 1992, P 319).

۳۲. همان ص ۱۷۵ و ۱۸۱ و ص ۲۳۷؛ به نقل از آدمیت.

۳۳. مرتضی مطهری: نهضت های اسلامی در صد سال اخیر، ص ۱۷۹.
۳۴. حمید عنایت: شش گفتار درباره دین و جامعه، ص ۱۰۰.
۳۵. همان، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.
۳۶. همان، ص ۱۰۵.
۳۷. مَثَل او، مَثَل آن فرد آلمانی است که بعد از مسافرت به ایران، عمل تعارف هنگام ورود را چنین تحلیل می کرد: « ایرانیان از ورود (به جایی) به ویژه از در، بسیار وحشت دارند؛ زیرا وقتی چند نفر بخواهند با هم وارد جایی شوند، هر کسی سعی دارد تا دیگران اوّل وارد شوند» (کلمه تعارف و احترام در تقدم به ورود، برای او معنایی نداشت).
۳۸. Reliability
- منبع: رضا رمضان نرگسی، «بازنگری آرای حامد الگار درباره روحانیان شیعه (نقد و بررسی کتاب نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت ایران)» فصلنامه تاریخ «آموزه» تابستان ۱۳۸۳ - شماره ۴ - (۳۴ صفحه - از ۱۳۱ تا ۱۶۴)

### کتابنامه

۱. ابوالحسنی، علی (منذر)، کارنامه شیخ فضل الله نوری، اول، تهران، نشر عبرت، ۱۳۸۰ش.
۲. ابوطالب خان، مسیر طالبی یا سفرنامه ابوطالب خان ۱۲۱۸-۱۲۱۳، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۳ش.
۳. اصفهانی کربلایی، حسن، تاریخ دخانیه یا تاریخ وقایع تحریم تنباکو، به کوشش رسول جعفریان، قم، نشر الهادی، ۱۳۷۷ش.
۴. الگار، حامد، آقاخان محلاتی و چند مقاله دیگر، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۰ش.
۵. \_\_\_\_\_، ایران و انقلاب اسلامی، انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۵۸ش.
۶. \_\_\_\_\_، نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت ایران، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۹ش.
۷. \_\_\_\_\_، بازتاب انقلاب اسلامی در خارج (گفت و گو)، نشر دانش، سال دوم،

- ش ۵، مرداد و شهریور، ۱۳۶۱ش.
۸. پهلوان، چنگیز، نظریه دولت در ایران، تهران، نشر گویو، ۱۳۷۹ش.
۹. ترکمان، محمد، رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات،... و روزنامه شیخ فضل الله نوری، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۲ش.
۱۰. رضوانی، محمد اسماعیل، انقلاب مشروطیت ایران، تهران، کتاب های جیبی (بی تا).
۱۱. عنایت، حمید، شش گفتار درباره دین و جامعه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹ش.
۱۲. گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی، چهارم، نگاه مطبوعاتی علی اکبر علمی، ۱۳۳۴ش.
۱۳. مدرس تبریزی، محمد علی، ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة والالقب، ج ۲، تبریز، کتابفروشی خیام.
۱۴. \_\_\_\_\_، ریحانة الادب فی تراجم معروفین بالکنیة واللقب، ج ۳، تهران، چاپخانه شرکت سهامی طبع، ۱۳۲۸ش.
۱۵. مطهری، مرتضی، نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۶۹ش.
۱۶. نجفی، موسی، حکم نافذ آقا نجفی، اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۱ش.
۱۷. \_\_\_\_\_، مقدمه تحلیلی تاریخ تحولات سیاسی ایران، تهران، مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۷۸ش.
۱۸. واعظ خیابانی تبریزی، علماء معاصرین، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۶۶ش.

. 19- ken browne , An introduction to sociology , Polity Press,1992 .

20. <http://www.islampub.com/algar.html>. A Brief Biography of Hamid Algar .

## فصل یازدهم

### قتل میرزاده عشقی توسط عوامل رضا خان

یحیی آریان پور در کتاب پژوهشی خود بنام «از صبا تا نیما» در باره میرزاده عشقی می نویسد:

سید محمد رضا میرزاده عشقی، فرزند سید ابوالقاسم کردستانی، در ۱۲ جمادی الاخر ۱۳۱۲ هجری قمری در شهر همدان به دنیا آمد. ابتدا در مکاتب محلی و از هفت سالگی در مدارس «الفت» و «الیانس» تهران به تحصیل پرداخت و زبان فارسی و فرانسه را به خوبی آموخت و پیش از فراغت از تحصیل به سمت مترجمی نزد یک بازرگان فرانسوی مشغول کار شد و در هفده سالگی درس و مدرسه را به کلی ترک کرد و وارد کارهای اجتماعی گردید.

عشقی در سال ۱۳۳۳ هجری قمری در همدان روزنامه ای به نام «نامه عشقی» دایر کرد و در همان اوقات که اوایل جنگ بین الملل اول بود، با سایر مردان سیاسی به استانبول، که کانون فعالیت ملیون ایران شده بود، مهاجرت کرد و چند سالی در آنجا گذراند و به رسم مستمع آزاد در مکتب سلطانی و دارالفنون استانبول حاضر شد و هم در آنجا نخستین آثارشاعرانه خود مانند "نوروزی نامه" و "ایرانی رستاخیر شهر یاران" را بوجود آورد.

عشقی گویا در سال ۱۳۳۶ یا ۱۳۳۷ هجری قمری به همدان بازگشت و چندی بعد به تهران آمد و با جمعی از نویسندگان ارتباط یافت و در صف طرفداران حزب سوسیالیست و همکاران اقلیت مجلس به مبارزه پرداخت.

در این مبارزه و کوشش سیاسی نیش قلم شاعریش از همه متوجه وثوق الدوله، نخست وزیر ایران و عاقد قرارداد معروف و منحوس ایران و انگلیس بود. عشقی این قرار داد را «معامله فروش ایران به انگلستان» نامید و در یکی از اشعار متعدد خود، که در سال ۱۳۳۷ هجری قمری در این زمینه سروده، چنین گفت:





رفت شاه و رفت ملک و رفت تاج و رفت تخت  
باغبان زحمت مکش ، کز ریشه کنند ، این درخت  
مهمانان و ثوق الدوله خونخوارند سخت  
ای خدا با خون ما ، این مهیما نی می کند

[ای و ثوق الدوله ! ایران ، ملک بابایت نبود !  
یک شتر برده است آن و این قطار اندر قطار  
این چه سّری بود ؟ رفت آن پای دار ، این پایدار  
باز هم صد ماشاالله زندگانی می کند

یا رب این مخلوق را از چوب بتراشیده اند ؟  
برسر این خلق ، خاک مردگان پاشیده اند ؟  
سخرانیهای تند و مقالات و اشعار آتشین عشقی بر ضدّ قرار داد باعث شدّ که  
و ثوق الدوله دستور دستگیری او را داد و شاعربه زندان افتاد. ( ۱ )

عشقی پس از کودتای ۱۲۹۹ از هواداران سید ضیاء بود و آریان پور به  
نظرگاه عشقی در آن زمان اشاره می کند و می نویسد: عشقی در مجلس چهارم  
به افراد اکثریت ، که مدرس و ملک الشعراى بهار جزو آن بودند، می تاخت  
و مقالات تند و آتشی در انتقاد از وضع سیاسى کشور انتشار می داد که از آن جمله  
مقاله «عید خون» بود که آن را دشتی در روزنامه شفق سرخ چاپ کرد. تنها  
عنوان این مقالات کافی بود که بغض و کینه عمّال سیاست روز را بروی  
برانگیزد. اما شاعر جوان مجرد می زیست و زن و فرزند و پیوندی نداشت و شب  
و روز خود را با قلم و قدم وقف مجاهده سیاسى و ادبى کرده بود.  
هنگامی که مجلس چهارم پایان یافت عشقی شعر مستزادى ساخت که مطلع آن  
چنین بود:

این مجلس چهارم به خدا ننگ بشر بود  
دیدى چه خبر بود؟  
هرکار که کردند ضرر روی ضرر بود  
دیدى چه خبر بود؟

در سال ۱۳۴۲ هجری قمری نغمه جمهوری ساز شد. عشقی با اینکه جوانی

روشنفکرو به مزایای جمهوری آگاه و اصولاً طرفدار آن بود، چون ازبازیهای سیاسی و دسایس پشت پرده خبرداشت، با این جمهوری مصنوعی جداً و شدیداً بنای مخالفت گذاشت و از جمله دومقاله ای به عنوان « جمهوری قلابی » این مخالفت را اظهار داشت.

عشقی درذیقعه سال ۱۳۴۲ هجری قمری روزنامه کاریکاتوری قرن بیستم را از نو دایر کرد و در شماره اول آن چند کاریکاتور و شعر و مقاله بسیار تند مبنی بر هزل و هجو جمهوری و جمهوریخواهان درج کرد و علناً اظهار داشت که بازیهای اخیر تهران به تحریک اجنبی است.

از جمله مندرجات آن شماره داستان منظومی بود به نام « جمهوری سوار » که مضمون پرگوشه و کنایه ای داشت: در یکی از دهات کردستان دزد ناقلایی به نام « یاسی » در غیاب کدخدا به خانه او می رفته و دهن خود را از خمره شیره شیرین می کرده، کدخدا رد پارا می گیرد و به خانه یاسی می رساند. دزد برای اینکه رد پارا را گم کند، این دفعه بر پشت خری سوار شده به سرای کدخدا می راند و تا دلش می خواهد از شیره می خورد و از راهی که آمده بود بر می گردد. کدخدا که در اطراف خمره جای پای خر و در اندرون خمره جای پنجه یاسی را می بیند، دچار حیرت می شود:

دست دست یاسی و پا پای خر  
من که از این کارسرنارم به در!  
شاعر پس از بیان این حکایت چنین نتیجه می گیرد:

گربخواهد آدمی پی گم کند  
پایهای خویشتن را سُم کند  
هر که اندر خانه دارد مایه ای  
همچو یاسی دارد او همسایه ای  
«یاسی» ما هست ای یار عزیز  
حضرت جمبول یعنی انگلیس  
آنکه دایم کار «یاسی» میکند  
واز طریق دیپلماسی می کند  
ملک ما را خوردنی فهمیده است

بر سر ما شیره ها مالیده است  
 او گمان دارد که ایران بردنی است  
 همچو شیره سرزمینی خوردنی است  
 با وثوق الدوله بست اول قرار  
 دید از آن حاصلی نامد به کار  
 پول او خوردند و بر زیرش زدند  
 پشت پا بر فکر و تدبیرش زدند  
 چونکه او مأیوس گردید از وثوق  
 کودتائی کرد و ایران شد شلوغ  
 همچنین زیر جلی سیدضیاء  
 زد به فکر پست آنها پشت پا  
 کودتا هم کام او شیرین نکرد  
 این حنا هم دست او رنگین نکرد  
 دید هر چه مستقیماً میکند  
 ملت او را زود بر هم می زند  
 مردمان از نام او رم میکنند  
 مقصدش را نیز بر هم می زنند  
 گفت آن به تا برآید کام من  
 از رهی کانجا نباشد نام من  
 اندر این ره مدتی اندیشه کرد  
 تا که آخر کار یاسی پیشه کرد  
 گفت جمهوری بیارم در میان  
 هم از آن بر دست برگیرم عنان  
 خلق جمهوری طلب را خر کنم  
 زانکه کردم بعد از این بدتر کنم

نقش جمهوری به پای خر بیست  
 محرمانه زد به خم شیره دست  
 ناگهان ایرانیان هوشیار  
 هم ز خر بدبین و هم از خرسوار

های و هو کردند که این جمهوری است؟  
 از قواره از چه رو یغفوری است؟  
 پای جمهوری و دست انگلیس؟  
 دزد آمد دزد آمد آی پلیس  
 این چه بیرقهای سرخ و آبی است؟  
 مردم این جمهوری قلابی است  
 ناگهان ملت بنای هو گذاشت  
 کرّه خر رم کرد و پا بر دو گذاشت  
 نه به زر قصدش ادا شد نه به زور  
 شیره باقی ماند و یارو گشت بور

در همان شماره «مظهر جمهوری» به صورت مردی مسلح و غضب آلود تصویر شده بود که در دست راست تفنگ و در دست چپ کیسه پول داشت و سایه اجنبی بر بالای سرش نمایان بود و روزنامه های طرفدار جمهوری به شکل جانوران زشت پلید - ناهید ( افعی ) ، تجدد ( جغد ) ، کوشش ( موش ) ستاره ( سگ ) ، گلشن ( الاغ ) و جارچی ( گربه ) - دور و بر او را گرفته بودند و شاعر از زبان «مظهر جمهوری» هر یک از روزنامه ها و عاقبت از زبان قرن بیستم سخنانی به شعر ساده عامیانه در زیر آورده بوده و در ضمن مقاله و کاریکاتور «آرم جمهوری» که از اسکناس و توپ و تفنگ و تبرزین و گرزگاو سر و مشت گره شده و شلاق چهار تسمه و استخوان سر و دست ترتیب یافته بود بر فراز آن خورشید ایران نور پاشی می کرد، به خطر آینده اشاره رفته بود

این اشارات صریح و ضریب قاطع بود. روزنامه فوراً توقیف و نسخه های آن به وسیله شهربانی جمع آوری گردید و خود او، چنانکه مکرر و پیش بینی کرده بود؛ بامداد روز آخر ذیقعد ۱۳۴۲ هجری قمری ( ۱۲ تیر ماه ۱۳۰۲ ش ) در خانه خویش جنب دروازه دولت به دست دو تن ناشناس هدف تیر قرار گرفت و نزدیک ظهر همانروز در بیمارستان شهربانی جان داد. ( ۲ )

«**ملک الشعراء بهارمی نویسد:** عشقی پسر سید ابوالقاسم همدانی ، شاعر جوان، از مهاجرت که برگشت غالباً با عده ای از نویسندگان مخالفه داشت. در سیاست نیز طرفدار حزب سوسیالیست و همواره در صف اقلیت کار می کرد، در مجلس



ملک الشعراء بهار

چهارم عشقی به افراد اکثریت که مرحوم و من در آن جمله کاری کردیم، حمله می کرد. مقاله «عید خون» نوشت و آقای دشتی هم آن مقاله را چاپ کرد! چیزی نگذشت به سبب قوه قریحه ای که داشت، حالات حقیقی اجتماعات تهران را درک کرد، پرورش اجتماعی سریعی یافت. بازی سردار سپهی و دسایس سیاسی و سیاستهای خارجی را بزودی دید و دریافت و به حقیقت قضایا واقف شد. بدون اینکه کسی از پی اش برود، بسوی ما آمد. با ولیعهد ملاقات کرد و به او وعده وفاداری داد. در یک مقاله نوشت: جمهوری عجیبی است که دهاتیان «قروه؛ هوادارانند، اما عشقی با یک من فکل و کراوات مخالف است!» آری، می دانست که جمهوری بازی ای بیش نیست.

این شاعر از صمیمی ترین دوستان ما بود و درجاید اقلیت چیزی می نوشت، تا این بود که روزنامه کاریکاتور قرن بیستم را به تاریخ ۷ تیر ۱۳۰۳ منتشر ساخت و در آن جا اشاره کرد که بازی های اخیر تهران به تحریک اجنبی است. دشمن در یک دست پول و در یک دست تفنگ، بقصد بردن گوی از میدان، داخل بازی شده است. به خطر بزرگ آینده نیز در ضمن «آرم جمهوری» که از توپ و تفنگ و استخوان سرو دست بشر ترتیب یافته بود، اشاره کرد. و این روزنامه فوراً توقیف شد!

دو روز بعد خوابی که دیده بود برای دوستانش نقل کرد و من حضور داشتم. گفت: خواب دیدم که زنی به من رولور خالی کرد و تیر خوردم. سپس مرا در یک زیر زمینی بردند که پنجره هایی به خارج داشت و بتدریج خاک ریختند تا پنجره ها مسدود شد. کلوخ بزرگی افتاد، راهرو نیز مسدود گشت و من آنجا دفن شدم!»

ما ازین خواب لرزیدیم، بدبخت عشقی! مع ذالک او را تسلیت دادیم، باز هم دو روز گذشت، عشقی بی سبب می ترسید! روز ۱۲ تیر، قبل از ظهر، جلسه علنی مجلس مفتوح بود و خیلی کار داشتیم، هنوز گرفتار بعضی از اعتبارنامه ها بودیم. کسی به من خبر داد که عشقی را تیر زده اند!

بلافاصله از نظمی (شهربانی) تلفون شد که عشقی ترا می خواهد ملاقات کند. من بشتاب به اداره شهربانی رفتم. داخل مریضخانه که شدم، سرهنگ درگاه با ابوالقاسم نام پسر ضیاءالسلطان از مریضخانه بیرون می آمدند. ابوالقاسم عبایی کهنه بدوش داشت.

و ارداتاقی از مریضخانه شدم. گفتم می خواهم عشقی را ببینم. مرا نزد تختخواب بیچاره هدایت کردند. شخصی استنطاقش می کرد و او هم پرت و پلا جواب می داد.

رنگش بکلی سفید شده ، بدنش سرد و از سرما به خود می پیچید. روی تخت خوابی افتاده ، ولحافی رویش کشیده بودند. گفتم بطری آب جوش برایش بیاورند. شخصی را که از او سؤال میکرد و می نوشت، رد کردم.

مرا که دید آرام گرفت. راحت خوابیده ، تبسم کرد... چقدر پر معنی بود این تبسم. نبضش را گرفتم، کار خراب بود. پرسیدم چه شد؟ گفت: « ابوالقاسم و حبیب همدانی ( ظاهراً ) صبح زود آمدند منزل که توصیه ای برای یکی از آنها به خوانین همدان بنویسم. برگشتم که کاغذ بردارم مرا با تیر زدند... و گریختند... دویدم به خانه همسایه... زمین خوردم .» ( آرنجش هم زخم شده بود).

گفتم: « انشاءالله خوب خواهی شد، غصه نخور» و او را بوسیدم . رفقا، آقای عباس اسکندری و دیگران، رسیده بودند. فوراً دنبال اطبای معروف فرنگی فرستادیم. آمدند. گلوله از طرف چپ زیر قلب خورده بود و گلوله سربی زیر قلب گیر کرده و خون زیادی تزریق شد. جمعیت دوستان زیاد آمده بودند و من در مجلس بایستی وظیفه ای انجام دهم، او را به رفقا، مخصوصاً آقای رسا و آقای اسکندری، سپردم و رفتم مجلس.

از مجلس آقای امیراعلم را هم فرستادم به نظمی، بعد از یکساعت برگشتم، عشقی مرده بود!

او را به خانه اش بردیم. پیراهن خونین او را سپردم که نگذارند از بین برود. در خانه اش شسته شد و در مسجد سپهسالار امانت نهاده شد. روی ورقه کوچکی مضمون این عبارات مختصر چاپ شده در شهر منتشر گشت:

**عشقی مرد، هرکس بخواد از جنازه این سید شهید مشایعت کند فردا صبح بیاید به مسجد سپهسالار.**

فردا صبح شهر تهران ، علمای بزرگ ، محصلین، کسبه و دیگران آمدند. بچه های محل عشقی ( اطراف شاه آباد) به ریاست مرحوم نایب فتح الله وبستگان او و جوانان و جوانمردان شاه آباد طوق و علم را بلند کردند و جنازه شاعر جوان را در حالتی که پیراهن خونین او روی تابوت بود، برداشتند. زن و مرد تهران بر این بیچاره گریستند، بازارها بسته شد ، همه مردم راه افتادند. از شاه آباد به لاله زار، از آنجا به میدان توپخانه، به بازار، چهارسو، مسجدجامع، سرقبر آقا، دروازه

شاه عبدالعظیم وابن بابویه مشایعت شد و گفتند که چنین وفاداری نسبت به هیچ پادشاهی نشده است!

شاعری بود که برای صیانت و وطنش، برای وفاداری به پادشاه و وفاداری به دوستانش جان داده بود!

عشقی اگر کشته نشده بود، دیروزیا فردا می مرد. اما با مرگ خود نشان داد که ایرانی قابل آنست که برسریک عقیده بایستد، اگر هم مرد، بمیرد!

دوستان قدیم عشقی که هنوز هم آنها را دوست می داشت، خیلی اصرار کردند که برود و با آنها کار کند، صرفه مادی او هم درین بود، اما او به ولیعهد قول دوستی داده بود. به ما هم معتقد شده بود، و گمان داشت حق با مدرّس است. عشقی را چرا کشتند؟ برای اینکه دیگران را بترسانند! اما دیگران نترسیدند!

چرا؟ برای اینکه شهرت‌هرا به آنها گفت: بچه های من نترسید! شهرت‌هرا یکباره به سوگ اولین مقتول ما سیاه پوشید و حرکت کرد. درمسجد جامع اهالی چاله میدان نمی گذاشتند جنازه را برداریم، و می گفتند «تا قاتل عشقی را به ما ندهند نمی گذاریم او را دفن کنند.» بهرحمتی بود آنان را قانع کردیم، و با دعوا و کشاکش جنازه را به دروازه رساندیم، زیرا می دانستیم که قاتل عشقی را کسی نمی تواند به ما بدهد. ما باید لیاقت داشته، او را بگیریم ولی ازما بهتران نمی گذارند!

روزنامه سیاست را هم توقیف کردند! باقی جراید هم ازنشر بازمانده، برای تعقیب واقعه قتل هم قلم خودشان در مجلس شورای ملی پناه بردند و تحصن اختیار نمودند.

### ◀ قاتل واقعی گریخت!

گویا از آن دونفرکسی که گلوله زده بود گریخت و ابوالقاسم نام، رفیق او، گیرافتاد. درمشافهه با عشقی، عشقی به او گفته بود که تو بودی که تیرزدی؛ اما گویا رفیقش بوده است. مع ذالک نظمیة مثل اینکه خود محرک این جنایت بوده است، فراری را تعقیب نکرد، ابوالقاسم راهم به مدعی العموم تحویل نداد. ازهمه مضحکتر، محمد نامی که ابوالقاسم را هم به مدعی العموم تحویل داده بود، برده حبس تاریک کردند و گفتند قاتل عشقی او است!

بهرصورت، بعد ازدوروز معلوم شد که وضعیّات از چه قرار است، بنابراین



دیگراطمینان اقلیت و جراید به دولت سلب شد. جراید بحال تعطیل و مدیران آنها در مجلس متحصّن!

روز ۱۵ تیر، خواستم در پایان جلسه به حکم سابقه، در مجلس قضایای شهر و قتل عشقی و تحصّن مدیران جراید را شرح دهم و قضیه فرار قاتل را نیز بگویم، اما اکثریت اجازه نداد.

شماره ۲۲ رزنامه سیاست اسلامی در این باب چنین نوشت:

### «جلوگیری از نطق

در جلسه گذشته آقای ملک الشعرا نماینده اقلیت خواستند در موضوع ایجاد ترور تهران و عقاید عمومی صحبت کنند، یکی از وکلای اکثریت گفت: باید در مجلس خصوصی این مذاکرات بعمل آید. سید یعقوب گفت: اگر شما بخواهید حرف بزنید، ما هم حرف می زنیم! ناطق اقلیت گفت فقط می خواهم راجع به وضعیات تذگری به مجلس بدهم، چرا وحشت می کنید؟ مهمه بین اکثریت افتاد و از نطق اقلیت بغایت هراسناک شدند. معلوم شد اکثریت میل ندارد وضعیات شهر تهران در مجلس عنوان شود و از شنیدن ذکر آن هم وحشت دارد! وکلای اقلیت هریک دلایلی بر لزوم مذاکرات مزبور اقامه کردند. وکلای بیطرف و صلحای مجلس معتقد بودند ناطق اقلیت صحبت کند، اما مجلس و اکثریت رأی نداد. در این بین وکلای اقلیت از مجلس خارج شدند. آقای ملک الشعرا در موقع رفتن از مجلس در جلو صندلیهای اکثریت ایستاده اظهار داشتند: **جراید اقلیت را توقیف می کنید. گلوله بما تحویل می دهید، اجازه نطق هم بما نمی دهید، پس خوبست برویم به ولایتهای خودمان!** و از مجلس خارج شدند. هیجانی در تماشاجیان حادث شد، ولی گارد مجلس اجازه نداد تماشاجیان جلوبهارستان بیایند، زیرا ترسیدند که مبادا به وکلای اکثریت توهین و تعرض بشود. دونفر هم به اتهام داشتن اسلحه طرف تعرض رئیس گارد مستحفظ مجلس شدند و معلوم شد مستخدم یکی از افراد اکثریت می باشند!...

واقعا رفتار مجلس که مؤید رفتار دولت و هر دو باعث سلب آزادی و امنیت اقلیت واقع گردیده است، اسباب تأسّف و تعجب است!

دو روز بعد، در جلسه ۱۷ تیرماه، خواستم قبل از دستور گفتگو کنم. رئیس مجلس با وجود بودن سابقه، از لحاظ بی میل بودن اکثریت اجازه نداد. عاقبت حاج عزالممالک پیشنهادی داد که مطابق سابقه، قبل از دستور و بعد از دستور وکلا بتوانند صحبت‌های خارج از دستور کنند. آقا سید یعقوب مخالفت کرد و گفت اگر صحبت شود منجر به آشوب (!) خواهد شد. ولی اکثریت موافقت کرد و شرح قتل عشقی و تحصن مدیران جراید و معایب آدمکشی و لزوم محاکمه و داستان فرار قاتل و دوسیه سازی نظمی و ... در آن نطق گفته شد، و از طرف آقای تدین هم جواب داده شد و معلوم شد که از اکثریت عده ای نزد رئیس دولت رفته و درباره این پیش آمد ناصواب گفتگو کرده اند، یعنی اظهار کرده اند که آدم کشی خوب کاری نیست!

#### ◀ محاکمه چه شد؟

محاکمه بفوریت صورت گرفت، ولی نه در محاکم رسمی، بلکه در افکار عمومی، و رئیس دولت و رئیس نظمی و بعضی امرای لشکر محکوم شدند. گفته شد که این آقایان عشقی را کشتند برای اینکه یک قدم بیشتر رفته باشند!

شنیدیم نمایندگان که از طرف اکثریت نزد رئیس دولت رفته بودند، به ایشان گفته بودند که این عمل (یعنی قتل عشقی) باعث تزلزل امنیت است و مردم ناراضی تر خواهند شد. مشارالیه اظهار کرده بود که: چه اهمیت دارد قتل یک نفر، چرا در جنگ‌های ما که آنقدر کشته می شوند اظهار تأسف نمی کنید؟!»

این درست سنخ فکرا بود. او می خواست با مردم همانطور رفتار کند که صاحب منصبان مافوق روزی با او رفتاری کردند. وی همانطور به توده مردم نگاه می کرد که یک صاحب منصب در میدان جنگ به سربازان و کشته شدن آنها نگاه می کند! سنخ فکرش این بود. بنابراین تعجب نمی کرد اگر یک نفر از مردم را ترور کنند، بکشند! او از لحاظ عدد به این فاجعه نگاه می کرد نه از لحاظ اخلاق و قانون و رسومات کشوری. این بود که چون فقط «یک نفر» کشته شده بود، اهمیت نمی داد. چه در جنگ‌ها دیده بود که صدها نفر کشته می شوند، پس یک نفر چه اهمیت دارد؟ مثل اینکه روز دوم حمل هم به زدن و مجروح کردن مردم اهمیت نداد. بعد از ده سال نیز دیدیم که در واقعه مشهد و هجوم شبانه به مسجد گوهرشاد که به دستور العمل شخص ایشان صورت گرفت، باز به کشتن

و زدن مردم اهمّیت نداد! شنیده بود که پادشاهان از پی یک مصلحت صد خون کنند، اما نمی دانست که آن پادشاهان در مقابل مجلس ملّی و قانون اساسی قرار نداشتند، دول خارجه از هرسوبا هزارچشم به آنها نگران نبودند. مع هذا ، آن پادشاهان جز درموردی که پای پادشاهی و سیاست عمده سلطنت درمیان بود کسی را نمی کشتند و از خونریزی، خاصّه خون بیگناهان ، شرم داشتند. ولی دیکتاتورما به این چیزها اهمّیت نمی داد!

او پادشاه کشور حسن است و ما اسیر

وان زلف پرخم وصف مژگان سپاه اوست!

گفتم به قتل من چه بود عذر آن نگار ؟

گفتند خوی سرکش او عذر خواه اوست!

**گفتم بغیر عشق چه باشد گناه من؟**

**گفتند زندگانی عاشق گناه اوست!**

جانا! بهار صید زبان بسته است ، لیک

چیزی که مایه نگرانیست آه اوست!

### ◀ قدردانی از مجرم !

چنانکه اشاره شد ، من درضمن صحبتی که درمجلس کردم ، گفتم که یکی از مجرمین گریخته یا او را گریزانده اند، یکی دیگر از مجرمین هم درکنف حمایت شهربانی است و شهربانی میل ندارد دراین باب پرونده بسازد؛ و درباب تهدیدی که مستقیم نسبت به من شده بود درپایان نطق ۱۷ تیر ماه ۱۳۰۳ در مجلس چنین گفتم:

آیا اکثریت مجلس علاقه مند هستند که مملکت امن باشد یا نه؟ اگر یکی از افراد وکلای اقلیت را تهدید به قتل کنند، مجلس باید علاقه داشته باشد یا نه؟ واگر یک صنف روزنامه نویس که با مخارج شخصی و صرف قوای دماغی خود مشغول خدمت به مملکت هستند ، می آیند به مجلس متحصّن می شوند ، مجلس باید بپرسد که چه کار دارند و چه می خواهند یا نه؟

من بسیار متأسّفم که وقت دیر و بسیاری از مسائل و قضایا فوت شد، واگر آقایان امروز هم اجازه نمی دادند من اصلاً صحبتی نمی کردم و اصراری هم نداشتم! من چهل سال از عمرم می گذرد و بیست سال آن را درسیاست گذرانیده ام .

آرزوهای هم ندارم. من بیست سال است در دهانه مرگ زندگانی می کنم! من در مقابل قشون تزار ایستادگی کرده ام و از مملکت ایران دفاع نموده ام. من از تهدید به قتل یا کشته شدن باکی ندارم، اشخاص رسمی چندین دفعه مرا تهدید به قتل کرده اند! بکنند. من اهمیت نمی دهم. من عقیده ام اینست که آن پنجه سرخ که یخه عشقی را گرفت و او را به طرف گور برد، آن پنجه دشمن است، پنجه اجنبی است، باید مجلس آن پنجه و دست را قطع کند. آن دست و پنجه از هر آستینی که بیرون آمده باشد باید قطع شود! به شما بگویم اگر مجلس آن پنجه خائنه را قطع نکند، مردم ایران عاقبت آن دست و پنجه را قطع خواهند کرد، زیرا چنین دستی قابل تحمل ملت نیست و باید قطع شود!

اما بدبختانه کسی نبود و اگر بود نمی خواست آن دست قطع گردد!

یکی از رجال فاضل و آزادیخواه که درین زمان هم به سمت وزارت معرفی شد، گفت: «روزنشر روزنامه قرن بیستم، به هیأت وزرا رفتم. رئیس دولت را دیدم از هیأت بیرون می آمد و مثل شاه توت سیاه شده بود. به ملاقات وزیر فرهنگ رفتم، او را پریشان دیدم.» کفیل یکی از وزارتخانه ها آقای م «به من گفت: «اگر اتفاق سوئی برای مدیر این روزنامه امشب و فردا روی ندهد، خیلی عجیب خواهد بود، زیرا حضرت اشرف خیلی اوقاتشان تلخ بود.» خلاصه آن یکی گریخت، و بعد شنیده شد در یکی از شهرها مدتی به او حقوق می دادند. دیگری هم بعدها و تا چند سال پیش در سایه خدمتی که کرد، از شهربانی جایزه ماهیانه دریافت می داشت، در معابر به میخوارگی مشغول بود و به کسانی که او و امثال او را دوست نداشتند بد می گفت و با کمال قلدری به عمل خودش افتحار می کرد.

### ◀ روزگار سیاه تر می شد!

مردم تهران بعد از قتل این جوان، بر آشفتند. در مسجد جامع روزها جماعتی گرد آمده، بر علیه کسانی که زور و مردم کشی را ترویج می کردند و یا خود محرک آن بودند - بر خلاف اکثریت مجلس که در برابر چنین جنایتی خاموشی گزیده، حتی از صحبت کردن اقلیت هم ممانعت بعمل آورده بودند - بد می گفتند و متینگی می دادند!

دولت بکلی و جاهت و آبروی خود را باخت، و رئیس دولت در شهر تهران

صدی نود و پنج بدنام شد و سرزبانها افتاد. علنی به او بد گفته می شد، و نه خود او، نه اطرافیان او نیز در صدد اصلاح این حالت نبودند. در واقع دیرهم شده بود.

ارتباطی که ما بزحمت بین دومرد سیاسی راه انداختیم و ملاقاتی که میان رئیس دولت و رئیس اقلیت که امروز پیشوای واقعی ایران نامیده می شد، یعنی مدرّس، صورت گرفت، در نتیجه دست و پنجه پنهانی بی نتیجه ماند! من در ضمن نطق خود گفتم که: « هر قدر زحمت می کشیم که سردار سپه را به وسیله علاقه به مردم نزدیک کنیم، یک دست پنهانی با تبرّان علاقه را قطع می سازد! »

حقیقت امر همین بود! میل نداشتند که سردار سپه مردی وجیه و محبوب باشد. اصرار می کردند که حرکاتی از طرف شهربانی صورت بگیرد که در مقابل، ما را به فریاد و شکایت وادارد و رئیس دولت را از ما و ما را از او دور سازد! شهربانی یکی از عمّال قوی و مؤثر این دوری و فاصله بین سردار و مردم بود این همان فاصله و برزخی بود که میان شاه آینده و دولت او مردم ایران روز بروز فراختر و عمیقتر می گردید!

بنابراین، روز بروز اوضاع بدتر می شد. بجای اینکه رئیس دولت طبق قاعده بردباری و حوصله و متانت بخرج بدهد، غرور و کبر و مالباخوری و تعصب و جنون اوساعت به ساعت نمود ارترمی گشت. شاید افراد وزرا چندان گناه نداشتند، و گناه را دیگران که در اطراف یاد مجلس مترصد استقاده های بزرگتری بودند مرتکب می شدند. خدا میداند چه نصایحی و چه دستورالعملهایی در نهان به رئیس دولت داده می شد که هر لحظه این حال سببیت و خشونت را شدت می داد!

ما حالا دیگر روز نامه نداریم مدیران جراید قانون، سیاست، نسیم صبا، شهاب، آسیای وسطی و غیره در مجلس متحصّن شده اند، ولی یک کلمه از طرف رئیس مجلس و آقایان اکثریت از آنها سؤال نمی شود که چکار دارند، و چرا اینجا آمده اند؟

سکوت در برابر خشونت و خلاف قانون، که بعد ها تا هیجده سال روز بروز قوت می گرفت، از آن سال آغاز شده بود!

ترور مردم کشی و عدم تعقیب از طرف مجلس و عدلیه و غیره و جوابی که رئیس دولت داده و گفته بود: « قتل یک نفر چه اهمّیت دارد؟! » خوف و خموشی

وسکوت مرگباری در اکثریت و رئیس مجلس رجال کشور بوجود آورد! اقلیت غالباً در حال تعرض و تحیر وقت می گذارند ، اما در شهر عدم رضایت وجوش و تظاهر بر ضد دولت روز افزون بود. دولت بجای اینکه تا همین جا قناعت کند و بهر وسیله که می داند مدیران جراید را افناع کرده ، به آنها اطمینان بدهد و مردم را بطرزی ساکت کند ، بنای لجاج را گذاشت و نقشه ای کشید که وضع شهر را طور دیگر جلوه بدهد و مردم تهران را که ضد ترور و ضد اقتدار مطلق شهربانی و حرکات بیرویه دولت بودند، ضد اروپایی و فاناتیک معرفی نماید ، و وجهه خارجی اقلیت و دیگر مخالفان خود را نزد اروپائیان و امریکائیان ضایع و خراب سازد و تا بتواند با عصای آهنی مغز عامه را بکوبد و شهر تهران را یکباره خفه سازد! ( ۳ )

◀ به روایت حسین مگی در تاریخ بیست ساله ایران در مورد قتل میرزاده عشقی: « فلانماریون » سه کتاب دارد به نام « قبل از مرگ » و « در اطراف مرگ » و « بعد از مرگ » در این کتابها گواهی های کتبی بسیاری از معاصرین و معتمدین عصر خود را منتشر ساخته است. این نامه ها که به « فلا ماریون » نوشته شده اند اکثر عبارت از داستان های خوابهای عجیب یا مکاشفات اشخاص و رویاهایی که غالباً با واقع تطبیق کرده است.

مابین آقای « رحیم زاده صفوی » و « ملک الشعراء » و « میرزاده عشقی » که هر سه از کارکنان اقلیت بودند ترتیبی بر قرار شده بود که هفته ای دو روز در منزل « رحیم زاده صفوی » گرد آمده از ظهر تا شب وقت خود را به مذاکرات ادبی و تهیه مطالب برای روزنامه قرن بیستم که متعلق به میرزاده عشقی بود می گذرانیدند.

یک روز شنبه از هفته ای که روز سه شنبه ی آن روز می بایست میرزاده عشقی به قتل رسد بعد از صرف ناهار رحیم زاده صفوی یکی از سه کتاب مزبور را باز کرده برای رفقا به فارسی نقل می نمود، در آن هنگام دوسه روز از انتشار آخرین شماره مشهور قرن بیستم گذشته بود ، همان شماره مشهوری که حاوی شدیدترین حملات به دیکتاتور وقت و اطرافیان او بود تهدیدهای متواتر به میرزاده عشقی می رسید و کار به جایی رسیده بود که شاعر نامبرده قیافه ی مهیب مرگ را پیش چشم خود مجسم می یافت. در آن روز و آن ساعت که اتفاقاً

به قصه های آن کتاب در موضوع خواب و مرگ گوش می داد ، غفلتاً از جای پریده خطاب به رحیم زاده صفوی نموده گفت : حاشا که شما در این زمینه ها مطالعه می کنید خواهشمندم یک دقیقه هم به خواب من که دیشب دیده ام توجه نمائید ، « خواب دیدم که در قلمستان زرگنده مشغول گردش هستم فراموش نشود که در آن زمان قلمستان زرگنده گردشگاه اهل تفریح و تفرّج مرکز بود ، در حین گردش دختری فرنگی مثل آن که با من سابقه آشنایی داشت نزدیک آمده بنای گله گزاری و بالاخره تشدد و تغییر را گذاشت و طپانپه ای که در دست داشت شش گلوله به طرف من خالی نمود. بر اثر صدای تیرها افراد پلیس ریختند و مرا دستگیر کرده در درشکه نشاندند که به نظمیہ ببرند در بین راه من هر چه فریاد می کردم که آخر مرا کجا می برید شما باید ضارب را دستگیر کنید نه مرا ، به حرفم گوش نمی دادند تا مرا به نظمیہ بردند و در آنجا مرا به اتاقی شبیه زیر زمین کشانیده حبس کردند. آن اتاق فقط یک روزنه داشت که از آن روشنایی به درون می تابید. من با حال وحشتی که داشتم چشم را به آن روزنه دوخته بودم ناگهان دیدم شروع به خاک ریزی شد و تدریجاً آن روزنه گرفته شد و من احساس کردم که آنجا قبر من است ...»

هنگامی که میرزاده عشقی این خواب را حکایت می کرد قیافهٔ بیم زده و وحشتناکی داشت و رفقای او برای تقویت و تسلیت اوبه مزاح و شوخی می پردازند ولی رحیم زاده صفوی حکایت می کند:

حال میرزاده عشقی و قیافه و لهجهٔ او در آن موقع طوری بود که در قلب من اثر بیم و وحشت را منعکس می ساخت ، طرف عصر ملک الشعراء زودتر بیرون می رود و میرزاده عشقی با رحیم زاده صفوی بنای مشورت را گذارده می گوید من یقین دارم که همین روزها مرا خواهند کشت و برای شماها نیز همین خطرها مسلماً هست باید چاره ای بیندیشیم شاید من و تو هر طوری شده دو نفری از یک راه که کمتر مورد توجه باشد به طور ناشناس به روسیه فرار کنیم ، رحیم زاده صفوی هم چون قلباً بیمناک شده بود حاضر می شود از راه فروش واثائیةٔ خانهٔ خود هر چه زودتر مبلغی فراهم ساخته فرار نمایند و راه سفر به روسیه را از طریق شمیران شهرستانک انتخاب می کنند.

رحیم زاده صفوی پیشنهاد می نماید روز یکشنبه و دوشنبه خود عشقی هم کمک کند تا اثائیةٔ وی به فروش رسد و عصر غروب دوشنبه به عنوان گردش شمیران بی خبر از رفقا دونفری فرار نمایند. میرزاده عشقی از این فداکاری رفیقش که

بی دریغ خرج سفر را تهیه می بیند خوشنود شده ولیکن می گوید سفر باید به روز چهارشنبه بماند زیرا روز دوشنبه به شخص عزیزی وعده داده است که باید در زرگنده او را ملاقات کند. البته از گفتن نام زرگنده رحیم زاده صفوی متوحش شده اصرار می کند که عشقی از این قصد در گذرد ولی چون قضیه به عوالم روحی و قلبی شاعر مربوط بوده است اصرار ریفیش بی اثر می ماند، شب یکشنبه را عشقی در خانه ریفیش می ماند و روز یکشنبه می رود با وعده این که شب سه شنبه خواهد آمد و روز آن شب در آوردن سمسار و فروش اثاثیه به تو کمک خواهد کرد لیکن شب سه شنبه بر خلاف وعده ای که عشقی داده بود به منزل رحیم زاده صفوی نمی آید و بالأخره روز سه شنبه طرف صبح بعداز مدتی که ریفیش انتظار او را می کشد و خبری نمی رسد محمد خان نوکرش را به خانه ی عشقی می فرستد، خانه عشقی در سه راه سپهسالار منزلی کوچک بود متعلق به مهدیخان نام که هم اکنون آن کوچه را عشقی می خوانند. خانه مهدیخان صحن محقرّ اما نظیف و با درخت و گلگاری بود و بنا به مناسباتی رحیم زاده صفوی آن را برای شاعر اجاره کرده بود و خانه صفوی در نظامیه بود. همین که نوکر رحیم زاده صفوی به خانه عشقی می رسد در حدود دو ساعت قبل از ظهر « ابوالقاسم » نام « پسر ضیاء السلطان » را با شخص دیگری که همراه او بوده در کوچه می بیند که به سرعت از آنجا دور می شوند و سر کوچه اتومبیلی بوده که آن دونفر سوار می شوند و از طرفی سر و صدا ی زنهای همسایه را می شنود که فریاد می کنند « خونخوارها جوان ناکام را کشتند » و عجب آن است که در آن کوچه با آن که هیچ گاه گردشگاه پلیس و ما مورین تا مینات نبود و نیست در ظرف یک لحظه هنوز محمد خان به در خانه عشقی نرسیده می بیند چند نفر پلیس و مأمور تأمینات دوان دوان می آیند و مانند اشخاصی که از انجام قضیه مطلع باشند به خانه عشقی ریخته شاعر مجروح را بیرون کشیده در یک درشکه که سر کوچه آماده بود می نشانند، عشقی که چشمش به محمد خان می افتد فریاد می کند « محمد خان به رفقا بگو به داد من برسند... » محمد خان از این پاسبانها بپرس مرا کجا می برند ... بابا من نمی خواهم به مریضخانه نظمیه بروم، مرا به مریضخانه امریکا ببرید... و همین طور همین جملات را در خیابانها مخصوصا در خیابان شاه آباد با فریاد تکرار می کرده است، پلیس ها که گویا دستور مخصوص داشتند بر اثر داد فریاد عشقی راضی می شوند اول او را به کمیساریای دولت ببرند که از



آنجا مطابق میل او به مریضخانه امریکایی منتقل شود اما همین که درشکه به کمیساریا می رسد رئیس کمیساریا به پلیس ها فحاشی کرده می گوید چرا نظمیه نمی برید . « این به قراری که مسموع افتاد هنگامیکه « پسر ضیاء السلطان » و رفیقش می خواسته سوار اتومبیل شده بگریزد پاسبانی به نام « سید عباس » که نوبه خدمتش نبوده به اتفاق محمد خان نام هرسنی که نوکر « حاج مخبر السلطنه » بوده بر اثر داد و فریاد زنها « ابوالقاسم پسر ضیاء السلطان » را دنبال کرده دستگیر می نمایند ولی رفیقش فرار می نماید . ابوالقاسم مزبور تا شهربانی هم برده می شود که در مواجهه با عشقی هم حضور داشته ولی بعدا اورا مرخص می نمایند که مدتی از تهران هم خارج می شود.

در حدود دو ساعت قبل از ظهر به ملک الشهراء در مجلس خبر می دهند که عشقی اورا در مریضخانه شهربانی خواسته است بلافاصله و فوراً به ولیعهد محمد حسن میرزا کاغذ می نویسد که مشارالیه دستور داده طیب های سلطنتی برای معالجه عشقی بشتابند و یک ساعت بعد از ظهر که به نمایندگان اقلیت خبر می رسد که عشقی در مریضخانه شهربانی بستری شده است ، ملک الشهراء بهار و سید حسن خان زعیم و رحیم زاده صفوی به اتفاق چند نفر دیگر سوار شده به شهربانی که در میدان توپخانه بود می روند. به آنها گفته می شود که باید از خیابان جلیل آباد از در طویله سوار بروید که مریضخانه آنجاست ، طویله سوار حیاط بزرگی داشت و در سمت دست چپ چهار اتاق کوخ مانند که سقف آنها گنبدی بود مریضخانه نظمیه را تشکیل می داد و پیدا بود که آن کوخ ها سابقا جزء طویله بوده و بعد آن را از اصطبل جدا ساخته سفید کاری کرده تحویل مریضخانه داده بودند . اتاق اولی یک در به حیاط طویله داشت و یکی دو پنجره آن به خیابان جلیل آباد باز می شد. سه اتاق دیگر که تو در تو و راهرو آنها عبارت از دری بود که به اتاق اولی باز می شد و از اتاق دومی در بندی به اتاق سومی راه می داد دیگر آن اتاقها هیچ گونه در و پنجره به خارج نداشت و روشنایی هر یک از آنها از یک روزنه می رسید که در وسط گنبدی سقف قرار داده بودند و البته این ترتیب برای آن بود که مبادا مریض حبسی فرار نماید. همین که رفقای عشقی وارد اتاق اول شدند و از در گاه اتاق دومی منظره طویله مانند آن ساختمان ها و هر سه اتاق رامشاهده کردند ملک الشعراء به رحیم زاده صفوی که در حال گریه و زاری بود می گوید:

صفوی ، خواب عشقی ، صفوی که در حال تأثر بود متوجه مطلب نمی شود

مجدداً ملک الشعراء بازوی وی را فشار داده می گوید :

صفوی ، خواب عشقی وزیر زمین و روزنه را تماشا کن ، آن وقت صفوی خواب عشقی را به یاد آورده  
وقتی نگاه می کند در اتاق چهارمی یک تختخواب می بیند که میرزاده عشقی روی آن به خواب ابدی رفته و نور آفتاب از روزنه ی سقف به سینه ی او افتاده و شاید در آن لحظه که عشقی برای آخرین دم چشم بر هم می نهاده نور آن روزنه به صورت او می تابیده و این نکته که میرزاده عشقی هنگامی که چشم بر هم می گذارده است مژگان او تدریجاً روی هم می افتاده مانند همان حالتی بوده که شاعر در خواب دیده بود حیرت و شگفتی برای رفقا می گردد به طوری که مدتی مات و مبهوت گریه وزاری را فراموش کرده ، به تماشای آن منظره و تطبیق آن با راست بینی و خواب شگفت انگیز عشقی مشغول می شوند و این خواب را رحیم زاده صفوی در روزنامه « شهاب » همان هفته و ملک الشعراء در روزنامه « قانون هفتگی » طی مرتبه نامه ای که برای عشقی نوشته اند حکایت کرده اند. (۴)

### مطرح کردن قتل میرزاده عشقی در مجلس شورای ملی توسط ملک الشعراء

«در اطراف واقعه قتل میرزاده عشقی «مذاکراتی در مجلس می شود و چون طرفداران سردار سپه نمی خواستند قضیه قتل عشقی در مجلس مطرح و از طرف اقلیت حملاتی به اکثریت و بالاخره به سردار سپه بشود، این است که در اطراف این که آیا باید ناطق اقلیت در مجلس موضوع را مطرح کند یا نه مذاکراتی شد که عیناً از روی صورت مشروح مذاکرات مجلس در زیر نقل میشود. مجلس دستور خود را تمام کرده بود و پس از پایان آن رئیس مجلس اظهار داشت : آقای ملک الشعراء به بنده مرقوم فرموده بودند که قبل از ختم جلسه عریضی دارند.»

سید یعقوب - اگر بنا به اجازه است بنده هم اجازه می خواهم.  
رئیس- راجع به اظهارات آقای ملک الشعراء مجلس رأی می دهد یا نه؟

ملک الشعراء- یک قضایائی اخیراً در شهر واقع شده است که بنده گمان نمی کنم مجلس مقدّس و آقایان نمایندگان بتوانند ساکت باشند، مقصودم یک تذکری است که به آقایان عرض کنم که اگر اجازه می فرمایند عرض کنم اگر اجازه نمی فرمایند عرض نمی کنم، غرض تذکری بود که به آقایان داده شد.

رئیس - آقای فتح میرزا مخالفید در اظهار ایشان.

هرمزی- بلی بنده عقیده ام اینست که این تذکری را که آقای ملک الشعراء می خواهند بفرمایند خوبست در یک جلسه خصوصی بفرمایند.

رئیس - آقای شریعت زاده ( اجازه )

شریعت زاده - بنده مخالفتی ندارم.

رئیس - رأی می گیریم.

حاج میرزا عبدالوهاب نمی شود رأی گرفت.

ملک الشعراء- محتاج به رأی نیست.

رئیس - چون جزو دستور نبود اگر قبول می کردم ممکن بود مورد اخطار واقع شوم حالا رأی می گیریم.

حایری زاده - محتاج به رأی نیست. اجازه می فرمائید بنده یک ماده را عرض کنم.

رئیس - بفرمائید.

حائری زاده- در دوره چهارم در ابتدای جلسه و ختم جلسه آقایان نمایندگان اگر مطالبی داشتند که لازم بود به عرض مجلس برسانند بدون این که رأی بدهند از مقام ریاست اجازه می گرفتند و مطالب خود را اظهار می نمودند و یک ماده هم در نظامنامه داخلی نیست که مفهوم جمله اول این ماده محتاج به اجازه و رأی مجلسی نیست و آن ماده ۱۵۶ است که برای آقایان می خوانیم:

ماده ۱۵۶ خوانده شد و در اطراف آن توضیحاتی داده شد. خلاصه از طرف اکثریت و اقلیت بحث زیاد شد و مدرّس با تعرّض خارج شد.

پس از خروج مدرّس ، ملک الشعراء هم با حالت تعرّض در حال خروج اظهار داشت:

روزنامه را توقیف می کنند و اجازه نطق نمی دهند.

پیشنهاد ختم جلسه شد. ( صدای هیاهو و همهمه ) و چون عده کافی برای رأی گرفتن نبود جلسه تعطیل گردید. ( ۵ )

«ملک الشعراء در باره چگونه به قتل رسیدن عشقی در مجلس شورای ملی نطق خود را اینگونه شروع می کند: بنده هیچ تصور نمی کردم بر طبق سابقه ای که گفته شد اجازه خواستن قبل از دستوری بعد از دستور محتاج برای مجلس باشد و الا البته بنده چنین تقاضائی را از مقام ریاست نمی کردم و مایل هم نبودم که قضیه به این شکل خاتمه پیدا کند که تشبیه بشود به اینکه اکثریتی اقلیتی را در تحت مضیقه گذاشته است البته این ترتیب برای احترامات مجلس شایسته نیست من هم مایل نبودم اینطور پیش بیاید ولی اتفاقاً اینطور شد خیلی هم از این قضیه متأسفم.

بهر حال تقصیر با بنده نبوده است بنده نظریه سابقه و جریان ادوار مختلفه مجلس اجازه خواستم و اتفاقاً اجازه ای که من خواستم و مذاکراتی که می خواستم بکنم یک موضوع شدیدی که منتج به حمله بر اکثریت بشود نبود و خیلی مایل بودم که آقایان حدس میزدند یا تحقیقات می کردند مقصود بنده را قبلاً استطلاع می کردند و به بنده اجازه می دادند که حرفم را بزنم آن وقت می دیدند که هجوم به اکثریت نیست یا اینکه سابقه اقلیتهای مجلس این بوده است که در صدد وسائلی بگردند برای اینکه یک هجوم و حمله با اکثریت بنمایند ولی ما رفقای ما نظریه مانوسیت تأسی که بحفظ وضعیات و مراعات امور مملکتی همیشه داشته باشیم در این مسئله خود داری کرده ایم با اینکه همه وقت شاید بهانه های شدید و تند هم در دست ما بوده است و شاید مردم هم همیشه بما اعتراض کرده اند که چرا وضعیات را در مجلس کمتر و ملایمتر اظهار می کنید.

بالنتیجه قصد من از مذاکره در جلسه گذشته تذکراتی بود نسبت به آقایان اکثریت و خیلی متأسف هستم از اینکه عرض کنم تا اندازه ای موقع تذکرات بنده فوت شد. بنده می خواستم مختصری از وضعیات جاریه شهر طهران و ضربتی که به امنیت و آسایش افراد این شهر وارد شده است اشاره کنم و در ضمن اظهار کنم که این ضربت به یک فرد مفید مملکت و بیک عنصر مفید و نافع وارد شده است و صرف نظر از مقامات فضلی و ادبی فقید مرحوم این ضربت بدمای وارد شده است که آن دماغ باقلیت مجلس همراه بوده است و آن دماغ حمایت می کرده است از افکار عمومی و فکر آن شخص مقتول در جریان سیاسی داخل بوده است که آن سیاست بر ضد دولت وقت بوده است و از این نقطه نظر بیشتر بنده حق داشتم اظهار تأسف کنم زیرا علی المرسوم و علی المعمول اینطور حمله

ها هتّاکي ها و ترورها غالباً در دنيا رنگ سياسي بخود گرفته اين قضيه هم قطعاً و اصولاً رنگ سياسي پيدا کرده است و بنده خواستم با آقایان نمايندگان محترم تذکر بدهم که اولاً برای پاس و حفظ اصول امنيت عمومي . ثانياً برای حفظ واحترام سياست اقلیت و سياست انتقاد و برای آزادی عقیده که تمام آقایان پابند آن هستند و برای جفّظ احترام عقاید ملت ايران که گفته نشود ملت ايران عقیده را می کشند و پايمال می کنند و بالأخره برای رفع نگرانی های سياسي که عرض کردم قطعاً شامل اين قتل می شود حق اين بود که مجلس شورای ملی ايران واکثریت محترم که مسئول وضعيات هستند بيشتر علاقمند به اين قضيه باشند.

نکته ای که می خواستم عرض کنم اين بود که در شهر طهران یک قضيه واقع شد مردم طهران عموماً از اين قضيه متأثر شدند.

گریه کردند. اظهار تالم نمودند چندین هزار نفر جمع شدند و جنازه یک مقتول سياسي را از وسط شهر عبور دادند و در مساجد فاتحه گذاشتند ولی با اينحال با اینکه مسئله مربوط به امنيت عمومي و مربوط به قضايای سياسي بود مجلس شورای ملی ايران با خونسردی امرار وقت می کرد و در مسئل خيلي عالی بحث می کرد.

بنده خواستم مجلس را متذکر کنم که در اين قضيه نبايد خو نسرود باشد زیرا ما اقلیت هستیم و در محیط سياست فعلی در تحت مضيقه و فشار می باشیم. روزنامه های ما آزاد نیستند. در مطابع جرائد ما را شب هاسانسور می کنند. اگر یک مقاله آزادتری نوشته شود روزنامه را توقيف می کنند. مديران جرائد اقلیت بواسطه حذر از سوء قصدها در مجلس متحصّن شده اند و بالأخره مادر یک حال مضيقه و فشار هستیم ولی اکثریت مجلس اکثریتی که مسئول وضعيات است نبايد بسکوت و خمودگی بگذارند اين حق اکثریت بوده و هست که در اين قبيل مسائل پيشقدم بشود متأسفانه نشد و بخونسردی برگذار شد يا غفلت شد.

در جلسه گذشته هم به بنده اجازه داده نشد و یک مسائل ديگری هم ضمناً فوت شد زیرا بنا بر اطلاعاتی که بنده داشتم خواستم مجلس محترم را متذکر کنم که در ان جریان قضايای بعد از قتل که اتفاقاً بنده را آن فقيد مرحوم با تلفن خواست و رفتم در بالين او و با حضور امنای نظميه اظهاراتی کرد خواستم به آقایان عرض کنم در نتیجه اظهارات او و در نتیجه مواجّهاتی که آن مقتول با اشخاص دستگير شده و در حضور مدعی العموم کرد یک اطلاعاتی بدست آمد که نتیجه اش

این بود. دونفر رفته اند و این آدم را مقتول کرده اند یکی دستگیر شده و دیگری فرار کرده است.

حتی بگوش بنده خورد که آنکس هم که فرار کرده است یک اسمی داشته است که اسم او در نظمیۀ هم بوده است او فرار کرده است و در موقعی که آن فقید محتضراً حواس جمع حکایت می کرد وضع کشته شدن خودش را یکی از اعضاء تأمینات که بنظرم شخص با هوشی آمد به بنده اطمینان ( در موقعی که مریضخانه در بالین محتضر بودیم ) داد که چون یکی از آنها دستگیر شده است به شما اطمینان می دهم آن یکی را هم امروز یا فردا دستگیر خواهیم کرد ولی متأسفانه بنده در جلسه گذشته شنیدم که نظمیۀ از آن یک نفر فراری تعقیب نکرده است محمد خان نامی که رفته است در حضور تمام اهل محل قاتل را گرفته و به آژان تحویل داده است او را هم گرفته اند و در نظمیۀ در حبس تاریک است و به بنده گفته شد حتی در یک قسمت هم حضور داشتم که پس از مواجهه آن شخص توقیف شده با مرحوم عشقی و تقاری که عشقی کرده و امارات ترور و سوء قصد را ثابت کرد مدعی العموم عدلیه و یک نفر از مستنطقین عدلیه خواستند بموجب قوانین جاریه شخص مقصراً ببرند و در تحت مراقبت نگاهدارند و نگذارند کسی با او ملاقات کند و امر را به جریان طبیعی ببندازند بدبختانه امانه نظمیۀ آن شخص را بدست مدعی العموم ندادند و استتکاف کردند که آنها در مقابل تقاضای حقه خود بوظیفه خودشان عمل کنند.

این را هم می خواستم در جلسه گذشته بعرض آقایان برسانم ولی متأسفانه دیر شد.

چرا خواستم متذکر شوم و چرا دیر شد و چرا متأسفم از اینکه دیر شده است؟  
تأسف بنده برای این است که آن شخص دوّم که فرار نموده و وعده کرده اند او را بگیرند و منضم کنند بیک نفر دیگر به قراری که شنیده ام شاید از سرحد هم رد شده باشد چون سه چهار روز است که می گذرد بعلاوه در جلسه گذشته می خواستم آقایان را متذکر کنم که بدبختانه در نظمیۀ یک سوابقی در ساختن دوسیه ها ایجاد شده است و همیشه در دوسیه ها یک نگرانی و سوءظن هائی جریان داشته است. خواستم به مجلس و آقایان و کلاً عرض کنم که مراقبت بفرمایند و اجازه ندهند که در این مورد هم نظیر قضایای گذشته تکرار شود.

بالاخره عرایض من این بود مذاکراتی که می خواستم عرض کنم مسائلی بود که تمام افراد مجلس شورای ملی بدون تفاوت اقلیت و اکثریت مسئول ذمه

دارتعقیب و اجراء و مراقبت در آن کار هستند و بنده وظیفه دار بودم که بیایم در اینجا نه از برای اینکه یک نفر دوست و هم عقیده مرا کشته اند گریبان نمایندگان اکثریت را بگیرم. خیر بنده حاضر برای این کار نبودم بنده در مجلس دوره سوم که خیلی جوان هم بودم و حق هم داشتم حرارت بروز بدهم آقایانی که در آن مجلس تشریف داشتند شاهدند در شدیدترین روزها که روز استیضاح بود و برحسب امر رفقای خودم آدم پشت تریبون طوری نطق کردم که شاید اسباب تشکر اکثریت وقت هم شد من عادت من این نیست و حال من این نیست که بیایم چیزهای جزئی را مسائلی کوچک را پشت تریبون کش بدهم و یک حربه ای بسازم و بفرق رفقای پارلمانی خودم بزنم چندیست که من از روزنامه نوشتن صرف نظر کرده ام چند سال است در صف اکثریت وزیر بار سنگین دولت های وقت هستم برای اینکه به مملکت خودم از طریق مثبت خدمت کنم من حملات منفیانه و هتاکانه را بعقیده خودم برای سیاست مملکت مباح و جائز نمی دانم مقصود من از مذاکراتی که می خواستم بگویم این قضایا بود می خواستم عرض کنم.

آیا مجلس شورایی ایران علاقمند هست که مملکت این باشد یا نیست؟ آیا اگر یکی از وکلای اقلیت را شب و روز تهدید بقتل نمایند مجلس شورای ملی نباید در این باره علاقه مندی خودش را ابراز بدارد.

یک صف روزنامه نویس و مدیران مطبوعات یک اشخاصی که با سرمایه خودشان و با قوای دماغی شان برای مملکت زحمت می کشند اینها امنیت نداشته باشند و بیایند و در کعبه آمال ملت متضمن شوند مجلس شورای ملی باید بپرسد چرا آمده اید یا نباید بپرسد؟ قصد من اینها و مقصود من این مذاکرات بود ولی خیلی متأسفم که یک قسمت از قضایا فوت شد و وضعیاتی پیش آمده است که اگر امروز هم اجازه نمی دادند حاضر بودم این مذاکرات را بکنم بعلاوه اگر استنکافی از گفتن قضایا می کنم آقایان باید بدانند که برای حفظ شخصی خودم نیست.

زیرا که چهل سال از عمرم گذشته است و بیست سال از عمر خود را در سیاست و انقلاب گذارنده ام. و چندان آرزویی از دنیا ندارم و بهترین آرزوهای من این است که مرا هم پیش عشقی بفرستند. خیال نکنید که من از مرگ می ترسم، من بیست سال است که در دهانه مرگ زندگی می کنم، من در برابر قشون جراً روشرار (آقایان رفقای من و کسانی که بوده اند دیده اند) از مرگ پروا

نکردم قیام می کردم و عقاید ملی را گفتم من از مرگ نمی ترسم، مرا تهدید کردند حتی اشخاص رسمی چندین دفعه مرا به قتل تهدید کردند. من اهمیت به این قضایا نمی دهم فقط قصد من این است که آن پنجه سرخی که گریبان عشقی را گرفت و او را بدامان قبر انداخت، آن پنجه سرخ در یک مملکت قانونی قابل دیدن نیست، قابل تحمل نیست. باید مجلس شورای ملی آن پنجه سرخ را قطع کند. این را با قوت قلب می گویم آن شخص هرکه باشد و آن پنجه از آستین هرکه بیرون بیاید به شما می گویم اگر مجلس آن دست خائن و خونین را قطع نکند مردم قطع خواهند کرد. این دست قابل تحمل نیست. دست خیانت کار باید قطع شود. این است عرض بنده. ( ۶ )

### «تشییع جنازه عشقی :

همان روز که عشقی ترور شده بود، ساعت سه بعداز ظهر عده ای از نمایندگان اقلیت و مدیران جراید اقلیت در مریضخانه نظمیہ بر سر نعش حاضر شدند ، جمعیت هم کم کم در حال تجمع بود. «عباس خلیلی ، مدیر روزنامه اقدام » نطق غزائی کرد ، تمام حاضرین گریستند ، پس از نطق خلیلی ، نعش را در درشکه ای گذارده به طرف منزل عشقی حرکت کردند ، عده زیادی درشکه و اتومبیل از عقب نعش به حرکت در آمدند، « فرخی یزدی ، مدیر روزنامه طوفان » نیز از مشایعت کنندگان بود، همین که درشکه فرخی یزدی به سرچهارراه « مخبرالدوله » رسید به رفیق خود می گوید ماده تاریخ خوبی پیدا کردم و آن «عشقی قرن بیستم » است . هنوز به چهار راه سید علی نرسیده بودند که فرخی قطعه معروف ماده تاریخ عشقی را به این شکل ساخت:

دیو مهیب خود سری چون ز غضب گرفت دم  
امنیت از محیط ما رخت به بست و گشت گم

حربه وحشت و ترور گشت چو میرزاده را سال شهادتش بخوان: عشقی قرن بیستم  
نعش عشقی را به خانه اش آوردند و در آنجا شسته و کفن کردند ، شب را در مسجد سپهسالار به امانت گذارند که روز بعد تشییع نمایند.  
شب در مسجد سپهسالار جمعیت زیادی ماند ، زیرا فهمیده بودند که شهربانی می



خواهد شبانه نعش را برده محرمانه دفن نماید و نگذارد سر و صدا در اطراف آن بلند شود.

ولی درباریان و اقلیت میخواستند که از تشییع جنازه عشقی استفاده کرده بفهمانند که مردم چه اندازه با دولت وقت مخالف هستند.

مدرّس و دسته اقلیت همان روز اعلانی در شهر منتشر کردند که فردا هر کس می خواهد از جنازه یک سید غریب و مظلوم تشییع نماید صبح به مسجد سپهسالار حاضر شود. صبح جمعیت بی مانندی در مسجد سپهسالار گرد آمد ، جنازه را حرکت داده تشییع فوق العاده پر ازدحامی که تاکنون نظیر آن دیده نشده بود به عمل آمد . پیراهن خونین عشقی را نیز روی عماری گذارده بودند . از تمام محلات شهر دسته جمعیت به مشایعت کنندگان می پیوست ، می گویند در حدود سی هزار نفر در تشییع جنازه شرکت کرده بودند و با همان هیئت جنازه را به « ابن بابویه » برده در شمال غربی آن مدفون ساختند. ( ۶ )

«روز نامه های آن روز در چندین شماره مقالات خود را به جزئیات این حادثه خونین تخصیص دادند و شعرا اشعار زیادی در مرگ آن شاعر ناکام ساختند و از جمله ملک الشعرای بهار در تعزیت او گفت:

جوانی دلیر و گشاده زبان  
سخن گوی و دانشور و مهربان  
نجسته هنوز از جهان کام خویش  
ندیده به واقع سرانجام خویش  
نکرده دهانی خوش از زندگی  
نگردیده جمع از پراکندگی  
چو بلبل نوایش همه دردناک  
گریبان بختش چو گل چاک چاک  
هنوزش نپیوسته پردر میان  
نبسته به شاخی هنوز آشیان  
به شب خفته بر شاخه آرزو  
سحرگاه با عشق در گفت و گو  
که از شست کیوان یکی تیر جست  
جگرگاه مرغ سخن گوی بست» ( ۷ )

برخی از مقالات و نمایش‌نامه‌ها و اشعار میرزاده عشقی از این قرارند: «جمهوری نامه»، «ادبیات کلاسیک»، «نوروزی‌نامه»، «قالب‌های نو»، «نمایش‌نامه‌ها»، «شهریاران ایران- ایده‌آل»، یا سه تابلوی عشقی ۱- شب مهتاب ۲- روز مرگ مریم ۳- سرگذشت پدر مریم، و ...

◀ متن نامه مدیران جرایدی که در مجلس شورای ملی متحصن شدند به «حسین مؤتمن الملک ریاست مجلس شورای ملی» :

مقام منیع ریاست مجلس شورای ملی شیدالقدر کانه:

نظربوضعیات غیرعادی و سوء قصدی که اخیراً بیکی از نویسندگان و طرفداران حزب اقلیت بوقوع پیوسته و نظر بانواع تهدیدات دیگری که نسبت بمدیران جراید طرفدار اقلیت بعمل می‌آید امضاءکنندگان ذیل از نقطه نظر عدم امنیت جانی در مجلس شورای ملی تحصن اختیار مینمایند و ضمناً خاطر محترم را متذکر میشوند که تحصن مزبور فقط برای احتراز از وقوع در معرض سوء قصدهای محتمله نبوده زیرا در آن صورت وسایل دیگری که عبارت از نگفتن و ننوشتن حقایق باشد در دست بوده، لیکن این تحصن از برای این است که در عین احتراز از وقوع در معرض خطر حتمی، بتوانیم قضیه سوء قصدی برفیق بیگانه خود را تعقیب کرده و موفق شویم دولت را با نظارت مجلس ملی که حقاً در هر موردی می تواند بر اعمال دولت نظارت و تفتیش داشته باشد و ادار به کشف جنایت و بدست آوردن محرکین اصلی آن بنمائیم و در پناه بارگاه عدالت ملی در مقام نشر قضایای مربوطه باین جنایت که جزء منظورات ملیه فعلیه است بدون را دع و مانع رسمی و غیر رسمی چنانکه در موقع نشر شماره روز جمعه روزنامه «سیاست» از طرف نظمیة معمول شد برآمده و از حقوق عمومی و خصوصی خود که بر طبق قانون مطبوعات در استفاده از آن آزاد میباشیم، استفاده نمائیم . (۸)

◀ **بعنوان سند :** صورت مشروح مجلس یوم یکشنبه ، سوم ذیحجه ۱۳۴۲ مطابق پانزدهم برج سرطان ۱۳۰۳ . اعتراض اقلیت در رابطه با قتل عشقی ، سانسور مطبوعات و جراید و حکومت نظامی :

(مجلس سه ساعت ونیم قبل از ظهر به ریاست آقای مؤتمن الممالک تشکیل گردید) .

صورت مشروح مجلس یوم سه شنبه ۳ اسد ۱۳۰۳ برابر بیست و یکم ذی حجه سنه ۱۳۴۳ مجلس سه ساعتقبل از ظهر به ریاست آقای مؤتمن الملک تشکیل گردید

( صورت مجلس یوم سه شنبه ۱۹ سرطان را آقای آقا میرزا شهاب - الدین قرائت نمودند )

رئیس - نسبت به صورت مجلس ایرادی هست یا خیر ؟  
( اظهار نشد )

رئیس - آقای ناصر الاسلام بیست روز از بیست و چهارم سرطان رابرای استقلال مزاج تقاضای مرخصی کرده اند کمسیون هم تصویب کرده است باید رای بگیریم آقایانیکه مرخصی بیست روزه ایشان را از ۲۴ سرطان را تصویب میکنند قیام فرمایند

( اغلب قیام نمودند )  
رئیس تصویب شد .  
آقای ملک الشعرا .

( اجازه )

ملک الشعرا - در چند جلسه قبل آقای وزیر امور خارجه آمدند اینجا پشت تریبون و با ذکر مقدماتی تصمیم هئت دولت را راجع باعلان حکومت نظامی بمجلس مقدس اظهار داشت و از طرف وکیل اقلیت آقای مدرس اظهاراتی در آن موضوع می بایستی می شد وتقاضای مذاکره هم کردند ولی قضایائی پیش آمد کرد که مجال نشد چیزی از طرف اقلیتی عرض شود در ظرف این یکی دو روز در نتیجه نگرانی هتئی که اقلیت از اعلان حکومت نظامی داشت . قضایائی مشاهده شد که بالاخره اقلیت مجلس را وادار باین کرد که در اینموضوع در مجلس صحبت بکند یک نکته را قبلا اشاره کنم که بعد در سایر

قسمت ها بتوانم عرایض خود را عرض کنم قضیه که در شهر واقع شد (قضیه روز جمعه)

چنانچه اظهار تاسف هم شد یک موضوعی بود که تمام ایرانی ها در تاسف و عدم رضایت شدید .

از این واقعه باهم شریک بوده اند بعد از وقوع این واقعه بلا فاصله فراکسیون اقلیت تشکیل شد و مذاکراتی در آنجا بعمل آمد و بالاخره در اینجا اینطور صحبت شد که که یکی دو نفر اعضای کمیسیون اقلیت بروند و فوراً رئیس دولت را ملاقات کرده و بایشان بگویند این واقعه که اتفاق افتاد است بقدری فوق العاده و دور از انتظار عموم بوده است

که برای جبران او و تلافی خساراتی که ممکن است از این راه بر هئیت جامعه وارد شود فراکسیون حاضر شده است از حقوق انتقادی خودش در این موقع دست برداشته و مسئله اقلیت و اکثریت را کنار بگذارد و حاضر است تا روزی که این قضیه ختم نشده است و تا آن اوقاتی که دولت مشغول حل این قضیه است ما مسئله اقلیت و اکثریت راهیچ عنوان نمیکنیم و با هئیت دولت و اکثریت مجلس با تمام قوا همراهی کنیم تا اینکه دولت بتواند بدون هیچگونه نگرانی و بدون هیچگونه پریشانی خیال این مسئله مهم را تعقیب بکند و این قضیه را بیک نقطه که اسباب استراضی خارجه و اطمینان داخله باشد برساند این تصمیم را ما در کمیسیون گرفتیم و قبلاً هم با رئیس محترم مجلس و روسای فراکسیون ها در این موضوع صحبت کردیم و با آقای رئیس مجلس هم عرض کردیم که نظر فراکسیون اقلیت این است آقای رئیس هم تصویب و از این نظر تمجید فرمودند و با حضور ایشان تصمیماتی هم گرفته شدو بمیران جرائد اقلیت هم دستور داده شد که باتفاق اظهار تاسف بکنند و در این واقعه خودشان را همدرد و شریک و بدانند و در این واقعه که ممکن بود حملاتی بنمایند آنها را بکلی کنار بگذارید چنانچه آنها هم پذیرفتندو یک مقاله با امضای مدیران جرائد اقلیت منتشر شد که آقایان دیدند و لحن او عیناً شبیه بود بمسائلی که عرض شد در این باب با روسای فراکسیون ها و افراد فراکسیون و اکثریت صحبت کردیم و گفتیم که از امروز ما هم قسم حاضریم با اکثریت مجلس و با هئیت دولت موافقت کنیم زیرا این واقعه واقعنیست که اختصاص داشته باشد و دسته دیگر مسئولیت نداشته باشد این بود تظاهرات اولیه فراکسیون اقلیت و مطبوعات اقلیت در مقابل این قضیه موله و البته اگر اقدامات اولیه هئیت دولت نبود مقصود ما آنطوری که ترتیب

داده شده بود اجرا میشد و شاید حالا میتوانستیم در این قضایا شرکت کنیم و بیش از این میتوانستیم موافق باشیم با عملیات دولت و با کشف این قضیه ولی چنانچه عرض شد اقدامات اولیه دولت یاس اقلیت را فراهم آورده و اقلیت بعد از آن اعتماد و اطمینان اخلاقی که در تصمیم خودش داشت افتاد آن اقدامات تعرضاتی بود که بلا فاصله از طرف مامورین دولت نسبت با افراد منتسب باقلیت و نسبت به هم فکران ما بعمل آمد بلا فاصله مدیران جرائد اقلیت را که اینجا متحصن بودند بوسایلی دم درب مجلس خواسته و گرفتند جرائد آنها را توقیف کردند و تعقیبات مستقیمی از افراد اقلیت بعمل آمد حبسها و تبعیدها و قضایائی پیش آمده که ما دیدیم بر فرض هم برویم از تصمیم اقلیت هئیت دولت را مستحضر کنیم حاضر نخواهند بود که این مسئله را احسن تلقی کنند باین واسطه ساکت ماندیم و چنانچه عرض شد اظهار آقای وزیر امور خارجه راجع باعلان حکومت نضامی هم که بدون سابقه و استیذان از مجلس صورت گرفته که بیشتر بر نگرانی اقلیت افزود و بالنتیجه جلوگیری هم از مذاکرات اقلیت بطور فوق العاده بعمل آمد اینها تمام باعث بر این شد که اقلیت خودش را حاضر کرد که اظهارات و عدم رضایتها که از اوضاع دارد پشت تریبون بعرض عامه برساند ما خوشوقت نیستیم در چنین موقعی که دولت در مقابل معترضین خارجه و منتظرین داخله متعهد شده است با یک طرز خاصی که اسم آن حکومت نظامی است از این مولمه تعقیب کند در این موقع ما هم یک اظهاراتی که مبنی بر عدم رضایت است بکنیم.

اگر صدمات و فشارهای وارده بر اقلیت و بر مطبوعات اقلیت و دستگیریه‌ها و حبسها و تبعیدها و مظالمی که حقیقه اگر جزء جزء عرض کنم آقایان متأثر میشوند اگر این قضایا باین درجه از شدت نبود اگر بعضی از مطبوعات اکثریت بعضی انتشارات بی اساسی نمی دانند اگر مطبوعات اکثریت از تو فیق مطبوعات اقلیت سوء استفاده نمیکردند و یک حملات مستقیمی به اقلیت وارد نمی آورد ما تحمل فوق العاده بخرج داده و حتی الا مکان یک کلمه هم در اینموضوع حاضر نبودیم صحبت کنیم ولی خود آقایان باید تصدیق بفرمانند که یک جمعی نماینده که در اقلیت واقعدن حقوقی که بانها از نقطه نظر استنفده و اعتراض همیشه داده شده است و البته در میان جامعه و ملت طبقاً همیشه یک هواخواهان افزون و فوق العاده داشته و دارند اگر بنا باشد که چنین جمعیتی در تحت فشار دولت واقع شود که نتواند لا اقل از خودش مدافعه بکند و وسائل دفاع

را از دست او بگیرند و در عین حال تمام اتهامات را هم بار متوجه بکنند تصدیق بفر مآند که یک چنین جمعیتی و یک چنین اقلیتی اگر از کرسی نطق بیش از آنچه ما امروز استفاده میکنیم استفاده کند هیچ نمیشود با و اعرض کرد بنده تعجب میکنم توقیف کردن مطوعات اقلیت چه ربطی بکشف قضیه جنایت روز جمعه دارد میگویند جراند سانسور است بنده میپرسم آیا باید سانسور و فشار نظمیۀ تنها متوجه جراند اقلیت باشد؟ بر فرض سانسور حق است در قبال قانون اساسی و قانون مطبوعات و آن آزادی که با خون فرزندان ایران در جلوی بهارستان گرفته شده است در مقابل تمام این مصائب بر فرض که سانسور حق باشد فقط باید متوجه جراند اقلیت باشد؟

آیا این رسم عدالت است؟  
مطبوعات اقلیت را گرفتند و کشتند متحصن شدند. بالاخره تعرضات و تمام سنگینی های یک دولت بر دوش یک جمع ضعیف وارد شد.  
در اینموقع آیا اکثریت و طرفداران دولت لااقل نبایستی مراعات نزاکت اخلاقی و ادبی را بکنند؟  
آیا باید از یک طرف روزنامه را توقیف کنند و از یک طرف مستقیماً نسبت جنایت بما بدهد؟

من نمیدانم در ایتالیا در موقعی که مظالم مذهبی قیام کرده بود و مردم را زنده میسو زانند آن روز هم گمان نمیکنم اجازه میدادند که کشیش ها وقتی که دست جمعی بدبخت را ببندند و آنها را بسوزانند و در عین حال فریاد و استغاثه آنها جلوگیری کنند.

لااقل آنها حق داشتند فریاد بزنند حق داشتند استغاثه کنند حق داشتند برائت بجویند باینکه پروتستانی میباشد ما را در آتش گذاشتند دستهای ما را بسته اند پانصد نفر از دوستان ما را گرفته و تبعید کرده اند  
اشخاصی را بجرم تشییع جنازه عشقی در این موقع استفاده کرده و دستگیر نموده و در حبس تاریک انداخته اند و در عین حال زبان ما را بسته اند و علاوه بر این تهمت هم به ما میزنند این چیز غریبی است.

اگر حکومت نظامی فوق العاده است وجدان آزادیخواهی کجارفته است؟ وجدان ما را که از ما نگرفته اند ما که با هم دشمنی نداریم. قضایائی در این مملکت از ابتداء افتتاح مجلس پیش آمد و واقعاتی بود که غالب آقایان میدانند این واقعات از

طرف اقلیت آن آقایانی که از آن روز در حال امتناع ماندند از طرف آنها ایجاد نشد یک فتنه کومیلی هائی بود که بالنتیجه یک فشار هائی بر یک عده مردم وارد شد و بالاخره فریاد زدند و در مقابل فشار محیط یاهر چه اسمش را بگذارید مقاومت کردند .

آمدند فریاد کردند و بالاخره سر نیزه خوردند و بعد از آن یک عده نتوانستند شامل اکثریت بشوند .

غیر از این به عقیده بنده چیز دیگری نبود .

اگر از روز اول قضاوت کنیم . محاکمه کنیم مطبوعات طرف دار دولت و طرف دار اقلیت را پیش هم بگذاریم خواهیم دید کلیه نوشتجات خارج از رویه همیشه از طرف اکثریت بوده است و اقلیت بجای اینکه حمله کند به اکثریت همیشه مدافع بوده است . ما در مطبوعات خودمان دفاع میکردیم ما در خانه خودمان نشسته بودیم و از آمدن آبرو پلان هم خیلی خوشوقت بودیم .

از ما دعوت کردند ولی چون اتومبیل و درشکه نداشتیم و قلعه مرغی هم دور بود نمیتوانستیم به آنجا برویم ما نا خوش بودیم نمی خواستیم برویم آن وقت یکدسته روزنامه آزادیخواه نرفتن ما را بهانه قرار میدادند و به تمام جمعیت و رفقای ما فحش میدادند و بالاخره یک شعله هائی در میان افراد عمومی بر ضد ما روشن کردند .

مثال هم آمد همینطور موقع پیدا کرده به ما حمله کردند ما مجبور بودیم دفاع کنیم .

غالب آقایان شاهدند خود هیئت دولت نهتر میدانند که در تمام این مدت چندین مرتبه آمدند پیغاماتی دادند از طرف هیئت دولت و رئیس دولت و از اقلیت اظهاراتی شد و بالاخره دولت حاضر شد یک قسمت مسائلی که اسباب عدم رضایت و انزجار عمومی است جبران نماید اقلیت هم حاضر شد یک قسمت ساکت بشود حتی در موقعی اقلیت گفت که من حاضرم مدافع دولت باشم ولی در هر مرتبه که نزدیک بود به نتیجه برسیم یک تبری میآید و آنرا قطع می کرد چنانچه قضیه قتل عشقی یکی از آن موارد بود پس ما از نقطه نظر انتقاد و حمله هم مقصر نیستیم زیرا ما یک اقلیتی هستیم که نمی خواسته ایم برای وجاحت خودمان از موقع استفاده کرده و اعتراضاتی که ممکن بوده هر روز به هیئت دولت وارد کرد و وارد کنیم هر حمله که به ما میشد ما خودداری می کردیم ولی آیا این خودداری ما متانت ما ملاحظه ما باید بجائی منجر شود که هیئت دولت

خواهد در مهم ترین و شدیدترین قضایا که در این شهر واقع شده یعنی قتل یک نفر خارجی از این قضیه هم بر ضد اقلیت استفاده کند؟ این مسئله حقیقتاً قابل تحمل نیست.

هئیت دولت و آقایانی اکثریت که بالاخره مسئول نگاهداری و حفظ یک چنین دولتی هستند بایستی گذشته را ببینند آینده را هم به بینند. دنیا تمام نشده و تمام هم نمیشود. بیک سال دو سال سه سال چهار سال هم افکار و عقول عوض نمیشود و برنمیگردند بحال قرون وسطی.

پس بالاخره فکر یک هوای لطیف تر و فکر یک افق تازه دیگر را باید بکنند فکر مجلس ششم و هفتم و فکر پارلمانهائی که در یک افق آزاد تر و یک هوای بهتر و قشنگ تری تنفس خواهند کرد فکر آنروزها را هم باید بکنند و از آن حدودی که حکومت ملی با اکثریت و اقلیت هئیت دولت و سایرین داده است تجاوز نکنند. حکومت نظامی اعلام میشود صرفنظر از اعتراضات اساسی که باین قانون هست. صرف نظراز اعتراضات قانون که در ماده شش مصرح است.

در قضیه نایب السلطنه در قضیه مقدمه نداشتن قانون در موقعیت آنوقتی که این قانون وضع شده است و تفاوت آنوقت با حالا. صرف نظر از تمام این قسمت ها چه عیب داشت اگر آقای وزیر امور خارجه آن روزی که آمدند پشت تریبون و بایک مقدماتی اعلان حکومت نظامی را اظهار داشتند از مجلس اجازه می خواستند. قانون مقدس اساسی میگوید اساس مشروطیت تعطیل بر دار نیست.

حکومت نظامی تمام اصول مشروطیت را تعطیل میکند و این مسئله خیلی هم ساده و بین ممکن است در قیاب مجلس در مواقعی که یک واقعه ای که باعث نبودن مجلس شده است دولت ها یک حکومت های نظامی در نبودن مجلس وضع و یک کارهای خوب یا بدی کرده باشند ولی با بودن مجلس شورای ملی و با بودن اکثریت و بودن اقلیت و بودن افراد بی طرف که بالاخره قاضی قضایا آنها هستند یک نفر وزیر نمی تواند بیاید در مجلس و حکومت نظامی را اعلام شده اخطار کند و بدون اینکه از مجلس رای بخواهد برود بیرون.

این یک سلب آزادی است و پتکی است که به فرق مجلس شورای ملی خورده است این یک صابقه است که برای آتیه غیر قابل جبران است زیرا موافق عقیده اکثریت که میگوید این دولت صالح است فرض نمیکنید یک حکومت جابری یک رژی بیاید و به همین وسیله در پشت همین تریبون به مجلس بگوید من



صلاح دانستم حکومت نظامی اعلان شود و شد و مثل یکسرخروز در بیرون پس بهتر بود برای اینکه این سابقه سوء ایجاد نشود آقای وزیر خارجه این طور نمی فرمودند که این طور صلاح دانستم و این طور خواستم و این طور شد مثل آن لوحی که در حدود مصر از زیرکانال سوئد پیدا شد که می گوئید شاه داریوش خواست این دو دریا بهم متصل شود و شد دولت نباید اینطوری تحکم و این طور امر کند اگر دولت اکثریت دارد چرا از مجلس رای نخواست عرض کردم برای کشف قضیه قتل ویس قنسول دولت هر تعهدی را میکرد در مقابل خارجه و داخله و هر پیش نهادی را که میکرد مجلس میبایستی رای میداد این عقیده شخص خودم است. آقایان را نمیدانم و برای اینکه کشف شود که این جنایت سیاه تاریخی با کدام دستهایی پیدا شده ما نتوانستیم بگوئیم که دولت برای کشف این جنایت فلان تعهد را نکند فرضاً صلاح میدانست حکومت نظامی شود میآید از مجلس اجازه میخواست اگر اکثریت دارد البته مجلس اجازه میداد.

دولت هم حکومت نظامی را اعلام میکرد اگر هم اجازه نمیداد از حکومت نظامی صرف نظر و وسائل دیگری برای کشف قضیه پیش بینی میکرد مگر دولت قبل از اعلان حکومت نظامی چه میکرد؟ البته نظر آقایان هست مردم را حبس تاریک نمره ۱ میکردند حبس نمره ۲ همیشه پر بود از محبوسین روزنامه ها را بدون محاکمه توقیف میکردند.

شاید اشخاصی به یزد و کرمان تبعید میشدند بالاخره آن عملیاتی که امروز حکومت نظامی بآن متشبه شده است آن عملیات قبل از اعلان حکومت نظامی هم میشد پس لزومی نداشت که دولت بخیال این که شاید حکومت نظامی از مجلس رد شود اجازه نخواهد البته بهتر این بود که هئیت دولت از این واقعه مولمه و از این تصمیمی که گرفته و در عقب آن میروید از این موقع برای مو کردن اقلیت کمتر از این استفاده میکرد.

انتظار ما این بود که در موارد مهم چنانچه افراد مهترم اقلیت تصمیم گرفتند که بروند با اکثریت و به هئیت دولت برای کشف این قضیه تسلیم شوند ای کاش هئیت محترم دوات هم باین وضع و جدانی و این حرکت اخلاقی اذعان نموده و ایمان می آوردند. و از این واقعه بر ضد اقلیت سوء استفاده نمیکردند.

همه آقایان میدانند دو روز بود یک کمسیون در مجلس تشکیل شد و نمایندگان فراکسیون ها آمدند در آن کمسیون نشستند نماینده اقلیت هم آمد برای اینکه شاید هئیت محترم اکثریت بعد از آن واردات مؤلمه بر اقلیت و بعد از این همه

صدماتی که بر ما وارد شد و ما را اسبانی کرده است حضور ما را در یک محولی که مربوط با افراد و اکثریت است مغتنم شمرده و برای حل قضیه یک قدم با ما همراهی کند نه با ما بلکه با محیط و با آن چشم‌ها و گوش‌هایی که نگاه میکند و میشوند یک قدم با آنها همراهی کند و کاری بکند که بالاخره این سابقه سوئی که ایجاد شد یعنی بدون اجازه مجلس حکومت نظامی اعلان شد و هئیت دولت نیامد از مجلس استجازه و استیذان کند اصلاح شود

در عین حال برای اینکه مجلس باقلیت اطمینان بدهد که دولت از این واقعه بر ضد اقلیت استفاده سوء نخواهد کرد

بما اطمینان بدهد که دولت واقعاً و حقیقتاً می‌خواهد این قضیه را تعقیب و کشف کند رفتیم کمیون نشستیم آقای مشیر الدوله و آقای مستفوی الممالک و سایر آقایان محترم هم تشریف داشتند حرف زدیم مذاکراتی نمودیم پیشنهادهای از طرف آقایان بی طرف شد و ما هم قبول کردیم حتی قول دادیم که در این باب چندان اظهار احساسات نکنیم قضایا را در پشت این تریبون نگوئیم معذک امروز صبح که روز نتیجه گرفتن بود بعضی از افراد فراکسیون‌های محترم بی اعتنائی کردند و در کمیون حاضر نشدند و پیشنهادها هم مسکوت و معوق ماند بالاخره گفته شد که آقایان افراد اقلیت بیابند و حرف‌هایشان را در مجلس بزنند این بود که با نهایت خود داری که بنده شخصاً داشتم و نمیخواستم در این موقع اسباب زحمت آقایان بشوم لازم دیده‌ام که این عرایض را بحضور آقایان عرض کنم در خابمه باز هم برای اینکه آقایان نمایندگان و سایر مردم بدانند عرض میکنم که اگر ما روزنامه نداریم و زبان‌های ما را در خارج بسته اند این اندازه میتوانیم از خودمان در مجلس دفاع کنیم ما صریحاً می‌گوئیم که اگر میخواستم اینجا کاملاً از خودمان دفاع کنیم بجائی میرسیدیم.

با اظهاراتی میرسیدیم که مردم میدانند ولی در مواقع رسمی آن اظهارات گفته نشده.

اگر ما می‌خواستیم اعتنا کنیم به مطبوعاتی که به ما حمله میکنند و اهمیت را بگردن ملت وارد کنند و قدرت ب مردم نشان بدهند.

ملت این مملکت هیچوقت نسبت بملل متنوعه و نسبت باتباع خارجه حتی افراد عامی این مملکت حمله نمی‌کنند نضایح احرار این مملکت عقیده دیانتی این مردم مقتضی اینکه باتباع خارجه یا ملل متنوعه حمله کنند نیست.

بدیهی است در همه دنیا یکدسته جهال گاهی آلت ملعبه زیدو عمرو برای اعمال

اغراض خصوصی و تولیدفساد میشوند البته باید آنها را گرفت و مجازات کرد ولی نشان دادن قدرت بملت غلط است. من خیال میکنم اکثریت حقیق بوداین حرف را از وزیر خارجه استیضاح کند و صراحتاً بگوید پس بگیراین حرف مزخرف را دولت نباید قدرت نشان ملت بدهد دولت باید مجری افکار ملت باشد حالاً در موضوع حکومت نظامی: یک تصمیم نامه مجلس دوم راجع بحکومت نظامی صادر کرد مثل اینکه تصمیم نامه راجع بقرضه در همان مجلس صادر شد یک تصمیم نامه راجع بشرایط مخارج قرضه و طریقه تفتیش قرضه در مجلس معین شد اینها یک قوانین مؤیدی نیست.

در مجلس دوم دو دفعه بدولت اجازه حکومت نظامی داده شد یکی در بیست و یکم ربیع الاول ۱۳۲۸ برای نظامی کردن شهر و خلع سلاح و برای جلوگیری از اتباع محمدعلی میرزا هم یک اختیاری آن روز داده اند در موقعی که محمد علی میرزا حمله کرده بود بشهر و دولت در تحت یک مواد معینی اجازه خواسته است برای حکومت نظامی که این هفت هشت ماده است که بیست و دوم رجب ۱۳۲۹ که یکسال بعد از آن قضیه بوده نوشته شده و اختیار تام داده نشده و در تحت این مواد دولت اختیار محدود گرفته است که آن اشاری که بحکومت مشروطه می خواسته اند حمله کنند.

آنها راسرکوبی کند دیگر در بودن مجلس شورای ملی حکومت نظامی سابقه ندارد و در غیب مجلس حکومتها در تحت یک مواردی که بنظر خودشان میرسید اعلان حکومت نظامی میداده اند که آنمورد بحث امروز ما نیست دولت وقتی که مجلس نیست یک پیش آمدهائی در مملکت میشود و یک اجباراتی اورا بقضایای غیرقانونی می کشد آنها مورد بحث امروز ما نیست و باید در محل خودش صحبت بشود که این تصمیم نامه مجلس بوده است نه قانون دائمی.

من این موضوعی را که راجع بقرضه از مجلس گذشته عبارات و موادش را میخوانم و اگر این را معتقد شویم که تصمیم نامه حکم قانون دائمی را دارد ممکن است دولت همیشه بآن شرایطی که مجلس معین کرده فرض کند دفعه واحده که نیست و در آن شرایط قرضه هم که برای یک دفعه این اجازه را بدولت داده اند این مسئله تصریح ندارد.

ولی از شاهد کلام معلوم میشود که برای یک دفعه بوده است که برطبق قانون استقراض مورخه سوم جمادی الاولی ۱۳۲۹ مطابق دوازدهم برج ثور ۱۲۹۰ دولت مجاز است که دوکروونیم قرض کند اگر ما اسمش را قانون دائم و

تصویب نامه بگذاریم همیشه هر دولتی حق دارد به تکیه کردن باین قانون برود قرض کند ولی این قانون شهادت میدهد که این قانون برای یک دفعه بود و هر دفعه که دولت بخواهد قرض کند باید بیاید از مجلس استجازه کرده آن وقت برود قرض کند و قانون حکومت نظامی مینویسد در بیست و دوم رجب مطابق بیست و هفتم سرطان ۱۳۲۹ که تاریخش هم نزدیک به آن بوده مینویسد:

از وقتی که اعلان حکومت نظامی شود اموری که راجع بامنیت و آسایش عمومی است با تصویب هیئت وزراء توسط وزارت جنگ اجراء خواهد شد دولت حق ندارد به تکیه این ماده هر روز اعلان حکومت نظامی بدهد این برای وقت معین وساعت معین است چرا برای اینکه حکومت نظامی اغلب قوانین مملکتی را فلج میکند ملاحظه بفرمائید موادی را که در ذیل آن نوشته در آنجا مینویسد.

تمام حکام محاکم نظامی باید اهل نظام باشند عدلیه را فلج کرده.

در موضوع قتل و جنایات وارده که باید محکمه عدلیه رسیدگی کند او را فلج کرده و یک محکمه نظامی تشکیل میدهد که آنها محاکمه میکنند و رأی میدهند و آدم میکشند یک مواد دیگری دارد که من قرائت میکنم و آقایان ببینند که تصمیمی که در آن روز راجع بحکومت نظامی گرفته شده بکلی متباین با وضعیات امروزه مملکتی و برعکس قضیه است ماده چهارم می نویسد:

اشخاصی که عملاً برضد دولت مشروطه و امنیت و آسایش عمومی اقدام و خیانت آنها مدلل شده باشد محکوم به قتل خواهند بود آن روز بود که محمد علی میرزا برای حمله بحکومت مشروطه آمده بود و جماعتی ممکن بود با او همراه بشوند و برای دفاع از حکومت مشروطه این قانون وضع شد حالا اگر بخواهیم یک اشخاص صالحی را بیاوریم و این قانون را اجرا کنند آن وقت معلوم میشود که چه اشخاصی را باید تیرباران کنند سید فیروز آبادی بدبخت که در حضرت عبدالعظیم بوده است چکار کرده که او را بگیرند و تبعید کنند او را باید تبعید کنند یا همین اشخاص که طرفدار جمهوری بودند و روز دوم حمل سرنیزه به شکم مردم بیچاره که طرفدار حکومت مشروطه بودند زدند عیناً عکس قضیه است این قانون مال روز معینی است یک تصویب نامه است که مجلس برای تکلیف حکومت آن روز نوشته و داده بدست دولت مربوط بامروز نیست اگر دولتی خواسته باشد امروز حکومت نظامی بدهد بایستی از مجلس استجازه کند ما اگر این مواد اجرا شود طرفدار آن اصل هستیم و اگر دولت مواد دیگری اصلح می

داند پیشنهاد کند بمجلس و اجازه بگیرد آن وقت اجرا کند موجباتی که حکومت نظامی امروز لازم دانسته باید دید چیست و باید آن حکومت حواسش را صرف آن موضوع کند حکومت نظامی مردم را جلب میکند اجتماعات را منع میکند و میگوید اگر اجتماع کردید با احتمال اینکه ممکن است فسادی بشود آنها را جلب میکند.

اگر از استنطاقات معلوم شود که در قضیه روز جمعه چه اشخاصی شرکت داشته اند آنها را باید بگیرند اعدام کنند مجازات کنند و هر چه قانون اجازه میدهد اجرا کنند ولی توی گاری میریزند و تبعید میکنند و حکومت فقط مخالفین خودش را تهدید و تعقیب میکند این صحیح نیست.

اگر مسئله که همه ملت ایران باو علاقه مند است و یک جنایت و یک لکه سیاهی که بدامان ما گذارده شده این را تعقیب میکند پس چرا مردم را تعقیب میکند؟ این چه ربطی بهم دارد. سید فیروز آبادی که در حضرت عبدالعظیم زندگانی میکند در میدان مشق بوده؟ یا در خیابان آقا شیخ هادی بوده؟

اهالی شاه آباد که تشییع جنازه عشقی را کرده اند آنها درب میدان مشق بوده اند یا چهارراه آقا شیخ هادی بوده اند؟ وقوع یک جنایت یک چیزی نبوده است که خواسته باشند جماعتی را بیاورند استنطاق بکنند و کشف بشود یک چیزی نبوده است علنی تماشاجی دوسه هزار نفر بوده است تماشاجی کرده است جنایت کار دوسه نفر بوده است معین و معلوم مذاکره شد که مملکت نمایش مرتجعانه داده است و حقیقه بنده هم خیلی متأسف هستم که چرا در پای تخت مملکت بایستی این قبیل وضعیات پیش بیاید ولی وقتی ملاحظه می‌کردم میدیدم که یک روزی من را بباغ شاه دعوت کرده بودند برای یک کاری که شبیه به بت پرستی است که شمایل بگردن بکنند

(همهمه بین نمایندگان)

آقا سید یعقوب - آن بت پرستی است؟

مدرس - بلی ارتجاع است.

آقا سید یعقوب - سقاخانه ارتجاع نبود؟

حائری زاده - وقتی گوسفند جلوی که طرفدار او هستند میکشند...

رئیس - مختصر کنند

حائری زاده - چشم اگر چه حکومت نظامی که این چند روزه اعلان شده قریب چهار سال است که در این مملکت است مدیر روزنامه را تبعید کردند کتک زدند

حبس کردند روزنامه را توقیف کردند مال امروز نیست بنده وقتی که از یزد آمدم دیدم مدیر طوفان را گرفته اندودر آن هوای سرد زمستان دارند می برند اعلان حکومت نظامی هم نبود و آقای وزیر خارجه هم در مجلس اظهار نکرد و بودند مطابع هم توقیف میشد در یکی از فوق العاده ها نمی دانم مال کی بود دیدم در سر لوحه اش نوشتند اقلیت جنایتکار در ذیل آن نوشته است آقای مدرس مردم را تحریک و تهیج می کند که بروند بسفارت انگلیس متحصن شوند آقای مدرس مردم را تشجیع می کند که بروند بسفارت خیلی هم چسبندگی دارد از یک طرف مطابع اینقدر آزاد است که صاحب امتیاز هم لازم ندارد یک حسن علی جعفری یک چیزی را مینویسد.

باطلاع نظمیه میبرد و طبع میرساند و بهر مطبه هم بدهد طبع می کند ولی یک جرائدی که نسبت باقلیت داده می شود و از دولت ناراضی هستند آنها را نمی گذارند طبع شود وسطر بسطر در مطبعه سانسور میکنند اینها حساب نیست . البته اینها مال امروز و دیروز نیست از چندی پیش که جرائدی بموافقت اقلیت پیدا شده این مسئله در جریانست و حکومت نظامی است .

از وقتی که سردار سپه آمده است این عملیات جریان دارد سانسور پست که پنج شش ماه است من چندین مرتبه از آقای وزیر جنگ و وزیر داخله سؤال کرده ام که علت سانسور پست را بیانید جواب بدهید و نیامدند.

مال امروز و دیروز نیست که بیایند حکومت نظامی اعلان بکنند اوراقتش نزد بنده هست بعضی ها مهر جمهوری طلبهای قلابی دارد بعضی شان مهر نظامی دارد تلگراف سانسور است یکی از آقایان و کلاء مخابره حضوری داشتن بایکی از نقاط جلو اورا در مرکز گرفتند و نگذارند صحبت کند این قضیه مال امروز نیست مال یکماه پیش است.

منحصر به مرکز هم نیست این قضیه در آن موقعی که مردم را جمع میکردند امراء لشکر توی سر مردم میزدند و مردم را برای جمهوری وادار میکردند . آقا سید یعقوب تهمت نزنید. همهه بین نمایندگان ، تدین - اگر میخواهید استیضاح کنید دولت را بخواهید.

حائری زاده - روزنامه نیست که بتوانم : چیزی بنویسیم در مجلس شوابملی هم که نمیگذارند حرف بزنیم .

آقا سید یعقوب - یک نفر کشتی تا وکیل شدی  
میهن - به عقاید مردم نمیتوانی حمله کنی.

(صدای زنگ رئیس امر به سکوت)  
تدین - خودش پای مرفه جمهوری را امضا کرده است .  
حائری زاده - بله من طرفدار جمهوری صحیح هستم .  
نه جمهوری قلبی چماقی حاج رضای ذغالی برای چه مجروح شده است که  
حالا تحت معالجه است .

( همهه بین نمایندگان - استیضاح است )  
مدرس - اینجا جای قانون اساسی است .  
( صدای زنگ رئیس - دعوت به سکوت )  
مدرس - این مجلس مشروطه است هر کس عقیده اش مخالف قانون اساسی و  
طرف دار جمهوری است باید چشمش کور شود و از در برود بیرون .  
حائری زاده - حاج رضا ذغالی در همدان برای چه باید زیر چوب امیر لشگر  
چلاق شود که هنوز نتواند حرکت کند؟

سید عبدالعزیز شیخ الاسلام کردستانی چرا از سنج تبعید شد ؟  
میهن - دو نفر زردشتی را چرا در یزد کشتند؟ صدای زنگ سکوت  
رئیس - خطاب به حائری زاده آقا شما یک اجازه گرفته بودید در حدود معینی و  
قبلاً آقای ملک الشعراء آمدند بمن گفتند قرار شد در آن حدود صحبت کنید و  
حالا خارج استیضاح میکنید.

حائری زاده - مقصود از حدود را بنده نمی فهمم .  
آن روز بر حسب پیشنهاد حاج عزالمالک که باید خیلی از ایشان تشکر کنم  
اجازه دادند که در ابتداء و انتهای مجلس و کلاء اگر مطالبی دارند می توانند بعرض  
مجلس برسانند و آزاد هستند ، بنده مطالبی دارم که باید بعرض مجلس شورای  
ملی برسانم اگر اجازه نمیدهد و نطق هم سانسور است که ما عرض نمیکنیم .  
رئیس - اجازه داده شد که شما اظهاراتی بکنید ولی البته معلوم است آن اظهارات  
باید در حدود نظامنامه و قانون باشد و نظام نامه حدودی معین کرده .

مدرس اینها جواب ارتجاع است .  
آقا سید یعقوب - از حدود نظام نامه خارج شدند جلوگیری بفرمائید.  
حائری زاده - از حدود کدام ماده  
رئیس - اگر نخوانده اید بنده چه عرض کنم .

حائری زاده - بموجب کدام یک از مواد نظام نامه بنده نمی توانم اینجا عرایض

را بکنم .

(همهمه بین نمایندگان)

مدرس - دولت اکثریت ندارد قاچاق است.

آقا سید یعقوب - آقا مواد راجع به دولت را جلوگیری کنید از حدود نزاکت خارج شدند.

مدرس - آن کسی که چهار صد نفر را اینجا سرنیزه میزدند از حدود نزاکت خارج نمی شود.

سید یعقوب - آقا ماده نظامنامه را اجرا بفرمائید

تدین - ماده (۱۲۹) را بخوانید.

حائری زاده - ماده (۱۲۹) را فرمودند برضد من است. هر ماده برضد منست قرائت بفرمائید.

رئیس - آقای آقاسیدیعقوب

(اجازه)

آقاسیدیعقوب - هر چه گشتم ماده نظام را پیدا نکردم لیکن علامتقت هستم وقتی در مجلس یک اکثریتی طرفداریک دولتی است اگر یک توهینی نسبت بدولت میشد آقای رئیس در دوره چهارم جلوگیری میکردند مگر آقای مدرس از حدودی نظام نامه معین کرده است خارج شدند و چون نظام نامه مجلس و کلاء را متساوی دانسته و تقدم و تأخر در مجلس نیست اگر بنده از حدود نزاکت خارج شدم و نسبت بدولت توهینی کردم مسلماً آقای رئیس جلوگیری خواهند کرد. بنده خواستم عرض کنم که آقای مدرس تا زمانی وکیل هستند و اینجا پیش بنده و آقای آشتیانی و آقا شیخ فرج الله نشسته اند حکمشان این نظام نامه است مگر اینکه اختیار تام بایشان بدهند که نظام نامه علیحده بنویسند

اگر مجلس این اختیار تام را بایشان داد آنوقت بنده عرضی ندارم ولی مادام که این نظام نامه است تمام ماها مساوی هستیم و آقای مدرس و سایر آقایان هرکس از حدود نزاکت خارج شود باید مطابق نظام نامه آقای رئیس جلوگیری کنند .

مدرس - نظام نامه اجرا نشده است دولت هم اکثریت ندارد قاچاقست .

تدین - بموجب ماده ۱۲۹ باید ایشان مؤاخذه بشوند

رئیس - بنده چیزی نشنیده ام که آن ماده را اجرا کنم

آقا سید یعقوب - میگویند دولت قاچاقست .

مدرس - بنده می گویم دولت اکثریت ندارد قاچاقست .



ملک الشعراء - تکلیف ناطق چیست چرا نیمگذارید حرف بزنند؟  
رئیس - بگذارید آقای حائری زاده نطق خودشان را تمام بکنند  
حائری زاده - آقایان می فرمایند که عرایض من چه ربطی باینموضوع دارد بنده  
خواستم عرض کنم که قبلاً هم حکومت نظامی بوده است و این ادله را هم برای  
تأیید عرض خودم عرض کردم و هیچ توهینی هم بمقام ملت و وکلاء و سلطنت  
و هیچکس نکرده ام بنده عرض میکنم که در همان اوایل حمل بود که حاجی  
رضای ذغالی را در همدان زیر چوب له کرده اند در صورتی که حکومت  
نظامی نبوده

تدین - طرف اکثریت است اگر این کار را کرده است؟

حائری زاده - مأمور دولت این کار را کرده است .

تدین - بمن چه ربطی دارد عجب داستانی است!

حائری زاده - خوب اگر میگوئید حرف نزنم حرف نمی زنم روزنامه های ماها  
را که توقیف کردند پس کجا حرف بزنیم بازی در آورده اید ....

سلیمان میرزا - استیضاح کنید

(همهمه بین نمایندگان)

(در این موقع آقای رئیس از مجلس خارج شده جلسه تعطیل و پس از یکریج  
ساعت مجدداً تشکیل گردید.)

رئیس - در موضوعی که مذاکره شد بنده گمان میکنم بقدر کافی صحبت شده  
است و بیش از این هرچه گفته شود بیشتر از موضوع خارج میشود بهتر این  
است که وارد موضوع اصلی که لایحه نطق است بشویم

### توضیحات و مآخذ:

- ۱ - یحیی آرین پور «از صبا تا نیما» (تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی) جلد ۲ -  
ناشر: زوّار - چاپ هفتم، ۱۳۷۲ - صص - ۳۶۲ - ۳۶۱
- ۲ - پیشین - صص ۳۶۵ - ۳۶۲
- ۳ - محمد تقی ملک الشعراء بهار «تاریخ مختصر احزاب سیاسی» جلد دوم -  
ناشر: امیر کبیر - ۱۳۶۳ - صص ۱۱۴ - ۱۰۵
- ۴ - حسین مگی «تاریخ بیست ساله ایران» - جلد سوم ، نشر ناشر - چاپ  
سوم - ۱۳۶۳ - صص ۵۸ - ۵۴

- ۵ - به نقل از صورت مذاکرت مشروح مجلس مورخه ۱۵ تیر ماه ۱۳۰۴ - برابر سوم ذیحجه ۱۳۴۲ جلسه ۳۲
- ۶ - به نقل مشروح مذاکرات دوره پنجم مجلس شورای ملی - مورخه ۱۷ سرطان ۱۳۰۳ - جلسه ۳۵
- ۷ - آریان پور «از صبا تا نیما» (تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی) جلد ۲ - ص ۳۶۵
- ۸ - نصرت الله سیف پور فاطمی، «آینه عبرت»، خاطرات دکتر نصرت الله سیف پور فاطمی، جلد اول - انتشارات جبهه ملیون ایران - چاپ لندن - ۱۳۶۸، ۳۷۸ - ۳۷۷
- ۹ - صورت مشروح مجلس یوم یکشنبه، سوم ذیحجه ۱۳۴۲ مطابق پانزدهم برج سرطان ۱۳۰۳

«پس از قتل میرزاده عشقی مدیران جرایدی که در مبارزات مطبوعاتی همسنگر او بودند. به طور دسته جمعی در مجلس شورای ملی متحصن شدند و نامه ای نیز در این باره به ریاست مجلس شورای ملی نوشتند. نام مدیران روزنامه هائی که پس از ترور عشقی در مجلس تحصن اختیار کردند چنین است:

- ۱ - رحیم زاده صفوی مدیر روزنامه آسیای وسطی
  - ۲ - شاهزاده عباس میرزا اسکندری مدیر روزنامه سیاست
  - ۳ - قدیری مدیر داخلی روزنامه قرن بیستم نویسنده روزنامه سیاست اسلامی
  - ۴ - فخرالدین وفا مدیر روزنامه شهاب
  - ۵ - حسن کوهی کرمانی مدیر روزنامه نسیم صبا
  - ۶ - میر سید اسدالله رسا مدیر روزنامه قانون
  - ۷ - هرمز میرزاده مداخلی روزنامه سیاست
  - ۸ - محمد ملکزاده، برادر ملک الشعراء بهار مدیر روزنامه تازه بهار
  - ۹ - ملک المتحققین تقوی مدیر روزنامه هفتگی گل سرخ
  - ۱۰ - میرزا عیسی زنجانی مدیر روزنامه هفتگی ناصر الملّه.
- منبع: «کلیات میرزاده عشقی» بکوشش سید هادی حائری - انتشارات جاویدان - چاپ سوم ۱۳۷۵ - صص ۱۷۶ - ۱۷۵

## فصل دوازدهم

### ماجرای قتل ماژور ایمبری

محمد قلی مجد بنابر اسناد وزارت امور خارجه آمریکا علل قتل «ماژور ایمبری» را اینگونه تحلیل می‌کند: قتل میرزاده عشقی، سردبیر روزنامه قرن بیستم، به منزله زنگ خطری برای مطبوعات بود؛ حملات روزنامه‌ها به رضا خان و بریتانیا به شدت در حال افزایش بود: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که روز پنجشنبه، ۳ جولای، میرزاده عشقی، سر دبیر روزنامه قرن بیستم، ترور شد. مراسم تشییع جنازه او در ۴ جولای با شرکت ۳۰/۰۰۰ نفر برگزار شد. جناح مخالف معتقد است که دولت در قتل نامبرده دخیل بوده و این باور خود را علناً اظهار می‌کنند.» (I) گزارش ایمبری در ۱۴ جولای ۱۹۲۴ تحت عنوان «تظاهرات سیاسی و مذهبی در تهران»، قتل عشقی و تظاهرات گسترده پس از تشییع جنازه او را توصیف می‌کند؛ در این تظاهرات مردم رضا خان را قاتل و جنایتکار نامیدند. تفصیل آن گزارش در پژوهشی دیگر آمده است. (II) جالب‌ترین قسمت گزارش وی مربوط به تظاهرات های «ضد بهایی» است، که بسیار شبیه به شورش های «ضد یهودی» سپتامبر ۱۹۲۲ است. همانطور که در فصل ۶ ذکر شد، با توجه به اینکه ایمبری مدعی بود شورش های ضد یهودی به تحریک انگلیسی‌ها به وجود آمد، هیچ بعید نیست که نا آرامی های اخیر نیز از همان منبع سرچشمه گرفته باشد. آنها همچنین چند روز بعد، زمینه قتل خود ایمبری را هم فراهم کردند: «در این اثنا، از روز دوشنبه ۶ جولای تظاهرات های کاملاً متفاوتی به رهبری جناح اکثریت به راه افتاده است. این تظاهرات که به رهبری روحانیون و حمایت دولت صورت می‌گیرد شکل ضد بهایی به خود گرفته است. در تمام قهوه خانه‌ها، یک روحانی برای مردم نطق می‌کند. انبوه جمعیت که در اثر استعمال مواد مخدر و تحت تأثیر سخنان روحانی، به شدت تحریک شده‌اند، به خیابان‌ها هجوم آورده و علیه بهائی‌ها داد و قال می‌کنند؛ حتی نیروهای پلیس هم توانایی کنترل آنها را ندارد. در بازار تمام مغازه‌هایی که متعلق به بهائی‌هاست، تعطیل شده است. تظاهرات گسترده‌ای نیز علیه دو تن از مبلغ‌های بهائی آمریکایی



ROBERT WHITNEY IMBRIE

در تهران برگزار شد و با اینکه افراد مذکور مورد حمله قرار نگرفتند اما توهین فراوانی به ایشان شد. با این حال پلیس در پاسخ به درخواست اینجانب برای محافظت از این خانم ها، پاسخ مثبت داده و فوراً چند تن از نیروهای خود را در اطراف خانه ایشان مستقر ساخت. «ایمیری با تأکید ویژه ای می افزاید: « این تظاهرات ها با تمام طول هفته ادامه داشت و در دوازدهم جولای به پایان رسید، زیرا هدف اصلی برآورده شده بود و توانستند اذهان مردم را از قتل عشقی منحرف سازند، لذا به نا آرامی ها پایان دادند. اکنون که این مطلب را می نویسم، تهران کاملاً به حالت عادی خود بازگشته است.» ایمیری چنین نتیجه گیری می کند: « این حوادث بسیار حائز اهمیت و قابل توجه است، چرا که از طرفی بی ثباتی سیاسی در ایران را ترسیم می کند و از طرف دیگر شیوه هایی را که برای جهت دهی به افکار عمومی به کار گرفته می شود، روشن می سازند. همچنین با بررسی این حوادث می توان پیش بینی کرد که در ماه آینده ، یعنی در ماه محرّم چه رویدادهایی ممکن است رخ دهد.» (III)

دو مبلغی که ایمیری به آنها اشاره کرد، خانم دکتر سوزان مودی\* و همکارش بودند. مودی در مورد تظاهراتی که علیه این «دو مبلغ بهایی امریکایی» صورت گرفت، توضیحات بیشتری می دهد: «بر اساس گفته های خانم مودی ، به وی خبر می رسد که شماری از مسلمانان متعصب تصمیم گرفته اند که روز ۱۲ جولای او را به قتل برسانند؛ لذا چند روز پیش از برگزاری تظاهرات از کنسولیار آمریکا در خواست می کند از امنیت محل سکونت وی اطمینان حاصل کند. کنسولیار ایمیری به سرعت خود را به رئیس پلیس رسانده و از او می خواهد که یک گروه امنیتی کامل در همسایگی خانه دکتر مودی مستقر کند. شب دوازدهم جولای ، شماری از مردم که به تخمین خانم مودی بیش از دویست و پنجاه نفر بودند، در اطراف خانه وی تجمع کرده و در صدد کشتن او برمی آیند. اما با دخالت پلیس، جمعیت به سرعت متفرق شده و خسارتی به بار نمی آید. نکته قابل توجه این ماجرا این بود که نیروهای امنیتی مستقر شده در اطراف خانه مبلغ ها، توسط یکی از فرماندهان برجسته بهایی هدایت می شدند و بدون شک این فرمانده برای انجام چنین مأموریتی کاملاً آماده بود.» (IV)

اینجانب [ ] مجد شرح مستند و کاملی از قتل رابرت ویتنی ایمیری ، کنسولیار آمریکا در تهران ، در تاریخ ۱۸ جولای ۱۹۲۴ ، را تهیه کرده ام. در اینجا تنها به بیان خلاصه ای از این ماجرا بسنده می کنیم. در شبکه حامل ایمیری و

همراه او توسط یک مرد موتور سوار رو به روی هنگ محافظ خانه رضا خان پهلوی متوقف شد. لازم است تأکید کنم این دو آمریکایی به دست افسران قزاق و درست در برابر محل استقرار هنگ محافظ خانه رضا خان مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. جراحات شدیدی به هر دو تن وارد شد. مجروحین به بیمارستان نظمیه، واقع در مرکز فرماندهی نظمیه تهران منتقل شدند. ایامبری دو باره در داخل بیمارستان مورد حمله واقع شد و از شدت جراحات وارده در گذشت. از آنجا که رضا خان پست های مهمی را در ارتش و پلیس به افسران بهائی واگذار کرده بود، به نظر می رسد که بهائیان در قتل ایامبری دست داشته اند. (توضیح ج.ص. : افسرانی که در قتل ایامبری شرکت کرده اند، به صفت مرامی یا مذهبی آنها نام بردن درست نیست) زمانی که کنسولیار ایامبری و همراه او، در ۱۸ جولای ۱۹۲۴، درست رو به روی محل استقرار هنگ پهلوی مورد حمله چند تن از افسران قزاق قرار گرفتند و پس از آن در بیمارستان پلیس نیز به آنها تعرض شد، این « افسران نظامی برجست بهائی» کجا بودند؟ دولت آمریکا برای اجتناب از پیچیده شدن روابط سیاسی اش با ایران، داستان کاملاً متفاوتی را پذیرفت و قبول کرد که ایامبری قربانی تعصب مذهبی مسلمانان شده است؛ با اینکه ادله فراوانی وجود داشت که ثابت می کرد ماجرا بر عکس است. موری در گزارش خود به تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۲۴ می نویسد: « [ حسین ] علاء در ارتباط با قتل ایامبری مدعی است که بروز چنین رویدادی در ایران بدون دخالت مضرومهلک بیگانگان، امکان پذیر نیست.» ( V ) کرنفلد در تلگرام خود به تاریخ ۱۹ جولای ۱۹۲۴ از برقراری حکومت نظامی خبر می دهد و متذکر می شود که این کار تنها بهانه ای به دست رضا خان می دهد تا مخالفین خود را دستگیر کند. ( VI ) روز بعد وی در تلگرام خود اعلام می کند که شمار زیادی از مردم از جمله خالصی زاده و بسیاری از علمای برجسته دستگیر شده اند. ( VII ) روزنامه ترقی در ۲۰ جولای می نویسد: « پس از قتل کنسولیار آمریکا، شمار زیادی دستگیر شده تحت بازجویی مقامات پلیس قرار گرفته اند... شمار زیادی از مخالفین دولت و افراد دیگری که دستگیری ایشان امکان پذیر نبود گرد هم آمده و در خانه مدرّس بست نشسته اند.» ( VIII ) ۳۰ جولای ۱۹۲۴، سر دبیران روزنامه های شهاب، ناصر الملّه، سیاست، قانون و آسیای وسطی، که پس از قتل عشقی در مجلس بست نشسته بودند، در نامه ای به کرنفلد حاکم شدن فضای ترور و اختناق را چنین

توصیف می‌کنند: «دولت فعلی که اقداماتش موجب ناامنی و وحشت شده، از حادثه قتل کنسولی‌ار آمریکا استفاده کرده است. دولت همزمان با دستگیری مسببین این جنایت و توقیف تمام روزنامه‌های آزادیخواه و ملی، اکنون به انتقام جویی از مخالفان سیاسی خود یعنی مردم، احزاب مشروطه و اقلیت مجلس، برخاسته است. دولت پا را فراتر نهاده، زن و کودک و پیر و جوان را دستگیر می‌کند و عده‌ای از آزادیخواهان را نیز تبعید کرده است. هر روز شمار زیادی از مردم در مرکز پلیس به فلک بسته می‌شوند. شماری از مدیران روزنامه‌های کوچک و عده‌ای از مردم بیگانه تهران، که هیچ ارتباطی با قضایای اخیر ندارند، دستگیر و روانه زندان شده و شکنجه‌های سختی را متحمل می‌شوند... لازم می‌دانیم که به استحضار جناب عالی برسانیم تمام این سختی‌ها

و خشونت‌ها که مردم ایران می‌بایست متحمل آن شوند و فشار غیر قابل تحملی که بر مخالفان دولت وارد می‌شود، همگی به بهانه یافتن مسببین قتل کنسولی‌ار آمریکا، صورت می‌گیرد.. اما ما براین باوریم که مردم نجیب آمریکا به هیچ وجه راضی نیستند که دولت فعلی از این رویداد سوء استفاده کرده و به بهانه کشف حقیقت و دستگیری قاتلین، دست به نابودی مخالفین خود بزند.. ما برآنیم تا اعلام کنیم تا آخرین لحظه حیات خود درمقابل سرکوب ایستادگی خواهیم کرد و مطمئن هستیم که مردم بزرگوار آمریکا نیز به ما کمک خواهند کرد. (IX)

در همین اثناء انگلیسی‌ها که از قتل ایمبری شکایتی نداشتند، سر آرنولد تی. ویلسون، مدیرعامل شرکت نفت ایران- انگلیس در ایران، در چهارم آگوست ۱۹۲۴، دو هفته پس از قتل ایمبری، مصاحبه مهمی با روزنامه "کریستین ساینس مونیاتور" کرد. بر اساس حکایت این مصاحبه مقاله‌ای با عنوان زیر منتشر شد: «گزارش‌ها از بهبود اوضاع و احوال ایران حکایت دارند. سر آرنولد ویلسون، چشم انداز اقتصادی [ایران] را روشن توصیف کرد.» سر آرنولد اوضاع ایران را مثبت توصیف کرده و آن را موجب «مسرت و رضایت» خود دانست؛ این درحالی بود که دو هفته پیش از این مصاحبه، ایمبری به قتل رسیده بود و آن زمان به بعد حکومت نظامی برقرار شد و بسیاری دستگیر شدند. قابل توجه‌ترین بخش مصاحبه اظهارات ویلسون در مورد رضا خان می‌باشد: «سردار سپه از بسیاری جهات مرد بسیار دوست داشتنی است با

اینکه او مردی کم سواد است، همواره در امور روز مره موازین اخلاقی را رعایت کرده و حتی به دشمنان خود شمارشان اندک نیست نیز احترام می گذارد.» تعریف و تمجید وی درست عکس توصیفی است که سرکنسول گوتلیب از او دارد و او را «مردی جاهل و بی سواد» می نامد. ویلسون در مورد اوضاع سیاسی اینچنین اظهار نظر می کند: «چهره شاخص فعلی در سیاست ایران، رضاخان یا همان سردار سپه است. وی ریاست وزراء وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا را برعهده دارد. وی در خانواده ای فقیر به دنیا آمد و کار خود را از پایین ترین رده های نظامی آغاز کرد و با توانایی های نظامی صرف به جایگاه فعلی رسید و از خلوص نیت و آزاداندیشی قابل تحسین و کمیاب خود، در این راه بهره برد. وی تا سال گذشته با در اختیار داشتن وزارت جنگ، عملاً در ایران دیکتاتوری می کرد. با این حال هنگامی که در پاییز سال ۱۹۲۳، مسند ریاست وزراء به وی پیشنهاد شد، رضا خان به ناچار متحمل موج شدیدی از انتقادات شد که قبلاً همکاران او با آن رو به رو بوده اند. در نتیجه موقعیت فعلی او، به ویژه پس از شکستن در قضیه جمهوری، به استحکام سابق نیست. گمان عمومی بر این بود که وی نظر مساعدی نسبت به این جنبش داشت؛ و بدون شک پیروزی جنبش جمهوری منجر به انتخاب او به عنوان اولین رئیس جمهور ایرانی می شد. ناظران خوش بین امیدوارند که وی راهی برای حل اختلاف خود با شاه پیدا خواهد کرد؛ شاه که اکنون در اروپا به سر می برد قرار است در آینده نزدیک به تهران باز گردد و به عنوان رئیس قانونی کشور مشروطه، به همراه سردار سپه، رئیس الوزرای خود، امور مملکتی را اداره کند.» موری در باره عدم اشاره ویلسون به قتل ایمبری، چنین اظهار نظر می کند: «من در باره اظهارات رضایت‌مندان سر آرنولد در مورد اوضاع فعلی ایران، نظری ندارم؛ اما لازم است به تاریخ این مصاحبه توجه شود؛ در این زمان، تنها دو هفته از قتل کنسول ایمبری می گذرد و بسیار عجیب است که سر ویلسون هیچگونه اشاره ای به این فاجعه نکرده است.» (X) نگرانی بیشتری از اوضاع آشفته ایران در روزنامه های انگلیسی زبان بغداد منعکس می شد: «مفتخرم که گزارش کنم مطلب زیر در روزنامه بغداد تایمز به تاریخ ۸ اگوست ۱۹۲۴، در مورد اوضاع ایران منتشر شده است: «ایران که به سرعت در سرایشی سقوط حرکت می کند، بازگشت خود را به مسیر اصلی بسیار دشوار می بیند. از زمانی که سردار



سپه به ایده حکومت جمهوری روی خوش نشان داد و سپس علما او را مجبور کردند که از این فکر دست بردارد، وی قدرت پیشین خود را از دست داده است.» (۱)

**حسین مکی در کتاب «تاریخ ۲۰ سال ایران» جلد سوم، در باره «ماجرای قتل ماژور ایمری» می نویسد:**

موضوع قتل ماژور ایمری کنسول ممالک متحده آمریکای شمالی در تهران یکی از مسائل و قضایای تاریک و مهم تاریخ معاصر ایران است، زیرا در اطراف این فاجعه اقوال و روایات مختلفی ذکر کرده اند که در هر حال فهم و تشخیص چگونگی این قضیه را تاریک و بغرنج و پیچیده نموده است. واقعاً یک نفر مورخ بی طرف نمی تواند در اطراف این موضوع بدون هیچ شک و تردیدی حقایق آن را بیان و سپس داوری و قضاوت نماید. می گویند دولت وقت در این موضوع دخالت داشته. می گویند انگلیس ها از لحاظ حفظ منافع سیاسی خود در این قضیه دخالت داشته اند. می گویند نصرت الدوله و سیدحسن مدرس لیدر اقلیت مجلس در علم کردن سقاخانه عامل مؤثری بوده اند و منظورشان تحریک احساسات مذهبی مردم بر علیه سردار سپه بوده که به عدم علاقه به مذهب بین عوام شهرت داشته است و در این بین کنسولیار آمریکا هم بدون آنکه هویتش شناخته شده باشد به دست عوام افتاده و مقتول شده است. می گویند دولت سردار سپه- انگلیس ها- و اقلیت و عده دیگر هر یک در یک قسمت از این قضیه دخالت کرده و هر یک به منظوری در ایجاد این موضوع دست داشته اند. نیز می گویند که در ایجاد این موضوع هیچ یک از عواملی که در بالا از آن اسم برده ایم دخالتی نداشته و قضیه خیلی ساده اتفاق افتاده، ولی سردار سپه و انگلیس ها هر یک به نوعی به نفع خود از آن استفاده نموده اند و اینک چگونگی این قضایا را به ترتیب مورد بحث قرار می دهیم و پس از ارائه اسناد و دلایل آن قضاوت را به عهده خوانندگان واگذار می نماییم.

یکی دو هفته به جمعه پانزدهم ذیحجه هزار و سیصدوچهل و دو (برابر بیست و هفتم سرطان ۱۳۰۳) که واقعه ناگوار قتل ماژور ایمری اتفاق می افتد مانده بود که در اطراف معجزات سقاخانه آقا شیخ هادی در شهر انتشاراتی داده شد، این انتشارات که معلوم نبود منشاء و موجد آن کجاست با سرعت فوق العاده ای در شهر منتشر می شد و مردم عوام خرافاتی هم هر یک به نوعی در اطراف آن

به تعبیر و تفسیر پرداخته شاخ و برگ‌هایی بر آنچه شنیده بودند اضافه کرده برای دیگری بیان می‌کردند. مثلاً می‌گفتند پریشب فلان کور شفا یافته و چشمش بینا شده است یا فلان افلیج شفا یافته و با پای خود به حرکت درآمده یا فلان بیماریکشب پای سقاخانه خوابیده و شفا گرفته است. این خرافات که به سرعت برق در بین مردم به انواع و اقسام انتشار یافته بود کار خود را کرد و حتی دو سه شب در بازار و تمام محلات چراغانی نمودند. از تمام محلات شهر دسته‌جاتی حرکت کرده با يك هیأت و تشکیلات مخصوصی به طرف چهارراه آقا شیخ هادی حرکت می‌کردند، گفته می‌شد که سقاخانه در یکی دو شب قبل چشم يك نفر بهایی را که می‌خواست در سقاخانه سم بریزد کور کرده است و دسته‌جاتی که از این به بعد به طرف چهارراه آقا شیخ هادی حرکت می‌کردند این آهنگ را می‌خواندند «چهارراه آقا شیخ هادی از معجزه ابوالفضل کور شده چشم بابی» بر اثر انتشار این خبر تظاهراتی بر علیه بهایی‌ها شروع شد و حتی دسته‌جاتی که از محلات به طرف چهارراه آقا شیخ هادی حرکت می‌کرد هیکلی از کهنه و پنبه و غیره درست کرده و وارونه سوار خر کرده عده‌ای در پشت سر آن دم می‌گرفتند که «این بابی بی‌غیرت یاغی شده با ملت» و منظورشان از این بابی بی ... رییس دولت بود و به این وسیله می‌خواستند بر علیه او تظاهراتی بنمایند. هنگامه غریبی در شهر برپا بود و اتفاقاً سردار سپه که مردی فوق‌العاده باهوش و زیرک بود، خیلی به سادگی تظاهر می‌نمود، با کمال خونسردی قضایا را تلقی و حتی دسته جاتی که در موقع مراجعت از چهارراه آقا شیخ هادی از جلوی منزل او عبور می‌نمودند، سردار سپه جلوی منزل خود ایستاده به تماشا می‌پرداخت، گاهی هم چند قدمی به مشایعت این دسته‌جات می‌رفت و ابداً به روی خود نمی‌آورد که غالب این تظاهرات بر علیه او و یا هیکلی که از پنبه و کهنه و غیره ساخته شده شبیه او می‌باشد.

برای اروپاییان هیچ موضوعی به اندازه خرافات و فئاتیزم و پاره‌ای از آداب و رسوم ملل مشرق قابل ملاحظه نیست، موضوع سقاخانه چهارراه آقا شیخ هادی و انتشاراتی که در اطراف آن داده می‌شد هیاهوی عجیبی برپا کرده بود. در تمام محافل و مجامع و میهمانی‌هایی که اروپاییان در آن شرکت می‌جستند صحبت از سقاخانه نامبرده بود و موضوع معجزات آن حاکی از روح مذهبی و خرافاتی ایرانی بود. ماژور ایمبری علاوه بر مأموریت سیاسی که در ایران داشت از طرف مجله جغرافیایی ملی ممالک متحده آمریکای شمالی نیز مأموریت داشت که

از نقاط جالب توجه و تاریخی و مذهبی ایران عکس‌هایی برداشته و به آمریکا فرستد. در همین اوان «بالوین سیمور» از اتباع دولت آمریکا و از مدت‌ها قبل در کمپانی نفت جنوب ایران استخدام و مشغول کار بوده است. به واسطه محکومیتی که پیدا کرده بود دوره محکومیت خود را در اداره قنصلگری آمریکا در تهران که محل آن در خیابان نادری و همین عمارت فعلاً مریضخانه رضانور بوده به سر می‌برد و با ماژور ایمبری از نزدیک دوستی و آشنایی کامل داشت، همین که موضوع معجزات سقاخانه زبانزد خاص و عام شده بود شاید سیمور به ریفیش گفته بود که موضوع سقاخانه و عکس‌های آن برای مجله جغرافیایی ملی آمریکا خالی از اهمیت نخواهد بود، خوب است دوربین خود را برداشته عکس‌هایی از آنجا گرفته شود. بعد از ظهر روز جمعه ۲۷ سرطان ۱۳۰۳ برابر ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۴ ماژور ایمبری به اتفاق رفیق خود با لوین سیمور به طرف سقاخانه چهارراه آقا شیخ هادی با دوربین عکاسی و سه پایه آن حرکت می‌نمایند. جمعیت فوق‌العاده زیادی اطراف سقاخانه را گرفته بود. ماژور ایمبری مجبور می‌شود یک مسافتی را به سقاخانه مانده از درشکه پایین آمده پیاده به طرف سقاخانه برود، در نزدیکی سقاخانه سه پایه دوربین را روی زمین می‌گذارد مردم به او می‌گویند، اینجا زنها نشسته‌اند نمی‌شود عکس گرفت، ماژور ایمبری سه پایه دوربین خود را برداشته در خیابان مخصوص از طرف چپ سقاخانه سه پایه را زمین می‌گذارد مردم با ملایمت جلو رفته و کلاه و عبا و غیره جلوی دوربین نگاه می‌دارند تا عکس گرفته نشود، ماژور ایمبری از این حرکت کمی عصبانی می‌شود و باز دوربین را بلند کرده در وسط چهارراه آقا شیخ هادی می‌گذارد، یک نفر موتورسیکلت سوار از دور پیدا می‌شود و چون جار و جنجال بین ماژور ایمبری و مردم را مشاهده می‌کند یکی فریاد می‌زند که همین‌ها که می‌خواهند عکس بردارند آنهایی هستند که می‌خواستند در سقاخانه زهر بریزند و حالا هم می‌خواهند به هر طوری که میسرشان باشد در سقاخانه زهر بریزند باید ممانعت کرد و نگذارد که آنها چنین عملی بنمایند، یک نفر دیگر هم که نزدیک آن موتورسیکلت سوار ایستاده بود فریاد کرد این بابی‌ها می‌خواهند مسلمانان را مسموم نمایند بزنید....

مردم هجوم آوردند، قونسول آمریکا با اتفاق ریفیش به طرف درشکه رفته سوار می‌شوند، درشکه به طرف خیابان استخر حرکت کرده مردم با چوب و سنگ درشکه را تعقیب نمودند.

بالآخره مردم در خیابان استخر درشکه‌چی را با سنگ مجروح کرد و از محل نشیمن خود پرت می‌نمایند و بیهوش می‌شود، فوراً يك نفر نظامی به جای سورچی نشسته درشکه را می‌راند، در چهارراه حسن آباد عابرین و تعقیب کنندگان سورچی ثانوی را می‌زنند و به طوری مجروح می‌گردد که روز بعد فوت می‌نماید، در اثناء این جریانات متوالیا پلیس و نیروی نظامی در اطراف ازدحام زیاد می‌شود، ولی هیچگونه ممانعت جدی از طرف آنها برای جلوگیری به عمل نمی‌آید.

بالآخره از چهارراه حسن آباد به بعد چون قنسول حالش خوب نبوده با اتومبیل او را حمل می‌نمایند و به بیمارستان شهربانی می‌برند و در بیمارستان شهربانی مردم همچنان ازدحام می‌کنند و درو پنجره را شکسته به قنسول حمله می‌نمایند و کار او را یکسره می‌سازند. در بیمارستان دکتر ویلم و دکتر سفارت آمریکا و چند نفر طبیب دیگر حاضر می‌شوند و با دکتر علیم‌الدوله طبیب شهربانی کمک می‌کنند و مشغول پانسمان و مداوا می‌شوند تا آنکه قنسول به هوش آمده و چند کلمه با خانم خود که از طرف شهربانی احضار شده بود تکلم می‌کنند. ولی بالآخره در ساعت ۵ عصر فوت می‌نماید. در این هنگامه یکی دو نفر پاسبان مجروح می‌شوند که تحت معالجه قرار می‌گیرند. پس از قتل ماژور ایمبری فوراً در شهر تهران حکومت نظامی اعلام کردند و اعلان زیر از طرف حاکم نظامی تهران منتشر گردید.

### اعلان حکومت نظامی

«چون بر حسب تصویب هیأت محترم دولت حکومت نظامی در شهر تهران و توابع برقرار و از طرف وزارت جلیله جنگ اجرای قانون حکومت نظامی با اینجانب محول شده است، لهذا از تاریخ نشر این اعلان تا صدور حکم ثانوی حکومت نظامی را به عموم اهالی اعلان نموده و مواد ذیل را از قانون حکومت نظامی که در ۲۲ رجب مطابق ۲۷ سرطان ۱۳۲۹ از تصویب مجلس شورای ملی گذشته است خاطرنشان عموم اهالی نموده و اکیداً متذکر می‌شود هر کس برخلاف مواد مزبور رفتار نماید به محاکمه نظامی جلب شده به مجازات قانونی خواهد رسید. ماده ۴-۵-۷-۸-۹-۱۰-۱۱ و ماده الحاقیه اول» (رییس تیپ گارد پیاده- سرتیپ مرتضی خان)

چنانکه قبلاً گفته شد روایات مختلفی راجع به چگونگی قتل ماژور ایمبری نقل شده که یکی از آنها به شرح زیر است: در کتاب «جنگ پنهان برای نفت» تألیف هانی گن که در سال ۱۹۳۴ در نیویورک به چاپ رسیده است در صفحه ۲۳۰ و ۲۳۱ چنین نوشته است: «ماژور رابرت ایمبری کنسولیاری آمریکا در تهران پایتخت ایران بود، مجله جغرافیایی ملی از او تقاضا کرده بود عکس‌هایی از نقاط جالب توجه ایران بردارد. روزی بامدادان در سال ۱۹۲۴ با دوربین عکاسی خود به همراه دوستی موسوم به «بالوین سیمور» با درشکه‌ای عازم شد. در سرچاه مقدسی (منظور سقاخانه است) که بسیار مورد تکریم و پرستش مردم مذهبی ایران بود توقف کردند.

موقعی که ایمبری دوربین خود را متوجه چاه کرد از طرف گروهی مورد حمله قرار گرفت. ایمبری را سخت زدند و همین که خواست با درشکه خود فرار کند او را دنبال کردند، سیمور را هم مانند او مورد ضرب قرار دادند و هر دو را بیمارستان بردند. جمعیت وارد بیمارستان شد و کار ایمبری را تمام کردند و سیمور نیز فرار کرد.

بی‌درنگ در اخبار جراید که از طرف خبرنگاران جراید انگلیس کنترل شده بود این طور توضیح دادند: حمله مزبور در نتیجه نفرت دائم التزاید نسبت به اروپایی‌ها بوده است و کوشش ایمبری در عکسبرداری از يك نقطه مقدس توهین به مذهب و باعث تسریع این حمله شده است.

لکن خبری در روزنامه نیویورک هراالدتریبون پاریس منتشر شد و از قول «هارولد اسپنسر» که سال‌ها عامل مخفی انگلیس در خاورمیانه بوده است، بدین مضمون نقل شد که ماژور ایمبری در حقیقت از طرف گروهی به قتل رسیده است که آن گروه به دست سرمایه داران انگلیس و آمریکا به وجود آمده بود. سرمایه‌داران مزبور تصور کرده بودند که نفوذ ماژور ایمبری ممکن است اختیار معادن نفت ایران را از کمپانی «شل» (انگلیسی) به يك سندیکای آمریکایی که قسمت عمده آن در دست «سینکالر» می‌باشد منتقل نماید. این مسأله ظاهر بود که قتل ماژور ایمبری تنها در نتیجه تعصب مذهبی نبوده است. چرا شهربانی ایران که کاملاً مسلح و در محل واقعه حاضر بود ماژور ایمبری را حفظ نکرد؟ سال‌هاست مقامات رسمی ایران نسبت به آمریکایی‌ها حسن نظر داشتند و در آن موقع نیز يك مستشار مالی آمریکایی در خدمت دولت ایران بود. علاوه بر مراتب فوق کاشف به عمل آمد که سربازی ماژور ایمبری را به قتل رسانده بود

و حال آنکه وظیفهٔ سرباز دفاع از او بود. و نیز کشف شد که سیمور مصاحب ایلمبری کارشناس حفر معادن نفت جنوب (منظور کارمند کمپانی نفت جنوب بوده است) که در يك نزاعی بین کارگران مداخله کرده بود، پس از آنکه دادگاه کنسولی آمریکا سیمور را به توقیف محکوم کرده بود او را به قید التزام آزاد کرده بودند. تا این اندازه بوی نفت از واقعهٔ قتل ماژور ایلمبری به مشام می‌رسد.»

### یادداشت سفارت ترکیه

«حضرت اشرف سردار سپه رییس‌الوزرا و وزیر جنگ دولت شاهنشاهی ایران سفیر کبیر ترکیه با سمت (شیخ‌السفرایی) هیأت نمایندگان سیاسی مأمور دربار ایران به نام سفیر افغانستان- آلمان- شوروی- فرانسه- شارژدافر انگلیس- بلژیک- ایتالیا- مایل است نفرت خود و همکارانش را که در اثر سوءقصد غدارانه‌ای که منجر به هلاکت ماژور روبرت ایلمبری کنسول دول متحدهٔ آمریکا و جراحت سه‌مناک مسیو سیمور تبعهٔ دیگر آمریکا حاصل شده است اظهار بدارد. این سوءقصد در وسط روز در شهر تهران به وقوع پیوسته و مداخلهٔ ضعیف قوای تأمینیه کاملاً بلااثر مانده و از عواقب سوء آن نتوانستند جلوگیری نمایند. ابدأ بر اضافه یا تفرقهٔ جماعت و يك تیر تفنگ هم نینداخته‌اند و بالأخره پس از آنکه مجروحین بدبخت را به مریضخانهٔ رسمی نظمیة تهران می‌رسانند نمایندگان قوای عمومی نتوانسته‌اند یا نخواسته‌اند از ورود جمعیت به عمارت مریضخانه ممانعت نمایند و جمعیت در آنجا اهانات جدیده مرتکب شدند. بنابراین شك نیست که يك وضعیت خطرناکی وجود دارد که هیأت مأمورین سیاسی خود را مجبور دیدند در مقابل وضعیات مزبور شدیداً در مقام اعتراض برآیند. نظر به مراتب فوق‌الذکر، هیأت نمایندگان سیاسی توجّه جدی اولیای دولت شاهنشاهی ایران را جداً به لزوم اتّخاذ فوری و وسایل مؤثر برای استقرار نظم و امنیت اتباع خارجه در ایران و همچنین اقلیت‌های مذهبی که به تحریکات متعصبانه تهدید شده‌اند معطوف می‌نمایند. از حضرت اشرف متمنی است احترامات فائقه را بپذیرید.»

سفیر کبیر ترکیه- محیی‌الدین جواب یادداشت سفارت ترکیه بلافاصله پس از وصول یادداشت اعتراضیهٔ سفارت ترکیه از طرف نمایندگان سیاسی مقیم دربار ایران، دولت جلسهٔ فوق‌العادهٔ خود را تشکیل داد و مدتی در اطراف آن بحث

نمود، بالأخره جواب ملایمی مبنی بر تعقیب جدی مؤسّسین و محرّکین و مجازات آنها آنها تهیه کرده به سفارت ترکیه ارسال داشت. سفیر ترکیه در روز دوم مرداد ۱۳۰۳ کلیه نمایندگان سیاسی و دیپلماتیک مقیم دربار ایران را به سفارت ترکیه دعوت نموده و جواب دولت ایران را مطرح مذاکره قرارداد. در این جلسه سفیر دولت شوروی پیشنهاد کرد که چون جواب دولت ایران و اقداماتش در تعقیب قضیه امیدبخش است از طرف هیأت سفرای مقیم دربار ایران به دولت جواب داده شود که تعقیب قضیه امیدبخش می‌باشد و منتظر نتیجه اقدامات بعدی دولت ایران می‌باشیم.

### قاتلین ماژور ایمبری

پس از قتل ماژور ایمبری و اعتراض سفیر ترکیه (شیخ‌السفرا) دولت مجبور بود در پیدا نمودن محرّکین قتل ظاهراً هم شده تحقیقاتی نموده مسببین آن را مجازات نماید. عده‌ای گرفتار شدند، حکومت نظامی و شهربانی بنای بگیر و ببند را گذاشتند، اشخاص مختلفی گرفتار شده که ضمن آنها چند نفری هم گویا در قضیه جرح و قتل ماژور ایمبری دخالت داشتند مأمورین تحقیقات و رسیدگی ضمن تحقیق به کمپانی نفت جنوب نیز سوءظن حاصل کرده و موضوع را ساده تلقی نمی‌نمودند. بنابراین در اطراف کارکنان کمپانی نفت شروع به تحقیقات کردند. مصطفی فاتح که بیش از سایرین مورد سوءظن و در بین جمعیت هم دیده شده بود و یکی از مستخدمین کمپانی نفت به شمار می‌رفت، تحت بازداشت و تعقیب درآمد. از تحقیقاتی که از فاتح به عمل آمده هیچ گونه اطلاعی در دست نیست و معلوم نشد که آیا مشارالیه در قضایا دخالت داشته یا نداشته یا بر اثر چه چیز پس از چند روز توقیف او را آزاد کردند. نسبت به سایرین که تحت تعقیب درآمده بودند عده‌ای که ظاهراً در قضیه ضرب و جرح و بالأخره قتل دخالت داشتند محکمه نظامی تشکیل داده دو سه نفری را که یکی از آنها سرباز بود بدون گناه محکوم به اعدام کردند. به طوری که از پرونده تنظیم شده استنباط می‌شود و با اطلاعاتی که در این زمینه از خارج کسب شده جریان استنتاج سه نفری که متهم به قتل ماژور ایمبری بوده‌اند، بدین طریق بوده: در جلسه اول استنتاج که هیچ نوع فشار و اذیت و آزاری برای گرفتن اقرار از متهمین به کار نرفته است. صورت استنتاج کاملاً عادی و متهمین هم کاملاً قتل ماژور ایمبری

را انکار کرده‌اند. ولی در جلسات بعدی که رییس شعبه آگاهی متوسل به اذیت و آزارهای سخت گردیده وحتی برای گرفتن اقرار دستبند و اذیت‌های شدید دیگری نموده متهمین بیچاره برای رهایی از آن همه صدمه اقرار به قتل کرده‌اند و مخصوصاً یکی از متهمین را که گویا نگهبان درب بیمارستان شهربانی بوده در استنطاق بدوی با دلایل برائت خود را با ثبات می‌رساند ولی در جلسه بعدی که گویا او را شکنجه‌ای سخت کرده‌بودند بیچاره برای رهایی از آن همه صدمه اقرار به قتل کرده است. در صورتی که پس از معاینه جسد مقتول جای چند زخم شمشیر بر بدن مقتول بوده که همان زخم‌ها هم کار او را تمام کرده بود و اگر قاعدتاً می‌خواستند قاتلین حقیقی را به دست آورند بایستی کسانی را که استعمال شمشیر کرده و از نظامیان بودند دستگیر نمایند و بین این سه نفری که محکوم به قتل شدند هیچ یک به آن سلاحی که جای زخم آن بر بدن مقتول بوده مجهز نبودند. یکی دیگر از متهمین را که معروف به سیدلب شگری بوده به جرم اینکه پس از اینکه ایمری کارش تمام شده با چهارپایه چوبی بر سر مقتول زده محکوم به اعدامش کردند. در صورتی که اگر می‌خواستند قاتلین حقیقی را به دست آورند راه تحقیقات و تشکیل پرونده در شهربانی بایستی غیر از آن باشد که بعداً تنظیم یافته است. خلاصه مطالعه این پرونده بی‌نهایت مورد اهمیت است و اگر دقیقاً در این پرونده رسیدگی شود کاملاً معلوم خواهد شد که جریان بازرسی و تحقیقات و حکم اعدام سه نفر بی‌گناه از چه قرار بوده است. مخصوصاً که نسبت به تمام متهمین یکسان رفتار نشده، فاتح را سه چهار روز محترمانه در اطاق یکی از رؤسای آگاهی زندانی می‌نمایند ولی نسبت به سایرین متوسل به آزارهای شدید برای گرفتن اقرار شده‌اند.

### دولت از قتل مازور ایمری استفاده کرد

به طوری که دیدیم به محض اینکه مازور ایمری مقتول شد دولت اعلان حکومت نظامی کرده نسبت به مخالفان خود بنای سختگیری را گذاشت. عده‌ای از اشخاص مؤثر که با اقلیت رفت و آمد داشتند تحت نظر و تحت توقیف درآمدند؛ جراند اکثریت واقعه قتل را به اقلیت نسبت داده بنای حملات را به مدرّس و سایرین گذاشتند؛ مدرّس مجبور شد در جلسه‌ای که راجع به قتل مازور ایمری اظهار تأسّف می‌شد در مجلس راجع به این موضوع اظهاراتی بنماید و خود را



## مبّرّی معرفی کند که اینک صورتجلسه مذاکرات مجلس راجع به قتل ماژور ایمبری در زیر ذکر می‌شود:

در مجلس

رییس - قبل از اینکه داخل دستور شویم چند کلمه عرض خدمت آقایان داشتم. البته از قضیه فاجعه روز جمعه و قتل قنسول ناکام آمریکا همه مطلع هستند و لازم نیست توضیح واضحی کرده و عرض کنم از این قضیه بهت‌آور متألم و متأثریم (عموم نمایندگان صحیح است) بلکه می‌توانم عرض کنم تمام ملت ایران از این واقعه مولمه متأثر هستند و خبر این واقعه را با کمال تنفّر و خشم و غضب تلقی خواهند کرد (نمایندگان صحیح است)، برای اینکه ما يك ملت غریب و میهمان‌نوازی هستیم که هیچ نوع حسّیات سوئی نسبت به خارجی‌ها نداریم و همیشه آنها را با يك آغوش باز پذیرفته‌ایم مخصوصاً آنهایی که می‌توانسته يك درس‌هایی به ما یاد بدهند و در طریق تعالی و ترقّی به ما کمک بکنند، غرض از عرض بنده این بود که هر کس در چنین موقعی يك تکلیفی دارد و البته باید به تکلیف خودش عمل کند، دولت تکلیفش این است که جداً این امر را تعقیب کند و مرتکبش را به دست آورده مجازات نمایند (نمایندگان صحیح است)، ما هم به نوبت خودمان به نام انسانیت و به نام حفظ شئون ملی و به نام حفظ نام نیک ایران باید کمک‌ها و معاونت‌هایی بکنیم که این لگّه سرخی که در تاریخ ما پیدا شده است زایل شود و اگر اثرات سوئی برخلاف واقع و حقیقت واقع شده به زودی مرتفع شود (نمایندگان صحیح است).

پس از بیانات رییس مجلس وزیر خارجه (فروغی) چنین اظهار کرد: بیانات شافی و وافی که آقای رییس محترم مجلس شورای ملی راجع به تأسف و تألم از وقوع واقعه روز جمعه فرمودند هیأت دولت را مستغنی می‌کند از اینکه در اظهار تأسف و تألم واقعه شرح و بسطی بدهد، بیانات ایشان البته احساسات کلیه ملت ایران است (نمایندگان صحیح است) و حاجت نیست به اینکه عرض کنم هیأت دولت کاملاً و تماماً با این احساسات همراه است و واقعه روز جمعه را یکی از بزرگترین ضرباتی به قلب ایران وارد آمده تلقی می‌کند، زیرا همان طوری که آقای رییس فرمودند ملت ایران همیشه ملت میهمان‌نوازی بوده است.

## حکومت نظامی به بهانه قتل سفیر آمریکا

ادامه ماجراهای پس از قتل يك آمريکايی در ايران رابه قلم حسين مگي میخوانيد:

فروغی ادامه داد: می‌توان گفت این واقعه بی‌نظیر است و روح ملت ایران و روح مسلمانان ایران (مسلمانی که یکی از تعلیمات دینی آنها این است که باید به میهمان اکرام و احترام نمود از این مطلب منجزر است) (نمایندگان صحیح است)، اما اینکه فرمودند هر کس تکلیفی دارد و باید تکلیف خود را ادا کند فرمایش خیلی صحیحی است و هیأت دولت هم کاملاً در این عقیده است و عزم دارد و تصمیم گرفته است که تکلیف خودش را کاملاً ادا کند. نظر به يك مصالحی و برای اینکه بعضی تصورات بی‌مأخذ برای مردم حاصل نشود آقای رییس‌الوزرا و هیأت دولت، مخصوصاً در این اوقات اخیر همیشه توصیه و تأکید می‌کردند به رؤسا و افراد قشونی که نسبت به مردم با حسن سلوك و مدارا رفتار کنند و هیچ وقت يك ترتیبی پیش نیاورند که موجب طرفیت قوای ملت با خود دولت بشود به این مناسبت قوای نظامی دولت ساعی بوده است که همیشه با کمال بردباری رفتار کند و نظر به همان عقایدی که ما داریم و تصور می‌کنیم با وجود این واقعه اسفانگیز در عقیده خودمان اشتباه نکرده باشیم و از طرف ملت ایران حرکات فجیعی سر نمی‌زند. تصور نمی‌شد يك امر به این ناگواری واقع شود و الا هیأت دولت هم قبلاً اقدامات لازمه را می‌کرد برای پیش‌بینی از يك همچو اموری که برای ما غیر مترقب است، حالا دیده می‌شود که این مدارا و حسن سلوکی که هیأت محترم دولت و رییس و موجد قوه تامینیۀ این مملکت در نظر داشته است شاید در بعضی از اذهان حمل به ضعف و سستی می‌شود و معلوم شد که باید هیأت دولت بنمایاند که این رفتار معتدلانه که می‌کرد از روی ضعف نبوده و قدرت دولت به‌حمدالله در منتهای کمال است و عزم دولت هم در حفظ امنیت و جلوگیری از اعمال شناعت و جنایت‌کارانه کامل است. به همین مناسبت امروز برای اینکه ملت به سرعت و فوراً این تصمیم دولت را مطلع شود و دولت مجبور نشود به واسطه يك عملیاتی این قدرت و تصمیم خود را اعمال نمایند، اعلان حکومت نظامی داده است و تا درجه آخر عزم و تصمیم دارد در کشف قضیه و تعقیب مرتکبان کوشش نماید و امید است که کاملاً هم

موفق شود و اگر چه نمی‌توانم عرض کنم واقعه روز جمعه جبران‌ناپذیر است، ولی تا اندازه‌ای که ممکن باشد جبران خواهد نمود.

رییس - در این مساله باید مذاکراتی بشود یا داخل در دستور بشویم؟  
مدرّس - بنده اجازه خواسته‌ام.

رییس - جمعی اجازه خواسته‌اند.

مدرّس - موقع فوق‌العاده است و باید عرایض را عرض کنم.

سید یعقوب - خوب است رأی بگیرید.

مدرّس - خیر رأی لازم ندارد من با حکومت نظامی مخالفم و اجازه هم خواسته‌ام باید عرایض را عرض کنم.

سید یعقوب - به امر شما که نمی‌شود، مملکت ایران که مال شما نیست.

(صدای زنگ رییس - دعوت به سکوت)

مدرّس - بلی می‌شود من وکیل ایرانم، مملکت هم متعلق به من است، مملکت مال من است، خوب است عوض شما دیگری را جلوی من وادارد (صدای زنگ)

سید یعقوب - خیر متعلق به همه است (صدای زنگ)

رییس - اگر می‌خواهید راجع به این مطلب صحبتی بکنید خوب است بگذارید برای موقع دیگر.

مدرّس - آقای وزیر امور خارجه فرمایشاتی فرمودند، بنده هم خواستم هم از جهت جنبه دیانت اظهار تأسف کنم و هم راجع به حکومت نظامی اظهاراتی بنمایم.

رییس - با ترتیب صحیحی هم صحبت نمی‌نمایند.

مدرّس - نمی‌گذارند که ...

(همه‌ها بین نمایندگان - صدای زنگ)

در این موقع رییس از مجلس خارج شد و جلسه تعطیل و پس از ده دقیقه مجدداً تشکیل گردید.

رییس - آقای مدرّس می‌خواستند اظهاراتی بفرمایند راجع به چه مطلب است؟

مدرّس - عرض کردم دو فقره است که می‌خواهم عرض کنم، یکی تأسف از واقعه‌ای که اتفاق افتاده است و یکی هم راجع به حکومت نظامی...

رییس - قسمت اولش را عجالاً بفرمایید.

مدرّس - بسیار خوب، قسمت ثانی را موقع دیگر عرض می‌کنم. البته اظهارات

و بیاناتی که آقای رییس فرمودند همیشه یا غالباً بهترین بیانات است در وقایع، ولیکن من هم از حیثیتی دوست داشتم بعد از بیانات آقای وزیر امور خارجه عریضی بکنم و ظاهراً آقایان هم نظیرش را باز هم شنیده‌اند و عرض کرده‌ام ملت ایران چون مسلمان هستند و دینشان هم اقتضا داشته است که ملل متنوعه را از هر حیث محترم بدانند (نمایندگان صحیح است) جاناً و مالاً کما اینکه تاریخ هم نشان می‌دهد و در تمام انقلابات ملاحظه فرموده‌اید هر نحو انقلابی که واقع می‌شد نسبت به ملل متنوعه بی‌احترامی نشده و کمال آسایش را داشته‌اند حتی آن بیابانی‌ها هم که حیثیت علم و عملشان کم است این مسأله را سفارش روسای اسلام می‌دانستند که آنها را محفوظ بدانند و من خیلی تأسف می‌خورم از اینکه این واقعه اتفاق افتاده است که نباید اتفاق افتاده باشد و ان‌شاءالله‌الرحمن نظیر هم دیگر پیدا نخواهد کرد.

کازرونی - ان‌شاءالله.

مدرّس - و البته همه ما متأسفیم، غرض از جانب خودم و از جانب هم دین‌های خودم که در حقیقت همه ملت ایران باشد اظهار تأسف می‌کنم اما در مسأله دیگر که آقای رییس صلاح دانستند تفکیک شود بنده هم اطاعت می‌کنم ولی عقیده‌ام این است که تا موضوع حکومت نظامی به مجلس نیاید و در مجلس مورد بحث واقع نشود نباید در خارج ترتیب اثری به او داده شود.»

اما اظهارات مدرّس در مجلس راجع به قتل ماژور ایمبری در بین جراید اکثریت نتیجه‌ای نبخشید و آنها همچنان از ادامه حملات و نیش قلم خودداری نمی‌کردند من جمله روزنامه ایران تحت عنوان «پروتست» چنین نوشته بود:

«... این جنجال و رجّاله بازی که با دست اجنبی برای برباددهی حیثیت ملت ایران شروع و توسعه یافته بود پس از نتیجه سوئی که نسبت به يك نماینده خارجی داد امنیت و آسایش را از تمام عناصر داخلی و خارجی هم برطرف ساخته و دولت که مسؤل حفظ آسایش عمومی بود حق نداشت لاقید و تماشاچی بماند...»

.... اگر در نتیجه این هرج و مرج يك حادثه سیاسی خارجی برای ایران ظهور می‌کرد لیدر اقلیت نمی‌توانست جواب بگوید! اساساً باید فهمید که لیدر اقلیت با این فکر و این طرز از مدارك سیاسی و این همه لاف و گزاف چه می‌گویند؟ ببخشید، مملکت خواه ناخواه باید از این وضعی که شما می‌خواهید باقی بماند خارج شود، شما متناسب با يك مملکت شرقی نیستید، حکومت شما نمی‌تواند در

این مملکت دوام کند، آن روزی که بر عده شاگردان مدرسه در این شهر افزوده شد دیگر جای زندگی شما تنگ خواهد شد و به شما اجازه نخواهند داد که مردم عوام را فریب داده و از وجود آنها سدی در مقابل ترقی ایران قرار دهید! تا دیروز تیشه به ریشه سردار سپه می‌زدید حالا دارید تیشه به ریشه مملکت می‌زنید ولی این حق و اجازه به شما داده نخواهد شد!»

خلاصه جراید متعلق به اکثریت، اقلیت را به جرم عدم رشد سیاسی پیش خود محکوم کرده و مجازاتی که برای آنها در نظر گرفته بودند این بود که در جراید خود هر طور می‌خواهند به آنها بتازند. جراید اقلیت هم در این موقع توقیف بود و مدیران آن نیز در مجلس متحصن بودند؛ بنابراین مدرّس و اقلیت سنگر دفاع نداشتند تا بتوانند در پشت آن نشسته به دفاع بپردازند و دولت از این جریان نهایت استفاده را کرده در راه پیشرفت مقصود خود گام‌های سریع و مؤثری برمی‌داشت و چنان که خواهیم دید بالأخره مدرّس بر اثر فشارها مجبور به استیضاح می‌شود.

### مشایعت جنازه یس قونسول

پس از آنکه ماژور ایمبری قونسول دولت آمریکا در بیمارستان شهربانی فوت نمود قریب به غروب جنازه مشارالیه را به مدرسه آمریکایی بردند و روز شنبه ۲۸ سرطان ۱۳۰۳ برابر ۱۶ ذیحجه ۱۳۴۲ برابر ۲۰ ژوئیه ۱۹۲۴ عده زیادی از اعیان و اشراف و نمایندگان مجلس و محترمین در مدرسه آمریکایی حضور پیدا کردند و سردار سپه رییس الوزرا هم با هیأت وزرا حضور به هم رسانیده وزرای مختار و نمایندگان سیاسی دول متحابّه نیز حضور پیدا کرده پس از قدری توقّف و اظهار تأسّف از پیش آمد چنین واقعه‌ای در ساعت پنج بعد از ظهر جنازه با احترامات کاملی از مدرسه آمریکایی حرکت داده شد و در اکبرآباد خارج شهر تهران به طور امانت گذاردند که بعد از محلّ مذکور به آمریکا حمل نمایند.

پس از قتل ماژور ایمبری بلافاصله از طرف دولت اقداماتی برای سوءتفاهم به عمل آمد. غروب همان روز که ماژور ایمبری مقتول شده بود فروغی وزیر مالیه از طرف دولت از کاردار سفارت آمریکا ملاقات و از این پیش‌آمد اظهار تأسّف و تأثر نموده و وعده داد که مسببین قتل را فوراً مجازات و علاوه

خونبهای ماژورایمبری نیز به ورثه‌اش پرداخته شود. این مذاکرات همچنان ادامه داشت، بالأخره قرار شد مبلغ شصت هزار دلار از این بابت به ورثه ماژورایمبری پرداخته شود و همچنین مبلغ یکصد هزار دلار هزینه یک فروند کشتی جنگی از آمریکا به ایران برای حمل جنازه ماژور مقتول به آمریکا پرداخته شود. در بادی امر سفارت آمریکا خیلی نسبت به وقوع این حادثه با نظر تردید می‌نگریست و بعدها که مدتی از این قضیه گذشت دولت آمریکا به دولت ایران پیشنهاد کرد که مبلغ یکصد هزار دلار را در یکی از بانک‌های آمریکایی گذارده از منافع آن همیشه سه نفر محصل ایرانی در آمریکا تحصیل نمایند. ولی بعدها دولت ایران متوجه شد که اگر چنین پیشنهادی را بپذیرد برای ملت ایران باعث سرافکنگی است بنابراین از اعزام محصل به آمریکا از آن محل صرف‌نظر شد.

### قتل، بهانه‌ای برای مذاکرات اقتصادی شد

اینک مکاتباتی که در این باره بین دولت ایران و آمریکا جریان یافته نیلاً ذکر می‌شود:

**یادداشت سفارت آمریکا و جواب آن روز ۱۷ عقرب ۱۳۰۳ یادداشت ذیل از طرف سفارت آمریکا به وزارت خارجه ایران واصل گردید.**

تهران نهم نوامبر ۱۹۲۴ نمره ۴۹

جناب مستطاب اجل آقای مشارالملك وزیر امور خارجه،

دولت متبوعه اینجانب دستور داده است مراتب رضایت آن را نسبت به اطلاعات واصله در خصوص اقداماتی که دولت ایران نموده و می‌نماید که احکام محکمه نظام را درباره اشخاصی که برای شرکت در تهاجم علیه قنسول ایمبری مقصر واقع شده‌اند اجرا نمایند به استحضار خاطر جناب مستطاب اجل برسانم. دولت متبوعه این جانب به علاوه دستور داده است که اقدامات دولت جناب مستطاب اجل را در پرداخت مبلغ ۶۰ هزار دلار غرامت به زوجة قنسول ایمبری و اجرای احترامات لازمه برای رجعت دادن جنازه مستر ایمبری اعتراف نمایم. يك مسأله که اکنون بین دولتین راجع به قضیه اخیر باقی مانده است پرداخت مخارج فرستادن کشتی جنگی آمریکایی به ایران می‌باشد که جنازه قنسول را مراجعت دهد و پرداخت این مخارج را دولت طی مراسله ۲۹ ژوئیه (هفتم اسد ۱۳۰۳) نمره ۹۵۱۰ خود متقبل شده است این طور پیش‌بینی

شده است که مخارج مزبور تقریباً یکصد و ده هزار دلار خواهد شد. دولت متبوعه اینجانب میل دارد این مسأله را به نحوی تسویه نماید که باعث ترقی و توسعه مناسبات دوستانه بین مملکتین بشود و بنابراین به این جانب اجازه داده است پیشنهاد نمایم که تعهد دولت در این خصوص به این ترتیب به موقع اجرا گذاشته که ودیعه به امانت گذاشته شود که به مصرف تحصیل محصلین ایرانی در مدارس اتازونی برسد. عین ترتیبیاتی که به وسیله آن این پیشنهاد به بهترین طرز به موقع اجرا گذاشته شود ممکن است به محض وصول اطلاع راجع به اینکه دولت علیه حاضر برای اجرای این پیشنهاد می‌باشد به آسانی داده شود دولت متبوعه این جانب عقیده دارد که دولت ایران کاملاً موافقت دارند در این که طریقه فوق نتیجه‌اش ترقی و توسعه مناسبات نزدیکتر و موافقت بهتری بین ملتین ایران و آمریکا خواهد بود. موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید می‌نمایم.

امضا اسمیت موری شارژدافر

جواب زیر در تاریخ ۲۳ قوس از طرف دولت ایران داده می‌شود:

آقای مستر موری شارژدافر دولت فحیمه آمریکا،

آقای شارژ دافر محترماً زحمت افزا می‌شود که مراسله نمره ۴۹ مورخه نهم نوامبر ۱۹۲۴ واصل گردید و از مندرجات آن استحضار به عمل آمد، راجع به پرداخت یکصد و ده هزار دلار مخارج کشتی آمریکایی که حامل جنازه مستر ایمری متوفی بوده است به وزارت جلیله مالیه دستورالعمل داده شد که مبلغ مزبور به طریقی که برای آن وزارتخانه میسر شود بپردازد، ضمناً متذکر می‌گردد که پیشنهاد اولیای دولت فحیمه آمریکا دایر به اینکه مبلغ مزبور به مصرف اعزام محصلین ایرانی به آمریکا برسد مورد تقدیر اولیای دولت واقع گردیده و از این حسن‌نیت اولیای فحیمه آمریکا بیان امتنان نموده و احترامات فائقه خود را تجدید می‌نماید. (۲)

\* حاصل بررسی های عبدالله شهبازی در باره قتل ایمری به شرح زیر است: ماجرای بلوای سقاخانه اشیک هادی در حسن آباد تهران و قتل ماژور رابرت ایمری (جمعه ۲۷ تیر ۱۳۰۳ / ۱۸ ژوئیه ۱۹۲۴) از حوادث مهم دوران دیکتاتوری رضا خان سردار سپه و از مقدمات خلع سلطنت قاجار و تأسیس سلطنت پهلوی (آبان- آذر ۱۳۰۴) است. این قتل کمی پس از قتل میرزاده عشقی (۱۲ تیر ۱۳۰۳) رخ داد، در زمانی که سردار سپه پایه های دیکتاتوری نظامی

خود را به شدت استوار می کرد.

ماژور رابرت ایمبری نایب کنسول سفارت آمریکا در تهران و دلّال کمپانی آمریکایی سینکلر بود. کمپانی نفتی سینکلر Oil Corporation Sincler \*\* از خرداد ۱۳۰۰ ش. مذاکره با دولت میرزا احمدخان قوام السلطنه، رقیب قدرتمند رضاخان، را برای اخذ امتیاز نفت شمال ایران آغاز کرده بود. این کمپانی به هری فورد سینکلر (۱۹۵۶-۱۸۷۶) ، سرمایه دار کالیفرنیایی، تعلق داشت. سینکلر سرمایه داری زرنگ و بلندپرواز بود که به تازگی وارد حوزه نفت شده و در سال ۱۹۱۶ کمپانی نفتی خود را تأسیس کرده بود. او با وارن هاردینگ، رئیس جمهور وقت آمریکا، دوست بود و به دلیل برخورداری از این رابطه تصوّر می کرد می تواند با غول های بزرگ نفتی، چون رویال داچ شل و استاندارد اویل و کمپانی نفت انگلیس- ایران، رقابت کند و حتّی به حوزه های انحصاری آنها وارد شود. ایران یکی از این مناطق ممنوعه بود. در این زمان، رویال داچ شل سهام قابل توجّهی را در کمپانی های نفتی آمریکا خریداری کرده و این اقدام اعتراض سرمایه داران نفتی کالیفرنیایی، از جمله هری سینکلر را برانگیخته بود.

زمانی که حکومت جدید شوروی قرار داد ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ را با ایران منعقد کرد و تمامی امتیازات روسیه تزاری در ایران را بخشید، امیدی در دل رجال وطن دوست پدید آمد. کسانی مانند احمد قوام تصوّر کردند که می توانند استخراج نفت شمال ایران را به کمپانی های نفتی مستقل واگذار کنند و از این طریق به سلطه انحصاری انگلیسی ها بر نفت ایران پایان دهند. در این زمان، حسین علاء وزیر مختار ایران و علیقلی خان ضرابی کاشی (نبیل الدوله)، کاردار سفارت ایران و مورگان شوستر، مشاور غیررسمی سفارت ایران، دلّالان نفت ایران در آمریکا به شمار می رفتند. در این ماجرا، آنها بازی مرموز و پردسیسه ای را آغاز کردند. با دلّالی آنها دو کمپانی رویال داچ شل و استاندارد اویل وارد بازی شدند. سرانجام، دولت ایران تصمیم گرفت امتیاز استخراج نفت شمال را به کمپانی استاندارد اویل واگذار کند ولی اندکی بعد معلوم شد که استاندارد اویل، برخلاف تمایل دولت ایران، نیمی از سهام امتیاز فوق را به کمپانی نفت انگلیس واگذار کرده است. روشن شد که انگلیسی ها، رویال داچ شل و استاندارد اویل سه رکن اصلی يك مافیای نفتی هستند.

در خرداد ۱۳۰۱، در دولت دوم قوام السلطنه، کابینه ایران تصویب کرد که



امتیازی پنجاه ساله به يك کمپانی صددرصد آمریکایی برای استخراج نفت شمال واکذار کند. سهم ایران نیمی از تمامی عواید این امتیاز نامه پیش بینی شده بود. کمپانی آمریکایی استاندارد اویل، که با رویال داچ شل و انگلو پرشین اویل کمپانی زد و بندهای پنهان داشت، شروط ایران را نپذیرفت. در اینجا بود که کمپانی سینکلر مغرورانه وارد بازی شد، شروط ایران را پذیرفت و حاضر شد وامی ده میلیون دلاری در اختیار ایران قرار دهد. مذاکرات برای انعقاد قرارداد با سینکلر آغاز شد که به دلیل کارشکنی های مافیای نفتی تا اواخر سال ۱۹۲۳ ادامه یافت. در اوائل سال ۱۹۲۴ به نظر می رسید کار تمام شده است. در این زمان بود که به ناگاه ماجرای قتل رابرت ایمبری، دلال کمپانی سینکلر در تهران، رخ داد. اینک دوران ریاست وزرایی و یگه تازی سردار سپه بود. رضا خان هر چند محیلانه از قرارداد با سینکلر ابراز خوشحالی می کرد ولی در واقع تمایلی به این کار نداشت.

هری سینکلر برای این «فضولی» بهای سنگینی پرداخت. کمی پس از قتل ایمبری رسوایی بزرگی در آمریکا پدید شد که دولت هاردینگ را با بحران مواجه کرد. ادعا شد که هری سینکلر برای دریافت يك امتیاز دولتی به آلبرت فال، وزیر کشور دولت هاردینگ، رشوه پرداخته است. مافیای نفتی سینکلر را به دلیل ورود بی اجازه به حوزه انحصاری آنان، نفت ایران، به شدت تنبیه کرد. او به جرم دروغ گویی در برابر کمیسیون مجلس سنای آمریکا شش ماه و نیم زندانی شد. در سال ۱۹۲۵ مصادف با تأسیس سلطنت پهلوی، کمپانی سینکلر از ایران خارج شد. (۳)

## توضیحات و مآخذ:

۱ - محمدقلی مجد «از قاجار به پهلوی»، ترجمه: رضا مرزانی، مصطفی امیری - ناشر: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی - ۱۳۸۹ - صص ۳۰۰ - ۲۹۴

## منابع:

I - گزارش کرنفلد، شماره ۵۸۶، ۱۲۹۲ / ۰۰/، ۸۹۱، مورخ ۹ جولای ۱۹۲۴

II - Majd , Oil and Kilkling of the American Consul in Tehran ، صص ۲۴۳ - ۲۴۱

\* - گزارش ایمیری د، شماره ۵۹، ۱۲۹۷۲ / ۰۰/، ۸۹۱، مورخ ۱۴ جولای ۱۹۲۴

III - سوزان مودی ۱۹۳۴ - ۱۸۵۱ مبلغه بهایی متولد شیکاگو

IV- Majd , Oil and Kilkling of the American Consul in Tehran ، صص ۲۴۳ - ۲۴۱

V- گزارش موری، شماره ۷۶۳، ۲۱۹ / ۵۱۸، ۸۹۱، مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۲۴

VI - تلگرام کرنفلد، شماره ۵۷، ۹۲ / Im ، 123، مورخ ۱۹ جولای ۱۹۲۴

VII - تلگرام کرنفلد، شماره ۵۸، ۹۳ / Im ، 123، مورخ ۱۹ جولای ۱۹۲۴

VIII - گزارش کرنفلد و ضمائم، شماره ۵۹۶، ۲۰۳ / Im ، 123، مورخ ۲۰ جولای ۱۹۲۴

IX - گزارش کرنفلد، شماره ۶۱۲، ۱۲۹۸ / ۰۰/، ۸۹۱، مورخ ۱۱ آگوست ۱۹۲۴

X - گزارش موری و ضمیمه، شماره ۶۵۰، ۱۳۰۵ / ۰۰/، ۸۹۱، مورخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۲۴

۲ - حسین مکی در کتاب «تاریخ ۲۰ ساله ایران» جلد سوم - نشر ناشر - (۱۹۶۳ - ۱۰۷ - ۹۲)

۳ - منبع: عبدالله شهبازی «ماجرای قتل ماژور ایمبری» - سایت روزنامه همشهری - دوشنبه ۹ مرداد ۱۳۸۵

### ◀ \*\*میلسپو و مستشاران مالی آمریکایی در ایران ۱۹۲۷-۱۹۲۲- (۵)

دکتر محمد قلی مجد در باره « امتیاز نفت سینکالر و رشوه گیری » به این بررسی رسیده است: در سال ۱۹۲۲ مجلس به دولت ایران اجازه داد تا امتیاز پنج استان شمالی را که مشمول امتیاز داری نمی شدند، به یک شرکت آمریکایی واگذار کند. نهایتاً، در دسامبر ۱۹۲۳، یعنی تقریباً دو ماه پس از ریاست رضا خان بر کابینه، امتیازی به شرکت اکتشافات سینکالر در نیویورک اعطا شد. از همین روز پرداخت رشوه هم به منظور دریافت امتیاز های اقتصادی و معدنی به رضاخان و وزرایش (نظیر تیمور تاش و فروغی) شروع شد؛ درست مثل رشوه های کلانی که بابت امتیاز شیلات دریای خزر پرداخت می شد. بر نارد گوتلیب، کنسول آمریکا، در این باره گزارش می دهد: از اظهارت محرمانه ی نمایندگان شرکت سینکالر چنین بر می آید که رئیس الوزراء به احتمال خیلی قوی امتیاز سینکالر را ظرف چند روز آینده امضاء خواهد کرد. اگر رضا خان این امتیاز را امضاء کند، تصویب مجلس هم که باید طی یک ماه آینده تشکیل جلسه بدهد تقریباً حتمی است، زیرا مجلس کاملاً مطیع رضا خان است.» (۱)

دو هفته بعد، گوتلیب در تلگرامی می نویسد: «امروز بعد از ظهر شخصاً شاهد امضای امتیاز نفت شمال ایران از طرف رضا خان، رئیس الوزراء و آر.سپر، نماینده ی شرکت اکتشافات سینکالر بودم.» (۲) گوتلیب متعاقب این تلگرام در گزارشش می نویسد: «نکته ای که در ارتباط به امتیاز نفت شمال قدری عجیب، ولی بسیار مهم است، این گونه طبق اظهارت شخصی وزرای امور خارجه و مالیه به نماینده ی شرکت سینکالر، دکتر میلسپو، مدیر کل مالیه های ایران، تا قبل از امضای امتیاز توسط رضا خان از مذاکرات مربوط به آن کاملاً بی خبر بود.» (۳)

دلیل بی خبر گذاشتن میلسپو از همان روزهای اول مذاکرات مشخص بود. آلن دالس درباره ی دیدار یکی از اعضای سفارت بریتانیا در واشنگتن می نویسد: «آقای کریگی از سفارت بریتانیا به دیدنم آمد و گفت که گزارش هایی از سفارت به او داده اند که شرکت نفت سینکالر به منظور جلب حمایت برخی از ایرانی های منتقد

به آن‌ها رشوه داده است. گفتیم که شایعاتی با همین مضمون به گوش ما هم رسیده است، که احتمالاً منبع شان همان است که سفارت بریتانیا از آن شنیده ولی هیچ اطلاع موثقی دالّ بر تأیید این شایعات در دست نداریم.» (۴)

کمی پس از اعطای امتیاز گزارش‌هایی دالّ بر پرداخت رشوه‌های کلان به رضا خان و وزیر امور خارجه اش، فروغی، در مطبوعات آمریکا به چاپ رسید. هیوز، وزیر امور خارجه آمریکا، طیّ تلگرامی به سفارت آمریکا در تهران نوشته: «واشنگتن هرالد در شماره ۷ فوریه اش نوشته است که «می گویند یک آمریکایی در رقابت سخت گروه‌های نفتی برای تصاحب امتیاز میدان‌های بزرگ نفت شمال ایران مبلغ یکصد هزار دلار به وزیر امور خارجه ایران رشوه داده است.» در این مقاله هم چنین آمده است که «می گویند خود وزیر امور خارجه ایران که از زیرکی اش در گرفتن این پول خیلی به خود می‌بالد به شایعه‌ی رشوه‌ی ۱۰۰ هزار دلاری دامن زده است. همه‌ی روزنامه‌های شرق مدیترانه مطالبی در ایران در این باره چاپ کرده‌اند.» (۵)

یک روزنامه‌ی تهرانی به نام ناصر الملّه مقاله‌ای به چاپ رسانده، در آن مدّعی شده بود که شرکت نفت سینکلر مبلغ ۳۰۰ هزار تومان (معادل ۳۰۰ هزار دلار) به رضا خان و فروغی پرداخت کرده که از این مبلغ ۱۰۰ هزار تومان سهم فروغی بوده است. (۶) کورنفلد، وزیر مختار آمریکا، که از این اتهامات شرمنده و خشمگین شده بود تلگرام زیر را برای امور خارجه فرستاد: «وزیر امور خارجه انسانی بسیار شریف و درست کاراست. ناصر الملّه روزنامه‌ایست که به طور مرتّب چاپ نمی‌شود و آن چه درباره‌ی پرداخت ۳۰۰/۰۰۰ تومان از طرف سینکلر به رییس الوزراء نوشته کاملاً بی‌پایه و بی‌اساس است. هیچ‌کس در اینجا این مقاله را جدّی نگرفته است. همین روزنامه در ۲۴ ژانویه حرفش را کاملاً پس گرفت.» (۷)

در همین اثنا، به حسین علّائی، وزیر مختار ایران در واشنگتن، دستور داده بودند که پاسخ مناسبی به این شایعات بدهد. علّائی نیز با دالس، رییس بخش امور خاور نزدیک در وزارت امور خارجه آمریکا، ملاقات و گفت و گو کرد. دالس در یادداشتی در این باره می‌نویسد:

وزیر مختار ایران از مقاله‌ای که درباره‌ی ادعای رشوه‌گیری مقامات ایرانی بر سر اعطای امتیاز نفت شمال به شرکت سینکلر در شماره ۷ فوریه واشنگتن هرالد به چاپ رسیده بود ابراز ناخشنودی کرد. او مقاله‌ی فوق را افترا آمیز،

کاملاً بی پایه و اساس، و بسیار ناراحت کننده خواند، و گفت که این مقاله مسلماً به حیثیت و اعتبار ایران در آمریکا لطمه می زند، آن هم کاملاً غیر منصفانه، زیرا کوچک ترین نشانی از حقیقت در این گزارش وجود ندارد. او گفت که طی ارسال بیانیه ای به خبرگزاری آسوشیتدپرس این گزارش را تکذیب کرده، ولی تا آن جا که می داند این خبر گذاری بیانیه اش را منتشر نکرده است. علائی گفت که درک می کند که این مسایل به وزارت امور خارجه مربوط نمی شود، ولی سپاسگزار خواهد بود اگر بتوانیم برای خنثی کردن تأثیرات بدی که این مقاله ممکن است در آمریکا داشته باشد به او توصیه ای بکنم. آیا باید نامه ای به سر دبیر بنویسد؟ [از نظر او] این مقاله واقعاً دروغی بیش نبود. چه کاری باید بکند؟ به وزیر مختار گفتم که مقاله را دیده ام و می فهمم که چه احساسی دارد. با وجود این، فکر نمی کنم در موقعیتی باشم که توصیه ای به او بکنم. گاه بهتر است که اصلاً به مقالات جنجالی مطبوعات نکنیم، ولی به هر حال او خودش بهتر از هر کس دیگری می داند چه کاری باید انجام بدهد. (۸)

ایرانی ها به کورنفلد، وزیر مختار آمریکا در تهران، هم فشار آورده بودند. او در گزارشی می نویسد: «احترماً ترجمه ی نامه ذکاء الملک، وزیر امور خارجه ایران، به پیوست ارسال می گردد. ایشان در این نامه آزرده گی خاطر شدید خود را از چاپ مقاله ای در مطبوعات آمریکا که در آن ادعا شده بود او برای اعطای امتیاز نفت شمال از شرکت اکتشافات سینکلر ۱۰۰/۰۰۰ دلار رشوه گرفته، ابراز کرده است. چنانکه قبلاً هم به عرض وزارت امور خارجه رسانده ام، ذکاء الملک یکی از محترم ترین مقامات ایرانی است. نمی دانم وزارت امور خارجه چگونه می تواند این خبط و خطا را جبران کند، ولی احتراماً پیشنهاد می کنم که با انتشار بیانیه ای این اتهام کاملاً بی پایه و اساس را شدیداً تکذیب کند.» (۹) سه روز بعد کورنفلد تلگرام زیر را ارسال کرد: «متأسفانه باید به اطلاع برسانم که طبق گزارش تلگرافی روز گذشته ی آقای علائی، مطبوعات آمریکا از چاپ تکذیبیه ایشان در ارتباط با خبری که چندی پیش به چاپ رسیده بود خود داری کرده اند. بنابراین، تقاضا دارد اقدام لازم و فوری جهت پذیرش و انتشار تکذیبیه ی رسمی ایشان از سوی مطبوعات مبدول بفرمایید.» (۱۰)

پاسخ مورخ ۱۶ فوریه ی هیوز می تواند هم چون مطلبی درسی درباره ی دولت و رویه های سیاسی ایالات متحده تلقی شود: «انتظار دارد توجه وزیر امور

خارجۀ ایران را به این نکته جلب بفرمایید که قوهٔ مجریهٔ [آمریکا] هیچ کنترلی بر مطبوعات این کشور ندارد. چنانکه آن وزیر محترم بدون شک اطلاع ندارد، در مواردی که بیانات دروغ و افترا آمیزی عنوان شود به موجب قانون می‌توانند برای اعادهٔ ی حیثیت به دادگاه‌های آمریکا شکایت ببرند.» (۱۱)

با وجود این، رضاخان و فروغی برای اعادهٔ ی حیثیت‌شان از این کانال‌های حقوقی استفاده نکردند. کاملاً مشخص بود که این دو بر سر اعطای امتیاز سینکالر رشوه‌های کلانی گرفته‌اند. میلسپو در نامه‌ای محرمانه در ۲۱ سپتامبر ۱۹۲۴، به دالس اطلاع داده بود که بر اساس اطلاعات موثق رضاخان چند ماه پیش مبلغ ۲۰۰/۰۰۰ دلار را که ظاهراً همان رشوه‌ی شرکت سینکالر بود، به اروپا انتقال داده است. صد هزار دلار بقیه هم که طبق گزارش روزنامه‌ها به جیب فروغی رفته بود. ولی این که مشهور بود فروغی فرد با شرافتی است، هارت، وزیر مختار آمریکا، وقتی با شواهد متقن رشوه‌گیری و فساد او مواجه شد، نوشت که در کُلکسیون شیادان و کلاهبرداران «هر کسی فروغی را نداشته باشد، کُلکسیونش ناقص است».

البته رشوه‌ی کلانی که سینکالر پرداخته بود، به کارش نیامد. پس از قتل رابرت دلیو ایمبری، کنسولیار آمریکا در تهران، شرکت سینکالر نیز امتیازش را پس داد. همین اتفاق موری را بر آن داشت که از نبود شرکت‌های نفتی آمریکایی در ایران ابراز تأسف کند:

واقعاً جای تأسف است که هیچ شرکت نفتی آمریکایی هم اکنون در تهران نماینده‌ای ندارد. امروزه نوعی اضطراب و بلاتکلیفی در محافل سیاسی ایران سایه انداخته است که به هیچ وجه دلگرم‌کننده نیست. می‌گویند رییس‌الوزراء می‌خواهد رژیم سیاسی را طوری تغییر بدهد که خودش نایب‌السلطنه یا شاه بشود. شاید برای تحقق نقشه‌هایش مجبور به جلب حمایت انگلیسی‌ها باشد. متأسفانه باید بگویم که اگر نهایتاً این کودتا با حمایت انگلیسی‌ها انجام بشود، بخت شرکت‌های آمریکایی برای به دست آوردن امتیاز نفت شمال ایران، از نظر من، بسیار کمتر خواهد شد. (۱۲)

پیش‌بینی موری خیلی دقیق از آب درآمد. شرکت‌های آمریکایی در ۳۰ سال آینده از گردونهٔ رقابت برسر نفت ایران بیرون رانده شدند، و تا زمان امضای قرار داد کنسرسیون نفتی در سال ۱۹۵۴ از قرار دادهای نفتی ایران محروم ماندند.

## توضیحات و مأخذ:

\* دکتر محمد قلی مجد - « امتیاز نفت سینکلر و رشوه گیری » ( ۱۹۲۷ - ۱۹۲۲ ) ترجمه: مصطفی امیری

پی نوشت ها :

\*فصل سوم کتاب: «Great Britain & Rezashah: The Plunder of Iran, 1921-»

1941 C 2003

- ۱- گوتلیب، گزارش شم (۳۱۲ / ۶۳۶۳، ۸۹۱)، مورخ ۵ دسامبر ۱۹۲۳.
  - ۲- گوتلیب، تلگرام شم (۳۱۸ / ۶۳۶۳، ۸۹۱)، مورخ ۲۰ دسامبر ۱۹۲۳.
  - ۳- گوتلیب، گزارش شم (۳۲۱ / ۶۳۶۳، ۸۹۱)، مورخ ۲۷ دسامبر ۱۹۲۳
  - ۴- دالس، تلگرام شم (۲۷۴ / ۶۳۶۳، ۸۹۱)، مورخ ۲۳ ژانویه ۱۹۲۳
  - ۵- هیوز، تلگرام شم (A/ 335 891, ۶۳۶۳)، مورخ ۷ فوریه ۱۹۲۴
  - ۶- همان
  - ۷- کورنفلد، تلگرام شم (۳۳۷ / ۶۳۶۳۶، ۸۹۱)، مورخ ۹ فوریه ۱۹۲۴
  - ۸- وزارت امور خارجه، یادداشت شم (۳۳۸ / ۶۳۶۳، ۸۹۱) مورخ ۹ فوریه ۱۹۲۴
  - ۹- کورنفلد، گزارش شم ۳۷۳ (۳۴۰ / ۶۳۶۳، ۸۹۱)، مورخ ۱۲ فوریه ۱۹۲۴
  - ۱۰- کورنفلد، تلگرام شم (۳۴۴ / ۶۳۶۳، ۸۹۱)، مورخ ۱۵ فوریه ۱۹۲۴
  - ۱۱- هیوز، تلگرام شم (۳۴۵ / ۶۳۶۳، ۸۹۱)، مورخ ۱۹ فوریه ۱۹۲۴
  - ۱۲- موری، گزارش شم ۸۵۴ (۵۸۲ / ۶۳۶۳، ۸۹۱)، مورخ ۲۰ ژانویه ۱۹۲۵.
- منبع: مطالعات تاریخی شماره ۲۷

## فصل سیزدهم

### استیضاح حکومت رضا خان توسط اقلیت و رضاخان به مدرس گفت «شما محکومید!»

حسین مکی، استیضاح رضاخان توسط مدرس و نمایندگان اقلیت بدین گونه در کتاب «تاریخ بیست ساله ایران» آورده است:

از جلسه دوم اسد ۱۳۰۳ اقلیت هیچ نتیجه‌ای نتوانست بگیرد و مردم بیچاره همچنان در توقیف و تبعید بودند. فشارهای دیگری هم به افراد اقلیت و طرفداران آنها وارد می‌آمد. از هر طرف عرصه بر مدرس و رفقای او تنگ شد در مجلس هم که نمی‌گذارند آنها آزادانه هر چه را می‌بایستی بگویند گفته شود و علل فشارهای بی‌مورد را بیان نمایند.

تنها چیزی که همواره سردار سپه از آن می‌ترسید یکی انتقاد درجراید بود و دیگر انتقاد در مجلس، چراید اقلیت را که يك باره توقیف و از نیش قلم آنها راحت شده بود در مجلس هم که هر وقت می‌خواستند انتقاد یا حمله شدیدی به او نمایند طرفدارانش با جار و جنجال نمی‌گذاشتند اقلیت حرف‌های خود را بزنند. بالآخره اقلیت تصمیم به استیضاح گرفت، زیرا در استیضاح اقلیت می‌توانست هر چه در دل دارد بگوید و چون دسته بی‌طرف هم در مجلس با افکار اقلیت موافق بودند ممکن بود قضیه، صورت دیگری پیدا نماید و تا اندازه‌ای از قدرت سردار سپه گرفته شود یا اینکه لاقل مردم بیچاره را که در زندان بودند آزاد نمایند و از فشار بی‌حد دولت بر اقلیت و منتسبین آنها کاسته شود. این بود که تصمیم خود را عملی و روز هفتم برج مدرس اجازه گرفته پشت تریبون رفت و به شرح ذیل دولت سردار سپه را استیضاح کرد.

### نطق مدرس

نقل از صورت مذاکرات مشروح مجلس مورخه ۷ اسد ۱۳۰۳ برابر ۲۶ ذیحجه ۱۳۴۲

رییس - آقای مدرس اجازه خواسته‌اند مطلبی را اظهار کنند.  
مدرس - مطلبی را که می‌خواهم به عرض آقایان برسانم این است که در حقیقت از روز انعقاد مجلس شورای ملی هر روز یا هر ماه (مبالغه نشود) يك وصفیات



و يك رنگ‌های مختلفی برای ماها اتفاق افتاده که در حقیقت حالا خوب بوده یا بد؟ در نتیجه‌اش يك زحمت‌هایی هم برای دولت هم برای مجلس و هم برای مردم تولید شد که نتوانستیم درست آن خدمتی که در این چند ماه بایستی کرده باشیم به عقیده من آن خدمت را به خوبی انجام داده باشیم، حالا این رنگ‌های بشاش چه بوده؟ صلاح بود؟ فساد بود؟ خوب بود؟ بد بود؟ داخل در آن مذاکرات نمی‌شوم همین قدر رنگ‌های عجیب و غریب بی‌سابقه‌ای بوده که ما فکرش را نکرده بودیم تا رنگ اخیر که مسأله حکومت نظامی بود و مسأله حکومت نظامی را به عقیده من قانون شامل نمی‌شد یا باید از مجلس اجازه گرفت یا صلاح نبود هر چه بوده با این صدماتی که به مردم وارد می‌آید که مشهور تمام مردم و تمام دنیا هست خوب نیست یا اینکه صلاح نیست ماها مخالف بودیم و مخالف هم هستیم و بعضی رفقا چون میل نداشتند این مسأله در مجلس مذاکره شود که بنده هم يك جا از آنها بودم خواستم در خارج مجلس يك کمیسیونی از عقلا این مسأله را حل فرمایند. در کمیسیون هم آقایان مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک و سایر وجوه تشریف داشتند که نخواستم این مسأله زیاد در مجلس مذاکره شود، بلکه در خارج مجلس در آن کمیسیون حل شود. اگرچه بنده خودم عضو کمیسیون نبودم که کاملاً مذاکرات آن را بفهمم، ولی کیف کان مقصود ما این بود که بلکه این مسأله در خارج مجلس حل شود و در مجلس خلاف نزاکتی صحبت نشود. متأسفانه این هم نشد و بالأخره منتهی به این شد که بعضی آقایان رفقا مجبور شدند به جهت بیان وضعیت ناگوار در مجلس صحبتی بدارند.

آقای ملك‌الشعراء صحبت نمودند، آقای حایری زاده اظهاراتی فرمودند، البته حفظ شئون و مراتب مجلس بر هر چیز مقدم است. آقای رییس هم به مقتضای وظیفه خودشان که موجب شکر است البته باید حفظ نظم و حفظ نظامنامه را بکنند که وضعیات مجلس محفوظ باشد، لهذا اگر بنا شود همه روزه بنده یا یکی از آقایان بخواهیم از ناگواری وضعیات و عملیاتی که می‌شود و رفتارهایی که بنده عقیده‌ام این است که در سیصد چهار صد سال استبداد هم سابقه نداشته است و اگر بود در تاریخ هم خوانده می‌شد که فلان بچه هفت ساله را حبس کنند یا فلان زن را کتک بزنند و نبایست همه روزه در مجلس که آبهت و جلالتش لازم است و باید وضعیاتش خیلی وضعیات نیکو باشد و بعضی اوقات هم ملاحظه می‌شود که آقای رییس مجاهدت فوق‌العاده می‌فرمایند که این مسأله محفوظ بماند



مجلس شورای ملی

سواد - استصاح

شماره ..... مورخه ۷ برج کبود ۱۳۰۳

که منشا بهر حال مورخه ..... شماره ..... ارسال میشود

بسم الله الرحمن الرحیم

مقام محترم ریاست مجلس شورای ملی

این جانبان را بهر بلوغ و درازن شدن روزگار استصاح خانم

۱- سرور ریاست نسبت به آنکه در تاریخ

۲- قیام ماه آبان بر بعضی قافله‌ها در کلاس تدریس و تفریح به بهار تهران

۳- تحریر مذکور در حال معترضه و غیره بجز آنکه در

مدیر کاروانزاده عوانه کاس ششرا از مع کاروانزاده سید فرزند

علی بن محمد

استاد عالی مقام و دانشمند  
شماره .....  
تاریخ .....

ما هم عقیده نداریم که هر روز يك ذكری بشود که سوء بیانی باشد، گمان می‌کنم سایر آقایان هم مایل نباشند و من فکر می‌کنم که این نحو بیانی که چند روز قبل شد کانه همه آقایان میل نداشتند این نحو بیان بشود، حتی من که ملتفت نشدم کدام يك از آقایان بودند گویا شاهزاده سلیمان میرزا بودند که فرمودند از آنجایی که نمی‌شود سکوت کرد از این وضعیات از آن طرف هم باید اِبهت و جلالت و نزاکت در مجلس شورای ملی محفوظ باشد، بنده عرض می‌کنم وضعیت ناگوار است سکوت هم نمی‌شود کرد. لذا اجابت کردیم دعوت دعوت‌کننده را و این ورقه استیضاح را تقدیم می‌دارم.

نجات- استیضاح هیچ‌وقت سابقه نداشت که با ذکر مقدمه باشد.

مدرّس- این کلمه را هم اجازه می‌خواهم عرض کنم فقط استیضاح من از حیث بودن سردار سپه در رأس سیاست و الا از حیث وزارت جنگی ایشان اگر تربیتی بشود که وزیر جنگ باشند بنده هم طرفدار ایشان می‌باشم و همیشه هم طرفدار بوده‌ام و خواهم بود.

(استیضاح نامه به شرح زیر قرائت شد)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقام محترم ریاست مجلس شورای ملی

اینجانبان راجع به مواد ذیل از آقای رییس الوزراء استیضاح می‌نماییم:

- ۱- سوءسیاست نسبت به داخله و خارجه.
- ۲- قیام و اقدام بر ضدّ قانون اساسی و حکومت مشروطه و توهین به مجلس شورای ملی.

۳- تحویل ندادن اموال مقصّرین و غیره به خزانه دولت.

حایری‌زاده- عراقی- کازرونی- مدرّس- اخگر- ملک‌الشعراء- سید حسن زعیم. رییس- به موجب ماده ۴۴ نظامنامه باید به دولت اجازه داده شود تشریف بیاورند تا روز استیضاح معین شود.

آقای سلیمان میرزا(اجازه).

سلیمان میرزا- اینکه آقای مدرّس فرمودند بنده این دعوت را کرده‌ام خواستم مختصراً توضیح بدهم که ایشان آن روز در ضمن مذاکرات فرمودند دولت اکثریت ندارد بنده عرض کردم نظام نامه داخلی تکلیف این کار را معین کرده آقایان مخالفین دولت وقتی که یقین دارند دولت اکثریت ندارد می‌توانند استیضاح بکنند و در حقیقت يك ماده نظامنامه داخلی را برای ایشان خواندم.

## انعکاس استیضاح در خارج و در جراید طرفدار دولت

مدرّس ورقه استیضاح خود را به کیفیتی که دیدیم در مجلس علنی قرائت کرد. خبر آن هم در جراید منتشر شد. مخالفین سردار سپه قلباً از این پیش‌آمد خشنود و راضی بودند و تصوّر می‌کردند بر اثر استیضاح دولت سردار سپه ساقط خواهد شد. ولی جراید طرفدار دولت از عمل اقلّیت سخت متغیر گردیده بنای حملات شدید را به مدرّس و اقلّیت گذاشتند. منجمله روزنامه ستاره ایران در شماره ششم سال دهم مورّخه ۲۷ ذیحجه الحرام ۱۳۴۲ برابر هشتم اسد ۱۳۰۳ در زیر عنوان «استیضاح-افتضاح» خطاب به مدرّس در هفت ستون از صفحه اول و صفحه بعد آن را اختصاص به این موضوع داده حملات شدیدی به مدرّس و اقلّیت کرده در ضمن سردار سپه را ستوده بود، سایر جراید طرفدار دولت نیز هر يك به سهم خود و بنا به اشاره ارباب خود در این زمینه قلمفرسایی کرده حملات شدید به مدرّس و اقلّیت کرده بودند و این موضوع همچنان ادامه داشت تا اینکه استیضاح به کیفیتی که خواهیم دید صورت نمی‌گیرد. منظور این است که خوانندگان متوجّه گردند که اقلّیت اگر می‌خواست از حقوق قانونی خود هم استفاده نماید جراید طرفدار دولت آنها را به باد ناسزا گویی می‌گرفتند، ولی با این وصف اقلّیت به مبارزه خود ادامه می‌داده است.

### ◀ روز استیضاح

گفته شد که سردار سپه از انتقاد و استیضاح در مجلس سخت هراسناک بود و با آنکه طرفداران او در مجلس اکثریت داشتند و ممکن بود پس از انجام استیضاح رأی اعتماد به او بدهند معهذا اصولاً از استیضاح می‌ترسیدند، وحشت سردار سپه شاید تا اندازه‌ای هم بدون دلیل نبوده است، چه یکی از استیضاح‌کنندگان سیدحسن مدرّس بود که در نطق و بیان و مخصوصاً آن ژست‌هایی که در ضمن نطق می‌گرفت کاملاً بر مجلس مسلط می‌شد و تمام حرف‌های خود را می‌گفت. مدرّس مرد شجاع، سیاسی و متهوّر بود که بدون هیچ‌پروایی اگر استیضاح صورت می‌گرفت تمام اعمال و رفتار غیرقانونی سردار سپه را از پشت تریبون به گوش مردم ایران می‌رسانید. مخصوصاً که پس از قتل اقبال‌السلطنه ماکوئی در حدود چند میلیون جواهرات و اشیای قیمتی و سکه‌های طلا و شمشیرهای جواهرنشان که از زمان صفویه به این طرف به خانواده آنها اهدا شده یا

جمع‌آوری کرده بودند همه را عمال سردار سپه ضبط و بدون آنکه به حساب دولت گذاشته شود به خزانه شخصی سردار سپه منتقل نموده بودند. بدیهی است که یکی از موارد استیضاح همین مسأله بود که دفاع از آن به عهده شخص سردار سپه بود و چنانکه می‌دانیم سردار سپه اهل نطق و بیان نبود و حرف عادی را نمی‌توانست بیان نماید چنانکه در یکی دو مورد که خواسته بود صحبت نماید به جای «اولاً» «اؤلنده» گفته بود و همین موضوع می‌رساند که او با تمام هوش فوق‌العاده‌ای که داشت مرد نطق و بیان نبود، ولی در عوض مدرّس مردی سیاسی و عالم و صاحب شخصیت منطق و بیان بود. بنابراین سردار سپه کاملاً از استیضاح می‌ترسید و نمی‌خواست که استیضاح عملی بشود. قبل از اینکه روز استیضاح معین شود، سردار سپه به فعالیت‌های سیاسی پرداخت و خیلی این‌طرف و آن‌طرف زد که استیضاح صورت نگیرد، ولی اقدامات او به نتیجه نرسید. بالأخره روز شانزدهم اسد به اتفاق وزرای خود به مجلس آمده اظهار کرد دولت برای استیضاح حاضر است و هر روزی که مجلس معین کند همان روز را قبول خواهد کرد. سردار معظم خراسانی (تیمورتاش) پیشنهاد کرد که به روز سه‌شنبه هفدهم اسدموکول شود. بنابراین دولت باید روز بعد برای جواب استیضاح مدرّس و سایر استیضاح‌کنندگان خود را آماده نماید. اما همان وحشت و ترسی که سردار سپه از استیضاح داشت او را وادار کرد که به يك طريقه‌ای استیضاح را به هم بزند و نگذارد که افراد فراکسیون اقلیت مقصود خود را انجام دهند.

همه می‌دانند که در آن موقع دور سردار سپه را يك عده گرفته بودند و همه قسم استفاده می‌کردند و چنانچه در جریان‌های سیاسی دیده می‌شود و موافق و مخالفی پیدا می‌کنند يك دسته طرفدار و يك دسته مخالف وجود خواهد داشت، حالا اگر طرفی که پول و زور هم داشته باشد بدیهی است که طرفداران بیشتری خواهد داشت. طرفداران مدرّس و پرچمداران آنها را قریب پانصد ششصد نفر از معاریف محلات طهران بودند گرفته و در محبس انداخته بودند، ولی به عکس دست طرفداران سردار سپه و يك عده هوچی که تا تغییر سلطنت همواره از او مستفیذ می‌شدند باز بود.

به علاوه حکومت نظامی و شهربانی هم آنها را تقویت می‌نمودند، از این گذشته سردار سپه می‌توانست يك عده نظامی ورزیده را لباس «عادی» پوشانیده در مبارزه‌های سیاسی از وجود آنان کاملاً به نفع خود استفاده نمایند. روز استیضاح

نیز سردار سپه از همین موضوع استفاده کرد؛ به این معنی که عده زیادی از طرفداران خود و عده‌ای هوچی را به اتفاق عده‌ای نظامی که تغییر لباس داده بودند، به مجلس فرستاد.

وکلاي طرفدار او هم هر يك برای خود کارت‌های لژ ویژه و همگان و نوین را گرفته به همان عده داده بودند و چون طرفداران مدرّس دچار حبس و تبعید بودند بدیهی است نمی‌توانستند هر يك از محلات طهران دستجاتی جمع و به مجلس بیاورند. از این گذشته مدرّس تصوّر نمی‌کرد که سردار سپه می‌خواهد ناچار و جنجال استیضاح را به هم بزند. جمعیت طرفدار سردار سپه از صبح دسته دسته در مجلس گرد آمده و کاملاً در لژهای پارلمان و صحن حیاط و اطراف آن موضع گرفته بودند. نمایندگان اقلیت و اکثریت تكتك و دو نفر سه نفر به مجلس آمدند. مدرّس به واسطه کسالتی که داشت اندکی دیرتر از سایرین به مجلس آمد، هنگام ورود او به مجلس نزدیک در، از طرف طرفداران سردار سپه به او هجوم شده صدای «مرده باد مدرّس»

«زنده‌باد سردار سپه» بلند شد. در این وقت عده‌ای از اشخاص بی‌طرف و دستجات مختلف که برای تماشا به مجلس آمده و می‌خواستند بلیت ورودی پارلمان را بگیرند اطراف مدرّس و در آن حول و حوش بودند. رحیم‌زاده صفوی مدیر روزنامه «آسیای وسطی» که جزو متحصّنین بود و با اینکه قبلاً سردار سپه به وسیله یکی دو نفر از او خواهش کرده بود که بر علیه سردار سپه تظاهری از طرف او نشود همین که مشاهده می‌کند به مدرّس هجوم شده، طاقت نیاورده به پیشواز مدرّس دویده و فریاد می‌کند:

«زنده‌باد مدرّس» جمعیت بی‌طرف و تماشاچی نیز همین جمله را تکرار می‌نمایند. طرفداران سردار سپه هم وقتی ملاحظه می‌کنند عده‌ای از مردم اطراف مدرّس را گرفته‌اند از هجوم به او خودداری نموده و فقط به ذکر همان جمله «مرده‌باد مدرّس» قناعت نمودند. مدرّس متهور و شجاع روی خود را به طرف جمعیت برگردانیده و به آن دسته‌ای که می‌گفتند مرده‌باد مدرّس آن جمله تاریخی را می‌گوید:

«اگر مدرّس بمیرد دیگر کسی به شما پول نخواهد داد. بالاخره مدرّس هر طور بود خود را به سر سرای مجلس می‌رساند. هنگامی که از پله‌ها بالا می‌رفت مجدداً از صحن حیاط صدای (مرده‌باد) می‌شنود، مدرّس مجدداً روی خود را برگردانیده فریاد می‌کند «زنده‌باد مدرّس» «مرده‌باد سردار سپه» این جمله را

چند نفر از طرفداران سردار سپه شنیده غررکنان رد می‌شوند، مدرّس خود را به اطاق فراکسیون اقلیت می‌رساند، چند نفر از وکلا دور او را گرفته با او به صحبت مشغول می‌شوند. سردار سپه به مجلس آمده بود و حتّی برای او خبر آورده بودند که مدرّس گفته است «مردهباد سردار سپه»، از این معنی خیلی اوقاتش تلخ و به خود می‌پیچید، مجدّداً از پایین صدای (مردهباد مدرّس) بلند می‌شود. مدرّس از همان اطاق بالا پنجره را باز کرده سرخود را بیرون آورده فریاد می‌زند (زنده‌باد مدرّس)،

(مرده باد سردار سپه) به محض اینکه این جمله را مدرّس تکرار کرد چند نفر از طرفداران دو آتشۀ سردار سپه از جمله سید یعقوب انوار و یکی دو نفر دیگر با دوات و بادبزن و غیره به طرف مدرّس حمله‌ور شده به او بنای ناسزاگویی را می‌گذارند. اما سردار سپه که قبلاً هم شنیده بود مدرّس چنین جمله‌ای را گفته، اکنون با گوش خود همان جمله را می‌شنود، از جا درمی‌رود.

سردار سپه با اینکه غالباً در جریان‌های سیاسی خیلی بردبار و پرحوصله بود عنان صبر و اختیار در این مورد از کفش رها شده به طرف مدرّس می‌رود و با مشت گره کرده خود به طرف او حمله می‌کند، ولی چند نفر از اطرافیان سردار سپه مخصوصاً امیر اقتدار یکی از وزرای کابینه‌اش با اشاره سر و چشم و ابرو به او می‌فهمانند که مبادا به مدرس ضربتی وارد آورد. سردار سپه هم متوجّه شده و از قصد خود که شاید کوبیدن چند مشت بر مغز و دهان مدرّس بوده صرف‌نظر می‌کند، ولی با دست اشاره به مدرّس کرده با صدای خشن خود می‌گوید «شما محکوم به اعدام هستید، شما را از بین خواهم برد.» کشمکش شروع شد، سردار سپه به رییس مجلس از مدرّس شکایت کرد، چند نفر از وکلا هم که گویا یکی از آنها تیمورتاش بوده برله سردار سپه شهادت دادند. رییس مجلس مؤمن‌الملک مشغول تحقیقات شد، مدّتی به تحقیق گذشت، رفته‌رفته ساعت به ظهر نزدیک می‌شد بالأخره بر اثر گفت و شنودهایی که مدّتی جریان داشت قرار شد استیضاح بعد از ظهر صورت بگیرد، عده‌ای از نمایندگان از مجلس رفتند عده‌ای هم در مجلس مانده که نهار را همان جا صرف نموده و بعد از ظهر در جلسه حاضر باشند.

مدرّس به اتفاق میرزا علی کازرونی و حائری‌زاده یزدی سه نفری از مجلس خارج شدند که به طرف منزل‌هایشان بروند، از درب مجلس که خارج شدند کم‌کم عده‌ای دور آنها را گرفتند و به کوچه پشت مسجد سپهسالار رسیدند.

ناگهان عده‌ای از اراذل و اشرار که قبلاً تحریک شده بودند به طرف مدرّس و کازرونی و حائری‌زاده حمله‌ور گردیدند.

نایب چلویی سیلی محکمی به صورت مدرّس زد، سایرین نیز ضربانی به حائری‌زاده و کازرونی وارد ساختند، مخصوصاً که يك ضربه شديدی با چوب به دست کازرونی وارد آمده بود، عمّامه حائری‌زاده را نیز به یغما بردند. ولی حائری‌زاده به خانه داور پناه برده در را به روی خود می‌بندد، دیری نگذشت که در این گپرو دار اهالی سرچشمه و خیابان نظامیه جمع شده و به اشرار حمله نمودند، زد و خورد بین دو دسته در گرفت و جنجال غریبی برپا گردید؛ بالأخره همین که اشرار عاقبت کار را وخیم دیده تحمّل مقاومت نیاورند و فرار را بر قرار ترجیح دادند، مردم مدرّس و کازرونی و حائری‌زاده را با حال اجتماع مشایعت کرده هر يك از آنها را به منزلشان رسانیدند. از این سه نفر فقط میرزا علی کازرونی که ضربات وارده به او خیلی شدید بود بستری شد، ولی ضمن نامه‌ای که رییس مجلس نوشت علّت عدم حضور خود را در جلسه توضیح داده در خاتمه آن متذکّر شده بود که چنانچه استیضاح صورت بگیرد او حاضر خواهد بود که با «برانکار» به مجلس بیاید و در موقع اخذ رای شرکت کند و ورقه کبود خود را بدهد.

بعد از ظهر نمایندگان اکثریت و اقلیت به مجلس حاضر شدند، زنگ جلسه علنی آنها را برای تشکیل جلسه دعوت نمود. مدرّس و سایر افراد اقلیت در اطاق فراکسیون اقلیت مانده در جلسه شرکت نکردند و در اطراف واقعات روز و پیشامدهایی که شده بود به شور پرداختند و چون از قیافه مجلس و جمعیتی که در صحن و فضای پارلمان گرد آمده بودند پیدا بود که اگر استیضاح بخواهد صورت عمل بگیرد حوادث دیگری را ممکن است از پی داشته باشد؛ بنابراین هیچ گونه تأمینی برای شرکت در جلسه نخواهند داشت و از طرفی با آن وضعی که مجلس به خود گرفته بود و با آن همه اشخاص مختلفی که در لژهای تماشاچی نشسته بودند برای اقلیت حدس موقّقت زده نمی‌شد و همچنین در اطراف این مسائل مذاکراتی در فراکسیون اقلیت جریان داشت. جلسه هم تشکیل شده بود؛ هیأت دولت هم در مجلس حاضر بود و چون از افراد اقلیت هیچ کس در مجلس نبود دوستان اقلیت به وسیله یادداشت فراکسیون اقلیت را برای حضور در جلسه دعوت می‌نمودند. جلسه اقلیت طولانی شد و بالأخره يك ساعت به غروب مانده اقلیت تصمیم گرفت که از شرکت در جلسه خودداری



نماید، ولی فقط مدرّس ملك الشعرا بهار را به جلسه فرستاد که در آنجا جریان را به اطلاع مجلسیان برساند و ضمناً بگوید چون اقلّیت آزادی نطق و بیان ندارد و همچنین چون دولت که قاعدتاً باید ضامن آزادی و امنیت مردم باشد خود دست به اقداماتی زده و افراد اقلّیت از این حیث تأمین ندارند، با چنین وصفی استیضاح چگونه صورت خواهد گرفت و مجلس برای استیضاح چه تکلیفی معین خواهد کرد؟ به همین نظر فقط ملك الشعرا به جلسه حاضر شد که اینک جریان این صورت جلسه عیناً در زیر نقل می‌شود و ضمناً اضافه می‌نماید که نقل این قبیل صورت مذاکرات مجلس معرّف روحیه و کلایی بوده است که از سردار سپه پشتیبانی می‌نموده و همین صورت جلسات است که به آیندگان درس عبرت می‌دهد که در محکمه تاریخ مرور زمان هیچ گونه در قضاوت و رأی قضات محکمه تاثیری نخواهد داشت و اگر اشخاص به غلط یا صحیح خود را آزادیخواه و طرف را به عکس معرّفی نمایند تشخیص آن برای خوانندگان تاریخ کاملاً آسان بوده و به روایات بازیگران موجودین تاریخ پی می‌برند. بالأخره هر چه بود جلسه يك ساعت به غروب مانده به ریاست موتمن الملك تشکیل یافت. رییس دولت و وزراء حضور یافتند. (۱)

◀ ملك الشعراء بهار دلیل ترس رئیس الوزراء رضا خان از استیضاح را «استفاده نامشروع» از مقامش میدانند و می‌نویسد: موادّ استیضاح برای رئیس دولت، مخوف ترین هجومی بود که به مشارالیه شده بود. این را همه کسانی که با آقای سردار سپه آشنا بوده اند ملتفت شده اند که معظّم له تا چه حدّ از حمله جراید و حمله وکلای مجلس نگران و خائف بود، خاصّه در مورد ضعیف ترین جنبه های او که «استفاده نامشروع» باشد که از قضا عمده ترین رکن امیال و هواهای نفسانی ایشان نیز همین مورد بود! لذا ازین معنی هراسناک بود و سخت گیری هایی را که نسبت به جراید کرد و بالأخره هم همه جراید اقلّیت را توقیف نمود، همه و همه برای احتراز از همین نکته بود.

اولاً، ثروت و خزاین سیصد ساله اقبال السلطنه ماکوئی بود.\* او از سرحد داران وفا دار قدیمی ایران و هیچوقت نسبت به دولت مرکزی بیوفائی نکرده بود و هنگامی که به وسیله عبدالله خان طهماسبی و به امر سردار سپه به تبریز احضار شد، بیدرنگ اطاعت کرد و پس از آمدن اعدام شد و ثروت او که از عهد نادرشاه دست نخورده بود، یکسره ضبط شد و خانواده اش منقرض و هرچه داشتند تصرف و به مرکز فرستاده شد، و از آن ثروت دیناری به خزانه

دولت تحویل داده نشد و معلوم نشد گناه او چه بود و مایملک او چه شد! دو پسر اسمعیل خان امیر مؤید سواد کوهی را در مازنداران بدون محاکمه و تعیین تقصیر، به قتل آوردند و سبب آن را کسی ندانست! بودجه جنگ بدون تفتیش و نظارت مستشار آمریکایی، دکتر میلیسپو، خرج می شد.

حمله دوم حمله به مجلس بخلاف صریح قانون اساسی و آئین نامه مجلس و توهینی صریح و آشکار نسبت به مجلس و مخالفتی واضح با حکومت مشروطه بود و عملیات امرای لشکراز قبیل قتل و غارت خاندانهای قدیم بدون اجازه مجلس و حتی بدون اطلاع و اجازه دولت بود؛ و هزاران قتل و غارت دیگر! این حرکات در حکومت مشروطه که قانون و مجلس و وکیل و روزنامه دارد، همه مستحق مجازات و در خور انتقاد شدید است و هیچکدام هم جواب ندارد! سردار سپه از همین می ترسید، ولی چه بکند؟ استیضاح داده شده بود و روز سه شنبه باید جواب داده بشود! هرچند، شاید وکلای خود مانی او را از عده آراء مطمئن کرده بودند، اما کیست که بتواند به اطمینان خوابش نبرد؟ اقلیت مردمانی حرف زن دارد. خود مدرّس مردی است که می تواند با قوه نطق خود عقاید جمعی را متزلزل سازد!

این بود که شروع به تجهیزاتی کردند! از طرفی هرکس را که مظنون به دوستی با اقلیت بود و می توانست در مجلس تماشاجی شده، صدایی بلند کند و مردم را به دفاع از اقلیت تشویق کند، حبس کردند. سپس گروه زیادی از پلیس مخفی و اعضای دوایر که زیر بار این کارها می رفتند، گرد آوردند. چوب و چاقو و ششلول به مردم دادند و تجهیزاتی کردند که مگر قبل از استیضاح کار اقلیت را یک طرفی کنند، و از راه تهدید جلو استیضاح را بگیرند!

بلیتهای ورودی را هم قبل از وقت، افراد اکثریت دریافت داشته و بین جمعی از همین قبیل پادوها قسمت کرده بودند و با زحمت توانسته بودیم ده پانزده بلیت برای آشنایان دست و پا کنیم و بعلاوه گروهی زیاد بدون بلیت و با اسلحه وارد صحن مجلس شده بودند که ما آنها را شناختیم و مدیر نسیم صبا داد و فریاد کرد و شکایت شد، اما کسی گوش نداد!

صحن بیرون مجلس پر بود از جمعیت. مع ذالک افرادی که بالطبع آمده و تحریک نشده بودند زیاد بودند، ولی بیشتر بدون بلیت بودند و بیرون مانده به داخل مجلس راه نداشتند!

## قبل از ظهر

ما بتدریج آمدیم به مجلس کسی هم متعرض نشد. مرحوم مدرّس قدری دیرتر آمد. هیأت دولت هم چند دقیقه قبل از مدرّس آمده بودند. از دم در که وارد شد، جماعتی که برای همین کار آمده بودند، به معظّم له هجوم کردند. ولی مدرّس با چند تن از دوستان مثل آقای صفوی مدیر آسیای وسطی و جمعی دیگر که اطراف ایشان را داشته بودند، از میان بحبوحه جمعیت می آمدند. یکمرتبه عده ای فریاد زدند: «مرده باد مدرّس، زنده باد سردار سپه» و به مدرّس هجوم کردند. دوستان مدرّس اینجا زیادتر شده بودند و گفتند: «زنده باد مدرّس».

مدرّس برگشته به کسانی که مرده باد مدرّس می گفتند این حرف تاریخی را گفت که: **اگر مدرّس بمیرد دیگر کسی به شما پول نخواهد داد!** و از سر سرا بالا آمد. بار دیگر فریاد مرده باد مدرّس بلند شد. باز از پایین زنده باد سردار سپه و مرده باد مدرّس شنیده شد و جمعی هم زنده باد مدرّس می گفتند و غوغای غریبی در صحن مجلس برپا بود. مدرّس از دری که رویه صحن مجلس باز می شود سر بیرون کرد، گفته بود: «مرده باد سردار سپه!» ولی من در اتاق دیگر بودم و خود نشیندم.

در این حین آقا سید یعقوب و آقای مقوم الملک و جمعی از افراد با حرارت اکثریت به اتفاق هجوم آوردند و باد بیزن و دوات به مرحوم مدرّس حمله کردند. ناگاه سردار سپه و امیر اقتدار (محمود آقا خان) نیز از همان دری که آقایان هجوم آورده بودند، وارد اتاق اقلیت شدند. من و بعضی رفقا ایستاده بودیم. مدرّس سینه اش تنگ شده و تازه رسیده و نشست بود و باد بیزن در دست داشت، و از بازی و تحریکات بیرون انتقاد می کرد. چند تن مثل کازرونی و آقای زعیم و بهبهانی هم دور میز نشسته بودند و آقای اخگر هم پهلوی من ایستاده بود. رئیس دولت از در مغربی اتاق وارد شد و گفت: **شما همه محکومید! شمارا توقیف خواهم کرد...** و بطرف دست راست که من ایستاده بودم، پیچید، چه طرف چپ گرچه به مدرّس نزدیکتر بود، اما سید یعقوب و مقوم و دیگران آنجا را سدّ کرده بودند و داد و فریاد می کردند و بد می گفتند.

پیچید و از جلومن که پشت به درجنوبی و رو به مدرّس ایستاده بودم و میزدرازی

میانه ما و مدرّس حایل بود، گذشت و بطرف مدرّس حمله کرد! من با خونسردی از روی کمال حسن نیت به گوش ایشان گفتم: «عجله مکنید، مواظب باشید.» در همان آن، امیراقتدار که از طرف چپ رفته و پشت سرمدرّس ایستاده بود، با حرکت ابرو به سردار سپه اشاره کرد که مفادش عیناً همان بود که من به گوش او گفته بودم. خدا عالمست که سردار سپه چه اراده ای داشت. هرچه بود، با آن حال عصبانیت و غرّشی که می گفت «شما همه محکومید...» و گویا به گوش خود «مرده باد سردار سپه» را از مدرّس شنیده بود، و بسوی او می پرید، خیال خوبی نداشت. خداوند به من الهام کرد که در آن حال با عدم مناسبتی که در بین بود، به گوش ایشان مثل صمیم ترین دوستان بگویم که «عجله می کنید، مواظب باشید!» و امیراقتدار هم با نهایت حسن نیت و بزرگواری به سردار آنطور اشاره کرد.

نتیجه این شد که سردار معطل نشده، غرغریکنان بیرون رفت و به رئیس مجلس از سخن مدرّس شکایت کرد، و رئیس مجلس از وکلا پرسید. از جمله کسانی که شهادت داد که از مدرّریالس این عبارت را شنیده است، مرحوم سردار معظم خراسانی [تیمورتاش] بود.

باری این وقایع قدری وقت را ضایع کرد. عده ای هم ظاهراً نیامده بودند و هرچه بود این دست و آن دست کردند تا ظهر شد و جلسه تشکیل نگردید! نمایندگان بعضی ماندند و در مجلس ناهار خوردند. من هم مهماندار مدیران جراید اقلیت بودم و در مجلس ماندم. ولی رفقای ما برای صرف ناهار به خانه های خود رفتند و معلوم شد در بیرون مجلس جمعی را برانگیخته بودند و به مدرّس و حائری زاده و کازرونی حمله کردند و با چوب و مشت قصد آزدن آنان را داشتند و به بعضی هم آزار رسانیدند، چنانکه کازرونی در خانه اش افتاد و نتوانست در جلسه عصر حاضر شود. مردی، معروف به نایب چلوی، که بعدها پیش من اعتراف کرد که او را چه کسی تحریک کرده بود، نزدیک مدرسه سپهسالار به مدرّس توهین کرد و وی را مضروب ساخت!

### بعد از ظهر روز استیضاح

بعد از ظهر مهمه عجیبی در برابر مجلس برپا شده است! چند نفر افراد فقیر با تربیت دموکراتیک یا دینی که کارشان بجان و کارد به استخوان رسیده، دست از جان شسته، می خواهند یک سلسله حقایق را برای گواهی تاریخ و

ادای وظیفه و اینکه همه بدانند که ایران در چه بلایی گیر کرده بود و چه مردی با چه طرز فکر و چه خواهش و چه معتقدات و تربیتی می خواهد زمامدار مطلق گردد، به سمع جهانیان برسانند. این عده مردم که جوان سی ساله و مرد چهل ساله و پیرشصت ساله در آن میان هست، با فرهنگهای مختلف ولی با یک ایمان و مسلک فعلاً می خواهند آخرین تیری را که در ترکش دارند بیندازند و اتفاقاً رئیس دولت از همین آخرین تیرمی ترسد و این دولت مقتدر که برای پیشبردن مقصود از هیچ عملی خود داری ندارد، با انبوهی وسایل و اسباب کار، تجهیزاتی کرده است که امروز این مردم قلیل و ضعیف نتوانند حرف آخری را بگویند و تاکنون هم خوب از عهده برآمده است!

### جلسه تشکیل شد!

تهدیدات متواتر، اطلاعات پی در پی از دوستان، قیافه تماشاچیان ناشناسی، تعرّضات صبح و بعد از ظهر، هر چه بود نمی دانم چه تأثیری در رفتاری ما بخشید که مرحوم مدرّس صلاح ندانست در جلسه حاضر شویم! مشورتهای طولانی شد. از داخل مجلس، دوستان به ما می نویسند که چه خواهید کرد؟ می آید یانه؟ وضع بد است، قدری فکر کنید! (۲) در اینجا برای خوانندگان ارجمند گزارش کامل استیضاح رئیس وزراء رضاخان را بعنوان یک سند تاریخی می آورم:

« بعنوان سند: جلسه چهل و هشتم صورت مشروح مجلس عصر سه شنبه هفدهم محرم سنه ۱۳۴۳ مطابق بیست و هشتم اسد ۱۳۰۳ در باره استیضاح حکومت رضا خان

مجلس یک ساعت قبل از غروب بریاست آقای مؤتمن الملک تشکیل گردید. صورت جلسه یوم یکشنبه بیست و ششم اسد را آقا میرزا شهاب قرائت نمودند.

رئیس - صورت مجلس مخالفی دارد یانه؟  
(گفته شد - خیر.)

رئیس - دستور امروز چنانچه گفته شد استیضاح جمعی از آقایان وکلاء است

از آقای رئیس الوزراء .

آقای حائری زاده ( اجازه )

( غایب بودن ) - آقای عراقی . یک نفر از نمایندگان ایشان هم غائبند.

رئیس - آقای ملک الشعراء بفرمایند.

ملک الشعراء - خیلی متأسف هستم که مأموریتی را که آقایان نمایندگان اقلیت در

موضوع استیضاح به بنده داده‌اند به عرض آقایان نمایندگان برسانم، زیرا هیچ

حاضر نبودم این قضایا اتفاق بیفتد که بنده این مأموریت را قبول کنم .

« آقایان محترم مسبقاً که استیضاح در نتیجه یک فشارهایی که به اقلیت وارد

آمد داده شد. از روز اعلان حکومت نظامی یک نوع تضیقاتی به نمایندگان اقلیت

وارد آمد صرف نظر از توقیف کلیه مطبوعات و حبس و تبعید تمام هم فکرهای ما

در شهر بالآخره کار بجائی رسید که افراد اقلیت در یک نوع حالت سانسور واقع

شدند. هرگاه کسی بخانه افراد اقلیت می آمد به این جرم دستگیری شد افراد

اقلیت هم بخانه هرکس می رفتند آن شخص به این جرم دستگیری شد و این

سابقه از طرف آقایان نمایندگان اقلیت تحمل می شد تا اینکه روز استیضاح

رسید.

صبح امروز آقایان برای اظهار استیضاح در مجلس حاضر شدند و همه آقایان هم

می دانند ولی هجوم دستجات معین بدون جواز بدخل مجلس قدری قیافه مجلس

را از حالت طبیعی خارج کرد در این موقع آقای مدرّس نماینده اقلیت وارد

مجلس شدند و نسبت به ایشان یک نوع مهاجمه شدید و خطرناکی از طرف همان

دستجاتی که بدون جواز وارد مجلس شده بودند بعمل آمد.

علاوه بر این مهاجمه شدید و خطرناک و فریادهائی که البته همه آقایان شنیدند

در اطاق فراکسیون در موقعی که بعضی از افراد اقلیت نشسته بودند مهاجماتی

هم از طرف بعضی از نمایندگان در خود اطاق فراکسیون اقلیت نسبت به آقای

مدرّس به عمل آمد که اگر از آن مهاجمات هم جلوگیری نمی شد ( چنانچه یکی از

آن مهاجمات را شخص محترم رئیس دولت جلوگیری کردند ) شاید بیشتر اسباب

تأسف می شد.

بالآخره از تمام این مهاجمات در نتیجه خون سردی اقلیت و بردباری آقای مدرّس

دفاع شد و صبر کردیم برای اینکه وضعیات شاید بحال عادی برگردد و آقایان

استیضاح خودشان را در این مجلس محترم عرضه بدارند. متأسفانه بواسطه

همین وضعیات ناگوار و پیش آمدهای غیر عادی ساعات گذشت و موقع جلسه

دیر شد و بالأخره وجود دستجات غیر منظم و شبیه به تجهیز شده بیشتر باعث شد که نتوانست جلسه تشکیل شود و جلسه به عصر افتاد.

مقارن ظهر بعد از آنکه دائرنشدهن جلسه اعلان شد بعضی از نمایندگان اقلیت به منازل خودشان رفتند بطوریکه بعد شنیده شد در نتیجه تحریکاتی که البته پس از تحقیق معلوم خواهد شد جمعی برای وارد ساختن توهین به شخص آقای مدرس و سایر همراهان ایشان خارج شدند و تعقیب کردند، آقای مدرس را و در نتیجه هتاکای های زیاد که از دم مجلس تا دم مدرسه سپهسالار ممتد شد - رسیدند به نمایندگان اقلیت ابتدا آقای کازرونی نماینده بوشهر مورد شتم و ضرب شدید واقع شد بعد از آن آقای مدرس نماینده طهران مورد ضرب و شتم شدید واقع شدند و بعد از ایشان هم آقای حائری زاده نماینده محترم یزد در دم منزل آقای داود مورد ضرب شدید واقع شدند که عمامه شان افتاد و چوبی که به ایشان حواله شد به درب گرفت و ایشان خود را به خانه آقای داور انداختند و از آن ضربت خلاص شدند و الا شاید خیلی خطرناک بود.

این قضایا باعث این شد که یک تأسف فوق العاده زیاد و شدیدی در نمایندگان اقلیت ایجاد شد و فی الحقیقه از مجلس محترم که مرکز قانون گذاریست و حقیقه مرکزیت یگانه، و اولی ترین نقطه ایست که می تواند در حفظ قانون ساعی باشد سؤال کنیم و بپرسیم که آیا تکلیف ما با این وضعیت چیست؟ این را هم بعرض آقایان برسانم که آقای کازرونی در نتیجه واقعاتی که به ایشان اصابه کرد در منزلشان بستری شدند و نتوانستند به مجلس بیایند و شرحی به رئیس محترم مجلس عرض کرده اند و قضیه خودشان را اشاره نموده اند و از آمدن مجلس عذرخواستند و سایر آقایان هم چنانچه عرض شد متحیرند که با این وضعیات و این پیش آمد ها که به هیچ وجه ارکان قویم قانون اساسی قابل حفاظت نیست چگونه حاضر شوند و چگونه استیضاح کنند؟ اینست که به بنده مأموریت دادند که به مجلس حاضر شوم و به حضور آقایان عرض کنم که مجلس مقدس در مقابل این تأثیر قبیحی که این وضعیات به مجلس و به افراد حساس مجلس وارد ساخته است چه خواهند کرد و در مقابل سلب مصونیت که از یک عده از نمایندگان شده است هم از آزادی افکار آنها جلوگیری شده و هم نسبت به اشخاص آنها با اینکه حکومت نظامی است و کاملاً در حفظ نظم شهر مراقبت دارند معذالک نسبت به اشخاص آنها سوء قصد وارد شده چه فکر خواهد کرد؟ و مجلس چه وضعیتی به خودش خواهد گرفت و بالأخره به بنده امر کرده اند که از آقایان سؤال کنم با این

صورت تکلیف اقلیت درمقابل استیضاح که داده اند و در صدد اظهار آن می باشند چیست؟ آقایان اقلیت از آقایان نمایندگان می پرسند که مجلس مقدس بچه وسیله می تواند این مهاجمه را که به افکار و اساس اقلیت وارد شده جبران کند و بالأخره مجلس مقدس چطور می تواند مصونیت ما را بعد از این تأمین کند. استدعاشان این است که در این باب مجلس مقدس تکلیفی معین فرمایند تا اینکه استیضاح در حدود قانون بعمل آید.

رئیس - آقای سلیمان میرزا ( اجازه )

سلیمان میرزا - آقای ملک الشعرا شرحی بیان فرمودند که آن شرح را بنده می توانم تقسیم کنم به چند قسمت و در هر کدام از آنها چند عرض به مجلس برسانم. یک قسمت از تقسیماتی که فرمودند راجع به حکومت نظامی بود ( اگر فراموش نکرده باشم ) و توقیف جرائد و حبس و تبعید افراد اقلیت بود...  
ملک اشعراء - افراد مردم، اکثریت.

سلیمان میرزا - افراد مردم ، یک قسمت دیگرش راجع به این بود که استیضاح فرمودند و بعد از استیضاح قضایائی نقل فرمودند.

قسمت سوم و قایع امروز صبح مجلس بود و قسمت چهارم وقایع امروز بعد از آنکه مجلس تشکیل نشد نسبت به آقایان مدرّس و کازرونی و حائری زاده است. بنظر بنده ( اگر حافظه ام درست ضبط کرده باشد ) می توان مطالب را اینطور تقسیم کرد.

اما راجع به اعلان حکومت نظامی و ترتیباتی که فرمودید راجع به جرائد و حبس و تبعید البتّه محتاج به تکرار نیست. همه بهتر از بنده می دانند که چه ترتیباتی در این شهر بعمل آمد که از برای احدی تا اندازه ای می توان گفت مصونیت و امنیت نبود البتّه باز فراموش نفرموده آید که در اثر آن تهیجات چون دولت خواست کاملاً نشان بدهد که مردم در اظهار عقیده و فکر آزادند چه حرکات ناشایستی بروز کرد و چه ترتیباتی پیش آمد که یکی از لگه های تاریخی را برای ایران ایجاد کرد.

( جمعی از نمایندگان صحیح است )

که هیچ وقت در مملکت ما همچو یادداشت شرم آوری نبود. ( نمایندگان صحیح است ) از برای پاک کردن این لگه تاریخی و از برای اینکه معلوم شود که این تنها نظریه چند نفر مفسده جو و چند نفر اشخاصی که اگر ما بخواهیم ( آن عبارتی را که آقای ملک الشعراء فرمودند ) از روی احساسی حرف بزنیم باید



مثل یونانی ها بگوئیم این ها افیالیست ها ایرانی بودند. باید ما در یک محکمه جمع بشویم و بگوئیم آن اشخاصی که این اقدامات را کردند اصلاً ایرانی و ایرانی نژاد نیستند (صحیح است) عموم ایرانیان از این حرکات بری هستند چنانکه آنروز عرض کردم در بدترین مواقع در موقع جنگ که از مردم کشته می شد و می کشتند که تحمل و حوصله در آنجا خیلی مشکل بود.

در آن موقع در موقع بمباردمان و خراب کردن این بنا از طرف محمد علی میرزا ایرانی های حساس و فداکار کشته می شدند و با جانب شلیک نمی کردند از برای اینکه بفهمانند که ما جنگ داخل داریم و مصونیت اشخاص در مملکت ما کاملاً برقرار است. باری بیشتر از این نمی خواهم در موجبات این ترتیبات که پیش آمد داخل شویم و بهترین و برجسته ترین کارهای دولت جلوگیری از همان ترتیبات بود که گمان نمیکنم هیچ کس با آن ترتیبات موافقت داشته باشد و دیگر قسمت اعلان حکومت نظامی بود اعلان حکومت نظامی یک چیزی نبود که قانون نداشته باشد در همین مجلس برایش قانون وضع کردند برای یک چنین موافقی. دولت هم وقتی اعلان کرد همان قانون را یادآوری کرد و گفت امروز موقع اجرای این قانون است و مطابق مواد آن قانون عمل کرد.

خوب اگر روزنامه ای برخلاف حکومت باز قلم برداشت و شروع کرد باینکه هر چه دلش خواست بنویسد پس چطور حکومت نظامی می شود؟ و چه طور دولت می تواند از این تحریکات و دسائس جلوگیری کند؟ البته هر روزنامه که برخلاف رفتار کرد توقیف میشود.

آن روز عرض کردم تنها روزنامه های اقلیت نبود روزنامه شفق سرخ که اقلیت نبود آنرا هم وقتی برخلاف حکومت نظامی و برخلاف آن دستور چیزی نوشت با وجود اینکه یکی از مدافعین جدی دولت بود قانون بدون استثناء اجرا شد و آنرا هم توقیف کردند.

الآن آقای ملک الشعراء وقتیکه بنده عرض کردم افراد اقلیت را توقیف کردند فرمودند اکثریت مردم را البته همین طور هم هست وقتی که اعلان حکومت نظامی شد و برخلاف قوانین حکومت نظامی از طرف هر کس اقداماتی بعمل آمد باید جلوگیری کنند.

اجتماعات وقتی ممنوع شد هر کس اجتماعات را دائر کرد وقتی باو یک مرتبه اخطار کردند و باز دست برنداشت البته باید بگیرند و اگر نمیگرفتند کار صحیح

نمی‌کردند زیرا قانون را اعلان کردند و باید بدون استثناء اجرا کنند. ما سوسیالیست‌ها که موافق دولت بودیم و حاضریم. الآن هم دفاع میکنم با سایر موافقین دولت آقایان تجدّد هم حاضرند کدام یک از مجامع ما باز است این کلوپ سوسیالیست‌ها نزدیک است از روزی که اعلان حکومت نظامی شد کدام دو نفری جمع شدند در آنجا وقتی که دولت این اعلان را کرد موافق و مخالف در نظر نداشت جز مصلحت عمومی.

یک زمینه و عملی پیش آمد که حقیقتاً یک لگه بود برای ایرانی و برای جلوگیری و پاک کردن این لگه وقتی که اعلان حکومت نظامی شد دیگر تفاوت موافق و مخالف در بین نیست.

احتیاطاً هر کس بر خلاف قانون رفتار کرد (ماهم خودمان وکیل بودیم میدانستیم) جلوگیری کردند و بعد از آنکه اخطار کردند اجتماعات متفرّق شوند البته باید متفرّق شوند و ارباب جراید هم بتکلیف خودشان عمل کنند. آمدیم سر مسئله استیضاح استیضاح شد.

بنده داخل نمی‌شوم در موضوع مذاکراتی که آقایان اقلیت هر روز استیضاح میکردند حتی پریروز آقای حائری زاده در ضمن صحبتشان اظهار کردند. و در هر موقع خارج از نزاکت چه کردند. عنواناتی وکیل مصون و آزاد است در اظهار عقاید ولی بدبختانه در مملکت ما هر چیزی یک معنای خاصی دارد وقتی گفتند مردم آزادند در اظهار عقیده تصوّر میکنند آزادند در تهمت و افتراء و فحاشی وکیل آزاد است در عدم نزاکت؟ آزاد است در اینکه هر چه دلش میخواهد بگوید؟

خیر یک نظامنامه داخلی هست قانونی هست من باندازه ای آزادم که به آزادی دیگری صدمه نزنم و الا این خودپرستی و آخرین درجه استبداد است که من هرچه دلم میخواهد بگویم آن وقت هم بگویم آزادم و از تعرّض مصونم. و حالا بنده داخل نمی‌شوم که یکی یکی بشمارم که در این موقع از طرف وکلای اقلیت چه عدم نزاکت‌هایی در ضمن مذاکرات در مجلس اظهار شد ... ملک الشعراء- بفرمائید چه عیب دارد.

سلیمان میرزا- چون بنده شنیده‌ام و حالا نمی‌خواهم آن عبارت خارج از نزاکت را بگویم.. ملک الشعراء بنده تکذیب میکنم. سلیمان میرزا- اگر میخواهید حرف بزنید اجازه بخواهید و الحمدالله خیلی هم فصیح و بلیغ می‌توانید صحبت کنید و مطالب را هم خوب میتوانید جلوه بدهید و شنوندگان هم همه مذاکرات را می

شنوند ماهم که وکیل این دوره و تازه نیستیم چندین دوره وکیل بودیم پس لااقل این اصل را که یکی حرف میزند قبول بفرمائید تا حرفش تمام بشود رعایت کنیم ملاحظه فرمودید شما وقتی که نطق میفرمودید ماها مثل مجسمه گوش کردیم سرکار هم حقاً لااقل این قدر حوصله داشته باشید که بنده عرایض خودم را بکنم دفتر سفید جلوتان است یادداشت کنید و بعد جواب بفرمائید. نظاماتمان اینست انشاءالله که فراموش نخواهید فرمود بعد آمدیم سر مسئله استیضاح و قسمتی که از صبح راجع بعدم مصونیت وکلاء مذاکره فرمودید این مسئله بر دو قسم است. یکی راجع بداخل مجلس است و یکی هم راجع بخارج مجلس در داخل مجلس و حفظ و حراست همه باریس محترم مجلس است و این مسئله در نظامنامه داخلی هم مطرح است و مجلس منطقه ایست که تمام انتظاماتش بعهده آقای رئیس مجلس است و هر قضیه که اتفاق می افتد باید بعرض ایشان رساند و شخص محترم ایشان هم که متفق علیه همه ماها هستند البته مطابق ترتیب رسیدگی میکنند و بوظیفه خودشان عمل مینمایند پس بنده وارد مذاکره در قسمت داخلی مجلس نمیشوم ولی آنچه که امروز خودمان دیدیم این بود که آقای مدرّس خیلی عصبانی بودند و میدانیم بچه ترتیب آمدند و چه گفتند و چه شنیدند. بنده داخل این قسمت نمیشوم که سایر وکلای اقلیت سوء استفاده کردند از این که دیدند موقع استیضاح است و اکثریت می خواهد به سکوت بگذرانند آن وقت چه توهینات و ناملایمات و عبارات غریب و عجیبی اظهار نمودند زیرا الآن عرض کردم که این وظیفه رئیس مجلس است و هر کس هر شکایتی دارد باید خدمتشان عرض کند و ایشان هم البته بوظیفه خودعمل خواهند کرد و یک قسمت علت اینکه امروز صبح مجلس تشکیل نشد برای این بود که آقای رئیس مشغول تحقیقات همین قضایا بودند و علت دیگری نداشت. اما آمدیم سر مسئله خارج از مجلس. البته در خارج مجلس حفظ و مصونیت همه با دولت است و دولت هم باید کاملاً همه را حفظ و حراست نماید چنانچه به وظیفه خودش هم عمل کرده است در این مسئله هیچ اقلیت و اکثریتی درکار نیست اگر نسبت با آقای مدرّس و کازرونی و حائری زاده آن حرکاتی که فرمودند صورت گرفته البته جای تأسف است زیرا همه ماها وکیلیم.

اما یک عبارتی سرکار فرمودید که من حق دارم در اینجا گله کنم. فرمودید وکلای حسّاس مثل اینکه وکلا را دو قسمت کردید. وکلای حسّاس. یکی هم مفهوم مخالفش البته گمال میکنم همچو مقصودی نداشتید ولی ظاهر عبارت

اینطور بود در هر حال بنده عرض میکنم وکلا و مردم و اهل ایران همه حساسند. و همه ماها از این اتفاقی که نسبت بسه نفر از وکلا در خارج رخ داده متأسفیم و دولت هم البته جبران خواهد کرد و هیچ محلّ اختلاف نیست که وقتی یک ترتیب خلاف قانون اتفاق افتاد دولت باید جبران کند و خود سرکار بهتر شاهد این قضیه هستند چنانچه فرمودید در اطاق اقلیت یک قسمت را رئیس محترم دولت شخصاً جلوگیری کردند در صورتی که حسب الوظيفه آقای رئیس باید جلوگیری کنند و چون ایشان تشریف نداشته اند رئیس دولت جلوگیری کرده اند مقصود این است که بدانید رئیس دولت تا این درجه دقیق هستند که در داخل مجلس هم امنیت بوکلا میدهند و بدیهی است در این موضوع هم تمام جدیت خودشان را بکار خواهند برد و هیچ تفاوتی نمیگذارند بهر کس اعم از وکیل یا غیر وکیل در کوجه یک صدمه بزنند و بی احترامی بکنند یک مجرائی دارد که از آن مجرا رسیدگی و احقاق حق خواهد شد علی الخصوص که طرف وکیل هم باشد.

پس در این قسمت گمان میکنم هیچ اشکالی باقی نیست. باقی می ماند یک قسمت دیگر - و آن این است که از مجلس سؤال فرمودند که با این ترتیبات تکلیفشان چیست؟ هر چند مطابق نظامنامه داخلی (اگر بنده فراموش نکرده باشم) وکیل از وکیل نه حق سؤال دارد و نه حق استیضاح. چه رسد بآنکه از تمام وکلاء و جامعه مجلس سؤال بشود.

اما این سؤال ایشان را بنده به آن معنای سؤال مجلسی معنا نمی کنم. و گمان می کنم خود آقای ملک هم به آن معنی نفرمودند.

در هر حال تکلیف مجلس به موجب نظامنامه داخلی و قانون اساسی معین است. وکلایی که استیضاح کرده اند یک مطالبی نوشته اند و توضیحاتی میخواهند. آنها البته مطالب خودشان را بطور استیضاح - سؤال خواهند نمود و جواب هم بعرضشان خواهد رسید بالأخره مطابق آن ترتیبی که در نظامنامه داخلی و قانون اساسی مطرح است عمل خواهد شد و اینکه در خارج بدو سه نفر از وکلا یک توهینی شده البته مطابق ترتیب جبران خواهد شد ولی آن چیز دیگری است و تکلیف این سؤال اخیرشان هم که از مجلس فرمودند مطابق نظامنامه معلوم است. دیگر بسته بنظر آقایان است.

رئیس - ایشان یک مقدمه ای برای استیضاح خودشان قرار دادند ولی هنوز داخل استیضاح نشده اند.

ملک الشعراء - مقصود بنده استیضاح نیست حتی بعد از مذاکره شاهزاده سلیمان

میرزا هم نمیخواستم صحبتی بکنم زیرا مأموریت ندارم. به بنده امر شد شرح این وضعیتی که رخ داده بود بعرض مجلس برسانم و قضایائی که بر خلاف انتظام و نصوص قوانین اساسی امروز از صبح تا بعد از ظهر اتفاق افتاده و عدم مصونیت وکلا در اینجا بسمع مبارک آقایان برسانم و بگویم که با این ترتیب آیا تکلیف یک عدّه وکیل چیست؟ حضرت والا از یونان از این طرف و آن طرف صحبت کردند و هیچ راجع بسؤال بنده نبود.

قضیه وضعیات شهر تا وقتی که در یک محکمه معلوم نشده نباید بیک افق غیر نامعلومی حمله کرد آن وقت ما هم حق داریم حمله کنیم. شما یکی حمله میکنید؟

بنده راجع به حکومت نظامی حرفی نزدم. اعتراضی نکردم. آن یک موضوع دیگری است که اگر در استیضاح اعتراضی میشد حضرت والا میبایستی جواب داده باشند.

بنده از مجلس سنوال استیضاحی نکردم بنده فقط پرسیدم که باین وضعیات مجلس میتواند مصونیت یک عدّه نماینده را قبول کند یا نمیتواند. اگر میتواند قبول کند بیاین استیضاح کنند و اگر نمیتواند بروند خانه هایشان به نشینند و غیر از این عرضی ندارم خوب است تکلیف را معین کنند.

رئیس- در واقع این مسئله مسکوت گذاشتن استیضاح برای یک موقع غیر معینی.

ملک الشعراء- خیر آقا حاضرند.

رئیس- آقای حاج عزّ الممالک

(اجازه)

حاج عزّ الممالک- مطابق سابقه که در مجلس بود اگر خاطر مبارک باشد آقای نیرالسلطان از دولت وقت آنزمان که آقای سپهسالار بوده استیضاح کرده و خواستند مسکوت بگذارند.

بنده خاطر دارم که آقای رئیس فرمودند یا باید امروز استیضاح کنید یا باید پس بگیرند.

حالا هم تصوّر میکنم باید همین طور باشد. یا استیضاح کنندگان بیابند و سوالات خودشانرا بکنند و جواب بشنوند و قضاوت آن هم بامجلس است یا پس بگیرند.

ملک الشعراء- خوب بنده میروم همین را جواب عرض میکنم

رئیس- آقای آقاسید یعقوب

(اجازه)

(آقای ملک الشعراء برای خروج از مجلس براه افتادند)

آقا سید یعقوب- بنده هم می خواستم عرض کنم مطابق نظامنامه باید ....

رهنما- آقا بنشینید- جواب بیاورند

(صدای زنگ)

(آقای ملک الشعراء از وسط مجلس عودت نمودند)

آقا سید یعقوب- اجازه گرفته ام مطالب خود را باید بگویم.

(صدای زنگ)

رئیس- آقای ملک الشعراء تشریف ببرید.

ملک الشعراء- بنده صبر میکنم تا آقایان فرمایشات خودشانرا بفرمایند و جواب

ببرم که در غیاب مذاکراتی نشده باشد.

رئیس- بعداز مراجعت ممکن است آقای آقاسید یعقوب اظهارات خودشان را

بفرمایند.

(آقای ملک الشعراء خارج شدند)

رئیس- چون می بینم بعضی از آقایان تشریف میبرند بیرون پیشنهاد میکنم ده

دقیقه تنفس شود تا بعد از تنفس تکلیف قطعی معین شود.

(جمعی از نمایندگان- صحیح است)

در این موقع جلسه برای تنفس تعطیل و پس از نیم ساعت مجدداً تشکیل گردید)

رئیس- آقای ملک الشعراء

(اجازه)

ملک الشعراء- بیاناتی که در مجلس محترم در جواب اظهارات اینجانب شد

بعرض نمایندگان اقلیت رساندم و متأسفم از اینکه دو دفعه حضور آقایان عرض

کنم که این اظهاراتی که اینجا شد بهچوجه نمیتواند نمایندگان اقلیت را در

مصونیت و امنیت آنها یعنی امنیت فکری و امنیت شخصی آنها را اقناع کند و

بالآخره امر و اشاره آقایان را بعرض مجلس میرسانم.

آقایان اظهار میکنندوتا وضعیات به حال حاضر است وتا موقعی که حقوق مجلس

و مجلسیان بموجب قانون اساسی محفوظ نیست ما استیضاح خودمان را مسکوت

میگذاریم و مستردنمیداریم ودر عین حال در مجلس هم حاضر نمیشویم.

(در این موقع از مجلس خارج شدند)

رئیس- آقایانی که خواسته بودند استیضاح کنند بالفعل هیچکدام حاضر نیستند و از بیانات آقای ملک الشعراء بنده اینطور می فهمم که آقایان نمیخواهند استیضاح کنند پس در اینصورت دیگر موضوع برای مذاکرات باقی نمیماند.

رئیس الوزراء- ولی این برای دولت کافی نیست دولت حقیقه برای حفظ اصول قانون آلت شده است و البته یک مملکتی که میخواهد زندگی کند با این طریق ممکن نیست آقایان میخواهند استیضاح بکنند یا نمی خواهند ولی برای دولت تکلیف لازم است.

اگر اقلیت هر روز بیک عنوانی اسباب زحمت دولت را فراهم کند برای دولت پیشرفت ندارد

(چهارده نفر یا هفت نفر از اقلیت (درست در نظرم نیست) ورقه استیضاح دادند ولی دولت متکی باکثرت است اگر اکثریت دارد برود عقب خدمت خودش و اگر هم ندارد تکلیف خودش را بفهمد بهرحال دولت رأی اعتماد میخواهد.

رئیس- آقای رئیس الوزراء میفرمایند که در این موقع باید تکلیف دولت معین شود و رأی آقایان وکلاء نسبت بدولت باید معلوم شود.

(جمعی از نمایندگان- صحیح است)

رئیس- آقای سردار معظم.

(اجازه)

سردار معظم- تصوّر میکنم نمایندگانی که اینجا هستند همه جزو اکثریت دولت هستند و نظر باینکه از شخص رئیس الوزراء استیضاح شده بود تمام حضاری که اینجا نشسته اند به شخص رئیس الوزراء اعتماد دارند و اگر اعتماد نمیداشتند در مجلس حاضر نمیشدند پس تمام اشخاصیکه در اینجا حاضرند به شخص رئیس الوزراء اعتماد دارند.

رئیس- آقای رهنما.

(اجازه)

رهنما- بعد از اینکه افراد محترم اقلیت اکثریت دولت را تردید کردند استیضاح کردند و روشن شد که دولت اکثریت دارد ولی بنده معتقدم که این کافی نیست حالا که اینطور است بنده معتقدم که برای دولت رأی اعتماد گرفته شود زیرا آقایان اقلیت هنوز مدعی هستند که استیضاح خودشان به قوت خودش باقی است.

(جمعی گفتند باقی نیست)

و اگر آقایان موافقت کنند رأی اعتماد باورقه گرفته شود.

رئیس- آقای سلیمان میرزا.  
(اجازه)

سلیمان میرزا- گمان نمیکنم دیگر موضوعی باقی باشد که وقت مجلس تلف شود مطابق نظامنامه باید استیضاح کننده بیاید و دلایل استیضاح خودش را بیان کند اینکه آقایان دو اطاق درست کرده اند وزیر مختار و سفیر و مدعی العموم و تمام اینها را خواستند بمانشان بدهند میروند و برای ما پیغام میاورند و پیغام میبرند در هر حال ما کار نداریم ولی چیزی که حالا هست که رئیس محترم دولت تقاضای رأی اعتماد دارند و البته همان طور که آقای سردار معظم فرمودند اگر اشخاصی که اینجا نشسته رأی اعتماد به دولت ندادند بایستی در آن اطاق به نشینند و یا میرفتند در آنجا و اینجا نمی نشینند در هر صورت برای اینکه صورت رسمیت پیدا کند هیچ اشکالی ندارد و تقاضای ایشان هم قانونی است ما هم ورقه های سفید خود را حاضر کرده ایم تقدیم میکنیم بیش از پنج ثانیه هم وقت لازم ندارد.

رئیس- آقای طهرانی پیشنهاد کرده اند که رسماً رأی اعتماد گرفته شود ولی باید عبارات بر طبق نظامنامه بنویسند تا رأی بگیریم.  
سردار معظم- اجازه میفرمائید. رئیس- موقع مذاکره جناب عالی نیست.  
سردار معظم- در این پیشنهاد عرضی دارم.  
رئیس- بفرمائید.

سردار معظم- بعقیده بنده در اصل مطلب مخالفی نیست ولی باز هم بعقیده بنده در تعقیب استیضاح توافق نشده نماینده حق پیشنهاد رأی گرفتن ندارد و چون استیضاحی نشده است گمان میکنم موضوعی برای این پیشنهاد باقی نباشد و این حق تصور میکنم حق مختص رئیس دولت است زیرا رئیس دولت همیشه حق دارد از مجلس تقاضای رأی اعتماد بکند پس هیچ یک از نمایندگان حق پیشنهاد رأی اعتماد ندارند و این همیشه حق مشروع رئیس دولت است که بگوید میخواهم بدانم در مجلس اکثریت دارم یا خیر این منطقی نیست که نماینده پیشنهاد کند رأی اعتماد گرفته شود. استیضاحی بنا بود بشود بعد از بین رفت خود کسانی که میخواستند استیضاح کنند بهر علتی از علل که بود نخواستند بکنند کسی را هم نمیشود مجبور کرد که بیا استیضاح کن .  
دلش نخواست از این حق استفاده کند.

بسیار خوب تکلیف مجلس چیست؟ مجلس حقاً اگر رئیس دولت تقاضای رأی



اعتماد نمی‌کرد حقیقت این بود که وارد دستور شود یا جلسه امروز را ختم کند و دستور جلسه آتی را معین کند که استیضاح از بین رفته باشد با این تفصیل باز تکرار میکنم که اگر رئیس دولت تقاضای رأی اعتماد کند مجلس میتواند رأی بدهد و چون تمام ماها که رأی اعتماد داریم بشخص رئیس الوزراء هیچ مانعی ندارد که حالا رأی خودمان را بدهیم

و رأی هم میدهیم ولی این تقاضا نمیشود در اثر پیشنهاد یک نفر نماینده باشد. آقا شیخ محمدعلی تهرانی بنده پیشنهاد خودم را مسترد داشتم.

رئیس- از روی چه عبارتی میخواهید رأی بگیرید. سردار معظم- اجازه میفرمائید عرض کنم.

رئیس- سه طور میتوانید رأی بگیرید.

سردار معظم- آن در مورد استیضاح است در نظامنامه داخلی در قضیه استیضاح سه طور رأی قائل شده رأی ساکت و رأی منفی و رأی مثبت ولی اگر استیضاحی نشده باشد نمیشود متوسل بشقوقی که نظامنامه برای استیضاح معین کرده شد چنانچه در سایر جاها هم معمول است فرض بفرمائید دولت یک سیاستی اتخاذ کرده برای اطمینان از اینکه آن سیاستی که اتخاذ کرده مورد تصدیق مقنن و یا پارلمان هست یا نه؟

بدون هیچ استیضاحی میتواند خودش تقاضای رأی اعتماد کند پس بنابراین فرمول های سه گانه که در نظامنامه معین شده مربوط بموارد استیضاح است و بنده باز هم تکرار میکنم چون استیضاحی نشده که این فرمولهای استیضاح به موقع عمل آید.

بنابراین اگر رئیس دولت تقاضای رأی اعتماد نمی‌کرد مجلس باید صحبت را ختم میکرد و وارد دستور عادی میشد اما چون رئیس دولت تقاضای رأی اعتماد کرده باید بر حسب تقاضای رئیس دولت تقاضای نمایندگانی که نسبت به رئیس الوزراء رأی اعتماد دارند و موافقت ورقه های سفید خودشان را بدهند.

رئیس- چون غیر از این موارد سه گانه چیزی دیگر در نظامنامه نیست پس باید آقایان یک عبارتی بنویسند تا بنده از روی آن عبارت رأی بگیرم.

سردار معظم- خوب دولت بنویسد.

رئیس الوزراء- رأی اعتماد با هر چه می خواهید بگیرید با سیاه سفید. قرمز هر چه میخواهید بگیرید تقاضای ما معین شدن تکلیف ما است.

رئیس- رأی می گیریم هر چند که مطابق نظامنامه نیست ولی سابقه هم بشود.

آقای سردار معظم باید این مسائل را بهتر بدانند. رأی میگیریم نسبت به هیئت دولت....

محمد هاشم میرزا شیخ رئیس- بنده سئوالی دارم.

رئیس- چه میفرمائید؟

شیخ رئیس- مقصود بنده این بود که این رأی راجع به شخص رئیس الوزراء است یا هیئت دولت.

رئیس- عرض کردم بنویسید بدهید به بنده تا رأی بگیریم.

رأی میگیریم نسبت به آقای رئیس الوزراء و هیئت دولت آقایانیکه اعتماد دارند قیام فرمایند.

(آقایان نمایندگان- باتفاق قیام نمودند)

بعضی از نمایندگان- باتفاق رأی داده شد.

رئیس- اتفاق است. جلسه را اگر تصویب میفرمائید ختم کنیم؟

(نمایندگان- صحیح است)

رئیس- جلسه آتیه روز پنجشنبه دستور راپورت کمیسیون نفت.

(مجلس یک ساعت و نیم از شب گذشته ختم شد)

منشی- م شهاب معظم السلطان.

رئیس- مجلس شورای ملی

موتمن الملک ( ۳ )

#### ◀ عبدالله مستوفی در باره استیضاح حکومت رضا خان می گوید :

«سردار سپه، چون در مجلس اکثریت داشت، از حمایت مجلس مطمئن، ولی مواد استیضاح خیلی کمر شکن بود. زیرا در ضمن این سه ماه استیضاح نامه، وقایع جمهوری خواهی، و کتک کاری افراد در فضای بهارستان، و جرح و ضرب و قتل، و همچنین حادثه ماژورایمیری، و از همه بدتر، موضوع خزانۀ ماکو، و تعدیات نظامیان و حبس و تبعید بیگناهان، همه دایره ریزی می شد، و اکثر آنها قابل دفاع هم نبود، و سردار سپه، که تهیه سلطنت برای خود می دید، البته مطرح شدن این مطالب را در مجلس شورای ملی، و مذاکره در آن را ولو اینکه منتهی به رأی اعتماد هم می گشت، برای حیثیت خود مضر می دانست. بالاخص این استیضاح هم از طرف اقلیت دلسوخته ای بعمل می آمد، که مدرس با شهادت که با کمال نزاکت دندان روی هیچ حرفی نمی گذاشت لیدر آن و نطافی مثل ملک

الشعراء، ناطق آن و نکته سنج پرمغزی گوی ساده ای مثل حائری زاده یزدی عضوان بودند.

برای اکثریت هم، دفاع از مواد موضوع استیضاح کارمشکلی بود، گذشته از اینکه بعضی از آنها را، مانند وقایع جمهوری خواهی چیزهائی بود که افراد اکثریت هم با سردار سپه همدستی کرده بودند، باقی موضوعات هم، وقایع ثابت غیر قابل انکاری بشمار می آمد که برفرض پس از مطرح شدن، رأی اعتماد هم بکابینه می دادند، بخورد دادن و تحلیلانندن آنها به ملت کارآسانی نبود. آن روزها هم مثل امروز نبود، که روز را شب و شب را روز وانمود کرده و علناً برضد ملت بتوانند قیام کنند و راست راست راه بروند. بیشرمی هم هنوز به پایۀ امروز نرسیده بود. بنابراین، اکثریت هم مایل نبود که استیضاح واقع شود.

فرمایشات آقای انواروسید تدین برای مرعوب کردن مدرّس و درحقیقت جلوگیری پیشرسی بوده است، که از این پیش آمد کرده اند. پس هم دولت و هم اکثریت، اگرچه از راه ناچاری ظاهراً به استیضاح تن در داده بودند، ولی باطناً بیکار ننشسته و سعی داشتند بهر وسیله ای که ممکن باشد، دست و پائی زده واز وقوع آن جلوگیری کنند. بهمین جهت روزنامه های مزدورانها یاوه گوئی زیاد می کردند.

روز ۱۷ اسد رسید. وکلای اکثریت هوچی های خود را، تحت امر سرهوچیها، به صحن بهارستان فرستادند، که برای هرگونه هو و جنجال و راه انداختن صدای « مرده با دزنده باد » حاضر باشند. البته نظمیه هم، عده ای ماجراجو در میان آنها جا داده بود، که در موارد لزوم کمک به آنها برسانند و این قوه منتظر ورود استیضاح کنندگان گشتند. سردار سپه با افراد کابینه خود وارد شد. هوچیهها مقداری « زنده باد » تحویل اودادند. وکلای اکثریت هم همگی آمده بودند. وکلای اقلیت هم، یکی یکی میرسیدند و باطاق فراکسیون خود رفته، منتظر مدرّس بودند.

مدرّس، از پائیز سال ۱۳۰۰ و بعد از ابتلای به حصیه ضعف مزاج پیدا کرده بود. گرفتاریهای سیاسی و نداشتن زن و پرستار، موقعی که به اصلاح مزاج خود پردازد برای او، باقی نمی گذاشت. اگر در نطق های این دوساله اخیر او دقت شود، در ضمن سخنرانیهای خود، از پشت تریبون هم، گاهی اظهار کسالت می کند. بهر حال، در این روز هم، بواسطه نکس مزاج قدری دیرتر از سایر رفقای خود وارد بهارستان شد، ورود او تمام انظار را متوجه او کرد. جمعی، که قبلاً

دستورداشتند، با فریاد « مرده باد مدرّس» به سمت او هجوم آوردند. عده ای بی طرف، بصرافت طبع، دورمدرّس را گرفته و بین او و ماجرا جویان حایل شدند. ولی هوچی ها اکثریت و مزدوران نظمیه، بازهم ازگفتن « مرده باد مدرّس» به سمت او هجوم آوردند. که پشت سرهم تکرار می کردند، دست بر نداشتند. **همینکه مدرّس جلو سرسرای مجلس رسید، این بار، دسته جمعی جمله «مرده باد مدرّس» را تکرار کردند. مدرّس برگشته به آنها گفت: چرا اینقدر بر ضرر خود اسرار دارید؟ اگر مدرّس بمیرد، دیگر کسی به شما پول نخواهد داد.** درحالی که ازپله ها می رفت، ماجرایان از دم سرسرای یکباردیگربطوراجتماع، فریاد « مرده باد مدرّس» کشیدند. مدرّس که وسط پله ها رسیده بود، رو به جمعیت کرده گفت « زنده باد مدرّس! مرده باد سردار سپه!» و خود را به اطاق فراکسیون اقلیت رساند.

مزدوران، که می خواستند حقّ نعمت را اداء کرده و فداکاری خود را به سردار سپه که در داخله عمارت بود، فهمانده باشند، باز جمله « مرده باد مدرّس» را با صدای بلند، از صحن بهارستان، تکرار کردند. مدرّس سر از پنجره اطاق خود بیرون کرده، اوهم دو جمله « زنده باد مدرّس، مرده باد سردار سپه» خود را جواب گفت. عده ای از وکلای اکثریت، که در فراکسیون جمع شده بودند، مدرّس را بباد خشونت و حرفهای ناروا گرفتند و بعضی از آنها به سمت او حمله بردند. من از کسی نشنیده ام، ولی بر حسب طبیعت یقین دارم یکی از آنها که در این بیمزگی از همه بیشتر افراط می کرده است سید یعقوب انوار بوده است.

یکی از بادنجان دور قاب چینها، برای اظهار فدویت، خبر مرده باد گوئی مدرّس و حمله و بدگوئی رفا را به او، به سمع سردار سپه رساند. سردار سپه سخت از جا در رفته بجانب اطاق مدرس شتافت. دو حریف سینه به سینه مصادف شدند. اگر اشارات آقای محمود خان انصاری در کار وارد نمی شد، حتماً در این برخورد، اتفاق ناگواری می افتاد، که ضررش برای سردار سپه بیشتر بود. بالجمله سردار سپه، که جلوگیری انصاری او را متوجه کرده بود، فقط با جمله « شما محکوم به اعدام هستید. شما را از بین خواهم برد» خود را تسکین داد و خشم خود را فرو برد.

این عادت عموم نظامیان آندوره بود، که هر جا معامله به مثل می دیدند جمله « شما محکوم به اعدام هستید» را که اکثر بسیار بیمورد هم بود، بر زبان میراندند.

محکوم؟ آنها به اعدام!، برای کدام جرم؟ و بحکم کدام محکمه؟ معلوم نبود ولی سرکار افسر بدون اینکه بفهمد چه می گوید و اندازه ای برای قلمبه گوئی خود قائل شود، اینجمله را بر زبان میراند.

نزاع لفظی و مشاجره و رد و بدل شدن حرفهای ناروا و توهین آمیز، میان یک وزیر و یک وکیل، در داخله مجلس قابل شکایت بر رئیس مجلس است. سردار سپه همین کار را کرده‌یئت رئیسه، البته باید تحقیقات مقدماتی، در این واقع را برهرکاری مقدم دارند. تحقیقات از شهود و چگونگی وقوع مشاجره، مدتی وقت گرفت. ظهر شد و موقع مجلس علنی گذشت و استیضاح به عصر موکول گشت. قبلاً قرار بوده است که وقتی استیضاح کنندگان، بعد از استیضاح، بمنزل های خود برمی گردند، طرف بی مهری ملت واقع شوند، که تلافی حرفهای زننده ای که ناگزیر در ضمن مذاکرات استیضاحی زده اند، در آمده و طرفداران ملت، از رئیس الوزرای محبوب، ظاهر شده باشد. اما نایب چلوئی بدبخت، که مأمور اجرای این کتک کاری و توهین بود، خبر نداشت که استیضاح به عصر موکول شده است و تیر از شصت رفته، ناگزیر به هدف می رسید.

بنابراین، همینکه مدرّس و حائری زاده و میرزا علی کازرونی از مجلس خارج شدند، که برای نهار، بمنزلهای بروند و از جلو مسجد سپهسالار گذشته، به سمت کوچه پشت مسجد پیچیده و از جلو کاروانسرای وقفی مسجد رد شدند، ناگهان گرفتار تعرّض و حمله این مزدوران نظمیه گشتند. نایب چلوی، که رئیس جمعیت بود، سیلی به مدرّس زد. میرزا علی اکبر کازرونی چماقی دریافت کرد، که تا چند روز بستری بود. برای حائری زاده هم، چماقی حواله شد، که اگر بداخله خانه خانم مظاہر پناه نبرده بود، او هم بستری می شد، ولی در نتیجه، عمامه از سرش افتاد و به یغما رفت. از صدای هیاهو، کاروانسرادار و حاملهای کاروانسرای وقفی مسجد، که به مناسبت تولیت مدرّس همه از مریدان او بودند، بیرون ریخته، کسبه خیابان هم جمع شدند. مهاجمین هم همینکه هوا را پس دیدند، فرار کردند و حامیان آقایان را به خانه ها رساندند.

این حسن خدمتها را نظمیه بجا می آورد. میدانیم ریاست نظمیه، بعد از وستداهل نصیب سرکار سرهنگ محمد خان آن روز و تیمسار سرتیپ محمد درگاهی امروز، شده بود. این آقایان سرتیپ که اسم درگاهی را هم بعنف و تشر رفتن به آقای دبستانی نماینده کرمان بخود تخصیص داده است، همانست که در کودکی، هنگامیکه در مدرسه علمیه درس می خوانده، دسر هر کار پوچی برای رفقای

خود چاقومی کشیده و بهمین جهت، در مدرسه به محمد چاقو ملقب شده بود و بعدها هم، ماجراجویی او باسرلشکر ضرغامی، موجب خانه نشینی او گشته است. این سرکار، یا تیمسار در ریاست نظمیه خود، در این شهر از ایندسته گلها زیاد به آب داده و بجای کلاه، از این قبیل سرها، برای صاحب کار خیلی برده است. گرفتاری محمود بیچاره، بجای اصغر قاتل بروجردی، یکی از هزار فقره فجایع عملیات اوست. انتصاب این شخص ماجراجوی بی پروا، که در کارهای او ابداً وجدان و انصاف راهی نداشته است، بعقیده من یکی از گناهان نبخشیدنی سردار سپه است، که نام بلند رضا شاه پهلوی را کوچک می کند.

باری، عصر به ساعت مقرر، مجلس برای استیضاح منعقد شد، وزراء و وکلا هر یک بر جای خود قرار گرفتند. مؤتمن الملک رئیس مجلس بذیل ورقه استیضاح نظر افکنده، علی المعمول، اسم اولی و دومی و سومی و چهارمی و پنجمی را، یکی بعد از دیگری خواند. همه غایب بودند. به اسم ملک الشعرا رسیده آقای بهار از جا برخاست و بعد از تشریح واقعات قبلی، که موجب استیضاح شده و اوضاع امروز صبح بهارستان در داخله مجلس، و واقعات بعد از ظهر پشت مسجد، گفت: رفقای من در آن اطاق نشسته، مرا فرستاده اند از مجلس استفسار کنم که با این وضع، برای ما چه تأمینی در کار است که بتوانیم مطالب خود را بگوئیم؟

سلیمان میرزا، که از هول حلیم توی دیک افتاده و تصور می کرد، که استیضاح بهمین چند کلمه سرش هم آمده، برخاست و بیانات ملک الشعراء را به پنج قسمت کرد و هریک را به جمله های خارج از موضوع و سفسطه های معمولی خود، به حساب خودش جواب داد. ولی در حقیقت هیچیک آنها جواب ملک الشعراء نبود. ملک الشعراء گفته بود، در داخله مجلس به مدرّس توهین شده، این آقا جواب می گفت نظم داخلی مجلس با رئیس مجلس است. ملک الشعراء گفته بود، در بیرون با چوب و چماق بما حمله کرده، دست کازرونی را شکسته اند، این آقا می گفت، جلوگیری آن با دولت است و هیچ نمی خواست خودش را آشنا کند، که جمعیت صبحی را خود ایشان و دولت، برای توهین و مرعوب کردن مدرّس، برانگیخته و چماق لوه های بعد از ظهر را هم دولت به کتک کاری واداشته است و چون سلیمان میرزا به تصور اینکه استیضاح بهمین مختصر برگزار شده است، در آخر نطق خود افزوده بود: رأی با آقایان است.

رئیس مجلس برای توضیح گفت این یک مقدمه ایست، که ایشان، ملک الشعراء

، برای استیضاح خود قراردادند. هنوز وارد استیضاح نشده اند. سپس، ملک الشعرا برخاست، و بعد از ردّ پرچانگی های سلیمان میرزا، بطورکلی گفت من استیضاحی نگردم. فقط گفتم با این وضع ما امنیت نداریم، و پرسیدم آیا می توانید مصونیت ماراقبول کنید؟ اگر می توانید، بیائیم حرفهای خودمان را بزنیم و الا برویم خانه هامان!

در اینجا باز خلط مبحث به میان می آید. چند نفر، از جمله سید یعقوب که می خواست در باندجان دورقاب چینی از سلیمان میرزا عقب نیفتد، مطالب بی موضوعی پیش آورد، و بالاخره رئیس، به تنفس خاتمه به این پرچانگی داد. در جلسه بعد از تنفس جناب آقای بهار گفت، من برفقا مذاکرات مجلس را گفتم: آنها می گویند، با وضعیت حاضر، ماتامین نداریم، و استیضاح خود را مسکوت می گذاریم، و از مجلس خارج شد.

باز هم پرچانگی زیاد شد. بالاخره سردار سپه تقاضای رأی اعتماد کرد، و بالاتفاق رأی اعتماد به او دادند!

از صورت مجلسی که من تحت نظر دارم، معلوم نمی شود، که وجیه المله ها، مانند مشیر الدوله و مستوفی الممالک و تقی زاده و دکتر مصدق و حسین علا هم در این جلسه حاضر بوده اند یا نه؟ ولی در هر حال، رأی اعتماد به اتفاق آراء بوده است!

معهدا بعد از این استیضاح مسکوت عنه، در رفتار عمال سردار سپه، چه در داخل و چه در خارج مجلس؛ نسبت به اقلیت، فی الجمله تعدیلی حاصل شد. سردار سپه هم در کابینه اصلاحی بعمل آورد. آن یک نفر سوسیالیست، میرزا قاسم خان صوراسرافیل، که کفیل وزارت داخله بود، و مستشار الدوله و مدیر الملک و معاضد السلطنه از هیئت وزراء خارج، و ادیب السلطنه و سردار اسعد و مشار الملک و سردار معظم، تیمورتاش وارد کابینه شدند. فروغی وزیر مالیه، و مشار الملک بجای او وزیر خارجه شد، و سردار سپه هم، بعد از چندی برای تمشیت کارهای لرستان سفری به آنجا کرده، مقدمات برهم زدن کمیته قیام سعادت را فراهم ساخت. ( ۴ )

ملک الشعراء بهار می نویسد: با وجود رأی اعتمادی که به دولت داده شد، اکثریت مجلس و رجال تازه ای که به حمایت سردار سپه پیدا شده بودند، مانند سردار معظم و برخی مثل مشار الملک و سردار اسعد از این پیشامد استفاده کردند، و موفق شدند دولت سابق را ببندازند.

توضیح آنکه دولت تا این ساعت تحت نفوذ تقریبی سوسیالیستها و حزب تجدد بود، چه دو وزیر از سوسیالیستها در کابینه بود. بعد از استیضاح، دیپلوماتهای جدید مانند تیمورتاش (سردار معظم) و فیروز (نصرت الدوله) و داور و دیگران که چندی بود بازیگران اکثریت جدید شده بودند و رشته ارتباط خود را با اقلیت نیز قطع نکرده بودند، داخل کار شده و موفق شدند دولت را با توافق نظر سردار سپه به استعفا وادارند؛ لذا دولت روز بعد استعفا داد و دولت جدید به طریق زیر معرفی گردید:

سردار سپه: رئیس الوزرا و وزیر جنگ،

ذکاء الملک: وزیر مالیه،

مشار الملک: وزیر خارجه،

امیر اقتدار: وزیر داخله سردار اسعد: وزیر پست و تلگراف،

سردار معظم: وزیر فواید عامه،

ادیب السلطنه: وزیر عدلیه،

مشار الدوله: کفیل وزارت معارف. ( ۵ )

### توضیحات و مآخذ:

- ۱ - حسین مگی «تاریخ بیست ساله ایران» - جلد سوم ، نشر ناشر - چاپ سوم - ۱۳۶۳ - صص ۱۳۳ - ۱۲۵
- ۲ - محمد تقی ملك الشعرا بهار «تاریخ مختصر احزاب سیاسی» جلد دوم - ناشر: امیر کبیر - ۱۳۶۳ - صص ۱۳۸ - ۱۳۳
- ۳ : مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی «دوره پنجم» جلسه چهل و هشت
- ۴ - عبدالله مستوفی «شرح زندگانی من» - جلد سوم - چاپ چهارم - ۱۳۷۷ - انتشارات زوار صص ۶۳۱ - ۶۲۶
- ۵ - محمد تقی ملك الشعرا بهار «تاریخ مختصر احزاب سیاسی» جلد دوم - ص ۱۴۴



## فصل چهاردهم

### «انگلستان، رضا خان و شیخ خزعل و واقعه خوزستان»

این مهم در خور ذکر است که شیخ خزعل را انگلیسها تسلیم رضا خان کردند. رضا خان توان نظامی برای غلبه بر شیخ را نداشت. انگلیسها می باید انتخاب می کردند. استقرار دولت شوراها در روسیه، کیفیت رابطه میان این دو قدرت را تغییر داده بود. این بار، انگلستان نیاز به یک دولت مرکزی داشت و می باید مهره های محلی خود را قربانی می کرد. از میان برداشتن شیخ خزعل و تحت اداره دولت مرکزی درآمدن خوزستان، هم خاطر انگلستان را از امنیت این منطقه نفت خیز آسوده می کرد و هم برای رضا خان اعتبار لازم برای غلبه بر مخالفانش را فراهم می کرد. این شد که انگلستان، برای تحقق این دو هدف، دست از حمایت خزعل کشید.

منافع انگلستان ایجاب می کرد که «در ایران یک دولت باثبات و قدرتمند مرکزی اما دست نشانده پدید آورد که بتواند در برابر نفوذ روسیه و گسترش تبلیغات کمونیستی مقاومت نماید و از راه های تجاری و حوزه های نفتی محافظت کرده و امنیت را در استان های هم مرز با بلوچستان افغانستان تأمین کند و ژاندارم منافع انگلیس در نقاط کلیدی نظیر حوزه های نفتی خلیج فارس و مرزهای هند و عراق باشد». و رضاخان نامزد امپراطوری برای تصدی این دولت بود.

اسناد و گزارشهایی که در بخش «انگلستان، رضا خان و شیخ خزعل و واقعه خوزستان» در اختیار خوانندگان ارجمند قرار می گیرند، این واقعیت را بطور روشن بیان می کنند. در گزارش های لورین به «وزارت امور خارجه انگلیس» نیز، بطور روشن آمده است که:

۱ - «رضاخان همان کاری را که انگلیسها میخواستند به دست انگلیسها انجام دهند، به دست ایرانیها خواهد کرد.» ،

۲ - «باید پیوسته به خاطر سپرد که ملاک نهایی مناسبات ما با ایران، تهران است و اینکه یکپارچگی تمامی امپراطوری ایران به طور کلی و در درازمدت برای مصالح بریتانیا مهمتر است تا تفوق محلی هر یک از دست پروردگان ویژه ما.» ،



شیخ خزعل

۳ - « اینک هنگام آن رسیده است که پیوندهایمان را با دست‌پروردگان محلی شل کنیم و پشتیبانی از وزیر جنگ (رضاخان) قطعاً به معنی سلب دوستیهای محلی ما است که دشوارترین و مهم‌ترین مورد آنها البته شیخ محمّره (خزعل) است. »

۴ - « رضاخان می‌تواند موهبتی برای ما باشد. » او اظهار نگرانی می‌کند که «اگر رضاخان در کارهایش موفق نشود، دشمنان او در تهران فرصت می‌یابند تا از کار برکنارش سازند. » «رضاخان پس از آمادگی، مقامات انگلیسی را مطمئن می‌سازد که آماده عملیات موفقیت‌آمیز جنوب است. حیثیت او در خطر است و باید به جنوب برود. »

سرنوشت رضا خان در شهریور ۱۳۲۰ هم بهتر از سرنوشت سر سپردگان و وابستگان به قدرت سلطه‌گر خارجی نظیر خزعل‌ها نبود. در جای خود، بطور مفصّل به آن خواهیم پرداخت:

◀ **ظاهر سپهوندی** در مقاله ای تحت عنوان «شیخ خزعل، انگلستان، خوزستان» زندگینامه از قبیله اعراب بنی‌کعبه از تیره‌ی فرعی محسین و پسر سوم شیخ جابرخان نصرت‌الملک [۱] بود در ۱۲۸۰ ه.ق. که از مادری به نام نوراخانم دیده به جهان گشود. شیخ خزعل القاب نصرت‌الملک، معزالسلطنه، سردار اقدس، سردار ارفع و همچنین از دولت انگلستان و حکومت هند نشان‌ها و فرمان‌های مهم نظامی داشت و به رتبه‌ی امیر نویانی هم نایل شده بود. پدرش شیخ جابرخان نصرت‌الملک بنیان‌گذار مشایخ بنی‌کعبه پسر حاج‌یوسف بود. شیخ جابرپس از شکست ایران از انگلیس در جنگ خرمشهر در ۱۲۷۳ ه.ق/۱۸۵۸ م. از هواخواهی دولت ایران دل برکند و با بریتانیا روابط دوستانه برقرار کرده رسماً تحت حمایت آن دولت شد و بدین ترتیب حاکمیت محلی خود را مستقیماً در زیر چتر حمایت انگلستان قرارداد؛ اما باهمه‌ی این اوصاف نزد حکومت مرکزی ایران نیز عزیز و محترم بود و ناصرالدین شاه قاجار در ۱۲۸۴ ه.ق. طی فرمانی از او ابراز رضایت و خشنودی کرده و او را از میرپنجی به رتبه‌ی سرتیپ اول ارتقاء داد. نکته قابل ذکر آن است که دولت مرکزی به خوبی آگاه بود که حاجی جابرخان و اولادش گرچه ظاهراً مطیع دولت مرکزی هستند و مالیات می‌دهند و عنوان سرحداری دارند. [۲]

## به قدرت رسیدن شیخ خزعل

از شیخ جابرخان چهار پسر باقی ماند: شیخ محمد، شیخ مزعل، شیخ سلیمان و شیخ خزعل که از میان چهار نفر شیخ محمد و شیخ مزعل بر سر جانشینی پدر اختلاف داشتند. سرانجام شیخ مزعل به عنوان جانشین پدر انتخاب شد. شیخ مزعل هم همانند پدر روابط دوستانه‌ای با انگلستان برقرار کرد، در حالی که دم از طرفداری حکومت مرکزی ایران نیز میزد؛ اما دیری نپایید که روابط وی با دولت انگلستان به تیرگی گرایید. علت این امر رقابت با کمپانی لینچ در امر بازرگانی در رود کارون و مداخله نایب کنسول انگلیس و شکایت مزعل به دولت مرکزی بود؛ [۳] اما پس از مدتی شیخ خزعل با تحریکات انگلیس وارد صحنه‌ی رقابت با برادر شد. تا اینکه پس از ده سال روابط ظاهری با هم در سال ۱۳۱۵ ه.ق. توانست به همراه چند تن از غلامانش، شیخ مزعل‌خان، معزالسلطنه را هنگامی که سوار کشتی خود می‌شد، با تیر تفنگ از پای درآورد. شیخ خزعل پس از آن که برادر خود را از پای درآورد، توانست قدرت را در دست بگیرد و در ۱۳۱۵ ه.ق. حاکم محمّره و اضافات آن گردد. [۴]

## خزعل و سردار اکرم

هنگامی که شیخ خزعل به حکومت رسید، عبدالله خان قراگوزلو پسر مصطفی‌خان اعتمادالسلطنه، ملقب به سردار اکرم از سوی حکومت مرکزی به حکومت خوزستان منصوب شد. وی علیرغم اطلاع از اوضاع منطقه عملاً با مسائل شیخ خزعل از قبیل نحوه‌ی انتخاب اجاره داران مالیات نواحی فلاحیه و جراحی روبرو گردید. حسین قلی‌خان نظام‌السلطنه، نواحی جراحی و فلاحیه را از حکومت مرکزی خریداری و زمین هایشان را به کشتکاران عرب اجاره داده بود و شیخ خزعل انتخاب و تعیین اجاره داران را حق خود می‌دانست؛ اما سردار اکرم این امر را قبول نکرد. بدین ترتیب اختلاف بین آنها آغاز شد. سردار اکرم برای مبارزه با شیخ خزعل به قبایل بختیاری تکیه ورزید و شیخ خزعل به همکاری قبایل «لر» دل بست؛ [۵] اما قبایل بختیاری در موقع حساسی که باید پشت سردار اکرم را می‌گرفتند، از زیر بار مسئولیت شانه

خالی کردند و شرط همکاری را واگذاری ناحیه جراحی اعلام کردند. این امر و حمایت نکردن دولت مرکزی از سردار اکرم سبب شکست او از شیخ خزعل شد و در نتیجه از سمت خود معزول شد. [۶]

### شیخ خزعل و گمرکات خرمشهر

مسأله ی دیگر شیخ خزعل، گمرکات محمّره بود که خاندان او پیش از ۱۳۱۸ ه.ق. آن را برای حدود شصت سال اجاره کرده بودند، از بابت آن سودی حدود هشت هزار لیره استرلینگ به دولت مرکزی می پرداختند و در مقابل ظاهراً به همان میزان خود نیز می بردند. [۷] دیری نپائید که دولت مرکزی خواستار بهبود اوضاع گمرکات شد تا از این طریق عایدی خود را افزایش دهد. حکومت مرکزی در پی تحقق اهداف خود بر آن شد، تا اجاره داری عوارض گمرکی را ملغی و نظام جمع آوری مستقیم مالیات را پی ریزی کند. [۸] به همین دلیل تعدادی بلژیکی به کار گرفت. شیخ خزعل از این امر به شدّت ناراحت و دست به کار شد. از دولت انگلستان خواست که به حکومت مرکزی ایران فشار بیاورد، تا از پیشنهادهای اصلاحی درمورد گمرک خوزستان درگذرد؛ اما تقاضای وی دولت انگلستان را با مشکل مواجه می ساخت؛ زیرا آنان تصوّر می کردند این کار ممکن است به آشوب های عشایری در منطقه بینجامد و منافع تجاری آنان را به خطر اندازد. بعد از مدّتی شیخ خزعل را متقاعد کرد تا به دولت مرکزی به توافق برسد.

### روابط شیخ خزعل با ایل قشقایی و بختیاری ها

ورود بختیاری ها به دایره حکومت مرکزی به ویژه وزارت کشور و سپس تعیین استانداران و فرماندهان جنوب کشور موجب تشویش و نگرانی رقیب یعنی ایل قشقایی شد. سردار اسعد بختیاری در مقام وزیر کشور، دست به اقداماتی زد که این نگرانی را تشدید می کرد و آن مداخله در امور داخلی ایل قشقایی بود. از این رو قشقایی ها با شیخ خزعل و غلامرضاخان سردار اشرف لردرلرستان دست اتحاد و دوستی دادند. با این حال گاه منافع شیخ خزعل در اتحاد با بختیاری ها در مقابله با حکومت مرکزی تأمین می شد. در تاریخ ۱۲۸۷ (۱۹۰۸) قراردادی

بین شیخ خزعل و خوانین بختیاری امضاء شد. با این هدف نیز دو سال بعد بین شیخ خزعل و صولت‌الدوله قشاقی منعقد گردید. این در حالی بود که خوانین بختیاری به انگلستان نیز وفادار بودند و با سایر متحدین بریتانیا به ویژه شیخ خزعل همکاری می‌کردند. توافق نامه‌ای که درسامبر ۱۹۱۵ بین وزیرمختار انگلستان و خوانین بختیاری امضاء شده بود، مقرّری داشت، خوانین بختیاری نظم را در منطقه خود حفظ کرده، علیه انگلستان دست به اسلحه نبرند و از ورود دشمنان انگلستان به منطقه جلوگیری کنند و رابطه دوستان خود را با شیخ خزعل حفظ کنند و در عوض دولت بریتانیا پس از جنگ، سرزمین آنها را به رسمیت شناسد و از کمک آنها دریغ نمی‌ورزد. [۹]

### کمک شیخ خزعل به سران قبایل لر

قبایل لر در واقع بدون آن که شورشی کرده باشند یا به جنگی پرداخته باشند، ناحیه لرستان را به صورت یک دژ تسخیر ناپذیر درآورده بودند. تمام مردان لر، مسلح بودند و بدون آن که سوء نیتی داشته باشند و به منظور سدّ جوع یا حتی به عنوان یک شغل شریف دست به سرقت روستاها و شهرهای اطراف می‌زدند و اگر کسی نیز از جان خود می‌گذشت و وارد خطّه‌ی آنها می‌شد، می‌بایست از اموال خود بگذرد. در عین حال، رجال شورشی دیگر مانند شیخ خزعل یا سردار رشید نیز به آنها اسلحه فرستاد و آنها را تحریک به اغتشاش می‌کردند. [۱۰]

### روابط شیخ خزعل با قاجار

وضعیت خوزستان مظفرالدین شاه قاجار دچار وضعیتی بحرانی بود. از یک سو شیخ خزعل دست به هرکاری می‌زد، تا پایه‌های حکومت خود را مستحکم تر کند و از طرف دیگر خانان بختیاری در زمستان‌ها منطقه را مورد حمله و قتل و غارت قرار می‌دادند. شیخ خزعل نیز از این فرصت استفاده کرد و برای بسط قدرت و نفوذ خود در اطراف محمّره به توسط مشاور و پیشکار خود حاج محمدعلی بهبهانی معروف به رئیس‌التجار به دولت مرکزی وارد گفتگو شد و سرانجام توانست حکمرانی اهواز را به دست آورد و جزیره آبادان، بهمنشیر، رود کارون، هندیجان، ده ملاء و فلاحیه را به عنوان املاک شخصی صاحب

گردد. اگرچه این املاک قابل فروش به بیگانگان نبود؛ اما اجاره دادن به آنان مانعی نداشت. خود این اصل بعدها زمینه ای برای ایفای نقش خزعل در حفظ منافع شرکت نفت ایران و انگلیس در خوزستان شد. از سوی دیگر وی، برای تحکیم پایه های قدرت خود با خاندان قاجار وصلت کرد. [۱۱] با وقوع انقلاب مشروطه در سال ۱۳۲۴ ه.ق. میدان برای فعالیت هرچه بیشتر شیخ خزعل باز شد. وی مشایخ عرب از جمله حویزه، شیخ بنی طرف، شیخ آل کثیر، شیخ آل-خمیس و ... را از میان برداشت و عشایر ایشان را تحت فرمان خود درآورد و آنان را مجبور ساخت که مالیات خود را به صورت تمام و کمال به شیخ بپردازند. دولت مرکزی ایران به علت نداشتن نیروی نظامی کارآمد و منظم در آن هنگام وقوع انقلاب مشروطیت، در وضعیتی نبود که بتواند به اوضاع جنوب غربی کشور توجه داشته باشد.

اگرچه شیخ خود را به دولت مرکزی وفادار نشان می داد و هرگز تمرّد نمی کرد، لیکن اقدامات خود سرانه ای هم بدون اطلاع دولت ایران انجام می داد. از جمله گزارشهایی است که حاکی از ملاقات شیخ خزعل با امیر فیصل پادشاه عراق، سلطان عبدالعزیز پادشاه نجدالسلطان احمدشاه و سرپرسی کاکس دربند کویت است. [۱۲] بنا به گفته شیخ خزعل محصول خرمایش آن چنان عایدی زیادی داشت که در هندوستان او را به همین جهت «ملک التمر» می نامیدند. [۱۳] با این حال وی در محّمره و آبادان و ناصری فروش نان و گوشت و چیزهای خوردنی را آزاد نگذاشته بود و به ضمانت کونتران می داد و از این راه سالانه سودگزافی می برد. [۱۴] اوضاع بدین صورت سپری می شد، تا این که احمد شاه قاجار رسید. احمدشاه قاجار نیز به علت نداشتن لیاقت و سن کافی، بر خوردی با خزعل نداشت تا این که رضاخان به قدرت رسید.

### روابط شیخ خزعل با انگلیس

پس از کشف نفت در مسجد سلیمان و خوزستان توسط شرکت «سندیکای امتیازات» چند ماه بعد در ماه آوریل ۱۹۰۹ م. «شرکت نفت ایران و انگلیس» با سرمایه ۲ میلیون لیره تأسیس شد و در لندن به ثبت رسید و جانشین شرکت «سندیکای امتیازات» شد. این شرکت یک سری قراردادها را با سران بختیاری و شیخ خزعل منعقد نمود. از جمله در سال ۱۹۰۹ (۱۳۲۷ ه.ق.) شرکت نفت

قراردادی با شیخ خزعل منعقد نمود و یک مایل مربع از اراضی آبادان را برای ایجاد پالایشگاه از او خریداری نمود. [۱۵] سال بعد ساختن پالایشگاه شروع و سه سال بعد خاتمه یافت. به موجب قرارداد دیگری که شرکت با شیخ خزعل داشت، وی حفاظت ناحیه آبادان را در مقابل مبلغی که شرکت می‌پرداخت، عهده‌دار بود و همین امر باعث پیشرفت روند رو به رشد کارهای در شرکت بود؛ اما حقیقت امر این بود که شرکت یعنی عامل سیاست امپریالیزم بریتانیا به جای آن که در تقویت دولت مرکزی بکوشد و از دولت ایران ایجاد امنیت را در منطقه نفت خیز بخواهد، صلاح خود را در این دیده بود که با دادن رشوه دل خوانین بختیاری و سران منتقد خوزستان مانند شیخ خزعل را به دست آورد، تا هم از تجاوز احتمالی آنان به منطقه در امان بماند و هم دولت مرکزی ایران را ضعیف و انمود کند. [۱۶] چنان که در سال ۱۹۱۹ (۱۲۹۸) خزعل را به درجه K.C.I.E که ظاهراً یک نشان سیاسی است، منحصر کرده بود. کنسول انگلستان در اهواز «جی بی بیل» طی نامه ای کاملاً محرمانه به مأمور سیاسی انگلستان در بوشهر مورخ ۳۰ ژوئن ۱۹۲۳ از او می‌خواهد، برای حفظ حوزه های نفتی بر اساس پیش‌بینی شده در آن نامه، با شیخ خزعل همکاری صمیمانه و تنگاتنگی به عمل آورد. بیل در سپتامبر ۱۹۲۳ (شهریور ۱۳۰۲) در تلگرافی با خزعل مخابره می‌کند، او را اعلیحضرت خطاب کرده بود. [۱۷]

شیخ نیز برای باقی ماندنش در مسند حکمرانی و حفظ موقعیت خود در منطقه به خواسته های انگلیسیها جواب مثبت می‌داد. چنان که خود شیخ خزعل در این باره چنین اظهار داشته است: «من برای حفظ خوددارایی که دارم چون مأیوس از دولتت چاره ندارم جز این که مناسبات خود را با انگلیسیها محکم نمایم» [۱۸]. به همین جهت تصمیم به مذاکره با نماینده انگلستان در خلیج فارس در ۱۹۱۰م. گرفت. با شیخ خزعل قراردادی بدین مضمون به امضا رساند. در این قرارداد دولت بریتانیا متعهد گردید، در صورت تجاوز ایران به قلمرو حکومتی وی از وی پشتیبانی کند، در عوض شیخ متعهد گردید بدون موافقت قبلی انگلستان دست به انتخاب جانشین و ولیعهد نزد [۱۹]



## جنگ جهانی اول و شیخ خزعل

با آغاز جنگ جهانی اول در سال (۱۹۱۸-۱۹۱۷م) نیروهای انگلیس که به بهانه ی حفظ حکومت شیخ خزعل و مناطق نفتی جنوب و مقابله با دولت عثمانی، خوزستان را متصرف شدند. شیخ خزعل در لشکرکشی های انگلیس همدست آنان بود و خودسرانه با ترکان عثمانی دشمنی می کرد و اطلاعاتی درباره ی عملیات عثمانی ها در عراق به دولت انگلستان می داد. از سوی دیگر انگلستان برای درهم شکستن مقاومت عشایر و مردم بنادر خلیج فارس، به تقویت نیروهای نظامی خود در منطقه پرداختند و به تشکیل نیروی تفنگ داران جنوب ایران (پلیس جنوب) مبادرت کردند. [۲۰] (۱)

◀ **حسین کاوشی** در باره «روابط خزعل با انگلیسیها» می نویسد : کشف طلای سیاه(نفت) در دهه اول قرن بیستم بر اهمیت منطقه خلیج فارس بیش از پیش افزود و ایران را عرصه تاخت و تاز استعمارگران قرارداد کشف این ماده ارزنده و حیاتی سیاست انگلیس را در جهت حفظ منابع نفتی به سوی خود معطوف داشت و ویلیام ناکس دارسی نخستین فردی بود که موفق شد امتیاز استخراج و کشف نفت را در ایران به مدت شصت سال از مظفرالدین شاه قاجار در ۱۹۰۱ بگیرد.(۱) گرفتن امتیازات نفتی از یکسو و وقوع انقلاب مشروطه و سرانجام امضای فرمان مشروطیت توسط مظفرالدینشاه از سوی دیگر رقابت بیشتر دولت روس و انگلیس را به همراه داشت. روسیه تزاری که حمایت از سلاطین قاجار را حق خود می دانست با انقلاب مشروطیت به مبارزه پرداخت در عوض انگلیس برای مقابله با روسیه که نفوذی در دستگاه دولت قاجار داشت سیاست حمایت از مشروطه را در پیش گرفت تا جایی که سفارت انگلیس در ایران کانون پناهندگی . تجمع طرفداران مشروطه قرار گرفت. اما مقدمات جنگ جهانی اول موجب شد که دول روس و انگلیس برای پایان دادن به اختلافات خود قرار داد ۱۹۰۷ را با یکدیگر منعقد کنند که به موجب آن دست روسها در شمال و انگلیسیها در جنوب ایران باز گذاشته شد و در واقع قدرت حکومت ایران در مناطق تحت نفوذ دو دولت استعماری به شدت تضعیف گردید. دو سال پس از انعقاد قرار داد ۱۹۰۷ بود که شرکت نفت ایران و انگلیس

تشکیل شد در ۱۹۰۹ با گسترش فعالیتهای اکتشافاتی این شرکت و چاههای نفت در خوزستان مشکلات جدیدی از جمله حفظ و حراست از خطوط لوله نفت و تأمین امنیت منطقه برای انگلستان مطرح شد. لذا آن دولت برای بسط دامنه نفوذ و تأمین منافع خود سیاست خود را در خلیج فارس بر ارتباط و عقد اتحاد با شیوخ عرب و حمایت از قدرتهای جدایی طلب و سرکردگان ایلات و عشایر جنوب ایران بنیان نهاد که در حوزه این مداخلات می توان به حمایت شیخ خزعل اشاره کرد. شرکت نفت ایران و انگلیس یک سری قراردادها با سران بختیاری و شیخ خزعل منعقد نمود. از جمله در سال ۱۹۰۹ م. (۱۲۸۸ ه.ش.) شرکت نفت قراردادی با شیخ خزعل منعقد نمود و یک مایل مربع از اراضی آبادان را برای ایجاد پالایشگاه از او خریداری نمود. سال بعد ساختن پالایشگاه شروع و سه سال بعد خاتمه یافت. به موجب قرارداد دیگری که شرکت با شیخ خزعل داشت، وی حفاظت ناحیه آبادان را در مقابل مبلغی که شرکت می پرداخت، عهده دار بود و همین امر باعث پیشرفت روند روبه رشد کارهای این شرکت بود؛ اما حقیقت امر این بود که شرکت یعنی عامل سیاست امپریالیزم بریتانیا به جای آن که در تقویت دولت مرکزی بکوشد و از دولت ایران ایجاد امنیت را در منطقه نفت خیز بخواهد، صلاح خود را در این دیده بود که با دادن رشوه دل خوانین بختیاری و سران متنفذ خوزستان مانند شیخ خزعل را به دست آورد، تا هم از تجاوز احتمالی آنان به منطقه در امان بماند و هم دولت مرکزی ایران را ضعیف و انمود کند. چنان که در سال ۱۹۱۹ م. (۱۲۹۸ ه.ش.) خزعل رابه درجه K.C.I.E که ظاهراً یک نشان سیاسی است، منحصر کرده بود. (۲)

از طرفی شیخ خزعل نیز برای ابقا در مسند حکمرانی و حفظ موقعیت خود در منطقه دست دوستی و اتحاد به سوی انگلیس دراز کرد. خود شیخ در این باره اظهار داشته است: «من برای حفظ خودودارایی که دارم چون مایوس از دولتتم چاره ندارم جز اینکه مناسبات خود را با انگلیسیها محکم نمایم» به همین جهت تصمیم به مذاکره با نمایندگان انگلستان در خلیج فارس گرفت این نیاز دو طرفه سبب گردید سرپرسی کاکس کنسول بریتانیا در خلیج فارس در ۱۹۱۰ با شیخ خزعل قراردادی بدین مضمون به امضاء رساند در این قرارداد دولت بریتانیا متعهد گردید در صورت تجاوز ایران به حقوق به قلمرو یا به اصطلاح املاک موروثی شیخ حمایت لازم را از شما به عمل آورد و این حمایت راتا

رسیدن به راه حلّی رضایت بخش ادامه دهند در عوض شیخ متعهد گردید بدون موافقت قبلی با انگلیس دست به انتخاب جانشین و ولیعهد نزنند. (۳) بدین ترتیب بود که خزعل، فرزندان و بستگان او به زیر چتر حمایت انگلیس در آمدند شیخ خزعل با وجود آنکه رعیت دولت ایران بود اما بدون اجازه او هیچ مأمور دولتی نمی توانست به خوزستان برود و تمام والیان منتخب دولت در ناحیه خوزستان دست نشانده او بودند و شیخ نسبت به تمامی آنها رفتاری مقتدرانه داشت اوضاع بدین گونه سپری می شد تا احمد شاه قاجار به سلطنت رسید اما چون کودک دوازده ساله ای بیش نبود در مدت پنج سال اول بعد از جلوس به تخت سلطنت عضدالملک قاجارو بعد از او ابوالقاسم خان قراگوزلو ملقب به ناصرالملک عهده دار نیابت سلطنت شدند هنوز چند هفته از تاجگذاری احمدشاه نگذشته بود که جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) آغاز شد و ایران علی رغم اعلام بی طرفی مورد تجاوز بیگانگان قرار گرفت جنگ جهانی تاثیر شگرف خود را بر سیاست خوزستان باقی گذاشت از جمله سبب افزایش نفوذ سیاسی انگلیس؛ کاهش حضور حکومت مرکزی، استقلال بیشتر خزعل در منطقه و پرداخت نکردن مالیات از سوی شیخ شد. (۴) در دومین سال جنگ نیروهای انگلیس به بهانه حفظ حکومت شیخ خزعل و مناطق نفتی جنوب و مقابله با دولت عثمانی خوزستان را متصرف شده بودند ضمن توافق محرمانه دیگری قرارداد ۱۹۱۵ را منعقد کردند شیخ خزعل در لشکرکشیهای انگلیس همدست آنان بود و خودسرانه با ترکان عثمانی دشمنی می کرد و اطلاعاتی درباره عملیات عثمانیها در عراق به دولت انگلیس می داد از سوی دیگر انگلیس برای درهم شکستن مقاومت عشایر و مردم بنادر خلیج فارس به تقویت نیروهای نظامی خود در منطقه پرداختند و به تشکیل نیروی تفنگداران جنوب ایران (پلیس جنوب) مبادرت کردند. (۲)

◀ **ملک الشعراى بهار از اعضاى اقلیت مجلس دوره پنجم (۲۲ بهمن ۱۳۰۲ تا ۲۱ بهمن ۱۳۰۴ خ.)، چنین نظری درباره شیخ خزعل داشته است:** «شیخ خزعل مردی باهوش و سیاسی و بالنسبه محیل بود و در اندک مدت توانست بر عربستان [خوزستان] آن روز حکومت کند. خزعل در ظاهر رعیت دولت ایران بود و از دولت لقب سردار اقدس گرفت و به امتیازاتی نائل آمد، لیکن قدرت خانوادگی و سیاسی او روز به روز روبه تزاید نهاد و در این اواخر بیشتر بر قدرت خود

افزود، به حدی که حُکام فرستاده‌ی دولت که به سمت حکومت خوزستان معین می‌شدند، تقریباً دست نشانده‌ی شیخ خزعل بودند و در حدود شخصیت حُکام مزبور شیخ نسبت به آنها رفتاری مقتدرانه می‌نمود. از شیخ خزعل با تمامی قدرتش نسبت به دولت شاهنشاهی ایران هیچ‌وقت خلاف وفاداری بروز نکرد و در طول مدّت همجواری ما با دولت عثمانی و تحریکاتی که همواره در میان اعراب سرحدی از طرف دولت همسایه می‌شد، شیخ خزعل جانب ایران را از دست نمی‌داد. و دیانت او، تشیع، نیز مؤید وفاداری او بود. اما مناسبات او با دولت بریتانیا که به مناسبت نفت خوزستان علاقه‌ی مفرضی به آن ایالت داشت، همواره دوستانه بود و وی دارای نشان مهمّی از آن دولت بود. ضمناً، این مرد نسبت به زبردستان خود رفتار مناسبی نمی‌کرد و از این راه و از طرق استفاده‌های نخیلات و سایر مزروعات بی‌پایانی که در بصره، کویت و خوزستان داشت و از راه تجارت و بهره‌های گمرکی، ثروت زیادی تحصیل کرده بود و یکی از توانگران معروف و بزرگ آسیا به شمار می‌آمد.» (۳)

◀ **سیف پور فاطمی «واقعه خوزستان» و بر خورد رضا خان با شیخ خزعل بدینگونه تحلیل می‌کند:** مثل این که دست تقدیر از هر جهت بر ضد احمد شاه و سلسله قاجاریه و برله سردار سپه و یارانش بود. ایالت خوزستان از نقطه نظر مجاورت با خلیج فارس و مرکز بزرگ نفت و گاز طبیعی کشور سالهای سال خارج از قدرت حکومت مرکزی بود و انگلیس‌ها در آنجا چند شیخ عرب و خانهای بختیاری را تقویت می‌کردند و بدست آنها مقاصد خود را در خلیج فارس و جنوب باختری ایران به ثمر می‌رسانیدند.

در اینموقع سردار سپه، رئیس الوزراء و مالک الرقاب کشور شد، شیخ خزعل در خوزستان فارغ البال بدون اعتناء به حکومت مرکزی امور آن ناحیه را برعهده داشت. بختیاریها هم از پشت دروازه اصفهان تا مرکز نفت آبادان را تیول خود می‌دانستند.

هرچه قدرت حکومت مرکزی زیادتر می‌شد ایلات لرستان و خزعل و بختیاری ها بهم نزدیک ترمی شدند. انگلیسها هم طبق اسنادی که اکنون در دست است و در فصل علل کودتا به آن اشاره شد، در آنموقع هنوز تصمیم به سلطنت رضا خان نگرفته و منتظر بودند که سرپرسی لرن قرار هایش را با او تمام کرده و منافع انگلستان را از هر جهت تأمین نماید. از این رو این داستان از اول تا آخر یک

سلسله قول و قرارهای متضاد و دروغ و خدعه و دورویی است و در آخر خزعل را انگلیسها در دروسط معرکه ول کرده و چون رضا خان منافع شان را بهترتأمین می کرد او را بنام " اسب برنده " قبول کردند.

شیخ خزعل ، هنگام جنگ بین المللی اول خدمات شایانی به انگلیسها کرده و به اتفاق خوانین بختیاری خوزستان را از حمله ترکها مصون داشته و تسهیلات برای پیاده شدن قوای انگلیس به بصره و محمّره فراهم ساخت که بپاس این خدمات چندین نشان مدال از طرف فرمانفرمای هندوستان و وزارت مستعمرات به او اعطا شده بود. در ضمن، حکومت انگلیس رسماً خزعل و اولاد او را نسلأ بعد نسل تحت حمایت خود قرار داده و حکومت او را در خوزستان تضمین کرده و صریحاً تعهد کرده بود که از هرگونه دخالت حکومت مرکزی در امور خوزستان جلوگیری کنند.

در یکی از سفرها " احمد شاه " از راه بصره به خرمشهر رفته و چند روزی در قصر خزعل میهمان او بود و شیخ هم از هیچگونه اظهار انقیاد و خدمت خود داری نکرده و در ضمن شاه را متوجه خطر رضا خان در تهران می نماید. احمدشاه از میهمان نوازی خزعل اظهار امتنان کرده و ویرا به نشان اقدس مهمترین نشان دربار مفتخر می سازد. ولی در قسمت مخالفت با سردار سپه جواب رد می دهد و می گوید سردار سپه نسبت به او مطیع و وفادار است.

چند سال بعد از خلع احمد شاه، " فخری پاشا " یکی از سیاستمداران مصر در مجله " کل شیئی " مقاله ای راجع به مناسبات خودش با احمدشاه منتشر ساخت خلاصه اظهارات او این بود که در سفری که احمد شاه از قاهره عبور می کند ملک فوآد پادشاه مصر از او پذیرائی کرده و در ضمن به او اندرز میدهد که تو باید اهل تصمیم باشی و با قدرت سلطنت کنی زیرا پادشاه یا رئیس کشور اگر بخواهد مانند گوسفند سلیم و در مقابل اطرافیان تسلیم باشد اول پشمش را می چینند و بعد او را قربانی کرده و گوشتش را تقسیم می کنند. احمد شاه که با فخری خیلی نزدیک و همراه بوده به او می گوید: " ملک فوآد راست گفت. متأسفانه من در امور کشوری علاقه و وضعیفم و این ضعف در خون من است. پدرم با دختر عموی خود ازدواج کرد و من ثمره این ازدواج هستم و علما گویند که ازدواج در فامیل حاصلش ایجاد افراد ضعیف الفکر و ضعیف الاراده است.

سالهای بعد هم فخری پاشا، احمد شاه را در هتل ماژستیک پاریس ملاقات می کند و اغلب شبها شاه مخلوع با او درد دل کرده از جور روزگار بدسکالی اطرافیان

دست تغابن به زانو زده و می گوید خودم کردم که لعنت برخودم باد. شاه اظهار می دارد " انگلیسها سید ضیاءالدین و رضا خان را چون اجل معلق برای من فرستادند. سید ضیاء انقلابی و خطرناک بود. برای اینکه از شر او نجات پیدا کنم رضا خان را تقویت کرده و کلک او را کردم. ولی به مقتضای " چواز چنگال گرگم در ربودی / چو دیدم عاقبت گرگم توبودی "

رضاخان از روز اول در ظاهر همه جا خود را گوش بر حکم و چشم بر فرمان نشان می داد و حتی یک هفته قبل از خلع سلطنت قاجاریه تلگرامی مبنی بر وفاداری و شاه پرستی و تقاضای مراجعت به پاریس مخابره کرد. با آنهمه کمک و محبتی که من به او کردم هیچ فکرنمی کردم " آنکه روزم سیه کند این است " ولی روزی سزای خود را خواهد دید.

کسی کو به ره بر کند ژرف چاه

سزد گر کند خویشتن را نگاه

فخری پاشا در مقاله خود اظهار می دارد که احمد شاه مرد نبرد با رضا خان نبود. زیرا شخصاً رک و ساده و راستگو و مهربان و کاملاً معتقد به اصول حکومت مشروطه و سنتی پارلمانی بود (از دفتر خاطرات سال ۱۳۰۸)

بگفته مرتضی قلیخان بختیاری یکی از عوامل مهم غائله خوزستان تشویق انگلیسها بود. سفیر انگلیس " نرمن " که با رضا خان زیاد مساعد نبود بوسیله سرکنسول اهواز برای خوانین بختیاری پیام می فرستد که بهتر است با خزعل همکاری کنند. سپس سرکنسول مبلغ هفده هزار تومان بابت قشون کشی به خوزستان به امیر مجاهد و شهاب السلطنه و مرتضی قلیخان می دهد و در ضمن می گوید ممکن است درخوزستان آشوب و بلوایی برپا و به مؤسسات نفت صدمه و خرابی وارد شود، از این رو بهتر است یکهزار نفر تنگدار بختیاری فوراً به آن ایالت اعزام شوند.

امیر مجاهد هم بدوستانش امین التجار و افتخار التجار اصفهانی می گوید " قیام ما در خوزستان به تحریک انگلیسها بود. آنها به ما گفتند که سردار سپه برای ایران خطر دارد و می خواهد اساس سلطنت احمد شاه و حکومت ایللیاتی و اشرافی ایران را از میان ببرد و کشور را تسلیم مشتی اجامر قزاق کند. ما برای کمک به از بین بردن او حاضریم اسلحه و کمک مالی به شما بکنیم. حتی تلگرافهایی که از طرف گردانندگان قیام سعادت به تهران مخابره می شد قبلاً از نظر کنسول می گذشت. "

این جریان چندین ماه طول کشید. ناگهان نرمن وزیرمختار و سر کنسول اهواز به لندن احضار شدند و بجای آنها سرپرسی لرن وزیرمختار تازه و کاپیتان "پیل" کنسول تازه وارد شدند و پس از چند روز جلسه ای با حضور سران «قیام سعادت» و سر کنسول تازه در منزل امیر مجاهد تشکیل می شود کنسول تازه می گوید که کنسول سابق برخلاف سیاست حکومت مرکزی عمل کرده و دستوراً این است که شما با سردار سپه همکاری کرده و به پاس مواعید سابق حاضریم مخارج تفنگداران و خسارات شما را بپردازیم. امیر مجاهد راجع بوعده و وعیدهای سر کنسول و اینکه قیام بختیارها به تحریک مأمورین انگلیس بوده است مفصلاً صحبت کرده و از او چاره جوئی می خواهد.

کنسول حرف خود را تکرار کرده و می گوید اگر شما از در صلح و صفا برآئید ما برای همه تأمین جانی و عفو عمومی تقاضا خواهیم کرد. اسنادی که امروز بدست آمده نشان می دهد که انگلیسها چون اطمینان کامل به سردار و آتیه او نداشتند اول نظر داشتند که خوزستان و قسمتی از بختیاری و بنا در جنوب را تحت یک حکومت نیمه مستقل و تحت الحمايه خود قرار دهند، ولی بعد خطر بلشویکها در شمال و پافشاری ملیون و اهمیت اوضاع بین المللی نقشه آن ها را عوض کرده و سرپرسی لرن را که یکی از سیاستمداران زرنگ وزارتخانه انگلیس بود به تهران می فرستند. او پس از چند ماه رضا خان را طبق گزارش زیر "اسب برنده" تشخیص می دهد و وزارتخانه و حکومت هند را قانع می سازد که با بودن رضاخان دیگر احتیاجی به شیخ و خان ندارند." چون که صد آمد نود هم پیش ماست."

در اینجا رل انگلیسها مصداق گفته حافظ بزرگوار است: " فکر می کنم که باید همواره در خاطره داشت که تهران معیار نهانی روابط ما با ایران است. یکپارچگی امپراطوری ایران بعنوان یک کلّ و از لحاظ منافع کلی و دراز مدت بریتانیا به مراتب مهم تر از قدرت محلی هریک از " سرسپردگان خاص ما می باشد."

لرد کرزن وزیر خارجه این سیاست را پسندیده و سرپرسی لرن را مأمور اجرای آن کرد. او توانست با سردار سپه کنار آمده و نه فقط تعهد جلوگیری از بلشویکها را از او بگیرد، بلکه موافقت او را با حمایت از شرکت نفت و راهی برای تمدید قرارداد [داری] به مدت سی سال جلب کند.

سردار سپه و لرن روی تمام این نقطه ها توافق می کنند. بطوریکه معاون

وزارتخانه انگلیس او را با تلگراف زیر دلگرم می سازد:  
 " درواقع شما تحوّل بزرگی پدید آوردید یعنی یک دگرگونی سالم درمواضع ما  
 درایران بوجود آورده اید."

قیام خزعل بضررخود وشاه واقلیت دوره پنجم تمام شد، زیرا خزعل دربین  
 مردم بدنام بود. حکایتها از جوروظلم وعدوان وجمع آوری سال مردم بوسیله او،  
 در روزنامه ها منتشرمی شد. برای مدرّس واقلیت مشکل بود که یکپارچه با  
 خزعل همراز وهمساز بشوند. درضمن خزعل تلگراف تنّدی به سردار سپه رئیس  
 الوزراء و او را یاغی ومخالف شاه خواند. به مأمورین دولت مرکزی هم گفته  
 بود اینجا " عربستان است شما اگر خوزستان را گم کرده اید بروید پیدا بکنید"  
 . این عملیات درمیان مجلسیان وروزنامه نویسیها ودولتمندان اثر بسیاربد داشت  
 وهمه را برضدّ خزعل متّحد کرد.

عامل خزعل درتهران قوام الدوله صدری اصفهانی\*\* دوست پدرم بود. این  
 فامیل دراصفهان به نیک نامی مشهور ویکی از برادران او بنام رکن الملک  
 رئیس عدلیه اصفهان بود. قوام الدوله جزواقلیت وبا مدرّس سروسرّداشت و با  
 سردار سپه هم مربوط بود وبقول ظریفی "یار دارا ودل به اسکندر داشت". به  
 کمک مدرّس درکابینه سردار سپه وزیر داخله شد. قوام الدوله مردی بود خوش  
 صحبت ، بذله گو ، خوش تیپ ، بلند قد، کمی فربه ، با متانت، شیرین بیان  
 بدوستی سردار سپه ومدرّس درآن واحد افتخارمی کرد. او خود را پیرو مکتب  
 عرفی می دانست.

"چنان با نیک و بدسرکن که بعداز مردنت عرفی

مسلمانان به زمزم شوید وکافر بسوزانند"

امروزکه نامه های خزعل وقوام الدوله ویادداشت های رحیم زاده صفوی و  
 یادداشتهای پرسلی لورن وکتاب فتح خوزستان به قلم دبیراعظم بهرامی [ج.ص: به  
 یادداشتهای دبیراعظم و قلم عباس اقبال] و بنام سردار سپه منتشرشده تا اندازه  
 ای ممکن است پرده ازروی اسرارخوزستان برداشت.

خزعل، دریکی ازنامه هایش به قوام الدوله ازبی تفاوتی وسهل انگاری شاه  
 وخدمه ودورویی انگلیسیها شکایت کرده و می گوید:

" این روزها انگلیس ها با اودرهیچ قسمتی داخل مذاکره نمی شوند وعلناً  
 ازسردار سپه تمجید می کنند. درظرف چندین ماه ورق بگلی برگشته وبطوریکه  
 استنباط می شود سردار سپه بزودی مالک الرقاب کشور خواهد شد."



خزعل در نامه دیگری می گوید:

" کلنل پیل نماینده سیاسی انگلیس در خوزستان برای اولین دفعه از اوخوانین بختیاری ایراد می گیرد و علناً کارهای آنها را بباد انتقاد گرفته و با لحن خشن با آنان رفتار می کند."

در نامه دیگری او به قوام الدوله می گوید:

" اگر اطمینان به مراجعت شاه ندارد فوراً از ولیعهد بخواهید که بنام سفر اروپا از راه بغداد و بصره به محمّره (خرمشهر) رفته و در آنجا به قشون چند هزار نفری خزعل که حاضر به کمک او هستند ملحق بشود. بختیارها هم از طرف اصفهان حمله خواهند کرد. بهتر است قوام الدوله و مدرّس هم تهران را ترک کرده و از راه اصفهان به خوزستان بروند."

خزعل در تمام نامه ها از کید انگلیسها شکایت کرده و می گوید رئیس کمپانی نفت از او ملاقات کرده و ضمن صحبت می گوید بیماری شاه علاج ناپذیر است و بهتر است که او از سلطنت استعفا بدهد.

خزعل در نامه ای از رابطه خود به صولت الدوله قشقائی و غلامرضا خان والی پشتکوه صحبت کرده و امیدوار است که آنها هم به قیام او پیوسته و در حمله به حکومت مرکزی شرکت کنند.

نگرانی مهمّ خزعل پس از کید انگلیسها از اختلاف خوانین بختیاری است. زیرا با آنکه امیر مجاهد و مرتضی قلیخان و سردار فاتح و شهاب السلطنه با او همراز و همکار بودند، سردار اسعد با سردار سپه نرد محبّت می باخت.

قوام الدوله در جواب خزعل، به اومی گوید ولیعهد مرد ترسو و بیکاره است افکار مردود و مشکوک از خود نشان می دهد. گاهی از غیبت شاه شکایت می کند. زمانی با سردار سپه همکاری می نماید و بعد به فاصله یک ساعت تغییر رأی داده و می خواهد به اروپا برود. در " جبین این کشتی نور رستگاری نیست."

قوام الدوله، خزعل را از جریان ملاقاتهایش با ولیعهد مستحضر ساخته و می گوید سردار سپه هم سه مرتبه محرمانه با ولیعهد ملاقات کرده و رابطه آنها خیلی نزدیک و صمیمانه است و اقلیت هم نسبت به ولیعهد و عملیاتش سوء ظن پیدا کرده اند زیرا برعکس گذشته از مذاکراتش با سردار سپه آنها را مطلع نساخته و از کارهایش اطلاعی در دست نیست.

این اسناد نشان می دهد که در آنروزها سردار سپه از یک طرف به مدرّس

نزدیک شده و از طرف دیگر به ولیعهد اظهار ارادت و سرسپردگی می کند و دوستانش هم در مجلس با جدیت تمام زمینه را برای انقراض قاجاریه و سلطنت او حاضر می کردند. در صورتیکه خزل و بختیارها قیامشان بگفته انگلیسها و عقب نشینیشان هم بدستور آنان بود. اقلیت نه در غربت دلش شاد و نه روئی در وطن داشت. شاه و ولیعهد هم بکارکشورتوجهی نداشتند. مردم هم تا اندازه ای حاضر به مقاومت بودند ولی دیگر حاضر نبودند که سربی صاحب بتراشند. سردار سپه و رفقایش قدرت داشتند، پول فراوان در اختیارشان بود، شهربانی و قشون گوش بر فرمانشان داشت، موضوع قیام خزل و بسط قدرت حکومت مرکزی را در خوزستان یک امر میهنی شناخته و مردم پشتیبانی از حکومت را فرض ذمه می دانستند.

خزل به اتکای انگلیسها و بواسطه نادانی در سرمالیتهای عقب افتاده، با دولت در افتاد. سردار سپه، میلسپو را و ادار کرد که معاون خود سلطان محمد عامری و "مک کرماک" را به خوزستان فرستاده و مطالبه یک میلیون تومان مالیات ده سال را بنماید. وصول چنین مبلغی از خزل که بلأامت شهره بود امر غیر ممکن به نظر می آمد و به منزله دعوت اوبه قیام بر علیه حکومت سردار سپه تلقی می شد. چنانچه تذکار داده شد خزل به ترغیب انگلیسها پیش از آن که مأمورین وارد خوزستان شوند تلگرافی مجلس مخابره کرده و می گوید:

"این میلسپو اجنبی کیست که مأمورینش به عربستان آمده و در کار مردم دخالت می کنند و می خواهند امنیت این منطقه را به خطر بیندازند؟"

سردار سپه هنوز قرار و مدارش با انگلیسها تمام نشده بود به وزیر مالیه دستور تلگرافی مبنی بر تأسف از این اقدام میلسپو به خزل مخابره کرده و به او وعده مساعدت و رسیدگی بکارهای مالیاتی او بدهد.

خزل از این ملایمت سوء استفاده کرده و تلگراف موهنی بر رئیس دولت کرده و ویرا متهم به غصب قدرت قانونی شاه مشروطه می کند.

به گفته دبیر اعظم، خزل و بختیارها و والی پتسکوه در آن موقع بیش از سی هزار تفنگدار مسلح در اختیار داشتند و اگر خزل موضوع عربستان را جلو نکشیده و نقشه حسابی برای عملیات خود داشت و طرفداران خود در تهران را با اظهار احمقانه جدائی خوزستان از ایران از خود نرانده بود دولت به هیچوجه موفق به از بین بردن او نمی شد. همین ابلیهی و نادانی پیشه وری و یارانش را هم از میان برد. "از بدبها خود به پیچد بدکنش" تهران از وجود این قدرت بیمناک

بود ولی خود خزعل مانند محمد رضا شاه تمام امیدش به انگلیسها و فکرش این بود که باید از او امر آنها سرپیچی نکند. به اشاره آنها تهران را از خود رنجانید و بدستور آنان بدون آنکه یک تیرازدهانه تفنگ سربازان یا تفنگداران او خالی بشود، تسلیم شد. و با آن تسلیم همه چیز را بر باد داد. "جهانا چه بی مهر و بدکین جهانی"

دانته شاعر معروف ایتالیائی می گوید اگر می توانستیم خطوط پیشانی افراد را بخوانیم و از سرنوشت آنان مستحضر بشویم بسیار از آنها که مورد حسد و حقد ما هستند مورد ترحم و شفقت ما خواهند بود. یا بقول رودکی:

بروز نیک کسان گفت غم مخور ز نهار

بسا کسان که بروز تو آرزمندند

خزعل که فرمانفرمای مطلق جنوب ایران بود و در موقع جنگ خدمات شایانی به انگلیسها کرده و او را حکمران مستقل خوزستان و سواحل باختری خلیج فارس می دانستند، از حیث ثروت نقد و جواهرات و ملک و اندوخته در داخل و خارج از ایران در درجه اول قرار داشت. ایلات بختیاری و پشتکوه هم او را قائد خود می دانستند، در تهران هم ابتدا طرفدار زیاد داشت، با دو اشتباه بزرگ تسلیم شدن به انگلیسها و نغمه خود مختاری عربستان و اظهار اینکه "این جا عربستان است شما اگر خوزستان را گم کرده اید بروید آن را پیدا کنید" همه چیز را بر باد داد.

روز نامه های تهران و طرفداران سردار سپه این جمله را پیراهن عثمان کرده و براوتاختند. ملیون هم جدا به عملیات او اعتراض کرده و مؤتمن الملک رئیس مجلس در تلگراف تندى به خزعل و رؤسای قبایل عرب یاد آوری کرد:

"خوزستان جزء لایتنجرای ایران و ساکنین آن رعیت و مطیع حکومت مرکزی هستند و هرگونه عمل خصامنه ای با مقاومت شدید دولت و مجلس روبرو خواهد شد و سردار سپه هم رئیس الوزرای قانونی کشور و مورد تأیید مجلس شورایی است."

خزعل از طرفی هم کوشش کرد از نقاربین ولیعهد و مدرّس و سردار سپه استفاده کند. از این رو با هر دو بوسیله قوام الدوله رابطه برقرار کرد، ولی ولیعهد که گول سردار سپه را خورده بود در اول توجه بحرفهای خزعل نکرد ولی بعد به اصرار قوام الدوله نامه ای به او نوشته و اظهار می دارد که تظاهرات شما

راجع به عربستان و رضا خان، نظرها را نسبت به شما منحرف و مشکوک داشت. ولی در این موقعیکه تحولات سیاسی در غیاب اعلیحضرت مملکت را مواجه به اختلال و آتیۀ خطرناکی را نشان می دهد و عناصر وطنخواه که جناب مستطاب حجّت الاسلام آقای مدرّس دامت افاضاته در رأس آنها قرار گرفته در نظر دارند اجرای تصمیمات خود را موکول به تقویت و معاضدت کرده و ما هم از نظر اعتماد کاملی که به شاه پرستی شما داشته ایم آنها را از طرف شما مطمئن و امیدوار ساخته شما را به شاخصیت آنها انتخاب نموده ایم که در پیشرفت مقاصد آنها جدّیت و کوشش لازم به عمل آید."

مدرّس هم در نامه ای به خزل گفت:

" من دوسه مرتبه به شما نوشته ام که اهالی تهران عموماً به شما بد نظر هستند و سوابق شما در مملکت خوب نیست هم مردم نسبت به شما حسّ تنفّر و انزجار دارند، علیهذا اگر خواسته باشید سابقۀ شما فراموش شود باید با کارهای خوب و عملیاتی که بدر مملکت بخورد گذشته های خود را جبران نمائید. امروز هم همان موقع است که به معرض امتحان درآمده اید. یعنی وجود ملت و مشروطه خواهان حقیقی از جنابعالی امتحان می کنند. البتّه این امتحان اگر از آب درست بیرون آمد قهراً تخفیف سیّات اعمال است که ممکن است گذشته های شما را جبره نماید و الا باحرف نمی شود مردم را گول زد."

" شما باید سعی کنید شاه را به محمّره وارد کنید و اگر نخواست برگردد و یا نتوانست مراجعت کند مملکت و لیعهد قانونی دارد باید او روی کار بیاید و سیاست این قسمت البتّه حل می شود:

" امید وارم انشاءالله الرحمن مطالب و دستوراتی که به شما گفته می شود با ملاحظه کلیّه مقرّراتی که قوانین مملکت را لکّه دار ننمائید به موقع عمل خواهید گذارد و این نکته را هم البتّه در نظر بگیرید که سیاست بختیاریهی مبتذل است و چیزهای دیگری هم هست که فرستاده ما جنابعالی رامتوجّه خواهد ساخت."

نامه ای از قوام الدوله بدست آمده که در آن نکات زیر را به خزل گوشزد کرده است:

۱ - " با اینکه معتقدم شاه مراجعت نمی کند و یا نمی تواند مراجعت کند برای اجرای این منظور نماینده وزین و ورزیده و آشنا به سیاست کنونی و دولت خواه که به سلطنت او علاقمند باشد باید گسیل داشت بطورکلی برد و باخت های

زندگانی در انتخاب اشخاص بد و خوب است."

۲ - " در پیشرفت این منظور ولو خسارت جنابعالی به پنج میلیون بالغ شود نباید شانه از زیر بار خالی کرد! امساک در این قسمت به ضرر نام و جان وهستی تمام می شود. حتی اگر مقهورتان باشد و وسیله ای در دسترس داشته باشید یک مبلغی که نسبتاً کافی باشد به مرکز برسانید که هم والا حضرت در عسرت نباشد و هم آقای مدرّس بتواند خرجهایی که ضرورت و فوریت پیدا می کند محلّ آن را داشته باشد که ناچار به قرض و تگدی از زید و عمرو نباشیم. وضعیت ولیعهد هم که معلوم است بیچاره پول شام و نهار ندارد.

۳ - موضوع مراجعت شاه با اطلاعات عمیقی که خودتان دارید یک فکر بغرنج و مشکوکی است که به این سهل و سادگی حل نمی شود و جای شک و شبهه نیست که اگر در بادی امر شاه با سیاست انگلیسها در قسمت قرارداد موافقت نموده بود رضا خان سواد کوهی بوجود نیامده بود.

شخصاً معنقدم شاه راه را گم کرده و این گمراهی به سقوط سلطنت او و زوال قاجاریه منتهی می گردد.

در همین هنگام بیانیه ای هم بنام کمیته «قیام سعادت» بدون امضاء افراد منتشر گردید. در قسمتی از بیانیه ذکر شده است:

وقت آن رسیده که آزادی خواهان حقیقی و آنها نیکه به سعادت مملکت و ملت اعتقاد و علاقه دارند قیام نموده برای بازگشت شاهنشاه و تحکیم اساس مشروطیت و صیانت قانون اساسی مجاهدت نمایند.

بنابر این کمیته قیام سعادت بنامنامی اعلیحضرت همایون سلطان احمد شاه تشکیل شده و عموم هموطنان خود را به شرکت در این نهضت دعوت می نماید که مادام که اعلیحضرت مراجعت فرموده اند پیرو نیات مقدمه والا حضرت اقدس ولایتعهد که جانشین شاهنشاه و سرپرست قانونی کشوری باشد خواهند بود. زنده باد شاهنشاه. پاینده باد ایران.

خزعل، تلگرافات متعددی به احمد شاه که در پاریس بود مخابره کرد و پس از آنکه " آن را که خبر شد خبری باز نیامد"، رئیس التجار محمّره ای را به پاریس فرستاده و به شاه پیام داد که اگر از راه خوزستان مراجعت کند کلیه قشون و مهمّات در اختیار وی گذارده خواهد شد و بدون دغدغه به تهران مراجعت کرده و سردار سپه را از میان خواهد برد.

احمد شاه، رئیس التجار را نمی پذیرد و به او پیغام می دهد پس از آنکه غائله

خوزستان پایان یافت اورا خواهد پذیرفت و جواب خزعل را حضوراً خواهد داد. به گفته مگی مورخ [تاریخ بیست ساله ایران]:

جاسوسهای شوروی درخوزستان به فعالیت برخاستند. مخصوصاً آنهایی که در این مانورسیاسی با انگلیسها محرمانه همکاری داشتند برای اغفال قنسولگری شوروی اهواز خود را مخالف سردار سپه قلمداد کرده و مکاتب و اطلاعات خود را از مجرای قنسولگری شوروی یا بوسیله جواسیس شوروی به تهران ارسال می داشتند و بواسطه همین بازیها هم قنسول شوروی در اهواز و "حتی سفیر شوروی در تهران کاملاً اغفال شده به سردار سپه همه نوع مساعدت نموده مقداری اسلحه محرمانه به او دادند تا در این موقع شکست نخورد.

از آنطرف مدرس به فکر افتاد نماینده ای نزد شاه فرستاده تکلیف مردم را با او یکسره کند. قرعه این فال بنام رحیم زاده صفوی نماینده مجلس و دوست نزدیک مدرس زده شد.

سالهای بعد من با رحیم زاده دوست شده و اغلب در روزنامه باختر در ایران از صحبتهای او استفاده می کردم. برحسب تقاضای من و مرحوم حسین برادر من [دکتر حسین فاطمی] رحیم زاده این مذاکرات را که حاکی از سفر او به پاریس و ملاقات با شاه بود بصورت کتابی منتشر ساخت.

بگفته رحیم زاده هنگام قیام خزعل و دوستانش حکومت نظامی تهران (سرتیپ مرتضی خان) روزنامه های طرفدار اقلیت را توقیف و مدیران آن را تحت فشار قرار داد. از اینرو مدیران جراید اقلیت در مجلس پناه بسته و نمایندگان مجلس هم به سردار سپه اعتراض کردند و در نتیجه شخصاً در مجلس حاضر شده و به مدیران روزنامه ها و وکلا قول می دهد که به آنها اجازه انتشار و آزادی قلم بدهد. هنگامیکه آنان از مجلس خارج شدند چند نفر از مدیران جراید منجمه رحیم زاده با آنکه وکیل مجلس و مصونیت پارلمانی داشت توقیف و تسلیم زندان می شوند. وکلای اقلیت در مجلس سرو صدای زیاد راه انداخته و ولیعهد هم به رئیس الوزراء فشار می آورد که روزنامه نویسها را آزاد بکند. پس از آزادی، رحیم زاده به پیشنهاد مدرس بطور محرمانه با ولیعهد ملاقات کرده و پس از گرفتن دستور بدون اطلاع قبلی از راه روسیه عازم فرانسه می شود.

ولیعهد در ملاقاتی که دو ساعت و نیم طول می کشد نکات زیر را به شاه پیغام می دهد:

۱- حکومت و خزانه کشور در دست سردار سپه است. مخالفین با نداشتن وسیله و

پول، از روی ایمان و عقیده با همه مشکلات با دیو خود سری استبداد درنبرد هستند. این مبارزه ممکن است به قیمت جان آنان تمام بشود. ادامه این مبارزه حیاتی محتاج به کمک مادی و معنوی شاه است.

۲ - شاه باید فوراً از راه روسیه به ایران برگردد. اگر میسر شود در روسیه با زمامداران آن کشور تماس گرفته و آنان را از سیاست غلطی که در پیش گرفته اند بر حذر دارد و در ضمن به آنان خاطر نشان سازد که سفارت روس تحت تلقینات قائم مقام و کریم خان رشتی جاسوسان سردار سپه بر علیه منافع مردم ایران عمل می کند. سردار سپه نه غمخوار مردم و نه انقلابی است، نقشة اوتشکیل حکومت استبداد و خودسری است.

۴ - در صورتیکه شاه تصمیم گرفته که به ایران مراجعت نکند بهتر است ولیعهد را رسماً با اختیارات کامل به نیابت سلطنت منصوب سازد و اجازه دهد که اولاً رسماً داخل میدان نبرد شده و راه را برای مراجعت شاه هموار سازد. پس از دفع شر سردار سپه اختیار برگشت به ایران با کناره گیری از مقام سلطنت در دست خود شاه خواهد بود.

رحیم زاده پنهانی از دستگاه نظمیة تهران عازم پاریس می شود و در آنجا ابتدا با دولتمندان ایران مانند ناصرالملک، امین الملک مرزبان، ممتازالسلطنه ملاقات می کند و در ضمن می فهمد که طرفداران و فرستادگان سردار سپه در فرانسه و انگلیس جداً مشغول جلب افکار مردم بر له سردار سپه هستند. یکی از روزنامه های فرانسه می نویسد که از میان رفتن سردار سپه مقدمه تجزیه ایران است. این مقاله ناصرالملک محافظه کار را بی اندازه خشمناک ساخته و در یک کنفرانس مطبوعاتی چنین اظهار نظر کرد:

این گونه اراجیف نشانه بی اطلاعی و نادانی نویسندگان است. آنچه ایران را نگهداشته سردار سپه و طرفداران داخلی و خارجی او نیست یکپارچگی ایران منوط و مربوط به عوامل اقلیمی و نژادی و فرهنگی و سنتی و قومی است.

نفوذ عادات و آدابی که ایران را از فتنه اسکندروستم مغولها و عربها حفظ کرده تا ماه و خورشید بر فراز آسمان است ایران را از گزند تجزیه مصون داشته.

غریبان نادان از شاهنامه فردوسی، گلستان سعدی، مثنوی مولانا، دیوان حافظ، آثار علمی فارابی، بیرونی، ابوعلی سینا، استخری، رازی، عزالی، خیام و دیگران بیخبرند که این آثار بزرگ دلیل قومیت و ملیت و استقلال ایران است.

بیافکنم از نظم کاخی بلند  
که از باد و باران نیابد گزند

عید نوروز، جشن سده، جشن مهرگان، سیزده بدر و صدها سنت دیگر که از دوهزار و پانصد سال قبل تا به امروز در سرتاسر ایران حتی در کوره دهات بر پا می شود و مردم شادان و پایکوبان آنان را گرمی می دارند استقلال و تمامیت خاک ایران را تأمین می کند.

همان عواملی که سلطان محمود ترک را وادار به تشویق فردوسی در تدوین شاهنامه و جمع آوری مفاخر ایرانیان نمود، همان محیطی که غازان خان مغول را وادار کرد که خبر فتح خود را بر ضد ترکمن ها بعنوان فتح ایران بر علیه توران به زبان فارسی اعلام دارد. همان عللی که گلستان سعدی و غزل های حافظ را از رود سند تا دار داند ورد زبان عارف و عامی ساخت و به شعر حافظ شیراز می گویند

سیه چشمان کشمیری و ترکان بخارائی

ضامن بقا و ثبات ایران بوده و خواهد بود. فکرتجزیه ایران اثر مغز چرسی و بنگی است.

پس از چند روز اقامت اولین ملاقات رحیم زاده با احمد شاه در شهر نیس اتفاق می افتد.

همراهان شاه در آن موقع حکیم الدوله و برادرش حشمت السلطنه بودند. رحیم زاده پس از ملاقات آنها به دفتر شاه راه می یابد و او هم با کمال مهربانی ویرا پذیرفته و با دقت گوش به پیامهای برادرش و مدرّس می دهد و در ضمن شرحی از اوضاع آشفته تهران و وضع اسفناک اقلیت در مقابل قدرت رئیس الوزراء صحبت کرده و سپس اشاره به محبوبیت شاه در میان مردم کرده از اومی پرسید که آیا فکری برای نگهداری تاج و تخت کرده و فکرنمی کند که این مسافرت ها آنها را در خطر می اندازد؟

شاه در جواب می گوید: من به محبوبیت خود اهمّیت می دهم و از صمیم قلب ملّتم را دوست می دارم.

آیا شما ها می خواهید من پادشاه مشروطه باشم یا مختار و مستبد؟

سپس شاه اشاره به مسافرت هایش به اروپا کرده و می گوید در سفر اول ایران را از شرّ قرار داد نجات دادم و صریحاً به رجال کشور ها گفتم که هر گاه بخواهند با ابقای استقلال ایران ضایع شود مرگ را ترجیح می دهم و



آنچنان سلطنتی را نمی خواهم که متضمن بندگی ملت و مملکت باشد. رحیم زاده صریحاً به اومی گوید که ولیعهد و مدرّس از شما می خواهند که تصمیم نهائی خود را گرفته و برای فداکاری حاضر شده و در داخل کشور با سردار سپه روبرو شده و جلو عملیات غیرقانونی او را بگیرید، یا اجازه دهید ولیعهد سلطنت شما و خانواده قاجار را حفظ کند ولی در هر دو صورت ما محتاج کمک مالی شما هستیم.

شاه از این اظهار بر آشفته می گوید:

هرگاه پیش نهاد شاهزادگان و رجال را که می خواستند من با سردار سپه در اقم می پذیرم یقین دارم که شخصاً موفق می شدم ولی برای کشور خوب نبود. مکرراً از طرف افسران قزاقخانه و اشخاص دیگری که حاضر بودند بگفته خودشان شاه دوستی به خرج داده و در عمارت گلستان کار او را خاتمه بدهند پیشنهاداتی بمن شد ولی برای من واقعه امیر کبیر همیشه درس عبرت بود. درست که عملیات رضا خان و همراهانش نامشروع است و نزد همه کس مبرهن است که اعمال نامشروع عاقبت ندارد، سلطنت ایران موهبتی است الهی یعنی حقّ طبیعی و موروثی ما می باشد. منتها اینکه ملت ایران نیز در حقّ سلطنت شرکت دارد.

رحیم زاده می گوید:

رضا خان امروزه وسائل گوناگون در دست دارد و تمامی آن وسائل را هم بر علیه تاج و تخت بکار انداخته است و هر لحظه قدمی به جانب مقصود پیش می رود. سر نیزه او زبان منتقدین و مخالفین را می برد. تشکیلات وسیع شهربانی هر اقدامی را بر علیه او غیر میسر می سازد. "ای که دستت می رسد کاری بکن" شاه پس از این مذاکرات رحیم زاده را مرخص کرده و وعده می دهد که در ملاقات بعدی جواب پیغامهای برادرش و مدرّس را بدهد.

در ملاقات دیگری که در گردشگاه کنار دریا صورت می گیرد، رحیم زاده می گوید: طبق منور الفکر کشور چشم امید به شما دارند و معتقدند شما باید جلو افتاده و در مقابل مشکلات داخلی و خارجی راهنمای مردمی که به شما علاقه دارند بشوید. مثلاً عارف شاعر وطن پرست که سالها در مقابل دشمنان داخلی و خارجی جنگیده می گفت پس از مراجعت از اسلامبول بنام جامعه روشنفکران ایران در تصنیفی که بیت اول می گفت "چه شورها که من بپا به شاه باز میکنم در شکایت از جهان به شاه بازمی کنم" کوشش کرد مردم را در اطراف شاه جمع کرده و دست خائنین را از دربار و حکومت کوتاه کند. ولی چون از طرف شاه

کنشی ظاهر نشد کوشش او هم بجائی نرسید.  
 احمد شاه با لهجه استهزاء می گوید " این اشعار را شنیده ام اما می خواهم بدانم این شاعر شما می خواست من در حقّ او مثلاً چکار بکنم؟  
 رحیم زاده از این جواب بی معنی یگه خورده ومی گوید " اواز اعلیحضرت کمک برای مردم می خواست. آرزو داشت دربار بروی مردم ستمدیده باز باشد فهرست دعوت شدگان به سلام ومیهمانی های دربار از زمان مظفرالدین شاه عوض نشده، تمام دعوتها بنام فلان الملک وفلان الدوله وبهمان السلطنه است، یک نویسنده ویک شاعرویک نقاش و یک معلم رنگ دربار را ندیده اند:  
 اگر بعد از جنگ نویسندگان و مهاجرینی که از اسلامبول برگشتند ونویسندگان وگویندگان بدر بار راه داشتند وهزار نفر قزاق نمی توانستند پایتخت کشور را بدون مقاومت ومخالفت اشغال کرده وبا کودتا وضع کنونی را بوجود بیاورند.  
 احمد شاه با حال تأسف می گوید " هیچکس با ما از این مقوله حرفی نزده بود رضا شاه هم پس از سوّم شهریوردراصفهان گفت: پس از بیست سال یکنفرد این خراب شده مورد اطمینان من نیست. مرتب بمن گفتند خاطر مبارک اعلیحضرت اقدس همایونی آسوده باشد.

محمد رضا شاه مخلوع هم هنگامیکه دومیلیون نفر در خیابانهای تهران در مقابل سرنیزه ومسلسل راه پیمائی کرده وفریاد می زدند " مرگ بر شاه" در پیام از تلویزیون گفت " صدای انقلاب شما را شنیدم" افسوس که بیست وهفت سال دیر شده بود. با از میان بردن دکتر مصدق و یارانش و قتل دکتر حسین فاطمی تیشه به ریشه سلطنت خاندان پهلوی زد.

در جلسه سوم در دفتر شاه در هتل نگرسکو در "نیس" شاه از رحیم زاده می پرسد " پیغام ها از کیست؟ رحیم زاده با صراحت می گوید که ولیعهد ومدّرس و رفقایش از شما می خواهند که تصمیم نهائی گرفته و برای فداکاری حاضر شده وبا سردار سپه در داخل کشور مبارزه علنی شروع کنید واگر برای این کار حاضر نیستید اجازه دهید ولیعهد این بار را بردوش گرفته وسلطنت و ایران را از شرّ قزاق ها نجات بدهد. شاه می پرسد مقصود از فداکاریهای بزرگ چیست؟

رحیم زاده در پاسخ می گوید: مقصود این است شاه از راه عراق به ایران برگشته از پشتکوه و خوزستان و بحتیاری سران ایل وعده ای از افسران وفادار به مقام سلطنت مقدم شما را خوش آمد گفته از همانجا سردار سپه را منفصل وبوسیله ابلاغیه به کلیه مأمورین کشوری ولشگری وسفارتهای خارجی ومجلس این

تصمیم را ابلاغ کرده و کشور را از شرّ او نجات می دهد. شاه می گوید خزعل هم در این خصوص اظهاراتی کرده ولی من به او و بختیارها اطمینان ندارم. کمپانی نفت جنوب درخوانین و عشایران منطقه نفوذ دارد و نخواهند گذارد. نقشه آقای مدرّس عملی شود. مگر شماها نمی دانید که سردار سپه از مرگ ایامبری چه استفاده هائی برده با آنکه علت مرگ او موضوع نفت شمال بود ولی سردار سپه و اطرافیان با یک تیرچندین هدف را زدند: با حکومت نظامی کلیه طرفداران من و مخالفین سردار سپه را به بندکشیدند، آمریکائی ها از گرفتن امتیاز منصرف شده و نمایندگانشان تهران را ترک کردند، با رفتن امریکائیها روسها هم شاد شدند کم کم همدردی آنان نسبت به سلطنت من تبدیل به مخالفت با من و حمایت رضا خان شده است. با این تفصیل نمی دانم چطور شما و مدرّس و ولیعهد بمن توصیه می کنید که وارد این معرکه بشوم؟

رحیم زاده می گوید: مدرّس معتقد است که با دومیلیون تومان کمک تجهیز ایلات آسان است و اینکه پیشنهاد شده که شاه از راه لرستان به ایران بیاید برای آن است که بها نۀ نفت بدست انگلیسها داده نشود. قوای تبلیغاتی مخالفین سردار سپه در شهرها با کمک روحانیون به مجرّد ورود شاه اظهار هواداری کرده و ایلات هم از خلیج فارس تا آذربایجان با نظامیان علاقمند به شاه همصدا شده ادارات نظمی را در کلیۀ شهرها اشغال خواهند کرد.

گروهی معتقدند که سردار سپه ممکن است شخصاً به استقبال موکب ملوکانه تا کرمانشاه بیاید و در این صورت ممکن است در همانجا نقشه او نتیجه معکوس داده و کلکش کنده شود.

شاه می پرسد آیا مدرّس همه روحانیون را بخود یارو همراه کرده است؟- رحیم زاده می گوید مدرّس رابطه نزدیک با بسیاری از روحانیون دارد ولی معتقدست که گروه کمی از آنان مرتجع و دربازیهای سیاسی فرصت طلب و بجای آنکه جامعه را جلو ببرند بعقب برمی گردانند ولی اکثریت به شاه وفادار هستند. شاه در ضمن می گوید من ضربه مهلک را از انگلیسها خورده ام زیرا زیر بار قرارداد [قرارداد ۱۹۱۹ و توثق الدوله] نرفتم. اخیراً هم چند نفر از دوستانم به لندن رفته با اولیای وزارت خارجه صحبت کرده اند. نظر انگلیسها نسبت به من عوض نشده است. دوستی سیاستمداران خارجی برای ما خیری ندارد ولی دشمنی آنها مضر است. ما باید به فکر خودمان باشیم. هر روزیکه بتوانیم روی پای خود بایستیم دست دوستی به طرف ما دراز خواهند کرد.

شاه به هیچوجه جواب مثبت و مقنع به سئوالات و تقاضای رحیم زاده نداده و اصرار او موجب سوءظن اوشده و حتی بجزسلام عید دیگر موقت بدیدن اونمی گردد.

در آن ملاقات اعلام می کند که رحیم زاده باید هرچه زودتر به ایران برگردد و در ضمن می گوید منم از راه بمبئی عازم ایران خواهم شد.

رحیم زاده طبق دستور مدرس از راه مسکو به ایران بر می گردد.

روز عید نوروز، رحیم زاده به اتفاق وثوق الدوله، قوام السلطنه و پرنس ارفع

و کلیه ایرانیان مقیم نیس به سلام عید رفته و به حضور شاه می رسد. هنگام

مراجعت پرنس ارفع به او می گوید ول معطلی بیخود وقت خودت را با این مرد

تلف نکن. احمد شاه بدر کار ایران نمی خورد. انگلیسها تصمیم دارند قدرت را

در رضا خان تمرکز داده و تا توبه تهران برسی کار شاه تمام است.

این پیشگویی کاملاً صحیح و به موقع بود. ورود رحیم زاده صفوی مصادف

شد با الغای سلطنت قاجاریه و ریاست حکومت موقتی رضاخان. در اینجا سئوالی

پیش می آید که چرا احمد شاه با آنکه با کشتی قرار مسافرت به ایران را گذارده

بود و خانواده اش هم در شرف حرکت بودند ناگهان عزم رحیلش مبدل به اقامت

شد؟

تا اندازه ای علت این تغییر نظر را در کتاب "شیخ خزعل و پادشاهی رضا خان؟

سرپرسی لرن پیدا می کنیم.

در بیست ونهم اکتبر ۱۹۲۴ "سرپرسی لرن" که از مرخصی در لندن مراجعت

می کرد در پاریس توقف کرده و بدون اطلاع قبلی با تلفن از احمد شاه تقاضای

ملاقات می کند. شرح جزئیات ملاقات تاکنون منتشر نشده ولی آنچه را "پرسی

لرن" بر ملا کرده در اینجا نقل می کنیم.

لرن بیست و چهار ساعت در پاریس توقف کرد و ناگهان به سراغ شاه ایران می

رود. شاه اظهار امیدواری میکند که وزیر مختار وزارت خارجه را راضی بکند

و از او توصیه ای برای بازگشت به ایران بگیرد. زیرا احمد شاه تصور می کرد

که چنین توصیه ای به شاه نکند. لرن از این جریان آگاه بود که شاه بعنوان

بخشی از تحریکات خود برای ساقط کردن رضا خان، شیخ محمّره را تشویق

کرده است که علیه نخست وزیر دست به اسلحه ببرد. لرن هنگام ورود به

اسکندریه به تلگرافی از وزارت خارجه دریافت کرد که وی را برای خاطر

اقدام غیر مجازش در توصیه به شاه برای برگشتن به ایران مورد نکوهش قرار

داده بود زیرا شاه به سفیر بریتانیا در پاریس چنین گفته بود این رویداد ناگوار لرن را بسیار ناراحت کرد اما "اولی فانت" به او اطمینان داد که شرح واقعی موضوع اینک در پرونده موجود است."

عباس اسکندری نویسنده کتاب آرزو معتقد است که سر پرسی لرن احمد شاه را گول زد: از یک طرف از او قول گرفت که با خزع همکاری نکند و از طرف دیگر وزارت خارجه بوسیله سفیر انگلیس در پاریس به شاه اندرز داد که از رفتن به ایران صرف نظر بکند.

### ◀ برگردیم بر سر غائله خوزستان:

همینکه انگلیسها مذاکرات خود را با سردار سپه تمام کردند از یک طرف کلنل پیل "کنسول اهواز" به شیخ خزع عمل میگوید چنانچه دست از تدارکات نظامی خود برندارد وحلّ و فصل امور را بر عهده دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیانگدارد چاره ای جز این ندارد که او (شیخ خزع) را بنام متجاوز شناخته و خود را از تعهدات کمک به وی رها سازد. این استدلال بگوش شیخ فرو نرفت و اعلام کرد که حیثیت او اجازه نمی دهد که در برابر رضاخان تسلیم شود و افراد قبیله اش آماده اند بمیرند و این تحقیر را نپذیرند. شیخ افزود از این موضوع بخود می بالد که با اینکه دولت انگلیس اینک دست از حمایت وی برداشته است لکن وی بهر تقدیر در وفاداری خود نسبت به حکومت بریتانیا کوتاهی نکرده است.

شیخ با تسلیم داو طلبانه خود به مقامات دولت مرکزی (دیگر از قدرت بلامنازع گذشته برخوردار نیست) عمل عاقلانه ای بسود خود انجام داده است "

در تمام سفر خوزستان سردار سپه رل یک مرد سیاسی وطن پرست را بازی کرد با انگلیسها در پس پرده بند و بست کرد ، با نمایندگان شوروی چندین مرتبه ملاقات کرده و حتی در سرکنسولگری انگلیس در اهواز از کنسول و خانمش دیدن کرده و با آنها عکس گرفت و چند تلگراف رمز بین لرن و کنسول انگلیس را به قنسول روس نشان داده و او هم به مسکو گزارش داده و اخبار بیسیم مسکوشکست سیاست انگلیس را در خوزستان بخوانندگان خود نوید داد. روزنامه های تهران با آب و تاب «از شجاعت و دانش و خرد و وطن پرستی قائد عظیم الشان و فاتح خوزستان سخن میراندند!»

بیسیم مسکوموقع غائله خوزستان هر روز خبر پیشرفت و موفقیت‌های سردار سپه را انتشار می داد.

نمونه یکی از آن خبرها:

« اطلاع می دهند درموقع تفتیش خانه مدیر روزنامه ارتجاعی " اصلاح طلب" در اهواز مکاتباتی با لیدرهای اقلیت مجلس و یک طغری چک بانک خارجه که به امضای شیخ خزعل و به مبلغ معتناهی بوده است پیدا شده. از قراریکه می گویند بواسطه توقیف مدیر اصلاح کشف شده است که عدّه ای از نمایندگان اقلیت مجلس از شیخ خزعل پول گرفته اند و نیز اطلاع می دهند که عدم میل سردار اجل پسر شیخ خزعل و نماینده مجلس برای حرکت به تهران و اشتغال به امور مجلس علتش این است که مشارالیه هم مانند سایر وکلای جنوب طرفدار مدرّس بوده و می ترسد که علناً روابط خصومت آمیزی نسبت به سردار سپه پیش بگیرد.» ( نقل از بیسیم مسکو- روزنامه ایران - دوازدهم جدی ۱۳۰۲ )

در منزل دبیر اعظم در قلهک عکسی دیدم که سردار سپه و دبیر اعظم در منزل سرکنسول روس در سر میز شام نشسته و با کنسول و خانمش مشغول صحبت است. در تمام طول اقامت در خوزستان روسها مواظب کار رئیس الوزراء بودند ولی با تمام جاسوسی ها و پلیدیها نتوانستند کوچکترین اطلاعی از ملاقاتهای مخفی لرن و رضا خان و شیخ بدست بیاورند و بیشتر اخبار آنها غیر مستقیم از ناحیه سردار سپه و انگلیسها بود. کنسول روس در اهواز سه مرتبه بسروقت سردار سپه می رود و یک مرتبه هم سردار سپه در میهمانی شام شرکت می کند.

سردار سپه در ملاقاتهای خوزستان بهمه می گوید: " من در تهران تصمیم گرفتم که به خوزستان آمده یا خزعل را معدوم یا خود را در زیر خرابه های شوش مدفون سازم". این جمله تیتر بیشتر مقاله های تهران بود.

در قضیه خوزستان تبلیغات دولت به قدری قوی بود که اکثریت مردم طرفدار دولت و مخالف خزعل بودند و حتی مدرّس خزعل را مردی بدنام و ظالم می دانست.

پس از تسلیم خزعل، سردار سپه به ستونهای قشون دستور داد که به شهرهای خوزستان وارد بشوند. افراد زیر را هم مأمور امور خوزستان کرد:

سرتیپ فضل الله خان زاهدی (سپهبد زاهدی نخست وزیر کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر ضد حکومت ملی دکتر مصدق) حکمران خوزستان.

سرهنگ عبدالعلی خان مقدم حاکم نظامی دزفول، سرتیپ محمد حسین میرزا فیروز (سرلشکر فیروز) فرماندار نظامی کهکیلویه و بختیاری، سرتیپ ابوالحسن خان (سرتیپ پورزند) فرماندار نظامی پشتکوه.

امیر مجاهد بختیاری از ملاقات با سردار سپه خود داری کرده و با کمک "لرن" از ایران خارج شد. دولت موقتاً اموال او را مصادره کرد. بعد مورد عفو قرار گرفت ولی پس از مراجعت زندانی شده و در زندان کشته شد.

سردار سپه پس از تسلیم خزرعل به پیشنهاد قائم مقام بزیارت بقاع مقدّس شتافته و در آنجا با علمای کربلا و نجف ملاقات و تظاهر زیاد به اسلام کرد، و کوشش کرد که تهمت بهائی بودن را از میان ببرد. قائم مقام سالها بعد مدّعی بود که این اندرز سردار سپه را روی تخت سلطنت نشانند.

سردار سپه هنگام ورود به تهران از طرف بیشتر مردم مانند یک فاتح بزرگ استقبال شد. دهها طاق نصرت بسته و در شهر تهران بدستور شهربانی آذین بندی و چراغانی برپا شد.

مدّت یک هفته رجال و نمایندگان مجلس، بازرگانان و روسای اصناف به ملاقت او آمده و تبریک فتح خوزستان را تقدیم می کردند و همه ثنا خوان بودند... (۴)

سیف پور فاطمی می افزاید: مدرّس در آن زمان در مقابل این گفتار اظهار داشت: نمی دانم قسم سردار سپه را قبول کنم یا دم خروسی که از جیبش بیرون است. زیرا از یکطرف رویتز خبر می دهد که موضوع تمدید نفت جنوب و بحرین حل شده و از یک طرف سردار سپه مدّعی است که دست خارجیها از خوزستان کوتاه شده است.

درست هشت سال بعد قرارداد نفت جنوب برای مدّت ۳۳ سال دیگر تا سال ۱۹۹۲ تمدید شد و تقی زاده وزیر مالیه وقت در مجلس گفت "تمدید نفت جنوب به امر شخص رضا شاه بود. اوفاعل مایشاء بود و آلت فعل بودیم بروید علت را پیدا بکنید آلت را رها کنید.

سردار سپه راجع به ملاقات خزرعل چنین می نویسد:  
بالآخره ساعت ده خزرعل آمد. سن این مرد در حدود شصت و پنج، قیافه اش تاریک و چهره اش پژمرده و لبهایش بار گرفته و چشمانش مایل به زردی بود. آثار یک نفس پرورده عیاش و تنبلی را در لوح چهره خود منعکس داشت. اما در

نطق و مباحثه و مذاکره خیلی زبردست و ماهر بود. اثر الکل و ضعفی که از افراط در بعضی اعمال ظهور می‌کند، در چینهای صورتش خطوط ترحم انگیزی رسم کرده بود.

اگر مال و مکنت قارونی و قدرت مستمر فرمانروایی، این ثمر را می‌بخشد، وای بر مال، و آه از تنعم و عیش!

خلاصه از دیدن این روی و این چشمی که در میان عمامه مصنوعی سبز، درخششی شبیه به نور دیده‌ افعی افسرده از سرما، بیرون می‌فرستاد، کاملاً فهمیدم که چرا ما اسیر یک کشتی جنگی نشدیم؟ چرا در صحرای منگیر به خاک نیفتادیم، و چرا در اهواز هدف گلوله واقع نگشتیم؟

جواب این سؤال را نویسنده کتاب " خزعل و پادشاهی رضاخان " سرپرسی لرن" تا اندازه روشن کرده است:

رضاخان به "لرن" قول داده است که نیروهای ایرانی فقط تا فصل بهار در خوزستان باقی می‌مانند و قصد دارد موقعیت شیخ را در محل اساساً مانند گذشته حفظ نماید.

لرن قانع شد که شیخ خزعل بایستی بخواسته های رضا خان تن داده و به تهران بیاید و با طیب خاطر به رضاخان قول داد که شیخ را تشویق به این کار خواهد کرد.

لرن بوزارت خارجه بریتانیا گزارش داد که چنانچه فقط شیخ حاضر به مسافرت تهران بشود موضوع املاکش طبق خواسته اش حلّ و فصل می‌گردد و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان بعداً می‌تواند موضوع لغو تعهدات بریتانیا در قبال شیخ و سپردن وظیفه حراست او بدولت ایران را بررسی نماید.

در ماه آوریل، انگلیس کنسولی بنام " مونی پنی" مأمور اهواز کرد. از قبل از حرکت از تهران با نخست وزیر دیدار کرد و پیام دوستانه رضا خان را دریافت داشت تا یک بار دیگر از شیخ دعوت بکند که به تهران بیاید. لرن نیز در ۱۳ آوریل ۱۹۲۵ ( ۲۳ فروردین ۱۳۰۴ ) به وی دستور داد که لزوم پذیرش دعوت رضا خان را به شیخ یاد آور شود و به او بگوید که درآمدن به تهران نباید هیچگونه درنگ و تردید داشته باشد. " مونی پنی" نیز در روز ۱۹ آوریل ( ۲۹ فروردین ) در فیلیه با شیخ دیدار کرد و متوجه شد که دو باره ترس بوجود شیخ مستولی شده و از رفتن به تهران نگران است. در همان شب حکمران دولت مرکزی (سرتیپ فضل الله زاهدی) و چند نفر از مقامات ایرانی نام میهمان شیخ در کشتی



اوبنام ایوسی بودند که بیرون از کاخ لنگرانداخته بود. شیخ از "مونی پنی" درخواست کرد که نزد اوبماند و از وی حمایت بکند. اما پذیرش این درخواست ممکن نبود. لحظاتی پس از ساعت هشت یک قایق توپدار ایرانی بنام خوزستان درحالیکه چراغهایش روشن بود و در تاریکی شب به سمت ساحل حرکت می کرد بکنار کشتی رسید. نزدیک به پنجاه سرباز وارد کشتی خزعل شدند. همراهان شیخ را روی عرشه دستگیر کردند و از شیخ و پسرش خواستند تا داخل یک قایق موتوری شوند. این قایق بیدرنگ عازم حفار شد و از آنجا شیخ را با اتومبیل به اهواز بردند. روز بعد حکمران اهواز به اتفاق شیخ و فرزندش عازم دزفول شدند. گزارش شده است که این گروه همراه کاروانی به خرم آباد و از آنجا با اتومبیل به تهران خواهند رفت.

این گزارش "مونی پنی" نشان می دهد که شیخ اول فریب وعده های انگلیس ها را خورده و بدون جنگ تسلیم شد و سپس مأمور مخصوص از تهران رفته و با حضور "مونی پنی"، کنسول انگلیس، دستگیری می شود. لرن راجع به این حادثه و دستگیری شیخ تلگراف زیر را بوزارت خارجه انگلیس مخابره میکند:

شیخ یکبار دیگر با گوش نکردن به اندرز من وضع خود را دشوار کرده است" درست همان گونه که دعوت نخست وزیر را برای آمدن به تهران رد کرد. " امیدوارم بی آن دو (رضا خان و شیخ خزعل) ترتیبی بدهم که زیانی متوجه " منافع یا حیثیت ما نشود و تا حدودی به اعاده حیثیت شیخ بیانجامد این فقط در صورتی است که شیخ عاقلانه رفتار کند.

چمبرلن وزیر خارجه انگلیس در جواب لرن می گوید:

"دنیائی که ما در آن زندگی می کنیم با جهانی که این تضمین ها داده می شود تفاوت دارد و باید با احتیاط در آن گام برداریم. منظورم این نیست که این دنیا از جمیع جهات دنیای بهتری است لکن بطور یقین دینای آسان تری نیست که سیاست گذشته را در آن به اجرا در آوریم. واقعیت این است که سیاست گذشته بر اثر وجود میثاق جامعه ملل تقریباً نا ممکن شده است و ما باید مراقب باشیم در زمینی مورد تعقیب قرار نگیریم که قادر نیستیم در آنجا از خود دفاع کنیم." موقعیکه شیخ به تهران می رسد. لرن فوراً نامه ای بوسیله غلام سفارت برای او می فرستد. مأمورین پلیس اجازه ورود بخانه شیخ را بکسی نمی دهند" لرن " شدیداً به سردار سپه اعتراض کرده و او در جواب می گوید که این سختگیری

هایش در نتیجه فشار و دسیسه روسها در شمال است. او مجبور است قوای جنوب را برای رویا روئی با روسها به شمال بفرستد و شیخ را هم در تهران تحت نظر نگهدارد.

ولی لرن با لحن شدیدی رئیس الوزراء را متهم به نقض قرارداد و عهد شکنی کرده و قطع رابطه موقتی با نخست وزیر کرد و حتی نامه های او را قبول نکرد. بالاخره سردار سپه نامه رسمی مبنی بر پوزش و تضمین کتبی برای اجرای مواد قرارداد با شیخ به لرن می نویسد و در ضمن اظهار می دارد "که کارکنان نمایندگی سیاسی بریتانیا هروقت که بخواهند می توانند بدیار شیخ بروید." لرن بخوبی می دانست که رضا خان بدون کمک او هرگز موفق به ازمیان بردن شاه و غصب سلطنت ایران نخواهد شد. سردار سپه هم واقف بود که رنجش لرن در این هنگام که کلیه عوامل بنفع او کار می کرد ممکن است با یک دهن کجی انگلیسها تمام نقشه هایش نقش بر آب شود.

از این رونه فقط از "لرن" عذرخواهی کرد بلکه بگفته خانم لرن "درخواست" کرد که بضيافت شامی ببيادکه قرار بود شب بعد در سفارت داده شود. دعوت نامه برای او ارسال می شود و رضاخان با چهره خندان در میهمانی سفارت شرکت میکند.

هنگامیکه پس از مدت کوتاهی لرن بدیدن شیخ رفت، ملاحظه کرد که شیخ در خانه راحتی زندگانی می کند و روحیه اش بگونه شگفت انگیزی خوب است. شیخ به لرن گفت که دلایل رضا خان را برای آوردن وی به تهران درک می کند. اینک رضاخان وعده های خود را تجدید کرده و با احترام زیاد با او رفتار می کند. شیخ گفت به صمیمیت رضا یقین دارد. این حرفهای رضایت بخش شیخ که شاید به خاطر ترس از مستخدمین ایرانی که به آنها دستور داده شده بود حرفهای شیخ را به رضا خان گزارش دهند بهرحال موجب خشنودی لرن شد. اگر اوضاع بهمین منوال بماند ما با سرعت می توانیم آن را سروسامان بدهیم.

پس از آنکه رضاخان به سلطنت رسید نظرش نسبت به خزعل عوض شد. سرپرسی لرن پیش از ترک ایران تصمیم می گیرد که موضوع اختلافات مالی شیخ را با دولت حل بکند. موقعیکه شیخ از حمایت انگلیس در خوزستان مأیوس شده بود قبل از ورود رضاخان خواست از محرمه به بصره برود و برای همیشه از کشور خارج بشود. اما انگلیسها به او اجازه ندادند. اینک که در تهران در

خانه اش تحت نظر بود از لرن در خواست کرد که از شاه اجازه خروج او را از ایران بگیرد. شیخ در بانکهای خارج پول زیاد داشت و مدتی تمارض کرده و می خواست به این وسیله نظرشاه را برای رفتن به اروپا جلب کند. ولی رضا شاه اجازه نداد.

در خرداد ۱۳۰۷ در یکی از پذیرائی های شاه، شیخ خزعل به شاه می گوید که این خدمتگزار دچار در چشم شده بطوری که چند قدمی را نمی توانم تشخیص بدهم و از حضور اقدس اعلیحضرت همایونی استدعا دارم اجازه مرخصی داده شود که برای معالجه چشم به اروپا بروم. شاه خطاب به تیمورتاش می گوید دستور بدهید دوفنر طبیب متخصص از اروپا خواسته شود که یکی از آنها چشمهای شیخ را معالجه بکند و دیگری گلوی یکی از فرزندانم را که مریض است عمل کند. شیخ در جواب می گوید تنها چشمهای من درد نمی کند جسمایبمار هستم و مرض بطوری مرا آزار می دهد که محتاج به معالجه قطعی در اروپا هستم. شاه دیگر جوابی نداد. (اطلاعات شماره مخصوص در یک ربع قرن صفحه ۳۵).

در آخرین ملاقات لرن با خزعل " شیخ خزعل" آهی کشید و از وضع تحقیر آمیز خود گلایه کرد. شیخ پول می خواست. او بیست هزار لیره احتیاج داشت (کلیه اموال و وجوه نقد و جواهرات و دهات او را رضا شاه صادره کرده بود) شیخ دستهای زیبای خود را با حالت محترمانه ای دراز کرد و گفت عادت کرده ام که بدیگران چیزی بدهم و برایم دردناک است که از کسی چیزی بخواهم. لرن یک شب پیش از رفتن خود از ایران به آخرین تلاشش برای نجات شیخ دست زد. نخست وزیر محمدعلی فروغی و وزیر دارائی مرتضی قلی بیات و نیکلسن جانشین لرن و "ترات" منشی اول سفارت را در خانه شیخ دعوت کرده و با آنها راجع به فیصله کار شیخ صحبت کرد. شیخ حتی یک کلمه از این تعهدات را باور نکرد. بگفته نیکلسن " شیخ به پریشان گوئی، یلوه سرائی پرداخت بطوریکه پرسه لرن مجبور شد به او بگوید خفه شود. شیخ با شنیدن این حرف به پشت صندلی خم شد و شروع بشیون کرد. صحنه بسیار ناگوار بود و سرانجام "ترات" مجبور شد او را به اطاق دیگری ببرد. بیچاره از دیدن این صحنه بسیار ناراحت شد."

لرن ایران را ترک کرد و جانشین او "نیکلسن" در گزارشی به او چنین نوشت: " هیچ نتیجه ای در مورد کار شیخ بدست نیامد و دکتر میلیسپو عقیده دارد وزیران

ایرانی که این تعهد را داده اند بسیار نامسئول بوده اند. مادامیکه یک قطره خون در رگهای شیخ وجود دارد شاه هرگز اجازه نخواهد داد موضوع شیخ حل شود بلی من این حرف را باور می کنم که وعده های شاه به شیخ بقوت خود باقی است اما شاه از نظر پولی سخت گیر است. لرن در لندن در جواب "نیکلسن" می گوید: شکست من در ایجاد یک رفتار عادلانه با شیخ بر وجودم سنگینی میکند. وزرای مختار انگلیس بعد از "لرن" همه کوشش کردند که جان و مال شیخ را از دست شاه نجات بدهند. شیخ در زندان شاه مرد و رضا شاه هم در زندان انگلیسها در جنوب آفریقا تنها و بیکس جان بجان آفرین تسلیم کرد. پس از سوّم شهریور تحت فشار سفارت انگلیس املاک شیخ بورثه او انتقال یافت.

"گرترویدیل" منشی السنه شرقی کمیسر عالی انگلیس در بغداد در کتاب خود چنین می نویسد:

لرن سرمایه اش را در مورد رضاخان به کار انداخت. در واقع رضاخان تنها آدمی بود که قابل حمایت بود. اما گزارشهای رسیده حکایت از اوضاع آزاردهنده ایران دارد. شاید رضا شاه کارش را خوب انجام دهد و شاید بد، اگر خوب عمل نکند اوضاع خرابتر خواهد شد. بهر تقدیر اوضاع سخت ترمی شود از دیدن پرسی خوشحال شدم چون دوست بسیار با وفائی است.

**قضاوت مورخین به «قیام سعادت» تا موقعیکه کتاب "شیخ خزعل و پادشاهی ایران" و اسناد وزارت خارجه و گزارشهای سرپرسی لرن منتشر نشده بود، تا اندازه ای مبهم بود. ولی پس از انتشار این اسناد نشان می دهد که انگلیسها اول خزعل و بختیاری ها را تشویق به قیام کردند ولی پس از آنکه سرپرسی لرن با رضاخان کنار آمد تمامی قول و قراردادهای خویش با خزعل را فراموش کرده و او را دست بسته تسلیم رضا خان کردند. او هم بتدریج همه را از میان برد. خزعل پس از تحویل جواهرات و پولهای نقد خود بستر تپ زاهدی به تهران اعزام شد و پس از چند سال در زندان قصر جان داد. سرهنگ رضا قلیخان ارغوان رئیس ستاد کمیّت قیام به سوریه فرار کرد. امیر مجاهدیه اروپا رفته و پس از باز گشت در زندان قصر کشته شد. والی لرستان به عراق پناه برد. مرتضی قلیخان مورد عفو قرار گرفته و چند سال مأمور حکومت بختیاری بود ولی سالهای آخر سلطنت رضاشاه در تهران تحت نظر بود (وی پس از سوّم شهریور باز به سمت حکمران بختیاری منصوب شد). ثقة الملک حاکم خوزستان که ظاهراً طرفدار خزعل ولی در باطن جاسوس سردار سپه بود در وزارت کشور استخدام شد.**

حاج میرزایحیی دولت آبادی که هنگام غائله خوزستان نماینده اصفهان و از طرفداران پروپا قرص سردار سپه بود چنین اظهار نظر میکند:

شیخ محمّره از انگلیسیان که تکیه گاه بودند و از آنها امیدواری داشته است اکنون آن امید را ندارد. چه آنها با حاصل بودند مقاصد سیاسی و اقتصادی که در ایران دارند در نزد حکومت مرکزی مملکت دیگر بوجود امثال خزل ها احتیاجی ندارند. به گفته مولوی "چونکه صد آمد نودهم پیش ماست" و از طرف دیگر منافع خود را در ایران و آسایش خاطر خویش را از حریف بلشویک در این قسمت از دنیا تا یک اندازه ای به قوی بودن دولت ایران می دانند و نفوذ حکومت سردار سپه را در خوزستان اگر سودمند به حال مقاصد سیاسی و اقتصادی خویش ندانند زیان بخش هم تصوّر نمی کنند.

انگلیسیان چند مطلب از دولت ایران می خواهند از جمله تمدید مدّت امتیاز نفت جنوب معروف به امتیاز داری و تمدید مدّت امتیاز بانک ایران و انگلیس معروف به بانک شاهی و مبلغ چند میلیون تومان مخارجی که آنها در ایام جنگ تأسیس جنوب کرده اند در فارس برای حفظ مؤسسات اقتصادی و منافع سیاسی که داشته اند. در صورتیکه در میان ملیون و مقام های صلاحیتدار هیچ زمینه ای برای پذیرفتن این تقاضا ها حاضر نیست (هر سه تقاضا را رضا شاه قبول کرد) در این وقت که قضی، مخالفت خزل پیش آمده است و سردار سپه میان دو محذور بزرگ مانده و اگر انگلیستان خزل را مجبور نکنند تسلیم شود موافقت شاه و ولیعهد و دربار و هیئت نمایندگان نافذ مجلس گرچه در اقلیت باشند و ساخته و پرداخته های سردار سپه را ویران می کند و خودش نیز از میان می رود. انگلیسیان به او وعده همراهی می دهند به شرط اینکه مقاصد آن ها را انجام بدهد و او هم از آنها تقاضا می کند با و در رسیدن دستش به اریکه سلطنت همراهی نمایند. زیرا با شاه و ولیعهد نمی تواند کار بکند و اوقات او باید صرف مدافعه از خود بوده باشد.

انگلیسیان تقاضای او را می پذیرند به شرط آنکه خلع احمد شاه از سلطنت و نصب وی بی خونریزی صورت بگیرد و هر چه می شود به توسط مجلس شورای ملی و بصورت قانونی بوده باشد.»

حاج مخبر السلطنه هدایت راجع به غائله خوزستان چنین اظهار نظر کرد:

پس از آنکه خزل را انگلیسها رها کردند چاره ای جز تسلیم نداشت. انگلیسها اول او را تشویق به مخالفت با رضاخان کردند و پس از آنکه با سردار سپه

کنار آمدند او را و اداریه اطاعت از حکومت مرکزی کرده و بالاخره خزعل را به تهران آورده و پس از ضبط مال و جواهراتش در زندان جان داد. مخبرالسلطنه می گفت تا من در رأس کار بودم او را حفظ کرده و وسایل زندگانی و راحتی او را فراهم ساختم. ولی پس از حکومت من و فروغی، قدرت در دست نظمیه بود و برای نظمیه مختاری امنیت کشور به معنای از میان بردن گلیه سرشناسان کشور بود: کسانیکه بد را پسندیده اند ندانم زنیکی چه بد دیده اند ( ۵ )

« **ملک الشعراء بهارنظر « زعمای مجلس» درباره سفر رضا خان رئیس حکومت به خوزستان می نویسد:** » نیز در میان زعمای مجلس این صحبت بود که چرا رئیس دولت با مجلس صحبت نکرد؟ رفته است چه بکند؟ حضرات خارجیان چه می گویند. چه در نظر دارند؟ اگر بنا باشد بین شیخ و دولت اصلاح شود، آیا بهتر نیست خود ما واسطه باشیم؟ آیا نمی توان نگران این بود که در ضمن این اصلاح و آشتی استفاده هایی از رئیس دولت بکنند که به زیان کشور باشد؟

بنا بر این نگرانی بود که به تقاضای اقلیت جلسه سّری تشکیل شد. در آن جلسه مرحوم مدرّس و من و شاهزاده سلیمان میرزا و جماعتی دیگر صحبت کردند. آنچه در خارج نشو کرد چنین بود که در جلسه سّری موضوع مذاکرات راجع به مسأله خوزستان با شیخ بوده است و صحبت از مداخلات دیگران به میان آمده، مدرّس گفته است که دولت در واقع خوزستان و اقدامی که اخیراً کرد با چه کسی شور کرده است و آیا قصدشان چیست؟

و در جواب مشارالیه شاهزاده سلیمان میرزا گفته اند که هیأت دولتی مسئول حفظ انتظامات است و هر سرکش و متمردی را قانوناً مسئولست که در هم بشکند. بعد آقای ملک الشعراء گفته است: ما نمی گوئیم چرا دولت به قلع و قمع طاغیان مبادرت ورزیده است، مقصود ما اینست که صحبت از صلح و آشتی بگوش می رسد. در این صورت آیا بهتر نبود دولت به وسیله مجلس و نمایندگان به حرفهای خزعل گوش می داد و اگر قابل اصلاح بود توسط خود ما اصلاح می شد.

و در ضمن چنین گفت: مداخله دادن خارجیان در این قبیل کارها، نظریه

سوابقی که هست، گاهی اسباب زحمت می شود؛ چنانکه در سنه ۱۹۰۰ در بحرین اغتشاش رخ نمود و اهل سنت ریخته شیعیان اتباع ایران را به تحریک شیخ خودشان به قتل آوردند. مشیرالدوله وزیر خارجه نظریه اینکه قوه مکفی برای اعزام به بحرین و تنبیه متمرّدین نداشت، از دولت انگلیس بوسیله مراسله ای تقاضا کرد که در رفع اغتشاش مداخله نماید و همان مداخله اسباب این شد که در بحرین دخالت کردند و تا امروز هنوز رفع زحمت نشده است.

در این جلسه احساسات مربوط به اقلیت و اکثریت نبود. سوسیالیستها مدافع جدی بودند و افراد اقلیت و جمعی هم از افراد اکثریت مانند مرحوم داور و شیروانی و جمعی که در کتاب خوزستان نام آنها ذکر شده است، با عقیده مرحوم مدرّس موافق بودند.

بالتیجه، در جراید که خلاصه ای از گفتگوها را نشر داده بودند، به اقلیت حمله شد و حکومت نظامی تلگرافی به رئیس دولت که هنوز در فارس بود، دایربر این صحبتها و افکار مشوّش عمومی مخابره کرد؛ و در آن تلگراف جمعی از نمایندگان را چغلی کرد، و از طرف رئیس دولت تلگرافی به حکومت نظامی مخابره شد.

تلگراف سردار سپه به حکومت نظامی

سردار سپه پس از ورود به شیراز در ۲۵ آبان، تلگراف زیر را به فرماندار نظامی مخابره می کند:

از شیراز حکومت نظامی. تلگراف نمره ۱۳ و ۱۴ شما را مبنی بر انتشارات بین معاندین دایربر مداخله دیگران و صلح با خزعل ملاحظه کردم. شما که فعلاً در جریان یک قسمت از امور هستید، خوب تشخیص می دهید که این تلقینات از چه ناحیه شروع می شود و چه اشخاصی تلقین می نمایند و به ملاحظه همین وقوف باید فوراً در مقام تکذیب برآمده باشید. مداخله و مذاکره یعنی چه، مگر تازه ممکن است که کسی بتواند مرا وسیله استفاده قرار بدهد. مگر ابلاغیه عملیات قشونی را بمورد اطلاع عامه نگذارده اید، مگر مردم اقدامات قشون و بیچارگی خزعل و فرسودگی او را نمی خوانند؟ برای کسی که وجود خود را وقف مملکت کرده تمام این انتشارات معلوم الحال بقدر خردلی ارزش و اثر نخواهد داشت، من صلاح مملکت را هر چه می دانم، اعم از صلح و

جنگ، اقدام خواهیم کرد (!) و انتظار اندرز و نصیحت احدی را نخواهم کشید. یک مشت خائن که حالش بر خدا و خلق معلوم است فقط قابلیت همین را دارند و اصلاً این قبیل عناصر فاسد چه حق دارند که در رؤس مصالح مملکتی اعمال نظر نمایند. چون هیچ یک از کارهای من از نظر مردم مستور نبوده، حالا هم برای اینکه عامه از جریان امور مملکت خود مسبوق باشند، دستور داده ام که جزء و کل عملیات این حدود را در ضمن ابلاغیه گوشزد عموم نمایند تا هیچ چیز بر هیچکس مستور نماند.

رئیس الوزرا و فرمانده کلّ قوا - رضا (۶)

◀ مایک زرينسکی در نوشته تحقیقی خود تحت عنوان «چگونه شاه شدن؟ مروری تاریخی بر روند شاه شدن رضاخان به دست انگلستان» و «مأموریت لورن» در حمایت رضا خان بر این نظر است:

رضاخان همچنین از سوی سرپرسی لورن، وزیر مختار بریتانیا، حمایت می‌شد. برخلاف سیاست پیشین بریتانیا، لورن از تلاش‌های رضاخان برای تقویت دولت حمایت می‌کرد: «ایجاد یک ایران باثبات و مستقل، با توانایی حفظ خود بدون کسب حمایت دیگران ... یک ایران نوین قاعده‌مند و همگون».

دولت بریتانیا پیش از آنکه لورن به تهران برسد، تصویری مغشوش و آشفته از ایران داشت و این نگاه حاصل فقدان انسجام در بوروکراسی بریتانیا بود. علاوه بر هیئت نمایندگی، گزارش‌های متناقضی از سوی کنسول‌ها، وابسته‌های نظامی، دولت هند، بانک شاهی ایران، اداره تلگراف هند - اروپایی و شرکت نفت انگلیس و ایران به لندن می‌رسید. وزارت خارجه مجبور بود در کابینه دولت انگلیس از موضع خویش در برابر سایر وزارتخانه‌هایی که با بی‌اعتنایی عمومی بریتانیا نسبت به ایران همراه بودند دفاع کند. خزانه‌داری، منابع مالی محدودی برای ارائه سوبسیدها به قبایل و نیز نیروهای بریتانیایی در اختیار داشت. وزارت خارجه مخالف پرداخت‌های مالی به دولت قوام بود؛ زیرا که عملکرد قوام را مخالف منافع بریتانیا می‌دانست. برخلاف نظر وایت هال، بانک شاهی به صورت مستقل از قزاق در برابر جنبش‌های طرفدار خودمختاری، حمایت مالی می‌کرد. سردرگمی بریتانیا گسترش پیدا کرد تا مطرح شدن این



سؤال کلیدی که آیا از یک دولت قدرتمند قوی (مورد پذیرش کرزون و بانک شاهی) حمایت کند یا حامی جنبش‌های طرفدار خودمختاری (مورد نظر اداره هند و شرکت نفت ایران و انگلیس) باشد؟ اوضاع آن‌گونه که کرزن مایل بود، پیش نمی‌رفت و واکنش منفی ایرانیان به توافق‌نامه به مذاق وی خوش نمی‌آمد. کرزن آینده شغلی نورمن و ریگنارد بریجسن (کارداران پیشین از لورن) را به دلیل ناکامی در مأموریت، به مخاطره انداخته بود.

لورن دعوت کرزن برای وزیرمختاری در تهران را با علم به خطر شکست حرفه‌ای‌اش پذیرفت. تهران نخستین مأموریت وی در سمت وزیر مختاری بود. وی در این منصب نفوذ بسیاری در وزارت‌خارجہ کسب کرد. لورن اعتماد کرزن را جلب نمود و معمولاً وزیرخارجہ از پیشنهادهای او حمایت می‌کرد. عملکرد لورن طوری بود که بعدها هارولد نیکسون وی را سفیر ایدئال نامید و گفت: «لورن تنها کانال ارتباط میان دولت خود و حوزه ماموریتش است و می‌کوشد تا یک حوزه تحت نظارت ... از طریق ارسال علائم واحد به مرکز - و نه علائمی با دیدگاه‌های متناقض - فراهم کند». پس از کنار رفتن کرزن از وزارت‌خارجہ، به‌دنبال شکست محافظه‌کاران در انتخابات بزرگ انگلیس در دسامبر ۱۹۲۳ م. شهرت لورن در مقام مدیری توانمند در تأمین منافع بریتانیا تحکیم گردید و در نتیجه سبب شد رمزی مک دونالد (از حزب کارگر) و آستین چیرلین (از حزب محافظه‌کار) به وی آزادی کامل بدهند.

بخشی از موفقیت لورن مدیون روابط او با برادرزاده‌اش لانسلوت اولیفانت، رئیس بخش شرقی وزارت‌خارجہ بود. اولیفانت تقریباً همیشه گزارش‌ها و تلگرام‌های لورن را پیش از ملاحظه وزیرخارجہ، مطالعه و حمایت می‌کرد.

اولیفانت در عروسی لورن در ۱۹۲۴ م ساقدوش داماد بود و آنها اغلب از طریق نامه‌های شخصی طولانی با هم در ارتباط بودند. براساس آموزه‌های عصر جدید می‌توان گفت هماهنگی میان لورن و اولیفانت ناشی از لحن نژادپرستانه، مغرورانه و زبان تند و تیز آنها بود. به طور مثال، وقتی لورن برای نخستین بار به ایران رسید، تعدادی از مقامات ایرانی در خلیج فارس را افرادی بد بو و حیوان‌هایی غیر قابل اعتماد نامید. همچنین وی جوزف اس، کورنفلد وزیر مختار ایالات متحده را خاخام جنگلی نامید. به طور مشابه



شیخ خزعل و سریرسی کاکس به هنگام بازدید از نیروهای مسلح سال ۱۹۱۴

اولیفات وزیر مختار جدید ایتالیا در تهران را انسان تقریباً سفیدی دانست که احتمالاً می‌توان هماننداش را در میان بستنی‌فروشان یافت. آنان بر این باور بودند که رفتارشان از منظر جامعه، چندان نژادپرستانه نیست. لورن غالباً به این نکته اشاره می‌کرد که بریتانیا نباید در امور ایران مداخله کند. وی چنین سیاستی را شش ماه پس از رسیدن به تهران، طی نامه‌ای به اطلاع ای. پی. تریور (نماینده بریتانیا و از انگلیس‌های ساکن بوشهر) رساند. وی پس از ارزیابی موقعیت ضعیف بریتانیا و مخالفت‌های شدید پیش‌روی این کشور پیشنهاد داد: «ما باید بسیار محتاطانه عمل کنیم و توقع خود را کم کنیم ... و خط مشی سیاسی خودمان را به آهستگی و کندی بازسازی نماییم ... و به این نکته توجه کنیم که مبانی سیاست پس از جنگ بریتانیا و رای احساسات ما قرار داد ... بنابراین من دست از تلاش برای فرنگی کردن ایران خواهم کشید ... یک پوند به مطبوعات نخواهم داد ... و شرایط را برای فعالیت طبیعی نیروها فراهم خواهم کرد و در عین حال تلاش می‌کنم ایرانیان واقعیت‌ها را بشناسند و مسئولیت‌های خود را بر عهده بگیرند. بنابراین آنان احتمالاً با دو امر روبرو خواهند شد، نخست اینکه عملکردشان مناسب نیست و دوم اینکه به نفعشان است که با ما رفتار درستی داشته باشند».

لورن (بهرغم قول مداخله نکردن) به هفت دلیل موجبات رشد رضاخان را فراهم کرد:

۱- حامی بودن: وی طی ملاقات با رضاخان به تاریخ ۳۱ ژانویه ۱۹۲۲م از سردار سپه حمایت کرد و نوشت: «او فردی تندرست و چهارشانه با قدی نسبتاً بلند است. صدای نافذ داشته و رک حرف می‌زند که چنین خصوصیت رفتاری در میان ایرانیان کمتر دیده می‌شود. وی به صورت مستقیم نظرش را می‌گوید و به خاطر ملاحظه‌کاری و محبوب شدن در قلب ایرانیان، وقت تلف نمی‌کند ... وی هرگز از طرف خود یا دولتی که عضو آن است، سخن نمی‌گوید، بلکه طرف صحبتش کشور است ... در این فرد بی‌سواد و آموزش‌ندیده، هرگز نشانی از اعتماد به نفس نداشتن یا ناآزمودگی مشاهده نمی‌شود. رضاخان دارای شأن و مقام ذاتی است و کنترل کاملی بر رفتار و گفتارش دارد».

به عبارت بهتر لورن بر این باور بود که رضا مردی است که بریتانیا می‌تواند

با وی وارد معامله شود. با این حال وی به‌خوبی با افکار عمومی ایرانیان آشنا بود و می‌دانست که اگر بریتانیا به صورت آشکار از رضاخان حمایت کند، وی را نخواهند پذیرفت. وی نوشت: «بر این باورم که پیشنهاد حمایت بریتانیا به رضاخان غیر عقلانی است؛ زیرا اگر رضاخان متقاعد شود که من به دنبال پشتیبانی کامل از وی هستم و انگلستان تنها دوست واقعی و بی‌ریای ایران است و چنین امری به باور وی تبدیل شود، در آن صورت وی به طرز فزاینده‌ای به سمت ما گرایش پیدا کرده و مشکلاتی برای او پدید خواهد آمد. پس باید از هرگونه حمایت آشکار اجتناب کنیم».

۲- پول: لورن با لندن مکاتبه کرد تا بانک شاهی حمایت‌های مالی لازم را برای ارتش رضاخان فراهم کند؛ برای مثال وی در ۶ فوریه ۱۹۲۲م تلگرافی به لندن با این شرح فرستاد: «... ما به اندازه دولت ایران به سرکوبی شورش لاهوتی علاقه‌مندیم». اصرار داشت که بانک پانصد هزار تومان (تقریباً پانصد هزار دلار یا صد هزار پوند) اعتبار بیشتر در اختیار رضاخان قرار دهد. لورن عقیده داشت که دولت رضاخان ارزشش به مراتب بیش از این هزینه را دارد و لندن را متقاعد ساخت که راه را برای حمایت مالی منظم ارتش و دولت رضاخان هموار نماید.

۳- مأموریت میلیسیو: لورن همچنین زمینه را برای فعالیت هیئت مالی امریکایی طی سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۷ فراهم کرد. ایران مایل بود برای درهم شکستن هژمونی بریتانیا، امریکاییان را در امور ایران درگیر سازد. کرزون پس از ناکامی قرارداد ۱۹۱۹ از مأموریت امریکاییان در ایران پشتیبانی کرد. وی معتقد بود: «اینکه چه کسی ایران را احیا می‌کند، مهم نیست چه کسی ایران را بازسازی می‌کند، مهم نتیجه‌ای است که در اثربازسازی ایران رخ می‌دهد». لورن امریکاییان را به ایجاد یک بنیان مالی برای یک دولت مرکزی قدرتمند ترغیب می‌کرد. وی در ماه مه ۱۹۲۴ نوشت: «ممکن است ایران روزی به این حقیقت پی‌ببرد که بهترین راه نجات جلب حمایت ... بریتانیای کبیر است». اما «در حال حاضر هرگونه شانس پیشرفتی حول رضاخان و مشاوران امریکایی قرار دارد.»؛ بنابراین لورن کوشید تلاش ایرانیان در به‌کارگیری امریکاییان علیه بریتانیا را ناکام گذارد.

لورن در ۱۹۲۶م مأموریت میلسپو را ارزیابی کرد. وی نوشت: «دکتر میلسپو (پیش از آمدن به ایران) نگرش دوستانه‌ای نسبت به بریتانیای کبیر نداشت و... در فراهم کردن شرایط برای محکومیت بریتانیا سهم بسزایی داشت و... به‌صورت عملی خواهان انحصار جهانی تولیدکنندگان نفت بود. لورن اعتقاد داشت که نگرش میلسپو عمدتاً تحت تأثیر کتاب معروف اختناق ایران مورگان شوستر بود. اگرچه میلسپو به دنبال رهایی ایران از تعدی بریتانیا بود، هرگز تضعیف عملی نفوذ بریتانیا در ایران را نمی‌خواست؛ عملکرد «میلسپو صرفاً برای متوازن کردن نفوذ ما [بریتانیا] بود»؛ بنابراین لورن حساسیتی در قبال میلسپو از خود نشان نداد. وی در سال ۱۹۲۶م به این باور رسیده بود که میلسپو «متقاعد شده است که نفوذ بریتانیا هرگز بی‌دلیل، ناعادلانه و به صورت ناشایستی به‌کار گرفته نمی‌شود» و «سکوت همراهانه و حمایت‌های اخلاقی ما... یک دفاع مؤثر از عملکردش است». سپس لورن نتیجه می‌گیرد که «به‌طور کلی عملکرد آنان خوب و حقیقتاً مطلوب بود. آنها در توسعه سیستم اداری وزارت دارایی سهم بسزایی داشته‌اند و به صورت سختگیرانه به جمع آوری دارایی‌ها پرداخته و سیستم کنترلی مؤثری برای مخارج تعبیه کرده‌اند و... با عزمی راسخ صاحبان ثروت و قدرت را مایوس ساخته‌اند». به عبارت بهتر لورن بر این باور بود که مأموریت امریکاییان هماهنگ با سیاست و منافع بریتانیا (همان‌طور که کرزن می‌خواست) ابزاری برای پشتیبانی از رضاخان بود.

۴- انحصار نیروهای نظامی: لورن با لندن مکاتبه طی کرد تا از تلاش رضاخان برای به انحصار در آوردن توانمندی نظامی در ایران حمایت کند. او به شدت از سیاست تهران برای خلع سلاح قبایل و واحدهای شورشی نظامی حمایت می‌کرد و مانع هر نوع حمایت لندن یا عراق از مخالفان جلوگیری نمود. وی وایت‌هال را تشویق کرد تا تجهیزات و ملزومات نظامی، به ویژه تسلیحات سنگین، را در اختیار ارتش رضاخان قرار دهند و درگیری اداره‌ها و وزارت جنگ را خنثی ساخت. همچنین لورن به رضا اعتبار لازم برای خرید کامیون‌ها، هواپیماها و زره‌پوش‌های جدید بریتانیایی را داد. وی از لندن خواست نیروهای هندی را از بنادر خلیج فارس و بوشهر، که از ۱۷۷۸م در اشغال نیروهای هند بود، خارج سازد.

۵- نخست‌وزیری: لورن در بخشی از حوادثی که به نخست‌وزیری رضاخان و

تبعید احمدشاه در پایان اکتبر ۱۹۲۳م انجامید، حضور داشت. وی در بهار به وایت هال فشار آورد که به او اجازه حمایت از نخست‌وزیری رضاخان را بدهد. لورن معتقد بود که رضا «... یک حریف دردرساز است و باید به یک دوست کاملاً مفید تبدیل شود». وی همچنین عقیده داشت که رضا گام‌های مؤثری برای وحدت ایران برداشته و موفقیتش به مصلحت بریتانیاست. در اوّل ژوئن ۱۹۲۳م لورن گزارش داد که دولت ایران فلج شده است و این مسیر ادامه خواهد یافت مگر اینکه رضا به قدرت برسد. وی از لندن اجازه گرفت که از احمدشاه بخواهد با نخست‌وزیری رضاخان موافقت کند و «در صورت مخالفت، ما تعهدی قبول نخواهیم کرد». وزارت خارجه نسبت به این امر تردید داشت و در ۵ ژوئن به لورن توصیه کرد سیاست کاملاً بی‌طرفانه موجود را ادامه دهد. لورن مجدداً در اوّل سپتامبر ۱۹۲۳م درخواست مداخله کرد. او در این گزارش با اشاره به بی‌ثباتی و نارضایتی از مشاوران امریکایی احمدشاه نوشت: «وزیر جنگ تنها موقعیت تزلزل‌ناپذیر فعلی است که در موقعیت قدرتمندتری قرار دارد». او که معتقد بود ایرانیان به‌تدریج متقاعد شدند که لزومی به همراهی با بریتانیا نیست. در چهار روز نخست، شاه خواهان دیدار با لورن شد و او در حکم کشیش اعتراف‌گیر سلطنتی برای احمد شاه ظاهر شد. شاه از کودتای رضا می‌ترسید و لورن بر این باور بود که پادشاه صرفاً نگران زندگی شخصی و آزادی‌اش است. لورن در ۳ سپتامبر گزارش داد: شاه بر اساس این ضرب‌المثل که این شتری است که در هر خانه‌ای می‌خواهد از رضاخان می‌ترسد و نگران سلامتی‌اش است و می‌خواهد هرچه زودتر ایران را ترک کند. هراس کرزن از این امر بود که اگر شاه قلمرواش را ترک کند، سلسله‌اش منقرض می‌شود؛ از این رو پیشنهاد داد: «قوت دادن به او می‌تواند به مانند دوش آب سردی برای فرار شاه باشد و بزدلی و ترس او را برطرف سازد».

بحران در ۱۲ اکتبر ۱۹۲۳م شدت گرفت. لورن تلگرام زد که دولت ایران تسلیم شد و رضاخان نخست‌وزیر گردید و شاه نیز تهران را ترک کرد. وی نوشت که رضا به خوبی از خطرهای نخست‌وزیر شدن آگاه است، اما عقیده دارد که هیچ کس دیگر نمی‌تواند حاکم شود. او خواهان و نیازمند دوستی بریتانیا است. لورن دو روز بعد مجدداً گزارش داد: «شاه نمی‌تواند در برابر درخواست وزیر جنگ برای نخست‌وزیری مقاومت کند ... و نمی‌تواند با او

بماند». لورن فرار شاه را آسان کرد. او معتقد بود شاه در چنان موقعیت پرتنش است که حتی اگر بماند هم مفید نخواهد بود. او در ادامه نوشت: «من ... راه حلی ارائه خواهم کرد ... و درباره آن به ملاقات وزیر جنگ می‌روم ...». در ۲۸ اکتبر، ۱۹۲۳م وی تلگرام دیگری فرستاد با این مضمون که «شاه رفتار تأسف‌باری دارد و رفتار رضاخان معقول به نظر می‌آید. من فکر می‌کنم مداخله هر چند غیر معقول است، می‌تواند چهار نتیجه در برداشته باشد:

۱- مانع بن‌بست شود؛ ۲- موجب تداوم قانون اساسی گردد؛ ۳- قردانی شاه را جلب کند؛ ۴- نخست‌وزیر جدید را متعهد سازد»، وزارت خارجه انگلیس پس از جار و جنجال، اقدام لورن را تأیید کرد.

ویکتور مارلیت به این نکته اشاره کرده افکار عمومی ایرانیان از رضا حمایت می‌کرد. وی نوشت: «مفاهیمی چون 'افکار عمومی'، 'وطن پرستی'، 'شرافت' و 'ایدئالیسم' وقتی در ارتباط با ایران مطرح می‌شوند تا حدودی نسبی هستند ... وجود حزب دموکرات یا به اصطلاح ملی‌گرا بازتابی از رشد کافی افکار عمومی است ... این حقیقت که اصطلاحات ملی‌گرا و دموکرات تقریباً مترادف شده‌اند، ممکن است در نظر کسانی که شور و هیجان ملی‌گرایانه موسیلمینی را نقطه مقابل دموکراسی می‌دانند، عجیب باشد. اما در ایران چنین مباحثی کاملاً در تعارض با هم قرار ندارند».

مالت فهرستی از مشاجرات میان بریتانیا و ایران را ارائه داد؛ ادعای اراضی ایران بر بحرین، وضعیت بلوچستان و پذیرش پادشاهی فیصل بر عراق از جمله این اختلاف نظر هاست. در صورت حلّ این مشکلات، بریتانیا می‌تواند دستور عقب‌نشینی نیروهایش را صادر کند و از ایجاد راه آهن و اعطای وام حمایت کند. او سرانجام به این جمع‌بندی می‌رسد: «منافع ما ایجاب می‌کند که در ایران یک دولت باثبات و قدرتمند مرکزی پدید آید که بتواند در برابر نفوذ روسیه و گسترش تبلیغات کمونیستی مقاومت نماید و از راه‌های تجاری و حوزه‌های نفتی محافظت کرده و امنیت را در استان‌های هم‌مرز با بلوچستان و افغانستان تأمین کند و فعالیت‌های ضدّ بریتانیایی روحانیان و مطبوعات را زیر نظر داشته باشد. رضاخان مناسب برای چنین شرایطی است، هر چند وی امکان

دارد در تلاش برای دستیابی به اهدافش گاه پاره‌ای از منافع کم‌اهمیت بریتانیا را به مخاطره اندازد، اما در بسیاری از موارد برای ما سودمند بوده و می‌تواند موقعیت ما را در نقاط کلیدی نظیر حوزه‌های نفتی خلیج فارس و مرزهای هند و عراق حفظ نماید».

اولیفانت این نوشتار را تأیید کرد و نوشت: «رضا ذهن عملیاتی دارد و... امکان دارد ثبات (ایران) به درجه‌ای برسد که تاکنون بدان حد نبوده است».

۶- شیخ خزعل: دشوارترین شرایط لورن در تقویت رضاخان، تضعیف موقعیت شیخ خزعل در محمّره (خوزستان فعلی) بود. از نظر بریتانیا، شیخ خزعل (در مقایسه با رضاخان) از اهمیت کمتری برخوردار بود و لذا حاضر شد وی را فدا کند تا رضاخان دولت مرکزی باثبات و قدرتمندی پدید آورد. خزعل در سال ۱۹۳۶م و پس از سال‌ها اسارت و درحالی‌که در خانه‌اش تحت‌نظر بود، در وضعیت مشکوکی از دنیا رفت.

در سال ۱۸۸۸م و پس از گسترده شدن کارون به روی کشتیرانی، بریتانیا روابط ویژه‌ای با رهبران قبایل در جنوب ایران برقرار کرد. این حضور در سال ۱۸۹۷م و زمانی که برادران لنینج مسیر شتر را راه‌اندازی کردند، تقویت گردید. با توسعه صنعت نفت در سال‌های آغازین قرن بیستم، حضور بریتانیا در این منطقه پررنگ‌تر شد.

خزعل پس از کشته شدن برادرش در ۱۸۹۷م، شیخ خوزستان شد و بریتانیا به چندین دلیل روابط ویژه‌ای با وی برقرار ساخت. حضور بلژیکی‌ها در کنترل گمرکات جنوب و ترس از گسترش نفوذ روسیه موجب شد بریتانیا رسماً ملزم به حمایت از خزعل در ۱۹۰۲م شود. کاکس این ضمانت‌نامه‌ها را در ۱۹۰۷ و ۱۹۱۰م تکرار کرد. نماینده‌های کاکس و پلیس جنوب به‌جای مذاکره با تهران، برای کارگزاری نخستین خط لوله و ایجاد پالایشگاهی در آبادان با خزعل وارد مذاکره شدند. به دنبال این امر بریتانیا نشان عالی امپراتوری هند را به خزعل داد و پس از شروع جنگ جهانی اول، که طی آن خزعل از منافع بریتانیا دفاع کرد، دوباره بر خودمختاری او تأکید نمود. بریتانیا در سال ۱۹۱۹م به‌دلیل



خدمات خزعل طی جنگ، یک کشتی بخار رودخانه‌پیما به او هدیه داد و نیز سه هزار قبضه تفنگ همراه مهمات در اختیار خزعل قرار داد تا وی بتواند از شرکت نفت حمایت کند و پشتیبان در زمان عقب‌نشینی نیروهای بریتانیایی از خوزستان باشد.

رضاخان به تدریج علیه خزعل موضع گرفت. برای تحقق هدف اولیه‌اش، یعنی گردآوری مالیات، لازم بود نیروهایی به خوزستان اعزام شوند. ابتدا بریتانیا، به دلیل آنکه می‌ترسید حوزه‌های نفتی را از دست دهد، با این طرح مخالفت کرد. لورن کوشید میان خزعل و رضاخان میانجی‌گری کند و خزعل را آگاه کرد که حمایت بریتانیا تا زمانی وجود دارد که وی به توصیه‌های بریتانیا عمل نماید، در برابر تهران مقاومت نکند و مالیات‌ها را بپردازد. وی همچنین از رضا خواست خودمختاری خزعل را تأیید نماید و از اعزام نیرو به جنوب خودداری کند. هرچند پاسخ رضاخان آشتی‌جویانه بود، نیروهایش به سمت جنوب حرکت کردند.

رشد قدرت نظامی رضاخان موجب شده بود که بریتانیا مجبور باشد میان حمایت از یک حاکم خودمختار محلی یا پشتیبانی از یک دولت مرکزی قدرتمند به انتخابات دست زند. فعالان سیاسی بریتانیا در جنوب، از جمله کاکس، آرنولد ویلسون (مشاور غیر رسمی خزعل و مسئول پلیس جنوب) جورج چرچیل و والتر اسمارت نسبت به تداوم اصلاحات در بیست سال آینده به دست رضاخان تردید داشتند و با بیرون کردن نیروهای جنوب مخالف بودند.

این بحث را پیش‌تر در ۵ مه ۱۹۲۳م، لورن در تلگرافی به لندن تبیین و نقد کرده و خواهان بازنگری در سیاست لندن در قبال ایران و تقویت حکومت مرکزی در برابر قبایل خودمختار شده بود. وی نوشت: «حمایت از وزیر جنگ به معنی از دست دادن کامل دوستان محلی است که مهم‌ترین و دشوارترین نمونه آن شیخ محمّره (خرمشهر) است. اما چنین حمایتی ممکن است ما را تاحدی به کنترل رضاخان قادر سازد و شاید بتوان او را به پذیرش تضمین‌های داده شده به خزعل ملزم نمود. چنین حمایتی موجب تقویت این خاکریز در برابر روس‌ها می‌شود». از طرف دیگر مخالفت با رضاخان به معنی «فروپاشی تدریجی موقعیت و نفوذ ما می‌گردد، مگر اینکه ما از آنها و دوستانمان به طور عملی و بهره‌گیری از قوه قهریه حمایت کنیم؛ در نتیجه احتمال برقراری ثبات در ایران تحت کنترل ایرانیان طی دهه‌ها از دست

می‌رود و دوره‌ای از تنش فزاینده با دولت ایران پدید خواهد آمد که به ایجاد شکاف میان ایران و بریتانیا منجر می‌شود، و به ابزاری در اختیار روس‌ها تبدیل می‌گردد».

ابتدا وزارت خارجه با لورن مخالف بود. چرچیل نظر وزارت خارجه را چنین منعکس کرده است: «سیاست رسمی پذیرفته شده نزد ما اولاً حمایت از بختیاری‌ها با بهره‌گیری از ابزارهای مالی است که منابع مالی آن را شرکت نفت ایران و انگلیس فراهم می‌کند و ثانیاً حمایت از شیخ محمّره حتی اگر چنین حمایتی سرانجام به ارسال کشتی توپدار به محمّره منجر شود ... اگر رضا نخواهد شیوهٔ احمقانهٔ خود را تعدیل کند، این امکان برای ما وجود دارد که با قطع حمایت مالی که بدون آن نخواهد توانست ارتشش را حفظ کند، از بالا او را تحت فشار قرار دهیم ...».

لورن در ۱ ژوئن ۱۹۲۳م گزارش داد که رضا و مستوفی (نخست‌وزیر) خواهان ارسال دویست سرباز به شوشتر هستند، اما تضمین می‌کنند که در امور شیخ مداخله نکنند. لندن این درخواست را بررسی کرد و به لورن تلگرام زد: «به ناگزیر ... بر توافق پیشین پذیرفته شده نزد رضاخان ... که ... نخست‌وزیر نیز مورد تأیید واقع شده بود، اصرار گردد».

لورن در ماه اکتبر توسط ستوان ساندرز - وابستهٔ نظامی - یادداشتی دربارهٔ توانایی قبایل و طرح رضاخان برای خلع سلاح آنان به لندن فرستاد. جمع‌بندی وی چنین بود: «دلیلی وجود ندارد که سردار سپه نتواند جدولی برای خلع سلاح قبایل تدارک ببیند ... من فکر می‌کنم که نتیجهٔ نهایی این اقدام برای منافع بریتانیا سودمند خواهد بود».

بحران زمانی آغاز شد که لورن در ایران حضور نداشت. رضاخان خزعل را علیه حکومت تحریک کرد و وزارت خارجهٔ بریتانیا، لورن را با دستورالعملی برای حمایت از رضاخان و کنار گذاشتن شیخ (در صورت عدم وجود هیچ راه حل دیگری) که احتمالاً موجب حذف کامل او از محمّره (خوزستان) خواهد شد، به ایران برگرداند. لورن با نزدیک شدن ارتش شاهی به خوزستان به اهواز رفت و از خزعل خواست بابت این نافرمانی از دولت ایران معذرت‌خواهی کند و به او قول داد که رضا را وادار به ترک منطقه خواهد کرد. تلگرافی نیز به

همین دلیل به تهران فرستاد؛ اما رضا عقب‌نشینی نکرد. در مقابل رضا با بهره‌گیری از تلاش لورن برای متقاعد ساختن خزعل، مصمم به فتح کل استان شد. رضا در ۲۴ نوامبر لورن را آگاه کرد که «شرط بخشش خزعل تسلیم بی قید و شرط او و حضورش در تهران است». چهار روز بعد خزعل فرمان انحلال ارتشش را صادر کرد... و از اهواز خارج شد و به قصرش در محمّره - جایی که قایق تفریحی‌اش در رودخانه کارون نزدیک آن لنگر انداخته بود - بازگشت. در هفته بعد لورن در فاصله ۸ تا ۶ دسامبر در اهواز کوشید میان رضا و خزعل میانجیگری کند. لورن کوشید شیخ را قانع کند که تسلیم شود، اما خزعل هنوز معتقد بود که می‌تواند روی حمایت بریتانیا حساب کند و لورن «با شگفتی دریافت که به دشواری می‌توان یک ایده جدید را به او بقبولاند... و حتی دشوارتر اینکه ایده قدیمی را از ذهن او پاک کند». سرانجام لورن موفق شد موافقت خزعل را برای تصرف موقتی خوزستان به دست ایرانیان جلب کند.

ارتش رضاخان هرگز به این حد اکتفا نکرد و در آوریل ۱۹۲۵م خزعل را دستگیر، و به تهران اعزام کرد. وی تا زمان مرگش در آنجا در بازداشت خانگی بود. همچنین رضاخان اموال و دارایی‌های خزعل را تصاحب کرد و به‌رغم حمایت‌های حقوقی سفارت، هیچ‌یک از اموال تا زمانی که رضاخان حاکم بود، عودت داده نشد. لورن نوشت: «آنچه که مرا بسیار ناراحت می‌کند، دل‌بستگی شخصی‌ام به شیخ خزعل با وجود تمام معایبش است».

هرچند این اتفاق می‌تواند او را غمگین ساخته باشد، شرط لازم برای حمایت از یک دولت مرکزی قدرتمند این بود که بریتانیا تعهدات قبلی خود را به نیروهای محلی را نقض کند. بریتانیا به‌واسطه عملکرد لورن، در ظهور دیکتاتوری رضاخان سهیم شد. لورن از عملکردش خوشحال بود و نوشت: «رضا قوی‌تر و محبوب‌تر از هر زمانی است. او به این مسئله واقف شده بود که سیاست ما در جنوب وفادارانه و به منظور کمک به او بوده است و به‌دنبال تجزیه ایران نبوده‌ایم، درحالی‌که سیاست روسیه عکس این امر است».

۷- پادشاهی: سرانجام لورن به رضا در تصاحب تاج و تخت در سال ۱۹۲۵م

کمک کرد. رضا پس از تلاش ناموفق برای تبدیل ایران به جمهوری دچار تردید شد. شاید او پیش‌بینی می‌کرد که دکتر مصدق در مجلس بعدی به مخالفت با این حرکت برخیزد. با وجود اینکه او در مقام نخست‌وزیر خدمت‌گزار کشور محسوب می‌شد، در حکم پادشاه در برابر کسی پاسخگو نبود. شاید همان‌گونه که آبراهامیان معتقد است رضا از این ترس داشت که حمایت چپ را از دست بدهد. دلیل دیگر درنگ وی شاید وعده‌ای بود که وی در سال ۱۹۲۱ م به آبرونساید داده بود؛ مبنی بر اینکه اجازه ندهد هیچ‌گونه اقدامی برای خلع شاه انجام شود. اما مهم‌تر از هر تعهدی، مسئله این بود که آیا بریتانیا به او اجازه پادشاه شدن را خواهد داد یا نه؟ ظاهراً رضا بر این باور بود که بریتانیا مانع این امر است. دیپلماسی بریتانیا روشن به‌نظر می‌رسید و رضا می‌کوشید بفهمد که بریتانیا در برابر چنین کودتایی چه عکس‌العملی نشان خواهد داد. لورن دائماً در حال قبولاندن این امر به رضا بود که بحث فوق صرفاً مربوط به امور داخلی ایران است و هیچ ربطی به بریتانیا ندارد. زمانی که لورن توانست رضا را متقاعد سازد که بریتانیا اقدامی انجام نخواهد داد، رضا مصمم به ایجاد سلسله پهلوی شد.

وزارت خارجه بریتانیا در سال ۱۹۲۵ علاقه‌ای نسبت به قاجار نداشت. ویکتور مالت (جانشین چرچیل در وزارت خارجه) «احمدشاه را موجودی بدبخت، کاملاً ترسو و غیرقابل اعتماد توصیف کرد». اولیفانت با این نگرش موافق بود و در دهم جولای نوشت: «احمد شاه انسانی بدبخت و سزاوار نکوهش است که دائماً صحبت از بازگشت به ایران می‌کند و دیگر نمی‌خواهد سرزنش را تحمل کند». لورن در اکتبر تلگرافی به لندن فرستاد و نوشت که رضا «باید احساس کند که مداخله‌ای (از طرف بریتانیا) صورت نخواهد گرفت و این‌کار از طریق اعلامیه‌های مکرری مبنی بر بی‌طرفی در امور داخلی ایران حاصل می‌شود». مالت جواب داد «الگوی بزرگ رضا، نادرشاه است؛ بنابراین عجیب نیست که وی به شیوه نادر عمل کند. بنابراین هر نوع مداخله‌ای در این بازی پیچیده و خطرناک و نوعی دیوانگی خواهد بود...».

لورن را گریزی از این آزمون نبود. حسن‌خان مشارالملک وزیر خارجه ایران، در بیستم اکتبر از وی درباره نظر بریتانیا نسبت به تغییر سلطنت در ایران سؤال کرد. لورن در پاسخ گفت که بریتانیا بی‌طرف خواهد بود. این پاسخ رضا را قانع نکرد. مشارالملک روز بعد به لورن گفت که رضا خواهان سرنگونی

قاجارهاست، اما از تأیید نشدن از سوی بریتانیا هراس دارد و وی سکوت بریتانیا را نشانه تردید آنها تلقی می‌کند. لورن پاسخ داد که «من نمی‌توانم بیش از این رضاخان را امیدوار سازم که گرایش کاملاً دوستانه و وفادارانه به عدم مداخله داریم». وایت‌هال این اظهار نظر (بسیار هوشمندانه) لورن را تأیید کرد. چنین اظهارنظری تردیده‌های رضا را برطرف ساخت. رضا در ۲۹ اکتبر از لورن خواست این نکته را درک کند که «در چنین برهه‌ای، زمینه برای تعیین سرنوشت سلطنت فراهم شده است». سکوت لورن نابودی قاجار را در پی داشت. دو روز بعد مجلس تا زمان تشکیل مجلس مؤسسان، رضا را به ریاست حکومت موقت منصوب کرد. بهرغم مخالفت بی‌پرده مصدق، تقی‌زاده و علماء، لورن تلگرافی مبنی بر انجام تغییرات به لندن فرستاد. قم و نجف نیز به ظاهر چنین تغییری را پذیرفتند و مدرّس از رأی دادن خودداری کرد. وزارت خارجه گزارش داد که «تحول به آرامی صورت گرفت».

لورن، لندن را تحت فشار گذاشت تا پیش از هر دولت دیگری، رژیم جدید را تأیید کند. بریتانیا در ۲ نوامبر ۱۹۲۵ با «به رسمیت شناختن موقت» رژیم موافقت کرد و رضاخان با رضایت کامل آن را پذیرفت. وزارت خارجه در واکنش به این گزارش بیان کرد که «درک متقابلی میان لورن و رضاخان پدید آمده است که یک داریبی بسیار ارزشمند برای ما خواهد بود».

وزارت خارجه به تدریج رضایت خود را به سلطنت رضا ابراز داشت. مالت نوشت: «به طور کلی پادشاهی بهترین رژیم برای ایران است و دلیلی وجود ندارد که رضاخان نتواند سلسله جدیدی را پدید آورد. تاریخ ایران مثال‌های زیادی از چنین تغییراتی در خود دارد. قاجارها نیز طی فرایند مشابه‌ای به حکومت رسیدند و نادر شاه نیز ... به همان‌سان رشد کرده است. مالت افزود: «شوروی از سقوط قاجارها و پدید آمدن پادشاهی جدید، بیشتر رنجیده خاطر خواهند شد». اولیافانت نیز به این نکته اشاره کرده است که «۱۵۰ سال پیش که قاجارها بر آمدند، جهان کاملاً متفاوتی حاکم بود و اینک روشن است که رضاخان تنها انتخاب پیش روست و ایجاد مانع در برابر طالع این سلطنت، اقدامی‌نسنجیده خواهد بود» (۷)

### توضیحات و مأخذ:

۱ - منبع: سایت پژوه: طاهره سپهوندی «تاریخ، پهلوی، شیخ خزعل، انگلستان، خوزستان»

<http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=37934>

۲ - حسین کاوشی «استعمار پیر و غائله شیخ خزعل»

۳ - محمدتقی ملک الشعرا بهار «تاریخ مختصر احزاب سیاسی» جلد دوم - ناشر: امیر کبیر-۱۳۶۳ - صص ۱۴۶ - ۱۴۵ -

۴ - نصرت الله سیف پور فاطمی، «آیینة عبرت» خاطرات دکتر نصرت الله سیف پور فاطمی، جلد اول- انتشارات جبهه ملیون ایران - چاپ لندن- ۱۳۶۸، ص ۴۲۳

۵ - همانجا - صص ۴۳۰ - ۴۲۴

۶ - محمدتقی ملک الشعرا بهار «تاریخ مختصر احزاب سیاسی» جلد دوم - ناشر: امیر کبیر-۱۳۶۳ - صص ۱۵۸ - ۱۵۶ -

۷ - : مایک زرینسکی «چگونه شاه شدن؟ مروری تاریخی بر روند شاه شدن رضاخان به دست انگلستان» ترجمه: حسن سعیدکلاهی، نشریه زمانه - آبان و آذر ۱۳۸۸ - شماره ۸۶ و ۸۷

\* پی نوشتهای: مقاله طاهره سپهوندی «تاریخ، پهلوی، شیخ خزعل، انگلستان، خوزستان»

۱ - نجم آبادی، حاج عبدالغفار، سفرنامه، به کوشش محمد دبیر سیاقی، ص ۷۸.

۲ - بهار، محمدتقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، چاپ اول، ص ۱۴۴.

۳- رک. سند شماره ۲۲، مورخ ۲۳ رجب ۱۳۲۳ بایگانی اسناد وزارت امور خارجه

۴ - شیخ الاسلامی، جواد، افزایش نفوذ روس و انگلستان در ایران، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۶۹، ص ۴۴.

۵ - همان، ص ۱۱۲.

۶ - انصاری، مصطفی، تاریخ خوزستان، ترجمه: محمد جواهر کلام، تهران: نشر شادگان، ۱۳۷۷، چاپ اول، ص ۱۱۲.

- ۷- اعتماد السلطنه ، عبدالله بن مصطفی، کتابچه ی مسافرت عربستان و لرستان ، نسخه خطی، شماره ۶۲۸۵ آرشیو وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، ص ۵۵-۶۵.
- ۸- جمال زاده، گنج شایگان، ص ۱۳۲.
- ۹ - کارثویت، جن، راف ، تاریخ سیاسی و اجتماعی بختیاری ، ترجمه : سهراب امیری، تهران: انتشارات سهند، ۱۳۷۳، چاپ اول، ص ۲۳۸.
- ۱۰ - استارک، فریار، سفرنامه الموت ، لرستان و ایلام ، ترجمه، علی محمد ساکی، تهران: انتشارات علمی ، ۱۳۶۴، ص ۲۱.
- ۱۱- خاطرات حسین قلی خان نظام السلطنه مافی ، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: انتشارات نشر تاریخ ایران، چاپ اول .
- ۱۲- گزارش نمره ۱۷۹۱، مورخ ۲۸ حمل ۱۳۰۱ / ۲۵ شعبان ۱۳۴۵ ه. ق بایگانی اسناد وزارت امور خارجه ایران .
- ۱۳- کسروی ، تاریخ پانصد ساله خوزستان، انتشارات خواجه، چاپ اول، ۱۳۶۲، ص ۲۲۸، ۵- همان ، ص ۲۲۸.
- ۱۴- همان ، ص ۲۲۸.
- ۱۵- شمیم، علی اصغر، ایران در دوره ی سلطنت قاجار، تهران ، انتشارات زریاب، چاپ سوم، ۱۳۸۴، صص ۳۱۴-۳۱۳.
- ۱۶- همان ، ص ۵۹۴.
- ۱۷- از اسناد «مرکز» اسناد انقلاب اسلامی ، شماره کلاسه ۵۹.
- ۱۸- شیخ الاسلامی ، جواد ، همان ، ص ۳۶.
- ۱۹- رک. گزارش نمره ۱۹۰۸، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه .
۲۰. همان

**\* پی نوشتهای نوشته حسین کاوشی «استعمار پیر و غائله شیخ خزعل»**

- ۱- مصطفی انصاری، تاریخ خوزستان، تهران: شادگان، ۱۳۷۷، ص ۱۱۲
- ۲- بنجامین شوادران، خاورمیانه و نفت و قدرتهای بزرگ، تهران: شرکت سهامی انتشار؛ ۱۳۵۴، ص ۱۴-۱۳
- ۳- شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، انتشارات زریاب، چاپ سوم، ۱۳۸۴، ص ۴- شیخ الاسلامی، پیشین، ص ۳۶. ص ۵۹۴.

## فصل پانزدهم

### خزعل به روایت اسناد

مجموعه اسناد راجع به خزعل فراوان است. که بخشی از آنها به چاپ رسیده و بخش عمده‌یی هنوز منتشر نشده است. که نشان‌دهنده‌ی نفوذ دست‌های استعمار و عوامل آن در این مرز و بوم است.

امیدواریم وزارت امور خارجه، وزارت کشور، معاونت اسناد ریاست جمهوری، وزارت اطلاعات و سایر مراکز اسنادی کشور اسناد را خود را با دقت و سرعت منتشر نمایند. آنچه که در ادامه می‌آید تنها بخش ناچیزی از اسناد وزارت امور خارجه است که توسط خانم نادره جلالی با عنوان «سیاست بریتانیا در خلیج فارس و بررسی غائله شیخ خزعل در ۳۰۰ صفحه تدوین یافته است.

#### سند شماره: ۸۰

فرستنده: حسین

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: گزارشی از آمدن وزیر مختار انگلیس به خرمشهر و مذاکرات وی با شیخ خزعل

تاریخ ۲۶ شهر رمضان توشقان نیل سنه ۱۳۲۱

نمره عمومی: ۱۰۹۱

نمره خصوصی: ۳۱۱

دایر به مسأله تعلیمات محرمانه که از طرف فرمانفرمای هندوستان به اینجا رسیده بود تا این ساعت اطلاعات حاصله خود تمام را معروض کرده و اینکه هم تتمه آنها را بی‌کم و زیاد و اینکه از خود عرض تهیه عقیده کند معروض می‌دارد و استنباط و حکم آن را به رأی دقایق بین مبارک می‌گذارد. فقط استدعایی که دارد این است که نشر ننماید، زیرا شك نیست این نوع خدمتگزاری و جان‌نثاریها پاداش نشود و سهل است مروت نیست اینجا یا در نزد انگلیس نتایج معکوسه هم بدهد. اخیراً با تلگراف رمز و چاپار عرض کرد قبل از حرکت ویس قنصل به سمت خلیج برای ملاقات فرمانفرمای هند و وزیرمختار



انگلیس، حاج محمدعلی، پیشکار شیخ محمره روز و شب در قونسولخانه بوده و پس از آن هم به عملجات قونسولگری محرمانه سپرده است، اگر این روزها ویس قونسول یا وزیرمختار یا هرکس دیگر از نزد فرمانفرما به محمره بیاید طوری کنند که کارگزاری خبر نشود که از این و سایر قراین چنین معلوم است مذاکره و قرار و انتظاری است، بعد که تلگراف فرمودند وزیر مختار هند نیز به اینجا می‌آید و فدوی تحقیق و معلوم کرده آمد و رفته است و پوشیده داشته خبر نداده‌اند و منکر شدند به اینجا نیامده و اصل نداشته است، این نیز مقدمه و محض این بوده که شاید بتوانند مقصود خودشان را به عمل آورده آمدن وزیرمختار انگلیس را کتم و پرده‌پوشی و آن را هم برای این شاهدهی بکنند که هر چه از اینجا این قبیل‌ها معروض می‌شود واقعیت ندارد و حال این که فقره وزیرمختار هلاند [هلند] را چاکر عرض نکرده بود و حضرت اجل اشرف افخم عالی عزیمت ایشان را تلگراف فرمودند که از این اوضاع اینجا به غیر خودشان بر احدی مشتبه و پوشیده نیست. يك درجه بهتر معلوم می‌گردد به هر صورت چون به واسطه مراقبات و ترتیبات فدوی نشد که آمدن وزیرمختار انگلیس پوشیده بشود و قبل از آنها یا مقارن آنها چاکر هم تحصیل اطلاع کرده به حضور مبارک و غیره همه جا تلگرافات نموده حاج محمدعلی از این بابت از اجزای قونسولگری گله کرده بود. خلاصه برای ترتیب ورود وزیرمختار مخصوصاً فدوی، شیخ را ملاقات نموده، ابتدا بنای طفره گذاشتند که تکلیف خود را نمی‌دانند و هنوز فکر صحیحی نکرده‌اند که چه می‌کنند. آنچه لازم بود به طوره‌های مناسب به ایشان گفت که این قسمت‌ها باید بشود و منتظر است که خیالی بکنند و خبری بدهند. دیگری گویا از آنجایی که دیدند کار گذشته و بی‌چاره است اطلاع دادند که با کشتی به استقبال می‌روند و چاکر هم به اتفاق برود و در وقت معین فدوی هم رفت. همین که کشتی وزیرمختار نزدیک شد چون از احاطه‌ای که جناب شیخ به افکار و اطمینانی که به رفتار خود دارند به کشتی‌های این دولت علیه نمی‌روند و به این جهت مسأله خیلی آشکار می‌شد، اگر به این کشتی دولتی انگلیس می‌رفتند یا با حضور چاکر بخواهند بروند به هر حالت فدوی را هم با خود نگاه داشتند و حاج محمدعلی پیشکار خودشان را به‌عنوان خوش‌آمد و بیان این معاذیر با کاتب قونسولگری به کشتی وزیرمختار فرستادند و پسرشان نیز که ظاهراً برحسب ترتیب مخصوص در کشتی دیگری بود بین راه و به طور تصادف به آنها ملحق و به اتفاق عازم شد و چاکر به

کاتب قونسولگری گفت: که منشی کارگزاری ببرد. لیکن نباید به اظهار کتاب قونسولگری و مشهودات شخصی فدوی و منشی کارگزاری حاج محمدعلی راغب و راضی نشد تا اینکه خودشان رفتند و گفت‌وگو نموده مراجعت کردند و اول ویس قونسول با چند نفر سرباز هندی و بعد جناب وزیرمختار به قونسولگری پیاده شدند و جناب شیخ با چاکر و غیره به آنجا رفتند. جناب وزیرمختار با جناب شیخ خیلی به مهر و مودت و یا فدوی با کمال محبت صحبت داشتند و ضمناً به شیخ گفتند از این که پسر خودتان را به کشتی نزد من فرستادید ممنونم و نیز گفتند شیخ کویت که دوست شماست از من خواهش نمود سلام او را به شما ابلاغ کنم که رنگ شیخ از این حرف با حضور چاکر تغییر کرد. پس از آن قدری صحبت از کویت و محمره نمودند و گفتند محمره به جهانی از کویت بهتر است و با شیخ سر بسته به این قسم که حالا روز رمضان است و چای و چیزی نمی‌توانند اکرام کنند و امیدوارند که بعد از افطار مساعدت و اقدام نمایند اشاره به ملاقات در شب کردند. پس از این‌گونه مذاکرات مجلس و مصاحبت تمام شد و جناب وزیرمختار به مترجم خودشان گفتند با شیخ برود تا از خارج از قونسولگری با ایشان، و کموبیشی را که فدوی می‌شنید صحبت‌های دوستانه بود. وقتی که شیخ می‌خواست به قایق و کشتی سوار بشود چند دقیقه حاج محمدعلی با ایشان نجوا کرد و چند کلمه که به گوش چاکر خورد و از اشارت آنها و ایمای وزیرمختار به ملاقات ثانی به نظر فدوی همچو رسید که ایشان را دلالت می‌کرد که شب از درب عقبی قونسولخانه بیایند و ایشان مناسب نداشته به وقت بازدید و رفتن آنها به فیلیه منزل خودشان موکول نمودند. بعد از مراجعت به کارگزاری چاکر محض تبریک ورود وزیرمختار چند خوانچه شیرینی و برای احترام و قراولی چهار نفر اردل ۱۰ و توپچی فرستاد که در فقر نسولخانه بوده و هر جا هم بخواهند بروند همراه باشند شیرینی را قبول کرده اردل و توپچی را رد نمودند.

مع‌هذا شب را فدوی مراقب و هر وقت به بهانه به وسائط مواظبت داشت گویا ملاقات دیگری نشد تا این که باز شب را وزیرمختار به کشتی رفتند و صبح روز ثانی مجدداً حاج محمدعلی به کشتی رفته بود و پس از آن وزیرمختار هم به فیلیه رفتند و از توپخانه عربی که شیخ در آنجا برای خود مرتب کرده‌اند شلیک و با خلوص و احترامی هر چه تمامتر پذیرایی نمودند و در صورتی که این فقره طرف صبح و چهار ساعتی به غروب مانده وزیر مختار خبر کرده بودند به

کارگزاری بیابند. علی‌الظاهر به علت امتداد مدت ملاقات فیلیه نتوانستند آن وقت خود را به کارگزاری برسانند و يك ساعت و نیمی به غروب آمدند و گفتند کارهای خودتان را در محمره تمام نمودیم و صحبت از زیادتی که تجارتي می‌کردند و می‌گفتند فردا صبح برای امور تجارتي به ناصری و اهواز و از آنجا به شوشتر می‌رویم و با کشتی مخصوص شیخ هم رفتند دیگر اصل کار در فیلیه یا محمره و پلتيکی یا چه و عزیمت ناصری و شوشتر و حرفها و امور تجارتي برای کم کردن راه بوده یا نبوده خدا می‌داند. این قدر است که رفتن شوشتر وقوع خارجی هم هیچ پیدا نکرده و فسخ شد و از ناصری عودت و باز با کشتی به طرف بصره حرکت نمودند که از راه بغداد و کرمانشاهان به دارالخلافه مراجعت کنند. به موجب اطلاعات واصله جناب وزیرمختار حامل بعضی هدایا هم از جناب فرمانفرمای هندوستان برای جناب شیخ بوده‌اند و در بدو امر پیش از حرکت ویس قونسول به سمت خلیج مومی الیه نیز گفته و وعده داده بوده است که انعام برای حاج محمدعلی خواهد گرفت. اما از آنجایی که نمی‌خواهند ندانسته عرض کرده باشد چگونگی را بعد از تحقیق و تدقیق معروض می‌دارد. ولی اجمالاً از جای موثقی شنیده شد که جناب وزیر مختار به ویس قونسول از حاج محمدعلی ابراز امتنان و به دوستی او اظهار اعتماد نموده و گفته‌اند حاج محمدعلی در امورات دولت انگلیس نبوده‌اند. این ملتزماً دستور است در کلیه این ماده که بی‌اهمیت نیست هر وقت به هر چه مطلع شود البته متعاقباً محض مزید استحضار خاطر مرحمت مظاهر عرضه خواهد داشت. الامر الاشرف مطاع.

امضاء: فدوی حسین

### سند شماره ۹:

فرستنده: حسین

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: ملاقات شیخ خزعل و جنرال قونسول دولت روسیه در خرمشهر

تاریخ: ۵ شهر محرم الحرام ۱۳۲۲

نمره عمومی: ۱۳۹۰

نمره خصوصی: ۴۵۷

جناب جنرال قونسول دولت بهیه روسیه مقیم خلیج با کشتی تجارتي آن دولت و همراهان خود به محمره آمدند و چون کشتی جناب شیخ خزعل خان

معز السلطنه، سردار ارفع حاضر و منتظر بود با کشتی مزبور نزد معزی الیه عزیمت نمود و از طرف کارگزاری به قدری که در چنین موقعی مقتضی بود شرایط احترام و اتحاد به عمل آمد. محتمل است که معزی الیه پس از ملاقات شیخ و تبلیغ عطیه دولت متبوعه خود به شوش هم برود و مراجعت گویا برای سایر کارها و دید و بازدیدها در محمره بالنسبه توقی نماید. الامر الاشرف مطاع. امضاء: فدوی حسین  
حاشیه» اطلاع حاصل شد

### سند شماره: ۱۸

فرستنده: حسین اعتلاءالدوله

گیرنده: مشیرالدوله

موضوع: تعدی شیخ خرمشهر به رعایا و عریضة آنان به قونسولگری انگلیس در بصره

تاریخ: ۲۹ جمادی الاول ۱۳۲۳

استخراج تلگراف رمز از محمره (خرمشهر)

حضور مبارک حضرت اجل امجد اشرف افخم بندگان آقای مشیرالدوله وزیر امور خارجه مدظله. خیلی محرمان عرض می‌کند رعایای دولت علیه ایران مقیم قصبه به قونسولگری انگلیس در بصره مراجعت و استدعا کرده‌اند آنها و آنجا را به زیر حمایت قبول نموده رفع تجاوز و تعدی شیخ محمره از ملك و مال و موروثشان بکنند و بر حسب ( ) مراتب را در آن قونسولگری به قونسولگری انگلیس در اینجا نوشته‌اند. و قونسول عربستان [خوزستان] به جنرال قونسول انگلیس مقیم بوشهر نگاشته و این قسم رأی خود را بیان داشته است که از شیخ محمره با این همه توابع نمی‌توان فقط برای اهل قصبه و آن نقطه صرف‌نظر کرد. کشتی دولتی انگلیس هم که به قصبه آمده بود به قرار معلوم علاوه بر تحقیق و تدقیق ماده اجازه و عزم مداخله نیز داشته است و از اینکه مقتضی و لازم نشده جنرال قونسول اظهار تأسف کرده است و گویا این فقرات يك درجه شایان دقت است. رعایای این حدود را طوری از معدلت اولیای دولت ابد مدت مأیوس کنند که به خارجه متوسل شوند و خارجه را به کار آن حدود و داخل و داخله را خارج نمایند و قونسولگری اینجا را به حدی طرفدار شیخ بدانند که به قونسولگری بصره مراجعت کنند و برای قونسول عربستان [خوزستان] و

اظهار تأسف جنرال قونسول بوشهر چه منعی در این موارد قرار دهند.  
امضاء: فدوی حسین اعتلاءالدوله

### سند شماره ۲۰

فرستنده: حسین لر

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: اتحاد شیخ خزعل با خوانین بختیاری و میانجی‌گیری انگلیسها در این موضوع

تاریخ: ۲۵ شهر جمادی‌الثانی سنه ۱۳۲۳

نمره عمومی: ۲۴۴۱

نمره خصوصی: ۶۵۹

از قرار اطلاعات حاصله دستورالعملی به قونسولگری انگلیس مقیم اینجا رسیده است که در ازدیاد اتحاد شیخ با خوانیان بختیاری ساعی باشد و قونسولگری با حاج محمدعلی دوستی را بیشتر نماید. در طی راپورتهای سابق عرض شد میجر مارتون و مستر [ناخوانا] که حکومت هندوستان آنها را به ویس قونسولگری این طرفها انتخاب کرده بود، قسم اعظم اوقات خودشان را در بختیاری و میان طوایف الوار بسر می‌بردند و امسال هم گویا میجر مارتون را که عجالاً کفیل امور ویس قونسولگری اهواز است به آنها بفرستند که واضح است که آن فقره ازین تعلیماتی که حالا به قونسولگری عربستان [خوزستان] رسیده عبث و بی‌مقصودی نیست.

چنانچه اینها را نیز عرض کرده است وقتی که فرمانفرمای هندوستان به خلیج و جناب وزیرمختار انگلیس از کویت به عربستان [خوزستان] آمدند، سلام شیخ آنجا را به شیخ اینجا ابلاغ و بین آنها تحبیب می‌نمودند و نتیجه آن، این اوقات بروزکرد که شیخ آنجا به اتفاق شیخ اینجا در قصبه فی تحقیقه به کار داخله ایران مداخله کرد. دیگر رابطه او وانگلیسها توسعه پیدا نمود. اینک هم انگلیس و مسأله اعراب و بختیاری و الوار به جز آن نخواهد بود. این یکی نیز البته در نظرانور هست طوری که کراراً معروض داشته است وسیله این فساد و فتنه‌ها وآلت اجرای مقاصد انگلیسها و غیرانگلیسها دراین سرحد تمام حاج محمدعلی است و اگرچه از اول هم شکی نبود ولی بااین تعلیماتی که به قونسولگری رسیده دیگر ابدأ جای شبهه نیست. الامر الاشراف مطاع.

امضاء: فدوی حسین لر



تاریخ: ۳ محرم ۱۳۲۵

جناب مستطاب اجل اکرم افخم را با کمال احترام تصدیق افزا می‌گردد  
تلگرافی از قونسول جنرال انگلیس مقیم بوشهر رسیده است که ترجمه آن ذیلاً  
محض اطلاع جناب مستطاب اجل عالی نگاشته می‌شود. (از قرار خبری که از  
وفا رسیده است شیخ مزعل خان معز السلطنه را کشته‌اند و احتمال اغتشاش  
می‌رود. ایرانیان به طرف خاک عثمانی رفته‌اند.)

نظر به مفاد تلگراف فوق دوستدار به قونسول جنرال بوشهر دستور العمل داده  
است يك فروند جهاز جنگی برای حفظ قونسول و مصالح انگلیس به محمره  
بفرستند. اگر جناب مستطاب عالی تصور می‌فرمایند که به واسطه قتل  
معز السلطنه زحمتی برای رعایای ایران حادث خواهد شد دوستدار حاضر است  
که هرگونه همراهی در این باب لازم شود به عمل آمده در این موقع احترامات  
فایقه را تجدید می‌نماید. فی‌شهر محرم ۱۳۲۵.

امضاء: چارلز هیوینگ

حاشیه: جواب نوشته شد.

**سند شماره: ۳۶**

موضوع: طرح قتل شیخ خزعل

تاریخ: سلخ محرم ۱۳۲۷

نمره: ۲۸

برادرزاده‌ها و بنی‌امام معز السلطنه با اغلب مشایخ و رؤسای اعراب اینجا  
متفق القول هم‌عهد و سوگند شده‌اند که معز السلطنه را بکشند.

غلامها و نوکرهای مرحوم شیخ مزعل خان که حالا در معیت و خدمت شیخ  
خزعل خان هستند با اینها متحدند حتی زنه‌های مزعل‌خان که فعلاً منکوحه خزعل  
خان هستند با اینها معیت دارند.

در شب عاشورا خواستند شیخ را بکشند فرصت نیافتند. روز دوازدهم در مجلس  
مهمانی خواستند بر شیخ شلیک کنند یکی از محارم شیخ ملتفت شده خبر داد  
تأخیر افتاد. دو روز بعد در فیلیه خواستند کارش را بسازند کسانش فهمیده  
بعضی را گرفتند، همین که پرسیدند در حضور شیخ اقرار کردند و علناً گفتند:  
تو راه باید بکشیم و خواهیم کشت و از گرفتن ما فایده‌ای نیست. زیرا اغلب رؤسا  
و اعراب در قتل شما متحد هستند و کشتن شما را واجب می‌دانند چرا که هم

قاتل چندین نفر بی‌گناهی [و] هم غاصب حقوق اقارب و ظالم و متعدی بر فقرا و ضعفا.

شیخ اولاً حکم به شکنجه و حبس اینها کرده بعد ملتفت شد که از اندرون و بیرون و یگانه و بیگانه و زنانه و مردانه متفق در قتل او هستند. آن بود یک نفر غلامی از اینها را توقیف کرده باقی را عفو و مرخص نموده در فکر حفظ جان و خود افتاد. اما در چه حالی که نه جرأت خوردن چیزی از دست کسی داشت و نه خوابیدن در جایی، نزدیک بود هلاک شود و دوستانش محض اینکه چاره‌ای در حال و کارش بنمایند دورش جمعند و صلاح دیدند که برای چند روزی به سمت سواحل کارون سفر نماید تا هم‌نفسی تازه کند و از این دغدغه و مخاطره قدری فراغت حاصل کند و هم با رؤسای طوایف اطراف بلکه اتفاقی بکند و با همین رؤسای مخالف هم اصلاحی بنماید. اما چه فایده که اتفاق با رؤسای اطراف گویا خیلی مشکل و اگر هم بشود. تماماً موقتی است. چرا همین که شایعه خیر قتل شیخ به اطراف رفت تمام اعراب سواحل کارون جشن گرفتند و شادمانی کردند. رؤسای طوایف اینجا هم حالا بد نام به اتفاق در قتل او شدند چگونه اعتماد به عهد و میثاق و امنیت از خود توانند کرد در حالتی که معزالسلطنه هم محرمانه آدمها گذاشته به رؤسای متحدین را بکشند و آنها هم فهمیده‌اند.

خلاصه کار شیخ خراب و روزگارش نزدیک به آخر است و مردم جری شده‌اند و علناً می‌گویند شیخ را می‌کشند اگرچه چندی هم طول بکشد. حاجی محمدعلی را هم خواستند بکشند فهمیده به وسیله انجام کارهای حکومتی یا استقبال حکومت تازه به طرف شوشتر رفته است.

#### سند شماره: ۴۰

فرستنده: وزارت امور خارجه اداره انگلیس

گیرنده: وزارت مالیه

موضوع: درخواست انگلستان در باب نپرداختن مالیات شیخ خزعل

تاریخ: ۱۵ محرم ۱۳۳۹

نمره عمومی: ۱۶۷

نمره خصوصی: ۱۹۴۸

از سفارت انگلیس مراسله به وزارت امور خارجه رسیده مشعر براینکه در



زمان ریاست وزرایی آقای وثوق‌الدوله به تاریخ ۲۲ حمل هذالسنه در تحت نمره ۴۹۷ به وزارت مالیه تعلیمات صادر شده که اداره مالیه عربستان [خوزستان] آقای سردار اقدس را از تمهید دادن هرگونه مالیات تا مدت پنج سال که آخر آن ۳۱ مارس ۱۹۲۰ (م) می‌باشد معاف داشته و نیز شش ساله آتیه نصف مالیات از معزیه‌الیه قبول نمایند و این تخفیف به ملاحظه مخارجی است که شیخ مزبور برای حفظ عربستان [خوزستان] در مدت جنگ ادعا دارد. ولی تاکنون از وزارت جلیله مالیه در این باب دستور عملی به اداره مالیه عربستان [خوزستان] نرسیده و ضمناً تقاضای صدور تعلیمات را نموده‌اند. متمنی است سابقه این کار و حکمی که از ریاست وزرایی عظام سابقاً به وزارت مالیه صادر شده است و اقدامی که مبذول داشته‌اند هر چه زودتر مرقوم دارند تا جواب سفارت مشارالیهها داده شود. ۱۲  
امضاء: ناخوانا

#### سند شماره: ۴۳۰

فرستنده: ابوالقاسم نجم‌الملک  
گیرنده: وزارت امور خارجه  
موضوع: کویت و نفوذ شیخ خزعل در آن ناحیه و تأسیس قونسولگری دولت ایران در کویت.  
تاریخ: ۲۱ شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۴۰ مطابق با ۲۹ برج حمل برابر ایت‌نیل ۱۳۰۱ ش  
نمره عمومی: ۲۴۰/۳۴۲

مقام منیع وزارت جلیله امور خارجه دامت شوکته  
در تعقیب تلگراف نمرده ۲۲۶/۱۱۹ راجع به کویت استحضاراً به عرض می‌رساند برحسب‌الامر مبارک نمره ۵۸۱۳/۲۰۲۹ به اتفاق آقای سردار اقدس به کویت رفته و به طوری که در ضمن دستخط نمره ۶۸۵۱/۲۸۷۲ مورخه ۲۵ ج/۳۹ تعلیمات داده شود بود مطالعات و تحقیقات لازمه از وضعیت آنجا نموده اطلاعات خود را ذیلاً معروض می‌دارد. شهر کویت واقع است در ساحل خلیج فارس و تقریباً یک بندرگاه تجارتهی است از طرف شرق و شمال محدود است به خلیج فارس و از سمت جنوب و مغرب به خاک عراق عرب و نجد. جمعیت و سکنه شهر کویت قریب به چهل و پنج هزار می‌شود که تمام اعراب و قسمت

عمده آنها اهل تسنن می‌باشند.

وضعیت داخلی آنجا تا قبل از جنگ بین‌الملل چندان اهمیتی نداشته حکومت آنجا هم همیشه با یکی از شیوخ محلی در تحت‌نظر دولت عثمانی بوده، ولی از آغاز جنگ بین‌الملل شیوخ کویت دعوی استقلال شخصی کرده با پیش‌آمد جنگ اروپا و ضعف دولت عثمانی و جنگ‌هایی که با طوایف اعراب نجد و غیره نموده به استعانت دولت انگلیس خود را مستقل ساخته امور آنجا را از هر حیث در دست گرفته حکمفرمایی مطلق [می‌نماید و فعلاً هم ریاست و حکمرانی شهر کویت و اطراف آن با شیخ احمد برادرزاده مرحوم شیخ مبارک است و به عبارت اخری بعد از فوت شیخ مبارک که در دو سال قبل واقع شده با موافقت شیوخ و اعیان کویت، شیخ احمد به سمت ریاست و حکمرانی معین گشته پسر شیخ مبارک را هم که موسوم به شیخ حمّد باشد چون طفل بوده، ولیعهد شیخ احمد قرار می‌دهند. دخالت در امور کلیتاً با شیخ احمد است ولی دولت انگلیس هم برای حفظ منافع سیاسی خود در آنجا مداخلات می‌نماید. چنانچه پستخانه و تلگرافخانه و عواید آن تماماً در دست مأمورین انگلیس است فقط حکومت داخلی و گمرک و پاره‌ای عوارض دیگر از قبیل حق غواصی و غیره در دست شیخ کویت است تنها مأمور خارجی در کویت قونسول انگلیس مرسوم به (مستر مور) است.

آمریکاییها هم در آنجا تأسیس مریضخانه معتبری نموده کتابخانه نیز دارند که بدین وسیله تبلیغات مذهبی بنمایند. وضع حکومتی خیلی ساده است به این معنی که دوائر مختلف از قبیل عدلیه، نظمیه و مالیه و قشون و معارف و غیره ندارد. فقط يك اراده گمرک دارد که عایدات آن در سال قریب به یکصد هزار تومان می‌شود و حقوق گمرکی را هم صد چهار از اجناس وارده و مهمی که از صادرات دریافت می‌دارند. به منازعات و گفت‌وگوی مردم هم خود شیخ احمد رسیدگی می‌کند. مثلاً مجلسی مرکب از چند نفر مشایخ عرب تشکیل داده که با حضور خودش همه‌روزه صبح و عصر در آن مجلس به عرایض و تظلمات مردم رسیدگی می‌شود. قوای نظامی شیخ هم تمام چریک و قریب هشت هزار نفر تفنگچی عرب می‌باشد.

اخلاق عمومی اهالی کویت و وضع زندگانی آنها نیز خیلی ساده و بدون تجملات معموله است. در امور مذهبی خیلی متعصب به تنبیهات شرعی از قبیل شروب و قمار و غیره تماماً متروک و قاعده عمومی این است که در اوقات معینه باید برای نماز جماعت در مساجد رفته بعد از ادای فریضه به کسب و کار

خود امتنان ورزند، تنها مزاحمی که فعلاً برای شیخ کویت هست طایفه اخوان می‌باشند که به واسطه قرب جوار بودن با کویت غالباً با هم زد و خورد می‌نمایند و به طوری که تحقیق نموده و در دو سال قبل جنگ و نزاع و دشمنی بین شیخ کویت و طایفه مزبور واقع شده که عاقبت آقای سردار اقدس آنجا رفته بین آنها را اصلاح می‌دهد. زیرا سردار اقدس به واسطه علاقه‌جات زیادی که در آنجا دارد و خصوصیت داشتن با شیخ کویت در سال یکی دو مرتبه به آنجا مسافرت می‌نماید. اما از حیث امور اقتصادی و تجارتی شهر کویت منسوجات و مصنوعات عمده از خود ندارد. تمام اجناس و مال‌التجاره که در آنجا هست از خارج می‌آید حتی از حیث معمول محصول طبیعی هم کویت بی‌بهره بوده محتاج به خارج می‌باشد، زیرا کویت در کنار دریا واقع و اراضی آن شنزار است. به علاوه به واسطه نداشتن آب، گندم، جو و برنج و تیولات در آنجا عمل نمی‌آید. آب آنجا را هم از شط‌العرب می‌آورند ولی چندی است کارخانه‌ای برای تصفیه آب دریا درست نموده‌اند. گندم و جو و برنج و تیولات هم از بصره و نجد و نقاط اطراف به کویت می‌آورند و در حقیقت مال‌التجاره به مقدار زیاد آنجا آورده به مصرف فروش می‌رسانند. هوای آنجا هم بسیار گرم و مثل هوای بنادر است. اما عده ایرانیان ساکنین کویت و وضعیت آنها. عده ایرانیهای ساکن کویت از زن و مرد بچه قریب دوازده هزار نفر می‌شود که اکثر آنها تاجر و کاسب و سالهاست در کویت اقامت نموده‌اند و بقیه هم عمله و کارگر می‌باشند و عموماً ایرانیان ساکن کویت از اهل شیراز و اصفهان و بهبهان و شوشتر و دزفول و بندرعباس و یزد و کرمان هستند که به آنجا رفته اقامت نموده علاقه‌جاتی دارند. وضعیت ایرانی‌ها در کویت بد نیست ولی نظر به اینکه مأمور و سرپرستی از طرف دولتی در آنجا نیست که در مواقع لازمه از آنجا محافظت نماید غالباً حقوق آنها تضییع می‌گردد. اگرچه آقای سردار اقدس درموقعی که برای سرکشی به علاقه‌جات خود به کویت می‌روند سرپرستی از ایرانی‌ها می‌نمایند، ولی مع‌هذا چون در آنجا بودم و اغلب آنها به ملاقات آمده بودند در ضمن اینکه از وضعیت و امور آنها تحقیقات می‌کردم استرحاماً تقاضا نمودند استدعا کنم هر چه زودتر يك نفر نماینده و مأموری از طرف دولت معین و اعزام کویت فرمایند که موجبات آسایش و راحتی آنها را فراهم نماید. حتی اظهار می‌نمودند که اگر از دولت متبوعه تقاضا کرده‌ایم، توجهی نفرموده‌اند، آنها را امیدوار به مراحم و مساعدت دولتی ساختیم. در هر حال با مطالعاتی که نموده و نظر به

اهمیت موقع کویت و اقامت داشتن جمعیت زیادی از ایرانیان در آنجا علاف، از اینکه از نقطه نظر حفظ منافع و حقوق اتباع دولتی علیه تعیین و اعزام يك نفر مأمور دولتی در کویت فوق العاده مهم می باشد، سیاستاً هم بودن مأمور بسیار مفید است و چون اهمیت کویت از بصره و کربلا و نقاط دیگر خاک عراق و عرب که قونسول دارد کمتر نیست، عقیده فدوی این است که يك نفر قونسول از طرف دولت به کویت فرستاده شود. بودجه آنجا را هم در ورقه جداگانه با ملاحظه وضعیت آنجا پیشنهاد و لفاً تقدیم می دارد که پس از تصویب مقرر فرمایند از عایدات تذکره آنجا دریافت دارد. چه به طوری که ملاحظه نمود و در سال متجاوز از پنج هزار تذکره اقامت می شود در کویت برای اینها توزیع نمود. ولی نکته مهمی را که هم مهم است معروض دارد راجع [به] مأمور و طرز تأسیس نمودن قونسولگری در کویت می باشد. چون اساساً کویت در تحت نفوذ انگلیس است. به علاوه آقای سردار اقدس هم به واسطه علاقه جات خود و خصوصیت فوق العاده با شیخ کویت نفوذتامة در آنجا دارند و تأسیس قونسولگری هم در کویت تازه می شود. مقتضی است در انتخاب مأمور دقت شود که شخص کافی و مجرب و کار آزموده صحیح العملی باشد که بتواند با حسن تدبیر و جلب مساعدت سردار اقدس تماماً وظایف و خدمات مرجوعه خود را انجام دهد. به عبارت اخری مأمور شایسته و تحصیل کرده ای باشد که حفظ حیثیات دولت و این اداره جدیدالتأسیس را به خوبی نموده مثل بعضی از مأمورین قونسولگریهای واقعه در عراق عرب نباشد و به واسطه سوء رفتار خود سکنه به حیثیات دولت وارد ننماید. استحضار و موافقت سفارت انگلیس برای تعیین و اعزام مأمور به کویت لازم و مساعدت آقای سردار اقدس هم به واسطه نفوذی که در آنجا دارند ضرورت دارد. چه بر طبق مذاکراتی که با ایشان نموده اساساً نظریه ایشان با اعزام يك نفر مأمور دولتی مخالفت و این طور بیان عقیده نمودند که خوب است از طرف دولت رسیدگی به کار اتباع ایران در کویت به عهده قونسول انگلیس واگذار شود. فدوی مخالف با این عقیده بود بلکه این ترتیب را مضر سیاست دولتی می دارند. به هر حال در لزوم تعیین و اعزام يك نفر مأمور دولتی (قونسول) به کویت تردید عقیده نداشته با مطالعات عمیقه که نموده همان نظریه را دارد که فوقاً معروض داشته [است]. اگر چه پس از استحضار و موافقت سفارت انگلیس در تعیین و اعزام يك نفر مأمور دولتی به کویت مشکلی در کار نخواهد بود، ولی از نقطه نظر پیش بینی که مبادا در

صورت تصویب و تعمیم دولتی در اعزام يك نفر مأمور به کویت اظهار مساعدتی از طرف سردار اقدس و شیخ کویت نشود. از آنجایی که با آقای سردار اقدس و شیخ کویت با هر دو خصومت و آشنایی دارد ممکن است در عالم خدمتگزاری به دولت چنانچه تصویب فرمایند موقتاً و به طور فوق‌العاده با محفوظ ماندن مقام فعلی که دارد مأموریت کویت را قبول کرده تا با جلب مساعدت سردار اقدس و شیخ کویت آنجا رفته مطابق ترتیبات معموله قونسولگری دولتی را در آنجا تأسیس کرده برای مدت سه الی چهار ماه مشغول انجام امور شده همین که قونسولگری را تأسیس و استقرار داد مأمور مستقل دیگری از مرکز تعیین و اعزام فرمایند که بدون مانع و منظور مشغول خدمت باشد. دیگر منوط به امر مبارکه اولیاء محترم امور است.

امضاء: ابوالقاسم نجم‌الملک

حاشیه ۱: اداره محترمه اول سیاسی به طوری که حضوراً مذاکره و مقرر شد اداره محاسبات و کمیسیون بودجه پیشنهاد خواهد نمود که صدی بیست از عایدات تذکره کویت را برای مخارج مأموران تخصیص بدهند.  
حاشیه ۲: اداره اول محاسبات حضوراً عمل نمایند - ۱۳ جوزا.

#### سند شماره: ۴۷

فرستنده: منتخب‌الدوله قونسول ایران در بغداد ۱۳

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: اقدامات انگلیس برای تجزیه خوزستان و همراهی شیخ خزعل با آنان

تاریخ: ۲۰ اسد ۱۳۰۱

نمره: ۴

مقام منبع وزارت جلیله امور خارجه دامت شوکتها

از قرار اطلاعات خفیه‌ای که رسیده و نزد علمای اعلام به تحقیق پیوسته است انگلیس‌ها با شیخ خزعل خان سردار اقدس در مذاکره هستند که معاهده‌ای بسته خوزستان را به اسم اینکه تمامی اهل آن عرب‌اند از ایران مجزی و کویت را هم به ان ملحق کرده حکومت مخصوصی در تحت حمایت خود تأسیس نمایند. از انگلیسیها، کنل ویلسن رئیس معدن نفت و سرپرستی کوکس و از طرف شیخ خزعل، میرزا محمدزمان که اجزای قدیمی قونسولگری انگلیس در بوشهر بوده و

در عراق عرب از اجزای اداره سیاسی بوده و در سفر اول تشریف فرمایی موکب مسعود بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی ارواحنا فداه به عراق عرب حاکم کربلا بوده و الان از مأمورین اداره نفت ایران است به وکالت تعیین شده‌اند.

انگلیسی‌ها مدعی‌اند که اگر شیخ خزعل مستقل نبود، پادشاه ایران به او نشان اقدس و غیره که مخصوص سلاطین ایران است نمی‌داد و به علاوه از زمان ورود انگلیسها به عراق عرب همیشه در روزنامه‌های رسمی امارت محمره و ولیعهد محمره می‌نوشتند و از طرف مأمورین دولت علیه در در آنجا ابدأ پروتستی نمی‌شد. ولی عموم عشایر حویزه و محمره از شیخ خزعل خان منتفر و برای قلع و قمع او حاضر و آماده امر دولت هستند و مولی نام که رؤسای سابق حویزه و از فامیل معروف موالی هستند و در حویزه حکومت با اقتداری داشته و همیشه طرفدار و هواخواهان دولت علیه بوده‌اند و ناسخ‌التواریخ هم بسیاری از آنها ذکر شده است با عاصی و عوفی و منشد که نیز از رؤسای عشایر حویزه هستند در عماره موجود و منتظر مراسم اولیای دولت هستند و شیخ سلطان پسر حنظل خان برادرزاده شیخ خزعل خان هم الان در اینجاست، هرگاه از طرف دولت درباره آنها مرحمتی بشود در خوزستان می‌توانند مصدر کارهای بزرگ شوند و در صورتی که اولیای امور اجازه بدهند. این رؤسا برای آمدن به طهران و عرض شکایت خود حاضرند. علمای اعلام هم که از شیخ خزعل متأدی و منتفرند به اشاره می‌توانند وضع را برهم زنند و همگی اظهار می‌دارند که هر وقت دولت را احتیاجی پیش آید برای همه نوع همراهی حاضر خواهند بود. چنانچه در این موقع از طرف دولت اقدامات مهمی نشود عنقریب عربستان [خوزستان] به دسایس ویلسن و کوکس از ایران مجزی خواهد گردید و پس از آن نوبت به پشتکوه و کردستان خواهد رسید و از قراری که روزنامجات محلی اطلاع می‌دهند در عبادان انگلیسی‌ها طرح شهر جدیدی می‌ریزند. برای استحضار خاطر مبارك عرض نمود.

امضاء: فدوی مکرّم‌الدوله

حاشیه: نمره ۲۵۳۵، ۱۸ میزان ۱۳۰۱، فوراً ضبط شود.

حاشیه: مهم و قابل ملاحظه.

**سند شماره: ۴۸**

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: انعقاد قرارداد تجارتي و اقتصادي کمپاني نفت جنوب با شيخ خزعل

تاريخ: ۵ میزان ۱۳۰۱

نمره عمومي: ۱۹۴۶

نمره خصوصي: ۲۷۲۰

در شماره ۹۱ جريده المفيد منطبعة بغداد مورخه هفتم ذي حجه ۱۳۴۰ خبري درج شده است که مأمور عالی دولت فخيمة انگلستان مقيم بغداد به وسيله سرويلسن رئيس کمپاني نفت جنوب در مقام انعقاد قرارداد تجارتي و اقتصادي و سرحدی با شيخ خزعل خان سردار اقدس حاکم محمره برآمده و نمايندگان طرفين به بصره فرستاده شده اند. دوستدار مطمئن است که اين شايعه عاری از حقيقت است، زیرا که شيخ محمره همچو صلابتي شخصاً و اختياري از طرف مجاري رسمي ايران ندارد. لهذا محترماً از آن جناب مستطاب متمني است بر مباشر عالی معزي اليه اعلام فرمايند که خبر مزبور در جريده بغداد صريحاً و رسماً تکذيب نمايند.

امضاء: [ناخوانا]

بايگاني اسناد وزارت امور خارجه ايران، سال ۱۳۰۱، کارتن ۵۲، دوسيه ۳.

**سند شماره: ۵۴**

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: انعقاد قرارداد شيخ خزعل با انگليسيها

تاريخ: ۳ جدی ۱۳۰۱

نمره: ۱۹۰۸

وزارت جليله امور خارجه

مرقومه مورخه ۱۰ قوس ۱۳۰۱ نمره ۲۵۲۶/۵۲۸۲ زيב وصول داد. گمان ندارم خود سردار اقدس هم منکر مذكرات و قرارداد با انگليسيها باشد. اخيراً که سرپرسی کاکس به آن طرف ها مسافرتي نموده بود طبعي است انگليسيها منکر مذاکرات با خزعل می شوند. لازم است از طرفی دولت عليه ترتيبی اتخاذ شود که شيخ خزعل جرأت و جسارت به چنین اقدامات را نداشته باشد. به قراری که

شنیده‌ام خودش در مجلس اظهار یأس از دولت علیه نموده و صریحاً می‌گوید من برای حفظ خود و دارایی که دارم چون مأیوس از دولت‌م چاره ندارم مناسبات خود را با انگلیسها محکم نمایم. اگر مقتضی است با مهربانی او را منصرف نموده، وسایلش را تهیه فرمایید. لازم بدانید بنده خودم مسافرتی به محمره نموده و با او مذاکراتی که مقتضی باشد بنمایم بعد نتیجه را به عرض برسانم.

حاشیه: خیلی فوری آقای منتخب‌الملک حضوراً بیایید دستور داده شود [ناخوانا] حاشیه: اداره اول - جدی ۱۳۰۱.

حاشیه: رمزاً تلگراف شد که آنچه معلوم شد راجع به تجاوز حدود ارضی بوده که از طرف بصره به محمره شده و رفع شده است، مطلب دیگری کشف نشده، اگر اطلاع صحیح دارد اطلاع دهد.

### سند شماره: ۶۳

فرستنده: مشارالدوله

گیرنده: وزارت امور خارجه

موضوع: تکذیب گزارش میرزا علی خان حیات داودی در موضوع شرارت ایل دیرکوند

تاریخ: ۲۴ رجب ۱۳۴۱

مقام منبع وزارت جلیله داخله

رمز نمره ۱۵۰۲ زیارت، منشاء این راپورت میرزا علی خان حیات داودی است. عین این مسأله را به خود بنده نوشته ولی تحقیقات کردم مسأله این طور نبوده است. هر ساله ایل دیرکوند برای قشلاق به عربستان [خوزستان] می‌آیند و معمولاً هم خیلی شرارت می‌کنند یا دولت باید قوت داشته باشد که جلوگیری از آنها بکند یا به دادن خلعت و پول که از طرف حکام داده می‌شود يك طوری زمستان را بگذرانند. در همان اوان تلگرافی عرض اعتباری برای این محل مخارج خواستم، جوابی نرسید، از خودم به قدری که ممکن بود مساعدت کردم. سردار اقدس در اطراف دزفول املاک زیاد دارد و یا باید با آنها طرفیت بکند یا آنها را راضی نماید. طرفیت با الوار برای سردار اقدس نتیجه ندارد. این است توسط عمال خودش چند نفر آنها را خواست روی هم رفته از اسب و خلعت شاید يك دو هزار تومان به آنها داده باشد و همین مسأله باعث شد که در این زمستان هنوز در اطراف دزفول از آنها شرارتی بروز نکرده است ابدأ مربوط به يك



سیاسی نبوده ویلسن را هم هیچ ملاقات نکرده‌اند. میرزاعلی خان اغلب از ناصری [اهواز] راپورتهایی در این مسافت کم به بنده می‌دهد بعد از تحقیق معلوم می‌شود به کلی بی‌اصل است.  
امضاء: مشارالدوله  
حاشیه: ۲۰ حوت نمره ۶۶.

#### سند شماره: ۶۴

فرستنده: سفارت ایران در برن  
گیرنده: وزارت امور خارجه  
موضوع: ملاقات شیخ خزعل با امیر فیصل، سلطان عبدالعزیز، سلطان احمد و سرپرسی کاکس در بندر کویت.  
تاریخ: ۲۸ حمل ۱۳۰۱ مطابق با ۲۵ شعبان ۱۳۴۵ برابر با ۱۸ آوریل ۱۹۲۲  
مقام منبع وزارت جلیله داخله

در مجله ماهیانه انجمن ایران و آلمان که در برلین طبع می‌شود شماره ۱۵ آوریل از قول روزنامه تایمز مورخه ۲۴ فوریه شرحی درج کرده است که لابد سفارت محترمه لندن مراتب را اطلاع داده است. ولی برای اینکه شاید رپورت مذکور نرسیده و یا از نظر سفارت مزبور محو شده باشد و چون فوق‌العاده طرف اهمیت است، نیلماً مراتب را به استحضار اولیاء محترم وزارت جلیله می‌رساند:

شرح مزبور راجع به ملاقاتی است که در بندر کویت بین امیر فیصل پادشاه عراق و سلطان عبدالعزیز پادشاه نجد و سلطان احمد پادشاه بندر مزبور و شیخ خزعل و سرپرسی کوکس رئیس مقامات عالیه دولت انگلیس در عراق واقع شده است. این سفارت نمی‌داند که اقدامات مزبور که شیخ خزعل با اشخاص فوق نموده به اجازه و اطلاع دولت علیه بوده است و یا اینکه خودسرانه و مثل همان دسائیس و ضدیت‌هایی است که قبل از جنگ به تحریک پاره‌ای از دول در مقابل گرفتن نشانها مثل نشان هندوستان (و بایستی این مسأله را نیز دانست که آیا استعمال نشان مزبور را دولت علیه به مشارالیه اجازه است یا خیر. زیرا اتباع هیچ یک از دول حق استعمال نشان‌های خارجه را بدون اجازه دولت متبوع خود ندارند.) و غیره که زحمت و دردسر برای دولت است خود فراهم آورده بوده است می‌باشد. به هر حال نظر مسأله و نظر به اینکه به واسطه طغیان [ادعای]

استقلال کرد که آن هم بنا به دسایس خارجی فراهم شده بود و مقداری خسارت به مال و جان اهالی بیچاره ایران رسید که بعدها در خوزستان هم نظایر آن تکرار نشده و بعضی از دول خواب اتحاد امرای عرب را برای پیشرفت مقاصد شخصی که در کارخانه‌های دسایس‌سازی خود همه ساله تهیه می‌کنند نبینند، مراتب را اطلاع داد دیگر بسته به اقدامات اولیای امور است.

امضاء: [ناخوانا]

حاشیه ۱: اداره اول

حاشیه ۲: ۹ جوزا ۱۳۰۱.

منبع: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

## فصل شانزدهم

### «آزاد سازی خوزستان» بروایت گزارشهای «وزارت امورخارج آمریکا»

دکتر محمدقلی مجد، نویسنده و پژوهشگر ایرانی، در کتاب «از قاجار تا پهلوی» در فصلی بنام «آزاد سازی خوزستان» با استناد از اسناد و گزارشهای «وزارت امور خارجه آمریکا» بر این نظر است: «اندکی پس از قضایای «جمهوری خواهی» و ایمبری [Imbrie] معلوم شد که کل نمایش را انگلیسی ها برای تقویت موقعیت منززل رضا روی صحنه برده اند. در نوامبر ۱۹۲۴، رضا اردوکنشی نظامی علیه شیخ متمرّد محمره (شیخ خزعل)، از تحت احمایگان قدیمی انگلیس را که در صدد جنگ با دولت ایران برآمده بود، فرماندهی کرد. در پی یک «جنگ تلگرافی» شیخ «تسلیم» شد و تقاضای «عفو» کرد که از آن برخوردار گردید. در آوریل ۱۹۲۵، شیخ بیچاره فریب خورده، از بصره بازگشت؛ دستگیر و روانه تهران گردید. واگذاری شیخ محمره بخشی از سیاست انگلیس برای قربانی کردن «قبیله سالاران کوچک» به نفع دولت مرکزی و به رهبری رضا بود.»

◀ محمد قلی مجد می نویسد: در روزهای سخت جنگ جهانی اول، نیروهای بریتانیا از خدمات بسیار ارزشمند شیخ محمره بهره مند شدند؛ بویژه در سالهای ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵، که نیروهای بریتانیا به ترتیب در جنوب عراق ۲ و جنوب ایران، روزهای آغازین درگیری خود را پشت سر می گذاشتند. با روی کار آمدن رضاخان، بریتانیا به تدریج هواداران قدیمی خود، از جمله شیخ محمره، را رها کرد و آنان را به رحم و انصاف رژیم جدید در تهران واگذار نمود. با ورود مستشاران آمریکایی به ایران، برای حلّ و فصل مشکلات و اختلافات مالی میان شیخ و دولت، تلاش هایی صورت گرفت و سرانجام در پاییز سال ۱۹۲۳، قرار شد که شیخ بدهی های خود را به دولت ایران پرداخت کند. جزئیات این ماجرا در نامه ای که علاء] وزیرمختار ایران در واشنگتن] به دالس ۳ می نویسد چنین گزارش شده است: «کنل مک کرمک ۴ که برای سرکشی

به ادارات مالیه به خوزستان رفته بود، در بازگشت از خوزستان، وارد شیراز شده است. وی با شیخ محمّره به توافق هایی رسیده است. به طور خلاصه توافق مذکور از این قرار است که شیخ قبول کرده است ۵۰۰۰۰۰ تومان به عنوان بدهی معوّقه خود به دولت پرداخت کند که ۱۰۰۰۰۰ تومان از این پول به صورت نقد و مابقی آن در بیست قسط به صورت سلاله پرداخت خواهد شد. در آینده نیز شیخ برای مالیاتهای مستقیم و غیرمستقیم خود میبایست سالیانه مبلغ ۱۵۰۰۰۰ تومان به دولت بپردازد؛ از این مبلغ ۲۰۰۰۰ تومان به منظور پرداخت حقوق شیخ و مخارج فوج بلوچ کسر میگردد. هر يك از دو طرف با در نظر گرفتن شش ماه فرصت، میتوانند قرارداد را فسخ کنند. با اینکه از جزئیات این توافق باخبر نیستم، اما معتقدم که این قرارداد مشخصاً به نفع دولت ایران خواهد بود و در هر حال از افزایش قدرت و ثبات ایران حکایت میکند. ۵البته علاء، اشاره ای به این نکرد که سرپرسی لورن ۶ وزیرمختار بریتانیا، «نقش مهمی در برسر عقل آوردن شیخ ایفا کرد.» هنگامی که کلنل مک کرمک عضو هیأت آمریکایی مستشاری مالی برای وضع مالیات بر اموال شیخ، که تحت الحمایه دولت انگلیسی هند بود، راهی منطقه شد، «سرپرسی به سرعت خود را به محمّره رساند تا شیخ را برای روبه رو شدن با این خیر تکان دهنده آماده سازد.» علاوه بر این، رضاخان اخیراً در مقابل قتل عام نیروهای خود، غرامت سنگینی ازبختیاریها [در برابرکشتار نظامیان در منطقه شلیل به سال ۱۳۰۱ش گرفت.] «بدون شك این ماجرا که نشان از ضعف بختیاریها داشت، برشیخ تأثیر گذاشت؛ او را متقاعد کرد که برخواسته های دولت مرکزی گردن نهد» ۷ پس ازتمام این دردرسها، کرنفلد [وزیرمختار آمریکا] درگزارش خود به تاریخ ۸ دسامبر ۱۹۲۳می نویسد که بلافاصله پس از حصول توافق، انگلیسیها دست به کارشکنی و خرابکاری زدند: «شیخ محمّره که مدتها در مقابل دولت ایران، منشی خودسرانه داشت، به تازگی مصلحت دیده است که با دولت مرکزی از در صلح و آشتی درآید. چند هفته پیش، دکتر میلسپو، کلنل مک کرمک را به همراه دو تن از کارمندان ایرانی وزارت مالیه، راهی محمّره کرد تا با انعقاد قراردادی وضعیت مالیاتهای معوّقه شیخ و همچنین تکالیف مالیاتی او را در آینده، مشخص سازند. در همین زمان سفارت انگلستان، که مخصوصاً می خواست این توافقنامه به نفع شیخ منعقد شود، به آقای پیل ۸، سرکنسول خود در اهواز، دستور داد از نفوذ خود برای تأثیر گذاشتن بر روند حصول توافق بهره

جوید. پس از پایان جلسه، کنلن مك كرمك، موادّ مورد توافق در قرارداد را اینگونه برای دکتر میلسپو تلگراف کرد: به منظور پرداخت مالیاتهای معوقه، شیخ پذیرفت ۱۰۰۰۰۰ تومان به صورت نقد پرداخت شود و مابقی به مدت بیست سال، سالیانه ۲۰۰۰۰ تومان، پرداخت گردد. همچنین از این پس مبلغ ۱۵۰۰۰۰ تومان به عنوان مالیات سالیانه، از شیخ اخذ می گردد که البته ۲۰۰۰۰ تومان از این مبلغ، به منظور پرداخت حقوق خود شیخ و تأمین هزینه سربازان تحت فرمان ایشان، کسر می گردد. شیخ همچنین این حق را خواهد داشت که مالیاتهای منطقه خود را جمع آوری کند. پس از دریافت این تلگرام، دکتر میلسپو در نامه ای به رئیس الوزراء، از خدمات کنلن مك كرمك تمجید کرده و وطن پرستی شیخ را در پذیرش موادّ این قرارداد مورد ستایش قرار داد و در پایان نیز از رئیس الوزراء تمجید کرد که حصول توافقی تا این حدّ به نفع کشور ایران، بدون اعتبار و قدرت رئیس الوزراء امکا نپذیر نبود. پیام رسان این نامه موظف شد که آن را شخصاً به دست رئیس الوزراء برساند. اما متأسفانه پیام رسان نتوانست در روز مقررّ رئیس الوزراء را در دفتر کار خود بیابد.

روز بعد زمانی که مجدداً به دفتر کار وی مراجعه کرد، رئیس الوزراء در جلسه بود و به پیام رسان دستور داده شد منتظر بماند. وی يك ساعت و نیم به انتظار نشست تا سرپرستی لورن وزیرمختار بریتانیا به همراه آقای مانینی ۹، معاون وی در امور شرق، از جلسه خارج شد. سپس پیام رسان نامه را به دست رئیس الوزراء داد و وی پس از قرائت، آن را روی زمین انداخته و فریادزد: «این مرد (اشاره به وزیرمختار بریتانیا) يك ساعت و نیم اینجا بود و پیش از من از مفاد این نامه خبر داشت.» در میان گفته های او این جملات نیز شنیده شد: «من نمی توانم به این آمریکایی ها اعتماد کنم. نگاه کنید چه می کنند. من این قرارداد را نخواهم پذیرفت. آنها حق ندارند در اموراتش من دخالت کنند.» وی فوراً به دکتر میلسپو دستور داد که کنلن مك كرمك را در محرمه نگاه دارد تا زمانی که شروط قابل قبول [برای رضاخان] مورد مذاکره و در قرارداد گنجانده شود.» ۱۰

در تابستان سال ۱۹۲۴، نشانه هایی از ناآرامی در جنوب ایران مشاهده شد. لرها به دنبال کشته شدن سران خود در می ۱۹۲۴ (فصل ۷) همچنان سرکشی و نافرمانی می کردند. بختیار یها نیز شاکی و ناراضی بودند؛ به خصوص پس از اینکه شرکت نفت انگلیس - ایران، فریبشان داد و کمتر از میزان مقررّ به آنها

پرداخت کرد. موری در یکی از گزارشهای خود می نویسد که یکی از خبرنگاران آمریکایی که به مدت شش هفته در میان عشایر بختیاری در جنوب زندگی کرده، با دبلیو. سی. فیرفلی ۱۱، مدیر شرکت نفت انگلیس - ایران در تهران، ملاقات کرد و فیرفلی اشتباهاً فکر کرد که این خانم بریتانیایی است. فیرفلی به خانم هریسون ۱۲ چنین گفت: «شرکت نفت انگلیس - ایران علاقه وافری به تحولات عشایر بختیاری دارد، چرا که این عشایر در نزدیکی چاههای نفت این شرکت در جنوب ایران زندگی می کنند و به همین دلیل است که این شرکت با حمایت و پشتیبانی ایشان می کوشد مانع هضم شدن ایشان در زیر کنترل دولت مرکزی شود.» آقای فیرفلی، [در گفتگو با خانم هریسون] آشکارا اقرار کرده بود که شرکت نفت انگلیس و ایران، توانست با دادن قول ۳ درصد درآمدهای شرکت نفت بختیاری سر آنها کلاه بگذارد. این شرکت به همراه شرکت فرست اکسپلوریشن ۱۳، دو شرکت فرعی شرکت مادر به حساب می آیند. اما بختیارها به جای ۳ درصدی که بر اساس قرارداد فکرمی کردند می گیرند، تنها درصد اندکی از درآمدهای شرکت را کسب می کنند. یکی دیگر از خبرنگاران آمریکایی به نام مریام کوپر ۱۴ که او نیز مدتی در میان بختیارها به سر برده بود، به موری خبر داد که کلاهبرداری از بختیارها و دیگر مسائل، دست به دست هم داده است تا احساسات آنها تحریک «ضدانگلیسی» شده و بشدت خشمگین شوند. آنان بر این باورند که انگلیسی ها به رضاخان اجازه داده اند به جبران قتل عام نیروهایش در سال ۱۹۲۲، و دادن مالیاتهایشان به گروه مستشاران مالی آمریکایی، غرامت سنگینی را بر عشایر تحمیل کند. در ماههای آوریل و ژوئن ۱۹۲۴ که آقای کوپر در مناطق بختیاری نشین به سر میبرد، صحبت از این بود که این دسته از عشایر با همکاری لرها و شیخ محمّره تلاش می کردند یک بار دیگر جایگاه خود را به عنوان یک ایل مستقل ایرانی به دست آورند.

در ۱ سپتامبر ۱۹۲۴ بی سیم مسکو گزارش داد: «تهران، ۳۱ آگوست. افرادی که به تازگی از اهواز بازمی گردند مدّعی هستند شیخ خزعل (شیخ محمّره) آشکارا علیه دولت ایران به پا خاسته است. وی در اهواز حکومت نظامی اعلام کرده و سواره نظام عرب و چند هنگ زرهی و توپخانه کاملاً مسلح از او حمایت می کنند. در ضمن شیخ، شماری از کارمندان دولتی را که با او اختلاف داشتند تبعید کرده است؛ از جمله مسئول اداره گمرک، رئیس پست خانه، یکی از کارمندان وزارت مالیه و... شیخ همچنین به فرمانده ارتش مستقر در محل

توصیه کرده که خوزستان را ترك كند. در محافل رسمی و اداری شایع است که شیخ ودولت مرکزی با یکدیگر توافق کرده و به سازش رسیده اند. با درنظر گرفتن این واقعیت که دولت ایران اعتبار فرمانی را که در دست شیخ است تأیید می کند، شیخ امتیازات نامحدودی را در اختیار خواهد داشت. وی مجاز است املاکی را که در خاک ایران قرار دارد به بیگانگان بفروشد؛ و نیز از بیگانگان چیزهایی بخرد که بر طبق قرارداد ترکمنچای که هنوز معتبر است، ممنوع است.»

روزنامه ایران در ۳ سپتامبر ۱۹۲۴ گفته های رضاخان را در رد این اخبار منتشر می سازد: «در تاریخ ۳۱ اگوست بی سیم مسکو گزارشی را در مورد اوضاع خوزستان منتشر ساخت که بی پایه و اساس بودن آن مرا ملزم ساخت اعلامیه ای در رد آن منتشر سازم. هیچ يك از حوادثی که بی سیم مسکو گزارش کرده در خوزستان رخ نداده است. علاوه بر این در حال حاضر به هیچ شخصی چنین اختیاری تفویض نشده است که بتواند به کارمندان دولتی بی احترامی و به اوامر دولت مرکزی بی توجهی کند. همچنین در این گزارش آمده است که سردار اقدس (لقب شیخ محمّره) به اجازه دولت، زمین هایی را که متعلق به دولت ایران است با بیگانگان معامله و آنها را به ایشان منتقل کرده است؛ باید بگویم که این گفته ها نیز صحت نداشته و به هیچوجه پایه و اساس درستی ندارد. برخلاف این گفته ها، دستور اکید صادر شده و فروش چنین مستغلاتی به بیگانگان ممنوع شده است. رضا، رئیس الوزرا، وزیر جنگ و فرمانده کلّ قوا.» ۱۵

### « شورش » شیخ محمّره

گزارش موری به تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۴، بسیار غنی و حاوی مطالب بسیار مهمی است: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم رئیس الوزرا در میهمانی دیپلماتیکی که امروز برگزار شد، در جمع نمایندگان سیاسی کشورهای خارجی و در بررسی اوضاع و احوال استان خوزستان رسماً اعلام کرد که شیخ محمّره سر به شورش برداشته و اوضاع خوزستان را متشنج ساخته است... رئیس الوزرا در ششم سپتامبر به صورت غیرمنتظره تهران را ترك کرد و به بهانه اینکه می خواهد شخصاً آرایش نیروهای نظامی را سامان دهد، به خرم آباد رفت. گفته می شود که این نیروها توانسته اند شورش لرها را که از ماه مه

آغاز شده بود، سرکوب کنند و تصوّر می شد که در ۹ ژوئن غائله به طور کامل به نفع دولت پایان یافته است. با این حال این نیروها هنوز منطقه را ترک نکرده اند.

سردار سپه در واقع به منظور سامان دادن آرایش نظامیان خود به خرّم آباد سفر کرد؛ اما در عین حال این طور که پیداست وی امیدوار است در جریان همین سفر بتواند با رؤسای لرمذاکره کرده و با رسیدگی به شکایاتشان، آنها را راضی کند و چنانچه میسر شود از همکاری احتمالی آنان با عشایر شکست خورده بختیاری، والی پشت کوه و شیخ محمّره جلوگیری کند. همچنین مشخص شده است که رئیس الوزرا با والی به گفتگو نشسته است، اما از نتیجه این مذاکرات اخبار ضدّ و نقیضی در دست است. علاوه بر این کنسول یار فولر ۱۶ که به تازگی وارد تهران شده است، به من خبر داد که انگلیس ها بسیار نگران رویکرد تهدیدآمیز سردار سپه هستند، و سرکنسول بریتانیا در شیراز از تهران دستور یافته است که به سرعت خود را به منطقه رسانده و از نیروهایی که اینک آماده حمله شده اند، بخواهد که عملیات خود را به تعویق بیندازند؛ تا با میانجیگری و صلح و صفا ماجرا پایان یابد. شیخ پیشنهاد انگلیسی ها را رد کرده و آشکارا در مقابل آن ایستاده، و تصمیم گرفته ابتکار عمل را خود به دست گیرد و اعلام استقلال کند. در کنفرانس امروز، رئیس الوزرا تلگرام هایی را از جیب خود بیرون آورد که شیخ به سفارتهای مختلف در تهران ارسال کرده بود. رئیس الوزرا گفت که وی از این ماجرا باخبر شده و دستور داده است که جلوی ارسال این تلگرام ها گرفته شود تا موضوع را با وزارت خارجه و مجلس مطرح کند؛ اما این تلگرام ها طرف چند روز آینده به مقصد خواهند رسید. برداشت فولر از این اوضاع آشفته این بود که شیخ بدون توجه به زمان سفر سردار سپه، عجولانه تصمیم گرفت و برای حفظ اعتبار و نفوذ خود نزد مردم منطقه، به تکاپو افتاده است. وی شایعات گسترده ای را در میان مردم پخش کرد و مدّعی شد سردار سپه در غیاب شاه تاج و تخت را غصب کرده است و رویکردی دشمنانه به مذهب دارد. به محض اینکه سردار سپه خرّم آباد را ترک کرد، شیخ از لجبازی و خودسری خود پشیمان گشت و با ارسال تلگرام های صلح جوینانه، تلاش کرد خرابکاریهای خود را رفع و رجوع کند. این برداشت ضعیفی از ماجراست؛ چرا که وی دلایل عقب نشینی سردار سپه و این که چرا از انجام حمله پشیمان شده و بدون اینکه غائله را ختم کند، بازگشته است، نادیده



گرفته است. البته سرنوشت شیخ و بختیارها به دست انگلیسی ها است. زمانی که سردار سپه در جایگاه وزیر جنگ بسیار مورد توجه بریتانیا بود، انگلیسی ها به شیخ خزعل و بختیاری ها خیانت کردند و آنها را فریب دادند؛ البته نه تا جایی که باعث نابودی کامل آنها بشوند.

مسلماً تا زمانی که می توانستند سردار سپه را در تهران در اختیار خود داشته باشند دلیلی وجود نداشت که تحت الحمایگان خود را تحت فرمان و کنترل رضاخان درآورند. چنانچه سردار سپه دست به لجبازی و خیره سری می زد، انگلیسی ها به راحتی می توانستند شیخ را علیه وی بشورانند... از سویی دیگر عکس العمل انگلیسی ها نسبت به «جدایی طلبی» شیخ در خوزستان نشان داد که حمایت بریتانیا از شیخ نیز حد و حدودی دارد.»

بخش پایانی گزارش موری اطلاعات جالبی دربر دارد: «عطف به مراسلات پیشین سفارت، در مورد شورش مخاطره آمیز لرها در بهار گذشته، لازم به ذکر است که بسیاری از مردم ایران بر این باور بودند که این شورش پاسخ انگلیسی ها به «نافرمانی» سردار سپه بوده است (در اعطای امتیاز نفتی به شرکت سینکلر). در این ناآرامی ها نیروهای دولتی در خرم آباد محاصره شدند و اوضاع آنچنان آشفته بود که کسی امید به آرام شدن آن نداشت... همچنین شایع شده بود که در آن زمان شمار زیادی از مأموران سیاسی بریتانیای کبیر در آن منطقه متمرکز شده و در لباس مبدل به نفع لرها می جنگیدند. با این حال نظر به اینکه سردار سپه پس از قسم خوردن به قرآن و امان دادن به لرها، با فریبکاری در تاریخ ۱۱ مارس (می) پانزده تن از سران ایشان را اعدام کرد، این مورد اتهام آنگونه که مردم ایران علیه بریتانیا مطرح کرده اند، قابل دفاع و پذیرش نیست. حقیقت امر این است که شکست لرها به دنبال عملکرد سردار سپه در تابستان گذشته و به دام انداختن و بهتر اینکه بگوییم فریب دادن والی ماکو (اقبال السلطنه) و مصادره تمام اموال وی، زنگ خطر را برای شیخ و همچنین بختیاری ها به صدا درآورد و آنان را بسیار هوشیار کرد. آنها متوجه شدند که اگر در برابر دشمن مشترک، متحد نشوند، دیر یا زود شکست خواهند خورد. البته نه نهایت سرنوشت ایشان به دست بریتانیا است و از آنجا که سردار سپه به این حقیقت پی برده است، تلاش می کند به دشمنان گذشته خود نزدیک شود.» ۱۷ موری در گزارش خود به تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۴، در مورد «دلیل واقعی این اوضاع آشفته گزارش می کند؛ دلیلی که تاکنون دولت از افشای آن

خودداری کرده که این سکوت چندان نشانه خوبی نیست.» اطلاعاتی در این مورد در نوشته های کلنل دی. دبلیو. مک کرمک، رئیس هیأت اقتصادی آمریکایی، دیده میشود: «معلوم شد که این مشکلات از چهار ماه پیش آغاز شده است. در آن زمان مقامات دولت مرکزی در تهران متوجه شدند که شیخ در حال واگذاری قسمت مشخصی

از املاک سلطنتی به بانک شاهنشاهی ایران و شرکت نفت انگلیس - ایران است. گفته می شود که وی طی فرمانی از جانب مظفرالدین شاه این زمین ها را مالک شده است و طبق این فرمان قدیمی اختیار و گذاری آنها را دارد. دولت مرکزی به سرعت دست به کار شد تا مانع فروش بیشتر زمین ها شود؛ همچنین تلاش کرد زمین های فروخته شده را پس گرفته و اعتبار فروش آنها را لغو کند. به این بهانه که فرمان تملیک زمین هایی که در همسایگی دریا قرار دارند يك ماه پس از صدور، توسط شخص مظفرالدین شاه لغو گردیده است. هنگامی که خبرچنین اقداماتی از جانب مقامات دولت مرکزی به گوش شیخ رسید، فوراً به مخالفت برخاست که بدون شك از جانب انگلیسی ها نیز حمایت می شد و این در حالی بود که ایشان نیز می کوشیدند زمین های مورد بحث را به چنگ آورند.

هنگامی که اوضاع به سردار سپه گزارش شد، وی بلافاصله و بدون مشورت با هیچ يك از وزرای خود، به شیخ تلگراف زد و به او گفت که فرمان وی «ملغی» شده است. کلنل مک کرمک با دقت نظر در این قضیه و با توجه به مشکلات بعدی، این سوء رفتار سردار سپه را بسیار تأسف انگیز تفسیر کرد. وی معتقد بود راه حل معقول این است که دولت فرامینی را که مستغلات ساحلی شامل می شود بی اعتبار اعلام در پاسخ به تلگرام رضاخان، کاپیتان اردلی پیل ۱۸، سر کنسول بریتانیا در اهواز فوراً عازم تهران شد و از مستشاران مالی آمریکایی درخواست کرد که اعتبار فرمان شیخ را تأیید کنند و «با این کار از بروز شورش در این منطقه جلوگیری به عمل آورند.» کاپیتان پیل هشدار داد که «شاید مجبور شویم از او حمایت کرده و به مخالفت با شما دست بزنیم.» موری ادامه می دهد: «از آنجا که انگلیسی ها موفق نشدند رضایت مستشاران را جلب کنند، سفارت بریتانیا فشارهای خود را متوجه سردار سپه کرد که او نیز طبق معمول سر تعظیم فرود آورد و تسلیم شد. رضاخان در اطاعت از دستورهای سفارت بریتانیا، در ۱۱ سپتامبر با ارسال تلگرامی به شیخ تصمیم

پیشین خود را لغو و فرامین شیخ را معتبر اعلام کرد. البته کاملاً روشن است که چنین تصمیمی از عهده رئیس الوزرا خارج است و ابتدا می بایست مصوبه ای از سوی مجلس در مورد آن صادر شود؛ در نتیجه تنها پیامد این اقدام، بدتر شدن اوضاع بود.

علی رغم این پیروزی ظاهری بریتانیا، این قضیه «مانع» دیگری بر سر راه ایستادگی و مقاومت مستشاران مالی آمریکایی ایجاد کرد. آنها موفق نشدند اختیارات لازم را به عامل اقتصادی خود در خوزستان واگذار کنند تا از طریق وی بتواند فروش (زمین های شیخ) را معتبر اعلام کند بنابراین مشکل حل نشده باقی ماند. لذا بریتانیا فشارهای خود را متوجه میلسپو کرد اما به نتیجه نرسید: در همین زمان شیخ، البته به تحریک انگلیسی ها، تفنگ و ادوات جنگی را آماده و جنگجویان عرب خود را تجهیز کرد تا در مقابل دولت مرکزی به مقاومت برخیزد.»

شیخ در تلگرامی به احمدشاه از او خواست «به ایران بازگردد تا با همدستی یکدیگر کاری بکنند» وی همچنین به سفارتهای کشورهای خارجی تلگراف زد و رضاخان را غاصب خواند و او را به نقض اصول دینی متهم ساخت. تلگرام شیخ در ۱۳ سپتامبر ۱۹۲۴ که به دستور رضاخان توقیف شد از این قرار است: «وی رضاخان] با نقض حقوق حقه مردم و رفتار ظالمانه خود، به خصوص در چند ماه اخیر، اصول مذهبی مردم ایران و قانون اساسی را زیر پا گذاشته است؛ ملیون را تحت فشار قرار داده؛ از خدمت به مملکت خویش سر باز زده؛ رهبران دینی را تبعید کرده؛ نسبت به قوه مقننه این کشور بی حرمتی روا داشته و جان نمایندگان واقعی مردم را در معرض تهدید قرار داده است.

در نهایت، وی با پیروی از حرص روزافزونی به جمع آوری ثروت، به تدریج مردم بینوای ایران را «قیام سعادت» نام گرفته است، سردار سپه را غاصب تاج و تخت دولت ایران؛ و ناقض حقوق حقه مردم و کشور ایران اعلام می کنیم؛ و به منظور پایان دادن به خیانت و ظلم و جور این فرد؛ نجات کشور؛ قوت بخشیدن به ملیت مردم ایران؛ آزادی و سعادت مندی ایران؛ استقرار مجدد قانون اساسی و حکومت مشروطه و مهیا کردن شرایط برای بازگشت شاهنشاه ایران، که جان همه ما فدای او باد، از هیچ تلاشی برای محقق ساختن این خواسته ها فروگذار نمی کنیم.» ۱۹

کرنفلد در بازگشت به ایالات متحده، با احمدشاه در پاریس ملاقات کرد در ملاقاتی

خصوصی به من خبر داد که طی دو هفته گذشته دو تلگرام یکی از جانب شیخ محمّره و دیگری از سوی والی پشت کوه، به دست او رسیده است. هر دوی این افراد خواهان برکناری رضاخان «غاصب» و بازگشت شاه هستند.» ۲۰

#### ◀ اوضاع سیاسی در سپتامبر ۱۹۲۴

همانطور که ذکر شد، در ششم سپتامبر رضاخان عازم لرستان شد. موری از حادثه ای در اراک چنین گزارش می کند: با اینکه این حادثه ممکن است به خودی خود چندان بزرگ نباشد، اما شخصیت مردی را که اکنون سرنوشت مردم ایران را در دست دارد، به خوبی توصیف می کند. از آنجا که سردار سپه به صورت غیرمنتظره راهی خرم آباد شده بود، فرمانداران هیچک از شهرهایی که در مسیر او قرار داشتند، از سفر وی باخبر نبودند. لذا فرمانداران این شهرها و متنفذین شهر برای خوش آمدگویی به وی، از شهر خارج نشدند؛ [معمولاً] مردم در استقبال از شاه دست به چنین اقدامی می زنند. سردار سپه از این غفلت بسیار ناخشنود گردید و هنگامی که در میان انبوه مردم در بازار راه می رفت، فرماندار و اعیان به حضورش رسیدند. مورخ السلطنه، فرماندار اراک، برای ادای سلام به سرعت خود را به سردار سپه رسانید اما با ناسزا و بدگویی سردار سپه مواجه شد. سردار سپه شخصاً فرماندار وحشت زده را مورد ضرب و شتم قرار داده و به او دستور داد پست خود را ترک کرده و فوراً به تهران بازگردد. همانطور که انتظار می رفت، این حادثه، اثر بسیار بدی به جای گذاشت؛ و احساسات را به شدت علیه سردار سپه تحریک کرد. ایرانی ها مردمی هستند که خشونت را در میان خود نمی پذیرند و چنانچه از جانب بزرگانشان رفتار خشنی صادر گردد با آن مدارا می کنند؛ اما به شرطی که این بزرگان نیز از خطای ایشان درگذرند و بخشودگی پیشه کنند. پس از شکست خوردن جنبش جمهور یخواهی، اعتبار سردار سپه به عنوان فردی درستکار و منزه، که بسیار خدشه ناپذیر بود، در هم شکست و فرو ریخت و از آن زمان به بعد عملکرد سردار سپه، روز به روز به نفرت مردم دامن زده است. با اینکه سردار سپه با توسل به حکومت نظامی تلاش کرد اندکی از آن قدرت پیشین خود را بازیابد و حتی سعی کرد از قدرت روحانیت بکاهد، اما بیشتر مردم بر این باورند که وی بسیار دیر از خواب غفلت بیدار شده و اکنون روزهای پایانی عمر [سیاسی]

خود را طی می کند/»

در مورد فساد و رشوه خواری رضاخان، [موری] چنین می نویسد: «بسیاری بر این باورند که وی در حوزه اختیارات خود، ظرف مدت يك سال نزدیک به ۰۰۰ / ۰۰۰ / ۱۰ دلار اختلاس کرده است. در هر حال شکی نیست که وی در دو سال گذشته به قیمت ورشکستگی این مملکت ثروت انبوهی را فراهم آورده است. اوضاع مملکت به گونه ای است که هیچ کس جرأت نمی کند او را بازخواست کند و مانع چپاولگری او شود و حتی هیأت مستشاران آمریکایی نیز قادر نیستند اموال او را حسابرسی کنند. با اینکه اختلاس فقط چند هزار تومان در هر سال، مایه بدبختی ایران و ایرانیان است، اما نمی توان آن را با بدبختی ناشی از چیره شدن سردار سپه بر قدرت روحانیت مقایسه کرد؛ لیبرالهای جوان از زمان کودتای سال ۱۹۲۱ سیدضیاء، سردار سپه را منادی آزادی می دانستند و از او به عنوان کسی یاد می کردند که ایران را از بند روحانیت آزاد کرده و ریشه سلطنت را خشکانده است. اما اکنون او را خائن به کشور و سبب این «فاجعه» می دانند. خیانت وی سبب شد که مملکت بار دیگر به دوران تاریک تحجر بازگردد که ممکن است نجات یافتن از آن سالها به طول انجامد.»

موری سپس دیدگاه یکی از این لیبرالهای جوان را بیان می کند. وی گفتگوی خود را با سرگرد روح اله [خان] آجودان مخصوص رضاخان و «يك بهایی صریح اللهجه، چنین توصیف می کند: «برای توضیح بیشتر دیدگاه لیبرالهای جوانی که در بالا به آنها اشاره شد، مطمئن هستم که این گزارش بسیار مورد توجه وزارت خارجه قرار خواهد گرفت. در ۲۵ سپتامبر، من و سرگرد روح اله خان، آجودان مخصوص رئیس الوزرا، به گفتگو نشستیم. روح اله خان شخصی است که پس از قتل ایمبری در مراسلات سفارت، بارها به وی اشاره شده است. برای من بسیار جالب بود که سرگرد روح اله خان در آن موقعیت تمام برنامه های آینده خود را برای من تشریح می کرد. وی اظهار داشت که بیش از این نمی توان از سردار سپه انتظار داشت؛ وی مردی معتاد به افیون و ناامید است و تنها خواسته او این است که مال گزافی جمع و دربانکهای اروپایی سرمایه گذاری کند و زمانی که اوضاع به هم ریخت از کشور خارج شود. سرگرد روح اله خان از روی سادگی از من خواست که امنیت وی را در زمان اجرای نقشه سردار سپه تضمین کنم؛ چرا که وی معتقد بود در آینده ای نزدیک کودتایی به راه می افتد و پس از آن، حکومت ترور بر کشور حاکم می گردد و

در این دوره سردار سپه به همراه روحانیون و اعیان و اشراف همگی از صفحه روزگار محو خواهند شد. در حالی که يك ذهن غربی چنین برنامه هایی را بی پایه و اساس قلمداد می کند، اما به همین آسانی بود که سید ضیاءالدین دست به کودتا زد و با موفقیت آن را به انجام رسانید و اگر نبود دخالت فوری بریتانیا، بسیاری از «اعیان و اشراف» قتل عام می شدند. به هر حال اطلاعات بالا حاکی از آن است که سردار سپه هیچ نقطه اتکایی ندارد و بر جایگاهی بسیار متزلزل تکیه زده است و بیانگر این است که اوضاع ایران آستان تغییرات بسیار بزرگی است.» ۲۱

گفتگوی بالا از جهاتی بسیار قابل توجه است، چرا که سرگرد روح الله خان در ماجرای توطئه پولادین در سپتامبر ۱۹۲۶ دست داشت؛ این ماجرا در فصل ۱۱ به تفصیل ذکر شده است.

اندکی بعد موری گزارش می کند که دولت ایران سه هزار نظامی به لرستان اعزام کرده است و شمار دیگری نیز آماده اعزام هستند. سالارالدوله، یکی از برادران محمدعلی شاه مخلوع، در محمره به شیخ پیوسته تا در مقابل [ رضا خان ] «غاصب» بایستد. کاردار سفارت بریتانیا از این موضوع ابراز نگرانی کرده و مطمئن بود که پیوستن سالارالدوله به شیخ آقای اووی ۲۲ آشکارا اظهار داشت که بریتانیا در موقعیت دشوار کنونی شیخ را از راهنمایی ها و حمایت های خود بی بهره نمی گذارد و برای آرام نگاه داشتن او هر کاری که در توان داشته باشد انجام می دهد؛ چرا که هر گونه بی نظمی در خوزستان ممکن است خسارت جبران ناپذیری به چاههای نفت شرکت نفت انگلیس - ایران وارد کند. باید توجه داشت که این چاهها اهمیت حیاتی برای دولت بریتانیا دارند. وی تأکید که بریتانیا تمام تلاش خود را به کار گرفته که سردار سپه و شیخ رویکرد معقول تری در پیش گیرند و در این میان شیخ بارها از موضع خود پایین آمده و با سردار سپه مصالحه کرده است. اما هر بار، سردار سپه دست به حرکتی زده است که سوء ظن شیخ را برانگیخته است و منجر به جهت گیری منفی وی شده و سردار سپه را به جنگ تهدید کرده است. آقای اووی در ادامه متذکر شد که بریتانیا تنها به شرطی میان سدار سپه و شیخ میانجیگری می کند و آنها را آشتی می دهد که دولت ایران وضعیت پیشین شیخ را تأیید و تضمین کند؛ که این به معنی اعتبار بی چون و چرا و کامل حقوقی است که به واسطه

فرمان مذکور به شیخ تعلق میگیرد [منظور فرمانی است که شیخ از مظفرالدین شاه در دست داشت. (ویراستار) ] انکار همین حق و حقوق بود که این نزاع را به راه انداخت... وی اظهار داشت اقدام ناشایست سردار سپه و صدور فرمان اعدام پانزده تن از سران عشایر لر در ماه می گذشته و به دنبال شکست لرها از نیروهای دولتی، موجب شد که این شیخ سالخورده احساس خطر کرده و تلاش کند تا پیش از آنکه دیر شود، جان خود را نجات دهد پس از بازگشت سالارالدوله «به من خبر رسید که بازگشت وی به ایران، نتیجه مشاوره های ناصواب مشاور سیاسی رئیس الوزرا می باشد. فرد مذکور، همان قائم مقام الملک، روحانی جوانی است که از شارلاتان های درجه یک ایرانی به شمار می رود. وی تا زمان سقوط روسیه تزاری یکی از ارزشمندترین جاسوسان این کشور قلمداد می شد.»

این روحانی جوان به رضاخان پیشنهاد کرد از سالارالدوله دعوت کند که به ایران بازگردد؛ و رئیس الوزرا فوراً قبول کرد. سالارالدوله در تلگرافی از بغداد تاریخ ورود خود را به ایران اعلام کرد و اضافه نمود: «خوشحال خواهیم شد که حضرت اشرف راملاقات کنیم» پاسخ رضاخان، سالارالدوله را دلخور کرد؛ [و باعث شد که] وی به محرمه رفته و به شیخ بپیوندد. ولیعهد در این مورد به موری چنین می گوید: «دشمنان سردار سپه امیدوارند که با ورود این دردرساز سلطنتی، برای نابودی دشمنی مشترک دست در دست یکدیگر بگذارند.»

موری در مراسله خود به تاریخ ۲۳ اکتبر ۱۹۲۴، از شایعات آن روزها چنین گزارش می کند: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که این روزها شایع شده است سفارت بریتانیا و دولت ایران برای حل مشکلات ناشی از شورش احتمالی شیخ محمره در خوزستان به توافق رسیده اند.

بنابراین گزارش های رسیده، رئیس الوزرا پیشنهاد مصالحه ای مطرح کرده است که از این قرار است: اول اینکه، بریتانیا مقدمات خروج شیخ محمره را از ایران فراهم کند؛ دوم اینکه، سردار اجل فرزند شیخ، که به نمایندگی از مردم خوزستان وارد مجلس شده است، به عنوان جانشین شیخ انتخاب شده و در تهران اقامت گزیند تا بدین طریق دولت مطمئن شود هیچ گونه حرکت تجزیه طلبانه و یا اغتشاشی در خوزستان، دولت مرکزی را تهدید نمی کند. در مقابل انجام این خدمات از جانب بریتانیا، دولت ایران نیز دعای اقتصادی بریتانیا علیه ایران را پذیرفته و تضمین می کند که امتیاز نفت شمال را به شرکت

استاندارد اوایل واگذارکنند(به صورت اشتراکی با شرکت نفتی انگلیس - ایران)... با اینکه من درحال حاضر در جایگاهی نیستم که صحت این شایعات را تأیید کنم اما باید متذکرشوم که چنین شایعاتی بدون اینکه توجیهی داشته باشد، به ندرت در میان مردم ایران پخش می گردد... جدای از صحت و سقم این شایعات، مسلماً طی دو هفته گذشته اوضاع نامساعدی بر محافل اداری دولت ایران حاکم شده و بسیاری معتقدند که ادامه مبارزه ایران علیه استیلای دولت بریتانیا بلاتردید است و عاقلانه این است که دولت ایران هر چه زودتر از این تلاش ها دست کشیده و از منافی که حامیان بریتانیا حاصل می کنند بهره مند شود؛ این کار بهتر از این است که با ادامه مقاومت و لجبازی، دست خالی و بی بهره بماند. براساس گزارشهایی که پیش از این ارائه شد، منظور از این «منافع» وام ۳۰/۰۰۰/۰۰۰ تومانی است که دولت انگلیس متعهد به پرداخت آن شده است. البته پرداخت این وام مشروط به توافق دو دولت است و ماهیت آن نیز به نوعی احیای قرارداد انگلیس - ایران در سال ۱۹۱۹ می باشد. چنانچه پرداخت این وام قطعی گردد مسلم است اولین دعاوی که علیه آن مطرح میگردد پیش پرداخت هایی است که دولت بریتانیا در زمان جنگ به ایران پرداخت کرده که به علاوه و امه های دیگر، میزان قابل توجهی از وام مذکور را شامل می شود. از آنجا که هیچ رازی در ایران محرمانه باقی نمی ماند، مسلماً در آینده نزدیک از این شایعات مرموز نیز پرده برداشته خواهد شد که در نتیجه مراتب امر را به وزارت خارجه گزارش خواهیم کرد. « ۲۴

اما پس از چندی مشخص شد که این شایعات کاملاً بی پایه و اساس بوده است. موری در مراسله خود به تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۲۴ می نویسد: « بر اساس اطلاعاتی که ارباب کیخسرو در اختیار من گذاشته، بلافاصله پس از اینکه نا آرامی ها در خوزستان آغاز گردید و پس از اینکه برضد رئیس الوزرا اعلامیه ای منتشر شد، کاردار سفارت بریتانیا برای حلّ این مشکلات راه حلی به دولت پیشنهاد کرد که اساس آن از قرار زیر است: انگلستان متعهد می شود که شیخ را آرام کرده و اوضاع را به حالت عادی باز گرداند به شرطی که دولت ایران نیز متعهد شود بدهی های معوقه خود به بریتانیای کبیر را پرداخت کند. این بدهی ها دراصل شامل پیش پرداخت هایی می شود که دولت بریتانیا در زمان جنگ به دولت ایران پرداخت کرده است و قرار بود طی توافقنامه انگلیس - ایران تسویه گردد.



نکته قابل توجه تر این که بریتانیا خواهان تمدید اعتبار دو امتیاز بسیار مهم بود؛ امتیاز شرکت نفت انگلیس - ایران در جنوب و امتیازبانک شاهنشاهی ایران. ارباب کیخسرو اضافه کرد که دولت ایران چنین قراردادی را با چنین شرایطی نپذیرفته و حتی مورد بررسی هم قرار نداده است. بسیار عجیب بود که بلافاصله پس از آغاز اختلافات میان شیخ و دولت مرکزی، بریتانیا چنین پیشنهادی به مقامات دولت ایران ارائه کند؛ حتی این واکنش آنچنان برای ایرانیان عجیب می نمود که باعث ایجاد این سوءظن شد که تمام این منازعات به تدبیر انگلیسی ها آغاز شده است تا از قبیل آن چنین منافع پرثمری عاید بریتانیا شود.»

بریتانیا تلاش کرد در يك زمان، از هر دو تحت الحمایه خود، پشتیبانی کند. موری گزارش کرد که اووی « آشکارا اعلام کرد که مقامات بریتانیا در جنوب اقدامات لازمه را به شیخ گوشزد می کردند و این در حالی بود که مقامات سفارت بریتانیا در تهران تمام تلاش خود را به کار گرفتند تا با پشتیبانی از سردار سپه او را قانع کنند توافقنامه مذکور را بپذیرد و بدین طریق مانع آغاز نزاعی سخت گردند. آقای اووی همچنین در جای جای سخن خود همواره تأکید داشت که لازم است وضعیت پیشین شیخ مورد تأیید و تضمین دولت قرار گیرد که این به معنی تضمین تمام حقوقی است که به واسطه فرمان سلطنتی متوجه او می شود؛ الغای همین فرمان سلطنتی بود که تمام این مشکلات و درگیری ها را به وجود آورد. مستشاران اقتصادی آمریکا هنوز اعتبار این فرامین را تأیید ننموده و دستور خاصی در این زمینه صادر نکرد ه اند لذا اوضاع همچنان وخیم است.» ۲۵ در سوّم نوامبر، اووی به موری اطلاع داد که ، شیخ پیشنهاد مذاکره را رد کرده و تصمیم دارد تا زمان بازگشت سر پرسی لورن منتظر بماند. سر پرسی پس از هشت ماه، به ایران بازگشت. موری همچنین در اواخر اکتبر ۱۹۲۴ بر اساس اخبار هشداردهنده ای که به تهران می رسد، خبرمی دهد که امیرمجاهد، پسر صمصام السلطنه به همراه چند تن از سران بختیاری و افراد ایشان، به شیخ پیوسته اند.

### ◀ حرکت رضاخان به سوی « جبهه جنگ »

در ۵ نوامبر ۱۹۲۴ ، رضاخان عازم جنوب شد و روز بعد اعلام کرد که شیخ را در صحنه نبرد ملاقات خواهد کرد. در فرمان نظامی شماره ۲۴۴ ، که در ۵

نوامبر به امضای رضاخان رسید و در نشریه نظامی مجله پهلوی به چاپ رسید، به ارتش فرمان داده شد که تمام منابع و قوای خود را به کار گیرد و آخرین سدی (شیخ محمره) را که مانع رشد و توسعه ارتش و در نتیجه مانع عظمت و یکپارچگی مملکت می شود، در هم بشکند. به منظور تحقق این امر، اکنون عازم اصفهان شده ام.»

رضاخان از اصفهان نیز به سمت شیراز حرکت کرد؛ «شیراز مقرر فرماندهی عملیات وی در جنوب است.» : روزنامه میهن در ۱۸ نوامبر اعلامیه رضاخان را منتشر می کند: «من برای از بین بردن خزع راهی میدان نبرد می شوم. یا در جنگ پیروز می شوم و او را نابود می کنم، یا باید کشته و در خرابه های شوش به خاک سپرده شوم.» موری در مورد قدرت نمایی رضاخان چنین می نویسد: با این حال کاملاً روشن است که حتی اگر رئیس الوزرا خواهان و قادر به انجام اقدامی برای این مملکت باشد، البته به شیوه نظامی، باز هم چیزی جز يك عروسك خیمه شب بازی نیست که به خواست انگلیسی ها حرکت می کند و جزئی از نقشه بریتانیا در جنوب است؛ وی لزوماً پیروز این جنگ خواهد بود، چرا که همواره شایسته اجرای برنامه های ایشان بوده است. علی رغم گزارش هایی که از «پیروزی» نیروهای دولتی مزدوران شیخ محمره حکایت می کنند و با توجه به دستور نظامی که در بالا ذکر شد، به نظر می رسد که اوضاع جنوب چندان روبه راه نیست.» به هر حال، همه چیز منتظر ورود سر پرسی لورن بود که در ۱۱ نوامبر وارد بغداد شد و فوراً به سمت محمره حرکت کرد. در آنجا جنو فری هاوارد ۲۶، معاون وی در امور شرق، به سر پرسی پیوست. وی به عنوان مترجم شیخ در مذاکرات شرکت داشت.

همانطور که پیش از این ذکر شد، اولین باری نبود که سر پرسی برای سر عقل آوردن شیخ نقش مهمی ایفا می کرد. در سال ۱۹۲۳، زمانی که کنل مک کرمک برای اولین بار تلاش کرد بر اموال، شیخ مالیات وضع کند سر پرسی به سرعت خود را به محمره رساند تا شیخ را برای رویارویی با این اتفاق مهم و تکا ندهنده آماده کند.» ۲۷ اندکی بعد، جنو فری هاوارد فراخوانده می شود: «آقای هاوارد بیش از پانزده سال در ایران به سر برده است و کاملاً به زبان فارسی آشناست و مراحل پیچیده و مبهم سیاست ایران را به خوبی درک کرده و در [امور ایران] به استادی ماهر تبدیل شده است؛ این در حالی است که از زمان

ورود وی به کشور تا زمان ترك آن در بهار سال جاری، آقای هاوارد تنها به عنوان معاون امور شرق، انجام وظیفه کرده است. به هر حال از زمانی که آقای دبلیو. ام. اسمارت ۲۸ در بهار سال ۱۹۲۲ منصب معاون امور شرق را بر عهده گرفته است، وی به صورت غیررسمی در این سمت انجام وظیفه کرده است. افرادی چون چرچیل، اسمارت و هاوارد تمام عمر خود را صرف مطالعه مسائل ایران کرده اند و به نظر می رسد که تنها در این جایگاه است که می توانند به نحو احسن به دولت خود خدمت کنند و چنانچه به سوی مردمی اعزام شوند که با زبان و شیوه زندگی ایشان آشنایی ندارند، کار چندان از پیش نمی برند. به هر حال، آقای هاوارد در طول مدت خدمت خود در ایران، شهرتی مثال زدنی در میان مردم ایران و همچنین بیگانگان به دست آورده است؛ وی در اجرای خواسته ها و گاهی اوقات سیاست های نابجای داویننگ استریت (دولت انگلستان) در این کشور، همواره به اصول پایبند بوده است.» ۲۹ «  
فراخوان « هاوارد از ایران بسیار کوتاه بود. وی در سال ۱۹۲۶ دوباره به ایران بازگشت.

شایع شد که لورن مترصد است برای آشتی دو تحت الحتمایه خود [د رضاخان و خزعل] میانجیگری کرده و رضاخان نیز برای مصالح با شیخ عازم محمره شده است. این شایعات مجلس را هوشیار کرد و نمایندگان مجلس که در غیاب رضاخان احساس قدرت می کردند، در ۱۶ نوامبر دخالتهایی جای بریتانیا در امور داخلی ایران « اعتراض کرد. هنگامی که رضاخان از برگزاری جلسه با خبر شد، تلگرامی به ژنرال مرتضی [ یزدان پناه ] ، فرماندار نظامی تهران ، ارسال و اعلام کرد که به هیچ وجه قصد ندارد با شیخ مصالحه کند و یا به انگلیسی ها اجازه دهد که او را تحت تأثیر قرار داده و راهنمایی کنند. این تلگرام به صورت گسترده ای در مطبوعات منعکس شد.

دخالت سرپرسی لورن باعث شد که شیخ و رضاخان تا حدودی تن به مصالحه دهند. در ۱۸ نوامبر ۱۹۲۴، ذکاءالملک فروغی، وزیر خارجه و کفیل ریاست وزرا، متن تلگرام هایی را که میان رضاخان و شیخ رد و بدل شده بود، قرائت کرد. شیخ در تلگرام خود تسلیم رضاخان شده و به اشتباهات گذشته خود اعتراف کرد و خواهان بخشش شد. رضاخان نیز چنین پاسخ داد: « آقای سردار اقدس، من تلگرام شما را در شیراز دریافت کردم. من عذرخواهی و ندامت شما را پذیرفته و خواهان تسلیم بی قید و شرط شما هستم. رضاخان، رئیس الوزرا و

فرمانده کل قوا.» ۳۰ موری از این تلگرام ها چنین برداشت می کند: «این تلگرام مرا به یاد حوادثی می اندازد که یک سال رخ داد. در آن زمان شیخ متوجه شد که دولت درصدد است بر اموال او مالیات وضع کند؛ لذا دست به فعالیتهایی زد که حکایت از شورش داشت. در ۸ اکتبر ۱۹۲۳ این شیخ سالخورده متوجه شد که سفارت بریتانیا از او حمایت نخواهد کرد و او در برابر پیش روی نیروهای دولت مرکزی به خوزستان تنها خواهد بود، لذا تلگرام ذیل را به سردار سپه ارسال کرد: «از درگاه خداوند منان خواهانم که مرا در خدمت به شما پیروز گرداند. من بارها و بارها گفته ام که جنابعالی را تنها حامی خود می دانم و با خوشحالی بسیار و از صمیم قلب در خدمت گزاری به شما پایرجاخواهم بود. همچنین منتظر فرمانده قشون اعزامی و دریافت فرامین حضرتعالی هستم.» موری می افزاید: «اگر دولت مرکزی موفق شود املاک شیخ را به چنگ آورد، که این امر فعلاً محل تردید است، مطمئناً پول هنگفتی به جیب خواهد زد؛ چرا که شیخ تنها از فروش خرما، سالیانه ۲۵۰۰۰۰۰ پوند درآمد دارد.» ۳۱ اما تقاضای «تسلیم بی قید و شرط». شیخ را ناراحت کرد. در ۲۳ نوامبر ۱۹۲۴، رضاخان تلگرام ذیل را از شیراز به رئیس ستاد کل ارتش ارسال کرد: «ستاد کل قشون، تهران؛ همانطور که مطلع هستید اینجانب تهران؛ همانطور که مطلع هستید اینجانب تهران را به مقصد خوزستان ترک کردم. ورود من به شیراز با دریافت تلگرامی از جانب خزعل که در آن اظهار تمکین و فرمانبرداری کرده بود، مقارن شد. در پاسخ از او خواستم که بدون هیچ گونه قید و شرطی تسلیم شود و هدف من این بود که او را به تهران بفرستم و بدون جنگ و خونریزی وارد مرکز خوزستان شوم. از آنجا که خزعل هنوز پاسخی به ابلاغیه من نداده است، بیش از این سفر خود را به تعویق نخواهم انداخت. بنابراین امروز شیراز را به مقصد جبهه ترک کرده و از آنجا با ارتش خود مستقیماً سمت محمره خواهم رفت. رضا، رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا.» موری در این باره می نویسد: «این تلگرام به گون های نگاشته شده که گویی ناپلئون آن را هنگام عزیمت به روسیه، ارسال کرده است: "بنابراین امروز شیراز را به مقصد جبهه ترک کرده و از آنجا با ارتش خود مستقیماً به سمت محمره خواهم رفت." ژنرال امان الله میرزا، رئیس ستاد کل قشون، ابلاغیه زیر را منتشر ساخت.» حضرت اشرف، شیخ را تنها در شیراز به حضور خواهند پذیرفت. اگر شیخ خزعل در شیراز به حضور جناب عالی

نیامد، باید در میدان جنگ با شما روبه رو شود.» ۳۲ در نوامبر ۱۹۲۴، سفارت بریتانیا با توجه به دستوری که از لندن دریافت کرد، یادداشتی را به دولت ایران تسلیم نمود که در آن با عملیات احتمالی در خوزستان مخالفت شده بود. موری با اینکه اوضاع کنونی اوضاع آشفته تهران را اینگونه توصیف می‌کند: «با اینکه اوضاع کنونی مشکوک به نظر می‌رسد و بسیاری بر این باورند که شیخ محمره و سردار سپه هر دو بازیچه دست بریتانیا هستند، اما دلایلی نیز وجود دارد که اثبات می‌کند بریتانیا لشکرکشی سردار سپه به جنوب را تشویق می‌کند تا اگر در آینده استفاده از قوای نظامی برای محافظت از چاههای نفتی در خوزستان ضرورت پیدا کرد، توجیه قابل قبولی داشته باشند. بسیاری از مردم ایران یقین دارند تمام این عملیاتها در جنوب، آغاز يك فاجعه بزرگ است و بریتانیای کبیر برای محافظت از داشته‌های خود در چاههای نفت شرکت نفت انگلیس- ایران، تمام نیروهای هندی خود را سرازیر دره کارون می‌کند. گفته می‌شود که اگر چنین رویدادی به وقوع بپیوندد، حاکمیت دولت بر بسیاری از استانهای زرخیز ایران پایان خواهد یافت. به هر حال ممکن است تمام این پیش‌بینی‌های شوم برای ایران تحقق یابد. اما همانطور که در مراسله شماره ۶۶۵ به تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۴ اشاره کردم، لازم به ذکر می‌دانم که در گذشته عده‌ای در بریتانیا بر این باور بودند که با انتخاب شیخ خزعل به عنوان پادشاه عراق می‌توان امیدوار بود که وی استان پرثمر خوزستان را، که چاههای نفت شرکت نفت انگلیس - ایران نیز در آن قرار دارد، به عنوان کابین خود ضمیمه عراق کند.» ۳۳

موری همچنین متوجه شد که بریتانیا یادداشت دومی تسلیم دولت ایران کرده است و در آن متذکر شده است که طبق قرارداد نوامبر ۱۹۱۴، شیخ تحت حمایت بریتانیا است: «دولت اعلی حضرت پادشاه بریتانیا نمی‌تواند نسبت به اعمال دولت ایران بی تفاوت بوده و اشغال املاک شیخ و احتمالاً نابودی وی را بپذیرد.» در ۱ دسامبر ۱۹۲۴، ذکاءالملک اعلامیه‌ای در روزنامه‌ها منتشر ساخت و «وجود چنین یادداشت‌هایی را که بر خلاف حق حاکمیت ایران است، انکار کرد.» موری در این باره می‌نویسد: «ذکاء در برابر وضعیتی که مخالفین به وجود آوردند، راه حل بسیار ساده‌ای به کار گرفت. وی صرفاً بدون اینکه پاسخی به این یادداشت‌ها بدهد، آنها را به سفارت بریتانیا بازگرداند؛ با این هدف که بتواند وجود چنین یادداشت‌هایی را انکار کند؛ چرا که اگر چنین

یادداشت هایی پذیرفته شود، منازعات شدیدی در مجلس درخواهد گرفت. این معامله رضایت ایرانیان را به دنبال داشت و به نظر می رسد بریتانیا نیز، حداقل در حال حاضر، پرونده حوادث مذکور را بسته تلقی می کند.» ۳۴

در ۲ دسامبر ۱۹۲۴، بودجه وزارت جنگ تصویب شد. مراحل تصویب بودجه در روزنامه کوشش به تاریخ ۳ دسامبر منتشر شد: «در جلسه فوری که بعد از ظهر روز دوم دسامبر برگزار شد، مجلس با ۷۷ رأی مثبت بودجه وزارت جنگ را برای سال مالی ۱۳۰۳ (۲۲ مارس ۱۹۲۴ تا ۲۱ مارس ۱۹۲۵) تصویب کرد. بر اساس این مصوبه، بودجه وزارت جنگ را برای سال مالی ۲۰۰۰/۲۰۰۰ / ۹ تومان خواهد بود. نمایندگان جناح اقلیت، از جمله زعیم، حائری زاده و مدرس، به شدت با تصویب بودجه مخالف بودند؛ آنها مدعی بودند که ۲۰۰۰/۲۰۰۰ تومان بسیار بیشتر از مصارف واقعی وزارت جنگ خواهد بود. حائری زاده معتقد بود از آنجا که شمار واقعی نیروهای نظامی ایران، ۲۰۰۰۰ نفر است، ۶۰۰/۰۰۰ تومان کاهش یابد. مدرس نیز مدعی بود که شمار سربازان ارتش تنها ۱۸۰۰۰ نفر است و تعداد «مارشال» ها در ارتش بسیار فراوان است. سردار معظم خراسانی، وزیر فواید عامه، اعلام کرد که در واقع ۴۲۰۰ سرباز در خدمت ارتش هستند که حتی یک نفر از ایشان بی نیازوغنی نیست.»

وموری با ضمیمه این قطعه از روزنامه، حادثه ذیل را نیز در گزارش خود ذکر میکند: در ۳ دسامبر ۱۹۲۴ دکتر میلیسپو به من خبر داد که سردار سپه در «حرکت پیروزمندانه خود به سمت جنوب»، از مأمورین مالی و مقامات گمرکی در اصفهان و بوشهر ۲۷۰۰۰ تومان وجه نقد تقاضا کرد که فوراً این خواسته اجانب شد و وجه مورد نظربه حساب وی واریز شد. مسیو دکرکر، مدیرعامل اداره گمرک، که مدت زیادی در ایران بوده و تجربه فراوانی کسب کرده است. به محض اینکه متوجه شد سردار سپه در نظر دارد از بوشهر دیدن کند. به مأمورین اداره گمرک در این شهر دستور داد تمام عواید گمرکی جمع آوری شده را بدون معطلی به تهران منتقل کنند. با این حال دستور دیر به اداره گمرک بوشهر رسید و ۲۰۰۰ تومان از این عواید به دست نیروهای ارتش غصب شد.» ۳۵

### «آزادسازی خوزستان» و عفو شیخ

موری در ۱۶ دسامبر ۱۹۲۴ می نویسد: «با اشاره به گزارشهای اخیر سفارت در مورد عملیات نظامی در خوزستان، مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم. همانطور که در بیشتر تلگرام ها مشاهده می شود، با رعایت و حفظ آبرو از جانب هردو طرف، «جنگ» در سراسر شبیهی پایان قرار گرفته است، و اتفاقی برای مردم ایران رخ نداده است.» موری با مطالعه روزنامه های تهران که از پنجم تا دهم دسامبر ۱۹۲۴ منتشر شده اند، این روایت را نگاشته است. رضاخان شیخ را تهدید به جنگ کرد و او نیز در پاسخ به این چالش در ۲ دسامبر چنین نوشت: «شما مرا - خدمتگزار جان نثار خود را - به هندیجان فراخواندید. بیماری و ناتوانی من اخیراً شدت گرفته، به طوری که مرا از انجام چنین خدمتی محروم گردانیده است... من یکی از پسران خود را خدمت حضرت اشرف می فرستم تا هم به عنوان راهنما در خدمت شما باشد و هم از جناب عالی کسب فرمان کند. به امید اینکه در آینده به دیدار حضرت اشرف نائل گردم.» پاسخ رضا خان به این نامه: «تلگرام شما را درلنگیر [از توابع بهبهان] و در قرارگاه ارتش دریافت کردم. از آنجا که در حال عزیمت به ده ملا هستم، همان طور که خود پیشنهاد کردید، به فرزند خود بسپارید که در آنجا به من ملحق شود.» تلگرام رضاخان به ژنرال مرتضی [خان یزدان پناه]، فرماندار نظامی تهران، در ۸ دسامبر منتشر شد: «شورشیان پس از تحمل خسارات سنگین، شکست خورده و استحکامات ایشان به تصرف [نیروهای دولتی] درآمد. سپس این نیروها به همراه نیروهای ذخیره وارد رامهرمز شدند. بنابراین اکنون خوزستان از لوث وجود اشراپاک شده است. چهارشنبه، ۳ دسامبر، وارد ده ملا شدم. این شهر پیش از این قرارگاه نیروهای عرب بود. خزل به خواست خود، یکی از فرزندان خود را برای راهنمایی، راهی ده ملا کرد. هنگام بازگشت، وی (خزل) به ملاقات من خواهد آمد. من ظرف یک یا دو روز آینده حرکت خواهم کرد. نیروها به سمت رامهرمز حرکت خواهند کرد.»

موری گزارش می کند که سفیر کبیر ترکیه در مورد حوادث خوزستان به صورت نه چندان خوشایندی اظهار نظر کرد و گفت: «... یاد مراسم ختنه کنان در ترکیه افتادم؛ که هنگام انجام عمل در دناک، با استفاده از نوازندگان و خوانندگان،

حواس بیمار را از عمل منحرف می کنند وی افزود: « حادثه خوزستان به مثابه ختنه کرد ایران بود و اعلام « پیروزی» و جشن هایی که در تهران و دیگر مناطق ایران برگزار گردید، در حکم همان دلقک و خواننده و نوازنده بود.» رضاخان طی تلگرامی که در هشتم دسامبر « آزادی» خوزستان را اعلام می کند. در همین تلگرام وی می افزاید: « من به میدان نفتون خواه رفت و چند روز دیگر بازخواهم گشت.» تفسیرموری از این سفرچنین است: « این سفر مطمئناً همه چیز را برای او روشن خواهد کرد. او برای اولین بار متوجه خواهد شد که چرا ماجراجویی در خوزستان، تلاشی بیهوده و عملیاتی غیرممکن است و چرا دولت بریتانیا، چه از حزب کارگر و چه از حزب محافظه کار، هرگز به او اجازه نمی دهد زمام امور دره کارون را کاملاً در اختیار بگیرد و بر آن حکمرانی کند و دستیابی نیروی دریایی بریتانیا را به نفت ذیقیمت این منطقه به مخاطره اندازد.»

روزنامه های دهم دسامبر تلگرامی را از قول رضاخان منتشر ساختند که از این قرار است: بیماری خزل به او اجازه نداد که به محمره برود، لذا به ناصری بازگشت. او و مرتضی قلیخان بختیاری برای دیدن من و طلب بخشش، امروز صبح ( ۶ دسامبر) نزد من آمدند و من نیز ایشان را عفو کردم. « توضیحات موری در این زمینه «اشاره سربسته او به عفو ایشان و فقدان هرگونه عبارتی در مورد بخشش این دو تن باعث شد که بسیاری در تهران به این نتیجه برسند که پیروزی بر شیخ، در واقع شکست خوردن سردار سپه بود؛ و اربابان انگلیسی سردار سپه به او اجازه ندادند دشمن خود را از میان برده و اموال او را مصادره کند. تسلیم شیخ خزل در واقع فاقد ارزش است و معنایی ندارد؛ چاپلوسی در ایران بسیار ارزان تمام می شود. این که «وی در خواست بخشش کرد و عفو شد» برخلاف آن چیزی است که چندی پیش به اطلاع من رسید. در ۱۱ دسامبر ژنرال مرتضی خان، فرماندار نظامی تهران به من خبر داد که شیخ « تنها برای جان خود امان گرفت» و او باید تمام سلاح های خود را تحویل داده و بیشتر اموال او نیز به نفع دولت مصادره خواهد شد. به نظر نمی رسد برای تحقق چینی مقاصدی، دولت بریتانیا زحمت سفر به محمره را بر سرپرسی لورن و آقای جنوفری هاوارد تحمیل کرده باشد.» ۳۶

رضاخان پس از بازدیدی که از چاه های نفت به عمل آورد، برای زیارت عتبات عالیات به عراق رفت. تلگراف وی در ۱۵ دسامبر از این قرار است: «



به منظور تشکر و قدردانی از آرامش و صلحی که شامل حال تمام مردم ایران شده است. به عتبات عالیات (کربلا و نجف) مشرف می شوم يك هفته در آنجا توقف خواهم کرد و خواسته ای را که همواره مایه تسلی خاطر من است برآورده خواهم کرد؛ و به زیارت اماکن مقدس خواهم شتافت.» توضیحات موری در این باره: «شکی نیست که بریتانیا در اوضاع کنونی، از بازدید رئیس الوزرا، حداکثر بهره برداری را خواهد کرد و تلاش می کند از طریق او سیاست های خود را در این کشور پیاده سازد... سردار سپه وقتی که تازه به قدرت رسیده بود، با غرور و تفاخر تمام، به خواسته های روحانیون بی توجهی می کرد؛ اما از زمانی که اعتبار و قدرت او به تدریج روبه ضعف نهاد، روزبه روز بیشتر به روحانیون متحجر نزدیک شد تا بدین طریق جایگاه خود را تقویت کند.» اما روحانیون «همواره با سوءظن به رضاخان می نگریستند و او را غاصب می دانستند.» موری متذکر می شود از زمانی که رضاخان در جنبش جمهوری شکست خورد تلاش کرد «با نزدیک شدن به روحانیون مرتجع محبوبیت خود را بازیابد.»

وی می افزاید: «وی در حرکتی مشابه، در بهار سال جاری، از مجتهدین بزرگ شهرهای مقدس عراق تمثالی از حضرت علی هدیه گرفت و سعی کرد از آن بهره برداری سیاسی کند. پس از این حرکت نه تنها روحانیون مخالف ایرانی به او توهین کردند و تصویر مذکور را تقلبی خواندند، بلکه عناصر لیبرال کشور نیز این حرکت را، مانور سیاسی بی ارزشی خوانده و او را تحقیر نمودند.» ۳۷

موری این قضیه را چنین ارزیابی می کند: «سردار سپه یکی از مضحک ترین ناکامی های دوره کاری خود را تجربه کرد. وی گول خورد و برای جنگ با شیخ محمره عازم خوزستان شده و اوضاعی آشفته و بسیار مفتضح به بار آورد. وی شیخ را در ناصری ملاقات و او را عفو کرد. سپس پسر او را با درجه سرهنگی به عنوان آجودان شخصی خود پذیرفت؛ و راهی عراق شد و پس از بازدید از بغداد و زیارت عتبات عالیات به تهران بازگشت. وی دست خالی از این سفر بازگشت و تنها صورت حسابی یک میلیونی به همراه خود آورد که احتمالاً مستشاران آمریکائی ملزم به پرداخت آن هستند. اینکه چه اسراری میان سردار سپه و شیخ رد و بدل شد، هنوز فاش نشده است و به نظرمی رسد در آینده نیز فاش نگردد. اگر شرایطی «تسلیم» شیخ قابل قبول و سودمند بود، باور نکردنی بود

که سردار سپه حرفی از آن نزنند و آنها را منتشر نکند. به هر حال نتیجه تلاشها و مبارزات سردار سپه، رضایتمندی بریتانیا رابه دنبال داشت؛ و جای تعجب نیست که اگر انگلیسی ها به عنوان پاداش خدماتش به انگلستان، او را برای رسیدن به رأس قدرت در مملکت حمایت کنند، خواه این ریاست، ریاست جمهوری یا پادشاهی یا نیابت سلطنت باشد.» ۳۸

در ۳۰ ژانویه ۱۹۲۵ شیخ در تلگرامی به ارتش ایران، پیشنهاد داد که تسلیحات و مهماتی را که از جنگ جهانی اول باقی مانده است، در اختیار ارتش بگذارد. موری می نویسد: «حسین علاء به من خبر داد که رئیس الوزرا دستور داده است ۱۵۰۰۰ تن از نیروهای نظامی در خوزستان باقی بمانند که البته محمره، محل سکونت شیخ، از این دستور مستثنی شده است. همچنین در شهرهای اطراف نیز فرمانداران نظامی جریان امور را به دست خواهند گرفت. بر اساس گفته رئیس الوزرا، شیخ «عاجزانه التماس کرد» که اجازه داشته باشد اختیارات پیشین خود را در مناطق مختلف استان، حفظ کند و حتی حاضر است پول گزافی برای این منظور پرداخت کند، اما درخواست او رد شد. «پیروزی‌هایی» که رئیس الوزرا از آن دم می زد ثمرات بسیار ناچیز و اندکی به همراه داشت. عل ی‌رغم اینکه اموال هنگفت شیخ نیز می بایست تسلیم سردار سپه می شد، وی بدون اینکه «پولی» دریافت کند، مجبور شد به تهران باز گردد و تنها ثمره سفر او صورت حساب يك میلیونی بود که به زودی برای تصویب به مجلس ارائه خواهد شد.» ۳۹ موری معتقد است علاوه بر هزینه های مالی، این قضیه می توانست ایران را از جانب روشها نیز در معرض خطر قرار دهد. سرگرم شدن دولت ایران در جنوب کشور، عرصه را کاملاً برای روسها مهیا می کرد و ممکن بود آنها شمال ایران را به جولانگه خود تبدیل کنند.

وی متذکر می شود که «بسیاری بر این باورند که روس ها به خوبی متوجه شده بودند که تحت الحمایگانشان، یعنی ترکمن ها، در شرایط فعلی تهدیدی جدی [ برای دولت ایران ] هستند که می توانند به خوبی از آنها استفاده کنند. آنها امیدوار بودند که از طریق [معزز] بجنورد [ی] نمایشی در شمال ایران به راه بیندازند که شباهت بسیاری به نمایش انگلیسی ها در جنوب داشته باشد. و چرا کهنه؟ در این ماجرا مزایای سیاسی عظیمی نصیب بریتانیا شد؛ و ماجراجویی بد یمن سردار سپه در خوزستان، همسایه جنوبی ایران (انگلستان) را قادر ساخت اراده خود را بر این مملکت دیکته کرده و از این طریق دوطرف منازعه (خزعل

و رضا خان) را تا حد يك رعیت جیره خوارتنزل دهد. روس ها همه اینها را به خوبی می دانستند؛ و عجیب بود که دست به اقدام مشابهی نزدند و سعی نکردند سردار سپه را وادار به قدرت نمایی در شمال کشور کنند.» ۴۰

### دستگیری شیخ محمره

همانطور که در فصل بعدی آمده است، رضاخان پس از بازگشت از جنوب تلاش کرد با برکناری شاه خود را نایب السلطنه او قرار دهد. این تلاش نیز، همانند «جنبش جمهوری»، به شکستی مفتضحانه ختم گردید و موقعیت رضاخان را بیش از پیش تضعیف کرد. با این حال در آوریل سال ۱۹۲۵، اندکی از قدرت از دست رفته خود را بازیافت و بار دیگر دست به ارباب مخالفین زد. رضا خان بسیار تلاش کرد شیخ را «داوطلبانه» به تهران آورد اما موفق نشد. در بیست و سوم آوریل ۱۹۲۵ یا نزدیک به این تاریخ، با توسل به دوزوکلک او را از بصره، جایی که به آن گریخته بود، بازگرداندند و پس از دستگیری به اهواز منتقل کردند. وی در ۱۹۲۵ راهی تهران شد و به زودی وارد پایتخت گردید. موری تردید ندارد که تنها گذاشتن و خیانت به شیخ بیچاره، بخشی از سیاست جدید بریتانیا بود که در آن يك تحت الحمایه دیرین فدای رضاخان می شد اما حوادث خوزستان به شدت از اعتبار رضاخان در نزد ایرانیان کاست: «رضا خان پس از این که قول داد یا شیخ و تمام برنامه های او را از میان بردارد یا «خود در میدان جنگ کشته شود»، راهی خوزستان شد؛ اما هیچ از این وعده ها عملی نشد و شکی نیست که این خلف وعده از اعتبار او در نزد تمام مردم هوشیار ایران بسیار کاست و این بدگمانی را بیش از پیش تقویت کرد که او خود را به طور جبران ناپذیری در دستان بریتانیا، یعنی همان ولی نعمتان شیخ، انداخته است. از روزی که رئیس الوزرا از خوزستان بازگشته است، این احساس در میان مردم قوت گرفته است و به محض این که مشخص شود و او را با تمام املاک و اموال گزافش آزاد کرده است، هیچ یک از جشن ها و پایکوبی ها که به یمن ورود پیروزمندانه او برگزار گردید نمی تواند شکست او را در این جنگ بپوشاند.» موری در مورد خیانت بریتانیا و دل کندن از شیخ محمره و خدمات ارزشمند و صادقانه او به انگلیسی ها در روزهای سخت جنگ جهانی اول، چنین می نویسد: «در ۳ می، با سرپرسی لورن در

مورد شیخ و حوادث مربوط به او به گفت و گو نشستیم. وی خیلی بی پرده در مورد دولت خود و منافع بریتانیا در خوزستان و حمایت از خزعل اظهار نظر میکرد. لورن می گفت که در آغاز کارش به عنوان وزیرمختار انگلستان در تهران، وارث انبوه تعهدات ناجوری شده بود که سرپرسی کاکس در طول جنگ [جنگ اول] به شیخ داده بود. همین تعهدات و قول و قرارها موجب شده بود که موضع شیخ در برابر دولت مرکزی بسیار سخت و پیچیده شود.

وی بارها این اوضاع را به مرحوم لرد کرزن، وزیر امور خارجه وقت، گزارش کرده و خواستار لغو این تعهدات شده بود تا وضع و جایگاه شیخ در تهران تحت قاعده ای درآید. اما راه به جایی نبرده بود. وی حتی در زمان اعزام قوای دولتی به عربستان و نیز به هنگام اعزام مك كرمك به محمره برای حل و فصل امور مالی و بدهی های مالیاتی شیخ به تدریج از حمایت انگلستان از شیخ کاسته بود.

لرد کرزن اندکی پیش از مرگ به این نتیجه رسید که سیاست های او در ایران کهنه و پوسیده شده است و می بایست تغییری در رفتار سیاسی خود نسبت به این کشور ایجاد کند. «از بین رفتن تحت الحمایه های قدیمی» و «بی تفاوتی» انگلیسی ها دلیلی بر این مدعاست که بریتانیا برای حفظ منافع خود در ایران، سیاستهای خود را تغییر داده و دیگر به فرماندهان مزدور محلی [در ایران] نیازی ندارد.

به نظر من، سر پرسی کاکس دولت خود را از شرایطی بسیار دشوار در ایران رهایی بخشید و به همین دلیل مستحق هرگونه قدردانی است. با مرگ او یکی از شاخص ترین چهره های [تأثیر گذار در] تاریخ مروز ایران، از میان رفت. پس از تسلط بریتانیا بر خلیج فارس و جنوب ایران خزعل با انتهاز فرصت، قدرت و ثروت انبوهی به چنگ آورد و به جایگاه استواری دست یافت و تا زمانی که دولت مرکزی ضعیف و ناکارآمد بود، خللی بر این جایگاه وارد نشد... وی نماد بارز سیاست «تفرقه بینداز، حکومت کن» بود، سیاستی که به وسیله خالق خزعل، لرد کرزن، در ایران دنبال می شد؛ و همو به گفته سر پرسی «دو نشان، از عالی ترین نشانهای سلطنتی انگلستان را به خزعل اعطا کرد.» وی [شیخ خزعل] در دوران شکوفایی خود، ارتشی کاملاً مسلح و آماده از مزدوران عرب و تعدادی قایق تو پدارو مسلح در اختیار داشت؛ جدای از این، خرید و فروش تمام خرماي خوزستان در اختیار وی بود که سالانه ۲۵۰۰۰۰ پوند برای او درآمد داشت. از آنجا که وی به کمک بریتانیا به چنین جایگاهی دست یافت، به نظر من سیاست کنونی و سیاستهای انگلیسی ها در قبال تحت الحمایه پیشین

خود، دلیل دیگری است بر عظمت نبوغ آنگلساکسونی: سازش. خزل صادقانه در خدمت سیاستی بود که همراه با جنازه بنیانگذارش، لرد کرزن، به خاک سپرده شد.

هیچ کس به اندازه سر پرسی لورن از این ماجراها خبر ندارد؛ که به نظر من راه را برای دولت بریتانیا باز کرد تا بتواند از زیر همه قول و قرارها و تعهداتش با شیخ بزند. لورن پیشاپیش راه فرار را هم تدارک دیده بود: رضاخان. اینکه وی در تحقق این مورد اخیر موفق بوده است یا خیر، جای سؤال است، اما شکی نیست که توانسته است به خوبی بر دیکتاتور ایران فائق آید و او را تحت کنترل خود درآورد.» ۴۱

در ۱۰ می ۱۹۲۵، شیخ به تهران رسید و « بدون تعلل خود خاشعانه تسلیم رضا خان کرد و رضاخان نیز برخورد دوستانه ای با او داشت و به شیخ اجازه داد در خانه سردار محتشم مستقر شود؛ شیخ در تمام مدت اقامت موقت خود در تهران در آنجا ساکن شد.» تفسیرموری از این قضیه چنین است: « با اینکه شیخ زندانی محسوب نمی شود، از روزی که وارد تهران شده است، تحت نظارت شدید قرار گرفته است و تا آنجا که بنده اطلاع دارم، تنها کسی که اجازه دیدن او را دارد، سرپرسی لورن، وزیرمختار بریتانیا است. شیخ برای سرپرسی لورن توضیح داد که مراحم دولت ایران شامل حال او شده است.» هنگامی که شیخ و رضاخان با یکدیگر ملاقات کردند « اتفاقی رخ داد که یادآور روزهای گذشته رضاخان و رفتار بی رحمانه و ظالمانه او بود.» موری این حادثه را چنین توصیف می کند: « خبر رسید یکی از روحانیون بانفوذ به نام شیخ اسدالله خرقانی اخیراً رژیم فعلی را تقبیح کرده و مدعی شده است « از زمانی که رضا خان قدرت را در ایران به دست گرفته، این مملکت روی آرامش و نظم به خود ندیده است.» از این رو، رئیس الوزرا دستور داد فوراً او را دستگیر کنند. برحسب اتفاق و به احتمال زیاد شاید با یک برنامه از پیش تعیین شده، خرقانی به هنگامی که رضا خان با شیخ شکست خورده محمره گفتگو می کرد، کت بسته وارد شد. این صحنه، صحنه ای بسیار عالی برای هنر نمایی رضا خان بود و او نیز خود را مهیای بهره برداری از چنین فرصتی کرده بود. پس از اینکه چندفحش و ناسزا نثار شیخ اسدالله خرقانی کرد، مشت محکمی به صورت او زد و او را نقش بر زمین کرد و به مأمورین دستور داد که او را به خارج از خانه منتقل کنند. ژنرال مرتضی خان، فرماندار نظامی تهران، موظف شد او را تحت

پیگرد قرار داده و بدون معطلی او را به هر مجازاتی برساند حتی اگر مجازات « موظف شد او را تحت پیگرد قرار داده و بدون معطلی او را به هر مجازاتی برساند» حتی اگر مجازات وی مرگ باشد!« چنین رفتاری با کسانی که نارضایتی رضاخان را برانگیزند، چیزی نبود مگر رویدادی برای تحقیر کردن و اهانت نمودن به شیخ سالخورده.» موری می افزاید: « اقبال السلطنه، خان شورشی [ ! ] ماکو، پس از اینکه اموالش توسط قشون مصادره شد، در زندان به هلاکت رسید؛ شیخ با مدنظر قراردادن چنین سرنوشتی احتمالاً خود را خوش اقبال و پیروزمی بیند.» ۴۲

روزنامه ایران در ۱۵ می ۱۹۲۵، خبر از نامه ای می دهد که سردار اجل، پسر شیخ خزعل نگاشته و رئیس مجلس آن را در جلسه ۱۴ می ۱۹۲۵ مجلس قرائت می کند. این نامه نیز از « خوش رفتاری» با شیخ محمره حکایت دارد: « حضرت اشرف، رئیس مجلس. کسالتی که عارض شد، مرا از پذیرش عضویت در مجلس، معذور ساخت. بنابراین لطفاً استعفای مرا پذیرفته و به عشیره ( بنی طرف خوزستان ) خبر دهید که نماینده دیگری برای مجلس انتخاب کنند. ۹ شوال ( ۳ می ۱۹۲۵ )، عبدالحمید و ( سردار اجل )» ۴۳

در ۸ ژوئن ۱۹۲۵، رضاخان برای دیدار « مردم با وفا و پرشور آذربایجان» تهران را به مقصد این ایالت ترک کرد. موری در این زمینه می نویسد: « بر اساس اخبار موثقی که به دست من رسیده است، هدف اصلی رئیس الوزرا از این سفر، جلب رضایت روسها بود؛ « عزیمت» رئیس الوزرا به جنوب ایران برای سرکوب شیخ محمره و بازگشت او به تهران به دستور مقامات بریتانیا در عراق، نارضایتی روسها را برانگیخته است.» ۴۴

### نا آرامی و آشوب در جنوب

سر کنسول فولر در گزارشی تحت عنوان « تجمّع بیش از حد نیروی نظامی در جنوب ایران » می نویسد: « مسیر کاروان ها تقریباً از لوٹ راهزنان پاک شده، اما نیروهای نظامی این خلاء را پر کرده به جای آنان دست به غارت کاروانها می زنند. مکاریانی که از اینجا به شیراز سفر می کنند، به شدت از این ماجرا شاک می هستند. غالباً سربازها به بهانه « نیاز ارتش » ۱۰ تا ۳۰ قاطر از کاروان این افراد مصادره می کنند، اما نه به این دلیل که واقعاً به آنها نیاز

دارند، بلکه به منظور باج گرفتن و معمولاً مبلغی که از این طریق به دست می‌آورند از قیمت قاطرها بیشتر است. مکاریان خواهان توقیف چنین راهزنی‌هایی نیستند، بلکه از این شاکی هستند که وجه ثابتی از ایشان درخواست نمی‌شود و هر بار مبلغ خاصی مطالبه می‌گردد. این قضایا باعث شده است تنها سیستم ترابری که این منطقه را به مرکز ایران متصل می‌کند، دچار سردرگمی و کاستی گردد. راننده ای در یکی از گاراژهای بوشهر حاضر نشد در برابر ۱۲ دلار ماشین خود را در اختیار سربازها قرار دهد، چرا که استطاعت چنین کاری را نداشت. لذا مورد ضرب و شتم ایشان قرار گرفت و روانه زندان گردید. یکی از کارمندان يك شرکت معتبر انگلیسی در این منطقه که در عین حال نماینده شرکت نفت استاندارد اوپل و شرکت اتومبیل سازی فورد نیز بود، از طرف مدیر شرکت موظف شد یادداشتی به اداره گمرک تحویل دهد. چون مراجعه او به گمرک مقارن ظهر بود، به او اجازه ندادند؛ و چون کار به اعتراض و مشاجره لفظی کشید، حسابی او را کتک زدند.

یکی از نگهبانان ایرانی اداره قرنطینه بریتانیا مورد حمله و تعدی يك افسر نظامی قرار گرفت و هنگامی که تلاش کرد از خود دفاع کند، به شدت مورد ضرب و جرح قرار گرفت و روانه زندان گردید. اکنون سربازها مدعی هستند که وی می‌بایست اعدام شود چرا که وی به يك افسر نظامی که یونیفورم به تن داشته حمله کرده است.» شکایات‌ها همچنان ادامه داشت اما کسی اهمیت نمی‌داد و رسیدگی صورت نمی‌گرفت: «در بندر لنگه و روستاهای اطراف در شرایط به شدت وخیم گزارش شده است و هیأتی از وجوه اعیان شهر اکنون به بوشهر آمده‌اند و رسماً به والی شکایت برده‌اند... شکایات به مقامات بالاتر ارجاع داده شده است اما بعید به نظر می‌رسد که افراد توانمند و صدیقی پیدا شوند که بتوانند این نیروهای نظامی را تحت کنترل درآورند. انگلیسی‌ها نگراند و شك ندارند که دیریا زود يك اروپایی به ضرب گلوله کشته می‌شود.» ۴۵ این پیش‌بینی درست از آب درآمد و اندکی بعد يك انگلیسی به ضرب گلوله کشته شد.

در حادثه ای که دالس آن را «گوشه ای جالب از دیپلماسی بریتانیا نامیده است، یک انگلیسی در فارس کشته می‌شود: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که در تاریخ ۲۹ اکتبر اخباری به تهران رسید. حاکی از اینکه، چند روز پیش از این تاریخ، یکی از اتباع بریتانیا به نام کاکس، که از سکنه شیراز بود و در امور حمل و نقل و اتومبیل رانی در جنوب ایران دست داشت، در جاده بوشهر شیراز در

روستایی به نام کنار تخته، در ۶۰ مایلی شیراز، به قتل رسیده است. ماجرای این قتل تا اندازه ای غیرعادی است و شرح آن درچنین زمان و موقعیتی جالب به نظر می رسد؛ اکنون تنها چند ماه از کشته شدن سرگرد ایمری می گذرد و همچنان چشم ها به دولت بریتانیا خیره مانده است که در این شرایط چه تدبیری می اندیشد. ماجرا از این قرار است که کاکس در ۲۷ اکتبر به همراه یک انگلیسی دیگر از بوشهر به سمت شیراز در حرکت بوده است. پس از عبور از روستای مذکور، که در نهایت در آنجا نیز کشته شد، ماشین آنها با صخره ای برخورد کرده و خسارت سنگینی به آن وارد می شود، آنچنان که ایشان مجبور می شوند به کمک چند تن از اهالی منطقه ماشین را بلند کنند. وی به روستا بازمی گردد و از ژاندارم هایی که در آنجا مستقر بودند، درخواست کمک می کند. میان شماری از ژاندارم ها و کاکس مشاجره ای درمی گیرد و کاکس مشت محکمی به شکم یکی از آنان می کوبد و او را بیهوش می کند.

همقطاران سرباز مجروح فوراً کاکس را توقیف می کنند. وضعیت ژاندارم مجروح رو به وخامت می رود و حتی علائم مرگ در او ظاهر می شود. ژاندارم ها با خونسردی کامل به کاکس می گویند که اگر رفیق آنها کشته شود، او نیز کشته خواهد شد. یک ساعت و نیم بعد که فرد مجروح درگذشت، ژاندارم ها تهدید خود را عملی ساخته و کاکس را در کمال خونسردی اعدام می کنند. هنگامی که این خبر به تهران می رسد، سفارت بریتانیا به کنسول خود در شیراز دستور میدهد به محل قتل رفته و از جزئیات حادثه باخبر شود. این جزئیات که از طریق نامه ارسال شده، هنوز به تهران نرسیده است. «موری می افزاید:» به نظر می رسد آقای اسموند اووی، کاردار سفارت بریتانیا تا حدودی از این ماجرا باخبر بود. وی در ۳ نوامبر به من خبر داد که به تازگی ماجرا را به اطلاع دولت خود رسانده است، چرا که تا آن زمان اطلاعات چندانی از حادثه در دست نداشته است. اینکه آیا دولت وی خواهان اعدام قاتلان می شود یا خیر، از حوزه اطلاعات و اختیارات او خارج است. وی اذعان داشت کاکس به دلیل قتلی که خود مرتکب شد، به دست ایرانی ها کشته شده است؛ بنابراین شکایت علیه ایشان چندان هم روشن و بمورد نیست. اوضاع در تهران به گونه ای است که به نظر می رسد دولت بریتانیا در حال حاضر قصد ندارد قضیه قتل کاکس را پیگیری کند، زیرا نمی خواهد اوضاع سیاسی کنونی را که بسیار به نفع ایشان است خراب کند. سفارت بریتانیا امروز صبح خبر داد که اقداماتی که



تاکنون برای دستگیری قاتلین صورت گرفته، به نتیجه نینجامیده است.» ۴۶ در ۳۰ نوامبر ۱۹۲۴ موری می نویسد: «مفتخرم به اطلاع وزارت خارجه برسانم که پیش بینی من درست از کار درآمد و سفارت بریتانیا مترصد است که این ماجرا را بی سر و صدا ختم کند. برخلاف اظهارات رضاخان، سردار سپه و رئیس الوزرا، که گفته است قاتلین به سزای عمل خود خواهند رسید، تاکنون هیچ اقدام مؤثری برای دستگیری ایشان صورت نگرفته است و این در حالی است که محلّ تقریبی ایشان مشخص است. هیچ يك از وعده هایی که در مورد اعدام قاتلین و دریافت غرامت برای بیوه و فرزندان مقتول داده شده بود، تاکنون عملی نشده است.

آقای ادموند مانسون، ۴۷ مستشار سفارت بریتانیا، در ۳۰ نوامبر به من خبر داد که سفارت در نظر دارد تا زمان عادی شدن اوضاع جنوب ایران، پیگیری قتل کاکس را به تعویق بیندازد.» ۴۸ با قتل کاکس، اندکی پس از قتل ایمبری، به موری ثابت شد که اظهارات مدرّس در ۱۰ اکتبر ۱۹۲۴ صحّت داشته است: «اگر شخص وزیرمختار بریتانیا در یکی از خیابانهای تهران کشته می شد، سفارت این کشور وانمود می کرد که وی در اثر سکتۀ قلبی از دنیا رفته است و بدین ترتیب از به خطر افتادن روابط دولت خود با ایران جلوگیری می کرد.» ۴۹

اوضاع همچنان در جنوب وخیم گزارش می شد. فولر در ۳۰ مارس ۱۹۲۵ می نویسد: عشایر تنگستانی در نزدیکی بوشهر، که در زمان اشغال انگلیسی ها مشکلات فراوانی را به وجود آوردند، یکباردیگرسر به شورش برداشته اند. آنها روستاها و منازل اطراف بوشهر را غارت کرده و روزی نیست که اموال شماری از مردم بومی منطقه را به یغما نبرند. کدخدا یا فرمانده نگهبانان روستایی، موظّف شده است از مناطق دور افتادۀ اطراف بوشهر محافظت کند اما متأسفانه اکنون ده ماه است که حقوقی دریافت نکرده است. وی به سختی افراد خود را نگاه داشته و برای نجات ایشان از گرسنگی مجبور شده است اموال خود را بفروشد. در چنین شرایطی وی نمی تواند برای محافظت از روستا اقدامی صورت دهد.» ۵۰

سرانجام در تابستان سال ۱۹۲۵ رهبر شورشیان تنگستانی دستگیر شد و دولت مرکزی تلاش کرد این عشیره را خلع سلاح کند: «سرنوشت ۲۰ سرباز ایرانی که برای تحقیق به محل اعزام شده بودند بسیار جالب است. هنگام ورود به

شهرها چند ریش سفید برخورد کردند که به سربازها گفتند تفنگداری در این روستا وجود ندارد؛ و اگر باور ندارند می توانند روستا را جستجو کنند. سربازها وارد روستا شده و هرگز از آن خارج نشدند. شمار دیگری از سربازان ایرانی که در روستاهای دیگری مستقر بودند، چند زن روستایی را مورد آذیت و آزار قرار دادند. روستاییان به فارس زبانها اندکی مهلت داده و از ایشان خواستند که روستا را ترك کنند. عده ای تعلل ورزیده و کشته شدند. يك سرباز ایرانی دیگر چند روز پیش کشته شد. شماری از نیروهای نظامی برای تنبیه مردم این روستا از زمین و دریا به این منطقه اعزام شدند. « فولر همچنین می افزاید: « دشمنی ای که این قبیله با دولت دارد منطقه را برای نیروهای نظامی که برای جستجوی در این روستاها اعزام می شوند، ناامن کرده است.» انتظار می رفت دولت مرکزی در پاییز حمله گسترده ای علیه تنگستانی ها به راه بیندازد. در آن تاریخ ۲۰۰۰ تن از نیروهای نظامی ایران، این روستاها را پیاپی مورد حمله قرار خواهند داد و تلاش می کنند شورشیان را خلع سلاح کنند.» ۵۱

پس از «آزاد سازی» خوزستان، چند هنگ قشون در این استان مستقر شد: « نیروهایی که به تازگی وارد محمّره شده اند، کاملاً منفورند. همانگونه که به شیخ مستبد نگاه می شد، به آنها نیز نگاه می شود؛

اما مردم منطقه اکنون متوجه شده اند که حکمرانی خودخواهانه خانواده عرب [شیخ خزعل] بسیار قابل

تحمل تر از خودسری افسران نظامی است. در اهواز نیز اوضاع به همین منوال است؛ اما از آنجا که نفوذ اعراب در آنجا کمتر است، وخامت اوضاع به اندازه محمّره نیست.» ۵۲ فولر گزارش می کند به دنبال تقویت نیروها در این منطقه، اوضاع همچنان پرتنش و وخیم باقی ماند: «بی نظمی در محمّره ادامه خواهد داشت، چرا که جمعیت غالب این منطقه عرب و از حامیان شیخ هستند و از جانب اعراب عراق نیز حمایت می شوند... به دنبال خشکسالی، قحطی سراسر خوزستان و عراق را فراگرفته است و حامیان شیخ خزعل به راحتی مردم را تحریک می کنند؛ شمار زیادی از ملازمین مسلح وی شغل خود را از دست داده اند.» وی حمله ای را که در ۲۴ جولای ۱۹۲۵ به محمّره صورت می گیرد، چنین توصیف می کند: «حدود ۳۰۰ مرد مسلح وارد شهر شدند. تنها ۵۰ سرباز ایرانی از این شهر محافظت می کردند.

۲۵ نفر برای نهبانی از اداره گمرک، بانک و دیگر مناطق و نیمی دیگر به

صورت ذخیره آماده خدمت بودند. سربازان ایرانی با سنگر گرفتن در پشت کیسه های شنی مستقر بر روی بام، به خوبی مقاومت کردند و شورشیان عرب موفق نشدند بانك و دیگر اماکن محافظت شده را تسخیر کنند. بنابراین راه به جایی نبرده و پس از غارت بازار، با سر و صدای زیاد شهر را ترك کرده و یا وادار به ترك شهر شدند. بر اساس گزارش محرمانه نماینده بریتانیا در این منطقه، که اجازه دادند من هم آن گزارش را ببینم، در اولین شب ۱۳۰ عرب داخل شهر کشته شدند و ۱۰۰ نفر دیگر در جنگ های خارج از شهر به قتل رسیدند. صدمه ای به هیچ يك از سربازان ایرانی وارد نشد اما يك تبعه انگلیسی زخمی و تبعه دیگر کشته شد؛ هر دوی این اتباع هندی بودند. روز بعد، نیروی کمکی از اهواز عازم این منطقه شد و يك دسته از سربازان هنگ «پهلوی» نیز ضمیمه این هنگ شد. بریتانیا نیز نیروهای خود را روانه اهواز کرد و یکی از قایق های جنگی خود را در خلیج فارس نیز به خدمت گرفت. اما از آنجا که آرامش منطقه به سرعت برقرار شد، دلیلی برای دخالت وجود نداشت. اوضاع شهر آرام و بیشتر مغازه های بازار تعطیل است. همچنان شمار زیادی از اعراب به همراه خانواده ها و احشام خود از طریق رودخانه به عراق می گریزند. چند روز پیش شورشیان عرب مجدداً دست به اقدام نظامی زدند و گفته می شود ۱۰۰ تن از ایشان به هلاکت رسیده اند بدون اینکه حتی يك نفر از نیروهای ایرانی زخمی شود. نیروهای ایرانی کاخ شیخ را به تصرف خود درآوردند. زنان بسیار و فرزندان بی شمار وی نیز در کاخ دیگر او در بصره زندگی می کنند. خود وی نیز به همین کاخ [در بصره] پناه برده بود که مقامات ایرانی با متوسل شدن به دوزو کلک او را به ایران آورده و دستگیر کردند. در این کاخ (در ایران) مقدار زیادی طلا و تفنگ انگلیسی یافت شد، که مقامات ایرانی سعی کردند آن را نشانه ای از دخالت بریتانیا در این ماجرا، جلوه دهند. بریتانیا این اظهارات را رد کرد و مدعی شد بریتانیا به جبران خدمات شیخ و بیمارستانی که در اختیار نیروهای انگلیسی گذاشت، چند سال پیش مقداری پول، تفنگ و تعدادی کشتی در اختیار شیخ قرار داده است. فرمانده قشون جنوب به منظور دریافت صندوق های طلایی، که از کاخ شیخ محمره بیرون آورده شده است، در نوزدهم ماه جاری بوشهر را ترك کرد.» ۵۳

## توضیحات و مأخذ:

- ۱ - منبع: دکتر محمد قلی مجد « از قاجار تا پهلوی » - ترجمه رضا مرزانی - مصطفی امیری - مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی - بهار ۱۳۸۹ - صص ۳۴۱ - ۳۰۵

## پانوشتها

- ۱ - نویسنده در متن کلمه Arabistan استفاده کرده است که منظور همان خوزستان می باشد.
- ۲ - مجد، ایران در جنگ جهانی اول، صص ۹۷ - ۸۳
- ۳ - Dulles.
- ۴ - Mc Cormack.
- ۵ - نامه علاء به دالس و ضمیمه ۸۹۱۰۱ . A / 79 مورخ ۲۸ ژانویه ۱۹۲۴
- ۶ - Sir Percy Lorain.
- \* - شلیل.
- ۷ - گزارش موری، شماره ۷۳۴، ۱۳۱۴، ۰۰ / ۸۹۱۰۰، مورخ ۱۴ نوامبر ۱۹۲۴
- ۸ - Peel.
- ۹ - Monypenny.
- ۱۰ - گزارش کرنفلد، شماره ۳۱۷، ۱۳۵ . 891۵۱ . A / . ، مورخ ۸ دسامبر ۱۹۲۳
- ۱۱ - W.C. Fairley.
- ۱۲ - Harrison.
- ۱۳ - First Exploration.
- ۱۴ - Merriam Cooper.
- ۱۵ - گزارش موری و ضمیمه، شم ۶۵۰ ، ۱۳۰۵ / ۸۹۱۰۰ ، مورخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۲۴
- ۱۶ - Fuller.

۱۷ گزارش موری، شم ۶۵۷ ، ۱۳۰۳ / ۸۹۱۰۰ ، مورخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۴  
 ۱۸ - Eardley Peel.

۱۹ - گزارش موری، شم ۶۶۵ ، ۵۵۳ / ۶۳۶۳ ، ۸۹۱ ، مورخ ۳۰ سپتامبر  
 ۱۹۲۴

۲۰ - گزارش کاخ سفید ، شم ۴۴۷۹ ، ۵۹ / ۸۹۱،۰۰ ، مورخ ۶ اکتبر ۱۹۲۴  
 ۲۱ - گزارش موری، شم ۶۶۳ ، ۱۳۰۶ / ۸۹۱،۰۰ مورخ ۲۸ سپتامبر  
 ۱۹۲۴

۲۲ - Ovey.

۲۳ - گزارش موری، شم ۶۸۹ ، ۱۳۰۹ / ۰۰ . / ۸۹۱ ، مورخ ۱۷ اکتبر  
 ۱۹۲۴

۲۴ - گزارش موری، شم ۷۰۵ ، ۳۵۹ / ۸۹۱،۵۱ ، مورخ ۲۳ اکتبر  
 ۱۹۲۴

۲۵ - گزارش موری، شم ۷۲۹ ، ۸۹۱،۰۰ / ۱۳۱۲ ، مورخ ۸ نوامبر  
 ۱۹۲۴

۲۶ - Geoffrey Havard.

۲۷ - گزارش موری، شم ۷۳۴ ، ۱۳۱۴/۸۹۱،۰۰ ، مورخ ۱۴ نوامبر

۲۸ - W. M. Smart.

۲۹ - گزارش موری، شم ۷۷۰ ، ۱۳۲۰/۸۹۱،۰۰ ، مورخ ۲۷ نوامبر ۱۹۲۴

۳۰ - گزارش موری، شم ۷۴۴ ، ۱۳۱۵/۸۹۱،۰۰ ، مورخ ۱۸ نوامبر ۱۹۲۴

۳۱ - گزارش موری، شم ۷۵۱ ، ۱۳۱۷ / ۸۹۱،۰۰ ، مورخ ۲۱ نوامبر  
 ۱۹۲۴

۳۲ - گزارش موری، شم ۷۷۰ ، ۱۳۲۰ / ۸۹۱،۰۰ ، مورخ ۲۷ نوامبر  
 ۱۹۲۴

۳۳ - گزارش موری، شم ۷۷۱ ، ۱۳۲۱ / ۸۹۱،۰۰ ، مورخ ۱ دسامبر  
 ۱۹۲۴

۳۴ - گزارش موری، شم ۷۷۸ ، ۱۳۲۲ / ۸۹۱،۰۰ ، مورخ ۴ دسامبر  
 ۱۹۲۴

۳۵ - گزارش موری و ضمیمه، شم ۷۷۶ ، ۸۹۱،۰۰ / ۳۶۹ ، مورخ ۳  
 دسامبر ۱۹۲۴

- ۳۶ - گزارش موری، شم ۷۹۵ ، ۱۳۲۴ / ۸۹۱،۰۰ ، مورخ ۱۶ دسامبر  
۱۹۲۴
- ۳۷ - گزارش موری، شم ۸۱۵ ، ۱۳۲۵ / ۸۹۱،۰۰ ، مورخ ۲۶ دسامبر  
۱۹۲۴
- ۳۸ - گزارش موری، شم ۸۴۱ ، ۱۳۲۷ / ۸۹۱،۰۰ ، مورخ ۱۰ ژانویه  
۱۹۲۵
- ۳۹ - گزارش موری، شم ۹۱۴ ، ۱۳۰ / ۸۹۱،۰۰ ، مورخ ۱۹ فوریه ۱۹۲۵
- ۴۰ - گزارش موری، شم ۸۶۸ ، ۱۳۳۳ / ۸۹۱،۰۰ ، مورخ ۲۵ ژانویه  
۱۹۲۵
- ۴۱ - گزارش موری، شم ۱۰۵۱ ، ۱۳۵۱ / ۸۹۱،۰۰ ، مورخ ۵ می ۱۹۲۵
- ۴۲ - گزارش موری، شم ۱۰۸۸ ، ۱۳۵۳ / ۸۹۱،۰۰ ، مورخ ۱۵ می ۱۹۲۵
- ۴۳ - گزارش موری و ضمیمه، شم ۱۱۲۱ ، ۲۹ / ۸۹۱،۰۳۲ ، مورخ ۳۱ می  
۱۹۲۵
- ۴۴ - گزارش موری، شم ۱۱۵۳ ، ۱۳۹۵ / ۸۹۱،۰۰ ، مورخ ۱۸ ژوئن  
۱۹۲۵
- ۴۵ - گزارش فولر، ۵۰ / ۸۹۱،۲۰ ، مورخ ۲۱ می ۱۹۲۴
- ۴۶ - گزارش موری، شم ۷۲۵ ، Cox ، ۳۹۱،۴۱۲۳ - ، مورخ ۶ نوامبر  
۱۹۲۴
- ۴۷ - Edmond Monson.
- ۴۸ - گزارش موری، شم ۷۷۲ ، Cox 391.41.23 - ، مورخ ۳۰ نوامبر  
۱۹۲۴
- ۴۹ - گزارش موری، شم ۶۸۸ Im1/3531۲۳ ، مورخ ۱۶ اکتبر ۱۹۲۴
- ۵۰ - گزارش فولر، شم ۹۱ ، ۱۳۴۸ / ۸۹۱،۰۰ ، مورخ ۳۰ مارس ۱۹۲۵
- ۵۱ - گزارش فولر، شم ۶۰ ، ۵۸ / ۸۹۱،۲۰ ، مورخ ۲۱ آگوست ۱۹۲۵
- ۵۲ - گزارش فولر، شم ۵۹ ، ۵۷ / ۸۹۱،۲۰ ، مورخ ۲۲ آگوست ۱۹۲۵
- ۵۳ - گزارش فولر، شم ۶۰ ، ۵۸ / ۸۹۱،۲۰ ، مورخ ۲۱ آگوست ۱۹۲۵

## فصل هفدهم

### یک یادداشت و یک مقاله کوتاه در باره شیخ خزعل

«عبدالله شهبازی در سایت خودتحت عنوان «معمای شیخ خزعل» در یادداشت‌های نظر خود را در رابطه شیخ خزعل چنین بیان می‌کند: در سایت بازتاب مقاله‌ای مندرج است به قلم آقای جهانگیر محمودی با عنوان «رضا خان بدتر [است] یا شیخ خزعل؟». نوشته فوق پاسخی است بر مقاله «انگلستان، رضا خان و تسلیم خزعل» مندرج در نشریه فرهنگ خوزستان. ظاهراً در مقاله فوق، که آن را ندیده‌ام، ادعا شده که «شیخ خزعل تجزیه‌طلب نبود»؛ و نویسنده محترم بازتاب در پاسخ خویش بر آنند که «شیخ خزعل تجزیه‌طلب بود.»

درباره شیخ خزعل و مقاصد وی بایستی گفت که نمی‌توان تردیدی در تجزیه طلب بودن او نمود، چنان که در انگلیسی بودن او و رضاخان نیز جای تردید نبود. با توجه به انتشار پاسخ جناب آقای محمودی به مقاله مندرج در نشریه فرهنگ خوزستان، شایسته بود که متن مقاله فوق نیز در سایت بازتاب قرار می‌گرفت تا خوانندگان با استدلال طرف ناشناخته بحث (که نام ایشان به عنوان نویسنده مقاله فوق ذکر نشده) آشنا شوند و عیار استدلال‌ها و مستندات او را نیز محک زنند.

بهرروی، توجه جناب آقای محمودی را به نکات زیر جلب می‌کنم:

طایفه عرب بنی‌کعب محیسنی (از ریشه «حسن») در اصل از طوایف جنوب حجاز (از شاخه عبد مناف) است که به سمت خلیج فارس مهاجرت کرد، در خوزستان و جنوب عراق مأوا گزید و در جریان شیعه شدن آل‌مشعشع به تشیع گروید. شاخه‌های بنی‌کعب در سراسر خلیج فارس پراکنده هستند. بیش‌تر فلاحین جنوب عراق بنی‌کعب می‌باشند. شاخه‌ای از بنی‌کعب نیز ساکن عمان هستند؛ و در دوران ریاست شیخ غانم (در دوره زندیه) بنی‌کعب بر عمان تسلط داشت. در طول سده‌های هیجدهم و نوزدهم میلادی طایفه بنی‌کعب مقتدرترین نیروی شیعی عرب در منطقه خلیج فارس و سد استواری در مقابل توسعه‌طلبی و هابیون و تاخت‌وتاز و هتک حرمت‌های ایشان در عتبات به‌شمار می‌رفت.

برای رسیدن به ارزیابی منصفانه از شیخ خزعل و شناخت دقیق‌تر علل برکناری و قتل او به دست حکومت رضا شاه، در کنار موارد منفی که با آن آشنائیم، توجه به موارد زیر نیز ضرور است:

۱- شیخ خزعل از مخالفان سرسخت اعلامیه بالفور بود و با سیاست صهیونیستی یهودی کردن سرزمین فلسطین به شدت مخالفت نمود. نامه‌های او به مفتی بیت‌المقدس موجود است. به این دلیل پاپ بندیکت پانزدهم، که او نیز از مخالفان اعلامیه بالفور بود، در سال ۱۹۲۱ به خزعل عنوان «شهبسوار مسیح» را اعطا کرد.

۲- خزعل از مخالفان جدی غائله جمهوری‌خواهی و استقرار دیکتاتوری رضا خانی و در این رابطه با سیدحسن مدرّس هم‌پیمان بود و با علمای عتبات مکاتباتی داشت. نمونه‌ای از این مکاتبات نامه خزعل به آقا میرزا مهدی، فرزند مرحوم آخوند خراسانی، است که در یادداشت‌های منسوب به رضاشاه (سفرنامه خوزستان، صص ۱۱۴-۱۱۵) نیز درج شده است.

۳- طایفه عرب بنی‌کعب همواره به ایرانی بودن و تابعیت ایرانی خود عمیقاً وفادار و دلبسته بوده است. طبق این سنت دیرین و ریشه‌دار، خزعل، حتی اگر می‌خواست، نمی‌توانست داعیه جدایی از ایران را داشته باشد. توجه کنیم که در ماجرای تعیین سرحدات ایران در اوایل دوره ناصری درویش پاشا، نماینده عثمانی، وعده داد که اگر بنی‌کعب خود را تبعه عثمانی بخوانند مالیات ده ساله را بر آن‌ها خواهد بخشود ولی سران بنی‌کعب خود را تبعه ایران خواندند، «و به رعیتی ایران خرسند بودند»، به‌رغم این که میرزا جعفرخان مشیرالدوله سالیانه ۲۰۰۰ تومان بر مالیات آن‌ها افزود. (بنگریدبه: احمد کسروی، تاریخ پانصد ساله خوزستان، صص ۱۷۳-۱۷۴)

۴- در دوران اقتدار بنی‌کعب در خلیج فارس، این طایفه شیعی عرب، به عنوان قدرتمندترین طایفه عرب منطقه، حلقه واسطی بود که حاکمیت ایران را بر سراسر منطقه خلیج فارس تأمین می‌کرد و به عنوان پلی میان ایران و اعراب جنوب خلیج فارس عمل می‌نمود. با وجود اقتدار بنی‌کعب، یگانه‌تازی حکام جدیدی که استعمار بریتانیا بر مناطق جنوبی خلیج فارس تحمیل کرد، امکان نداشت.

۵- ناسیونالیسم نژادپرستانه و عرب‌ستیزانه‌ای که حکومت پهلوی منادی آن شد و قطع حلقه واسطه فوق میان ایران و اعراب خلیج فارس مهم‌ترین عواملی



بودند که حاکمیت ایران را بر سراسر منطقه خلیج فارس از میان برد.

۶- اگر شیخ خزعل قصد تجزیه خوزستان را داشت، با توجه به اقتدار نظامی فراوانش می‌توانست آشوب بزرگی را برانگیزاند و در کوران هرج و مرج سال‌های جنگ اول جهانی و پس از آن شاید موفق هم می‌شد. توجه کنیم که در آن سال‌ها حتی برخی از سران طایفه کوچک آسوری ارومیه، مانند پطروس آقا، داعیه استقلال و تشکیل «دولت آشور» را داشتند و با حمایت قدرت‌های پیروزمند به کنفرانس لوزان نیز راه یافتند در فضایی که نمایندگان رسمی دولت ایران را به این کنفرانس راه ندادند (بنگرید به: بهار، احزاب سیاسی، ج ۱، صص ۲۷۶-۲۸۰)؛ ولی شیخ خزعل هیچگاه چنین دعاوی را مطرح نساخت.

۷- این پرسش مهمی است که چرا شیخ خزعل، به‌رغم اقتدار نظامی، به‌سادگی از حکومت تهران تمکین کرد و خود را تسلیم رضاخان و خانه‌نشین نمود. اهمیت این پرسش تا بدانجاست که حتی کسروی را نیز به ابراز حیرت وامی‌دارد که چگونه با آن‌که «ناصری پراز تفنگچیان عرب بود... با این حال آقای رئیس‌الوزرا [رضاخان] که جز از چند کسی از وزرا و چند تن سپاهی همراه نداشت، به ناصری درآمد.» (تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۲۴۷)

\* منبع: عبدالله شهبازی «معمای شیخ خزعل» - سایت شهبازی - دوشنبه ۲۵ خرداد ۱۳۸۳ / ۱۴ ژوئن ۲۰۰۴

◀ **مصطفی تقوی در مقاله کوتاه خود «انگلستان، رضاخان و تسلیم خزعل»** می‌نویسد:

شیخ خزعل از قبیله بنی کعب یکی از رجال انگلوفیل ایران بود که از دوره مشروطه به بعد در تحولات سیاسی ایران در استان خوزستان نقش مهمی داشته است. او از انقلاب مشروطیت هواداری کرد و در دوران جنگ جهانی اول نیز کمک‌های شایانی به دولت انگلستان کرد. بدین ترتیب، او توانست اطمینان کامل انگلستان را به خود جلب کرده و با پشتیبانی آن دولت به حاکم قدرتمند و بی‌رقیب خوزستان تبدیل گردد. با توجه به موقعیت و اهمیت منطقه نفت‌خیز و

استراتژیک خوزستان، وجود شیخ خزعل برای بریتانیا از اهمیت بسیار بالایی برخوردار بود. اما سرانجام در سال ۱۳۰۳ شمسی به وسیله رضاخان از صحنه سیاست ایران و خوزستان حذف گردید. هنگامی که رضاخان دست به کار حذف خزعل شد، تحریکات کمیته قیام سعادت را نشانه آن دانست که خزعل در پی جدا ساختن خوزستان از خاک ایران است و دولت انگلیس نیز او را در این نیت سوء، حمایت می‌کند. بدین گونه چنین وانمود ساخت که حذف خزعل، اقدامی برای جلوگیری از تجزیه ایران و مبارزه با مهمترین عامل انگلیس و منافع آن دولت است. کتاب سفرنامه خوزستان تنها برای توجیه و القای همین دیدگاه است. به پیروی از رضاخان، دیگر پهلوی ستیان و پهلوی نگاران هم در شرح این مدعا به قلمفرسایی پرداخته و انبوهی از متون تاریخنگاری پهلوی را به این مقوله اختصاص دادند، به گونه ای که بسیاری از کسانی که آگاهی تاریخی‌شان محدود به تاریخنگاری یادشده است، از فیلم زندگی سیاسی شیخ خزعل تنها تصویرآگراندیسمن شده و تحریف شده سال ۱۳۰۳ را به یاد می‌آورند و می‌بینند.

اما دیدگاه مستقل از تاریخنگاری رایج پهلویستی، روایت دیگری از حذف خزعل دارد. مفروضات مهم دیدگاه یادشده این است که دولت بریتانیا با انجام کودتای ۱۲۹۹ و روی کار آوردن مهره‌ای مطمئن‌تر که افزون بر خوزستان، در سراسر ایران برای آنها کارآمدی داشته باشد، دیگر از دست‌پروردگان جزئی محلی بی‌نیاز شده و آنان را به عنوان ابزارهای زائدی که دوران مصرفشان به پایان آمده بود، می‌نگریست. به همین دلیل حذف آنان را در دستور کار خود قرار داد و به همان میزان که از تثبیت و استقرار دولت کودتا مطمئن می‌شد، دست از حمایت این دست‌پروردگان محلی برداشته و دولت کودتا را در حذف آنان یاری می‌داد. در این فرایند تدریجی و پر احتیاط، خزعل مهمترین و آخرین آنان بود. در این دیدگاه، حذف خزعل نه تنها اقدامی ضدانگلیسی نبوده، بلکه به درست، خواسته آن دولت و در راستای برنامه‌ها و منافع آن نیز بوده است.

به نظر می‌رسد افزون بر استدلالهای فراوان در تأیید این دیدگاه، دست کم اسناد منتشرشده وزارت خارجه بریتانیا هم دیدگاه حاکم بر تاریخنگاری پهلویستی را بی‌اعتبار ساخته و دیدگاه مستقل را تأیید می‌کنند. با اشاراتی کوتاه به گزیده‌ای از این اسناد، داوری را به خوانندگان می‌سپاریم.

لورین در گزارش مورخ ۷ فوریه ۱۹۲۴/۱۷ بهمن ۱۳۰۲ یعنی یک سال پیش

از حذف خزعل مطرح می‌کند که شیخ اینک به چیز ناهنجاری مبدل شده است که سرنوشتش باید فرع بر ملاحظه اصلی باشد و ملاحظه اصلی اکنون ایرانی ثابت و یکپارچه، دیواری محافظ در برابر تهدید شوروی به خلیج فارس و هند است.

او در گزارش دیگری در ۲۰ فوریه ۱۹۲۲ / ۱ اسفند ۱۳۰۰ می‌نویسد: رضاخان همان کاری را که انگلیسیها می‌خواستند به دست انگلیسیها انجام دهند، به دست ایرانیها خواهد کرد.

در ۱۲ شهریور ۱۳۰۱ ایشان در گزارشی برای کرزن می‌نویسد: باید پیوسته به خاطر سپرد که ملاک نهایی مناسبات ما با ایران، تهران است و اینکه یکپارچگی تمامی امپراطوری ایران به طور کلی و در درازمدت برای مصالح بریتانیا مهم‌تر است تا تقوq محلی هر یک از دست‌پروردگان ویژه ما.

در گزارش دیگری در ۱۰ ژانویه ۱۹۲۳ / ۱۹ دی ۱۳۰۱ پس از اطمینان از برخی پیشرفتهای رضاخان می‌نویسد: اینک هنگام آن رسیده است که پیوندهایمان را با دست‌پروردگان محلی شل کنیم و پشتیبانی از وزیر جنگ (رضاخان) قطعاً به معنی سلب دوستیهای محلی ما است که دشوارترین و مهم‌ترین آنها البتّه شیخ محمّره (خزعل) است.

در گزارش دیگری آورده است، رضاخان می‌تواند موهبتی برای ما باشد و اظهار نگرانی می‌کند که اگر رضاخان در کارهایش موفق نشود، دشمنان او در تهران فرصت می‌یابند تا از کار برکنارش سازند.

در گزارشهای دیگری آمده است که رضاخان پس از آمادگی، مقامات انگلیسی را مطمئن می‌سازد که آماده عملیات موفقیت‌آمیز جنوب است. حیثیت او در خطر است و باید به جنوب برود.

دولت انگلیس هم پس از این اطمینان و با توجه به ضرورت مسئله برای حفظ و تحکیم رضاخان، نه تنها به تدریج و به طور نامحسوس دست از حمایت خزعل برمی‌دارد بلکه از پشتیبانی عشایر دیگر از او جلوگیری به عمل آورد و سرانجام هم به او دستور داد که تسلیم رضاخان گردد.

اینها همه در گزارشهای وزارت خارجه بریتانیا آمده است. برای نمونه، پس از آنکه زمینه حذف خزعل کاملاً فراهم شد، آنان که سالها او را در رویارویی با دولتهای مرکزی و نپرداختن مالیات یاری می‌دادند، سرانجام در نامه‌ای به طور رسمی به او نوشتند که ایشان به دلیل سرکشی علیه حکومت مرکزی و نپرداختن

مالیات، حقّ استناد به تعهدهای بریتانیا را که از خودمختاری او پاس دارد، از دست داده است چون این تعهدات مشروط به وفاداری به حکومت مرکزی بود! سرانجام لورین به کنسول انگلیس در اهواز دستور می‌دهد که شیخ را مجبور کند تا تسلیم شده و به پیشباز رضاخان برود.

وزیر مختار انگلیس در تهران، درست در دوران اوج گیری قدرت رضاخان و تهیه مقدمات جمهوریّت و خلع قاجاریه، در نامه ای به سردار سپه از روابط صمیمانه طرفین سخن می‌گوید [س ش ۷۸].

رضاخان با تمهیداتی زمینه خلع سلسله قاجار را فراهم ساخت و توانست اطمینان و حمایت دولت بریتانیا را نسبت به سیاست خود به دست آورد و پس از اینکه مجلس مؤسسان، حکومت موقت را به او واگذار کرد، انگلستان اولین دولتی بود که این حکومت را به رسمیت شناخت.

[نامه سرپرسی لورن به رضاخان و اظهاررضایت از روابط میان دو دولت ایران و انگلیس]

۳ حوت ۱۳۰۲ نشان انگلیس

۲۲ فوریه ۱۹۲۴ سفارت انگلیس

تهران

رئیس الوزرای عزیزم

مذاکراتی را که در صبح ۱۳ فوریه (۲۴ دلو) با حضرت اشرف داشتیم و اشعاراتی را که برای یک کمیسیون مختلط جهت انجام مسائل معوقه فی ما بین دولتین ایران و انگلیس نمودم و قبولی حضرت اشرف را در این باب به صدراعظم و وزیر امور خارجه اعلی حضرت پادشاه انگلستان اطلاع داده ام. جواباً معزی الیه خواسته اند اطلاع دهم که آنچه را با حضرت اشرف مذاکره

نموده ام و اقداماتی که مصمم شدیم که اتخاذ شود، تصدیق نموده اند و راپرت شخصی که پس از ورودم در لندن خواهم داد و مسلکی را که حضرت اشرف و جنابان وزیر امور خارجه و وزیر مالیه در کنفرانسهای مزبور اتخاذ می نمایند مأخذ عقیده جناب معظم له خواهد بود. از احساسات و لیاقت هیأت دولت حالیه در اینکه روابط فی ما بین مملکتین را بر يك اساس متین رضایت بخشی قرار دهند [.] [ایام شوکت مستدام باد.]

[امضاء:] پرسسی لورین

(سند شماره ۷۸)

اندکی پس از تغییر سلطنت، سفیر بریتانیا در تهران موضع و سیاستی را که لندن می بایست در قبال ایران اتخاذ کند، به وزارت امور خارجه کشور متبوعش اعلام می دارد و معتقد است که دولت جدید باید از همدردی و مساعدت دولت انگلستان نسبت به خودش برخوردار شود. سر پرسسی لورن، سفیر بریتانیا در تهران، این رشته تبادل نظریات را با برداشت مثبت و مساعد از صعود رضاشاه بر تخت شاهی آغاز کرد. وی در مراسله مورخ ۳۱ دسامبر ۱۹۲۵ / ۱۰ دی ۱۳۰۴ (تنها دو هفته پس از تغییر سلطنت) نوشت: [س ش ۷۹]

بخشی از: نامه لورن (سفیر بریتانیا در تهران)

به چمبرلن (وزیر امور خارجه)

۳۱ دسامبر ۱۹۲۵ / ۱۰ دی ۱۳۰۴

ما مردی را به عنوان پادشاه ایران داریم که علیرغم تبار معمولیش و فقدان کامل آموزش غربی او و عدم تجربه در مورد هر کشور دیگری به غیر از [کشور] خودش، عناصری چند از بزرگی واقعی در وجود دارد؛ مردی با يك استقلال سنجش و داوری که در محیط پیرامونش منحصر به فرد است،... کسی که معتقد است مأموریت مشخصی را برای کشورش باید به انجام رساند و

مصمم است که آن را به انجام آورد،... من به طور یقین چنین احساس می کنم که وی تنها فردی است که می تواند امور این کشور را انتظام بخشد، و گامهای آن را در مسیر ترقی واقعی قرار دهد. [از این رو] برای همین يك دليل هم که شده او باید از همدردی و مساعدت ما نسبت به خودش برخوردار شود و فکر می کنم به خاطر آنچه نیز تاکنون کسب کرده است، مستحق احترام بسیاری از جانب ما می باشد. از این رو باید روابط بین دولت اعلیحضرت [پادشاه بریتانیا] و نمایندگان در ایران با رضاشاه همچنان به عنوان موضوع واقعاً مهمی ادامه یابد. به عقیده من فعلاً این [روابط] درست بر همان اساسی می باشد که باید باشند، [یعنی] دوستانه، صمیمی و صادقانه، بدون هیچ تلویحی مبنی بر وابستگی هر يك از طرفین به یکدیگر. اگر این [روابط] همچنین باقی بمانند، و اگر رضا شاه نیروی ذهنی و جسمی و توازن اخلاقی خود را حفظ کند، فکر می کنم که بتوانیم در آینده نه تنها به بهبود مستمر روابط ایران و انگلیس و همکاری نزدیکتر بین دو دولت اطمینان داشته باشیم، بلکه همچنین می توانیم به مزیت غیرقابل محاسبه يك ایران با ثبات و مترقی [مطمئن باشیم] که برای مقاومت در برابر ضرباتی نیرو می گیرد که تجدید قوای روسیه به مثابه يك قدرت بزرگ جهانی به نحو اجتناب ناپذیری به دنبال خواهد داشت.

\* سید مصطفی تقوی، «انگلستان، رضاخان و تسلیم خزل» - سایت مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

WWW.IICHS.ORG

\* باقر کاظمی (مذهب الدوله) کاردار وقت سفارت ایران در آمریکا در خاطراتش می نویسد: «ماکدنالد [جیمز رمزی مک دونالد (James Ramsay MacDonald)]، رئیس الوزرای انگلیس به خزل تلگراف کرده که باید مطیع ایران باشد (این خبر از طهران نبود در جراید خارجه دیده شد). منبع: باقر کاظمی (مذهب الدوله) «یادداشت هایی از زندگانی باقر کاظمی»، جلد دوم - ۱۳۹۱، نشر تاریخ ایران - ص ۳۰۴

## فصل هیجدهم

### اسنادی در باره واقعه خوزستان از کتاب «سفرنامه خوزستان»

قبل از اینکه «اسناد درباره خوزستان» در اختیار خوانندگان ارجمند قرار دهد، ایرج افشار در «دفتر تاریخ مجموعه اسناد و منابع تاریخی» جلد سوم در باره «سفرنامه خوزستان سردار سپه» می نویسد:

آنچه در اوراق بعد چاپ می شود اصل خطی آن به خط شادروان عباس اقبال آشتیانی است به دو صورت:

نخست، تحریری است با خط خوردگیهای متعدد. دیگر چهار صفحه تحریری است اصلاح شده از همان نوشته. دنباله هر دو قسمت در دست نیست.

این نوشته پیش نویس چند صفحه ای از آغاز سفرنامه سردار سپه است به سمت بوشهر و سپس بندر طاهری و مآلا اهواز به قصد دفع یاغیگری شیخ خزعل و تسلط قوای دولتی بر منطقه خوزستان. این سفر از سیزدهم عقرب (آبان) ۱۳۰۳ آغاز شد و یازدهم جدی (دی) به پایان رسید.

این اوراق دستنویس اقبال را همراه چند نامه قزوینی سالها پیش از کتابفروشی اقبال خریدم ولی چون لای قسمتی از اوراق بازمانده از تقی زاده رفته بود فراموش شده بود که به چاپ برسد.

باز یافتن نوشته اقبال نکته ای را برایم مکشوف ساخت بدین معنی که آن مرحوم نویسنده عمومی و اصلی سفرنامه بود. پس اینکه مشهور شده بود که فرج الله خان بهرامی (دبیر اعظم) منشی مخصوص سردار سپه نویسنده آن بوده است درست نیست.

بر آن کتاب که به سال ۱۳۰۲ در مطبعه کل قشون در ۴۱۸ صفحه چاپ شده بود نام کسی که مؤلف بوده است یاد نشده و اینکه خاناباا مشار نویسنده را ذیل عنوان مغلوپ «سفرنامه شاهنشاه به خوزستان» رشیدیاسمی دانسته است درست نیست و ظاهرا به ملاحظه آن که رشید یاسمی در وزارت دربار منصبی داشت و چون نویسنده فاضلی بود چنان نسبت مخدوشی از راه شایعه پیش آمده است. نام واقعی کتاب سفرنامه خوزستان است و به طور اشراف آن را نوشته فرج الله بهرامی نام می بردند.

منبع: دفتر تاریخ مجموعه اسناد و منابع تاریخی، ج ۳، ص: ۲۷۳

(نوشته عباس اقبال آشتیانی) به کوشش ایرج افشار

## اسناد درباره خوزستان

از اهواز به تهران

توسط سفارت معظم دولت علیه اسلامیہ ترکیه مقیم تهران دامت شوکتہ  
ساحت مقدس مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه  
«بالاخره مظالم و تعدیات اسلامکش آقای رضاخان سردار سپه و تجاوزات آزادی  
شکنانه چهل ماهه مسبب حقیقی کودتا، ما را وادار نمود که پس از آنهمه مسالمت  
و خونسردی و تحمل و بردباری و مقاومت در مقابل تخطیّات، نظر به اختلافاتی  
که در نتیجه غرضورزیهای بیموقع مشارالیه و آز و طمع نامحدود و جاهطلبی  
وحس سلطنتجویی و اقدامات و جسارتهای مملکت خراب کن او به عالم اسلامیت  
و قانون مقدس اساسی روی داده است، بهنوبه خود قیام کرده و قدم به عرصه  
نهضت گذارده، تکلیف حتمیّ اسلامی و احساسات بیآلایش اسلامی خود را نسبت  
به جامعه ایرانیان آزادیطلب انجام نماییم و مخصوصاً برای رفع هرگونه سوء  
تفاهمی که مبدا این قیام که بهنام «قیام سعادت» خوانده میشود و این نهضت و  
جنبش اسلامپرستانه ما را که صرفاً برای حفظ استقلال و مذهب مقدس اسلام و  
تأمین آزادی ملت و مملکت و استقرار قانون محترم اساسی و مشروطیت است،  
تمرد از اطاعت دولت جلوه دهند این تذکرنامه را بهوسیله آن سفارت دولت علیه  
اسلامی، بهساحت مقدس مجلس شورای ملی تقدیم مینماییم، که هیچگاه سوابق  
خدمتگزاری و امتحاناتی را که در هر موقع نسبت به انقیاد و اطاعت دولت داده‌ایم  
فراموش شدنی نخواهد بود، و بهترین دلیل صدق دعوی و اثبات بیغرضی اطاعت  
و تمکین دو ساله اولیه کودتاست، که چون دربدو امر پرده غفلت رویکار افتاده و  
مقالات و تردستی مبنای اقدامات اولیه مشارالیه، حسب الظاهر ملت ایران را  
به اصلاحات اساسی و آتیه درخشانی تطمیع و امیدوار کرده بود، لذا ما هم  
بهنوبه خود برای پیشرفت سعادت ایرانیان و ترقی و تعالی مملکت در مقابل  
احساسات مصنوعی مشارالیه تسلیم شده، و از قبول هر تحمیل استنکاف نکرده،  
و نسبت به اوامر مرکزی از بذل مال و جان و هرگونه فداکاری و جدیتی،  
مضایقه و خودداری نمینمودیم. ولی اینک که خوشبختانه یا بدبختانه از يك سال  
به این طرف، حقایق امر مکشوف و معلوم شد که نیت سوء این شخص و



همراهانش، و مبنای عقیده مشارالیه صرفاً روی اصول ثروت‌پرستی و سلطنت‌طلبی و دیکتاتوری و بالاخره اضمحلال لوای مقدس اسلام و پایمال کردن قانون محترم اساسی و مشروطیت است، و ما هم در مقابل این منظره‌های وحشتناک و مخاطرات قطعی که مذهب و مملکت و ملت را تهدید مینمود، به حکم حفظ حدود اسلامیت و بقای حقوق ملت و مملکت مقدم به این نهضت شده و شخص سردار سپه را يك نفر دشمن اسلام و غاصب زمامداری ایران و متجاوز به حقوق ملت شناخته و حاضر شدیم تا آخرین نقطه توانایی و امکان به دفع این سم مهلك كوشیده، موجبات حفظ قانون اساسی مملکت و عظمت اسلام و آزادی هموطنان را فراهم سازیم، و در راه حصول نتیجه و پیشرفت مرام خود هم پس از فضل خداوندی و توجه ائمه اطهار علیه السلام و معاودت دادن ذات اقدس اعلی حضرت شاهنشاهی ارواحنا فدا، که استقرار قانون اساسی و استحکام مبنای مجلس شورای ملی مربوط به سایه شاهانه او است، از بذل جان و مال مضایقه و خودداری نخواهیم داشت»

خزعل

### سردار سپه در جواب شیخ خزعل

تلگراف را خواندم. مضامین آن هر چند به کلی غیر مترقبه بود، تغییر چهره در من نداد. من از قتل عام نظامیان در بختیاری و قرآنی که از لرستان در دست داشتم، و همینطور از طرز حرف زدن و طرز تلقینات ایادی خارجی که کاملاً به بطون آن آگاهم، استنباط وقوع قیام و وصول این قبیل تلگرافات را نموده بودم. چنانکه همان روز ورود به تهران، قبل از دخول به عمارت شخصی، دوسه مرتبه بیصبرانه از سفارت انگلیس با تلفن سوال کرده بودند که آیا من وارد شده‌ام یا خیر؟ بدیهی است این سوال مکرر آن هم با عجله، طبیعتاً يك مقصود مهمی را خاطر نشان میکرد.

اشخاصی را که به استقبال من آمده بودند مرخص کردم و با وزراء مشاوره نمودم. هیچ کدام نتوانستند فکر تازه‌ای به من بدهند.

بلافاصله نماینده انگلیس به دیدن من آمد و بدون مذاکرات مقدماتی، فوق العاده اظهار تاسف از وصول تلگراف خزعل نمود و ضمناً اظهار داشت که حقایق

امر را به‌خلاف آنچه که مکنون است، مستور نگاهداشته و اظهار عقیده میکرد که با يك طرز خوشی این کار باید ترمیم شود که منجر به‌جنگ وجدال نگردد. میگفت: «اینها دارای جمعیت خیلی زیاد هستند و مقاومت با آنها مشکل است و چون وحشت داریم که نسبت به‌لوله‌های نفت نیز خساراتی وارد آید به‌این لحاظ مصلحت نخواهد بود که با قیامیون آغاز ستیزه بشود، بلکه از روی مسالمت باید رفع حوائج آنها را نمود.»

من که هم بطون سیاستهای خارجی را عملاً سنجیده‌ام، و هم از مدلول این تاسفات معکوس، حقایق اولیه امر را درک کرده‌ام، و هم معتاد به‌قبول اینگونه تاسفات نیستم، با کمال قدرت به‌مخاطب متاسف خود خاطر نشان کردم که چاره‌ای نیست جز آنکه خزعل رسماً تلگراف خود را تکذیب نماید، و از شرارت خود معذرت بجوید، و الا شخصاً به‌خوزستان عزیمت کرده و گردن او و همراهانش را خواهم کوبید.

او تمام را در جواب، از پیشرفت من اظهار یاس کرد و باز عدم صلاح دولت ایران و کمپانی نفت جنوب را درمبادرت به‌جنگ خاطر نشان مینمود و ضمناً گوشزد میکرد که وقوع جنگ درمحل طبعاً مستلزم خسارت کمپانی است و خسارت کمپانی و لوله‌ها نیز مستلزم وساطت و مداخله مستقیم آنها خواهد بود و فوق العاده اصرار کرد که از تجهیزاردو و اعزام قشون به‌آن صفحه خودداری شود.

مخصوصاً چون استنباط کرده بود که علت غائی عزیمت من به‌لرستان، باز کردن خط خرم‌آباد و سوق قشون به‌دزفول و خوزستان بوده، بیاندازه اظهار وحشت و اضطراب کرده و قطعاً در صدد اعمال نظر برآمده، که مبادا قشون و اسلحه و غیره به‌ساحت خوزستان اعزام شود. نظایر همین اظهار وحشت و تهدیدات را هنگامی که در لرستان اقامت داشتم از طرف آنها مشاهده کرده بودم. البته من توجهی به‌این مطالب نکرده، نمیتوانستم از تصمیم خود صرفنظر نمایم. برای من غیرمقدور بود که مانند دیگران بنشینم و تماشاچی قضایا باشم و به‌امثال خزعل اجازه بدهم به‌این صراحت در مقام خودسری و شرارت برآیند.

من نمیتوانستم در مرکز مملکت بنشینم و ببینم که جراید بین‌النهرین و شامات، خزعل را امیر بالاستقلال خوزستان معرفی نمایند.

قشون من نمیتوانست اجازه دهد که امیر مصنوعی جدیدالولاده، با تقدیم مختصر پولی به‌شاه و اعطای مبلغی به‌خائنین مجلس و مرکز، و اخذ دستور صریح از

مقامات خارجی، اعلان تحت الحمایگی خارجی را رسماً بدهد، و یکسره، ایران و ایرانیت را از مد نظر دور و فراموش نماید.

در این صورت بدون آنکه توجه عمیقی به کلمات مخاطب خود ننمایم، برخاستم و عین عقایدی را که او خیال کرده بود در وجود من موثر سازد به مزاج او تحمیل کردم.

از ذکر این حقیقت نیز صرف نظر نمیکنم که با وجود این خودسری و شرارت خزعل و با وجود تلگرافی که به مخالفت من به مجلس شورای ملی مخابره کرده بود، و با وجود آنکه در ضمن کلمات و نگارشات، عقاید وطن پرستانه مرا مجروح ساخته بود، معهذا بیمیل نبودم که این موضوع طوری خاتمه پذیرد که منجر به اردوگشی و خونریزی نشود. به دو دلیل:

اول آنکه خزانه دولت تهی است و توانایی آن را ندارد که از عهده مخارج اردوی کاملی که من مجبور به تجهیز آن هستم برآید و چون در بودجه وزارت جنگ هم این وجوه پیش بینی نشده، تدارک آن مورت اشکال عمده خواهد بود.

دویم با وجود آنکه قسمت عمده عمر خود را در جنگ گذرانده ام، معهذا در این موقع راضی نبودم که نطع خونریزی در صفحه خوزستان گسترده شود، زیرا بالاخره غالب و مغلوب ایرانی هستند و هر نفری که کشته شود، عاقبت از نفوس این مملکت کسر شده است و قلباً مایل نبودم، در ایران دوصف ایرانی متشکل و جنگ داخلی شروع شود و خارجیان دامن زن آتش این معرکه باشند و تماشا کنند. پس متظاهر به این عقیده گشتم که اگر خزعل مدلول تلگراف و شرارت خود را تکذیب کند و معذرت جوید، از تقصیر او صرف نظر خواهم کرد.

این جلسه همین جا خاتمه یافت و قرار شد، با اندرز و نصیحت و سائل تقدیم معذرت خزعل را فراهم آورند.

بر من چیزی پوشیده نبود و میدانستم که تمام این مذاکرات، در ضمن يك سیاست معینی، مشغول جریان است. میدانستم که تمام این صحبتها برای اغفال دولت من است. معهذا مجبور به قدری تامل بودم، زیرا اگر چه میدانستم این وقت گذرانی ممکن است فرصتی به دشمن بدهد، که نواقص خود را در خوزستان ترمیم و تصحیح نماید، با این حال خود من ناچار بودم بامتانیت با متانت فکر، موجبات حمله به خوزستان را تهیه نمایم و این کار طبعاً مدت می گرفت.

چون یقین داشتم که مذاکرات فوق برای اغفال من و تجهیزات دشمن انجام شده، من هم فرصت را از دست نداده و بلافاصله، ولی غیر مستقیم و بیصدا، عملی

کردن نقشه خود را امر دادم و در صدد تشکیل قوای لازمه برآمدم. نقشه من آن بود، طوری تجهیزات خود را از اطراف تکمیل کنم و قسمی اردوهای خود را در حدود خوزستان متمرکز سازم، که خوزستان به حالت محاصره بیفتد و در يك روز و با يك نقشه ثابت کار آنجا ختم شود.

اول کمکهای لازم برای تقویت لشکر جنوب فرستادم و متعاقب آن، راجع به تکمیل قوای لشکر غرب، نیز تجهیزاتی گسیل داشتم. ضمناً مهمترین مطالبی که توجه مرا جلب میکرد، موضوع والی پشتکوه بود، که تقریباً در سر راه یا پشت سر خزل با قوای مجهز نشسته و بدون تهدید و سرکوبی او ممکن نمیشد که محاصره خوزستان صورت عملی به خود بگیرد. من مقدم بر هر امری مجبور بودم که از پشت سر او را تهدید نمایم و مجال ندهم که قوای خود را به کمک خزل بفرستد، به این لحاظ با وجود زحمت فوق العاده به فکر افتادم، که طولیترین راه را اختیار کرده، از شمال غربی ایران (آذربایجان) اردویی تجهیز کرده و به جنوب غربی مملکت سوق دهم. به این معنی که از حدود ساوجبلاغ مکرری عبور کرده از کردستان و کرمانشاهان گذشته، و از نواحی قصر شیرین بروند به ابتدای خاک پشتکوه، و در همانجا مجهز و مجتمع و منتظر امر و دستور من باشند.

این قسمت، مهمترین اردوگشی و این راه، طولیترین راهی است که در تجهیزات قشونیه قرون اخیر ایران نظیر آن را میتوان نشان داد.

اعزام دو اردوی دیگر نیز در خاطر من مسجل بود: یکی عدهای که اقصر طرق را عبور کرده، موانع طبیعی و غیره را شکافته، از خط خرم آباد بروند به دزفول، و دیگر، سپاهی که علاوه بر قشون فارس، در اصفهان، مجهز شده و صعبتترین راه را از وسط بختیاری پیموده و به استقامت بهبهان و رامهرمز حرکت نمایند. و خود من هم بالمال به صوب بوشهر حرکت کرده، از طرف دریا به میدان کارزار بروم، و فرماندهی قشون را در میدان جنگ شخصاً در دست بگیرم.

این بود نقشه من برای محاصره خوزستان و حمله به آنجا.

اما انجام این اراده آیا يك کار ساده و سهلی بود؟ این همان بختیاری نیست که پارسال نظامیان مرا قطعه قطعه کرده و راه عبور قشون را مسدود ساخت؟ این همان لرستان نیست که تسخیر خرم آباد آن با هزاران فدیة و قربانی و تلفات میسر گشت؟ آیا ممکن نیست که عبور از قلب دهها هزار متمرّد، و آن موانع کذائی طبیعی اصلاً برای این عده غیر مقدور گردد و همانطور که شاه و خزعلیان هم پیشبینی کرده اند، وصول این اردوها از هر دو راه به خوزستان ممتنع باشد؟

چرا! همه اینها پیش‌بینی میشد، اما من مجبور بودم که بالاخره یا جان خود را در سر این کار بگذارم و یا مملکت را از شر این شالوده‌های ملوک‌الطوایفی خلاص نمایم.

با وجود وقوف به‌همه این عقاید، معه‌ذا ساکت بودم و انتظار داشتم مواعیدی که به‌من در تقدیم معذرت خزع‌ل داده شده است شاید عملی گردد.

نمایندگان انگلیس در این ضمن کمافی السابق به‌دیدن من می‌آمدند و از خوزستان هم غالباً مذاکره در میان بود و همان عقاید اولیه تجدید و تکرار می‌گردید و تمام به‌وعده و وعید امروز و فردا می‌گذشت ولی عملی شدن امر همان بود که من روز اول فکر کرده بودم و اشتباه هم نمیرفتم.

قریب چهار ماه بر این مقدمه گذشت و من ظاهراً ساکت بودم. پیداست که سکوت من در این موقع، با وجود تلگراف خزع‌ل، چه تأثیرات عمیقی در محیط تهران و تمام مملکت بخشیده، چه رلهای متواتری درباریان و اقلیت مجلس در صحنه تهران بازی می‌کردند! چه پولهای سرشاری از طرف اقلیت مجلس به‌عناصر شرور داده میشد، و چه کلماتی در جراید منسوب به‌اقلیت نگاشته می‌گشت!

در این ضمن تلگرافی از يك نفر عرب مجهول‌الهویه که بالاخره نتوانستم هویت او را کشف نمایم به‌مجلس شورای ملی رسید و در ضمن آن معاودت شاه را از اروپا تقاضا نموده و ضمناً از سعایت از من هم خودداری نکرده بود.

میرزا حسین‌خان پیرنیا (مؤتمن‌الملک)، رئیس مجلس که اصلاً معتاد به‌طرح اظهارات مردم در مجلس نیست، این تلگراف مجهول را قاب کرده به‌دیوار مجلس آویخته بود، که تمام وکلاء از قرائت آن بینصیب نمانند. او نیز به‌نوبه خود خواسته بود، که با این ترتیب اظهار لحنیه کرده باشد و به‌این اکتفا نکرده، جلسه خصوصی نیز در مجلس تشکیل داد و وکلا را دعوت به‌قرائت تلگراف کرد که در اطراف آن مذاکرات بنمایند.

(مؤتمن‌الملک پیرنیا چون مرد تحصیل کرده‌ایست و طبعاً باید شرافت‌دوست باشد، من امیدوارم که این تظاهرات را در مجلس بر حسب تلقین خارجیان نکرده باشد).

خلاصه نمایش این تلگراف مجهول، اکثریت مجلس را متزلزل کرد و من دیدم دیگر نمیتوانم بنشینم و تماشاچی معرکه‌ها و تلقینات خارجی و داخلی باشم.

رفتم به‌مجلس، تقاضای جلسه خصوصی کردم و با حضور تمام نمایندگان تا درجه‌ای که سیاست اجازه میداد، مختصر اشاراتی به‌موضوع کرده، به‌همه تذکر دادم که بعد از این عملاً به‌رفع شر خزع‌ل و خزع‌لیان اقدام خواهم نمود. مذاکرات

من اکثریت مجلس و طرفداران مرا متأثر ساخت ولی از سیمای نمایندگان اقلیت و بعضی از مذبذبین پیدا بود که کار را گذشته پنداشته و با اطمینانی که از منابع معلومه گرفته‌اند مذاکرات مرا فرع رسوم جاریه می‌شمارند.

در این مدت اخبار بیشمار از بین‌النهرین و خوزستان میرسید. جراید بغداد و سوریه و مصرالتهابی داشتند و بعد از گرفتن وجوه گزاف از عمال شیخ «افق سیادت خزعلیان را از طلوع آفتاب شیخ خزعل‌خان روشن دیده بر امارت مستقل او سلام میدادند و از تجزیه خوزستان از ایران و الحاق آن به امارات عربی اظهار شادمانی میکردند.»

ترجمه از روزنامه العراق بغداد

شماره ۱۳۲۴ مورخه ۱۴ صفر ۱۳۴۳

وساطت قونسول انگلیس

«بهموجب اخبار واصله (پریدکس) قونسول انگلیس در بوشهر که گویا مأمور وساطت بین شیخ خزعل و دولت ایران میباشد بهمقر شیخ خزعل وارد شد، معهدا در محافل سیاسی اعزام قوای نظامی حکومت مرکزی بهخوزستان را مسلم و ضروری میدانند. می گویند که از سرحد جنوب برای شیخ خزعل متصل بارهای اسلحه وارد میشود.»

ترجمه از بی سیم مسکو

۲۸ سپتامبر

## ◀ تلگرافات تهران

دو تلگرافی که از وزیر خارجه رسیده بود، قرائت و بهترتیب ذیل جواب دادم. معلوم شد، موضوع خیانت خزعل و قصد توقیف ما در اهواز، حتی در تهران هم شایع بوده است:

پنجشنبه ۱۲ قوس

\* حضور حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته

«۱- تلگراف محمّره بهتاریخ چهارم دسامبر مطابق امروز پنجشنبه ۱۲ قوس این طور اطلاع می‌دهد که پسر شیخ دیروز نزد حضرت اشرف رفت. فوراً

اطّلاع دهید قبل از آنکه قشون بیاید، به اهواز و محمّره نیایند. از قراین معلوم می‌شود، نیت بد باشد. وصول این تلگراف را فوراً اطّلاع دهید.

۲- تلگراف مسکو اطّلاع می‌دهد که روزنامه‌های آنجا انتشاراتی می‌دهند، راجع به اینکه مراسلاتی از انگلیسیها رسیده که خزل در حمایت انگلیسیها است و جنگ باید حتماً متارکه شود. و الاً برای حفظ منافع جنوب اقدام نظامی خواهند کرد، و سه کشتی جنگی وارد خلیج، و می‌خواهند به محمّره قشون وارد کنند.

اجازه می‌فرمائید تلگراف کنم این انتشارات را تکذیب نمایند؟ چنانکه در تهران هم آقای وزیر مالیه راجع به خبر بی‌سیم مسکو تکذیب نمودند.»

مشار الملک

نمره ۳۹۰۰

شنبه ۱۴ قوس

✽ حضور حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته

«اولاً از محمّره - این قسم اطّلاع می‌دهند، از قراری که مذکور است مقداری اسلحه دیروز از بهمنشیر عبور داده، خودش هم ظاهراً برای استقبال، طرف اهواز رفته و باید خیلی احتیاط کرد.

دویم تلگراف بصره - خزعلیان و بختیارها توطئه دیده‌اند در اهواز به حضرت اشرف حمله نمایند. خوبست در رفتن به اهواز عجله نفرمایند. تلگراف دیگر حاکی است شیخ خدعه میکند اهواز را برای ورود چراغانی، ولی شبانه قشون به سمت اهواز می‌فرستد. محض اطّلاع به عرض رسانید.»

مشار الملک

جواب

✽ جناب مستطاب اجل آقای مشار الملک وزیر خارجه دام اقباله

«تلگراف جناب مستطاب عالی راجع به انتشارات خلاف حقیقت در مسکو واصل. همان‌طور که پیشنهاد نموده‌اید تلگرافاً دستور دهید تکذیب نمایند.»

وزیر جنگ و فرمانده کلّ قوا

۲۰ قوس - نمره ۴۲۳۸

متعاقب آن دو تلگراف از حکومت نظامی تهران رسید، که عین آنها درج

می‌گردد:

فوری

\* مقام منیع بندگان حضرت اشرف رئیس‌الوزرا و فرمانده کلّ قوا دامت عظمته

«با کمال احترام به عرض مبارک می‌رساند:

شارژ دافر سفارت روس امروز از فدوی وقت ملاقات خواسته و فدوی هم به‌او وقت داد. پس از ملاقات با تمام آنکه سعی می‌نمود به ملاقات خود یک صورت ویزیت شخصی داده باشد، باز هم با همان عادات دیرینه روسها بی‌طاقت شده و اظهار نمود که بعضی مطالب شنیده می‌شود که صحت و سقم آن هنوز برای ما روشن نیست. از جمله می‌گویند که انگلیسیها در مقابل یک شرایطی راضی شده‌اند قشون ایران وارد خوزستان شود، از قبیل تمدید مدت بانک و نفت جنوب و غیره.

فدوی به‌او جواب دادم:

اولاً خیلی متأسف هستم از اینکه شما به هر صحبت بازاریها اهمیت می‌دهید. ثانیاً متأسفم شما تا به حال شخص بندگان حضرت اشرف دامت عظمته را آن طور که لازم است نشناخته‌اید. لذا لازم می‌دانم به شما توضیح دهم که شخص بندگان حضرت اشرف دامت عظمته در همان موقعی که میل دارند که مابین دولت ایران و کلیه دول خارجه، یک‌نوع مناسبات دوستانه باشد، در همان موقع هم راضی نمی‌شوند که کوچکترین لگه در تاریخ ایران بماند. این است معرفی شخص معظمله، شما هم به این قسم اراجیف یا صحبت‌هایی که از دهن هر شخص مفسد عوام بیرون می‌آید، اهمیت ندهید، و تکرار این صحبت هم در جای دیگر صلاح شما نیست.»

حکومت نظامی تهران و توابع – سر تیپ مرتضی

نمره ۳۲

\* مقام منیع بندگان حضرت اشرف رئیس‌الوزرا و وزیر جنگ دامت عظمته

«عین بی‌سیم مسکو را رمز، حضور مبارک تقدیم می‌دارد:

ایران – شایعاتی جریان دارد که وزیر امور خارجه ایران دو فقره یادداشت انگلیس را عودت داده و در تعقیب آن یادداشت، نئی متضمن اعتراض شدید



علیه مداخله در امور داخلی ایران به انگلیسیها تسلیم شده است. از قراری که نقل می‌کنند استیضاحی که در مجلس در نظر گرفته بودند، و صورت نگرفت، بعد از مذاکرات مهمه و جلسات خصوصی، بعضیها می‌خواستند برای تغییر کابینه از آنها استفاده کنند. مجلس تصمیم گرفت که مسأله قضایای جنوب و یادداشتهای انگلیس را تا موقع مراجعت سردار سپه موکول بدارند، و می‌گویند وزرا و فراکسیونهای مجلس و بعضی از وکلا تلگرافی برای رئیس‌الوزرا فرستاده و به اطاعت کامل خزعل اشعار داشته‌اند، که مطلقاً هیچگونه مصالحه نباید انجام گیرد. تلگرافی از رئیس‌الوزرا اشاعت یافت که خزعل بواسطه عارضه کسالت متعذر شده و پسر خود را نزد رئیس‌الوزرا روانه می‌دارد، و نقل می‌کنند که قشون دولت، چهارستون تشکیل داده و خوزستان را می‌گیرند. دسته‌ای از قشون دولت که در شوشتر محصور بود، طرفداران شیخ را مقهور ساخته و حکومت را تصرف نموده، اطلاع می‌دهند که برای حمل اموال و مهاجرت خانواده شیخ، ده‌ها اتومبیل در اهواز تهیه شده و جراید اتحاد جماهیر شوروی، توجه مخصوصی به جزئیات آن معطوف داشته و به اقدامات، با نظریات همدردی می‌نگرند. روزنامه‌های روسیه راجع به یادداشتهای انگلیس به ایران ظنین و می‌نویسند.

«منجر به اولتیماتوم و پیاده شدن قوای انگلیس در بنادر جنوب می‌گردد و این رویه دیرینه انگلیس است که برای فشار به دولت ایران، بدان مبادرت می‌ورزد.»

در روزنامه پراودا، حمله انگلیسیها را به مصر با تسلیم آن یادداشت به دولت ایران مقایسه کرده، می‌گویند مفهوم و معنی این یادداشتهای که مداخله بی‌پرده به امور داخله دولت مستقلی می‌باشد، این است که محافظه‌کاران انگلیس عناصر ارتجاعی ایران را تقویت نموده و می‌خواهند قوایی را تحریک کنند که اقدامات آنها بر علیه مملکت ایران، بلکه بر علیه اتحاد جماهیر شوروی باشد.» و نیز محترماً عین خبر رویتر را به رمز معروض می‌دارد:

تکذیب دولت

«تهران - این چند روز اخیر زمزمه‌ای در شهر راجع به دو فقره یادداشت که دولت انگلیس برله سردار اقدس به دولت ایران تسلیم نموده است، جریان داشت. ولی دولت رسماً صحت این یادداشتهای را تکذیب کرده است.»

حکومت نظامی تهران و توابع - سرتیپ مرتضی

قریب به نصف شب تلگراف کفیل ریاست وزرا واصل شد که گزارشات دو روزه اخیر را ذکر کرده، و اقداماتی را که دولت پس از مسترد داشتن نتهای انگلیس نموده، شرح می‌داد. اصل تلگراف از این قرار است:

✽ حضور مبارک حضرت اشرف اعظم آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته  
 «چنانکه خاطر مبارک مستحضر است در نتیجه مشورت با بعضی از آقایان وکلا، قرار شد مراسله دومی سفارت پس داده شود، و پس از چند روز در جواب مراسله اولی مندرجات و مدلول مراسله دومی هم بدون اشاره به خود آن مراسله، رد شود. همین‌طور اقدام شده، راپرت به عرض می‌رسد. دیروز نهم قوس آقای وزیر خارجه در ضمن ملاقات با شارژ دافر انگلیس، بدون مشورت قبلی با وزرا، مراسله اولی و مراسله حاوی تلگراف وزیرمختار به حضرت اشرف را نیز پس دادند. پس از اطلاع، اظهار شد که پس‌دادن تمام مراسلات موقع بیان نظر دولت را فوت کرده، در آتیه ممکن است تولید خطر و بدنامی برای دولت بنماید. به علاوه چون مطالب منتشر شده ممکن است در مجلس تولید اشکالاتی بکند، بعد از مذاکره با وزرا قرار شد در این باب مشورتی با آقایان مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک و تقی‌زاده و علایی بشود. وزرا به غیر از آقای وزیر خارجه دیشب به مجلس رفته و با آقایان مذکور مشورت کرده، تمام آنها پس‌دادن مراسلات اخیر را خوب ندانسته و برای اینکه جبرانی بشود، قرار شد آقای وزیر خارجه به سفارت انگلیس رفته، یادداشت ذیل را قرائت و نسخه آنرا به شارژ دافر بدهند. پس از آن وزرا همان دیشب آقای وزیر خارجه را ملاقات و مطالب را به ایشان ابلاغ کردیم. ایشان قبول کردند که امروز همین‌طور انجام دهند. متن یادداشت این است:

«در موقعی که در هفتم قوس وزیر خارجه ایران مراسله سفارت انگلیس را به آقای شارژ دافر رد کرد، نظر اولیای دولت علیه از این اقدام این بود که چون مضمون مراسله‌ها را کاملاً مخالف اصول قانون بین‌الملل و حق سیادت و استقلال ایران می‌دانستند، مراسله مزبور رد شود تا موجب اعتراضات حقه دولت ایران، و دنباله تنفّرات و هیجان افکار عامه این مملکت و ایجاد مشکلات جدید در طریق حسن افکار و تحکیم روابط دوستانه که خوشبختانه رو به‌ازدیاد

است نگردد، و کاملاً کان لم یکن فرض شود. لیکن چون آقای شارژ دافر انگلیس در تاریخ نهم قوس شفاهاً از جانب دولت متبوعه خود راجع به آن مراسله رد شده و فاقد الاثر گردیدن، بیاناتی نمودند، و عللی ذکر نمودند، علیهذا وزیر خارجه از جانب دولت خود مأموریت دارد که رسماً اظهارات ذیل را به آقای شارژ دافر انگلیس بنماید.

اولیای دولت علیه ایران تصور نمی کردند که ممکن است دولت فخریه انگلیس این چنین اقدامی بنماید، زیرا به هیچوجه برای هیچ دولت خارجی حقی قائل نیستند به اینکه نسبت به یک نفر از اتباع مسلم دولت علیه، نظیر آنچه در مراسله رد شده مندرج شده بنمایند. لهذا نظر به مراتب فوق و برای احتراز از هرگونه سوء تفاهمی، مراسله مزبوره به آن سفارت رد شده و امیدوار است این حسن نیت دولت علیه تقدیر گردد. در خاتمه نظریات دولت ایران را در حفظ حقوق حاکمیت خود تجدید می نماید.»

ذکاء الملک

نمره ۳۸۷۲

دستور دادم تلگراف ذیل را تهیه کنند که فردا صبح مخابره شود:

تهران

✽ جناب مستطاب اجل آقای ذکاء الملک وزیر مالیه دام اقباله

«از مدلول رمز نمره ۳۸۷۲ اطلاع حاصل کردم. با اینکه در رمز نمره ۴۱۸۸ صریحاً دستور داده بودم که هر مراسله ای از هر سفارتخانه ای برسد، باید قبلاً به من مراجعه نمایید تا تکلیف جواب آن را تعیین و بعد با نظر هیأت دولت، امر به ارسال شود، هیچ انتظار نداشتیم نطقی را که برای آقای وزیر امور خارجه معین نموده اید بدون اطلاع و دستور من بروند در سفارت انگلیس بخوانند. چه بسا نظریاتی در این موقع هست که ممکن است هیأت دولت متوجه نبوده و بعدها تولید مشکلات کند، چنانکه به جمله اخیر همین نطقی را که تهیه کرده اید من اعتراض دارم. اینجا که نوشته شده «در خاتمه نظریات دولت ایران را در حفظ حقوق حاکمیت خود تجدید می نماید.» این جمله را ابداً تصدیق ندارم و بیمورد بوده، و برای اینکه دیگر نظایر این عبارات تجدید نشود همان طور که نوشته ام تمام مکاتیب وارده یا این قبیل جوابها را قبلاً به من مراجعه نمایید، که با

یک نظر جامعی مبادرت شده و بعدها مورث تأسّف و پشیمانی نشود. اگر قدری دقّت شود، خودتان هم تصدیق خواهید کرد که ذکر این جمله بدون مطالعه بوده.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کلّ قوا  
جمعه ۱۳ قوس ۱۳۰۳ - نمره

✽ مقام منیع بندگان حضرت اشرف رئیس‌الوزرا و فرمانده کلّ قوا دامت عظمته  
«محترماً به عرض آن ذات مقدّس می‌رساند:

وضعیات شهر تهران، چنانچه در تلگرافات قبل به عرض رسانده، فوق‌العاده خوب و امیدبخش است. لیکن مطالبی را که فدوی در مدّت تصدّی حکومت نظامی کاملاً کشف کرده، این است که اهالی تهران به‌طور کلی آرام و علاقه‌مند به ذات مقدّس هستند، ولی مابین آنها عده دیگری هستند که برای جلب منافع شخصی و احراز بعضی مقامات که حقّاً هیچ‌وقت لایق رسیدن به آن نیستند، مشغول انتزیک و دسیسه و بیرون آوردن بعضی صداها می‌مضحک هستند. گاهی هم یک قسمت از آن مردمان بیچاره را آلت دست خود قرار داده و به راههای کج و معوج می‌کشانند، بلکه بعضی اوقات آن اشخاص بیگانه را با مرگ دست به گریبان کرده و خود با یک قلب سختی به آنها می‌نگرند، و بدون آنکه از کرده خود پشیمان شوند، و باز هم به عملیات زشت خود ادامه می‌دهند. لازم دانسته، که به عرض مبارک برساند که آن اشخاص نه فقط مدرّس و ملک‌الشعرا می‌باشند، بلکه یک عده دیگری هستند که فدوی، مدرّس و رفقای او را در مقابل آنها به درجات بهتر می‌شمارم و آنها سرکشیک زاده و غیره هستند، که تمام مدّت شب و روز مشغول هرگونه عملیات زشت می‌باشند، که عملیات وکلای مخالف در مقابل آنها هیچ است. این است که فدوی آرزو مندم روزی را، که بندگان حضرت اشرف اشاره فرموده تا این قبیل خائنین را با خاک یکسان، و خود فدوی ایستاده و فرمان آتش به‌طرف این خائنین بدهم. این است به عقیده فدوی مزد این اشخاص بوقلمون صفت، و اگر بعضی صداها در مجلس پیدا می‌شود، فقط از حلقوم این اشخاص و نتیجه عملیات آنهاست که به هیچ قسم منتج نتیجه نشده و نمی‌شود، و عقیده خود آنها از این عملیات این است که در این موقع مهم حواس بندگان حضرت اشرف را متوجّه مرکز نمایند.»

حکومت نظامی تهران و توابع - سر تیپ مرتضی

## نمره ۳۰

«مقام منبع ریاست وزرای عظام و فرمانده کلّ قوا دامت عظمته  
 «چنانکه در تلگراف سابق معروض افتاد، مجلس فعلی به واسطهٔ تبانی یکی  
 عده از وکلا که اسامی آنها معروض می‌گردد:  
 سرکشیک زاده، هایم، میهن و چند نفر از رفقای آنها، همان طوری که  
 به عرض مبارک رسانیده با وکلای اقلیت منشأ مفسده و جنجال گردیده، از ناحیه  
 این مجلس، کوچکترین استفاده‌ای مترتب نیست. چنانچه ملاحظه می‌فرمایید  
 ، بودجه‌های دولتی را تا به حال توقیف نگاهداشته، تصویب نمی‌نمایند. ادارات را  
 به حال گرو درآورده‌اند. در این صورت انتظار دیگری بجز خرابی کار از این  
 مجلس نیست.»  
 حکومت نظامی تهران

جواب

«حکومت نظامی تهران و توابع  
 «نمره ۳۰ را ملاحظه کردم. این حقایق بر خود من پوشیده نیست و همه را آن  
 طوری که باید و شاید می‌شناسم. شما مراقب جزئیات باشید تا چیزی مستور  
 نماند.»  
 رئیس‌الوزرا و فرمانده کلّ قوا  
 نمره ۷۱۰۳

«حضور مبارک حضرت اشرف اعظم آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته  
 «یادداشتی را که دیروز به عرض رسانید، همان دیروز آقای وزیر خارجه  
 برای شارژدافر انگلیس قرائت کرده، به او دادند. پذیرفت. انشاءالله به همت اقبال  
 حضرت اشرف، خطر بزرگی از استقلال ایران گذشته است. بی‌سیم مسکو  
 دیروز راجع به یادداشت‌های انگلیس و مدلول آن خبری منتشر کرده بود. آقایان  
 وکلا باز به جنب‌وجوش افتادند. وزرا را به مجلس خصوصی خواستند. رفتیم و  
 اطمینان لازم دادیم و چون دیدیم می‌خواهند به مطلب دنباله بدهند و حرفهایی که  
 برای اصل موضوع مضرّ است بزنند، مطلب را کوتاه کرده بیرون آمدیم.»

بعضی از وکلا پشت سر ما خیلی اظهار حرارت کردند و نمی‌دانیم دیگر چه می‌خواهند بکنند.»  
ذکاءالملک

جواب

\* جناب مستطاب اجل آقای ذکاءالملک وزیر مالیه دام اقباله  
«از مفاد تلگراف اخیری که بهوسیله ارکان حرب کلّ قشون مخابره نموده بودید، مستحضر گردیدیم. لازم است فوراً اقداماتی را که وکلا در نظر دارند، بهمن اطلاع دهید تا اگر فی‌الحقیقه عملیات آنها موجب اختلال نظم و آسایش عمومی و استقلال مملکت باشد، از طرف من فکری در جلوگیری بشود.»  
وزیر جنگ و فرمانده کلّ قوا  
۱۳ قوس نمرة ۴۲۱۷

\* حکومت‌نظامی تهران و توابع

«دو طغرا رمز نمرة ۲۸ و ۲۹۸ را راجع بهجریان مذاکرات مجلس ملاحظه کرده و از مفهوم آن مطلع شدم. این نکته به‌نظر کاملاً طبیعی است که امید مخالفین فقط به واقعه خوزستان بود و در این موقعی که امورات این‌جا تصفیه شده آنها عصبانی گردیده، ممکن است، بر شدت عمل خود بیفزایند. همین‌طور که مراقب بوده‌اید باز هم مواظبت کامل به‌عمل بیاورید، و اگر دیدید دارند رشته را به‌جای باریک می‌کشند، اطلاع بدهید تا تکلیفی که مقتضی است، معین نمایم.»

رئیس‌الوزرا و فرمانده کلّ قوا  
نمرة ۶۹۴۹

\* مقام منیع‌بندگان حضرت اشرف، رئیس‌الوزرا و وزیر جنگ دامت عظمته  
«محترماً معروض می‌دارد:

جلسه دهم قوس مجلس، قبل از ظهر بعد از ختم جلسه علنی، بر حسب پیشنهاد مدرّس جلسه خصوصی منعقد، و از طرف اقلیت پیشنهاد شد که آقای وزرا به‌مجلس بیایند و وضعیات حاضر را در جلسه خصوصی توضیح دهند که مجلس بی‌اطلاع نباشد. این پیشنهاد تصویب شد و از طرف رئیس، به‌آقای

ذکاءالملک اطلاع داده شد که عصر به معیت وزرا در مجلس حاضر شوند. عصر وزرا و وکلا حاضر شده، چون وزیر مالیه تقاضا کرده بود به فوریت بودجه وزارت جنگ تصویب شود، جلسه علنی تشکیل شده، آقای سهام السلطان به جای رئیس، جلسه را مفتوح و پس از تصویب بودجه و مخالفت شدید مدرّس، جلسه خصوصی گردید. مدرّس تعرّض نمود که چرا در این موقعی که یادداشت مصمّمی از طرف انگلیسیها به دولت داده شده، دولت به مجلس مراجعه نکرده یا اقلّاً به کمیسیون خارجه اطلاع می‌داد. خودسرانه چرا یادداشت را رد کرده‌اند؟ اگر یک عواقب وخیمی ایجاد شود، که قطع دارم خواهد شد، مسوولیت به عهده کیست؟ دولت می‌تواند استعفا بدهد، ولی مجلس نمی‌تواند استعفا دهد، و باید تا آخرین قدم در مقابل بایستد. از طرف دولت، ذکاءالملک و سردار معظم دفاع کردند که دولت در بدو امر که داخل اقدام راجع به خوزستان شد، پیش‌بینی کامل نموده با مطالعات دقیقه داخل در اقدام شد. با مقامات خارجه هم به قدری که لازم بوده است، مذاکرات شده، ولی در این اواخر یک سوء تفاهمی حاصل شده بود که بالاخره منجر به یادداشت از طرف انگلیسیها گردید، ولی چون دولت قبلاً پیش‌بینی‌های لازم را نموده بود، به فوریت، رفع سوء تفاهم را کرده و تقریباً با رضایت و اطمینان کامل انگلیسیها، یادداشت مسترد شده است. به طور کلی هم، عمّا قریب قضیه خوزستان به بهترین شکل و ترتیب خاتمه خواهد یافت، و نتیجه را هم آقای رئیس‌الوزرا اطلاع خواهند داد. مجدّداً از طرف زعیم و ملک‌الشعرا و حائری‌زاده اعتراض شد. سید یعقوب جواب داده بود که در بدو امر خزعل به مجلس تلگراف کرد. حضرت اشرف به مجلس حاضر شد و ثابت کرد که خزعل متمرّد شده، مجلس هم به دولت اختیار داده که او را دفع یا مطیع کند. در بین عمل لازم نیست که از دولت سؤال کنیم و توضیح بخواهیم که حواس دولت مغشوش بشود. باید تأمل کرد و نتیجه را از دولت خواست. پس از این مذاکرات میرزا هاشم نسبت به دولت توهینی کرده، سید یعقوب با او مشغول زدوخورد شد. یک مقداری میرزا هاشم او را کتک زده، سایرین ممانعت کردند. مدرّس و بعضی دیگر معتزّضانه از جلسه خصوصی خارج شدند، بنا شده فردا آقایان وزرا قبل از ظهر در هیأت رئیسه مجلس حاضر شده و مستقیماً با بندگان حضرت اشرف دامت عظمته به وسیله تلگراف مذاکراتی بکنند.»

حکومت نظامی تهران و توابع - سر تیپ مرتضی

## نمایندگان خارجه

در سفر نامه خوزستان که خاطرات رضا خان به قلم دبیر اعظم بهرامی از این سفر می باشد آمده است:

قونسول انگلیس هم وقت ملاقات خواست. پذیرفتم. آمد و در ضمن تذکر داد که سرپرسی لرن وزیرمختار نیز با طیّاره به اهواز رسیده اند، و به دیدن خواهند آمد.

بعد از رفتن او، قونسول روس نیز از من ملاقات کرد و ابراز نهایت مسرت نمود. روس ها طبعاً و قلباً خوشوقت بودند. جراید و بیسیم آنها مرتباً اوضاع این صفحه را تحت دقت و مطالعه قرار داده و با اضطراب، یا شوق، از خبر پیشرفت سیاست انگلیس یا تقدّم عملیات قشون ایران استقبال می کردند. «

چون لازم بود از نمایندگان خارجه بازدید بشود، مراسم را انجام دادم. از جمله در منزل قونسول انگلیس، سرپرسی لرن هم ملاقات شد. انتظار داشتم که وزیر مختار با شدت و سختی مذاکره کند و چهره ناراضی نشان بدهد، یا لاقلاً از سرگذشت جریانهای خوزستان مبسوطاً مذاکره نماید. اما مشارالیه بدون اینکه اظهاری کرده، یا اشاره به گزارش این ایّام بنماید، خانم خود را به من معرفی نمود، و از ورود من به این صحنه ابراز مسرت کرد. پس از صرف چای و شیرینی و کشیدن سیگار موقعی که دید خیال حرکت دارم پرسید:

«در مورد خزع چه نظر و خیالی دارید؟»

سپس با بیان ساده و ملایمی گفت:

«خزع خبط کرده و تمام راه را به اشتباه رفته، و اگر چه قابل هرگونه سیاست و مجازات است، اما آیا ممکن است که از تقصیرش صرفنظر کرده او را ببخشید؟»

تلگراف های محرمانه بعنوان اسناد را در زیر می خوانید :

نمره ۱۵

مورّخه ۱۶ اپریل ۱۹۲۳

در تاریخ ۱۷ اپریل ۱۹۲۳ واصل شد

از طرف لرن تهران

به پیل در اهواز



## تلگراف محرمانه

«اخیراً فیما بین وزیر جنگ و خوانین بختیاری مشاجره و بحرانی حادث شده که مبداء آن قضیه «شلیل» است که سال گذشته واقع گردید. وزیر جنگ مشغول تهیه و اعزام قواست به بختیاری، زیرا که خوانین ایل مزبور در ادای مبلغ غرامت اظهار عدم استطاعت و بی میلی می کنند. من، شاه و رئیس الوزرا و خوانین را از مخاطره جدی، که به علت تصادف قوای مسلحه بختیاری و قشون دولت ایران ظهور خواهد کرد، آگاه ساخته ام و خاطر نشان کرده ام که دولت انگلیس نمی تواند خطرات و تهدیداتی را که متوجه معادن نفت خواهد شد، با بی اعتنایی بنگرد. هر سه طرف مذکور به وخامت اوضاع و سختی موقع برخورد، و تصدیق دارند، لیکن وزیر جنگ هنوز اصرار و ابرام خود را ترک نگفته است.

امیدوارم نفوذی که من مجهز و مجری کرده ام، قضیه را حل کند و مداخله قوایی را ایجاب ننماید.

خوانین را متقاعد کرده ام که اختلافات داخلی خود را تصفیه نمایند. البته موقعیت آنها، به واسطه انتصاب حکومت طایفگی جدیدی، بلا تأخیر استحکام خواهد گرفت.»  
قونسولگری دولت بریتانیا در خوزستان

اهواز مورخه ۱۸ اپریل ۱۹۲۳

سواد جهت اطلاع نایب قونسول محمّره ارسال می شود.

امضاء: ئی جی پی پیل - قونسول خوزستان مقیم اهواز

سرّی است

\* تلگراف رمز نمره ۱۲۳ / ۲۷ مورخه ۸ می ۱۹۲۳

از طرف پیل در اهواز

به لرن در تهران تحت نمره ۲۷ و ناکس در بوشهر تحت نمره ۱۲۳

## خیلی محرمانه

«خواهشمندم به تلگراف تهران نمره ۷۲ مورخه ۴ می ۱۹۲۳ مراجعه فرمایید. کلیه اطلاعات واصله حاکی است، که قشون ایران از خط بهبهان وارد خوزستان گردیده است. از منابع موثقه راپرت رسیده که ۴۵۰ نفر نظامی از قمشه به امتداد بهبهان حرکت کرده و مقصد نهایی آنها رامهرمز است. علی‌الظاهر، مقصود وزیر جنگ این است که با اعزام این قشون به رامهرمز، اراضی و بلوکی را از قبیل چهارمحال، جانکی و رامهرمز که سابقاً تحت اداره دولت ایران بوده و در این اواخر بختیارها به آن دست انداخته‌اند، منتزع نماید، و سپس پیش آمدن به جانب میادین نفت و اهواز سهل خواهد بود. در این موارد لازم و اصلی به نظر می‌رسد، که بدو نسبت به مراسله ضمانت‌نامه که در تلگراف نمر ۱۰۸ مورخه ۱۸ اپریل ۱۹۲۲ به آن اشاره فرمودید تصمیم قطعی اتخاذ شود.

شیخ اعزام هریک از قوای ذیل را به منزله تجاوز به منطقه و اراضی خود خواهد نگرست:

۱- قشون.

۲- پلیس.

۳- حاکم.

۴- مأمور عدلیه.

۵- تحصیلدار مالیاتهای غیرمستقیم.

دولت ایران چندی است که قصد خود را راجع به اعزام (۲)، (۳) و (۵) ابراز داشته است. موضوع بحث این است که آیا ما هم باید مثل شیخ تعبیر و تأویل کنیم، و اگر بکنیم با دولت ایران چه معامله باید نمود؟ طبعاً شیخ محمّر از حضور قشون ایران در حدود منطقه خود بیم دارد، زیرا اگر ما ضمانت ننماییم که از طرف آنها مداخله نخواهد شد، این قوا برای شیخ، یک تهدید دائمی خواهد بود.

ممکن است راجع به اراضی و قلمرو شیخ با دولت ایران وارد عقد قراردادهای الزام‌آوری شد، و یا بدون تعریضاتی ترتیب صحیحی برقرار نمود.»

- به عنوان بوشهر تحت نمره ۱۲۳  
 سواد به تهران تحت نمره ۲۷  
 \* قونسولگری دولت فخریه انگلیس در خوزستان اهواز  
 مورخه ۱۸ می ۱۹۲۳ - نمره ۴۶ S-۸/۲۲  
 با کمال احترام سواد تلگراف فوق جهت اشخاص ذیل ارسال می‌گردد:  
 ۱- منشی کمیسر عالی بریتانیا در عراق - بغداد.  
 ۲- نایب قونسول بریتانیا در:  
 - محمّره.  
 - بصره.  
 ۳- صاحب‌منصب سرویس اطلاعاتی.

\*تلگراف رمز نمره ۱۲۶/۲۹ مورخه ۴ می ۱۹۲۳

خیلی محرمانه  
 از طرف کابیتان پیل - اهواز  
 به سرپرسی لرن در تهران ۲۹ و ناکس در بوشهر ۱۲۶

«خواهشمندم به تلگراف نمره ۲۵ خودتان رجوع کنید.  
 به عقیده من وارد نمودن قشون منوط به وقت و فرصت خواهد بود، و اطمینانات  
 وزیر جنگ که در آخرین قسمت تلگراف خود به آن اشاره فرموده‌اید، با اساس و  
 قابل تصدیق است. نقشه‌های وزیر جنگ در نهایت خوبی طرح شده و در عین  
 حال هیچ موجب و بهانه رضایت‌بخشی در مداخله ما برای کمک به خوانین  
 بختیاری به دست نمی‌دهد. همچنین من گمان نمی‌کنم خوانین مزبور مستحق و  
 شایسته‌بیش از این محبت باشند. امروز من قوای بختیاری را از اثر سه پیشامد  
 ذیل در هم شکسته و ضعیف می‌بینم:

- ۱- وضعیت حاضر آنها به‌مناسبت گروهائی که در تهران دارند.
  - ۲- مواقع مستحکمه که قوای دولت در چهارمحال اشغال نموده است.
  - ۳- اختلاف و تباعد نظر عشایر چهارلنگ و کهگیلویه.
- در صورتی هم که خوانین غرامت مطلوبه را بپردازند بهیچوجه قابل قبول  
 نیست که قشون از چهارمحال عودت نماید، زیرا که قشون همه قسم حقیّ برای

توقف در این نواحی دارد. پس، خوانین بایستی از دو کار، یکی را اختیار کنند، یا به دولت ایران تسلیم شوند، یا فاشافاش طغیان نمایند. در صورت اول، قشون ایران عاقبت وارد معادن نفت خواهد شد و گمان نمی‌کنم بدتر از این موقعیتی برای کمپانی باشد. در صورت اجرای شقّ ثانی، به اعتقاد من نظر به علل فوق خوانین مغلوب خواهند گردید. عاقبت الامر خود آنها حاضر می‌شوند که خسارت عمده به معادن نفت وارد آوردند تا ما را مجبور به مداخله علنی و جدی نمایند.

چون فقط از طرف طوایف بختیاری ممکن است خساراتی به اراضی نفت‌خیز وارد آید، من پیشنهاد می‌کنم که در ابتدای ظهور مقدمات اغتشاش، یک دسته از قشون ما وارد میادین نفت شود. این دسته قشون، دارایی کمپانی را حفظ می‌نماید و حضور آنها را می‌توان هم برای مساعدت بختیارها و هم برای امداد قشون ایران، به حساب آورد.

این عده را می‌توان به منزله یک قوه میانجی قرار داد که از طرف دولت فحیمه بریتانیا شیخ محمّره را در مقابل دولت ایران صیانت نماید. اگر بهانه برای اعزام قشون به دست نیاید، و سپاهیان دولت ایران برای اشغال اراضی و قلمرو شیخ ابراز عزم راسخ نمایند آن وقت ما بایستی شورشی در میانه هواداران خزل تولید کنیم تا از طغیان آنها خطراتی برای لوله‌های نفت پیش بینی بشود. سپس با پیاده کردن قشونی در اهواز، نقشه وزیر جنگ را باطل نموده و بر او سبقت بجوییم.»

به تهران تحت نمره ۲۹

سواد بهوشهر تحت نمره ۱۲۶

قونسولگری خوزستان در اهواز

مورخه ۱۴ می ۱۹۲۳ - نمره ۵۱ - ۸/۲۲

سواد تلگراف فوق با کمال احترام تقدیم اشخاص ذیل میشود:

۱- منشی کمیسر عالی بریتانیا در عراق - بغداد

۲- نایب قونسول دولت فحیمه در:

- محمّره.

- بصره.

۳- صاحب‌منصب سرویس اطلاعاتی.

امضاء: ئی‌جی‌پی‌پیل

## قونسول دولت فحیمه بریتانیا در خوزستان مقیم اهواز

✱ یادداشت قونسول اهواز در خصوص موجباتی که باعث می‌شود مشارالیه اعزام قوایی را تقاضا کند.

«کلیات ۱- کاملاً موافق عقل و احتیاط است که حضور یک قشون انگلیسی را در خوزستان یا در بختیاری نه تنها موجب آرامش و سکون ندانیم، بلکه اسباب تهییج بشناسیم. مگر اینکه قشون مزبور به قدری قوی باشد که کاملاً بتواند پیشرفت سیاستی را تأمین نماید که محض تقویت آن اعزام گردیده است.

۲- قوه‌ای که در طرح (الف) پیش‌بینی شده، به عقیده من برای حصول کامیابی کافی نیست و در نتیجه، حفظ دارایی و اعضای کمپانی نفت ایران و انگلیس چه در سر معادن و چه روی خط لوله‌ها بهتر میسر می‌شود، هرگاه، اسلحه و مهمات و وجوه به‌رؤسا و قبایل متفق و دوست خودمان برسانیم. در صورتیکه این دو طریق به‌کلی بی‌نتیجه و بلااثر شود، هیچ چاره‌ای به‌نظر نمی‌رسد، جز اینکه اهالی و جمعیت غیرنظامی را خارج کرده، و به جای آنها در صورت لزوم قشونی را که در طرح نمره (الف) پیش‌بینی شده بگنجانیم.

۳- معادن نفت - گمان نمی‌رود که حفظ اراضی نفت‌خیز در مقابل تهاجم قوای متخاصم بختیاری به‌خوبی میسر شود، مگر اینکه لااقل یک دیویزیون از همه قسم قوایی به‌انضمام دستجاتی که برای خطوط ارتباطیه لازم است، اعزام گردد و چون تهیّه‌ی چنین قوه‌ای در عراق انتظار نمی‌رود، پس طریق‌های را که در قسمت (۲) فوق مذکور شد، بایستی به‌مقام عمل گذاشت، از این قرار طرح نمره (ب) هم بایستی کنار گذارده شود، زیرا هر خسارتی که باید به‌معادن نفت وارد شود، قبل از آنکه تمرکز قوای مصرّحه در طرح (ب) انجام بگیرد، بالطبع واقع خواهد گردید.

۴- یک پیشامد دیگر نیز ممکن است واقع شود که با اوضاع مذکوره در قسمت (۳) فوق مباین و مختلف باشد، و آن چنین است که ممکن است بختیاری‌های هفت لنگ، یا در تحت فشار قشون ایران که از طرف اصفهان بر آنها فشار خواهد آورد، یا در تحت تأثیر عشایر چهارلنگ، که قشون ایران از بهبهان و طرف جنوب شرقی به‌آنها مساعدت و کمک خواهد کرد، سوق داده شوند و خود را به‌معادن نفت رسانده و آن مؤسسه را تهدید به‌خرابی و خسارت نمایند، تا شاید

دولت انگلیس مداخله نموده و عملاً به مساعدت آنها برخیزد. در این وقت اعزام یک عده کوچکی که ابداً مهیا و آماده جنگ نباشند، تهدیدات مزبوره را مرتفع و برطرف خواهد ساخت، مشروط بر اینکه خود بختیاریها تقاضای اعزام عده مذکور را بنمایند. اما از طرف قونسول اهواز ارسال این عده تقاضا نمی‌شود مگر آنکه قبلاً وزیر مختار انگلیس در تهران آن را تصویب نموده باشد، زیرا که ایشان فقط می‌توانند بگویند که آیا ممکن است به واسطه فشار بر دولت مرکزی تهران، رفع غائله را نمود یا نه؟

۵- لوله و نقاط کشیدن نفت - تنها خطری که توجه به آن لازم است، هرج و مرج است. این هرج و مرج از یکی از سه علت ذیل ممکن الحدوث خواهد بود:

(الف) وفات شیخ محمّره.

(ب) یک قیام و شورش بر ضدّ شیخ محمّره.

(ج) مناقشه و منازعه قشون دولت ایران و قوای شیخ محمّره.

اینک راجع به علل مذکوره، یکان یکان سخن می‌رانم:

(الف) هیچ تهدید نزدیکی به لوله‌ها و به نقاطی که نفت را با تلمبه می‌کشند نزدیکتر از این تهدید نخواهد بود. در این موقع باید به طوری که در قسمت (۲) فوق اشاره گشت شروع به اقدام شود، و اگر لازم باشد قضیه تخلیه افراد نیز عملی گردد.

باید به خاطر آورد که مداخله قشون انگلیسی به کمک شیخ، یک جنبه تعصّبی هم به قضیه خواهد افزود و موجب تکثیر عده و افزایش حسّ مقاومت مخالفین خواهد گردید.

(ب) متمنی است به‌ضمیمه نمره ثانی مراجعه فرمایید.

(ج) از مخاطرات لوله‌های نفت و نقاطی که نفت کشیده می‌گردد، لازم نیست پیشگیری قبل‌الوقوع بشود. علل بسیار مهمّ سیاسی برخلاف دخالت قشون انگلیس پیش خواهد آمد و مسأله‌ی حفظ دارایی کمپانی در واقع، فرع قضیه بزرگتری خواهد شد و آن این است که تا چه درجه دولت بریتانیا حاضر است از عهده تعهدات خود برآمده و هنگام تجاوز دولت ایران نسبت به شیخ، مشارالیه را حفاظت و تقویت کند.

۶- آبادان - اما راجع به صیانت دستگاه‌های تصفیه کمپانی آبادان، اگر مقتضیات نظامی فقط ایجاب نماید، به هر عامل و وسیله پلنتیکی می‌شود دست زد.»

ئی‌جی‌پی پیل

قونسول دولت فخیمه بریتانیا در خوزستان - اهواز  
مورخه ۱۱ جون ۱۹۲۳

قونسولگری بریتانیا مقیم اهواز  
نمره ۱۱۶ - ۴/۲۲  
به تاریخ ۲۰ جون ۱۹۲۳

### خیلی محرمانه

\* بهکمیسر سیاسی محترم دولت فخیمه مقیم بوشهر

دفاع از معادن نفت جنوب

«۱- افتخاراً توجّهات حضرتت را بهمدلول مراسله نمره ۹۱۸ . s . o مورخه ۳۰ ماه می ۱۹۲۳ و ملفوفات کمیسر بغداد بهعنوان وزیر مختار انگلیس مقیم تهران، مشعر بر حفاظت معادن نفت جنوب ایران معطوف می‌دارد.

۲- در موقع ملاقات گروپ کاپیتان بریکس در اهواز، بر حسب تقاضای مشارالیه، راپرتی تهیه نمودم راجع بهوضعیاتی که باعث گردد قونسولگری اهواز تقاضایی راجع به اعزام قشون بهخوزستان نماید.

اینک محض استحضار خاطر مبارک سواد راپرت مزبور را ایفا می‌دارم.

۳- راست است که در تلگرام نمره ۲۹ مورخه ۱۵ می ۱۹۲۳ که بهوزیر مختار دولت انگلیس مقیم تهران مخابره کرده‌ام شمه‌ای از طرق اعمال و فوائد اعزام قشون را در بعضی مواقع و حوادث شرح داده‌ام، اما آن وقت، من محدودیت قوای هوایی را که ارکان حرب عراق می‌تواند گسیل نماید، در نظر نگرفته بودم. ممکن است اکنون میزان قوایی را که فوراً برای حفظ معادن و لوله‌های نفت لازم خواهد بود کمتر از اندازه برآورد کرده باشم، اما در این مورد توجّه جناب عالی را بهتلگراف نمره ۸/۱۱ مورخه ۲۸ اکتبر ۱۹۲۰ سر آرنولد ویلسن از بوشهر، و تلگراف خودتان، نمره ۴۳۸ مورخه ۱۳ می ۱۹۲۳ خطاب بهوزیر مختار تهران جلب می‌نمایم.

در تلگراف اول سر آرنولد ویلسن می‌گوید:

«به نظر من یک بریگاد پیاده نظام و یک رژیمن سوار و یک باطری توپ کوهستانی برای اعزام به خوزستان در مواقع اغتشاش کفایت خواهد کرد.» در تلگراف دوم، شما چنین اظهار عقیده کرده‌اید که یک باتالیون در اهواز و یک باتالیون در میدان «نفتون» کافی است، در صورتی که بختیارها و مشایخ عشایر نیز بهما کمک نمایند. اما من معتقدم که در مواقع سخت ما با قوای معتنابهی از مشایخ عشایر مخالف سروکار خواهیم داشت، به‌این لحاظ من طرفدار این عقیده هستم که بایستی ذخیره کافی از اسلحه و مهمات و وجوه به‌رؤسای قبایل موافق خود بدهیم تا به‌اعمال هوایی که ارکان حرب عراق می‌تواند به‌اختیار ما بگذارد و از محدودیت آن نیز مطلعیم، محتاج نشویم.

۴- اگر ادله من صحیح باشد، در نتیجه لازم بلکه حیاتی به‌نظر می‌آید که معادل ۵۰۰۰ الی ۱۰۰۰۰ تفنگ و مقدار متناسبی مهمات در بصره ذخیره نماییم، تا در موقع ظهور حوادث مهمه به‌اختیار شیخ محمّره گذارده شود. به‌نظر من اکنون ۵۰۰۰ تفنگ حاضر است.»

با کمال افتخار ملازم بسیار مطیع شما

ئی‌جی‌پی پیل

قونسول دولت بریتانیا در خوزستان مقیم اهواز  
سواد مرأسله فوق با عرض ارادت:

- ۱- به‌حضرت اجل کمیسر عالی عراق (بغداد)
  - ۲- به‌وزیر مختار و ایچی فخیمه انگلیس در تهران تقدیم می‌گردد.
- پیام تلگرافی وزیر مختار انگلیس به‌شیخ‌خزعل

### خیلی محرمانه

تلگراف رمز نمره ۱۳۰۱ مورّخه ۲۳ جولای ۱۹۲۲  
\* از طرف ترور از بوشهر به‌عنوان والیس - اهواز

«در تعقیب تلگراف نمره ۱۲۹۰ حسب‌الامر تلگرافی وزیر مختار، مورّخه ۲۲ جولای ۱۹۲۲ خیلی فوری پیغام محرمانه ذیل را به‌شیخ محمّره ابلاغ نمایید: «میل دائمی این جانب به‌شرافت و سلامتی آن حضرت از پیغام ذیل مستفاد



می‌گردد. چندی پیش با نهایت تعجب و تألم گسیل شدن قشون ایران را از اصفهان از طریق بختیاری به عزم خوزستان استماع کردم. از قرار راپرت، عده آنها پانصد نفر و دارای چند توپ می‌باشند. رئیس‌الوزرا تاکنون اطمینان می‌دهد که فقط ۲۰۰ نفر نظامی اعزام شده. بدواً به‌وزیر جنگ و رئیس‌الوزرا اعتراضات جدی نموده اظهار داشتیم، ارسال قشون به‌خوزستان غیرلازم بلکه خطرناک است. خاصه که امنیت کامل در خوزستان حکمفرماست و قشون به‌جهت اطفای اغتشاش و هرج‌ومرج آذربایجان و گیلان و لرستان و سرکوبی دستجات سارقین که سر راههای تجارتي را گرفته‌اند واجب‌تر می‌باشد، در نتیجه دولت ایران اظهار موافقت نمود که از پیشرفت قشون ممانعت به‌عمل آورد. رئیس‌الوزرا دیروز شخصاً مرا ملاقات و خواست که در... خود تجدیدنظری بکنم، ولی من استتکاف ورزیدم. مشارالیه بیان داشت، چنانچه مستحضر بودیم که اعزام قشون موجب اعتراض شما می‌شود، اقدام نمی‌نمودیم. فعلاً هم رجعت آن اشکال دارد، زیرا که حیثیات دولت کاسته می‌شود و در مجلس مشکلاتی تولید خواهد گشت. من پاسخ دادم هرگاه نخست بامن مشورت می‌کردید، نظریات مرا درک می‌نمودید. تقریباً دو ماه قبل نظریات خود را وضوحاً به‌سردار سپه گفته بودم. در این مورد هم اضافه کردم که من با این نقشه کاملاً مخالف و از آن متنفرم، و می‌ترسم دخول قوای جدید در ولایتی که انتظام و امنیت در آن برقرار بوده فقط مورث و موجد اغتشاشات و مشکلات شود، و مایلیم که این نقشه متروک بماند. حضرت اشرف گفتند که خودشان و وزیرجنگ حاضرند رسماً به‌جناب‌عالی (سردار اقدس) اطمینان بدهند که این دستجات فقط محض خدمت و نگاهبانی حکومت شوشتر اعزام شده‌اند، و ابدآمداخله در کارهای شما و منطقه شما نخواهند نمود. گویا در همین زمینه مشارالیه هم به‌جناب‌عالی تلگرافی خواهند کرد، و جناب‌عالی نیز بلاشبهه به‌نحوی که مطابق مصالح خودتان باشد جواب خواهید داد.

در این باب من و صمصام‌السلطنه و سردار جنگ کاملاً مذاکره کرده و در این نکته اتفاق کرده‌ایم که شما و ایشان باید به‌دولت ایران فشار وارد آورید، تا بدانند که اعزام قشون خطرناک و از لحاظ اوضاع محل غیر لازم و بیهوده است، و تمام وسایل ممکنه را بایستی به‌کار برد که دولت ایران این تصمیم را ترک بگوید، و شما و خوانین سابق‌الذکر دنباله اقداماتی را که من کرده‌ام و کاملاً به‌منافع شماست گرفته، مجری آن بشوید. خوانین می‌توانند به‌قوه قهریه، قشون

را مانع شوند، اما اگر ما و شما و آنها بالاتفاق کار بکنیم این اقدام لزومی نخواهد داشت. (۱)

### هشدار کنسول ایران در بغداد

منتخب الدوله در تحلیلی که امروز به وزارت امور خارجه فرستاد، بنابر اطلاعات پنهانی به دست آمده از طرف «علمای اعلام» نوشت که انگلیسها در صدد عقد پیمانی با شیخ خزعل هستند تا «خوزستان را به اسم این که تمامی اهالی آن عرب اند از ایران مجزی و کویت را هم ملحق کرده، حکومت مخصوصی در تحت حمایت خود تأسیس نمایند. از طرف انگلیسها، کنل و یلسن رئیس معدن نفت و سرپرستی کوکس و از طرف شیخ خزعل، میرزا محمد خان که از اجزای قدیمی قونسولگری انگلیس در بوشهر بوده و در عراق عرب از اجزای رده سیاسی بوده و در سفر اول تشریف فرمایی موکب مسعود بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی ارواحنا فداه به عراق عرب حاکم کربلا بوده و الآن از مأمورین اداره نفت ایران است، به وکالت تعیین شده اند.» منتخب الدوله با برشماری افراد و طوایفی که در خوزستان علیه خزعل و به نفع دولت مرکزی ایران آماده اقدام هستند، نوشت: «چنانچه در این موقع از طرف دولت اقدامات مهمی نشود عنقریب عربستان [خوزستان] به دسایس و یلسن و کوکس از ایران مجزی خواهد گردید و پس از آن نوبت به پشتکوه و کردستان خواهد رسید و از قراری که روزنامه جات محلی اطلاع می دهند در عبادان [آبادان] انگلیسها طرح شهر جدیدی می ریزند. برای استحضار خاطر مبارک عرض نمود.»

مشابه چنین گزارشی را احتشام حضور دیگر مأمور سیاسی ایران برای وزارت امور خارجه فرستاد. او با اشاره به این خبر روزنامه Times of Mesopotamia چاپ بصره، درباره استخدام مستشاران امریکایی (میلسپو و هیأت همراهش) که نوشته «امیدوارم این هیأت مانند شوستر گول و فریب بعضی دستجات سیاسی تهران را نخورده با سفارتهای بنای زدوخورد را نگذارد» خواستار برخورد مقامات ایرانی با چاپ چنین مطالبی شد. و در ادامه از میرزا محمد خان معروف به خان بهادر نماینده شیخ خزعل یاد کرد که مطبوعات وابسته به انگلیس عراق نوشته بودند این فرد با حکومت بصره درباره حدود مرزی وارد مذاکره شده است. احتشام حضور، میرزا محمد خان نماینده شیخ خزعل را

یک انگلوفیل و بالاتر از آن شخصی انگلیسی پرست می نامد که «از پرتو ایذا و اذیت مسلمین در عراق به جهت نفوذ انگلیس و دچار کردن ایرانیان بدبخت را در کربلا به تأدیه جزای هنگفت غیرقابل تحمل با شرکت شورشیان به لقب خان بهادری ملقب شده، ن هایت درجه بی مناسبت است شیخ خزعل عوض یک نفر مستخدم دولت او را که مستخدم کمپانی نفت است مأمور کرده.» وی یکی دیگر از نشانه های تمایل شیخ خزعل به جدایی خوزستان از ایران را تعرفه مخابرات تلگرافی دانست که هزینه آن بین خرمشهر و عراق به اندازه هزینه داخله محسوب می شود. (۲)

### سپاس شیخ خزعل از کنسول انگلیس

شیخ خزعل امروز در نامه ای به کاپیتان والیس کنسول انگلیس از دو فقره تلگرام سرپرستی لورن وزیر مختار انگلیس در تهران و فیتز پاتریک کنسول انگلیس در اهواز که «توجه و مرحمت در حق این دوستدار دارند و در امورات این دوستدار غفلت نمی فرمایند» تشکر کرد و پس از تفضلات خداوند، خود را «به التفات و توجهات اولیای دولت قوی شوکت بریتانیای عظمی» مستظهر دانست. سپاس خاضعانه شیخ خزعل به احتمال قوی مربوط به هشدارهایی است که نمایندگان انگلیس به دولت ایران نسبت به اعزام قوای نظامی به خوزستان دادند و ضمن باخیر کردن خزعل از این موضوع با عوامل داخلی خود آنها را قلع و قمع کردند (۳)

### ترجیح یکپارچگی ایران

در تلگرامی که سر پرستی لورن امروز به کرزن فرستاد در حمایت بین عوامل محلی و رضا خان نوشت «فکر می کنم باید همواره به خاطر داشت که تهران معیار ن هایی روابط ما با ایران است.» منظور لورن آن بود که حمایت بی چون وچرا و مطلق از عوامل محلی همچون شیخ خزعل نباید اولویت بیشتری نسبت به منافع انگلیس در مقایسه با آن چه که در مرکز ایران می گذرد داشته باشد. «یکپارچگی ... ایران به عنوان یک کل و از لحاظ منافع کلی و درازمدت

بریتانیا به مراتب مهم تر از قدرت محلی هریک از سرسپردگان خاص مامی باشد.»

( لورین، شیخ خزعل و پادشاهی ...، ص ۶۰. این نظریه وزیر مختار انگلیس در ایران نشان می دهد که حد اقل تا این زمان دولت استعماری انگلیس در ادامه شیوه سیطره سیاسی خود بر ایران به دو گزینه، یکی بالفعل (حمایت از عوامل محلی و وابسته و پیشبرد سیاستهای انگلیس با این سرسپردگان) و دیگری بالقوه (حمایت از اقدامات رضا خان در برچیدن قدرتهای محلی و ایجاد یک قدرت مرکزی وابسته) می اندیشیدند؛ که در نهایت اندیشه دوم به بار نشست. در واقع می توان گفت پس از کودتای ۱۲۹۹، انگلیس در رسیدن به یکی از دو گزینه یاد شده، سیاست صبر و انتظار را پیشه کرد و با مشاهده تکوین ارتشی که می توانست قدرتهای محلی وابسته را یکی پس از دیگری به زانو درآورد، به گزینه دوم رأی داد. (4) (FO E 10179 /45 /34 .)

### توضیحات و مآخذ:

- ۱ - «سفرنامه خوزستان» سخنان رضاشاه به خامه فرج الله بهرامی - ۱۳۰۳ - از تلاش آنلاین
- ۲ - حسن فراهانی «روزشمار تاریخ معاصر ایران» جلد دوم - نشر : موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۸ - ص ۲۸۹
- ۳ - پیشین - ص ۲۸۹
- ۴ - پیشین - ص ۳۳۶

«سرپرستی لورن وزیر مختار انگلیس در تهران، در نامه بلندی که امروز به نایب السلطنه هندوستان نوشت، این مکان را که رضاخان وزیر جنگ تایلند ضد انگلیسی دارد، مردود دانست. «سردار سپه علی رغم اشکالات و موانع عیدیه و علی رغم یک خزانگی و ضعف و فساد کارمندان کشوری و همچنین علی رغم دیپلماسی و تحریکات سیاسی، علماً در اموری توفیق می یابد که اگر اوضاع به گونه ای دیگر می بود، مستشاران نظامی انگلیس آن را به عهده می گرفتند.» لورن با اشاره به این که رضاخان موفق خواهد شد با این ارتش منظم تا ۱۸ ماه آینده کنترل تدریجی کشور را به دست گیرد افزود:

«ما باید این امکان موقعیت را جدی به حساب میاوریم زیرا توفیق رضاخان از بسیاری جهات وضع ایران را آن طوری که ماسالیان بسیار دراز شناخته و سیاست خود را از ما بر آن استوار کرده ایم از بنیان دگرگون خواهد کرد. به نظر من سروکار داشتن با یک حکومت مقتدر مرکزی به شرطی که به اعتماد ما شانس دوام و ثبات معقولی داشته باشد و از جمیع جهات بی درد سر باشد، مناسب تر است.» لورن یاد آور شد که حمایت از رضاخان موقعیت انگلیس را میان طوایف تحت نفوذ انگلستان سست خواهد کرد، اما «این وضع در صورتی که حکومت مرکزی همچنان با ثبات و مقتدر باقی بماند به زودی عادی خواهد شد.» لورن بار دیگر تأکید کرد که ممکن

است به نظر سرد رضاخان دارای انگیزه های ضد انگلیسی است اما «در حقیقت کارهایی را که سردار سپه با داشتن وسایل و منافع به مراتب ناچیزتر در صدد انجام دادن آن است همان کارهایی است که چنانچه معاهده ۱۹۱۹ انگلستان و ایران به تصویب می رسد و به اجرا درمی آید، بر عهده مستشاران انگلیسی واکذازی می گردید.» [مشور لورن قرارداد کنکین ۱۹۱۹ و شوق الدوله با انگلیس است.]

به نقل از «روزنامه تاریخ معاصر ایران - جلد دوم، صص ۶۰۸ - ۶۰۷»